عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

جلد دوم

بخش چهارم
دوره تاریخی مکتوب (دوره گذار از عصر پ. م. به عصر حاضر میلادی)
(برآمدن اشکانیان و پدیدآیی زبان پارسی میانه پهلوی)

در این بخش به بررسی دوره پادشاهی پارت ها یا اشکانیان و زبان پارتی یا پهلوی و نقش آن می پردازیم. در بخش پنجم می کوشیم به اصلی ترین موضوع یعنی بررسی زبان های ایرانی خاوری مانند سکایی خُتنی تُخاری (کوشانی) و زبان های سغدی و خوارزمی و به ویژه زبان باختری یا «زبان پارسی میانه خاوری پسین»- زبانی که از در دامان زبان «پارسی میانه خاوری نخستین» پرورده شده بود، در پرتو تحولات سیاسی، فرهنگی و تمدنی در خاور پشته ایران به ویژه در بلخ بپردازیم. در همان بخش توضیح خواهیم داد که چرا و باید این دو زبان را به نام های زبان پارسی میانه خاوری نخستین و زبان پارسی خاوری میانه پسین (باختری) نامید و چرا نمی توان آن را تُخاری و کوشانی خواند، روشنی می افگنیم.

با پوزش می خواهم یک نکته را یادآوری کنم:
در نوشته دست داشته، آن چه مربوط به منابع و مآخذ می گردد، در برخی از موارد که از ویکی پیدیا برداشت هایی صورت گرفته است، تنها به برشمردن منابع بسنده کرده ایم. در سایر موارد، تا جای امکان سرچشمه ها را آورده ایم. در برخی از جاها، سوگوارانه به دلیل مشکلات فنی ناشی از پخش نوشته ها در فیس بوک (رخنما)، برخی از منابع و مآخذ در زیرنویس ها به گونه اتوماتیک حذف گردیده است. روشن است تا جای امکان کوشیده ایم، دست کم در موارد بسیار مهم بار دیگر سر از نو منابع و مآخذ را بیاوریم. در این حال، هرگاه سرچشمه هایی از قلم افتاده باشند، ما را به بزرگواری خود تان ببخشید.

شاهنشاهی اشکانی (۲۴۷ پ. م. -۲۲۴ م)[1]:

[1] . برگرفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش و فشرده سازی.

«شاهنشاهی اشکانی که با نام امپراتوری پارت‌ها نیز شناخته می‌شود، یکی از قدرت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی در ایرانزمین بود که ۴۷۱ سال بر بخش اعظم غرب آسیا فرمان راند. بنیانگذار این دودمان، اشک بود. این امپراتوری در سده سه پیش از میلاد توسط اشک رهبر قبیله پارنی پس از فتح ساتراپ پارت در شمال خاوری ایران تاسیس گردید. وی سپس در برابر سلوکیان قیام کرد.

مهرداد یکم (۱۷۱–۱۳۸ پ. م.) با تصرف مناطق ماد و میانرودان، قلمرو اشکانی را تا حد زیادی گسترش داد. دولت پهناور اشکانی در دوره اقتدارش از رود فرات تا هندوکش و از کوه‌های قفقاز تا خلیج پارس را در بر می گرفت. به دلیل قرار گرفتن جاده ابریشم در گستره حکومت اشکانی و قرار گرفتن در مسیر بازرگانی میان امپراتوری روم و حوزه مدیترانه و امپراتوری هان در چین، این امپراتوری به مرکزی برای تجارت تبدیل شد.

اشکانی‌ها از تیره ایرانی پارنی و شاخه یی از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکاهای گستره شرق دریای کاسپین بودند. آنان از ایالت پارت که بخشی از خراسان بزرگ (Greater Khorasan) بود، برخاستند. نام سرزمین پارت در کتیبه‌های داریوش پَرثَوَه آمده است که به زبان پارتی، پهلوی می‌شود. چون پارتیان از اهل ایالت پَهلَه بودند، از این رو، در نسبت به آن سرزمین ایشان را پهلوی نیز می‌توان خواند. ایالت پارتی‌ها از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقی دریای کاسپین و از شمال به ترکستان و از مشرق به رود تجن و از جنوب به کویر نمک و سیستان محدود می‌شد. قبایل پارتی در آغاز با قوم داهه که در مشرق دریای خزر، آمل می‌زیستند، در یک جا بسر می بردند و سپس از آنان جدا شده، در ناحیه خراسان مسکن گزیدند. آمل در آن هنگام پایتخت اقلیمی اشکانی بود.

در عهد اشکانی جنگ‌های ایران و روم آغاز شد. دستاورد عمده فرمانروایی اشکانی، رهایی کشور ایران از سلطه همه جانبه یونانی که هدف نابودی ایرانگرایی را در سر می‌پروراند و حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز، حفظ تمامیت ایران در برابر تجاوز خزنده روم به سوی خاور بود. در هر سه مورد، مساعی آنان اهمیت چشمگیری برای تاریخ ایران داشت. جنگ‌های فرساینده با روم عامل عمده یی در ایجاد ناخرسندی‌هایی شد که میان طبقات جامعه بروز می کرد.

نظام ملوک‌الطوایفی (استانمداری) که اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می‌کرد و نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی

که سیاست تسامح و اغماض دینی (یا به سخن درست تر نفرت و مخالفت مغان با سیاست آزادی دینی اشکانی که متضاد با انحصارطلبی ایشان بود) اشکانی را به دیده مخالفت می‌نگریستند، از عوامل انحطاط دولت اشکانی شد. حکومت اشکانی در اثر اختلافات درونی و جنگ‌های خارجی در مدت حدود پنج سده در شرق و غرب به تدریج ضعیف شد و سرانجام به دست اردشیر مغ- اردشیر یکم ساسانی بر افتاد.

اشکانی‌ها به یاری و پشتیبانی بزرگانی که مانند خود آن‌ها از تیره ایرانی شمالی داهه بودند، با سربازگیری و لشکرکشی، نخست بر بخش پارت چیره شدند و پس از آن به گشودن سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی تازه یی به وجود آوردند و باز هم آداب و آیین هخامنشی و ایرانی را رواج دادند. قدرت نخست از غرب و جنوب‌غربی به سوی شمال کشور، جابه جا شد و مردم آن‌جا (شمال خاوری) صفات ایرانی را پاکتر نگه داشته بودند. بنابر این، دولت اشکانی با وجود رنگ یونانی اندکی که داشت، از دیدگاه ایرانی بودن حتا پاکتر از دولت هخامنشی بود. آنچنان که از زنجیره رویدادها و حرکت اشکانی (به ویژه مهرداد یکم) بر می آید، سیاست آنان زنده نمودن شکوه گذشته شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

گاهشمار سِلوکیان و اشکانیان:

سکه نقره با تصویر چهره ارشک و نام وی (به یونانی: ΑΡΣΑΚΟΥ)

پیش از آن که ارشک دودمان اشکانی را بنیادگذاری کند، رئیس قبیله پارنی از قبایل آسیای میانه و یکی از چندین قبیله عشایر متحد داهه بود. پارنی‌ها برخلاف دیگر باشندگان پارت که به زبان‌های آریایی غربی سخن می‌گفتند، به احتمال زیاد به زبان‌های آریایی خاوری سخن می گفتند. پارت‌ها در آغاز زیر سلطه هخامنشیان و سپس سلوکیان بودند. پس از فتح منطقه، پارنی‌ها زبان پارتی به عنوان زبان رسمی دربار پذیرفتند و از آن در کنار آرامی، یونانی، اکدی، سغدی و دیگر زبان‌های مناطق زیر تصرف خود استفاده می‌کردند. شایان یادآوری است که بسیاری از پادشاهان اشکانی ادعای خویشاوندی با هخامنشیان را داشته‌اند. این مدعی در سکه‌ها و دیگر مستندات مکتوب که

گویای رنج بردن پادشاهان هخامنشی و اشکانی از بیماری ارثی نوروفیبروماتوسیس است، قابل مشاهده است.

این که چرا سال ۲۴۷ پ. م. به عنوان نخستین سال حکومت اشکانی که در مرکزیت قرار داشت، اعلام شده، روشن نیست. آدریان بیور بر این باورست که این سال همان سالیست که سلوکیان کنترل ساتراپ پارت را از دست داده و آن جا را آندروگوراس تصاحب می‌کند و در نهایت ارشک با قیام در برابر او پارت را فتح می‌کند. از این رو، ارشک آغاز سال‌های پادشاهی خود را از پایان کامل حکمرانی سلوکیان بر پارت ارزیابی کرده است. از سوی دیگر، وستا سرخوش کورتیس بر این باورست که این سال تنها سالیست که ارشک به عنوان رئیس قبیله پارنی‌ها انتخاب می‌شود. هما کاتوزیان، ژن رالف گارتویت، این سال را سال فتح پارت و راندن گماشتگان سلوکی می‌دانند. هر چند کورتیس و ماریا بروسیوس می پندارند که تا سال ۲۳۸ پ. م. آندروگوراس مورد حمله و فتح ارشک قرار گرفت. آندره ورستاندیک چنین می نویسد: رسیدن آرشاک (ارشک) به مقام الوهیت مبدأ تاریخ نوینی شد که از نوروز، اول ماه نیسان سال ۲۴۷ پ. م. آغاز می شود. آمین مارسلن تاریخنویس رومی می گوید: ایرانیان ارشک را تا جایگاه ستارگان ارتقاء داده بودند.

پارت منطقه زرد رنگ در کنار امپراتوری سلوکیان به رنگ آبی و روم به رنگ بنفش در ۲۰۰ پ. م.

جانشین بلافصل ارشک ناشناخته مانده است. آدریان بیور و کاتوزیان جانشین او را تیرداد یکم، برادر وی می‌دانند، کسی که بعدها فرزندش اردوان یکم در ۲۱۱ پ. م. به پادشاهی رسید، اما کورتیس و بروسیوس بر این باورند که اردوان یکم بدون واسطه به مسند قدرت رسید، با این تفاوت که کورتیس سال به پادشاهی رسیدن وی را ۲۱۱ پ. م. و بروسیوس ۲۱۷ پ. م. می‌دانند. اگرچه بیور اصرار دارد که سال ۱۳۸ پ. م.، یعنی آخرین سال پادشاهی مهرداد یکم، دقیقاً نخستین سال تاسیس و آغاز دوران پادشاهی اشکانی است. با همه این اختلافات، تنها بیور به تشریح دوران

حکومت اشکانی که مورد پذیرش تاریخ‌نویسان است، به دو بخش مجزا می‌نماید.

در زمانی که سلوکیان سرگرم جنگ در غرب سرزمین‌های خود با پتلیموس سوم فرمانده مصر بودند، ارشک از این اوضاع سود جسته و پایه‌های پادشاهی خود را در پارت و هیرکانی محکم می‌کند. همچنین این نزاع میان بطلیموس و سلوکیان که سومین نبرد از جنگ‌های سوری بود، به دیودوتس در آسیای میانه نیز امکان قیام و تاسیس دولت یونانی بلخ را داد. پس از آن دیودوتس دوم، جانشین دیودوتس در برابر دولت سلوکیان با ارشک متحد شد، با این وجود، ارشک از ارتش سلوکوس دوم شکست خورد و از پارت رانده شد. ارشک مدتی را به قبیله آپاسیاک پناه برد و از آن جا حمله یی را برای پسگیری پارت تدارک دید و در فرجام آن جا را بار دیگر گرفت. در آن زمان جانشین سلوکوس دوم، آنتیوخوس سوم که نیروهای خود را برای فرونشاندن با شورش در ماد و مولون مستقر کرده بود، از انتقام باز ماند.

آنتیخوس سوم در ۲۱۰ یا ۲۰۹ پ. م. برای بازپسگیری مناطق از دست رفته به باختر و پارت لشکرکشی کرد، اما ناموفق ماند و ناگزیر به عقد توافق صلح با اردوان یکم شد و وی را به عنوان شاه به رسمیت شناخت. پس از حمله جمهوری روم به سلوکیان و شکست آنان در جنگ ماگنزی در ۱۹۰ پ. م.، سِلوکیان دیگر توان دخالت در امور اشکانی را نداشتند. فریاپت (دوران حکومت: ۱۹۱–۱۷۶ پ. م.) جانشین اشک دوم شد و در نهایت فرهاد یکم (دوران حکومت: ۱۷۶–۱۷۱ پ. م) به تاج و تخت رسید و به دور از دخالت سلوکیان حکم فرمایی کرد.

گسترش و یکپارچه‌سازی:
نام فرهاد یکم به عنوان توسعه دهنده کنترل حکومت اشکانی تا دروازه اسکندر و اشغال کننده آپمیا راجیانا ثبت شده است. با این هم، بیشترین گستره قلمرو اشکانی و پرقدرت‌ترین دوران حکومت اشکانی به مهرداد یکم، برادر و جانشین وی تعلق دارد، کسی که کاتوزیان او را با کوروش کبیر، بنیادگذار حکومت هخامنشیان مقایسه می‌کند.

پس از مرگ دیودوتس دوم، روابط اشکانی و دولت یونانی باختر نیز رو به زوال گذاشت، به خصوص زمانی که مهرداد یکم به آن جا حمله کرد و دو استان را در زمان حکومت اوکراتید یکم از آنان ستاند. توجه مهرداد یکم به قلمرو سلوکیان و هرج و مرج در ماد به دلیل سرکوب شورشیان توسط تیمارخوس، اسباب حمله به ماد و تصرف هگمتانه را در ۱۴۸ یا ۱۴۷ پ. م. فراهم کرد. این پیروزی فتح بابل و

سلوکیه را در میانرودان به دنبال داشت، مهرداد یکم در ۱۴۱ پ. م. در سلوکیه سکه یی ضرب کرد و در مراسمی رسمی با عنوان شاهنشاه تاجگذاری نمود. زمانی که مهرداد یکم در راه بازگشت به هیرکانی بود، سپاهش امپراتوری الیمائیس و پادشاهی میشان را زیر کنترل و شوش را تصرف کرد. در این زمان قلمرو حکومت اشکانی در شرق تا رود سند گسترش یافته بود.

در حالی که شهر صددروازه به عنوان نخستین پایتخت اشکانی برگزیده شد، مهرداد یکم در سلوکیه، هگمتانه، تیسفون و شهر تازه تاسیس خود مهردادکرت اقامتگاه‌های شاهی نیز بنا کرد. افزون بر این، مهردادکرت جایی بود که در آن آرامگاهی برای پادشاهان اشکانی ساخته شده بود و از آن نگهداری می‌شد. از سوی دیگر هگمتانه به اقامتگاه تابستانی خانواده پادشاهی اشکانی بدل گشت. شهر تیسفون نیز تا پیش از به حکومت رسیدن گودرز یکم به عنوان پایتخت انتخاب نشد، اما به نقل از بروسیوس به عنوان محلی برای تاجگذاری‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت و شهری نمادین از حکومت اشکانی بود.

دولت سلوکی که ناتوان از سرکوب بی درنگ شورش تروفون در ۱۴۲ پ. م. بود، به هر شکل در ۱۴۰ پ. م. توانست به رهبری دیمتریوس دوم در میانرودان به اشکانی ها حمله کند اما به رغم پیروزی های اولیه، در نهایت شکست خورد. در فرجام دیمتریوس دوم به دست سربازان اشکانی دستگیر و به هیرکانی برده شد. مهرداد یکم وی را درمان و از او پذیرایی گرم کرد و حتا دختر خود، روزگون را به او داد.

سکه نقره مهرداد یکم با ریش و نیمتاج پادشاهی

آنتیوخوس هفتم، برادر کوچکتر دیمتریوس دوم، در نبود برادرش، حکومت سلوکی را به عهده گرفت و با همسر برادرش، کلوپاترا تیا نیز ازدواج کرد. آنتیوخوس پس از شکست تروفون در سال ۱۳۰ پ. م. به سوی میانرودان برای بازپسگیری مناطق از دست رفته که در آن زمان زیر سلطه فرهاد دوم اشکانی بود، لشکرکشی کرد. او توانست بابل را فتح و شوش را تصرف کند و در آن جا سکه یی ضرب نمود. پس از پیشروی سپاه آنتیوخوس به سوی ماد، دولت اشکانی سعی بر ایجاد صلح نمود، اما آنتیوخوس صلح را نپذیرفت مگر به شرط آن که دولت اشکانی همه سرزمین‌های تصرف کرده به جز پارت را به دولت سلوکی باز گرداند، مالیات سنگینی

بپردازد و دیمتریوس را آزاد کند. فرهاد دوم دیمتریوس را آزاد کرد و وی را به سوریه فرستاد، اما دیگر شرایط آنتیوخوس را نپذیرفت. در زمستان ۱۲۹ پ. م.، خیزشی آشکار در برابر آنتیوخوس در ماد شکل گرفته بود، چرا که ارتش او در زمستان از منابع روستاییان استفاده می‌کرد. آنتیوخوس در حالی که سعی بر سرکوب قیام ماد داشت، با هجوم نیروی اصلی سپاه اشکانی غافلگیر شده، در جنگ کشته شد. بدن او در تابوتی نقره به سوریه فرستاده شد. پسرش سلوکوس با خاندان اشکانی وصلت کرد و دخترش به حرمسرای فرهاد پیوست.

در حالی که دولت اشکانی سرگرم بازپسگیری سرزمین‌های از دست رفته خود در غرب بود، تهدید تازه یی در شرق شکل می‌گرفت. در ۱۷۷-۱۷۶ پ. م. اتحاد کوچنشینان هیونگنو (سیونگنو، هونو یا خونو)، عشایر یوئه شی (ماهبانویان-نیاکان کوشانیان) را از سرزمین خود که استان گانسو امروزی در شمال‌غربی چین باشد، بیرون راندند. یوئه شی‌ها (ماهبانوبان) به سمت غرب به باختر کوچیدند و جایگزین سکاها شدند. سکاها ناگزیر به سوی غرب شتافتند و به مرزهای شمال خاوری اشکانی یورش بردند. از این رو، مهرداد یکم پس از فتح میانرودان ناگزیر به بازگشت به هیرکانی شد.

برخی از سکاها در برابر آنتیوخوس به سپاه اشکانی پیوستند. با این همه، بسیار دیر وارد نبرد شدند و فرهاد از پرداخت دستمزد آنان سرباز زد. در نتیجه سکاها در برابر او شوریدند. فرهاد نیز سعی بر سرکوب آنان با بهره گیری از سربازان پیشین سِلوکی نمود، اما آن‌ها فرهاد را تنها گذاشته و به سکاها پیوستند. در فرجام فرهاد به سوی این نیروی متحد لشکرکشی کرد، اما در جنگ کشته شد. تاریخنویس رومی، ژوستین نقل می‌کند، اردوان دوم جانشین فرهاد شد و نبردهای بسیاری با چادرنشینان در شرق داشت. اردوان در نهایت توسط تُخارها (که به عنوان یوئه شی شناخته می‌شدند) کشته شد. اگرچه بیور بر این باورست که ژوستین آن‌ها را با سکاها اشتباه گرفته است. بعدها مهرداد دوم مناطق تصرف شده توسط سکاها را در سیستان پس گرفت.

پس از عقب نشینی سِلوکی ها از میانرودان، دربار اشکانی به حاکم بابل، هیمروس، دستور حمله به پادشاهی میشان را داد که در آن زمان هیسپائوسینس در چاراکس سپاسینو بر آن حکمفرایی می‌کرد. زمانی که این حمله شکست خورد، در ۱۲۷ پ. م. هیسپائوسینس به بابل تاخت و سِلوکیه را اشغال نمود. در ۱۲۲ پ. م. مهرداد دوم، هیسپائوسینس را وادار به عقب نشینی از بابل کرد و از پادشاهی میشان حکومتی

دست نشانده ساخت. پس از آن که مهرداد دوم، کنترل دولت اشکانی را در غرب گسترش داد، دورا اروپوس را در ۱۱۳ پ. م. اشغال کرد. سپس با پادشاهی ارمنستان وارد جنگ شد. در ۹۷ پ. م.، نیروهای ارمنی از سپاه اشکانی شکست خوردند، آرتاواز یکم سرنگون و فرزندش تیگرانس به گروگان گرفته شد.

در سال یکم پ. م. پادشاهی پارتیان هند (شامل هند و پاکستان امروزی) با امپراتوری اشکانی همپیمان می‌شود. در ۴۲ میلادی پس از بازید آپولونیوس، فیلسوف یونانی از دربار وردان- پادشاه وقت اشکانی، وردان امنیت کاروان وی را برای سفر به دیار پارتیان هند تامین کرد. زمانی که آپولونیوس به تکسیلا، پایتخت پارتیان هند می‌رسد، رهبر کاروان نامه یی رسمی را که احتمالاً به زبان پارتی بوده، از سوی وردان برای مقامی هندی می‌خواند و آن شخص به گرمی از آپولونیوس مهمان نوازی می‌کند.

به دنبال گسترش روابط دیپلماتیک توسط ژانگ کیان در آسیای مرکزی در دوره حکومت امپراتوری وو، نمایندگانی از سوی امپراتوری هان از چین در ۱۲۱ پ. م. به دربار مهرداد دوم فرستاده شدند. این نمایندگان چینی اسباب برپایی روابط تجاری با حکومت اشکانی را از طریق جاده ابریشم فراهم کردند، اما از سوی دیگر نتوانستند اتحاد نظامی در برابر کوچنشینان هونو (هیونگنو) را به دست آوردند. امپراتوری اشکانی به واسطه دریافت مالیات از کاروان‌های اورآسیایی و به خصوص کالاهای لوکس وارداتی توسط رومیان، وضعیت اقتصادی بسیاری خوبی را به دست آورده بود. همچنین مروارید که کالایی بسیار ارزشمند بود، از چین به امپراتوری اشکانی صادر می‌شد و آن‌ها نیز از اشکانی کالاهایی چون دارو، عطر و میوه خریداری می‌کردند. در این بین هدایایی چون جانوران از سوی پادشاه اشکانی به دربار امپراتوری هان نیز فرستاده می‌شد، به طور مثال در ۸۷ میلادی پاکور دوم یک شیر و یک غزال برای پادشاه ژانگ فرستاده بود.

روابط با رومیان و ارمنی‌ها:

وجود امپراتوری کوشان در شمال هندوستان، امنیت مرزهای خاوری امپراتوری اشکانی را تضمین می‌کرد. بنابراین، از میانه های سده ۱ میلادی به بعد، دربار اشکانی برروی تامین امنیت مرزهای غربی در برابر حمله رومیان متمرکز شد. یکسال پس از به زیر سلطه در آوردن ارمنی‌ها توسط مهرداد دوم، لوسیوس کورنیلوس سولا، حاکم کیلیکیه با اوروبازوس سفیر اشکانی در کنار رود فرات جلسه یی تشکیل دادند و در آن بر سر استفاده از رود فرات به عنوان مرز میان اشکانی و روم به توافق رسیدند.

با وجود این توافق، در ۹۲ یا ۹۳ سال پیش از میلاد، پارت در برابر رهبر قبیله یی سلوکی به نام لائودیس و همپیمانش آنتیوخوس جنگید و به پیروزی رسید. یکی از آخرین پادشاهان سلوکی به نام دمیتریوس سوم اکاروس، اقدام به محاصره بروئا کرد و با کمک‌های نظامی همسایگان پارت، از اشکانی شکست خورد.

اگرچه امپراتوری اشکانی نیروی نظامی دائمی نداشت، در عین حال توان جذب سریع نیرو برای رویارویی با بحران‌های محلی را دارا بود. از سوی دیگر اگرچه کم تعداد اما محافظینی دائمی متشکل از اشراف، رعایا و مزدوران برای شخص شاه وجود داشت. همچنین پادگان‌هایی دائمی در دژهای مرزی برای نگهبانی وجود داشتند که در کتیبه‌های اشکانی به اهدای درجات نظامی به فرماندهان این دژها اشاره شده است. افزون بر این، نیروهای نظامی برای اهداف دیپلماتیک نیز استفاده می‌شدند، به طور مثال زمانی که فرستاده چین در سده دوم پ. م. از امپراتوری اشکانی بازدید می‌کرد، شیجی مدعیست که ۲۰۰۰۰ اسب سوار برای نگهبانی از وی به شرق فرستاده شدند. هرچند شاید در رابطه با تعداد این نیروها اغراق شده است.

پول رایج:
جنس سکه‌ها بیشتر از نقره بوده است. این سکه‌ها شامل درهم و ترادرهم بوده و پول رایج در سرتاسر امپراتوری اشکانی بوده است. پادشاهان اشکانی در شهرهای صددروازه، سلوکیه و هگمتانه سکه‌های پادشاهیی را ضرب می‌کردند. به احتمال زیاد این کار در مهردادکرت نیز صورت می‌گرفته است. در سراسر دوره اشکانی از پیدایش تا فروپاشی، وزن سکه‌ها به ندرت کمتر از ۳/۵ گرم یا بیشتر از ۴/۲ گرم می‌شده، همچنین وزرن تترادرهم‌ها در حدود ۱۶ گرم بوده است. به نظر می‌رسد با فتح میانرودان توسط مهرداد اول، سکه‌ها منحصراً در سلوکیه ضرب می‌شده است.

فرهنگ یونانی و احیای ایران:
اگرچه فرهنگ یونانی در دوره هلنی از سوی مردم خاور نزدیک پذیرفته شده بود، اما در دوره اشکانی شاهد رستاحیز فرهنگ ایرانی در مذهب، هنر و حتا پوشاک هستیم. پادشاهان اشکانی با آگاهی از هر دو ریشه هلنی و ایرانی ممالک زیر سلطه خود، پس از آن که خود را شاهنشاه خواندند، خود را فیلهلنیسم (یونانی دوست) معرفی کردند. واژه فیلهلنی تا دوره پادشاهی اردوان سوم بر روی سکه‌ها ضرب می‌شد. حذف این واژه از روی سکه‌ها از نشانه‌های احیای فرهنگ ایرانی در دوره اشکانی است. بلاش یکم- نخستین پادشاه اشکانی بود که خط اشکانی و زبان پارتی

را به کار برد و به جای از الفبای یونانی، سکه‌هایی به خط اشکانی ضرب نمود. با این وجود از الفبای یونانی تا پایان دوره اشکانی بر روی سکه‌ها استفاده می‌شد.

به هر رو، نفوذ فرهنگ یونانی در دوران امپراتوری اشکانی کاملاً از میان نمی‌رود، بطور مثال مدارکی دال بر لذت بردن اشکها از تئاترهای یونانی وجود دارد. زمانی که سر کراسوس را برای ارد دوم آوردند، او در کنار آرتاواز دوم، پادشاه ارمنستان مشغول تماشای نمایش باکچای اثر اوریپید بوده است. در آن زمان از سرکراسوس به جای سر پنتئوس در نمایش استفاده شد.

امپراتوری اشکانی از فرهنگ‌ها، مذاهب و باورهای گوناگونی، به خصوص به طور عمده از آیین‌های ایرانی و یونانی تشکیل می‌شد. گذشته از اقلیت یهودیان و تازه مسیحیان، بیشتر پارت‌ها چند خدا باور بودند. در اغلب موارد خدایان ایرانی و یونانی شبیه به هم یا آمیزه یی از هم بودند. بطور مثال، اهورا مزدا با زئوس، اهریمن با هادس، آفرودیت و هرا با آناهیتا، آپولو با میترا و شمش با هرمس همانند به یکدیگرند. گذشته از خدایان و الهه‌های اصلی، هر شهر و گروه برای خود خدایی بر می گزید. از سوی دیگر، مانند حاکمان سلوکی، پادشاهان اشکانی نیز در آثار هنری خود را خدا نشان می‌دادند. شاید این رسم شایع‌ترین رسم مشترک پادشاهان بوده است.

هنر و معماری:

هنر دوره اشکانی را می‌توان به سه بخش جغرافیایی-تاریخی: هنر اشکانی، هنر فلات ایران و هنر میانرودان تقسیم نمود. نخستین بخش هنر اشکانی پیدا شده در مهردادکرت، آمیزه یی از هنر یونانی و ایرانی در راستای سنت‌های هخامنشی و سلوکی است. بخش دوم آن، گویای تاثیر آثار هنری دوره هخامنشی می‌باشد و بخش سوم به تدریج با گذشتن مرزهای اشکانی از میانرودان شکل گرفته است.

نقوش متداول به جا مانده از دوران اشکانی معمولاً شامل تصاویری از شکارهای پادشاهی و اهدای نشان توسط پادشاهان است. استفاده گسترده از این نقوش منجر به استفاده حتا توسط حاکمان بومی شده بود. این نقوش معمولاً شامل انواع نقش برجسته، فرسکو و دیوارنگاری می‌شد. همچنین از الگوهای هندسی و طرح گیاهان به صورت گچبری برو دیوار نیز کار گرفته می شده است.

پارتیان در شمال خاوری ایران معماری نوینی را تکوین بخشیدند. معماری پارتیان، با ترکیب عناصر ایرانی و

یونانی شیوه جدید و بی مانندی را در معماری به وجود آورد.

ساتراپی پارت:
پس از فتح ایران به دست اسکندر و مرگ او، ایران به سلوکوس سردار مقدونی رسید. نخستین برخورد او با همسایگان ایران در مرزهای جنوب شرقی روی داد که نتیجه آن واگذاری بخش خاوری ایران به چاندراگوپتا پادشاه هند از دودمان شاهنشاهی مائوریا|ماوریا بود. در حدود ۲۸۱ پیش از میلاد اقوام بربر (به گفته منابع یونانی) به شمال خاوری ایران یورش بردند و شماری از شهرها از جمله چند مهاجرنشین یونانی را ویران ساختند.

آنتیوخوس یکم پس از دفع این یورش ها شمار مهاجرنشینان یونانی را افزایش داد و مرگیان را به صورت سنگر و بارویی درآورد همچنین دو لشکرکشی به مرزهای شمال خاوری ایران انجام داد، یکی دریایی به فرماندهی پاتروکلس در امتداد کرانه‌های خاوری دریای مازندران و دیگری زمینی به فرماندهی دمودامـاس به آن سوی سیردریا (سیحون) که به تأسیس دو استان آنتیوکیس و سلوکیس انجامید. در ۲۵۰ پیش از میلاد آندراگوراس شَهرَب پارت و دیودوتوس شَهرَب (ساتراپی) باکتریا (بلخ) اعلام استقلال نمودند. دیودوتوس خود را شاه خواند و قلمرو یونانی - بلخی را تأسیس نمود.

به پنداشت یوزف ولسکی، ارشک (اشک) در سال های ۲۳۹/۲۳۸ پیش از میلاد و در زمان پادشاهی سلوکوس دوم کالینیکوس به پارت یورش برد و بر آندراگوراس پیروز شد، سپس بر هیرکانی (گرگان) تاخت و آن جا را تسخیر نمود و شالوده‌های دستگاه اشکانی و پادشاهی پارت ها را پی ریزی نمود.

وی در آساک واقع در استاونه (آستوئن) در بخش شمالی قلمرو پارت که نِسا هم در آن بود، تاجگذاری کرد. سلوکوس دوم برای بازپسگیری سرزمین های از دست رفته پادشاهی سلوکی دست به لشکرکشی به بخش‌های شمال خاوری ایران زد. در تلاش برای دست یافتن به این هدف با دیودوتوس یکم شاه یونانی - بلخی پیمان یگانگی بست، اما با مرگ دیودوتوس یکم و تغییر سیاست جانشین او، دیودوتوس دوم، که با اشک یکم متحد شد، سلوکوس دوم تنها ماند. اشک یکم به روش استپ نشینان به درون استپ ها پس نشست تا شاید در دشت های هموار آن جا از سواره نظامش بهتر بهره گیرد و سپس وارد نبرد شد. نتیجه نبرد پیروزی اشک یکم بود. از آن پس پارت‌ها این روز را به عنوان روز استقلال جشن گرفتند. اشک دوم پس از پدر در سال ۲۱۷ پیش از میلاد بر تخت

پادشاهی نشست و روند گسترش قلمرو اشکانی را ادامه داد. وی اکباتان را نیز به قلمرو اشکانی افزود. در واکنش به این امر آنتیوخوس سوم پس از در هم شکستن شورش ساتراپ های باختر ایران، رهسپار خاور شد.

اشک دوم به ناچار اکباتان را رها نمود و همچون پدرش به استپها پس نشست. آنتیخوس پس از بازپسگیری شهرهای تامبراکس و سورینکس و چند پیروزی بر پارت های در حال عقب نشینی از پیشروی در استپ ها خودداری نمود و بنا به دلایل نامعلوم (شاید پس از شکست از اوتیدم (جانشین دیودوتوس دوم شاه یونانی - بلخی) با اشک دوم صلح نمود.

نکته جالب توجه در این عقب نشینی پارت ها، کشتار همه یونانیان شهر سورینکس بود. این مساله در تضاد با جمله های حک شده بر پشت سکه های اشکانی در آن دوره (فیل هلن [یونان دوست]) است و این نشانه دهنده سیاست واقعبینانه شاهان اشکانی و آگاهی آنان از پیوندهای میان یونانیان و سلوکیان می‌باشد. پس از اشک دوم دقیقاً مشخص نیست چه کسی جانشین او شده، نام هایی همچون وَردان، وُنون، بلاش، خسرو و پارتامازیس آمده اند. با این حال بر سر کار آمدن نماینده شاخه فرزند کوچکتر یعنی فریاپت (حدود ۱۹۱ تا ۱۷۵ پیش از میلاد) امری مسلم است. در باره پادشاهی او و جانشینش فرهاد یکم (حدود ۱۷۶-۱۷۵ پیش از میلاد) تقریباً چیزی نمی‌دانیم، تنها در دو سند درباره پادشاهی فرهاد یکم آورده شده که او پس از شکست دادن قبیله «مردها» در البرز، ایشان را به خاراکس نزدیک دروازه های مازندران کوچاند.

جانشین او مهرداد یکم (حدود ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد) نخستین شاه بزرگ اشکانی است که دولت پارت را به جایگاه یک امپراتوری خاوری رساند.

شاهنشاهی:
مهرداد یکم (۱۷۱ تا ۱۳۷/۱۳۸ پیش از میلاد) با آگاهی از اوضاع نابه سامان دولت های بلخی و سلوکی، نخست به خاور لشکرکشی نمود تا سرزمین هایی که اوتیدم در زمان پادشاهی اشک دوم و لشکرکشی آنتیوخوس سوم گرفته بود. بازپس گیرد. در آن زمان در بلخ پس از مرگ اوتیدم، فرمانروایی دوپاره شده بود، دمتریوس پسر او دولتی در هند تشکیل داده و اوکراتیدس غاصب، قدرت را در بلخ غصب کرده بود. اما مهرداد یورش اصلی خود را نه به خاور بل که به غرب انجام داد.

از مرگ آنتیوخوس چهارم اپیفان پس از یورش ناکامش به ایران که با پارت ها تماسی پیدا نکرد، وضع سلوکیان

بحرانی شد و شَهرَب ماد به نام تیمارخوس اعلام پادشاهی کرد. تیمارخوس پس از نبردهای طولانی از مهرداد شکست خورد و مهرداد ماد را نیز به فرمانروایی خود افزود و باکازیس نامی را به حکومت آن نشاند. با تسخیر ماد راه ورود به میانرودان باز شد و مهرداد با بهره جستن از پیکار میان دمتریوس دوم سلوکی و تریفون غاصب به میانرودان تاخت و بابل و سلوکیه را گرفت، وی در سلوکیه با عنوان «شاهنشاه» تاجگذاری کرد در حالی که منطقه نفوذش در ۱۴۱ پیش از میلاد تا شهر اوروک در جنوب بابل گسترش یافته بود.

دمتریوس پس از پیروزی بر تریفون و دلگرمی از دعوت مادها و شهرهای یونانی، خود را آماده جنگ با مهرداد نمود. از سوی دیگر، خود پارت مورد تهدید سکاها قرار گرفته بود. مهرداد که با جنگی دو سویه روبرو شده بود، خود با بخشی از سپاه به هیرکانیه رفت و وظیفه رودررویی با دمتریوس را بر دوش فرماندهان خویش گذاشت.

دمتریوس پس از کامیابی‌های آغازین وارد ماد شد ولی شکست خورد و زندانی شد. او را در ۱۴۰/۱۴۱ پیش از میلاد به هیرکانیه نزد مهرداد فرستادند. مهرداد دختر خود رودوگون را به همسری او درآورد تا بعدها بتواند نقشی مناسب با اهداف شاه پارت ها بازی کند. سپس متوجه جنوب شد و سرزمین های ایلام، شوش و پارس را در ۱۳۹ پیش از میلاد فرمانبردار خویش کرد. این گونه، مهرداد توانست ظرف ده سال از ۱۴۸ تا ۱۳۸ پیش از میلاد با پیکارهای سخت و به برکت سپاه و سیاست جلب همکاری دودمان های بزرگ، پارت را به جایگاه یک قدرت بزرگ برساند. وی نه تنها دولتی بزرگ ساخت، بل که برنامه یی برای اشکانی به ارث گذاشت. مهرداد یکم نخستین «شاهنشاه» اشکانی در ۱۳۸/۱۳۹ پیش از میلاد در گذشت و تاج و تخت را به جانشینش فرهاد دوم (از حدود ۱۳۸ تا ۱۲۹ پیش از میلاد) سپرد.

در زمان او، دولتش که هنوز به اندازه کافی استوار نشده بود، دوباره از دو سو مورد تهدید قرار گرفت. خطر یورشی از آسیای میانه و یورش آنتیوخوس هفتم سیدتس که کوشید در سال های ۱۲۹/۱۳۰ پیش از میلاد سلوکیان را (برای آخرین بار) بر خاور چیره سازد. او توانست پارت ها را در سه نبرد شکست دهد و بابل و ماد را تسخیر کند. فرهاد با آنتیوخوس وارد گفتگو شد اما شرایط شاه سلوکی را نپذیرفت و مترصد زمان مناسب شد. آنتیوخوس برای آسان نمودن تهیه خواربار، سپاه خود را در پایگاه‌های زمستانی شهرهای گوناگون پراکند.

فرهاد به یاری تبلیغات ماهرانه، باشندگان این شهرها را به هواداری از خود برانگیخت. سپس نقشه یی را به اجرا گذاشت که در آن تهاجم همزمانی به سپاهیان آنتیوخوس پیش بینی شده بود که کاملاً کامیاب از آب درآمد و آنتیوخوس در نبرد پس از آن که سربازانش رهایش نمودند، شکست خورد و کشته شد (یا خودکشی کرد). در نتیجه فرهاد بابل و ماد را گرفت و به طرح نقشه یی برای تاختن به سوریه دست زد. فرهاد باقی‌مانده سپاه آنتیوخوس را به سپاه خود افزود (ولی با آنان رفتاری سختگیرانه داشت). او پیشتر نیز از مزدوران احتمالاً سکایی بهره جسته بود. فرهاد دستمزد این مزدوران سکایی را پس از پیروزی بر آنتیوخوس نپرداخت. پس آنان شوریدند و بر ایران یورش برده حتا بر میانرودان نیز دست انداختند. در جنگ میان فرهاد و سکاها زمانی که مزدوران یونانی سپاه پیشین آنتیوخوس در لحظه سرنوشت ساز نبرد (۱۲۸ پیش از میلاد) به ایشان پیوستند در میدان رزم کشته شد. اکنون ایران در وضع ناگواری قرار گرفته بود. چرا که قبایل جنگجوی یوئه-شی (نیاکان کوشانیان) به دولت یونانی - باختری (بلخی) تاخته و در حدود ۱۳۵ تا ۱۳۰ پیش از میلاد باختر را اشغال نمودند.

اردوان یکم در چنین اوضاعی جانشین فرهاد دوم شد. او نیز نتوانست خطر را دور نماید و سکاییان توانستند در خاور ایران یعنی زرنگ استقرار یابند. از آن پس، نام درنگیانه به سیستان تغییر یافت. اردوان در نبردی در حدود ۱۲۳/۱۲۴ پیش از میلاد جان باخت. خطر همچنان شاهنشاهی پارت را تهدید می‌نمود. نشانه‌های فروپاشی در میانرودان دیده می‌شد، هوسپائوسینس امیر عرب در حدود ۱۲۷ پیش از میلاد شهر انطاکیه در ریزشگاه دجله و فرات در کنار خلیج پارس را گرفت و آن جا را خاراکس هوسپائوسینس نامید. سپس بابل و شاید سلوکیه را گرفت اما هیمروس سردار اشکانی او را پس راند و به نام خود در سلوکیه سکه زد.

وظیفه نوسازی قدرت اشکانی بر دوش پسر اردوان یکم یعنی مهرداد دوم (۱۲۴/۱۲۳ تا ۸۷/۸۸ پیش از میلاد) افتاد. او نخست در ۱۲۱/۱۲۲ پیش از میلاد بر هوسپائوسینس لشکر کشید و او را شکست داده تبدیل به امیری دست نشانده کرد. بدین سان میانرودان تا رود فرات از جمله شهر مرزی مهم دورا-اروپوس در سال ۱۱۳ پیش از میلاد به قلمرو شاهنشاهی اشکانی پیوست. سپس دولت های کوچک شمال میانرودان یعنی گوردی ین، آدیابن و اُسرائن فرمانبردار پارتیان شدند. آن گاه به خاور و سکاییان روی آورد و پس از لشکرکشی پیروزمندانه سکاییان زیر فرمان دودمان سورن را به دولتی دست نشانده تبدیل نمود. وی پا را از مهرداد یکم

نیز فراتر نهاد و رهسپار ارمنستان شد. آرتاواز شاه ارمنستان را فرمانبردار خویش نمود و تیگران پسر آرتاواز را به عنوان گروگان به پارت فرستاد. رویدادهای بعدی باعث مداخله دوباره ایران شد و ارتش پارت، تیگران را به عنوان شاهی دست نشانده بر تخت پدر نشاند که او نیز ناچار «هفتاد دره» را در حدود ۱۰۰ پیش از میلاد به ایران واگذاشت.

در سال ۹۶ پیش از میلاد نخستین دیدار میان اورباز- فرستاده مهرداد دوم و کورنلیوس سولا- فرمانده سپاه روم با موضوع ابراز دوستی مهرداد و در حقیقت آگاه شدن از اهداف رومیان روی داد. مهرداد دوم دوباره شکوه را به ایران بازگرداند و همچون نیای همنامش، خود را «شاهنشاه» نامید. او با ووتی فغفور چین از دودمان هان (۱۴۱ تا ۷۸ پیش از میلاد) روابط سیاسی و بازرگانی برپا نمود و زبان ایرانی را در نوشتارهای پادشاهی باب نمود.

فرهنگ و تمدن:

رشد ایرانگرایی را می‌توان از دوره مهرداد یکم به روشنی دید. شکل و شمایل ایرانی تر شده چهره مهرداد یکم که با جامه یی باشکوه، گیسوانی بلند و ریشی انبوه و تاج بر سر در پشت سکه‌های آن دوره، بیگمان نشان دهنده افزایش پیوندها با محیط ایرانی و جدا شدن از یونانی گرایی است. گزیدن نامواره «شاهنشاه» نیز نشانه یی دیگر از توجه به سنت های هخامنشی است. ظاهراً شکی نیست که مدیریت دربار اشکانی برای اداره کشور از زبان آرامی بهره می‌جستند (مدارک یافته شده در نسا) و این دلیلی است از دید دشمنانه آنان نسبت به زبان یونانی، زیرا سرانجام نیز کاربرد زبان یونانی را منسوخ نمودند. گام بعدی آنان در این زمینه ایجاد زبان اداری ایرانی بود.

جنگ‌های ایران و روم:

حادثه یی که خاور را تکان داد، جنگ روم با مهرداد ششم، شاه پنتوس و همپیمانش تیگران، شاه ارمنستان، در زمان پادشاهی سینتروک، شاه اشکانی بود. پس از شکست قطعی این دو شاه از روم، قلمرو روم به طرز خطرناکی به مرز ایران نزدیک شد. این شکست همزمان با پادشاهی فرهاد سوم روی داد. سرانجام لیسینیوس کراسوس یکی از سه تریوم ویراتوس روم که در آن زمان فرماندار سوریه بود (همدوره پادشاهی اُرُد دوم) در سال ۵۴ پیش از میلاد همراه یک سپاه هفت لژیونی بدون اعلان جنگ با هدف اشغال ایران از فرات گذشت. اما نتیجه نبرد برای رومیان مصیبت بار بود. چرا که سپاه روم در نبرد حرّان (کارهه) از سپاه ایران به فرماندهی سورنا- سردار بزرگ ایرانی شکست خورد و خود و سپاهیانش از دم تیغ گذشتند. این نخستین نبرد از رشته

جنگ‌های ایران و روم بود که تا پایان دوره ساسانی به درازا کشید. بهانه آغاز بیشتر این جنگ ها زیر نفوذ درآوردن ارمنستان بود که سرانجام به یُمن جنگ‌آوری و سیاست اشکانی در زمان بلاش یکم (۵۱ تا ۷۹ میلادی) به منطقه نفوذ ایران تبدیل شد. اما از پس مرگ بلاش یکم، بلایی خانمانسوز دامان اشکانی را گرفت. این بلا همانا سرکشی و سودای تخت و تاج در میان شاهزادگان و امیرزادگان ایرانی بود. بلایی که موجب ناتوان نمودن نیروی رزمی ایران در برابر روم گردید و در نتیجه آن رومیان توانستند سه بار میانرودان و تیسفون را در سال های ۱۱۶ میلادی (در زمان پادشاهی خسرو و ترایانوس، ۱۶۵ میلادی (به فرماندهی آویدیوس کلسیوس و در زمان پادشاهی بلاش چهارم) و آخرین بار در سال ۱۹۸ میلادی به دست سپتیموس سوروس و در زمان پادشاهی بلاش پنجم تسخیر نمایند.

با این هم، شاهان اشکانی به رغم ستیز پیوسته با گردنکشان داخلی، هرگز به رومیان اجازه ندادند به سرزمین اصلی ایران نفوذ نمایند.

پایان کار اشکانی:
سرانجام کشمکش‌های درونی و شکست های خارجی حیثیت واپسین شاهان اشکانی را بر باد داد. آخرین جنبشی که به پایان کار اشکانی انجامید، از پارس و به رهبری اردشیر بابکان آغاز شد. وی در سال ۲۲۴ میلادی بر اردوان چهارم شورید. اردوان در نبرد از اردشیر به سختی شکست خورد و خود نیز هنگام نبرد کشته شد. اردشیر احتمالاً در سال ۲۲۶ میلادی در تیسفون تاجگذاری نمود و خود را «شاهنشاه» خواند. این گونه، دفتر دوره اشکانی (از حدود ۲۳۸ پیش از میلاد تا حدود ۲۲۶ میلادی) بسته شد. اما یاد شکوهشان چنان در جهان زنده بود که یکصد و پنجاه سال پس از باژگونی شان، امپراتور روم یولیانوس ترجیح داد به او لقب «فاتح پارت‌ها» دهند.

گاهشماری رویدادها:
۳۳۴ تا ۳۲۳ پیش از میلاد: اسکندر مقدونی ایران را تصرف می‌کند، واژگونی شاهنشاهی هخامنشی و آغاز یونانی سازی خاور.
۳۲۹ تا ۳۲۷ پیش از میلاد: شمال شرقی ایران در برابر تهاجم اسکندر با کمک قبایل مرزی می‌ایستد. اسپیتامن قهرمان پایداری است.
۳۱۲ تا ۳۲۷ پیش از میلاد: سلوکوس یکم سراسر ایران را می‌گیرد.
۳۰۳/۳۰۴ پیش از میلاد: چاندراگوپتا پادشاه هند از سلسله ماوریا مورد تهدید امپریالیسم مقدونی قرار می‌گیرد ولی

بر سلوکوس یکم چیره می‌شود و بخش خاوری ایران را جدا می‌سازد. آغاز عقب نشینی مقدونیان از خاور.
پیش از ۲۱۸ پیش از میلاد: تهاجم اقوام بربر به ایران. فعالیت آنتیوخوس یکم (سوتر) برای جلوگیری از این خطر.
۲۵۰ پیش از میلاد: نخستین نشانه‌های تجزیه خواهی در شمال شرقی ایران. پدیدار شدن دو فرمانروای مستقل: آندراگوراس در پارت و دیودویوس در باکتریا (باختر).
حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: اعلام پادشاهی دیودوتوس و پیدایش قلمرو یونانی - باختری با کمک اهالی بومی.
حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: یورش اشک یکم سرکرده قبیله پارنی به پارت و آغاز فرمانروایی پارت اشکانی. آغاز فروپاشی چیرگی سلوکیان بر ایران. توقف یونانی کردن ایران.
حدود ۲۳۸ پیش از میلاد: اشک یکم یورش سلوکوس دوم (کالینیکوس) را پس می‌راند. پارتیان لقب «اشک» را باب می‌نمایند.
حدود ۲۰۸ پیش از میلاد: اشک دوم یورش آنتیوخوس سوم را پس می‌راند. پادشاهی از شاخه بردار بزرگتر اشکانی بیرون می‌شود.
۱۷۱ تا حدود ۱۳۸ پیش از میلاد: مهرداد یکم خالق نیروی بزرگ پارت. آغاز استبداد. نخستین نشانه‌های ایران گرایی. تهدید از دو جبهه، از سوی سلوکیان در باختر و اقوام آسیای میانه از شمال خاور.
۱۲۳ تا ۸۷/۸۸ پیش از میلاد: مهرداد دوم قدرت پارت را زنده می‌کند. ارمنستان زیر نفوذ پارتیان قرار می‌گیرد. ایران باستان زنده می‌شود. مجموعه ساختمان های شهر نسا ساخته می‌شود.
نیمه نخست سده یکم پیش از میلاد: پیدایش مدعیان و غاصبان در دولت پارت. خاورمیانه در برابر گسترشجویی روم. ایران اشکانی یگانه نیروی توانا برای پایداری در برابر روم.
۵۷/۵۸ تا ۳۹ پیش از میلاد: اُرُد اول. پادشاهی پارت با روم وارد جنگ می‌شود. نبرد کرهه (حران) در سال ۵۳ پیش از میلاد و شکست و مرگ لیسینیوس کراسوس از سه امپراتور (حکومت سه نفره) روم. امپراتوری اشکانی نیرویی برابر با روم در جهان آن روزگار. فرات مرز میان دو امپراتوری.
۴۱ تا ۳۹ پیش از میلاد: پارتیان اربابان خاورمیانه. شکست و مرگ پاکور شاهزاده پارت در گیندوراس در ۳۹ پیش از میلاد.
حدود ۳۹ تا ۳/۲ پیش از میلاد: فرهاد چهارم. حمله آنتونیوس یکی از سه فرمانروای روم به قلمرو پارت. شکست رومیان و پس نشستن آن ها در ۳۶ پیش از میلاد.
حدود ۱۱-۳۷ میلادی: اردوان دوم. برنامه معروف «هخامنشی سازی» تایید شده در منابع کلاسیک. پیشرفت ایرانگرایی.

حماسه ایرانی و نقش دودمان های بزرگ پارتی در ایجاد این حماسه. هنر پارت ادامه اهنده هنر هخامنشی.
۴۲ میلادی: پارتیان شهر سلوکیه را پس از شش سال محاصره تسخیر می‌کنند.
حدود ۵۱ تا ۷۶/۸۰ میلادی: بلاش یکم. پیکار قطعی بر سر ارمنستان. شکست رومیان در راندیا در سال ۶۳ میلادی. شکلگیری میراث اشکانی دولت پارت، مادآتروپاتن، ارمنستان. ادامه پیشرفت ایرانگرایی. زبان ایرانی پهلوی جای زبان یونانی را روی سکه‌ها می‌گیرد. گردآوری و نشر (احتمالی) اوستا. تایید تیرداد از سوی نرون به عنوان شاه ارمنستان.
سده دوم میلادی: حالت دفاعی امپراتوری پارت.
۱۰۹/۱۰۸ - ۱۲۸/۱۲۷ میلادی: خسرو. حمله امپراتور ترایانوس از سال ۱۱۴ تا ۱۱۷ میلادی به امپراتوری پارت. رومیان پس از موفقیت های اولیه ناچار می‌شوند برابر ضد حمله‌های شدید پارتیان پس نشینی کنند. فرات دوباره مرز دو امپراتوری می‌شود.
۱۴۸/۱۴۷-۱۹۰ میلادی: بلاش چهارم. یورش ناکام پارت به ارمنستان و سوریه. ضد حمله رومیان و تسخیر تیسفون. شیوع بیماری طاعون و عقب نشینی رومیان. تسلط رومیان بر بخشی از بین‌النهرین.
۱۹۱-۲۰۶ میلادی: بلاش پنجم. یورش تازه رومیان به پارتیان. امپراتور سپتیموس سوروس تیسفون را می‌گیرد. شکست رومیان در هاترا. بخشی از بین‌النهرین ضمیمه امپراتوری روم می‌شود. ناتوانی تدریجی دولت پارت.
۲۰۷-۲۲۱ میلادی: بلاش ششم. پارتیان در برابر امپراتور کاراکالا. پیروزی پارتیان بر امپراتور ماکرینوس. روم خوار شده وادار می‌شود خراج سنگینی به ایران بپردازد. شورش‌های داخلی بر ضد اشکانی.
حدود ۲۱۲ میلادی: اردوان چهارم برادر بلاش برضد او قیام می‌کند.
حدود ۲۲۰ تا ۲۲۸/۲۲۶ میلادی: اردشیر بابکان، نوه ساسان، آغاز به تصرف پارس می‌کند. نبرد بر سر قدرت در ایران. شکست اردوان چهارم، و احتمالاً در سال ۲۲۸ شکست بلاش ششم از اردشیر بابکان. برافتادن دودمان اشکانی و پایان امپراتوری پارت. آغاز فروانروایی ساسانیان.

شاهان اشکانی:
ح. نشانه حدود است.
ارشک (اشک یکم) (ح۲۵۰- ح۲۴۷ پ. م)
تیرداد یکم (اشک دوم) (ح۲۴۷- ح۲۱۱ پ. م)
آردوان یکم (اشک سوم) (ح۲۱۱- ح۱۹۱ پ. م)
فریاپت (اشک چهارم) (ح۱۹۱- ح۱۷۶ پ. م)
فرهاد یکم (اشک پنجم) (ح۱۷۶- ح۱۷۱ پ. م)
مهرداد یکم (اشک ششم) (ح۱۷۱- ح۱۳۸ یا ۱۳۷ پ. م)

فرهاد دوم (اشک هفتم) (ح۱۳۸ یا ۱۳۷- ح۱۲۸ پ. م)
اردوان دوم (اشک هشتم) (ح۱۲۸- ح۱۲۳ پ. م)
مهرداد دوم (اشک نهم) (ح۱۲۳- ۸۷ پ. م)
گودرز یکم (۹۱ - ۷۸؟)
اُرُد یکم (۷۸ - ؟)
سیناتروک (اشک دهم) (۷۶ یا ۷۵- ۷۰ یا ۶۹ پ. م)
فرهاد سوم (اشک یازدهم) (۷۰ یا ۶۹- ۵۸ یا ۵۷ پ. م)
مهرداد سوم (اشک دوازدهم) (۵۸ یا ۵۷- ۵۶ پ. م)
اُرد دوم (اشک سیزدهم) (ح۵۶- ۳۷ یا ۳۶ پ. م)
فرهاد چهارم (اشک چهاردهم) (ح۳۷- ۲ پ. م.)
تیرداد دوم (۳۲ - ح۳۰ پ. م)
فرهاد پنجم یا (فرهادک) (اشک پانزدهم) (۲ پ. م- ۴ م.)
ملکه موزا (۲ پ. م- ۴ م.) همراه با پسرش فرهاد پنجم
اُرد سوم (اشک شانزدهم) (۴- ۶ یا ۷ م.)
ونُن یکم (اشک هفدهم) (۷ یا ۸- ۱۲ م.)
اردوان سوم (اشک هیجدهم) (۱۲- ۳۹ یا ۴۰ م.)
تیرداد سوم (ح۳۶ م.)
وردان (اشک نوزدهم) (۳۹ یا ۴۰- ۴۵ م.)
گودرز دوم (اشک بیستم) (۴۱- ۵۱ م.)
ونن دوم (اشک بیست و یکم) (۵۱ م.)
بلاش یکم (اشک بیست و دوم) (۵۱- ۷۷ یا ۷۸ م.)
پاکور (اشک بیست و سوم) (۷۸- ۱۰۸ یا ۱۱۰ م)
اردوان چهارم (۱۰۸- ۱۱۰ م)
خسرو (اشک بیست و چهارم) (ح۱۱۰- ۱۲۸ یا ۱۲۹ م)
بلاش دوم (۷۷ - ۸۰ م)
مهرداد چهارم (۱۲۸؟ یا ۱۲۹؟ - ۱۴۷؟ م)
بلاش سوم (اشک بیست و پنجم) (۱۲۸ یا ۱۲۹- ۱۴۷ م)
بلاش چهارم (اشک بیست و ششم) (۱۴۷- ۱۹۱ م)
بلاش پنجم (اشک بیست و هفتم) (۱۹۱- ۲۰۸ م)
بلاش ششم (اشک بیست و هشتم) (۲۰۸- ح۲۱۵ م)
اردوان پنجم (اشک بیست و نهم) (ح۲۱۶- ۲۲۶ م)[2]

---

[2] . منابع:
ا. آ. گرانتوسکی، م. آ. دانداماپو، «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز»، ترجمه، کیخسرو کشاورزی، ناشر: مروارید ۱۳۸۵
پیگولووسکایا، «تاریخ ایران از عهد باستان تا قرن ۱۸»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۳.
میخایل میخائیلوویچ دیاکونوف، «تاریخ اشکانیان»، ترجمه کریم کشاورز، تهران
مرتضی راوندی، «تاریخ اجتماعی ایران»، (جلد ۱) ۱۳۵۴
دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، «تاریخ ایران باستان»، ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۰

قلمرو امپراتوری اشکانی در یکم میلادی

زبان پارتی یا پهلوی اشکانی:

زبان پارتی یا پهلوی اشکانی یا پهلوانیک از زبان های ایرانی شمال غربی است زبان پارتی منسوب به «پهلوه» که از صورت باستانی «پرثوه» آمده است که در اصل به سرزمین پارت اطلاق می‌شد.

اصطلاح پهلوی:

اصطلاح زبان پهلوی را به اشتباه به دو زبان پارتی و پارسی میانه گفته‌اند. در حالی که این دو، هر یک زبان های مشخص و مستقلی بوده دارای دستور زبان، واژگان و خط و شیوه نگارش کاملاً متفاوتی هستند. زبان پارسی منسوب به «پارسه» از ایالت پارس و پارتی منسوب به «پرثوه» از ایالت پارت می‌باشد. دکتر ژاله آموزگار در کتاب «زبان

ولسکی، یوزف، «شاهنشاهی اشکانی»، چاپ اول، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.

پهلوی و دستور آن» در باره نامگذاری اشتباه پهلوی برای هر دوی این زبان ها می‌نویسد: «از نظر اشتقاق، پهلوی به معنی زبان پارتی است و نه پارسی. در سده‌های نخستین اسلامی اصطلاح پارسی را برای پارسی نو که از پارسی میانه متحول شده بود، به کار می‌بردند، در نتیجه اطلاق آن به پارسی میانه موجب ابهام می‌شد. از این رو این زبان [پارسی میانه] را در تقابل با پارسی نو- پهلوی نامیدند که از میان زبان های ایرانی میانه پس از پارسی میانه از همه معروفتر بود و در آن زمان پارتی (=پهلوانیگ) دیگر زبان زنده یی نبود تا موجب ابهام گردد. اطلاق پهلوی (فهلوی) به پارسی میانه از قرن سوم هجری است.

آثار به خط و زبان پارتی:

از صورت باستانی زبان پارتی اثری به دست نیامده است. سنگنبشته‌های نخستین ساسانیان معمولاً به سه زبان و خط پارسی میانه، پارتی میانه و یونانی است. از کهنترین آثار پارتی بنچاق اورامان در کردستان و نیز سفالینه‌های به‌دست‌آمده از شهر نسا در جنوب شهر عشق‌آباد در ترکمنستان و نیز ظروفی کشف شده در دامغان ایران و نیپور عراق است. مهمترین آثار پارتی به دست آمده از نوشته‌های مانویان است که به زبان های گوناگون پارسی میانه، سغدی، خوارزمی، و از جمله زبان پارتی است. زبان‌های ایرانی معاصر شمال غربی همچون گویش های کردی و تالشی و زبان های مرکزی ایران و نیز بلوچی از خانواده پارتی و زبان‌های ایرانی جنوب غربی همچون گویش های زبان پارسی و لری از خانواده پارسی میانه هستند.

کتب به زبان پهلوی (پارسی میانه):

در سه، چهار قرن نخست هجری، بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف مانند منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستان‌های ملی، قصص و روایات به زبان عربی ترجمه شد و از آن جمله است: کلیله و دمنه، آیین‌نامه، خداینامه، زیج شهریار، ترجمه پهلوی منطق ارسطو، گاهنامه، ورزنامه و جز آن ها. در همین اوان کتبی مانند دینکرد، بندهشن، شایست و نشایست، ارداویرازنامه، مایگانِ وزارشنِ شترنگ، شکندِ گمانیک وزار، گجستک ابالیش، یوشت فریان، اندرز بزرگمهر بُختگان و امثال این ها به زبان پارسی میانه نگاشته شد که بسیاری مطالب مربوط به ایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستان های ملی در آن ها محفوظ مانده است.

مولفان این کتاب ها بیشتر از روحانیون زرتشتی بوده و به این سبب از تاریخ و روایات ملی و دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در همه دیوان های حکام عرب در عراق و ایران و ماورالنهر تا مدتی از خط و

لهجه پهلوی استفاده می شده است.. باید دانست این کتاب ها نه به زبان پارتی، بل که به زبان پارسی میانه بودند و از میان این آثار تنها می توان به متن هایی آمیخته به پارسی میانه و پارتی میانه «درخت آسوریگ» و ترجمه پارسی میانه، از یک متن پارتی، به نام «ایاذگارِ زریران» و نیز ترجمه داستان ویس و رامین به دست فخرالدین اسعد گرگانی یاد کرد. متن پارتی این دو داستان در دست نیست.

چرایی نام پهلوانی و پارتی:
دگردیسی واژه «پارتی» به «پهلوانی» بدین شیوه بوده است:

1- تبدیل «ث» به «ه»
پرثوَ > پرهوَ
parthawa > parhawa

2- قلب یا جابجایی «ر» و «ه»
پرهوَ > پهرَو
parhawa > pahrawa

3- تبدیل «ل» به «ر»
پهرَوَ > پهلَوَ
pahrawa > pahlaw

پسوند «ان»، هم در زبان پارسی میانه و هم در پارتی نه تنها نشان جمع، بل که «پسوند نسبت» نیز بوده که امروز در پارسی به همین مفهوم کاربرد دارد. افزودن این «ان» نسبت به واژه «پهلَوَ» واژه «پهلوان» و «پهلوانی» را ساخته است.»

پیوست ها

پیوست شماره 1

روشن است در باره اصل و نسب و خاستگاه اشکانیان مانند بسیاری از دودمان های پادشاهی در جهان باستان، ارزیابی های گوناگون و در بسا از موارد ضد و نقیض ارائه گردیده است. در این جا شماری از نوشته ها در باره اشکانیان را از منابع گوناگون می آوریم:

پژوهشگری به نام ناصر توسلی می نویسد:
«در کتاب تاریخ اشکانیان «دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکانیان» تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه به کوشش و اهتمام نعمت احمدی در سه جلد و 836 صفحه آمده است:
«ژوستن، تاریخنویس لاتینی که [در] مائه دویم مسیحی بوده و تاریخ «ترک پمپه» لاتینی را که در مائه اول مسیحی می زیسته، تلخیص نموده، شرحی در باب اشکانیان می نویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک عجم، معاصر بوده

اند، آن چه ژوستن در این باب طرف وثوق و اعتماد است؛ از جمله گوید:
«سلاطین اشکانی اصلا پارثینی نبودند، تورانی و باختری بودند. مملکت پارثینی را به غلبه گرفتند و مرکز دولت خود قرار دادند و به این جهت معروف به سلاطین پارث شدند. و وجه تسمیه آن ناحیه به پارت این که قبل از غلبه اشکانیان بر مردم این ناحیه، در عهد قدیم مهاجرین و فراری های قوم اسکیث از توران به این جا آمده، رحل اقامت انداختند؛ و پارت، در لغت اسکیث به معنی مهاجر یا نفی شده است. به مناسبت مهاجران و فراری های مذبور، این جا معروف و موسوم به پارت شد. پس فراری ها و مهاجران اسکیث، اسم خود را به این مکان داده و این مکان، اسم خود را به سلسله اشکانی.» (ص. 111خط اول)

« [...] نیز ژوستن می گوید: «سکنه پارث، چه در پادشاهی بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین ماد، مردمان کم قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز به واسطه بی استعدادی، رشدی ننمودند».

«ارساس، که نسلا اسکیث بود، به امداد طایفه دایی یا داهی که پارنی هم نامیده می شدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند، وارد پارثیا شد و آن جا را تصرف نمود. ابتدا در کمال ضعف و ذلت می زیست و با چند تن از فرزندانش به زحمت مشغول مدافعه بود و از دست سلاطینی که بر آن ها شوریده بود، آرام نداشت. رفته رفته قوت گرفته بر همسایه ها غالب آمد و فتوحاتی نصیب او شد؛ و بعد از او، اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند، با سلاطین اکراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند و با قوم اسکیث، مصاف سختی دادند و قسمت عمده باختر را هم متصرف شدند. و حالا که من به تالیف این کتاب مشغولم، اشکانیان در مملکت وسیعی پادشاهی می کنند و حق همسری با دولت معظمه روم دارند؛ و این قدرت، آن ها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی که به طرز صحرا گردان اسکیث است. اگرچه اسکیث ها وحشی اند اما زندگانی ساده یی دارند که اسباب خیلی پیشرفت است.» انتهی. (ص112 خط نهم)

«یکی از علمای جغرافی می نویسد: حد مملکت پارث، از سمت مشرق، هرات است و از جانب جنوب، کرمان و از طرف مغرب، عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال، صحرای وسیع طوایف اسکیث یا سیته یا سکسار یا «ترکمان» که مسکن آن ها از یک سمت به رود جیحون می رسید». (ص 113 خط نوزدهم)

«اما هرودوت می گوید: «مملکت پارث، محدود بوده است به خوارزم و هرات و گرگان و جیحون و مرو». و در زمان

جهانگیری اسکندر کبیر، پارث ها در همین ناحیه سکنی داشته اند». (ص. 114 خط پنجم)

«زبان رسمی اشکانیان، در صورتی که با رومی ها هم طرف سوال و جواب بودند، تحریرا و تقریرا زبان یونانی بود. »

«پیش از این نیز اشاره نموده ایم که طایفه دائی یا داهی، در آن قسمت خراسان که به دهستان معروف است، ساکن بوده [اند] و بعضی از تاریخنویسان آن ها را «داه» نامیده [اند]. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می گوید: «دهستان، بلدی است مشهور، در طرف مازندران و نزدیک به خوارزم و گرگان.» نگارنده بر آن است که دهستان یاقوت حموی و سرزمینی که طایفه داهی- به قول استرابون _ در آن می زیسته [اند]، ناحیه یی است مشتمل بر بجنورد (بوز نجرد) و قوچان (خبوشان) و دره گز تا طوس. و در هر حال، بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند: اشکانیان را نسب، به طایفه «داه پارنی» می رسد؛ و داه پارنی، از مهاجران قبیله اسکیث، ساکنه در شمال دریای آزف بوده اند». (ص. 277 خط بیست و سوم)

نویسنده یی می گوید: پارثیا و هرات و خوارزم و سمرقند، ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده می شد و سیصد «تالان» مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات می گرفتند. و همین فقره، دلیل است که سلاطین کیان، تسلط کامل بر پارث ها نداشته اند؛ چه، آن چهار ایالت با وسعت، هر قدر هم غیر معمور فرض شود، باز مالیات و فایده اش به واسطه حاصلخیزی، باید بیشتر از خوزستان باشد». (ص288 خط هفتم)

«در الواح بیستون، اسم مملکت پارثیا را «پارتوا» یا «پرتوه» یا «پارثوا» نقرو رسم کرده[اند] و هرودوت می نویسد: پارث ها در زمان داریوش، از ملل تابعه مطیعه ایران بودند و مملکت آن ها جزو ایالت شانزدهم از ایالات سلاطین کیانی به شمار می آمد. و آن وقت که گشتاسب، لشکر به یونان کشید، پارث ها نیز جزو عساکر او حرکت کرده و تیر و کمان و نیزه های کوتاه، سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند؛ و این، [از] سوانح چهارصد و هشتاد پیش از میلاد است. تاریخنویسی می نویسد: پارث های تورانی الاصل، اگرچه ارانی نبودند، [...] با یونانی ها که پادشاهی ایران را بر هم زده بودند، عداوت مخصوصی داشتند و کینه آن ها را می ورزیدند. و بی میلی پارث ها به ملل اجنبی، مشهور تمام دنیاست». (ص 299 خط سیزدهم)

تاریخنویس دیگر می گوید: ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی، همه اسم یک طایفه است؛ [...] و آن قسمت از ایران، که مسکن طایفه ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده، هرگز حالت انقیاد و اطاعت کامل به مرکز دولت نداشته، چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا. و این فاتح مقدونیه، با آن جلالت و جبروت، به همین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و به طرف ترکستان رود، بدون این که پارث ها معترض او شوند؛ بل که جماعتی از اهل خبر را عقیده این است که اسکندر در مراجعت از هندوستان، از راه سخت و صعب کم آب و آذوقه بلوچستان، به خاک ایران ورود نمود، و متحمل آن همه حرمان و مرارت شد که از نزدیکی پارثیا و پارث ها گذر ننماید؛ و از تصرف ناحیه پارثیا به همین قناعت کرد که در قلعه های خط راه، که خود ساخته یا ابنیه قدیمه بود، مستحفظ بگذارد؛ [...] ». (ص299 خط هیجدهم)»

پیوست شماره دو

برگرفته از سایت «زباپژوهی»

خط پهلوی:

«خط پهلوی نام یک دسته کلی از دبیره‌هایی است که برای نوشتن زبان (های) پارسی میانه و پهلوی اشکانی (پارتی) به کار می‌رفته‌اند. این خطوط از خط مانوی مستقل اند. همه این خط ها ریشه در خط آرامی دارند و مانند آرامی از راست به چپ نوشته می‌شده‌اند.

زیر شاخه‌ها:

دبیره‌های پهلوی را معمولاً به زیرشاخه‌های زیر تقسیم می‌کنند:

پهلوی اشکانی که با آن به زبان پارتی می‌نوشتند (کتیبه یی و گسسته است).

پهلوی ساسانی کتیبه یی که کتیبه‌های پارسی میانه را بدان می‌نوشتند.

پهلوی ساسانی پیوسته (یا پهلوی کتابی) که کتاب های پارسی میانه زردشتی بدان نوشته شده.

پهلوی زبوری یا مسیحی که ترجمه کتاب مقدس به زبان پارسی میانه بدان نوشته شده.

این دبیره‌ها گرچه اصل و ریشه یی یکسان و شباهت‌هایی با هم دارند، تفاوتشان به اندازه یی است که جداگانه از آن ها یاد شود. حروف سنگنبشته یی پارتی با پارسی میانه نیز تفاوت های بسیار دارند. هر چند خود واژه پهلوی

برگفته از پهلو است که خود صورتی از واژه پرثوه (که صورت باستانی واژه پارت است) می‌باشد، اما اصطلاحاً به همه دبیره‌هایی که هم پارتی و هم پارسی میانه را با آن ها نوشته‌اند، گفته می‌شود.

به طور کلی، خط پهلوی خطی پر ابهام به شمار می‌رود و ابهام بعضی گونه‌های آن نظیر پهلوی کتابی بیشتر از آنِ بقیه است. در گونه‌های منفصل بیشترین جنبه ابهام به علت دلالت یک نویسه بر چندین واج است؛ مثلاً در پهلوی ساسانی کتیبه یی نویسه « » می‌تواند دلالت بر صامت «ر» «و» یا مصوت «او» کند. در گونه متصل افزون بر این گونه ابهامات مشکل دیگری نیز پدیدار می‌گردد: اتصال چند حرف به یکدیگر باعث شباهت مجموعه حروف به حرفی دیگر می‌شود.

ویژگی:
ویژگی روشن خط پهلوی املای تاریخی و شبه تاریخی آن است. بدین گونه که صورت نوشته شده تنها ادامه سنت نگارشی باستانی است، (در گونه پارسی میانه عملاً املای پارسی هخامنشی را باز می تا باند) اما گونه ملفوظ آن به دوره میانه مربوط می‌شود. از مهمترین شاخص ها خواندن حروف ت، پ، ک، چ پس از یک مصوت به ترتیب در پارسی میانه د، ب، گ، ز و در پارتی د، ب، گ، ج است. (مثلاً «بوت» می‌نوشتند «بود» می‌خواندند، یا «روچ» می‌نوشتند و در پارسی میانه «روز» و در پارتی «روج» می‌خواندند). در مقابل، د، ب، گ، پس از مصوت، در پارسی میانه ی، و، ی، و در پارتی ذ، ب، غ، خوانده می شده.

خاصیت دیگری که در همه گونه‌های خط پهلوی وجود دارد، وجود هزوارش در نوشته‌هاست. هزوارش که به صورت هزوارشن و اوزوارشن و صورت‌های مشابه دیگر هم در زبان پارسی آمده است، به این معنی است که در نوشتن متن‌های پهلوی گاه کلمه یی را به آرامی می‌نوشتند لیکن هنگام قرائت فارسی می‌خواندند. مثلاً ملک می‌نوشتند و هنگام قرائت شاه می‌خواندند. باید توجه داشت که هزوارش با واموازه تفاوت دارد. واموازه یک عادت زبانی‌است در حالی که هزوارشن تنها یک عادت رسم خطی است. برای علت یا شوند وجود هزوارشن در نوشته‌های پهلوی گمانه‌های گوناگونی زده‌اند. یکی از این گمانه‌ها این است که از آن جا که سنت دبیری خاص آرامیان بوده است، بسیاری این واژه‌ها در نوشتار وارد شده‌اند اما از آن جا که اربابان این دبیران آرامی نمی‌دانستند، این واژه‌ها هنگام برخوانی از بهر ایشان به پارسی برگردانده می‌شدند.

خط پهلوی که خطی پر ابهام بود، برای ثبت دقیق اصوات سودمند نبود و حتا می‌توانست باعث اشتباه در قرائت شود.

از این رو در زمان ساسانیان برای نوشتن اوستا خط اوستایی از روی خط پهلوی کتابی ابداع شد. خط اوستایی خطی فوق‌العاده دقیق و بدون ابهام بود و حرف های آن منفصل بودند (جز چند مورد معدود لیگاتور که اصلی متأخرتر دارند). در بعضی متن‌های پهلوی واژه‌های دشوار و دور از ذهن گاه به خط اوستایی نوشته می‌شدند.

معمولاً ایران‌شناسان برای مطالعه و اندرنگرش متن‌های پهلوی آن ها را به خط لاتینی بر می‌گردانند. این برگردانیدن به دو گونه حرفنویسی و آوانویسی صورت می‌پذیرد. در مرحله نخست متن را به دبیره لاتینی حرفنویسی می‌کنند و در مرحله بعد آن را آوانویسی می‌کنند. به خاطر ابهام خط پهلوی حتا حرفنویسی متن‌ها هم کار چندان آسانی نیست. در برخی موارد خصوصاً آنِ مربوط به خط پهلوی کتابی گاه بر سر صورت حرفنویسی‌شده واژه میان ایران‌شناسان اختلاف نظر وجود می‌دارد.

آوانویسی خط پهلوی هم دشواری‌های زیادی می‌دارد. نخست این که در خط پهلوی مصوت‌های کوتاه نشانه جدا و ویژه‌ای نمی‌دارند. دوم این که مصوت‌های بلند را گاه به صورت صامت هم می‌توان در نظر گرفت. این دو ویژگی گفته شده در خط امروزی پارسی هم وجود می‌دارد. (مثلاً شاپور را شاپوَر هم می‌توان خواند) دیگر آن که در خط پهلوی املای تاریخی و شبه‌تاریخی فراوان یافت می‌شود از این رو صورت نوشته کلمات لزوماً صورت ملفوظ آن ها در زمان کتابت متن نیست.»[3]

پیوست شماره سه

کورش محسنی

زبان پهلوی اشکانی(پارتی)

---

[3] . منابع:
ابوالقاسمی، محسن، «راهنمای زبان های باستانی ایران» (جلد اول)، تهران، سازمان و مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت) ۱۳۷۵.
خانلری، پرویز، «تاریخ زبان فارسی» (جلد اول)، چاپ هفتم، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۲..
ژاله آموزگار، احمد تفضلی، «زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن»، چاپ پنجم، تهران، انتشارات معین ۱۳۸۷.
دیوید نیل مکنزی، ترجمه: دکتر مهشید میر فخرایی، «فرهنگ کوچک زبان پهلوی»، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۸.

...برآن شدم با بهره گیری از کتاب ارجمند زبان پهلوی (ژاله آموزگار-احمد تفضلی) یک جستار کوتاه پیرامون این زبان و دسته بندی زبان‌های ایرانی بنویسم.

اگر چکیده وار پرسمان را بررسی کنیم، زبان‌های ایرانی به سه گروه بخش‌بندی شده اند:
* زبان‌های باستانی
* زبان‌های میانه
* زبان‌های نو

*** دوره باستانی:**
در آن به نخستین آثار زبان‌های ایرانی برمی‌خوریم، احتمالا از سده دهم تا دوازدهم پیش از زادروز (پیش از میلاد) و زمان تالیف «گات‌ها» آغاز می‌شود و در پایانِ فرمانروایی هخامنشی به پایان می‌رسد.

دو گونه از دبیره (خط) و زبان‌های این دوره برای ما به یادگار مانده است. نخست زبان اوستایی و دیگری زبان پارسی باستان.

الف: زبان اوستایی زبانی است که به احتمال زیاد و بر پایه ویژگی‌های زبانشناختی به شرق و شمال شرقی ایران بر می‌گردد و اوستا را به این دبیره و زبان نگاشته اند.

ب: زبان پارسی باستان که در نیمروز(جنوب) و جنوب غرب ایران رواج داشت و پادشاهان هخامنشی سنگنبشته‌های خود را به این دبیره و زبان می‌نگاشتند. از زبان‌های ایرانی و آریایی دیگر همانند: مادی و سکایی چیزی در دست نیست. ولی می‌دانیم که دستکم زبان مادی به انگیزه همریشه بودن با زبان پارسی، تفاوت آنچنانی با زبان پارسی نداشته است.

* دوره میانه:
این دوره از سال‌های پایانی فرمانروایی هخامنشی (۳۰۰پ. ز.) آغاز می‌شود، و در آغاز تاخت و تاز اعراب (سده هفتم ز) پایان می‌پذیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:
الف: زبان‌های شرقی که این زبان‌ها خود به دو شاخه شمالی و جنوبی، بخش می‌شوند. سغدی و خوارزمی- زبان شرقی شمالی و زبان‌های سکایی و بلخی- شرقی جنوبی هستند.

ب: زبان‌های غربی نیز به دو گروه بخش می‌شوند. زبان غربی شمالی در پارت و در میان اشکانیان بود و آن را پهلوانیگ، پارتی یا پهلوی اشکانی می‌نامند. در شاخه

غربی جنوبی -که در منطقه پارس رواج داشت- این زبان را پارسی میانه در سنجش با پارسی باستان می‌نامند. افزون بر پارسی میانه اصطلاحا آن را پهلوی می‌نامند.

آثار پارتی یا پهلوی اشکانی:

واژه پهلوی منسوب به «پَهلَو» است و این واژه از ریخت ایرانی باستان «پَرثَوه» آمده است که در اصل به سرزمین پارت و تیره ایرانی و آریایی پارت گفته می‌شد. این آثار به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:

الف: آثار به دبیره پارتی و گونه‌های آن. این دبیره احتمالا از دبیره آرامی برگرفته شده است. این دبیره و زبان احتمالا از نیمه دوم سده نخست پ. ز. جای زبان و دبیره آرامی که زبان دیوانی هخامنشیان بود را گرفت. می‌دانیم که هخامنشیان از منشیان و دبیران بابلی و ایلامی هم بهترین بهره را می‌بردند.

ب: نوشته‌های مانویان که به دبیره ویژه مانویان است و گونه و ریختی از دبیره پالمیری که در بابل رواج داشت. (دبیره پالمیری خود از خطوط دگرگون شده آرامی است و پالمیرا نام شهری بوده است در سوریه کنونی)

الف: آثار به دبیره پارتی:

۱. نسا. سفال نبشته‌هایی در شهر نسا، نزدیک عشق آباد پایتخت شاهان اشکانی (سدهی نخست پ. ز.)

۲. بنچاق اورامان. پوست نبشته‌ها بر روی پوست آهو که در اورامان کردستان پیدا شده و هم‌اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

۳. سکه‌ها. شاهان اشکانی تا مدتی نام خود را بر روی سکه‌ها به یونانی می‌نوشتند (ایشان خود را دوستدار یونانیان می‌دانستند) اما از سده نخست میلادی و از زمان بلاش یکم دبیره و زبان پهلوی اشکانی بر روی سکه‌ها به‌کار برده شده.

۴. کتیبه‌های پارتی بر روی مجسمه هرکول. مجسمه برنزی هرکول یافت شده در سال ۱۹۸۴ در عراق که بر آن به دو دبیره و زبان یونانی و پارتی حک شده.

۵. سنگنبشته شوش. بر روی یک سنگ مزار در شوش و کتیبه‌ای شش رجی به دستور اردوان چهارم پادشاه پایانی اشکانی برای خواسگ شهربان شوش کنده شده. (۴۶۲ اشکانی و سپتامبر ۲۱۵ میلادی)

۶. سنگنبشته‌های پارتی دوره ساسانی. (برخی کتیبه‌های بازمانده از شاهان ساسانی به دبیره پارتی نوشته شده است)

۷. سنگنبشته‌های کال جنگال. در جنوب خراسان چند کتیبه کوچک نزدیک بیرجند به دست آمده که احتمالا از شاهزادگان اشکانی است.

۸. آثار دورا اُروپوس در میان آثار به دست آمده از شهر دورا در ساحل رودخانه فرات، در سوریه کنونی، افزون بر آثار پارسی میانه، آثاری به پارتی نیز یافت شده، همچون دیوارنگاره، سفال نبشته و پوست نبشته.

شماری منظومه‌های پارسی در اصل پارتی بوده‌اند همانند ویس و رامین.

ب: نوشته‌های مانویان:
نوشته‌های فراوانی از زبان پارتی، همپیوند با دین مانی، در دست است. این آثار در میان برگه‌های فراوانی که در آغاز سده بیستم از ویرانه‌های شهر تورفان در آسیای مرکزی و ایالت شینگ جیان چین به‌دست آمده، قرار دارد. از دید تاریخ نگارش، این نوشته‌ها به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند:
الف: نوشته‌هایی که زمان نگارش آن ها سده‌های سوم و چهارم ترسایی(میلادی) است و همپیوند است به خود مانی یا پیروان نزدیک به زمان او که در سرزمین پارت جایگاه اصلی پارتیان و اشکانیان آریایی نژاد، و در زمانی که زبان پارتی زنده بود، نگاشته شده است.

ب: آثاری که زمان نگارش آن ها سده ششم ترسایی و پس از آن است و احتمالا همپیوند با آیین /دیناوریه/ یکی از شاخه‌های دین مانوی می‌باشد. این زبان به انگیزه دیرینگی کمتر و همزمانی با از یاد رفتن، از پارسی میانه (پهلوی ساسانی) هنایده شده (تاثیر گرفته) است.»

پیوست شماره چهار

برگرفته از : تار نگار تاریخ ایران، زبانپژوهی

زبان پهلوی:

برگرفته از کتاب «نامه پهلوانی» (آموزش خط و زبان پهلوی؛ اشکانی و ساسانی) نوشتهٔ فریدون جنیدی

سخن آغاز:
«...زبان پهلوی، مادر زبان های مردمان ایران از کردستان و بلوچستان... دیلم و مازندران، گیلان و خوزستان، خراسان و پارت، آذربایجان و ماد، اراک و پارس ... بلخ ، سغد و خوارزم و سمرقند، و کومش و لرستان و بختیاری سپاهان و کرمان و مکران و کوهستان و یزد است، و مادران ایرانی هر کدام در گوشه یی از این مرز بیمرز به گونه یی فرزندان خویش را با نغمه‌های این زبان پرورش می‌دهند!

گویی زبان پهلوی همچون خون، در جویبار رگ های ایرانیان، هر زمان با آهنگی، و هر مکان با رنگی جریان دارد... اما در هر جای همراه با تپش دل فرهنگ کهنسال و دیرپای ایران می‌تپد. و با هر تپش همراهی خویش را با دیگر رهروان این راه دراز آهنگ تاکید می‌کند؛ زبان... عاملی که احساس و اندیشه و فرهنگ مادر را به فرزند منتقل می‌کند، در بیان اندیشه‌های آینده و در ایجاد ارتباط و هماهنگی های معنوی و همراهی‌های جامعه بشری بسیار موثر است، و به همین روی است که اندیشمندان جهان سعی کرده‌اند که تا آنجا که ممکن است این وسیله بزرگ ارتباط معنوی را یکسان کنند، و کوشش برای آموزش اسپرانتو در جهان ادامه دارد!1

با این حال، نزدیک کردن شاخه‌های یک درخت تناور به یکدیگر، وحدت کامل بین اجزاء درخت پدید نمی‌آورد. اگر دیده جهانسنج، شاخه‌ها را دنبال کند و وحدت آن ها را در تنه درخت، و در ریشه آن ببیند، راز هماهنگی و وحدت جامعه بشری را بهتر درک می‌کند.

امروزه با فاصله‌هایی که میان مردمان این مرز و بوم در طی قرون اخیر افتاده است، این یگانگی به پریشانی مبدل شده است اما جوان بلوچ که به آهن، «آسِن» می‌گوید، اگر بداند که یونک2 کردستان هم آن را «آسِن» می‌نامد، بهتر درک می‌کند که پس کرد و بلوچ دو شاخه از یک درخت‌اند!

باز اگر این دو بدانند که روستائی دامغانی آن را «آهِن» می‌داند، هر دو پی می‌برند که این هر سه تلفظ در اصل یکی‌اند، و باز در برخورد به تلفظ خراسانی آن که «اَهَن» است، به واژه آهنگر بر خورند که به گونه«اهِن گر» بیان می‌شود، شاخه دیگر از این درخت را یافته‌اند. و اگر اینان بدانند که ریشه این واژه «سِن» و«آسِن» پهلوی است و باز همه از ریشه اوستائی و پارسی باستان «سَئین» و«اسَن» بر آمده‌اند، بیشتر به رگ های قلب نزدیک شده‌اند.

رسیدن به وحدت بیشتر، آن گاه است که بدانند این واژه در سانسکریت نیز معادل و مشابه واژه اوستائی آن است، پس یکباره وحدت پیشین، با ششصد میلیون نفر مردمان نیمقاره هند پیوند می‌خورد!...

آن گاه اگر با تپش قلب زمان و جهان در سوئی دیگر از این درخت تناور به پیش برویم، با شگفتی خواهیم دید که به زبان آلمانی همین واژه به صورت اِیْسِن تلفظ می‌گردد... پیشتر می‌رویم و انگلیسیان را در می‌یابیم که بدان «آیرِن» می‌گویند... . آنگاهست که این یگانگی بزرگ خود را نشان می‌دهد، و دیگر؛ اگر قدرتمندان و دولتمردان را

اندیشه جنگ و خونریزی بر سر مرزهای ساختگی است، ما را بر سر جهان بی مرز بی‌کرانه پروای جنگی و آهنگ ستیزی نخواهد بود .

فرانسوی می‌گوید: «تو - اِ - مون - پِر»
خراسانی می‌گوید: «تو – ای – پیَر - مو» ... تو پدر منی نژاد گل می‌گوید «مامِر» و نژاد گیل می‌گوید «می - مار» ... مادر من .

اصفهانی می‌گوید «کی - اِس »، و فرانسوی می‌گوید «کِس»، و ورامینی می‌گوید«کیه» و ایتالیایی می‌گوید«کیه» ... کیست؛ انگلیسی می‌گوید «مای - برادر»، فرانسوی می‌گوید«مون - فرر» گیلانی و طبرستانی می‌گوید «می - برر» و خراسانی می‌گوید«برارِ- مو» ... .

این جمله پرفسور هارولد والتربِیْلی رئیس انجمن فقه اللغه انگلستان را اگرچه در چند نامه دیگر نیز آورده ام، می بایستی به ویژه در این جا آورد که: «زبان های هند و اروپائی، در طی قرون مختلف از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتا در پکن هم به وسیله الن ها گفتگو می‌شد) تا جزایر ایرلند بدان ها تکلم می‌کردند... بنابراین، یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند، باید از کتیبه‌های پارسی باستان اطلاعاتی به دست آورد!3...»

زبان پهلوی:
در بارهٔ نام پهلوی و زبان پهلوی' سه گونه تعریف شده است: نخست آن که گروهی از نویسندگان پس از اسلام' آن را منسوب به پهله دانسته‌اند' که آن نام پنج شهرستان آذربایجان' همدان' ماه‌نهاوند' ری و اصفهان بوده' و نیز گفته‌اند که فهلوی زبانی بوده است که شاهان ساسانی در مجالس خود بدان زبان سخن می‌گفته‌اند. به این ترتیب' پهله نیمهٔ غربی ایران را در بر می‌گیرد. اما روایات بسیاری هم هست که درباریان ساسانی به زبان دری سخن می‌گفته‌اند' که آن زبان خراسانیان است.

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم می‌گوید که بیشتر مردمان عراق4 رغبت زیادی به انشاء و انشاد ابیات فهلوی دارند و از قول و غزل‌های عربی و «دری» چنان لذت نمی‌برند که از فهلویات و از آن جا که شمس قیس، خود اهل ری بوده است در درستی گفته او شک نمی‌توان برد و بنابراین زبان ری نمی‌تواند زبان مرسوم دربار ساسانیان باشد.

از سوئی، ترانه‌های بسیاری که از دوران‌های پس از اسلام در سرزمین ماد' یعنی آذربایجان و همدان و لرستان رایج بوده، به نام فهلویات مشهور است. که از همه بیشتر و بهتر ترانه‌های باباطاهر همدانی است که کمتر ایرانی هست که با آن آشنائی نداشته باشد.

دیگر آن که' به عقیده زبانشان و ایرانشناسی غربی، پهلوی، صورت دیگری از واژهٔ «پرتوی» است که همان پارتی، یا اشکانی' یا خراسانی است.5

به نظر می‌رسد که چون عظمت دستگاه فرهنگی اشکانیان چنان بوده است که درباریان در زمان ساسانی نیز با همان زبان پارتیان،یا پهلوی سخن می‌گفته‌اند و به علت نام «در» یا دربار بعداً به زبان دری موسوم گشته است. این بود آن چه که سه گروه از نویسندگان و پژوهشگران در بارهٔ زبان پهلوی گفته‌اند' اما آن چه که از شاهنامه برمی‌آید، چنین است که زبان پهلوی، زبان عمومی ایران بوده است. و آن هم منسوب است به « پَهْلَو».

نخستین باری که در شاهنامه از « پَهْلَو» یاد می‌شود، در زمان «منوچهر» است یعنی زمانی که از نظر تاریخی معادل است با زمان پس از مهاجرت آریائیان و سه گروه شدن آنان :

بفرمود پس تا منوچهر شاه
ز«پهلو» به هامون گذارد سپاه

...و چون در این شعر' «پَهْلَو» در مقابل «هامون» و دشت آمده' معلوم می‌شود که «پهلو» در اصل به معنی کوه و کوهستان بوده' و این معنی چندین بار دیگر نیز در شاهنامه تکرار شده است:

بفرمود' تا قارن رزمجوی
ز«پهلو» به دشت اندر آورد روی

یا:

یکی لشکر آمد ز«پهلو» به دشت
که از گرد اسبان' هوا تیره گشت

یا:

بفرمود' تا جمله بیرون شدند
ز«پهلو» سوی دشت و هامون شدند

چون با این اشارات، شکی نمی‌ماند که «پهلو» در اصل به معنی کوهستان بوده است. بایستی در باره آن موشکافی کرد !

... مسکن اولیه آریائیان که «پهلو» یا کوهستان بود، کم‌کم به دشت‌ها نیز کشیده شد، اما نام «پهلوی» به معنی آریائی و ایرانی بر جای ماند .

اینست که در شاهنامه همه از «پهلوی» معنی ایرانی بر می‌آید' نه یک قوم مثل سیستانیان، یا پارسیان، یا مادها بل که «پهلوی» شامل همه اقوام آریائی، ایرانی است، چنان که افزون بر زبان پهلوی یا «پهلوانی»، از کیش پهلوی، جامهٔ پهلوی، سرود پهلوی، جوشن پهلوی و خط پهلوی در شاهنامه فراوان نام برده شده است' که چون همهٔ آن مثال‌ها را نمی‌توان در این جا آورد. برخی از آن ها را برای آگاهی تو خوانندهٔ نامهٔ پهلوانی برگزیده ام:

سرود پهلوی:
سخن‌های رستم به نای و به رود
بگفتند' بر«پهلوانی سرود»

جوشن پهلوی:
نشسته بر آن بارهٔ خسروی
بپوشیده' آن «جوشن پهلوی»

خط پهلوی:
نوشتن بیاموختش «پهلوی»
نشستِ سر افرازی و خسروی

کیش پهلوی:
تبه کردی آن «پهلوی کیش» را
چرا ننگریدی پس و پیش را؟

جامهٔ پهلوی:
به خاک اندرون شد سرش ناپدید
همه «جامهٔ پهلوی» بردرید

به ویژه در این شعر' به روشنی هر چه بیشتر «پهلوی» در برابر«رومی» و «چینی» آمده' و معنی «ایرانی» از آن بر می‌آید.
بفرمود' پس خلعتی خسروی
ز رومی و چینی و از پهلوی

اکنون که دانسته‌ایم «پهلوی» و «پهلوان» منسوب به «پهلو» به معنی ایرانی است' خوب است در پایان این بخش بد نیست به سه شعر در این مورد توجه کنیم:
شعر نخست از فردوسی در مقدمهٔ داستان رستم و اسفندیار:
نگه کن سحرگاه'تا بشنوی
ز بلبل' سخن گفتن پهلوی

شعر دوم از خیام:
روزی‌است خوش‌و هوا نه گرم‌است و نه سرد
ابر از رخ گلزارهمی شوید گرد
بلبل به زبان پهلوی با گل زرد
فریاد همی زند که: می‌باید خورد

و آخرین از حافظ:
بلبل به شاخ سرو' به گلبانگ پهلوی
می‌خواند؛ دوش درس مقامات معنوی

فارسی میانه:
امروزه زبان شناسان در مورد زبان ایرانی سه دوره قائل شده‌اند و برای هر یک نامی بر گزیده‌اند که هنگام بررسی با یکدیگر نیامیزند.

1- پارسی باستان شامل زبان کهن پارسی هخامنشی' و زبان اوستائی که با پارسی نزدیکی بسیار دارد و نیز با زبان کهن هندوستان یعنی سانسکریت نزدیک است .
2- پارسی میانه شامل پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی.
3- پارسی جدید زبان پارسی دری پس از اسلام

پس موضوع این دفتر بررسی زبان پارسی میانه است. هرگاه مقصود اشاره به زبان اشکانیان' یا پهلوی کهن باشد' پهلوانیک به کار می‌رود و هرگاه مقصود از پهلوی نو و زبان دوران ساسانیان باشد، پارسیک می‌آورند.

خط پهلوی:
ابن الندیم نویسندهٔ نامهٔ گرامی الفهرست از قول روزبه پارسی (ابن مقفع) دانشمند بزرگ ایرانی می‌گوید که ایرانیان برای نویسندگی در رشته‌های گونه گون' هفت نوع خط داشته‌اند که متأسفانه بیش از سه نوع از آن خط ها برای ما نمانده است. وی نام آن خطوط را هم یادآور شده است. اما چون همهٔ آن نام‌ها به خوبی خوانده نمی‌شود، نام همین سه خط باقیمانده را به یاد بسپریم .

1- دین دبیره که برای نوشتن اوستا به کار می‌رفته و می‌رود.
این خط دارای 44 علامت است و هم اکنون نیز کامل‌ترین خط جهان است و به جز از برخی حروف مانند ض، ع یا حروف اختصاصی زبان های دیگر' که در زبان ایرانی نبوده' از نظر واکهای صدادار در جهان نظیر ندارد .

پس از آن که اسکندر مقدونی کتاب های ایران را به آتش کشید، بلاش اشکانی، بدان هنگام که فرمان به گردآوری

«نَسک»های بازمانده از کتابسوزان را داد' بدان روی که دبیرهٔ کهن فراموش شده بود' این دبیره را برای نوشتن اوستا که در آن زمان گویشی کهن بوده و نیاز به حروف ویژه داشته از روی خط هام دبیره و با افزودن برخی نشانه‌ها پدید آوردند .

2- آم دبیره' یا هام دبیره که خط عمومی کتاب‌ها و نامه‌ها بوده و همین است که می‌خوانیم آن را فرا بگیریم.

3- گشته دبیره که برای نوشتن سنگ نوشته‌ها' قباله‌ها' سکه‌ها به کار می‌رفته و شباهت با هام دبیره دارد. خط های دیگری مثل راز دبیره یا خط خسروی... نیز بوده است که به دست اعراب نابود شد.6

الفبا:
الفبای هام دبیره با الفبای زبان پارسی وجوه اشتراکی دارد که فراگیری آن را برای پارسی زبانان آسانتر می‌کند .
در الفبای زبان پارسی 15 علامت وجود دارد که برخی از آنان را با اضافه کردن نقطه یا سرکش به صورت های گونه گون می‌خوانیم . مثلاً علامتی که حرف «ب» را مجسم می‌کند با تغییر نقطه به صورت «ت»' «پ» و «ث» نیز خوانده می‌شود. به همین ترتیب، علامات اصلی خط هام دبیره «14» تا است که با تغییر اضافاتی بالغ بر 24 حرف می‌گردد' که برابر است با 24 حرف زبان فارسی.7

با این مقدمات می‌توان نگاهی به الفبای خط پهلوی افکند. در این جا می‌توان به وجوه اشتراک این الفبا با الفبای فارسی توجه کرد!
= آ . اَ
= ب
= پ
= ت
= ج
= چ
= خ
= د
= ذ
= ر
= ز
= ژ
= س
= ش
= غ
= ف

= ک
= گ
= ل
= م
= ن
= **ه**
= و' او
= ی' ای

یک نگاه به این الفبا' نشان می‌دهد که در آن مثلاً «آ» و «خ» و «ه» از یک گروه‌اند و به صورت مشخص می‌شوند .

یا آن که حروف «ج»'«د»'«ذ»'«گ» و«ی» یک گروه‌اند که با علامت... نشان داده می شوند..

همچنین حرف ...که نشان دهندهٔ «ف» و«پ» است یا حرف....که مشخص کنندهٔ حرف «ل» و«ر» است و حرف ... که بیانگر«ز» و«ژ» است .

آوانویسی:
در فرانسه تحقیق کرده‌اند که برای تلفظ حرکت پیش یا ضمه «او» 45 نوع تلفظ از o تا u وجود دارد.8
این حرکات در لهجه‌های محلی ایران نیز هنوز موجود است. بطوری که مثلاً در زبان نیشابور تلفظ واک صدادار«او» در واژه‌های «کور»، «تنور»' «زنبور»،«او» (ضمیر)، «کوه»'«رود» متفاوت است' اما در زبان کنونی رسمی پارسی دری این صورت های گوناگون (که به پهناوری و گستردگی زبان کمک می‌کند) بر افتاده و غیر از دو حرکت (اُ=o) و(او=ū) بر جای مانده است .

واک دیگر صدا داری که اکنون تنها در تهران به یک صورت تلفظ می‌شود، حرف «ای» است' اما در زبان ها ی دیگر ایرانی، چون کردی' بلوچی، تبری، خراسانی ... صورت های مختلفی از آن باقی است مثل شیر جانور که به صورت شِیْر تلفظ می‌شود و شیر خوراکی که به همین گونه، فعلی شیر بیان می‌گردد . یا «سِیْر» غذا و«سیر» گیاه که هردو گونه تلفظ دارند و در تهران به یک گونه بیان می‌شود .

این گونه واک‌ها در زبان پهلوی هم موجود بوده است و از آن جا که تغییری در آن زبان رخ نداده است، می‌یابد که در آموزش آن تلفظ‌های اصیل را فراگرفت .

بنا بر این، برای نشان دادن حروف و حرکات لازم است که یک الفبای بین المللی را در خط لاتین به خاطر بسپاریم

که با استفاده از آن حرکات واژه‌ها را (که در خط پارسی دری نمی‌توان نشان داد) به همان گونه که هست' یا لااقل نزدیک به آن فراگیریم.9

و اینست جدولی که تقریباً در همه جای جهان برای نشان دادن حرکات در سطحی که مورد نیاز ما است، مورد قبول است .

a= اَ

f= ف

ā = آ

g= گ

b= ب

h= ه

č = چ

d= د

e=اِ کوتاه مثل تلفظ « اِ » در واژهٔ چشم

ē = اِ بلندمثل تلفظ «ی» در واژهٔ پیدا

i=ای کوتاه مانندهٔ تلفظ «ای» در واژهٔ قیف

ī =ای بلند مانندهٔ تلفظ «ای» در واژهٔ کرمانی

j= ج

k= ک

l= ل

m= م

n= ن

o=اُ کوتاه همچون تلفظ « اُ » در واژهٔ کجا

ō = اُ بلند همچون تلفظ « اُ » در واژهٔ اوژن، شیراوژن

p= پ

r= ر

s= س

š = ش

t= ت بین زبان و دندان های بالا

u = او کوتاه چونان تلفظ «او» در واژهٔ کوچه

ū = او بلند چونان تلفظ او در واژهٔ کوی

v = و (از بین دندان های بالا و پائین)

w = و (ازبین دو لب)

x = خ

y = ی مثل تلفظ «ی» در واژهٔ یزدان

z = ز

ž = ژ

δ = ذ (از بین زبان و دندان های بالا)10

γ = غ

تلفظ:
سخن مردمان گویی در جویباری آواز خوان در رگ های زمان به پیش می‌رود و هر زمان متناسب با بستر خویش آهنگی و طنینی و روشی دیگر دارد.

در این جوی آوازخوان هر چه در زمان به عقب بر می‌گردیم، کیفیت زمزمه جوی، سخن از هماهنگی و همبستگی بیشتر جامهٔ بشری می‌گوید، و هر چه در آن سوی به جلو رویم، واژه‌ها از یکدیگر دور می‌شوند، و در هر گوشه یی و کشوری، به گونه دیگر تلفظ می‌شود . به طوری که در نظر نخست نمی‌توان پی به ریشهٔ یکسان آنان برد .

در این جا چون سخن از زبان پهلوی است، پس یکسانی و همبستگی آن با دیگر زبان های آریایی مورد نظر قرار می گیرد. مثلاً نام ماه از دورترین ایام تاکنون بدین صورت دگرگون شده است :

اوستائی ماونگه māwngh
تالشی ماونگه māwngh
پهلوی ماه māh
پارسی دری ماه māh
کردی مانگ māng
گیلکی و تبری مَنگ(در واژهٔ منگ تُوْ= مهتاب) māng
انگلیسی مون moon
انگلیسی ماونت (سی روز) mounth
یزدی و کرمانی ما ma

یا آن که عدد 10 در زبان های مختلف این صورت ها را پذیرفته :

سانسکریت دَشَ daša
اوستا دَسَ dasa
پارسی باستان دَثَ daθa
ارمنی داس dās
پشتو لس las
هندو داس dās
فرانسه دیز diz
ایتالیائی دی چی diči
پارسی و پهلوی ده dah
انگلیسی تن ten
[به روسی هم دیست]
این مثال ها نشان می‌دهد که در دگرگونی واژه‌ها دو عنصر برتر دخالت دارد. یکی عنصر زمان و دیگری عنصر مکان .

...و از جایی که بر زبان پهلوی' که اکنون مورد مطالعه ما است' از هنگامی که پس از هخامنشیان با نام پهلوی اشکانی' یا پارتی زبان رسمی ایران گردید' تا هنگام سقوط ساسانیان و دو سه قرن پس از آن که هنوز به این زبان (با نام پهلوی ساسانی یا پارسیک) کتاب نوشته می‌شد' لااقل ده قرن زمان گذشته است. بنابراین در برخی از واژه‌های آن نیز بنا به عنصر زمان تغییراتی روی داده است که پهلوی‌دانان جهان برای خواندن آن دوگونه از تلفظ را برگزیده‌اند .

1- تلفظ کهن، یا پهلوی اشکانی و پارتی

2- تلفظ نو یا پهلوی ساسانی و پارسیک

تلفظ نوگرایان به پارسی دری بسیار نزدیک است' و به عنوان مثال فعل «کردن» در آن به همین صورت بیان می‌شود در حالی که در پهلوی کهن به صورت «کرتن kartan » آمده .

در این جا به چند دلیل تلفظ و آوانویسی کهن به کار می‌رود:

1- تلفظ کهن' با نوشتهٔ آن یکسان است' و کسی که می‌خواهد هم اکنون پهلوی بیاموزد، نبایستی که در آموختن آن سرگردان شود .

2- معلوم نیست آن چنان که نوگرایان تصویر می‌کنند همهٔ واژه‌ها در این زبان به صورت نو، تطور پیدا کرده باشد، کما این که واژه روز که در پهلوی کهن روچ rōč تلفظ می‌شود و در تلفظ نوrōz هم اکنون در بلوچستان rōč و در کردستان rōž و در خراسان rōz خوانده می‌شود' پس ممکن است در حالی که برخی از واژه‌ها در یک مکان تطور پیدا می‌کنند' در مکانی دیگر به همان صورت کهن بر جای بمانند.

3- برای کسی که به شیوهٔ کهن پهلوی را آموخت' اداء تلفظ نو آسان است و عکس آن مشکل .

4- در فرهنگهائی که تا کنون در ایران به چاپ رسیده، شیوهٔ تلفظ کهن به کار گرفته شده.

5- تلفظ کهن نزدیکتراست به تلفظ پارسی باستان و اوستایی. بنا بر این، کسی که آن را فراگیرد، در برخورد با متون فارسی باستان و اوستا به صورت واژه‌ها بیشتر آشنائی خواهد داشت .

حروف در کلمات:

حرف به صورت آ = ā

ā.p

pā آپ = آب

حرف با تلفظ اَ

š.r.a

arš ارش (واحد اندازه گیری)

حرف ب = b

r.ā.b
bār بـار
حرف پ = p
l.ī.p
pīl پـیـل = فـیـل
حرف ت = t
t.r.k
kart کـرت = کـرد
حرف ج = J
m.ā.j
jām جـام 'شیـشه
حرف چ = č
چـنـد
حرف خ = x
خوتـای

پـیـونـد حروف:
مـبحث حروف در کـلمـات بـه پـایـان رسید و یـک نـکتهٔ دیـگر را بـایـد بـدان افـزود. همـان طور کـه حرف = غ دیـدیـم، در اتـصال بـه حرفـی دیـگر، صورتـش دیـگرگـون گـردیـد. چـنـد حرف دیـگر نـیـز بـه همـین تـرتـیب در اتـصال بـه حروف پـیش از خود صورتـشان دیـگر مـی‌شود کـه عبـارتـنـد از :
حروف
= چ = ج = ز = ژ
کـه همـه ایـن حروف در اتـصال بـه صورت... در مـی‌آیـنـد . مـثـال :
آزاد
čāh چـاه
چسبیـده
čvar ورچ = ورج' شکـوه
آزاد یـا اول واژه
zāt زات = زاد
چسبیـده
varz ورز 'ریـشهٔ ورزیـدن 'انـجام دادن
آزاد یـا اول واژه
Žufr ژرفـر = ژرف – عمـیق
چسبیـده یـا پـایـان واژه
burž بـورژ = بـرز'بـالا'افـراز

مـثـال هـا را نـظیـر یـکدیـگر آوردم تـا دیـده شود کـه اگـر نـقـطه یـا علامـتی بـر روی حرف نـبـاشد، بـسیـار از واژه‌ها را مـی‌تـوان بـه چـنـد نـوع خوانـد. همـچون واژهٔ... کـه آن را مـی‌تـوان بـه صورت (آپ = آب) و (هَچ = از) و (آز) و نـیـز (آف) و (آژ) خوانـد . امـا الـبتـه صورت درست آن در داخل جمـلـه مـعـلـوم

می‌شود زیرا که مثلاً در جمله یی که مقصود (آب از چاه کشیدن) باشد' نمی‌توان (آز) از چاه بیرون کشید .
در هام دبیره همهٔ حروف به حرفی پیش از خود می‌چسبند' اما برخی از آن ها' به حرف بعدی نمی‌پیوندد .

حروفی که به حرف پس از خود نمی‌پیوندند' این ها اند:
ب، پ، ت، چ، غ، ف، ک، ن، و
خواندن نمونهٔ واژه‌هایی که در اتصال حروف به یکدیگر بررسی شده' چشم را به خط پهلوی آشناتر می‌کند :

abr	ابر
bālist	برترین
pāpak	بابک
mart	مرد
tum	تاریکی
hčā	چاه
namāč	نماز' ستایش
avγ	غو' فریاد
rāγ	راغ
virāf	وایراف- نام مرد
frayāt	فریاد 'کمک
namak	نمک
Kāmak	کامک' کام
mastuk	مستوک 'همیشه مست
tōxmak	تخمه 'نژاد
Nāirīk	نائریک' بانو
sang	سنگ
hrmazdō	اوهرمزد=اهورامزدا

با خواندن این واژه‌ها و نیز واژه‌های پیشین دریافتید که برخی از واژه‌های زبان پهلوی به همان گونه در زبان فارسی هم رایج است و برخی دیگر تفاوت اندکی دارد که آن هم به علت همان دیگرگونی و تطور واژه‌ها است که در بارهٔ آن سخن گفتم. اینک که چشم به خواندن واژه ها آمُخته شده است، می توان واژه ها را در جمله بررسی کرد.

Kām kirpak ī pērōčkar u amāvand ī dahyupat. burzišnīk-tar kē gētīk andar
اندر گیتی که برازنده تر؟
دهیوپت(پادشاه) با قدرت و پیروزگر کرفه کام (ثواب خواه' نیکخواه)

a-vināš-tar ī hān farraxv-tar katār martōm
مردم کدام فرخ تر؟ آن که بیگناهتر
huvaršt huxt humat
اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک

اعداد در خط پهلوی:
در خط پهلوی اعداد از راست به چپ به این صورت نوشته می‌شود :

یکان

1 yak-ēvak در اشعار(اورامی) کردی نیز به صورت ava آمده است
2 du
3 sē
4 čivār
5 panč
6 šaš (هنوز در یزد همین گونه تلفظ می‌شود)
7 haft
8 hašt
9 noh

به طوری که دیده می‌شود' هر عدد' از ترکیب اعداد دیگر ساخته می‌شود .
در دهگان نیز از ترکیب دو عدد' عدد جدید به دست می‌آید. مثلاً از آمیختن 10 و 20 ' عدد 30 یا از جمع 80 با 10 ' 90 ساخته می‌شود .

دهگان

10 dah
20 vist
30 sīh
40 čihīl
50 pančāh
60 stša
70 haftāt
80 haštāt
90 nahvat

صدگان

100 sat ē-sat
200 du sat
300 sēsat
400 ivārsatč
500 pančsat

هزارگان

1000 hazār
2000 hazār du
3000 hazār sē

اعداد از 10 تا 20 ، از جمع عدد 10 با یکان به دست می‌آید :

11 yāzdah
12 duvāzadah این تلفظ هنوز در ری و بین تهرانیان اصیل رایج است
13 sēzdah
14 čivārdah
15 pānzdah
16 šānzdah
17 hafdah
18 haštdah
19 navazdah

اعداد از 20 به بالا نیز به همین صورت به دست می‌آید:

21 vist u ēvak
22 vist u du
23 vist u sē
24 vist u čivār
25 vist u panč
26 vist u šaš
27 vist u haft
28 vist u hašt
29 vist u noh

اعداد از 30 به بالا یا چهل و غیره نیز عیناً به همین صورت‌اند .

31 sīh u yak
32 sīh u du

اعداد کسری

در بیان اعداد کسری، نخست مخرج کسر و پس از آن صورت کسر می‌آید.

du-ēvak دو یک' یک دوم
sē-ēvak سه یک' یک سوم

... و این شیوه گفتار همان است که هنوز در واژهٔ (چارک) به معنی چهار یک' یا یک چهارم من' یا یک چهارم گز' یا متر بر جای مانده است.

پی‌نوشت‌ها :

1. قواعدی که زامنهوف بر اسپرانتو نهاده است، بیشتر نظر به قواعد زبان پارسی و به ویژه زبان های پارسی باستان دارد، اما جامعیت آن زبان ها البته به علت گستردگی، بیشتر است.

2. جوانک
3. میراث ایران، نوشته سیزده تن خاورشناس، ترجمه محمد معین، صفحه 287
4. عراق، تلفظ عربی شدهٔ اراک است که بخش غربی ایران را تشکیل می داده.
5. واژه ها در طول زمان دگرگونی هایی می پذیرند که برخی از آن ها دگرگونی شکل واژه است و گروهی دگرگونی معنای آن است.
6. گروهی گمان می برند که تنها هام دبیره خط پهلوی است. در حالی که همهٔ انواع آن خط ها پهلوی بوده است و البته هر کدام نام ویژه یی نیز داشته اند و برای کار ویژه یی به کار می رفته اند. فردوسی نیز علاوه بر خط پهلوی که در همه شاهنامه از آن یاد شده، از خط خسروی یا خط شاهان نیز با نام خط پهلوی یاد کرده است:

یکی نامه بنوشت بر پهلوی
بر آئین شاهان خط خسروی

یا:

نبشتند بر نامهٔ خسروی
نبود آن زمان جز خط پهلوی

بنا بر این، دین دبیره و گشته دبیره نیز خط پهلوی اند.

7. حروف عربی مثل ض و ع ... مورد نظر نیست.
8. زبانشناسی و زبان پارسی دکتر خانلری، صفحه 254، مثال های مختلفی که این تلفظ ها از آن بر می آید در صفحات 254 و 255 همان کتاب آمده
9. چنانچه گفته شد، برای حرکت پیش، 45 حالت شناخته شده اما با وجود آن در آوانگاری بیش از چهار گونه نداریم. و این چهار گونه اگر چه از تلفظ امروزی ما که دو گونه است بیشتر بنظر میرسد اما در مقایسه با 45 حرکت بسیار ناچیز است.
10. در زبان محاوره امروز «ذ» همیشه به صورت «ز» تلفظ می شود. برای تلفظ صحیح این واژه در زبان پهلوی عادت کنید آن را با تلفظ اصلی خود ادا کنید.»

عزیز آریانفر
پیوست شماره پنج

به گونه یی که گفتیم، بر سر این که خاستگاه اشکانیان از کجا بوده و از دید تباری مربوط کدام تیره می شده اند، پیوسته جر و بحث های پایان ناپذیری روان بوده

است. در کشور ما بسیاری از دانشمندان بر آن اند که اشکانیان در اصل بلخی بوده اند که در آینده به سوی نسا (در نزدیکی عشق آباد) شتافته بودند. روشن است در این حال، آمیزش آتیه آن ها با تیره های سکایی پارنی منتفی شمرده نمی شود. زیرا همو آن ها در راس تیره های پارنی داهه یی قرار گرفته بودند.

حال، هرگاه بپذیریم که اشکانیان (برخاسته از روستایی در 15 کیلومتری عشق آباد کنونی در ترکمنستان) در اصل از کشور بلخ بوده اند، می توانیم چنین نتیجه بگیریم که زبان پارسی میانه پهلوی اشکانی ایشان هم در آغاز، در واقع ادامه همان زبانی بوده است که در سرزمین بلخ پس از سرازیر شدن پارسیان و یونانیان در دوره یی نزدیک به یک سده و نیم تسلط یونانیان پدید آمده بود- به تعریف ما «زبان پارسی میانه خاوری نخستین».

...و اگر چنین بپذیریم که آن ها سکایی (پارنی) بوده اند، در آن صورت باز هم باید چنین مفروض داشته باشیم که زبان سکایی ها زبانی بوده است بسیار نزدیک به زبان اوستایی قدیم و زبان مادها که در آینده با زبان های پارسی باستان و زبان پارسی میانه خاوری نخستین آمیزش هایی یافته و بسیار با آن نزدیک بوده است. بحث دیگری است که زبان نخستین پارت ها در روند پنج سده آزگار در اثر آمیزش با زبان های دیگر در چه سیمایی «برآمد» نمود.

استاد کهزاد در تاریخ افغانستان، جلد 2، ص. 111-116 اشاره نموده اند که «...(پارت) را (پَهَل) می‌گفتند و این نام، به نام‌های (بَهَل)، (بَخَل)، (باخل)، (بَخَلی) که در زبان دری میانه، به بلخ نسبت داده می‌شد، قریب و حتا یک چیز است و از این هم معلوم می‌شود که ...پهل، بهل و پخل اسمای باختر و پارتیا در دورهٔ زبان میانه دری هم یک

چیز بود و ارتباط میان باختر و پارتیا سده‌های مدید دوام کرد.

پس از این، مرکز ثقل حکومت پارتی به سوی غرب، در حوالی رود خانهٔ دجله رسید ...، شاخهٔ دیگری با زمامداری ونونس پادشاهی جداگانه، در حوزهٔ هیرمند و ارغنداب به میان آورد که در تاریخ آریانا به نام (پهلوا) یاد می‌شود.

پارتیا در ... در نگارش های هرودوت و در فهرست نام های ولایات مفتوحهٔ داریوش اسم برده شده، ولی موجودیت کشوری و سیاسی آن، وقتی در پردهٔ خفا بود که (ارساس) از همان خانواده‌های پارتی که در بلخ مانده بود، در حوالی (250 پ. م.) به طرف غرب آماده و در برابر سلطهٔ یونانی‌های شامی اعلام استقلال نمود. در باره بلخی بودن (ارساس) یا (ارشک) بیشتر تاریخ نویسان قدیم و کلاسیک همنظر و هم عقیده اند.

...موسی خورنی، تاریخ نویس مشهور ارمنی که در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی می‌زیسته است، در کتاب جغرافیای خود می گوید: «آریان» که از سوی باختر[محدود به قلمرو] «مادا» و «پارس» است تا ...و «دمن» و «کرمانیای گرم» و «کراناپات» که پارسیان آن را «هندوستان» می نامند،گسترده است و نزدیک «هیرکانا» است و قسمتی از «سگستان». این سرزمین یازده ناحیه دارد که از آن جمله است: «اسکورپیوفر کرمانیای سرد» می‌نامند. از سوی شمال «پارتیا» است، چنان که بطلیموس گفته است و در میان «کرمانیای سرد» و »هیرکانیا» است. اما پارسیان امروز به سبب شهر «بَهَل» آن را «بَهَلی بامیک» نامند یعنی متعلق به «بهلیان» (مردم بلخ) بهلرودین (بهل بامداد). کتاب مقدس تمام »آریان» را نام «پارتیا» داده است، گمانم به سبب قلمروی است که به دست پارت ها بود. این ناحیه را پارسیان «خراسان» می‌نامند. یعنی «شرقی» و در آن این ولایات است: «کسمه»، «ورکان»، «اپرشهر»، «امر»، «مرد»، «هرو»، «گچان»، «گزگان» که اسپ پادشاهی در آن جاست، «گزین» تا رودی که «ارنگ» نام دارد. از این رو گویند که در بستر آن گوگرد است و بسیار فراخ و ژرف است، چون رود «فیرون» که پارسیان آن را «وهرود» نامند. این رود را ژرف و بی‌گذار لقب نهاده اند، زیرا که اقوام بزرگ پارسی و هندی از آن نتوانند گذشت و بعد دشت «هرو» که در اقصای هیرکاناست. آن جا ایالت «وردکس» باشد که کشیشان مقدس ما در آن شهید شدند.»

داکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: «کلمهٔ «پهلوی» صورت دگرگون شده و تازه‌تری است از اصلی کهن که در نوشته‌های

پارسی باستان به‌شکل «پَرثَوَ» آمده و بر قسمتی از شمال‌شرقی شاهنشاهی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروز «خراسان» خوانده می‌شود، اطلاق شده و این همان ناحیه است که اشکانیان از آن برخاستند.»
(ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۰۳)

همچنین پوشیده نیست که اشکانیان مانند سایر پادشاهان بی اصل و نسب، کوشیده اند برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی شان، خویش را از بازماندگان هخامنشیان معرفی کنند.

هر چه بوده، کنون دیگر بسیار دشوار است خاستگاه تباری و سرزمینی یعنی میهن نخستین اشکانیان را درست تعیین کرد. آن چه روشن است، این است که در آینده آن ها توانسته بودند در راس تیره های سکایی دشتنورد وکوچ نشین قرار بگیرند و با آنان پیوندهایی پیدا نمایند. این گونه می توان به گونه احتیاط آمیز اشکانیان را از دید تباری آمیزه یی از بلخیان و سکاییان پنداشت. اما برای ما چیز دیگری در قرینه موضوع مورد بررسی بسیار مهم است و آن این که اشکانیان در آغاز به چه زبانی سخن می گفته اند و پسان ها چه زبانی به عنوان زبان رسمی دربار شان پذیرفته شده بود و این زبان یا زبان ها در درازای چند سده فرمانروایی ایشان چه تحولاتی را از سر گذرانید و در آینده چه تاثیراتی بر سایر زبان های مروج در پشته ایران بر جا گذاشت.

با توجه به آمیزش زبان (گویش) پهلوی اشکانی با دیگر زبان های غربی به ویژه پس از این که آن ها پایتخت خود را از نیسا (نسا) به باختر ایران بردند؛ و در اثر جنگ های چند سده یی با رومیان و تعاملات با توده های میانرودان و قفقاز (ارمنی ها)، روشن است دگرگونی هایی در زبان نخستین آن ها رونما گردیده بود. از همین رو هم است که زبان شناسان، این زبان را در شمار زبان های ایرانی خاوربی نمی آورند.

این در حالی بود که زبان یا گویش پارسی میانه خاوری نخستین هم همزمان با بر افتادن امپراتوری یونانو-باختری (سلوکی ها و روی کار آمدن امپراتوری کوشانی) دستخوش دگرگونی های فراوانی شده و راه دیگری را در پیش گرفته بود که در فرجام منجر به پدیدآیی زبان نو باختری گردید. در این باره در بخش بعدی روشنی می افکنیم.

این گونه، در روند نزدیک به پنج سده سال فرمانروایی اشکانیکان (۲۴۷ پ. م. ۲۲۴ م) جدایی و شیار بزرگی میان

گویش ها و زبان های شمال خاوری، غربی و جنوبی پشته ایران پدید آمده بود.

«واژه پارت parthava (پرثَوَه) در گذشت زمان به پَرتَو و سپس با تبدیل (ر) به (ل) و (ث) به (ه) پَلهَو شده و بر اثر قلب (ل) و (ه) به صورت پَهلَو در آمده است. پارت، سرزمین خراسان و گرگان کنونی است که نامش در کتیبه بیستون جزو کشورهایی که داریوش بر آن ها حکمرانی داشته، آمده است.»

پیوست شماره شش

زبان پهلوی:

«گاهی از کلمه پهلوی، زبان پارسی روان اراده می شود، به طوری که در دوره های اسلامی، «پهلوی زبان» می گفته اند که مقصود «زبان پارسی» بوده و آن را در برابر زبان عربی به کار می بردند. این زبان که اصل آن از پارسی باستان است، در طی زمان تغییر پیدا کرد و پس از تحول بسیار به صورت پارسی و زبان دری در آمد.

مانی در سال ۲۵۱ میلادی در سن ۴۵ سالگی ادعای پیامبری کرد و برای تبلیغ شاپور اول ساسانی به دین خود، کتاب شاپورگان را به زبان پهلوی اشکانی نگاشت. بخشی از آثاری که چندی پیش از مانویان در تورفان ایالتی از ترکستان چین پیدا شده، به باور شماری از پژوهشگران، به خط و زبان پهلوی اشکانی است.

رساله یی هم به زبان پهلوی اشکانی در دست است به نام درخت آسوریک که گروهی از پژوهشگران عقیده دارند که اصل آن به زبان پهلوی اشکانی بوده و بعد به پهلوی ساسانی در آمده است و این کتاب در اصل منظوم بوده و شعرهای ۱۲ هجایی داشته ولی اکنون وزن های بیت های آن به هم خورده و به نثر تبدیل شده است.

موضوع درخت آسوریک عبارتست از مناظره درخت خرما و بز که ما به عنوان نمونه چند سطر از کتاب را با ترجمه آن می آوریم: «درختی رست است تر او شتر و اسوریک، بنش خشک است، سرش هست تر، ورگش کنیا ماند، برش ماند انگور، شیرین بار آورد. مرتومان و ینای آن ام درختی بلند». ترجمه : درختی رسته است آن طرف شهرستان آسوریک، بنش خشک است و سر او تر است، برگش به نی ماند و بارش به انگور. شیرین بار آورد. مردمان بینی من آن درخت بلندم.

خط پهلوی:

چندیی پیش سندی به زبان پهلوی اشکانی در اورمان کردستان کشف شده و آن عبارت از دو قباله زمین است که

در ۱۲۰ سال پیش از میلاد مسیح آن را به خط پهلوی اشکانی روی پوست آهو نوشته اند. خط پهلوی اشکانی که با حروف جدا از هم و منقطع و از راست به چپ نوشته می شد، از خط آرامی اقتباس شده بود، خط آرامی را کلدانیان که تابع ایران بودند، در این کشور رواج دادند.

در زمان هخامنشیان این خط مخصوص نگارش بود و خط میخی برای کتیبه و کنده کاری به کار می رفت، در دوره اشکانیان خط پهلوی برای کتیبه و کنده کاری هر دو معمول شد. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف است و عیب و اشکال بزرگ آن این است که حروف صدادار ندارد و یک حرف آن گاه چند صدای مختلف دارد.

زبان پهلوی ساسانی که به پهلوی جنوبی معروف است، با پهلوی اشکانی تفاوت اندکی دارد. با نگاهی به برخی کلمات که هنوز در زبان پارسی به کار می رود، می توان به اختلاف میان دو لهجه اشکانی و ساسانی پی برد. مثلن «گرسنه» و «گسنه» که به زبان پهلوی اشکانی است، در زبان پهلوی ساسانی «گشنه» است. همچنین «فرستک» در پهلوی اشکانی، «فرشتک» در پهلوی ساسانی و «فرشته» در زبان پارسی کنونی است.»

عزیز آریانفر
پیوست شماره هفت:
اشکانیان در شاهنامه فردوسی

دردمندانه در باره اشکانیان در شاهنامه فردوسی اطلاعات بسیار اندکی آمده است:

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان
نکوهیده‌تر شاه ضحاک بود که بیدادگر بود و ناپاک بود
فریدون فرخ ستایش ببرد بمرد او و جاوید نامش نمرد
سخن ماند اندر جهان یادگار سخن بهتر از گوهر شاهوار
ستایش نبرد آنک بیداد بود به گنج و به تخت مهی شاد بود
گسسته شود در جهان کام اوی نخواند به گیتی کسی نام اوی
ازین نامه شاه دشمن‌گداز که بادا همه ساله بر تخت ناز
همه مردم از خانها شد به دشت نیایش همی ز آسمان برگذشت

که جاوید بادا سر تاجدار خجسته برو گردش روزگار

ز گیتی مبیناد جز کام خویش نوشته بر ایوان ها نام خویش

همان دوده و لشکر و کشورش همان خسروی قامت و منظرش

کنون ای سراینده فرتوت مرد سوی گاه اشکانیان بازگرد

چه گفت اندر آن نامه راستان که گوینده یاد آرد از باستان

پس از روزگار سکندر جهان چه گوید کرا بود تخت مهان

چنین گفت داننده دهقان چاچ کزآن پس کسی را نبد تخت عاج

بزرگان که از تخم آرش بدند دلیر و سبکسار و سرکش بدند

به گیتی به هر گوشه‌یی بر یکی گرفته ز هر کشوری اندکی

چو بر تختشان شاد بنشاندند ملوک طوایف همی خواندند

برین گونه بگذشت سالی دویست تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

نکردند یاد این ازان آن ازین برآسود یک چند روی زمین

سکندر سگالید زین‌گونه رای که تا روم آباد ماند به جای

نخست اشک بود از نژاد قباد دگر گرد شاپور خسرو نژاد

ز یک دست گودرز اشکانیان چو بیژن که بود از نژاد کیان

چو نرسی و چون اورمزد بزرگ چو آرش که بد نامدار سترگ

چو زو بگذری نامدار اردوان خردمند و با رای و روشن‌روان

چو بنشست بهرام ز اشکانیان ببخشید گنجی با رزانیان

ورا خواندند اردوان بزرگ که از میش بگسست چنگال گرگ

ورا بود شیراز تا اسپهان که داننده خواندش مرز مهان

به اصطخر بد بابک از دست اوی که تنین خروشان بد از شست اوی

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهاندار تاریخشان

کزیشان جز از نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

پیوست شماره هشت

یوزف ویستهوفر
ترجمه ثاقب فر

«ایران در زمان پادشاهی پارتیان: از اشک یکم تا اردوان چهارم»[4]

در برگ های 153 تا 156 چنین می خوانیم:
«شاهان ایرانی مشهور به اشکانی پس از اشک، بنیادگذار سلسله آن ها، با پارتیان بنا بر نام منطقه پارت، نخستین مرکز آن ها در ایران، از حدود سال 140 پیش از میلاد بر امپراتوری عظیم چند فرهنگی و چند قومی سلطنت کردند. اینان که [در آغاز] در نبردهای خود علیه سلوکیان و متحدان آن ها شکست می خوردند. ابعاد امپراتوری شان به وسعت شاهنشاهی هخامنشی یا سلوکیان اولیه نرسید، منتهی بخش اعظم ایران و تقریبا همیشه سراسر بین النهرین را در بر می گرفت. اشکانیان تاثیر بسیار زیادی بر تاریخ ارمنستان و نیز موقتا بر تاریخ سوریه و آسیای صغیر که در هر دو سرگرم جنگ با روم بودند، بر جا نهادند. همچنین در جنگ های خود با همسایگان غربی خویش به خوبی جلوه کردند و به طور کلی در مبارزه با تجاوزات و دست اندازی های قبایل بیابانگرد سکا در شمال شرقی موفق شدند.

پایان شاهنشاهی پارتیان در آغاز سده سوم میلادی فرا رسید. و این هنگامی بود که یکی از شاهان کوچک (شاهک) پارس به نام اردشیر که بسیار بلندپرواز و آزمندانه جویای قدرت بود، آن ها را به مبارزه طلبید و در زمان سلطنت آرتابانوس (اردوان) پارتیان را شکست داد.

---

[4] برگرفته از کتاب «ایران باستان از 550 پ.م. تا 650 م.»، نوشته یوزف ویسهوفر، ترجمه ثاقب فر، با اندکی ویرایش و فشرده سازی

قلمرو اشکانیان، همانند امپراتوری داریوش یکم، سرزمین هایی را در بر می گرفت که اقوام گوناگون به زبان های مختلف در آن جا سخن می گفتند. در خود ایران این زبان ها عمدتا پارسی میانه (پهلوی)، پارتی، سُغدی، خوارزمی و بلخی (باختری) بود. در غرب به زبان های ارمنی، انواع زبان های قفقازی و بابلی سخن می گفتند. در بین الهنرین و سایر بخش های امپراتوری زبان آرامی به اشکال متفاوت آن و زبان یونانی، در شوش و در سلوکیه دجله به یونانی سخن گفته می شد. پیش از بحث در باره زبان های انفرادی، بهتر است چند کلمه در باره دوره میانی تاریخ زبان شناسی ایرانی صحبت کنیم که به پنج تای اول آن در بالا اشاره کردیم. «چون هیچ تداومی در استفاده از خط[5] در دوره پیشین زبان ایران باستان وجود ندارد، زبان های ایرانی میانه را می توان زبان هایی دانست که نخست در دوره بعد از هخامنشی ولی پیش از اسلام مکتوب و مضبوط شده اند (اشمیت). می توان افزود که چهار تا از این زبان ها (پارسی میانه، پارتی، سغدی و خوارزمی) به الفبایی مشتق از خط آرامی ثبت شده اند، حال آن که زبان بلخی، چنان که در گذشته یادآور شدیم، به الفبای محلی مشتق از یونانی نوشته می شده است. کاتبان آرامی همانند زمان هخامنشیان به فعالیت مترجمی و تنقیح و «دبیری» خود ادمه می دادند، اما به زودی در بسیاری از از بخش های امپراتوری مردم بومی نیز با خط آرامی آشنا شدند.

این امر به تحولی جداگانه در نظام های نوشتاری و به افول سلطه خط آرامی انجامید. در آغاز، زبان مادری کاملا با کلمات آرامی ثبت می شد. اما رفته رفته با گذشت زمان، واژه های ایرانی بیش از پیش رایج شدند و کلمات آرامی به تدریج به نمادهایی قراردادی تبدیل شدند که املای نادرستی داشتند. همچنین باید خاطرنشان سازیم که معلوم شده است زبان های «ایرانی میانه» شکل ها و حتا گویش های متفاوتی داشته اند. گر چه در آغاز قرن بیستم لغت شناسان تنها با زبان «پارسی میانه» آشنایی داشتند، پژوهش ها، حفاری ها و تحقیقات زبان شناسی تا کنون زبان های متعددی را از این دوره کشف کرده اند. زبان های پارتی و پارسی میانه از جمله زبان های «ایرانی میانه» غربی به شمار می روند. این ها «دو گویشی هستند که در میان تعداد زیادی زبان ها و گویش های ایرانی- غربی که

[5] . در ص. 25 همین کتاب آمده است «خط میخی زبان پارسی باستان حاصل تکامل خط میخی بین النهرین نیست که تا آن زمان حدود دو هزار سال از عمر ان می گذشت بل که ابداع جدیدی است که زیر تاثیر خط غیرهجایی آرامی انجام گرفته و مبتنی بر آمیزشی از نشانه های خجایی و صامت است.

تا کنون شناخته شده اند، تبدیل به زبان های ادبی شدند.» (سوندرمان)

پارتی، زبان ایالت قدیمی پارتیا (پارت) است که زبان درباری و اداری امپراتوری اشکانیان بود. با این حال، از این دوره اسناد بسیار کمی به زبان پارتی به دست ما رسیده است. سنت شاعری و دینی عمدتا به طور شفاهی منتقل می شد. سکه ها تا مدت های مدید مضامین یونانی داشتند و **خط پارتی آن قدر در آن زمان کلمات آرامی داشت که پسان ها به واژگان مورد تایید (به ویژه اسامی خاص) کاهش یافت.** تنها در اسناد دوره پس از سطنت اشکانیان است که با زمینه استوار تری برای تحقیق مواجه می شویم.

«پارسی میانه» اصطلاحی است برای زبانی که از «پارسی باستان» (در سده سوم پیش از میلاد تا هشتم/نهم میلادی) مشتق شده و سر انجام در توسعه بعدی خود به «پارسی جدید» تبدیل یافته است. تا قرن سوم میلادی این زبان انحصارا زبان محلی پارس در جنوب غربی ایران بود. اما در زمان ساسانیان که خود از این منطقه بودند، این زبان تبدل به زبان اداری و زبان آمیخته سراسر امپراتوری آن ها شد.

در باره زبان های «ایرانی میانه» شرقی تا کنون از سغد با شهر عمده اش- سمرقند یاد کرده ایم. زبان ساکنان این ناحیه از طریق بازرگانان جاده ابریشم به سوی شرق گسترش یافت. بیشتر اسناد و مدارک مکتوب، مربوط به دوره ساسانیان و حتا پس از ایشان است. از دوره اشکانیان تنها نوشته های روی سکه ها متعلق به قرن دوم میلادی مانده است. زبان ایرانی کهن خوارزم یعنی منطقه اوکسوس سفلی (آمو) و مصب (ریزشگاه) آن در دریاچه ارال، خوارزمی نامیده شده و از طریق نوشته های کوتاه روی بشقاب ها و کاسه ها و نیز سکه ها چوب و چرم به ما رسیده است. حال آن که در امپراتوری های یونانی/ بلخی و کوشانی آغازین زبان یونانی رسما رواج داشته است. و بعدا جای خود را به زبان مکتوب بلخی که به خط محلی یونانی نوشته می شده، داده است. این امر را هم سکه ها و هم تعداد زیادی اسناد مکتوب و کتیبه ثابت می کنند.

غیر از زبان های ایرانی، به زبان های دیگری نیز در امپراتوری اشکانی سخن می گفته اند. یکی از آن ها زبان ارمنی بود. اما به عنوان مدرک غیر مستقیمی از ارمنی ماقبل ادبی- سنت نوشتن تنها از قرن پنجم میلادی آغاز شد- تنها نام ها (به خصوص نام جاها در مدارک یونانی) برای ما شناخته شده اند. چنان که از واقعیت تماس نزدیک میان تاریخ ایران و ارمنستان انتظار می رود، زبان

ارمنی کلمات پارتی بی شماری اخد کرده، و در دوره پارتیان اسامی خاص ایرانی را پذیرفته بود. زبان ایرانی تنها از سوی اشراف و مقامات مذهبی و اداری ارمنی به کار گرفته و فهمیده نمی شد، بل که تمام مردم از آن استفاده می کردند.[6]

نفوذ یونانیان و زبان یونانی در شاهنشاهی اشکانیان نه تنها در گزارش های در باره «یونانی مآبی» دربار پارتیان و ارمنیان بازتاب یافته، بل که ناشی از این واقعیت است که شاهان در روی سکه ها خود را به زبان یونانی معرفی می کرده اند و کتیبه های یونانی این دوره از مناطق ماد، ارمنستان، بین النهرین و خوزستان به دست ما رسیده است.

در زمان فرمانروایی پارتیان، زبان آرامی که زبان آمیخته امپراتوری هخامنشی بود، تبدیل به زبانی محلی شد. اسناد و مدارک تاثیر بعدی این زبان، کتیبه های متعددی در سراسر امپراتوری و کاربرد آن به عنوان الگو در نظام های نوشتن و مکتوبات یهودیان و ماندائیان بابلی است.

یامبلیکوس داستان نویس در قرن دوم میلادی گزارش می دهد که در این دوره به زبان بابلی (اکدی) سخن می گفتند. از سوی دیگر، از خط میخی کار نمی گرفتند. آخرین خط میخی در باره اخترشناسی است و به سال های 75/74 م. تعلق دارد.»

در برگ های 167 تا 172 همین کتاب می خوانیم:
«آگاهی های ما در باره آغاز فرمانروایی اشکانیان ناچیز و نابسنده و بیشتر متکی به گواهی منابع غربی متاخر است.
استرابو می نویسد:
«و آن گاه [در زمان جنگ برادرکشی میان سلوکیان دوم و انتیوخوس خیراکس 239/240 –پیش از 236] ارشک [یکی از قبایل] اسکیت با چند نفر از [قبیله] داهه (منظورم کسانی است که خود را آپارتیان [پارنی] می نامیدند و چادرنشینانی بودند که در امتداد اوکوس زندگی می کردند)

---

[6] . شایان یادآوری است که پارت ها با ارمنی ها تعاملات فراوانی داشتند. برای نمونه، ...هیرودوس (اُرد) پس از بستن پیمان صلح با ارتابازشاه ارمنستان خواهر او را برای پسر خود پارکو به زنی گرفت. روشن است در پهلوی جنگ و صلح ها، مناسبات بازرگانی، فرهنگی و تمدنی و پیوندهای خویشاوندی خانوادگی نیز نقش شایان توجهی همین گونه بر زبان های پارتی و ارمنی داشتند.

به پارت هجوم بردند و آن جارا تصرف کردند. در آن زمان که اشک یکم ضعیف بود، پیوسته او و جانشینانش با کسانی که آن ها را از سرزمین شان محروم کرده بودند، در جنگ و ستیز بودند، اما سپس چنان نیرومند شدند که پیوسته با کامیابی در جنگ در سرزمین های پیرامون خود را تصرف کردند.»

تروگوسن/ ژوستین می نویسد:
«پارتیان که شرق را گویی سهم ایشان در جهان است، در دست داشتند، تبعیدبان اسکیت ها بودند... به علت جنگ های خونین و خانمان برانداز از سرزمین اسکیت ها رانده شدند و پنهانی در سرزمین خشک میان هیرکانیا و قبایل داهه، آریان، اسپارتی و مرگیانه اقامت گزیدند. در آغاز چون همسایگان مرزی اعتراضی نکردند، و سپس چون حریف شان نشدند، آن ها سرزمین خود را چنان گسترش دادند، که نه تنها دشت های فراخ و پست بل که استپ ها و تپه های ناهموار و کوه ها را نیز به تصرف درآوردند.

...در همین زمان، [هنگام جنگ های بردارکشی سلوکیان] تئیودوتوس (دیودوتوس) رییس هزار شهر بلخی، سر به نافرمانی برداشت و خود را شاه نامید. و این سرمشق از سوی همه ملل شرقی پیروی شد که رابطه خود را با مقدونیان بریدند و سرکشی آغاز نمودند. در این هنگام، اشک [به پارتی ارشک] مردی با اصل و نسب نامعلوم ولی نیرومند زندگی می کرد. وقتی او که با راهزنی و دزدی می زیست، شایعه شکست سلوکوس به دست گول ها در آسیا را شنید [239 پ. م.]، از بیم این شاه رهایی یافت و با مشتی رهزن به سرزمین پارت ها حمله کرد، شهربان آن جا را به نام اندارگوراس سرنگون ساخت و با رهایی یافتن از شر او، خود را رییس قبیله خواند.

کمی پسانتر، قلمرو هیرکانیان را نیز به تصرف آورد و این گونه، پادشاه دو قوم شد. ارشک از بیم سلوکوس و نیز تئودوس- پادشاه بلخ، ارتشی نیرومند برای خود فراهم آورد. اما مرگ تئودوس به زودی او را از بیم رهانید و او با پسرش که وی نیز خود را تئودوس می نامید، پیمان صلح بست و اندکی بعد با شاه سلوکوس که برای سرکوب مرتدان نزدیک می شد، درگیر شد و او را شکست داد و از آن هنگام پارتیان این روز را به عنوان آغاز آزادی خود گرامی می دارند.

هنگامی که سلوکوس به علت ناآرامی بیشتر بی درنگ به آسیا برگشت، دست ارشک برای سازماندهی شاهنشاهی پارت بازتر شد. به سربازگیری پرداخت، باروها ساخت و برای شهرها به پیش بینی های امنیتی پرداخت. او همچنین شهری

بر کوه آپائورتنون ساخت به نام دارا که جایی محفوظ تر و لذت بخش تر از آن جا نمی شد، یافت....

به روایت آریان، برادران ارشک و تیرداد (که مدعی بودند از نوادگان اردشیر پارسی هستند)، همراه با پنج یار همدست خود فرنگلس (سینسلوس: آگاتوکلس) را که از سوی انتیوخوس تئوس دوم به شهربانی پارت گماشته شده بود، کشتند.

... وجود تیرداد که آریان او را برادر ارشک می نامد، از لحاظ تاریخی مورد شک است. پارتیان آغازین (پارنی) به مرکزیت شهرهای نسا، دارا (آرانگاه شاهان اولیه) و آساک (که اشک یکم در آن جا تاجگذاری کرد) در شمال کوه های البرز و حتا شمال کوپت داغ (نسا نزدیک عشق آباد دارا نزدیک ابیورد بین عشق آباد و مرو) اقامت گزیدند. آغاز گاهشماری (عصر) پارتیان 247 پ. م. می بایست مربوط به قدیمترین دوره «پارنی» باشد، چون جدایی عملی پارتیان از سلوکیان دیرتر از سال 239 پ.م. رخ داد. پس از کناره گیری سلوکوس دوم پارتیان احتمالا به طور موقت محل هایی را در جنوب رشته کوه های البرز اشغال کرده اند.

...اگر به روایت سینسلوس از کتاب پارتیان آریان توجه کنیم، می بینیم که او به اردشیر نامی به عنوان نیاکان اشک اشاره می کند. این نام متعلق به پادشاه هخامنشی است که کتزیاس می گوید او پیش از جلوس به تخت، آرساکاس/ آرساسس/ آرسیکاس [اردشیر] نام داشته است. دینون شکل دیگری از این نام ذکر می کند که اوئارسس است و اکنون با نام آرسس به عنوان آرشو در متون احترشناسی بابلی نتاخز تایید می شود و این پرسش مطرح می شود، که آیا شکل کوچک شده آرسس- آرسیسکاس (آرساکاس، آرساسس) ممکن نیست به راستی نشاندهنده رابطه یی میان اشکانیان و هخانشیان باشد.

غیر از اردشیر مورد اشاره آریان، باید به آرتاخشهرکان به عنوان ملکی در اسناد به دست آمده از نسا متعلق به 29 پ.م. اشاره کنیم و نیز پذیرش عنوان های پادشاهی هخامنشیان و لقب «شاهک» (یعنی شاهان کوچک نیمه مستقل پس از اسکندر در ایران) برای اشکانیان که به گزارش بیرونی دانشمند ایرانی مسلمان، تبار خود را به خاندان شاهی پارس می رساندند. دلایل استواری هست که تصور کنیم پادشاهان اشکانی با کامیابی در تاسیس امپراتوری و تلاشی که داشتند، تا مشروعیت سلطنت شان به رسمیت شناخته شود، پارت را به عنوان «موطن» خود و یکی از شاهان هخامنشی را به عنوا ن «نیای» خود کشف کردند. همچنین بسا این

فرض دور از واقعیت نباشد که مهرداد یکم، نخستین شاه پارتی که لقب هخامنشی «شاهنشاه» را برای خود ثبت کرده است، نقش مهمی در ایجاد این سنت بازی کرده است.»

پیوست شماره نه

عزیز آریانفر

همگونی ها، همونده ی ها و همانندی های زبان پارتی (اشکانی یا پهلوی) با زبان پارسی دری امروزی

به گونه یی که می دانیم، در چند دهه پسین سده بیستم، باستانشناسان شوروی پیشین و ترکمنستان موفق به کشف آثار بس ارزنده و گرانبهایی از شهر نسا (نیسا) در 15-18 کیلومتری عشق آباد (اشک آباد) مربوط دوره فرمانروایی پارت ها یا اشکانیان و حتا دوره های پیشتر از آن هم گردیدند. کشف این آثار بی نظیر، در پهلوی کشفیات همانند دیگر در ایران و میانرودان به گونه شگفتی برانگیزی برگوشه های تاریک و ناشناخته تاریخ پنج سده یی اشکانیان روشنی می افکند.

می دانیم که دانشمندان شوروی پیشین، مقالات و کتاب های بسیاری در باره زبان های ایرانی، از جمله زبان پارتی (پهلوی یا پهلوانیک) نوشته بودند که به ویژه آثار در باره زبان پارتی در پرتو داده های این آثار ارزشمند، بس شایان توجه اند. خوشبختانه چند تا از این آثار در ایران به زبان پارسی دری برگردان شده است. با این هم، هنوز کار بزرگی در پیش است و بایسته است تا آثار دیگری هم ترجمه به دسترس شیفتگان فرهنگ و زبان گذاشته شود.

در این جا چند تا از این کتاب ها را بر می شماریم:

1- آساتریان گ. س.، «نام های کلامی (وربال) در زبان های ایرانی میانه و پارتی» (بر پایه داده های متون تورفانی)، سانکت پتربورگ، 1983

2- دیاکونوف، ایگور میحاییلویچ، لیوشیتس و.آ.، «اسنادی از نیسا از سده یکم پیش از زادروز» (نتایج مقدماتی کارها)، مسکو، 1960

3- لیوشیتس و.آ، «زبان های ایرانی توده های آسیای میانه»، مسکو، 1962، جلد یکم

4- لیوشیتس و.آ، «زبان پارتی»، تهیه شده برای چاپ سوم دانشنامه کبیر شوروی، جلد نزدهم، مسکو، 1975

5- مولچانووا ای.ک.، زبان های ایرانی میانه، مسکو، 1978

6- رَستَرگویووا و. س.، «تجربه پژوهش های تاریخی- تیپولوژیک زبان های ایرانی»، مسکو، جلدهای یکم و دوم، 1975
7- ارانسکی، ای. ام، «پیش درآمدی بر زبانشناسی ایرانی»، چاپ دوم، مسکو، 1979
8- ارانسکی، ای. ام.، «زبان های ایرانی در پرتو روشنایی تاریخی»، مسکو، 1979
9- رَستَرگویووا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارتی» / مبانی زبان شناسی ایرانی/ زبان های میانی ایرانی/، مسکو، 1981
10- رسترگویووا و. س.، «دستور قیاسی- تاریخی زبان های غربی ایرانی»، انتشارات زبان شناسی، مسکو، 1990

روشن است فهرست این گونه آثار بارها بیشتر از آن است که ما در این جا همچون مشت نمونه خروار آوردیم. اما از دید این کمترین، یکی از کتاب های بسیار ارزشمند در باره زبان های ایرانی، کتاب سه جلدی «زبان های ایرانی» است که از سوی پژوهشکده زبانشناسی پژوهشگاه علوم روسیه به چاپ رسیده است. این کتاب ها زیر نظر دانشمندان برجسته یی چون و. ن. یارتسیوا، و. م. سولنتسف، ان. ای. تولستوی، و. س. رسترگویوا، و. ای. ایفیمف، و. و. مشکالو، ن. و. روگووا و ژوی ائدلمان نوشته و ویرایش و به زیور چاپ آراسته شده اند.

از این سه کتاب، آن چه مورد نظر ما در نبشته دست داشته است، جلد دوم آن زیر نام «زبان های ایرانی شمال غربی» است که در برگیرنده سی و هفت مقاله علمی- پژوهشی در باره زبان های مورد نظر می باشد که به قلم برجسته ترین کارشناسان این زبان ها نوشته شده است. از این میان، آن چه برای ما بسیار مهم است، مقاله استاد ای. ک. مولچانووا زیر نام «زبان پارتی» است. روشن است ترجمه این کتاب و به ویژه این مقاله در آینده از واجبات است. با این هم در این جا می کوشیم دست کم نگاهی بیفکنیم به شماری از واژه ها و جمله ها به زبان پارتی یا اشکانی که بسیار با زبان کنونی ما همانندی دارند و من از این مقاله برای خود برداشت و یادداشت و بایگانی نموده ام. تنها می خواهم یادآور شوم که شاید این ها مربوط دوره های پسین تکامل تاریخی این زبان بوده باشند که به پیمانه بسیاری از دیگر زبان ها، به ویژه زبان های باشندگان غرب و جنوب پشته ایران و نیز زبان های میانردوانی، ارمنی و قفقازی، رومی خاوری و ... تاثیر پذیر گردیده بود.

مورگ- مرغ
برادر، برادران
ژن (ژنین- جمع)- زن، زنان

هری زمان- ساعت سه
بَگان روشنان- خدایان روشن (نورانی، مقدس)
بَگان پادیشفراوند- خدایان برجسته و ارجمند
این، ایم، ایمین- این، همین
هاوین- آن ها
هَروین- همه
پوهر و پوهر – پورِ پور (فرزندِ فرزند یا نوه)
یادداشت: در زبان اوستایی- پوراهی
این من بودستان- این بوستان (باغ) من است.
اوش ماد- مادر او
روشنیفت ای چه- من – تو روشنی من هستی
تَوَن- از تو
من اَن- از من
آموژه= آموزه، آموختن
زادَگان= فرزندان
ابی= بدون
اندر= دورن
پروان= پیش رو
گریفت اود بست بود= او را گرفتند و بستند
روژن، رَوشن- روشن
آویستن= آمیختن، مخلوط کردن، گد کردن
اود چَوَند پد چه تو پد- ایژ آ اماه اشا= و پس از چند گام تو نزد ما می آیی؟
رشک
اود که او تو زَنه، تو بید او هاو مه زن، اود که اد تو پدکین ایشته (هِشته)، تو بید اد هو پد کن مه ایشته= و هرگاه کسی تو را بزند، تو به نوبه خود او را مزن و اگر کسی از تو انتقام بگیرد، تو باید از او انتقام مگیری
او که رشک پد تو بَرن= و اگر کسی بر تو رشک برد یا اگر بر تو رشک برند
او چاواگان کد ابر اسنگ واَراَن ورنده= و مانند آن که هر گاه بر سنگی باران ببارد
گریف از بَزَگ= رهایی یافتن از شرارت (بَزه)
ادیاور- کمک
زَور- نیرو، زور، توان
اود هاوین واَراَن ها اسنگ ویداختن نی شاهند= و درست مانند آن که هرگاه بر سر سنگ باران ببارد.
پیداگ بود= پیدا بود
تار- تاریکی
نی شاید- نشاید
اگاد هیم- آمدیم
فرمان
درختان مِن کِرد بارور
دیدُم= دیدم
پاد هو شب چه شمبت= در آن شنبه شب

کِس- کسی
چیز
اِیوز- کدامین، عوض
آن گون= آن گونه، همان گونه
چاند= چند
اید= این جا
اود= آن جا
پس
مرد
ایست
اندر وهشت که تو نام برآیی اواگون بودِستان اهاد چاواگون ایم من بودستان= [آیا] اندر بهشت که تو در باره آن به من سخن می گویی، بوستانی چون بوستان من بود؟
خفت
اوشان- آن ها، ایشان
نی پرمایم که= فکر نکنم که
انداگ= اندوه
چه شان= چه سان
تیرگیستر= تیز تر
وَتر=بدتر
پِریوز= پیروزی
چه وسند= به خاطر چه؟
اِو-یک
دو
هِری-سه
چفار= چهار (شاید از زبان های ایرانی خاوری برگرفته شده باشد)
چوهار، چوهارم= چهارم
شوا- شش
هشتم
از پس
تان- از شما (مانند شهر تان، کشورتان و...)
شان= از آن ها
اِیشنو- بشنو
اِشنوید= بشنوید
توآگدی؟= توآمدی؟
من خفت ایستم= من خواب هسنم
فرمودن
گریفت= گرفت
کیرد= کرد، نمود، انجام داد
هیشت= گذاشتن، رها کردن، هِشتن
دید
خندان
مانند

زیر= زیرک
کار
هم وردیشن= همایش، گردهمایی، نشست، جلسه
[جالب است، «یشن» درست مانند زبان انگلیسی]
اشناس= شناختن، شناس
چَم- از مصدر چمیدن، راه رفتن
ویژند- زیان، گناه
ویژندگار= بزهکار، بدکردار، زیانکار
تم= تاریکی
[در زبان پشتو هم تورتم= تاریکی و سیاهی]
ابیاد= یاد
همچهرگ= همچهره، همانند
خَش= خوش
بوی
چشم
رزمیاز= برانگیزنده رزم، رزمیار
شرگ زدگ= شیر زاد، بچه شیر
زی، زاد= فرزند، زاده
[در زبان پشتو هم زی به معنای زاده است]
برد
نیواز= نیوازش (واز - آواز، گفتار نرم و آرامشبخش و دوستانه)
آخیز= برخاستن
فراز شد= برخاست، به پا خاست، بلند شد
شدن= رفتن (آمد و شد)
نام بردن
کد توران شاه اد اَژدان ایم سخن اشنود= هنگامی که توران شاه و درباریان (آجودان ها/ یاوران) این سخن بشنودند
فرشتگان
آموزاگ= آموزگار
دین
آپادان= آبادان
ژیوار= زنده جاویدان، بی مرگ،
[در زبان روسی هم ژیف به معنای زنده است]
شب
پاد هو شب چه شمبت= در آن شب شنبه
چیز نی است چه خوژ (خوش)= چیز خوش آیندی نیست.
نوَگ شهر= شهرنو
شهوار= شاهانه، شهوار
از بابل زمیگ= از بابل زمین
یزد، یزدان= پرودرگار، آفریدگار
اروان= روان، ارواح
[به گونه یی که دیده می شود، روح عربی از روان پارتی گرفته شده است.]

داکتر اوئه البروک و داکتر سلویا وینکلمان
گزارنده از آلمانی به پارسی دری: عزیز آریانفر
برگرفته از کتاب «پارت: ابرقدرت فراموش شده»

زبان و خط پارت ها (اشکانیان)

یادداشت گزارنده:

به گونه یی که دوستان آگاهی دارند، این کمترین در ماه های گذشته رشته نوشته هایی را خدمت شیفتگان زبان پارسی دری پیشکش نموده ام زیر نام «خاستگاه و ریشه های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری» که در یکی از این نوشته ها به سیر تکامل و تحول و تکوین زبان پارسی در دوره پارت ها یا اشکانیان هم پرداخته شده بود. نوشته دست داشته را می توان همچون تکمله یی دانست مربوط همان دوره. روشن است هنوز در نیمه راه هستیم و کتاب هنوز کامل نشده است زیرا متون بسیاری از کتاب های مختلف مانده است که ترجمه شود و بسیاری از مطالب نیازمند ویرایش و پیرایش اند.

روشی را هم که پیش گرفته ایم، روش ساده یی نیست. یعنی بررسی تاریخ تکوین، تکامل و تحول زبان پارسی دری در پرتو تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دوره های معین و مشخص تاریخی.

به هر رو، آنچه در این مقاله می خوانید، ترجمه بخشی است از کتاب تازه به چاپ رسیده «پارت: ابر قدرت فراموش شده» که به خامه دو تن از خاورشناسان آلمانی به زیور چاپ آراسته شده است.

با داوری از روی یافته های مکتوب و پژوهش های زبانشناسیک می توان گفت که در دولت پارت ها روی هم رفته سه زبان اصلی مختلف در کنار هم (موازی با هم) رایج بود: یونانی، پارتی و آرامی.

زبان یونانی، زبان نخستین (اصلی) اداری بود که به روی سکه ها با حروف یونانی هم قابل تشخیص اند. زبان

یونانی به وسیله مهاجران یونانی تبار از دوره هخامنشیان در گستره ایران شناخته شده بود و مردم با آن آشنا بودند و در دوره سلوِیکی ها در ایران و در گستره باختر و سرزمین های شمال غربی ایران پخش شده بود.

روشن است زبان آرامی نسبت به زبان یونانی که در دوره هخامنشیان به عنوان زبان اداری به کار می رفت، برای مردم ایران آشناتر بود و از خط آن کار گرفته می شد و در اصل همانند یک زبان سراسری و عمومی همچون Lingna Franca (زبان بین القومی یا میانتباری) استفاده می شد که به سان زبان همگانی یعنی زبان قابل فهم برای همه در گستره دولت پارت یک زبان پذیرفته شده و جا افتاده و تثبیت شده بود.

زبان سوم، زبان پارتی بود که آهسته آهسته همگام با پهن شدن سیطره پارت ها بر ایران و میانرودان (بین النهرین) گسترش می یافت. به زبان پارتی در آغاز تنها در نواحی هسته یی دولت شاهی پارت در 247 پ. م. در ترکمنستان، خراسان و گرگان سخن گفته می شد. این زبان رفته رفته در سراسر مناطق فتح شده به زبان درباری و اداری دودمان اشکانی مبدل می گردید.

در کنار زبان پارتی در مناطق مفتوحه زبان های بومی هم به هستی خود ادامه می دادند. مانند زبان های باختری، ارمنی، سغدی و برخی از زبان های قفقازی....و نیز زبان های مناطقی از اروپای باستان که وقتا فوقتا زیر حاکمیت و نفوذ پارت ها قرار می گرفتند مانند زبان های یونانی-مَقِدونی، لاتینی و همین گونه زبان های پالمیری-آرامی و نباتی- عربی نیز رایج بودند و برخی از نامکسان های این زبان ها به گستره پارت هم راه یافته بودند.

در استان فارس، به یکی از لهجه هایی سخن گفته می شد که ریشه در زبان پارسی باستان داشت و آهسته آهسته با گذشت زمان زبان پارسی میانه گردید.

درست به دلیل همین چند زبانی بودن ظاهری گستره بابل ضرور بود که در مناطق مفتوحه یک زبان اداری واحد داشت.

زبان پارتی، یک زبان ایرانی شمال غربی است از گروه زبان های هندوایرانی که متعلق به خانواده زبانی هندوژرمن (هندواروپایی) می باشد. زبان پارتی از دید لنگوستیک (فقه الغه) با زبان مادی قدیم و زبان های جوان کردی و بلوچی خویشاوند است.

خط پارتی مرتبط با زبان پارتی احتمالا در سده دوم پیش از میلاد آغاز به گسترش نموده بود. در این زمینه سنگنبشته سفالین «راکای خاوری» یافت شده در نیسا (در نزدیکی عشق آباد) گواهی می دهد. خط (حروف یا علایم خطی) پارتی از راست به چپ به صورت افقی نوشته می شد و تا دوره ساسانی کاربرد داشت. خط پارتی از رسم الخط آرامی تکوین یافته بود که در دوره ایران باستان (دوره هخامنشی) در ایران در کنار خط میخی به کار برده می شد. با رواج یافتن برگ پاپیروس و پرگامنت (کاغذ پوست) در دوره هخامنشی، خط میخی از میان رفت. اما نشانه های خط آرامی در دوره های آینده هم شالوده دبیره های ایرانی میانی را (از سده های چهارم و سوم پ. م. تا سده های هفتم/ هشتم) ساختند. از جمله برای دبیره پارسی میانی (پهلوی)، سغدی، خوارزمی و همچنان برای خط خروشتی هندی و روشن است برای خط پارتی که خود برگرفته و برخاسته از الفبای آرامی بود.

برای رمزگشایی (خوانش) زبان پارتی، کاربرد دبیره آرامی یک مشکل بسیار بزرگ بود، زیرا میان خط و زبان پرتگاه بزرگی وجود داشت. چون خاستگاه هر یک کاملا جداگانه بود: یعنی یک زبان دارای خاستگاه هندوایرانی می بایست به رسم الخط سامی نوشته می شد. رسم الخط سامی متشکل از الفبای صامت (بی صدا) است. از این رو، نمی توانست اصوات یا آواها [ی زبان های ایرانی] را به گونه درست بازتاب دهد. از همین رو، حروف در بستگی از حالات به گونه های مختلف تلفظ می شدند. از جمله هیتروگرام های نامنهاد Straight frames (فریم های مستقیم یا اطارات مستقیم به آلمانی Heterogramme) یعنی واژه هایی که یک طور نوشته و یک طور دیگر خوانده می شوند. برای مثال، لقب شاه شاهان با دبیره آرامی بدون آوا به شکل «ملکین ملک» نوشته و با زبان آرامی «مالکین ملکا»خوانده می شد که همین گونه به زبان پارتی شاهنشاه خوانده می شد.

به دلیل همین پیچیدگی ها، و نیز به دلیل این که شمار اندک اسناد به خط پارتی به دست آمده است، زبانشناسان برای احیا و خواندن متون پارتی، نخست زبان های دیگر مرتبط با آن را تجزیه و تحلیل می کنند.

این واقعیت که زبان پارتی همچون زبان اداری تا آسیای میانه و قفقاز به کار برده می شد، به آن انجامید که در بسیاری از زبان های ایرانی میانی چه در سغدی، چه در ارمنی و چه در پارسی میانی همانند زبان های سوری و آرامی و هم در خود زبان پارسی نو شمار بسیاری از واژه های پارتی حفظ گردیده است. به ویژه واژه های بسیاری

به زبان پارسی میانی ساسانی از زبان پارتی همچون واژه های دفتری راه یافته بود.

زبان پارسی میانی متعلق به شاخه جنوب غربی زبان های ایرانی غربی است که برخاسته از پارس می باشد که در دوره هخامنشی ها به نام پارسی باستان یاد می شد و به آن سخن گفته می شد. این زبان (زبان پارسی میانی) با رشته کاملی از واژگان زبان پارتی آمیخته و آرایش یافته بود، به ویژه سرشار از واژه ها در عرصه های مدیریت، ادبیات، مذهب و نظامی بود. تا جایی که می توان پذیرفت که به ویژه بسیاری از چیزها علی الخصوص سِمَت های کارگزاران و ساختارهای مدیریتی که پسان ها از سوی ساسانیان به کار گرفته شدند، در واقع در دولت های پارت ها وجود داشتند.

برای بازشناسی زبان پارت ها مطالعه زبان ارمنی نیز اهمیت ویژه دارد. زبان ارمنی به دلیل سیطره دراز چند سده یی اشکانیان و ساسانیان زیر نفوذ نیرومند زبان پارتی بود و از آن تاثیر پذیرفته بود. گذشته از این ها، خط ارمنی، رسم الخط آرامی را در کنار شماری از ویژگی های زبانی و آوایی زبان آرامی به ارث برده است. از همین رو ممکن می گردد تا تلفظ واژه ها و در نتیجه اصوات زبان پارتی را بازسازی و بازخوانی نمود.

اسناد به زبان پارتی از دوره فرمانروایی پارت ها هم بسیار اندکشمار اند. بخش بزرگ شواهد و مدارک مکتوب به زبان پارتی در نیسا یافت شده است که در برگیرنده 2500 برچسپ های سفالین از «راکای خاوری» می باشد که با رسم الخط آرامی بر جا مانده اند. این یادمان های مکتوب که از سده یکم پیش از میلاد مانده اند، و روی هم رفته مربوط به خرید و فروش مشروبات اند، شامل داده هایی اند در باره مقدار، محل صدور و وضعیت حمل و نقل آن. همچنین می توان شماری از نوشته ها روی پارچه های سفالین را دید که ظاهرا به عنوان متون تمرینی برای کارکنان تازه کار استفاده می شده اند. با توجه به این که نام های صاحبان آن ها هم آمده است، می توان از روی آن گفت که خواندن و نوشتن به هیچ رو محدود و منحصر به دربار نبوده است و مردم هم در زندگانی روزمره از آن کار می گرفته اند. این یافته ها آن واقعیت را تایید می دارند که این گونه نوشته های روی سفالینه ها از مناطق کم نفوس و از حیاط های کوچک با نام های صاحبان آن یافت شده اند. دلیل این که چرا این نوشته های سفالی بسیار مهم اند، این است که سایر نوشته ها حفظ نگردیده و تنها همین ها تا کنون سالم مانده اند.

یادمان های فزونشمار دیگری هم در جنوب ترکمنستان در کونجه قلعه، ایگدی قلعه و در واحه مرو در ارک (ارگ) قلعه و گوجار قلعه و نیز در ایران در شهر قومیس و تورنگ تپه و در بین النهرین در نیپور یافت شده است. همچنین گروه بزرگی از ظروف و اشیای فلزی با خطوط کوتاه یافت شده که تا هنوز به پیمانه وسیع نشر نشده اند.

مانند منابع چینی و سایر منابع، بسیاری از متون مربوط به مسایل اداری پارت ها هم به روی چرم نوشته می شدند که با گذشت زمان از میان رفته اند. تنها بخشی از نوشته ها که به روی پرگامنت (پوست) و یا گلدان های ساخته شده از گل رُس درج شده بودند، تا کنون حفظ گردیده اند. از جمله یکی از نبشته ها در اورومان در غرب ایران - سندی نوشته شده به روی پرگامنت به زبان پارتی است با خط آرامی متعلق به سال 53 میلادی. متن در باره مسایل عوارض مالیاتی و فروش زمین می باشد. همچنین یک سند مربوط به وام در باره یک زمین استپی (دشتی) به وسعت 300 کیلومتر در مرز استان در راه دور از میهن صاحب آن قرار داشته، یافت شده است.

می توان در باره آن هم سخن گفت که از پاپیروس هم به عنوان کاغذ نوشتن وثایق در پارت کار گرفته می شده است که در دولت یونانو باختری تهیه می شده است. در اتاق گنج کاخ شهرک آی خانم که 300 سال پیش از میلاد از سوی سلویکوس یکم در مرز خاوری باکتریا تاسیس شده بود، ابزاری سپید رنگی یافت شده است از پاپیروس و پرگامنت که با خاک و گل داخل آن چنان پیوند خورده و آمیخته است که تنها با فتاوری هایی ویژه پژوهشی، برخی از صفحات شماری از رساله های ارسطو را می توان رمزگشایی کرد و خواند. در میان آثار حفظ شده و بیرون شده، یک فیگور هیرالکیس دیده می شود که به سال 1984 در سلویکیا در کرانه رود دجله یافت شده است.

این اثر به دلایل مختلف دارای اهمیت ویژه می باشد: نخست این که این کتیبه (سنگنبشته) درازترین اثر مکتوب به زبان پارتی می باشد که تاکنون به دست آمده است. دو دیگر، این اثر مکتوب همزمان به دو زبان تحریر یافته است: به یونانی و پارتی. همراه با آن، این اثر یگانه اثر یونانی پارتی برجامانده از دوره پارت ها است. سه دیگر، این اثر یک سند گواهینامه تاریخی است که در آن از یک رویداد سیاسی یاد شده است. یعنی فتح پاراکینه از سوی پارت ها و چهار دیگر، این که این اثر از اهمیت همزمان خدای هراکلیس یک نیمه خدای یونانی که در دوره

پارت ها به ویژه محبوب بود و ورثرغنه[7]- یک خدای پیروزمند جنگی ایرانی قدیمی.

---

[7] . در ویکی پیدیا در زمینه چنین می خوانیم: «بَهرام یا ورثرغنه از مفاهیم زرتشتی و از ایزدان ایرانی است که نام او به معنای مانع‌شکن و پیروز می‌باشد.
واژه بهرام در متون پارسی میانه به گونه وَرَهْران یا وَرَهْرام و در اوستا به صورت وِرِثْرَغْنَه آمده است. بهرام به صورت پیروزی‌بخش در ایران باستان بسیار دوست داشتنی بوده است. بهرام یشت چهاردهمین یشت اوستا که از بخش‌های رزمی اوستا به شمار می‌رود در ستایش بهرام سروده شده است.
نام‌شناسی:
نام یک ایزد هندوایرانی به نام *vrtra-g'han (مانع‌شکن) در اوستا به صورت vərəθraγna (ورثرغنه) و در پارسی میانه به شکل ورهران، ورهرام و بهرام در آمده است. ریشه نیا-هندواروپایی آن به صورت *wltro-gwhen- (زننده موانع) بازسازی می‌شود.
vṛtrahan (مانع‌شکن) که یکی از صفت‌های ایزد هندی ایندرا می‌باشد نیز همین واژه بهرام است.
نام ورثرغنه در ارمنی به صورت واهاگن و ورام، در سغدی، وشن، در پارتی، وریهرام، در زبان کوشانی، اُرلاگنو، درآمده است.
و نیز به روز بیست ام هر ماه بهرام می گویند.
ویژگی‌ها:
در بهرام‌یشت آمده است که بهرام آفریده اهورا نیرومند و فرهمند است و نیروی بینایی شگفت انگیزی دارد. او یورش همه دشمنان را، چه جادوان و پریان، و چه کَوی‌ها و کَرَپان‌های «ستمگر» را در هم می‌شکند، جهان را تازگی و آشتی می‌بخشد و به خوبی آرمان‌ها را بر آورده می‌کند. بهرام هم‌چنین توانایی فرزندآوری و بازوان نیرومند و تندرستی و دلیری می‌بخشد.
پیکرهایی که بهرام به صورت آن‌ها پدیدار شده است:
بادِ تندتازِ
گاوِ نرِ زیبایی با شاخ‌های زرین،
اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرد و لِگام زرنشان
شترِ سرکش و گازگیر و تیزرو و رهرو و جست‌وخیز کننده
گراز نری که با دندان‌های تیز به پیش می‌تازد،
مردی پانزده ساله و فروغمند، با چشمانی درخشان و زیبا، و با پاشنه‌های کوچک
پرنده «وارَغْن» که از پایین می‌گیرد و از بالا می‌دَرد و در میان مرغان، تندترین است
قوچ دشتی زیبایی با شاخ‌های پیچدار
نَر بُزِ دشتی زیبایی با شاخ‌های سرتیز

دست روزگار همچنان شمار اندک کتیبه های سنگی یی را که بیشتر آن ها در دوره فرمانروایی ساسانیان نوشته شده بودند، جاودانه نموده است. از جمله برای مثال نوشته های شاهانه ساسانی نقوش روی صخره ها و برج نقش رستم (شاپور یکم) و پایکولی (نرسه یکم) و کتیبه های اروپایی کهن اند. در نقش رستم، برای مثال چنین دیده می شود که نخستین پادشاه ساسانی- اردیشیر یکم در یکی از نقوش کنده شده به روی صخره ها از اهورامزدا حلقه شاهی را دریافت می دارد. به روی اسپ ها به یکی از زبان های پارسی میانی، پارتی و یونانی نوشته هایی نقش بسته است که صحنه را شرح می دهند.

از دوره پارت ها یک کتیبه قدیمی بر جا مانده است به روی یک صخره در سر پل ذهاب در رشته کوه های زاگرب در یکی از مقرهای ساتراپ ها که در باره پادشاه پارت گودرز اطلاع می دهد و یک کتیبه از دوره مشهور پارت ها از بیستون.

آخرین کتیبه پارتی پیش از واژگونی اشکانیان در شوش از سال 215 میلادی است در نزدیکی تنصیب ساتراپ خاواساک.

بخش بزرگی از آگاهی های ما از دوره پارت ها از روی نوشته هایی است که مقارن با اوایل سده بیستم در واحه تورفان (در استان سینکیانگ چین) کشف شده اند. این ها متون نوشتاری یی اند از سده های هشتم تا یازدهم میلادی که نظر به ریشه و خاستگاه خود به دوره رواج آیین مانوی (در اواخر دوره پارت ها) بر می گردند. در این قطعات که به نام قطعات تورفانی نام گرفته اند، و امروز بخش بزرگ آن در موزه برلین به نمایش گذاشته شده اند، نوشته هایی به زبان های مختلف ایرانی میانی آمده اند، از جمله پارسی میانی، پارتی، سغدی، ساکی و باختری. با تجزیه و تحلیل این متون برای نخستین بار ممکن گردید که زبان های میانی پارسی و پارتی را به گونه آشکار از یک دیگر تفکیک کرد و آگاهی خود را در باره زبان های ایرانی به گونه قاطعانه توسعه داد. مقارن با کشف نبشته های تورفانی، متون پارسی میانی تنها به شکل دبیره پهلوی در دست بودند که از روی زبان آثار زردشتی شناخته می شدند. امروزه هم متون تورفانی پارتی همچون مهم ترین منبع برای تحقیقات پیرامون زبان های مختلف ایرانی میانی مانده اند.

مردِ شکوهمندی که یک کاردِ زرکوب و نگارین و زیورآذین در بر داشت».- گ.

از متون پارتی و ایرانی میانی مانوی، متفاوت از دیگر آثار که در یک نسخه منحصر به فرد اند، شمار بسیاری در ایران حفظ گردیده و به همان شکل اوریجینال مانده اند.

پیوست ها....

دیدگاه الترناتیف:

با توجه به اهمیت و ارزش گنجینه تورفان و مجموعه آثار یافت شده در آن سرزمین و برای آشنایی یافتن بهتر با آن، خواندن مقاله زیر را به همه دوستان سفارش می کنیم:
«زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۱، «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی»، ترجمه آرمان بختیاری، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره سوم، شماره پیاپی 19 (اردیبهشت ۱۳۸۱)، برگ های ۱۸۶- ۱۷۵.»

متن پی دی اف این نوشته را می توانید در گوگول مطالعه فرمایید.

در این جا مقاله یی را که در باره متون یافت شده در تورفان نوشته شده است، خدمت پیشکش می کنیم:

شکری فومشی

واژگان دخیل عربی در کهن ترین متن های فارسی نو
(به خط مانوی از مجموعه تورفان)

آگاهی ما از وضعیت اولیه تاریخ ادبیات فارسی، چه نثر و چه نظم، (۱) در گروهی از دستنویس ها بازتاب یافته است که در آستانه سده ی بیستم (۱۴- ۱۹۰۲) چهار هیات کاوشگر آلمانی به سرپرستی آلبرت گرونوِدِل (۲) و آلبرت فُن لُکُک (۳) در واحه تورفان در ایالت شین جیان (۴) (ترکستان شرقی)، در غرب چین، کشف کرده اند. در حقیقت، قدیمی ترین مدارکِ زبان و ادب فارسی توسط مانویان برای ما به یادگار مانده است.(۵) پس از فرستادن نخستین گروهِ از مدارک بازیافته از تورفان به برلین، سرپرست وقتِ موزه مردمشناسی، فریدریش ویلهلم کارل مولر، (٦) «کسی که هیچ زبانی، از یونانی گرفته تا ژاپنی، برایش ناآشنا نبود»، (۷) در ۱۹۰۴ موفق به رمزگشایی خط این دستنویس ها شد. او نخستین کسی بود که متوجه شد اگرچه بیش تر متن های تورفانی مربوط به کیش مانی به خط ویژه مانوی نوشته شده، زبان برخی از این قطعه ها، نه سُغدی، پارتی یا فارسی میانه، بلکه فارسی نو است؛ و از این هیجان انگیزتر آن که حتا واژگان دخیل عربی نیز دارد. او یازده واژه دخیلِ عربی قطعه M106 را در اثرش، دستنوشته های بازمانده به خط استرانجلو از تورفان، ترکستان چین، (۸) نام برده است. (۹)

پژوهش های بعدی نشان داد که زبان این قطعه های فارسی، نه آن فارسی دری فرهیخته و مورد انتظار، که زبانی است حد فاصلِ میان فارسی میانه و فارسی دری؛ زبانی در مرحله گذار که شاید بتوان آن را «فارسی نوِ آغازین» خواند.

بخش یکم: زبان و املا فارسی نوِ مانوی و نفوذهای عربی
زبان عربی در ترکستان شرقی: نفوذ و جایگاه
متن های فارسی نو به خط مانوی، در تورفان، در مسیر شاخه شمالی جاده ابریشم و در محیطی مانوی ـ مسلمان، در حدود سده چهارم هجری قمری (نهم میلادی) نوشته شده است. با سقوط تدریجی سغدی در نخستین سده های اسلامی در سمرقند و بخارا و بسط و تثبیت فارسی در منطقه، سغدیان که در طول جاده تجاری غرب ـ شرقِ کاشغر ـ قراشهر در رفت و آمد بودند، وارثان انتقال فارسی تا دورترین نقاط شاخه شمالی جاده ابریشم شدند. در این زمان بود که تورفانی های مانوی، چه سغدی چه اویغوری یا اقلیتی دیگر، که «در مسایل فرهنگی همیشه از سمرقند الهام می گرفتند»، (۱۰) همگام با دیگر اقلیت های مذهبی ناحیه، از متقدم نویسی و نسخه برداری صرف دست فرو شستند و به فارسی نویسی روی آوردند. (۱۱)

آنان، در واقع، به زبان مادری خود می نوشتند، ولا غیر؛ زبانی که به تدریج در حال پذیرش واژگانی از عربی بود. (۱۲) چندی پس از ورود اسلام، زبان و خط عربی به شرق، سقوط خط ویژه مانوی رقم خورد و فارسی نویسی به خط عربی معمول شد؛ مانویان به تدریج جذب اسلام شدند و «جامه مسلمانی» پوشیدند. حدود چهار سده بعد دیگر هیچ «اثری با مُهر مانوی» دیده نشده است.

رسم الخط متاخر مانوی: سنّت ها و گونه های نوینِ سبک شناسانه

تحول و دگرگونی ژرف تر زبان فارسی میانه در اوایل دوران اسلامی و تغییر شرایط فرهنگی در شرق ایران، برای آیین نگارش مانوی نیز شرایط و نیازهای جدیدی ایجاد کرد؛ و در همان حال که واژگان، مضمون ها و مفهوم های جدید هر چه گسترده تر و ژرف تر وارد جامعه مانوی می شد، مانویان نیز برای جذب عنصرهای جدید و تطبیق با شرایط جدید به تغییرهایی در سنت خویش ـ باز هم مطابق با سنّت دیرینه شان ـ دست یازیدند. نه تنها فُرم برخی از نویسه ها تغییر کرد، که نویسه هایی جدید آفریده شد تا نیازهای جدید برآورده شود . اما این کوشش فراگیر نبوده و همه واج های عربی را در بر نگرفته است (نک. کمی پایین تر). من در این جا تنها به شمار کمی از این کوشش ها اشاره می کنم که به نفوذ و ثبت واژگان دخیل عربی

مربوط می شود؛ دخالتی که منجر به تغییرهای فنی در رسم خط مانوی شد.

عین. بر فراز نویسه «عین » (۱) (۱۳) دو نقطه گذاشته شد (¨۱) تا نمایشگر «عین عربی» باشد. مانند m’‘¨sy’t «معصیت» در متن .M411+M427a+5391/R/5 واکه کوتاه /a/ برای «عین» گاهی با نویسه <’> نشان داده شده است. این نویسه ممکن است پس از نویسه «عین» گذاشته شود، مانند /δ’b/‘azāb’¨۱ «عذاب» در M106/I/R/2. از این نویسه البته نه همواره برای آوای «عین»، بلکه مطابق سنّت املایی فارسی میانه برای نشان دادن واکه کوتاهِ /i/ آغازین یا نیم واکه /y/ نیز استفاده شده است؛ برای نمونه، /yl’ /illā¨۱ «الّا» در .M105b/R/8

فا. معمولن کاتب مانوی، به پی روی از سنّت املایی فارسی میانه، برای نگارش آوای /f/ از نویسه ی استفاده می کرد. او در دوره جدید نیز به این سنت وفادار است؛ اما نه به قول هنینگ (۱۴) تنها برای واژگان فارسی، که واژگان عربی را نیز در بر می گرفت، مانند δ[w]lpk¨’r /δu-l-faqār/ «ذوالفقار» در M786/R/3. اما به طور کلی، از آن جا که به زعم کاتبان مانوی «ف» فارسی اندکی متفاوت از «ف» عربی است و بنابراین نویسه آن باید اندکی متفاوت باشد، با قراردادن دو نقطه بر بالای (به صورت) کوشش می شد این تمایز نشان داده شود؛ برای نمونه، /Yūsuf¨/ ywsp «یوسف» در M786/V/1[18]. با این حال، گاهی سهون از این آیین گریز می زند و واژه های فارسی را نیز با همین نویسه می نگارد. یکی از نمونه های نسبتن فراوانِ آن، واژه فارسی /farmān/ p¨rm’n «فرمان» در قطعه M5391/R/3 است.

قاف. در عصر فارسی میانه، نویسه «قاف» با افزودن دو نقطه بر بالای q که ارزش آوایی آن در متن های متقدم مانوی دقیقن برابر بوده، ابداع شده بود تا از آن برای نگارش متن های ترکی اویغوری استفاده شود. مانویانِ این دوره برای ثبت آوای «قاف عربی» نیازی به ابداع نویسه جدیدی ندیدند و از همین نویسه استفاده کردند؛ برای نمونه، /q¨rb /‘aqrab¨۱ «عقرب» در M150/V/5. گهگاه، به جای این نویسه، به سادگی استفاده شده است؛ برای نمونه، gl¨۱ aql‘// «عقل» در M105b/R/15. علت این امر آن است که در متن های متقدم، کاتب برای آوای <γ> از نویسه ی (غ) استفاده می کند؛ برای نمونه، /bg /baγ «بغ»؛ اما او در این دوره در نگارش واژگان عربی، از آن رو که تفاوت آوای «غین» و «قاف» را در بیش تر موارد در نمی یابد، آن دو را سهون به جای هم به کار می برد؛ ما بر اساس چنین تفسیری است که قادر به درک استفاده ی نا به جا و

سبک شناسانه (۱۵) این نویسه برای نگارش کلمه ی «خلق» به صورت xlg /xalq/ در M105b/V/13 می شویم.

ثای مثلثه و ذال. نویسه قدیمی <δ> که نویسه پربسامد در متن های سغدی است، برای نگارش کلمه های عربی جایگاهی ویژه و البته اندکی بغرنج می یابد. کاملن طبیعی بود که <δ> برای نشان دادن «ذالِ» عربی به کار رود؛ مانند δ’b /‘azāb’/ «عذاب» در M106/I/R/2. اما مشکل این جا است که کاتبان مانوی این نویسه را برای نشان دادن <θ> یا «ثاء» عربی (ثاء مثلثه) ــ که مخصوص این زبان است ــ نیز به کار می بردند؛ مانند mδl /maθal/ «مَثَل» در M106/I/R/7. این عدم تمایز می توانست مشکل آفرین باشد و تشخیص «ذ» و «ث» و تفاوت میان آن ها را، آن هم در آستانه ورود زبان و ادبیات عربی به ترکستان شرقی، بسیار سخت کند. به اعتقاد من، برای رفع این مشکل بود که گاهی برای نشان دادن «ثاء» از <δδ> (یعنی دو <δ>) استفاده می شده تا سهون «ذال» خوانده نشود؛ برای نمونه، tδδlyδδ « تثلیث» در M150/V/3. از این رو، نتیجه می گیرم تاریخ این دسته از متن های باید متاخرتر از متن هایی باشد که در آن ها برای «ثا» ی عربی از یک <δ> استفاده شده است. بنابراین، دستنویس M150 باید جدیدتر از قطعه M106 باشد.

های غیرملفوظ. آوای /g/ در دوره انتقالِ مختصات زبانی فارسی میانه به دوره فارسی نو، می افتد و جای آن را «ها»ی غیرملفوظ می گیرد (برای نمونه، خانه /xāne/ x’n’g/). کاتب مانوی به تصور این که واژگان عربی پایان یافته به «ها»ی غیرملفوظ نیز باید قانون بالا را از سر گذرانده باشند، واژه یی مانند «جمله» را به صورت jwmlg می نگارد (M106/II/V/6)، اما بی تردید آن را باید به صورت /jomle/ آوانویسی کرد. به همین شکل، اگرچه وفاداری به سنّت املایی کهن عامل آن شد که کاتب دستنویسِ M9011 صورت عربی «کاسبی» (حاصل مصدر) را به صورت k’sbyg بنگارد (B/5)، آن را باید به صورت /kāsebī/ آوانویسی کرد. در نظر داشته باشیم که کاتب مانوی این دوره حتا کسره اضافه /ī/ را نیز به صورت yg‘ می نگارد (M106/I/V/8).

بخش دوم: دستنویس ها

واژه های دخیل عربی متن های مانوی این مقاله بر اساس یازده دستنویس تورفانی گرد هم آمده است. نخستین متن ما قطعه M150 است که در همان سال کشف رمز خط مانوی توسط مولر در ۱۹۰۴ بیش تر بخش های آن توسط خود او خوانده و

منتشر شد. از این قطعه،که در باب گاهشماری است، واژه های عربی نسبتن فراوانی استخراج شده است. صاحب این قلم این دستنویس را چون همه دستنویس های دیگر بازخوانده، و افزون بر واژه های شناسایی شده توسط مولر، چند واژه عربی دیگر را نیز شناسایی کرده است. اما از آن جا که این قطعه پاره پاره و آسیب دیده است، احتمالن با کوشش کارشناسان دیگر و امکانات رایانه یی بیش تر و قوی تر بازهم بتوان واژه هایی دیگری به این گنجینه افزود.

هفت دستنویس این مجموعه پیش از این توسط هنینگ و زوندرمان منتشرشده اند. اما این نکته مهمی است که در سه قطعه M581، M613 و M9010 مطابق رده بندی هنینگ، متن A و B و قطعه ی M9130 (مطابق رده بندی هنینگ، متن C) - که متن یکپارچه یی از روایت مانوی «داستان بلوهر و بوداسف» به دست می دهند ــ در آن چه که باقی مانده، حتا یک واژه عربی دیده نمی شود. بسیاری از واژه ها از قطعه M786 که هنینگ آن را در سال ۱۹۶۲ همراه با قطعه های بالا در مجموعه مقالات ران ملخ انتشار داده، و از M403، M877 (مطابق رده بندی زوندرمان، متن (A، M411، M427a و M5391 (مطابق رده بندی زوندرمان، متن B) استخراج شده اند. دستنویس دوبرگی (۱۶) M106 و دو نسخه بدل M105b و M901 که روایتی یکپارچه در بیان گوهر به دست می دهند، مهم ترین قطعه های ما برای تکمیل گنجینه نخستین واژگان دخیل عربی در فارسی نو به شمار می آیند.

از میان دستنویس های فارسی مانوی، در چهار دستنویس منتشرنشده زیر نیز واژگان دخیل عربی شناسایی شده است: (۱۷) قطعه M595(a,b,c) همراه با M9009 که دستنویسی واحد و متنی ظاهرن اخلاقی و گونه شایست ناشایستِ مانوی به دست می دهد. این دستنویس زیبا، دارای عنوان های فرعی (۱۸) با مرکب سرخ، برگی آسیب دیده و پاره پاره است. قطعه M8202 با رسم خط متقدمش تنها یک واژه عربی دارد. از ساختار کهن گرای متن آن چنین بر می آید که از دیگر قطعه های فارسی نوِ مانوی اندکی کهن تر باشد. برخی از این قطعه ها بسیار کوچک تر از آن هستند که بتوانند گنجینه ما را، آن چنان که ممکن است در آغاز کار انتظار رود، تکمیل سازند؛ اما تردیدی نیست که ارزش اسنادی شان بی نهایت بالا است: قطعه های M9011 و M746a نیز هر یک تنها یک واژه به واژه نامه کوچک ما می افزایند. برای استخراج مجموعه واژگان عربی متن های مانوی تورفانی، تصور می کنم همه دستنویس های منتشرنشده فارسی نوِ مانوی را دیده باشم.

پی نوشت ها:

۱- See PM, 89-104.
۲- A. Grünwedel
۳- A. v. LeCoq
۴- Xinjian / Sinkiang
۵- مجموعه دستنوشته هایی که در تورفان کشف شده، به طور کلی به هفده زبان، از جمله فارسی میانه، پارتی، سُغدی، بلخی و سکایی تومشوق؛ و سیزده گروه خطی، از جمله دو گونه خط پهلوی، خط سغدی و خط مانوی، نگاشته شده اند.
۶- F. W. K. Müller
۷- زوندرمان 1381، 179.
۸- HR i-ii.
۹- Ibid, 106.
۱۰- هنینگ 1337، 4-3.
۱۱- اما این بدان معنا نیست که ناگزیر نسخه برداری از متن های کهن (فارسی میانه، پارتی یا سغدی) را رها کرده باشند، گرچه ممکن است این اتفاق واقعن افتاده باشد.
۱۲- برای واژگان دخیل عربی موجود در متن های فارسی ـ یهودی، بنگرید به: رضایی باغ بیدی 1385، 15-12 و 28.
۱۳- برخی آن را «همزه» می نامند.
۱۴- See PM, 91.
۱۵- Stylistic aspect
۱۶- Bifolio
۱۷- Cf. Catalogue, 150 • 87.
۱۸- Caption
۱۹- Ibid, 101, no. c: or (hyr') n ?

کتابنامه:

رضایی باغ بیدی، حسن، ۱۳۸۵، «کهن ترین متن های فارسی به خطوط غیرعربی (عبری، سریانی و مانوی)»، نامه فرهنگستان، دوره هشتم، شماره دوم، شماره پیاپی ۳۰، برگ های ۳۱- ۹.

زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۱، «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی»، ترجمه آرمان بختیاری، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره سوم، شماره پیاپی 19 (اردیبهشت ۱۳۸۱)، برگ های ۱۸۶- ۱۷۵.

هنینگ، والتر برونو، ۱۳۳۷، «قدیم ترین نسخه شعر فارسی»، ترجمه احسان یارشاطر، مجله دانشکده ادبیات، س ۵، ش ۴، برگ های ۹- ۱.

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش هفتم
دوره کوشانی

در این بخش به بررسی توده هایی می پردازیم که گویشوران زبان ایرانی سکایی خُتنی (تُخاری یا کوشانی) و نیز «زبان پارسی میانه خاوری پسین» (زبان باختری) بوده اند. در واقع، این بخش یکی از مهم ترین بخش های کتاب دست داشته است، زیرا بیشتر ربط می گیرد به دوره فرمانروایی کوشانیان که دردمندانه در باره این دوره در زبان پارسی دری اطلاعات بس اندکی در دست است و می شود گفت تقریبا در تاریکی به سر می بریم. به ویژه کمتر کسی در باره پیشنه تاریخی این توده ها و زبان شان اطلاعات دقیق علمی دارد.

در این جا می خواهم چند نکته مهم را خاطرنشان بسازم. بخش دست داشته یکسره به کوشانیان تخصیص یافته است. با توجه به این که در برنامه دارم در آینده کتابی را در باره کوشانیان از روسی به پارسی دری برگردان نمایم، در این جا تنها به یک رشته اطلاعات عمومی بسنده می کنیم. آن چه مربوط به دوره های کیداریان و یفتلیان می گردد، می کوشیم در بخش های بعدی به تفصیل بنویسیم.

روشن است آن چه در این نوشته بازتاب یافته است فتح باب و آغاز کار است و به هیچ رو نمی توان آن را سخن آخر و فرجام کار ارزیابی کرد. هنوز مطالعات بنده در زمینه بسیار ابتدایی است. امیدوارم بتوانم در آینده کار را در زمینه دنبال نمایم.

در باره کوشانیان در زبان روسی آثار بسیار ارزشمندی نوشته شده که مبتنی بر داده های تازه علمی در عرصه های زبان شناسی، نسب شناسی، باستان شناسی و... اند و دردمندانه تا کنون هیچ کدام به پارسی دری برگردان نشده اند. حتا کتاب هایی بسیار مهمی که نیم سده پیش از امروز به چاپ رسیده بودند و ترجمه آن ها بس مهم و از اولویت های تاخیر ناپذیر بود، در کنج بایگانی ها در تاق نسیان گذشته شده اند؛ مانند: «آسیای مرکزی در عهد کوشان»
(Central Asia in the Kushan priod)
که گنجینه یی است در بر گیرنده ده ها مقاله و سخنرانی بزرگترین دانشمندان خاورشناس در همایش بین المللی کوشانی که از سوی یونسکو به همکاری پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین به سال 1968 در دوشنبه

برگزار شده بود.[8] ریاست همایش را شاد روان اکادمیسین باباجان غفور اف- رییس وقت پژوهشکده به دوش داشت. در این نشست، شاد روان استاد کوهزاد- رییس وقت انجمن تاریخ و شاد روان داکتر شاهی بای مستمندی- رییس وقت باستانشناسی کشور اشتراک ورزیده بودند.

با توجه به این که هدف ما بررسی سیر تحول و تکامل تاریخی زبان ما در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تمدنی است، از همین رو، به بررسی دوره های یاد شده می پردازیم. اما پیش از آن بایسته است تا نگاهی به مفهوم توران بیفگنیم. ما در بخش های پنجم و ششم اطلاعات بایسته را در باره سرزمین توران، توده های تورانی و زبان این توده ها آورده ایم. از این رو، بهتر است، نخست به سراغ آن نوشته ها بروید.

به هر رو، می پردازیم به اصل مطلب. در گذشته گفتیم که پس از برافتادن دولت هخامنشی به دست اسکندر مکِدونی، شمار بسیاری از درباریان، دبیران، دولتمردان، سپاهیان، لشکریان، دفتریان، خاندان های اشرافی، بازاریان، هنرمندان، معماران، پیشه وران، کسبه کاران، کاهنان، و فشرده سخن کل دستگاه دولت و همه آنانی که می توانستند، به خاور پشته ایران- بیشتر به گستره سرزمین بلخ و آسیای میانه سرازیر شدند که شمار دقیق شان روشن نیست. اما می تواند سر به ده ها و حتا صدها هزار نفر بزند. روشن است این ها زبان خود را هم با همه واژگان گسترده دفتری و لشکری و بازاری خود به همراه آوردند.

گذشته از این ها، پس از لشکرکشی اسکندر به شرق ایران، سپاه بیکران شاید چند صد هزار نفری و شاید هم چند ده هزار نفری وی با بردگان پارسی شان برای همیشه در این سرزمین ماندگار شدند. این گونه، زمینه آمیزش و سنتز زبان بومی اوستایی رایج در بلخ با زبان های دو امپراتوری بزرگ باستانی- پارسی باستان (هخامنشی) و هلنی (یونانی) فراهم گردید و زبان نوی پدید آمد که با رسم الخط یونانی نوشته می شد و روشن است ساختار آن از ساختار پارسی باستان و زبان رایج در کشور بلخ متفاوت بود. می شود پیشنهاد کرد که این زبان را به نام «زبان

---

[8] . جا دارد از دوست دانشمندم جناب آقای داوری- استاد زبان و ادبیات پارسی دری دانشگاه هایدلبرگ آلمان ابراز سپاس نمایم که این کتاب بینظیر و شمار دیگر از آثار ارزشمند و کمیاب (مانند کتاب سه جلدی «مبانی زبان شناسی ایرانی» شهکار جاودانه شاد روان استاد آبایف) را از کتابخانه استاد هلموت هومباخ به دسترس بنده گذاشته اند.

پارسی میانه خاوری نخستین» یاد کرد. چون کانون تشکل آن در گستره بلخ بوده است و هم از زبان اوستایی جوان پسین و هم از زبان پارسی باستان غربی در اثر رخنه واژگان و شاید هم دستور زبان «یونانی» ؛ تفاوت هایی چشمگیر داشته است.

پس از برافتادن دولت یونان و باختری (سِلوکی)، با سرازیر شدن کوشانیان، کیداریان و... و به ویژه ره گشودن آیین نو بودایی، شمار فراونی از واژه های دیگر از جمله چینی، هندی و تبتی وارد گستره ایران شرقی گردید. یعنی باز هم زبان دچار دگرگونی و دستخوش تاثیر پذیری گردید. درست همین زبان نو را باید «زبان باختری» (زبان پارسی میانه خاوری پسین) شمرد که بر شالوده زبان پارسی میانه خاوری نخستین تشکل یافته بود.

با آمدن کوشانی ها (تخاری ها)، کیداری ها و یفتلی ها به شرق پشته ایران، زبان شاهنشاهی تخاری (مهبانویان یا یوئه شی ها) که در واقع زبان یک شاهنشاهی تورانی (سکایی ختنی) بود، نیز به گنجینه واژگانی زبان ما افزود گردید. در پهلوی آن، راهیابی آیین بودایی واژگان خودش را از تبت و هند به همراه آورد. گشایش راه ابریشم نیز در داد و ستد فرهنگی و تمدنی میان خاور و باختر بسی سودمند بود. ره آورد همه این ها پیدایش زبان باختری (بلخی) بود که می شود گفت در واقع زبان پارسی دری میانه خاوری پسین در امتداد زبان پارسی دری میانه نخستین بوده باشد.

بایسته است به یک نکته باریکتر از مو اشاره داشته باشم و آن این که زبان باختری (بلخی) با زبان کوشانی (تُخاری) متفاوت بود و نباید این دو زبان را یکی پنداشت. در این باره پسانتر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دوره نیاکان کوشانیان:
پیشینه تاریخی ماهبانویان (یوئه شی ها):

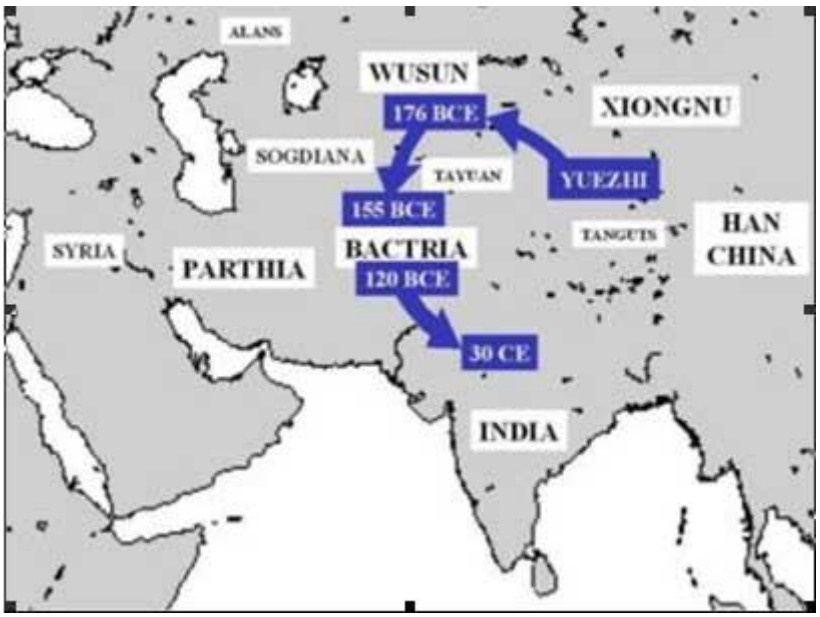

در میانه های هزاره یکم پیش از میلاد، در گستره پهناوری از گانسو و حوضه رود تاریم و تورفان و ختن و کاشغر گرفته در سر تا سر مرز میان چین و مغولستان و هفترود و جنوب سایبریا، شاهنشاهی تورانی یی فرمان می راند که کشور شان را چینی ها به نام کشور یوئه شی ها (ماهبانویان یا سرزمین شهبانوی مهتابی) می نامیدند. در این سرزمین مردمانی می زیستند که متشکل بر چندین قبیله بودند که چهار، پنج قبیله شان بسیار سرشناس بودند:
آسی (asiii) های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسیان ها (pasians)، ساکاروال ها (sakaroval s) (ساکاراوکی ها (sakarauks) غیر از این ها اند) وتُخارها.

پرسشی که مطرح است، این است که چرا از کوشانیان در میان این قبایل نام گرفته نشده است؟ به هر رو، در این باره کمی بعد تر. بایدگفت که ماهبانویان پس از شکست از دست هونوها که برخاسته از خیونیان بودند و در اثر آمیزش گروه هایی از خیونیان با چینی ها به میان آمده بودند، به سه بخش تقسیم شدند. گروهی که عبارت بودند از بازماندگان دودمان شاهی کیدار، به سوی تبت گریختند، گروهی هم ماندگار شدند و زیر فرمان اوسون ها و هونوها قرار گرفتند و بخشی هم که عبارت بودند از تُخاریان به سوی هفترود و سپس هم سغد گریختند و در سرچشمه ها و بستر میانی رود گلزریون (سیر یا سیحون) ماندگار شدند. تا این جا باز هم خبری از کوشانیان نیست. تنها می خواهم بگویم که همه زبان شناسان بنام جهان همنگرند که زبان تخاریان از زبان های ایرانی شرقی بود و تردیدی ندارند که این زبان سکایی ختنی بود. حالا می بینیم که کلمه کوشان از کجا برخاسته است. راستش، من به رغم کاوش فراوان در هیچ جایی به وجه تسمیه واژه کوشان برنخورده ام و تا کنون هیچ کسی هم نتوانسته است پاسخ

درخور و بایسته یی به این پرسش بدهد که کوشان یعنی چه؟. از این رو، ناگزیر گردیده ام، دست به دامن تاویل و فانتیزی علمی بزنم و به حدس و گمان متوسل شوم. خدا کند به این درجه اجتهاد رسیده باشم. با این هم، می کوشم دیدگاه خود را در زمینه ابراز دارم:

فشرده داستان این است که چینی ها رود سیحون یا جوی گلزریون را «گوی شوی» می گفتند. با توجه به این که تُخاریان پیش از به قدرت رسیدن در باختر، نزدیک به دو سده در سرچشمه های رود گلزریون بود و باش داشتند، به نام گلزریونی ها و به قول چینی ها گوی شویی ها یا از سوی سغدیان به گمان اغلب به نام گلزریونیان یا گلزریونی ها یاد می شدند. از همین رو، شاید چینی ها ایشان را «گوی شویان» یعنی گویشانی ها یاد می کردند. یعنی این چینی ها و پیرو آن ها توده های همسایه شان بودند که بخشی از تخاریان را گویشانی (کوشانی) نام داده بودند.

یک احتمال دیگر هم می رود و آن این که در زبان چینی «شان» به معنای کوه است و شاید هم گویشان به معنای مردمان باشنده کوهستان «گوی» یعنی کوهستان گلزریون و یا شاید هم جوی گلزریون بوده باشد. این است که با گذشت زمان به کوشان و کوشانیان متحول شدند. شایان یادآوری است که به زبان ترکی همین اکنون هم جوی یا جو را به شکل «سو» یاد می کنند. ابدال ج وگ هم در بسیاری از زبان ها یک امر معمول است. از این رو، شاید هم «جوی شان» به معنای کوهی که در کنار جوی یا رود قرار داشته، با گذشت زمان به گوی شان و سپس هم کوشان با ابدال گ به ک مبدل شده باشد.

همچنین می توان گمان برد که ماهبانویان (یوئه شی ها یا تخاریان) که سده ها پس از آمدن از سرزمین آبایی و نیایی خود، نام اصلی خود (تُخاریان) را نگه داشته بودند؛ در هنگام همسایگی چند سده یی با چینی ها کلمه «شان» (کوه) را از آنان به عاریه گرفته باشند. هر چه هست، نام بسیاری از کوه ها درست به چینی ثبت تاریخ شده است مانند تیان شان و... به هر رو، تخاری ها هنگام بودوباش در دامنه های کوه هایی در سرچشمه رود گلزریون یا سیحون و در بستر میانی آن، شاید به گلزریون شانی ها معروف شده باشند که با گذشت زمان به «گل شانی ها» یا «گل شان ها» و در فرجام هم به گویشان ها و گوشان ها در پایان کار هم به کوشان ها تبدیل شده باشند. فراموش نشود که برخی چنین می پندارند که واژه کوشان از نام یکی از فرمانروایان تخاری گرفته شده بود.

اکنون این پرسش مطرح می باشد که کوشانیان یا تُخاریانی که زبان شان به تایید همه زبان شناسان بزرگ- سکایی ختنی بوده، چگونه در کتیبه شان زبان خود را «اری» خوانده اند؟ پاسخ این پرسش چنین است که کوشانی های یا تخاریان پیش از آمدن به بلخ، با بود و باش در گستره سغد، زبان شان با زبان سغدی ها و خوارزمی ها و نیز به پیمانه معینی با زبان پارسی میانه خاوری نخستین آمیزش یافته بود و بستر نرمی برای پذیرش این زبان هموار شده بود. سپس هنگامی که کشور بلخ را گرفتند، با توجه به این که زبان باشندگان آن یک زبان پیشرفته و زبان رایج در میان گستره پهناوری بود (آمیزه یی از زبان های اوستایی بومی، پارسی باستان و یونانی)، و از سویی هم این زبان برای شان بیگانه نبود، آن را چونانِ زبان رسمی و اداری شاهنشاهی خود پذیرفتند. روشن است خود کوله بار بزرگی از واژگان زبان نخستین نیایی خودشان یعنی سکایی ختنی را هم به همراه آورده بودند. درست در اثر آمیزش این دو زبان و نیز شماری از واژگان آیین بودایی؛ زبان باختری شکل گرفت که به نوبه خود دارای مراحل سه گانه است. یعنی باختری کهن، باختری کوشانی، و باختری یفتلی.

این بود که در هنگام نوشتن کتیبه ها، دیگر زبان بومی باختری را همچون زبان رسمی و دولتی پذیرفته بودند و چون زبان تُخاری هر چند هم متحول شده در دوره بود و باش در مناطق سرچشمه رود گلزریون، توانایی کاربرد همچون زبان رسمی دولتی و زبانی که برای همه اتباع دولت کوشانی قابل درک و فهم باشد را نداشت؛ از همین رو، زبان پارسی دری میانه خاوری نخستین را که آمیزه یی بود از زبان های اوستایی بومی بلخی، زبان پارسی کهن هخامنشی (که پس از بر افتادن شاهنشاهی به خاور پشته ایران ره گشود) و زبان یونانی با سازه هایی از زبان های سغدی و خوارزمی و... بود را به عنوان زبان رسمی پذیرفتند. روشن است واژگان خودشان را هم با خود به ارمغان آورده بودند. در نتیجه زبان نوی پدید آمد که نام آن را دانشمندان «باختری» (بلخی) گذاشته اند. بیشتر به این دلیل که این زبان در پیرامون کشور بلخ شکل گرفته بود.

از آن چه که در بالا آوردیم دانسته شد که زبان تُخاری (کوشانی) که زبان سکایی خُتنی بود، از زبان چند کانونی و سنتز پارسی دری میانه خاوری نخستین تفاوت داشت و نمی شود این دو را یکی دانست. از این رو، کسانی که چنین برداشت نموده اند که گویا زبان دری از زبان باختری و به زعم ایشان تُخاری (کوشانی) که آن را نادرست با

باختری یکی می پندارند[9]، برخاسته باشد، سخت در اشتباه بسر می برند. آنان چنین فسانه پردازی کرده اند که گویا

[9]. سرچشمه این اشتباه را باید در دیدگاه های شاد روان استاد حبیبی جستجو کرد. چنین بر می آید که ایشان نتوانسته بودند میان زبان اصلی تخاریان (کوشانیان) که در واقع زبان سکایی ختنی و یک زبان کونتم بود و زبان باختری (بلخی) که در واقع برخاسته از زبان پارسی میانه خاوری نخستین بود؛ تفاوت قایل شوند و تنها با تکیه به محل پیدا شدن کتیبه، آن را تخاری خوانده اند. یعنی خواسته آن با آن یک نام جغرافیایی بدهند که روشن است اشتباه است. زیرا تخاریان، قوم بزرگی بودند که در آغاز در گانسو و خُتن و کاشغر و تورفان چین می زیستند و از خود امپراتوری و زبان داشتند و روشن است در آن برهه با توجه به این که هنوز در زبان پارسی دری آثار و اسناد و مدارک و اطلاعات کافی در باره زبان سکایی ختنی موجود نبود، ایشان نمی توانستند این باریکی را درک کنند. از سوی دیگر، ایشان ترجیح داده اند این زبان را به اعتبار دودمان کوشانی، زبان کوشانی هم بخوانند که باز هم نادرست است.

با این هم، باید به ایشان آفرین گفت که در مقدمه پیش از پیش خود را تبرئه داده، نوشته بودند که «...اعتراف دارم که این نظریات من قطعی و حتمی نیستند و اگر در آینده قراین موجه تر و معقول تری بر اساس های علمی و یا از روی کشفیات آینده به عمل آید، و مبنی بر دلایل مثبت و استوارتری باشد، باید آن را بدون دغدغه خاطر قبول کرد و بر نظریات خود اصرار نباید ورزید».

به هر رو، شادروان استاد حبیبی در کتاب «مادر زبان دری» در ص. 4 زیر عنوان «زبان کتیبه [سرخ کوتل] یا فارسی 1800 سال قبل» می نویسد: «مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند، مانند هیننگ و ماریک زبان آن را باختری نامیده اند. ولی چون بغلان در تخارستان واقع است، بهتر است آن را «تخاری» بخوانیم. و من در این رساله آن را زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی و البشاری مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آن را به زبان بلخی نزدیک دانسته اند[آثار باقیه ص.222 و احسن التقاسیم 330ص.]، بنا بر آن، اگر این زبان را تخاری بگوییم، نیز جایز است....
...این زبان تخاری یا کوشانی را چنان چه در قسمت تحلیل کلمات آن می بینید، با زبان کنونی افغانستان و زبان دری و نیز پشتو روابط محکمی است و اغلب کلمات و تراکیب و حتا افعال آن با پشتو مشترک اند. ولی آن را

Tohari به dohari با تبدیل «ت» به «د» که امکان آن فراوان می رود، با گذشت زمان dahri و سپس هم دری تبدیل شده است، و هیچ پیوندی با زبان پارسی غربی ندارد!! و در واقع یک زبان بیخی جدا از زبان پارسی غربی است، در یک سخن، به دلیل عدم آشنایی با ریشه های زبان تخاری و زبان باختری به بیراهه رفته اند. در این حال، فراموش کرده اند که زبان سکایی ختنی یک زبان کنتوم بوده است. این در حالی است که زبان باختری و نیز پارسی دری یک زبان سئتم است. در این حال، هواداران این دیدگاه این را که چگونه می توان یک زبان گروه کنتوم را با یک زبان گروه سئتم یکی پنداشت، توضیحی نمی دهند.

به هر رو، منظور این بود که زبان تُخاری (کوشانی) با زبان بلخی یا باختری بیخی متفاوت بوده است. تازه باید در سنجش گرفت که در این جا سخن بر سر پارسی میانه خاوری نخستین است که در دوره فرمانروایی یونانیان در بلخ شکل گرفته بود و زبان باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین، زبانی بود که در چند مرحله در اثر آمیزش زبان پارسی میانه خاوری نخستین (که در دوره سیطره سلوکی ها شکل گرفته بود) با زبان های کوشانی، کیداری، یفتلی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی، ربان های گستره شمال باختری هند، و در فرجام با زبان تورکی پدید آمده بود. نباید فراموش کرد که کیانیان در هنگام بودوباش دو سده و نیمی خود در تبت آمیزش های با تبتیان داشته بودند و روشن است زبان شان هم به پیمانه معینی از زبان های تبتی و چینی و زبان های مغولی باستان (زبان های سیان بی ها و ژوژان ها) متاثر شده بود.

پرسشی که از دیر باز در میان پژوهشگران مطرح است، این می باشد که نیاکان کوشانی ها- یوئه شی ها- تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ «به پنداشت لیوشیتس (V.A. Livshits)، سخن می تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیما مرتبط با لهجه ختنی- سکایی ترکستان خاوری در میان باشد.

نمی توان پشتو شمرد. بل که شکل قدیمی همین فارسی کنونی افغانستان است. و ضمنا ریشه های کلمات آن را در پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه های دیگر افغانستان نیز توان یافت.» اشتباه شادروان حبیبی در این بود که نام این زبان را زبان تخاری یا کوشانی نوشته بودند. اگر زبان باختری می نوشتند، پروا نداشت و باکی نبود. زیرا زبان تخاری با زبان های پشتو و پارسی دری، به رغم یک رشته همگونی ها و نزدیکی ها، تفاوت های جشمگیری دارد. تنها زبان باختری است که می توانسته با این دو زبان روابط مجکمی داشته باشد».

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (همگون شوی) تازه واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همانجا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی کند. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهمگونی تباری اتحادیه قبیله یی یو ئه شی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت.

با توجه به این که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه شی ها میانه آسیای را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه شی های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله یی یوئه شی ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می شمارد. از گفته های ایوانف می توان چنین برداشت کرد که تخاری ها- نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه شی- «تخارستان بزرگ» بوده و کوشانیان- شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری بودند.»

روشن است، زبان پارسی میانه غربی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) تفاوت هایی از «زبان پارسی میانه خاوری» کوشانیان، کیداریان و یفتلیان (زبان باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین) شاید از دید گویشی و تا اندازه یی هم واژگانی و دستوری پیدا نموده بود.

همزمان با روی کار آمدن اشکانیان در غرب و میانه پشته ایران، در مناطق شمال خاوری (بلخ و تُخار و فرارود) دولت گرپاند (گرپانت/ کشور راه کوهستانی) تشکیل گردید که سروری آن با دودمان کوشانیان (آمده از سرزمین یوئه شی ها) بود. پس از کوشانیان، پادشاهی این خطه به دست دودمان های کیداری (کوشانیان کوچک) و یفتلی افتاد. در دوره های کوشانی و یفتلی (که خاستگاه شان کوه های پامیر بود)، آیین های بودایی و ... در این سرزمین ره گشود و مراودات گسترده یی با چین و هند و تبت آغاز گردید. روشن است، آیین بودایی تاثیرات خودش را بر فرهنگ و زبان باشندگان این کشور گذاشته بود و شمار فراوان واژه های هندی و چینی و تبتی به آن ره یافته بودند.

در دروه یفتلیان که روابط گسترده یی با دولت ژوژان های مستقر در گستره مغولستان (از جمله پیوندهای خویشاوندی) داشتند، روشن است باید داد و ستدهای فرهنگی و زبانی را میان زبان های شرقی آسیایی و زبان پارسی میانه شرقی باختری در سنجش داشت. زیرا کوشانیان پیوسته با پارت ها، هندی ها و در پایان با ساسانیان؛ و یفتلیان پیوسته با ساسانیان و هندی ها در تعامل بودند تا این که پس از سرازیر شدن تورک ها، دولت شان بر افتاد و سغد و خوارزم به دست تورک ها افتاد و تخارستان و بلخ و سیستان و کابلستان به دست ساسانیان.

به هر رو، گفتیم که زبان تُخاری و زبان باختری یا بلخی را نباید یکی پنداشت. یکی پنداشتن این دو زبان از لغزش های فاحشی است که باید ویرایش گردد. دشواری در این است که بسیاری از پژوهشگران به دلیل عدم آشنایی با علومی چون انتروپولوژی (انسان شناسی)، اتنولوژی (تبار شناسی)، ژنیتیک (نسب شناسی)، ایتمولوژی (ریشه شناسی)، لنگوستیک (فقه الغه)، نومازماتیک (سکه شناسی)، تاریخ خاور باستان و.... تنها با تکیه به برداشت های سطحی به بیراهه می روند.

برای پی بردن به سرشت موضوع، در آغاز باید دانست که تُخار یعنی چه و تُخاربان کی و چه مردمانی بودند و از کجا آمدند و زبان اصلی شان در آغاز چه بود و تخارستان یعنی چه و زبان رسمی تخارستان چه زبانی بود. همین گونه باید دانست که زبان باختری یا بلخی در آغاز چه زبانی بود، پسان در دوره سلوکی ها (هلنی ها) دچار چگونه استحاله یی شد و سر انجام در آستانه افتادن خراسان به دست اعراب و سپس دستیابی به استقلال نسبی و در پی آن کامل دستخوش چه دگردیسی هایی گردید.

از تاریخ می دانیم که در حدود پنج هزار سال پیش از امروز توده های اروپاییدی از گستره میان رودهای ولگا و دانیوب به سوی قزاقستان، جنوب سایبریا، آسیای میانه، ایالت سینکیانگ چین (کاشغر، ختن، تورفان، گانسو و...) و جنوب مغولستان در امتداد مرزی که اکنون دیوار چین در آن ساخته شده است، پراکنده شده بودند. در این گستره پهناور شمار بسیار تیره های اروپاییدی می زیستند که زیر نام عمومی اسکیت ها یا تورانیان یاد می شوند.

در این جا نوشته های چند دانشمند روسی زبان را خدمت ترجمه و پیشکش می نماییم:

اسکندر بایارف (پژوهشگر تاتاری)

سارمات های خاوی

سارمات ها (Sarmatians، Sauromats) ی خاوری، تیره های نام آشنایی اند: کوشانی ها (تخاری ها و یوئه شی ها- Tocharians و Yueh)، کنگویی ها (kangyuys)، آسیانی ها (asians)،[10] الن ها (Alans)، و شاید هم جمعیت کوچی دارنده فرهنگ پازیریک. آن ها از ژرفای آسیا برخاسته بودند: دشت های خاوری قزاقستان، آسیای مرکزی و کشور ختن. اما این دشت ها می تواند میهن ایشان بوده باشد.

نظر به همه نشانه ها، آن ها فرزندان آسیای میانه، دشت های اورال جنوبی و کرانه های دریای خزر می باشند. کشورهایی که در گذشته آن ها را اوستای ایرانیان به نام خَوَنیرَث یا هوانیرات (Hvanirata) و سپس هم اریانه ویجه می نامید. چنین بر می آید که هیچ کسی به خویشاوندی آن ها با آریایی های اوستایی و از طریق آن ها- با آریایی های ریگودایی تردید نداشته باشد، اما در برخی از آداب و رسوم خود، آن ها از ریشه از آریایی ها متفاوت بودند، مگر، با گول ها نزدیک. همه آن ها کشته های دشمنان خود را سر بریده و با سرفرازی با سرهای بریده آنان گردن های اسب های خود را می آراستند. سنتی ناشناخته برای قبایل آریایی، و نیز ایرانیان غربی (مادها و پارس ها).

آداب و رسوم سلت ها و سارمات ها (بل نیز اسکیت های در گذشته آسیایی) که در آن سوی رود رودخانه دُن (Tanais) می زیستند، بسیار جالب اند. زنان آنان بسیار دلیر بودند و در پیکارها می رزمیدند که از همین رو، یونانیان آن ها را «آمازونی گک ها» می خواندند.

دیودورس (Diodorus) سیسیلی- تاریخ نویس یونانی، در باره آداب و رسوم سلت ها می نویسد: «رزمندگان سلتیک با کشتن دشمنان، سرهای آنان را می بریدند و در گردن های اسبان خود می آویختند و با آوردن آن ها به خانه، بر سر دروازه های شان میخ می زدند. آن ها سرهای بریده دشمنان شکست خورده خود را در روغن سدر نگه می داشتند... و برخی از آنان می بالیدند که این سرها را حاضر نیستند به کسی بدهند. حتا اگر به مقدار وزن های شان طلا هم بدهند...»

شاید، در پیدایش سارمات ها (از جمله سرمات های خاروی) رمز و رازهایی نهان باشد. از روی آداب و رسوم ایشان می

---

[10]. شایان یادآوری است که نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است.-گ.

توان برداشت کرد که به پیمانه برابری فرزندان آریایی ها و قبایل گالیک می باشند و در جایی که سرزمین آبایی هندواروپاییان بوده است (هند و ایرانی ها و نیاکان ایتالیک ها و سلت ها (protoitalocelts))، باید در همان جا سرزمین آبایی سارماتی ها و ریشه های کهن فرهنگ های آنان را هم جست.

چه ساده؟! اما دانشمندان طی صدها کنکاش علمی، در باره این که سرزمین نیایی هند و اروپایی ها در کجا واقع شده است، کدامین فرهنگ (یا فرهنگ های) باستان شناسیک را می توان به آن ها پیوند داد و آریایی ها- سرشناس ترین فرزندان آن ها (هندواروپاییان) در کجا زندگی می کرده اند، نتوانسته اند به اجماع دست بیابند.

چندین فرضیه در زمینه هست، اما همه این فرضیه مورد اختلاف اند. بر پایه یکی اظهارات بکر؛ «دانش ما در باره هندواروپایی ها تنها برای انکار هر گونه راه حل ساده این مساله بسنده است.». خوب ما همه این فرضیه ها را فهرست نمی کنیم. باستان شناسان، زبان شناسان و انسان شناسان به ره آوردهای برجسته یی در بازسازی گذشته هندوآریاییان دست یافته اند. اما در زمینه کجایی میهن نیایی ایشان به بن بست برخورده اند. شاید، در همین نکته، محدودیت امکانات این علوم متبارز گردیده باشد.

اما زمان در جا نمی زند و از پویایی باز نمی ایستد. آن چه را که این علم و این پژوهشگر نمی تواند کشف کند، آن علم دیگر و آن پژوهشگر دیگر می کوشد دریابد. به یاری علم نو ژنیتیک (علم الانساب یا نسب شناسی)، ژنیالوژیست ها (شجره شناسان) با انجام آنالیزهای DNA رمز و راز «کتاب زندگی» را پیشاروی ما می گذارند. راستش، تا کنون بدون «نام و نشان». شاید به این پرسش که «کی، چه کسی است؟» به زودی به پاسخ داده شود.

در طلایه عصر حاضر، پیک هایی به دست استرابو- گیتاشناس (جغرافی دان) یونانی رسید دال بر آن که آسی (asiii) های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسیان ها (pasians)، ساکاروال ها (sakaroval s) (ساکاراوکی ها (sakarauks) غیر از این ها اند) وتُخارها، سرزمین باختر را از هلنی ها گرفته اند. در این گزارش، تاریخ نویسان باستان، با برشمردن نام های قبایل کوچرو، خاطرنشان می سازند که در این فهرست نام های همه قبایل بازتاب نیافته، بل که تنها نام های بزرگترین شان، آمده است که به خودی خود، گواه بر ابعاد بزرگ تهاجم می باشد.

تُخارها را چینی ها نیز می شناختند که آن ها را به نام «دا-یوشی ها» یا «یوئه شی های بزرگ» می خواندند. آن ها زمانی اتحادیه نیرومندی از قبایل آسیای مرکزی را تشکیل می دادند، که ایشان را بیشتر به نام سارمات های خاوری می شناسند. تخارها با شکست دیدن از هونوها در جنگ بر سر آسیای مرکزی، ناگزیر به عقب نشینی به سمت غرب گردیدند. برخی از ایشان سرزمین آسیای میانه را اشغال کردند. تخارها که در جمع ایشان کوشان ها جایگاه برجسته داشتند، استپ های جریان میانی رودبار آمو را گرفتند.[11] پاسیان ها با کَنگلی ها که با سارمات های خاوری پیوند داشتند، «دشت های گرسنه» رود سیر و دریای ارال را برای بودوباش برگزیدند.

چنین پنداشته می شود که در آینده از این کنفدراسیون قبیله یی، نخست الن ها (اَرَن ها)[12] و در سده های میانه، پیچینیگی ها و باشقیری ها برخاستند. گمان می زنند که در گذشته چراگاه های آن ها در استان گانسوی چین واقع بود که در نام آن، اتنونیم (نام تباری) شان ترسب نموده است.

آن چه مربوط به آسیان ها (Asian) یا اوسون ها می گردد، آن ها پیوندی با سارمات های خاوری نداشتند[13] و در این جنگ همراه و همپیمان با هونوها (Xiongnu) در برابر یوئه شی ها جنگیدند. آن ها با راندن تخارها از چراگاه های تیان شان، آن بخش از سکایی ها و تخاری ها را که به دنبال یوئه شی ها نشتافته و ماندگار شده بودند تا در این جا زندگی نمایند (و نیز ساکروال ها (sakaroval) را که پیشتر رفته بودند)؛ زیر فرمان خود در آوردند.

---

[11]. کوشان ها، پس از پی ریزی دولت نو، **ائرش** در شمال آمو، در دره فرغانه را چونانِ نخستین پایتخت خود برگزیدند.-گ.

[12]. الن (alan) در اصل اَرَن (از ایر- ایرانی یا اریایی) بوده است که با گذشت زمان به الن مبدل شده است. در شاهنامه – آلان ها-گ.

[13]. روشن است این دیدگاه نویسنده درست نیست. اوسون ها با یوئه شی ها به رغم یک رشته تفاوت ها، چه از دید تباری وچه از دید زبانی همریشه و همخاستگاه بودند. در این جا باید به یک نکته باریکتر از مو اشاره کرد. در آغاز این توده به نام ووسون ها یاد می شدند. تنها پسان ها بود که در اثر آمیزش با هونوها و دیگر توده های تورکی زبان و مغولی زبان متحول شدند و نام اوسون ها را به خود گرفتند و پس از آن با همین نام یاد می شوند. از این رو، نادیده گرفتن این باریکی موجب می شود که آن ها را همچون توده جداگانه یی از یوئه شی ها بپندارند.

با ظهور یوئه شی ها، هونوها، مانند بسیاری از قبایل آسیای مرکزی، زیر فرمان آنان رفتند و به گونه یی که چینی ها گزارش می دهند، «در یک خانه بسر می بردند». اما همه امپراتوری ها، به ویژه امپراتوری های کوچرو، هر چند هم نیرومند باشند، شکننده و سخت آسیب پذیر اند. این دولت ها مادامی که توده های زیر فرمان، آن ها را سرنگون نکرده اند، به زندگی خود ادامه می دهند. هنگامی که هونوها هستی دولت یوئه شی را با چالش کشیدند، بسیاری از قبایل از آنان رو تافتند و جدا شدند. مانند دی ها و دینلین ها.

جنگ به سال 206 پ. م. آغاز شد، و دشوار و دراز بود. یوئه شی ها ناگزیر به نبرد در دو، اگر نه در سه جبهه بودند: در برابر هونوها و اوسون ها درخاور و تسیان ها و سکایی ها در جنوب و دینلین ها در شمال. آن ها با از دست دادن زمین های حوضه رود تاریم و دامنه های آلتای، در بخش باختری هفترود (سمی ریچیا) جا گرفتند و در سال 161 پیش از میلاد، سکایی های کاشغری را از این جا راندند، که از راه کتل های کهستانی هیمالیا به سمت جنوب به هند رفتند. شاید روابط آن ها از آغاز پر آژنگ و نادوستانه بوده. از روی همه نشانه ها، ساکی های کاشغر با سازندگان گورگان (قرغان)[14] ارژن، پیوندها و

---

[14]. «قرغان» یا قورغان (از تورکی) به معنای تپه در بسیاری از توپونیم ها یا نامجا ها (نام های جغرافیایی یا گیتایی) منطقه بازتاب یافته است. مانند قرغان تپه در تاجیکستان و تاشقرغان (تپه سنگی) در استان سین کیانگ چین و هم در نزدیکی مزار شریف (خلم). در اصل این کلمه همان گورگان ایرانی است (گور+گان). گور- آرامگاه و گان- پسوند مکان؛ مانند شبرغان که دگرگون‌شده شاپورگان است و بنیادگذار آن شاپور یکم ساسانی و گاهی هم پسوند زمانی مانند مهرگان (موسم پاییز، مهر ماه)).

به هر رو، آریاییان باستان رسم داشتند که مرده های پادشاهان خود را در گورهای بزرگی به خاک می سپردند و بر سر آن اتاق بزرگی می ساختند و در آن زیورات و جنگ افزارها و ... وی را می گذاشتند و بر دیوارهای آن گلیم های نمدی یا قالین هایی را میخ می زدند و بر سر آن پشته بزرگی از خاک بر می افراشتند. شاید برای این که کسی به آسانی نتواند آن را بگشاید و به آن دستبرد بزند. به زبان روسی این واژه کماکان به شکل کورگان به کار می رود. مگر، با توجه به این که در زبان کنونی پارسی دری به همین شکل قرغان (تورکی شده) جا افتاده

همریشگی های خویشاوندی داشته بودند و از همین رو، پنهان و یا آشکارا با هونوها یاری کرده بودند.

روشن است که نیروی هونوها به تنهایی برای شکست دادن کامل یوئه شی ها بسنده نبود. از همین رو، در مرحله نهایی، اوسون ها را (احتمالا در راس قبایل ایرانی زبان آن سرزمین ها) در برابر یوئه شی ها گسیل داشتند که پیوستن اوسون ها به کارزار، توازن قوا را به سود هونوها برگرداند و به واژگونی نهایی شاهنشاهی یوئه شی انجامید. این بود که شماری از یوئه شی ها زیر سیطره اوسون ها قرار گرفتند و برخی دیگری از آن ها در نبرد بزرگ، از هونوها شکست یافتند و بیشتر به سمت غرب رفتند. پیروزمندان (هونوها و اوسون ها)، غنایم بزرگی به دست آوردند: زنان، کودکان، چارپایان و چراگاه ها را.

کیدار[15]– پادشاه یوئه شی ها در نبرد جان باخت و دشمنانش که پیروزی را جشن گرفته بودند، از استخوان کاسه سر او، جام باده پیمایی شادیانه ساختند. این گونه، داستان دودمان شاهی یوئه شی به پایان رسید و هونوها، فرمانروایان مرکز آسیا شدند. بر پایه توافق با هونوها، چراگاه ها و باشندگان هفترود (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان)، یعنی آن بخش از زمین هایی که در آن یوئه شی ها پس از ترک آسیای مرکزی در آن ساکن شده بودند، به اوسون ها واگذار گردید. دستاوردهای نو، ارزش این پاداش را داشتند. در این جا، در گرهگاه کوه های تیان شان و استپ، بهترین چراگاه های اورآسیا قرار دارد.

شایان یادآوری است که ظاهرا زبان های ایرانی باشندگان حوضه رود طارم (تاریم) آسیای میانه و آسیای غربی زیر تاثیر زبان دردها دچار دگرگونی گردیده بود. واژه های زبان های دردی ها مانند زبان های روسی و هندی باز اند، یعنی دارای حروف صدادار اند. در این مورد، می توان

است، ما هم آن را به همین شکل قرغان به کار برده ایم- گ.

[15]. نام این پادشاه شایان توجه است که هم به کی (کیانی) و هم دار (داریوش یا دارا) همانند است- کیدار (کی+ دار). شاید دودمان کیداری ها که به نام کوشانیان کوچک یاد می شوند و پس از برافتادن کوشانیان بزرگ روی کار آمدند، از بازماندگان دودمان همین شاه نگونبخت بوده باشند.-گ.

نمونه هایی را از زبان های کوشانی (از اثر بانو و. ویرتوگرادوا) آورد:

«οτηια ιώναγγο οασο οζοαστο ταδηια αριαο οσταδο»

«...و هنگامی که او زبان گفتاری ایونی را کنار گذاشت، او زبان آریایی را رایج ساخت.»
در این جا:
οασο - زبان، گفتار (به سانسکریت-vas).

«ραονανο ραο βαζοδηο κορανο»
شاهنشاه بازودیو کوشان
که در این جا حرف «p» آواز «ش» را می دهد. یعنی شاهونانو شاو واسودیوا کوشانو».

پیداست که در این جا، شاو- شاه یعنی پادشاه، و بازودیو (بازئشکو βαζηρκο) - شاه کوشانی است.[16] چنین بر می آید که نام شاه آنت ها- بوزی از همین گرفته شده است و پیشوند شکو- به معنای کوچک می باشد.[17]

همین گونه می توان نمونه یی از زبان خیونی ها هم آورد:
«Σριβαγο οζραβαδιγο σανανο βαγο χοαδηο»

اوزراپادیگو (Ozrapadigo) ارجمند (بزرگوار)، خداوندگار، که دشمنان را شکست داد و راند، خدیو و شهریار است (اوزراپادیگد از ازوروپات (Azuropat)، اتروپات (Aturopat) یعنی کسی که آتش مقدس نگهدار و نگهبان او است). نام کنونی آذربایجان از آتوروپاتکان (Aturopatkan) یعنی سرزمین آتروپاتکان گرفته شده است.

---

[16]. شایان یادآوری است که شادروان استاد حبیبی در رساله «مادر زبان دری» چنین نوشته اند که در کتیبه های کوشانی «0» که در اخیر هر کلمه دیده می شود، نه حرف، بل نشانه یی همانند به نقطه است که همچون جداگر به کار می رفته است. درست مانند آیه های قرآن . از این رو، بر پایه دیدگاه ایشان می تواند چنین باشد:
شاو- شاه
بازدیو-بازدی
کوشانو- کوشان
و...

[17]. جالب است که در زبان روسی نشانه تصغیر برای کلمات دارای جنس مونث با پسوند «شکا» یا «اچکا» (گاهی هم «اوچکا») می آید؛ مانند ماتوشکا- مادرک، دیوشکا- دختر، مارینوچکا- مارینکا و...-گ.

زبان بوریشی (Burish) که در اصل یک زبان قفقازی است، همین گونه، شاید زیر تاثیر زبان های دردی تغییر شکل یافته است. این زبان درست مانند زبان افغانی (پشتو)، یک زبان باز یعنی دارای حروف صدا دار گردید. بسیار محتمل است که آن ها این صفت را در زمان های قدیم در ترکستان خاوری (در حوضه رود طارم) برداشته باشند. ایرانیان کنونی، نه تنها مدیون دردی ها از بابت وامگیری برخی از واژه ها اند، بل که بسیاری از ویژگی های سیمای خود را هم مرهون آنان اند: تا اندازه یی چهره های باریک با نوک گرد بینی های شان را (در این باره پسانتر شرح داده شده است).

اسکان گزینی ها همیشه صلح آمیز نبوده، بیشتر به درگیری های خونین می انجامیده است. یکی از این گونه پیکارها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد با ظهور تخاری ها رخ داده بود. احتمالا در آن هنگام، دردی ها، بوریش ها، ساموسی ها (کیت های اصیل) از جاهایی که در آن زندگی می کردند- از خانه های خود رفتند. دردی ها و بوریش ها از مسیرهای پیاده رو گریوه های کوه ها به جنوب رفتند و ساموسی ها مسیر دیگری را برگزیدند و در گستره علیای رود اوبی پدیدار گردیدند.

تندیس یک سغدی. پیکره چینی یافت شده در سیان مربوط عهد دودمان تان

سردیس های کوشانیان (یوئه شی ها- تخاری های اصیل). آسیای میانه در سده یکم میلادی

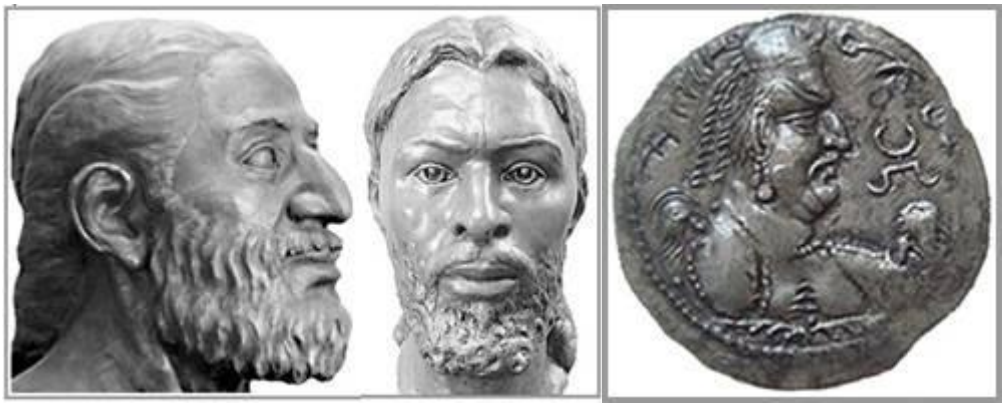

در سمت چپ: آدم های مرغیان باستان
در سمت راست: پادشاه یفتلی- لهان (Lahan) از اودیان (Oddiyan)
یادداشت ک. انگلوا (K. Angelova) : نوک های بینی همه آن ها مانند همه توده های ایرانی «گرد» است – ویژگی که چهره های آنان را از دیگر توده های اروپایی بیخی متمایز می گرداند.»

اسکندر بایارف

یوئه شی ها یا ماهبانویان
(سارمات های خاوری: کوشانی ها، کنگیویی ها، سابری ها، کروات ها و...)

یوئه شی ها[18](سارمات های خاروی)، پس از لشکرکشی های ناکام آسیای قدامی کیمیری ها (Cimmerians)، اسکیت ها و ماساگت ها (Massagets)، از استپ های توران و کشور خُتن، سر بر آوردند. هنگامی که اسکیت ها کشورهای آسیای قدامی را با یورش های شان زیرورو می کردند، ماساگت ها با مادها بر سر ایران خاوری (غرب افغانستان کنونی و آسیای میانه) درگیر نبرد بودند.

---

[18]. یوئه شی یا سارمات های خاوری، کنفدراسیونی بودند متشکل بر پنج قبیله باشنده استان سین کیانگ چین (ترکستان خاوری پیشین که در زمانه های قدیم خُتن (به نام شهر ختن) خوانده می شد) که نامدارترین شان کوشان ها بودند. در منابع چینی، نام این کنفدراسیون قبیله یی به اشکال گوناگون آمده است: یوئه چژی Yuechjy، یوئه چی Yueh-chih و یوئه جی Yuezhi. (همچنین یوچی، «دا-یو ئه جی» و «تا-یو ئه جی»). در منابع روسی به شکل یوئچژی می نویسند. ما در همه جا آن را به شکل یوئه شی آورده ایم) -گ.

نام های ملکه های ماساگت ها که به ما رسیده است، عبارت اند از: زرینه، تومیریس (تامارا) (Tomiris)، آماگا (amagat).

در سده ششم پیش از میلاد وضعیت دگرگون گردید. پارس ها (ایرانیان غربی) در آغاز مادها، و سپس هم قبایل نیمه زمیندار اریانا (ایرانی های خاوری) و کوچروان آسیای میانه را رام کردند و زیر فرمان خود در آوردند. این گونه، مرزهای شمالی شاهنشاهی پارسی تا کرانه های دریای ارال رسید.

یونانیان همه جا حاضر، دو شهرک به نام های اسیدون را می شناختند. یکی جایی در اورال جنوبی و دیگر یاِسیدون نشیمنگاه سیر ها (که به اشتباه تُخارها نامیده می شوند) در ترکستان خاوری. به باور بسیاری از پژوهشگران، اِسیدون ها همو اوسون ها (Usuns) اند که شماری آن ها را به نام آسیان ها می شناسند. [نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است. آسیا یعنی سرزمین آسیانی ها- گ.]

برخی هم به عنوان آوند، از نزدیکی نام های Iset -Asut یادآور می شوند. (نام اوستیای کنونی از همین گرفته شده است). به پنداشت تاولوگوا (A. Tuallagova) آسیان ها یا اوسون ها همان الن های باستانی بودند.
http://www.alanica.ru/article/2.htm

چنین می پندارند که در این زمان ماساگیت ها حاکمیت خود را به بسیاری از توده ها تحمیل کرده بودند. در شمال- بر شکارچیان و ماهیگیران سایبریای باختری، بر جلگه های ولگا و اورال جنوبی- بر سارمات ها در خاور- بر کوچروان ترکستان خاوری و بر آلتای-سایان.

این گونه، فرهنگ های سارگاتی (Sargatic) سایبریا باختری، سارماتی اورال جنوبی و پازیریکی آلتایی جنوبی-سایان ریخت یافتند. یوئه شی های شناخته شده در تاریخ را با همین فرهنگ پازیریکی آلتای جنوبی-سایان پیوند می دهند. سیمای فرهنگ آنان، در بر دارنده ویژگی های تمدن های خاور نزدیک می باشد.

چنین بر می آید که شمار جنگجویان ماساگیت های کوچرو بسیار نبوده است. کسانی از آنان که به شمال رفته بودند، به فرمانبرداری از قبایل سایبریای غربی (شکارچیان و ماهیگیران) تن داده بودند و به همین بسنده نموده بودند. با گذشت زمان، آن ها زبان این قبایل و برخی از آداب و رسوم ایشان را پذیرفتند و با خویشاوندی

با رهبران بومی از رشته زنان، خود باشندگان بومی گردیدند. یعنی سیمای نژادی اصلی و آغازین خود را از دست دادند. اما، سارمات ها و یوئه شی ها راه و رفتار متفاوتی را پیش گرفتند. آن ها در راه جهانگشایی های سترگ گام برداشتند. برخی از ایشان اسکیت ها را شکست دادند و در هم کوبیدند و استپ های پربار کرانه های دریای سیاه را گرفتند. گروه دیگر شان، در نبردهای خونین قبایل باشنده آسیای مرکزی را زیر فرمان خود درآوردند و فرمانروایان گوشه یی از آسیا شدند.

متفاوت از اسکیت ها، سارمات های خاروی از جنگ افزارها و شیوه های های رزمی بیخی دیگری کار می گرفتند. نیروی ضربتی ارتش آن ها- سواره نظام سراپا مسلح بود. سواران زرهپوش سارماتی، تا دندان مسلح با نیزه و شمشیرهای آهیخته، نبردهای تن به تن را بیشتر می پسندیدند.

پسان ها، آن ها سواره نظام طراز نوین klibanari (katafraktari) نامنهاد را ساختند که مانند لژیونرهای روم، پیکارها را با آرایش صفوف سپاهیان پیش می بردند. اما اسکیت ها، سواران تنها مجهز با جنگ افزارهای سبک بودند و با سواران نامنظم به نبرد می رفتند و ترجیح می دادند با تیرباران دشمن از فاصله های امن برای خود، یورش بردند. اسکیت ها در هنگام نبردهای تن به تن، هنگامه و های و هوی برپا می کردند.

تا کنون ناشناخته مانده است که نشیمنگاه اصلی یو ئه شی ها در کجا واقع بوده است؟ به باور برخی از پژوهشگران، در استپ های حوضه رود تاریم در ترکستان خاوری. سرزمینی از کوچ (Kucha) تا تورفان را پس از هزار سال، تورک ها به نام «چهار کشور توگریTugri» [(چهار کشور تخاری؟)-گ.] می خواندند. خود تخارها (سارمات ها) شاید کشور خود را به نام تخارستان می خواندند.

به گزارش منابع چینی، کشور آن ها در خاور تاریم واقع بوده است. روشن است که یکی از قبایل کوشانی، در آن هنگام به گانسو، میان دانهوانگ و تسیلیانشان (Tsilyanshan) در حال کوچروی بوده اند. فرهنگ پر جنب و جوش کوه های آلتای، معروف به پازیریک با یو ئه شی ها پیوند دارد. درست در همین جا، ظاهرا گورستان های نیایی آن ها واقع بوده است- سایت مدفون نخبگان پازیریک و باشادار (Bashadar) که مانند سکاها به آن ارج می گذاشتند. از آن ها در جنوب سایبریا نام دریاچه و جزیره تاگار یا تهار Tagar (تخار) بر جامانده است.

یوئه شی ها، اجساد منجمد نخبگان مرده های شان (شاهان و سرداران) را در تابوتی ساخته شده از کُنده (تنه) کاویده شده درختان کاج می گذاشتند و در درون گور بزرگی که پر از طلا و گوهرهای ناب، نمد و هدایای قبایل وابسته بود، می گذاشتند. روی دیوارهای ساختمانی که برای گور، برپا می داشتند، فرش های بافته شده گلیمی و قالین های آورده شده از خراسان را می آویختند.[19] مراسم خاکسپاری باشکوه و تشییع جنازه که برای شاهان یو ئه شی برگزار می شد، هدف به نمایش گذاشتن توانمندی و قدرت حاکمیت آنان را بر قبایل پیرامونی شان دنبال می کرد. این چنین اشیای مدفون، اجساد مومیایی شده و تابوت های «عرشه یی» کنون در کاخ موزه «ارمیتاژ» (خلوتکده ایکاترینای دوم) در شهر سانکت پتر بورگ روسیه نگهداری می شود.

گورستان های نیایی اشراف یوئه شی، در جاهای بسیار دشوار گذار قرار دارند. تا کنون چند تا از این گونه گورستان ها را یافته اند. نامدارترین آن ها، گورگان (تپه) پازیریک است (که شاید از bazork «بزرگ» ایرانی گرفته شده باشد. چنین کلمه یی همین اکنون در زبان چوواشی کاربرد دارد). روی هم رفته، شمار چنین گورستان ها به بیش از چهل سایت می رسد. از جمله، شش گورستان شاهی. کاوش های انجام شده در دوره پیش از جنگ جهانی دوم، دستاوردهای شایانی داشتند. در گورگان های شاهی، شمار بسیاری از اشیا و مواد بسار ارزشمند و شگفتی برانگیز خوشبختانه بسیار خوب حفظ شده را، یافتند. هر چند در زمان های قدیم بسیاری از این اشیا به تاراج رفته بودند، اما، با این هم، کشف چنین آثاری به خودی خود، یک حادثه شگفتی برانگیز بود.

متون چینی گواه بر آن اندکه یو ئه شی ها با الن ها هم پیوندهایی داشته بودند. آن ها باری در کوه های تسلیان شان با هم زندگی می کردند. به این معنا که در همان جاهایی که یو ئه شی ها در آن به کوچروی می پرداختند. (نگاه شود به: ت. گابویف، الن ها چه کسانی هستند؟)[20]

ژ. وینیکف (J. Voinikov) افسانه یی را که در میان مردم سایبریای باختری (سیلکوپ ها و... Selkups) در باره الن ها تا کنون سینه به سینه حفظ شده است، می آورد، که از

---

[19]. شایان یادآوری است که در گستره شوروی پیشین تا به امروز مردم قالین های گرانبها را به دیوارهای شان می آویزند. شاید چنین سنتی ریشه در رسم و رواج های توده های باستانی داشته باشد.-گ.

[20]. Т. Габуев. Аланы, кто они? (http://osetins.com/2007/10/09/alany-kto-oni.html)

آن می توان برداشت نمود که الن ها زمانی در جنوب سایبریا، آلتای و تووا، می زیسته اند و خود را به نام نارت ها- بهادران (قهرمانان) می خواندند و در داستان های شان، خود را نارتپاک (Nartpak) می گفته اند.
[نگاه شود به: «پدیده تغییر شکل مصنوعی جمجمه در میان نیاکان بلغارها. زایش و دانش»]

او با تکیه به پژوهش های د. ام. مالولیتکا (Maloletko)، نام های تا کنون حفظ شده ایرانی (اوستیایی) رودخانه ها و دریاچه های آن سوی اردانت (Ardant)، چادون (Chadon)، تویدان (Toydan)، کویدان (Kuydan) (که تا سده هژدهم کبادان (قبادان) خوانده می شد)[21] و دریاچه های- ساراتان، اورتان و اسرتان[22] (Asratan) را در آلتای به خاطر می

---

[21]. قبادان، قبادیان بلخ را به خاطر می آورد. در شهر مزار شریف همین اکنون گذری است به نام قبادیان و خانواده هایی هم اند که تا همین اکنون نام خانوادگی شان «قبادیانی یا قبادی» است.

[22]. بسیار جالب است که این نام ها، به ویژه اَسرَتان و اورَتان با نام بندر «حَیرتان» در نزدیکی شهر مزار شریف استان بلخ بسیار نزدیک اند. من تا کنون وجه تسمیه حیرتان را در جایی ندیده ام. اما هر گونه پیوند آن با حیرت عربی از دید من مردود است که گویا با «ان» پارسی دری جمع بسته شده و حیرتان شده باشد. شاید چیزی مانند ایرا+تان (برگرفته از «ایر» به معنای جای بودوباش ایری ها-ایرانیان) یا اریاتان (برگرفته از آریا، به معنای جای بودوباش آریایی ها) بوده باشد و شاید هم چیزی همانند همین اسرتان، ساراتان، اورتان و ... این که پسوند «تان» که در همه این واژه ها مشترک است، چه معنا می دهد، نیاز به پژوهش و کاوش بیشتر دارد.

اگر نیک بنگریم، در زبان های اروپایی تان- تاون به مفهوم جا و مکان به کار می روند. مانند «داون تان» به زبان انگلیسی، به معنای پایین شهر یا محله فقیرنشین شهر.

در لغتنامه دهخدا چنین آمده است که پسوند «تان»، نشاندهنده زمان می باشد مانند تابستان، زمستان و...

در این جا باید متوجه بود که «زمه» در زبان روسی هم به معنای موسوم سرما است. یعنی زمه روسی و زم+ س +تان پارسی دری ریشه مشترک دارند که با افزود شدن س +تان، بُعد زمانی پیدا نموده است. هر چند می شود با پذیرفتن آن به شکل ستان به آن بار مکانی داد و آن را چونانِ کشور سرما هم تعبیر کرد. همین گونه تابستان را هم که

آورد. باید افزود که پسان ها در آن سرزمین ها «آزها»، می زیستند که نام تباری شان، شکل دیگر الن ها یعنی «آس» ها را به خاطر می آورد. هرگاه چنین باشد، پس باید اذهان کرد که آن ها در سرزمین های پهناوری می زیسته اند: از تسیلانشان چین تا به آلتای.

یوئه شی ها، پس از تحمل شکست در جنگ در برابر هونوها، به غرب کوچیدند. برخی از آن ها- کنگیویی ها و کوشان ها، استپ های سیردریا را گرفتند. دیگران- شاید سابری ها[23] به استپ های بارابا Baraba (جنوب باختری سایبریا) و شمار دیگر هم که نام های شان تا کنون ناشناخته مانده است (شاید کروات ها) به استپ های پیرامون دریای سیاه رفتند.»

از تاب (تابش خرشید) +ستان ساخته شده است. اگر دقیق دیده شود، در این دو کلمه تابستان و زمستان، با حرف «س» زمان، به مکان مبدل می شود. یعنی در همه جا س + تان (ستان، استان)، مکان را نشان می دهد. مانند ریگستان، گلستان، بوستان و...

جالب این که در زبان روسی نیز کلمه هایی دیده می شوند مانند استانسیا (استان+پسوند سیا) به معنای ایستگاه یا جای ایستادن وسایط. پسوند «سیا» مانند «شن» انگلیسی و «سیون» فرانسوی است. از امکان دور نمی باشد که این چنین واژه ها شاید در آغاز، با «دان» پایان می یافته اند که پسان دان به تان مبدل شده اند. «دان»، به گونه یی که می دانیم، معنای ظرف و محفظه و جای نگهداری چیزی می باشد: مانند جامه دان (چمدان)، قلمدان، نمکدان و.... -گ.

[23]. گروهی بر آن اند که کلمه سیبیری از همین نام سابری ها گرفته شده است. یعنی سرزمین سابری ها. روس ها آن را به شکل سیبیر می نویسند، در زبان انگلیسی به شکل سایبریا و در فرانسوی به شکل سیبری نوشته می شود. درست تر خواهد بود تا اگر به شکل سابریا یا سابری نوشته شود. این گونه، سیبیری، یک نام ایرانی خاوری است.-گ.

جنگجوی سوار و الهه مادر. فرش نمدین. پازیریک. سده پنجم پیش از میلاد. اسب سوار سیاهمو در ژاکت کوتاه تزئین شده با پلاک های زرین، و بالاپوش سارماتی. نماد تیپیک برای قبایل ایرانی. در سکه های خوارزمی و کوشانی که با محیط زیست کوچیان ایرانی مرتبط اند، یک روی سکه معمولا در بر دارنده تصویری از شاه، و روی دیگر آن، تصویر سوار کار (به ایرانی- اسپارک «sparak» می باشد.

کوچیان ایران خاوری. در راست الهه مادر زیر درخت جهان-نماد زندگی (از کلکسیون پیتر کبیر). محل کشف ناشناخته است، اما مدل موهای، جامه، زین، سازوبرگ اسب همانند قبایل آلتای کوهستانی می باشد. سیماهای مردم قابل توجه است. چهره مرد سمت راست بی تردید اروپاییدی است و مانند قبایل آلتای کوهستانی، بسیار پهن. بینی زنان دارای تیپ جنوبی با برآمدگی محدب است.

نبرد جنگجویان کنگویی (از مقاله پوگاچنکوا، گ. «سیما و نماد کنگویی ها در هنر سغدیان».
(http://kronk.narod.ru/library/pugachenkova)
آسیای میانه. جنگ چهار جفت از رزمجویان سوار و پیاده. کسانی که در چپ اند، دشمنان خود در سمت راست را شکست می دهند.

جنگجویان کوشانی
اسب ها را هم مطابق آداب و رسوم نظامی کوچروان شرق ایران زره پوشانده اند. جنگجویان یو ئه شی هم همین گونه ملبس و مسلح اند.

در ویکی پیدیا ذیل یویچی (یوجی یا یو ئه شی) به زبان روسی چنین آمده است:
«اتحادیه قبیله یی، که در منابع چینی به عنوان «دا-یوایچژی» شناخته شده، در اسناد باستان زیر نام تخاری ها «Tocharian» آمده اند. این اتحادیه در هزاره های 2-1 پیش از میلاد در نواحی خاوری آسیای میانه، در همسایگی شمال باختری چین باستان به میان آمده بود. سرزمین نیایی یو ئه شی ها منطقه خودگردان سین کیانگ- اویغور (ترکستان خاوری) شمرده می شود که در آن مومیایی های تاریم به دست آمده است. نیاکان یو ئه شی ها را با دارندگان فرهنگ افاناسیف پیوند می زنند.

به گمان غالب، یوئه شی ها نمایندگان پیشتاز توده های هندواروپایی به سمت خاور بودند. به هر حال، زبان تخاری، هندواروپایی است، احتمالا ایرانی. به تعلق آن به خانواده هندواروپایی به طور غیر مستقیم اجساد مومیایی شده به دست آمده از حوضه رود تاریم و مناطق همسایه آن که در بر دارنده ویژگی های نمایندگان نژاد هندواروپایی می باشند، گواهی می دهند.

سمه تسیان- تاریخ نویس پرآوازه چین باستان گزارش می دهد که در سال های دهه هفتاد سده دوم پیش از میلاد، قبایل کوچی هونو یا خونوی همسایه، شکست خرد کننده یی بر یوئه شی ها تحمیل کردند. پیشوای یوئه شی ها [کیدار] در نبرد، کشته شد. هونوها از کاسه سر او جامی ساختند که رهبران شان در آیین های ویژه از آن شراب می نوشیدند

و به باده پیمایی و میگساری می پرداختند (به عنوان مثال، هنگام بستن پیمان صلح با چین در سال 47 پیش از میلاد). پس از این شکست، یوئه شی ها، ناگزیر به رفتن به سمت غرب گردیدند. آن ها از راه دره فرغانه[24] به آسیای میانه رفتند و با شکست دادن باکتریایی ها (باختریان)، بسیاری از سرزمین های شمال آمو را گرفتند. در این هنگام، جهانگرد نامدار چینی- چژان تسیان (ژانگ کیان) در آن جا حضور داشت که اطلاعاتی در باره این قبایل داده است.

ژانگ کیان گزارش می دهد که پارت در غرب گستره یو ئه شی ها و باکتریا (باختر) در جنوب آن واقع است.[25] مرز میان کشور یو ئه شی ها و دو پادشاهی دیگر (کشور اشکانیان و باکتریا)- رود آمو بود. در آن هنگام، ارتش یو ئه شی ها صد تا دوصد هزار سپاهی سوار داشت.[26] از این رو، در اواخر سده دوم میلادی تهدید جدی یی برای هر دو دولت به شمار می رفت.

آخرین یادآوری ها از یوئه شی ها در منابع چینی مربوط سال 25 میلادی می گردد (در تاریخ دودمان بزرگ «هان» (خن)). در آن هنگام، دولت یوئه شی ها شامل پنج بخش

---

[24]. یک واژه بسیار قدیمی ایرانی که در اصل پرگنه یا پرکنه (پرگانه) به معنای جای دور افتاده بوده است که معرب آن فرغانه می شود. این واژه همین اکنون هم در زبان پشتو به شکل د خلقو پرگنو (یعنی احاد مردم) به کار می رود-گ.

[25]. شایان یادآوری است که تا آن هنگام، چینی ها از موجودیت کشورهایی چون ایران (پارس)، هند و روم آگاهی نداشتند. آن ها در آن برهه می پنداشتند که چین تنها کشور بزرگ و متمدن جهان است که در پیرامون آن توده های وحشی کوچرو بودوباش دارند. از این رو، در واقع، ژانگ کیان کشف بزرگی در جغرافیا کرده بود که چشمان چینی ها را به روی جهان باز می کرد. او در گزارش خود کشور اشکانیان را به نام اسین خوانده بود. «پوسی» (پارسی) نامی است که پسان ها چینی ها ایرانیان را به آن نام می خواندند.-گ.

[26]. با توجه به آن که در آن هنگام، همه مردان به گونه یی مشمول خدمت سربازی بوده اند، می توان گمان برد که نفوس یوئه شی ها به شش صد هزار نفر می رسیده است. هرگاه نیمی از این ها را زن فرض کنیم، 300 هزار مرد می ماند. حال، اگر نیمی از این جمع را پیرمردان و کودکان فرض کنیم، و آن ها را هم کنار بگذاریم، نزدیک به 150 هزار نفر مرد آماده پیکار می ماند.-گ.

بود که یکی از آن ها پادشاهی کوشانی ها یا گویشانی ها (Guyshuan) بود.

مهاجرت یو ئه شی ها به آسیای میانه از 176 پیش از میلاد تا سال 30 میلادی رخ داده بود. یو ئه شی ها (به چینی **月氏, 月支**)، به زبان یونانی- «یات ها» که هندی ها آنان را «یادوها» می گفتند، یک توده ایران خاوری در آسیای میانه بودند که به لهجه ایرانی خاوری گروه شمالی سخن می گفته اند.

همچنین گاهی آن ها را به دلیل شباهت نزدیک فرهنگی، سارمات های خاوری هم می نامند. در آغاز، آن ها چراگاه های حوضه رود تاریم (جایی را که کنون منطقه خودگردان سین کیانگ- اویغور چین خوانده می شود)، گانسو و احتمالا تسلیان را در اختیار داشتند. پس از آن (در سده دوم پیشاز میلاد) بخشی از آن ها (کوشانی ها، یفتلیان، و ...) به فرارود (ورز رود یا به گونه یی که عرب ها می گفتند ماورالنهر یعنی آن سوی رود آمو و سیر) و باکتریا (باختر) کوچیدند و سپس از آن جا به شمال هند، جایی که شاهنشاهی کوشان را پی ریختند.

یوئه شی ها مردمان اروپاییدی بودند که مومیایی های یافت شده در حوضه رود تاریم متعلق به آن ها می باشند. سن قدیمی ترین این مومیایی ها به 4000 سال می رسد. گمان هایی است مبنی بر این که نخستین هیروگلیف در کلمه یوئه جی (Yuezhi) نه «یوئه» (**月**) به معنای ماه (مهتاب)، بل که «ژوو» **肉** - «گوشت» بوده است. پس معنای «ژوچژی» به زبان چینی «قبیله گوشتخور» می شود.

نخستین اشاره به یوئه شی ها به 645 سال پیش از میلاد باز می گردد. نویسنده چینی- گوان چژان (زونگ گوان) در رساله Guantszy (به چینی **管子**) به توصیف یک قبیله یوئه شی (به زبان چینی **禺氏**) و یا نیوچژی (nyuchzhi) (به چینی **牛氏**) در شمال غرب چین، که از کوه های نزدیک گستره یوئه جی به گانسو نفریت یا سنگ یشم می آورند، می پردازد. صدور نفریت از حوضه رود تاریم به چین را باستان شناسان بسیار خوب بررسی نموده اند.

در باره یوئه شی ها در اسناد تاریخی چین، به ویژه در سده دوم پیش از میلاد در «یادداشت های تاریخی» سئما تسیان (سیما کیان) به تفصیل سخن گفته شده است. در فصل 123 آمده است که یوئه شی ها در آغاز میان تسیلیان، کوه های تیان شان و دانهوانگ زندگی می کردند»، که مربوط به شرق حوضه رود تاریم و شمال گانسو می گردد.

پرتره های پادشاهان آن ها به روی سکه ها نشان می دهند که یوئه شی ها اروپاییدی بوده اند. اما نوشته هایی مستقیمی در باره نام های فرمانروایان شان بر جا نمانده است و هیچ اعتمادی به دقیق بودن پرداز چهره های آن ها در پرتره ها نمی توان کرد. تنها نام های بازماندگان ایشان بر جامانده است که خود را کوشان و اپتالیت می خواندند که به مرزهای جنوبی آسیا یورش برده بودند. منابع چینی، یوئه شی ها را چونانِ «آدم سفید با موهای دراز» پرداز نموده اند.

بر پایه منابع چینی، هنگام فرمانروایی دودمان پادشاهی تسین شین هوانگ دی، پادشاهی یوئه شی ها در اوج شگوفایی بود. اما پیوسته با سیونوها (خونوها یا هونوها) که در گستره شمال خاوری سرزمین ایشان بودوباش داشتند، در دشمنی و درگیری بسر می بردند.

یو ئه شی ها با هونوها (خونوها) به مبادله اسیران و گروگانان می پرداختند. مودی شانیو[27](به زبان چینی冒顿) - پسر بزرگ شانیو تئومان که در اسارت یوئه شی ها بسر می برد، توانست با ربودن یک اسب از نزد آنان بگریزد. یوئه شی ها او را چونان گروگان نگه داشته بودند تا در صورت

---

[27]. مودی شانیو- مودی شاه، بنیادگذار دولت پادشاهی بزرگ هونوها. چنین پنداشته می شود که نام وی که در منابع چینی مودی آمده است، شاید در اصل مادون بوده باشد. مانند فریدون، ایدون و... ایرانی. اکادمیسین باباجان غفوراف وی را در کتاب تاجیکان و رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان، ماودون خوانده اند.
کلمه شانیو-نیز چیزی جز شاه ایرانی بوده نمی تواند. هر چند اکادمیسین گومیلیف نوشته است که این کلمه از شایان (sayan) پروتومغولی گرفته شده است که برجسته و نمایان و برازنده معنا می دهد. در این حال، شاید وی نمی دانست که «شایان» در زبان پارسی همین اکنون هم به عین معنا به کار می رود. چون مغول ها هم توده یی اند مخلوط از سپدپوستان و زردپوستان، از امکان به دور نیست که این کلمه را از ایرانی زبانان گرفته باشند. هر چه است، پیهم آیی کلمه «شا» به مفهوم پادشاه چند بار به اشکال گوناگون، تردیدی در ایرانی بودن آن بر جا نمی گذارد. برای نمونه پدر سردار آشین (آشینا) – که پیشوای قبیله خود بوده است، هم «نولو شاز» نام داشته است. در این جا باز هم شاه به شکل «شاز» یعنی با اندکی تغییر آمده است. یعنی نولو شاه. طرفه این که شاز در پارسی باز هم به معنای برجسته، بی نظیر، فوق العاده، برازنده و شایان... به کار می رود.-گ.

یورش هونوها بکشند. اما مودی با گریختن از نزد یوئه شی ها، پدر خود را کشت و اعلام پادشاهی کرد و شاهنشاهی بزرگ هونوها را پی ریخت.

در حوالی سال 177 پیش از میلاد هونوها به رهبری پسر شانیو مودی به سرزمین یو ئه شی ها در گانسو یورش آوردند. مودی با برنده شدن در جنگ، پیامی به بارگاه امپراتوری «هان» می فرستد و در این پیک به آگاهی دربار چین می رساند که پسرش شاه یوئه شی ها را کشته و از کاسه سر او جام شراب ساخته است.

بر پایه منابع چینی، پس از این نبرد، بخش بزرگی از یوئه شی ها وابسته به هونوها شدند. چنین بر می آید که همو آن ها نیاکان پادشاهی بزرگ آینده شدند. شمار کمی از آنان به جنوب از راه تبت گریختند که یوئه شی های کوچک نام گرفتند. بر پایه گزارش دودمان هان، 150 خانواده [شاید وابستگان خاندان شاهی و اشراف-گ.] نجات یافته بودند. سپس، گروه بزرگی از یوئه شی ها توانستند از حوضه رود تاریم و گانسو به شمال باختری بگریزند و در آغاز به دره رود ایلی در شمال کوه های تیان شان، بروند- جایی که توانستند قبیله سای- سکایی ها یا ساک ها را شکست بدهند. قبیله سای به تدریج به کشمیر رانده شدند و در آینده در آن جا پادشاهی هند و سکایی را پی ریختند.

پس از سال 155 پیش از میلاد، اوسون ها همراه با هونوها بر یو ئه شی ها یورش آوردند و آنان را ناگزیر به رفتن به جنوب نمودند. یوئه شی ها از زمین های تمدن های مسکون در دوان (فرغانه) گذشتند و در کرانه های شمالی اوکس (آمو) در گستره فرارود (گستره ازبیکستان و تاجیکستان کنونی) در شمال گستره پادشاهی یونانی- باختری، که به سال 145 پیش از میلاد از اثر تاخت و تازهای آن ها برافتاد، مستقر شدند.

به سال 126 پیش از میلاد سفارت چین، به رهبری چژان تسیان (ژانگ کیان) از کشور یو ئه شی بازدید و تلاش ورزید تا در برابر هونوها (خونوها یا سیونوها) با آنان همپیمان شود. با این که شهزاده یوئه شی پیشنهاد سازماندهی اتحاد را رد کرد،[28] ژانگ کیان توانست اطلاعات

[28] . دلیل این کار چنین بود که ماهبانویان (یوئه شی ها) نیک می دانستند که چین دولت نیرومندی است و هونوها به رغم دشمنی، تنها نیرویی اند که در استپ ها جلو گستره جویی چین ایستاده اند و حیثیت سپر بلاگردان را دارند. هرگاه چینی ها بتوانند هونوها را از سر راه بردارند،

بسیاری در باره وضعیت در آسیای میانه گرد بیاورد، که پسان ها در یادداشت های تاریخی شیتزی (SHIJI) سیما کیان بازتاب یافتند.

ژانگ کیان یک سال آزگار در کشور یو ئه شی ها بسر برد. به گفته وی، یوئه شی ها سر زمین هایی به فاصله 2000-3000 لی (1000-1500 کیلومتر) در غرب فرغانه (Dayuan) و شمال آمو (اکسوس) را در دست داشتند. همسایه جنوبی آن ها دولت داسیا Dasia (باکتریا یا باختر) و انسی (Anxi) یا پارت بود. همسایه شمالی آن ها کانتسزویو- سغدیانا بود.

یوئه شی ها، کوچی بودند و پیوسته از جایی به جای دیگر با رمه ها و گله های خود می کوچیدند و آداب و رسوم شان به آداب و رسوم هونوها همانند بود. شمار سپاهیان شان سر به 100-200 هزار کماندار خدنگ افکن می زد. هر چند آن ها در شمال رود آمو بسر می بردند، آشکارا با پادشاهی یونانوباختری که در جنوب آمو قرار داشت، پیوند داشتند. آن ها متشکل بر پنج قبیله اصلی بودند که در راس هر یک از این قبایل، یک یغبو یا پیشوا قرار داشت که چینی ها آن ها را به نام سیومی (Xiūmì) (به چینی **休密**)یاد می کردند. در غرب واخان و زیباک در بدخشان- گویشان ها (به چینی**貴霜**) یعنی کوشان ها، در سرزمین های همسایه آمو-شوانمی ها (به چینی**雙靡**)یعنی شغنانی ها، سیدون ها (Xidun) (به چینی **肹噸**)، در بلخ و دومی Dūmì به چینی**都密** در نزدیکی ترمز می زیستند.

آن گاه چین همسایه هم مرز و در به دیوار شان خواهد شد و درد سرهای بزرگی برای شان خواهد آفرید. از همین رو، پیشنهاد همپیمانی با چین را رد کردند.

در همین هنگام، اوسون ها پیشنهاد چین را پذیرفتند و با چینی ها در برابر هونوها همپیمان شدند و دولت هونوها را برافکندند. اما قرار نبود، چنین همپیمانی به سود اوسون ها پایان یابد. پس از بر فتادن هونوها، سیان بی ها که از بازماندگان دونهو ها (دونخوها) و سپس هم ژوژان ها یعنی نیاکان مغولان بر استپ ها چیره شدند و در نخستین فرصت اوسون ها را از چراگاه های شان راندند. شایان یادآوری است که پیش از این، اوسون ها با هونوها در برابر یوئه شی ها همپیمان شده بودند و در شکست آنان نقش بزرگی را بازی کردند. زیرا هونوها به تنهایی توان شکست دادن یوئه شی ها را نداشتند.

بنا به دیگر ارزیابی ها، قبایل در بخش شمالی تر بسر می برده اند. در آن سوی کوتل شهرستان سر از اورا تپه. در این حال، در گستره تاجیکستان جنوبی کنونی، یوئه شی هایی که دیگر زمیندار و مسکون شده بودند، زندگی می کردند و خصوصیات فرهنگ یونانی را گرفته بودند و مانند تخارها در شمال دولت یونانوباختری بسر می بردند.

به سال124 پیش از میلاد یوئه شی ها (کوشانی ها) با پارت ها درگیر نبرد شدند که در این جنگ ارتاپان (اردوان) یکم- پادشاه اشکانی زخمی شد و پسان هم درگذشت. پس از آن، شاید زیر فشار میتریداد دوم (مهرداد دوم) - پسر اردوان، یوئه شی ها (کوشانی ها) به جنوب- به بلخ نقل کوچیدند. می دانیم که پس از لشکرکشی اسکندر کبیر در سال 330 پیش از میلاد در این جا تمدن هلنی (سِلِوکی، یونانو باختری) برای دو صد سال دیگر نافذ بود. در این باره استرابو- تاریخ نویس یونانی گزارش می دهد، که اشاره می کند که سکاها و تخاری ها (تخاری های اصیل) همراه با آسیان ها، پاسیان ها و ساکاروال ها پادشاهی یونان و باختری را در سده دوم پیش از میلاد واژگون کردند.

بخشی از یوئه شی ها- کوشانی ها که به سخن گفتن به لهجه های زبان های یوئه شی که با زبان های خوارزمی و سغدی خویشاوند بودند، ادامه می دادند؛ به رهبری پادشاه خود- گیرا (از سال یکم میلادی تا سال سی-ام میلادی) به حدود باکتریا یورش آوردند و شاهنشاهی کوشانی را پی ریزی نمودند.

در دوره پادشاهی کنیشکا، آن ها بودیسم را چونان دین رسمی کشور خود پذیرفتند، که بعدها شالوده همبستگی دولت شان شد. در آینده هم هرچند، یفتلی ها کوشان ها را شکست دادند، اما با این هم، به آداب و رسوم کوشانی ادامه می دادند. دولت یفتلی سر انجام در لشکرکشی های تورک ها در آستانه جهانگشایی عرب ها نابود شد.

ماخذ:
http://www.slavlibrary.ru/load/0-0-0-38-20 PDF

ب. لاوفر- زبان شناس، در باره پنج واژه بازمانده از یوئه شی ها در متون دودمان هان (خن) پژوهش هایی را انجام داد و به این نتیجه رسید که این کلمه ها متعلق به گروه زبان شمالی ایران بوده است. کلمه ششم یوئه شی را او با توجه به ویژگی های فونتیک باستانی زبان چینی چونانِ sgwied-di احیا نمود و آن را با نام شناخته شده سغدی Sogdoi ، یعنی سغد+ دی وراندا نمود. در این جا،

پیشوند «دی» را چونانِ پسوند جمع، با قیاس از روی زبان های اوستی، سکایی، سغدی و یغنابی تفسیر و تعبیر نمود و تفاوت میان این گروه از زبان ها را از گروه زبان تخاری که نزدیک به اروپای باختری و در نتیجه دور از زبان های ایرانی است، خاطر نشان ساخت.

«Bertold Laufer. The Language of the Jue-chi or Indo-Scythi-ans. Chicago, 1917, P. 14»

لئون گومیلیف در مقاله Heterochronicity نمناکی اروآسیا در دوران باستان نوشت که «ب. لاوفر ثابت کرد که یوئه شی ها به زبان شمالی ایرانی سخن می گفته اند که به گروهی که زبان های سکایی، سغدی، اوستی و یغنابی Yaghnobi هم در آن شامل بودند، متعلق بود و هیچ رابطه یی با زبان تخاری[29] که با زبان های اروپایی پیوند دارد، نداشتند.»

فهرست منابع اصلی:

در باره پادشاهی کوشانی// دانشنامه (دایره المعارف یا انسکلوپیدا)ی بزرگ روسی، جلد 16، مسکو، 2010،
در باره ایرتام// همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005
در باره کنیشکا// همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،
در باره باکتریا// همان دانشنامه، جلد 2، مسکو،2005،
در باره ماساگت ها//همان دانشنامه، جلد 19، مسکو، 2008،
در باره ارژن// همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،
در باره کنگوی// همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،
در باره فرهنگ اندرونوفوا// همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005،
منابع چینی، 迦腻色伽王与大月氏王系
استرابو، جغرافی، 11-8-
The Western Regions according to the Hou Hanshu, trans. John Hill Overview Linguistic analysis of the connection between Yuezhi and Kushan Craig Benjamin on of Xiongnu history and their wars with the Yuezhi Kasim Abdullaev on Yuezhi migrations in Central Asia Yuezhi migrations Yuezhi Yuezhi Sapadbizes coins Lokesh Chandra on Yuezhi translators .Agesiles coins

[29] . باید متوجه بود که در این جا سخن بر سر زبان سیرها است که در گذشته نادرست به تخارها شهرت یافته بودند. این لغزش سردرگمی های فراوانی را به بار آورد که می تواند در صورت بی دقتی موجب گمراهی های فراوان گردد.

ل. بوروکووا، پادشاهی «سرزمین غربی» در سده های II-I پیش از میلاد (ترکستان خاوری و آسیای میانه بر اساس اطلاعات شی تسزی و «هان شو»)، مسکو، 2001
Л.Боровкова. Царства «западного края» во II—I веках до н. э.(Восточный Туркестан и Средняя Азия по сведениям из «Ши цзи» и «Хань шу»). М. 2001

و. ویرتوگرادووا، نامه های ناشناخته در گستره چند رسم الخطی باکتریای باستان
В.Вертоградова. Неизвестное письмо в многоалфавитном пространстве Древней Бактрии.

اسکندر بایارف

تُخارها
(Τοχάριοι)

تُخارها، دقیق تر تُخارهای مستعار (psevdotohary) – مردم اسرارآمیز و فراموش شده یی اند در اصل از آسیای مرکزی. اما در زمان های قدیم بسیاری از توده ها آنان را می شناختند: چینی ها و سیلونی ها (Ceylones) که همسایگان شان بودند و یونانیان که در هنگام سفرهای بازرگانی شان به خاورزمین، با آن ها برخورده بودند و آن ها را با توجه به پیشه شان، سیرها (sser) می خواندند، یعنی فروشندگان ابریشم و کشور شان را هم به همین منوال- سیریکا (Serika) [(ابریشمستان)-گ.]، یعنی کشور ابریشم فروشان.

به گفته یونانیان، سیرها در قلب آسیا در میان توده های فوکَار یا فُکار (fokar)[30] (تُخار)، اویخورد (اویغور) (oyhard)، اوتوروکور (اوتیگور) ottorokor (uttigur) و.....می زیستند.

سیرها از قدیم ها توده های پیرامونی خود را با سیماهای دیدنی خود به شگفتی وا می داشتند: چشمان آبی، موهای بور و رسایی قامت های شان. اما تاریخدانان دوران معاصر همه این اطلاعات در باره سیرها را نادیده گرفته و چونان اطلاعات خنده دار به آن می نگریستند. تنها در میانه های سده نزدهم بود که به یُمن ترجمه های ارزنده ن. بیچورین (N. Bichurin) (پژوهشگر چوواشی الاصل) از آثار تاریخی چین

[30]. یا شاید هم فرخار.-گ.

باستان، جامعه علمی به اطلاعات بس گرانبهایی در باره اقوام اسرارآمیزی چون- دی ها، یوشی ها، خونوها (هونوها)، اوسون ها (Usuns) و دیگر توده های کوچرو باشنده میانه های آسیا دست یافتند.

چینی ها آن ها را به نام هو استسی (hustsi)، یعنی بربرهای باختری می خواندند و به سیمای گیرا و غیر عادی آن ها اشاره می کردند: بینی های بلند، قدهای رسا، بدن های پرمو- یعنی دارای ویژگی هایی مانند توده های معاصر.

منشای تباری سیرها تا اوایل سده بیستم که هیات علمی اعزامی روسیه در سال 1906 در ترکستان خاوری نسخه های خطی کهن را نیافته بود، در پرده های راز مانده بود. در سال های دهه پنجاه سده بیستم توانستند این نسخه های خطی را بخوانند که حیرت باورنکردنی یی را برانگیختند. از این نسخه های خطی چنین برآمد که در دوران باستان در آن گوشه دور افتاده جهان، در قلب آسیا مردمان هندواروپایی زندگی می کرده اند. این که نویسندگان این نسخه ها خودشان زبان خود را به چه نامی می خواندند، روشن نبود. اما زبان یکی از این نسخه ها، چونانِ ختنی- ساکایی (ایرانی) شناخته و تثبیت شد، در حالی که زبان نسخه دیگر آن، کماکان ناشناخته مانده بود.

دانشمندان، با تکیه بر گاهنامه های هندی، گویشوران این زبان ها را به نام تُخاری ها خواندند (اما به گونه یی که پسان ها روشن گردید، با یک نام بیگانه)[31] اما هر چه بود، گویشوران این زبان ها، با همین نام وارد تاریخ شدند. زمان درازی منشای شان چونان یک راز مانده بود تا این که ل. کلاین ایشان را چونانِ دارندگانِ فرهنگ بالانوفسکایا (Balanovskaja) شناسایی کرد (ل. کلاین، گزینش فرهنگ باستان شناسی برای تخارها در آسیا- سه فرهنگ). آن ها از دیگر قبایل دارنده فرهنگ فاتیانووا (Fatyanovo) با داشتن سیمای نژادی غیر معمول مدیترانه یی خاوری فرق می شدند.[32]

---

[31]. در آغاز، سیرها را به اشتباه همچون یکی از تیره های تُخاری یعنی بخشی از کنفدراسیون یوئه شی می پنداشتند. پسان ها روشن شد که آن ها به رغم اروپاییدی بودن، تخاری نیستند اما چون به همین نام شهرت یافته بودند، ایشان را تخاری های مسعتار خواندند.

[32]. تاریخ سرگردانی (به راه افتادن) تخارها از گستره ولگا آغاز نمی گردد. در گذشته، برخی از نیاکان آن ها در بالکان زندگی می کردند و در دایره قبایل کشاورز باستان شامل بودند. اما با یورش هندواروپاییان وادار

در میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، دارندگان فرهنگ بالانف (بالانوفی هاbalanovs) که از سوی ایرانیان رانده شده بودند (به پندار کلاین- تنها مردان جوان) منطقه ولگا را ترک گفتند و راه خاور را در پیش گرفتند. مسیر راهپیمایی آنان ناشناخته مانده است، اما هر چه بود، از استپ های آسیای مرکزی سر برآوردند و در آن جا پدیدار شدند. باستان شناسان پدیدآیی فرهنگ کاراسوکی را درست با همین ها پیوند می زنند. اما آن ها به تنهایی نرفته بودند. با داوری از روی واموازه های برگفته از زبان تخاری (و فرهنگ مادی آنان)؛ با ایشان، سین دشتی ها (ایرانی ها) و فینی ها و اوگری ها (بازماندگان ولوسف ها volosovs؟) هم به آن سرزمین ها- به آن کران جهان رفته بودند. چون زبان شناسان خاطرنشان می سازند که در زبان تخاری بسیاری از واژه ها آشکارا دارای ریشه های هندواروپایی اند. در گام نخست، آن واژه های زبان فینی-

---

به ترک زمین های شان شدند. چنین بر می آید که آن ها پراکنده شدند و یکپارچگی تباری شان را از دست دادند و وارد دایره مردمان هند و اروپایی در آن هنگام در حال شکل یابی گردیدند. شاید یادمان های آن ها (دقیق تر، یادمان هایی از پاره های برجا مانده از یک توده فروپاشیده باستانی) در نام های تباری و مکانی باستانی بازتاب یافته باشد: اِنِت ها (در آسیای قدامی)، وِنِت ها (ونیتزی ها یا وِنِزی ها) (در ایتالیا)، واندی ها (در منطقه تاریخی در کرانه اقیانوس اتلس در فرانسه)، واندال ها و وِنِدها (در اروپای مرکزی)، ویاتچی ها (در اروپای خاوری)، وتیاکی ها (در اودمردی) و یاتی ها (یوئه شی ها) در حوضه رود تاریم و دهلیز گانسوی.

...شاید ردپای زبان و فرهنگ تخارها در محیط موردوی (Mordovians) بر جا مانده است. مردوی ها شمار بسیار خدایان زن (الهه) دارند که نام های شان ترکیبی است و با افزودن «آوا» ساخته می شود (آوا- مادر، زن، بانو). [شایان یادآوری است که در زبان پشتو، زنان سالمند را با نشانه تکریم و تمجید -«آنا» یا «انا» یاد می کنند- مانند نازو آنا. به زبان روسی نیز نام های خانوادگی زنان- با «اوا» پایان می یابد.گ.] موردوی ها، مردان سالمند و سالخورده را آتیا می خوانند (آتا، آته- پیر مرد، پدر، مرد). روشن است هر دو با زبان قبایل تورکی همخوانی دارد. به خصوص با زبان قپچاق ها- آپا، آتا (لقب «اتامان» (سالار، سردار، سپهدار)، در میان قزاق ها (شبه نظامیان) روس از همین کلمه گرفته شده است) و همین گونه زبان باشقیری. زبان شناسان بر تاثیر زبان تخاری بر زبان های تورکی و تبتی تاکید می ورزند.

اوگری، که با آن لیکسیکون یا واژگان خود را همپوشانی می دهند. بر این مبنا، نتیجه گیری می کنند که تخارها، نه تنها با فینی ها و اوگرها «همسایه» بودند، بل که یک سازواره یا لایه فینی- اوگری هم داشتند. از دیگر زبان ها، آن ها واموا‌ژه هایی از زبان های تبتی و ایرانی و کمی هم از زبان آریایی گرفته بودند.

با آن که تخارها توده بس اندکشماری بودند، زمین هایی بسیار گسترده و پهناوری را در خاورزمین اشغال کرده بودند: از شمال چین تا به جنوب باختری مغولستان و حوضه رود تریم. ردپای آن ها در همه جاها در آسیا، از هفترود یا سمی ریچی (در قرغیزستان و جنوب قزاقستان) گرفته تا مرزهای خاور دور دیده می شود. به احتمال زیاد، چنین چیزی ناشی از تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان بر گستره آسیای مرکزی بوده است. آن ها «فناوری پیشرفته» («های تک» عهد باستان) یعنی ارابه های دو چرخی را که به آن ها، با داوری از روی نقاشی های برجامانده، اسب ها را می بستند و نیز تولید ریخته گری بینظیر برنز را با خود به محیط شکارچیان و خوشه چینان آسیای مرکزی به همراه آوردند.

شایان یادآوری است که نه تنها شکل های فرآورده های شان، بل نیز روش ریخته گری دیواره های نازک لیتیوم در نوع خود بینظیر بود. این پدیده اسرار آمیز شمال خاوری اورآسیا بود. در این که متالورژی کاراسوکی برنز آسیای مرکزی، سامو- سیمین سایبریا باختری و آنیانگ چین دارای ریشه های مشترک ژنتیکی اند، در نزد هیچ کسی، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

روشن است، توضیح متقاعدکننده یی برای این حقیقت نمی توان داد. کاراسوکی ها این فناوری را در اروپا یاد نداشتند. اما به گونه ناگهانی آن را در آسیای مرکزی فراگرفتند. چینی ها نیز با این فناوری آشنا نبودند. اما آن را از کراسوکی ها فرا گرفتند. به احتمال زیاد، کراسوکی ها آفرینندگان این تکنولوژی بینظیر نبودند. اما به طور کامل توانسته بودند از برتری های آن بهره گیری نمایند. شاید، پس از رسیدن به توده های آسیای قدامی که از نگاه تباری با سامویی ها و سیمینی ها نزدیک بودند؛ چنین فناوری یی را از آن ها فرا گرفته بودند.

یک چیز روشن است. توده هایی که در این طیف فرهنگی شامل بودند، در گذشته دارای خاستگاه های تباری ناهمگون بودند، اما «سرنوشت» های شان سخت با هم گره خورده بود و درهم تنیده شده بود.

پیش از این می پنداشتند که تخاریان، نخستین کسانی از هندواروپاییان بودند که چینی ها را با ارابه (یک و دو محوری) و پرورش اسب آشنا ساختند. به راستی، آن ها گاری های چرخدار را می شناختند و به احتمال بسیار زیاد از ارابه ها بهره می گرفتند. موجودیت واموازه های زبان تخاری در زبان چینی، گواه بر تماس های تخاری ها با چینی ها اند. تاثیر زبان تخاری تا همین اکنون هم بر زبان های تبتی، تورکی و ایرانی احساس می شود. اما داده های تازه باستان شناسی همچنین نشان می دهند که چینی ها ارابه سواری و اسب پروری را از ایرانیان فرا گرفته بودند. کنون منطقه خودگردان سین کیانگ- اویغورچین را شامل گستره فرهنگ اندرونوفوی می سازند. چنین بر می آید که مومیایی های به دست آمده از حوضه رود تاریم ربطی به تخارها نه، بل که با حاملان فرهنگ اندرونوفوی دارند. زیرا تخاری ها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به این جا آمده بودند.

در سده سیزدهم پیش از میلاد، تخارها به دلایلی که تا هنوز روشن نشده است، به جنوب سایبریا کوچیدند. شاید آن ها قلمرو خود را گسترش می دادند و شاید هم از سوی همسایگان ایرانی شان که در این دوره از راه استپ های تاریم و دهلیز گانسوی به سوی چین می شتافتند، رانده شده بودند.

تخاری ها در جنوب سایبریا نزدیک به 500 سال زیستند و پس از آن در پی یورش توده های دشت نشین ناپدید شدند. این که بیخی نابود شده بودند یا از آن جا رانده شده بودند، چیزی روشن نیست؟ پیروزمندان در نبردها بیشتر در همچو موارد مردان را نابود می کردند ولی زنان را زنده می گذاشتند. نمونه های چنین رفتاری بیشمار اند. برای مثال، باشندگان جزایر دریای کارائیب به زندگی مردان آواراکی (Arawak) (تاتارهای آمده ازآسیای مرکزی)، همین گونه پایان دادند. اما زنان شان را نکشتند. از همین رو، اسپانیایی ها پس از کشف کارائیب، با یک جمعیت دو زبانه رو به گردیدند: زنان به زبان اراواکی و مردان به زبان کارائیبی سخن می گفتند.

شاید قبیله حاکم تخاریان سرنوشت دردناکی یافته بودند. با این هم، بخش بزرگی از ایشان جان سالم به در بردند. فرهنگ تگاری (Tagar) سایبریا جنوبی (از نام دریاچه تگار- [شاید شکل تغییر یافته تخار-گ.])، در بر دارنده ویژگی های فرهنگ مختلط اسکیتی و کاراسوکی است. شاید، بتوان این را چنین درک کرد که دارندگان فرهنگ کاراسوکی (یا بخشی از آنان) در دایره فرهنگ های سکایی آلتایی-

سایانی (ایرانی)، با دادن برخی از صفات خود به آنان، داخل شده بودند و بخش های دیگر شان، به جاهای دیگر رفته بودند.

گروهی به میانه های گستره قزاقستان کنونی آمدند که در این جا شالوده فرهنگ بیگازی- داندی بای (Begazy-Dandybay) را گذاشتند و برخی دیگر هم به مغولستان باختری و ترکستان خاوری شتافتند.

به هر رو، هر چه بود، در زبان ایرانی کوشانی ها به باور زبان شناسان ویژگی های گفتاری تخاری ها آشکارا هویدا می باشد. به گفته آبایف- زبانشناس برجسته، همین چیز را می توان در مورد زبان اوستی گفت.

بررسی بقایای انتروپولوژیکی دارندگان فرهنگ کاراسوکی (تُخاری) سایبریا جنوبی نشان داد که آن ها دارای منشای ناهمگن (heterogeneous) بودند. سیماهای شان اروپایی اما با سازه های منگولوییدی، شاید چینی بود. شماری از آنان گرایش به نژاد میانرودان آسیای میانه یی (پامیری- فرغانه یی) داشتند، و شمار دیگر آنان، دارای ویژگی های آکونی (okunes) -جمعیت پیشین فرورفتگی میسورینسک (Minusinsk) که از محیط هایپرمورفیک (hypermorphic) مدیترانه یی تشکل یافته بود.

بازآرایی انتروپومورفیک استخوان های آدم های یافت شده از تووا (جنوب سایبریا روسیه) نشانگر آن است که دارای بینی های بلند اما چهره به طور شایان توجه مسطح در مقایسه با چهره های آکونی ها بوده اند. سازه های منگولوییدی نوع اقیانوس آرام، از روی داده های ژنتیک در میان قرقیزها معاصر، ازبیک ها و اندکی هم در میان قزاق ها دیده می شود. چنین سازه هایی در میان تاتارها هم هست.

بازماندگان کاراسوکی ها (تخارها) حوضه رود تاریم تا سده هشتم پیش از میلاد بسر می بردند و دست اندرکار کشاورزی و بازرگانی بودند و در شهرستان ها و واحه ها زندگی می کردند. بازرگانی ابریشم، آن ها را در جهان شهره ساخته بود. به همین دلیل، یونانیان آن ها را سیری ها یا سیرها می خواندند. اما زندگی مسالمت آمیز آن ها تقریبا یک هزار سال پیش به گونه غم انگیزی به پایان رسید.

در دوره مهاجرت های بزرگ توده ها، شهرها و واحه های حوضه رود تاریم به میدان کارزار درگیری های خونین قدرت های بزرگ وقت: چین و خونوها مبدل گردید. با شکست یافتن، یوئه شی های سارماتوییدی، پیکان باختری مهاجرت،

جای پیکان خاوری را گرفت. تخاری ها در جمع خود آسیایی های خاوری را پذیرفتند و با تغییر زبان و نام تباری از صحنه تاریخ ناپدید شدند.»

برای مقایسه با این مقاله، آن چه را که در ویکی پیدیا در باره تخار آمده است، می آوریم:
«تُخار نام قومی ساکن تخارستان بود که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می‌بردند. مردمی نیرومند بودند و به یکی از زبان های وابسته به گروه زبانی هندواروپایی سخن می‌گفتند که به زبان تخاری معروف است. هرچند این زبان شرقی‌ترین زبان شناخته شده هند و اروپایی است، اما از لحاظ تقسیمات زبان‌شناسی به شاخه غربی یا کنتوم (Centum) آن زبان تعلق دارد.

در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد تخارها بر اثر تهاجمات هونوها ناگزیر به نواحی غربی‌تر کوچ کردند. منابع چینی در شرح این رویداد از دو قوم یوئه‌شی و اوسون نام برده‌اند که از برابر هونوها گریخته، و به نواحی فرغانه رانده‌اند و اندکی پس از ۱۶۰ پ. م. از سیحون (سیردریا) گذشتند و به قلمرو دولت یونانیِ باختر سرازیر شدند. و میان سال های ۱۴۰ تا ۱۳۰ ق.م. دولت یونانی باختر را برانداختند. استرابون از مردمی چادرنشین به نام «تخاروی (Tokharoi)» یاد کرده است که در این تهاجم شرکت داشته‌اند. با برافتادن دولت یونانی باختر، این قبایل بیابانگرد دولت کوشانیان را بنیاد نهادند و پس از آن، تاریخ تخاریان و زیستگاه جدیدشان، یعنی تخارستان با تاریخ این دولت درآمیخت.

تُخارستان یا طُخارستان نام سرزمینی کهن و نام ولایتی در خراسان بزرگ در نخستین سده‌های اسلامی، واقع در امتداد کرانه‌های جنوبی جیحون (آمودریا) علیا و وسطا بود که از خاور به بدخشان، از شمال به کرانه‌های جنوبی رود جیحون و از جنوب به رشته‌کوه های هندوکش محدود بوده‌است و در برخی از ادوار تاریخی در مفهوم وسیع‌تری همه نواحی مرتفع وابسته به بلخ، واقع در دو کرانه رود جیحون را در بر می‌گرفته‌است و به عبارتی دیگر در برگیرنده استان های فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، کندز، تخار و بدخشان در افغانستان امروزی بوده‌است. این نام در نخستین سده‌های اسلامی بر بخشی از سرزمین باختر باستان در نواحی خاوری بلخ اطلاق می‌شده‌است. نام این سرزمین برگرفته از نام مردمی است که تُخار خوانده می‌شدند. تخارها از اقوام آریایی بودند که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا

و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می‌بردند.

در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی از دو تخارستانِ علیا و سفلا بدون مشخص کردن جایگاه هریک یاد شده است. بر پایه فهرست شهرهایی که ابن خردادبه برای تخارستان علیا برشمرده است، تخارستان علیا نواحی شرقی بلخ و جنوبی جیحون را در بر می‌گرفته است و از نوشته یعقوبی، آن جا که از بامیان در شمار نواحی تخارستان «اولی» (اولین) یا «دنیا» (نزدیکترین) یاد می‌کند، چنین پیداست که تخارستان سفلا در برگیرنده نواحی جنوب غربی تخارستان علیا و جنوبی بلخ بوده است.

سرزمین تخارستان دارای دو بخش کوهستانی و دشت بوده است و در دشت‌های آن ترکان خَلُّخ (خُرلُخ) زندگی می‌کردند. مهم‌ترین شهرهای تخارستان شهرهای خُلْم، سمنگان، بغلان، سکلکند، وروالیز، آرهَن، راوَن، سکمیشت، روب، سرای عاصم، خَشت و اندراب بود و شهر طالقان (تالقان) که شهر بلخ وسعت داشت، بزرگترین شهر و مرکز تخارستان به‌شمار می‌رفت.

امروزه ولایتی در شمال افغانستان به نام تَخار نام‌گذاری شده است که بخش هایی از سرزمین تخارستان تاریخی را در بر می‌گیرد. ولایت نوبنیاد تخار که مرکز آن شهر تالقان است، ۱۷ ولسوالی (فرمانداری) دارد و شهرهای تالقان، چاه آب، یَنگی‌قلعه، اشکمش و فرخار مهم‌ترین شهرهای آن به‌شمار می‌آید.

مردم تخارستان در قرن‌های پنجم تا هفتم میلادی پیرو چند دین بودند. به استناد بر مآخذ تاریخی و مدارک باستان‌شناسی دقیق می‌توان گفت که اکثریت مردم تخارستان مثل دوره‌های قدیم زرتشتی بودند. موقعیت دین بودایی نیز خیلی مستحکم بود. در آسیای وسطی به دوران هفتالیان (هیتالیان) دین بودایی مورد تعقیب قرار نداشت و بعضی حاکمان هیتالی از دین بودایی پشتیبانی می‌کردند.

در پایان سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی بعضی حاکمان خاقانات غربی ترک به دین بودایی می‌پیوندند و هم در جنوب آسیای میانه هم در افغانستان و شمال هندوستان آغاز به ساختن معبدهای بودایی می‌نمایند و از بودائیان پشتیبانی می‌کنند. در قرن هفتم در پایتخت تخارستان، شهر بلخ، صدها دیر بودایی، در ترمز ده‌ها دیر، در شومان دو دیر، در قبادیان سه دیر و ... موجود بودند. از اطلاعات به دست آمده بر می‌آید که در تخارستان دین بودایی خیلی انتشار داشته است. دین دیگری که در آسیای میانه در این

زمان رسوخ کرده بود، دین مانویه بود. باز یک دین دیگر، دین نصرانی بود. ترک‌های تخاری معتقد به دین نصرانی بودند.»-گ.

در ذیل تخار در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره تخارها چنین آمده است:
«زبان تخاری، به گمان بسیار، خاوری ترین شاخه زبان های هندواروپایی بوده است. گستره بودوباش تخاری ها در فرورفتگی تاریم (سینکیانگ و گانسو) شمرده می شود. از روی مومیایی های برجامانده در تاریم می توان در باره سیماهای شان داروی نمود.

زبان تخاری ها مربوط به گروه کنتوم (centum) زبان های هندواروپایی می شود که در این گروه زبان هایی چون سلتیا، ژرمنی و ایتالیک داخل اند. اما نه گروه زبان های هندوایرانی (گروه Satem ساتیم).

زبان تخاری (Tocharian) به عنوان یکی از زبان های هندواروپایی در همان منطقه رایج بوده است. هر چند نخستین گواهی های در باره این زبان مربوط به سده ششم می گردد، شواهد غیر مستقیم، مانند تفاوت میان لهجه های A و B و عدم وجود باقی مانده های زبان تخاری بیرون از منطقه، اجازه می دهد بپنداریم که این زبان در مناطق نشیمنی تخارها در اواخر هزاره یکم پیش از میلاد موجود بوده است.

بنا به داده های چینی ها، در هنگام پادشاهی امپراتور تسین یا شین (Shihuang)، پادشاهی یوئه شی ها یا یوئه جی ها در اوج شگوفایی به سر می برده است که پیوسته با سیونو ها (خونوها یا هونوها)- همسایه شمال خاوری خود در درگیری بوده اند. در نزدیکی دولت یوئه شی ها، تخارها یا شبه تخارها (psevdotoharan) (سیرها) به گونه مسالمت آمیز در همزیستی و همیاری با آنان می زیسته اند.»

از دید علمی، تخاری ها را به دو گروه تقسیم می نمایند:
تخاری های اصیل (راستین) که بخشی از یوئه شی ها بودند و به لهجه های ایرانی شمالی (که با زبان سکاها خویشاوند بود)، سخن می گفتند و به سوی جنوب شتافتند و در شمال افغانستان کنونی مستقر شدند و این گستره را تخارستان نامیدند.

سیرها یا شبه تخاری ها یا تخارهای مستعار (psevdotohars) - اروپاییدی هایی که چینی ها و شماری دیگر از اقوام [هندی ها-گ.]، آنان را ناآگاهانه و به اشتباه تُخاری می

خواندند. این ها کسانی بودند که با آن که به لهجه های زبان تُخاری سخن می گفتند، اما با یوئه شی ها خویشاوندی نزدیک تباری نداشتند و خود هیچگاهی خویش را تُخاری نمی خواندند.

این اشتباه در آینده پیچیدگی های بسیاری را در علومی چون تبارشناسی و زبانشناسی پدید آورد. از این رو، باید بسیار دقیق متوجه بود که در متون در کجا سخن از سیرها یا تخاریان مستعار و زبان شان که شاید بتوان آن را زبان سیری خواند، و نادرست زبان تخاری خوانده می شود، است و کجا از تخاری های راستین در میان است. روشن است این کار برای خوانندگان عادی کار ساده یی نیست و تنها کارشناسان می توانند باریکی را تشخیص بدهند.

[این که آن ها خود، خویشتن را و زبان خود را به چه نامی می خوانده اند، تا کنون روشن نیست. تنها چیزی که تثبیت شده است، شبه تخاری ها از توده های اروپاییدی بوده اند و به یکی از زبان های هندواروپایی سخن می گفته اند. شماری بر آن اند که آن ها یکجا با کیداریان به شرق پشته ایران آمدند و شیرها (شارها)ی بامیان از بازماندگان آن ها اند. از این رو در اتنوزنیز هزاره ها و شماری دیگر از توده ها نقش بارز دارند.]

بررسی های ژنیتیک انجام شده در فبروری 2010 روی اجساد برجامانده از باشندگان باستانی حوضه رود تاریم در سین کیانگ، (از دیرین ترین لایه گورستان با عمر نزدیک به 2000 سال پیش از میلاد)، هاپلوگروه یا گروه پیوستگی R1a1a را تثیبت نمود [که ویژه هندواروپاییان می باشد-گ.].

«واحه حوضه رود تاریم نقش مهمی در معیشت منطقه و سازمان تجارت میان چین و کشورهای غربی بازی کرده است. جمعیت این واحه ناهمگن بوده است. در غرب اقصی و خاور آن ایرانیان زندگی می کردند. در مرکز آن- توده هندو اروپایی قفقازی نما- «تخاری ها». این نام تباری را از این رو در میان گیومه «» گرفته ایم که آن ها خودشان خود را به این نام نمی خوانده اند. و دیگران به اشتباه آنان را به این نام یاد کرده اند. هندی ها نام کوچروان ایرانی زبان- تخاری ها را بر آنان گذاشته بودند.

Evidence that a West-East admixed population lived in the Tarim Basin as early as the early Bronze Age

نمونه خط تخاری

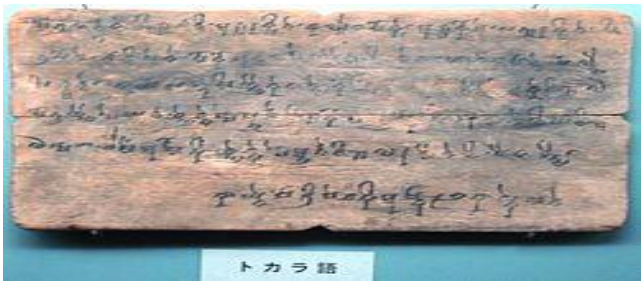

یادداشت: به باور برخی از پژوهشگران، توغران (تهران) و توغریش(تجریش) [توغری: تخاری] منسوب به تخاری ها و منطقه سنگلیچ بدخشان (از توابع تخارها) در افغانستان امروزی نیز تنها شهر همنام با سَنگلَچ (پارک شهر) هسته اصلی «طهران» قدیم است. تخارها پیش از میلاد در کنار دیگر قبایل ایرانی همچون آموریانِ بلخ، تمدن آموری (سوریه باستان) را در بین النهرین بنیاد نهادند.

داکتر اسکندر قادربایف[33]

مهاجرت های بزرگ توده ها از خاور به میانه های آسیا: یوئه شی ها، سیونو ها (هونوها)، اوسون ها و دولت های آن ها در سده سوم پیش از میلاد (بر پایه مدارک تاریخی دودمان های شاهی چین)

جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia) - استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe) پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت. وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین- یوئه شی ها، اوسون ها، کنتسزیویی (کنگویی) ها، دونهوها (dunhu)، دینلین ها، تسزیانکون ها (tszyankuns) (کرکیزها، قرغیزها؟)، سئه ها (ساک ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها) که چهره آفرینان و گردانندگان رویدادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده ها از خاور) گردیدند، پیوند داشت.

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی در باره قبایل پروتو- هونویی ها متعلق به سده های هفتم- چهارم پیش از میلاد می باشد. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شانشی چین هم مرز با اوردوس بود.

---

[33]. پژوهشگر ارشد (قزاق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه. ما در این جا فشرده مقاله او را آورده ایم. اصل مقاله به صورت کامل در کتاب «خاوران، ایران و توران در سپیده دم تاریخ» آمده است.

در حوضه رودخانه وی هی (Weihe) در شمال شهرستان لونسیان (Lunsyan) لیوهون ها (lyuhun) زندگی می کردند.

در شمال آن ها در «بای دی» (Beidi) (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیوی یان (syuyyan) بودوباش داشت. میان لیوهون (lyuhun) و سیویان (syuyyan) در اندین (Andin) و پین لیان Pinlyan (پینگ لیانگ Pingliang و گون یون (Guyuan) کنونی) «نسل اوشی» بسر می بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش های باستان شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده های هفتم- پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچرو دامدار و شبان دشت نشین در این جا گردید. پیامد این فرایند در کوتاهمدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه های قبیله یی بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش ها در باره یورش های پیوسته و پیهم کوچروان دشت نشین، بر آبادی های پراکنده و روستاها و دیهه های کشاورزان چین است. تاخت و تازها و شبخون ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیشتر آبادی ها و دوک های دودمان رو به افت چژو (ژو) را زیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می یابد.

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیستگاه اقوام پروتو- سیونو (protosyunnus) (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن جا می زیستند، زیر فشار جنگ افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری گردیدند. برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچروان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان- چئن» (چانگ چنگ» ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان- شان و ائدزین-گولا ظاهر می شوند.

سئما تسیان (سیما کیان Sima Qian)- «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی- تزی» (چی چی- Chi Chi) («یادداشت های تاریخی «Historical Notes») با سخن گفتن در باره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود- فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمیندار (settled agricultural China) و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ نشین و دامدار (nomadic Xiongnu Empire) را که روند تاریخ تباری- سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه های آسیای مرکزی و کوهپایه های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه تکه و چندپارچه و چند زبانی بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه- امپراتوری یوئه شی (در زبان یونان باستان یاتی- «yatii» در لاتین- «آسی ها» و نیز اتاکوری ها (attakory) بود که گستره سرزمینی آن ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متاخر) تا واحه های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بودوباش یوئه شی ها را به گونه تقریبی چونانِ دایره بودوباش قبایل سکایی- اسکیتی که به زبان های ایرانی قدیم یا دیگر زبان های هندواروپایی سخن می گفتند؛ چنین پرداز می نماید: «یوئه شی ها در آغاز میان دانهوانگ و تسیلیان- شان زندگی می کردند». در این حال، در باره یوئه شی چنین توضیح می دهد: «درآغاز، یوئه شی ها در گستره یی از دانهوانگ در شرق، و از تسیلیان-شان در غرب ...بود و باش داشتند». دانهوانگ-همین شاچژوی (Shachzhou) کنونی است و تسیلان-شان در جنوب باختری گانچژو (Ganzhou) واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای برجامانده از «تسیان- هان شو» یا کیان- هان شو (Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه شی ها سرزمین های واقع در امتداد خط الراس اصلی رشته کوه های ریشت هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو (Ganzhou) را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بودوباش یوئه شی های باستان را میان ژانگ و تسزیوبسیوان (Jiuquan)، یعنی در مناطق کنونی گانچژو و سوژو (Suzhou) جا می دهد به علاوه بولانگیر (Bulangir) و ائدزین گل (Edzin).

مطابق اطلاعات چینی ها، یوئه شی ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی ها از کشور شان اسب های تنومند و خوش پیکر به دست می آوردند. آن ها یکصد هزار جنگجوی آماده رزم داشتند و بیشتر قبایل کوچ نشین همسایه، از جمله سیونوها (هونوها)- همسایه خاوری شان، در در وابستگی از آنان بسر می بردند. گاهنامه های چینی می نویسند که: «زمانی یوئه شی ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می نگریستند». [1]

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین- ژائو، از استپ های اوردوس به شمال عقب نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان،[34] بود که همسر ارشد وی- «ملکه»، یک بانو از یوئه شی ها بود. در این باره می توان با این واقعیت جدی داوری کرد که شهبانوی «ئه شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو- خویان (هویانHuyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می شد.

این واژه- (خویان (هویانHuyan) و یا خیان (هایان Hayyan)) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه شی- «تسزیوییان» (tszyuyyan) («سفید» «راه سفید»، «راه شیری») می یابد، و اصطلاح «ائه جی» («ائه شی») («شهبانو») که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون ها (تغییرات) گرافیکی (graphic variations) همان کلمه (خویان (خویان یا هویانHuyan) و یا خیان/خایان (هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه جی»[35] [یو ئه شی»-گ.] ثبت شده بود.

---

[34]. از گذشته های بسیار دور، قبایل کوچرو تورانی، سپاهیان شان را در گروهان های ده نفری- تومان ها، آرایش می دادند. از ده گروهان ده نفری- یک گردان صد نفری و همین گونه از ده گردان صد نفری- یک هنگ هزارنفری و از ده هنگ هزار نفری- یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می یافت. معمولاتومان های ارشد در راس همین سپاه های ده هزار نفری قرار می گرفتند. چنین بر می آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی.-گ.

[35]. شایان یادآوری است که کلمه یوئه شی را به زبان روسی به شکل یوئه چژی (юэчжи) می نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه جی، یوئه ژی، یوئه شی، دا-یوئه جی و تا- یوئه جی و هم تا- یوئه چی. روشن است در زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی ها آن را به اشکال گوناگون نوشته اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماهتابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماهتابی ها- ماهبانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل «یوئه شی» آورده ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانیو و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می کرده اند. منظور از سرزمین ماهتابی، کشوری است که در ترکستان خاوری و شمال باختری مغولستان واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی زبان) زندگی می کردند که نامدار ترین شان کوشانی ها بودند.

به سخن دیگر، در جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه جی» [(«یوئه شی») -گ.] عیننا «شهبانو» یا «ملکه» معنا می داد.[36]

پسر تومان (Touman) - ماودون (Maodun) به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه شی ها «گروگان» بود.[37] ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه شی ها و

شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه شی ها و اوسون ها، آن ها را از همین رو، هون های سفید خواندند.-گ.

[36]. بایسته یادآوری است که در زبان های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... همچنین امکان آن می رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چونانِ نشانه تکریم و تعظیم به بانوان پیر و کهنسال» به کار می رود، نیز ریشه در همین «ئه جی» (شهبانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چونانِ نشانه احترام و تکریم و تعظیم به کار می رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته اند. به دور نیست که در کلمه هایی چون آقا و آچا (آچه- مادر بزرگ) در زبان های ترکی، آجا (آجه)، آپا (آپه)، آبا (آبای) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادر بزرگ و عمو) در زبان پشتو و...- «آ»، از همین نشانه احترام چینی «آ» گرفته شده باشد. شاید هم برعکس، چینی ها در زمینه از هونوها و شاید هم تخاری ها یا سیرها تقلید کرده باشند. -گ.

[37]. چنین بر می آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این هم، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی ها نیست. سنت نوزادبخشی (آونکولات avunculat) در میان اوسون های باستان [2] نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادریش می سپردند. زیرا چنین می پنداشتند که نوزاد مال آنان می باشد. چون دختر شان آن را به دنیا آورده است. سپس کودک را می توانستند دو باره از خاندان مادریش خریده و به خانواده پدرش بازگردانند.

یادداشت گزارنده: چون چنین رسمی در میان ایرانی زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین همتاواژه یی در زبان پارسی دری برای آوانکولات یافت. شاید ترجمه تحت اللفظی avuncular- گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر - ماما (دایی) شده بتواند. هر چه است، ما در این جا نوزادبخشی نوشته ایم. -گ.

گریز از نزد آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای دورن خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود)- همسر ارشد یا شهبانو، و پسر او- ولیعهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود- تومان شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشتش بود، کشت.[38]

---

[38]. ماجرای در گروگانی بسر بردن شهزاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی اش (شاه و شهبانو ولیعهد هونوها) را بسیاری از پژوهشگران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود- «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله یی بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماهتابی (پسان ها- یوئه شی ها). پادشاه ماهتابیان بنا بر مصلحت های سیاسی، یکی از شاهدخت ها را به همسری تومان شانیو- پادشاه هونوها داده بود. تومان شانیو هم بنا بر مصلحت های سیاسی، همانا همین شاهدخت ماهتابی را شهبانوی کشور ساخته و پسر وی را ولیعهد رسمی اعلام داشته بود.

در این حال، تومان شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماهتابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون- پسر ارشد خود از همسر نخستین اش را چونانِ گروگان به دربار ماهتابیان فرستاده بود. اما، ماودون که خود را سزاوار تخت شاهی هونوها می پنداشت، با فریب دادن یوئه شی ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شهبانو، ولیعهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و آغاز به جهانگشایی کرد و همه قبایل کوچرو را از خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیزها) گرفته تا دونخوها (نیاکان مغول ها) و اوسون ها و... (در کل- 24 قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه شی ها تاخت و با یورش غیر منتظره کیدار- پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. این بود که یوئه شی ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود گردیدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن جا یکی از قبایل شان – کوشانی ها، با شکست دادن یونان و باختری ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی ها، در شرق دونخوها

در باره این سنت شکنی بی سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره یی جز اطاعت و فرمانبرداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای همسایه، بر آن شدند تا ماودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ نمایند و خواهان پرداخت باج و خراج گردند. این بود که سفیران دونخوها (دون هوها) از راه رسیدند و اظهار داشتند که ماودون به نشانه صلح با آن ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن ها بدهد. نزدیکان ماودون شوریدند و برآشفتند و می خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما ماودن جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان همسایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم ؟»
...و دستور داد هر چه می خواهند، برای شان بدهید.

...سیما کیان این گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می دهد. ماودون، با حیله گری و خشونت و ستم، همقبیله یی هایش را وادار به فرمانبرداری بی قید و شرط نموده، فرمانروای عالی شد. او مدیریت پایتخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین های خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرماندارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون آغاز می شود.

سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست ناپذیر ماودن شانیو روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد، جنگجویان در سه صف آرایش می یافتند- مرکز و جناح های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می دانستند. در سپاه- نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمانده وی) سر می بریدند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال، در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش های منابع چینی آمده است که در سال 201 پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هون یوی (hunyuy)، تسیویی شی (tsyuyshe)، دینیلین، گیکون (gekun) و تسایلی (Zeil) را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد

(نیاکان مغول ها) در شمال خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیز ها که در آن هنگام در سرچشمه رود ینی سی بسر می بردند) و در غرب- اوسون ها و یوئه شی ها.-گ.

به برداشتن گام های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال 192 سال پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان- گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتا پس از مرگ وی را زیر پا می گذاشت. در این حال، ماودون چنین می پنداشت که مطابق آیین های کوچی ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمانه چندش آور و تحریک آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روز ما حفظ شده است و آشکارا نشان دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است. ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در سرزمین استپ های پر از گاوها و اسب ها بزرگ شده ام. تنهایی برای هر دوی ما خسته کننده است، ما از آن چه می تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشمگین و پرآژنگ شد و پیشنهاد اهانت آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونوها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر گردید نامه پاسخی خفت باری به دور از شان امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه یی را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمانروایی برای «وحشیان» ننوشته بودند. [4]

توازن قدرت میان هونوها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی های باستان، که متکبرانه می پنداشتند که هونوها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی اند»، چنین چیزی چونانِ بزرگ ترین آبروریزی بود. مقارن این زمان، هونوها توانسته بودند همه زمین های یوئه شی ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان و دانهوانگ برانند. به سال 177 پیش از میلاد، ماودون شانیو برای تنبیه چینی ها به خاطر زیرپا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه شی های هنوز هم قدرتمند، لشکرکشی نماید. سواره

نظام هونو، یوئه شی ها را به سختی شکست داد و همچنین توانست مهم ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه شی ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟)-گ.] هان نوشت: «به لطف [خداوند-گ.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست اند و اسب های شان سالم و تناور. آن ها یوئه شی ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند.

لولان (کرورایانه) Loulan (Krorayna) ، اوسون، اوتسزی Utsze (اوگال Avgal) و بیست و شش سردارنشین همسایه با آن ها (در واقع، باید 36 باشد- یعنی همه سردار نشین های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) شدند و یک خانواده (یعنی یک دولت) گردیدند. [5]

هونوها بر یوئه شی ها میان سال های 174-165 پیش از میلاد به گونه نهایی پیروز شدند. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره یی به درگیری های رو در رو میان هونوها و یوئه شی ها دیده نمی شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه شی ها به هفترود و سپس به آسیای میانه در سال های 160 و 158 سال پیش از میلاد، به دلیل یورش اوسون ها بر آنان بوده است. یوئه شی های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین های گستره علیای آمو و وادی های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه شی ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی (Kantszyuy)- پادشاهی کنگ یا کنگویی ها (Kangha) ، (که از 150 پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال 21 پیش از میلاد تا 221 میلادی زمین های بین دریای ارال و کسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی (قدرت جهانی سده های یکم- چهارم میلادی در کنار امپراتوری های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی-گ.]) گردیدند.

در «هو هان شو» در باره ریشه های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه شی به دست هونوها برافتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فروپاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاهزاده کیوتسزیوکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدفیز) (Kudzula Kadfiz) چهار شاهزاده نشین دیگر را تابع

خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می شد.»[6]

همراه با آن، در علم تصور واحدی در باره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه شی ها وجود ندارد. گروهی می پندارند که در 164 سال پیش از میلاد، یوئه شی ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری گردیدند.آن ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پایتخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

همزمان، در غرب، آن ها سئه ها (ساک ها) را که در آن سوی رود یکسرت (گلزریون، سیر یا سیحون) زندگی می کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل [(پروان)-گ.]) گردیدند و بخش دیگر آن ها در سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند- زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سَکستان یا سیستان نام گرفت. [معرب آن سجستان-گ.]

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تا کنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال های 140-138 پیش از میلاد اتفاق افتاده بود. مطابق گمانه زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان های هندواروپایی (احتمالا به زبان های ایرانی باستان) سخن می گفتند)، بل که قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه شی های بزرگ یا ماساگت ها نامیده می شدند و ساکنان خوارزم شمرده می شدند و پسان ها هسته اصلی دولت کنگ ها را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

در کل، در ترکیب دولت یوئه شی در آسیای میانه- پیشگامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی ها، مناطقی در قلمرو ازبیکستان و تاجیکستان کنونی- پادشاهی کنگویی ها (سغد، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم) و پرکنه (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه دروافتاده-گ.) شامل بودند.

یوئه شی ها در هفترود (سمی ریچیا- گستره قرغیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه های تیان شان) نیز در کنار اوسون ها و ساک ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه شی ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن شان از آن، زیر فشار هونوها،

به نام تخارستان یاد می شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می گردید.

نویسندگان باستان گزارش می دهند که مردم این دولت، زمیندار و کشاورز بودند، خانه ها می ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار بازرگانی ماهر. جمعیت در این کشور به یک میلیون نفر می رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه شی ها چنان بودند که به گونه ریشه یی نه تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین های همسایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

در 139 سال پیش از میلاد، ژانگ کیان- جهانگرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود- جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون ها که در هفترود زندگی می کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی ها پیمان ببندد. کنگوی، همسایه غربی اوسونی ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان بست. پادشاه کنگهی ها یا کنگوی ها دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، همچنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)[39] یوئه شی ها که به

---

[39]. در باره رود آمو و رود سیر در ویکی پیدیا چنین نوشته اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Ὄξος/ اُکسوس- یونانی‌شده ُ نام پارسی باستان رود: وَخش است».
سیردَریا یا سیحون (پارسی باستان: یَخشَه اَرتَه، به‌معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یَخشَرت؛ یونانی: Jaxartes/Ιαξάρτης/یَکسرتِس (یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گلزریون، دومین رود پرآب در آسیای میانه بعد از آمو دریا است که به دریاچه خوارزم (ارال) می‌ریزد. بخش تُرکی این نام، سیر، تا پیش از سده دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادُرخان، تاریخ نویس و خان خیوه، دریاچه خوارزم را سیر تِنیزی (دریای سرخ‌رنگ) نامید.

در منابع اروپای غربی، سیردریا با نام یونانی باستانی‌اش Jaxartes/Ιαξάρτης/یَکسرتِس شناخته می‌شود، که برگرفته از واژه زبان پهلوی یَخشَرت (آن طور که یوزف

مارکوارت، خاورشناس نامدار آلمانی، در «Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften» یاد کرده)، برگرفته از واژه پارسی باستانی یَخشَه اَرتَه، به‌معنای مروارید واقعی است.»

شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان های ازبیکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخشه پارسی باستان گرفته شده است.-گ.

در انسکلوپیدیا چنین آمده است:
«دیرین‌ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس/ اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (درگذشته 323 پ. م.) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته‌های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دستکم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده‌اند (مارکوارت، 1938، ص 31؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل Oxos؛ اشپولر، ص 231).

به نوشته مارکوارت (1938، ص 33)، ریشه اکسس از وَخْش بوده که در فارسی باستان به معنای رونده و آماسنده است و خوارزمیان نیز آن را به‌کار می‌بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) وخش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وَخشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وَخش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یك ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، 1938، ص 33، 41). جیحون در دوره ساسانیان (ح 226ـ ح 652 میلادی) وِهْروذ، بِهْرود، بهروذ یا وِهْروت، مأخوذ از نام ایرانی وَخ ـ آب، خوانده می‌شد (همان، ص 35؛

برای نام های دیگر جیحون نگاه کنید به همو، 1901، ص 148؛ اشپولر، ص 231ـ232). نام جیحون به صورت گِحُون، شاخه یی که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین کُوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، 2:10ـ13) آمده و شاید همان اُکسس است که به دریای قزوین (کسپین) می‌ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی های این رود) است و برخی گفته‌اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل مادّه؛ قس مارکوارت، 1938، ص 35، که جیحون را معرّب گحون ذکر کرده است). چینیان از آن با نام های کوئی ـ شویی، وو ـ هو، پو ـ تسو (اشپولر، ص 232) و نیز آمو ـ مو ـ لین یا آمو ُمُوران (مؤران یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشنایدر، ج 1، ص 85 و پانویس 213) یاد کرده‌اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخْ آب یا رود بلخ نیز می‌خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص 278؛ مسعودی، ص 183؛ سهراب، ص 144ـ 145؛ یاقوت حموی، ذیل مادّه؛ نیز رجوع کنید به بلخاب*). ابوالفداء نیز در تقویم البلدان (ص 61) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می‌نامیدند (ص 45).

سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراء النهر)، در یونانی باستان ترانس‌اکسانیا و در فارسی وَرَزْ رود (فرارود) خوانده می‌شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراء النهر * نامیده شده است (لسترنج، ص 433). دولت هایی که در کرانه‌های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همانجا).

در آثار جغرافیانویسانی مانند ابن‌خرداذبه، سده سوم (ص 33)، ابن‌رسته (سده سوم؛ ص 91)، ابن‌فقیه (سده سوم؛ ص 324)، مقدسی (سده چهارم؛ ص 22)، حدود العالم (سده چهارم، ص 40)، اصطخری (سده چهارم؛ ص 287)، گردیزی (سده پنجم؛ ص 154) و یاقوت حموی (متوفی 626؛ ذیل »اَرْثَخشْمِیثَنْ» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمد بن نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص 48) نام آن را جیحونِ خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی 833؛ ج 1، ص 169)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته اند و دلیل آن قرار گرفتن روستای آمویه بر سر راه خراسان ـ بخاراست. ابن‌رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تَبّت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همانجا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می‌شود (همان، ص 93؛ جیهانی، ص 181).

در مقاله «نام کهن سیر دریا»، نوشته لیوشیتس (گزارنده: عسگری، لیلا)، نشریه: ادبیات و زبان ها « نامه فرهنگستان» تابستان 1384 - شماره 26»-گ.در باره سیر دریا چنین آمده است: ««آمو دریا، Āmu، حاصل تحول Āmul، Āmuya (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده های میانه.

تازگی به این جا کوچیده اند، زندگی می کنند، که سیطره خود را بر گستره های پیرامون شان از جمله کشور داسیا (Dasia) (یونان و باختر) پهن ساخته اند. یوئه شی ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا گردیدند.

وراندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان- استرابو و تروگوس پولیتی (Trogus Politeya) باعث شد تا پژوهشگران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا (Dasia)، نه گستره دولت یونان و باختری، بل که گستره بودوباش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری ها- «تُخارستان» است که متصرفات شان در آغاز مانند یوئه شی ها در تسلیانشان خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن جا، برخی از ایشان شاید همراه با یوئه شی ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دستاورد جهانگردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیشگام و پیشاهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه گردید که در آن جا، بر پایه منابع چینی، در سده های یکم و دوم پیش از میلاد دولت

در ترکیب سیردریا، جز sīr پیچیده تر است. به طوری که کلیاشتورنی اشاره کرده، جز sīr نخستین بار در نام منطقه یی در مسیر سفلای سیردریا دیده شده است. شرف الدین عبدالله ملقب به وصاف الحضره (663-734) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود 706 خ، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرچ، اطراف جند، چنین نقل می کند:
«شاهانی از دودمان چغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین تراز و ینغی را بر باد دادند.

یوستی و بارتولد sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte را، که سکاها سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH.VI, §49).

به نظر کلیاشتورنی، sïr با śirä در ختنی- سکایی یا [šir] « šyr «خوب، نیکو» در سغدی (اوستا- srīra، هندی باستان -śrīlá ، śrīrá)- مطابقت دارد- فرضیه یی که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است...»-گ.

دَوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان، دَوان را چونانِ یک کشور کشاورزی با دژها وآبادی های مستحکم توصیف می کند. باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب ها می پرداختند که عرق شان رنگ سرخگون خونی داشت. به گفته گاهنامه نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب های بادپای آخال (akhaltekins) کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب ها بود که امپراتوری هان با دوانی ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن سفیر چین در 104 پیش از میلاد در فرغانه، به سال های 102 و 101 پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی نمودند و با بیش از 60 هزار جنگجو (به اضافه سپاهیان رس رسانی یا لجستیکی) برآن تاختند.[40]

هرگاه به سال 102 سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگِن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پایتخت دوان انجام دادند. چینی ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را درهم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این هم قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه یی ها یا فرغانه یی ها (دوانی ها) از ترس حمله همسایه های کنگویی شان، با چینی ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی ها چند ده راس «اسب خوش پیکر و برین نژاد» و سه هزار راس اسب عادی به دست آوردند. فرمانروای پیشین را

---

[40]. دلیل این کار، آن بود که دشت نشینان کوچرو، به ویژه هونوها، اسب های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی ها از کوچک جثه و کند رو بودن اسب های شان رنج می بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این که هونوها با دسته های سواران خدنگ افکن به روستاها و آبادی های چینی به سرعت یورش می بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش آسا در دل بیابان ها ناپدید می شدند. در این حال، سواره نظام چین از پیگرد آنان در می ماندند و به فرض گیر کردن آن ها، به دلیل ناتوان بودن اسب های شان، باز هم کاری از پیش برده نمی توانستند. برای شکستن این بن بست نظامی، تنها به دست آوردن اسب های دوانی می توانست این ضعف ارتش چین را جبران نماید. از این رو، پیشاروی چین دو راه بود: یا این که از راه گفتگو و بازرگانی، این اسب ها به دست بیاورد و یا این که با لشکرکشی و به کار گیری روش های سخت ابزاری. این گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر.

این لشکرکشی که با هدف به دست آوردن اسپ های دوانی بود، در آینده برآیند غیر منتظره یی داشت- افتادن ختن به دست چین.-گ.

برکنار نمونـد و بـه جای وی پـادشاه نـوی گـماشتنـد. بـا ایـن هم، نـیروهای هان در راه بـازگشت بـه خانـه، آمـاج شبخون های پـیوسته مـردمـان بـومی قـرار گـرفـتنـد. از سوی دیـگر، پس از رفـتن چـینی ها، دوانـی ها شاه دست نـشانـده چـین بـر تـخت خود را کشتنـد. مـقـارن بـا ایـن زمـان، در دره فـرغانـه آبـادی های بـسیاری ساخـته شد- هم آبـادی های دژگـونـه و مـستحکم و هم آبـادی های غیر مـستحکم (unfortified) [7.]

...و امـا دستاورد اصلی مـامـوریت ژانـگ کـیان بـه دست آوردن همپیـمان نـیرومـندی بـرای امپـراتـوری هان در سیـمای دولـت اوسون ها بـود بـا جمعیت 630،000 نـفری و ارتـشی 188.000 نـفری، کـه در آن گـارد دولـتی اوسون مـرکب از سی هزار سپاهی حرفـه یـی خدنـگ افـکن کـمانـدار سواره و پـیاده شامـل بـود. زور ایـن رزمـندگـان را هونـوها هنگامی کـه در سده یـکم مـیلادی رهبـر اوسون ها- وی گـویـمی (Guymi) بـر آنـان تـاخت و چـهل هزار اسیـر گـرفت، دیـدنـد.

...در علم اتـمولـوژی یـا ریـشه شنـاسی (فقـه الـغت)، چـنین ابـراز نـظر شده است کـه کـلمـه کـنگلی یـا کـانـگلی در زبـان تـورکی ریـشه نـدارد و مـی تـوانـد نـام یـک کـشور بـاشد کـه مـردم آن بـه پـیشگـاه چـرخ ها یـا ارابـه ها چـونـانِ ارابـه «الـهه بـاروری و آب» بـه نـیایـش مـی پـرداخـته انـد و آن را پـرستش مـی کـرده انـد. از ایـن دیـدگـاه، پـیونـد احتـمالـی کـلمـه «کـنگلی» (در صورت مـوجودیت کـانـگئلئگ kangylyg) بـا نـام های بـاستـانـی کـانـتسزیـوی خاوری (Kanghadih، کـنگ دی Kangdi) و یـا کـانـتسزیـوی غربـی- کـنگ، کـنگها و حتـا بـا تُـخارها -«کـوچـه»[41]، گـاوئـچه مـدلـل مـی گـردد.

اکـنون مـسائـل مـربـوط بـه تـاریـخ کـهن تـباری اوسون های بـاستـان را بـررسی مـی کـنیم کـه «در بـرابـر پـژوهشگـران پـرسش های بـیشتری را نـسبت بـه پـاسخ های مـمکنـه آن مـطرح مـی کـنند». نـسخه نـسبتـا کـامـل روایـت های تـاریـخی- شجره نـامـه یـی اوسون ها در گـزارش بـان گـو (Ban Gu) حفظ گـردیـده است کـه در آن فـرمـانـروای اوسون ها بـه نـام کـونـمو یـاد مـی شود.

پـدر کـونـمو- نـانـدومی (Nandoumi) همـراه بـا یـوئـه شی های بـزرگ مـیان (کـوه های) تـسیـلیـان و دانـهوانـگ مـی زیـست و فـرمـانـروای دولـت پـادشاهی کـوچکی بـود. یـوئـه شی های بـزرگ بـا حمـلـه یـی او را کـشتنـد و زمـین های وی را گـرفـتنـد. مـردم او نـزد هونـوها گـریـختنـد و بـه آن ها پـنـاه بـردنـد. پـسر او، کـونـمو تـازه بـه جهان آمـده بـود. سرپـرست او- بـوتـسوزو شیـهو بـا نـوزاد در آغوش مـی گـریـخت. او بـا گـذاشتن نـوزاد روی چـمنی در مـیان سبـزه ها، بـه جستجوی خوراک رفـت و

[41] . شاید نام رود کوکچه از همین کوچه گرفته باشد-گ.

هنگامی که بازگشت، دید که ماده گرگی از پستانش او را شیر می دهد و کلاغی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشتزنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه یی از الوهیت دارد. این بود که او را به هونوها سپرد».[22]

این اسطوره توتم (جانور) پرستی (totemic myth) است در باره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان - بالا و پایین. تجسم (incarnation) جهان بالا- کلاغ کیهانی است با گوشت توتم-نیا.

ریشه شناسی رونویسی ایماها یا هیروگلیف (Hieroglyphic transcription etymology) «او- سون» به گونه تحت الفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون های هفترود در اندین (Andin) (کنون، بخش جنوبی گانسو- چین)، به نام «مو-تیانتسزی چوژان (Mu-Tianjie Zhuan) یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی او شی) یاد می شوند. در اساطیر چین باستان،کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع- چونانِ نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می نماید.

ارونای هند باستان (Aruna)- برادر بزرگ «پادشاه پرندگان»- عقاب گارودا (Garuda) بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پر وی در پرتو نور سرخ سپیده دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام های تباری مردمان آلتای («قزل کرگه» (قرغه؟) در شوری Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه یی اوسونی ها، در واقع گوشت نیای توتمی - خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده دم است. این گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی ها چونانِ حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می کند.

ماده گرگ در اسطوره، چونان تجسم (incarnation) خدای باروی- اژدها- نماد جهان پایین است. اژدهای اسطوره یی معمولا و در گام نخست، با آب به عنوان پیش زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت تورکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می شود، بل که در مرداب پرتاب می گردد (و یا در دریاچه پر از گیاه و علف). در این حال، همانندی رفتار ماده گرگ (اژدها) و

پدر- سرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک اند، جلب توجه می کند.

سرپرست نوزاد- بوتسوزیو شیهو (Butszyu-Shiho) - لقب یوئه شی «شیهو» دارد (...و، به میزان کمتری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می گیرد و می پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد در باره موجودیت سنت «نوزادبخشی» یا آوانکولات (avunkulata) را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می شود و در این مورد مشخص- مربوط یوئه شی ها که از دودمان تیره ماهتابی اند و نماد آن در مورد مشخص- ماده گرگ (به جای اژدها) می باشد. چنین تفسیری ما را به اندیشه در باره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی- ماهتابی» می کشاند. درست مانند آن چه که در جوامع تورک های باستان، خزرها و دیگران بود. این پنداشت اجازه می دهد تا سر انجام گزارش در باره زندگی «باهمی» اوسون ها و یوئه شی ها را «میان تسیلیان و دانهوانگ» را درک کنیم. اوسون ها و یوئه شی های دوره گانسوی -دودمان ماهتابی-آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله یی زیر نظارت تیره ماهتابی شهبانو و یا حتا یک پادشاه زن (سلطانه) است.

گزارش در باره کشته شدن فرمانروای اوسونی ها به دست یوئه شی ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه شی ها از سوی اوسونی ها نشان دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مادرسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری می باشد. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفترود را بایسته است همین گونه همزمان به عنوان پیروزی نهایی پدر سالاری بر مادر سالاری و چیرگی یابی تیره آفتابیان بر تیره ماهتابیان ارزیابی کرد.

نمونه هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خشونتبار و حتا نابودسازی نمایندگان فراتیری (phratry) دودمانی خاتونی اشیداها (ashide) (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان کوک تورک) [گوک تورک-گ.] در خاقانات دوم تورک پس از سال 716 میلادی 23 و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه های سده نهم شمرده شود که در باره آن در یکی از اسناد گفته می شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «اژدها» ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی ناپذیر-گ.] شده ایم.»

در مبارزه میان فراتوری ها «خاقانی- پدرسالارانه» و «خاتونی- مادرسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می یافت. چون، پشت سر هر یک از این نیروها، گروه های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله مراتب قدرت استپی دفاع می کردند، ایستاده بودند.[42]

---

[42]. همان گونه که می دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ ها، دولت شاهنشاهی ماهتابیان یا یوئه شی ها فرمان می راند که روشن است هونوها و اوسونی ها و سایر قبایل دشت نشین همه فرمانبردار شان بودند. در گذشته، پاشاهان برای نگهداری دولت خود، حرمسراهایی می آراستند و در آن گلچینی از بانوان را از همه قبایل زیر دست خود گرد می آوردند و این گونه، با برپایی پیوندهای خویشاوندی، به گونه یی همه قبایل را از رشته دختران شان در ساختار قدرت مشارکت می دادند. به گونه یی که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می کردند. همین گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شهزادگان کشورهای زیر دست خود می دادند تا با رشته پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیشتر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، ماهتابیان با دادن شاهدخت ها به شاهان کشورهای زیر دست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولیعهد- شاه آینده، از شهبانوی مهتابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستش بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می پنداشت و برعکس، پدرش می خواست پسر کوچکتر خود از زن ماهتابی (ماهبانو) را ولیعهد بسازد، و از همین رو او را به دربار ماهتابیان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشفت و دست به کودتا زد و کار به جایی رسید که دولت ماهتابیان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی ها با ماهتابیان بهره برداری بایسته یی بنماید.

در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئه شی (ماهتابیان) پاسدار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله های دیگر، مانند اوسون ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت.-گ.

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی- تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می گردد. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش های تباری جمعی در میانه های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است. به هر حال، پژوهش های باستان شناسی در هفترود، امکان نمی دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد. [24] در همین حال، باستان شناسان چینی موفق شده اند برخی از ویژگی های تازه را در یادمان های باستان شناسی عهد اوسون ها برجسته بسازند و آن ها را با موجودیت «شاخه های سئه یی (سکایی) و یوئه شی» در بافتار اوسون ها پیوند بزنند. [25]

چند دیدگاه در باره ریشه های تباری و زبانی اوسونی ها باستان هست:
آبل رمیوزه (Remusat) و کلاپورت (Klaproth) آن ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی) می پنداشتند. گروم-گرژیمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون ها را دارای ریشه آمیخته تورکی- هندواروپایی- گوتی می پنداشت.

شماری از پژوهشگران، از دیگین (Degin) گرفته تا... ، پیک شکست یوئه شی ها از سوی اوسون ها را با گزارش های نویسنده باستانی در باره آسیان ها که پادشاهان تخاری شده بودند، وارانداز (مقایسه) نموده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی ها و آسیانی ها گردیده بودند. 26 با آن که به گونه یی که اومنیاکف خاطر نشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز از همانندی ظاهری واژه های «اوسون» و «آسیان» نمی توان به سود این دیدگاه ارائه کرد».

به این موضوع، به پیمانه معینی در آثار پژوهشگرانی چون ژ. شارپانته (Zh.Sharpante)، گ. هالوان (g.Haloun)، گ. او. ویلی (G.U.Veyli)، ی. گارمات (Ya.Garmatta)، س. آلتهایم (S.Althaym) و دیگران نیز پرداخته شده است. [27.]

به سال 1974 آ. ن. برنشتام (A N Bernshtam) اندیشه اوسونی بودن کوشانی ها را مطرح کرد. 28. اکنون، ای. پولیبیلئنک بر اندیشه تخاری زبان بودن اوسون ها پا می فشارد. [29].

یو. ا. زویف هم با پیروی از نو ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه تورکی زبان بودن اوسونی های

باستان، متمایل است. [30]. افزون بر این، به باور آن ها، نام اوسون، در نام های سرزمین های بازماندگان اوسون های باستانی هفترود- ژوز (جُز) های بزرگ یا کهن (که در سنت های نَسَبی- تباری قزاق ها به نام اویسون ها (Uysun) و در سنت های نَسَبی- تباری قرغیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله یی تیره اویشان (uyshun) متبارز گردیده؛ بازتاب یافته است.[31]

به پنداشت چینی ها، اوسونی ها کوچیان «ناب» بودند. آن ها «زمین ها را قلبه و ماله نمی کردند و در آن چیزی نمی کاریدند [(کشت نمی کردند)-گ.]. همراه با چارپایان در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند و این آداب و رسوم شان با هونوها همخوانی داشت». [32]. عبارت قالبی و متحدالمآل «در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگ چنگ یا چان- چئن) به کار می رود. مگر، این که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست. برای مثال، بان گو گزارش می دهد که بانو فئن Fyn – شاهدخت چینی که همسر کونمو- شاه اوسونی ها بود و در بارگاه او می زیست، هدایایی را در میان گردانندگان اوسون که «زمیندار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت ها (چادرها یا خیمه ها)ی هونوهای باستانی شمرده می شد، پس از کاوش های دامنه دار باستان شناسی، امروزه چونانِ «کشور شهرهای باستانی» شناخته می شود. [33]

در باره کشور اوسون، خود گزارشگران چینی به «چئن-ی» (آبادی های احاطه شده با دیوارها») و آن که اوسون ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می پردازند»؛ اشاره نموده اند و نگاشته اند که «اوسون ها دارای اسب های بسیار اند و ثروتمندان آن ها تا چهار یا پنج هزار اسب دارند». [34]

به احتمال زیاد، اوسون ها نه کوچروان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمینداران «کلاسیک» بودند، بل که به شیوه نیمه کوچروی و نیمه زمینداری می زیستند که در آن دامداری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت نوردی با زندگی نیمه مسکون آمیخته شده بود. کاوش های باستان شناسی کنون به گونه مدللی نشان داده است که شیوه اصلی پیشبرد اقتصاد دامداری در میان اوسونی ها باستان به چرا بردن رمه ها در مسیرهای نصف النهاری و کوچروی در مناطق و گستره های بیخی معین در زمان های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچروی نه به گونه نامنظم، بل به شدت سامانمند صورت می گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون های باستان همین بوده باشد- بودوباش در

یورت ها یا چادرهای «تسیون لیو» (tsyunlu)، «کلبه های نوع تسیونی» (Sünnu) [35] گردی نما (rounded shape) دارای چهارچوب ها یا استخوان بندی های بافته شده از شاخه های درختان بید. «شاخه های بافته شده درختان بید، دیواره ها و چترهای بوریایی، بام خانه های شان را می پوشانید».

شالوده شمارش نظامی- قبیله یی یگان ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده تایی (دهی یا تومانی) بود -نشانه استانداردی که بایسته است آن را در گزارش ها در باره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریبا همین گونه عبارت (ده پیشوا» یا پیشوایان دهگانه» در خاقانات نیمه تاریخی تورکی غربی- ایستیمی خاقان Eshtemi) هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی تر «اون- اوک» («ده پیکان»)، که در همین سرزمین ها پسان تر (به سال های 603-699) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات تورکی غربی، چونانِ میراث سامانه نظامی- دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه سازه یی ساخته شد: «جناح چپ- مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله یی در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین گونه، نیاکان اوسونی [تورکیوت ها یا کوگ تورک ها-گ.] به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا-کونمو بازی می کرد.

ساختارهای سه گانه (trial) همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه سازه یی- خویشاوندی با ازدواج های درون خانوادگی پسر عموها با دخترعموها (cross-cousin) [36] در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی ها، رشته های همپیوندی با ازدواج فرزندان تیره های فرمانروایان که خودگردانی و خودمختاری آن ها را از راه چنین خویشاوندی ها تامین می کرد، شیرازه می یافت. مدت ها پسانتر از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه سازه یی و سامانه های شمارش سه دهی یا سه ده تایی (decimal number system) (سه «صدتای» - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء)- «صدتایی» چونانِ نمادی از همه مردم قزاق تشکل یافت.

ویژگی های فرهنگ مادی اوسونی ها در نامه شکوایه یی و گلایه آمیز شاهدخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون ها داده اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت گون چین) در آخر جهان زندگی می

کند. تسیونلو (Tsyunlu) (خیمه کروی)- خانه من است که دیوارهای آن از چوب های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی ام شیر ترش است.» [37].

سخن گفتن در باره قلمرو تباری اوسونی ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است. از گزارش سال 73 پیش از میلاد چنین بر می آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و ائشی بوده اشت. در باره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه شی ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه شی- کیان (Kayaan) به معنای سفید.

نام چینی ائشی (اکسا) مطابق نوشته های بطلیموس، منطقه اکسا- اسکیت (Akassa Scythians) در آن سوی کوه های کاسیاس (Kasiys) در خاور تیان شان را به خاطر می آورد. به گفته بطلیموس، در آن سوی آن، در دامنه های کوه های ائدومی (Emod)، اسکیت های هاورانی یا خاورانی (Hauran) می زیستند که با گستره «فرمانروای خونی یا هونی» گاهنامه های چینی یک چیز می باشد.

قبیله یوئه شی خونی (hune tribe)، در میانه های سده دوم پیش از میلاد، به بخش های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه های چژان ئی (Zhangye) و تسزیویان (Jiuquan) کوچیده بودند. [38].

با شکست یوئه شی، این زمین ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می شد. به سال 121 پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه» شمرده می شد. سفیر دولت هان، در سال 120 پیش از میلاد، کونمو- پادشاه اوسونی ها را مایل به کوچیدن به همین جا نموده بود. [39]

مرزهای سیاسی اوسون ها در غرب، از روی شرح رویدادهای مربوط به دعوت شانیوی خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو-کنگها و تاخت و تازهای او بر اوسون ها در سال های دهه چهل پیش از میلادی می گردد. گزارش شده است که در یکی از یورش ها بر اوسون ها، شی شی (شاه شاهان)- پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی پایتخت اوسون ها-

شیگو (Chigu) رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده بود و رمه های شان را هم ربوده بود. اوسونی ها مصمم به پیگرد او نشدند. این گونه، مرز غربی آن ها- به فاصله یک هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشنده مبدل گردید. [40] شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون ها به دره تالاس نمی رسید، چون شی شی همو در کرانه تالاس دژی برپا نموده بود که در نظر داشت از همان جا گستره اوسونی ها را بگیرد. از همین رو بود که اوسون ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی هان در برابر هونوهای شمالی شدند- چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون ها تقویت بخشید و خشم و ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که در آن گروه های دارای گرایش های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به آتش تنش ها هیمه می انداخت.

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش- کونموی بزرگ و کوچک بود. این رویدادها بین سال های 64-51 پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال های 45-14 پیش از میلاد- سال های پادشاهی کونمو تسیلیمی (Tsylimi) - اوج شگوفایی دولت اوسون شمرده می شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش، «آرامش و صلح پایدار» فرمانفرما بود. پیوند زناشویی او با شاهدختی از دودمان حاکم هان، خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذینفع بودن اوسون ها در روابط همپیمانی با دولت هان می باشد.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاهزاده خانمی را به زنی کونموی اوسون ها داده بود. شانیوهای هونویی هم شاهدخت هایی را به همسری کونموهای اوسونی می دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی شی (Dishi) (شهبانوی دی)- همسر فرمانروای ترکستان خاوری بود.

چینی ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون ها روشنی می افگنند.[41] هنوز، به سال 437 پیش از میلاد، گزارش هایی در باره سفارت اوسون ها به چین دیده می شود. از دوره اوسون ها یادمان های باستان شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان های دارای نوک های آهنی (arrowheads)، شمشیرها، خنجرها، سنجاق ها، گردنبندها از سنگ های گرانبها، گوشواره ها، دستبندها، آینه ها و...همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهنده یی اند.

تجزیه و تحلیل واژه های سیاسی چینی که نشان دهنده اشکال مختلف سازمان های اجتماعی در میان کوچیان آسیای

مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی-تسزی» خفظ گردیده اند، بسیار جالب است. ایچیدی (H.Echedi)، تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچرو انجام داده است.[42]

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می رود، به دلیل شکلگیری دولت ها و امپراتوری های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دلچسبی ویژه یی بر می انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون ها و گاوچه ها (gaoche) (کوچه ها، تخارها، یا کانتسزیوی ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می گیرند؛ مانند:
«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،
«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،
«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل گیری مناسبات دولتی در میان آن ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود.

شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تاثیر شگرفی بر اوسون ها و کنگویی ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن چه که دولت های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده همزیستی و آمیزش سنت های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می شود) چونانِ دین رسمی کشور، بازتاب می یافت.

یوئه شی های در گذشته کوچرو، بسیار زود سنت های فرهنگ زمینداری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولتداری ثابت ساختند. آن ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی های آبرسانی و آبیاری نو، واحه های دهگانی و شهرها ساختند. فرمانروای آن ها- هرایوس (به روسی- گیرای (Giray) به انگلیسی- Heraios) برای خود سکه هایی سیمگونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت های استپ ها و دولتداری هلنی ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.

رشد بیشتر متصرفات هرایوس به ایجاد دولت عظیم کوشانی انجامید، که بنیادگذار آن کدفیز یکم (Kadfiz 1) بود که عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارنشین کوچک قبایل کوچی را در قلمرو بلخ زیر فرمان خود درآورد و آخرین نمایندگان دودمان های هلنی را سرکوب نمود. باختر (باکتریا) در عهد کدفیز یکم مرکز دولت کوشان و شهر بلخ - پایتخت آن بود. این وقایع به گونه تقریبی مربوط سده یکم میلادی می گردد. پسر کدفیز یکم- کدفیز دوم، سرزمین های شمال غربی هند را به سرزمین خود افزود و به هندویسم گرایش یافت. در این باره تصویر الهه شیوا- خدای هندو در سکه های عهد کدفیز دوم گواهی می دهد. نامدارترین پادشاه کوشانی- کنیشکا بود که در ثلث نخست سده دوم میلادی می زیست.

در عهد کنیشکا، پایتخت دولت کوشانی از آسیای میانه-از باختر (بلخ) به پوروشاپورا (Purushapura) (پیشاور امروزی) منتقل شد. کنیشکا به عنوان حامی بودیسم شناخته شده است، اما به روی سکه های دوره فرمانروایی او، نه تنها تصاویری از بودا، بل که خدایان مختلف آیین های دیگر- مانند یونانی و زرتشتی هم دیده می شود. خورشید دولت کوشان در میانه های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت. یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی، سامانه کاملی را تشکیل می دادند که با جاده ها و مسیرهای کاروان پیما با هم پیوند می یافتند. به گونه یی که منابع چینی نشان می دهند، هنگامی که کوشانی ها بخش چشمگیر درازترین مسیر بازرگانی بین المللی- جاده بزرگ ابریشم را کنترل می کردند، روابط تجاری با امپراتوری های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فرآورده ها میان رُم و چین باستان عمل می کردند، سود هنگفتی به دست می آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قایل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایشگاه های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین ستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می شود. فرهنگ کوشانی آمیزه یی بود از فرهنگ های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ

شادی آفرینی دیرین هلنی، ظرافت هندی و سبک توفانی(gusty style) که توسط کوچی ها از استپ های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت شده و به دست آمده در آرامگاه های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان های باستانی که در کاوش های باستان شناسان شوروی کشف شده اند، بسیار به خوبی مشاهده می شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان های برجسته عهد کوشانی می توان از صومعه مغاره یی بودایی در قره تپه و نیایشگاه فیاض تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی (sanctuary) در سرخ کوتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلچه یان (Halchayane) در باکتریای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اورآسیایی داشت، شکوفایی تمدن های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می دهد. ارزش های فرهنگی کوشانی، تاثیر چشمگیری بر توده ها و کشورهای همسایه بر جا گذاشته بود [43] که چنین تاثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی- سغد یا سغدیانا، که شامل واحه های بارور وادی های رودبارهای قشقه دریا و زرافشان می گردد، مشاهده می شود.

سغد احتمالا بخشی از دولت سِلوکی و یونان و باختر بود. در پایتخت آن- شهر ماراکنده (Marakanda)، که ویرانه های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان شناسان دیوارها و سازه های دیگر دژگونه این عهد را کشف نموده اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تاثیر نمونه های یونانی باستان دیده می شود و حتا کتیبه یی هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیشتر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ نشین درآمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین ها حضور داشتند، به تقلید از سکه های یونانی و باختری، سکه های ضرب می زدند. نوشته های روی این سکه ها به زبان آرامی بودند (زبان باستانی سامی) که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده های نخست میلادی، در فرهنگ سغدی تاثیرات ارزش های فرهنگی کوشانی به مشاهده می رسد.

شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به همسایه نیرومند خود بود. [44]

این گونه، جمع بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم. می توان اظهار داشت که در دوره یی از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین های همسایه بلافصل جنوبی آن- ایران، افغانستان و شمال هند، و مردم باشنده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش شمالی شرق آسیا، موجود بودند. به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئه شی در آسیای میانه، در دره رود ایلی در شمال نان شان و مغولستان داخلی هویدا می گردد. منابع نوشتاری همین گونه وجود دست کم دو کشور با نام کنگ را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بل احتمالا همچنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می نمایند.

منابع مادی اجازه نمی دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می تواند پروتوفرم های (protoforms) نوع «Frun» و «هونگنام» (Hungnam) را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می دهند گمان زد که این واژه برای بار نخست در اتنونیم های یوئه شی ثبت گردیده بود. پدیدآیی آن در غرب را می توان با حرکت های چندباره یوئه شی در غرب، که در باره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ گردیده است، پیوند داد.

شاید ریشه های همزیستی با همی توده های ایرانی- تورکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده ها» برسند. چون یوئه شی ها و کنتسزیویی ها و همچنین کوشانی ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالا توده های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی- اسکیتی مربوط می شدند و هون ها و اوسونی ها هم احتمالا مربوط به دایره قبایل آلتایی،[43] که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری تورکی، مغولی و تونگوزی- منچوری جدا شدند.

---

[43]. هیچ آوندی در دست نیست که اوسون ها را به دایره قبایل آلتایی مربوط بدانیم. متاسفانه نویسنده در این باره هیچ سند و مدرکی ارائه نمی نماید.-گ.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چند زبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتا پایدار نوع دولتی از جمله همچنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی- اوسون ها، و کنتسزیویی ها، که رد پای موجودیت شان به خوبی در یادمان های تباری توده های قزاق و قرغیز حفظ گردیده است.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی ها، اوسونی ها و به ویژه یوئه شی ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بل که هم به آن تاثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی برجا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن ها- هون ها، تا کنون مترادف با ستیزه جویی، بربریت، لگام گسیختگی و خشونت و ستمبارگی پنداشته و نگاشته می شود.

در سده پنجم میلادی، هون ها، احتمالا در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده های دیگر، که بر سر راه شان قرار داشتند، آمیزش می یابند. آن ها که تقریبا گذشته با شکوه نیاکان خود- هونوها را فراموش کرده بودند که کمتر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این هم، شایستگی های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشتزده قرار گرفتند و با رهبری آتیلا ضربه ویرانگر و خردکننده یی بر آخرین تکیه گاه عهد باستان- امپراتوری روم غربی زدند.

یوئه شی ها هم که در گذشته در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی ها قرار داشتند که در سده های یکم- چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری های بزرگ باستانی به شیوه های مختلف نابود شدند و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن ها، مانند دولت های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک تصادف از هم فروپاشیدند و یا هم پس از بیماری های سنگین و دیرپا درگذشتند- مانند امپراتوری های هونوها و کوشانی ها. شمار دیگری از این دولت ها مانند یوئه شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رویای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبابی ترکیدند.

رویکردها:

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй , Москва, 1983, с.105-120.
5. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.
6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва , 1974 , с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
10.Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
11.Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.
12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29. Э.Дж.Пуллиблэнк, Язык сюнну. - Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
13. Ли Янь-шоу, глава 97, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
14. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
15. Там же, главы 19, 23.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.
17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.
18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. «Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130 , с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64
22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.

23. «Синь Тан-шу» (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
24 К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. - BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948. И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloyn, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Geselschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1-2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Hiugnu und der Tughu-Stamme. – UAH, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69-76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20-29.
34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69-76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
38. А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123«Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.

در ویکی پیدیا در باره اوسون ها چنین آمده است:
«ووسون‌ها و همسایگان شان در پایان سده دوم پیش از میلاد:
ووسون (به چینی: **烏孫**، به معنای فرزندان کلاغ) مردمانی کوچ‌نشین بودند که در آغاز در شمال باختری چین و در کنار یوئه‌شی‌ها می‌زیستند ولی در پیرامون ۱۷۶ پیش از میلاد به کرانه رود ایلی کوچیدند. آن ها پنج سده در آن جا زیستند. واپسین باری که در منابع چینی از ووسون‌ها یاد می‌شود، به سال ۴۳۶ میلادی بازمی‌گردد که چینیان فرستاده یی را به نزد ایشان فرستاده‌اند. آن ها در آینده با ترکان درآمیختند و در آینده اوسون

خوانده‌شدند. امروزه از تبار ایشان ۲۵۰هزار تن می‌زیند و به دو تیره دولت و ساری اوسون یا اوسون زرد بخش می‌شوند.

انگاشته می‌شود که نام ووسون دگرگون‌شده نامی مانند آسمان، اَسمن یا اوسن بوده است و اگر چنین باشد می‌توان آن ها را اوسیان‌ها که استرابون در کتابش از آن ها یادکرده، یکی دانست. دور نیست که نام ایشان در اصل همان آسمان بوده‌باشد چرا که در متن‌های چینی از سرزمین ووسون به نام آسمان و از اسب‌هایشان به نام اسب‌های بهشتی یاد شده است. همچنین ووسون را که از روی هیروگلیف کهن چینی خوانده‌اند، تلفظ دقیقی نیست.

آنان در آغاز در کنار یوئه شی‌ها می‌زیستند. سپس امپراتوری هونو یا شیونگنو آنان را به باختر راند. این چنین یوئه شی‌ها هم ووسونگان را به پس راندند که بر اثر این درگیری شاه ووسونگ ناندومی هم جانش را از دست داد. فرزند خردسال او را رهاکردند. ولی معجزه یی رخ داد و گرگی ماده بدو شیر داد و کلاغ‌ها بدو خوراک دادند. شانیو پادشاه هونوها (شیونگنوها) او را به فرزندی پذیرفت. هنگامی که او بالنده شد، شانیو بدو فرماندهی باختر کشورش را داد و او به یوئه‌چیان تاخت تا انتقام گیرد. یوئه‌شی ها به فرغانه گریختند و سرانجام در بلخ جاگیرشدند. ووسون هم که در تعقیب اینان بودند، سرانجام در دره ایلی جاگیر شدند و مرزهای خود را گسترش دادند و از هونو (شیونگنو) هم مستقل گشتند. شمار ایشان را ۶۳۰ هزار تن نوشته‌اند که ۱۸۸هزارشان زرهپوش و رزمجو بودند و از این رو نیروی بزرگی در آسیای میانه شمرده‌می‌شدند.

در آینده هنگامی که امپراتوری هان به نبرد با شیونگنوها (هونوها) پرداخت، ووسون‌ها در برابر فشار این امپراتوری سر به دشمنی با شیونگنو برداشتند. این همپیمانی با امپراتوری هان که با پیمان‌های زناشویی سیاسی هم انجامید، برای ووسون‌ها گزینش خوبی بود. با عقب‌نشینی این امپراتوری از آسیای میانه گزارش‌ها هم از سرنوشت ووسون‌ها کمتر دیده می‌شود. می‌نماید که آن ها در سده پنجم پس از میلاد زیر فشار دولت روران (ژوژان) به کوه‌های پامیر رفته‌باشند. در سده ششم میلادی، میهن پیشین ووسون‌ها بخشی از سرزمین‌های دولت گوک ترک (تورک یوت ها) گردید. از این پس نامی از ایشان در تاریخ نیست.

کاوش‌ها باستان‌شناسان چینی و بررسی استخوان‌هایی که می‌نماید از آن ووسون‌ها باشد نشان داده‌است که آن ها کوتاه‌سر و اروپایی‌سان بوده‌اند. زنان ووسون را در منابع دودمان هان باختری چنین وصف کرده‌اند: «زشت با پوستی

تیره و گودی چشمی ژرف». در منابع پسین چینی نیز با واژه‌هایی خوارکننده آن ها را دارای چشمانی آبی یا سبز با ریش یا مویی سرخ و مانند بوزینه وصف کرده‌اند.

دختر یک شاهزاده دودمان هان که میان سال‌ها ۱۱۰ تا ۱۰۵ پیش از میلاد به نزد پادشاه ووسون که لقبش کونمو یا کونمی بوده، فرستاده شده‌است، چنین از ایشان یادکرده که آن ها در چادر می زیستند و گوشت خام می‌خوردند و شیر ترش مادیان را می‌نوشیدند.

آن ها در برخورد با همسایگانشان سیاست خوبی داشتند. با چینیان همپیمان شدند و پیروزی بزرگی را بر هونوها یا شیونگنوها به دست آوردند. آن ها چینیان را به عنوان قدرت برتر پذیرفته بودند و پیرو آن ها ماندند.

در آغاز زبان آن ها را زبانی همریشه با زبان‌های آلتایی می‌انگاشتند و گواه ادعایشان را وجود لقبی چون بیگ در نزد ایشان می‌دانستند. ولی درآینده ثابت شد که لقب بیگ از زبان سغدی به زبان‌های آلتایی راه‌یافته و ریشه هندواروپایی دارد، همان گونه که در زبان پهلوی این واژه به گونه بغ درآمده‌است [به روسی- بوگ، به هندی بگوان (به روسی بگدان). همچنین در نام هایی چون بغداد و بگرام و بغلان-گ.]

می‌نماید که آن ها یکی از اقوام ایرانی و نزدیک به سکاها بوده باشند. البته برخی نیز این نظریه را پیش کشیده‌اند که ووسون‌ها نیز مانند بسیاری از کوچنشینان دیگر آمیزه یی از قبیله‌های همپیمان از نژادهای گوناگون بوده‌اند.»

[یادداشت گزارنده: روشن است اوسون ها در آغاز با توجه به این که از شاخه شرقی گروه نژادی هندواروپایی بوده اند، باید به یکی از زبان های ایرانی خاوری سخن می گفته باشند. تورکی زبان شدن شان متاخر است. شماری از پژوهشگران تورکی زبان شدن را به دوره تسلط تورک یوت ها یا گوگ تورک ها در سده های ششم-هشتم میلادی پیوند می زنند. برخی دیگر (کسانی که معتقد به تورکی زبان بودند هونوها هستند)، چنین می پندارند که پس از فروپاشی دولت هونوها، شماری از ایشان به اوسون ها که همپیمان دیرین شان در برابر یوئه شی ها بودند، پیوستند و در نتیجه، از اثر آمیزش هونوها و اوسون ها توده نوی پدید آمد به نام یویی بان ها که مانند هونوها به زبان تورکی سخن می گفتند.

دشواری در این است که هونوها متشکل بر 24 قبیله گوناگون بودند. می توان چنین پنداشت که هونوهای خاوری بیشتر به زبان های پروتومغولی، هونوهای جنوبی به زبان آمیخته با چینی، هونوهای شمال باختری به زبان های پروتوتورکی سخن می گفته اند و تنها هونوهای همسایه با یو ئه شی ها و اوسون ها، زبان اصلی و پیشین خود را که از گروه ایرانی خاوری یا یکی دیگر از شاخه های هندواروپایی بوده است، حفظ نموده باشند. از این رو، دشوار است پذیرفت که یویی بان ها تورکی زبان بوده باشند. چنین پنداشته می شود که یویی بان ها همو گروه هایی از هونوهای سفید بوده اند که زبان شان از تورکی زبان ها متفاوت بوده است. اما پس از سیطره تورک ها در سده ششم میلادی، روشن است زبان بیشتر اوسون ها تورکی شده بود.]

در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره اوسون ها چنین آمده است:
«اوسون ها 烏孫-توده های کوچرو هندواروپایی (یا بنا به برخی دیگر از ارزیابی ها تورکی زبان)، بوده اند که در دوران باستان در شمال سینکیانک کنونی می زیستند و سپس در عهد هون ها به گستره هفترود کوچیدند. تاریخ اوسون ها را می توان سر از سده دوم پیش از میلاد رصد نمود.

به گزارش چینی ها، اوسون ها دارای قد میانه، چشمان آبی و موهای بور بودند. اوسونی ها دارای سیمای بس متفاوتی از خارجیان سرزمین غربی بودند. کنون توده های تورکی زبان دارای چشمان آبی و ریش های خرمایی از بازماندگان آنان می باشند. تیپ نژادی آنان را انسان شناسان چونانِ اروپاییدی می پندارند. همین گونه، می دانیم که اوسون ها با سکایی ها و یوئه شی ها مخلوط بوده اند. این را پالیوانتروپولوجیست ها (paleoanthropologists) تایید می کنند.

برخی از جمجمه های به دست آمده در کاوش های باستان شناسیک، مربوط تیپ مدیترانه یی و شماری دیگر مربوط نژادهای پامیری- فرغانه یی اند. با این حال، این یافته ها بسیار اندکشمار اند و روشن است نمی شود از روی آن ها نتیجه گرفت که این جمجمه ها مربوط اوسون های ناب بوده اند و یا مربوط آن هایی که با سکایی ها و یو ئه شی ها مخلوط شده بودند. از همین رو، تثبیت نوع نژادی اوسون ها بسیار دشوار است.

در باره تعلق تباری اوسون ها جروبحث های داغی روان است. برخی از پژوهشگران چنین می پندارند که آن ها دارای منشای تورکی بوده اند.

پ. پیلیو (P.Pelliot) و ال. هامبیس (L.Hambis) داشتن منشای مشترک اوسون های باستان با ساری اوسون ها (در قرقیزستان)، ازبیک های اوشونیام و اویشون ها و اوسون های جزء قدیم قزاق را تثبیت نمودند. بر اساس داده های سال های دهه 1860، ساری اوسون ها در منطقه ساری تاوقوم (Sarytaukum) شهرستان ویرنی (Verny) زندگی می کردند که شمار شان به 1200 خیمه (چادر) کوچ می رسید. گروه های کوچکی هم از ایشان در چیمکنت و شهرستان اولیاتین (Aulieatin) می زیستند. بر اساس سرشماری های کشاورزی سال 1897، تعداد آن ها به 1700 چادر می رسید.

در گستره قرغیزستان کنونی، بازماندگان اوسون ها در کرانه های دریاچه ایسک کول زندگی می کنند. اوسون ها در آغاز در گستره استان گانسوی ختن در همسایگی یو ئه شی ها می زیسته اند. سپس به دلیل یرپایی پیوندهای خویشاوندی با آن ها در سده دوم پیش از میلاد (به سال 160 پیش از میلاد) به سرزمین های سکایی های تیگروخود به هفترود کوچیدند. در اوایل سده یکم میلادی تنش هایی میان اوسون ها و هونوها پدید آمد.

در سده یکم پیش از میلاد، نفوس آن ها به 630000 نفر می رسیده است. سرزمین اصلی اوسون ها در دره رود ایلی واقع بود و مرز باختری سرزمین شان- رودخانه های، شو و تالاس شمرده می شد که در آن جا با کنگیوها Kang-kü/Kangju همسایه می شدند. در شرق، آن ها با هونوها مرز مشترک داشتند و در جنوب با فرغانه.

در سال های دهه 170 پیش از میلاد، شانیو مودی- رهبر هونوها اوسونی ها را شکست داد و ترکستان خاوری را گرفت. پادشاه یا گونموی (Gunmo) اوسون ها ناگزیر شد به اردوگاه مودی برود و اقتدار او بر اوسون ها را به رسمیت بشناسد. پس از این، اوسون ها نقش مهمی را به عنوان بخشی از نیروهای رزمی هون ها در سرکوب قبیله یو ئه شی بازی نمودند.

[یادداشت گزارنده: شایان یادآوری است که اوسون ها و یوئه شی ها به رغم خویشاوندی، همچشمی ها و چالش های دیرینی هم شاید بر سر گستره نفوذ و چراگاه ها و ... داشتند. در برخی از منابع گفته شده که همانا همین اوسون ها هونوها را به لشکرکشی و نبرد با یو ئه شی ها برانگیخته بودند.]

هنگامی که دولت هونوها رو به فروپاشی گذاشت، چین با همه توان کوشید تا پشتیبانی اوسون ها را در نبرد در برابر دشمن خونین خود- فرمانروایان اوسون ها- یعنی هونوها به دست بیاورد. در 108 پیش از میلاد چین سفارتی نزد اوسون ها فرستاد، اما اوسون ها خویشتنداری پیشه نمودند و از همپیمانی آشکار با چین سر باز زدند. با این هم، شاه گونمو، شاهزاده خانم چینی را به عنوان همسر جوان خود پذیرفت (همسر ارشد وی دختر فرمانروای هونوها بود).

در سال 75 پیش از میلاد اوسون ها پیمان خود با هونوها را برهم زدند. هونوها برای گوشمالی اوسون ها به نوبه خود دست به حمله تنبیهی در برابر آن ها زدند و بخشی از زمین های شان را گرفتند و شماری از ایشان را به عنوان اسیر و گروگان با خود بردند. اما بیهوده. چون چنین رفتارهایی تنها اوسون ها را به همپیمانی بیشتر با چینی ها برمی انگیخت.

به رغم دامنه یابی تنش های دیپلماتیک میان هونوها و اوسون ها، وضع میان هونوها و اوسون ها به گونه چشمگیری تغییر کرد. دولت هونوها که در آستانه باژگونی بود، دستخوش آشوب و درگیری های درونی پیوسته یی بود.

در سال های 71-50 پیش از میلاد دولت اوسون ها را اونگویمی (Unguymi) رهبری می کرد که توانست دولت را استحکام بخشد و به یک رشته پیروزی ها بر هونوها دست یابد و در نتیجه تقریبا سراسر ترکستان خاوری را به دست بیاورد.

سئما تسیان (سیما کیان)- تاریخ نویس چینی در باره اوسون ها نوشته هایی دارد. اوسون ها به زبان تورکی باستان سخن می گفتند. رهبر جامعه شان، لقب گونمو (بیگ بزرگ) داشت.

[یادداشت گزارنده: برخی از پژوهشگران، همانا داشتن همین لقب بیگ را دال بر تورکی زبان بودن اوسون ها پنداشته اند. پژوهش های اخیر نشان داده است که آن ها این لقب را از سغدیان همسایه تقلید نموده بودند. در بالا گفته شد که این کلمه از بوگ یا بگ (بغ) هندی، روسی، ایرانی گرفته شده است.]

پایتخت دولت اوسون ها- چوگوچن (Chuguchen) (در قزل انگر، شهر دره سرخ در کرانه دریاچه ایسیک کول (روستای کنونی قزل- سو در قرغیزستان کنونی)) واقع بود.

کشور اوسون ها به سه بخش تقسیم می شد: خاوری، باختری و مرکزی: اوسون ها پیوسته با هونوها و کنگوی ها بر سر چراگاه ها درگیر نبرد بودند و با چین روابط گسترده دیپلماتیک و خانوادگی داشتند. جامعه اوسون ها از دید تکامل در حدی بود که دارای دولت شده بودند. برخی از اوسون ها زمیندار شده و در نشیمنیگاه های دایمی ساخته شده از خشت و گل و سنگ بسر می بردند. یعنی از حالت کوچروی برآمده بودند. دامداری در زندگی اوسون ها نقش تعیین کننده یی داشته است و بیشتر به پرورش اسب و گوسفند می پرداختند. آن ها بر اسب های خود برچسب Tamga قبیله یی می زدند. یعنی تصویرهای کلاغ ها را می کشیدند.»

«همسایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می کردند، و یوئه شی ها؛ برای زمان درازی سرنوشت اوسون ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی بازی کرد.[44] چنین بر می آید که اوسون ها در کشاکش میان دو توده با هم رقیب همسایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

اوسون ها با شکست دیدن از دست یوئه شی های تجاوزکار، زمین های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار

---

[44]. به این معنا که نخست، یوئه شی های آریایی از گستره پهناوری در میانه های آسیا رانده شدند و در پی آن ها، دولت در آغاز خیونی (آریایی) هونوها هم بر افتاد. سپس قدرت در میانه های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژوژان ها یا ژون ژون ها) افتاد که به نوبه خود اوسون ها را هم راندند. همه این ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد. چون در فرجام چینی ها بر سرزمین های توده های ایرانی زبان مسلط شدند.

با آمدن یوئه شی ها و در پی آن ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده یی با روم خاوری درگیر نبردهای سهمگین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چونان هدیه آسمانی بود. سر انجام، هم چنین شد که سرزمین های پهناور میانه آسیا نخست به دست تورکان، سپس مغولان (و در پایان کار هم به دست روس ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابانگرد افتاد و همه این ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن های چینی، عربی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم گردانید.- گ.

یوئه شی ها، مائودون- فرمانروای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته شده مهربانی فراوان کرد و این گونه، هونوها و اوسون ها از دشمنان، به همپیمانان در برابر یوئه شی ها مبدل شدند.

در شمال جونگ ها (ژون ها)، هونوهای مرموز بودوباش داشتند. ریشه های آن ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی ها، دینلین ها و ژون ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری هونوها داوری کنیم، بی چون و چرا پیوند آن ها با توده هایی یاد شده در اوستا- خیونی ها به خاطر می آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ های اروآسیای کشاند و در آن جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سویی دیگری یافت.»

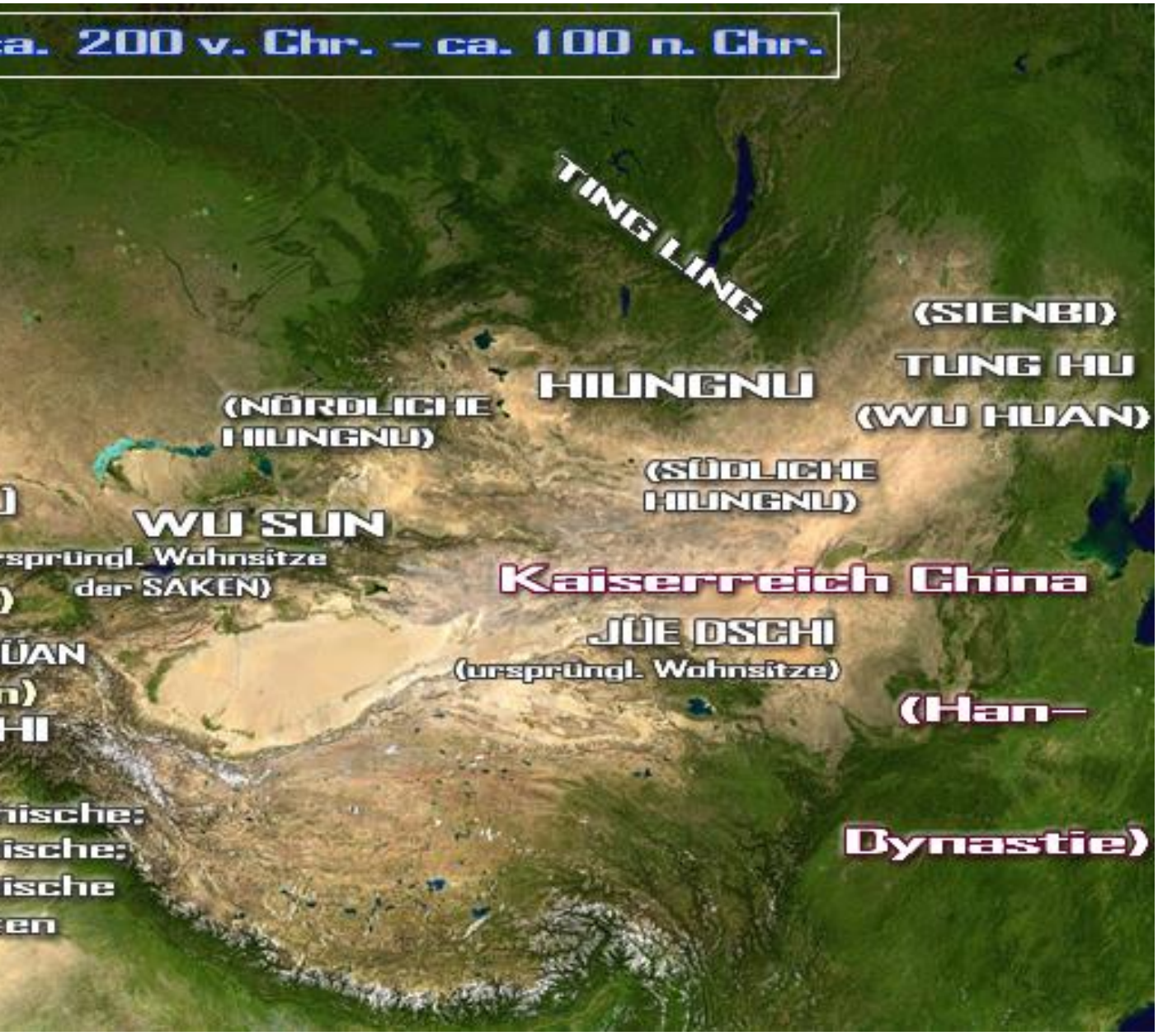

اکنون می بینیم که در باره کوشانی ها در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری چه آمده است:
«طبری نوشته است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترک‌ها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترک‌ها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند، بنابراین در باره کدام ترک‌ها سخن رفته است؟

مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می‌کردند یا می‌دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک کوشانیان وجود داشت، می‌خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ‌دان ارمنی به نام یگیشه وارداپت نیز خبر می‌دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن ها را کوشانیان هم می‌گویند. خلاصه دو مآخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده‌اند و این امر ثابت می‌کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نشاید.

در مآخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مآخذ عربی، هیتالیان با ترک‌ها و در مآخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده‌اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را دشوار ساخته است.

کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئه شچی افتاد که آن ها را از نژاد ایرانی سکا می‌دانند. یوئه شی‌ها یکی از پنج قبیلهٔ اتحادیهٔ کوچ‌نشینان، کوشانی‌ها بودند، که قبایل یوئه شی را متحد ساختند و امپراتوری را تاسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورشگری کوشانیان و مرکزیت فرمانروایی شان در امتداد جاده ابریشم، آن ها را قادر ساخت تا در سرزمین های میان چین و روم سومین ابرقدرت عصر باستان شوند. بدین‌سان، آن ها که زمانی قومی کوچ‌نشین بودند، پس از یکجانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت‌شهر (Cosmopolitan) متمول شده‌بودند.

نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس(Heraios) ؛ فرمانروایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک گامی ریاست قبیلهٔ کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)؛ فرمانروایی: ۸۰-۳۰ م.) افتاد و

او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزه‌جوی یوئه شی را زیر درفش کوشانیان در سدهٔ نخست میلادی متحد ساخت.

سکهٔ طلایی کنیشکا یکم(Kanishka I) ، شاهنشاه مقتدر کوشانی
روی سکه: تصویر ایستادهٔ شاهنشاه با پوشک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُرچین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزهٔ طویلی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.
نوشتهٔ روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی» Þ ش:(؛ تلفظ: ÞAONANOÞAO KANHÞKI KOÞANO
: «Shaonanoshao Kanishki Koshanoشاهنشاه، کنیشکیِ کوشانی
پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هِلِنی، که با دست راستش ژِستی نمادین از نشان اطمینان و امنیت (اَبهایا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردایش را گرفته است.
نوشتهٔ پشت سکه به خط یونانی BODDO : «بودا». در سمت راست نشان کنیشکا (tamgha) ترسیم شده است.»
یادداشت گزارنده: این سکه که در موزیم بریتانیا موجود است، بزرگترین سندی می باشد که هم اروپایی بودن

کوشانی ها و هم ایرانی زبان بودن شان را ثابت می سازد.»

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او همه قلمرو یوئه شیان و تخاریان را با بخش بزرگی از سرزمین سکاها به تصرف خویش درآوردند. کوجوله کادفیز پس از گرفتن باختر از سکاها و هندوپارتیان قلمرو فرمانروایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در شمال‌شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال‌غرب پاکستان) را پایتخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می‌شد، در نزدیکی پایگاه هوایی بگرام) را به‌عنوان پایتخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمدهٔ بازرگانی نیز بود.

از این دو پایتخت، و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان به زودی فعالترین بازرگانان شده، و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه‌های طلائی خود را ضرب کردند که در آن چهره‌های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تاثیرپذیرفته از مسکوکات رومی نقش می‌شد و از این سکه‌ها برای داد و ستد از کاروان‌های جاده ابریشم استفاده می‌شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوجوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با هِرمایوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاها (دولت هندوسکائی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آنرا از رود گَنگ در شرق تا صحرای گُبی در شمال وسعت بخشیدند.

سر انجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کنیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغان و معتقدان مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمانروایی کنیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سدهٔ اول تا اوایل/میانه های سدهٔ دوم میلادی به طول انجامید، از دو پایتخت اداره می‌شد: پوروشاپوره (شهر امروزی پیشاور)، و مجموعهٔ پایتخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با کاخ های خوشگذرانی امپراتورهای روم و دودمان هان در چین رقابت می‌کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی می‌باشد که تخارها (کوشانی‌ها) نام خود را به او داده‌اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی‌ها می‌باشند که زبان شان فارسی و خود را تاجیک می‌نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان کنونی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قزدار (در جنوب کویته) و مکوران (یا مکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز(Kujula Kadphises) ، فرمانروای کوشانی، از طریق فرارود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می‌آورد، و آن ها را از هند به‌سوی درهٔ کابل رانده، و به انقراض آن ها سرعت می‌بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویما کادفیز (Vima Kadphises) ، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می‌گستراند.

۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کنیشکای یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پایتخت در پیشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعهٔ کاسموپولیتنی (Cosmopolitan) ؛ (جهان‌شهری یا جهان میهنی) شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست‌آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی میان شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کنیشکا (ح.۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایشگاه‌ها و زیارتگاه‌هایی چون هَده) و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پایگاه‌هایی چون سرخ‌کوتَل) و ارجحیت‌دادن آن ها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره برجسته و باروَر از بروز هنری می‌شود. بطور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا بصورت انسان در یک سکهٔ کوشانی از سدهٔ اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هنردوستی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هَده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سُرخ‌کوتَل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پایگاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده است.

۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه پارچه شدن - در عهد فرمانروایی هوویشکا (Huvishka)؛ ۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودِوا یکم (

Vasudeva I)؛ ۱۹۱-۲۲۵ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دستیابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توانگر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خُرد و چندتکهٔ کوشانی‌ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود.

شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران گشت. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده است.

سنگنوشتهٔ رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کنیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی است. در این سنگنوشته زبان به کار رفته در آن به نام «زبان آریایی (ariao) یاد شده است. پایگاه دیگر باستان‌شناسی مربوط به دوره کوشانیان- سُرخ‌کوتَل در ولایت بغلان، (سده دوم میلادی) است.

کوشانیان در عهد فرمانروایی کنیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و با فعالیت‌های گستردهٔ بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یکجانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچنشینان به‌وجود آورد. آن ها که تجربه یی در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راهشان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن ها تناسب داشت، اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومیِ درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربیِ یونانی-باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی موثر پرشور و پویای آسیای میانه تاثیر می‌پذیرفت.

منطقهٔ گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعهٔ چندقومی و مدارا با گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق‌الجیشی) گندهارا و دسترسی مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بندرهایی در دریای عرب، این منطقه را در طول تاریخ

طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان، اسکندر مقدونی (۳۲۵/۲۴-۳۲۷/۲۶ پ. م.)، مائوریاهای هند، سلوکیان، شاهان یونانی باختری و بازماندگان هندویونانی آنان (سده‌های سوم تا دوم پ. م.)، سکاها و اشکانیان (سده‌های دوم تا یکم پ. م.) ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دستچین و التقاطی پدید آورد که بطور روشن در هنرهای تصویری دورهٔ کوشانی دیده می‌شود. درون‌مایه‌های (تِم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی درآمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.

زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara) (موجود دریایی افسانه یی در آیین هندو)، پایگاه باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان تنها گِردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و همراهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری جدید سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایه‌های تاثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی به کار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کنیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م.)، او که هیچکس دیگری چون او پشتیبانی نیکخواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده است.

سُرخ‌کوتَل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه بیشتر در ویرانه‌های برجای‌مانده از مجموعه نیایشگاه زرتشتی سُرخ‌کوتَل، با پلکان (راه‌زینه) پیشرفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُلِ خُمری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ‌کوتل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ همزیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون هیچگونه تاثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کنیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میترائیسم استقبال کرده است. قطعاتی از تندیس کنیشکا در سرخ‌کوتل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزیم ملی افغانستان در کابل به‌شمار می‌روند.

گنجینهٔ بگرام: در شصت کیلومتری شمال‌غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوندگاه غوربند و دره پنجشیر، پایتخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی به نام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پایگاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطهٔ گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپاشد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسمی شد که این شهر را به یک پایگاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جادهٔ اصلی در بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشهٔ آن مستحکم شده بود، و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاکی (lacquer) از چین، ظروف شیشه یی و بُرُنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش و داد و ستد می‌شدند و احتمالاً در صورت‌کالاها نگهداری می‌شدند تا از روی آن ها کاپی‌برداری شود.

به رغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آنها مُهر و موم شده بودند، تا مدت نزدیک به هفده قرن در داخل کاخ در امان مانده بودند تا این که در سال‌های دههٔ ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینهٔ بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متمدن آن دوران. این

کشفیات شیفتگی ما را با دستساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و بافرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

مجموعه معابد بودایی در هَده: هده که یک پایگاه (ساحهٔ) باستان‌شناسی یونانی-بودایی واقع در سرزمین باستانی گندهارا، در شش مایلی (ده کیلومتری) جنوب شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان است، یکی از بزرگترین معابد و مجموعه زیارتگاه‌های بودایی در جهان، طی سده‌های نخست تا سوم میلادی بوده است. هده با موقعیت کلیدیش در مسیر دو هزار مایلی سفر زائران و مبلغان بودایی از هند به چین، مرکزی فعال برای ترجمه و تکثیر (نسخه‌برداری) نوشته‌های بودایی و همچنین هنر تندیس‌گری شمرده می‌شد.

بیش از ۲۳۰۰۰ پیکره‌های یونانی-بودایی ساخته‌شده از خاک رُس و گچ، تزئینات معماری و سردیس‌ها و تندیس‌هایی که مردان، زنان، کودکان، دیوهای گوناگون، سالخوردگان، با حالات و پوشاک قابل تصور، از هر طبقه و مقامی، از هر گونه چهره یی از هر گوشهٔ دنیا را نشان می‌داد - حتا چهره‌های بیشتر از آنچه که برای بازآفرینی تمام یک شهر بودایی ضرورت باشد - در سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی در هده بین دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شد. پیکره‌های به دست‌آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودایی و هِلِنی (یونانی) را در سبکی کامل و بی‌نظیر قابل شناسایی از هِلِنی تلفیق (با هم‌درآمیختن) می‌کنند.

اگرچه به‌عقیدهٔ کارشناسان خود سبک متعلق به هِلِنی واپسین (متاخر) در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد است، اما پیکره‌های به دست‌آمده از هده احتمالاً متعلق به سدهٔ اول پس از میلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاریخ کهن، کیفیت عالی، ظرافت کار، گوناگونی و کیفیت حیرت‌انگیز پیکره‌ها، هده می‌بایست یک «شهر کارخانه یی» بوده باشد که در آن هنرمندان یونانی و کارآموزان آن ها، آشنا با همه جنبه‌های تندیس‌گری هِلِنی، زندگی و کار می‌کردند، به طوری که جان بُردمَن (John Boardman) دانشمند هده را «مَهدِ تندیس‌گری آغازین بودایی به سبک هندویونانی» تعبیر کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان یونانی به بودایی (بطور مثال از هِراکلِس (Herakles)که در بوداسفِ (Boddhisatva) بودایی الهام گرفته شده است) بطور روشن در هده دیده می‌شود.

افزون بر این، هده یکی از کهن‌ترین نسخه‌های بودایی برجای‌مانده در دنیا را ارائه می‌دهد، که شاید یکی از کهن‌ترین نسخه‌های هندی برجای‌مانده، مجموعه قوانین فرقهٔ سَروَستیوادا (Sarvastivadin) که مدت‌ها گُم بوده و زمانی در تمام سرزمین گندهارا رایج بوده و در نشر آیین بودایی

از هند به چین کارساز بوده است. این نوشته‌های بودایی که شاید متعلق به حدود سدهٔ نخست میلادی است، و در طی سال‌های ۱۹۹۰ میلادی از هده غارت شده و به پاکستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاری نوشته شده‌اند. این نوشته‌ها در درون ظرف سفالی (که بر روی آن نوشته‌ای به همان زبان برنوشته شده‌بود) کشف شدند و سرانجام سر از کتابخانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سیاتل آوردند. صاحب قانونی این نوشته‌ها هنوز مورد بحث است.

بیش از هزار مجموعه پیکره‌ها در هده در طی سال‌های دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شدند و به موزیم ملی افغانستان در کابل و موزیم گیمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپه‌های بودایی هده به صورت موزیمی آزاد تبدیل شده‌اند که امروزه در معرض خطر جدی قرار دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زیادی از پیکره‌های هده به غارت رفت و به‌سرعت سر از بازارهای بین‌المللی آثار عتیقه درآوردند. بسیاری از این معابد هده در جریان نبردهای تانک بین سربازان شوروی و چریک‌های افغان که به این منطقه کشیده شده‌بودند ویران شدند. آنچه که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان برجای‌مانده بود، در طی جنگ‌های داخلی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ میلادی تا مرز نابودی به تاراج رفتند. این پایگاه افسانه یی که زمانی تاج جواهرنشان عصر کوشانی بود، اینک به ویرانه تبدیل شده است.»-گ.

متن کتیبه:

«کنیشکای کوشانی، رهایی‌بخش بزرگ، نیکوکار، فرمانروای دادگر، شایستهٔ نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را به خواست نَنَه و به خواست همه دیگر ایزدان. که بیاغازید نخستین سال را به خشنودی خدایان. او صادر می‌کند یک فرمان به یونانی و سپس بیان می‌دارد به زبان اری...«سَکِتَه»، «کَئوسان»، «پاتالی‌پوترا»، «چامپا»...پادشاه کنیشکا به «شافر نوکونْزوک/ ناقَنزاق» فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی به نام ایزدان در سرزمین ... برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدبانو «مَه» در برترین جا، خدای «آرموز» آفریننده خوشی‌ها، «آردوخش»، «سروشَرد»، «نَرسَه»، «مهر»، «مَهَشان» و «وینک» تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: «شاه کوجولَه کَدفیز»، پدر پدر بزرگ، «شاه ویمَه تَکتو» پدر بزرگ، «شاه ویمَه کَدفیز»، پدر و خود «کنیشکا» ... باشد تا آن ایزدان، یاری‌رسان شاه شاهان کنیشکا باشند.»

در ویکی پیدا به زبان روسی در باره **پادشاهی کوشانی** چنین آمده است:
«پادشاهی کوشانی (به زبان چینی**貴霜王朝**، گویشاون Guyshuan، دولت باستانی بود در گستره آسیای میانه، افغانستان، پاکستان و هند شمالی در سده های یکم-سوم میلادی که اوج شکوفایی آن در سال های 105-250 میلادی شمرده می شود.

بنا بر یکی از تئوری ها، پادشاهی کوشانی از سوی مردمان کوچرو و چادرنشین هند و ایرانی- تخارها Tochars (به زبان چینی یوئه شی ها / ماهبانویان)، پی ریزی شد که زمانی از گستره یی که کنون به نام منطقه خودگردان سینکیانگ/ اویغور چین یاد می شود، آمده بودند. دولت کوشان با دولت های رُم، پارس و چین دارای روابط دیپلماتیک بود.

باشندگان کشور پادشاهی کوشان که دارای خاستگاه های تباری متنوع بودند، به زبان های مختلف ایرانی خاوری سخن می گفتند. مانند زبان های کوشانی (تُخاری)، زبان باختری و زبان های دیگر. در کشور شاهی کوشان آیین نامنهاد یونانی- بودایی توسعه می یافت. تمدن کوشانی با درهمآمیزی دستاوردهای بسیاری از توده ها، تاثیر چشمگیری بر تاریخ فرهنگ جهانی بر جا گذاشت.

وجود امپراتوری بزرگ کوشانی از سوی تاریخ نویسان تنها در میانه های سده نوزدهم شناسایی گردیده بود.[45] اطلاعات

---

[45] . شایان یادآوری است که در شاهنامه فردوسی چند بار یه کوشانی ها اشاره شده است و از آنان به نام کُشی ها یاد شده است. آقای جواد مفرد در نوشته زیر در زمینه چنین نوشته است:
«...جنگ رستم با اشکبوس- سردار اسطوره یی سپاه کاموس کُشانی مطابق شاهنامه در پیوند و اتحاد با تورانیان (سکاها) به فرماندهی افراسیاب و همچنین چینیان بوده اند. بررسی نام کُشانی در این رابطه گرهگشاست. چه، آن به وضوح نشانگر قوم کوشان (تخاران، یوئه چی ها/ مه یوئه چی ها) و فرمانروایان مقتدر آن است که از مرزهای شرقی ایران کنونی تا داخل مرزهای چین اصلی فرمانروایی نموده اند. با اندکی دقت در این نام ها در می یابیم که خود نام های کاموس و اشکبوس هم اشاره به همان فرمانروایان کوشانی دارند. چه، شرق شناسان با توجه به نام فرمانروایان مقدم و متأخر کوشانی آنان را به کادفیس ها (کوجولا کادفیس، ویما کادفیس) و ایشکاها (کانیشکا، واشیکا، هوویشکا، اوواسوشکا) آنان را به دو گروه با همین نام ها تقسیم نموده اند که شاهنامه و

ایرانیان باستان بیش از یک هزاره مقدم بر آن ها همین کار را به نحو دیگر انجام داده اند. چه، بی شک نام کاموس از تحریف و تصحیف همین نام کادفیس و نام اشکبوس (شاه حامی و پیرو «فرد دانا» = گوتمه بودا همان گئوماته زرتشت) با توجه به همان نام ایشکاها (شاهان) پدید آمده است.
دکتر مشکور در کتاب «ایران در عهد باستان» در باب کانیشکا - که نامش با توجه به نام توراتی ایشپاکای اسکیت (ایشاک تورات، اسحق قرآن) یعنی شهسوار و شاه - به معنی شاه جهان است، چنین می آورد: «کانیشکا در ۱۲۰-۱۶۰ میلادی به پادشاهی نشست. وی بزرگترین پادشاهان کوشانی است؛ و قلمرو حکومت او گذشته از ایران شرقی و افغانستان شامل حوزهٔ رود تاریم و ترکستان چین و شمال غربی هند و سواحل گنگ بود؛ و پاتالی پوترا پایتخت قدیم سلسلهٔ معروف موریاهای هند بهٔ دست او افتاد.
کانیشکا برای انتقام گرفتن از چینی ها از متصرفات هندی خود از راه واخان گذشته ولایات کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد و دامنه فتوحات خود را تا رود تاریم رسانید و سلطنت کوشانی را از هر طرف به یکی از چهار رود جیحون، سند، گنگ و تاریم امتداد داد و پسر پادشاه کاشغر و برخی امیرزادگان چین را به گروگان با خود به پایتخت خویش در بگرام آورد.
کانیشکا لقب شاه گنداهارا (گنداور) را داشت. کانیشکا و جانشینان پر اقتدار او بیشتر توجه به هند و ثروت آن کشور داشتند. در نظر کوشاني ها هند پر ثروت، جاذب تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می نمود. در همین نواحی سرحد دو کشور اشکانی و کوشانی تقریباً قریب به خطی که امروز مشخص سر حد میان ایران و افغانستان است، تثبیت شده بود. جنگ میان کانیشکا و پارت ظاهراً در زمان بلاش سوم وقوع یافته است.
در متن سریانی مربوط به زمان بلاش چهارم (۱۹۱-۲۰۷ میلادی) از سپاهی بزرگ مرکب از مادها و پارس ها که به مشرق ایران حمله برده اند به طور مبهم ذکری شده است. در آغاز بلاش محاصره شد و تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان او از نو حمله آورده و دشمنان کوشانی را تا دریا عقب راندند. دین بودایی که در عهد آشوکا (=عادل) از خاندان موریاها در شرق ایران انتشار یافت در عهد کانیشکا به منتهی ترقی خود رسید و معابد بودایی زیادی در سراسر مشرق ایران بر پا گردید.
می گویند ساختن مجسمه های بزرگ بودا[زرتشت، ابراهیم ادهم، ابراهیم خلیل] در بامیان در زمان کانیشکا آغاز شده است. «بنا بر این، در اصل اسطورهٔ کاموس کُشانی، نام رستم یعنی (پهلوان بلند اندام)، در رابطه با اشکبوس به جای بلاش (ولخش=والا- خشیه) است که خود به معنی شاه و پهلوان بلند اندام می باشد نه به جای رستم دستان که

همان آترادات پیشوای مردان سردار عهد خشثریتی (سومین فرمانروای ماد، کیکاوس) و شکست دهندهٔ ابر قدرت آشور در مازندران بوده و حدود هشت قرن قبل از بلاش سوم (رستم اشکانی) و کانیشکا (اشکبوس) می زیسته است. فردوسی حماسهٔ نبرد اسطوره یی رستم (در اصل رستم اشکانی، بلاش سوم) با اشکبوس (کانیشکا) را چنین به تصویر کشیده است:

دلیری کجا نام او اشکبوس/ همی برخروشید برسان کوس
بیامد که جوید از ایران نبرد / سر هم نبرد اندر آرد بگرد
بشد تیز رهّام با خود گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر
بر آویخت رهّام با اشکبوس / بر آمد ز هردو سپه بوق و کوس
بر آن نامور تیر باران گرفت / کمانش کمین سواران گرفت
جهانجوی در زیر پولاد بود / به خفتانش بر تیر چون باد بود
نبد کارگر تیر بر گبر اوی / از آن تیزتر شد دل جنگجوی

به گرز گران دست بر اشکبوس / زمین آهنین شد سپهر آبنوس

بر آهیخت رهّام گرز گران / غمی شد زپیکار دست سران

چو رهّام گشت از کشانی ستوه / به پیچید زو روی و شد سوی کوه

ز قلب سپاه اندر آشفت طوس / بزد اسپ کاید بر اشکبوس

تهمتن بر آشفت و با طوس گفت / که رهّام را جام باده است جفت

به می در همی تیغ بازی کند / میان یلان سر فرازی کند

چرا شد کنون روی تو سندروس / سواری بود کمتر از اشکبوس

تو قلب سپه را به آیین بدار / من اکنون پیاده کنم کارزار

کمان بزه را به بازو فگند / به بند کمر بر بزد تیر چند

خروشید کی مرد رزم آزمای / هم آوردت آمد مشو باز جای

کشانی بخندید و خیره بماند / عنان را گران کرد و او را بخواند

بدو گفت خندان که نام تو چیست / تن بی سرت را که خواهد گریست

تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسی کزین پس نبینی تو کام

مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

کشانی بدو گفت بی بارگی / بکشتن دهی سر به یک بارگی

تهمتن چنین داد پاسخ بدوی / که ای بیهده مرد پرخاشجوی

پیاده ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ / سوار اندر آیند هر سه به جنگ

هم اکنون ترا ای نبرده سوار / پیاده بیاموزمت کارزار

پیاده مرا زان فرستاد طوس / که تا اسب بستانم از اشکبوس

کشانی پیاده شود همچو من / زدو روی خندان شوند انجمن

پیاده به از چون تو پانصد سوار / بدین روز این گردش کارزار

کشانی بدو گفت با تو سلیح / نبینم همی جز فسوس

و مزیح بدو گفت رستم که تیر و کمان / ببین تا هم اکنون سر آری زمان

چو نازش به اسپ گرانمایه دید / کمان را بزه کرد و اندر کشید

یکی تیر زد بر بر اسپ اوی / که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

بخندید رستم به آواز گفت / که بنشین به پیش گرانمایه جفت

سزد گربداری سرش در کنار / زمانی بر آسایی از کارزار

کمان را به زه کرد زود اشکبوس / تنی لرز لرزان و رخ سندروس

به رستم بر آنگه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بد اندیش را

تهمتن به بند کمر برد چنگ / گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

یکی تیر الماس پیکان چو آب / نهاده برو چار پرّ و عقاب

کمان را بمالید رستم به چنگ / به شست اندر آورد تیر خدنگ

بر جا مانده در باره امپراتوری کوشانی مقطعی(اپیزودیک)، متنوع و متضاد اند. تقویم و تاریخ این پادشاهی بیشتر از روی سکه های باقی مانده، سالنامه ها و گاهنامه های چینی(به ویژه «هو هان شو» (تاریخچه دودمان هان های بعدی) و برخی شواهد و مدارک پراکنده هند و یونانی احیا گردیده است. بر سر نام پادشاهان و گاهشناسی این دوره کنکاش ها کماکان ادامه دارد.

تاریخ:
هسته اصلی دولت کوشانی در آغاز، قلمرو باختر (باکتریا) بود. در این جا، پس از بر افتادن دولت یونان و باختری،

برو راست خم کرد و چپ کرد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست

چو سوفارش آمد به پهنای گوش / ز شاخ گوزنان بر آند خروش

چو بوسید پیکان سر انگشت اوی / گذر کرد بر مهرهٔ پشت اوی

بزد بر بر و سینهٔ اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس

قضا گفت گیر و قدر گفت ده / فلک گفت احسنت و مه

گفت زه کشانی هم اندر زمان جان بداد / چنان شد که گفتی ز مادر نزاد

نظاره بریشان دو رویه سپاه / که دارند پیکار گردان نگاه

نگه کرد کاموس و خاقان چین / برآن برز و بالا و آن زور و کین

چو برگشت رستم هم اندر زمان / سواری فرستاد خاقان دمان

کزان نامور تیر بیرون کشید / همه تیر تا پَر پُر از خون کشید

همه لشکر آن تیر بر داشتند / سراسر همه نیزه پنداشتند

چو خاقان بدان پّر و پیکان و تیر / نگه کرد برنا دلش گشت پیر.....

تشکیلات کوچک سیاسی فرمان می راندند. از جمله متصرفاتی که در آن از رهبران قبایل کوچی فرمان می بردند. به ویژه از ماهبانویان که دولت پادشاهان یونان و باختر را بر انداختند.

به گواهی آرامگاه های نمایندگان سرشناس ماهبانویان (کشف شده از سوی باستان شناسان شوروی در طلاتپه در شمال افغانستان)، این قبایل چادرنشین و کوچرو به سرعت سنت های فرهنگ زمینداری را فرا گرفته بودند (نگاه شود همچنین به: مقاله طلای باختری).

در سال یکم پیش از میلاد، در سراسر قلمرو باختر سر از نو کاریزها و اَرَدها (قنات) های نوی کشیده می شود، واحه های بزرگ کشاورزی ساخته می شود و شهرهایی در تداوم اصول شهرنشینی دوره یونان و باختری برپا می گردد.

کوجولا کدفیزس Kujula Kadphises- بنیانگذار امپراتوری کوشانی بر پایه منابع چینی، فرمانروای از یکی از گروه های یوئه شی (ماهبانویان) بود که در اوایل سده یکم پیش از میلاد، چهار سردارنشین مستقل دیگر یوئه شی باشنده قلمرو باختر را فرمانبردار خود ساخت و سپس سرزمین های دودمان های کوچک یونانی را هم زیر فرمان خود در آورد. کجولا کدفیز توانست شهر لان شی Lanshi - پایتخت ماهبانویان را که در 44 کیلومتری غرب شهر دوشنبه (جایی که اکنون شهر نو واقع است)، بگیرد.

هرمیا (Hermia) - یکی از حاکمان هند و یونانی، با تلاش به دنبال تحکیم موقعیت خود و با به دست آوردن استقلال از پارت، با کدفیزKadphises پیمان اتحاد می بندد، و پیروزمندانه چند سردارنشین باختری را متحد می سازد، و خود را شاه شاهان می خواند (همانند فرمانروایان اشکانی)، وکدفیز را در روی دیگر سکه خود همچون یک شاهزاده مستقل ضرب می زند. پس از مرگ هرمیا، کدفیز تاج و تخت او را می گیرد، و هر دو پادشاهی را متحد می سازد (بنا به ارزیابی کارشناسان در حوالی سال 47 میلادی)، و پس از آن به فتح تدریجی کشورهای همسایه در گندهارا و شمال پاکستان می پردازد. در نتیجه، سراسر باختر متحد و یکپارچه زیر اقتدار فرمانروای نو در می آید که شاه شاهان لقب می گیرد. سپس کدفیز یکم توانست در شماری از مناطق جنوب هندوکش اقتدار خود را تثبیت نماید. ضرب زدن سکه ها با نوشته های هندی گواه بر آن اند که سرزمین هایی با باشندگان هندی در ترکیب متصرفات او درآمده بودند.

مرزهای کوشان در دوره ویما کدفیز یا کدفیز دوم- پسر و جانشین بنیانگذار دولت کوشانی گسترش یافت. او بخش شایان توجهی از شمال باختری هند را شاید تا بنارس به دولت کوشانی الحاق کرد. در نتیجه، شاهنشاهی کوشانی یکی از قدرت های بزرگ جهانی گردید که بخش بزرگی از آسیای میانه، قلمرو امروزی افغانستان، پاکستان و بخش بزرگی از شمال هند را در بر می گرفت.

در سکه های کدفیز دوم بیش از هر چیزی فرتور شیوا - ایزد هندی با گاو نر دیده می شود. پادشاه کوشانی با ابراز تمایل خود به آیین هندویسم، شاید به دنبال تحکیم اقتدار دودمان کوشانی در میان اتباع نو بود.

نامدارترین پادشاه کوشانی- کانیشکا بود. اما در باره زمان فرمانروایی او، گمانه زنی های گوناگونی در میان پژوهشگران هست. شاید پادشاهی او در ثلث نخست سده دوم میلادی بوده باشد. در دوره او تختگاه دولت کوشانی به پیمانه معینی به سوی سرزمین هند تغییر یافت و شهر پوروشاپورا (Purushapura) (اکنون پیشاور) پایتخت شد.

کنیشکا همچون حامی بودیسم شناخته می شود. هر چه بود، در سکه های او، نه تنها فرتورهای بودا، بل که خدایان گوناگونی دیده می شود- از هلیوس و هفائستوس یونانی گرفته تا میترای ایرانی و ورتا Vertragna هندی و بسیاری دیگر.

چون مرزهای متصرفات کوشان در غرب مستقیما با پارت و در خاور با دولت هان چین همسایه بود، از این رو، هر از چند گاهی درگیری هایی رخ می داد. به ویژه بر سر ترکستان خاوری در اوخر سده یکم- اوایل سده دوم میلادی مبارزه سختی روان بود، که در آن ارتش کوشان موفق شد در سر انجام جلو گستره جویی دولت چینی هان را بگیرد.

در سده سوم میلادی کوشان ها از ساسانیان، که جایگزین پارت ها شده بودند، شکست خوردند. در سده سوم میلادی شاهنشاهی کوشان آغاز به از هم پاشیدن کرد. هر چند پس از چندی بار دیگر تاریخ شاهد رستاخیز کوشانیان در سده چهارم گردید که توانستند سر بر آورند اما نتوانستند دیگر به شکوه پیشینه دست یابند.

مقارن با سده چهارم بقایای جهان کوشانی از سوی یفتلیان («هون های سفید») در هم شکسته شد که سنت کوشانی را ادامه دادند.

زبان کوشانی ها:

در کشور شاهنشاهی کوشان با لهجه های گوناگون زبان های ایرانی شرقی از جمله زبان باختری و زبان کوشانی سخن می گفتند. دانشمندان زبان شناس از روی بقایای کتیبه ها، زبان کوشانی را به عنوان یک زبان ایرانی شرقی زیرگروه شمالی ایرانی تعیین نموده اند [14]. زبان کوشانی را همچون گویشی از زبان یو ئه شی (مهبانویی) شناسایی کرده اند.

اقتصاد:

از ویژگی های بارز دولت کوشانی، در هم آمیزی بازرگانی توسعه یافته داخلی و خارجی آن بود. داد و ستد با کشورهای غربی به ویژه امپراتوری روم و علی الخصوص استان های خاوری آن، یکی از جایگاه های نخست را داشت. تجارت چه از راه خشکی و چه از راه آبی از طریق بندرهای غربی هند انجام شد. مسیر زمینی به شمال، به باختر، و سپس به چین می رفت. بازرگانان کوشانی به اسکندریه مصر- مهم ترین بندر تجاری دریای مدیترانه رسیده بودند. به روم- دارو، ترشی، عطریات، سنگ های گرانبها، عاج فیل و شکر صادر می شد. به ویژه فروش برنج و فرآورده های پنبه یی و پارچه یی دارای اهیمت شایانی بود. ابریشم، چرم باب و سایر ساخته های چینی از راه سرزمین کوشانی ترانزیت می شد. از روم، پارچه (تکه)، جامه باب، شیشه و فلزات گرانبها، مجسمه ها و شراب های گوناگون وارد می شد. شمار فراوان سکه های زرین و سیمین رومی که گنجینه های آن در قلمرو دولت کوشانی به پیمانه بسیار یافت شده است، آورده می شد.

کوشانیان زر رومی را برای ضرب زدن سکه های خودشان به کار می بردند. در میان چیزهای دیگر، نوع ویژه یی از سکه با پرتره های فرمانروایان کوشانی به شیوه امپراتوران رومی، گواه بر تعمیق پیوندهای اقتصادی میان کوشانیان و رومیان اند.

دولت کوشان درآمد کلانی از مدرک عوارض گمرکی دریافت می کرد. هنگام حفریات در کاخ یک والی پادشاهی کوشان در شهرستان بگرام گنجینه پر از اشیای ساخت روم، هند و چین کشف شد، که شاید به عنوان عوارض گمرکی از کاروان هایی که به این جا می آمدند، دریافت شده بود.

با تضعیف دولت مرکزی، به ویژه در پی جنگ های ناکام، نقش و اهمیت فرمانداران بومی افزایش یافت که در نتیجه به فروپاشی دولت واحد انجامید. شهرستان ها را نیز شاید فرمانداران شاهی اداره می کردند.

گاهشماری شاهنشاهی کوشانی:

گاهشماری دقیق تاریخ شاهنشاهی کوشانی هنوز تثبیت نشده است. در زیر محتمل ترین کرونولوژی را که بیشتر پژوهشگران روی آن توافق دارند، می آوریم. تقویم و تاریخ کوشانی ها روی هم رفته از روی سکه ها، سالنامه های چینی (به ویژه «هو هان شو» - تاریخچه دودمان هان بعدی) و شواهد جداگانه هندی و یونانی تدوین گردیده است. آن چه مربوط به نام های شاهان کوشانی و گاهشناسی دوره شان می گردد، کنکاش ها همچنان ادامه دارد.

دوره چادر نشینی:

از 176- 160 پیش از زاد روز مسیح
کوچیدن یوئه شی ها (ماهبانویان) از حوضه رودبار تاریم در سین کیانگ پس از شکست از دست هونوها

در حوالی 135 پیش از زادروز- ماهبانویان به مرزهای کشور باختر (بلخ) می رسند.
دوره فرمانروایی هیرایوس- نخسیتن شاه افسانه یی گویشان (حوالی سال یکم تا 30 میلادی)
فرمامروایی کجولا کادفیز (حوالی سال 30-80 میلادی)
متحد شدن پنج قبیله یوئه شی زیر فرمان کوشان
لشکرکشی سپاهیان متحده ماهبانویان به باختر و بنیادگذاری شاهنشاهی کوشان
سال 47- دفع تجاوز ارتش اشکانی. لشکرکشی در برابر پادشاهی گندهارای زیر فرمان اشکانیان
حوالی سال های 50- 70 میلادی: لشکرکشی و فتح پادشاهی تسزیبین در شمال هند
فرمانروایی ویما تاکتو (حوالی 80- 105 میلای)
سال 87- گسیل سفارت به چین با پیشنهاد پیوند خاندانی میان دو دومان پادشاهی. کشته شدن سفیران به دست سردار بان چاو
سال 90- تاراج شهر یارکند به خاطر انتقام از خون دیپلمات ها از سوی سپاهیان کوشانی
فرمانروایی ویما کدفیز یکم کبیر- شاهنشاه کوشان (حوالی 105-127 میلادی)
فرمانروایی کنیشکای یکم کبیر (127-147)
سال 138- بار دادن سفیران کوشانی از سوی انتونین پئی- امپراتور روم

برگزاری چهارمین شورای بودائیان
فرمانروایی واسیشکای یکم (حوالی 151-155)
ویران شدن نیاشگاه آبایی شاهان کوشاهی در سرخ کتل
فرمانروایی هویشکای یکم (حوالی 155- 187)
فرمانروایی واسوئوی یکم- آخرین شاهنشاه کبیر کوشان (حوالی 191-230)

دوره فروپاشی:
حوالی 240- وابستگی بخشی از سرزمین های کوشانشاهان به ایران ساسانی
میانه های سده چهارم- به قدرت رسیدن کیدار- بنیادگذار دودمان کیداریان در بلخ
سده پنجم- تهاجم یفتلیان («هون های سفید») به بلخ

سرچشمه ها:

Зеймаль Е. В. Кушанская хронология (материалы по проблеме). — . М.: «Наука», 1968. — 186 с

Шеркова Т. А. Египет и Кушанское царство (торговые и культурные контакты) / Отв. ред. Б. А. Литвинский. — М.: «Наука» (ГРВЛ), 1991. — 192 с

Боровкова Л. А. Кушанское царство (по древним китайским источникам). — М.: Институт востоковедения РАН, 2005. — 312 с.

. Берзин А.. Исторический очерк о буддизме и исламе в Афганистане
Г. Юдина «Дальверзин-тепе — земля кладов»Государства Древней)Индии (средний исторический период

پروفیسور داکتر س. گ. کیلاشتورنی[46]

هونوها
و
یوئه شی ها

به گونه یی که می دانیم، [شمار بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ خاور باستان و سایر علم مربوطه، به مساله پیچیده و بحث برانگیز تُخارها و یوئه شی ها پرداخته اند. در همین راستا برای نمونه می توان از] پروفیسور یو. ان. رایخ (رایش Rerikh Y) [نام برد که] در آثار چاپ شده و ناشده خود بارها و بارها به این مساله - مساله نامنهاد تخار (یوئه شی) یا به سخن دیگر، میراث هند و اروپایی باستانی در اعماق قاره آسیا- که یکی از سخت ترین و پیچیده ترین مسایل تاریخ باستانی آسیای مرکزی می باشد، پرداخته است.

«یوئه شی»، چونانِ اتحاد قبیله یی نیرومند کوچیان آسیای مرکزی، با این نام تنها در منابع چینی یاد می شده اند.

---

[46] . پژوهشگر ارشد تاریخ (از جمهوری روسیه سفید) در پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه علوم روسیه، شعبه سانکت پتر بورگ، مدیر شعبه مطالعات آسیای میانه و جنوبی در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه

منابعی که به شرح وقایعی که در استپ ها در کنار دولت های شمالی، چین، در سده های دوم- سوم پیش از میلاد رخ داده بودند، می پرداختند. اما مقارن با این زمان، یوئه شی ها باشندگان قدیمی آسیا بودند- «داده ها در باره یوئه شی ها، اوسون ها و سئه ها (ساک ها) نشان می دهند که این قبایل در اعماق آسیا به سوی خاور (یوئه شی ها تا استان گانسو) مدت ها پیش از سده سوم پیش از میلاد، احتمالا در سده های ششم-هفتم پیش از میلاد، پیش رفته بودند. [3، ص. 80]

هر چند، سئما تسیان (سیما کیان) گستره مشخص بود وباش یوئه شی ها را بین «دانهوانگ و تسیلیان یپان Tsilyanypan» یعنی در شمال نانی پان (Nanypan) در جنوب باختری استان گانسو، می پندارد، تجزیه و تحلیل های گسترده تر به کدزوئو انوکی (Enoki) اجازه دادند تا ادعا کند که در این گستره، تنها مراکز اصلی یوئه شی ها واقع بوده است که بر سر راه مسیر بازرگانی ترانس آسیایی باستان قرار داشته است. در واقع، در آن هنگام، قلمرو واقعی رهبران یوئه شی و چراگاه های قبایل آن ها بخش بزرگی از مغولستان، جونگاریا (Dzungaria) و تیان شان- جایی که آن ها با اوسون ها همسایه بودند و نیز حوضه رود تاریم و مناطق علیای هوان هی را در بر می گرفت.

اطلاعات مبهم و گنگ در باره یوئه شی ها و کشور آن ها در چین هنوز در آثار ادبی- تاریخ نگاری پیش از امپراتوری هان (han) دیده می شود. البته، در ترانسکریپسیون (رونویسی) اندکی متفاوت با هیروگلیف ها به اشکال یوشی (Yushi) یا یوژی (Yuzhi).

اتنونیم یا نام تباری یوئه شی، (در رساله گانتسزی «Guantszy») سده های V-IV پیش از میلاد چونانِ نام مردم و کشوری که در آن سنگ یشم (نفریت) استخراج می شود، ذکر گردیده است. پسان ها، مفسران چینی متن، توضیح دادند که «یوشی Yushi – نام مردمان وحشی شمال غربی بوده است». [22، ص. 316]. کشور Yuzhi در یک رساله دیگر باستانی چینی -«داستان در باره پسر آسمان - مو» هم یاد شده است. رساله که به روی بانس های نای (بامبو) به سال 279 پیش از میلاد نوشته شده است، در گور به تاراج رفته یک شاهزاده با یک گاهنامه یا تاریخچه نوشته شده به روی بانس (بامبو) یه دست آمد. تاریخ نگارش این گاهنامه سال 299 پیش از میلاد تثبیت گردیده است. [6. ص. 354-363]

کشور یوئه شی، مطابق بخش واقعی سفر «مو»- «پسر آسمان» که دقیقا با مسیر راهپیمایی پادشاه چژاو- واولین Wulin-

وانگ مطابقت دارد (او به سال های 325-299 پیش از میلاد حکومت می کرد)، به فاصله پنج روز راه به سوی غرب از گریوه (کُتل) کنونی یانمینگوان (Yanmenguan) در شمال شانشی، به سوی شرق رود زرد قرار دارد. نام این کشور در پیوند با «کوه یشمه» یاد شده است. ترانسکریپسوین (رونویسی) چینی: یوشی (Yushi)، یوژی (Yuzhi) و یوئه جی (Yuezhi) همه یک نام تباری را بازتاب می دهند. [24].

بُعد دیگر، مساله یوئه شی، هویت تباری- زبانی دارندگان این نام می باشد. پژوهشگران بزرگ میانه آسیای باستان چون نامیو اگامی و کدزئو انوکی در پی هئلو به گونه قاطعانه یوئه شی ها را با جامعه تباری- فرهنگی اسکیتی-سکایی مربوط می دانند. [22، ص. 316؛ 18 ص. 227-232]

دیدگاه رایج دیگر، یوئه شی ها را همان تخارهای یاد شده در منابع عهد باستان و منابع کهن هندی می پندارد. چنین هویتی به طور جدی با متون میانه ها و نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، کشف شده در ترکستان خاوری مدلل می شود و یوئه شی ها را با تخارهای حوضه رود تاریم پیوند می دهد که به زبان ها و لهجه های باستانی هندواروپایی (تخاری و تخاری «ب») سخن می گفته و خط می نوشته اند. [4، 1967، ص. 106-118]

تجربه بازسازی مراحل پیشروی تخارها به خاور و پیوندهای ممکنه زبانی چینی و تخاری پیشنهاد شده از سوی ای. پولیبلینک (E.Pulliblenk) به طور بنیادی فرضیه یکی بودن یوئه شی ها با تخارها را تقویت می نماید. [19، ص. 9-39؛ 20، 154-160]

داوری بیشتر قطعی تر در باره ریشه های تباری- زبانی یوئه شی ها، چنین بر می آید که در نتیجه تجزیه و تحلیل آن مواد زبانی که در آثار تاریخی بازماندگان آسیای میانه یی یوئه شی ها- سازندگان امپراتوری کوشان، بر جا مانده است، میسر باشد.[47]

به یُمن یافته های مکتوب (epigraphic) و سکه شناسی، روشن شده است که افزون بر زبان های یونانی و سانسکریت، در مکاتبات رسمی کوشانی، زبان ایرانی که بدون شک با قلمرو باختر باستان در ارتباط بوده است و «باختری» نامیده می شده است؛ به کار می رفته است. [9، ص. 312-313]

---

[47]. منظور از کتیبه های «رباطک» و «سرخ کوتل» و... است-گ.

پرسشی که از دیر باز در میان پژوهشگران مطرح است، این می باشد که نیاکان کوشانی ها- یوئه شی ها- تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ به پنداشت لیوشیتس (V.A. Livshits)، سخن می تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیما مرتبط با لهجه ختنی-سکایی ترکستان خاوری در میان باشد [8، ص. 48].

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (همگون شوی) تازه واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همانجا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی کند. [5، ص. 19-20]. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهمگونی تباری اتحادیه قبیله یی یو ئه شی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت. [5، ص. 17]

با توجه به این که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه شی ها میانه آسیای را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه شی های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله یی یوئه شی ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می شمارد. [همان جا][48].

تز ناهمگونی تباری-سیاسی اتحاد قبیله یی یوئه شی به گونه غیر منتظره یی پس از یافت شدن یک رشته پتروگلیف (petroglyph) (سنگ نقش) ها در جنوب باختری مغولستان، جایی که در صخره های دره تساگانگول (Tsagangol) ایماگ گوبی آلتای (Gobialtay Aimag)، در میان نقاشی های صخره یی، کمپلکس نشانه های پیچیده تامگویی tamgo جا داده شده بود، تایید گردیدند. [2، ص. 69-73]

ب. ای. واینبرگ (B.I.Vaynberg) پیوندهای احتمالی تامگاهای tamgas تسانگولی را با سایر تامگاها بررسی نمود و یگانگی آن ها را چه از نظر پرداز (نقاشی) و چه همریشه بودن با گروه بسیار خاص تاماگاهای آسیای میانه و دریای سیاه و نیز با تاماگاهای رسم شده به روی سکه های پادشاهان خوارزم، سغد و بخارا، و همچنین با تاماگاهای سارماتی

---

[48]. از گفته های ایوانف می توان چنین برداشت کرد که تخاری ها- نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه شی-«تخارستان بزرگ» بوده و کوشانیان- شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری.-گ.

نشان داد. [همان اثر] حتا پیش تر از ین هم، تثبیت گردیده بود که دودمان های با هم خویشاوند سُغد، بخارا و خوارزم سده های دوم و یکم پیش از میلاد از میان قبایل کوچی برخاسته بودند که در شکست دادن دولت یونان و باختری مشارکت داشتند، اما همراه با آن، هیچ پیوندی با دودمان کوشانی نداشتند. [1، ص. 146-154].

واینبرگ آن ها را یوئه شی های دربار یا خاندان چژاو (Chzhao) می خواند.[49] همانا با همین «دربار» مطابق با منابع چینی، همه دودمان های ایجاد شده از سوی یوئه شی ها در شمال باکتریا (باختر) پیوند دارند. چنین بر می آید که آن شاخه قبایل یوئه شی که تامگاهای شان در آلتای گوبی و پسانتر در سغد، بخارا و خوارزم تثبیت شده است، با گروه جنوبی کوشانی ها یکی نبودند. از نظر

---

[49]. دودمان هایی که تاریخ چین آمده اند، قرار زیر اند:
سه کشور و پنج امپراتور
تسیه
شان
ژائو یا چژوا (همزمان چژوای شرقی، سلطنت های با هم درگیر و دودمان تسین)
چو (دوره تیره و تار خانه جنگی ها)
هان (هان غربی)، سین وان مان های شرقی
سه شاهی دودمان های وی، شو و او 220-264
تسزین- 265-420
سون جنوبی، سون خاوری، و 16 دولت وحشی
تسی- 479-501
لیان- 557-588
چئن- 581-618
سوی-581-618
تان- 581-618
پنج دودمان و ده پادشاه 907-959
لیناو، سون (شمالی و جنوبی)- 960-1279
یوان (مغول) 1280-1368
مین 1368-1644
تسین (منچوری) 1644-1911
جمهوری توده یی چین

به گونه یی که از تاریخ چین دیده می شود، ژائو یا چژاو (به چینی趙) (Zhào) یکی از پادشاهی های شمالی چین در «دوران سلطنت های با هم درگیر» (چژانگو) که از سال 403 پیش از میلاد تا 222 پیش از میلاد فرمانروایی می کردند، بود. پسان ها چژاو، یکی از 16 دولتی بود که در سده چهارم چین شمالی میان آن ها تقسیم شده بود. -گ.

پیوندهای ژنتیکی خود، یوئه شی های شمالی به قبایل سرماتی قزاقستان و دامنه های باختری اورال که تاماگاهای همانند تساگانگولی شان با قدمت سده های سوم-یکم پیش از میلاد تثبیت شده است، بیشتر نزدیک بوده اند. (در باره پیوندهای سارماتی یوئه شی ها نگاه شود به: [10، ص. 194-195]

سایت تاماگاهای تساگانگول مغولستان گواه بر آن است که در جنوب باختری مغولستان، دست کم در گستره آلتای مغولستان و آلتای بیابان گوبی، در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، گروهی از قبایل ایرانی اسکان یافته بودند. [2، ص. 71]. بنا بر این، درست، تاماگاهای تساگانگولی به گونه موثقی فرضیه تعلق یوئه شی ها به فرهنگ «پازیریکی ها» و بالاتر از آن، پیوندهای سارماتی (ایران خاوری) آن ها را که از سوی س. ای. رودنکو پیشنهاد شده است، تایید می کنند.

تقسیم تباری- سیاسی قبایل یوئه شی و «خاندان های حاکم آن ها» در سده های دوم و یکم پیش از میلاد، به دو گروه شمالی و جنوبی، بازتاب دهنده فروپاشی اتحادیه چندین قبیله یی یا مولتی تریبال (multitribal) یوئه شی (تُخاری) (که پیش تر در گستره مغولستان امپراتوری باستانی کوچی را که در راس آن یک فرمانروا بود و همه سپاه صدهزارنفری جنگجویان سواره از وی فرمان می بردند، پی ریخته بودند)؛ پس از شکست های سنگین نظامی اواخر سده سوم پیش از میلاد است. [23، ص. 119-120] در باره این دوره تاریخ یوئه شی ها سئمه تسیان (سیما کیان) می نویسد، «در گذشته (یوئه شی ها) نیرومند بودند و با سیونوها (هونوها) با تحقیر بر می خوردند.» [7، ص. 237]

افزون بر این، هونوها (سیونوها یا خونوها) از لحاظ سیاسی به یوئه شی ها وابسته بودند که آنان را وادار می گردانیدند تا پسران شانیوها (شاهان خود) را چونانِ گروگان به دربار یوئه شی بفرستند. آخرین شهزاده گروگان، ماودون (Maodun) بود که با شانیو شدن، نخستین شکست نظامی را بر یوئه شی ها تحمیل کرد و به سرزمین های مادری آن ها به ترکستان خاوری یورش برد. اما تنها پس از چند دهه، وارث ماودون- «شانیوی سیونی (شاه هونویی) لاوشان (Laoshan)، فرمانروای یوئه شی را کشت و از استخوان کاسه سر او جام نیوشیدنی ساخت» [7، ص. 237].

پس از سال 165 پیش از میلاد، مهاجرت سترگ بخش بزرگی از یوئه شی ها به غرب آغاز شد. این گونه، تاریخنگاری چین،

هم مستقیم و هم غیر مستقیم از پیشینه دراز نبردهای هونوها و یوئه شی ها، از دو دوره در تاریخ روابط هونوها و یوئه شی ها، سخن می گوید. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، یوئه شی ها بر هونوها برتری آشکار سیاسی و نظامی داشتند و به آن ها به دیده تحقیر می نگریستند. اما در مرزهای سده های سوم ودوم پیش از میلاد، این برتری را از دست دادند. [25]

نخستین تماس ها میان یوئه شی ها و هونوها کی و در کجا ممکن بودند؟ سیما کیان از هونوها در پیوند با تاخت و تازهای شان بر گستره پادشاهی ژائو (چزاو) (در 403-222 پیش از میلاد) یاد می کند. گستره پادشاهی ژائو بخش جنوبی استان هئبی، بخش خاوری استان شانشی و زمین های واقع در شمال رودخانه زرد (هوان هی) و هئنانی را در بر می گرفتند. [14، ص. 124].

زمین های شمال اُردوس که برای کوچروان باشنده استپ های مغولستان بس پر ارزش بودند، زیر کنترل پادشاهی ژائو قرار داشت. برای رویارویی با تاخت وتازهای آن ها، چند پادگان رزمی ایجاد شده بود. حریف اصلی ژائوها در شمال، هونوها بودند. در میانه های سده سوم پیش از میلاد، لی من- زبده ترین سپهدار پادشاهی ژائو بر این پادگان ها فرمان می راند. او برای سال های بسیاری در برابر هونوها ایستاد و رزمید و باری حتا خود شانیو را هم شکست سنگینی داد. تنها به سال 244 پیش از میلاد بود که او را از خدمت مرزبانی فراخواندند. [13، ص. 259-260]

یوئه شی ها، مدت ها پیشتر از هونوها در گستره سرزمین مغولستان، در نزدیکی اردوس پدیدار گردیده بودند که حضور شان را مدارک مختلف از جمله شواهد باستانشناسی تایید می کنند. به گونه یی که بانو ائما بانکر (Emma Bunker) نشان داده است، یافته های فزونشمار در میانه های سرزمین مغولستان دارای قدمت سده چهارم پیش از میلاد (از جمله، پناهگاه های زیر زمینی با تصاویر صحنه های پیکار شکارچیان افسانه یی دارای سیمای بیخی پازیریکی با جانوران درنده) را، می توان تنها به یوئه شی ها مربوط دانست. [16، ص. 99-116؛ ص. 41-74]

یوئه شی ها سیاست پویای نظامی را نه تنها در غرب آلتای پیش می بردند (که برخی از «غنائم» به دست آمده از رهبران قبایل دارنده فرهنگ پازیریکی بر آن دلالت می کنند)، بل که در دوردست های خاوری استپ سترگ هم که در این جا با قبایل دارای سیمای بس متفاوت از خود [(توده های منگولوییدی)-گ.] بر خوردند.

...همه دلایل در دست است تا بپنداریم که سرهای تزیین شده طلاکاری شده در افسار یافت شده پازیریک، آویزه های ضیافتی افسار اسب یکی از سران یوئه شی بوده است- این سرها، سرهای رزمندگان به خاک افتاده هونوها به دست وی بوده است، که از جمجمه های شان جام های طلاکاری شده ساخته شده بود. چنین چیزی گواه بر نبردهای خشن هونوها و یوئه شی ها در سده های چهارم و سوم پیش از میلاد است. در روند این جنگ ها، که مدت ها جلو گسترش هونوها به سوی غرب را گرفته بود، یوئه شی ها در درون آسیا امپراتوری کوچ نشین خود را پی ریخته بودند که بنا به ارزیابی سیما کیان «به شگوفایی رسیده بود».

این که شاهزاده ها و سرداران یوئه شی (به خاک سپرده شده در آلتای در سرزمین های دور دست خاور) در استپ سترگ بر سر قدرت می جنگیدند، گواه بر گستره جویی آن ها بر سایر توده ها است تا به رسم تعظیم پیش شان سر فرو آورند. [14، ص. 43]، و همین بوده است که افسار پازیریک پدید آمده است. پس از گذشتن دو سده، در آلتای فرمانروایان کبیر نو استپ بزرگ سر برآوردند که از کاسه های سر رهبران اربابان پیشین خود- یوئه شی ها جام های باده پیمایی و میگساری ساختند.

پی نوشت ها:

1. Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в V—V вв. // Буддийский культовый центр в Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1972.
2. Вайнберг Б.И., Новгородцева Э.А. Заметки о знаках и тамгах Монголии //История и культура народов Средней Азии. М., 1976.
3. Грантовский Э.А. О восточноиранских племенах кушанского ареала // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. П. М., 1975.
4. Иванов В.В. Языковые данные о происхождении Кушанской династии тохарская проблема // НАА. № 3. и
5. Иванов В.В. Тохары // Восточный Туркестан в древности и раннем невековье. М., 1992. сред-
6. Кравцова М.Е. «Жизнеописание Сына Неба Му». Вопросы и ПВ. 1992. Вып. 2. проблемы //
7. Крюков М.В. Туркестан в III в. о н.э. — VI в. н.э. // Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье. М., 1988.
8. Лившиц В.А. К открытию бактрийских надписей на Кара-тепе // Буддийские пещеры Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1969.
9. Лившиц В.А. Кушаны: письменность и язык // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I. М., 1974.
10. Мандельштам А.М. Происхождение и ранняя история кушан в свете археологических данных // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I.
11. Руденко С.И Культура населения Горного Алтая в скифское время. М. -Л., 1953.

12. Руденко С.И. Культура населения Центрального Алтая в скифское время. М.-Л., 1960.
13. Сыма Цянъ. Исторические записки. Т VII. / Перевод с китайского Р.В.Вяткина. М., 1996.
14. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1968. Вып. 1.
15. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1973. Вып. 2.
16. Bunker E. Significant changes in iconography and technology among ancient China's north-western pastoral neighbours (IV— I B. C.) // Bulletin of the Asia Institute. Vol. 6 (1992) Bloomfield Hills.
17. Bunker E.C. Ancient Bronzes of the Eastern Eurasian Steppes. New York, 1997.
18. Enoki K. The Jueh-chie-Scythians identity. A hypothesis // International Symposion on history of Eastern and Western Cultural contacts. Tokyo, 1959.
19. Pulleyblank E.G. Chinese and Indo-Europeans // Journal of the Royal Asiatic Society, 1966.
20. Pulleyblank E.G. The Wusun and Saka and the Jueh-chie migration // Bulletin of the School of Oriental Studies. 1970. Vol. 33.
21. Takacs Z., de. On the Hsiung-nu figure at the tomb of Huo Ch'u-ping // Monumenta Serica, t. Ill, fasc. 1. Peiping, 1938.
22. Haloun G. Zur Uetsi Frage // ZDMG. 1937. Bd. 91.
23. Hulsewe A.F.P. China in Central Asia. Reiden, 1979.
24. Консультация С.Е.Яхонтова, которому автор обязан подробным комментарием приводимых сведений.
25. О возможном происхождении и истоках кульуры сюнну см. работы С.СМиняева.

یک سکه کوشانی مزین با تصویر شاه کوشان و تندیس سر یک سردار کوشانی. سیمای اروپاییدی هر دو هویدا است.

پروفیسور داکتر غوزِل محی الدین ووا[50]
گزارنده: عزیز آریانفر

نقش دولت «گرپاند»
در
با هم آمیزی فرهنگ های آسیای میانه

فرهنگ دوره کوشانی گرپاند در تاریخ فرهنگ مردم تاجیک نقش مهمی در حفظ و نگهداری سنت های باستانی و فرهنگی و شکلگیری سیمای تمدن های آسیای میانه و آسیای شرقی در دوره های بعدی بازی نموده است.

در هنر کوشانی، ویژگی های دیرین ترین آداب و رسوم بومی تبارز یافته و همراه با آن ها، تعامل طیف گسترده یی از

[50]. بانو گوزل محی الدین اوا (دانشمند اویغوری تبار باشنده دوشنبه) - داکتر علوم تاریخی، استاد دیپارتمنت روابط بین الملل دانشگاه سلاوی تاجیکستان و روسیه و رییس مرکز مطالعات جیوپولیتیک تاجیکستان اند.

فرهنگ های گروه های گوناگون تباری آسیای میانه، درهم آمیزی آن ها با سنت های باستانی بومی و شالوده های آفرینشی نوآوری ها بازتاب یافته است. در این فرایند، نقش تمدن آفرینی امپراتوری گرپانـد که دوره کوشانی مرحله مهم تاریخ فرهنگ آن به شمار می رود، عظیم است.

در منابع، گاهشمار یا تقویم (کرونولوژی) تشکل کشور گرپانـد، یاد نشده است. منابع چینی زمان شکلگیری گرپانـد را نیمه دوم سده یکم، اوایل سده دوم می دانند.[51] هرچند، شواهد مکتوب دال بر بنیادگذاری آن در دست نیست، اما برخی از داده های غیر مستقیم وجود دارد. روشن است که شهریار گرپانـد- ویو شاه (Vyushah) ، تون شوی (Tunsho) مقدس بودایی را در عصر سپه سالار چینی بان چائو (32-102 میلادی) آورد که در باره آن اطلاعاتی در پیوند با پویایی هایش در نواحی کاشغر حفظ شده است.

شیرین قربان می نویسد که زمان پویایی های تون شو در گرپانـد، با دوره کنیشکا- شاه کوشانی همخوانی دارد.[52] تاریخ پادشاهی کنیشکا، زمان درازی در علم یک موضوع بحث انگیز بود. دانشمندان چینی زمان فرمانروایی او را نیمه دوم سده یکم میلادی می پندارند.
کشف شگفتی برانگیز کتیبه (سنگنبشته) کنیشکا (فرمان نامه او) در روستای رباطک (استان بغلان، در شمال افغانستان) به زبان باختری، بر قدامت پادشاهی گرپانـد روشنایی می افگند.

دوره فرمانروایی کنیشکا، در پرتو این کشف تازه، بر پایه مطالعات د. کیرب-(Cribb) دانشمند انگلیسی، میان سال های (100- 126 یا 120-146 میلادی)[53] را در بر می گیرد.[54]

---

[51]. بیچورین، ان. یا.، *آسیای میانه و ترکستان خاوری*، آلما آتی، 1997، ص. 88.

[52]. قربان شیرین، *فرهنگ تاجیک های چین* (ژونگو تاژیک مدنیتی)، انتشارات خلق سین زیان، 1992، ص. 40 (به زبان اویغوری).

[53]. Sim – Williams N., Cribb j. A New Bactrian Inscription// Silk Road Art and Archacology. –Vol. 4- Kamakura, 1995/96y. P.75-142.

[54]. هرگاه به عنوان نقطه شروع، نیمه دوم قرن یکم- اوایل قرن دوم را بگیریم، چنین بر می آید که تون شو (Tunsho) را نه نخستین شاه کیرپانـد آورده بود. همین گونه، فروپاشی دولت گئیرپانـد مقارن با سال های 713-727 میلادی می گردد. درست هنگامی که بر پایه داده های منابع

پژوهش های دانشمند شناخته شده تاجیک- داوودی، منابع سکه شناسی، همراه با داده های مکتوب نیز یافته های این دانشمند انگلیسی را تایید می نمایند. داوودی می پندارد که کنیشکا بین سال های 105-128 میلادی فرمانروایی می کرده است.[55]

به پنداشت پژوهندگان چینی، نام این دولت در منابع چینی، (Hepantuoguo) یا («Hepantu») بوده است و در منابع خاوری ایرانی-گرپاند که به باور دانشمندان چینی، از پیوند دو کلمه ایرانی قدیم ساخته شده است: «گئر» (گر، گور) - کوه، و «پاند»- راه یعنی راه کوهی یا راه کوهستانی یعنی نام کشور، کشور راه کوهستانی [(کتلی، گریوه یی)-گ.] بوده است،[56] که شاید نشان دهنده اهمیت آن بر سر راه «جاده ابریشم» بوده باشد. افزون بر این، پژوهندگان اویغوری در آثار خود، با تکیه به منابع قدیمی چینی نام دولت «گئرپانیا» را به کار می گیرند. ما در این نبشته، «گرپاند»- را چونان پذیرفته شده ترین و رایج ترین نام به کار می بندیم. شاید توضیح اتیمولوژی (ریشه شناسی) کلمه گرپاند و گیرپانا را منابع نو بدهند.

در برخی از استان های شمال هند، که زمانی شامل دولت گرپاند می گردیده اند، کنون به اندازه کافی بازمانده های فزونشمار از آثار فرهنگ کهن دیده می شود، که می توانند به بازسازی سنت های منسوخ فرهنگ باستانی آسیای میانه یاری رسانند. پاره های دولت گرپاند، که زمانی شاهنشاهی توانمندی به شمار بود، چنین بر می آید که کنون در ناحیه «کیرپان» استان جاموی هند برجا مانده است. کلمه «کیرپان» (Kirpan) در زبان هند و آریایی به معنای «خنجر» است. خنجری که سیک های پنجابی آن را به کمر خود می آویزند. زبان پنجابی، به زیرگروه زبان های «هند و آریایی»- گروه زبان های «هند و ایرانی»- خاندان زبان های «هند و اروپایی» وابسته شمرده می شود.

چینی، فیو شین- شاه گئرپاندی، با بخشی از باشندگان خود به تابعیت تبت درآمد. از همین هنگام، دولت کیرپاند از عرصه تاریخی ناپدید می گردد.

[55]. د. داوودی، *گردش پولی ختلان قرون کهن و میانه* (سده پنجم پیش از میلاد- اوایل سده بیستم میلادی)، دوشنبه، 2006، ص. 58.

[56]. در شماری از سکه های دوره کوشانی، شاهان این دودمان نشسته بر فراز ستیغ کوهساران دیده می شوند که خود گواه بر کهستانی بودن کشور شان بوده است.-گ.

بیشتر، در همه آثار هنری، همه مردان گرپاندی با یک ممیزه بارز نمایش داده شده اند- با خنجری آهیخته آویخته در کمر شبانان. شایان یادآوری است که «کیرپ-آنیا» شاید به زبان پنجابی معنای «سرزمین مردان خنجر به دست» یا «خنجر دار» را برساند. چون کلمه آنیا به معنای خانه [(میهن)] است.

نقش سترگ و تمدن سازی را گرپاند، با پیونددهی پاره های گستره پهناوری که در آن دارندگان فرهنگ های گوناگون می زیستند، در زیر چتر یک نهاد دولتی واحد، بازی نمود. برترین دستاورد گرپاند را می توان شکلگیری تمدن خودزیستای آن ارزیابی کرد. در این برهه، دو مرکز فرهنگی، اقتصادی و سیاسی- باختر (باکتریا) و شمال غربی هند، که برای توسعه ارثیه فرهنگی تمدن های عصر برنز به پیمانه برابری مساعد بودند، در تراز بالای شکوهندگی و شگوفایی به سر می بردند.

همین گونه، نقش شاهنشاهی گرپاند در رسانایی و پخش ارزش های تمدن های قاره آسیا مهم بود. کاروان های بی شماری از چین هانی (یعنی دولت هان Han) از راه سرزمین گرپاند به سوی سواحل رم مدیترانه یی و مستعمرات عهد عتیق پیرامون دریای سیاه، رهسپار می گردیدند و از سواحل شمال آفریقایی رم در مسیر راه دریایی به طور منظم کشتی ها به سوی دروازه های دریایی گرپاند به غرب ره می پیمودند.

موقعیت جغرافیایی مهم استراتیژیک گرپاند، نقش مهمی در انتقال ارزش های علمی و دستاوردهای هنری و توسعه شهرسازی و در مبادله دانش معنوی شرق و غرب بازی می نمود. همانا میراث تمدنی دولت گرپاند، شالوده رستاخیز فرهنگ آسیای میانه یی دوره سامانیان را پی ریخته بود. توسعه فرهنگی در دولت گرپاند در چهارچوب ساختار عظیم دولتی صورت می گرفت که سرزمین های وسیعی از تاجیکستان، افغانستان و ازبیکستان امروزی و بخش هایی از هند و پاکستان کنونی را در بر می گرفت.

ریختیابی امپراتوری گرپاند، تشکل چهار امپراتوری دوران قدیم در گستره اورآسیا- رم، پارت (اشکانی)، (سپس ساسانی)، هان (خان) چینی و گرپاندی را پایان بخشید. درست در دوره همین چهار امپراتوری، جاده بزرگ ابریشم کشیده شد، که در مسیر آن، گفتگوی پرشور تمدن ها روان بود. جاده بزرگ ابریشم، گستره پر از پویایی و آگنده از ره آوردهای تمدنی بود، که در آن گفت و گوهای پرشور و زنده روان بود. این گستره، جایی بود که در آن در دوران

باستان و سده های میانه، ارتباطات بین المللی زمینی و دریایی برپا بود.

برای نخستین بار، واژه «راه ابریشم» را فردیناند فرایهر فون ریشتهوفن(Ferdinand Freiherr von Richthofen)- دانشمند آلمانی، در کتاب «چین» [(Kaiserreich China)] خود که به سال 1877 به چاپ رسید، به کار برد. گیتاشناس (جغرافی دان) نامدار آلمانی با این نام، شبکه راه های قاره یی کشیده شده را که در اوایل گاهشناسی ترانس کانتیننتال، خاور و باختر را با هم پیوند می دادند، نمایش داد.

شکلیابی راه بزرگ ابریشم، که بر شالوده بسیاری از جاده های کشیده شده برای برپایی تماس های منطقه یی پیش از آن، پدید آمده بود، مرحله کیفی تازه یی در گسترش روابط بین المللی نوع بشر ارزیابی می گردد، که نقش مهمی در شکل گیری پایه های تمدن های محلی معاصر بازی نمود.

در مسیرهای جاده ابریشم، راهبان وکاهنان آیین ها و مذاهب گوناگون راه می پیمودند و به موعظه می پرداختند و دست به تبلیغ و پخشگری ارزش های معنوی خود می یازیدند. به یاری رسالت نیکوکارانه آن ها، شالوده یی گذاشته شد که سیمای تمدنی کشورهای کنونی اردوگاه مذهبی بودایی- کنفسیوسی خاور آسیا، اردوگاه هندویی- بودایی جنوب خاوری و جنوب آسیا، کشورهای جنوب باختری آسیا و باختر اروپا را پرداز کرد.

در ریختیابی ساختارهای تمدن اروآسیایی، نقش چهار شاهنشاهی بزرگ دوران کهن و جاده ابریشم بس ارزنده است. جاده ابریشم بزرگ، هر چهار امپراتوری قدیم را با هم پیوند می داد و در برقراری ثبات نسبی در مسیری از اقیانوس آرام تا اقیانوس اتلس نقش سازنده داشت.

گستره پهناور امپراتوری گرپاند به کاردهی پایدار نخستین مسیر دیپلماتیک ترانس کانتیننتال (سراسر قاره یی) در تاریخ بشریت- جاده ابریشم، مساعدت می کرد. منابع چینی گواهی می دهند که فرمانروای گرپاند به پاسداری از گستره پهناوری از کاشغر گرفته تا سرزمین های غربی خود می پرداخت.

درآوردن توده های مردمی که زمانی باشندگان قلمروهای کنونی آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، هند، و بخش هایی از ایران بودند، زیر چتر یک دولت واحد و امنیت نسبی از مداخلات نظامی خارجی، منجر به رشد شهرها، شکوفایی اقتصاد و فرهنگ گردیده بود. این در حالی بود

که همو سرزمین های غربی و میانی امپراتوری گرپاند با مسیرهای دریایی راه ابریشم که اهمیت آن در دوره شگوفایی امپراتوری گرپاند افزایش یافته بود، پیوند می یافت.

لشکرکشی های جهانگشایانه شاه گرپاند به جنوب، با نخستین هدف مهم جیوپولیتیک در تاریخ تاجیک ها- دسترسی به دریاهای جنوب و رسیدن به راه های دریایی مرتبط بودند. این مهم همو با آغاز فرمانروایی دودمان کوشانی در دولت گرپاند دستیاب گردید.

پدیدآیی امپراتوری گرپاند، که در خاور با کشور هان (خان) چین و در غرب با شاهنشاهی پارت ها (اشکانیان)، هم مرز بود، مراکز باستانی تمدن دنیای قدیم شاهنشاهی های جهان باستان را با هم پیوند داد و به گفتگوی پویای تمدن ها در مسیر ترانس کانتیننتال مساعدت کرد.

در یکی از متون چینی، شهریاران دودمان کوشانی گرپاند در کنار فرمانروایان رم و دولت هان چین «فرزندان آسمان» خوانده شده اند که سراسر جهان را میان خود تقسیم نموده اند.[57]

در گرپاند کوشانی، قدرت در دست نمایندگان آن نیروهایی بود که با فرمانروایان هلنی یا بیگانه بودند و یا با آن ها دشمنی داشتند و این گونه موقعیت برتر یونانیان و لایه های هلنی به پایان رسید. با این حال، همو این کار منجر به استیلای گسترده تر و ژرفتر ارثیه کهن فرهنگی و هنری گردید.

درکشور گرپاند، در سده یکم، نخبگان حاکم دیگر آموزش های یونانی نمی دیدند و به پرستش خدایان یونانی نمی پرداختند. عناصر و انگیزه های دارای منشای کهن، همراه با سنت های بومی و خارجی، که در نتیجه ارتباطات گسترده بین المللی اشتهار یافته بودند، مورد بازیافت آفرینشی قرار می گرفتند.

به جای فرهنگ دوره هلنی، که در آن سنت های عتیقه چیرگی داشت، فرهنگ های تلفیقی (سینکریتیک) که در برگیرنده رنگارنگ ترین عناصر و انگیزه های فرهنگ و هنر ویژه [(لایه های گوناگون باشندگان کشور گرپاند)-گ.] بودند،

---

[57]. نگاه شود به متن سخنرانی نویسنده زیر عنوان «نقش کیرپاند در توسعه تمدن آسیای میانه// کتاب *مواد همایش علمی بین المللی: «عامل تمدنی در خاور میانه- تجربه تعامل تاریخی*، دوشنبه، 2007، ص.ص.177-178.

پدید آمدند که به خدمت فرمانروایان محلی قرار گرفتند و پشتوانه مذاهب و فرقه های آن [(سرزمین گرپاند)-گ.] گردیدند.

در تنوع (رنگارنگی) و در نگاه نخست، التقاطی (آمیزه یی) بودن فرهنگ این دوره آسیای میانه، می توان ریشه های بسا از پدیده های فرهنگی و هنری را ردیابی کرد. این تنوع- ره آورد جستجوهای جهان بینی ها و سلیقه های نو بود و بیخی قانونمندانه بود که از بایگانی خیلی ها غنی آن، هم مسیحیت و هم بودیسم و نیز هنر پروکلاماتیف (proklamativ) ایران ساسانی (که فرهنگ آن، به نوبه خود، تاثیر بس شگرفی بر خاورمیانه نزدیک و میانه در عصر قرون وسطی اسلامی بر جا گذاشته بود)، چیزهای بسیاری را برگیرند.[58]

مرحله آغازین پدیدآیی هنر تلفیقی گرپاند، با کشف گنجینه به دست آمده از کاوش های و. ای. سریانیدی (Sarianidi)- باستانشناس نامدار باشنده مسکو، در طلا تپه[59] (که مربوط به هزاره دوم- اوایل هزاره یک پیش از میلاد است)، در اواخر سال 1978 - اوایل سال 1979، روشن گردید. همو در بازیافته های طلاتپه، آن سنتز پویای فرهنگی بازتاب یافت، که سیمای تکرار ناشدنی تمدن گرپاند را تعیین نمود. در گورهای پنهانی طلا تپه (شاید گورهای شاهزادگان [(گرپاندی)-گ.]، همسران و کنیزان شان)، بیست هزار سازه طلایی- هنری یافت گردید که شامل سگک ها، انگشتری ها، دستبدها، گردنبندها، نیام های کاردها، شمشیرها و خنجرها بود.

برخی از این سازه ها در سبک هنر دشت های اورآسیا، به شکل تندیسک های جانوران منبت کاری شده با فیروزه، عقیق جگری و دیگر دانه های گرانبها ساخته شده اند. برخی دیگر، سنت های یونانی- رومی، اشکانی، هندی، خاور دور را با خود می کشند. با این هم، در دفینه های طلا تپه، در پهلوی اشیای ساخته شده با یک سبک، اشیاء هنری یی یافت گردیده است که نشاندهنده نه تنها همزیستی، بل که آمیزش ماهرانه نمودها و نقوش سنت های فرهنگی و هنری گوناگون در آفرینش های استادان قدیم اند. برای نمونه، چنین اند نیام های زرین مرصع کاردها و خنجرها: در نوار میانی این نیام ها، اژدها هایی خشمگینی کشیده شده اند که یکی پی دیگری روان اند و هر یک ترسناکتر تر از دیگری اند.

---

[58]. استاویسکی، ب. یا.، *مقدمه یی بر تاریخ فرهنگ و هنر توده های آسیای میانه*، مسکو، 1992، ص. 43.

[59]. در نزدیکی شبرغان (در شمال افغانستان).

نقش و نگارهای پرداز شده در سبک جانورپردازی سکایی، با دو ردیف نقوش گل و چلیپا های شکسته در هم آمیخته اند، که به سوی لبه پوش نیام کشیده می شوند. متفاوت از نماد اژدها، که نه تنها در دشت های آسیای میانه، بل نیز در باختر (باکتریای) باستان و خاور میانه، خوب شناخته شده بودند، چلیپاهای شکسته، به هنر باختر، به گمان زیاد به دوره های نخستین [فرمانروایی دودمان-گ.] کوشانی از هند وارد گردیده بودند.

نقش و نگارهای نه کمتر آمیزه یی (تلفیقی) تزئین کننده آویزه های طلایی، در نزدیکی یکی از گورهای نیایشگاه یافت گردیده است. در هر یک از آویزه ها، پرسناژهایی به تصویر کشیده شده است با چشم های نقطه دار در تاج های دندانه دار و در جامه های کوچی ها (کوچروان) که هر یک اژدهایی در دست دارند.

با سبک جانورپردازی دشتی (استپی)، بی چون و چرا تصاویر اژدهاهای شاخدار و بالدار، با بدنه های دراز و پاهای غیر طبیعی پیچ خورده به پشت، آویزه های زرین با دانه های فراوان فیروزه، عقیق جگری و لاژورد پیوند دارند. در عین زمان، خال های پیشانی های آن ها، آشکارا بیانگر تاثیرپذیری از هنر هندی است.[60]

فرهنگ دوره کوشانی دولت گرپاند، با شگوفایی شهرسازی (سامانه ساخت و ساز و دژسازی)، معماری، هنرهای تجسمی در فرم های بزرگ و کوچک آن (پیکرتراشی، تندیس سازی، نقاشی، گچ بُری و کوروپلاستیک (coroplastics)، مهارت ها و پیشه های حرفه یی، رواج یافتن نوشتن، علوم و حقوق؛ برجسته است.

در گستره میان رودخانه های آمو دریا و سیر دریا، شهرهای بزرگ و کوچک با مناسبات توسعه یافته کالایی-پولی و رشد پویای فرهنگ بسط می یابند. فرهنگ شهری کوشانی، که زمان شکلگیری و شکوفایی آن- سده های یکم تا چهارم میلادی تخمین زده می شود، از تراز بالایی توسعه همه زیرسامانه های مهم پشتیبانی زندگانی تا هنجاریک (نورماتیف)- اجتماعی برخوردار بوده است.

در باره ویژگی های شهرهای بزرگ دوره کوشانی می توان از روی آثار باستانشناسیک بخش های میانی کشور گرپاند مانند بلخ در افغانستان کنونی (با مساحت 550 هکتار)،

---

[60]. استاویسکی، ب. یا.، یاتسنکو، س.آ.، *هنر و فرهنگ ایرانیان قدیم*، مسکو، 2002، ص. ص. 246-247.

ترمز در ازبیکستان امروزی (با مساحت 350 هکتار)، شهرواره شهرنو در تاجیکستان (با مساحت350 هکتار) و شهرک قلعه زال در شمال افغانستان (با مساحت 200 هکتار) گمانه زنی کرد.

شهرک های کوچکتر مانند دل ورزین تپه (Dalverzintepe)، زر تپه، و کمپیر[61]تپه در جنوب ازبیکستان، بهتر از شهرهای یاد شده مطالعه گردیده است. بیشتر، پیرامون شهرها دیواره های دژها و خندق ها کشیده می شده است. شهرها دارای ارگ، خیابان اصلی، بناهای مذهبی (نیایشگاه های بودایی، معبد «الهه بزرگ باختر»، یا پناهگاه «آتش مقدس» با محراب های آن) بوده اند. برای نمونه، شهرک زرتپه نقشه و طرح مشخصی داشته است. در میانه شهر، خیابان اصلی آن با پهنای ده متر افتاده است. در مرکز شهر، رو به این خیابان، نمای اصلی رویه کاخ شهریار آن می برآمده است و در سوی دیگر آن، منطقه رهایشی در بر گیرنده خانه های چند تن از باشندگان آن واقع بوده است که مساحت هر یک از این خانه ها از 600 - 800 متر مربع می رسیده است. در درون خانه ها، به وضوح اتاق های نشیمنی و سالون های پذیرایی، پسخانه ها و انبارها از هم جدا دیده می شوند.

مصالح اصلی ساخت و ساز در گرپاند مرکزی کوشانی، خشت (آجُر) بزرگ چهارکنج خام گلین بوده است. برای پوشاندن فرش کف ساختمان ها و کاخ ها، از سنگ های چهارکنج سوختانده شده (پخته شده در کوره های خشت پزی) کار گرفته می شده است. از سنگ ها برای تهیه پرزه های معماری (تهداب ها، ستون ها، پایه ها، پیش آمدگی های لبه های بام ها و...) کار گرفته می شد. عنصر مهم معماری گرپاندی، ستون های چوبی با پایه های سنگی تراش شده و تهداب های سنگی بوده است.

دیواره های ساختمان ها را بیشتر با رویه کشی های پلاستری تزئین نموده و یا روی دیوارها را با گچ سفید می پوشاندند و گاهی هم با نقاشی های مانومنتال (monomental) یا یادبودی یا به یادماندنی؛ چه تزیینی (ornamental) و چه سوژه یی، از جمله تصویرهایی از خدایان بومی و بودایی می آراستند.[62] خانه های بزرگ و مرفه، استفاده شهریان از سفالینه ها (سنگ های سرامیک) نقش و نگار شده با کیفیت بالا، و صدها سکه پیدا شده از شهرهای مدفون، گواه بر تراز بالای رفاه باشندگان شهرهای گرپاند

---

[61]. کمپیر= پیرزن.

[62]. *تاریخ مردم تاجیک*، جلد یکم، (تاریخ باستان و قدیم)، دوشنبه، 1998، ص. ص. 443-445.

اند. درست سیاست پویای شهرسازی حکومت مرکزی، به رشد شهرهای مستحکم بسیار خوب برنامه ریزی شده مساعدت می نمود.

در هنگام شکلگیری جاده بزرگ ابریشم، در آن تنها ابریشم داد و ستد نمی شد. بل که روی این راه، ظروف چینی، پشم، پوشاک از پوست خز، بردگان، ساخته های فلزی، ترشی باب، عطر و مواد خوشبو، دارو، عاج، اسب های اصیل، سنگ های گرانبها، جانوران وحشی و... خرید و فروش می شد. روی این سیستم عظیم جاده یی، همراه با کاروان های بازرگانی، سفارت های دیپلماتیک، زائران و مسافران و جهانگردان ره می پیمودند.

با توجه به تقاضای ویژه به ابریشم، هنوز درسده پنجم در آسیای میانه، دبستان های خودی هنر ابریشمبافی در تخارستان، سغد، فرغانه، تورفان و... به میان آمدند. دبستان های آسیای میانه یی ابریشم بافی هنری با داشتن نقاط مشترک بسیاری در سنت های بافندگی و ریسندگی با دبستان های نساجی چینی، در عین زمان از آن فرق می شدند (تفاوت ها در کاربرد تکنیک های خاص و رهیافت های هنری و...بیان می شد).

از اواخر سده ششم- اوایل سده هفتم، تزیینات (اورنامنت های) ساسانی، سغدی، تخارستانی، که از مناطق زیر نفوذ فرهنگی ایران، به چین ره یافته بودند، با تصورات سنتی چینی در هم آمیختند و انواع «ساسانی» تزیینات، به نمادهای رتبه های مقامات دولتی مبدل گردیدند. در بسیاری از موارد، نمادها، که جدا از یک دیگر وجود داشتند، هم در چین و هم در غرب ایران با هم ادغام می گردند. سنت های هنری بیزانسی، ساسانی، تخارستانی و سغدی در خاور آسیا گسترش پیدا می نماید.

جاده ابریشم نقش مهم دیگری را در توسعه هنر نساجی- در گسترش صنعت پنبه و پنبه ریسی بازی نمود. اگر چه پنبه در آسیای میانه در هزاره دوم پیش از میلاد شناخته شده بود، با این هم، همو پیوستن سرزمین های هندی به دولت گرپاند و کارکرد پایدار جاده ابریشم گسترش وسیع می یابد. از آغاز تاریخ میلادی، پارچه های پنبه یی در همه جادر میان باشندگان تخارستان به کار می رفت.

آمیزش تمدن ها در مسیر جاده ابریشم، تاثیر یکراستی بر پوشاک باشندگان گرپاند بر جا می گذاشت. به گونه یی روشن است، تاریخ لباس سنتی، هم تکامل فرهنگ خودی و هم یکپارچه سازی و همگرایی (انتیگراسیون) نفوذ فرهنگی خارجی را در روند ریختیابی و پاگیری (کانسولیداسیون=

تحکیم) تباری- فرهنگی مردمان عهد قدیم و قرون وسطی آسیای میانه، در بر می گیرد.

درهم آمیزی فرهنگ ها و تمدن ها بر پارچه ها (تکه ها) ی سازنده لباس ها نیز بازتاب می یافت: بر پارچه ها (تکه ها)یی که لباس ها از آن دوخته می شد، جواهرات، شیپ جامه، لوازم آرایش و...

گفتگوی میان تمدنی در مسیر جاده ابریشم (که در آن، کاروان های بازرگانی- این نه تنها آورندگان کالاهای سرزمین های دوردست، بل که رسانندگان ارزش های پربار معنوی، در آمد و شد بودند)، پیوسته روان بود. ساربانان را صنعتگران ماهر، نگارگران، رقاصه های دوره گرد، خوانندگان، آوازخوانان و نوازندگان چیره دست، نقاشان، آفرینندگان آثار هنری، مبلغان، راهبان وکاهنان، دانشمندان و دیپلمات ها، همراهی می کردند.

پدیدآیی بزرگترین امپراتوری های عهد قدیم، عامل مهم رسانایی دستاوردهای یک تمدن بومی به گستره دیگری، گردید، که در چهارچوب آن، در هم آمیزی پویای فرهنگی، از جمله در زمینه هنر دوزندگی پوشاک رخ داد.

بیشتر، پاره های وارداتی پوشاک ها (در پی تماس های تباری یا فرهنگی در روند فرایندهای همگرایی یا یکپارچه ساز (انتیگراسیونی) و همریخت و همگون شونده (اسیمیلاسیونی))، [با گذشت زمان-گ.]، به سازه های سنتی پوشاک بومی می گردیدند. در این جا، سخن بر سر پذیرایی یکراست و دربست «باد» های فرهنگی «وزیده» از بیرون نیست، بل بر سر گزینش آگاهانه و «دست چین شده» برخی از پدیده ها در پیوند با سلیقه، زیبایی شناسی، آب و هوا و اوضاع طبیعی گستره زندگی خود باشندگان- (گزینش سلکتیف) است.

تأثیرات بیرونی فرهنگی، در گام نخست در پارچه ها و مواد مورد استفاده در دکوراسیون لباس ها بازتاب می یافتند. اما اشکال اساسی پوشاک تنها در روند فرآیندهای تباری و نیز در دوره گستره جویی های تمدنی دستخوش دگرگونی می گردیدند.

دگرگونی راستین در پوشاک باشندگان آسیای میانه در دوره کوشانی هنگامی رخ داد که انبوهی از پارچه های پنبه یی [(ریسته و بافته شده از پنبه در کارگاه های ریسندگی و بافندگی)-گ.]، در مدل سازی لباس ها به کار گرفته شد. جدا از آن که در واقع در این جا باشندگان این سرزمین

خود آغاز به ساختن خود این نوع پارچه ها [(پارچه های نخی ریسته شده از پنبه)-گ.] نمودند.

پارچه های پنبه یی- کاغذی بافته شده از نازکترین فرآورده های پنبه یی که از سوی ال. ای. البوم (Albaum) - باستان شناس نامدار در روند حفاری های چنگیز تپه (در ترمز قدیم- کنون در ازبیکستان) به دست آمدند، به اوایل عصر ما (آغاز تقویم میلادی)، پیوند دارند. در جنوب تاجیکستان، در گورستان «اتفاق» منطقه پرخار [(فرخار)-گ.]، پاره هایی از جامه پنبه یی [(نخی)-گ.] سرخرنگ با گلدوزی پر شاخ و برگ به شکل «درخت زندگی» یافت شده است که قدمت آن سده های سوم میلادی تخمین زده می شود.

قدامت پارچه پنبه یی به دست آمده از معبد بودایی قره تپه در ترمز قدیم، سده های سوم- چهارم میلادی گمان زده می شود. قدمت بیشترین پارچه ها و لباس های نخی بازیافت شده در قرغان (ترمز قدیم) نیز همین زمان تخمین زده می شود.[63] در این جا، در گورهای شهریان عادی، پیراهن های نخی سفید و تنبان (شلوار) های گشاد با دوزندگی سنتی یافت گردیده است، که آشکارا نشان دهنده خاستگاه بومی پارچه های پنبه یی اند. در این دوره، به تایید منابع چینی، سغدیان همراه با پارچه های گلدار و ابریشمی، از پارچه پنبه یی یا نخی (کتانی) سفید نیز پوشاک می دوخته اند.

پارچه های بافته شده از پنبه، با پارچه های ابریشمین در آسیای میانه به پیمانه گسترده یی همزمان رایج شده و بی درنگ به دلیل ارزانی و امکان تولید آن در کارگاه های خانگی اشاعه می یابند. با این هم، در این دوره، در پهلوی پارچه های ارزان نساجی بافته شده از پنبه، پارچه های بسیار گرانبها در تراز بالای هنری را با بهای نه کمتر از ابریشم می ریسیدند و می بافتند.

درآمدن سرزمین های پهناور در گستره های امپراتوری های قدیم و گسترش مذاهب جهانی در مسیرهای جاده ابریشم، زمینه ساز شکل یابی مفهوم «مُد» در پوشاک گردیدند. در مسیرهای جاده ابریشم، پارچه های همانند و روش های دوزندگی (خیاطی) مشابه رواج یافته، در شکل لباس دگرگونی هایی پدید آمد.

---

[63]. الکینا، آ. ک.، محی الدین ووا، گ. ام.، کوزلوفسکی، و. آ.، *پوشاک اواخر سده های چهارم- پنجم ترمز کهن*، شهرک بودایی قره تپه در ترمز قدیم، مسکو، 1996، ص. ص. 307- 326.

در این حال، روشن است دین مسلط بر جوامع، ردپای خود را در همه جا بر جا می گذاشت که در گام نخست در دکوراسیون و نمای پوشاکینه ها نمودار می گردید. برای مثال، اگر عصر هخامنشی ها را بگیریم، در آن عصر، مُد بیشتر در نمای اساسی جامه ها و در دکور آن ها بازتاب می یافت.

طرفه این که، پدیده های بیرونی و بیگانه بیشتر در محیط حاکم پذیرفته می شدند. این پدیده های نو در مُد و نوآوری های به عاریه گرفته شده دیگر، شاید دارای بار نابود کننده سراسری و همه جاگستر فرهنگی نبوده باشند، زیرا پذیره ها بیشتر در میان لایه های نخبه باشندگان ساری و جاری می شدند که برای آنان به عاریه گیری نوآوری های فرهنگی، چونان ابزاری برای تثبیت جایگاه ویژه شان در محیط مشخص فرهنگی- اجتماعی شمرده می شد. نوآوری ها و نوینه پذیری های فرهنگی با گذار از مرحله همگرایی و درهم آمیزی فرهنگی، به مرور زمان، خود به عناصر سنتی مبدل می گردیدند.[64]

در دوره کوشانی، پدیدارها و نمادهای فرهنگ هلنی (یونان) کمرنگ گردیده و ریشه کن می شوند و یا دست کم به سلیقه و میل لایه های نو حاکمه- ایلات کوچرو هماهنگ، همرنگ و همخوان می شوند.

پسان ها، روند دگرگونی های ظاهری و تحولات، با گنجاندن عنصر هلنی- یونانی در لایه های ژرف آفرینندگی های هنری انجام می گیرد، که در هنرهای زیبای زرگری و گوهرکاری، دانه نشانی، زیور آرایی، نگارگری و...بازتاب می یابد. این فرایند تعامل میان سنت ها و نوآوری ها و نوگرایی ها- (میان نو و کهنه) در همه مراحل تاریخ پوشاک، نشان دهنده فرایند پیچیده پیدایی و تکوین فرهنگی (ژنیزس کلتوری) و گفتگوی فرهنگ ها است که در گذشته سپری شده بودند.

در شیوه زندگانی مردم، همه اندیشه های یونانیان برابرانه پذیرفته نمی شدند. هر چند، میزان این پذیرایی در گرو کمرنگ شدن کرکتر تباری بود، با این هم، بیشتر بسته به تراز تمدن پذیری بود. هرچند رم یکسره در پی تماس با پادشاهی های هلنی دگرگون شده بود، باختریان تنها دریافت برداشت نو از زیبایی را مدیون هلنیسم بودند. رفتن زیر بار افسون های هلنیستی، برای هیچ توده یی هرگز به معنای گذشتن از خویشتن خویش نبود. بر عکس،

---

[64]. ماسوی، و. ام.، *تمدن های نخستین*، سانکت پتر بورگ، 1989، ص. ص. 30-31.

این به معنای یافتن ابزارها و دستاویزهایی برای خودنمایی و خودبازبینی بود.

«جستار» ها و برگرفته های یونانی، آشکارا در تزیین (دکور) پوشاک ها به نمایش در می آمدند: این نمایه های می توانستند زیورات و گهرها باشند یا پارچه های تزئینی و پر از نقش و نگار. شاید گوشواره های بی ریخت (آمورف) با دو دلفین، یافت شده از گورهای تولهر (Tulhar) و آیریتام (Airytom)، اشیای دارای خاستگاه هلنی باشند.

گروه ویژه مصنوعات خرد و ریز وارداتی را ساخته های آورده شده از کارگاه های سنگ بُری و سنگتراشی های غربی هیما؟ و اینتالی؟ می ساختند، که به شکل حلقه های گرد در آورده می شدند و حیثیت مهرهای شخصی را داشتند.

پوشاک آسیای میانه یی تاثیر هند را نه تنها در هنر نساجی، بل که در زمینه زرکاری و گهرنشانی نیز پذیرا شده بود. گردن بندهای سیردولیکی؟ (Serdolik) با نقش و نگارهای گیاهی، یافت شده در بسیاری از آبدات باستانی و قرون وسطایی باستان شناسی، نه تنها در هند، بلکه در سراسر گرپاند از محبوبیت ویژه یی برخوردار بود.

در سراسر دوره پیش از اسلام، جواهر و تزیینات هندی، کالای مهم معاملات بازرگانی بود. تأثیرات فرهنگی در هنر زرگری و جواهرنشانی آسیایی میانه نیز بازتاب یافته بود. این، عاریه گیری مستقیم جواهر هندی و یا تقلید از آن در تراز بومی بود. برای مثال، در گنجینه گورستان پرآوازه دل ورزین، دو نوع دستبند دیده می شود- با نوک ها یا انجام های پهن و با پیچ و تاب های مارپیچی نما، که دستبندهای همانند با آن (آنالوگ آن) در تاکسیلا (Taxila) پیدا شده است.[65]

در همین دفینه، گوشواره هایی ساخته شده با سبک هندی دیده می شود. بانو گ.آ. پوگانچینکووا –پژوهشگر گورستان دل ورزین (Dalverzin)، گردنبند طلایی (حمیل چکمنی) آراسته از پنج رشته زنجیر، بسته به استوانه های دانه شانی شده (منبت کاری شده) با فیروزه و سنگ الماندین(almandine) را نیز دارای خاستگاه هندی می پندارد. آویختن چنین حمیل های گردن (گردن بند) ها، نشانه بستگی بانوان به لایه

---

[65]. پوگانچینکوا، گ. آ.، *پیوندهای باختر و هند در آبدات هنری*// هند قدیم، پیوندهای تاریخی-فرهنگی، مسکو، 1982، ص. 346.

های بالایی و طبقه اشراف هند شمرده می شود و اغلب در پوشاک بودایی ها در مجسمه های گندهاری دیده می شود.[66]

در هنر دوره کوشانی، آشکارا دو جنبش آفرینشی مشاهده می شود که می توان آن ها را به عنوان جنبش های دودمانی و بودایی خواند، چون هنر در دوران قدیم و سده های میانه همواره با ایدئولوژی مذهبی پیوند داشته است.

کیش دودمانی گرپاندی ها در دوره کوشانی بر شالوده باورهای نیاکان شان (که بیشتر پیشه شبانی و دامداری داشتند)، و آداب و رسوم کهن بومی کشاورزی الوهیت بخشیدن به شهریاران و ستایش از آنان استوار بوده است.

سبک بودایی در هنر، در نتیجه پخش گسترده ایدئولوژی بودایی در گرپاند پدید آمد که از سوی راهبان و کاهنان بودایی از مناطق قدیم هند، در گام نخست از گندهارا، و سپس از هند مرکزی، پخش گردید.[67]

کنیشکا- شاه گرپاندی، در سنت های نوشتاری بودایی، چونان پیرو سرسخت و پخش کننده آیین بودایی وانمود گردیده است. به ویژه، ابتکار برپایی، شاید نزدیک به یک صد نیایشگاه جامع بودایی به او نسبت داده می شود، که نقش بزرگی را در تشکل اندیشه های تعصب ورزانه بودیسم شمالی، که در آینده در چین، تبت، مغولستان و جاپان پخش گردید، بازی نموده بود.[68]

گسترش آیین بودا در گرپاند در دوره کوشانی با پدیدار شدن برخی از عناصر فرهنگ باستانی هند در این جا به همراه بود. از هندوستان رسم و رواج هایی چون ساختن استوپه ها، استفاده از اتاق های مغاره ها برای مقاصد نیایشی، ساختن مجسمه ها و نقاشی های دیواری با تصاویری از بودا در سیمای انسان (در گذشته، برای نمایش بودا، تنها از نمادها کار گرفته می شد) با ژست ها و ویژگی های خاص پدید آمده در هند قدیم، آمده بود.

---

[66]. پوگانچینکوا، گ. آ.، *اشیای وارداتی آورده شده از سرزمین های بیگانه در مسیرهای آسیای میانه یی راه بزرگ ابریشم* // اوچرک های تاریخ و فرهنگ، تاشکنت، 1990، ص. 23-38.

[67]. استاویسکی، ب. یا.، یاسینکو، س. آ.، *هنر و فرهنگ ایرانیان قدیم*، ص. 244.

[68]. *تاریخ مردم تاجیک*، جلد یکم، تاریخ باستان و قدیم، دوشنبه، 1998، ص. ص. 435-436.

از هند، همین گونه برخی از عناصر جداگانه پر نقش و نگار گیاهی و معماری، از جمله نقوشی چون نیلوفر آبی، عاریه گرفته شده بود. کاوش های همه جایی و سنگنبشته های خروشتی (Kharoshti) و براهمی (Barahami) نشان می دهند که با گسترش آیین بودا، همچنین آشنایی با رسم الخط ها و زبان های هندی پیوند داشت.[69]

تیپولوژی ساختمان های بودایی در گرپاند از کانون (Canon) های هندوستانی پیروی می کردند. با این هم، در آن ها تفاوت های بومی برخاسته از سنت های معماری محلی- در گام نخست، فن ساخت و ساز آشکار است. در گرپاند، مصالح اصلی ساختمانی- خشت خام (آجر) بود. در حالی که در همان هنگام در هندوستان از سنگ کار گرفته می شد. بام ها چوبی بودند و همچنین گنبدی. در تدوین فضا و کف اتاق ها، چیزهای بسیاری از سنت های یونانی- باختری مرتبط با معماری هلنی و به ویژه با سیستم سفارشی به کار می رفت.

در طراحی های تزئینی ساختمان های بودایی گرپاند، جایگاه برجسته یی را تندیس های ساخته شده با الگو برداری از تصاویر و سوژه های پرداخته شده بودایی در هند، داشتند. روشن است بخشی از تندیس ها بی تردید پیرو این تصاویر و سوژه ها ساخته شده اند. مانند نماد بودا و راهبان بودایی، مگر بخشی نیز با سنت های پلاستیک کاری هنر باختر مرتبط اند. تصاویر دوشیزگان، افراد غیر مذهبی- اهداکنندگان (donators) و رزمندگان، از این دست اند.

متفاوت از گندهارا- جایی که در آن مجسمه های سنگی یعنی پیکرتراشی سنگی بیشتر بود، در گرپاند مرکزی، گچبُری با کاربرد گل رس و رویه کشی گچی، رواج داشت. هر چند پیکره های سنگی هم دیده می شود. برای مثال در نیایشگاه آیرتام (Ayrtam).

سیماپردازی های دیواری در ساختمان های بودایی، که پاره هایی از آن تا به امروز مانده است، در بر گیرنده تصاویر سنتی بودا و نیایشنامه های بودایی، نیایشگاه های بودایی- بودیستاوها (bodhisattva)، صحنه های نیایش و پرستش و سرودخوانی اند. با این هم، هر چند، این تصاویر «کانونی» (canonic) اند، چهره های قربانیان، روشن است،

---

[69]. استاویسکی، ب.، یا.، *کاوش ها در قره تپه در ترمز قدیم و اهمیت آن برای مطالعه تعاملات فرهنگی میان توده های جهان قدیم*// پیوندهای توده های آسیای میانه و قفقاز، مسکو، 1990، ص. 8.

بیخی بومی می باشند. در چهره پردازی ها، برجستگی های سیما و ویژگی های ظاهری و مذهبی نشان داده شده است.

در عرصه هنرهای کوچک، پرداز تصاویر kakoni بودا و بودیستاو (boddisatv) در کوروپلاستیک (coroplastics) گسترش بیشتری یافته بود.[70]

پرستشگاه هایی از دیدگاه طراحی همانند به نیایشگاه های گرپاندیری (مانند قره تپه در جنوب ازبیکستان) و تصاویر بودا با هاله یا ایقان (ایکون) نورین در پیرامون بدن و نیز شعله های آتش سر زده از شانه ها، که در هندوستان دوره کوشانی رواج نداشت و به پیمانه گسترده در آثار بودایی سینکیانگ (Xinjiang) چین و خاور دور ارائه گردیده اند، شاید بازتاب دهنده دگرگونی هایی اند که در هنر و معماری بودایی همو در گرپاند رونما گردیده بود.

گسترش بودیسم از گرپاند به منطقه آسیای خاوری، به پیمانه بسیار مرهون راهبان و کاهنان بودایی آسیای میانه بود. این راهبان و کاهنان، صومعه های نوی تاسیس کرده، «متون مقدس» را رونویسی و آن را به زبان های بومی ترجمه و تفسیر کردند.

نقاشی های دیواری کشف شده در قره تپه با تصاویر اهداکنندگان (donators) که در چهارچوب جریان هنری «دودمانی» در هنر کوشانی پرداز شده اند، همانند های بسیاری در آثار هنری هندوستان دارند، که گواه بر تاثیر هنر آسیای میانه در دوره کوشانی، نه تنها بر نهادهای سیاسی، بل نیز در هنر هند است.[71]

هنر سکولار «دودمانی» در گرپاند کوشانی گسترش بسیاری یافته بود. با این هم، قائل بودن الوهیت به پادشاهان یا تقدیس آنان، ستایشگری از آنان و پرستش تصاویر شان در نیایشگاه ها و مهربانی مردم نسبت به آن ها، منجر به شکل گیری و رشد کیش شاهنشاهی گردیده بود. این چنین مهرورزی اتباع وابسته به لایه های گوناگون تباری، فرقه های مذهبی و مناطق مختلف به امپراتور، با بار تقریبا مذهبی و میهن پرستانه، که ویژگی مشترک آنان تعلق داشتن به امپراتوری بود، آیین پذیرفته شده یی بود.

---

[70]. پوگاچینکووا، گ. آ.، *هنر بودایی باکتریای کوشانی*// مطالعه ارثیه فرهنگی خاور زمین، سنت های فرهنگی و عاریه گیری در توسعه فرهنگ ها و تمدن های قدیم، سانکت پتربورگ، 1999، ص. 41.

[71]. استاویسکی، ب. یا.، کاوش ها در قره تپه، ص. 9.

خود مفهوم امپراتوری، هم برای اتباع و هم برای خود فرمانراوایان به ارزش مهمی مبدل شده بود. شخصیت بخشی و یا قائل شدن الوهیت به پادشاهان کوشانی(گرپاندی) شالوده یی را به دست می دهد تا گمان بزنیم که پادشاهان مهرورزی اتباع خود را به امپراتوری تشویق می نمودند و نه تنها به امپراتور، به عنوان معبود. ستایش از امپراتور و نیز ارجگزاری به امپراتوری رسم شده بود.

گرپاندی ها شاهنشاهی خود را در درازای زمان مدیدی تا توانستند به یاری جنگ افزارها گسترش دادند و یکپارچگی آن را نگه داشتند. سرشت نظامی شاهنشاهی گرپاند را منابع چینی نیز تایید می کنند. سیاست دولت کوشانی، اتباع دارای خاستگاه های رنگارنگ را در برابر قدرت نظامی امپراتوری در ترس و در عین زمان وفادار به خاستگاه آسمانی شاهنشاهی و نیز با شور و احساس نسبت به امپراتوری و امپراتور نگه داشته بود.[72]

کهنترین بنای تندیسی کیش دودمانی گرپاند کوشانی، کاخی در خالچایان (در جنوب ازبیکستان) با کمپوزیسیون های منحصر به فرد تندیسی و بازمانده های نقاشی های پیکره یی به یاد ماندنی است. اندازه ساختمان 25x35 متر و مساحت اتاق های آن به شمول راهروها و دهلیزها- ده متر است. در نمای اصلی رویه کاخ، پورتال شش ستونی عمیق- ایوان و پشت سر آن- سالن پذیرایی، اتاق دو ستونی تختگاه پادشاهی، قرار دارد. در دو سوی چپ و راست سالن مرکزی، اتاق های جنبی، زرادخانه، و....واقع است. ایوان و سالن کاخ با کمپوزیسیون های تندیسی گوناگون آرایش یافته اند که به اندازه کافی برجسته در سالن اصلی کاخ و به گونه نه چندان نمایان در ایوان تزئین شده اند.

کمپوزیسیون اصلی عبارت است از تختگاه پادشاهی که جایگاه مرکزی را در آن شهریار نشسته بر تخت و همسر وی (که در دو سوی آن ها مجسمه های اعضای خانواده شان و سرشناسان بومی قرار دارد و بالای سر آن ها تندیس های «وحشی جلوه داده شده» آتن، هرکول و نیک، دیده می شود)، می گیرند. در کمپوزیسیون های دیوار شمالی کاخ، فرمانروای نشسته بر نیمکت یا دراز کرسی نه چندان بلند دیده می شود که در دو سوی آن، در چپ و راستش تندیس های بستگان و دوستان نزدیکش از خاندان پادشاهی کوشانی هیرایی یا گیرایی(Giray) جا گرفته اند. کمپوزیسیون تندیسی بر روی دیوار جنوبی، صحنه نبرد پویای کمانداران

---

[72]. موکرجی، ب. ان.، *کیش شاهنشاهی در امپراتوری کوشانی*// هند و آسیای میانه (در دوره پیش از اسلام)، تاشکنت، 2000، ص. 177.

سواره نظام مسلح با جنگ افزارهای سبک را با سپاهیان سراپا مسلح با جنگ افزارهای سنگین را به نمایش می کشد.

به پنداشت پژوهشگر نامدار-گ. آ. پوگاچینکوا (GA Pugachenkova)، چرخه اصلی مجسمه سازی و تندیس آرایی، دست اندر کار بزرگداری و ستایشگری از خاندان هیرایی یا گیرایی کوشانی بوده است که در صحنه ها این خاندان را همراه با نوازندگان، لوطی ها و ... با حمایت خدایان به نمایش کشیده شده است.[73] بر پیوند میان ساختمان تشریفاتی در کاخ خالچایان و کیش شخصیت گیرای و یا دودمان او همه پژوهشگران اذعان دارند.

نامدار ترین بنای کیش دودمانی کوشانی و جریان دودمانی در هنر گرپاند، نیایشگاه پر آوازه در تپه سرخ کُتل در استان بغلان در شمال افغانستان است. برازندگی و شایندگی سرخ کُتل (کوتل) در آن است که در این جا نخستین سنگنبشته (کتیبه) بزرگ به زبان باختری با نوشتار کوشانی به روی تخته سنگ پیدا شده است که در باره بازسازی «معبد کنیشکای پیروزمند» (که در متن کتیبه از او به نام «بَگولوگو»ی مقدس (خدای مقدس؟) یاد شده است)، حکایت دارد.

پرستشگاه کنیشکای پیروزمند بر فراز تپه سرخ کتل ساخته شده بود که با کمربندی از دیوارهای دژگونه احاطه شده بود. معبد در میانه حیاط قرار داشت که از سه سو با دیوارهای دارای برج های مستطیل شکل، (که در امتداد آن همین گونه ایوان ها کشیده شده بودند)، احاطه شده بود. در تاقچه های دیوارها در دوران قدیم، تصویرهای رنگ آمیزی شده گلی تندیسی شهریاران آسمانی کوشانی و خدایان زیارتگاه ها و آرامگاه های کوشانی کشیده شده بودند و در آتشدان های نیایشگاه اصلی و دیگر پرستشگاه ها، آتش مقدس زبانه می کشید.

هدف ساختن معبد کنیشکای پیروزمند چونان یک ساختمان مرتبط با کیش دودمانی کوشانی ها، افزون بر نشان دادن مقدس بودن این دودمان، بر مقصد همانند «خانه خدایان» کشف شده در اوایل سده بیستم و شناخته شده چونان خانه دودمانی (ساخت و سازی که در این جا یافت شده است، در کتیبه هندی چنین خوانده شده است) در روستای مات در ماتهور (Mathura) در دره گنگ، تکیه می زند. در این نیایشگاه، تندیس معروف تمام نمای سنگی کنیشکای ایستاده و نیز ویما تاکتو (VimaTakto) - پادشاه کوشانی نشسته بر

---

[73]. رتویلادزه، ای.، *تمدن، دولت و فرهنگ آسیای میانه*، تاشکنت، 2000، ص. 177.

تخت- پدربزرگ امپراتور معروف اصلاح طلب، یافت شده است. این جا، تصاویر پادشاهان کوشانی و بسیاری دیگر از شخصیت ها در سبکی بیگانه با هنر هند ساخته شده است، اما مشابه به فرهنگ هنری گرپاند مرکزی است.

مجسمه های یافت شده در خالچایان، سرخ کتل و روستای مات، به سبک «جریان دودمانی» هنر کوشان ساخته شده اند که ممیزه این سبک، تمایل به بخشیدن توان و شکست ناپذیری به فرمانروایان دارای الوهیت است که در پوزیشن جبهی (فرونتال) ایستاده با پاهای متقارن (متناظر) در ردای گرانبهای رهبران استپ ها، به تصویر کشیده شده اند.

[در ساختن هیچ یک از-گ] سه معبد کیش دودمانی کوشانی از سنت واحد معماری- طراحی پیروی نشده است. چنین بر می آید که هنگام بر افراشتن هر یک از آن ها، از ویژگی های بومی استفاده گردیده بود. چه، در کیش دودمانی کوشان در آن زمان، کانون سختگیرانه معماری صومعه یی وجود نداشت.[74]

جاده ابریشم همچنین نقش مهمی را در انتشار نگارش در آسیای میانه بازی نمود. همانا در آثار نگارشی نوشته شده در دوره کوشانی، روشنتر از هر جایی در هم آمیزی فرهنگ های دوران قدیم بازتاب یافته است. آثار نگارشی یافت شده فزونشمار نوشته شده به زبان های مختلف در این جا، گواه بر تماس های گسترده باشندگان گرپاند اند. در دوره کوشانی در کشور گرپاند دست کم شش نوع رسم الخط به کار می رفت: نگارش باختری که از نگارش یونان برخاسته و تکامل یافته بود، نوشتارهای هندی- براهمی و خروشتی (Kharoshti)، نوشتار «ناشناخته» یی که چندی پیش کشف کردید و نیز رسم الخط های سغدی و پارتی (اشکانی) رواج داشت.

نوشتار باختری هنوز در سده یکم میلادی کاربرد داشته است. در جنوب، در باختر، نوشتار باختری بر شالوده زبان آرامی گسترش یافته و در گرپاند زبان و نوشتار باختری، رسمیت داشته و زبان و رسم الخط دولتی بوده است. در عصرکنیشکا، این نوشتار و زبان، به نوشتار و زبان دولتی مبدل گردیده بودند. فرمان کنیشکای یکم- شاه گرپاند، در کتیبه رباطک (در شمال افغانستان) گواه بر این امر اند.

---

[74]. استاویسکی، ب. یا.، یاتسنکو، س.آ.، «هنر و فرهنگ ایرانیان باستان»، مسکو، 2002، ص. ص. 248-256.

...«و او (کنیشکا) فرمان خود را به زبان یونانی صادر کرد و سپس آن را به زبان آریایی (یعنی به زبان باختری) ضمیمه ساخت». زبان آریایی، در پهلوی دو زبان رسمی و بومی، زبان ارتباطات در گستره پهناور امپراتوری بود. نوشتار باختری (آریایی) در باختر- تخارستان از سده یکم تا اوایل سده هشتم، یعنی تا پایان موجودیت دولت گرپاند رواج داشت. الفبای باختری دارای بیست و پنج حرف بود. دو نوع رسم الخط باختری وجود دارد- تجسمی یا پیکره یی (مانومنتال) و مورب یا پیکانی- مشقی (کورسیوی).

نوشتارهای شناخته شده باختری را می توان به گونه مشروط به سه دسته تقسیم کرد:

1- ایپی گرافیک (سر لوحه یی- epigraphic)- نوشته های حک شده به روی صخره ها و تخته سنگ ها و روی ظروف ساخته شده از گل رُس و سفالینه ها، زیورات و اشیای دیگر،

2- نومیزماتیکی (سکه شناسیک) نوشته شده روی سکه ها،

3- دست نوشته یی (نسخه های خطی نوشته شده بر روی برگ های پاپیروس، برگ های درختان نخل (پالما) و پوست جانوران)

در دوره کوشانی، یافته های نوشتاری باختری روی هم رفته تنها در گستره گرپاند مرکزی تثبیت گردیده است. با این هم، یک اثر کشف شده بیرون از آن هم هست: تخته سنگی با خط سه زبانی یا تریلینگویی (trilingoy) باختری، خروشتی و نامه «ناشناخته» پیدا شده از دشت ناور.

نوشتارهای نامه «ناشناخته» [(تا کنون خوانده ناشده) - گ.] در قره تپه، خاتون رباط، کوش تپه (قوش تپه؟ یا خوش تپه؟)، کمپیر تپه، ترمز قدیم، سرخ کُتل، آی خانم و... شناخته شده اند. در بیرون از گستره گرپاند، تنها سه کتیبه یافت شده است: قرغان ایسیک، دشت ناور و مرو قدیم. چنین بر می آید که درست باختر مرکز اصلی رواج رسم الخط «ناشناخته» بوده است که همچنین یکی از سه رسم الخط به رسمیت شناخته شده در امپراتوری کوشانی به شمار بوده است.

ای. و. رتویلادزه (EV Rtveladze) - پژوهشگر نامور آسیای میانه، فرضیه شگفتی آوری را پیشنهاد نمود: او بر آن است که رسم الخط ناشناخته بایستی زبان مردمی را بازتاب دهد که در دوره کوشانی لایه چشمگیر باشندگان گرپاند را ساخته و نقش مهمی را در زندگی مذهبی و اداری دولت بازی

نموده باشند و یا زبان خاندان حاکم و بخش ممتاز باشندگان کشور بوده است.[75]

بخش عمده یی از باشندگان بومی باختر را در واقع باختریان می ساختند- تبارهای با خاستگاه ایران خاوری، که نوشتار و زبان آن ها در بسیاری از متون و آثار بازتاب یافته است.

سه گروه تباری عمده باختری دارای نوشتار یا رسم الخط خودی بوده اند. دو نوشتار– باختری و خروشتی در کتیبه های یافت شده از دشت ناور دیده می شوند. چون نوشتار باختری نشان دهنده زبان بخش هنوز عمده باشندگان بومی گرپاند بود و نوشتار خروشتی، زبان جمعیت مستعمرات هندی و مذهب بودایی را بازتاب می داد که نقش بس برازنده یی را در زندگی جامعه کوشانی بازی می نمودند.

لایه سوم باشندگان گرپاند، که نقش مهمی را در زندگی سیاسی جامعه بازی می کردند، توده های شبان پیشه رمه دار و دامدار یویه شی یا یوچی و تخاری بودند (که شاید یک مردم بوده باشند)، که زبان و نوشتار شان هنوز مشخص نشده است. چون نقش یویی (Yueh) ها در تاریخ گرپاند بس بزرگ بوده است و در تریلینگوی دشت ناور، رسم الخط «ناشناخته» در پهلوی رسم الخط های باختری و خروشتی، چونان رسم الخط رسمی تبارز نموده است، شاید رسم الخط ناشناخته زبان یویه شی - تخاری را برساند. با داوری از روی نگاره های یافت شده بر روی سفالینه ها از روستاهای نشیمنی، می توان گفت که این نوشتار، تنها نوشتار رسمی نبود، بل که در محیط توده یی نیز به کار می رفت.[76]

آثار نوشتاری گرپاندی نوشته شده به سه زبان رسمی امپراتوری، نشان دهنده فرهنگ بالای سیاسی فرمانروایان آن است، که منافع همه لایه های تباری جامعه و انتشار گسترده نوشتار های آنان را در همه گوشه های کشور در نظر می گرفتند.

---

[75]. شاید این دبیره به زبان یوئه شی (تخاری یا کوشانی) بوده باشد که زبان اصلی و نیایی کوشانیان به شمار است. باید متوجه بود که این زبان را با زبان باختری (بلخی) یکی گرفته نشود. زیرا زبان کوشانی (تُخاری) یعنی زبان سکایی ختنی یک زبان کونتم و خاوری است. در حالی که زبان باختری سئتم و از زبان های شمال غربی ایرانی به شمار می رود.

[76]. رتویلادزه، ای.، تمدن، دولت و فرهنگ آسیای میانه، تاشکنت، 2000، ص. ص. 150-158.

چند صد نسخه خطی نوشته شده به «نامه باختری» در کلکسیون د. خلیلی در لندن نگهداری می شود که در میان آن ها ن. سیمز ویلیامز، افزون بر نامه ها، بیش از بیست سند قانونی- «قراردادها، سازشنامه های فروش و اجاره، ضمانت خط ها، رسیدها، گواهی نامه های هدیه یا رهاسازی» را شناسایی نموده است.[77]

نفس تثبیت نوشتار گرپاندی گواه آشکار بر آن باهم آمیزی فرهنگی است که در امپراتوری توانمند آسیای میانه روان بود. ژان فیوس مان (Fussman) -کاوشگر فرانسوی- نشاندهی می کند که کوشانی ها با بازگرداندن زبان باختری (آریایی) چونانِ زبان دولتی، همزمان با حفظ اداره هند، به طور گسترده دو زبانی بوده اند.

حاکمان کوشانی از همه سامانه فرقه یی مذهبی هندی مانند شویسم (Saivism)، بودیسم، ویشنوویسم (Vaishnavism)، جاینیسم و...حمایت می کردند. به پنداشت این پژوهشگر، این یکی از دستاوردهای اصلی سیاست کوشانی بود. «این همزیستی آگاهانه و بردباری پذیرفته شده عناصر ایرانی و هندی امپراتوری، بی تردید یکی از دلایل متعدد ثبات نسبی، پایداری دراز مدت و طول عمر آن بود.»[78]

گسترش سراسری بودیسم، پدیده خاص زندگی فرهنگی کشور گرپاند بود. فرمانروایان گرپاند همراه با به نمایش گذاشتن شکیبایی، بردباری و دگرپذیری گسترده مذهبی و با بازتابدهی توجه به خدایان آیین های گوناگون در سری های سکه یی، به خدایان بومی نیز متعهد بوده اند. آرامگاه ها و تکثیرگرایی دینی (Pantheon) نشان داده شده بر روی سکه ها، نزدیک به سی تن از خدایان را در بر می گیرد که هیکل (فیگور) های ایشان با برشمردن نام های شان به زبان باختری همراه است.

در میان این خدایان، خدایان ویژه بومی، مانند خدای آمودریا، خدای رود وخش و نیز خدایان عمومی ایرانی مانند میترا- خدای خورشید طلوع کننده، الهه پیروزی- هوانید (Oanindo)، خدای آتش- فر (Farro) و همین گونه، خدایان متعلق به کیش های بین النهرینی (میسوپوتامی)، مانند «بانوی بزرگ»- ننه یا نانا (Nana) و خدایان هلنی، مانند خدای آفتاب- هلیوس، خدای مهتاب- سلینی (Selene) و

---

[77]. سیمس- ویلیامس ن.، اسناد تازه باختری// سال 1997، شماره 3، ص. 3-10.

[78]. فوسمان ژ.، *زبان و فرهنگ در دوره کوشانی ها*// کلکسیون های سکه یی و تاریخی آسیای میانه، شماره 15، مسکو، 1988، ص. 52.

یا خدای یونانی- مصری ساراپیس (Sarapis) و نیز خدایان هندی، از جمله بودا دیده می شوند. شایان یادآوری است که همه خدایان خاوری، صرف نظر از خاستگاه های شان (به جز شیوا) در سنت طراحی (مدلیری) عتیق پلاستیک پرداز شده اند. هر چند هم نه همیشه با ویژگی های عتیقه ساخته شده اند.

نمادهای انتروپومورف (Anthropomorph)[79] گونه این خدایان از جمله بودا (نمایش آن ها در سیمای انسان ها)، برای نخستین بار پرداز شده و طراحان (مدلیر های) گرپاندی و دیگر هنرمندان، هنگام ساختن آن ها، به سیماپردازی (ایکونوگرافی) و پیکرنگاری خدایان و پروسناژهای باستانی رو می آوردند. این گونه، در تصاویر روی سکه ها و همین گونه در کتیبه ها، فرایند آفرینش و سنت های هنری گوناگون از جمله سنت های عهد عتیق برای بهره گیری برای مقاصد خودی، بازتاب می یافت.[80]

رواج گِلکاری مذهبی تزیینی پلاستیک «کولتی» («فرقه یی») و گسترش مراسم خاکسپاری زرتشتی، گواه بر پیروی بخش چشمگیر باشندگان گرپاند از باورهای سنتی است.

اوضاع اجتماعی پدید آمده در اثر شهرنشینی (اوربانیزاسیون urbanization) وسیع در گرپاند، به گسترش آیین بودا در میان جمعیت مساعدت کرده بود. چنین به نظر می رسد که آیین بودا، نقش ایدئولوژی یی را بازی می نمود که از سوی گروه های گوناگون مردم به گونه مثبت ارزیابی می شد. بودایان، هم نجیب زادگان شهری بودند که از آن ها بیشتر «مساعی یاری رسانی» مطالبه می شد و هم انبوهی از شهریان تازه وارد که با ترک گفتن روستاها، خود را از جهان نگری سنتی شان بیگانه احساس می کردند. در آوردن آیین بودایی به یک مذهب واقعا توده یی، به همترازسازی و برابرسازی مردم دست کم در زمینه روحانی و معنوی، مساعدت می کرد.[81]

---

[79]. انتروپومورفی (متشکل از دو جز: انتروپوس- انسان و مورف- ریخت، شکل، قیافه، سیما) و مشتقات آن- انتروپومورفیک، انتروپومورفیسم- «انسان ریختانه»، انسان شکل»، انسان نمایانه، انسان سیما، انسان شکلیگری.-گ.

[80]. استاویسکی، ب. یا.، *مقدمه یی در تاریخ فرهنگ و هنر توده های آسیای میانه*، ص. 47-48.

[81]. ماسون و. ام.، *آسیای میانه و هند: پنج هزار سال پیوندهای فرهنگی و تعامل آفرینشی*// هند و آسیای مانه (دوره پیش از اسلام)، تاشکنت، 2000، ص. 115.

همزیستی سامانه ها و جریان های دینی و فلسفی گوناگون در گرپاند، در چهارچوب یک نظام سیاسی واحد، از پدیده های منحصر به فرد در تاریخ تمدن جهان بود. بردباری و دگرپذیری فرهنگی در مفهوم گسترده این کلمه، که شرط مهم شکوفایی فرهنگ گرپاند به شمار می رفت، حفظ اصالت سنت های بومی و دستاوردهای فرهنگ های بومی را در کنار آفریدن ارزش های مشترک فرهنگی برای سراسر گستره پهناور میسر گردانید. به گونه یی که تجزیه و تحلیل های سکه شناسیک نشان می دهند، بردباری و دگر پذیری باوری، تکثرگرایی دینی تلفیق شده (پانتئون سینکریتیک) خدایان دارای خاستگاه های ایرانی- آسیای میانه یی، هندی، خاورمیانه یی و عتیقه، نشانگر روشن بردباری و شکیبایی مذهبی در امپراتوری پهناور و تراز بالای فرهنگ سیاسی فرمانروایان آن بوده است.

در اوایل هزاره یکم میلادی، نوشتار و خط هم به زبان سغدی و هم در زبان باختری بر شالوده آرامی پدید می آید. خط سغدی در زمان باستان و به خصوص در سده های میانه قبلی در گستره پهناوری از اروآسیا- از مرو قدیم گرفته تا آلتای، مغولستان، چین و تبت رواج داشت و زبان سغدی ابزار اصلی مکالمه، به ویژه در زمینه بازرگانی میان مردمان گوناگون بود که نقش مهمی را هم به عنوان وسیله ارتباطی بازی می کرد.

در سینکیانگ و مغولستان، که تماس های سغدیان با تورک ها به خصوص نزدیک و تنگاتنگ بود، خط سغدی به هنجارهای زبان اویغوری قدیم هماهنگ (همخوان، عیار، همساز، دمساز...) گردیده بود که آغاز «سپردن بزرگ» خط و نگارش آسیای میانه یی از سغدی ها به دست اویغور ها و سپس به منچورها شمرده می شود.

بایسته است تا یک بار دیگر نقش تمدن ساز سغدیان را در مسیرهای جاده ابریشم برجسته بسازیم و نشاندهی کنیم. هرگاه سغدی ها در مسیرهای جاده ابریشم به گسترش دستاوردهای اقتصادی و فرهنگی مساعدت کردند، نقش باختریان و گرپاندیان در گسترش ارثیه عهد عتیق در شرق، در گسترش فرهنگ بودایی و سنت های بلند مدت همزیستی سیستم ها و جریان های گوناگون مذهبی به ویژه مهم بوده است.

سنت های به پختگی رسیده هنر و معماری بودایی آسیای میانه یی در هر گوشه و کنار کشور گرپاند، نیروی محرکه تازه یی به توسعه فرهنگ بودایی در سرزمین های دور دست خاور زمین- در چین، جاپان و کوریا می بخشیدند. گسترش آیین بودا در طول مسیر جاده ابریشم، به معنای نابودی و

یا حذف باورها، آداب و سنت های بومی نبود. این یک فرایند پیچیده تعامل و تاثیرگذاری و پذیرایی آفرینشی سنت های نو آورده شده تحول یافته زیر تاثیر سنت های بومی بود.

درست در دوره کوشانی، در هنگام ظهور و شکوفایی جاده ابریشم بود که اهمیت پیوندهای فرهنگی و روابط نزدیک و تنگاتنگ میان توده های گوناگون محسوس گردیده، ارزش های باهمی فرهنگی تدوین و سنت های مشترک در فرهنگ باشندگان گستره اورآسیا پدیدار گردیدند.»

داکتر گوزل محی الدین اوا

نقش امپراتوری «گرپاند» در توسعه تمدن آسیای میانه

در دهه های اخیر بیستم، علم تاریخ در تاجیکستان به منابع تاریخ باستان و دیرین (قدیم) کشورهای همسایه دسترسی یافته است که امکان بازنویسی تاریخ و کامل تر ساختن واقعیت های شناخته شده تاریخی را فراهم می سازد. در این پیوند، مطالعات انجام شده در اواخر سده بیستم از سوی دانشمندان چین به ویژه مهم است. سنت های گسست ناپذیر و پیوسته تاریخی و کشفیات تاریخی و باستان شناسی منحصر به فرد زمان ما، در برخی از موارد می توانند هنوز هم آرایه های موجود تاریخی را از یک دیدگاه متفاوت تر از آن چه که در علم «سنتی» پذیرفته شده است، در نظر بگیرند.

یکی از فاکت های جالب علمی که تازه برای علم روشن شده است، اطلاعات در باره دولت «گرپاند» است. نخستین اطلاعات در باره این دولت در میان محافل و حلقات علمی، هنگامی روشن گردید که در سال 1983، از سوی اکادمی علوم چین، نخستین کتاب در باره تاریخ تاجیک های چینی به زبان چینی با ویرایش شواف ژوف شین (Shuav Zhuvshin) چاپ شد و در سال 1985 به زبان اویغوری نشر گردید.[82]

در تدوین این کتاب، دانشمندان برجسته چینی- لی اوژفپین (Lyuzhvpin)، عبدالله سلطان، وانگ شویی، موشونین (Mushunien)، لی ژین، جین گولیان (Gulian)، تان یونسان (Yunsan)، سوئی مو و دیگران مشارکت داشتند. در اثر «تاریخچه فشرده تاجیک ها»، بخش کوچکی به دولت گرپاند،

[82]. تاریخ کوتاه تاجیک ها، ص. ص. 13-14.

محل آن در دوران باستان و سده های میانه قبلی[83] اختصاص داده شده است. بر تاریخ این دولت، در تحقیقات قربان شیرین- دانشمند سینکیانگی که به فرهنگ تاجیک های چینی تخصیص یافته است، روشنی بیشتری افگنده شده است.[84]

امکانات محدود کارگیری از منابع ایرانی، عربی و اروپایی، به نویسندگان چینی اجازه نمی داد تا نتیجه گیری های گسترده تری را انجام دهند. [از همین رو هم] تجزیه و تحلیل مقایسه یی داده های تاریخی علوم شناخته شده در جهان مربوط به دوره پویایی دولت گرپاند نیز صورت نگرفت. با این حال، در نوشته های دانشمندان چینی بر نقش ویژه دولت گرپاند که بیش از پنجصد سال عمر کرد و در طی آن یک دوجین خاندان یا دودمان جانشین یک دیگر گردیدند، نشاندهی گردیده بود.

پژوهشگران چینی، اطلاعات در باره دولت گرپاند را از سفرنامه های زائران بودایی بازدید نموده از هند، دریافته اند. در دوره پادشاهی خاندان های شمالی دون هوانگ (Dunhuang) (386-534)، زائر- سونگ یون (سده چهارم) هنگام جهانگردی، وارد کشور گرپاند گردیده و نشاندهی کرده بود که این کشور در پامیر واقع است.

یکی دیگر از جهانگردان بودایی- سیوانتسزیان (Syuantszyan) در سال 629 پنج روز در کشور گرپاند به سر برده بود. او در دفترچه خاطرات روزانه خود زیر نام «روزنامچه در باره سرزمین غربی عهد بزرگ تانگ» (641) به تفصیل به پرداز طبیعت منطقه و شرح سردارنشین های پامیر پرداخته است. سیوانتسزیان (Syuantszyan) علی الخصوص گرپاند را چونان یکی از دولت های عصر برجسته می سازد که از دیدگاه توانمندی خود با دولت های ختن و کاشغر همتراز (قابل مقایسه) بوده است. او این موضوع را می آورد که شنیده بود که شاه گرپاند خود را از «نوادگان شاهزاده مهر (خورشید) و مردم خود را «مهر زادگان» خوانده بود. در منابع، زمان تشکیل این کشور یاد نشده است. منابع چینی زمان شکلگیری گرپاند را نیمه دوم سده یکم، اوایل سده دوم می دانند.[85]

هرچند، شواهد مکتوب دال بر بنیادگذاری آن در دست نیست، اما برخی از داده های غیر مستقیم وجود دارد. روشن است

---

[83]. چنانی که می دانیم، سده های میانه به دو دوره قبلی و بعدی تقسیم می گردد.

[84]. بیچورین، ن. ی.، آسیای میانه و ترکستان خاوری، آلماآتی، 1997، ص. 88.

[85]. همان جا.

که شهریار گرپاند- ویو شاه (Vyushah)، تون شوی (Tunsho) زائر مقدس بودایی را در عصر سپه سالار چینی بان چائو (32-102 میلادی) آورد که در باره آن اطلاعاتی در پیوند با پویایی هایش در نواحی کاشغر بر جا مانده است.

شیرین قربان می نویسد که زمان پویایی های تون شو در گرپاند، با دوره کنیشکا- شاه کوشانی همخوانی دارد.[86]

تاریخ پادشاهی کنیشکا زمان درازی در علم یک موضوع بحث انگیز بود. دانشمندان چینی زمان فرمانروایی او را نیمه دوم سده یکم میلادی می پندارند. کشفیات شگفتی برانگیز کتیبه (سنگنبشته) کنیشکا (فرمان نامه او) در روستای رباطک (در استان بغلان، در شمال افغانستان) به زبان باختری، بر قدمت پادشاهی گرپاند روشنایی می افگند. دوره فرمانروایی کنیشکا، در پرتو این کشف تازه، بر پایه مطالعات د. کیرب (Cribb)- دانشمند انگلیسی، میان سال های (100- 126 یا 120-146 میلادی) تثبیت می گردد.[87]

هرگاه به عنوان نقطه شروع، نیمه دوم قرن یکم- اوایل قرن دوم را بگیریم، چنین بر می آید که تون شو (Tunsho)را نخستین شاه گرپاند نیاورده بود. همین گونه، فروپاشی دولت گرپاند مقارن با سال های 713-727 میلادی می گردد. درست هنگامی که بر پایه داده های منابع چینی، فیو شین- شاه گرپاندی، با بخشی از باشندگان خود به تابعیت تبت درآمد.[88] از همین هنگام، دولت گرپاند از عرصه تاریخی ناپدید می گردد.

در منابع، در باره حدود کشور گرپاند اطلاعات متناقضی دیده می شود. اما احتمالا این به علت اختلاف زمانی داده ها است، زمانی که مرزهای دولت با توجه به اوضاع سیاسی متحمل تغییر گردیده است.

پژوهشگران چینی، با رویکرد به فصل دوازدهم «روزنامچه در باره سرزمین غربی عهد بزرگ تانگ» می نویسند که «دولت گرپاند در عصر دودمان های جنوبی و شمالی [(میان سال های 317-589)] هنگامی که مرزهای گرپاند در غرب تا خوارزم و در شمال تا کاشغر گسترش یافته و در جنوب کشمیر را در بر می گرفت و در خاور تا کاگیلیک (Kagylyk)

---

[86]. قربان شیرین، ص. 40

[87]. Sim – Williams N., Cribb j. A New Bactrian Inscription// Silk Road Art and Archacology. –Vol. 4- Kamakura, 1995/96y. P.75-142.

[88]. قربان شیرین، همان جا، ص. 40

(کنون در استان خودگردان سینکیانگ- اویغور جمهوری توده یی چین) می رسید، به اوج توانمندی خود رسیده بود».[89]

در اوج شگوفایی دولت گرپاند، تنها در گستره سین کیانگ آن، دوازده شهر بزرگ وجود داشت. در قلمروهای یولیراک (Yulerak)، سیرلیک (Serlyk)، اینگاسار (Ingasar)، اراچول (Arachul)، (گستره سین کیانگ امروزی) در دوره هان، 16670 نفر بود و باش داشتند.

در «هان شو» (Hanshu) آمده است: «باشندگان ملک یویلیر (Yuler)، سیرلیک (Serlyk)، اینگاسار (Ingasar)، اراچول (Arachul) از یک قبیله اند، اما یویلیرها (yuelr) منشای ترکی ندارند، مگر از دیدگاه خاستگاه نزدیک به کان (Kan) ها (کانامه ها) و دی ها [(یعنی سغدی ها)] اند و مسکون نیستند.[90]

سویوان تسزیان (Syuantszyan) نشاندهی می نماید که زبان و نوشتار گرپاندها به کاشغری همانند است بل که هان شو گواهی می دهد که گرپاندها به کان ها (کانامه ها) نزدیک اند.

روشن است که زبان و نوشتار باشندگان گرپاند بر شالوده ایرانی مبتنی بوده است، اما همانند سغدی نیست. در این حال، پژوهشگران چینی در باره اشاعه رسم الخط سغدی در دوره تان (تانگ) در کاشغر سخن می گویند. همراه با آن، در گاهنامه تان شو شواهدی هست دال بر آن که در سولی (Suli) (در کاشغر)، نوشتار هندی رایج بوده است.[91] داده های باستان شناسی سین کیانگ با این اطلاعات تعارضی ندارند.

ما پسانتر دو باره به موضوع زبان بر خواهیم گشت. منابع چینی گواه بر آن اند که هسته نخستین دولت گرپاند-تاشقرغان[92] کنونی- مرکز ناحیه خودگردان تاجیک نشین در

---

[89]. همان جا.

[90]. تاریخ فشرده تاجیک ها («تاجیک لرین کیسکیچی تاریخی») به زبان اویغوری، ارومچی، انتشارات خلق سین کیانگ، 1985، ص. 9-16.

[91]. قربان شیرین، *فرهنگ تاجیکان چین*، (ژونگو تاژیک مدنیتی)، در زبان ایغوری، ارومچی، انتشارات توده یی سینکیانگ، 1992.

[92]. با شهر تاشقرغان (خلم) در استان بلخ افغانستان اشتباه نشود.

منطقه خودمختار سین کیانگ جمهوری توده یی چین بوده است. سر زمین یارکند یا یارقند (Yarkand) در آن دوره، بخشی جدایی ناپذیر دولت گرپاند بوده است.

به پنداشت پژوهندگان چینی، نام این دولت در منابع چینی، هیپانتو بوده است و به ایرانی–گرپاند که از پیوند دو کلمه ایرانی قدیم ساخته شده است: «گر» - کوه، و «پاند»- راه یعنی راه کوهی یا راه کوهستانی یعنی نام کشور، کشور راه کوهستانی بوده است، که شاید نشان دهنده اهمیت آن بر سر راه «جاده ابریشم» بوده باشد.

در واقع هم، شاه گرپاند آغاز به تصرف و اسیر ساختن سرزمین های همسایه نموده بود. چه، برای پهن ساختن گستره کشور، دلایل عینی تاریخی وجود داشته است: تقویت گردیدن اراده مبنی بر متنوع ساختن راه ابریشم دریایی، که کشور را با رم و مصر پیوند می داد. درست در همین هنگام بود که شاه گرپاند آغاز به گسترش متصرفات خود در جنوب و غرب نمود و عملا سرزمین هایی تا کرانه های جنوبی رود سند اشغال گردید و در جنوب تا خوارزم به تصرف درآورده شد.

منابع چینی گزارش می دهند که از کاشغر، وظایف امنیتی سرزمین های جنوبی به گونه مستقلانه از سوی فرمانروا انجام می شد. شاه کاروانسرا و ایستگاه هایی برای پاییدن مسافران ساخته، و با این کار، زمینه بایسته را برای رهنوردان فزونشمار فراهم می آورد.

پویایی های این فرمانروا نه تنها برای شگوفایی راه جاده ابریشم، بل نیز برای توسعه و تقویت خود دولت سودمند بوده است.

دولت گرپاند بازرگانی پر رونقی را با صدور طلا، سنگ های گرانبها، پشم، حصیر و فرآورده های دامداری و نیز وارد ساختن کالاهای زیستاری (معیشتی) و اکزوتیک در این مسیر پیش می برد. به برجسته شدن و بالا آمدن گرپاند، موقعیت استراتیژیک آن بر سر راه جاده ابریشم کمک می نمود. آن هم، همانا از طریق همین دولت، سرزمین های غربی و امپراتوری میانه با جاده دریایی ابریشم، پیوند می یافتند که اهمیت آن در دوره شگوفایی دولت گرپاند افزایش می یابد.

لشکرکشی های جهانگیرانه شاه گرپاند به جنوب، به منظور دسترسی به هدف مهم جیوپولیتیک برای نخستین بار در

تاریخ منطقه- رسیدن به حدود دریاهای جنوب، و گشودن راه به سوی مسیر دریایی مرتبط بوده است.

چیرگی گرپاندها در آسیای میانه از دیدگاه علمی همگاه است با دوره های فرمانروایی کوشانی ها، کیداری (kidari) ها، یفتلی ها، و هیونی ها (خیون ها). در علم تاریخ، نام هایی چون «دولت کوشانی»، «دولت کیداری»، «دولت هیونی» (خیون ها) و «دولت یفتلی». از روی نام های سکه های بر جا مانده از فرمانروایان و نیز داده های نوشتاری منابع پارسی، بیزانسی و ...شناخته شده اند.

به پنداشت ای. و. رتویلادزه- پژوهشگر نامدار آسیای میانه، از ویژگی های «نومیزماتیک» (سکه شناختی) پیش از اسلام آسیای میانه این بوده است که در روند سال های متمادی، سکه ها را به نام بنیادگذار دودمان کوشانی- کوشان، «ضرب» بزنند و چنانی که پژوهش های چندین ساله این دانشمند نشان داده اند، در سکه ها در این منطقه، هرگز نام های تباری یا قبیله یی زده نشده است و تنها نام یا لقب و گاهی هم صفات شاهان آورده می شده است.[93]

به گمان زیاد، نام کیداری ها درست مانند یفتلی ها از روی نام های خاندان های شاه های «کیدار» و «یفتلان» که بنیانگذاران این خاندان ها بوده اند، گرفته شده است.

در تاریخ نویسی چینی، تسلط [خاندان های-گ.] کوشانی ها، کیداری ها، هیونی ها یا خیونی ها و یفتلی ها، مرتبط به دوره زیستایی دولت گرپاند پنداشته می شوند، آن هم، این خاندان ها نه در کشورهای جداگانه دارای تعامل، باهم متحد گردانیده شده اند،[94] بل به گمان غالب از دیدگاه ما، این خاندان ها (خاندان های کوشانی، کیداری، هیونی و یفتلی) به طور مداوم در کشور گرپاند فرمان می رانده اند.

چنانی که می دانیم، تا کنون برای محافل علمی، نام کشور باستانی یی که [خاندان های نام برده شده-گ.] در آن در صحنه های تاریخی ظاهر شده بودند، ناشناخته مانده بود.

---

[93]. رتویلادزه، ای. و.، سکه های تیورکش، فرمانروای چاچ// نومیزماتیک آسیای میانه، تاشکنت، 2001، ص.45.

[94]. یعنی امپراتوری کیرپاند، اصل بوده و کشور کیرپاندی ها به نام کشور کیرپاند یاد می شده است و خاندان های کوشانی، کیداری، هیونی و یفتلی تنها خاندان هایی بوده اند که در کشور کیرپاند فرمانراوایی می کرده اند.

این حقایق تاریخی شناخته شده در علم مدرن منافات ندارد.

هنوز هم تاریخ فروپاشی امپراتوری کوشانی محل جر و بحث های فراوان است. دانشمندان، تنها بر پایه داده های نومیزماتیک (سکه شناسی) آرایه های تاریخی خود را در باره حضور والیان ساسانی در سده چهارم در سرزمین های کوشانیان پس از انقراض این امپراتوری استوار می سازند (زیرا، تا کنون منابع دیگر مکتوب یافت نگردیده است). پژوهشگران را فاکت موجودیت سکه های مضروب (مسکوک)، به نمونه سکه های ساسانی و کوشانی، به اندیشه حضور والیان ساسانی در سرزمین های کوشانی کشانیده است. هر چند تیتولاتورا (القاب) در نشانه های بازمانده، به زبان های پارسی میانه و باختری بوده است: «شاه کوشان»، «شاه کبیر کوشان»، و حتا «شاهنشاه کوشانی».

با قاطعیت می توان تثبیت شده پنداشت که در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی، که در سال های 309 - 379 بر ایران فرمان می راند، به راستی والیان ساسانی-کوشانی [در خاور ایران-گ.] حضور داشته اند.[95]

و. ای. واینبرگ- دانشمند روسی، بر پایه داده های سکه شناسی، راندن ساسانی ها از این سرزمین ها را با مساعی باهمی هیون ها و کیداری ها، مقارن با اواخر سال های دهه هشتاد سده چهارم ربط می دهد. او فرازآیی یفتلی ها را در خاور تُخارستان در همین دوره می پندارد.[96]

به گمان زیاد، در نیمه دوم شده چهارم، مدت کوتاهی پس از بر افتادن دودمان کوشانی در گرپاند ولایت های ساسانی وجود داشته اند، که کیداری ها را سرنگون کرده بودند، و سپس در این جا هیون ها و یفتلی ها فرمان می رانده اند.

منابع چینی، کیداری ها و یفتلی ها را توده های باهم خویشاوند می پنداشته اند که چنین بر می آید که از بازماندگان ساک ها بوده اند. مرز و بوم بود و باش کیداری ها و «یی» ها (یفتلی ها) را در پامیر و مناطق همسایه آن، که در اواخر سال های دهه پنجاه سده بیستم در آغاز از سوی آ. ن. برن اشتام (Bernshtam) وسپس به شکل

---

[95]. استاویسکی، ب. ی.، *آسیای میانه در دوره کوشانی*، // تاریخ خلق تاجیک، دوشنبه، 1998، ص. ص. 430-432.

[96]. واینبرگ، ب. ای، برخی از مسایل تاریخ تخارستان در سده های چهارم و پنجم میلادی، // نشریه قره تپه، شماره چهارم، مسکو، 1972،ص. 137.

مفصل تر، بر پایه محاسبات کرونولوژیک (تقویمی یا گاهنامه یی) از سوی ک. انوکی (Enoki) – دانشمند جاپانی، ارائه گردید، از سوی محافل رسمی علمی تاریخی، بنا به انگیزه های سیاسی پذیرفته نشد. خود موضوع هم، به رغم در دست داشتن واقعیت های مسلم علمی، به فراموشی سپرده شد و میهن این توده ها را هم در گوشه های گوناگون آسیای میانه نمایاندند. زمانی هم، آ. م. ماندل اشتام (Mandelstam) یفتلی ها را با هیونی ها (خیون ها) که بخش بیشتر آن ها در بدخشان به سر می بردند، یکی می پنداشت.[97]

ل. ان. گومیلیوف– دانشمند شناخته شده اورآسیایی روس، بر آن بود که گستره بود و باش یفتلی ها دقیقا «در کشور کوهستانی پیرامون پامیر» موقعیت دارد. او می پنداشت که «یکی از نیاکان یفتلی ها، قبیله بای دی (Baidi) بوده است که بخشی از آن در دوره کوشانی ها در سده های یکم و دوم به دره یفتل کوچیده و از روی نام دره، نام نوی یافته بودند: «یی» ها (به زبان چینی)، یفتلی ها (به زبان یونانی) و هیاطله (به زبان عربی).

گومیلیوف برای مدلل ساختن برداشت های خود توپونیم (نام گیتایی یا جغرافیایی) «ایفتل» یا یفتل– نام منطقه یی در کرانه های رود پنج در بدخشان[98] را به کار بست– جایی که شاید سردارنشین یفتلی در آن قرار داشت و به گونه یی که در بالا خاطر نشان گردید، از سوی شاه گرپاند تصرف گردیده بود.

پژوهشگر جاپانی– ک. انوکی (K. Enoki)، به گونه یی که در بالا یادآوری شد، نیز همزمان با گومیلیف، زیستگاه نخستین یفتلی ها را، از روی داده های منابع چینی و توپونیم یفتل، غرب بدخشان می انگاشت.[99]

سیوان تسیان (Syuantszyan) – دانشمند چینی می نویسد که «چندین قرن گذشت تا گرپاند را پادشاهی «او– دیئن» (یفتلی) تصرف نمود».

---

[97]. ماندل اشتام، آ. م.، پیرامون برخی از مسایل ریختیابی قوم تاجیک در بین النهرین آسیای میانه یی [(منظور از رودخانه های سیر دریا و آمور دریا است– گ.)]، // آسیای میانه، 1954، جلد بیستم، ص. 62.

[98]. گومیلیوف، ال.، ان.، *یفتلی ها و همسایگان شان در سده چهارم*، // پژوهشکده سراسری دیموگرافی روسیه، 1959، جلد 20، ص. 62.

[99] . Enoki K. / On the Nationality of the Ephtalites// The Toho Bunko (The oriental Library) - Nr. 18, Tokyo, 1959, p.23, 27.

چنین بر می آید که گرپاند توانست در برهه ریختیابی خود، همه قبایل کوهی پامیر و هندوکش را با هم متحد گرداند- چیزی که به تصرف بیشتر گستره های پهناور آسیای میانه و شمال هند یکجا با قبایل آمده ماهبانویان (یوئه شی، یوچی یا یویچژی (yuechzhiy)) به رهبری نخستین امپراتوری در آسیای میانه – خاندان کوشانی، مساعدت نمود.

در کتاب هوهاونشو (Houhvnshu) شواهدی در باره نخستین پادشاه کوشانی- کودزولی یا کوجولا کدفیزس (Kudzule Kadfiz) حفظ گردیده است: «پس از گذشت یک سال صد و اندی سال، یبغو یا یاگبو (Yabgu - سردار) گویشانی (کوشانی)- کیوتسزیوکیو یا کودزولا کدفیزس(Kudzula Kadfiz) چهار شهزاده دیگر را سرکوب نمود و خود را پادشاه خواند. پادشاهی او – گویشانی(کوشانی) خوانده می شد. او با انسی (Anxi) (پارتی) جنگید، گاوف (Gaof) (کابل) را گرفت و سپس به پادشاهی خود، پادشاهی پودو (آراخوزیا یا ناحیه غزنی) را وصل گردانید و بر گیبین (Gibin -کشمیر) نیز چیره گردید...»

همه فاکت ها (واقعیت) ها و رویدادهای بالا، با مدارک منابع در باره حقایق تاریخ گرپاند همخوانی دارند. در واقع، کوجولا کدفیزس طی سال های متمادی فرمانروایی خود به شهریار توانمند یک دولت گسترده مبدل گردید که باختر (در آن دوره عمدتا کرانه چپ آن را)، [سرزمین کنونی-گ.] «افغانستان» و شمال هند را زیر سیطره خود داشت.

با این هم، این دولت به شدت متمرکز نبود. حاکمان بومی، که از کوجولا کدفیزسKudzule Kadfiz اطاعت می کردند، از استقلال بزرگی برخوردار بودند که تنوع سکه ها که شاید از سوی فرمانداران بومی ضرب زده می شدند، گواه بر آن است. در کشور هنوز نوع واحد سکه وجود نداشت و آن ها به ضرب زدن سکه های امپراتوران روم، پادشاهان پارت، فرمانروایان یونانی باختر و کاپیسا[100] ادامه می دادند.

در عهد شاه چهارم گرپاند از خاندان کوشانی-کنیشکا، پایتخت، ظاهرا به بلخ نقل مکان کرد. منابع مکتوبی حفظ گردیده است دال بر این که کنیشکا خود برخاسته از همین استان (بلخ) بوده است. در یکی از نسخه های خطی دونگ هوانگ (Dunhuang) (متن به زبان سانسکریت تدوین گردیده و در ترجمه خُتنی آن ادامه یافته است)، آمده است که

[100]. استاوینسکی، ص. ص. 418-419.

«کنیشکا از دودمان فرمانروایان بلخ برخاسته است». این سند مدلل بودن و موجه بودن انتقال پایتخت به مرکز امپراتوری رو به گسترش را توضیح می دهد. آن هم، در آغاز، همان گونه که در بالا یادآوری گردید، شاه گرپاندی فتوحات خود را در راستای جنوب، با تلاش برای رسیدن به راه های دریایی متوجه ساخته بود.

در فرمان یادشده یافت شده در سنگنبشته رباطک، فهرستی از مهمترین شهرهای شمال هند که زیر حاکمیت کنیشکا درآمده بود، آورده شده است: ساکت، کاوسامبیا (Kausambiya)، پاتالیپور (Pataliputra) و چمپ (Champ) .[101]

فهرست شهرهای فتح شده در هند، نشان می دهند که کنیشکا توانسته بود به هدف جیوپولیتیک خود برسد. او دریا ره گشوده بود. دیگر کشور کنیشکا گستره یی از خوارزم تا رودخانه ناربار (Narbad) در جنوب هند را در بر می گرفت. گرپاند در این دوره به امپراتوری نیرومندی مبدل می گردد که برای نخستین بار در قلمرو آسیای میانه پدید آمده بود.

گستره پهناور امپراتوری به کاردهی پایدار نخستین مسیر دیپلماتیک ترانس کانتیننتال (سراسر قاره یی) در تاریخ بشریت- جاده ابریشم، مساعدت می کرد. درآوردن توده های مردمی که هنگامی باشندگان قلمروهای کنونی آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، هند، و بخش هایی از ایران بودند، زیر چتر یک دولت واحد و امنیت نسبی از مداخلات نظامی خارجی، منجر به رشد شهرها، شکوفایی اقتصاد و فرهنگ گردیده بود.

پدیدآیی امپراتوری گرپاند در عرصه سیاسی، به درهم آمیزی تمدن های خاور و باختر مساعدت نمود. گرپاند، به نوبه خود در باختر تقریبا با رم هم مرز شده بود. در آن هنگام در قاره اروآسیا در عمل چهار امپراتوری فرمان می راند: امپراتوری هان، امپراتوری گرپاند، امپراتوری اشکانی (پارتی) و امپراتوری روم.

در متون بودایی سال های 245-250 آمده است که سراسر جهان به سه بخش تقسیم می گردد: (چین، رم، کوشان (بخوان گرپاند)) و در اسناد سال های 266 و یا 281 میلادی، هنگامی که بخشی از خاک هند از دست رفته بود، سخن از

---

[101]. نگاه شود به: سیمس- ویلیامس، ن.، اسناد نو باختری، //پژوهشکده سراسری دیموگرافی روسیه، 3 (222)، مسکو، 1997، ص. 4.

چهار «پسر آسمان» (امپراتور) می رود: چینی، رومی، کوشانی و هندی.[102]

فاکت مهم یاد شده در فرمان شاه کنیشکا این است که او متن فرمان را به زبان آریایی تدوین نموده بود- زبانی که پیش از این، وجود نداشته بود.[103] زبان آریایی- باختری که در باختر- تخارستان تا اوایل سده هشتم حفظ گردیده بود، در حوزه رسمی، جاگزین زبان یونانی با زبان باختری- آریایی بومی می گردد. زبان آریایی در پهلوی زبان های بومی، در گستره پهناور امپراتوری، زبان مراودات بود.

منابع چینی می نویسند که آیین دولتی کشور گرپاند، بودیسم بود. مگر، چنین چیزی مشروط پنداشته می شود. چون در گستره پهناور امپراتوری، به دشوار بتوان از چیرگی تنها یک آیین در آن دوره سخن گفت. شاه، خود سرسخت پابند آیین بودایی بود و رهبر معنوی شمرده می شد. مواد باستانشناسی نشان می دهند که بودیسم در سرزمین باختر در دوره کنیشکا رخنه نموده، تا زمان فتوحات عرب ها در سده های هفتم و هشتم میلادی رسمیت داشته بود و در بخش های شمال خاوری تخارستان، در پامیر و پیرامون آن، دست کم تا آغازسده نهم ادامه داشت.[104]

چنین بناهای یادبود شناخته شده بودایی واقع در آسیای میانه چون بامیان، قره تپه، فیاض تپه، قلعه کافرنهان، اجنه تپه و... در عهد شگوفایی دولت گرپاند پدید آمده بودند. هر چند، باز هم، داده های باستانشناسی گواه بر همزیستی بودیسم با دیگر آیین ها اند.

برجستگی امپراتوری گرپاند در این بود که در آن مدت بلندی سنت های رنگارنگ تباری و فرهنگی و نظام ها و جنبش های گوناگون مذهبی در همزیستی به سر می بردند.

هر چند، بودیسم ایدئولوژی پیشرو شمرده می شد (چون خود حاکمان بودایان مومنی بودند)، با آن هم، در کشور آیین هایی چون جینیسم، شیوایسم یا شاویویسم (Shaivism)، زرتشتی و مانوی یا منیشایسم (Manichaeism) وجود داشت.

همزیستی تنوع نظام های دینی و فلسفی و جریانات آیینی، در چهارچوب یک سامانه واحد سیاسی، از پدیده های منحصر

---

[102]. استاویسکی،... ص. 429.
[103]. سیمس ویلیامس، اسناد نو باختری، ص. 4.
[104]. استاوینسکی، ب. یا.، سرنوشت بودیسم در آسیای میانه، مسکو، 1998، ص. ص. 156، 167.

به فرد در تاریخ تمدن جهان است. بردباری، شکیبایی و یکدیگرپذیری فرهنگی، در گسترده ترین مفهوم واقعی کلمه، که پیش زمینه مهم شکوفایی فرهنگی بود، این امکان را می داد تا اصالت سنت های بومی و دستاوردهای فرهنگ های محلی را حفظ کرد و برای گستره پهناور کشور، ارزش های فرهنگی مشترکی را پدیدآورد.

درست از همین هنگام است که بردباری مذهبی در درازای سراسر تاریخ تاجیک ها به یک سنت ماندگار تبدیل می گردد. به گونه یی که مواد باستان شناسی نشان می دهند، هرگاه در هنگام فرمانروایی ویما کدفیز- پدرکنیشکا، بر روی سکه ها، تنها سیمای شیوا را بازتاب می دادند، در زمان کنیشکا (به گواهی آنالیزهای نومیزماتیکی (سکه شناختی))، بردباری مذهبی به ترازی رسیده بود که نیایشگاه تلفیق کننده باورهای گوناگون بود و شمار خدایان به سی تن می رسید که خاستگاه ایرانی- آسیای میانه یی، هندی، خاورمیانه یی و عهد عتیقی داشتند که خود نشانگر بردباری مذهبی در امپراتوری پهناور و گسترده و تراز بالای فرهنگ سیاسی شهریار آن است.

این مقاله، تنها تلاشی است برای جلب توجه به موضوعات «شناخته شده» و در عین زمان به دست فراموشی سپرده شده (مانند موضوع کوشانی ها) و جلب توجه به کشفیات تازه که بر بسیاری از گوشه های تاریک مسایل مربوط به شکلگیری کهن ترین دولت ها در آسیای میانه و ریشه های آن ها در منطقه روشنی می افگند.

به هر رو، خواستیم یادآور شویم که هستند فاکت ها و منابعی که نشان می دهند که کشوری به نام گرپاند با تاریخ پنجصد ساله و با سنت های دولتداری در آسیای میانه، وجود داشته است.

این دولت دیرپا و مسن با عمر دراز خود، مدت ها برای علم امروزی تاریخ ناآشنا مانده بود. زیرا تا همین چندی پیش، آرایه های تاریخی در زمینه، بر شالوده داده های ناچیز باستان شناسیک، سکه شناسیک و پاره های اندکشمار بازمانده نوشتاریک بنا می گردید، تا این که آکادمی علوم چین به بررسی پیگیرانه منابع مکتوب مربوط به تاریخ تاجیک همت گماشت و نام شایسته کشور «گرپاند» را وارد مدار علمی گردانید.

موجودیت دولت گرپاند در یک چنین زمان دراز، که در طی آن، دودمان های کوشانی، کیداری و یفتلی، یکی پس دیگری روی کار آمدند، تهدابی را برای دولتداری بسیاری از

توده های باشنده آسیای میانه ساخت که سزاوار است به موضوع توجه شایان بسیاری از پژوهشگران مبدل گردد.

کنون، در پرتو پژوهش های تازه سده بیستم در عرصه تاریخ و باستان شناسی؛ مساله گردآوری و جمعبندی داده ها و تفسیر تاریخی آن ها در چهارچوب دولت شناخته شده «گرپاند» و لزوم تدوین تاریخ این دولت پدید می آید. این مطالعات جامع (باستان شناسی، تاریخی) را نمی توان بدون به سنجش گرفتن داده های باستان شناسی چین و پژوهش های دانشمندان کشورهای همسایه انجام داد.»

یادداشت:

در باره واژه «هیپانتو»ی (Hepantuo) چینی که به پارسی دری «گرپاند» یا گرپاند (کشور راه کوهستانی) ترجمه نموده ایم:

می دانیم که زبان چینی حروف ندارد، از این رو، با ایماها (هیروغلیف ها) سر وکار داریم. بانو محی الدینوا این واژه را از زبان اویغوری برگرفته اند و چون در زبان روسی حرف H نیست، هر کلمه یی را که دارای این حرف باشد، به جای آن «گ» یا «خ» را می نشانند. از این رو، می بایست به شکل «گیرپانت» یا «خیرپانت» و یا هم شکل درست تر آن «گرپانت» می نوشتند. اما به شکل «کیرپاند» نوشته اند که درست نیست. من در دیداری در شهر دوشنبه در 2011 با ایشان، در زمینه خواستار توضیحات گردیدم. ایشان گفتند من نمی دانم که چرا در زبان اویغوری به جای گرپاند- کیرپاند نوشته اند. من هم با تکیه بر سرچشمه اویغوری کیرپاند نوشته ام. تلاش می کنم در سفر آینده ام به سینکیانگ با دانشمندان اویغوری در زمینه به کنکاش بپردازم تا علت را دریابم.

به هر رو، من خاطر نشان ساختم که «بهتر است در آینده به جای کیرپاند- گرپاند بنویسند. زیرا در زبان پارسی قدیم درست مانند روسی کوه را «گر» می گفتند که همین اکنون در پشتو «غر» می گویند. ما غرجستان داریم که دقیقا کوهستان معنا می دهد. «غور» داریم که باز هم همان غر یا گر است. غوربند داریم که کوهبند معنا می دهد و شاید هم گورپند (گربند) یعنی همین گرپاند بوده باشد. به زبان روسی هم کوه را «گره» می گویند که گوره نوشته می شود.

از سوی دیگر، کیرپاند می تواند کسانی را که بخواهند در زبان چینی به پژوهش در باره این واژه بپردازند راه گم سازد زیرا:

«ک»- این صدا در هیروغلیف چینی «که» صدا می دهد.
«ت»- صدای «تهه» را دارد.

...و مهمتر از همه، هیچ کلمه چینی هیچگاهی با صداهای (بهتر افاده نمایم حرف های) بی صدا پایان نمی یابد.
در زبان چینی لحن(صدا) های بسیاری است که با اندکترین تغییر لحن، مفهوم کلمه گم می شود.
حرف «پ» هم در به اصطلاح کیرپاند قابل بحث است و تنها پس از مطالعه دقیق کلمه کیرپانت در زبان چینی می شود دریافت که «پ» است و یا «ب »: زیرا زبان چینی صدای «ب» ندارد و «بِی» شمال معنا می دهد که در اول نام بِیتسینگ (بیجینگ و یا پیکینگ)، صدای «پ» را دارد.
حرف «د» هم در صدای چینی نیست و صدایی مانند (ټ) پشتو را دارد.

از سده شانزدهم به بعد، میسیونرهای اروپایی (به ویژه مسیحیان) کوشیدند تا ایماها (هیروغلیف ها)ی چینی را به حروف لاتینی بنویسند و همین شیوه را در دهه های بعدی سده بیستم که چینی ها ریفُرم در هیروغلیف آوردند، به کار بردند. بدین لحاظ، معمول شده است که پس از هیروغلیف صدای آن به لاتینی نوشته می شود. این ترانسکریپس را «پی ن یین» می نامند.

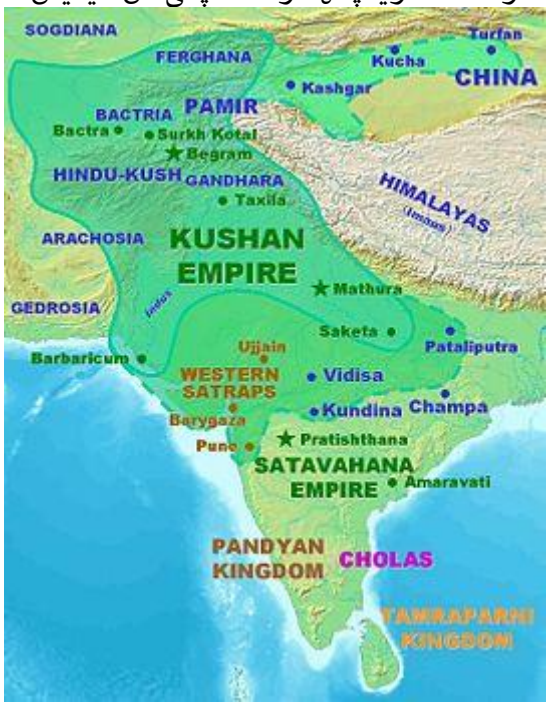

پیوست:
آقای داوری- استاد زبان و ادبیات پارسی دری در دانشگاه هایدلبرگ آلمان در زمینه این که چرا نیاکان ما زبان خود را آریایی می خوانده اند، مقایسه بسیاری جالبی میان زبان های گوناگون منطقه ما انجام داده اند:
«...نیاکان ما، یعنی اقوام «هند و آریایی»، خویشتن را «آریایی» نامیده و زبان خویش را هم «آریایی» می گفتند.

در متون ویدایی سخن از āryā vāc «زبان آریایی، گفتار آریایی» است[1]. منظور سرزمینی است که در آن «زبان آریایی»، یعنی زبان سانسکریت ویدایی سخن گفته می شد.
شاه هخامنشی داریوش اول (۵۱۹ پیش از میلاد) نخستین کسی بود که کارروایی هایش را به به زبان «آریایی» ariya نوشت و برادران ایرانی- آریایی وی در شرق، یعنی باشندگان باختر و فرارود هم خویش را به زبان اوستا ایریه airiia و سرزمین آبایی شان را airiianəm vaējah (ایریانیم ویجه) می نامیدند.[2]

در دوره های پسین هم سخن از ariao oaso «زبان آریایی» است (سنگنبشته رباطک به زبان باختری، نگاه شود پایین با شماره پ).
درین مورد به عنوان نمونه از هر ساحۀ فرهنگی یک مثال می آورم:
آ: نام آریایی های هند، **آریه** ārya است. نگاه شود برای مثال به ریگ ویدا (سانسکریت باستان)، کتاب ۲، ترانه ۱۱، فقره ۱۷ - ۱۸ که در آن یک موبد خدای إندرا Indra را چنین خطاب می کنند:
apāvṛṇor jyotir āryāya ni savyataḥ sādi dasyur indra
sanema yé ta ūtíbhis táranto víśvā spṛdha āryeṇa dásyūn
(اپافرنور جیوتییر آریایه نی سفیته سادی دسیور اندرا!
سنیمه یی ته اوتیبهیس ترنتو ویشوا سپردهه آرینه دسیون)
«تو برای آریایی ها روشنایی را پدید آوردی و دسیوها را چپ کنار گذاشتی آه خدای إندرا!
ما امیدواریم تا به یاری تو به همه مخالفان فایق آمده و یکجا با آریایی ها به دسیوها غلبه کنیم 3

آن چه کاملا واضح است، این است که کلمۀ ārya در متون ریگ ویدا به معنای «شریف» است (نگاه شود به پانوشتی شماره ۴۸ و ۵۰) و به انسان هایی گفته می شد که زبان، افکار و عقاید دینی آن ها با مردمان بومی وادی سند که دسیو Dasyu نامیده می شدند، فرق داشت. یعنی آن ها در چهارچوب یک نظام اجتماعی- دینی ویژه خود شان زندگی می کردند[4] در ریگ ویدا این واژه به شکل صفت هم آمده است و این خود بیانگر آن است که کاربرد آن به شکل صفت نمی تواند تبعیض و برتری نژادی را در پی داشته باشد.

واژۀ «آریایی» به همین مفهوم سده ها معمول بود. بنا به آثاری که تازه در دره های گلگیت (در شمال پاکستان) کشف شده اند، این واژه تا ۶۵۰ پس از میلاد هم کاربرد داشت5.

ب: پادشاهان هخامنشی (مانند داریوش اول و خشایار شاۀ اول) خود را نه تنها «پارسی» و از «پسر یک پارسی» می خواندند، بل که خود را «آریایی» و از «نسب آریایی» هم می شمردند. به طور مثال داریوش اول در سنگنبشتۀ نقش رستم فقرۀ ۲ می گوید:

adam Dārayavauš xšāyaϑiya vazṛka, xšāyaϑiya xšāyaϑiyānām …

Vištāspahyā puça, Haxāmanišiya, Pārsa, Pārsahyā puça, Ariya, Ariyaciça

(أدم داره یه وهوش کشایه سیه وزرکه ،کشایه سیه کشایه سیانام .... ویشتاسپهیا پوسه، هخامنشیه، پارسه، پارسهیا پوسه،
اریه، اریه چیسه)

«من داریوش (هستم) شاۀ بزرگ، شاۀ شاهان، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی (و) پسر یک پارسی، یک آریایی از نسل آریایی»6

ساسانیان از سده سوم پس از میلاد به پس، در سنگنبشته ها خویش را «شاهنشاۀ إیران و أنیران» (یعنی شاهنشاۀ ایران و غیرایران) می خواندند. در پارسی میانۀ **ایران** به معنای **آریایی** است، نگاه شود به پانوشتی شماره ۱۵
شاهپور اول شاه ساسانی در آغاز سنگنبشته کعبه زردشت که به سه زبان پارسی میانه، پارتی و یونانی نوشته شده است، چنین گوید:

متن پارسی میانه:

An mazdēsn bay Šāpuhr šāhān šāh Ērān ud Anērān kē čihr az yazdān

متن پارتی:

Az mazdēzn bayγ Šāpuhr šāhān šāh Aryān ud Anēāryān kē čihr až yazdān

(از مزدیزن بغ شاپور شاهان شاه ایران اُود انیران که چهر اژ یزدان)

«من مزدا پرست شاهپور بزرگم، شاهنشاه ایران و غیر ایران، که نسبش از خدایان است»7

منظور از «غیر ایران» در این جا اقوام دیگر اند، یعنی که آن ها پارسی نیستند. یونانیان نیاکان ما را «آریایی» می نامیدند اما در عین زمان به خاطر تمیز از یونانیان در عین متن آن ها را بربرها (Barbaris)، یعنی

«بیگانه» می نامیدند. این نوع رد و بدل شدن نام ها نشان می دهد که منظور تنها تمیز یک قوم از قوم دیگر بوده است (البته در برخی موارد در اثر جنگ ها و دشمنی ها یک قوم تنفر و انزجار خود را از قوم دیگر تبعیضانه نشان می داد)

پ: برادران ایرانیان در شرق، زبان خود را همچنان «آریایی» می نامیدند. نگاه شود به سنگنبشتهٔ باختری رباطک که در سال نخست جلوس کنشکا امپراتور کوشان (در سال ۱۲۷ میلادی) نوشته شده و یکی از مهمترین اسناد تاریخی است که از هر جهت با اهمیت می باشد (نگاه شود به عکس شماره ۵). کنشکا خواست تا کارنامه هایش را (فتوحات، شجره نامه و خدایان را که کوشانیان به آنان معتقد بودند و یا در ساحهٔ امپراتوری تقدیس می شدند) برای نسل های آینده به میراث بگذارد همان به گونه که هخامنشیان و ساسانیان هم این کار را کردند. چنین می نماید که این مساله برای کوشانیان خیلی مهم بود. ایشان امپراتوری بزرگی را به میان آوردند که در کنار امپراتوری چین و امپراتوری روم (هند مستعمرهٔ امپراتوری کوشان بود) سومین قدرت بود که در آن زمان در جهان معلوم وجود داشت. کنشکا در آغاز این سنگنبشته به زبان باختری- سطر۳ تا ۴- می گوید:

ιωναγγο οασο οζοαστο, ταδηια **αριαο** ωσταδο.ιοτηια
ταδο αβο ιωγο χϸονο αβο ι ιυνδο φροαγδαζο =
otēia i **iōnaggo** oaso ozoasto, tadēia **ariao** ōstado.
tado abo iōgo xϸono abo i iundo froagdazo.
(اُوتیه إی إیونانگ واس اوزواست، تدیه **اریاو** اوستاد. تد أب ایوگ کشون أب إی إیوند فرواگدز)

«و وی (یعنی کنشکا) فرمان نوشتن آن را (کارروایی هایش را) به زبان یونانی صادر کرد. سپس آن به زبان «آریایی» نگارش شد. پس در سال یکم سلطنت این فرمان تا هند اعلام شد»

اگر چه منظور درین جا زبان است اما این زبان طبعا منسوب می شود به گویندگان آن که عبارت باشند از آریایی های ساکن خاورزمین[7]

جالب این است که تشابهٔ متن سنگنبشتهٔ رباطک را در سنگنبشته های هخامنشیان می بینیم. داریوش اول در سنگنبشتهٔ بیستون (فقرهٔ ۷۰) می گوید:

θāti Dārayavauš xšāyaθiya: vašnā Auramazdāha ima dipiciçam, taya adam akunavam patišam ariyā. Utā pavastāyā utā carmā gṛftam āha.

(ساتی داره یَه وهوش کشایه سِیه: وشنا أوره مزداهه إیمه دیپیسی چم، تَیه أدم أکونوم پَتیشم أریا. اُوتا پَوستایا اُوتا چرما گرفتم آهه)

«داریوش شاه گوید: بنا به خواست اهورامزدا این نسخهٔ سنگی است که من دستور نوشتن آن را به زبان آریایی دادم و آن به روی تیکر و چرم هم گرفته شد.»

منظور داریوش این است که وی فرمان نوشتن این نسخه سنگی را به زبان مادری اش که آن را «آریایی» می نامید، داد.

و در اخیر می گوید:

utā niyapaiθiya utā patiyafraθiya paišiyā mām. Pasāva ima dipiciçam frāstāyam vispadā antar dahyāva. Kāra hamātaxšatā.

(اُوتا نیه پَیسیه اُوتا پَیتیه فرسیه پیشیه مام. پساوه إیمه دیپیچم فراستایم ویسپدا انتر دَهیاوه. کاره هماتَخشتا)

«و آن (یعنی متن سنگنبشته) نوشته شد و پیش من خوانده شد. پس (نسخه) این سنگنبشته را فرستادم به همه جا به اطراف. مردم (درین بخش) همکاری کردند»

(نگاه شود به فهرست منابع در پی نوشت شماره ۵۱، ص ۸۷)

چنین همانندی ها میان دو متن پارسی باستان داریوش و متن باختری کنشکا نمی تواند تصادفی باشد بل که به زعمی نشانه آن است که کوشانیان هم همزبانی و نیز همتباری بودن آریایی خویش را ادعا می کردند و استقلال کشور خود و باشندگان آن را در شرق تمثیل می نمودند.»

پیوست شماره دو
یادمان های کوشانی

سکه ها، تندیس ها و سنگنبشته های بازمانده از کوشانیان کمترین تر دیدی در اروپاییدی بودن آن ها بر جا نمی گذارد. موهای دراز، ریش انبوه، بینی های بزرگ و چشمان دورنرفته درخشان همه و همه گواه بر سفیدپوست بودن و اروپاییدی بودن آن ها است.

سکه زرین هویشکا

سکه زرین شیوا

سردیس یک شهزاده کوشانی یافت شده در ازبیکستان

سکه زرین شاهنشاه کنیشکا و سکه زرین الهه ننه-
بزرگترین ایزدبانو در گستره امپراتوری کوشان

نگاه شود مثلا به Kauṣītaki Āraṇyaka فصل ۸، بند ۹ و Aitareya Āraṇyaka فصل ۳، بند ۵ وغیره. در مورد منابع پارسی باستان نگاه شود به پانوشتی شماره ۵۱ و در مورد منابع باختری به پانوشتی شماره ۵۳.

[1]. در باره تعیین سرزمین اصلی «آریانا ویجه» درین اواخر پژوهش های مهمی صورت گرفته است. از جایی که درین باره کدام سند مهم – طوری که از عنوان این رساله بر می آید – که تازه کشف شده باشد در اختیار نداریم، بحث روی این موضوع را می پذاریم به آینده.

[2]. Theodor Aufrecht: Die Hymnen des Ṛigveda, 2. Auflage, Bonn 1877, 1. Teil, Maṇḍala II, 11, 17-18, 184

اگر چه واژه های **آریایی** و **دسیو** درین جا به شکل مفرد آمده، اما واضح است که معنای اسم عام را دارند چون که در دیگر فقره ها در حالت جمع می باشند، نگاه کنید مثلا به کتاب ۱، ترانه ۵۱ ، فقره ۸: "آه خدای ایندرا بین آریایی ها و دسیو ها فرق قایل شو...».

به اساس متون ریگ ویدا (سانسکریت باستانی) درین جا آریایی ها مردمانی هستند که خود را «شریف، نجیب» می پنداشتند و دسیوها کسانی اند از نژاد دیگر یعنی غیر آریایی.

معادل کلمهٔ هندی دسیو در پارسی باستان دهیو dahyu- است که منظور بیشتر «کشورها، ممالک» (ولایات) می باشند که در تصرف هخامنشیان بیرون از میهن آبایی شان در آمده بودند. معادل آریایی آن به عنوان یک «ملیت» یا «قوم معین» در اوستا xšaθra- (کشسره) و در پارسی باستان xšaça- (کشسه) است که در سنگنبشته های داریوش به Arya تبدیل شده است.

نگاه شود مثلا به: G. Gnoli: Le Dieu des Arya. In: Studia Iranica 12, 1983, 7-22

[3]. نگاه کنید مثلا به این متن که ازآن عقاید دینی آریاییان با خدایان مخصوص خود شان و مراسم دینی ویژه شان که با نوشیدن سوما برای تقدیس خدایان برگزار می شد، نمایان است (ریگ ویدا کتاب ۱، ترانه ۱۴، فقره ۱-۴):

aibhir agne duvo giro viśvebhiḥ somapītaya devebhir yāhi yakṣi ca

ā tvā kaṇva ahūṣata gṛṇanti vipra te dhiyaḥ devebhir agna ā gahi

indravāyū bṛhaspatim mitrāgnim pūṣaṇam bhagam ādityān mārutaṃ gaṇam

pra vo bhriyanta indavo matsarā mādayiṣṇahvaḥ draspā madhvaś camūṣadaḥ

«با تمام این خدایان بیا آه اگنی، به دیدن تلاش ها و مناجات ما تا که سوما را بنوشی (که در اوستا هوما است) و مراسم قربانی را اجرا کنی.

به تو کنواها ندا کردند. آن ها اندیشه های حکیمانه ترا ستایش می کنند، آه تو مبلغ توانا، آه اگنی، بیا با تمام خدایان!

آه اندرا، وایو، بیرهسپتی، میترا، اگنی، پوشن، بهگه، ادیتاس و مروت ها! برای شما نوشابه الهی و مست کننده آورده می شود،

قطره های نوشابه عسل که در ظرف ها قرار دارند».

[4]. در دره های گلگیت (که در مسیر یکی از راه های مهاجرت اقوام هند و آریایی قرار داشتند که از کوهپایه های واخان به سوی جنوب می گذشتند، جایی که سلسله کوه های هیمالیای غربی، قراقروم و هندوکش با هم یکجا می شوند) سنگنبشته های زیادی روی صخره ها به زبان های براهمی، خروشتی، شاردای قدیمی، چینی، باختری، سغدی، سریانی و پارتی در دهه نود میلادی کشف شده اند که از سوی دانشمندان نخبهٔ اروپایی بررسی و نتایج آن در چندین جلد به نام همان دره ها (یا بهتر بگوییم پاییدنگاه یا توقفگاه زائران) منتشر شده اند. مسافران و زائران در روی این صخره ها نام های خویش را و همچنان درودهای خویش را به درگاه بودا نقر کرده اند که بیشتر جنبه یادگاری دارد.

در مورد واژه «آریایی» از روی این آثار دری نجا تنها سه مثال می آورم:

۱- تقدیس باد (جناب) ویپشین آریایی را = namo vipaśin āryā

۲- تقدیس باد جناب ولوکیتشوروی آریایی را که بودا هسیتوا هست = namo ārya valokiteśvaro bodhisatvo

۳- تقدیس باد جناب ولوکیتشوروی آریایی را = namo āryā valokiteśvarasya

اما طوری که گفته شد، واژه ārya در همه متون بودایی همیشه به معنای «شریف» به کار رفته است. پس این واژه را درین سه مثال فوق می توان به حیث نام تباری و یا به حیث صفت «شریف» ترجمه کرد. توجه شود به این دو مثال:

۱- تقدیس باد نمجوشری شریف را که بودا هسیتوا هست

namo āryā naṃjuśrī bodhisatvāya namo āryā vipaśi tathāgatāya sārdhaṃ = siṅhoṭena =

2. تقدیس باد ویپشی شریف و تاتهاگته را یکجا با سینهوته

منبع این مثال ها:

- Oskar von Hinüber: Zu einigen Felsinschriften in Brāhmī aus Nordpakistan. In: Peter Snoy (ed.): Ethnologie und Geschichte. Festschrift für Karl Jettmar. (Beiträge zur Südasienforschung. Südasien-Institut. Universität Heidelberg, Band 86). Franz Steiner Verlag, Wiesbaden 1983, 272-279

- Ditte König und Gérard Fussmann: Die Felsstation Shatial. In: Harald Hauptmann (ed.): Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans, Band 2. Verlag Philipp von Zabern, Mainz 1997, 301 (Objekt-Nr. 149/1)

واژه «آریایی» به شکل نام کسان هم آمده است مانند: آریه دته و یا آریه شرشته Āryadatta, Āryaśreṣṭe.

در باره مسیرهای مهاجران و مسافران در دوران پیش از تاریخ درین حوزه نگاه شود به مقاله شادروان استاد کارل یتمار:

Karl Jettmar: Prähistorische Wanderrouten in den zentralasiatischen Hochgebirgen. Voraussetzung und frühe Nachweise. In: Studien zur Indologie und Iranistik (Festschrift für Georg Buddruss), Band 19. Reinbek (Verlag für Orientalistische Fachpublikationen) 1994, 157-172

[5]. Rüdiger Schmitt: Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden. Editio minor mit deutscher Übersetzung. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2009, 101

[6]. Philip Huyse: Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka`ba-i Zardušt (ŠKZ), Band 1. London 1999, § 1, 22 (CII, Part III, Volume I, Texts 1)

در نسخه یونانی این سنگنبشته چنین است: «من مزدا پرست شاهپوربزرگ، شاهنشاه آریایی و غیر آریایی از نسب خدایان (هستم)..».

[7]. دردمندانه ما تا کنون یک عکس کاملاً خوانا از سنگنبشتهٔ رباطک در اختیار نداریم. این یک مشکل فنی است که باید در آینده رفع شود (با آن هم نگاه شود به عکس شماره ۵). منابع مهم با خوانش درست در بارهٔ سنگنبشتهٔ رباطک این است:

داوری: اسناد دوهزار سالهٔ زبان پارسی: آریانا سال هفتم، شماره ۵، ص ۱۲۱ - ۲۱۱

- Nicholas Sims-Williams: The Rabatak Inscription, Text and Commentary. In: Silk Road Art & Archaeology 4 (Journal of the Institute of Silk Road Studies). Kamakura 1995/96, 77-96
Nouveaux Documents sur L'histoire et la langue - Nicholas Sims-Williams: de la Bactriane. In: Académie des Inscriptions & Belles-Lettres (Comptes Rendus des séances dès l'année 1996, Avril-Juin), Paris 1996, 634-654
- Gérard Fussman: L'inscription des Robatak et l`origine de l'ère Śaka. In: Journal Asiatique 2, 1998, 572-651

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش نهم
دوره کیداری ها وخیونی ها

سکه های بازمانده از کیداریان
سیماهای اروپاییدی شاهان کیداری بر روی سکه ها هویدا است.
بینی های برجسته و چشمان بزرگ وموهای افشان شان گواه بر اروپاییدی بودن کیداریان است.

1. کیداری ها:

کیداری ها که در تاریخ به نام کوشانیان کوچک هم خوانده شده اند، شاخه یی از یوئه شی ها (ماهبانویان یا تُخاری ها) بودند. به گونه یی که می دانیم، هنگامی که ماهبانویان (نیاکان کوشانیان) در حدود سده دوم پیش از میلاد از دست سپاهیان متحده هونوها (خونوها، کسیونگوها، هیونگونوها یا سیونگنوها یا به گفته پژوهشگران غربی- هون های آسیایی- نیاکان هون های اروپایی)، مشخص تر از دست لاوشان- پسر مائودون شانیو و اوسون های مخاصم شکست خوردند؛ پادشاه شان- کیدار یا کیدارا[105] در نبرد کشته شد و این گونه دوره دراز چندین سده یی فرمانروایی توده هایی اروپاییدی که به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند، بر دشت های پهناور اروآسیا پایان یافت و دوره فرمانروایی توده های پاراتورکی (نیاکان تورکان) و پارامغولی (نیاکان مغولان) و در پی آن تورکی و مغولی که

[105]. دانشمندان ریشه شناسی (ایتمولوژی) بر آن اند که کیدار یا کیدارا تداعی کننده دو سازواره ایرانی باستانی (کَی+ دارا) می باشد که شاید ماهبانویان (تُخاری) پادشاهان خود را با این لقب می خواندند.

آمیزه یی از اروپاییدی ها و زردپوستان چینی بودند، بر این گستره پهناورآغاز گردید.

هر چه بود، پس کشته شدن کیدارا در نبرد و شکست ماهبانویان، بخش بزرگ ماهبانویان (تُخاریان) از سرزمین های نیایی شان در گانسو و نانئشان (کوه نئان) و تورفان و سینکیانگ به سوی آسیای میانه کوچیدند و نخست در سرچشمه های رود گلزریون (جیحون یا سیر) ماندگار شدند که پسان ها از آن جا به گستره خاور ایران (شمال افغانستان کنونی) آمدند و یکی از گروه های شان که در تاریخ به نام کوشانیان (گویشانیان) معروف است، پادشاهی بزرگی را برپا نمودند. سر انجام هم از دست ساسانیان شکست خوردند و پس از چندی به جای کوشانیان دودمان های دیگری روی کار شدند، مانند کیداریان، خیونیان و یفتلیان.

هرچند، بخش بزرگی از ماهبانویان یا تُخاری ها به آسیای میانه آمده بودند، با آن هم، شماری از ایشان (بازماندگان دودمان شاهی و شماری از نخبگان و بزرگان لشکری و کشوری) که بنا به داده های تاریخ چین در حدود 150 خانواده می شدند، به چین و تبت پناه بردند و شماری هم زیر فرمان اوسون ها رفتند و میان آن ها ناپدید گردیدند و بخش کوچکی هم در نئان شان ماندند.

به هر رو، آنان چند سده آزگار در آن دیار می زیستند، تا این که پسان ها زیر فشار کوچیان تازه نفسی که پس از هونوها و دونهوها یا دونخوها (پیشینیان مغولان) فرمانروای دشت ها شده بودند- ژوژان ها (نیاکان مغولان) ناگزیر به کوچیدن از جاگیرهای خود شدند و همان راهی را پیش گرفتند که سایر ماهبانویان به آسیای میانه آمده بودند.

پس از برافتادن کوشانیان بزرگ، مدتی در خاور پشته ایران (شمال افغانستان کنونی) خلای قدرت به میان آمد که زمینه را برای ظهور کیداریان و خیونیان فراهم آورد. این بود که توانستند برای چندی دولت نوی را تشکیل دهند. اما پس از چندی، برافتادند و جای خود را به یفتلی ها سپردند.

در باره کیداریان اطلاعات تاریخی بسیار اندکی در دست است. در این جا می کوشیم، آن چه را که در دسترس داریم، پیشکش نماییم:

در آغاز رشته سخن را می سپاریم به نویسندگان به کتاب وزین «**دولت ها و توده های باشنده دشت های اروآسیا: از**

عهد باستان تا کنون» - پروفیسور داکتر سرگی کلیاشتورنی فقید (مدیر دفتر آسیای مرکزی و جنوبی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه و مدیر دفتر تورک شناسی (تورکولوژی) و مغول شناسی شعبه سانکت پتربورگ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، دارنده جایزه نشان طلایی در پژوهش های آلتایی - بزرگترین تورک شناس و مغول شناس جهان در همه اعصار) و همکارش پروفیسور داکتر تورسون سلطانف که بهترین و وزین ترین اثر نگاشته شده در باره توده های کوچرو باشنده دشت های اروآسیا به شمار می رود:

«آسیای میانه در سده های چهارم- پنجم:
عهد افول امپراتوری کوشان و ظهور مهاجمان جدید کوچی در واحه های آسیای میانه (در سده های چهارم و پنجم میلادی)- دوران بحران اقتصادی و فروپاشی روابط اقتصادی شکل گرفته، فروپاشی نظامِ تا جایی پایدار تعامل چند دولت بزرگ به روابط ناپایدار و نا به هنجار دولت های مستقل کوچک گردید. عوامل خارجی یی که به پا گرفتن بحران سیاسی و اقتصادی مساعدت کردند، عبارت بودند از حمله ساسانیان در زمان شاپور دوم، در سال های دهه 60 سده چهارم به گستره بازمانده از کوشانیان و ظهور قبیله هایی که در منابع غربی (بیزانسی) به نام خیونی ها یاد شده اند (در میانه های سده چهارم میلادی) در سغد.

شاپور دوم که ضربه خرد کننده یی به امپراتوری کوشانی وارد آورده بود، توانسته بود مرگیان (مرو) و باختر (باکتریا یا بلخ) را بگیرد و در راستای محور خاور تا ترمز پیشرفت نماید و شهر مرزی کوشانشهر را بسازد که استاندار آن از حق زدن سکه (به نام «سکه کوشانی-ساسانی») برخوردار بود.

شاپور دوم، بر پایه گزارش آمیانوس مارسلینوس، به سال 346 از ناحیه مرزهای خاوری کشورش با تهدید اتحادیه قبیله یی کوچیانی که همپیمان کوشانیان بودند، رو به رو بود. نام این قبایل- خیونی ها، به گفته آمیانوس با سنت های سیاسی هون ها پیوند زده می شود.

هر چند هم که در اثر وی در باره هون ها به خیونیان چندان واضح پرداخته نشده است. افزون بر این، هنگامی که در 359 شاپور دوم توانست گرومبات Grumbat – پادشاه خیونیان را همچون متحد خود در برابر رومی ها جلب کند و پسرش در زیر دیوارهای شهر آمید (سوریه) از پا درآمد؛ خود آمیانوس مرد جوان را همچون یک «آدم زیبا» توصیف می کند (متفاوت از توصیفی که از سیماهای [زشت و ترسناک] هون های آتیلایی کرده بود).

با این حال، اگر گمانه زنی ائنوکی K. Enoki در باره آن درست باشد که هون هایی که به گزارش منابع چینی، در نیمه دوم سده چهارم کشور سودی ها یا سغدیان Sude (Sogd) را گرفته بودند، خیونی ها بودند؛ همبستگی و پیوند هر دو گروه قبیله یی بسیار محتمل می شود.

در آغاز سده پانزدهم در پهنه سیاسی آسیای میانه بار دیگر قبایل یوئه شی (ماهبانویان) ظهور می کنند. بر اساس گزارش بئی شی- تاریخ دودمانی چینی؛ سخن بر سر یوئه شی های کوچک به رهبری «تسیدولو (کیدارا)- پادشاه دلیر» است. این قبایل (یوئه شی) که تا آن هنگام در دامنه ها و کوهپایه های «نئان شان» زندگی می کردند، توانستند [پس از دستیابی به بلخ]، پنج پادشاهی را در جنوب هندوکش ضبط کنند و پادشاهی های گندهارا و تخارستان را بگیرند و با متحد شدن با خیونیان، ساسانیان را از آن جا بیرون برانند. چند گروه سکه ضرب زده شده از سوی پادشاه دولت آن ها که خود را «کیدارا کوشانشاه» می خواند و افسانه های مربوط به این سکه ها بر جا مانده است.

پریسکوس پانی Priscus Paniy – بیزانسی هم در باره جنگ ساسانیان در سال های 450-460 با «هون هایی به نام کیداریان» نوشته هایی دارد. شاید در روند این جنگ ها کیداریان برای چندی بر بلخ هم تسلط یافته باشند. پادشاهان کیداری خود را جانشینان سنت های سیاسی کوشانیان می پنداشتند که چنین چیزی از چشم حریفان شان بیرون نمانده بود. برای مثال، نویسنده ارمنی- Yeghishe Vardapet- کسی که خود در جنگ پارسیان با قبایل شمال اشتراک ورزیده بود، می نویسد که شاه یزدگرد دوم ساسانی (438-457) «ناگهانی بر سرزمین خیون ها که همچنین کوشانیان نامیده می شوند، تاخت و با آن ها دو سال آزگار جنگید، اما نتوانست ایشان را به انقیاد درآورد».

هویداست که در این جا کیداریان و خیونیان به نام کوشانی ها خوانده شده اند. اما در همان سال ها یفتلیان بودند که نیروی تعیین کننده سیاسی در آسیای میانه شدند و نویسندگان معاصر شان- بیزانسی ها، ارمنی ها و هندی ها؛ ایشان را نیز با سنت های سیاسی هون ها مربوط می دانستند.

در منابع غربی، یفتلیان را «هون های سفید»، در منابع ارمنی- خون ها و در منابع هندی «خونا» نامیده اند. آن ها به گفته نویسندگان بیزانسی، نام یفتلی را از نام

یکی از پادشاهان خود دریافت کرده بودند اما خود شان، خویشتن را به چه نامی می خواندند؟

از روی نوشته های سکه های بازمانده از پادشاهان یفتلی با یقین کامل می توان گفت که یفتلیان خود را خیون می نامیده اند. به سخن دیگر، یفتلیان یکی از گروه های تباری و سیاسی خیونی بودند. مقایسه منابع مختلف نشان می دهد که چنین گروه ها حداقل دو تا بودند: «سپیت خیون ها» (خیون های سفید) وکرمیر خیون ها karmir (خیونی های سرخ).

مساله میهن نیایی و خاستگاه خیونی ها- هپتالیان تا کنون بحث انگیز مانده است. تلاش های انوکی (K. Enoki) مبنی بر این که بدخشان سرزمین آبایی آن ها بوده باشد، به گونه مستدل به باد نقد قرار گرفته است. اما تقریبا تردیدی نیست که خیونیان یکی از قدیمی ترین گروه های کوچی ایرانی زبان بودند که در نوار کوهی- دشتی جنوب خاوری و جنوبی آسیای مرکزی زندگی می کردند.»

در ص. 563 کتاب «دودمان ها»، نوشته ن. و. سئچیف، چاپ مسکو، 2008 چنین می خوانیم:
«در سال های دهه بیست سده پنجم قبیله دیگر دامدار کوچ نشین (تُخارها که از بازماندگان کوشانیان به شمار بودند)، به رهبری کیدارا از شرق از راه رود سیر و کرانه های خاوری دریاچه ارال به سوی خوارزم و حوضه آمو کوچیدند. از همین رو در منابع به نام کیداری ها یاد می شوند. کیداری ها به زودی حوضه آمو را تصرف کردند و همین گونه سرزمین های غربی و جنوبی سغد را و دولت خود را در گستره جنوبی دولت خیونی ها[106] تثبیت نمودند و شهر بلخ واقع در کرانه چپ آمو را به عنوان پایتخت خود برگزیدند.

در گام نخست، کیداری ها متحدان خیونی ها گردیدند و کوشیدند نفوذ خود را به سوی خراسان (شمال خاوری ایران) پهن نمایند. تا سال های دهه شصت سده پنجم آن ها دشمنان اصلی ساسانیان در خاور کشور بودند. در نبردی که در حومه مرو رخ داد، شاه ساسانی- واراهران (بهرام) (421-439) بر کیداریان پیروز گردید. پس از آن، میان دولت های کیداری و ساسانی مرزی تعیین شد در نزدیکی شهر تالیکان (میان بلخ و مرو) و برای مراقبت همیشگی دشمنان، برج سنگی مرزبانی ساخته شد.

---

[106]. در این هنگام خیونی ها در گستره پهناوری از دامنه های جنوبی کوه های اورال در همسایگی اورها یا اورالی گرفته تا کرانه های دریاچه ارال بود و باش داشتند.

لزوم پاسداری از مرزهای شمال خاوری از شر کیداریان مخاصم، جانشین بهرام- شاه یزدگرد دوم (457-439) را وادار گردانید تا مقر خود را به نزدیکی مرزهای شمالی بیاورد- به شهر نو یزدگرد و پیوسته نبردهای سهمگینی را در روند سالیان دراز با کیداریان پیش ببرد. به سال 456 کیداریان در یکی از نبردها از ساسانیان شکست بسیار سنگینی خوردند و شاه کیدار در رزمگاه کشته شد.

کیداری ها را شاید در گذشته متفاوت از یوئه شی های بزرگ، یوئه شی های کوچک (کوشانیان کوچک) می نامیدند. یعنی آن ها از خویشاوندان نزدیک کوشانیان بودند. هنگامی که اکثریت یوئه شی ها شکست خورده از دست هونوها در سده دوم پیش از میلاد از دشت های اروآسیا به آسیای میانه آمدند؛ بخش کوچکی از ایشان چند سده دیگر در نئان شان (کوه نئان) ماندگار شدند. اما به سال 418/417 هژمون تازه استپ های آسیای مرکزی- نیاکان مغولان (ژوژان ها) بر آنان تاختند. یوئه شی های کوچک در نبرد شکست دیدند و ناگزیر گردیدند میهن شان را ترک گویند و از همان راهی که پیشینیان شان پیموده بودند، به آسیای میانه بیایند.

کیداری ها درست مانند خیونیت ها ناگزیر گردیدند نبردهای پیوسته یی را با ایران پیش ببرند. به سال 468 پیروز پایتخت کیداریان را گرفت و پادشاهی شان را برانداخت. پس از این، بازماندگان کیداریان به هند رفتند. کیداری ها ناگزیر بودند در دو جبهه بجنگنند: زیرا در این هنگام یک قوم دیگر کوچی آسیای مرکزی- یفتلی ها بر زمین های شان تاختند و آنان را وادار گردانیدند تا با گذشتن از کوه های هندوکش به گندهارا (پورشاپور یا پیشاور) بروند.»

در کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم جمهوری تاجیکستان در ص. 473 ، جلد یکم در باره کیداریان چنین آمده است:
«کیداریان، چنین بر می آید که در آغاز در ترکستان خاوری (استان سینکیانگ کنونی چین) می زیستند. کوچیدن آن ها به آسیای میانه ناشی از پویایی های تباری رخ داده در آسیای مرکزی در سده چهارم میلادی بود. در بئی شی در باره آن گفته می شود که «فرمانروای یوئه شی ها در سرزمین خود حضور داشت... اما در اثر برخوردها با ژوژان ها در شمال، ناگزیر گردید دربار خود را دورتر به سوی غرب به شهر بلخ که به فاصله 2100 لی (واحد مسافت در چین باستان) از فودشی واقع است، ببرد. پس از این، تسیدالو (کیدارا)- پادشاه دلیر یوئه شی با سپاهیان خود

به هند شمالی تاخت و پنج دولتی را زیر فرمان خود آورد که در گانتالو در شمال قرار داشت».

شاید خود کیداری ها از آوان کوچیدن خود به دو بخش تقسیم شده بودند: بخش بزرگ شان به شمال خاوری هند رفتند و بخش کوچک شان به آسیای میانه. به پنداشت س. ک. کابالف، پایتخت کیداری های آسیای میانه یی در شهرک ارکورگان در وادی قشقه دریا بود، نه در بلخ. این ایده را گومیلییف هم پذیرفت. مگر از سوی بخش بیشتر پژوهشگران پذیرفته نشد. به گمان غالب، پایتخت کیداری های آسیای میانه یی- در بلخ واقع بود و در واحه قرشی شاید کدامین گروهی از آنان بودوباش داشتند.

در باره تاریخ فتوحات کیداریان در شمال هند، دانشمندان همنگر نیستند. برای مثال؛ ک. ائنوکی (دانشمند جاپانی) و م. ف. مارتین می پندارند که زمان فرمانروایی کیداریان را باید نه به نیمه دوم سده چهارم، بل که به سده پنجم دانست زیرا : پشتوانه سکه هایی که ضرب زده بودند، سکه های شاپور نه بل که سکه های بهرام (420-438) بودند در نتیجه فرمانروایی پسر کیدارا در پیشاور را وی سال 451 می داند. بر پایه اطلاعات برجا مانده شده در منابع چینی، ک. ائنوکی تصرف منطقه گندهارا از سوی یفتلیان را بین 477 و 520 می داند. هر چه بود، سون یون که از گندهارا (پورشاپور) به سال 520 بازدید کرده بود، خاطرنشان ساخته بود که در این جا دو پادشاه یفتلی فرمان می راندند که یکی پس دیگری بر تخت نشسته بودند.

آ. بیسواس که زمان درازی دست اندر کار بررسی و تجزیه و تحلیل منابع هندی بود، تصرف گندهارا از سوی کیداری ها را بر اساس بازیافت های کاوش های باهمی در تپه مرنجان کابل، سکه های بهرام یکم ساسانی، سکه های کیداری ها و سکه های شاپور دوم، (30 9-379) پس از 328 می داند. حمله یفتلی ها به این منطقه را او بین سال های 454-465 می پندارد.

هنگام بررسی مساله خاستگاه تباری کیداریان بایسته است اطلاعات منابع چینی را در باره خویشاوندی آن ها با یفتلیان در نظر داشت.

ن. پیگولیفسکایا می پنداشت که «خیونیان، کیداریان و یفتلیان به یک تیپ تباری تعلق داشتند. اما اردوهای جداگانه داشتند. با نام های قبیله یی مختلف.

یاکوبوفسکی هم همین دیدگاه را داشت که می پنداشت که هون های سفید، خیونیت ها و کیداری ها و یفتلی ها قبایل با هم خویشاوندی اند.

در هند کیداریان را خون های سفید می نامیدند و این گونه آنان را از هون های اصلی تفکیک می کردند. منتفی نیست که کیداریان از گستره ترکستان خاوری آمده بودند و شاید از بازماندگان یوئه شی ها (ماهبانویان) بودند که بخش بزرگ شان به جنوب رفتند و در سده دوم پیش از میلاد با حمله دولت یونان و باختری را برانداختند.

مقارن با زمان آمدن به آسیای میانه و سپس به شمال هند، کیداریان می توانسته اند اندکی سیماهای منگولویدی به خود گرفته باشند. [به دلیل همسایگی چند سده یی در کنار هون ها و اورها-گ.] ».

ا.ن. ماندلشتام در مقاله مبسوط خود زیر نام «**در باره مساله کیداری ها**»[107] چنین می نویسد:
«دوره سده های سوم- پنجم میلادی در تاریخ آسیای میانه یکی از «تاریک ترین» دوره ها به شمار می رود و در منابع مکتوب بسیار کم روی آن روشنی انداخته شده است. روند رخدادهای آن زمان را هم می توان تنها به کلی ترین وجهه و آن هم تنها به گونه فرضی احیا کرد. بسیاری از مسایل مهم مبهم اند و نمی شود همه چیزها را در آینده بر مبنای داده های باستانشناسیک حل کرد.

از پرسش هایی که باستانشناسی به دشوار بتواند کدامین کاری بکند، به مساله کیداری ها مربوط می گردد- دقیق تر در باره آن که کیداری ها کی بودند؟ و چه نقشی را در تاریخ آسیای میانه و کشورهای همسایه آن بازی نمودند. اطلاعات ما در این باره بس اندک اند.

در بئی شی بخش کوچکی دیده می شود که در باره شرح دولت یوئه شی ها (کوشان) تخصیص یافته است. در این بخش گزارش داده می شود که پایتخت دولت یوئه شی ها در جنوب شهر یون لان شی واقع بود که در غرب متصرفات فودی شه در فاصله 14500 لی از پایتخت وی های شمالی قرار داشت. به خاطر حمله ژوژان ها که در همسایگی این دولت قرار داشت، پایتخت آن به سوی غرب به شهر بولو انتقال داده شد، که به فاصله 2100 لی از فوریش قرار دارد.

پس از این، پادشاه تسیدولو (کیدارا) با سپاهیان خود به کوه های بزرگ (هندوکش) فرود آمد و به هند یورش برد و

---

[107] . مسکو، 1958، ص. 72/66

پنج پادشاهی را فتح کرد که در شمال گانتولو (گندهارا) [پورشاپور یا پیشاور-گ.] واقع بودند. در دوره فرمانروایی امپراتور تای اودی (424-440) باشندگان متصرفات یوئه شی های بزرگ که به پایتخت چین آمده بودند، به چینی ها طرز تهیه شیشه های رنگی را آموش دادند. [1]

در بئی شی همچنین بخشی است که به شرح دولت یوئه شی های کوچک می پردازد. در آن جا گفته می شود که پادشاه این دولت- از بازماندگان پسر پادشاه یوئه شی های بزرگ سیدولو (کیدارا) می باشد، که از سوی هونوها رانده شده بود که با کوچیدن به سوی غرب به پسر خود فرمان داد تا از پایتخت فولووش (پورشاپور یا پیشاور) را نگهبانی نماید. از این رو، این پادشاهی به نام پادشاهی یوئه شی های کوچک یاد می شود [2]

از منابع غربی، برخی گزارش ها در باره کیداری ها را تنها در نوشته های پریسک می یابیم. او گزارش می دهد که به سال 456 پارس ها نتوانستند به لازها که در برابر بیزانس (بیزانتین یا روم شرقی) می جنگیدند، کمک نمایند، چون سرگرم جنگ با هون[108] هایی به نام کیداری ها بودند [3]

سپس پریسک خاطرنشان می سازد که سفیران پیروز ساسانی به سال 464 از بیزانس برای جنگ با هون های کیداری برای دفع تهاجم آن ها درخواست کمک کردند. اما بیزانسی ها به او پاسخ رد دادند. چون موضوع ربطی به بیزانس نداشت و پارس ها تنها باید از خود دفاع می کردند. [4] ساسانی ها که زمان درازی با کیداری ها گرفتار نبرد بودند، بار دوم به سال 466 در پیوند با تهاجم ساراگوها به قفقاز که از دیر باز آن ها را نگران کرده بود، خواستار کمک مالی بیزانس شدند [5]

---

[108] . در این هنگام هون ها در اروپا شناخته شده بودند. از همین رو، بیشتر نویسندگان اروپایی همه قبایل کوچی باشنده استپ ها را بدون توجه به خاستگاه تباری شان به نام عمومی هون می خواندند. روشن است این گونه لغزش در آینده موجب سردرگمی هایی بسیاری شد. از همین رو، پسان ها پژوهشگران برای رفع سوء تفاهم، هونوها را به نام هون های آسیایی یاد کردند و هون های اروپایی را که آمیزه یی از هونوهای شمالی و اورها یا اورالی ها بودند، به نام هون های اروپایی خواندند و همین گونه توده های کوچی ابرانی زبان مانند کیداریان، خیونیان و یفتلیان را به نام هون ها ی سیبدیا هون های ایرانی نامیدند.-گ.

اطلاعات مفصل تر در باره کیداری ها را این گاهنامه نگار در شرح سفارت کنستانتین به دربار پیروز به سال 465 می آورد. پیروز در این هنگام در روستای گورگو (گرگان؟) در مرز کیداری های هونی بسر می برد که با آن ها به دلیل نپرداختن باج سرگرم نبرد بود.

پیش از این، پدر پادشاه کیداریان از پرداخت این باج و ساو سر زده بود که به همین دلیل جنگی آغاز شد که در دوره پادشاهی پسرش هم ادامه یافت. پیروز خسته و بیزار از جنگ های بی پایان، به پادشاه کیداری ها به نام کونهاس (پسر کیدارا) پیشنهاد صلح و خویشاوندی کرد. او هم موافقت کرد. اما پسانتر روشن شد که دوشیزه یی را که پیروز به او طبق وعده به زنی داده بود، خواهر پیروز نه، بل که یک دختر عادی می باشد.

کونهاس که از این فریبکاری بسیار خشمگین شده بود، در اندیشه گرفتن انتقام از پیروز برآمد و از همین رو، از او خواهش کرد تا فرماندهان نظامی مجربی را برای فرمان دادن به سپاهیانش در جنگ با همسایگان به کمک وی بفرستد. اما هنگامی که سیصد افسر از راه رسیدند، فرمان داد تا بخشی از آنان را بکشند و بخش دیگر را نسق نموده و دوباره به ایران بفرستند. با این پیام که این انتقامگیری به خاطر فریب بوده است. پس از این ماجرا، آتش جنگ بار دیگر برافروخته گردید [6]. سر انجام، پریسک گزارش دیگری هم دارد: «به سال 468 سفارت پارس به بیزانس رسید که پیام پیروزی بر کیداری ها و محاصره بلعم را با خود آورده بود.» [7]

این که کیداری ها چه کسانی بودند و رویدادهای متعلق به آنان را که در بئی شی آمده، مقارن با چه زمانی می توان وابسته دانست، بارها از سوی پژوهشگران مختلف به بررسی گرفته شده است. برای نخستین بار به گونه بسیار مفصل مارکورات به بررسی در این زمینه پرداخت. او به این نتیجه رسید که دولت کیداری ها از بازماندگان امپراتور کوشانی بود و کوچیدن آن ها از پایتخت شان (به باور او- اسکیشت) ناشی از حمله آوارها بوده است. پایتخت نو آن ها- بولو (بلخان)[109] در حومه کسپین بود که با بلعم

[109] . در این جا چند نکته شایان توجه است:
نام «بلخان» با «بلخ» و دریاچه «بلخاش» بسیار نزدیک است. از سوی دیگر، بلعم نیز «بلخم» را تداعی می کند که شاید در اثر ابدال از بلخم به بلعم (بلهم و بلحم) تبدیل شده باشد. در غیر آن، نمی توان وجه تسیمه

پریسک یکی پنداشته می شود. از همین بلخان بود که به شمال هند لشکرکشی شد و پنج «شی شیهو»ی شی سو (پادشاهی) یا سردارنشین یوئه شی پیشین تصرف گردید. پس از گرفتن بلخان از سوی پیروز، کونهان یا کونهانس- پسر کیدار به گندهارا (پورشاپور) رفت و در آن جا پادشاهی یوئه شی های کوچک را بنیاد گذاشت. مارکورات رویدادهای مرتبط با کیدارا را مقارن سده پنجم میلادی می پندارد. [8].

برداشت های مارکورات به پیمانه گسترده در آثار اختصاصی تایید گردیدند و تنها چیزی که در آغاز از سوی برخی از محققان پذیرفته نشد، یکی پنداشتن بولو با بلخان بود.[9] پسانتر تثبیت دوره فرمانروایی کیدارا در سده پنجم از سوی مارتین به باد انتقاد گرفته شد. مارتین بر پایه داده های سکه شناسی (نومازماتیک) نشان داد که کیدارا در نیمه دوم سده چهارم فرمانروایی می کرد و در آغاز زیر فرمان شاپور دوم بود. تاریخ کوشانیان متاخر به گونه فرضی از سوی مارتین به گونه زیر احیا گردید: «به سال 350 ژوژان ها؟[110] کوشانی ها را وادار به ترک باختر ساختند: بخشی از کوشانیان به سوی دریای کسپین رفتند، و برخی دیگر (به رهبری کیدارا) به گندهارا. در پی آن لشکرکشی شاپور دوم به سوی شرق آغاز گردید، که در نتیجه آن کیدارا ناگزیر به پذیرش وابستگی ایران گردید. در سال های دهه شصت سده چهارم، کیدارا از این وابستگی رهید، اما پس از چندی با خطر حمله هون های سفید (هپتالیان) رو به رو گردید که او را وادار ساخت تا با گماشتن پسرش در پورشاپور (پیشاور)، به سوی شمال برود. نتیجه برخورد با هون های سفید ناشناخته است، اما

«بلعم» را ریشه یابی کرد. بلعم شاید معرب بلخم بوده باشد.

به پنداشت یکی از دانشمندان قزاقی، بلخاش از «وروکش» (دریای کسپین) گرفته شده است که شاید در درازای سده ها این گونه ترانسفارماسیون (تحول) یافته باشد: «وَلوکش»، «بَلوکش»، «بَلوخَش»، بَلخَش یا بَلخاش...

[110]. روشن است مارتین در این جا بر اساس اطلاعات منابع چینی ژوژان ها نوشته است که درست نیست. می دانیم که ژوژان ها (نیاکان مغول ها) در آن هنگام نمی توانسته اند به باختر چه که حتا به مرزهای شمال خاوری آسیای میانه رسیده باشند. از این رو، سخن می تواند تنها بر سر خیون ها باشد. اگر چنین فرض نماییم که منابع چینی مقارن نوشتن این مطلب همه قبایل کوچی استپ ها را ژوژون می پنداشته اند، موضوع حل می شود. نویسنده در ادامه درست همین را توضیح می دهد.-گ.

در نزدیکی های سال 400 آن ها داخل کابل و گندهارا گردیدند.» [10]

مک گوورن می پنداشت که برآمدن کیدارا از پایتخت قدیمی یوئه شی ها در لبه غربی متصرفاتش، و سپس هم لشکرکشی به هند؛ ناشی از فشارهای هپتالیان بود که در حوالی 425 باختر را تصرف نموده بودند. وی تشکیل دولت یوئه شی های کوچک را با تسلط پسر کیدارا بر پیشاور مرتبط می داند. [11]

ن. و. پیگولیفسکایا NV Pigulevskaya بر آن بود که کیداریان یکی از تیره های هون های سفید بودند که نام خود را از پیشوای شان – کیدارا گرفته بودند. وی لشکرکشی کیداریان به هند را مانند مارکوارت، با شکست در مبارزه با پیروز پیوند می زند. [12]

گیرشمن که تاریخ خیونیان و هپتالیان را به تفصیل بررسی کرده بود، در سیمای کیداریان مهاجرانی را می بیند که شاید از ترکستان شرقی آمده بودند. [13]

کیدارا که در سده چهارم حکومت می کرد، چندی معاصر شاپور دوم بود. چنین چیزی از همانندی تاج و یافته های گنجینه تپه مرنجان [با تاج و جواهرات ساسانیان-گ] بر می آید. او با تکیه بر خیونیت ها بر حاکمیت ساسانیان بر باختر پایان بخشید. اما ناگزیر بود در ازای به رسمیت شناخته شدن قدرت خود در باختر، رعیت شاپور دوم گردد.

پایتخت متصرفات کیدارا- بلخ (شهر بولوی یاد شده در بئی شی چینی ها) بود. کیدارا چندی پس از 358، با پشتیبانی قبیله زابل، کابل و گندهارا (پورشاپور) را فتح کرد و سپس با شکست دادن شاپور دوم در سال 367-368 خود را از وابستگی ایران رهانید. اما شاپور دوم برای دریافت کمک به خیونیان- متحدان خود رو آورد و آن ها به سال 371 باختر را گرفتند.

س. پ. تولستوف، با تکیه بر تحقیقات خود در باره خوارزم، فرضیه یی زیر را ابراز داشت: «آوندهایی داریم گواه بر این که کیداریان را شاید بتوان مانند پ. لیرخ Lerch قبیله یی شمرد که در آغاز باشنده حومه شمال خاوری خوارزم بودند- در منطقه یی که به نام «کیردر» معروف است. [14]

با مرور معتبر ترین دیدگاه های پژوهشگران که در بالا آوردیم، دیده می شود که در سال های اخیر این تمایل آشکارا برجسته شده است که کیدارا را رهبر کدامین گروه از قبایل مهاجر آمده به آسیای میانه از شمال یا شمال خاوری می شمارد. با این حال، چنین چیزی مغایر منابعی است که در وثوق آن ها شک و تردیدی نیست. بئی شی به گونه یی که در بالا یادآور شدیم، تسیدولو (کیدارا) را پادشاه دولت یوئه شی های بزرگ می خواند که روشن است منظور چینی ها از این دولت، دولت کوشان می باشد. در سکه ها کیدارا لقب کوشانشاه را دارد.

مقایسه و تطابق داده های بیخی مستقل از یک دیگر امکان می دهند پنداشت که کیدارا نماینده دودمان بر افتاده کوشانی بود. او در اواخر دوره کوشانی های بزرگ در شمال در دولت باکتریا که پس از فروپاشی شاهنشاهی کوشانیان (پی ریزی شده از سوی کنیشکا) تشکیل شده بود، و یا پس از پایان یافتن حاکمیت ساسانیان در باکتریا در حوالی 293 فرمان می راند.

زمان پادشاهی کیدارا را باید نیمه دوم سده چهارم دانست. داده های سکه شناسی که مارتین به سود این دیدگاه آورده است، بسیار قانع کننده اند. به ویژه مهم است که تاج گروهی از سکه های سیمین با نام کیدارا بدون تردید از روی تاج شاپور دوم (309-379) کُپی شده است.

گیرشمن آوند مهم دیگری را بر آوندهای مارتین می افزاید: به پندار او، دوازده سکه «کوشانی-ساسانی» پیدا شده در گنجینه نیایشگاه بودایی تپه مرنجان کابل را باید از سکه های ضرب زده شده از سوی کیدارا انگاشت.

در گنجینه به جز از این سکه ها، شماری از سکه ها مربوط دوره شاپور دوم (بیشتر سکه های اردشیر دوم) و شاپور سوم، یعنی تنها سکه های ساسانی هایی که در نیمه دوم سده چهارم میلادی فرمان می راندند؛ اند. چنین چیزی درست بودن تثبیت قدمت زمان پادشاهی کیدارا را که مارتین پیشنهاد کرده بود، تایید می کند [15].

بایسته یادآوری است که گیرشمن مبنای استواری را برای تثبیت سکه های «کوشانی- ساسانی» گنجینه تپه مرنجان از جمع سکه های ضرب زده شده از سوی کیدارا به دست نداده بود. با این حال، او در نتیجه گیری نهایی خود، بی چون و چرا حق به جانب بود. چون تاج نشان داده شده به روی شماری از این سکه (اما نه در همه یازده سکه)، تقریبا به گونه کامل در همه عناصر اصلی با تاج ارائه شده در یکی از گروه های سکه های نقره یی کیدارا یکسان است. به

تاسی از این دو اصل (یعنی این که کیدارا پادشاه کوشانی بود و در نیمه دوم سده چهارم میلادی فرمان می راند)، باید به تفسیر اطلاعات داده های بئی شی چینی ها پرداخت.

همان گونه که در این گاهنامه نگاری نشان داده شده است، انتقال پایتخت کوشان گویا به علت حملات ژوژان ها بوده باشد: اما هیچ مدرکی که گواه بر گسترش حاکمیت ژوژان ها (نیاکان مغولان) حتا تا مرزهای شمال خاوری آسیای میانه باشد، در دست نیست. [چه رسد به باکتریا (بلخ)]. این گونه، در این جا سخن بر سر کدامین کوچروان باشنده گستره آسیای میانه بوده است که عملا برای نویسندگان بئی شی ناشناخته بوده اند و دلیل این که کاتبان چینی آن ها ژوژان خوانده اند، تنها این می باشد که در نگاه چینی های آن برهه، ژوژان - نام عمومی همه کوچی های غربی بوده است.[111]

در نیمه دوم سده چهارم، تنها خیونی ها و قبایل وابسته به آنان که از شمال آمده بودند، می توانستند بر دولت باختری کوشان فشار بیاورند. از جایی که شاپور دوم در سال های دهه پنجاه سده چهارم هم با خیونیان و هم با کوشانیان درگیر نبردهای سخت و سهمگین بود، می توان چنین پنداشت که نیروهای متحده کوشانیان و خیونیان یکجا در برابر نیروهای ایرانی می رزمیدند. از این جا بر می آید که برخوردی که منجر به انتقال پایتخت کیدارا گردید، با بستن کدامین سازشنامه با واگذار کردن بخشی از متصرفات کیدارا که آخرین آن می توانست تنها مناطقی واقع در کرانه راست آمودریا باشد، [به خیونیان] پایان یافته بود. حمله به باختر (که در کرانه چپ آمو قرار داشت)، از سوی شرق به دلایل صرفا جغرافیایی ناممکن پنداشته می شود.

شهر بولو، جایی که پایتخت به آن انتقال یافت، نمی تواند در منطقه پیرامون دریای کسپین واقع باشد. چون راه آن از سوی خیونی ها بسته شده بود. افزون بر این، در آن وضعیت، احتمال لشکرکشی از بلخان به شمال هند ممکن نبود. [زیرا سرزمین هایی سر راه هند مانند هرات و سیستان و بلوچستان در دست ساسانیان بود-گ.]

---

[111] . یعنی این که چینی ها همه قبایل کوچی باشنده سرزمین های واقع در غرب را ژواژان (مغولی) می خواندند. درست همان گونه که اروپاییان همه قبایل دشت های اروآسیایی را هون می نامیدند و یا عرب ها در آینده همه را تورک و روس ها تاتار.-گ.

به گونه یی که از سوی بسیاری از محققان اشاره شده، بولو را باید همان بلخ دانست. آن چه را که در بئی شی آمده است که گویا بولو در فاصله 2100 لی از فودیشی Fudishواقع است، باید لغزش آمیز ارزیابی کرد. می بایست در منبع اصلی کدام رقم دیگر ذکر شده باشد. [16]

این که پایتخت نخستین کیدارا در کجا بود، کنون نمی توان به آن به درستی پاسخ گفت. چون داده های به اندازه کافی کامل یادمان های باستان شناسیک کرانه های راست و چپ آمو در نزدیکی باکتریا را نداریم. این که مارکوارت می پنداشته است که این پایتخت در اسکیمیشت Iskimisht واقع بوده است، دلایل کافی ندارد. [17] شاید بایسته باشد این پایتخت را نه در شرق، بل که در شمال بلخ جستجو کرد. از این رو، آن چه که در زمینه در بئی شی آمده است، چندان دقیق نیست.

داده های سکه شناسیک به گونه یی که مارتین نشان داده است، گواه بر آن اند که کیدارا زمانی ناگزیر به به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر خود گردیده بود. [18] این تنها می توانست در آن هنگام صورت گیرد که خیونیان دیگر نه دشمن، بل متحدان شاپور دوم شده بودند. یعنی پس از 357، هنگامی که ایران توانست یورش باهمی نیروهای متحده کوشانیان و خیونیان را مهار کند و پس از آن خیونیان را به سوی خود بکشاند (چنین بر می آید با دادن وعده به دست آوردن غنایم فراوان در حمله باهمی به متصرفات بیزانس (بیزانتین یا روم شرقی)). ناگفته پیداست که کیدارا به تنهایی نمی توانست به رویارویی با شاپور دوم بپردازد و ناچار بود اسما از او فرمان ببرد.

گذشته از این ها، در بئی شی Baishi گزارشی دیده می شود مبنی بر این که کیدارا با گذشتن از هندوکش به شمال هند لشکر کشید و پنج دولت واقع در شمال گندهارا (پورشاپور) را گرفت. افزون بر این، در شرح دولت یوئه شی های کوچک گفته می شود که دودمان حاکم آن از بازماندگان همان پسرکیدارا اند که در پورشاپور گماشته بود.

بدیهی است که در آستانه لشکرکشی به هند، رویدادهایی رخ دادند که ما در باره آن ها از گزارش فاوست بوزاند Favst Buzand آگاهی می یابیم. شاپور دوم پس از فتح ارمنستان (شاید در 370) در برابر شاه کبیر کوشان دست به لشکرکشی زد، اما شکست خورد. ارتش پارسی در هم شکسته شد و شمار بسیاری از سپاهیان اسیر و دستگیر شدند. در پی آن شاپور بار دوم دست به یورش زد که باز هم با شکست به پایان رسید. این بار تقریبا همه ارتش پارس به دست کوشانیان

نابود شدند [19]. به گفته Favst جنگ را کوشانیان آغاز کردند، که از آن بر می آید که کیدارا از به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر خود سر باز زده بود. روشن است پیروزی کوشان می توانست تنها به کمک خیونیان میسر باشد. چون سپاهیان شاپور دوم بسیار فزونشمار بود.

در باره رویدادهایی که پس از لشکرکشی کیدارا به شمال هند رخ دادند، تنها یک یادآوری مبهم در بخش اختصاص داده شده به شرح دولت یوئه شی های کوچک در بئی شی وجود دارد. در این گزارش آمده است که تسیدولو (کیدارا) که از دست هون ها رانده شده بود، با گذاشتن پسرش به پیشاور به غرب به رفت. چنین بر می آید که میان او و خیونیان (که، بی تردید نادرست هون ها خوانده شده اند)، کدام برخوردی شاید بر سر تقسیم زمین های فتح شده رخ داده بود. شاید کیدارا ناگزیر شده بود بخشی از متصرفات خود در گستره کنونی افغانستان را به خیونیان بدهد که منجر به تقسیم سرزمین او به دو بخش شمالی و جنوبی و ظهور دولت مستقل یوئه شی های کوچک در پورشاپور گردید.

این که سرنوشت بعدی کیدارا چه شد و چه کسی جانشین او در باختر گردید، هنوز شناخته نشده است، اما در باره موجودیت دولت کوشان در این جا در آینده داده های منابعی که در باره آن ها در زیر بحث خواهد شد، گواهی می دهند.

در برابر ما یک پرسش دیگر هم مطرح می باشد و آن این که چه رابطه یی میان کیدارا و هون های کیداری که پریسیک از ایشان نام می برد، هست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید به شرح رویدادهای سده پنجم در سایر منابع رجوع کنیم.

کامل ترین داده ها در باره برخوردها میان ایران و همسایگان خاوری آن درسده پنجم را در دوره های یزدِ گرد دوم Yezdegerd II (در سال های 457-438) و پیروز (در سال های457-484)، یئگیشی فارداپت Yeghishe Vardapet که بی تردید از گزارش های شرکت کنندگان این نبردها- اسیران ارمنی بهره گرفته بود؛ بازگو می کند. او پیوسته از کوشانیان به عنوان حریفان ایرانیان یاد می کند. هرچند در همان آغاز می گوید که یزدگرد دوم به کشور هون ها که همچنین آن را کشور کوشان می خواند، یورش برده بود. نخستین لشکرکشی او از 442 تا 449 به درازا کشید و در آغاز ناکام بود. به این خاطر یزد گرد دوم ناگزیر بود حتا در کشور کوشان شهری بسازد و موقتا مقر خود را بدان جا ببرد. سرانجام، او هرچه بود، توانست بر پادشاه کوشان پیروز شود، اما این پایان مبارزه نبود و در سال

450، بار دیگر دست به لشکرکشی زد و چند منطقه را که زیر فرمان پادشاه کوشان بود، تاراج کرد.

شاه کوشان به دلیل برتری عددی ارتش پارس جرات نکرد به جنگ بپردازد و به سرزمین های دشوار گذر و ناهموار عقب نشست. در پی آن، کار یزد گِرد به یک لشکرکشی دیگر کشید، اما این بار چنین بر می آید ناکام. یئگیشی فارداپت در باره این کارزار تنها اشاره کوتاهی می کند.

به سال 454 یزدگرد دوم دوباره به سوی شرق تاخت. اما به دلیل خیانت یکی از نزدیکانش، دچار شکست کامل گردید. در این سال او به جمع آوری سربازان در آبر پرداخته بود. اسیران برده شده به شرق، از نمایندگان اشراف و روحانیون ارمنی بودند که در هنگام جنگ در دژ نیشابور زیر نظارت بودند.

یزدگرد دوم پس از شکست در نبرد، به نیشاپور بازگشت و با استقرار در پانزده فرسنگی این شهر، دستور کشتار بخشی از اسیران ارمنی را که حاضر به تغییر آیین خود نگردیده بودند؛ داد.[20] تقریبا عین همین داده ها در باره لشکرکشی سال 454 را در نوشته های لازاروس پربیتسی Parbetsi [21] می بینیم. همچنین برخی اطلاعات اضافی در باره این لشکرکشی 442-449 در یک گاهنامه شهر کراک دو بیت سیلوح Krak des bet Seloh بازتاب یافته است:
«یزدگرد دوم به سوی چول Chole شتافت، پادشاه آن سرزمین را منکوب ساخت [22] و در آن جا شهری به نام خود آباد کرد. از این رو، روشن است که کارزار میدان جنگ در آن سال ها در نزدیکی دریای کسپین بوده است. [23]

آن چه مربوط می گردد به نبردهای بعدی و این که در کجا رخ داده بودند، در پرده یی از تاریکی قرار دارد. یزدگرد دوم در واپسین سال های پادشاهی خود، به گونه یی که از اطلاعات پریسک بر می آید، با هون های کیداری جنگیده بود. همین گونه پیروز- جانشین یزدِ گِرد ها هم تا 468 با آن ها درگیر نبرد بود.

دردمندانه در باره جنگ های پیروز به شمول نبردهای بعدی او با هپتالیان داده های دیگری جز از اطلاعات پریسک در دست نیست. تنها استثناء در زمینه یادآوری های کلی Yeshu Stylite در باره مبارزه پیروز با کیونای های kiyonaye هون و شکست یافتن آن ها از پیروز است. [24]

به رغم اطلاعات پراکنده، جسته و گریخته و ناقص در باره جنگ های یزد گرد دوم و پیروز، مبنایی در دست داریم بپنداریم که در آغاز جنگ ها در نزدیکی های دریای کسپین رخ داده بودند. لشکرکشی سال 454، با توجه به قرار داشتن پایگاه شاه ساسانی در نیشاپور به گمان بسیار در محور خاور بوده است.

در هنگام فرمانروایی پیروز (لغایت تا 468)، تئاتر اصلی جنگ دوباره منطقه دریای کسپین گردید. با این هم خوردها در مناطق شرقی تر نیز رد نمی گردد. اگر به فهرست حریفان ایران در دوره مورد بررسی نگاه کنیم، در گام نخست واقعیت زیر جلب توجه می کند:
Yeghishe در باره جنگ با کوشانیان در سال های 442-449 سخن می گوید. بر اساس گاهنامه شهر Krak des bet Seloh این جنگ در منطقه چول یا Sloh رخ داده بود. بسیار جالب است که پریسک دشمنان پیروز را هون های کیداری می نامد. در حالی که Yeshu Stylite آن ها را هون های خیونی می خواند.

همچنین باید به یادآوری پریسک توجه شود که نوشته است پدر کئونهاس Kunhas – پادشاه کیدارا که پیروز با وی جنگیده بود، از پرداخت باج به ایران سر باز زده بود. هر چه بوده، به سال 465 جنگ دوم کئونهاس پس از تلاش پیروز به فریب او به راه افتاده بود.

جنگ با کیداریان در 456 رخ داده بود. یعنی در دوره یزدگِرد دوم، به این معنی که کیداریان درست در همین زمان از سوی شاه ساسانی منکوب شده بودند و یا پس از شکست سال 454 از پرداخت باج گذاشته شده بر دوش شان سر باز زده بودند.

از جایی که Yeghishe Vardapet از کدامین پیروزی یزد گرد در سال های پایانی پادشاهی اش آگاهی نداشت، گزینه نخست را باید غیر واقعی پنداشت. آن گاه طبیعی است لزوم آن پیش می آید فرض کنیم که کیدارِیانی که پریسک از آنان نام می برد، با کوشانیان مورد نظر Yeghishe یکی بوده اند.

از همه آن چه که در بالا آوردیم، بر می آید که تحت نام کیداریان در منابع، قبایل کوچ نشینی مد نظر بوده که در سده پنجم در گستره خاوری دریای کسپین در شمال گرگان (به شمول چول) می زیسته اند که در واقع خیونیان بودند.

این که آنان را کیداری خوانده اند، گواه بر آن است که آن ها در گذشته با کیدارا پیوندهای بسیار نزدیک و تنگاتنگی داشته بودند و شاید اسما از اتباع جانشینان

او در باختر، شمرده می شده اند (در واقع خیونیان تنها متحدان کیداریان بودند). درست با همین ملاحظه است که دلیل کوشانی خواندن آن ها بیخی آشکار می شود. این گونه دلایل کافی در دست داریم بپنداریم که کیدارا نقش برجسته یی را در رویدادهای نیمه دوم سده چهارم بازی کرده بود و توانسته بود رهبری قبایل خیونی را به گمان غالب پس از مشارکت آن ها در لشکرکشی های شاپور دوم به غرب در دست بگیرد.

کیدارا به یاری خیونیان به وابستگی از ایران پایان داد و سپس برخی از مناطق شمال هند را گرفت و شاید چنین قصد داشت امپراتوری کوشانی را احیاء کند. اما هنگام تقسیم مناطق متصرفه با بخشی از خیونیان که در لشکرکشی [در برابر ساسانیان] اشتراک داشتند، درگیری رخ می دهد.

این درگیری کیدارا را ناگزیر می سازد تا افغانستان مرکزی را به خیونیان بدهد. آن بخش از خونیان که در نزدیکی دریای کسپین مستقر گردیده بودند، از کیدارا جدا نبودند و کماکان به حفظ روابط نزدیک با بازماندگان او ادامه می دادند که چنین چیزی تا دوره معینی استقلال آن ها از ایران را تامین می کرد.[112]

---

[112] . **سرچشمه ها:**

[1] Бэйши, гл. 97, л. 15a; Н. Бичурин. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена, т. II. М., 1950, стр. 264-265.

[2] Бэйши, гл. 97, л. 16a; Н. Бичурин. Указ. соч., стр. 266.

[3] Сказания Приска Панийского, пер. Г.С. Дестуниса. «Уч. зап. 2-го отделения Академии наук», кн. VII, вып. I, 1861, стр. 84.

[4] Там же. стр. 89.

[5] Там же, стр. 93-95.

[6] Там же, стр. 90-91.

[7] Там же, стр. 97-99.

[8] J. Marquart. Eransahr. Berlin, 1901, стр. 55 и сл., 211 и сл.

[9] См., например, рецензию De Goeje на кн. J. Marquart «Eransahr». WZKM. Bd. XVI, 1902, стр. 190.

[10] M. Martin. Coins of Kidara and the little Kushans, JASB, ч. III, 1939, стр. 23 и сл.

[11] McGowern. The early empires in Central Asia. 1939, стр. 408 и сл.

[12] Н.В. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. М., 1941, стр. 50 и сл.

[13] R. Ghirshman. Les Chionites-Hephtalites. Cair, 1948, стр. 74.

2.خیونی ها:

خیونی ها یا خیونیت ها (خیونیان) توده یی بودند کوچرو تورانی که به یکی از زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند و در برهه کوتاهی در شمال خاور پشته ایران (گستره افغانستان کنونی) فرمان راندند و رد پای هر چند هم نه چندان روشن با آن هم بس مهمی در تاریخ به یادگار گذاشتند.

نقش خیونی ها از آن رو هم بسیار ارزنده است که همانا گروه هایی از آن ها در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد و اوایل هزاره یکم پیش از میلاد تا مرزهای جنوب خاوری مغولستان و شمال خاوری چین (پای دیوار آینده چین) شتافتند و در آن جا در درازای چندین سده با چینی های همسایه سرگرم زد وخورد بودند و در نتیجه آمیزش یافتن با چینی ها، توده نو هونوها (خونوها، کسیونوها، هیونگنوها یا سینگنوها) را ساختند که به نوبه خود تاثیر بس ژرفی در تاریخ آسیا بر جا گذاشتند. هونوها به گونه مفروض و مشروط نیاکان تورکان باستان شمرده می شوند.

---

[14] С.П. Толстов. По следам древнехорезмийской цивилизации. М., 1948. стр. 211.

[15] R. Ghirshman. Указ. соч., стр. 75; ср. также R. Curiel. Le tresor du tepe Maranjan. MDAFA, t. XIV. Paris, 1953 (автор высказывает ряд возражений против отнесения монет из этого клада к чекану Кидары, однако они не могут считаться убедительными).

[16] Неправильные и порой даже фантастические цифры расстояний встречаются в Бэйши довольно часто. Ср., например, данные о расстоянии Хусыми — Хорезма от столицы Вэй (24 700 ли!).

[17] Ср. P. Pelliot. A propos des Comans. JA, 1920, стр. 139.

[18] В пользу этого говорит также наличие монет Шапура II с «кушанской» легендой, явно предназначенных для хождения в кушанских землях.

[19] Фавст Бузанд. История Армении, V, 7 и 37.

[20] V. Langlois. Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie, t. II. Paris, 1869, стр. 185 и сл.

[21] V. Langlois. Указ. соч., стр. 306.

[22] G. Hoffmann. Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer. AKM, Bd. VII, 1880, стр. 50.

[23] G. Hoffmann. Указ. соч., стр. 277-281.

[24] The Chronicle of Joshua the Stylite composed in syriac about 507», » tz. by W. Wright. Cambridge, 1882, стр. 7-8; Н.В. Пигулевская. Указ. соч., стр. 37, 49.

به هر رو، دردمندانه در باره خیونی ها اطلاعات روشنی در دست نیست. از این رو بسیاری از نکته ها بر پایه فرض و حدس و گمانه زنی استوار است. با این هم می کوشیم آگاهی های اندکی را که در باره آن ها ثبت صفحات تاریخ گردیده است، بیاوریم:

در ص. 564 کتاب«دودمان ها»، نوشته ن. و. شئچف (مسکو، 2008) در باره خیونیان چنین می خوانیم:
«دولت خیونی ها:
خیونیان به گمان غالب کوچروان ایرانی زبان بودند. در گذشته آن ها در استپ های شمال دریای ارال و دریای کسپین تا دامنه های جنوبی و جنوب خاوری کوه های اورال (کانون پیشین بودوباش قبایل سکایی و سارماتی) زندگی می کردند.

خیونی ها در میانه های سده چهارم پس از سرکوب کوشانیان از سوی ساسانیان، به آسیای میانه رخنه کردند. نام یکی از شاهان خیونی- گرومبات، شناخته شده است که در حوالی 359 بر تخت نشست.

خیونی ها ناگزیر بودند جنگ های بی وقفه یی را هم با ایرانیان و هم با توده های بومی (به ویژه یفتلیان که از آمدن مهمانان بیگانه ناخوانده به سرزمین خود ناخشنود بودند) پیش ببرند. در روند این کشاکش ها، پادشاهی خیونیان در حوالی سال های دهه هشتاد سده چهارم نابود گردید. اما بازماندگان قبایل خیونی در آسیای میانه ماندگار شدند و در ترکیب مهاجران تازه یعنی کیداری ها شامل گردیدند.»

اکنون می بینیم که در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره خیونیان چه نوشته اند:
«خیونیان توده باستانی کوچی بودند که شاید به یکی از لهجه های خاوری ایرانی سخن می گفتند. نام تباری خیونی می تواند با نام یونانی **Χιόνα** خیونا (برف) پیوند داشته باشد (یعنی مردمان باشنده سرزمین برفباری ها).

آمیانوس مارسلینوس- تاریخ نویس یونانی که به زبان لاتین می نوشت و خود در لشکرکشی ناکام امپراتوری روم شرقی به ایران و در هنگام محاصره شهرستان آمید و تسلیم شدن آن به ایرانیان، شرکت داشت؛ به شرح محاصره شهرستان از سوی شاپور- پادشاه ساسانی و ارتش او که متشکل از اقوام گوناگون از جمله سگستانی ها، آلبانی ها و خیونیت ها بود؛ می پردازد. او خیونی ها را همچون مردمان «سرزمین های دور افتاده» و به ویژه جنگجو می نامد. به پنداشت

او، خیونیان همسایه پارسیان بودند که در مرزهای بسیار دور از میانرودان (بین النهرین) می زیستند.

در متون پهلوی، مشخص تر در روایت در باره پسر ویشتاسپ («یادگار زریران») از خیونی ها همچون دشمن ویشتاسپ- پادشاه اریایی ها یاد شده است. به پنداشت برخی از پژوهشگران، خیونیان از بازماندگان قبیله خیانی های تورانی اند که از ایشان در اوستا یاد شده است.

به باور بانو ن. پیگولیفسکایا، آمیانوس خیونیان را همچون قبیله یی دارای «سیمای غیر تورکی» پرداز نموده است. س. پ. تولستوف خیونی ها را دارنده فرهنگ شهرک های مردابی (باتلاقی) کرانه های دریاچه ارال سده های چهارم- ششم می پندارد که بخش بیشتر باشندگان آن ها به باور او در سده ششم به جنوب و شمال کوچیدند. به پنداشت کزاکف و مرادف، دارندگان فرهنگ های باستانشناسیک ایمئنکوفی و توربا‌سلینی حوضه رود ولگا و جنوب کوه های اورال سده های ششم و هشتم به خیونی های بعدی پیوند دارند.[113]

---

[113] . Chionites. // Iranica .

Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. . Л., 1941. — С. 34

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 19, 2. 3. Перевод Ю. А. . Кулаковского и А. И. Сонни

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 17, 5. 1. Перевод Ю. А. . Кулаковского и А. И. Сонни

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 19, 9. 4. Перевод Ю. А. . Кулаковского и А. И. Сонни

Пехлевийская Божественная комедия. — М., 2001. — С. 138—148. . Перевод О. М. Чунаковой

Altheim F., Striel R. Die Araber in der Alten Welt. — T. 1. — P. 53

Перейти к: 1 2 Муратов Б. А. Аланы, кавары и хиониты в этногенезе башкир. // Урал-Алтай: через века в будущее: Материалы Всероссийской . научной конференции. — Уфа, 2008

. Яшт, XIII, 99—100. «О фраваши»; Ясна, XXIII 2; Ясна, XXVI 5

Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. . Л., 1941. — С. 38—39

Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. — М. — Л., . «Наука», 1947. — С. 214

Казаков Е. П. Коминтерновский II могильник в системе древностей эпохи тюркских каганатов. // Культуры евразийских степей второй . половины I тысячелетия н. э. — Самара, 1998

اکنون می بینیم که در ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد به زبان پارسی دری در باره خیونیان چه نوشته اند (با اندکی ویرایش) :

«خیونان یا خیون‌ها یا خیانیان (به لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته‌شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: X'iiaona [Hyaona] طایفه یی احتمالاً ایرانی‌تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین‌های باختر و فرارود (ماوراء النهر) ظهور کردند.

خاستگاه و نژاد:

معمای خاستگاه تباری خیون‌ها بسیار مبهم است، به ویژه این که این نام به نام‌های اوستایی X'iiaona، پهلوی Xyōn، و هون/خیون بسیار نزدیک است و این که این مردمان باشندهٔ تقریباً همان منطقهٔ جغرافیایی بودند. در حقیقت، خیون‌ها یکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ایران در اواخر روزگار باستان بودند. اما این که آن ها دقیقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

دیدگاه برخی از پژوهشگران در بارهٔ خاستگاه خیون‌ها:

گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهدهٔ نام HIONO بر روی سکه‌های ایرانی شرقی، این نام را به خیون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر این، او عبارت دیگر هپتالیون ĒPTLA ĒIONO بر روی این سکه‌ها را سندی بر حاکمیت نخبگان هفتالی بر خیون‌ها می‌داند و آن‌ها را با «هون‌های سفید» یکی می‌داند، و براین باور است که خیون‌ها نه ترک بودند و نه از تورانیان که افراد آن از جمله ارجاسب-رقیب کی گشتاسب.

قبیله‌های دانو و خوَئیون که در پهلوی و حماسه یادگار زریران خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگ های

Сунгатов Ф. А. Волго-Уральский регион в эпоху тюркских каганатов. // Древнетюркский мир: история и традиции. Материалы одноименной научной конференции. — Казань, 2002. — С. 27.

Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в.

Гумилев Л. Н. Эфталиты — горцы или степняки.

Гумилев Л. Н. Древние тюрки. Глава III. Создание великой державы рода Ашина (545-581 гг.).

A. D. H. Bivar. Hephthalites. // Iranica.

Wolfgang Felix. Chionites. // Iranica.

Altheim F., Striel R. Die Araber in der Alten Welt.

Аммиан Марцеллин. «Римская история». — Киев, 1908.

فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ های مذهبی معروف می‌باشد.

در یشت ها، ارجاسب، خیَ اُنی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده است. به موجب یشت نوزدهم و رساله مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ های مذهبی با ویشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند، خیونی خوانده شده اند.

در روایات ساسانی برخی از قبایل شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس تاریخ نویس رومی که در سده چهارم میلادی می‌زیست، از خیونان و شاه آنان گرومباتس که منازعات و جنگ هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند.

امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، تاریخ‌نویس یونانی سدهٔ چهارم میلادی، نخستین نویسنده یی است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره‌یی که با فرمانروایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) همعصر بوده است.

خیون‌ها در میانه های دوره ساسانی باشنده دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده اند. نام آن ها در جزء سپاهیانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شوند. اما این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم بارها به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این مرزها دشمن عمده ایران به شمار می‌رفتند.

هیونگنوها (خونوها، هونوها، کیسنگنوها)، نیاکان «هون»های بعدی هستند که در کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.»[114]

---

[114] . **پانویس ها:**

Wolfgang Felix, 1991, 'CHIONITES', Encyclopaedia Iranica

دانشنامه مزدیسنا، ص ۲۶۸

کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷

غفوروف، باباجان. تاجیکان. تاریخ قدیم، قرون وسطی، و دوره نوین. دوشنبه: مؤسسه انتشاراتی عرفان، لیتوگرافی

پروفیسور سرگی کیلاشتورنی فقید (بزرگترین تورک شناس و مغول شناس همه اعصار) هم خیون ها را یکی از گروه های قدیمی کوچیان ایرانی زبان می شمارد که در دشت ها و دامنه های نوار جنوبی آسیای مرکزی بسر می بردند.

به هر رو، نبود و کمبود مدارک؛ منابع و مستندات در باره خیونیت ها به آن پیمانه است که در باره آن ها بسیار کم نوشته شده است. برای نمونه در کتاب وزین چند هزار برگی و شش جلدی «تاریخ خلق تاجیک» چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان تنها نیم برگ در باره خیونیت ها نوشته اند که خود گواه به کمبود و نبود مدارک و شواهد تاریخی در باره این آن ها می باشد.

در ص. 473 جلد دوم این کتاب چنین آمده است:
«بیشتر پژوهشگران، با در نظر گرفتن اطلاعات منابع مکتوب و مواد باستانشناسیک دست داشته، خاستگاه نخستین بود و باش خیونی ها را در بخش خاوری کرانه های دریاچه ارال [تا دامنه های کوه های اورال-گ.] می شمارند. خیونی ها پس از برخوردهایی با هون ها[115] آمیزش یافته، ناگزیر گردیدند دشت های کرانه ارال را ترک گویند و به جنوب بکوچند. آن ها که در میانه های سده چهارم به پیمانه چشمگیری تقویت شده بودند، توانستند زمین های کوشانیان را بگیرند. پایتخت آنان بلخ بود.

چاپ و صحافی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷
اوشیدری، جهانگیر. دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱ ،
مظاهری، علی. جادهٔ ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳»

[115] . هون ها توده یی بودند که پس از فروپاشی دولت هونو به دو بخش شمالی و جنوبی و در پی شکست و نابودی دولت هونوی شمالی از دست سپاهیان متحد هونوهای جنوبی و چینی ها به جهت شمال باختری گریخته، در آغاز با اورها (اورالی ها که نام کوه های اورال از آن ها گرفته شده است) در دامنه های کوه های اورال آمیزش یافته و سپس با اوگورها و سایر توده ها آمیزش یافتند و به نام هون ها شهرت یافتند. آتیلای معروف برخاسته از همین هون ها بود. هون ها را با توجه به چندرگه بودن شان نمی توان دربست پرا تورکی خواند. اما بی تردید، نخستین توده یی بودند که واژگان پراتورکی و هاپلوگروه های هونویی را با خود به اروپای خاوری و جنوب روسیه و شمال قزاقستان آوردند.

در آینده جلو هژمونی و بلندپروازی خیونی ها، از سوی ساسانیان گرفته شد که توانستند خیونی ها را زیر فرمان خود بیاورند. به سال 359 آمیانوس که در جمع پدافندچیان دژ آمید بود، خیونی ها را از سر دیوار های شهر محاصره شده از سوی نیروهای متحده به فرماندهی شاهنشاه شاپور دوم، دیده بود. در این جا کارزار رزمی خیونیان و قبایل زیر فرمان شان را به گونه مستقیم شاه گرومبات رهبری می کرد که همچنین وظیفه داشت تا گفتگوها را با رومیان محصور پیش ببرد.

آن چه مربوط به خاستگاه تباری خیونی ها می گردد، ما با آن گروه از پژوهشگران همنگر هستیم که خیونی ها را با ماساگیت های باشنده کرانه های ارال همتبار می پندارند. خیونی ها ظاهر متفاوت از هون های منگولوییدی داشتند. با آن که در نام های شان ریشه های مشترک با هون ها دیده می شود و منابع پیوسته در باره پیوندهای خیونی ها و با هون ها اشاره دارند. این پیوندها شاید با آن مرتبط بودند که خیونی ها زمانی به گونه مستقیم در همسایگی هون ها می زیستند و روشن است از آن ها متاثر شده بودند. آمیانوس که پسر گرومبات- شاه خیونیان را در نزدیکی دیوارهای آمیدا دیده بود، خاطرنشان می سازد که او «قد رسا و بلند داشت و زیبا بود و از همراهانش برجسته تر بود».

یکی از دیدگاه های رایج این است که خاستگاه یفتلی ها هم خیونی بوده است. اما اکنون این دیدگاه هوادارن چندانی ندارد. دست کم روشن است که میان یفتلیان بومی و خیونیان بیگانه دشمنی آشتی ناپذیری بود و بین شان جنگ های سختی درگرفته بود.

در این حال، خیونی ها به دو گروه خیونی های سپیت (سپید) و خیونی های کرمیری (سرخ) تقسیم می شدند. شایان یادآوری است که گروهی از دانشمندان غربی با یکی پنداشتن خیون ها و هونوها (خونوها) و هون ها، دچار سردرگمی شده اند و به نوبه خود سردرگمی های دیگری را پدید آورده اند. از همین جاست که شماری خیونیان را تورک و تورکی زبان پنداشته اند. اما در زمینه هیچ سند و مدرکی در نیست .

همین گونه، «خیونی های سپید» را گاهی «هون های سپید» هم خوانده اند که باز هم درست نیست. از همین رو هم بوده که برخی هپتالیان را «هون های سپید» گفته اند. روشن است این جا سخن بر سر خیونی های سپید است، نه هون های سپید. گروهی هم چون نمی توانسته اند میان هونوها، هون ها و خیونان تفکیک قایل شوند، نادرست آنان تورکی

زبان خوانده اند. شمار دیگر که متوجه این لغزش شده بودند، برای ویرایش آن، اصطلاح دیگری را پیشنهاد کردند به نام «هون های ایرانی».

دیدگاه دوم بر آن است که یفتلیان برخاسته از دی ها بوده اند. در این حال دی ها هم همان دهه ها یا داهه های اوستایی اند و آن ها هم بر دو گروه بوده اند: دی های سپید یا «بای دی ها» که گروهی از دانشمندان یفتلیان را برخاسته از همین بای دی ها می دانند. چنان چه پروفیسور گومیلیف نوشته است، در بدخشان همین اکنون مردمانی هستند که بادی خوانده می شوند.

گروه دوم دی ها باز هم به نام دی های سرخ یا «چی دی ها» یاد می شوند که نیاکان اویغورها بودند. در این حال، زبان چی دی ها که در آغاز ایرانی شرقی بود، پسان ها زیر تاثیر عوامل گوناگون مانند آمیزش با هونوها، تبتی ها، سیان بی ها و ژوژان های مغولی پاراتورکی شده بود که در آینده در اثر آمیزش با تورکان آشینایی و در فرجام هم جونگارهای مغولی تبار و چینی ها بیخی از زبان بای دی ها فاصله گرفت. زبان بای دی های یفتلی با زبان کوشانی ها بسیار نزدیک بود و باز هم از گروه زبان های ایرانی شرقی شمرده می شد.

آنالیز سکه های شاهان یفتلی نشان می دهند که خود ایشان خود را در یک برهه خیون می خوانده اند. به سخن دیگر، یفتلی ها یکی از گروه های تباری- سیاسی (اتنوپولیتیک) خیونیت ها بوده اند. مقایسه منابع گوناگون نشان می دهد که چنین گروه هایی حد اقل دو تا بوده اند: «سپیت خیون» (خیون های سپید) (یفتلی ها که نادرست هون های سفید خوانده شده اند) و «کرمیر خیون» (خیون های سرخ).

گریشمن در ص. 115 کتاب خود در باره یفتلی ها نوشته است که یفتلی- نام تیره دودمان حاکم بوده است و خیونیت (به شکل خیون) نامی بوده است که مردم خود را با آن می خوانده اند و اتحادیه یی بودند از قبایل ایرانی که با کوشانیان خویشاوندی داشتند.»

در باره منشای نام یفتل به قول کیلاشتورنی «خیتل» به معنای شاه خیونی ها است (که شاید در آغاز «خیون تل» بوده باشد). همچنین توپونیم (نام جغرافیایی منطقه خیتل) که پسان ها هیتل و یفتل شده است.

شاید بتوان به گونه احتیاط آمیز گفت که یفتلی ها که در گستره پهناوری بر توده های گوناگون فرمان می راندند، شامل هم خیونیت ها و هم بای دی ها می گردیدند. به هر

رو، در این باره در بخش دهم ویژه یفتلی ها به تفصیل خواهیم پرداخت.

پیوست:

یادگار زریران

برگرفته از: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

«یادگار زریران یا ایاتکار زریران، رساله حماسی و مذهبی کوتاهی است در اصل به زبان پارتی و ظاهراً نثر توام با شعر بوده است، اما به صورت کنونیِ آن به خط و زبان پهلوی است. این متن که در سال ۵۰۰ میلادی یا کمی دیرتر نوشته شده است، قدیمی‌ترین داستان پهلوانی است که به زبان‌های ایرانی برای ما مانده است.

متن دارای ۱۱۴ بند متن اصلی و ۷ بند پایان‌نوشت است که صفحات ۱ تا ۱۷ مجموعه متون پهلوی را به خود اختصاص داده است. این متن در بعضی از دستنویس‌ها «شاهنامه گشتاسپ» نیز نامیده شده است.

اگر چه یادگار زریران اثری از ادبیات دوره ساسانی است، اما اصل آن به زمان اشکانی می‌رسد. به دو دلیل: یکی این که بر خلاف سایر متون پهلوی که در آن ها معمولاً به اوضاع زمان ساسانی و اوایل دوره اسلامی اشاره شده و از شخصیت‌های آن زمان نام رفته است، متن در این مورد سکوت کرده است. دلیل دیگر وجود شمار زیادی از کلمات پارتی در آن است.

نکته دیگر وجود نام رستم در این متن پارتی است. در واقع این قدیمی‌ترین متنی هست که نام پهلوان بزرگ روایت ملی ایران را در خود حفظ کرده است. این از یک سو، قدمت افسانه رستم را تا زمان اشکانی بالا می‌برد و از سوی دیگر، مدرکی است در تایید این نظر که نه تنها روایات حماسی مربوط به رستم و خاندان او از روایات ملی زمان اشکانی است، بل که شخصیت‌های تاریخی و افسانه یی زمان اشکانی در شاهنامه حفظ شده اند، اما به بخش کیانیان از این کتاب منتقل شده اند.

به نظر می‌رسد که یادگار زریران در اصل اثری نمایشی بوده است که به وسیله گوسان‌ها به اجرا درمی‌آمده است.

سبک نگارش:

نخستین بار، نولدکه موضوع منظوم یا منثور بودن یادگار زریران را مطرح کرد. او پس از ذکر این نکته که بیان واقعی و زنده الفاظ پهلوی از پس خط نارسای آن بر ما شناخته نیست، می‌گوید که در این مورد نمی‌توان نظری قطعی داد. بعد با اشاره به ناهمسانی اجزای برخی جملات، از

نظر کوتاهی و بلندی، احتمال می‌دهد که این متن منثور بوده و ایرانیان، در گذشته‌های دور، تنها روایات حماسی منثور داشتند.

ملک‌الشعرا بهار جمله‌بندی بخش هایی از یادگار زریران را مطابق قواعد معمول نثر پهلوی نمی‌بیند و از این‌رو بر این است که این قسمت‌ها، یعنی جملات خطابی، در اصل منظوم بوده و کل اثر را آمیخته یی می‌داند از نظم و نثر که بر اثر مرور زمان، عبارات آن دچار اغتشاش شده و شکل اصلی خود را از دست داده است.

بارتولومه با بررسی بند ۸۴ از یادگار زریران در باره سه سطر نخستین مویه بستور، پسر زریر بر پیکر بی‌جان پدر می‌نویسد: به سبب قدرت تکاندهنده و شورانگیزش که در سراسر ادبیات پهلوی کتابی نظیرش یافت نمی‌شود، از آوازی برگرفته شده یا از شعری حماسی

موضوع یادگار زریران:
پس از این که گشتاسپ و خاندان او به آیین مزداپرستی می‌گروند، ارجاسپ شاه خیون‌ها در نامه یی که به گشتاسپ می‌نویسد، از او می‌خواهد که یا دست از دین نو بردارد یا آماده جنگ شود. چون گشتاسپ در دادن پاسخ به ارجاسپ دودلی نشان می‌دهد، زریر برادر او، پاسخ نامه را بیباکانه می‌دهد و با ارجاسب قرار جنگ می‌گذارد و سالاری سپاه ایران را به دست می‌گیرد. پیش از آغاز جنگ جاماسب در پیش‌بینی خود کشته شدن زریر و شاهزادگان ایران را در نبرد تن‌به‌تن با دشمن به گشتاسپ خبر می‌دهد.

گشتاسپ با شنیدن آن می‌خواهد از شرکت آنان در جنگ جلوگیری کند. جاماسپ به گشتاسب می‌گوید که در این صورت چه کسی می‌تواند از هجوم دشمن جلوگیری کند و چون او را از پیروزی نهایی ایران در جنگ آگاه می‌کند، گشتاسپ خشنود می‌شود. با تاکید بر وفاداری خود به دین مزداپرستی به تماشای جنگ می‌نشیند. پس از کشته شدن زریر، کسی آمادگی برای نبرد تن‌به‌تن با وی درفش جادو، کشنده زریر را در خود نمی‌بیند، مگر بستور پسر زریر. با آن که او خردسال است، گشتاسپ به پیروی از اندرز جاماسب، بر او آفرینی می خواند و به او تیری می‌دهد. بستور، در نبرد تن‌به‌تن با وی، درفش جادو، با آن تیر وی را می‌کشد. پس از او گرامی‌کرد، پسر جاماسب و اسفندیار، پسر گشتاسپ ، ایرانیان را در جنگ با دشمن به پیروزی می‌رسانند.

مطالب این اثر از متنی اوستایی گرفته شده است که امروز اصل آن در دسترس نیست. اما بخش‌هایی از آن در ضمن

سرگذشت زرتشت در کتاب هفتم دینکرد آمده است. شرح جنگهای گشتاسب و ارجاسب را دقیقی به نظم کشیده و فردوسی آن‌ها را عیناً نقل کرده است. در مواردی مطالب این منظومه با یادگار زریران قابل انطباق است.

چاپ‌ها و ترجمه:
متن این رساله در مجموعه متون پهلوی به چاپ رسیده است. این رساله توسط بهار، مهرداد بهار، سعید عریان، بیژن غیبی و ماهیار نوایی به پارسی ترجمه شده است.»[116]

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
فصل نخست
دوره یفتلیان
بخش دهم

---

[116] . منابع:
بویس، مری، ۱۳۸۹: مقاله «نوشته‌ها و ادب پارتی در «تاریخ ایران» کمبریج، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم، قسمت دوم)»، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر
بهار، محمدتقی، ۱۳۷۹: ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد کلبن، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تفضلی، احمد، ۱۳۷۶: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، انتشارات سخن
صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۳۳: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر
عریان، سعید، ۱۳۹۱: متن‌های پهلوی، تهران، انتشارات علمی
غیبی، بیژن، ۱۳۹۰: مقاله "یادگار زریران" در "فردوسی و شاهنامه‌سرایی"، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
نولدکه، تئودور، ۱۳۵۷: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، انتشارات سپهر

سکه خنگیل یا خگیل الخون- شاه یفتلی
King Khingila, 5th century, legend: Khiggilo Alchono Hephthalite coin of

سکه لاهان- شاه یفتلی
Ephtalite coin Lahan king of Uddiyan

Billon drachm of the Indo-Hephthalite King Napki Malka(Afghanistan/ Gandhara, c. 475–576.)
سکه ناپکی مالکا- شاه یفتلی

بینی های بلند، چشمان بزرگ و موهای انبوه و دراز شاهان یفتلی در سکه ها تردیدی در اروپاییدی بودن آن ها بر جا نمی ماند.

نقشه هپتالیان، در حدود سال ۵۰۰ میلادی

نقشه دیگری از دولت یفتلی.

به گونه یی که از نقشه بر می آید، یفتلیان بر شهرهای کاشغر و کوچا و ختن هم فرمان می راندند. در شمال خاوری دولت نیاکان مغولان (روران هایا ژوژان ها) و در غرب ایران ساسانی همسایگان یفتلیان بودند. در این حال یفتلیان با ژوژان های مغولی همپیمان بودند و روابط خویشاوندی درباری داشتند.

در شمال باختری نیشاپور، خوارزم، مرو و هرات در گستره دولت یفتلی قرار داشتند. دولت یفتلی بر بخش هایی از شمال پاکستان کنونی هم فرمان می راند

یفتلی ها یکی از اسرارآمیزترین توده هایی اند که به رغم فرمانروایی دیرپا و گذاشتن تاثیر شگرف بر تاریخ

سیاسی، تباری، فرهنگی، آیینی و زبانی خاور پشته ایران، هنوز هم بسیاری از گوشه های تاریخ شان تاریک و بحث برانگیز مانده است.

در باره یفتلی ها کتاب ها و مقالات بسیاری نوشته شده است. از دید این کمترین که شماری از آثار نوشته شده در باره یفتلی ها را مطالعه نموده ام، بهترین کتابی که تا کنون در باره یفتلی ها نوشته شده است، کتاب **«دولت یفتلی و نقش آن در تاریخ آسیای مرکزی»** نوشته شاد روان داکتر معروف عیسی محمدف است که در برنامه دارم در آینده آن را به پارسی دری برگردانم. ایشان بر پایه مطالعات جامع تاریخی و تطبیقی منابع اطلاعاتی و آثار علمی به بررسی مسایل اتنوژنیز ethnogenesis و پیدایش فرهنگی هپتالیان پرداخته، نقش هپتالیان را در تحولات سیاسی میانه های هزاره یکم میلادی و شکلگیری توده های معاصر آسیای مرکزی نشان می دهند. در این جا تنها فشرده یی از نوشته های ایشان را به پارسی دری ترجمه و پیشکش می نماییم.

همچنین پژوهشمند (اکادمیسین) گومیلیف فقید- از تورک شناسان بزرگ و بنام هم مقاله جالبی را در باره یفتلی ها نوشته اند که ترجمه آن ها را می آوریم و نیز آن چه را که در باره یفتلیان در کتاب شش جلدی تاریخ خلق تاجیک (نشر کرده پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان) آمده است.

...و اما در آغاز آن چه را که در ویکی پیدیا در باره یفتلی ها به زبان های پارسی دری و روسی آمده است، می آوریم. در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره یفتلیان چنین می خوانیم:
«یفتلیان- اتحادیه قبیله یی اوایل سده های میانه (در سده های چهارم-پنجم) بودند که دولت پهناوری را به میان آوردند که در برگیرنده سرزمین هایی سغد و باکتریا یا باختر (در آسیای میانه و افغانستان) و گندهارا (شمال هند) می گردید.

پروکوپیوس- گاهنامه نویس جهان باستان هم در باره هون های یفتلی که آن ها را همچنین به نام «هون های سفید» [1] می خواند؛ نوشت. در حالی که دیگران از جمله نویسندگان پیشتر از او مانند آمیانوس مارسلینوس، آن ها را هون های خیونی می نامید. برخی محققان می پندارند که [2] که نام تباری هون های خیونی به «یفتلی ها» تغییر یافته است.

به گفته [3] تئوفان بیزانسی، ائفتلان یا هفتلان- پادشاه یفتلیان که همه تیره و تبارش به نام او یاد شده، پیروز ساسانی و پارس ها را شکست داد که شهرهای بازرگانی و بندرها را از دست دادند، اما به زودی این شهرها را تورکان آشینایی از ایشان گرفتند. به گفته [4] پریسکِ پانی، دریای کسپین و بندرهایی در حدود متصرفات هون ها در اختیار آنان بود.

تاریخچه:

به سال 457، پادشاه یفتلیان وخشون فر (Vahshunvar) چَغانیان و تُخارستان و بدخشان و مرو را زیر فرمان خود درآورد و باج سنگینی بر ایران گذاشت. سپس، یفتلیان وادی های کابل و پنجاب را گرفتند و قره شار، کاشغر، کوچ و خُتن را تصرف نمودند. این گونه، آن ها گستره های ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و افغانستان را زیر چتر یک دولت واحد و نیرومند درآوردند.

گذشته از این ها، آن ها در روند گستره جویی خود به سوی شرق، بخش های شمالی هند و پاکستان (کشمیر و پنجاب) تصرف کردند و با دولت هندی گوپتا همسایه شدند، و سر از 460 چند بار در برابر آن ها دست به لشکرکشی زدند و عملا دولت آن ها را از میان بردند.

نویسندگان سده های میانه، از تاریخ جنگ های شاهنشاه پیروز با یفتلیان نیک آگاه بودند. پروکوپیوس گزارش داده بود که پیروز را هون های یفتلی توانستند با حیله و نیرنگ [1] [5]، به سوی بن بستی که به کوهستان ها می انجامید و در آن جا بر سر راه او به کمین نشسته بودند، بکشانند و ایرانیان را در آن جا محاصره و او را به دام بیندازند. برخی از محققان [6]، بر اساس گزارش های [7] طبری و هشام سلف او، می پندارند که جنگ در مناطق خراسان رخ داده بود.

نویسندگان سوری، به ویژه ایشو Yeshu استیلیت، یفتلیانی را که با پیروز می جنگیدند، «خیونیانی که به نام هون یاد می شوند» می خوانند. [8]. به سخن او، پیروز دو بار از سوی خیونیان دستگیر شد و هر دو بار با میانجیگری زینو Zeno ، که زمینه آشتی او را با خیونیان فراهم آورد، با پرداخت گزاف رها گردید. پیروز، با سپردن وعده پرداخت سی بار یابو سکه های سیمین در ازای نجات زندگیش، پسر خود کواد (قباد) را نزد هون ها گروگان گذاشت و بار دوم وعده سپرد دیگر با آنان نجنگد. اما پس از خرید و رهایی پسرش، بار دیگر بر آنان تاخت و در آخرین لشکرکشی خود کشته شد [6].

به گفته [9] زکریای ریتور (واعظ، خطیب)، در سال سیزدهم آناستازیا (504 میلادی)، هون ها، که «مانند جانوران درنده اند و خدا آنان را به سرزمین های شمال باختری رانده است»، با گذشتن از «دروازه های قفقاز» [منظور از کوه های هندوکش است که قفقاز آسیایی خوانده می شد- گ.]، که از سوی پارس ها حفاظت می شد، به حدود آنان رسیدند.

پیروز، با شتافتن به پیشواز هون ها از دلیل حمله آن ها آگهی یافت. آن ها پاسخ دادند که امپراتور روم (بیزانس) وعده داده است که اگر دوستی با پارسیان را بر هم بزنند، مقدار هدایای خود را چند بار خواهد ساخت. و اگر پارس ها به همان مقدار ندهند، با آنان خواهند جنگید.» پیروز با شرایط آن ها توافق کرد و پس از صرف غذا، با خوردن سوگند و بلند کردن دستان به سوی آسمان؛ توافق دستیاب شد. برای دریافت وجوه نزدیک به چهار صد تن از هون ما ماندند و بقیه رفتند و پراکنده شدند. پیروز با آگاهی یافتن از این که شمار هون ها کمتر از آن چه است که برآوردن کرده بود، پیمان را زیر پا گذاشت و آماده جنگ شد.

هون های تشنه پیروزی بر پیمانشکنان، مجمری از آتش زغال درخشان و فروزانی را که بر روی آن عطر و مشک ریخته بودند، نزد خدای خود آوردند و سوگند یاد کردند. سپس، با آغاز کردن نبرد در برابر پیروز، او و شمار بسیاری از سپاهیانش را کشتند و به زمین های خود بازگشتند.[10]

ایشو استیلیت، با شرح مرگ پیروز، گزارش می دهد، که هون ها در یک میدان بزرگ گودالی کنده و روی آن را با چوب و سبزه پوشانده بودند. در نزدیکی شهر گورگو (گرگان)، یکی از دسته های هون ها پیش روی پارس ها ظاهر شدند و آنان را به سوی گذرگاه خطرناک کشاندند.

نیرنگ کارساز واقع شد و همه سپاهیان همراه پیروز و پسرانش کشته شدند. دیگران دستگیر گردیدند. داستان همانندی را [11] پروکوپیوس هم باز می گوید، که می افزاید که پیروز تنها قباد- کوچکترین پسرش را که هنوز جوان بود، خانه مانده بود و دیگر فرزندان خود را که شمار شان به سی تن می رسید، به همراه برده بود.

قباد که از کشور خود از دست «جادوگران» و اشراف رانده شده بود، نزد پادشاهی گریخت که زمانی او را گروگان گرفته بود، و با دختر او که دختر خواهرش بود، عروسی کرد. پادشاه یفتلیان بنا به خواهش قباد- دامادش، سپاهی

را در دسترس او گذاشت و قباد توانست به یاری آن ها به تخت پادشاهی باز گردد و دست به لشکرکشی در برابر سرزمین های آسیایی که زیر فرمان بیزانس بودند، بزند. در نتیجه این لشکرکشی ها کنستانتینوپول ناگزیر به پرداخت غرامات جنگی گردید. [2]

تورامان Toraman - پادشاه یفتلی (درگذشته سال 502) که در کابل فرمان می راند، حوضه رود سند را تا مالوه Malwa گرفت. مهراکولا Mihirakula پسر و جانشین تورامان، در سال های 502 و 530 پادشاه یفتلیان بود و با نام کیش هندی خود- «فیل تبار» شناخته می شد.

او، ساکال Sakal- واقع در خاور پنجاب را پایتخت خود ساخت. ادعاهایی ثابت ناشده یی هم اند دال بر این که درست سونگ یون (سون یون)، با همین شاه گندهارا (پورشاپور یا پیشاور) در 520 دیدار کرده بود. این در حالی است که برخی استدلال می کنند که سون یون گفته بود که این پادشاه کشمیر را فتح کرده است.

به سال 533، راجای هند یاسودهارمن Yasod در سنگنبشته هایش با افتخار بر خود می بالد که قبایل یفتلی را شکست داده و و مهراکولا را وادار ساخته است تا فرمانبردار او گردد. پس از این شکست مهراکولا به کشمیر عقب نشست، که آن جا بر رعیت خود در گندهارا یورش برد و سرکوب هایی خونینی را به راه انداخت، که در باره آن گویا سون یون گزارش داده بود. این در حالی است که سونگ یون با Mihirakulaیفتلی دیدار نکرده، بل که با نماینده فرمانروا- یادا در 520 ملاقات کرده بود (در متصرفات او در شمال پامیر) و به هیچ رو نمی توانست بداند که در 533 برای یفتلی ها رویدادهای سرنوشت ساز و کشنده یی رخ می دهد. تاریخ نویسان باستانی بودایی Mihirakula را همچون دشمن سرسخت آیین خود به تصویر می کشند.

در متون بودایی او را به خاطر خشونتش همچون مظهر مرگ معرفی می دارند. سیوان تسزیان در میانه های سده هفتم جنگ مهراکولا با پادشاه بالادیتا Baladita، را پیروزی بالادیتا توصیف می کند و از مرگ Mihirakula به عنوان سزای گناهانشان و زیر پا گذاشتن و نادیده گرفتن تعالیم بودا سخن می گوید. اما با نگاه گذشته نگر. پادشاهی بالادیتی Baladiti را مقارن سده پنجم می داند. این گونه، هماهنگی رویدادها و شناسایی یادا به عنوان یک یفتلی نیازمند مطالعه موشکافانه تر است.

گاتفر (غاتفر) Gatfar[117] - شاه یفتلیان با دادن دستور کشتار سفیران تورک که در سال 560 برای انجام ماموریت دیپلماتیک راهی دربار ایران از طریق خاک او بودند، آتش جنگ را برافروخت. پسانتر خسرو با تورک ها پیمان بست و با یک پیوند دودمانی با دختر خاقان غربی تورک ایستیمی ازدواج کرد.

در حوالی 562 خسرو، با خودستایی و بالندگی در برابر قسطنطنیه (کنستانتینوپل) لاف زد که دولت یفتلیان را در هم شکسته است. اما در واقع تورک ها آنان را نابود کرده بودند.[12] ایستیمی با گذشتن از رود چیرچیک Chirchik، سمرقند را گرفت.

نیروهای زبده یفتلیان که در بخارا آرایش یافته بودند، خطر نکردند در دشت های هموار بجنگند، و از همین رو دست به عقب نشینی به کوه ها زدند. نبرد سرنوشت که در سال 565 در نزدیکی کارشی (قرشی) رخ داد، هشت روز به درازا انجامید و با پیروزی ایستیمی به پایان رسید. یفتلیان شکست خورده شاه خود گاتفر را سرنگون کردند، و به جای او شاهزاده چَغانی- فغُانشFagonish، را که در تلاش بود تا ایران را در برابر تورکان بر انگیزد، برگزیدند.

دولت یفتلی با از دست دادن کنترل بر «جاده ابریشم»، رو به انقراض گذاشت. هستی دولت یفتلی در شمال هندوکش هم پایان یافت و میان ایرانیان و تورکان تقسیم شد. خسرو با دست یافتن بر سرزمین یفتلیان، آمو را مرز میان پارس و خاقانات تعیین کرد.

سر از نیمه دوم سده هژدهم یفتلیان هند نیز از دایره دید تاریخ ناپدید می شوند. بیشتر از از هر جایی یفتلیان در منطقه کابل، جایی که در آستانه حمله اسلام زندگی می کردند، دوام آوردند.

منشاء و انترپولوژی (انسان شناسی):

نسخه تورکی:

---

[117] . غاتفر به گمان غالب معرب گاتفر است. از دید ریشه شناسی گاتفر می تواند متشکل بر دو سازه گات و فر باشد که در این جا گات (گیت، گوت) به معنای قوم گوت می باشد. اگر چنین باشد، گاتفر یعنی شکوه گات ها یا گوت ها. می دانیم که ماساگیت ها به معنای گوت های بزرگ است.-گ.

مطابق این دیدگاه، که پارکر آن را ارائه کرده بود، یفتلیان از بازماندگان یوئه بان ها yueban اند که به گفته وی، یک توده پروتوتورکی بودند [13].[118]

دیدگاه همانندی را محققانی چون بلوشی (بلوخ) [14] و تولستوف داشتند که می پنداشتند خاستگاه و زیستگاه نخستین یفتلیان قدیم کرانه های رود سیر است. تولستوف در اثر خود زیر نام «عروج عمومی قبایل وحشی در سده چهارم» به شرح حال این قبایل پرداخته است.[15]

داوید کریستیان Cristian هم یفتلیان را توده پروتوتورکی می پندارد. [16]

با این همه، اندیشه تورک بودن یفتلیان با گزارش آشکار بئی شی که خاطرنشان ساخته است زبان یفتلیان تورکی نیست، در مغایرت قرار می گیرد». [17]

با این حال، این گفته ها مربوط به زبان کوچی های باشنده متصرفات آسیای مرکزی «یاداها» می گردد که بس مشروط با یفتلیان مماثل و «هم انجمن» شمرده می شوند. در این حال، در بئی شی به طور مشخص گفته می شود که زبان آن ها (یاداها) با زبان ژوژان ها و گاوچه ها Gaocheو نیز زبان همه [دیگر] خوستی ها یا «هوستی» ها (توده های کوچ نشین) یکی نیست.

---

[118]. یوئه بان (به چینی 悅般 ، به پینین: Yuèbān - دولت باستانی توده هونو در بخش مرکزی جنوب قزاقستان کنونی [1] که به سال 160 میلادی پی ریخته شده بود. پارکر و دئبو بر آن اند که یوئه بان شکل نو «آوار» است. [2] [3]. یوئه بان ها به چهار قبیله تقسیم می شدند: چویوئه، چومی، چومهون و چوبان [4]. شماری از محققان می پندارند که یوئه بان نام خود را از از قبیله چوبان [5] گرفته است. به سال 490 یوئه بان از سوی قبایل تیله سرکوب شدند که در حوضه رود ایرتش سیاه دولت گاوگیوی را پی ریختند. [1].

کتابشناسی:

История Республики Казахстан — Государство хунну и гуннов. 2.1

Parker E. Thousand Years of the Tartars. — Shanghai, 1895. — P. 168.

А. В. Дыбо «Лингвистические контакты ранних тюрков», 2007г.

Бернштам А. Н. История История: Гумилев Л. Н.. Исторические труды кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского завоевания // Кр. сообщ. Ин-та истории материальной культуры. Вып. XVI. М.; Л., 1947.

گذشته از این ها، در دفتر54 تاریخ دودمان لیانگ شو یادآوری می شود که برای گفت و شنید چینی ها با نمایندگان متصرفات «یادا» «زبان آن ها را باید به زبان [باشندگان متصرفات خئنان] (هون های تویوی) (Tuyuyhun) ترجمه کرد. تنها پس از آن می توان آن را دانست.

یکی از دلایل هواداران نسخه منشای تورکی یفتلیان، تفسیر نام فرمانروای یفتلی سده ششم- میهیراکولا (مهراکولا) است که دارای دو سازواره می باشد- واژه ایرانی مهر- (خورشید) و واژه تورکی کُل (قُل)- بنده، که معنای «بنده خدا» را بازتاب می دهد.

اما، با توجه به این واقعیت که در منابع چینی نام Mihirakula همچون «مو-سی-لو-تسزیویی- لو» رونویسی شده است، هجا یا سیلاب نخست آن با اطمینان می تواند همچون «ما» بازآفرینی گردد یعنی می تواند مانند «ماها» «راهولا» Rahula تفسیر گردد که در این جا راهولا -پسر بودا- شاکیامونی،که arhat شده بود. چنین تفسیر نام، خلاف پیوندهای پذیرفته شده و مسَلَم یفتلیان با مناطق شمالی افغانستان و هند، که در آن از بودیسم پیروی می شد، نیست.

برخی از محققان بر آن اند که راهب بودایی چینی-سونگ یون یفتلیان را دیده و به شرح آنان پرداخته بود. اما سونگ یون در زمستان سال 520/519 از متصرفات یاداها بازدید کرده بود که شماری از پژوهشگران آنان را متعلق به دولت یفتلیان می دانند.

از این رو، تکیه بر گزارش سونگ یون که گویا در 520 یفتلیان را در هند دیده باشد و آنان را به عنوان «مردم چادر نشین بیسواد که جامه های چرمی می پوشند»- چیزی که به پیمانه برابری می تواند هم به سود منشای خیونی بودن و هم به سوی نسخه تورکی یفتلی ها شمرده شود، بدون انجام پژوهش های ژرف در این مساله به اندازه کافی معتبر نیست.

به ویژه با توجه به آن که دفتر 54 «سی یوی چژو ژون)» (همه وحشی های سرزمین غربی) تاریخ دودمانی «لیانگ شو» (سده ششم) آشکارا سخن از کاربرد خط در میان یاداها دارد. «هیچ اسکریپتی ندارند، از این رو روی چوب حک می

کنند. با کشورهای همسایه خود مراوده دارند و در این حال با اراضی همسایه وحشی خود از نوشته های وحشی کار می گیرند، که به جای کاغذ روی پوست گوسفند می نویسند».

این اطلاعات در دانشنامه سونگ اواخر سده بیستم تایپینگ یولان Yulan تکرار می شود: «اسکریپت ندارند، بر روی چوب درخت می نویسند. در مراوده خود با کشورهای همسایه از نامه های وحشی («هو» یا «خو») کار می گیرند و از پوست گوسفند (پرگامنت/ چرم) به جای کاغذ استفاده می برند». یاداها مطابق منابع چینی به جز از اقامتگاه دژ مانند شاهی بادیان و نیایشگاه ها و کاخ دیگر شهرها را نمی شناختند.

نسخه منشای سکایی خاوری یفتلیان:

اکثریت محققان یفتلی های پروکوپیوس و خیونی های آمیانوس [18] [19] [20] را یکی می پندارند. برخی از آنان یفتلیان را کوچرو می انگارند که از آسیای مرکزی (جونگاریا) (Dzungaria) به دامنه های پامیر رخنه نموده بودند. دیگران با تکیه به منابع قرون وسطایی چون: مناندر و پروکوپیوس، خاطر نشان می سازند که یفتلیان در شهرستان ها بودوباش داشتند. [21]. همین گونه دیدگاهی هست دال برآن که یفتلیان به سغد نه از شمال بل که از جنوب آمده بودند. [22]

به باور برخی از محققان، با داوری از روی نوشته های روی سکه های یفتلی به حروف یونانی و زبان باختری، خود یفتلیان خود را اویون یا هیون («OIONO») می خوانده اند.

سایر نسخه های خاوری- ایرانی:

پروکوپیوس قیصری، که یفتلی ها را به نام «هون های سفید» یاد می کند، هون ها را فرزندان ماساگت ها می داند با گزارش دادن در باره آن که در میان فرماندهان سواره نظام بیزانس، سپهداری به نام «ائگان» «از مردم ماساگت ها بود که اکنون به نام اون ها Unns یاد می شوند. [24] در همان زمان، پروکوپیوس یفتلیان را از دیگر هون ها که یفتلیان با آن ها مرز مشترک ندارند، جدا می شمارد و به همین دلیل بی آن که یفتلیان را با آنان مخلوط کند، می افزاید که یفتلیان مانند سایر توده های هونی کوچی نیستند و از قدیم ها در سرزمین های پر بار مسکون شده اند.

آن ها یکی از هون هایی اند دارای بدن های سفید و ریشدار و شیوه زیست شان مانند دیگر هون ها نیست و زندگی حیوانی ندارند و زیر فرمان یک پادشاه اند و دولت

مشروع دارند، و میان خود و همسایگان عدالت را رعایت می کنند و به هیچ رو بدتر از رومیان و پارسیان نیستند. [1]

به باور گومیلیف یفتلیان کوهنشینان برخاسته از پامیر اند [25] [26]. بنا بر این نسخه، مردم ایرانی قدیمی اند که نیاکان پشتون های کنونی شمرده می شوند. [27].

همچنین دیدگاه دیگری هم هست دال بر این که یفتلیان از دید تباری آمیزه یی اند از قبایل مهاجر تخاری و باشندگان بومی سغدی. [28]

مدیریت و فرهنگ:

مرکز دولت یفتلی در شمال افغانستان (باختر، کندز) واقع بود. سردارنشین های جداگانه یی هم به رهبری تگین ها در جنوب افغانستان و گندهارا (پنجاب) داشتند.

در این دولت انواع مختلفی از دبیره ها وجود داشت: سغدی، باختری، براهمی و... اسکریپت رسمی دولتی آن - باختری با حروف یونانی بود. نقش مهمی را در اقتصاد آن «راه ابریشم» بازی می کرد.

با این حال، همه آن چه که در بالا آمد، برای سرزمین «یاداء» تایید نمی گردد که مغایر همگرایی این سرزمین با دولت یفتلی می باشد.

پادشاهان یفتلی بر روی سکه ها سیماهای آشکارا اروپاییدی دارند: بینی های بلند و راست و چشم های بزرگ. آن ها با سبیل و ریش دیده می شوند و ریش های زیر چانه های شان تراشیده است. معاصران شان یفتلیان را کوچ نشین پرداز نموده اند [29] که در چادرهای پشمی زندگی می کردند و جامه های ابریشمین می پوشیدند. قالین و گلیم بخش جدایی ناپذیر فرش خانه های شان بود.

طرفه این که در میان یفتلیان آیین مسیحی دارای گرایش نیسطوریانی هم رواج داشت و به سال 549 اسقف خود را داشتند. [30] در باره نیرو و نفوذ مسحیت در میان یفتلیان این فاکت گواهی می دهد که آن ها از اندیشه همبستگی مسیحی در مبارزه با مبلغ زرتشتی یزد گرد دوم- شاه پارس پیروی می کردند [31]. آن ها با فرهنگ بودایی یونانی- باختری بومی (کوشانی) برخورد بسیار خصمانه یی داشتند.

در همان زمان، گاهی یاداها که با یفتلیان هم انجمن پنداشته می شوند، پیرو مسحیت نبودند و از پیروان روح

آسمانی، آتش پرست و... شمرده می شدند که همه ساله قربانی هایی را به پیشگاه خدایان تقدیم می کردند. در این حال، مراسم نیایش و پرستش بسیار کوتاه بود و محدود به یک ادای احترام در برابر قربانی می گردید. گوشت قربانی خورده می شد. تا حدودی، با بودیسم سر مخالفت نداشتند. در بادیان نیایشگاه هایی بودایی بود. اما خود یاداها ربطی به آیین بودایی نداشتند.

پشتون ها از محتمل ترین بازماندگان یفتلیان شمرده می شوند.[119] [32] منشای راجپوت ها در هند را نیز به

---

[119] . به باور داکتر اسکندر بایارف تاتاری، «قبایل ابدالی، یفتلی و دولوبا از روی همه نشانه های ایرانی اند. آن ها زمانی در ترکستان خاوری بودوباش داشتند- جایی که از ایشان توپونیم (نامجا یا نام گیتایی) ابدالی بر جا مانده است- و سپس از آن جا از راه آسیای میانه به سرزمین کنونی افغانستان، ترکمنستان و اروپای خاوری رفتند.

طایفه ترکمان «ابدالی» تقریبا پس از پنج سده همراه با اغوزها به خاور میانه رفتند. فتح آسیای صغیر (سرزمین آناتولی یا ترکیه کنونی) را با آنان مربوط می دانند. از بازماندگان آنان در آسیای صغیر نام های خانوادگی ابدالی بر جا مانده است. به احتمال بسیار زیاد، نام بایار (Bayar) [نام خانوادگی نویسنده-گ.] با آن ها ارتباط می گیرد.

از بلغارهای دولوب (Dulob) که منشای تباری شان را برخلاف حقایق تاریخی تلاش ورزیده اند به قبایل ژرمن پیوند بزنند، دولیبی ها Duleb بر جا مانده اند.

بنا بر پیام های گنگ (اما نه رد شده از سوی مرکز علمی بلانوفسکی(O.Balanovsky)، تاتارها و اوکراینی های منطقه لووف از دید ژنیتیکی بستگان هم اند.

آن چه مربوط می گردد به هم آوایی کلمه های ابدالی و هپتالی، چنین چیزی آشکارا در زبان های تاتاری و باشقیری برجسته می باشد. روشن است، می توان کلمه های ایتیل و ادیل را با هم مقایسه کرد.»

یادداشت گزارنده: چنان چه در گذشته هم چند بار هم یاد آور شده ایم، تا کنون بر سر وجه تسمیه قبیله ابدالی پشتون در میان دانشمندان کنکاش های فراوانی روان بوده است. گروهی بر آن اند که ابدال برگرفته از عبدال عربی است و عبدالی با گذشت زمان به شکل ابدالی تغییر شکل

یافته که همانا همین دیدگاه بیشتر پذیرفته شده است. همچنین در این که کلمه پشتو (جمع آن پشتون) برگرفته از همان پرسو و پرثو و پارسو و پرسوو است و پشتون های ابدالی با پارسیان از یک تیره و تبار اند، کمتر کسی تردید داشته است. اما در باره پشتون های غلزایی داستان متفاوت است. شمار بسیاری از دانشمندان آن ها را از بازماندگان یفتلی ها می پندارند که با توده های بومی هند- دراویدی ها آمیزش یافته و پسان ها هم با تورکان بازمانده از سپاه محمود غزنوی خویشاوندی پیدا نمودند.

با این هم یادآوری چند نکته را بایسته می پنداریم:
بسیار دشوار است کسی باور کند که در جهانگشایی های سلجوقیان در آسیای صغیر همانا ابدالیان پشتون در کنار ترکمان های اوغوز و افشارها (افشینی ها) پیشاهنگ بوده باشند. زیرا در آثار تاریخی فزونشمار دوره سلجوقی چه به زبان عربی و چه در پارسی دری و چه در سایر زبان ها به چنین چیزی اشاره نشده است. اما آن چه در این پیوند در باره بازماندگان هپتالیان (یفتلیان) آمده، تردیدی بر نمی انگیزد. یعنی این یفتلیان بوده اند که در کنار اوغوزها و افشاری ها در فتح آسیای صغیر دست داشته اند، نه پشتون های ابدالی.

از همین رو، می توان گفت که طایفه ترکمان ابدالی، نه با پشتون های ابدالی، بل که با هپتالیان یا یفتلیان پیوند دارند که در اثر آمیزش با ترکمانان و یا زیر تاثیر آنان زبان خود را از دست داده، ترکمان خوانده شده اند. از سوی دیگر، به همین پیمانه روشن است که پشتون های غلزایی آمیزه یی اند از یفتلیان و توده های بومی باشنده گستره میان کابلستان و رود سند یعنی کوه های سلیمان و دامنه های آن که زبان شان در آغاز مانند یفتلیان بوده اما در اثر آمیزش با پشتون های ابدالی و زیر تاثیر آنان پشتو شده است.

در پیوند با گفته های نویسنده همچنین بایسته می دانم یادآور شوم که :
نخست این که پشتون ها در دوره فرمانروایی سلجوقیان در گستره کنونی افغانستان حضور نداشتند. از حضور پشتون ها (افغان ها) برای نخستین بار در دوره محمود غزنوی در جنوب کابل (منظور کابلستان است نه شهر کابل) یعنی در همین گستره کوه های سلیمان یاد شده است.

در دوره شاهرخ تیموری، زمین هایی به پشتون ها در مضافات قندهار داده شد. روشن است آن ها نمی توانسته اند در آن هنگام در هرات حضور داشته باشند. زیرا در تاریخ های تیموریان هرات و سایر منابع از آنان چیزی

یاد نشده است. سلجوقیان بر مناطق جنوب هندوکش تا کرانه های رود سند سیطره نداشتند یعنی اصلا بر گستره پشتون ها تسلط نداشتند.

گذشته از این ها، نام ابدالی چونانِ یک طایفه در میان قبایل پشتون، بیشتر در اواخر صفویه برجسته شد که با نیاکان احمدخان عبدالی ربط می گیرد. پیش از دوره صفویه نام عبدالی در جایی دیده نمی شود. دست کم بنده تا کنون در کدام منبعی با این نام بر نخورده ام.

هرگاه بپذیریم که پشتون ها (ابدالی ها) از بازماندگان هپتالیان اند، چنین می شود که پیش از برافتادن یفتلیان در تاریخ حضور نداشته اند. حال آن که در موازییک پومپی، که در آن یونانیان باستان صحنه نبرد داریوش و اسکندر را به نمایش کشیده اند، در کنار داریوش سواره نظام افغانی (پشتون) مجهز با جنگ افزارهای سنگین دیده می شوند. این تصویر در کتاب «افغان نامه» نوشته داکتر محمود افشار و نیزکتاب «تاریخ جنگ های افغانستان» به زبان انگلیسی آورده شده است. نتیجه این که پشتون های ابدالی پیش از یفتلیان در گستره ایران خاوری (در منطقه مستنگ در بلوچستان کنونی) حضور داشته اند و روشن است نمی توان آنان را بازمانده یفتلیان دانست. شاخه دیگر پشتون ها یعنی غلزایی ها از بازماندگان یفتلی هستند که در اثر آمیزش یفتلی ها با پشتون های ابدالی پشتئ زبان شذه اند. پسان ها غلزایی ها در دوره شاهنشاه محمود غزنوی و پس از آن، در زمان بابر، به پیمانه معینی با تورک ها آمیز یافتند.

در باره وجه تسیمه کلمه پشتون، در بالا مطالبی نوشتیم. اما وجه تسیمه کلمه افغان تا کنون به درستی روشن نیست. شاید افغان، معرب ابگان باشد. ابگان (اب+گان) یعنی مردمان کوچی. شایان توجه است که در کلمه ابدالی هم «اب» دیده می شود. حال، اگر «اب» به معنای کوچی باشد، با پرسش دیگری رو به رو می شویم که پس «دالی» یعنی چه؟ تنها چیزی که به ذهن می رسد، این است که شاید دالی شکل دگرگونشده دیلی باشد. یعنی دی ها. پس می توان چنین نتیجه گیری کرد که ابدالی یعنی دی های کوچی. دی ها هم همان دهایی های یا دهه یی های تورانی اند. شاید این نام پس از آمدن توده های سکایی و سایر تورانی ها به گستره بودوباش پشتون ها پدید آمده باشد.

با توجه به همه این ها می توان گفت که در لشکرکشی های سلجوقیان بر آسیای صغیر (آناتولی- سرزمین امپراتوری روم شرقی بیزانس یا ترکیه کنونی) نه پشتون های ابدالی،

یفتلیان و دیگر مهاجران آمده از آسیای مرکزی- ساک ها، یوئه شی ها، گورجارها نسبت می دهند.

اعتبار این سازه ها را باید به دقت در بوته آزمون قرار داد. چون نخستین کوچی های آسیای مرکزی به بخش شمالی هند (احتمالا از طریق گلگت) در سده دوم وارد شدند و متعلق به مردم «سی» بودند (که همچون سکاها آسیایی مرکزی شناسایی می شوند) که از زادگاه و زیستگاه خود در هفترود (سمیرچیه) از سوی یوئه شی های بزرگ رانده شده بودند.»[120]

بل که یفتلی های آمیزش یافته با ترکمانان، اشتراک داشته و پیشاهنگ بوده اند-گ.

[120] **پانوبس ها:**

. 1 2 3 Procopius, I, 3

1 2 H. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. — Л., 1941.С. 62—65.

. Theophanes Byzantius, Fragmenta, 3. — P. 270

H. Пигулевская. Ближний Восток. Византия. Славяне. — Л., 1976. — С. 88.

H. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. — Л., 1941. — С. 36.

Перейти к: 1 2 H. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. — Л., 1941. — С. 55—58.

. Tabari — Nöldeke. — P. 119

. W. Wright. The chronicle of Joshua the Stylite, § 9-11. — Cambridge, 1882

. Захария Ритор, VII, 3

. Захария Ритор, VI, 2

Прокопий Кесарийский. Война с персами, 1. 4, 1—14. — М. Наука. 1993. Перевод Н. Н. Чекаловой.

Menander, Fragmenta, 18. — H. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. Л., 1941. — С. 70.

. Parker E. Thousand Years of the Tartars. — Shanghai, 1895. — P. 168

Hoffmann H. Quellen zur Geshichte der tibetishen Bon-Religion. — Wiesbaden, 1950. — P. 211.

Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. — М. Л., 1948.

D. Christian. A History of Russia, Inner Asia and Mongolia. — Oxford: Basil Blackwell, 1998. — P. 248.

Перейти к: 1 2 H. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. — Л., 1941. — С. 62—65.

. Theophanes Byzantius, Fragmenta, 3. — P. 270

. H. Пигулевская. Ближний Восток. Византия. Славяне. Л., 1976. С. 88

Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — ↑
. М. Л., 1941. — С. 36
Перейти к: 1 2 Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории ↑
. Л., 1941. — С. 55—58 — . народов СССР. — М
. Tabari — Nöldeke. — P. 119
. W. Wright. The chronicle of Joshua the Stylite, § 9-11. — Cambridge, 1882
. Захария Ритор, VI, 2 . Захария Ритор, VII, 3
Прокопий Кесарийский. Война с персами, 1. 4, 1—14. — М. Наука. 1993.
. Перевод Н. Н. Чекаловой
Menander, Fragmenta, 18. — Н. Пигулевская. Сирийские источники по ↑
. истории народов СССР. — М. Л., 1941. — С. 70
. Parker E. Thousand Years of the Tartars. — Shanghai, 1895. — P. 168
Hoffmann H. Quellen zur Geshichte der tibetishen Bon-Religion. —
. Wiesbaden, 1950. — P. 211
Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. — М. Л.,
. 1948
D. Christian. A History of Russia, Inner Asia and Mongolia. — Oxford: Basil
. Blackwell, 1998. — P. 248
. Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в. — С. 3
. Массон В. М., Ромодин В. А. История Афганистана, 1964. — Т. 1
. Ghirshman R. Les Chionites — Hephtalites. Le Caire, 1948
Altheim F., Striel R. Die Araber in der Alten Welt. Bd. I—V. — Berlin,
. 1969
Procopius, I, 3. — Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории
. народов СССР. — М. Л., 1941. — С. 52
. Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в. — С. 10
. Гафуров Б. Г. Таджики. — Душанбе: Ирфон, 1989. — Т. 1. — С. 260
Прокопий Кесарийский. «Войны с вандалами», I. 11. — С. Дестунис.
. СПб., 1891. — С. 97
. Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в
Гумилев Л. Н. Эфталиты — горцы или степняки. «Вестник древней
. истории», 1967, 3. — С. 91—98
. Татары и их соседи. Исторические связи
Явления искусственной деформации черепа у протоболгар.
. Происхождение и значение
А.Н. Бернштам Очерк истории гуннов.Глава XIII. Белые гунны
. (эфталиты) и авары
. Христианство в Центральной Азии
. Армянские источники о Средней Азии, V—VII вв

Литература

. Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в

اکنون می بینیم که در ویکی پیدا به زبان پارسی دری در باره یفتلیان چه نوشته اند[121] :
«هپتالیان یا هفتالیان یا هیتالیان یا هیاطله یا «هون های سفید» قومی بودند که از ایالت گانسوی چین به حدود تخارستان هجوم آوردند. آغاز قدرت هفتالیان از سال ۴۲۰ میلادی بود و در سال ۵۶۷ میلادی به دست قوای مشترک خسرو انوشیروان و ترکان از میان رفتند. در مورد منشأ، زبان، تاریخ و فرهنگ و حدود دولت هپتالیان فرضیات و دیدگاه های متفاوتی بین دانشمندان وجود دارد و هنوز در باره زبان هپتالیان به نظریه واحدی نرسیده اند. اما بیشتر آن ها بر این باورند که زبان یفتلیان از زبان‌های ایرانی‌تبار شرقی بوده است.

نام‌های متعدد هپتالیان:

در منابع مختلف هیتالیان به جز نام هون‌های سفید، نام‌های متعددی دارند که همین امر به تنهایی مشکلات زیادی را به وجود آورده است. در مآخذ سریانی نام آن ها- اَبدِل و اِپتالیت است. در مآخذ یونانی زبان- اَبدِل و اِفتالیت؛ در مآخذ ارمنی- هَپ تل، اِیدل و تِه تل؛ در زبان پارسی میانه- اِفتال و هِفتال؛ در زبان عربی- هیطل و یفطل؛ در زبان تاجیکی و پارسی- هِتل و هیتل و در مآخذ چینی یِه- دَه و یِه- دی- یِن.

به جز این باید گفت که در مآخذ اوستایی- خئیواونا (X'iiaona)، در پهلوی- خیون (Xyōn)، در لاتین- Chionitae، در هندی- هونا نامیده اند و مآخذ عربی آن ها را با ترک‌ها و مآخذ ارمنی با کوشانیان آمیخته کرده اند.

در متون پهلوی و مآخذ هندی هم - سرخیانیان و هم سفیدخیانیان وجود دارند. به باور دانشمندان، سرخیانیان، از سرخ بودن کلاه، زره و جوشن و پرچم آن ها بر می‌آید. در تصاویر روی دیوار افراسیاب در سمرقند نیز دو رنگ متفاوت از هپتالیان دیده می‌شود، یکی سرخ‌روی و دیگری سفیدروی است و می‌توان دلیل آن را موجودیت سرخیانیان و سفیدخیانیان به شمار آوریم.

. Гумилев Л. Н. Эфталиты — горцы или степняки
Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. — М. Л., 1948.
. Parker E. Thousand Years of the Tartars. — Shanghai, 1895
Прокопий Кесарийский. Война с персами. Война с вандалами. Тайная история. СПб., Алетейя, 1998, ISBN 5-89329-109-3.
Владение Яда по китайским династийным историям

[121]. با اندکی ویرایش و فشرده سازی

نابودی کیداریان و قدرت گرفتن هپتالیان:

پیروز ساسانی (زمان پادشاهی از ۴۵۹ تا ۴۸۳ میلادی)، توانست به طور قطعی کیدارها را مغلوب کند و آنان به هدایت شاه کیدارا، هجرت کردند و در گندهارار ساکن شدند. اما قوم دیگری موسوم به هفتالیان یا هیاطله که از ایالت چین آمده بودند، به نواحی تخارستان که تازه کیداریان از آن جا رفته بودند، هجوم آوردند. پیروز با این دشمن جدید آغاز به جنگ کرد. اما مغلوب و اسیر شد و به ناچار شهر تالقان را که پیش از غلبه او بر کیداریان، شهر سرحدی مستحکمی بود، بدیشان تسلیم کرد و متعهد شد که از آن جا تجاوز نکند و نیز ناگزیر شد با پرداخت غرامت جنگ، آزادی خود را بخرد.

پسرش قباد چند سال به عنوان گروگان در دربار پادشاه هفتالیان ماند تا همه مبلغ پرداخته شد. پس از آن، پیروز با وجود ممانعت سپاهبذ وهرام، بار دیگر با هپتالیان وارد جنگ شد. این لشکرکشی در سال ۴۸۴ میلادی سرانجامی بس وخیم یافت، زیرا سپاه ایران که در بیابانی پیش می رفت، کاملاً مغلوب دشمن، بل که نابود شد و پیروز کشته شد و جسد او هرگز به دست نیامد. یکی از دختران پیروز به دست پادشاه هپتالیان افتاد که او را به حرم خود فرستاد. هپتالیان داخل مملکت ایران شدند و چندین ایالت را با شهرهای مرو و هرات تصرف کردند و خراجی سالیانه بر ایرانیان تحمیل کردند. از این پس تحویل به موقع باج یکی از وظایف مهم و شاق شاهان بعدی ایران شد.

تسلط هپتالیان بر ایران موجد خواری و ذلت بسیار برای ایرانیان بود، و زیان‌ها و خسارت‌های مادی و معنوی جبران‌ناپذیری به بار آورد. به همین مناسبت، سردار ایرانی به نام گشنسپداذ ملقب به نخوارک که از سوی زرمهر مأمور گفتگو با ارمنیان شده بود، در ضمن صحبت خود با واهان مامیکونی- رئیس شورشیان ارمنیان چنین گفت «او (یعنی پیروز) کشوری چندان بزرگ و آبادان و مستقل را تسلیم هپتالیان کرد و تا تسلط این طایفه باقی‌است، کشور ایران از قید عبودیت و زنجیر هولناک اسارت نجات نخواهد یافت.»

بهترین افراد سپاه هلاک شده بودند و دولت در خزانه خود پولی که حقوق سپاهیان را کافی باشد، نداشت. تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که زرمهر از پادشاه هفتالیان انتقام گرفت و سر انجام با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد و پادشاه هپتالیان همه غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود، پس داد و دختر او را نیز پس فرستاد. اما این موضوع درست به‌نظر نمی‌آید. زیرا پادشاه

هپتالیان از او دختری پیدا کرد که بعدها همسر قباد یکم پادشاه ساسانی گردید. دولت هپتالیان تا سال ۵۶۷ میلادی دوام داشت. انوشیروان پادشاه ساسانی، این دولت را که بر اثر حمله ترک ها، به سرداری سین‌جیبو (سیلزیبول) متزلزل شده بود، برانداخت.

جامعه هپتالیان:
هپتالیان نوادگان مردم ایرانی‌تباری بودند که در آسیای میانه و باختر چین به بیابانگردی و کوچروی مشغول بودند اما به تدریج توسط اقوام بیابانگرد ترک-مغول (آلتایی‌زبان) به جنوب و جنوب‌غربی محل سکونتشان رانده شده و در آن جا حکومت هایی تاسیس کردند.

طبق روایت بعضی از مآخذ، هپتالیان مردمان شهری بودند. اما مآخذ چینی به کلی حرف دیگری می‌زنند. طبق خبر آن ها «هیتالیان شهر ندارند و در جاهای پر آب و علف در خانه های سیاه زندگی می‌کنند.» چینی‌ها می‌گویند آن ها در چادرهای پوستی زندگی می‌کردند و کوچ نشین بودند. از سوی دیگر، خبر داده می‌شود که در گذشته آن ها ممالک بسیاری را تصرف نمودند.

فئوفان بیزانسی می‌گوید که هیتالیان پارس ها را مغلوب ساخته و شهرها و بندرهای آن ها را تصاحب کردند. بدین طریق مؤلفان غربی احتمالاً بنا بر همین دلیل، هیتالیان را مردمان شهری گفته اند که صاحب شهرها بودند و در دوره های بعدی اعیان و اشراف هیتالیان در شهرها سکونت اختیار می‌نمودند.

در جامعه هیتالیان چند شوهری رسم بود. برادران یک زن مشترک داشتند و زنی که شوهرش برادر نداشت، یعنی زن تک شوهر- کلاه یک گوشه بر سر می کرد. زن چند شوهردار کلاهی داشت که تعداد گوشه های آن متساوی با تعداد شوهرهای وی بود. در لباس هم وابسته به تعداد شوهرها پوپک دوخته می‌شد. در باره این عرف و عادت که هم زمان با چندزنی در میان والیان معمول بود، بسیاری مآخذ چینی خبر می‌دهند.

به نوشته منابع، هپتالیان در آغاز خدایان خود مثلاً خدای آتش را می‌پرستیدند. آن ها هر بامداد از چادر خود بیرون آمده و نماز می‌گزارده اند. شاید آن ها آفتاب را هم پرستش می‌کرده اند. ولی در جامعه هپتالیان، کم کم ادیان قوم هایی که سرزمینشان تحت تصرف هیتالیان بود، رواج می‌یابد. مثلاً دین بودایی رفته‌رفته گسترش پیدا کرد و بر پایه یک سند دیگر، دین نصرانی نیز معمول بوده است.»[122]

[122122] . **پانویس ها:**

of the Turk empire" in Denis Sinor, "The Establishment and dissolution Denis Sinor, "The Cambridge history of early Inner Asia, Volume 1", Cambridge University Press, 1990. pp 300:"There is no concensus concerning "the Hephtalite language, though most scholar seem to to think it was Iranian

Huns", Memoirs of the Enoki, Kazuo: "On the Nationality of the White Research Department of the Tokyo Bunko, 1959, No. 18, p. 56. Quote: "Let me recapitulate the foregoing. The grounds upon which the White Huns are assigned an Iranian tribe are :

(1) that their original home was on the east frontier of Tokharestan ;

and (2) that their culture contained some Iranian elements. Naturally, the White Huns were sometimes regarded as another branch of the Kao-ch'e tribe by their contemporaries, and their manners and customs are represented as identical with those of the T'u-chueh, and it is a fact that they had several cultural elements in common with those of the nomadic Turkish tribes. Nevertheless, such similarity of manners and customs is an inevitable phenomenon arising from similarity of their environments.

The White Huns could not be assigned as a Turkish tribe on account of this. The White Huns were considered by some scholars as an Aryanized tribe, but I would like to go further and acknowledge them as an Iranian tribe. Though my grounds, as stated above, are rather scarce, it is expected that the historical and linguistic materials concerning the White Huns are to be increased in the future and most of the newly-discovered materials seem to confirm my Denis Sinor, "The Establishment and Iranian-tribe theory." here or of the Turk empire" in Denis Sinor, "The Cambridge history of dissolution early Inner Asia, Volume 1", Cambridge University Press, 1990. pp 300:"There is no concensus concerning the Hephtalite language, though most "scholar seem to to think it was Iranian

Huns", Memoirs of the Enoki, Kazuo: "On the Nationality of the White Research Department of the Tokyo Bunko, 1959, No. 18, p. 56. Quote: "Let me recapitulate the foregoing. The grounds upon which the White Huns are assigned an Iranian tribe are :

(1) that their original home was on the east frontier of Tokharestan ;

and (2) that their culture contained some Iranian elements. Naturally, the White Huns were sometimes regarded as another branch of the Kao-ch'e tribe by their contemporaries, and their manners and customs are represented as identical with those of the T'u-chueh, and it is a fact that they had several cultural elements in common with those of the nomadic Turkish tribes. Nevertheless, such similarity of manners and customs is an inevitable phenomenon arising from similarity of their environments.

اکنون می بینیم که در جلد دوم کتاب «**تاریخ خلق تاجیک**»، چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان، زیر نظر و ویراسته پژوهشمند (اکادمیسین) لیتوینسکی و اکادمیسین رانووا در باره یفتلی ها چه نوشته اند:

«دولت یفتلی ها: نقشه سیاسی آسیای میانه در نیمه دوم سده های ششم- هفتم:

عروج یفتلی ها:

یفتلی ها در میانه های سده پنجم در عرصه سیاسی پدیدار شدند. فرضیه های بسیاری در باره منشای یفتلی ها ارائه گردیده است که می توان به گونه فشرده آن ها را چنین رده بندی نمود:

- س. پ. تولستف چنین می پنداشت که یفتلی ها قبایلی بودند که از ترکستان خاوری آمده بودند،

The White Huns could not be assigned as a Turkish tribe on account of this. The White Huns were considered by some scholars as an Aryanized tribe, but I would like to go further and acknowledge them as an Iranian tribe. Though my grounds, as stated above, are rather scarce, it is expected that the historical and linguistic materials concerning the White Huns are to be increased in the future and most of the newly-discovered materials seem to confirm my Iranian-tribe theory." here or "Hephtalites" or "On the Nationality of the "Hephtalites

. Xavier Tremblay, Pour une histore de la Sérinde .

Le manichéisme parmi les peoples et religions d'Asie Centrale d'aprés les sources primaire, Vienna: 2001, Appendix D «Notes Sur L'Origine Des Hephtalites" , pp. 183-88 «Malgré tous les auteurs qui, depuis KLAPROTH jusqu' ALTHEIM in SuC, p113 sq et HAUSSIG, Die Geschichte Zentralasiens und der Seidenstrasse in vorislamischer Zeit, Darmstadt, 1983 (cf. n.7), ont vu dans les White Huns des Turcs, l'explication de leurs noms par le turc ne s'impose jamais, est parfois impossible et n'est appuyée par aucun fait historique (aucune trace de la religion turque ancienne), celle par l'iranien est toujours possible, parfois évidente, surtout dans les noms longs comme Mihirakula, Toramana ou γοβοζοκο qui sont bien plus probants qu' αλ- en Αλχαννο.

Or l'iranien des noms des White Huns n'est pas du bactrien et n'est donc pas imputable à leur installation en Bactriane […] Une telle accumulation de probabilités suffit à conclure que, jusqu'à preuve du contraire, les Hepthalites étaient des Iraniens orientaux, mais non des Sogdiens.» Available here or here

CHIONITES',Encyclopaedia Iranica' , Wolfgang Felix, 1991

- ل. ن. گومیلیف و ک. انوکی (جاپانی) آنان را باشندگان بومی بدخشان و پامیر می انگاشتند،
- ای. راتویلادزه [گرجی تبار] و ت. خواجه یف [ازبیکستانی]- یفتلی ها را بخشی از باشندگان باکتریا (باختر)- تخارستان می شمردند،
.....و....

کاوش های باستان شناسی دهه های اخیر سده بیستم بیشتر فرضیه منشای باختری- تخارستانی یفتلی ها را تایید می کنند. دلایل معینی را مواد گورستان های سده های چهارم- ششم در حوضه سرخان دریا داده اند که در میان آن ها- اثاثیه خیلی غنی به شمول جامه هایی که بسیار خوب حفظ گردیده اند، دیده می شود.

به گونه یی که تحقیقات مواد انتروپولوژیک باشندگان آسیای میانه نشان می دهد، در این جا بافتار نژادی باشندگان در درازای چندین هزاره دگرگون نشده بود (در عهدهای برونز و عتیق) و یفتلی ها با باشندگان قدیمی ایرانی آسیای میانه همتبار و همنژاد اند.

در میان جمجه های یافت شده از گورستان های حوضه سرخان دریا- دلورزین تپه، گورگان (ترمز قدیم)، بیت تپه و... بر پایه پژوهش های خواجه یف- انتروپولوژیست، جمجمه هایی دیده می شود دارای تغییر شکل مصنوعی که ویژه یفتلی ها اند- چیزی که پیشتر از سوی ش. اویفالوی برای فرمانروایان هون های سفید که نقاشی های شان برای ما به روی سکه ها رسیده است، خاطر نشان ساخته شده بود. (1). بنا بر نشانگرهای اصلی تشخیصی نژادی یک رشته از جمجمه ها از گورستان های یفتلی، اروپاییدی اند. (4) (3) (2).

چنین تثبیت شده است که باشندگان شمال تخارستان در درازای سده های بسیار میان هم دارای پیوندهای تنگاتنگ تباری بوده اند و آسیای میانه میهن شان بوده است و هرگاه این توده ها از مناطق دیگر آسیای مرکزی به این جا آمده می بودند، در میان شان آدم های دارای چهره های آشکارا منگولویدی را مشاهده می کردیم. همچنین از چهره های کنده شده به روی سکه ها و نیز اشکال جمجمه و سیماهای الپسی (بیضی) آن ها بر می آید که آن ها دارای رخسارهای اروپاییدی بودند. (5)

با توجه به این که با ظهور یفتلیان به عرصه سیاسی، رسم و رواج های خاکسپاری، فرهنگ و نوع انتروپولوژیک آن ها به گونه بنیادی دچار دگرگونی نمی شود، مجموعه مواد باستانشناسی و انتروپولوژیک امکان می دهد بپنداریم که

یفتلی ها همانا قبایل بومی باکتریایی بودند که از زمانه های قدیم در باکتریا- تخارستان می زیستند.

در باره شیوه زیست یفتلیان دیدگاه های گوناگون ارائه می شود. شماری آنان را کوچرو و چادرنشین و برخی دیگر زمیندار می شمارند. برای مثال پروکوپیوس قیصری- تاریخ نویس بیزانسی در باره یفتلیان نوشت که آن ها مانند توده های بیگانه کوچی نه بل که از قدیم الایام به زمین های پربار مسکن گزین شده بودند...» در این نوشته ها هیچ تناقضی دیده نمی شود هرگاه به یاد بیاوریم که باشندگان بومی باختر زمین از قدیم ها هنوز از عصر برونز به دو گروه کوچیان و زمینداران تقسیم می شدند. مگر هر دو باکتریایی بودند.

پسان ها به ویژه در سده های نخست میلادی در ترکیب آن ها برخی از قبایل دشت نشین افزود گردیدند که تا اندازه یی تیپ انتروپولوژیکی و احتمالا سیمای ظاهری باکتریایی را دگرگون کردند. برخی از آنان دارای موهای سیاه، چشمان قهوه یی و بور و جلدهای مایل به سرخ، و دیگران دارای چشمان آبی و جلدهای سپید بودند». (6) به هر رو، پروکوپیوس قیصری یفتلیان را از هون ها جدا می سازد و می نویسد که «از همه هون ها، تنها یفتلیان دارای بدن های سفید و سیماهای زیبا اند...» (7)

تاریخ نویسان چینی خاطرنشان می سازند که زبان یفتلیان از زبان ژوژان ها (نیاکان مغول ها) و «گاوگیویی ها» (یکی از قبایلی که به زبان پروتوتورکی سخن می گفتند- گ.) و زبان تورکی متفاوت بود». (8)

به روی سکه های شاهان یفتلی که در تخارستان ضرب زده می شدند، نوشته های آن ها اساسا به زبان باختری با رسم الخط شکسته (کج یا پیکانی) به زبان باختری نقر می شد. نخستین سکه هایی که یفتلیان در پاکستان و در هند الخون ها ضرب زده بودند، همچنین به دبیره باختری نوشته شده بود. با آن که در آتیه به زبان برهمی تغییر می کند. (9) اما اسناد مکتوب یفتلی یافت شده در ترکستان خاوری، ایرانی خاوری اند. (10) همین گونه باید اطلاعات منابع چینی در باره همنژادی یفتلی ها و کوشانیان را در سنجش داشت (11).

مواد انتروپولوژیکی گواه بر خویشاوندی باشندگان باکتریا- تخارستان در دوره های کوشانی و یفتلی اند و ارث بری سنت های فرهنگ مادی کوشانیان از سوی یفتلیان. فیوفان بیزانسی خاطرنشان می سازد که: یفتلی ها نام خود را از نام پادشاه خود- ائفتلان گرفته اند. (12)خود

مردم یفتلی که در عرصه تاریخی ظهور کردند، خود را الخون ها (خیون ها) می خواندند.[123]

گریشمن که نوشته های روی سکه های یفتلی را مطالعه نموده بود، به این نتیجه رسید که خود توده مردم خیونی ها نامیده می شدند، و تنها در اسناد رسمی خود را یفتلی می خواندند و یفتل نام دودمان پادشاهی است.

چنین بر می آید که در پارچه های دولت کوشانی های بعدی، خیونی ها (کنفدراسیون قبایل دامدار به رهبری شاهانی که سکه های خود شان را ضرب می زدند)، از دید سیاسی تقویت می شوند. مقارن میانه های سده پنجم، ائفتلان-شاه خیونیان، بنیادگذار دودمان یفتلی در عرصه سیاسی ظهور می کند. در منابع ارمنی برای نخستین بار سخن از سرزمین یفتلیان بر زبان آورده می شود. (14) در زمان بسیار کوتاهی دولت یفتلی ها با تکیه بر دستاوردهای فرهنگ دوره پیشین به نیرومندی گذشته شاهان کوشانی می رسد.

مقارن با سده پنجم یفتلی ها در بخش بزرگ تخارستان فرمان می راندند که از آن جا در دو محور عمده آغاز به تهاجم نمودند: بخشی از ایشان با رفتن به پاکستان کنونی و جنوب خاوری افغانستان کنونی سرزمین های واقع در آن را گرفتند. (15)

بخش دیگری که در تخارستان مانده بودند، به سوی شمال به راه افتادند و بین سال های 480-467 سغد را زیر فرمان خود در آوردند و سپس درر اوایل سده ششم ترکستان خاوری را تصرف کردند. (16).

دولت یفتلی در سده های پنجم- ششم دارای مرکزیت ضعیف بود و متشکل بر 27 بخش بود که در آن دودمان های بومی از استقلال بزرگ برخوردار بودند و نیز نمایندگان سرشناس یفتلی خودمختار. مواد سکه یی آشکارا در این باره گواهی می دهند. متفاوت از هند، در دولت آسیای میانه یی یفتلی ها سکه واحد مرکزی ضرب زده می شد. سکه های دارای تیپ های مختلف را با نام های گوناگون فرمانروایان چاچ (تاشکنت)، سغد و کیش ضرب می زدند. حتا در خود تخارستان که تکیه گاه یفتلی ها شمرده می شد، سکه ها از سوی فرمانداران مناطق کوچک هم ضرب زده می شد. (17)

---

[123] . خیونی ها را به زبان باختری- **الخانّ** alxanno و **الخنّان** alxannano و به سانسکریت میانه- ألاخانه alakhāna می نامیدند.

در سده پنجم موجودیت تمگ ها یا نشانه های دودمانی گواه بر مستقل بودن فرمانداران در گزینش نمادها و استقلال سیاسی معین آن ها بود. مگر نبودن نام ها و القاب فرمانروایان به روی سکه های مسین گواه بر آن است که هنوز حاکمیت و نفوذ کافی نداشتند. این نخستین گام ها در راه تشکل متصرفات فئودالی بود. تنها در سده ششم به ویژه در نیمه دوم آن توان سیاسی فرمانروایان متصرفات یاد شده افزایش می یابد که نسبتا خوب سکه ها آن ها را نشان می دهند. فرمانروایان نیرومند از دید نظامی و اقتصادی دیگر سکه ها را به نام ها و القاب خود ضرب می زدند. فرمانروایان ضعیف تر به ضرب زدن سکه های بدون نوشته بیشتر مسین ادامه می دادند. (18)

یفتلی ها سرزمین پهناوری را زیر فرمان خود درآورده بودند. اما موفق به ساختن شالوده اقتصادی و سیاسی دولت نگردیدند. دلیل آن عملا استقلال متصرفات جداگانه و ویژگی های فرهنگی- اقتصادی و سیاسی آن ها بود.

... به سال 6227 فرمانروایان دودمان های «آن» بزرگ و کوچک در باره کان- سمرقند سغدی در منابع گفته اند که دودمان حاکم در این جا دارای منشای یوئه شی (کوشانی) اند (که با یفتلیان خویشاوند بودند) و ارث بری در میان آن ها از سده دوم تا کنون می باشد. (21).

داده های سکه شناسیک گواه بر عروج پیوسته و فزاینده دودمان چَغانیان در اواخر سده پنجم- نیمه دوم سده ششم می باشد (22).

اختلاف در ترکیب سکه ها که در میان چغانیان در چلند بود، از یک سو و در ترمز و گوفتان- از سوی دیگر، به گونه قانع کننده گواه بر داشتن بار استقلال سیاسی عملی متصرفات مشترک در اواخر سده پنجم- نیمه نخست سده ششم است. (23)

...اطلاعاتی در دست است در باره سرزمین های جنوبی عملا مستقل. در این جا عملیات نظامی را پیشوایان یفتلی پیش می بردند که خود را پادشاه می خواندند و سکه های خود شان را ضرب می زدند. شایان توجه است که سون یون در یادداست های خود از دو رییس دولت یاد می کند: یکی از آن ها بی تردید رهبر دولت بود که سفیر چین را در جایی در تخارستان بار داده بود و دومی (شاید مهراکولای معروف) او را در حدود گندهارا به حضور پذیرفته بود. (24)

از روی منابع دست داشته، پایتخت دولت یفتلی شهر بادیان شمرده می شد که شاید در گستره تخارستان–در نزدیکی کهندژ کنونی بوده باشد (جای دقیق آن تا کنون روشن نیست.)

باید گفت که پادشاه تنها سه ماه زمستان را در سال این جا بسر می برد. همراه با شاه پیرامونیان او و گروه بزرگی از یفتلیان که شیوه زندگانی چادرنشینی را حفظ کرده بودند، می کوچیدند. پادشاه در یک چادر بزرگ می زیست که در آن پذیرایی های رسمی صورت می گرفت. اما شیوه زندگانی کوچی یفتلی ها به گواهی سون یون بر آن بخش از باشندگان تخارستان که پیشه اصلی شان زززمینداری بود، تاثیر بر جا نمی گذاشت.

سیاست داخلی و خارجی دولت یفتلی و فروپاشی آن:
منابع نوشتاری گواه بر آن اند که شماری از گروه های جداگانه یفتلی ها در حدود مناطق مسکون زمینداری آسیای میانه در شمال رود آمو نیز مستقر گردیده بودند. در منابع عربی آثاری هست که مطابق آن ماورالنهر در گذشته کشوری بود که در آن هیاطله (یفتلیان) می زیستند. این گونه مسعودی[124] هیتل ها را که ساسانیان با آنان جنگ ها

---

[124] . سعودی مروزی شاعر اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری است که اطلاعات زیادی از او در دست نیست. او نخستین کسی بود که در زبان فارسی، شاهنامه منظوم سروده است. نخستین کسی که از شاهنامه او نام می برد، مطهر بن طاهر مَقدِسی است. او در کتاب البدء و التاریخ ضمن یاد کردن از پادشاهان ایران، دو بار از مسعودی و کتابش نام می‌برد. بار نخست در شرح پادشاهی کیومرث از قول شاهنامه مسعودی می‌نویسد:
نخستین کیومرث آمذ به شاهی
گرفتش به گیتی درون پیشگاهی
چو سی سالی به گیتی بائشا بود
کی فرمانش به هر جایی روا بود
و بار دوم در پایان سرگذشت پادشاهان ایران، می‌نویسد که مسعودی سروده است:
سپری شذ نشان خسروانا
چو کام خویش راندند در جهانا
نکته مهمی که مَقدِسی تصریح می کند این است که ایرانیان، این شاهنامه را به منزله تاریخ ملی خود می‌پنداشتند و تصاویری از رزم پهلوانان را به آن اضافه می‌کردند.

دومین کسی که از مسعودی و اثرش نام می برد، ثعالبی است. او نیز در کتاب غرر اخبار دو بار از شاهنامه مسعودی نام می‌برد. بار نخست در شرح پادشاهی طهمورث

کرده بودند، در سغد جا می دهد. در این حال، او محل جغرافیایی سغد را در میان بخارا و سمرقند (25) تعیین می نماید. عین چیز را ثعالبی[125] تکرار می کند. راستش بدون یادآوری از مرزهای جغرافیایی آن (26).

مقدسی (27) و شمار دیگر از نویسندگان آشکارا ماوراالنهر را «کشور هیاطله» می نامند. در برابر خراسان که در جنوب باختری رود آمو قرار دارد. عین چیز را یاقوتی هم تایید می کند که هیطل (هیتل) را با ماورالنهر عین چیز می پندارد (28).

در پهلوی این پندارها که بی تردید موجودیت وضعیت راستین را بازتاب می دهند، داده هایی بیشتر مشخص تر و معین تری هم هستند. منابع سده دهم از قبیله کنجین یاد آور می شوند که در یکی از دره ها در کوه های جداگر چغانیان و «خوتل» می زیستند.(29) این قبیله را مولفان آثار جغرافی تورک می دانند مگر به گفته خوارزمی در واقع یفتلی بودند. (30)

در شاهنامه فردوسی آمده است که پس از کشته شدن شاه یفتلیان - گاتفر (غاتفر) در جنگ با تورک ها، جانشین او فرمانروای چغانیان (از تیره خوشنواز) برگزیده شد. از این جا چنین بر می آید که بر چغانیان دودمان یفتلی فرمان می راندند که با تصرف این منطقه شاه بومی شان را بر کنار نموده بودند.

گزارش نرشخی در باره «ابرو» از حضور یفتلیان در واحه بخارا گواهی می دهد. در این جا بدون بستگی از آن که ابرو نام است یا لقب، سخن بر سر رهبران آمدگی از ترکستان است که در حضور دودمان بومی بخارخدات ها لغایت

می‌نویسد: «و به گفته مسعودی در مزدوج خود به فارسی، طهمورث قهندز را در مرو ساخت». و بار دوم در شرح پادشاهی بهمن نوشته است: «مسعودی مروزی در مزدوج خود به فارسی می‌نویسد که بهمن زال را کشت و تنی از کسان او را زنده نگذاشت».

شاهنامه مسعودی آن‌گونه که از نوشته مَقدِسی برمی‌آید باید در حوالی سال سیصد هجری قمری سروده باشد. همچنین اثر او، مثنوی مشهوری بوده در بحر هزج مسدس بر وزن مفاعیلن/مفاعیلن/فعولن و شاید گاهی ابیات هزج مسدس مقصور بر وزن مفاعیلن/مفاعیلن/مفاعیل نیز در آن وجود داشته است.

[125] . ثَعالِبی نیشابوری- شاعر، زبان شناس، نویسنده و تاریخ‌نویس اهل نیشابور.

تا برپایی حاکمیت تورک ها بر میانرودان آسیای میانه فرمان می راندند.

این مهاجران در دوره مورد نظر تنها می توانتستند یفتلی باشند. روشن است که به گونه یی که فردوسی اطلاع می دهد، تمرکز نیروهای اصلی یفتلی در هنگام جنگ با تورکان درست در بخارا تصادفی نبود و به دلیل بودوباش شان در این جا بود.

بایسته است خاطرنشان سازیم که بلعمی واژه هیتال را به زبان باشندگان بخارا همچون دلیر تعبیر می کند. (31)

با توجه به این نام- هیتال را نمی توان بر اساس زبان سغدی که در بخارا رایج بود، از دید ایتمولوژی (ریشه شناسی) ریشه یابی کرد. پس باید این فاکت را همچون گواهی بر حضور بخشی از باشندگانی که به زبان یفتلی سخن می گفته اند، تفسیر کرد. گمانه زنی هایی هم اند دال بر این که حتا نام خود بخارا دارای ریشه یفتلی باشد. (32)

بی تردید یفتلی ها در دیگر جا های وادی زرافشان هم حضور داشتند: در این باره به ویژه نام گاتفر (غاتفر) (33) که با نام یک دژ در سمرقند همخوان است، گواهی می دهد.

به گمان غالب، در یادمان های نوشتاری پنجکنت در کنار تصاویر سغدیان و تورکان، تصاویر یفتلیان هم هست. سیماهای یفتلیان را واضح است که همچنین برخی از نمونه های گردآوری شده در شهر افراسیاب و دیگر شهرهای نزدیک سمرقند ارائه می دهند.

در مناطق شمال آمو یفتلی ها رفته رفته از شیوه زندگی کوچی به شیوه زندگی مسکون رو آورده بودند. در این باره اشاره های مستقیم منابع نوشتاری گواهی می دهند. برای نمونه میناندر پروتیکتور (واعظ، خطیب، سخنران) محتوای گفتگوی امپراتور یوستینیانس را با سفیران تورک ها می آورد و در جایی در پاسخ به پرسش در باره شیوه زندگانی یفتلیان سفیران تایید می کنند که آنان شهرنشین بودند. 35

در باره سیاست خارجی یفتلیان نیز بسیار کم می دانیم. تنها شناخته شده است که آن ها با ژوژان ها مناسبات بسیار دوستانه یی داشتند و بارها نزد ایشان سفارت هایی را گسیل داشته بودند. مناسبات ایشان پس از رخدادهای اواخر سده پنجم نیز دارای بار صلح آمیز بود.

ایران به یفتلیان باج می پرداخت و کار روابط میان یفتلیان و ایران و دولت یفتلی گاهی به همپیمانی می کشید. برای مثال به سال 502 شاه ایران قباد (531-488) در اتحاد با یفتلی ها در برابر بیزانس لشکرکشی کرد. به سال 506 پیمان صلح امضاء شد و یفتلیان سهم خود را از طلاهای به دست آمده از بیزانس دریافت داشتند. با این هم، مناسبات میان ایران و یفتلیان سر از میانه های سده ششم رو به تیرگی گذاشت.

ایران رفته رفته با زدودن پیامدهای سنگین شکست نظامی اواخر سده پنجم و لرزه های دورنی برخاسته از جنبش مزدکی در دوره فرمانروایی خسرو یکم انوشیروان (573-531) به سرعت آغاز به نیرومند شدن کرد. در پیوند با این، شاه ایران از پرداخت باج به یفتلیان سر باز زد. و این آژیر نخست ناگزیری برخورد نو بود مگر خسرو یکم دست به نیرد آشکار در برابر یفتلی ها نزد.

در میانه های سده ششم در عرصه سیاسی آسیای مرکزی اتحادیه دولتی نوی پدید آمد- خاقانات تورک (744-551). این اتحادیه نیرومند قبایل کوچی تورکی در دامنه های جنوبی آلتای شکل گرفت و بی درنگ آغاز به اقدامات رزمی در برابر همسایگان خود نمود. تورک ها، ژوژان را در هم کوبیدند به نواحی شمال آسیای میانه یورش آوردند. این گونه، به شدت اوضاع سیاسی دگرگون گردید: دولت یفتلی میان دو دشمن نیرومند قرار گرفت.

مطابق اطلاعات شاهنامه فردوسی تورک ها هنوز پیش از برخورد تعیین کننده با یفلتیان به آسیای میانه رخنه کردند و برخی از نواحی شمال چاچ (تاشکنت) را گرفتند. (احتمالا در میانه های سال های دهه پنجاه سده ششم).

منابع تاریخ دقیق باژگونی دولت یفتلی را به دست نمی دهند اما به گونه یی که شاوان تثبیت نموده است، این اتفاق در بین سال های 567-536 رخ داده بود. (45)

شاید بایسته باشد تاریخ دقیق تر را 563 بپنداریم چون پس از وقفه طویل بار دیگر روابط خارجی سغد احیا گردیده بود. این فاکت گواه آن است که سغد پیش از این دیگر از یفتلیان فرمان نمی برد.

در منابع آمده است که در برابر ترکان، ختنی ها، پارس ها و یفتلیان به سال 581 به نبرد پرداختند و در این جا سخن بر سر یفتلیانی است که گستره آسیای میانه بسر می بردند. زیرا مناطق جنوبی تر زیر فرمان ایران بود.

به گفته مسعودی، خسرو یکم انوشیروان به بهانه یی به مناطق «رود بلخ» یورش آورد و به هیتل رسید. شاه یفتلیان (اخشوور- شاید لقب او) کشته شد و زمین هایش به متصرفات خسرو یکم ملحق گردید.

پس از مردن خسرو یکم انوشیروان (579) تورک ها بر آن شدن تا زمین های یفتلیان را بگیرند که زیر فرمان ساسانیان بود. مگر نتوانستند. رود آمو مرز میان سرزمین ساسانیان و متصرفات تورک ها ماند.»

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش دهم
دوره یفتلیان
فصل دوم

اکنون می بینیم که بانو پروفیسور داکتر غوزل محی الدین ووا (اویغور تبار) در کتاب «**شاهنشاهی آسیای میانه یی گرپانه**» در باره یفتلیان چه می نویسد:
«...دولت های کوشانی و یفتلی نخستین دولت هایی بودند که در آسیای میانه تشکیل گردیدند. «توپونیم یا نامجای هیپانتو (Hipantu) (کشور راه کوهستانی) [(گر-کوه و پاند- راه، متشکل از دو سازواره پارسی دری)-گ.] برای نخستین بار در منابع چینی سده چهارم دیده می شود.

در دوره دودمان های شمالی (386-534) سون یون- زائر دونهوانی (سده چهارم) با مسافرت به یکی از متصرفات پامیری دولت گرپانه خاطر نشان ساخت که این دولت در پامیر واقع است. جهانگرد دیگر بودایی سیوان تسزیان در سال 629، پنج روز در گستره دولت گرپانه گذرانید. او در دفتر یادداشت های روزانه خود در باره سرزمین های غربی عهد کبیر تان (641) به تفصیل به شرح طبیعت این سرزمین و سردار نشین پرداخت و به ویژه به گرپانه، ختن و کاشغر بذل توجه کرد و نوشت که پادشاهی یاس (یارکند) زمان درازی از شاه گرپانه فرمان می برد. او می نویسد هنگامی که به گرپانه آمد، پادشاهی اودیئن (یفتلی ها) چند سده تابع آن بود. او خاطر نشان می سازد که اودیئن یکی از نیرومندترین پادشاهی های آن زمان بود. و شنیدم که شاه

گرپانـد خود را از بازمانـدگان شهزاده خورشیدی نورانی ایـرانی می خوانـد کـه در جستجوی عروسش بـه پـامیـر آمـده بـود و در ایـن جا مـانـد و دژ سنگیـنی ساخت و پسر او نخستین پـادشاه گرپـانـد بـود. بـاشندگـان کشور گرپـانـد هم خود را فرزنـدان آفـتـاب مـی شمردنـد. افسانـه یـی هم هست کـه گرپـانـدی ها زادگـان وصلت شهزاده آفـتـابـی و شاهدخت ساکی انـد.»

نـام کشور در منـابع چینی هیپـانـتو آمـده است و در زبـان ایـرانی گرپـانـد (گر-کـوه و پـانـد- راه، یـعنی کشور راه کـوهستـانـی).

کیداریـان و یـفـتلی ها (یـئداها) را منـابع چینی تـوده هـایی بـا هم خویشاونـدی می شمردنـد کـه ظاهرا از نـوادگـان ساک ها بـودنـد. منـابع چینی گستره بـلخ را بـه نـام داهیـا/ داسیا می نـامیـدنـد[126] کـه بـرای نخستین بـار از سوی چژان تسیان (حوالـی 130 پـیش از مـیلاد) بـه کـار رفت.

سیـوان تسزیـان خاطرنشان می سازد کـه زبـان و خط گرپـانـدی ها بـه زبـان و خط کـاشغری ها هممانـنـد است. هان شو گـواهی می دهد کـه بـاشنـدگـان کشور گرپـانـد در اصل ایـرانـی انـد امـا بـا سغدیـان عین چیز نـیستنـد. ایـن در حـالـی است کـه پـژوهشگران چینی می گـویـنـد کـه در دوره تـان در کـاشغر خط سغدی رواج داشت. همراه بـآن در تـقـویـم (گـاهنـامـه) «تـان شو» گـواهی هـایی هست در بـاره آن کـه در سولـی (کـاشغر) خط هنـدی رواج دارد.[127]

منـابع چینی گـواهی می دهنـد کـه هسته نـخستین دولت گرپـانـد شهر تـاشقـرغان[128]در استـان سینکیـانـگ واقع بـود. همچنین یـارکنـد جزیـی از دولت گرپـانـد بـه شمار می رفت.

در بـاره یـفـتلی ها در منـابع چینی گـزارش هـای مـتـنـاقضی دیـده می شود. در بـئی شی در بـاره منشای یـفـتلی ها گـفـتـه می شود کـه «در آغـاز ایـن دودمـان در آن سوی مـرزهـای شمـالـی پـدیـدار شدنـد در جنـوب کـوه هـای آلـتـایـی در غرب ختن».[129]در غرب ختن پـامیـر واقع است کـه در یـک سمت آن

---

[126] . قـربـان شیـریـن، «فـرهنـگ تـاجیـک هـای چین» بـه زبـان اویـغـوری «ژونـگـو تـاژیـک مـدنـیـتی»، ارومـچی، انـتشارات تـوده یـی سینکیـانـک، 1992.

[127] . بـیـچـورین، «آسیـای مـیـانـه و تـرکستـان خاوری»، آلـمـاآتـی، 1997، ص. 88.

[128] . بـا تـاشقـرغان (خلم) در استـان بـلخ یـکی گرفـتـه نـشود.

[129] . بـیـچـورین، «اطلاعـات گـردآوری شده در بـاره تـوده هـای بـاشنـده آسیـای مـیـانـه در زمـانـه هـای قـدیـم»، ج. 2، مسکـو-سانـکت پـتـر بـورگ، 1950، ص. 227-228.

باشندگان منطقه تبت غرب- دردستان قرار داشتند و در سمت دیگر آن اشکاشم (افغانستان). دردستان در ترکیب دولت یفتلی بود که در فهرست مناطق افتاده به دست خسرو انوشیروان در سال 567 دیده می شود و دره یفتل در بدخشان[130] در ناحیه فیض آباد قرار دارد.

به گونه یی که گومیلیف می پندارد، یفتلی ها همچون یک توده در منطقه کوهستانی پامیر تشکل یافتند. چنان چه روشن است در منطقه کوهستانی پامیر و هندوکش قبایل آریایی گروه هندو اروپایی مسکون بودند. در اواخر سده هفتم پیش از میلاد قبیله بادی از مرز چین به این جا آمدند و طی 800 سال قسما با باشندگان بومی اسیمیله شدند.

در عهد کوشانیان یکی از شاخه های این قبایل به نام «خووا» که در دره یفتل اسکان یافته بود، «یئدا» نام گرفت- یا از نام دره و یا هم از نام نخستین شاه خود.

---

[130] . به گفته جیلانی داوری- استاد زبان و ادبیات پارسی دری در دانشگاه هایدلبرگ، **«بدخشان»** به معنی «توانمند و نیرومند است که از طریق واژه باختری **«پادخشان»** padaxšano از واژه باستانی *pāti-xšāna- مشتق شده است، جایی که پادشاهان، توانا بر تخت نشسته و فرمانروایی می کردند.».
در این جا دو نکته شایان توجه است: یکی pāti که همان «پاد» یا تخت شاهی است. از سوی دیگر، همانندی «پاتی» و «بادی» بسیار جالب است. اگر به جای «پاتی»- «بادی» یا «بای دی» را بگذاریم، در آن صورت با مفهوم شاهان نیرومند بای دی رو به رو می شویم.
شماری از دانشمندان بر آن اند که نام بدخشان در آغاز شاید «بایدیان» (سرزمین بای دی ها) و یا هم بایدیشان (بای دی شان) بوده است. یعنی کوهی که در آن مردمان بای دی زندگی می کرده اند. «شان» در زبان چینی به معنای کوه است که شاید بای دی ها آن را هنگام بودوباش در مرزهای چین از آنان عاریه گرفته بودند.

شایان یادآوری است که استاد حبیبی در کتاب مادر زبان دری در باره وجه تسمیه بدخشان دیدگاه دیگری را ابراز داشته اند.

در باره منشای نام یفتل به قول کیلاشتورنی «خیتل» به معنای شاه خیونی ها است (که شاید در آغاز «خیون تل» بوده باشد). همچنین توپونیم (نام جغرافیایی منطقه خیتل) که پسان ها هیتل و یفتل شده است.

با توجه به نام قبیله یی یفتلی ها- «خووا» می توان گمان زد که این کلمه در نام خُتلان [که نادرست خَتلان تلفظ می گردد- گ.]حفظ گردیده است.

در اواخر سده چهارم خوواها قبیله یی را تشکیل دادند، و در اوایل سده پنجم دولتی را که مدعی هژمونی در داخل آسیا و حتا هند بود. این گونه توسعه و گسترش به دلیل متحد شدن همه قبایل کوهی پامیر و هندوکش صورت گرفته بود که با گسترش و تعمیم یافتن مفهوم «یفتلی» مربوط می باشد. باید در نظر داشت که در عهد گسترش آن ها و حاکمیت سیاسی نام یفتلی بر همه رعایای شاه تعمیم یافته بود.

در بئی شی تاکید می گردد که صاحبان دودمان ایئدا (یفتلی ها)، با یوئه شی های بزرگ (تخارها یا کوشانیان) از یک تیره هستند[131] یعنی دودمان یفتلی درست مانند دودمان کیداری ها با یوئه شی ها پیوند دارند.

آنالیز نوشته های روی سکه های شاهان یفتلی ها نشان می دهد که آن ها خود را به نام خیون می خوانده اند. به سخن دیگر، یفتلی ها یکی از گروه های اتنوپولیتیکی (تباری- سیاسی) خیونیان بوده اند. مقایسه و انطباق و روی هم گذاری منابع گوناگون نشان می دهد که این چنین گروه ها دست کم دو تا بودند:
سپیت (سپید) خیون و کارمیر (سرخ) خیون. به گونه یی که کلیاشتورنی می پندارد، خیونی ها یکی از گروه هایی قدیمی کوچیان ایرانی زبان بودند که در مناطق کوهی- دشتی نوار جنوب غربی و جنوبی آسیای مرکزی می زیستند.[132]

گریشمن در نتیجه رمزیابی نشانه های روی سکه های یفتلیان (هفتل- شاه خیونیان) به این نتیجه می رسد که خیونی ها و یفتلی ها یک توده واحد بودند. یفتلی- نام طائفه حاکم بود و خیونی نامی بود که توده مردم خود را با این نام می خواندند که عبارت بود از اتحادیه قبایل ایرانی خویشاوند با کوشانیان.[133]

از دید ما، یفتلی ها- تخارستانی ها رعایای شاه هفتلان- بنیادگذار دودمان یفتلی بودند. سکه های یفتلی نشانه هایی به زبان های براهمی، پهلوی، باختری دارند و القاب

---

[131] . گومیلیف، «یفتلی ها و همسایگان شان در سده چهارم»، انتشارات «پیک خاور باستان»، 1959، مسکو، 129-140.

[132] . Girshman R.Les Chionites-Hephtalites.Cair, 1948, 74.

[133] . همان جا، ص. 114.

شاهان و نام های شان و نام های جغرافیایی کشور شان گواه بر پیوندهای تنگاتنگ فرهنگی با ایران و هند اند.

آن چه مربوط می گردد به القابی که [ظاهرا] با تورکی انطباق دارند، مانند تگین و یغبو، به گمان غالب این القاب را تورکی ها از یفتلیان [(از طریق سغدیان)-گ.] به عاریه گرفته بودند تا برعکس. زیرا این واژه ها به زبان تورکی همخوانی ندارند. به گونه یی که گومیلیف می پندارد، یفتلی ها شاید این القاب را به نوبه خود از کوشانیان عاریه گرفته باشند.

کنون، شمار بیشتر پژوهشگران به کانسپت خاستگاه تخارستانی یفتلیان مایل اند.[134]

به گواهی بئی شی، یفتلی ها «شهر ندارند و در جاهایی زندگی می کنند که سبزه و آب فراوان دارد و در چادرهای پشمین بسر می برند. تابستان ها در جاهای سرد و زمستان ها در جاهای گرم بسر می برند». اما این گزارش با گزارش پروکوپی قیصری متناقض است: «آن ها مانند دیگر قبایل هونی کوچی نیستند و از قدیم در سرزمین پربار زندگی می کنند. آن ها تنها مردمانی از هون ها هستند که بدن سفید دارند و چهره های شان بدرنگ نیست. و شیوه زندگانی جانوری ندارند. از سوی یک شاه رهبری می شوند و دولت قانونی دارند و میان خود و همسایگان عدالت را رعایت می کنند که دست کمی از رومیان و پارسیان ندارد».[135]

به باور سلاویف، یفتلی ها- بازماندگان ساک های پامیری اند که پس از شکست در سده دوم پیش از میلاد از دست یوئه شی ها به بدخشان کوچیدند و نه تنها در پامیر می زیستند بل نیز در نواحی همجوار آن به ویژه در قره تگین- جایی که گورستان یفتلی لیاخش-1 و لیاخش-2 قرار دارد. سلاویوف کیداریان و یوئه شی ها را یکی می پندارد و خیونی ها را با ماساگیت های باشنده کرانه های ارال که جاهای بودوباش نخستین خود را زیر فشار هونوها ترک گفتند و به سوی مرزهای دولت کوشان به راه افتادند و در آینده از سوی یفتلیان منکوب شدند.

---

[134] . راتویلادزه و سعدالله یف، «یادمان های سده های گذشته»، تاشکنت، 1986، ص. 93-94؛ ماندلشتام، محی الدینوا، رحیمف «دولت یفتلیان: نقشه سیاسی آسیای میانه در نیمه دوم سده پنجم تا سده هفتم»// «تاریخ خلق تاجیک، ج. دوم، دوشنبه، 1999، ص. 36-37 و...

[135] . پروکوپی (پروکوپیوس) قیصری، «تاریخ جنگ های رومیان با پارسیان»، ترجمه دیستونیس، سانکنت پتربورگ، 1876، ص. 222

به گونه یی که پژوهش های مواد انتروپولوژیک نشان می دهند، در این جا بافتار نژادی باشندگان آسیای میانه در روند چند هزاره تغییر نیافته (از عهد برونز و عتیق) و یفتلی ها با باشندگان بومی ایرانی آسیای مرکزی قدیم عین چیز اند.

مقایسه تصاویر یفتلی ها به روی سکه ها و در نقاشی های چهره پردازی دلبرچین (شمال افغانستان) و بالالئک تپه (حوضه سرخان دریا) و نیز مجتمع مواد یادمان بی مانند یفتلی گورگان (ترمز قدیم) امکان می دهد این اقوام اسرار آمیز را و یادمان های فرهنگ مادی و فرهنگی یی را که با باشندگان قدیمی بومی پیوند ژنیتیک دارند، شناسایی کرد. تثبیت شده است که باشندگان تخارستان در درازای سده های متمادی میان هم از دید تباری تنگاتنگ پیوند داشتند و میهن شان آسیای میانه است.

اسناد مکتوب یفتلی ها در استان سینکیانگ چین یافت شده است که به زبان ایرانی خاوری نوشته شده است.

مواد انتروپولوژیکی خویشاوندی نزدیک باشندگان گرپاند را در دوره های کوشانی و یفتلی (دوره های ارث بری سنت های فرهنگ مادی شان) نشان می دهند. تصادفی نیست که ما روی آنالیز مجموعه مواد باستانشناسیک درنگ کردیم: که بار دیگر اوتوختونی (بومی) بودن) منشای یفتلی ها که با داده های منابع مکتوب پشتیبانی می شوند، را مستدل ساختند.

مقارن با میانه های سده پنجم، فرمانروای خیون ها- هفتلان- بنیادگذار دودمان نیرومند یفتلیان در عرصه سیاسی ظاهر می شود. در منابع ارمنی در شرح رخدادهای سال450 برای نخستین بار نام کشور «یفتلیان» به چشم می خورد.[136]

یفتلی ها هنوز پیش از آن که کاملا سغد را بگیرند، به سال 479 به سوی خاور به راه افتادند و واحه تورفان را زیر فرمان خود آوردند. بین سال های 509-490 بخش بزرگ شهرهای حوضه رود تاریم را و شاید هم سین زیان را تصرف کردند.

چنین بر می آید که پس از سال 462 سفیران کاشغر و سر از سال 467 سفیران ختن دیگر به دربار های امپراتوری چینی

---

[136]. تریور، «کوشان ها، خیونی ها و یفتلی ها در منابع ارمنی سده های چهارم-هفتم»، 1954، ص. 136-137.

ها نمی آمدند. دلیل آن می تواند شامل شدن این سرزمین ها به ترکیب دولت یفتلی باشد. فرمانبرداری سرزمین هایی که در گذشته در ترکیب دولت کوشانی بود فرمانبردار یفتلیان (مانند ختن، کوچی و کاشغر به سال های 4495 – 508) گردیدند. در اوایل سده ششم بخش بزرگ استان کنونی سینکیانگ چین زیر کنترل یفتلی ها درآمده بود.

مقارن با اوایل سده ششم تورامانا سرزمین های بزرگی را در شمال غرب هند گرفت و تا مالوای مرکزی رسید. منابع گواهی می دهند که یفتلی ها در این دوره گندهار (گستره میان دامنه های جنوبی هندوکش و رود سند)، سند، پنجاب، راجستان، مالوا، سیالکوت و دیگر مناطق بخش شمال غربی هند را گرفته بودند و حتا از این هم پیشتر رفته، دره جمنا- گنگا و گوالیار را گرفته بودند.

تنها به سال 510 تورامانا از سوی فرمانروای امپراتوری گوپتا بهان اگولات شکست خورد. مقارن با اواخر سده پنجم یفتلی ها شمال هند را هم گرفته بودند- جایی که در دهه های نخست سده ششم شاه یفتلی تورامانا و پسر او مهرا کولا فرمان می راندند.

تورامانا پس از تقویت یافتن به سال 514 دولت نیمه مستقل هندی خود را به وجود آورد. مرکز دولت او مالوا بود. در دوره پسرش گستره یفتلی ها در هند به بیشترین حد خود رسید. اما یک رشته دلایل، از جمله پیروی از آیین بودایی موجب گردید تا باشندگان در برابر وی سر به آشوب بردارند و پس از چندی در جنگ با شاه گوپتاها- یاشورهرمان شکست خورد اما توانست گندهارا را نگه دارد. دوره پس از شکست شاه پیروز ساسانی تا سال 545 (سالی که ایرانیان از پرداخت باج به یفتلیان سر باز زدند) دوره اوج قدرت یفتلیان بود. در این دوره به سال های 506-502 آن ها به عنوان متحدان پسر قباد تبارز کردند که به وی کمک کردند، بر تخت ساسانی بنشیند، حتا در نبرد ساسانیان در برابر بیزانس شرکت ورزیده بودند.

یفتلی ها در آستانه شگوفایی خود سرزمین های کوهی دامنه های پامیر را در دو سوی آن در دست داشتند- سند، بست، ارـرخج (اراخوزیا)، زابلستان، تخارستان، دردستان، کابلستان، زمین های هندی و اراخوزیا را یفتلیان در نتیجه جنگ های پیروزمندانه و دره های کوهی تیان شان و ختن را در یک لشرکشی به سال های 495-497 گرفتند.

مقارن با اواخر سده پنجم- اوایل سده ششم، یفتلی ها توانستند سراسر تخارستان، سغد، افغانستان، شمال باختری هند، و نیز بخش هایی از سیتکیانگ را بگیرند. این گونه

گستره دولت آن ها از شمال باختری هند تا هفترود (سیمی ریچیا در جنوب قزاقستان و قرغیزستان) و از ختن تا مرزهای ایران ساسانی پهن بود.

برخی از داده ها گواه بر آن اند که در متصرفات زیر فرمان یفتلی ها، دودمان های بومی به گونه ارثی فرمان می راندند. برای مثال، در واحه بخارا : در627 حاکمان دودمان های «آن» بزرگ و کوچک بارها در باره حاکمیت پیوسته خود سخن گفته اند. («آن» های بزرگ در بیست و دو نسل و «آن» های کوچک در ده نسل).

در منابع گفته می شود که دودمان حاکم فرغانه که دارای خاستگاه یوئه شی بودند، سر از سده دوم پیش از میلاد فرمان می راندند. داده های سکه شناسی در باره عروج پیوسته دودمان چغانیان «اوونتس» در نیمه دوم سده پنجم گواهی می دهند. فرمانفرمای چغانیان در اوایل سده هفتم سفارت خود را به رهبری دبیرپاد پوکار زاته (زاده) با هدایا و عروس برای بستن پیمان خویشاوندی خاندانی به دربار ورهومن (ورهومان)- پادشاه سمرقند گسیل داشت.[137]

از روی منابع می توان گفت که در گستره دولت یفتلی چند پایتخت وجود داشته است. یکی از پایتخت های اولیه در تاشقرغان چین واقع بود که تا کنون هم از روی منابع چینی می توان گفت که یکی از پایتخت ها شهر بادیان بوده است (روشن نیست که منظور از بادیان بدخشان است، بامیان یا بلخ؟) که به هر رو، در نزدیکی کهندژ واقع بوده است. هر چه بوده، پادشاه سالانه تنها سه ماه تابستان را در بادیان سپری می کرده است. یکی از پایتخت های زمستانی ظاهرا پیشاور بوده است. منبع چینی در باره پایتخت پیشاوری می نویسد که در پایتخت شاه یفتلی «معابد فراوان است و بناهای بودایی و همه تزیینات طلایی اند».

برای نخستین بار به سال های 128-129 پیش از میلاد، چژان تسیان- فرستاده او- دی، امپراتور چین به عنوان سفیر به باکتریا آمد. او وظیفه سازمان اطلاعات نظامی- سیاسی چین هانی را انجام می داد و چنین گزارش داد:
«داسیا (باکتریا) به فاصله 200 و اندی «لی» (نزدیک به 800 کیلومتر) به سوی جنوب غربی دوان (فرغانه) به سمت جنوب گوی شوی (جوی گلزریون یا سیردریا) قرار دارد. باشندگان آن زمیندار مسکون اند. شهرها و خانه ها دارند». رسم و رسوم شان درست مانند دوان (فرغانه) است. پادشاه دارند و هر شهر و شهرستان دارای فرمانفرمایان

---

[137] . البوم، «نقاشی های افراسیاب»، تاشکنت، 1975، ص. 52-56.

کوچک اند. سپاهیان شان ضعیف اند و از جنگ می ترسند. مردم بازرگانی در بازارها را دوست دارند. هنگامی که یوئه شی های بزرگ به غرب کوچیدند، حمله کردند. اما شکست خوردند و فرمان بردار ایشان گردیدند و تابع داسیا شدند. در داسیا (باکتریا) مردمان بسیاری زندگی می کنند. شمار شان بیش از یک میلیون نفر است. پایتخت آن لان شی نام دارد.»

پژوهش های همه جانبه تاریخی- جغرافیایی بوروفکا- دانشمند روسی نشان می دهد که لان شی در ناحیه دوشنبه کنونی یا شهر نو قرار دارد.

باکتریا هنگامی که چژان تسیان از آن بازدید کرده بود، کشور بزرگی بود پرنفوس که باشندگان آن مسکون و زمیندار بودند و شهرهای بسیار داشت و بازرگانی در آن رایج بود. شهر لان شی پایتخت یونانو- باکتریا بود.

به پنداشت بورفکا در هنگام فرمانروایی پادشاه ایوکراتیدا به نام ایوگراتیدیا یاد می شد. در مرز سده های دوم- یکم پیش از میلاد یوئه شی ها با بهره گیری از جنگ میان فرغانه و امپراتوری هان توانستند در سرتاسر باکتریا قدرت را در دست بگیرند. و لانشی را پایتخت خود ساختند. چژان تسیان پس از ماموریت سفارت خود با دادن مشخصات سرزمین غرب به امپراتور او- دی مشوره داد تا با باکتریا روابط برپا نماید چون به سوی آن راهی است که از طریق سرزمین هونوهای مخاصم با امپراتوری هان نمی گذرد.»

در این جا برگرفته هایی را از کتاب ارزشمند «**دولت یفتلی و نقش آن در تاریخ آسیای مرکزی**» نوشته داکتر معروف عیسی محمدف پیشکش می کنیم:[138]
«به گونه یی که روشن است، در دوره توانمندی نظامی- سیاسی دولت هپتالیان، افزون بر تورکستان خاوری (کنون استان خودگردان سین کیانگ- اویغور چین)، افغانستان، پاکستان، بخش شمال غربی هند، قسما یا کاملا، قلمرو دولت

---

[138] . شایان یادآوری می دانم که بخش هایی از آن چه که در این جا ترجمه شده است، از روی متن رساله دکتری علمی مولف که ایشان از سر مهر به این کمترین پیش از چاپ کتاب ایمیل کرده بودند، انجام شده است و بخش هایی هم از روی کتاب ایشان که به سال 2012 در دوشنبه پس از درگذشت شان به چاپ رسید و آن را استاد داکتر قاسم شاه اسکندرف-مدیر بخش افغانستان شناسی در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان برایم پست فرمودند، صورت گرفته است.-گ.

های کنونی آسیای مرکزی- تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قرغیزستان و قزاقستان در ترکیب آن شامل بودند.

مطالعه مساله یفتلیان که در اواخر سده هفدهم آغاز شده بود، ابتداء به بررسی یک دایره باریک از مسائل که در باره آن ها اطلاعات عمومی در منابع چینی، عربی و مآخذ روایی پارسی حفظ گردیده بود، محدود بود.

آغاز مطالعه تاریخ یفتلیان در اروپا و روسیه به ترجمه و انتشار منابع چینی، عربی و آثار قرون وسطی پارسی بر می گردد.

پایه منبع شناسی تحقیقات را منابع مکتوب به عنوان مثال آثار تاریخی و تاریخی- جغرافیایی رسیده به دست ما به زبان های پارسی میانه (پهلوی)، ارمنی، بیزانسی، سوری، چینی، هندی، عربی و ...می سازد. و نیز یادمان های نوشتاری دارای بار اجتماعی و فرهنگی («بایگانی فرمانروایان راب» (تخارستان)، آثار تاریخی نوشته شده در زبان های باختری و سغدی، داده های باستان شناسی، سکه شناسی و سنگنبشته یی.

آن چه مربوط به یادمان های مکتوب می گردد، نمونه هایی نوشتاری باختری، سغدی، هندی و یفتلی در دست است.(9) به ویژه، یادمان های تاریخی باختری- «قطعات یفتلی برلین» (که در موزه برلین، بخش هنر هندی حفظ می گردد)؛ «قطعه لندن» باختری یا قطعه یافت شده از لاولان Loulan (ترکستان خاوری)، کتیبه بر روی سفال از زنگ تپه (در نزدیکی ترمز، که در آن تنها بخشی از شش سطر باقی مانده است)؛ نوشته گرافیتی یافت شده از غار صومعه بودایی در قره تپه (ترمز قدیم)؛ کتیبه باختری دیپینتی dipinti در کنار کتیبه سغدی در نزدیک نقاشی دیواری افراسیاب (سمرقند)؛ کتیبه بد نگهداری شده در نقاشی های دیواری در شهرک کافر قلعه (در دره وخش)؛ یک قطعه کوچک از کاشی های سرامیک با پنج حرف یافت شده در دلورزین تپه (در سرخان دریا)؛ کتیبه سنگی از ارزگان (افغانستان، شمال غرب قندهار)؛ سنگنبشته کنده شده به روی سنگ از دره رود توچی (وزیرستان پاکستان)؛ کتیبه به روی مهر و موم با تصویری از سر و نیمرخ در یکی از اسناد سغدی یافت شده از کوه مغ؛ «بایگانی حاکم روب» (از تخارستان - یافت شده در 1991-1995 در افغانستان، که در حدود 100 سند و نامه های مربوط را شامل می شود که متعلق به فاصله زمانی درازی از 342 -781 است که بخش اصلی آن ها بیشتر با دبیره کج یا شکسته باختری نوشته شده است). (10)

منابع تاریخی-ادبی ارمنی (سده های چهارم- هفتم) در آثار آگافانگل Agafangel، فاوستوس بوزاند Faustus، موفسیس خورئنسی (موسی خورنی) Khoreni، ائگیشی Egishe، لازار پارپئسی Parpetsi و سیبیوس Sebeos در زمینه روابط هپتالیان با ساسانیان، ارمنیان و بیزانس اطلاعات بسیار مهمی گزارش می دهند. این منابع با سخن گفتن در باره رخدادهای سده های چهارم- هفتم در باره «کشور کوشان» گزارش می دهند، هر چند در عین حال یا از خیونیان و یا هم از هپتالیان یاد می کنند و و این دو نام را مترادف و معادل کوشان می پندارند. آن ها شهر بلخ را مرکز کشور کوشان می دانند.

باید چنین پنداشت که گزارش های نویسندگان ارمنی هر چند هم بیشتر قابل اطمینان اند، با آن هم اطلاعات در باره رخدادهای معاصر و یا هم زمان های نزدیک به دوره آن ها تا حدودی جانبدارانه و مغرضانه می باشد. برای مثال، فاوستوس بوزاند و لازار پارپئسی و سیبیوس به احتمال زیاد از گواهی های ارمنی ها- اشتراک کنندگان لشکرکشی های خاوری ساسانیان به «سرزمین کوشان» یعنی یفتلی ها بهره گرفته بود. ائگیشی Egishe اشتراک کننده اقدامات نظامی ساسانیان در خراسان (442-448) **در** برابر یفتلیان بود، که در کتاب خود زیر نام «در باره وردان و جنگ ارمنی» در مورد آن ها گزارش می دهد. (11)

در گزارش های سیبیوس Sebeos در باره این وقایع، می توان حتا پژواک واژه ایرانی «خدای نامه» را ردیابی کرد. تاریخ نویس ارمنی- زنوبیا گلاک (سده های هفتم-هشتم میلادی) مطالبی را که در اثر نابود شده «تاریخ یفتلیان» نوشته شده به زبان یونانی بازتاب یافته بود، آورده است. برای مطالعات تاریخی اهمیت ویژه یی دارد که تاریخنویسان ارمنی، با بازگو کردن رویدادها در «سرزمین کوشان»، یعنی آسیای مرکزی، یفتلیان را با کوشانیان و خیونیان یک قوم می پندارند. (12)

تاریخ نویسان بیزانسی بیشتر در باره یفتلیان و آسیای مرکزی در پیوند با رویدادهای روان در مرزهای شمال خاوری ایران ساسانی سخن می گویند. آن ها از خیونیان و «هون های سفید»، از سکستانی ها و یفتلیان، در باره روابط بیزانسی ها و ساسانیان و در باره جنگ های یفتلیان در مرزهای شمال خاوری ایران ساسانی یاد می کنند.

اطلاعات جالبی در باره یفتلی ها، کیداریان و خیونیان و در باره همکاری ها و نیز برخوردهای این گروه های قومی

با ساسانیان در نوشته های آمیانوس مارسلینوس، پریسک پانئی، پروکوپیوس قیصری، آگاتا مینیری، مناندر پروتیکتور Protiktor و تئوفیلاکت سیموکات Theophylact Simocat آمده است که به شرح و وصف وقایع تاریخی در پهنه های اروآسیایی پرداخته اند.

گاهنامه سوری آدیابن (یا Ardabon) که از سوی کشیش میشیهازی Meshihazeh (در سده ششم) تدوین گردیده بود، در باره لشکرکشی های شمال خاوری شاپور یکم (241-272) در برابر خوارزمیان در گرگان و دیگر مناطق دریای کسپین گزارش داده می شود و گاهنامه ناشناس شهرستان کرک دو بیت چول Seloh در بردارنده بازگویی هایی است در باره رویدادهای اتفاق افتاده در دوره پادشاهی یزد گِرد دوم (439-457)، که به گونه یی که گزارش داده شده است، دست به یک لشکرکشی به منطقه چول واقع در جنوب خاوری دریای کسپین زده بود.

در دیگر گاهنامه هایی دارای بار عمومی یعنی گاهنامه های زکریا ریتور (سده های پنجم- ششم)، یوهان افسسیی (سده ششم)، یئشو استیلیت (سده ششم) و... گزارش های پراکنده و پاشانی در باره توده های هونی: خیونی ها، کیداریان و یفتلیان و نیز در باره مناسبات بیزانس با تورک ها، در مورد سفارت زیمارخ Zimarh (سال 569) و برافتادن دولت یفتلی آمده است. (13)

در آثار تاریخی چینی، به ویژه نوشته های تاریخنگاری سده های میانه، یادداشت های سفیران، زائران و جهانگردان چینی اطلاعات ارزشمندی در باره نظام سیاسی یفتلی ها، شیوه زندگانی و آداب و رسوم شان و در باره اتونیم هیتال haital در باره مناسبات یفتلی ها با دولت های میانه چین بازتاب یافته است که نسخه های بسیاری در باره منشاء هپتالیان ارائه شده است. برای مثال، برخی از تاریخ نویسان چینی منشاء یفتلیان را با قبایل تورکی گاوگویی gaogyuy، برخی دیگر با قبایل چیشی Cheshi باشده تورفان پیوند می زنند و گروه دیگر می پندارد که آن ها به یکی از تیره های یوئه شی های بزرگ (کوشان ها) تعلق دارند، و دسته چهارمی بر آن اند که هپتالیان وارثان کنگویی ها اند (14).

در نوشته های جهانگردان چینی (سده ششم)- سان یانگ هی San Yang Hai و های سان هی Ki Hai San اطلاعاتی در باره یفتلیان ارائه گردیده و گزارش های جالبی در باره نظام سیاسی «سرزمین های یفتلی»، در باره ابعاد متصرفات شان، پایتخت و نوع اشتغال جمعیت، و... داده شده است.

همین گونه گزارش های همانندی در یادداشت های سفیران، زائران و جهانگردانی مانند: سون یون (سده ششم)، سیوان تسزان (ژوان زنگ) (سده هفتم)، هوی چائو (سده هشتم) که سال های میان دو سده از آسیای مرکزی بازدید کرده بودند، در دست است. (15)

از یادمان های نوشتاری هندی، که در آن ها اطلاعاتی در باره هپتایان بر جا مانده است، می توان آثار حماسی هندی چون «مهابهاراتا»، «رامایانا»؛ آثار اخترشناس شناس هندی- وراهامیرا Varahamiry به نام Brhat Samhitas ؛ نوشته های پراکریتی Prakriti به نام Kuvalayamalu و تقویم نوشته شده از سوی یک وقایع نگار ناشناس (سده های چهارم تا ششم) - زیر نام «پورانا» را بر شمرد. جالب ترین اطلاعات در گاهنامه تاریخی کشمیر به نام راجاتارانگینیTarangini Raj دیده می شود. (16).

اطلاعات منابع عربی و پارسی از اهمیت بس بالایی برای روشنی افکنی بر بسیاری از چشم اندازهای مساله یفتلی ها برخوردار اند. این منابع را می توان به منابع تاریخی- جغرافیایی و تاریخی تقسیم کرد. نوشته های جغرافیایی عربی و پارسی که در آن ها «کَرانهء هیتال» (کشور یفتلیان) مترادف با ورزرود (فرارورد) باستان [که پسان ها عرب ها آن را در سده های میانه به نام ماورالنهر یاد کردند]، به کار می رفت و مناطق هم مرز با خراسان ساسانی همچون سرزمین یفتلیان یاد می شود. (23) از مزایای اصلی این منابع آن است که در بر دارنده اطلاعات در باره روابط میان سه قدرت اورآسیایی اوایل سده های میانه: ایران ساسانی (224-651)، دولت یفتلی (سده های چهارم و ششم) و خاقانات تورک (سال های 551-774) اند. (26)

کانون ها یا سایت های باستان شناسی در کل نشان دهنده میراث غنی فرهنگ مادی مردمان آسیای مرکزی عصر یفتلیان اند. سایت های باستان شناسی بالالئک تپه Balalyk، جومالاک تپه Dzhumalak، زنگ تپه، دلورزین تپه، بودراچ Budrach و دیگر آثار باستانی مهم معماری (در جنوب ازبیکستان) را می توان به این عصر متعلق دانست. (28) و نیز دژ حصار، شهرک دوشنبه، گورستان«اتفاق» و برخی از آرامگاه های جداگانه را در توپخانه در نزدیکی حصار و همین گونه شهرک و گورستان یفتلی در گستره ناحیه Gelot (منطقه خاوری) (29)، شهرک قلعه کافرنهان (ناحیه رودکی)، شهرک کافر قلعه و کافرنهان قلعه (ناحیه مولانای رومی) و

نیایشگاه بودایی اجنه تپه و دیگر یادمان ها (در جنوب تاجیکستان) را. (30)

در سال های دهه چهل سده بیستم برنشتام Bernshtam AN - باستان شناس و تاریخدان شوروی در آلای و پامیر (تخارستان علیا) که به پندار برخی از پژوهشگران خاستگاه یفتلی ها شمرده می شد، آغاز به کارکرد. (31) دستاوردهای کاوش ها به او اجازه دادند تا به نتیجه گیری های مهمی در مورد تنوع طبیعی و جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی پامیر شرقی و غربی دست یابد. برنشتام این فرضیه را که کیداریان و یفتلیان در پامیر و دامنه های آن مستقر بودند، مطرح کرد. (33).

در شمار آثار تاریخی عهد یفتلی در پامیر (تخارستان علیا) می توان از بقایای دژ رئن کاخ، یمچون Yamchun، ابریشم قلعه (34) گورستان Zmutk، کوکنور Koknor ، پشتوت، نو آباد، (35) کلبه روستایی پاتور Pathur (36)، ویرانه های بازمانده از کاروانسرای دورکشت، ساختمان های نیایشگاهی یی چون معبد آتش در زونگه و معبد کافر قلعه1- 4 (37) و صومعه بودایی ورانگ Vrang (38) نام برد. همچنین می توان آثار تاریخی یی چون گورستان های ساکایی چهلخانه و Myzyldygar را متعلق به دوره یفتلی انگاشت. (39)

در بدخشان روستای است به نام یفتل یا ائفتال / ایفتال (40) که گستره یی را در هر دو کرانه رود پنج در بر می گیرد، که باشندگان آن خود را یفتلی می خوانند.

در گستره سغد که همین گونه در بافتار دولت یفتلی شامل می شد، کاوش های باستان شناسی در بیش از بیست شهر بزرگ چند لایه و متوسط و دژ و کاخ قرون وسطایی اولیه انجام شده است. در میان آن ها می توان از یادمان های هنری به یاد ماندنی (نقاشی های دیواری، چوب های تراشیده شده، مجسمه سازی گلی (رسی) از پنجکنت باستانی (41) و شهرک افراسیاب در سمرقند نام برد. (42)

باستان شناسان داده های گسترده یی را در زمینه توپوگرافی اجتماعی شهرها، پیشه وری دستی، تجارت و گردش پول در سغد در دوره یفتلیان گرد آوری کرده اند. بنا به داده های منابع مکتوب در ترکیب دولت یفتلی همچنین یک گستره دیگر تاریخی و فرهنگی- منطقه یی با فرهنگ و اقتصاد منحصر به فرد وارد شد که هسته اصلی آن واحه چاچ (تاشکنت) بود. تاریخ چاچ و مضافات آن تا کنون از نگاه شرایط اجتماعی و سیاسی بسیار کم مطالعه شده است.

فهرست سایت های باستان شناسی اوایل قرون وسطی (قسما مربوط دوره یفتلی) که فیکسیشن آن در سال های دهه های 30-50 سده بیستم آغاز شد، به بیش از 340 عنوان بناهای تاریخی، از جمله بیش از 250 جوامع روستایی و 30 سکونتگاه های شهری (45) بیش از بیست گورستان و ساختمان های آرامگاهی(46)؛ مجتمع های مذهبی چلنزار Chilanzar، کوگان تپه و... (47) می رسد.

به رغم این که شواهد مستقیمی دال بر ارتباط یفتلیان با فرغانه در دست نیست، با این هم مقایسه انبوهی از اطلاعات غیر مستقیم اجازه می دهد فرض کنیم که بخشی از قبایل یفتلی در این منطقه زندگی می کردند. به این شواهد هنوز در آغاز قرن بیستم ک. اینوسترانتسیف- خاورشناس شناخته شده روس توجه کرد و آن ها را با گورستان ها و آرامگاه های سنگی فرغانه شمالی مقایسه کرد (51). سپس این گونه آرامگاه های سنگی و گورستان ها که در آن اغلب مردگان در تابوت های چوبی گذاشته شده اند، تحت گورگان ها در قره بولک، اسفره، کیره گچ Kayragach، واروخ، تاش رباط و دیگر سایت های باستان شناسی وادی فرغانه یافت شد (52)

به پنداشت ای. نیرازیک EE Nerazik فرغانه یگانه منطقه در آسیای میانه است که در آن این دو نوع ساختمان های آرامگاهی یافت می شود که ویژه یفتلی ها اند: آوارهای روی زمینی انباشته شده و دخمه ها یا گودال ها که در آن مردگان در تابوت های چوبین آرمیده اند. (53)

ب. آ. لیتوینسکی Litvinsky بر اساس مواد حفاری ها در شمال غربی فرغانه و داده های یاد شده باستان شناسی و همچنین با در نظر گرفتن اطلاعات نویسندگان باستان، چنین نتیجه گیری کرد که یکی از گروه های یفتلی- «خیونی های سرخ» با فرغانه مرتبط بوده اند (54). او معتقد است که خیون ها ظاهرا در مناطق کوهستانی بخش شرقی آسیای میانه، در کوهپایه های فرغانه زندگی می کردند.

تا کنون به لطف تلاش عظیم چندین نسل باستان شناسان، از جمله نعمت اف (56) در اوستروشان Ustrushan ده ها آثار تاریخی این دوره کشف شده است: دژهای چهل حجره، اورتاقرغان Urtakurgan، ترمزک تپه، شهرک مونچاک تپه Munchak، قلعه قهقهه، بونجیکات Bundjikat، واگکته Vagkataو ساختمان های مذهبی و خاکسپاری.

اطلاعات منابع مکتوب در تاریخ یفتلی ها را داده های مواد سکه شناسی، تکمیل می کنند (58) که بر طبق آن ها برای عصر پساکوشانی چند نوع مختلف از سکه ها مختص اند: سکه های کوشانی- ساسانی و ساسانی- کوشانی که در مرو، هرات و بلخ ضرب زده می شدند.
سکه های سیمین مانند درهم بهرام پنجم ساسانی با خط باختری گوبوزیکو Goboziko (نام قوم یا نام شخص) و دو نوع دیگر سکه های از نگاه تیولوژیک مرتبط با آن ها (یکی از این گونه سکه ها در ناحیه ترمز به دست آمده است)؛
سکه های غیر ایپیگرافیک anepigrafic ،
سکه های سیمین (درهم پیروز) با دو نوع با خط باکتریایی و سغدی به روی سکه ها؛ درهم های تقلید شده پیروز با تمگ ها (نشانه های دودمانی) و پرتره ها.
درهم خسرو یکم؛ درهم تقلید شده از خسرو یکم به خط باختری و شرح و تامگا و پرتره،
سکه های چغان خداتیان ایپیگرافیک مانند درهم خسرو یکم با پرتره روی سکه،
سکه های چغان خداتی مطابق نمونه درهم خسرو یکم با خط باختری در پشت سکه،
سکه های مسین (سکه های چغان خداتی anepigrafic مسین با تصویر یک جفت زن و مرد) با نوشته های باختری در پشت سکه.

القاب سغدی به بسیاری از سکه های منتقل شده و با عصر یفتلیان مربوط است که سغد و تخارستان را متحد ساختند و زمینه را برای ترویج و نفوذ القاب سغدی فراهم گردانیدند. (59)

برای نخستین بار در اروپا از یفتلی ها در دانشنامه یا دایره المعارف بزرگ هیربیلوت B. D. Erbelot ذیل «کتابخانه شرقی»[139] ویژه جهان اسلام (پاریس، 1697) یاد شده است. اثر اسیمانیY.S.Assemani :«کتابخانه شرقی» چاپ شده به سال های 1719-1728 و دیگنی (دیوجانس) Y.Deginy چین شناس زیر نام «داستان جنرال هون ها»[140] (چاپ پاریس، 1756-1758) به کوچروان آسیای مرکزی اختصاص داده شده بود، بیشتر بر منابع چینی متکی بود. (60) اما آن ها لغزش های فراوانی را در تفسیر ترانسکریپسیون های چینی نام های جغرافیایی محلی شهرهای آسیای میانه، روستاها و محلات مرتکب

---

139 . «Bibliotheca Orientalis»
140 , «Histoire Generale des Huns»

شدند.[141] پسانتر پروفیسور آبل ریموسات با افزودن اطلاعات اضافی از منابع عربی و پارسی، شماری از بی دقتی های دیوجانس را ویرایش کرد.

ل. کاهون (L. Cahun) - خاورشناس فرانسوی در کتاب خود[142] که به سال 1896 در پاریس به چاپ رسید، با سخن گفتن در باره یفتلی ها و ابدیلی های نویسندگان بیزانسی، دیدگاه های دیگر رد شده دیوجانس را تکرار می کند که بر اساس آن یفتلی شکل تحریف شده کلمه پارسی اپ- تیلیت است یعنی تیلت های باشنده رودخانه ها و این توده را با قبایل تورکی تیولیس نزدیک می سازد که تیوری آن با شکل به کار رفته از سوی نویسندگان عربی و پارسی- هیتل (هیطل) جمع آن هیاطله رد می گردد.[143]

در آینده این سنت در گفتمان های علمی خاورشناسانی چون آ. ریمیوز. A.Remyuz، ت. نولدکه، و. توماشک VTomášek، و ای. مارکوارت J Markwart و ج. میسین Messin (61) ادامه می یابد.

مساله تاریخنگاری یفتلیان را از دید تقویمی و گاهنامه یی می توان به سه مرحله تقسیم کرد:
1. پایان سده های هفدهم- سال های دهه بیست سده بیستم،
2. سال های دهه های بیست- هشتاد (دوره شوروی)
3. سر از 1991 تا کنون (دوره پساشوروی)

---

141. Degnignes j. Historie generale des Huns, Tuces, des Mongols et antrs occidentax Paris; 1756-1758, T.1 v.

142. Introduction a L, historie de l, Dsie. Turcs et Mongols des Origins a 1405

143. برتلد، نقدی بر کتاب کوهن، 1968، کلیات آثار، جلد 5، ص. 241.
یادداشت گزارنده: باید گفت که تیله ها در واقع تورانی های کوچی یی بودند که برای چینی ها ساختن ارابه های چرخدار را یاد داده بودند و از همین رو به نام ارابه داران شهرت یافته بودند. تیله ها (نیاکان اویغورها) در آغاز زیر فرمان ژوژان های مغول بودند اما با تورکان آشینایی همپیمان شدند و در برابر ژوژان ها برآشفتند و یکجا با تورک ها آن ها را برانداختند. تیله ها در آینده زیر سایه تورکان، تورک نام گرفتند. در حالی که تورک نبودند.-گ.

منابع در باره تاریخ یفتلیان را در آغاز برای بررسی «مساله هون ها»ی شناخته شده که اروپا را تسخیر کرده بودند، نظر به اتنوس های معین استفاده می کردند. (62)

برخی از پژوهشگران بر آن اند که هون های آسیای مرکزی و هون های اروپایی دارای منشاهای دیگری اند. حتا در همان هنگام تئوری هایی در باره منشای تباری یفتلی ها پدید آمده بود. این تیوری ها مبتنی بر اطلاعات منابع مکتوب بود و می توان آن ها را به پنج دسته تقسیم کرد:
1. تیوری منشای هونی یفتلی ها (دروئنDrouhin، استین، کانینگهام، اوژفالوی Uzhfalvi و دیگران) (63)
2. تیوری منشای یوئه شی (ta-yueh-shih) یعنی ایرانی یفتلیان (و. دو. سنت مارتین، پ. لرخ P. Lerch، ک. اینوسترانتسیف K.A.Inostrantsev، ن. ای. فسیلوفسکی N.I.Veselovsky، گ. ای. گروم- گرژیمایلو Grum Grzhimailo و و. بارتلد) (64)؛
3. تیوری منشای مغولی یفتلیان (مارکوارت)، (65)
4. تیوری منشای تورکی یفتلیان (کلاپورت)، (66)
5. تیوری منشای تورکی- مغولی یعنی آلتایی یفتلیان (ف. التهایم) (67)

در روسیه مطالعه مساله یفتلی ها پس از ترجمه روسی و تبصره های منابع مکتوب چینی در باره تاریخ آسیای مرکزی به قلم بیچورینNY Bichurin آغاز گردید.[144]

برای نخستین بار، این مساله را دانشمندانی چون اینوسترانتسیف، گروم- گرژیمایلو، برتلد و وسیلوفسکی با بهره گیری از مواد باستان شناسی آسیای مرکزی در آثار خود بررسی نمودند. همه این پژوهشگران هوادار تیوری دو سنت مارتین مبنی بر خاستگاه یوئه شی (کوشانی) و ایرانی زبانی یفتلیان بودند.

پ. لیرخ و ن. وسیلوفسکی برای نخستین بار فرضیه خاستگاه آسیای میانه یی (خوارزمی) یفتلیان را مطرح کردند و برپایه گزارش های زیمارخ- سفیر بیزانس در باره «سرزمین خوالیت ها» (که از طریق آن راه سفیر دیزاوول به سوی خاقان تورک می گذشت)، این کشور را با کشور خوارزم یکی می پندارند. به باور آنان، خوارزم یادمان متصرفات قدیمی کیداریان است که همانا آن ها این نام را بر آن گذاشته بودند. پ. لیرخ و ن. وسیلوفسکی همچنین می

---

[144] .کیونر ن. و بیچورین، «مطالعه تاریخ آسیای مرکزی- یادمان های نوشتاری خاور زمین»، سانکت پتر بورگ، چاپ نو، 2006، ص. 263-273.

پنداشتند که شهر آسیای میانه یی «کیردر» یادمان قدیم کیداریان است که نام خود را بر این شهر گذاشته بودند. (68)

با جمع بندی ره آوردهای تحقیقات انجام شده می توان چنین برداشت نمود که در تاریخنگاری استعماری اروپایی مطالعه تاریخ یفتلیان با تاریخ توده های کوچی مربوط دانسته می شود و مناسبات آن ها با دیگر دولت های جهان متمدن (روم، بیزانس، ایرانی ساسانی و چین). اما نه در پیوند با تاریخ آسیای مرکزی- جایی که هسته دولتی که یفتلیان پی ریختند، گذاشته شده بود. بیشتر پژوهشگران اروپایی به دلیل پراکنده بودن مواد مکتوب و نبودِ مواد باستان شناسی در باره آسیای مرکزی نتوانسته بودند به نتیجه گیری های درست در پیوند با مطالعه مساله منشای آسیای میانه یی یفتلی ها دست یابند.

در رابطه با زبان یفتلی ها از جمع پژوهشگران خارجی به جز از سنت مارتین بقیه همه چنین می پنداشتند که یفتلی ها ترکی زبان بودند. (69) تنها خاورشناس آلمانی- مارکوارت دادگرانه می پنداشت که زیر نام یفتلی ها بایسته است تنها دودمان و تیره حاکم سیاسی را در نظر داشت. در حالی که کتله اصلی تباری باشندگان کشور یفتلیان و دولت یفتلی متشکل بودند بر عناصر همجوش مختلف کیداری، کوشانی، خیونی و هونی.[145] دیدگاه همانندی را اکادمیسین برتلد- پژوهشگر سترگ تاریخ آسیای مرکزی داشت. این دانشمند بزرگ با توجه به خاستگاه ایرانی اتنونیم «هیتل»، یفتلیان را ایرانی و خیونی ها را هونی می انگاشت.[146]

در میان پژوهشگران شوروی در مطالعه مساله یفتلی ها سهم ارزنده یی را دانشمندانی چون تولستوف، پیگولیفسکایا Pigulevskaya، کارپف Karpov G.I.، برنشتام Bernshtam AN، تریویر Trever V K، گومیلیف، مندلشتام Mandelshtam A.M.، باباجان غفورف، یوری گانکفسکی J Gankovskaya، کابانف S.K. Kabanov، نیرازیک N Nerazik، ماسون، تروفیموا T.A.Trofimova، واینبرگ، مارشاکMarshak، راتویلادزه Rtveladze، سلاویف V.S.Solovev و دیگران دارند. (72)

---

[145] . مارکوارت، «ایرانشهر»، ترجمه روسی، مسکو، ص. 126-127.

[146] . برتلد، «تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان»، مسکو، 1963، جلد 2، بخش یکم، ص. 182/180.

در این مرحله، خیز بزرگی در مطالعه تاریخ یفتلی ها و نیز در تاریخ نگاری اورآسیا زده شد. به ویژه بایسته است از آثار گیرشمن، ائنوکیEnoki ، بیلی، گیبلی R. Gëbly، التهایم F.Altheim، ریجارد نلسن فرای و بیسواس یاد کرد. (73)

یکی از نخستین کاوشگرانی که به مساله یفتلیان پرداخت، تولستف بود که این اندیشه را مطرح ساخت که یفتلی ها همجوشی بودند برخاسته از جمع سازه های بومی ماساگتی-النی و عناصر بیگانه هونی(74). کارهای س. پ. تولستوف همچون آغاز توسعه تحقیقات تاریخ سیاسی و فرهنگی توده های تورکی آسیای مرکزی گردید که شالوده تورک شناسی شوروی را ساختند. در آثار تولستوف یفتلی ها همچون نخستین اتحادیه سیاسی تورکی شده منطقه آسیای میانه برآمد می نماید.

به باور تولستوف، خاستگاه یفتلی ها کرانه های دریاچه ارال بوده است. او در آخرین اثر خود نوشت: «باید چنین انگاشت که در سده های چهارم- پنجم دلتای آمودریا و سیردریا مرکز «دولت وحشی» خیونی ها- یفتلی ها بود، که روی زیرلایه یا بستر (سوبسترات) ساکی-ماساگیتی باستان، با سهم نیرومند عناصر شرقی هونی-تورکی تشکل یافته بود.»[147](75) به باور او میان یفتلی ها و خوارزم پیوند معینی وجود دارد.[148] (76)

تریویر- خاورشناس برجسته شوروی نیز به یک نتیجه مهم رسیده بود و آن این که «... در زمان پادشاهی یفتلیان، کشور و مردم کماکان به نام کوشانی یاد می شدند. اما سپاهیان و پادشاه یفتلی خوانده می شدند، یعنی لایه بالایی جامعه و بخشی از سپاهیان شاید متعلق به اتحادیه قبیله یی دیگر بودند. (78)

تریویر نیز با تولستف موافق بود که یفتلی ها درست مانند خیونیت ها در مراحل قدیمی تکامل خود به اندازه کمی با هون ها آمیزش یافته بودند.[149]

---

[147]. تولستوف، «به روی دلتای قدیمی اکسوس(آمو) و یکسرت (سیر)»، مسکو، 1962، ص. 244

[148]. تولستوف، «خوارزم باستان (داده های تاریخ باستانشناسی)»، مسکو، 1948، ص. 277.

[149]. تریویر، «کوشان ها، خیونی ها و یفتلی ها در منابع ارمنی»، ص. 144.

خاورشناس دیگر شوروی پیگولیفسکایا می پنداشت که یفتلی ها از دید تباری با کوشانیان نزدیک بودند، که با نام نو «یفتلی ها، کیداری ها» شهرت یافتند. (79)

دیدگاه های برخی از خاورشناسان شوروی زیر تاثیر نیرومند تیوری تولستف شکل یافتند و در پنداشت های تاریخدان و باستان شناس برجسته- برنشتام هم بازتاب یافتند. یکی از مسائل اصلی کار علمی او حمله هون ها به تیان شان و نقش آن ها در شکل دادن فرهنگ یفتلی بود.[150] برنشتام می پنداشت که «گروه شمالی هون ها (که به آن ها شاید بتوان فرهنگ ژونی واحه تاشکنت و تا حدودی هم کین کول Kenkol را مرتبط دانست)، با باشندگان سارماتی-النی سیر دریا آمیزش می یابند. (81) به باور برنشتام، عروج سیاسی یفتلیان مرهون کوچیدن قبیله هونی ایرناخ به سوی کرانه های جنوب غربی دریای کسپین بود. او می پندارد که وارد شدن پارچه های اتحادیه سرکوب شده هونی شمالی در میان توده های بومی کوچی، به کوچی ها نام نوی می دهد- «آوارها» که جای نام هون را می گیرد.

اتحادیه قبایل هونی و آواری با بقایای اتحادیه کوشانی در آسیای مرکزی، ائتلاف کوچیانی را پدید می آورد که نام یکی از قبایل کوشانی را بر خود نهاده بودند-یفتلی ها. در مورد دیگر، با یکجا کردن نام های پیشین خود- «کوشنواز» (خوشنواز) و در مورد سوم به دلیل همانندی با گذشتگان شان، آنان را به نام هون ها یاد می کنند. برای تمایز با لقب «سفید». (82) به باور برنشتام، هنوز پیش از یفتلی ها، در مناطقی که از دید تباری قبایل ایرانی زبان می زیستند (چون- آلای، قره تگین)، در نتیجه آمیزش هون ها با کومیدها، تورک های کومیچی به وجود آمدند که در وجود آن ها آثار عربی و پارسی قبایل متحده به ویژه عنصر یفتلی را می بینند. او با مطرح ساختن تیوری جالب خاستگاه بدخشانی یفتلی ها و با تاکید بر خصلت بیشکل و همجوشی (کانگلومیراتی) اتحادیه یفتلی ها بر تشکل دو مرکز احتمالی دولت یفتلی تاکید ورزید: یکی در حوضه علیا و میانی سیردریا و دیگری در حوضه علیای آمو (83)

پسان ها تیوری خاستگاه بدخشانی یفتلی ها را **گومیلیف** که با فرضیه مارشاک- تاریخدان و خاورشناس شناخته شده همنوا بود، توسعه داد. (84) (نگاه شود به: «در باره مساله حریفان خاوری ایران در سده پنجم»، مسکو»، 1971، ص. 66).

---

[150] . برنشتام، «اوچرک تاریخ هون ها»، ص. 114.

با این حال، گومیلیف با رد نظریه سنت مارتین در باره یکی بودن ماهبانویان (یوئه شی ها) و یفتلی ها، آن را نامدلل ارزیابی می کند. پنداشت گومیلیف بر پایه اطلاعات منابع چینی (بئی شی و سوشی Suishu) مبتنی است که طبق آن می توان تنها دودمان حاکم یفتلیان را برخاسته از ماهبانویان خواند، نه همه مردم باشنده کشور شان را. بر این اساس، او چنین برداشت نمود که کیداریان، خیونیان و یفتلیان- توده های گوناگونی بودند: کیداریان- ماهبانویی (تخاری یا کوشانی) بودند، خیونی ها- قبایل سکایی باشنده «شهرک های مردابی» باشنده کرانه های شمالی دریای ارال و یفتلی ها- مردمان کوهستانی یی که از بازماندگان قبایل [اروپاییدی سپیدپوست] موبور «بای دی» که در سده هفتم پیش از میلاد به مناطق کوهستانی پامیر و هندوکش از شمال غرب چین آمده بودند.

در روند هشت قرن بعدی بای دی ها با اقوام آریایی بومی گروه هندوایرانی همگون (اسیمیله) شدند و در دوره کوشانی (سده های 1-2) یکی از شاخه های این قبیله که در دره یفتل (نام منطقه یی در بدخشان) ساکن شده بود، نام نوی یافتند- یفتلی ها که یا از نام دره گرفته شده بود و یا هم از نام نخستین پیشوای شان.

گومیلیف، توپونیم یفتل (ایفتال، هفتال (هپتال)) را با جای بودوباش یفتلیان پیوند می زند و نتیجه گیری می نماید که «گستره یفتلیان دقیقا در سرزمین کوهستانی پیرامون پامیر موقعیت دارد و لزومی ندارد چنین بپنداریم که آن ها از سرزمین های دوردست به این جا آمده باشند». (86)

در پایان سده چهارم یفتلی ها در عرصه سیاسی ظهور می کنند و در سده پنجم دولت خود شان را می سازند و مدعی هژمونی در آسیای مرکزی و هند می شوند. سپس، به گونه یی گومیلیف پیشنهاد می کند، در نتیجه متحد شدن همه قبایل باشنده پامیر و هندوکش پیرامون یفتلیان، مفهوم «یفتلی ها» هم گسترش پیدا می کند و آن ها به عنوان توده در مناطق کوهستانی پامیر و هندوکش تشکل می یابند. (87)

با این فرضیه گومیلیف، ب. ای. مارشاک BI Marshak همنوا است که اشاره می کند که دولت های کیداری ها و یفتلی ها «با امپراتوری های استپی (دشتی) آسیای مرکزی نه، بل که با دولت هایی ساخته شده از سوی توده های نسبتا کوچک کوهی که با پیروزی های متناوب نبردهای سختی را در برابر پادشاهی های همسایه پیش می بردند، قابل مقایسه اند.» (88)

ا.م. مندلشتام-تاریخدان و باستانشناس که پیگیرانه تاریخ سیاسی، اجتماعی- اقتصادی و تباری میانرودان آسیای میانه را به تعقیب گریشمن- خاورشناس فرانسوی تحقیق کرده بود، با یکی پنداشتن یفتلی ها و خیونی ها، گمان زد که یفتلی ها در زمان موجودیت دولت شان «به شمار زیاد در بدخشان جا گرفتند که در آن جا به شیوه کوچی به زندگی ادامه می دادند».[151]

لیتوینسکی Litvinsky -تاریخدان و باستان شناس برجسته، با مطالعه آرامگاه های مغ خانه و انواع دیگر ساختمان های آرامگاهی، به ویژه در زیر تاشوهای گورگانی حفظ شده در تابوت های چوبی و (که بر پایه منابع چینی، همچنین در میان یفتلیان رواج داشتند) و نیز بررسی شمار دیگر فاکت ها درست مانند اینوسترانتسیف- خاور شناس دیگر روس به این نتیجه رسید که، در تشکل قبایل یفتلی که بستگان خود را در کورومه ها و گورگان ها به خاک می سپردند، نقش مهمی را کوهپایه های فرغانه بازی نموده بود. (99)

پژوهشمند (اکادمیسین) یاکوبفسکی (دانشمند ازبیکستانی) یفتلیان را از بازماندگان ماساگیت های هیرودوت می دانست و دانشمندان ترکمنستانی کارپف، ویازگین، گوبایف، یوسف اف و دوردی یف اساسا تیوری ایرانی بودن یفتلی ها را می پذیرفتند و چنین می پنداشتند که اتحادیه خیونی- یفتلی عبارت بود از کانگلومیرات (همجوش) قبایل ایرانی زبان که به اندازه معینی با عناصر تباری تورکی از سوی هون ها مخلوط شده بودند.[152]

مساله یفتلی ها همچنین در اثر اکادمیسین باباجان غفورف- «تاجیکان» در پیوند نزدیک با تاریخ باشندگان بومی آسیای میانه و آسیای مرکزی بررسی گردیده است. (101) در باره خاستگاه و مبدای یفتلی ها، او هوادار تئوری برنشتام بود. اما آن ها را توده کوچی ایرانی زبان می شمرد. در این معنا غفورف به آن اشاره می کند که یفتلی ها جانشینان سنت های دولتداری شاهان کوشانیان هستند. (102)

موضوع نزدیکی تباری خیونی ها- یفتلی ها و کوشانی ها نه تنها از سوی منابع تاریخی بل نیز با مواد در زمینه تاریخ فرهنگ تایید می گردد. (103)

---

[151] . مندلشتام، «برخی از مسایل ریختیابی خلق تاجیک در میانرودان آسیای میانه»، مسکو، 1954، ص. 622.

[152] . قربانف، «یفتلی ها»، ص. 28-29.

غفورف با فشرده ساختن فرضیه خود می نویسد: «عملا، دلایل جدی وجود ندارد که زبان یفتلی ها را تورکی (و یا مغولی) بشماریم. زبان یفتلی ها تقریبا بی تردید ایرانی خاوری بود» (104)، و نوشته های بر جا مانده روی سکه ها و جواهرات یفتلی ها تا حد زیادی بحث برانگیز مانده است زیرا «تفسیر این مواد معمولا با کمک ریشه شناسی ایرانی ممکن است و تایید می کند که زبان یفتلی ها ایرانی خاوری بود.» (105)

جنبه های مختلف مساله یفتلی ها با بهره گری از مواد انباشته شده باستان شناسی و سکه شناسی، از سوی شماری از دانشمندان شوروی اعم از باستان شناسان، انسان شناسان، تاریخدانان و...بررسی و مطالعه گردیده است؛ مانند: مارشاک (106)، واینبرگ[153] (107)، پوگاچنکوفا، راتویلادزه،[154] (108)، خواجه یف[155] (109)، لیتوینسکی، سلاویف (110)، سیدف (111) و زایمال (112). در میان آن ها بایسته است دو فرضیه اوریجینال راتویلادزه و سلاویف را در باره مساله تعلق تباری یفتلی ها خاطرنشان ساخت. به باور راتویلادزه یفتلی ها که خود را الخون (خیونی) می نامیدند، باشندگان بومی باکتریا- تخارستان بودند. او خاطرنشان می سازد که به سود این فرضیه مجموعه یی از داده ها گواهی می دهند: گورستان ها و **تیپ** های انتروپولوژیک جمعیت تخارستان در سده های چهارم-ششم نسبت به دوره کوشان کمتر تغییر می یابند؛ به باور او دلایل ارزیابی های متناقض در باره شیوه زندگی یفتلیان که در منابع مکتوب موجود است، آن است که مردم بومی از قدیم ها به دو بخش مسکون و زمیندار و کوچی تقسیم می شدند.

---

[153] . واینبرگ «شماری از مسایل تاریخ تخارستان در سده های چهارم و پنجم (در پیوند با داده های بودایی قره تپه) در ترمز قدیم»، مسکو، 1972، ص. 129-154 و نیز «دودمان های یفتلی چغانیان و خوارزم»/ دایجست نومازماتیک (سکه شناسی)، مسکو، 1972 چاپ سوم، بخش چهار، ص. 3-24.

[154] . راتویلادزه، «در باره تاریخ الخان های یفتلی: میراث هنری توده های آسیای میانه در یادمان های هنری، ساختمان و باستان شناسی»، تاشکنت، 1985، ص. 112. ؛ یوگا و راتویلادزه «باکتریای شمالی- تخارستان: اوچرک تاریخ و فرهنگ (عصر باستان و سده های میانه) »، تاشکنت، 1990.

[155] . خواجه یف، «در باره پالیوانتروپولوژی قدیم ازبیکستان»- تاشکنت، 1980؛ خواجه یف، «مسایل تباری در آسیای میانه در عهد قرون وسطی» (پژوهش های انتروپولوژیک)، تاشکنت، 1987.

انتروپولوژیست دیگر ازبیک-خواجه یف با پیروی از فرضیه راتویلادزه معتقد است که یفتلی ها بخشی از جمعیت باکتریا- تخارستان بودند. (114)

به باور سلاویف V.S.Solovëv ، یفتلی ها از فرزندان ساک های پامیر اند که پس از شکست در سده دوم از دست یوئه شی ها به بدخشان کوچیدند و نه تنها در کوه های پامیر، بل که در مناطق همجوار آن، به ویژه در قره تگین Karategin زندگی می کردند که در آن گورهای یفتلی لیخاش1 Lyahsh و لیخاش 2 مانده است. سلاویف می پندارد که یوئه شی ها و کیداریان یکی اند و خیونی ها را با ماساگیت های باشنده کرانه های ارال، که زیستگاه اصلی خود را زیر فشار هون را ترک کردند و به سوی مرزهای دولت کوشانی رفتند، و در آینده زیر فرمان یفتلی ها درآمدند.

دادگرانه است یاد آور شویم که تیوری برنشتام و گومیلیف در باره منشای بدخشانی یفتلی ها در آثار ائنوکی جاپانی به تفصیل مستدل گردیده بود. او نه تنها سطحی بودن همه مواد دست داشته را به باد بازنگری انتقادی گرفت بل نیز داده های نوی را از منابع نوشتاری چینی آورد.[156] (116) او حوضه میانی رود کوکچه را گستره تشکل یفتلی ها می پنداشت که سیون تسزان آن را به شکل سی-مو-تا- لو (گی-مو- تا-لو)[157] نوشته و شرح داده بود.

یافته های K. Enoki به شرح زیر است:
آ) میهن نخستین یفتلیان بدخشان بود.
ب) فرهنگ آن ها شامل برخی از عناصر فرهنگ ایرانی بود.

همچنین بایسته است یادآور گردید که به پندار برنشتام در باره این که آبگیر حوضه علیای رود آمو می تواند یکی از جاهای پیدایش دولت یفتلی ارزیابی گردد. بر پایه کاوش های باستان شناسی این دولت در پامیر تشکل یافته بود.

به ملاحظه دادگرانه بابا جان غفورف دیدگاه های ائنوکی و گومیلیف برخاسته از منابع چینی دقیق تر اند. او هچنین معتقد بود که یفتلی ها خاستگاه آسیای میانه یی و منشای ایرانی داشتند و این باور را با شمار شایان توجه داده

---

[156] . Enoki The Origin of the White Huns or Hephthalites// Ew-1955 voll v1. Nr. 3. On the Nationality of the Epht. P. 1-58.

[157] . شایان توجه است که سیموتال و گیموتال تا اندازه یی «چمتال» را به ذهن تداعی می کند. تال در زبان آلمانی- دره.

ها، تعمیم فاکت های دارای بار تبارشناسیک مستدل گردانید. به عنوان مثال، ائنوکی برای تفسیر معنای «تون» به دانشنامه (دایره المعارف) تندیان «Tundyan» (فصل 193)، که در آن «تون» به معنی «کشور» یا «سرزمین» تفسیر شده، استناد می کند و آن را با کلمه[158] «tun» «تون»/«تان» («کشور») در زبان های باشندگان دامنه های پامیر انطباق می دهد (117) («در باره ملیت یفتلیان»، ص. 142.)

فرصیه ائنوکی به گونه یی که پژوهش های سالیان اخیر تایید می کنند، پذیرا ترین نسخه در باره منشای زبان یفتلیان است.

گریشمن- خاورشناس فرانسوی، مولف تیوری ایرانی زبان بودن یفتلیان، در نتیجه رمزیابی نشانه ها به روی سکه های یفتلی (هئفتال- شاه خیونی ها) به این دریافت می رسد که خیونی ها و یفتلی ها قوم واحدی بودند: هفتالی-

---

[158] . شایان یادآوری است که پسوند «تون» به معنای جا و مکان همین اکنون در زبان پشتو کاربرد گسترده دارد مانند کتابتون (کتابخانه)، ورکتون (کودکستان)، پوهنتون (دانشگاه)، زیژنتون (زایشگاه)، روغتون (بیمارستان، درمانگاه، بهداشتگاه،) و... همین گونه در بدخشان هم این پسوند در واژه هایی چون کهتون (کاهدان) و...کاربرد دارد که در اثر ابدل «د» به «ت» است. یعنی دان به تان. می دانیم که در زبان پارسی دری پسوند «دان» کاربرد گسترده دارد مانند قلمدان، دیگدان، زباله دان، کاهدان و... جالب این که ایرانی ها و هراتی های ما این واژه ها را به شکل قلمدون، دیگدون، کاهدون و...تلفظ می کنند. در این جا «دون» و «تون» و «دان» عین معنا را دارند یعنی جا و ظرف. شاید «تون» از یفتلی ها برای باشندگان بدخشان و نیز پشتون ها میراث مانده باشد که در آغاز به شکل دان (دون) بوده که در اثر ابدال د به ت «تون» شده باشد.

همچنین در زبان پارسی دری پسون «تان» در معنای موسم و فصل هم کار برد دارد مانند زمستان و تابستان و بهارستان.

همین گونه در زبان انگلیسی «تاون» به معنای محله و جا کاربرد دارد. طرفه این که در زبان روسی واژه اِستانسیا (ایستگاه) (همتاواژه استاسیون آلمانی/فرانسوی و استیشن انگلیسی) متشکل از دو سازواره «استان» (ایست + تان) یعنی جای ایست (ایستادن) و پسوند «سیا» می باشد. -گ.

نام طائفه حاکم و خیونی- نام توده مردم (خیون) بود که عبارت بود از اتحادیه قبایل یا اقوام ایرانی خویشاوند با کوشانیان (118).

شمار دیگری از خاورشناسان غربی مانند رنه گروسه فرانسوی،[159] ف. التهایم، و. هینینگ، یونکر، هومباخ (آلمانی) هم توجه شایانی به مساله یفتلی ها نموده اند. (119)

بر پایه فرضیه های آنان، یفتلی ها برخاسته از جمع هون ها اند. التهایم یفتلیان را با کیداری ها عین چیز می پندارد. او با پیوند دادن اتنونیم کیداریان واژه پروتوتورکی «کیدیر- کیدیر» «kidir-kidar» (غرب)، به این دریافت می رسد که کیداری ها هون های غربی بودند. به باور او، یفتلی ها (کیداری ها) هون های تورکی زبان بودند که به رهبری کنفدراسیون قبایل خیونی ایرانی رسیدند و سپس در در روند ایرانیزاسیون میان ایرانیان حل شدند. نقطه عطف در اندیشه پردازی او، پیامی است در منابع چینی در باره یورش توده های کوچرو سیونو (هونوها) به سغد که ظاهرا مطابقت دارد با خونوی سغدی. پادشاه خویی در نیم نخست سده پنجم فرمانروایی می کرد. سپس او خویی را با کونگهاس- پادشاه کیداریان یکی می پندارد و نیز با اخشونور Ahshunvar – پادشاه خیونی ها. استدلال رنه گروسه و التهایم به سود یکی پنداشتن کیداری ها و یفتلیان آن است که هر دو قوم در منابع هون خوانده شده اند. (120) با این هم، این فرضیه ها و آوندها نسبت به فرضیه ها و شواهد ثبوتیه در باره ایرانی بودن یفتلیان کمتر مستدل مانده اند.[160]

---

[159]. مولف کتاب «امپراتوری صحرانوردان» که به قلم شادروان عبدالحسین میکده به پارسی ترجمه و در تهران به چاپ رسیده است که باید با قید احتیاط مطالعه شود.-گ.

[160]. بر آثار و آوندهای این دانشمندان از جمله رنه گروسه چند ایراد جدی هست:
یکی کهنه بودن. برای مثال کتاب امپراتوری صحرانوردان هفت دهه پیش از امروز نوشته شده است. روشن است در این هفتاد سال پیشرفت های بزرگی در همه عرصه های علمی صورت گرفته، صدها کانون نو باستان شناسی کشف، و پشته بزرگی از داده های علوم نوینی چون ژنیتیک، سکه شناسی، انتروپولوژی، اتنولوژی و....انباشته، تجزیه و تحلیل شده است.
دو دیگر، ترجمه های نوی از آثار بر جا مانده از تاریخ چین باستان انجام شده و دیگر نمی توان بر ترجمه های ناقص و آکنده از لغرش های فراوان گذشته اتکا کرد.

گیوبلیه در کتاب خود زیر نام «مواد در باره تاریخ هون های ایرانی در باکتریا و هند» (121) همه میراث بزرگ سکه یی یفتلی موجود در آن زمان را به 297 دسته تقسیم کرد. (122)

آثار پساشوروی در زمینه تاریخ یفتلیان را می توان به گونه مفروض و شرطی به دو بخش تقسیم کرد:

- تحقیقات عمومی اکادمیک مانند:

«تاریخ تمدن آسیای مرکزی» (123)،
«آسیای مرکزی در اوایل قرون وسطی»، (124)،
«تاریخ خلق تاجیک»، (125)،
«تاریخ خلق های ازبیکستان» (126)

سه دیگر، باید متوجه بود که اروپاییان همه توده هایی کوچی باشنده دشت های اروآسیا را بدون توجه به پیوندهای تباری و زبانی شان، زیر نام عمومی هون ها می شناختند. از سوی دیگر نمی توانستند میان واژه های هون، هونو و خیون تفاوت قایل شوند.

چهار دیگر، گزارش منابع چینی در باره گویا یورش هونوها به سغد لغزش آمیز و اشتباه است و از سوی هیچ منبع دیگری تایید نمی گردد. شاید سخن بر سر یورش خیونی ها بوده باشد که با هونوها (خونوها) عوضی گرفته شده اند.

همین گونه آن ها لغزش های دیگری را هم مرتکب شده بودند. مانند تورکی زبان خواندن کنگی های تورانی. می دانیم که در شاهنامه فردوسی در باره کنگ سیاوش داستان هایی آورده شده است. چنین بر می آید که شماری از دانشمندان نتوانسته اند میان کنگی ها و قنگلی ها (کنگلی ها) که از جزهای قزاق بودند، تفکیک قایل شوند.

همین گونه دانشمندان ریشه شناسی در خاستگاه ایرانی اخشنور تردیدی ندارند.

شاید آن ها کاربرد واژه هایی چون یغبو و کولا (قل به معنای بنده) را در میان یفتلی ها که تورکی زبان ها هم دارند، گواه بر تورکی بودن یفتلیان پنداشته باشند. اما به گونه یی که اکادمیسین گومیلیف و پروفیسور غوزل محی الدینوا دادگرانه استدلال نموده اند، به گمان غالب این واژه ها را تورکان از یفتلیان به عاریه گرفته بودند تا برعکس.

فشرده سخن این که داده های اخیر بیشتر به سود دیدگاه ایرانی تبار و ایرانی زبان بودن یفتلی ها است.-گ.

«تاریخ قزاقستان و آسیای مرکزی»،
«تاریخ قرقیزها و قرقیزستان» (127)،

که به این مساله در پیوند با شرح تاریخ توده های آسیای مرکزی در اوایل قرون وسطی می پردازند.[161]

جزوه ها، آثار اکادمیک علمی، مقالات و تحقیقات دیگر، که در آن ها موضوع اصلی بحث مسائل خاص مربوط به یفتلیان در نظر گرفته می شوند. برای نمونه پژوهش های انتروپولوژیک خواجه یف- دانشمند ازبیکستانی که بر اساس نشانه های نژادی و تشخیصی سری جمجمه های یافت شده از گورستان ها، یفتلیان را همچون اروپاییدی ها شناسایی و تثبیت نمود. (128)

همین گونه کارهای [دانشمندان تاجیکستانی-گ.] یعقوبف، نعمت اف، یوسف اف، عبدالله یف، غایبوا، کریموا، محی الدینوا (اویغوری)، داوودف، (129)؛ و همچنین دانشمندان سایر کشورها مانند جمعه علی یف (130)، زویف 131، گوندوگدیف (ترکمنستانی)، برهانف (132)، راتویلادزه (ازبیکستانی/ گرجی تبار)، ایلیاسف (تاتاری) (133) که به جنبه های گوناگون مساله یفتلی ها پرداخته اند.

پس منظر تاریخی یفتلی ها و سیاست ساسانیان در میانرودان آسیای میانه (در سده های سوم- چهارم):

بازسازی تاریخ قدیم یفتلی ها در پیوند با منافع ساسانیان در میانرودان آسیای مرکزی (سده های سوم- چهارم) نیازمند بررسی عوامل بیرونی و درونی تاثیر گذار بر دولت یفتلی ها در منطقه آسیای مرکزی است.

تاریخ نظامی و سیاسی سده های سوم- پنجم ورزرود (فرارود) را که شماری از گیتاشناسان (جغرافی دانان) پارسی زبان و عرب زبان به نام «کرانه هیتال» و «کشور هیاطله» می خوانند، (137) با رویدادهای مهمی چون باژگونی شاهنشاهی کوشان و تشکیل کوشانشهر ساسانی بر روی ویرانه های آن، تشکل اتحادیه های سیاسی کیداریان و خیونیان و در پی آن تشکل دولت یفتلی پیوند دارد. در این دوره، یک رشته رخدادهای نظامی-سیاسی در مرزهای شاهنشاهی ایران ساسانی و امپراتوری کوشانی اتفاق می افتد.

---

[161] История цивилизаций Центральной Азии»123, «Средняя Азия в раннем средневековье»124, «История таджикского народа»125, «История народов Узбекистана»126, «История Казахстана и Центральной Азии», «История кыргызов и Кыргызстана»127).

گستره جویی ساسانیان در راستای پهن ساختن دامنه متصرفات شان در خاور، به شکلگیری استانداری خودگردان کوشانشهر در بخش های غربی دولت ساسانی و چیرگی نفوذ سیاسی قبایلی که پژوهشگران آنان را خیونیان وکیداریان می نامند، در میانرودان آسیای میانه انجامید. (138)

بر روی این پس زمینه، زیر تاثیر تضادهای داخلی و خارجی جدی دیرپا، امپراتوری کوشانی که از ختن تا مرزهای ایران و از هفترود (سیمی رچیا) تا شمال غربی هند پهن بود، (139) در سال های دهه 70-80 از میان رفت.

بستر تاریخی یی که روی آن روندهای نظامی-سیاسی، تباری و مذهبی و فرهنگی در آسیای میانه در سده های سوم-چهارم رخ دادند، اساسا بر تجزیه و تحلیل اطلاعات پراکنده منابع مکتوب و داده های کتیبه یی تثبیت می گیرد.

تشکیل دولت ساسانی و دکترین نظامی و سیاسی آن ها، در راستای متحد کردن کشور و تسخیر سرزمین های دیگر در منابع پارسی و عربی سده های نهم و یازدهم شرح داده می شود. نخست این که امپراتوری کوشان گستره بخش خاوری امپراتوری نیرومند هخامنشی سده های ششم و چهارم پیش از میلاد را در بر می گرفت که چنین چیزی با دکترین سیاست خارجی بلند پروازانه ساسانیان که در پی احیا و بازیابی امپراتوری هخامنشی، از طریق رهاسازی این سرزمین ها از دست کوشان ها در سراسر قلمرو زیر فرمان آن ها در شرق ایران بودند، در تضاد بود. (140)

-دو دیگر، قرار داشتن باختر- تخارستان با مرکزیت شهر بلخ که با توجه به روایات زرتشتی، میهن کاوه وبشتاسپ-پادشاهی از دودمان کیانیان-نخستین پیرو پیامبر زرتشت و «سرزمین مقدس زرتشتیان (141) در اختیار پادشاهان کوشان، به شدت مغایر سیاست مذهبی دولتی و ساختن کانسپت سیاسی نو برای دودمان ساسانی از روی شجره نامه دودمان کیانی بود.

سه دیگر، بزرگراه میانقاره یی بازرگانی و مسیر دیپلماتیک- راه ابریشم آسیای مرکزی از طریق قلمرو امپراتوری کوشان (142) می گذشت که مانع منافع تجاری و اقتصادی و جیواستراتیژیک ایران ساسانی در آسیای مرکزی بود. به تاسی از این ها، مشی دقیق و مشخص و گاه هم مغرضانه شرقی ساسانیان در قبال همسایه خاوری پیش گرفته شده بود.

منابع مکتوب بازتاب دهنده تاریخ سیاسی اوایل ساسانیان در باره پیچیده تر شدن مناسبات ساسانیان و کوشانیان گزارش می دهند که آشکارا در سیاست ضد ساسانی کوشانیان (شامل شده در ائتلاف نظامی-سیاسی ضد اردیشیر سال های 227- 230 که به لشکرکشی شرقی بنیادگذار دولت ساسانی- اردشیر یکم (224-240) در برهه زمانی سال های 226-237 ، انجامید)؛ بازتاب می یافت. (144)

طبری، با سخن گفتن در باره روندهای سیاسی سال های دهه های 20-30 سده سیزدهم در ایران ساسانی، گزارش می دهد که اردشیر یکم دست به دو لشکرکشی بزرگ زد که دومین آن متوجه شرق بود. او نخست به سجستان و سپس به جرجان (گرگان) و در پی آن به ابرشهر، مرو، بلخ و خوارزم تا اقصای کران خراسان لشکر کشید. او (اردشیر یکم) مردم بسیاری را کشت و سرهای بریده آنان را به آتشکده الهه آناهید (آناهیتا) فرستاد، و سپس از مرو به پارس آمد و در ژور اقامت یافت». (145) اما بلعمی- ترجمان پارسی تاریخ طبری به این اطلاعات اعتماد چندانی ندارد. بنا به نسخه او، اردشیر بابکان، پس از سرکوب متصرفات کوچک و مستقل (ملوک الطوایفی) واقع در خاک ایران و خراسان (تا سواحل جیجون) سجستان، گرگان، پارس و کرمان را به زمین های خود وصل کرد. (146)

سپس طبری گزارش می دهد که «پس از بازگشت اردیشیر یکم از مرو به پارس «... سفیران پادشاه کوشان، پادشاه توران و پادشاه مکران آمدند و ابراز فرمانبرداری و فروتنی نمودند». (147) برای تکمیل اطلاعات طبری، نویسندگان پارسی و عربی زبان سده های نهم- یازدهم: مسعودی، ثعالبی و گردیزی گزارش می دهند که اردیشیر یکم با به دست آوردن خراسان، آن را به چهار مرز یا ساتراپ (استان) تقسیم و برای اداره هر یک از آن ها مرزبانانی گماشت. نخستین استان شامل مرو، تالقان و جوزجان و استان دومی شامل هرات، پوشنج، بست و سیستان و استان سومی شامل بلخ و چهارمی شامل فلمرو فتح شده ماوراالنهر می شد. (148)

برای بسیاری از محققان، منابعی که طبری برای نوشتن شرح لشکرکشی های شرقی اردشیر یکم و فتوحات او در خاور بهره گرفته بود، روشن نیستند. به باور لوکونین، طبری از کارنامه اردیشیر بابکان استفاده برده بود. (149)

بایسته یادآوری است که نولدکه شک و تردیدهای جدی یی در وثوق اطلاعات طبری در باره فتوحات اردیشیر یکم در خوارزم و اشغال زمین های کوشانیان ابراز داشته بود که به عنوان «پدآوند» counter argument به داده های طبری،

اطلاعاتی را از اثر نویسنده شرح حال Augustow (سده های سوم- چهارم) آورده بود که بر طبق آن باختری ها، یعنی کوشانی ها مستقل بودند. (150)

از فتوحات خاوری شاپور یکم (241-272) و الحاق اراضی کوشان («کوشانشهر») به دولت ساسانی در کتیبه «کعبه زرتشت» هم یاد شده است که گواه بر تشکیل یک واحد سیاسی نو- کوشانشهر در گستره خاوری ایران ساسانی است. شاپور یکم در این کتیبه در باره فهرست حدود جغرافیایی ایران، از جمله کوشانشهر تا پشکاپورا یا پورشاپورا (پیشاور) Pashkabura و سپس تا کاش (کاشغر) و سغد و مرز شاش (چاچ یا تاشکنت کنونی) می گوید: «من ... شهرها دارم» و پس از برشمردن مناطق می افزاید: «و همه این ... شهرها و فرمانداران مناطق- همه آن ها به ما باج می پردازند و زیر فرمان ما اند». (151)

شماری از پژوهشگران چنین گمان می زنند که «کوشانشهر شاید از سوی شاپور تصرف نشده بود و تنها به شاهنشاه ساسانی باج می پرداخت» (152) اما برخی دیگر می پندارند که کوشانشهر در ترکیب ایران ساسانی شامل بود. (153)

پژواک این رویدادها در گزارش های بلعمی هم بازتاب یافته بود که می گوید شاپور یکم در سال یازدهم پادشاهی خود (یعنی در سال های 251-253) به سوی خاور متمایل گردید یعنی «به خراسان برای حذف دشمن، که هدف آن تصرف پارس بود و او را کشت» (156). در نتیجه این وقایع، شاپور یکم توانست بخشی از سرزمین هایی را که در گذشته شامل دولت کوشان بودند، مانند سکستان، توران، مکران، پارادان، هندوستان، کوشانشهر تا به پیشاور و... به گستره دولت ساسانی ملحق بسازد. یعنی ساسانیان موفق شدند هر چند نه به طور کامل اما به طور موقت در باختر- تخارستان و در بخش غربی امپراتوری کوشان جای پای محکمی بیابند. (157) از این رو، می توان فرض کرد که:
نخست، رویدادهای مورد علاقه ما یعنی تشکل نهایی کوشانشهر به عنوان یک «استان» ساسانی که فرمانداری آن تنها به شاهزادگان و دیگر اعضای خانواده شاهی سپرده می شد، به احتمال زیاد سال ها بعد رخ داده بودند- پس از لشکرکشی شاپور اول (245-249)- در 262-259 ، هنگامی که همه استان های تصرف شده شرقی در یک استان با هم ادغام شدند: «سند، سکستان و تورستان تا ساحل دریای [کسپین]» و در این مرز پسر شاپور یکم- نرسه با عنوان «پادشاه سکاها» فرمان می راند.

دو دیگر، شکلگیری این مرز، یعنی کوشانشهر ساسانی به معنای از میان رفتن قدرت کوشانی ها تنها در حدود این استان ها (سند، ساکستان، تورستان تا کرانه های دریای کسپین بود، نه در سراسر قلمرو متعلق به کوشانیان. به سال 276 اداره این منطقه به هرمزد- پسر دیگر شاپور با عنوان پادشاه ساکستان داده شد. (160) به گفته ثعالبی هرمزد با عنوان شاهنشاه ساسانی ایران (هرمزد- اردیشیر) (272-273)) با یفتلیان یا سغدیان؟ آغاز به جنگ کرد و آنان را شکست داد. هرمزد- اردیشیر بر آنان باج معین کرد و در مرز آنان برج سنگی یی ساخت که هیاطله حق نداشتند پا فراتر از آن بگذارند و آن را نقض کنند». (161)

طبق اطلاعات منابع روایی، لشکرکشی پیروزمندانه شرقی شاپور یکم به ساسانیان اجازه داد تا در سرزمین های فتح شده کوشانیان ولایت نوی به نام کوشانشهر ایجاد نمایند.

بیوار، تاریخ انتشار سکه های ساسانی-کوشانی را سر از میانه های سده سوم تا اواخر سده چهارم می داند. (165) گیوبل Göbl سر از سال 371 تا سال 400 (166) و لوکونین VG Lukonin تاریخ انتشار و قدمت این سکه ها را از عهد فرمانروایی شاپور دوم (309-379) تا اواخر سال های دهه شصت (در مرو و هرات) و قدمت سکه های کوشانی- ساسانی را سر از سال های 379-380 تا 430-440 (در بلخ، و شاید هم در کابل) می پندارد. (167).

شماری از پژوهشگران، از جمله پیلیکو VN Pilipko با پیروی از دیدگاه های لوکونین در زمینه تثبیت قدمت سکه ها بر آن است که بایسته است انتشار سکه های کوشانی- ساسانی «در نیمه نخست سده چهارم را محتمل و در نیمه دوم این سده بی چون و چرا انگاشت.» (168)

نیکیتین هم دیدگاه نزدیکی دارد که موجودیت کوشانشهر را مقارن با سده چهارم و آغاز انتشار سکه های کوشانی- ساسانی را مقارن با فرمانروایی هرمزد دوم (303-309) یا آغاز فروانروایی شاپور دوم (309-379) می داند. (169)

سکه های کوشانی-ساسانی و ساسانی- کوشانی در یافته های گنجینه ها در باختر-تخارستان و دیگر مناطق تاریخی و فرهنگی آسیای مرکزی فراوان دیده می شوند. این آرتیفاکت ها (مصنوعات) آوند نیرومندی برای تعریف کوشانشهر همچون دولت خودگردان اداری در گستره شمال خاوری شاهنشاهی ساسانی که در نیمه دوم سده سوم- اواخر سده چهارم (و یا

تا میانه های سده پنجم) با تغییرات ساحوی فرمان می راند، می باشند.

سکه های زرین و سیمین پیدا شده در شمال هند به تثبیت گاهشناسی (کرونولوژی) وقایع تشریح شده در این برهه کمک می کنند. چند گروه سکه ضرب شده از سوی حاکمان آن دوره در دست است که نشانه های روی این سکه ها حاکمان را با خط براهمی: «کیدارا کوشانشاهان» (یا کیدارا کوشانا) شاه می نامند». (171) با توجه به تعیین قدمت سکه ها با نام کیداریان می توان فرض کرد که این حوادث در فاصله نیمه نخست سده چهارم (172) – میانه های سده پنجم رخ داده بودند (173). این تعیین قدمت ها بر گزارش های پریسک پانی مبتنی اند که از درگیری نظامی ساسانیان در 456 با «هون هایی به نام کیداریان (174) یاد می کند.

مساله شناسایی کیداریان رفته به شمال غرب هند و کیداریانی که به گفته پریسک با ساسانیان جنگیده بودند، نیاز به شرح و بسط بیشتر دارد. همین گونه این موضوع هم نیاز به موشکافی دارد که تاکید می شود کیدرایان با کوشانیان خویشاوند بودند و با خیونیان و یفتلیان به یک نوع تباری تعلق داشتند، یعنی توده های ایرانی زبان منطقه آسیای مرکزی، اما تیره های جداگاه یی بودند با نام های مختلف قبیله یی.

واحد دولتی دیگر پساکوشانی آسیای میانه یی خیونیان بودند. بیشتر پژوهشگران مایل هستند بپندارند که قبایل خیونی (خیون ها) از دیرین ترین گروه های کوچروان ایرانی زبان بودند که در نوار کوهی– دشتی جنوب خاوری و جنوبی آسیای مرکزی زندگی می کردند. 178.

در دوره اقتدار کیداریان که به پندار لوکونین میان سال های (385-440) بود، خیونی ها شاید برای چندی زیر فرمان کیداریان بودند اما با روی کار آمدن یفتلیان، واحد سیاسی مستقل خود شاه را تشکیل دادند.

به گزارش آمیانوس مارسلینوس، شاپور دوم ساسانی زمستان 357-358 را در نبرد با خیونیان (که وی آنان را توده دورافتاده هم می خواند) جنگجو گذرانید. (179) در نتیجه این لشکرکشی، شاپور دوم با خیونیان پیمانی را مبنی بر مبارزه باهمی در برابر بیزانس بست. این اطلاعات با گزارش تاریخ نویس ارمنی فاوستوس بوزاند Faustus در باره رویدادهای سال های 356-358 و یا سال های 374-377 که شاپور دوم را ناگزیر ساخت دست به لشکرکشی خاوری بیازد، تقویت می گردد. به گفته وی، شاپور دوم دو بار با

«کوشان ها»، که پایتخت شان بلخ بود، رزمید و رزمندگان کوشان دو بار «... ارتش پارسی را شکست دادند، بسیاری از سپاهیان پارسی را کشتند، بسیاری را اسیر گرفتند، و بقیه را وادار به گریز نمودند و راندند». (180)

در مرحله پسانتر تشکل اتحادیه خیونی (اواخر سده چهارم-میانه های سده پنجم) رهبری آن به گونه نهایی موقعیت غالب خود را به عنوان طائفه حاکم تثبیت کرد، که نام آن پس از این بر همه گروه های تباری شامل اتحادیه خیونی، گسترش یافت.

بر اساس خوانش گیرشمن از نوشته های روی سکه های یفتلی («هفتل- Heftal - پادشاه خیونیان») (182) با یقین کامل بر می آید که یفتلی ها خود را به نام خیون می خواندند. بنا بر این، می توان نتیجه گرفت که یفتلی ها یکی از گروه های تباری-سیاسی خیونی ها بودند. در روندهای آینده سیاسی-نظامی و تباری- فرهنگی روان در آسیای مرکزی (تا میانه های سده پنجم) خیونی ها اغلب زیر نام یفتلی ها ظاهر می شوند. نام یفتلی ها در رویدادهای بازتاب یافته در منابع تا سده چهارم دیده می شود. ثعالبی گزارش می دهد که «پادشاهان هیاطله در بلخ و تخارستان حکومت می کردند و تنها به اشکانیان باج می پرداختند». او بار دیگر نام یفتلی ها را در شرح وقایع مربوط به گویا لشکرکشی خاوری هرمز اردشیر ساسانی (272-273) تکرار می کند. گردیزی هم در باره این رویدادها گزارش می دهد: «هرمزد با هیاطله سغد جنگید» و به گفته ثعالبی شاپور دوم در قرن چهارم به خراسان و تخارستان آمد تا یفتلیان را از آن جا براند». (183)

این گونه، چنانی که از داده های منابع ارمنی-بیزانسی بر می آید، دو پیام نخست ثعالبی در باره یفتلی ها نابه هنجاری تاریخی اند، چرا که در واقعیت در این رویدادها کوشان ها شرکت داشتند، اما گزارش ثعالبی در باره جنگ شاپور دوم (در 369-370) با یفتلیان توسط کتیبه پارسی میانه قره تپه تایید می گردد (84). بر این اساس سال های 380-390 میلادی می تواند همچون سال های آغاز مرحله تثبیت یفتلیان پنداشته شود.

تحکیم یافتن دولت یفتلی به گونه ماهوی بر دکترین سیاست خارجی دولت ساسانیان در خاور تاثیر وارد کرد. در 428 یفتلیان برایی گسترش نفوذ سیاسی و نظامی خود در منطقه، به ایران ساسانی یورش بردند. اما شکست دیده و ناگزیر به امضای پیمان صلح گردیدند که بر اساس آن مرز میان دو طرف درگیر تعریف شد. در باره این جنگ یفتلیان

با ساسانیان منابع مختلف عربی و پارسی سده های نهم-یازدهم گواهی می دهند. این گواهی ها (با تفاوت های جزیی) اجازه می دهند تا:
در گام نخست، مسیر حرکت سپاهیان ساسانی به رهبری بهرام پنجم (421-439) تا مرو و سپس گویا تا بخارا را تعیین کرد.

دو دیگر، گستره جغرافیایی لشکرکشی تدافعی خاوری بهرام پنجم را که تا حد زیادی همانند فضای جنگ کیخسرو با افراسیاب است، تعیین نمود.

سوم، درجه بستگی متصرفات نیمه مستقل میانرودان آسیای میانه یی از ایران ساسانی را معین ساخت.

چهارم، قلمرو گسترش قدرت سیاسی یفتلی ها (186) را که بخش بزرگی از افغانستان و آسیای میانه (بلخ، گَرجِستان (غرجستان)، خُتلان، چَغانیان و بخارا) را پوشش می داد، تثبیت کرد.

بر اساس اطلاعات منابع ارمنی-سوریانی، یزدگرد دوم با تلاش به خاطر نگهبانی از مرزهای ساسانی از یورش های یفتلیان، سه بار به شمال خاوری لشکرکشی کرد (در سال های 442-44، 450-451، 453-454).

نخستین لشکرکشی یزد گرد دوم گستره کرانه های جنوبی دریای کسپین را (با پایگاه ساختن گرگان) در بر می گرفت، دومین لشکرکشی به خراسان بود (با استقرار در تالیکان) و سومین لشکرکشی به شمالی باکتریا- تُخارستان. لشکرکشی به خراسان بیشتر موفق تر شمرده می شود، چرا که پس از این یزدگرد دوم قدرت سیاسی ساسانیان را در کوشانشهر احیا کرد و سنت گماشتن فرمانداران را از میان وارثان تاج و تخت ساسانی از سر گرفت. (187)

ائگیشی Egishe– که از اشتراک کنندگان جنگ بود، با شرح رویدادهای مربوط به لشکرکشی یزد گرد دوم (450-451) از سرزمین یفتلی ها یا کشور یفتلی ها («La terre des Ephthalite») یاد می کند و این نخستین یادآوری در باره یفتلی ها در سنت های تاریخ نگاری ارمنی است. (188)

پیروزی در نخستین لشکرکشی ها به یزدگرد دوم اجازه داد تا بیشتر به سوی خاور بتازد اما این بار ارتش ساسانی با یفتلیان در شمال باکتریا -تخارستان بر خورد می نماید و شکست می خورد. در این حال، یفتلی ها به قلمرو ایران ساسانی حمله کردند و بنا به گزارش ائگیشی «...در این زمان پیک سهمگینی از سرزمین کوشان ها رسید

که دسته دشمن که بسیاری از مناطق پادشاهی را ویران کرده بودند، سر به نافرمانی برداشته اند». (189)

پژواک این رویدادها در «شاهنامه» فردوسی بازتاب یافته است که در آن پادشاه یفتلی فَغانش (در 458) به شهزاده پیروز ساسانی از پیمان (در دوره یزد گرد دوم) مبنی بر واگذاری شهرهای آسیای میانه ترمز و ویسه گرد برای یفتلیان یادآور می شود. (190)

در میانه های سده پنجم یفتلیان به منظور برپایی روابط دیپلماتیک با دودمان حاکم توبا-وی در سال 457-456 نخستین سفیران خود را به چین گسیل داشتند.

در سال های457-459 در هنگام کشاکش های درونی بر سر تاج و تخت، یفتلی ها با پویایی در امور داخلی ایران ساسانی دخالت کردند و از شاهزاده پیروز (459-484 م.)، پشتیبانی نظامی و سیاسی کردند که در نتیجه او پادشاه شاهنشاهی ساسانی شد. (191) پیروز به پاس این، بخش شرقی باختر-تخارستان را با مرکز فرهنگی و مذهبی این سرزمین-شهر بلخ به یفتلیان بخشید. (192)

نخستین یادآوری ها در باره یفتلی ها در منابع ارمنی (لازار پارپئتسی -هِپتالی) و در منابع عربی- پارسی (طبری، بلعمی و فردوسی) در پیوند با شرح فرمانروایی پیروز می باشد.

بر پایه اطلاعات منابع در میانه های سده پنجم کشور هیتال مناطق گَرجستان (غَرجستان)، تخارستان، بلخ، بدخشان، ختلان، ویسه گرد، چغانیان، ترمز و بخارا را در بر می گرفت.

در آثار تاریخنگاری سده های پنجم- نهم به شرح عملیات نظامی خشونتبار پیروز پرداخته شده، که هدف سیاست خاوری ایران ساسانی را در دهه های 60-80 تعیین می کرد. در حکایات در باره لشکرکشی های شرقی پیروز سه لشکرکشی او در برابر یفتلیان بازگو می شوند. پس از لشکرکشی نخست که با شکست نیروهای پارسی در سال های 474-475 سال به همراه بود، میان ساسانیان و یفتلیان پیمان صلحی بسته شد: ساسانیان متعهد شدند مرزهای تثبیت شده دو کشور را نقض ننمایند.

در لشکرکشی دوم در سال 479-480، هنگامی که ارتش پارس مرز دو دولت را نقض کرد، و بار دیگر دچار شکست گردید، پیروز ناگزیر گردید پسرش قباد را نزد یفتلیان گروگان

بگذارد. در هنگام لشکرکشی سوم در 484 پیروز و سربازانش با تعقیب گویا یفتلیانِ در حال عقب نشینی به دام افتاده و به گودالی که سر آن پوشانده شده بود، افتادند. در نتیجه سپاه ساسانی نابود گردید و شکست بی سابقه یی دید. پیروز به گونه ننگینی در کارزار کشته شد. فردوسی (پس از بلعمی) به طور خاص تاکید می کند که بار سوم پیروز، به رغم مخالفت موبد موبدان و سپبهد ارشد بر یفتلیان تاخت. (193) بر ایران باج سنگینی تحمیل گردید که ساسانیان تا سال های دهه 60 سده ششم می پرداختند. (194) و به احتمال زیاد، دلیل انتشار سکه های ساسانی با خط یفتلی همین بوده است.

یفتلی ها با شکست دادن ساسانیان در نیمه دوم سده پنجم، به خراسان و مرزهای شمال خاوری ایران حمله کردند و مرو، مرو رود، هرات و شاید حتا سکستان، کابل، پنجاب، زابلستان، ارخوزیا (رخج) و کاپیسا را گرفتند. (195)

در دوره جانشینان پیروز- والاش (484-488) و قباد (488-531) لغایت تا میانه های سده ششم مشی خاوری ساسانیان دستخوش دگرگونی شایان توجهی نگردید، اما مناسبات با یفتلی ها بیشتر صلح آمیز بود که به گسترش بازرگانی، زندگی اقتصادی و مذهبی مردم آسیای مرکزی و ایران مساعدت کرد.

در سال های 502-506 یفتلی ها به عنوان همپیمانان قباد حتا در جنگ با بیزانس (در محاصره امیدا، ائدسا و هاران) اشتراک ورزیدند. (198) اما پسانتر مقارن با میانه های سده ششم، مناسبات میان دو دولت تیره گردید. افزایش قدرت سیاسی-نظامی یفتلیان همراه با گسترش دامنه دولت شان در منطقه آسیای مرکزی گردید.

مقارن با اواخر سده پنجم- اوایل سده ششم، یفتلیان توانستند تقریبا سراسر آسیای میانه، افغانستان، شمال غربی هند و عملا سراسر ترکستان خاوری را به زانو در آورند و یک امپراتوری بزرگ آسیای مرکزی را به میان بیاورند که از شمال غرب هند تا هفترود و از ختن تا مرزهای ایران ساسانی کشیده شده بود. (199)

یفتلی ها در سال های 507-531 سی هیات دیپلماتیک به چین فرستاده بودند. (201)

منابع هندی در باره نبردهای حاکمان دودمان گوپتا با یفتلیان (که آن ها را «خونا» یاد می کنند) و در این

دوره بخش بزرگی از نیمقاره هند را زیر فرمان داشتند؛ گزارش می دهند. در طی مدت 460-520 یفتلیان گندهارا (سرزمین های واقع در امتداد جریان میانی رود سند، کنون قلمرو پاکستان)، پنجاب، سند، راجستان، همواری جمنا – گنگا و گوالیور را زیر فرمان خود درآوردند.

در این هنگام یفتلی ها به رهبری تورامانا (490-515)، با شکست دادن امپراتور بودهاگوپتا Buddhagupte (467-500) سرزمین های واقع در جنوب هندوکش را گرفتند و با تشکیل دادن یک دولت مستقل از گروه شمالی یفتلیان جدا شدند.

پایتخت دولت یفتلی که گستره شمال غربی هند را در بر می گرفت، در آغاز مالوا و پسان ساگاله (سیالکوت) بود. (203) تصرف حوضه رود سند از سوی یفتلیان تا حد معینی سیمای تباری منطقه را دگرگون ساخت. این را می توان از روی پدیدآیی نام های تباری جغرافیایی نو داوری کرد. برای مثال، در سده هفتم به گفته هارشاچاریتی Harshacharity به خاطر اقدامات ستایش آمیز بنیادگذار دودمان هارشی، پنجاب غربی به نام «خونا دیش» یعنی سرزمین یا کشور (میهن) خیونان نامگذاری شد. در اواخر سده دهم یکی از نواحی پایکوهی واقع در شمال کاناوجه Kanauja، به گفته «حدود العالم»- هیتال نامیده شد. (204)

یفتلی ها در پهلوی لشکرکشی ها به شمال غربی هند، همچنین حاکمیت نظامی- سیاسی خود را بر ترکستان خاوری هم پخش کردند. به فتوحات یفتلی ها بایسته است این فاکت را هم مربوط ساخت که پس از 462، سفیران کاشغر و پس از 467 سفیران ختن دیگر به دربار دودمان وئی (386-534) نمی رفتند. در دوره میان سال های 493-508 یفتلی ها تورفان، کاشغر و تقریبا سراسر ترکستان خاوری را زیر فرمان خود درآوردند. بر قدرت سیاسی در ترکستان خاوری این واقعیت گواهی می دهد که بر طبق آن در 522 فرمانفرمای ژون ژوان منطقه خارو-خوتو از یفتلیان درخواست حمایت کرد و سه خواهر خود را به همسری پادشاه یفتلی داد. (205)

بایسته یادآوری است که در بئی شی آمده است که در مرز غرب، منطقه کنگویی، ختن، شالئی، انسی و تا سی خطه کوچک دیگر تابع حاکم ئیدایی (یفتلی) است». (206)

یفتلی ها با ژوان ژوان ها روابط بسیار خوبی برپا و در برابر دودمان وئی چین هپیمان شدند. عقد این پیمان منجر به برهم خوردن روابط میان دولت یفتلی و دودمان وئی

گردید و از همین خاطر در فاصله بین سال های 516-520 و 526 یفتلی ها سفارت هایی به جنوب چین، به دربار دودمان لیان یا لیانگ (که با دودمان وئی دشمنی و رقابت داشتند) گسیل می دارند.

این گونه، بر پایه اطلاعات «لیانگ شو»، یفتلی ها با تحکیم قدرت خود کشورهای همسایه- بوسی ها (پارسی ها)، گیبین Gibin (شمال هند)، یانتسزیی یا یانجی Yanji (قره شهر)، گویتسی Guytsy (کوچا) شولی (سولی یا چول Shule / کاشغر)، گوموGumo (اکسو)، یوئه تیان Yutian (ختن) را گرفتند و زمین های این دولت به هزار و اندی لی پهن بود. (207).

...اطلاعات منابع مکتوب و داده های باستان شناسی در باره زندگی فرهنگی یفتلیان بس اندکشمار اند. با این هم، می توان با اطمینان گمان برد که در زندگی فرهنگی میراث دار فرهنگ کوشانی بوده اند و بی تردید می توانسته اند شماری از خصوصیات ویژه توده های باشنده کشور کوشانی را به ارث ببرند. از جمله فرهنگ مکتوب را. خط هایی که در آن زمان به کار می رفت - سغدی، باختری وخوارزمی و... هر یک در قلمرو گسترش خود به زندگی خود ادامه می دادند.

افزون بر این، در پهلوی دیگر زبان ها به گونه یی که بسیاری از پژوهشگران می پندارند، شاید زبانی به نام زبان یفتلی هم موجود بود. این نسخه پس از انطباق اطلاعات منابع نوشتاری، اساسا گاهنامه های چینی با قطعات مواد نوشتاری به یک زبان ناآشنا و ناشناس در اوایل سده بیستم در ترکستان خاوری و پسانتر در دیگر جاها نزد محققان پیدا شد. متاسفانه زبان یفتلی ها را به دلیل کمبود مواد تا کنون نتوانسته اند مورد تحقیق علمی بایسته قرار بدهند.

با داوری از روی واژه های جداگانه حفظ شده می توان گفت که، این واژه ها عمدتا ایرانی اند و هم چنین تورکی و یک زبان ناشناس دیگر. از روی آن چه که در بالا گفته شد، می توان گمان زد که نسخه موجودیت زبان یفتلی نه به گونه حقیقی و نه تیوریک هنوز به اثبات نرسیده است. از مولفان چینی که گزارش های شان تاثیر چشمگیری بر پدید آیی نسخه در باره زبان یفتلی گذاشتند، می توان از سیوان تسزان نام برد. او نوشت «زبان تو-خو- لو (تُخارستان) از زبان های کشورهای دیگر اندکی تفاوت دارد. شمار حروف اصلی آن ها- بیست وپنج است. آن ها با نوشتن این حروف همه مفاهیم را بیان می کنند. در نوشتار واژه ها را از چپ به راست می نویسند. آثار ادبی آن ها

رفته رفته افزایش می یابد و شمار آن ها از مردم سو/ لی (سغد)[162] بیشتر شده است و در بامیان «کاربرد خط، قواعد مذهبی و سکه ها همین گونه است. مانند پادشاهی تو-خو-لو. زبان آن ها تا اندازه یی متفاوت است». اما در کشور کاپیسا «نوشتار تا اندازه زیادی مطابق نوشتار تو-خو-لو است. رسم و رواج ها، زبان و قواعد مذهبی نسبتا مختلف اند».[163]

سپس سیون تسزان در باره آن گزارش می دهد که در شی-کی- نی (شُغنان) و در سرزمین شانگیمی (چترال) نوشتار عین چیز است مانند کشور تو-خو-لو اما زبان شان دیگر است.[164]

این گزارش گواه بر آن است که در سده هفتم، در تخارستان و مناطق همجوار آن در کشور یفتلی، باشندگان کماکان مانند گذشته به زبان باکتریایی (باختری) سخن می گفتند و برای مناسبات خطی نوشتار زبان و الفبای یونانی را به کار می بردند که آن را از نیاکان کوشانی- یفتلی به ارث برده بودند. احتمالا این نوشتار را که در باره آن سیون تسزیان یادآوری نموده بود، زندگی نامه نویس عرب زبان سده دوازدهم سمعانی در نظر داشت که گزارش داد در مناطق وَشگِرد (فیض آباد کنونی) و کوادیان (قبادیان شهر توس) الفبای ویژه یی هست که به آن کتاب ها نوشته شده بود.[165] سمعانی[166] این گونه، نه در باره کدامین فاکتی که

---

[162] . نگاه شود به اثر: لیفشتس و. آ. «**زبان های ایرانی توده های آسیای میانه**»// توده های آسیای میانه و قزاقستان؛ و نیز باباجان غفورف، **تاجیکان**، کتاب یکم، ص. 261.

[163] . تاریخ خلق تاجیک، 1963، جلد یکم، ص. 446، 1998، ج. یکم، ص. 449.

[164] . تاریخ خلق تاجیک، 1998، ج. یکم، ص. 449.

[165] . همان جا، ص. 449.

[166] . «تاج الاسلام ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی (از طایفهٔ بنی سمعان، از شعب بنی تمیم)، تاریخ نویس مسلمانی بود که در ۱۱۱۳ میلادی در مرو زاده شد.
او در مشرق سرزمین های اسلامی ، ماوراءالنهر، ایران، عراق، شام و حجاز سفرهای زیادی کرد و در ۱۱۶۶ میلادی در مرو درگذشت.
معروفترین اثر او کتاب الانساب است که به انساب سمعانی مشهور است. وی در ۱۱۵۵میلادی به تألیف این مفصل پرداخت. اثر در هشت جلد تالیف شده و موضوع آن در باب انساب عرب می باشد.الانساب دارای ارزش تاریخی و جغرافیایی زیادی است، چون در زیر نام شخصیت‌های معروف مورد بحث توضیحات

گویا کشف کرده باشد، بل در باره حقیقت بسیار معروف در نزد معاصرانش یعنی در باره «حروفی که در آن جا در اوایل اسلام رایج بود، و با آن کتاب ها نوشته شده بود»[167] سخن می گوید.

در این گزارش ها به گونه یی که بر می آید، سخن بر سر نه زبان یفتلی ها، بل که بر سر زبان و نوشتار باشندگان تخارستان و مناطق همجوار آن در نیمه نخست سده هفتم است. در نتیجه، نامگذاری این زبان را همچون «زبان یفتلی» می توان تنها به آن مفهوم هر گاه زیر نام مفهوم «یفتلی» نه کدامین تبار معین، بل باشندگان تخارستان– سرزمین اصلی و مرکزی اتحادیه نظامی- سیاسی یفتلی را در نظر گرفت، پنداشت.

در واقع هم در ترکیب دولت یفتلی سرزمین هایی داخل شده بودند که در آن توده های مختلف به سر می بردند که مدت ها پیش از روی کار آمدن دودمان یفتلی دارای نوشتار و خط بودند. این گونه، توده های ایرانی مانند سغدیان، خوارزمیان، پارت ها، باختری ها (تخارستانی ها) از مدت ها پیش نوشتار بسیار تکامل یافته خود را داشتند که با آن به گونه یی که مولفان چینی گواهی می دهند، و همین گونه با داوری از روی داده های باستانشناسیک آثار بسیار نوشته شده بود، هم مذهبی و هم غیر مذهبی. به ویژه زبان های سغدی و باختری که رد پای خود را در هر گوشه و کنار گستره دولت های پهناور در آغاز کوشانی و سپس یفتلی بر جا گذاشته اند. مانند ترکستان خاوری که در آن اسناد فزونشماری به زبان های سغدی و باختری دارای محتوای مختلف یافت شده است.

فرضیه در باره زبان یفتلی به گونه یی که در بالا خاطرنشان ساختیم، بر اطلاعات منابع نوشتاری و بر نتیجه

شرح حالی و مکان‌شناسی به دست می‌دهد. او این اطلاعات را در ضمن سفرهایش گرد آورد، چون در این اثنا، فضلای زیادی را به‌منظورهای مختلف ملاقات کرده بود. بیشتر از نظر ایران، ماوراءالنهر و آسیای مرکزی دارای ارزش است، چون در این مورد مهترین و غالباً یگانه مأخذ اطلاعات ماست. کتاب الانساب از طریق منتخبی از آن، به نام لباب، تالیف ابن اثیر یا از طریق منتخب دیگری به نام لُبَاَللُباب تألیف سیوطی معروف شده است. آثار دیگر او عبارتند از تاریخ مرو و همچنین تکمله‌ای بر تاریخ بغداد خطیب بغدادی نوشت.» (برگرفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش-گ.)

[167] . برتلد، «تاجیک ها: اوچرک تاریخی»، کلیات، مسکو، 1963، جلد دوم، بخش 1، ص. 499.

گیری ها و برداشت های انجام شده بر مبنای مطالعه زبان دست نویس هایی یافت شده از سوی استاین در لوو- لان (ستون چوبی) مبتنی اند. مقایسه قطعات این دست نوشته ها با نشانه ها به روی سکه های شاهان کوشانی و یفتلی، پیوند الفبای کوشانی را با الفبای یفتلی تایید نمودند. با تجزیه و تحلیل این دست نوشته ها ف. توماس با توجه به سکه های کوشانی – ساسانی تثبیت کرد که متن به نوشتار یفتلی[168] بر اساس الفبای یونانی نوشته شده است که از یک سو با گزارش سیون- تسزیان در باره الفبای تخارستان متشکل بر 25 حرف و از سوی دیگر، با خصلت نوشتن متن که پیوند بلافصل با الفبای یونانی دارد، تایید می گردد. بایسته است خاطرنشان سازیم که متن عبارت است از نه سند بل که بخشی از آثار ادبی بودایی.

ف. و. توماس بر لزوم مقایسه این متن با «قطعات یفتلی موجود در موزه برلین» (از نیایشگاه لی-کوک در تورفان) تاکید می ورزد. مگر، برنشتام با توماس در تعیین قدمت دست نویس یعنی سده چهارم موافق نیست زیرا به باور او استاین که دست نویس را یافته بود، اکثر در تعیین قدمت یادمان های کشف شده دچار اشتباه گردیده بود.[169]

هواداران فرضیه زبان نامنهاد یفتلی افزون بر قطعات این دست نویس ها و نشانه های روی سکه ها، شمار یادمان های نوشتار یفتلی و برخی دیگر از یافته ها را نیز متعلق می دانند: نوشته ها به روی یک جمجمه از زنگ تپه، نوشته های گرافیتی رسم شده با مکتوب پیکانی روی دیوار قره تپه، نوشته باکتریایی دی پینتی در کنار سنگ نوشته سغدی، نوشته های روی دیوار افراسیاب، نوشته شده به روی نقاشی های روی دیواری در شهرک کافر قلعه، سنگ نوشته های صخره یی از ارزگان، نقر شده به روی سنگ ها از دره رود توچ، قطعه کوچکی از تخته سرامیک با پنج حرف یافت شده در دلورزین تپه، نوشته به روی مهد با نقاشی سر و نیمرخ در یکی از اسناد سغدی و از کوه مغ، «بایگانی فرماندار روب» از تخارستان و...[170]

به روی سکه های فرمانروایان یفتلی ضرب شده در تخارستان، نبشته ها بیشتر به خط شکسته کج باختری و به زبان باختری اند. همین گونه نخستین سکه هایی که یفتلی

168168 . استیبلین- کامنسکی ای. ن.، «زبان باختری»، // مبانی زبان شناسی ایرانی، ص. 324.

169 . برنشتام، «نقدی بر کارهای توماس»// مسکو، 1947، شماره دوم، ص. 137- 138.

170 . **لیفشتیس و.آ. «به بهانه کشف سنگنبشته های باختری در قره تپه»، ص. 37-81.**

ها در شمال باختری هند ضرب زده بودند، به خط باختری بودند. اما در آینده به براهمی تبدیل گردیدند.

نوشتار یفتلی به گونه بلافصل ادامه خط کوشانی (باختری) اما با اندکی تفاوت بود.

در رابطه با زبان یفتلی ها دو دیدگاه هست:
هواداران ایرانی زبان بودن یفتلی ها بر آن اند که زبان دست نبشته های یافت شده در ترکستان خاوری، ایرانی خاوری است. مخالفان این دیدگاه با آن که آشکارا با آن ابراز مخالفت نمی کنند، با این هم می پندارند که یفتلی ها می توانسته اند زبان باشندگان کشوری را که زیر فرمان داشتند، به عنوان زبان رسمی خود بپذیرند. هواداران تورکی زبان بودن خط و زبان گفتاری یفتلیان، به رغم گزارش بئی شی در باره یکی نبودن زبان یفتلیان با دیگر زبان ها [(ی توده های کوچی، از جمله توده های تورکی زبان)-گ.]، بر آن اند که بیشتر نام ها و القاب پادشاهان یفتلی شناخته شده برای ما با زبان های تورکی توضیح داده می شوند.

روشن است با چنین استدلال ها بسیار به دشوار بتوان همنوا گردید. چون بر پایه آوندهای زبان شناسان، فند واژگانی زبان یفتلی بیشتر از عناصر ایرانی ساخته شده است. به هر رو، بیشترینه دانشمندان و به ویژه زبان شناسان زبان یفتلی را متعلق به گروه ایرانی خاوری می پندارند.

زبان های مراسم نیایشی در آیین های مختلف به شرح زیر بودند:
برای زرتشتیان - زبان های ایرانی خاوری و خط ایرانی (سغدی، باختری، خوارزمی)، برای بودایی ها- سانسکریت، برای مسیحیان - سریانی، برای مانوی ها - پارتی (پهلوی).

آسیای مرکزی در دوره یفتلی ها به سان منطقه گسترش وسیع ادیان و باورهای مختلف بود که گواه بر بردباری مذهبی یفتلیان می باشد. از دید باستان شناسی، چنین چیزی با کشف شمار فراوان نیایشگاه های بودایی، مسیحی و مانوی که در کنار نهادهای زرتشتی در سراسر گستره یفتلی فعالیت داشتند، تایید می گردد.

مواد نوشتاری مربوط به دوره یفتلی اعم از مذهبی و غیر مذهبی، در گام نخست بیشتر به زبان های ایرانی شرقی (باختری، سغدی، خوارزمی) نوشته شده اند که نشان می

دهند که اکثریت باشندگان کشور یفتلی به زبان های ایرانی با هم خویشاوند سخن می گفته اند.

بی تردید، همانا آیین زرتشتی، دین کار و زندگی و منبع زندگی معنوی، اجتماعی و اقتصادی بود که در واحه های کشاورزی و دامداری آسیای مرکزی زمان فرمانروایی یفتلی ها توسعه یافته بود. به گونه یی که منابع گواهی می دهند، در مناطق کشاورزی آسیای مرکزی هنوز در دوران باستان مردمانی بودوباش داشتند که به زبان های گروه ایرانی سخن می گفتند.

زبان سکایی ختنی که از قدیم الایام در ترکستان خاوری رایج بود، نیز به گروه ایران تعلق دارد. در زبان های ایرانی همچنین شمار بسیار قبایل کوچرو و چادرنشین دامدار شبان باشنده استپ های اورآسیا سخن می گفتند که در کتیبه های هخامنشی زیر نام سکاها، و در آثار نویسندگان یونانی سده های چهارم تا ششم به نام اسکیت ها (اسکیف ها، سیت ها) شناخته شده اند. گستره بودوباش آن ها از رودخانه دانوب در غرب تا رودخانه ینی سئی در خاور پهن بود. به باور بانو کوزمینا، بازماندگان این آرایه پهناور ایرانی در حال حاضر تاجیک ها (از جمله تاجیک های پامیر، که به بسیاری از زبان های کهن سخن می گویند) و بازماندگان دور سکاها و جانشینان شان الن ها-اوست ها که یکی از گروه های تباری شان ایرونی نام دارد؛ می باشند.

همه این مردمان ایرانی زبان نقش بزرگی را در تشکل تباری ethnogenesis کل جمعیت آسیای میانه و قزاقستان که میراث داران شان به شمار می روند، بازی کرده اند. (209)

این گونه، جمعیت همه کانون ها و خاستگاه های احتمالی یفتلیان و دولت ایشان که مورد بررسی پژوهشگران اند، دارای منشای آریایی بودند و به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند. از این رو، هسته اصلی انجمن چند قومی یفتلی را قبایل ایرانی زبان اعم از زمیندار یا کوچی تشکیل می دادند. همه این توده ها و قبایل تا شیوع بودیسم اساسا پیروان آیین زرتشت بودند و این دین در زندگی معنوی جامعه وضعیت مسلط را داشت....»[171]

---

[171] منابع در باره یفتلی ها:

A. Монографии

1. «Таърих-и Табари» Абу Али Балъами (исследование по взаимоотношениям Сасанидов и Эфталитов). -Душанбе: Сино,1996.-135 с. (на тадж.яз.).

2. Таджики в отражении Сотим Улуг-заде.-Душанбе: Ирфон, 2002.-146 с. (на тадж.яз.).

3.Ирано-Среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари» Балъами.-Душанбе-Бишкек: Эчод, 2006.-184с.

Б. Разделы в коллективных научно-методических трудах:

4. Таджики в эпоху Сасанидов//История таджикского народа (Учебник для ВУЗ-ов РТ).-Душанбе: Сарпараст, 2003.-С.182-208 (на тадж.яз.).

5.Таджики в период сложении феодальных отношений//История таджикского народа (Учебник для ВУЗ-ов РТ).-Душанбе: Сарпараст, 2003.-С.209-274 (на тадж.яз.).

В. Статьи:

6. Душанбешахр в эпоху Эфталитов (IV-VIвв.)//Душанбе: история и современность. (Материалы конференции, посвященной 70-летию возрождения г.Душанбе). –Душанбе: Изд-во ТГУ, 1994.-С.20-21 (на тадж.яз.).

7. «Исторический Таджикистан» в эпоху Эфталитов//Таджикистан: история и современность (Материалы конференции, посвященной 70-летию образования РТ). Душанбе: Изд-во ТГУ, 1994.-С.27-28 (на тадж.яз.).

8.Персидский язык– язык историографии//Персидский язык – язык науки. (Материалы международного семинара).-Душанбе, 1994.-С.8-10(на англ.и перс.яз.).

9. Музыкальная культура Ираншахра в эпоху Эфталитов//Материалы научно-теоретической конференции, посвященной, 5-летию независимости Республики Таджикистан.-Душанбе: Изд-во ТГУ, 1996.- С.17-18.

10. Подвиги эфталитов в «Шах-намэ»//Вестник Таджикского госуниверситета: серия обществоведения. –Душанбе: Изд-во ТГУ, 1997.-№4.-С.76-80 (на тадж.яз.).

11. Еще раз о «восточной политике» Сасанидов// Материалы юбилейной научно-теоретической конференции, посвященной 50-летию Таджикского государственного национального университета.-Душанбе, ТГНУ, 1998.-С.210.

12. Периодизация история Эфталитов//Тезисы докладов научной конференции, посвященной 1100-летию Государства Саманидов и 90-летию со дня рождения академика Б.Г.Гафурова.-Душанбе: РТСУ, 1998.-С.12-14.

13. Академик Бободжан Гафуров и исследование «восточной политики» Сасанидов// Академик Бободжон Гафуров: Изучение истории и цивилизации народов Центральной Азии (история и современность) (Сборник тезисов Международного симпозиума посвященного 90-летию Героя Таджикистана, академика Бободжона Гафурова). – Душанбе: Ирфон, 1998. - С.10-11(на перс.яз.), С.14-16(на русс.яз.), С.209-210 (на англ.яз.).

14. Академик Бободжон Гафуров и периодизация истории эфталитов (IV – VI вв.) // Академик Бободжон Гафуров: Изучение истории и цивилизации народов Центральной Азии (история и современность) (Сборник тезисов Международного симпозиума, посвященного 90-летию Героя Таджикистана, академика Бободжона Гафурова). – Душанбе: Ирфон, 1998. - С.8-10 (на перс.яз.), С.8-10(на русс.яз.), С.208-209 (на англ.яз.).

15. Академик Б.Гафуров и проблемы периодизации истории Центральной Азии в раннем средневековье (IV-VIвв.)// Материалы республиканской научно-практической конференции, посвященной 90-летию со дня рождения Героя Таджикистана, академика Б.Г. Гафурова.-Душанбе: Изд-во ТГНУ, 1998.-С.16-17.

16. The Samanids and the formation of national historiography// The Samanids and the Revival of the civilization of Iranian peoples.-Dushanbe: Irfon, 1998.-P.78-85.

17. Эфталиты в интерпретациях Б. Гафурова// Академик Бободжон Гафуров-исследователь истории и культуры народов Центральной Азии (Сб. статей).-Душанбе: Ирфон, 1999.-С.50-67(на тадж.яз., резюме на англ. и на перс.яз.).

18. Согд и согдийцы с точки зрения Б. Г. Гафурова// Академик Бободжон Гафуров - исследователь истории и культуры народов Центральной Азии (Сб. статей).-Душанбе: Ирфон, 1999.-С.80-92 (на тадж.яз., резюме на англ. и на перс.яз.).

19. «Таърих-нома-йе Табари» и становление персидско-таджикской историографии// Наследие Саманидов (Сб. научных докладов

Международного симпозиума «Цивилизация, история и культура эпохи Саманидов»). - Тегеран, 1378 (1999). - С.248-260.(на перс.яз.).

20. «Шах-наме» Фирдоуси и периодизация политической истории эфталитов//Молодежь и мир науки (Материалы научно-теорет. конференции молодых ученых Республики Таджикистан). - Душанбе, 2000.-С.240-251.

21. «Таърих-и Табари» Абу Али Балъами и развитие персидской историографии // Ироншинохт (Ирановедение). -Тегеран, 1379 (2000), № 16-17.-С.80-89 (на перс.яз.).

22. К проблеме становления Эфталитского государства (историко-источниковедческий аспект)// Авеста в истории и культуре Центральной Азии (Сб. статей).-Душанбе: Деваштич, 2001.-С.102-114.

23. «Восточный поход» Варахрана V в «Шах-наме»// «Таджикистан: сегодня и завтра» (Материалы научно-практической конференции, посвященной 10-летию независимости Республики Таджикистан.-Душанбе: Изд-во ТГНУ, 2001.-С.19-21.

24. Периодизация политической истории Центральной Азии в эпоху эфталитов (IV-VIвв.) в свете «Шах-наме»// Молодые ученые и современная наука (Материалы первой научно-теоретической конференции молодых ученых и исследователей ТГНУ).-Душанбе: Изд-во ТГНУ, 2001.-С.107-112.

25. Музыкальная культура иранских народов в эпоху эфталитов (IV-VIвв.)//Вклад таджиков и персоязычных народов в мировую цивилизацию: История и современность (Доклады и сообщения Международного симпозиума).-Душанбе, 2002.-С.247-251 (на тадж.яз., резюме на русс. и на англ.яз.).

26. «Таърих-и Табари» Абу Али Балъами и некоторые особенности музыкальной культуры иранских народов// Вклад таджиков и персоязычных народов в мировую цивилизацию: История и современность (Доклады и сообщения Международного симпозиума).-Душанбе, 2002.-С.276-279 (на тадж.яз., резюме на рус. и на англ.яз.).

27. Педагогические учения таджиков в раннем средневековье (IV-VI вв.) // «Проблемы воспитания в народной педагогике» (Материалы Международной научно-практической конференции). – Душанбе, ТГНУ, 1998.-С.96-97 (на тадж.яз.).

28. Вклад согдийцев в распространение буддизма и христианства в Центральной Азии (IV-VIII вв.).// Буддизм и христианство в культурном наследии Центральной Азии (Матер. Междунар. конфер.) –Бишкек: Изд-во ОФЦИР, 2003.-С.162-166.

29. Эфталиты в «Шах-наме» (историко-культурологический аспект).// От Борбада до Сабо (Сб. статьей).-Душанбе, 2003.-С. 206-213 (на перс. яз.).

30. Фирдоуси о сасанидо-эфталитских и тюркских взаимоотношениях //«Тюрко-согдийский синтез и развитие проблемы культурного наследия» (Тезисы докладов Международной научной конференции студентов и молодых учёных). – Ош: Изд-во КУУ, 2004.-Т.1.-С. 11-12.

31. Музыкальная культура иранских народов в эпоху раннего средневековья (IV-VIIIвв.)//From the Hymns of Zarathushtra to the tones of Borbad.-Dushanbe: Devashtich, 2003.-С.142-149 (на англ.яз.).

32. История изучения «Таърих-и Табари» Балъами//ИООН/ АН РТ. – Душанбе: Дониш, 2005. -№3.-С.41-52.

33. Ирано-Среднеазиатские взаимосвязи по «Шах-наме» Фирдоуси// «Актуальные вопросы современной Таджикской историографии» (Материалы республиканской научно-практической конференции). – Душанбе: Эр-граф, 2005.-С.35-36.

34. Рукописные списки «Таърих-и Табари», принадлежащие Балъами в странах СНГ//Ирано-Славика.-М.,2005.-№1/2.-С.34-38.

35. Сасанидский Иран и Центральная Азия: вопросы контактов, конфликтов и войн V-VIвв.// Ирано-Славика.-М., 2005.-№3/4.-С.42-47.

36. Эфталиты у границ Сасанидского Ирана//Вестник ТГНУ, Серия гуманитарных наук.-Душанбе: Сино, 2007.-№2(34). - С.172-180.

37. Ранняя история Эфталитского государства в связи с «восточной политикой» Сасанидского Ирана (III-IVвв.)//ИООН/АН РТ.-Душанбе, 2007.-№2.-С.27-35.

38. Протоэфталитская история в связи с геополитическими интересами Сасанидкого Ирана в Центральной Азии (III-IVвв.)// «Инновационные идеи молодых ученых как вклад в развитие науки»

(Материалы Международной научно-практической конференции). - Шымкент, 2007.-С.153-157.

39. «Таърих-и Табари» Балъами как культурный памятник истории народов Центральной Азии (к вопросу о месте памятника в Центрально-азиатской историографии)//Культурное наследие – источник изучения истории, культурного и духовного возрождения мира (Материалы международной нуачной конференции). -Ашхабад, 2008. – С. 374 – 376 (резюме на англ. яз. - С. 249., на туркм. яз. - С. 130).

40. Сведения арабо-персоязычных источников о Нисе эпохи Сасанидов (Опыт анализа источников)//Вестник ТГНУ, серия гуманитарных наук. – Душанбе: Сино, 2008. №1(41). С. 69-72 (резюме на англ. и тадж. яз.).

41. Сведения Абу Али Балъами и другие письменные источники об эфталитах в контексте современных исследований//ИООН/АН РТ. – Душанбе: Дониш, 2008. - №2. – С. 24 – 27 (резюме на тадж. яз.).

42. Письменные источники по истории эфталитов//Вестник ТГНУ (Выпуск, посвященный 60-летию образования ТГНУ). – Душанбе: Сино, 2008. - С. 138 – 144 (резюме на англ. и тадж. яз.).

43. Постсоветская Центрально-азиатская историография истории эфталитов //Вестник ТГНУ (Выпуск, посвященный 60-летию образования ТГНУ). – Душанбе: Сино, 2008. - С. 144-147 (резюме на англ. и тадж. яз.).

44. Эфталиты между Сасанидским Ираном и Тюркским Каганатом//Вестник ТГНУ, серия гуманитарных наук. – Душанбе: Сино, 2008. - №2 (44) - С. 3-8 (резюме на англ. и тадж. яз.).

45. Освещение некоторых проблем истории эфталитов в трудах Центрально-азиатских ученых (1991 – 2007 гг.)//Исторический опыт модернизации тюрко-мусульманских народов СССР (Материалы международной научно-теоретической конференции). - РК: Актобе, 2008. - С. 185-187.

46.Проблемы образования государства эфталитов в контексте геополитических интересов Сасанидского Ирана и Центральной Азии (III – IV вв.)//Историческое пространство. Проблемы истории стран СНГ. – М., 2008. -№1-4. - С. 54 – 62.

47. «Шах-наме» Фирдоуси как источник изучения этнополитической истории Центральной Азии эпохи эфталитов//Иран-наме (научный востоковедческий журнал). – Алматы, 2008. - №2 (6). - С. 109-114.

48. Дехистан в описаниях арабо-персидских авторов IX – XI вв. // Эпоха нового возрождения и древняя история Дехистана (Материалы Международной научной конференции). -Ашхабад, 2008. – С. 208 – 209 (резюме на туркм. яз. - С. 43 – 44 и на англ. яз. - С. 121 – 122).

49. Сасаниды, эфталиты и тюрки в свете данных арабо-персоязычных источников IX – XI вв. (опыт анализа источников) // Очерки истории и теории культуры таджикского народа. – Душанбе: ООО «Контраст», 2009. – Т. 3. – С. 10 – 16.

50. Академик Б.Гафуров и современная историография эфталитов // Б. Гафуров – выдающийся исследователь истории Центральной Азии (Сборник докладов международной научной конференции). – Душанбе: Дониш, 2009. – С. 76 – 80.

1 Пигулевская Н.В. Сирийские источники по истории народов СССР. -М.-Л.: Изд-во АН СССР, 1941. -С.50; Исоматов М.М. Ирано-Среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари» Балъами. - Душанбе-Бишкек: Эджод, 2006. -С.86-130

2 Джандосова З.А. География Центральной Азии: Учеб. пособие. -СПб., 2005. -С.4-5; Кадырбаев А.Ш. Эволюция историко-географических и этнических названий Центральной Азии в российско-советской, западной, китайской и иранской историографии//Иран-наме. -Алматы, 2008. -№2(6). -С.233-234

3 Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана (С древнейших времен до начала XVI в.).-М.,1964.-Т.1. – С.199 - 217; Медведев Е.М.Очерки истории Индии до XIII века. -М., 1990; Ганковский Ю.В. Народы Пакистана (основные этапы этнической истории). -М., 1964; Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье (Очерки истории). -М., 1988; Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье (Этнос, языки, религии). -М., 1992.

4 Дьяконов М.М., Мандельштам А.М. Средняя Азия в III-V вв.//Очерки истории СССР (III-IX вв.). -М., 1958; Мандельштам А.М. Средняя Азия в VI-VII вв.// Очерки истории СССР (III-IX вв.). -М., 1958; История народов Узбекистана. -Ташкент, 1950. -Т.1; История Узбекской ССР//В 2 т. -Ташкент, 1955. -Т.1; История Туркменской ССР. -Ашхабад, 1957. -Т.1, кн.1; История таджикского народа//В 3 т.,

5 кн. -М., 1963. -Т.1. -М., 1964. -Т.2., кн.1.; История Ирана (Иссл. ученых Кембридж. ун-та)/Под ред. Э. Йаршатир; пер. на перс. яз. Х.Ануша.-Тегеран, 1383. -Т.3, ч.1. -С.305-312, 335-343, 446-453

5 Исоматов М.М. Ирано-среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари». – С. 7, 13 – 14; Курбанов А. Эфталиты (Очерки истории). –СПб.: Изд-во Европейский Дом, 2006. -С.12-31.

Нёльдеке Т. История иранцев и арабов в эпоху Сасанидов/Пер. на 2 перс. яз. А. Зарйаба. – Тегеран, 1359; Маркварт Й. Ираншахр в географии Мовсеса Хоренаци/Пер. на перс. яз. М. Мирахмади. – Тегеран, 1373; Он же. A Catalogue of the Provincial capitals of Eranshahr (Pahlavi text, version and commentary)/ed by G.Messina. – Roma, 1931; Кристенсен А. Иран в эпоху Сасанидов/ Пер. на перс. яз. Р. Йасуми. - Тегеран, 1332; Бартольд В. В. История Туркестана// Соч. –М., 1963. – Т.II., Ч.1. -С. 113 – 114; Он же. История культурной жизни Туркестана //Соч. - Т.II., Ч.1. -С.180-181; Он же. Рец. на книгу: L. Cahun. Introduction a i'histoire de l'Asie. Turcs et Mongol des origins a 1405.- Paris, 1896//Соч.- Т.V.-С.241; Он же. Рец. на книгу: E. Chavannes. Documents sur les Tou-kiue (Turcs) occidentaux (St-Petersbourg, 1903 (Сборник трудов Орханской экспедиции, VI)//Соч. – Т. V. – С. 342 – 364; Он же. Новый труд о половцах//Соч. - Т. V. – С. 392 – 408; Он же. Историко-географический обзор Ирана // Соч. –М., 1971. –Т.VII. - С. 47 – 48; Толстов С. П. Древний Хорезм. –М., 1948; Пигулевская А. Сирийские источники по истории народов СССР. – М., - Л., 1941; Она же. Города Ирана в раннем средневековье. -М.-Л., 1956; Гафуров Б. Г. Таджики. - М., 1972; Массон В. М., Ромодин В. А. История Афганистана (с древнейших времен до начала XVI в.). – М., 1964. - Т. 1; Фрай Р. Н. Наследие Центральной Азии/Пер. с англ. Л.Н. Додихудоевой. – Душанбе, 2001; Груссе Р. Империи номадов/Пер. на перс. яз. А.-Х. Майкада. -Тегеран, 1379; Машкур М.-Дж. Иран в древности. – Тегеран, 1343. - Т.I (на перс. яз.); Он же. Политическая история Сасанидов//В 2 т. – Тегеран, 1367/68 (на перс.яз); Кухзод А.-А. История Афганистана (От Греко-Бактрийского царства до ислама). - Кабул, 1325.- Т. II (на яз. дари); Вайнберг Б. И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в IV – V вв. (в связи с запустением Кара – тепе) // Буддийский культовый центр в Старом Термезе. – М., 1972; Она же. Этногеография Турана в древности (VII в. до н. э. – VIII в. н. э.). – М.. 1999; Литвинский Б. А.. Соловьев В. С. Средневековая культура Тохаристана (в свете раскопок в Вахшской долине). – М., 1985; Пугаченкова Г. А., Ртвеладзе Э. В. Северная Бактрия – Тохаристан: Очерки истории и культуры (древность и средневековье). – Ташкент, 1991; Таннер С. Афганистан: история войн от Александра Македонского до падения «Талибана» / Пер. с англ. С. М. Саксина. –

М., 2004; Майтдинова Г. Костюм раннесредневекового Тохаристана: история и связи. – Душанбе, 1992; Камолиддин Ш. С. Древнетюркская топонимия Средней Азии. – Ташкент, 2006; Якубов Ю. Ляхшские курганы и вопросы этногенеза населения верховьев р. Вахш в раннесредневековом периоде//Известия АН Тадж. ССР (Сер.: востоковедение, история, филология).-1990.-№2.-С.24-27; Гоибов Г. История Хатлона (с древнейших времен до наших дней). – Душанбе, 2006 (на тадж. яз.); Довуди Д. Денежное обращение древнего и средневекового Хатлона (V в. до н. э. – нач. XX вв. н. э.). – Душанбе, 2006; Давлатназар Х. Древний Шугнан в письменных и устных источниках. – Душанбе, 1998 (на тадж. яз.); Джавади Г.-Р. История государственного управления в Иране и Средней Азии в древности/ Автореф. дисс… канд. ист. наук. – Душанбе, 2004.

7 История таджикского народа (Древнейшая и древняя история). - Душанбе, 1998. - Т. 1. -С.468-482; История таджикского народа (Эпоха формирования таджикского народа). -Душанбе, 1999. - Т. II. - С.36-50; История народов Узбекистана. – Ташкент, 1992. - Т. 1 (на узб. яз.).

8 Исоматов М.М. Ирано-среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари». – С.138-163.

9 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.1. -С.261.

10 Симь-Вильямс Н. Новые бактерийские документы//ВДИ.-М., 1997.-№3.-С.3-10; Sims-Williams N. News From Ancient Afqanistan. - P.5-10// http://www.silkroad Foundation. Org/ news letter/vol.4 num 2; Он же. Bactrian letters From the sasanian and Hephthalite periods//Proceedins of the 5th conference of the Societas iranologica Europaca held in Ravenna, 6-11 October 2003/-Milan: Mimesis, 2003.-Pp.701-713.

11 Егишэ. О Вардане и войне армянской / Пер. с др.-арм. яз. акад. И.О. Орбели; подгот. к изд., предисл. и примеч. К.Н. Юзбашяна. -Ереван: Изд-во АН АрмССР, 1971.

12 Тревер К. В. Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам IV – VII вв. (К истории народов Средней Азии) // Советская археология. -М.,1954. -Вып. 21. -С.131-147; Тер- Мкртичян Л.Х. Армянские источники о Средней Азии V-VII вв. -М.: ГРВЛ, 1979.

13 Пигулевская Н. Сирийские источники по истории народов СССР. - М. -Л.: Изд- во АН СССР, 1941; Она же. Города Ирана в раннем средневековье. -М. -Л.: Изд-во АН СССР, 1956.

14 Enoki K. On the nationality of the Ephthalitis. –Pp. 3 – 14; Гафуров Б.Г. Таджики. –Кн. 1. – С. 258-259.

15 Бичурин Н.Я. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена. –М.-Л., 1950/1953. - Т.1 - 3; Бернштам А.Н. Тюрки и Средняя Азия в описании Хой Чао//ВДИ. –М., 1952. - №1 (39). – С. 187-195.; Ставиский Б.Я. Хутталь в сообщениях китайских путешественников Сюань Цзана и Хой Чао//ИООН АН Тадж. ССР. – Сталинабад, 1957. - №14. – С …..; Малявкин Л.Г. Танские хроники о государствах Центральной Азии (Тексты и исследования). - Новосибирск: Наука, 1989.; Боровкова Л.А. Запад Центральной Азии во II в. до н.э. – VII в. н.э. (Историко-географический обзор по древнекитайским источникам). –М.: ГРВЛ, 1989; Курбанов А. Средневековые китайские источники об эфталитах // Священная Рухнама – философия нового тысячелетия (Материалы Междунар. научн. конф.). – Ашхабад, 2007. – С. 545 – 546.

16 Неру Дж. Взгляд на всемирную историю. – М.: Прогресс, 1989. - Т. I. – С. 161 – 162.

2. Ибн ал-Факих. Краткий перевод ал-Булдана (главы, посвященной Ирану) /Пер. на перс. яз. Х.Масъуда.-Тегеран,1349.-С.4-5; Ибн ал-Факих. Китаб-ул-булдан/Введ.,пер.с арабс. А.С.Жамкочяна.-Ереван,1979.

18 Ал-Масъуди. Мурудж аз- захаб…-Т-1.-С.11-13.

19 Ал-Истахри. Книга путей и стран/Введ., комм. и указ. И Афшара.-Тегеран, 1340/1961.-С.3-4(на перс. яз).

20 Ибн Хаукал. «Китаб сурат ал-арз»/ Пер. с арабского О.Б.Фроловой//Материалы по истории Средней и Центральной Азии X-XIXвв.-Ташкент: Фан, 1988.-С.18-20.

21 ал-Мукаддаси. Ахсан ат-такасим фи маърифат-ил-акалим/Пер.на перс.яз. А.Н.Мунзави. -Тегеран, 1361; Беленицкий А.М., Бентович И.Б., Большаков О.Г. Средневековый город Средней Азии.- Л.: Наука, 1973.-С.136-138; Колесников А.И. Материалы к характеристике политической и этноконфессиональной ситуации в восточном Иране и Хорасане (по сведениям мусульманских географов IX-XII вв.). -С.69-96.

22 Пределы мира от Востока до Запада/Предисл., комм., и указ.М.Ситуда.-Тегеран,1362.-С.7(на перс. яз.)

23 Беляев В.И. Арабские источники по истории туркмен и Туркмении IX-XIII вв.//Материалы по истории туркмен и Туркмении. -М.-Л.,1939. -Т.1.-С.12-14.

24 Исоматов М.М. Сведения Абу Али Балъами и другие письменные источники об эфталитах в контексте современных исследований //ИООН АН РТ. – Душанбе, 2008. - №2. -С. 24 – 27.

25 Нёльдеке Т. История иранцев и арабов в эпоху Сасанидов -С.11-24.

26 Исоматов М.М. Ирано-среднеазиатские взаимоотношения по «Таърихи Табари».-С.138-163.

27Исоматов М.М. Ирано-среднеазиатские взаимоотношения по «Таърихи Табари».-С.4-5.

28 Альбаум Л. И. Балалык-тепе: К истории материальной культуры и искусства Тохаристана. -Ташкент, 1960; Он же. Раскопки замка Занг-тепе // ИМКУ.-Ташкент, 1963. -Вып. 4. -С. 74; Он же. Занг-тепе (раскопки 1962 г.) //ИМКУ. -1965. -Вып.6.-С.87-108; Он же.Городище Дальверзин-тепе // ИМКУ. –Ташкент, 1966. -Вып. 7. -С.47- 65; Ртveладзе Э. В. Новые археологические данные к истории городища Будрач // ИМКУ. –Ташкент, 1983. -Вып. 18.-С.38-40; История таджикского народа. – 1998. –Т. 1. – С. 477 – 491; История таджикского народа. – 1999. – Т. 2. С. 87 – 142.

29 Якубов Ю., Довутов Д., Филимонова Т., Ахметзянов М. Погребение эфталитского воина//Наследие предков. – Душанбе, 2008. - №11. – С.139 – 142.

30 Зеймаль. Е.В. Археологические работы в Гиссарской долине // АРТ.-Вып. 6.-С.135-136; Зеймаль Т.И. Вахшская долина в древности и раннем средневековье: Археологические памятники и динамика ирригационных систем левобережья долины./Автореф. канд. ист. наук. –Л., 1969.-С.10; Литвинский Б. А., Соловьёв В.С. Средневековая культура Тохаристана в свете раскопок в Вахшской долине.-М.,1985; Литвинский Б. А., Зеймаль Т. И. Аджина-тепа: Архитектура. Живопись. Скульптура. –М.,1971; Гафуров Б.Г. Таджики. – Кн. 2. – С. 357-360.

31 Ильясов Дж. Я. Некоторые замечания к проблеме происхождения эфталитов//Transoxiana. – С. 118.

32 Бернштам А. Н. Историко-археологические очерки Центрального Тянь-Шаня и Памиро-Алая // Материалы и исследования по археологии СССР.-М., 1952.-С.276

33 Бернштам А. Н. Очерк истории гуннов. – Л., 1951.- С. 197.

34 Бабаев А. Д. Историко-археологический очерк Западного Памира//Автореф. дисс… д-ра ист. наук.-Новосибирск,1989. -С.22-24.

35 Бабаев А. Д. Уникальные находки из погребальных сооружений Западного Памира// ИООН АН Тадж ССР.-Душанбе, 1965.-№1. -С.71-81; Он же. Памир и проблема эфталитов// Сборник археологических работ ТГУ им.В.И.Ленина. –Душанбе,1975. -С.5-21.

36 Бубнова М.А. Работы Памирского археологического отряда на Западном Памире в 1976г.// АРТ.-Душанбе, 1982.-Вып. 16. -С.173-178.

37 Бубнова М. А. Раскопки Кафыр-калы // Археологические открытия 1982г. –М.,1984. -С.179-183; Она же. Работы Памирского отряда в 1980г.// АРТ. –Душанбе,1987.- Вып. 20.-С.386-394.

38 Бубнова М. А. Культовый комплекс в кишлаке Вранг (Западный Памир)// АРТ .-Душанбе, 1986.- Вып.19.-С.249-263; Она же. Археологическая карта ГБАО: Западный Памир (памятники каменного века-XXвек).-Душанбе, 2008.-483с.

39 Бабаев А.Д. Крепости и погребальные сооружения древнего Вахана.-Душанбе,1965.-С.14.

40 Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites.-P.36; Дех-худа А. Лугат-наме (Энциклопедический словарь). – Тегеран, 1377/1998. – Т.16. – С.23804.

41 Беленицкий А. М., Маршак Б. И., Распопова В. И. Социальная структура населения древнего Пенджикента // Товарно-денежные отношения на Ближнем и Среднем Востоке в эпоху средневековья. – М.,1979; Смирнова О. И. Очерки из истории Согда.-М.,1970; Она же. Сводный каталог согдийских монет: Бронза. –М.,1981; Гафуров Б.Г. Таджики. – Кн. 2. С. 362 - 367.

42 Лившиц В.А. Надписи на фресках Афрасиаба // Тезисы докладов сессии, посвященной истории живописи стран Азии.-Л.,1965; Альбаум Л.И. Живопись Афрасиаба.-Ташкент, 1975; Гафуров Б. Таджики.- Кн.2. – С. 367; История таджикского народа. - 1999.-Т.2. - С.231-233; Роль города Самарканда в истории мирового культурного развития (Материалы междунар. научн. симпозиума, посвящен. 2750-летному юбилею г. Самарканда).-Ташкент, 2007.-С.104-117.

43 Ртвеладзе Э.В. История и нумизматика Чача (вторая половина III-середина VIIIв.н.э.).-Ташкент,2006

44 Шагалов В.Д., Кузнецов А.В. Каталог монет Чача III-VIIIвв. - Ташкент, 2006.

45 Археология. Средняя Азия и Дальний Восток в эпоху средневековья. -С.81

46 Буряков Ю.Ф. Генезис и этапы развития городской культуры Ташкентского оазиса.– Ташкент ,1982.-С.12-46, 52-57.

47 Филанович М.И. К вопросу о типологии раннесредневековых святилищ огня Согда и Чача // Городская культура Бактрии - Тохаристана и Согда. - Ташкент,1987.

48 Археология. Средняя Азия и Дальний Восток в эпоху средневековья. -С.80.

49 Бичурин Н.Я. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии. – Т. 1. -С.366

50 Бичурин Н Я. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии. – Т. 1. -С.269

51 Иностранцев К.А. Туркестанские оссуарии и астоданы//ЗВОРАО.-СПб.,1907.-Т.XVII.-С. 0166-0171; Он же. К изучению оссуариев// ЗВОРАО.-СПб., 1908.-Т.XVIII.-С. 064-067; он же. О древнеиранских погребальных обычаях и постройках // ЖМНП, н. с. -СПб., 1909(март)-Ч. XX.-С.95-121.

52 Литвинский Б.А. Курганы и курумы Западной Ферганы (Раскопки, погребальный обряд в свете этнографии). - М.,1972. - С.674-681; Заднепровский Ю.А. Археологические памятники южных районов Ошской области. - Фрунзе,1960. -С.54.

53 Неразик Е. Е. Раскопки Якке-Парсана //МХЭ. - СМ.,1963.- Вып.7. - С.417.

54 Литвинский Б.А. Проблемы этнической истории древней и раннесредневековой Ферганы // История и культура народов Средней Азии (Древность и средние века). - М., 1976. -С.55-56

55 Исоматов М. Ашт (историко-этнографический очерк). - Душанбе, 2001.-С.13-15 (на тадж. яз.).

56 Негматов Н.Н. Историко-культурная область Уструшана//Древняя Устурушана: Города, их локализация и хронология (материальная культура Уструшаны. Выпуск 5-8).-Душанбе,2003.-С.9-10

57Воронина В.Л., Негматов Н.Н. Открытие Уструшаны//Сквозь века: К истокам культуры народов СССР.-М., 1986.-С.61-98; Древняя Уструшана: Города, их локализация и хронология.-С.3-9.

58 Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана IV-V вв.//Кара-тепе III.-М.:Наука,1972.-С.129-155; Ртveладзе Э.В. Денежное обращение в Северо-Западном Тохаристане в раннем средневековье// Городская культура Бактрии - Тохаристана и Согда. - Ташкент, 1987.-С.103-119.

59 Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в IV-Vвв. (в связи с запустением Кара-тепе) // Буддийский культовый центр Кара-тепе в Старом Термезе. – М., 1972. - С.129-154; Она же. Эфталитская династия Чаганиана и Хорезма//Нумизматический сборник/ГИМ.-М., 1972.-Вып.III, Ч.IV.-С.3-24; Зеймаль Е.В.Политическая история древней Трансоксианы по нумизматическим данным// Культура Востока: Древность и раннее средневековье. - Л., 1978.-С.3-27; Луконин В.Г.Древний и раннесредневековый Иран. -С.207-231; Гафуров Б.Г. Таджики. – Кн.2 – С. 357 – 368; История таджикского народа. – 1999. – Е. 2. – С. 131 – 142; Ртveладзе Э.В.Древние и раннесредневековые монеты историко-культурных областей Узбекистана. -Ташкент, 2002; Бирюков Д.В. Монета в жизни народов Трансоксианы. Факты, проблемы, концепции//Нумизматика Центральной Азии.-Ташкент,2004.-Вып. VII.-С.13-15; Alram M.Ein schatzfund Hephthalitischer drachmen aus Baktrien//Роль города Самарканда в истории мирового культурного развития (Материалы междунар.научн. симпозиума, посвящен. 2750-летнему юбилею г.Самарканда).-Ташкент-Самарканд, 2007.-С.139-146; Завьялов В.А. Кушаншахр при Сасанидах (по материалам раскопок городища Зартепа). - СПб., 2008. – С. 244 – 264.

60 Бартольд В.В. История изучения Востока в Европе и России//Соч.-Т.IX.-С.299; Enoki. K. On the Nationality of the Ephthalites. -P.19; Biswas A. The political history of the Huns in India.-New Delhi, 1973.-P.16-17//www.exotici-cindiaer.com

61 Бартольд В.В. Рецензия на книгу: Leon Cahun, Introduction a' l'histoire de l'Asie. (Turcs et Mongols des origins a' 1405) // Соч. – М., 1968. – Т. V. – С. 241 – 252; Нёльдеке Т. История иранцев и арабов в эпоху Сасанидов / Пер. на перс. яз. А. Зарйаб. – Тегеран, 1359; Маркварт Й. Ираншахр в географии Мовсеса Хоренаци/Пер. на перс. яз. М. Мирахмади. – Тегеран, 1373; Он же. A Catalogue of the Provincial capitals of Eranshahr (Pahlavi text, version and commentary)/ed by G.Messina. – Roma, 1931.

62 См.: История древнего мира (Упадок древних обществ). -М., 1989. -Кн.3. -С.243-252

63 Droun E. Memoire sur les Huns Ephthalites dans leur rapports avec les rois perses sassanides// Le Miseon. – 1895. -Vol. XIV. – Pp. 73 – 84, 141 – 161, 232 – 247, 277 – 288; Stein A. White Huns and kindred Tribes in the history of India North-west Frontier// Indian Antiquary. – 1905.- №34. – Pp. 73 – 87; Cunningham A. Ephthalities, or White Huns//Journal of Numismatic Society and Arkheological Survey of India. – London, 1893. – Pp. 222 – 244; Еноки К. On the nationality of the Ephthalites. – P. 16 – 17.

64 St. Martin V. Huns Blancs ou Ephthalites des auteurs bysantins. – Paris, 1849; Еноки К. On the nationality of the Ephthalites. – P. 15 - 16.

65 Бернштам А. Н. Очерк истории гуннов//Избранные труды по археологии и истории кыргызов и Кыргызстана. – Бишкек, 1998. - Т. II. – С. 323; Enoki K. The Origin of the White Huns//East and West. –- 1955. – Vol. VI, №3. –P. 232 - 234; Он же. On the Nationality of the Ephthalites. -P.17-18.

66 Еноки К. On the Nationality of the Ephthalites. -P.19-22; Czekledu K. Zur Geschichte der Hephtaliten//Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungarical. – Budapesht (Acta ant. Hung.), 1980. Vol. 28. Fase 1 – 4.

67 Altheim F. Geschichte der Hunnen. Bd. 2. Die Hephtaliten in Iran. – Berlin, 1960. - S. 273 – 279.

68 Веселовский Н. Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего. – СПб., 1877.-С.13-19.

69 Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites. -P.19-22

70 Маркварт Й. Ираншахр. – С.121 – 125.

71 Бартольд В.В. История Туркестана// Соч. –М., 1963. –Т.II., Ч.1. -С. 113 – 114; Он же. История культурной жизни Туркестана //Соч. - Т.II., Ч.1. -С.180-181; Он же. Рецензия на книгу: Leon Cahun, Introduction a' l'histoire de l'Asie. (Turcs et Mongols des origins a' 1405) // Соч. – М., 1968. – Т. V. – С. 241; Он же. Историко-географический обзор Ирана // Соч. –М., 1971. –Т.VII. - С. 47 – 48.

72 Исоматов М.М. Ирано-среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари». -С.7,13-14

73 Мандельштам А.М. Рецензия на исследование «Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites» (MRDTB, T.18, 1959. -P.1-58)//ННА. –М., 1962. -№3. -С.231-232; Он же. Рецензия на книгу «Altheim Fr. Geschihte der Hunnen» (Bd. 1. -Berlin, 1959. -463s.)// ННА. -М., 1962. -№3. -С.201-203; Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.2. -С.357-368

74 Толстов С.П. По следам древнехорезмийской цивилизации. – М.-Л., 1948. -С. 213-245; Он же. Работы Хорезмской археолого-этнографической экспедиции АН СССР в 1949-1953 гг.//Труды Хорезмской археолого-этнографической экспедиции. –М., 1958. –Т.II. -С. 252.

75 Толстов С.П. По древним дельтам Окса и Яксарта. -М., 1962. -С.244.

76 Толстов С.П. Древний Хорезм (Опыт историко-археологического исследования). -М., 1948. -С.277

77 Толстов С.П. По следам древнехорезмийской цивилизации. –М., 1948. -С.216, 278

78 Тревер К.В. Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам. -С. 135 – 144.

79 Пигулевская Н.В. Сирийские источники по истории народов СССР. -С.47-49

80 Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. -С.114

81 Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. -С.164-165, 214

82 Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. -С.190

83 Бернштам А.Н. Очерк истории гуннов. -С.197

84 Гумилев Л.Н. Эфталиты и их соседи в IV в.//ВДИ. -М., 1959. -№1. -С.129-140; Он же. Эфталиты – горцы или степняки?//ВДИ. -М., 1967. -№3. -С.91-99

85 Enoki K. Sogdiana and the Hsiung-nu // Central Asiatic Journal. -Tokyo, 1955.-Vol. l, N 1. -Pp. 43 - 62; Он же. The origin the White Hunns or Ephthalites//EW. -1955. -Vol VI. N3. -P. 231-236; Он же. The date of Kidarites//The Tokyo Cakuho (Report of Oriental Library). -1958. – Vol. XLI, N3. – Pp. 289 - 298; Он же. On the Nationality of the Ephtalites//MRDTB. - 1959. P.1-58.

86 Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в. -С.135-136

87 Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в. -С.140; Он же. Эфталиты – горцы или степняки? -С.98.

88 Маршак Б.И. К вопросу о восточных противниках Ирана в V в.//СНА. -М., 1971. -Вып.10. -С.65.

89 Дьяконов М.М., Мандельштам А.М. Средняя Азия в III-V вв.//Очерки истории СССР (III-IX вв.). -М., 1958; Мандельштам А.М. Средняя Азия в VI-VII вв.// Очерки истории СССР (III-IX вв.). -М., 1958

90 История народов Узбекистана. -Ташкент, 1950. -Т.1; История Узбекской ССР//В 2 т. -Ташкент, 1955. -Т.1.

91 История Туркменской ССР. -Ашхабад, 1957. -Т.1, кн. 1.

92 История таджикского народа//В 3 т., 5 кн. -М., 1963. -Т.1. -М., 1964. -Т.2., кн.1.; История таджикского народа. -Душанбе, 1998. -Т.1. -Душанбе, 1999. -Т.2.

93 История Ирана (Иссл. ученых Кембридж. ун-та)/Под ред. Э. Йаршатир; пер. на перс. яз. Х.Ануша.-Тегеран, 1383. -Т.3, ч.1. -С.305-312, 335-343, 446-453

94 Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана (С древнейших времен до начала XVI в.).-М.,1964.-Т.1.

95 Медведев Е.М.Очерки истории Индии до XIII века. -М., 1990.

96 Ганковский Ю.В. Народы Пакистана (основные этапы этнической истории). -М., 1964

97 Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье (Этнос, языки, религии). -М., 1992.

98 Мандельштам А.М. О некоторых вопросах сложения таджикской народности в среднеазиатском междуречье//СА. -М., 1954. -№20. -С.62

99 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.1. -С.263

100 Курбанов А. Эфталиты. -С.28-29

101 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.1. -С.243-284

102 Исоматов М.М. Академик Б.Гафуров и периодизация истории эфталитов (IV-VI вв.)//Академик Бободжон Гафуров: Изучение истории и цивилизации народов Центральной Азии (история и современность).-Душанбе, 1998. -С.8-10; Он же. Эфталиты в интерпретации Б.Гафурова//Академик Бободжон Гафуров – исследователь истории и культуры народов Центральной Азии (Сб. ст.). –Душанбе, 1999. -С.56-66 (на тадж. яз.)

103 Иностранцев К.А. Венец индо-скифского царя, тюрбан индийцев в античном искусстве и женский головной убор Кафиристана//Известия ИАН.- СПб., 1909. – VI серия, №2. -С. 135-138.

104 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.1. -С.262

105 Гафуров Б. Г. Таджики. -Кн.1. -С.262

106 Маршак Б.И. К вопросу о восточных противниках Ирана В V в.//СНВ.-М.,1971.-Вып.X.-С.48-66.

107 Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана IV-V вв.-С.129-154; Она же. Эфталитская династия Чаганиана и Хорезма//Нумизматический сборник ГИМ -М., 1972. -Вып.III.-Ч.4.-С.3-24;

108 Пугаченкова Г.А., Ртвеладзе Э.В. Северная Бактрия – Тохаристан: Очерки истории и культуры (древность и средневековье).-Ташкент, 1990; Ртвеладзе Э.В. По поводу династических связей Хорезма и Чаганиана в реннем средневековье//Вестник ККФАН Уз.ССР.-1980.-№1(79); Он же. К истории эфталитов-алхонов// Творческое наследие народов Средней Азии в памятниках искусства, архитектуры и археологии (Тез. докл.).-Ташкент,1985.-С.110-112; Ртвеладзе Э.В., Сагдуллаев А. Памятники минувших веков.-Ташкент,1986.-С.93-95.

109 Ходжайов Т.К. К палеоантропологии древнего Узбекистана. – Ташкент, 1980; Он же. Этнические процессы в Средней Азии в эпоху средневековья (Антропологические исследования). –Ташкент, 1987.

110 Литвинский Б.А. Проблемы этнической истории древней и раннесредневековой Ферганы//История и культура народов Средней Азии (древность и средние века).-М.,1976.-С.49-65; Литвинский Б.А., Соловьев В.С. Средневековая культура Тохаристана (в свете раскопок в Вахшской долине).-М.,1985.

111 Седов А.В. Кобадиан на пороге раннего средневековья.-М.,1987; Литвинский Б.А., Седов А.В. Культуры и ритуалы Кушанской Бактрии.-М.,1987.

112 Зеймаль Е.В. Политическая история древней Трансоксианы по нумизматическим данным//Культура Востока: древность и раннее средневековье. –Л., 1978. -С.3-87; Он же. Древние монеты Таджикистана. –Душанбе, 1983; Он же. К периодизации древней истории Средней Азии (середина I тысячелетия до н. э.- середина I тысячелетия н. э.)//Центральная Азия: новые памятники письменности и искусства (Сб. ст.). – М., 1987. – С. 149 – 157.

113 Ртвеладзе Э. В. К истории эфталитов-алхонов. -С.112-115; Ртвеладзе Э.В., Сагдуллаев А. Памятники минувших веков. -С.93-95.

114 История таджикского народа. -1999. -Т.2. -С.36

115 Соловьев В. С. Северный Тохаристан в раннем средневековье. -С.30-36.

116 Enoki K. The Origin of the White Huns or Hephthalites//EW. -1955. -Vol.VI. -№3; Он же. On the Nationality of the Ephthalites//MRDTB/ -Tokyo, 1959. -№18. -Pp.1-58

117 Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites. -P.42

118 Ghirshman R. Les Chionites – Hephtalites//MDAFA. -Le Caire, 1948. -T.XIII. -P.10-14, 19 – 21.

119 Груссе Р. Империи номадов/Пер. с на перс. яз. А.Майкада. -Тегеран, 1353. -С.137-146; Altheim F. Geschichte der Hunnen. -Berlin, 1959. –Bd. I. -S.32 – 33, 41-56. -Berlin, 1960. –Bd.II. -S.255-290; Мандельштам А.М. Рец. на книгу Altheim Fr. Geschihte der Hunnen (Bd. 1. -Berlin, 1959. -463s.)// НАА. -М., 1962. -№3. -С.201-203; Henning W.B. The Bactrian inscription//Bulletin of the School of Oriental (and African) Studies (BSO (A)S). –London, 1960.- Vol.23. –Pt.1; Junker H. Die hephtalitischen Munztnschriften//Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften (SBAW). -Phil. –hist. Abt. -Munchen, 1930. – Bd. 27; Humbah H. Kusan und Hephtaliten. -Munchen, 1961

120 Мандельштам А.М. Рец. на книгу «Altheim Fr. Geschihte der Hunnen» (Bd. 1. -Berlin, 1959. -463s.)// НАА. -М., 1962. -№3. -С.201-203;

121 Gobl R. Dokumente zur geschichte der Iranischen Hunnen in Bactrien und Indien. -Wiesbaden, 1967. -Bd. I.

122 Гафуров Б.Г. Таджики. –Кн.1. -С.254.

123 Litvinsky B.A. The Hephthalite Empire//History of civilizations of Central Asia. (The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750. – Pariz, UNESKO Publishing, 1996. – Vol. III. –Pp. 135-162.

124 Средняя Азия и Дальний Восток в эпоху средневековья. Средняя Азия в раннем средневековье. –М., 1999. – (Археология, Т. 19).

125 История таджикского народа (Древнейшая и древняя история). -Душанбе, 1998.-Т.1. - С. 468 -491; История таджикского народа (Эпоха формирования таджикского народа).-Душанбе,1999.-Т.2.-С. 36-50.

126 История народов Узбекистана. – Ташкент, 1992 (на узб. яз.).

127 История Казахстана и Центральной Азии (Учебн. пособие).-Алматы, 2003; Плоских В.М., Джунушалиев Д.Д. История кыргызов и Кыргызстана.-Бишкек, 2007.

128 История таджикского народа. –1999. –Т.2. -С.36-37.

129 Негматов Н.Н. Таджикский феномен: теория и история.- Душанбе, 1997; Якубов Ю. Ляхшские курганы и вопросы этногенеза населения верховьев р. Вахш в раннесредневековом периоде//Известия АН Тадж. ССР (Сер.: востоковедение, история, филология).-1990.-№2.-С.24-27; Он же. Таджики(к вопросу этногенеза).-Душанбе,1994(на тадж. яз.); Он же. Религия древнего Согда.-Душанбе,1996; Он же. История таджикского народа (Учебник для 6 кл.).-Душанбе,2001(на тадж. яз.); Он же. Династический символ царей Хатлона//Ирано-Славика.-М.,2004.-№3-4.-С.48-52; Абдуллоев Д.А. Еще раз к вопросу об эфталитах//Вклад иранских народов в развитие мировой цивилизации: история и современность(тез.докл.).-Душанбе, 1992.-С.27-28; Гоибов Г.Г. История Хатлона (история и современность).-Душанбе, 2006(на тадж.яз.); Каримова Г. Афганистан глазами китайских пилигримов// Наследие предков. -Душанбе, 1998,№3.-С.83-87; Майтдинова Г. Государство Кирпанд – империя в Средней Азии//Наследие предков.-Душанбе,2003.-№6.-С.79 -88; Довутов Д. Влияние Сасанидов на монетное дело стран Востока//Вклад иранских народов в развитие мировой цивилизации: История и современность (тез. докл.). -Душанбе,1992.-С.30; Он же. К периодизации денежного обращения северного Тохаристана в позднекушанском и послекушанском периоде//ИООН АН РТ.-2003.-№2.-С.31-37; Он же. Сасанидская халцедоновая печать из Душанбе// Наследие предков.-2003.-№6.-С.127-132; Он же. Денежное обращение древнего и средневекового Хатлона (V в. до н. э.- начало XX в. н. э.).-Душанбе, 2006; Якубов Ю., Филимонова Т., Довутов Д. История Куляба (с древнейших времен до наших дней).-Душанбе, 2006.

130 Джуманалиев Т. Очерки политической истории кочевников Притяньшанья с древности до конца XVIIвв.- Бишкек, 2007.

131 Зуев Ю.А. Ранние тюрки: Очерки истории и идеологии. – Алматы, 2002. -С.5-23; Он же. Самое сильное племя// Историко-культурные взаимосвязи Ирана и Дашт-и Кипчака в XIII-XVIII вв. (Материалы Междунар. кругл. стола).-Алматы, 2004.-С.31-68.

132 Гундогдыев О.А. Прошлое туркмен//Избранные труды по истории и культуре Туркменистана. -М., 1998; Юсупов Х. Страницы истории Туркменистана (с древнейших времен до арабского завоевания). -

М.,1997; Бурханов А. Лебап от Кушан до Саманидов (историко-археологический очерк бассейна среднего течения Амударьи)//Ирано-Славика.-М.,2006.-№3-4(12).-С.51-58; Он же. Кушанские и кушано-сасанидские монеты из Лебапского велаята// Miras.-Ашхабад,2007.-№2(26).-С.78-95.

133 Ртвеладзе Э.В. Монеты на Великом Шелковом пути//Нумизматика Центральной Азии (Сб. статей).-Ташкент,1998.-Вып.3.-С.5-18; Он же. Древние и раннесредневековые монеты историко-культурных областей Узбекистана.-Ташкент,2002.-Т.1; Он же. Монеты Катфара/Гатфара - предводителя эфталитов// Нумизматика Центральной Азии.-Ташкент, 2004. -Вып. 7.-С.106-110; Он же. История и нумизматика Чача(вторая половина III-середина VIIIв.н.э.).-Ташкент, 2006; Ильясов Дж.Я. Эфталиты – алхоны в Чаганиане// Нумизматика Центральной Азии.-Ташкент,1999.-№04.-С.32-41; Он же. Об этнической принадлежности правителей Пенджикента// Нумизматика Центральной Азии.- Ташкент,2004.-Вып.7.-С.54-62; Он же. Некоторые замечания к проблеме происхождения эфталитов// TRANSOXIANA(История и культура).-Ташкент, 2004.-С.117-127; Он же. О происхождении тамги Самаркандских правителей// Роль города Самарканда в истории мирового культурного развития (Матер. Междунар. научн. Симпоз., посвящ. 2750-летнему юбилею г. Самарканда).-Ташкент-Самарканд, 2007.-С.146-149.

134 Якубов Ю., Довутов Д., Филимонова Т., Ахметзянов М. Погребение эфталитского воина//Наследие предков. -Душанбе, 2008.-№11.-С.139-142.

135 Якубов Ю., Довутов Д., Филимонова Т., Ахметзянов М. Погребение эфталитского воина. - С. 142.

136 Курбанов А. Эфталиты (Очерки истории).-СПб.: Европейский Дом, 2006

137Ибни Факех. Краткий перевод ал-Булдана (разделы, относящиеся к Ирану)/Пер. на перс. М.И. Ойати.-Тегеран, 1349. - С.7-9; ал-Мукаддаси. Ахсан-ат-такасим//Материалы по истории туркмен и Туркмении.-Т.1.-С.28,185-208; Йакут ал- Хамави. Муъджам ал-Булдан.-Т.IV.-С.398 (на араб. яз.).

138 История таджикского народа.-1963.-Т.1.-С.405.

139 Гафуров Б.Г. Таджики.-Кн.1-С.191-197.

140 История человечества. – Т. 3. – С. 136; Худододиён А. История древнего Ирана. (Аршакиды – Сасаниды). – Тегеран, 1383. - Т. !. – С. 133 – 134.

141 Луконин В.Г. Комментарии // Фирдоуси. Шахнаме. – Т. V. – С. 359; Он же. Древний и раннесредневековый Иран. – М., 1987. – С. 241.

142 Гафуров Б.Г. Кушанская эпоха и мировая цивилизация. - ……. С. 55 – 66.

143 Тревер К.В. Кушаны, хионитиы и эфталиты по армянским источникам. – С. 138 – 139; Тер-Мкртичян Л.Х. Армянские источники о Средней Азии. – С. 41-45.

144 Кристенсен А. Иран в эпоху Сасанидов. -С. 136; Машкур М.-Дж. Политическая история Сасанидов. –Т.1. -С. 85-87; Dani A.H., Litvinsky D.A. Kushano-Sasanian kingdom//HCCA. –Vol. III. -P. 103 – 104; Бивар А.Д. Земля Каноранг: Мерв между Кушанами и Сасанидами // Мерв в древней и средневековой истории Востока: Культурные взаимодействия и связи (Тез. докл.). – Ашхабад, 1991. – С. 7-8; Зарринкуб А.-Х. История народов Ирана (Иран до ислама). – Тегеран, 1381. – Т. I. – С. 420 – 422.

145 Шмидт А. Э. Материалы по истории Средней Азии и Ирана//Учен. зап./ ИВАН СССР. –М.,1958.–Т.16.-С.442

146 Балами. Таърих-и Табари // Рукопись НБТ им. Фирдоуси. -№161. –Л.121; Бобоев Ф. Б. Старый Мерв в хронике Табари // Ирано-Славика. –М., 2006. -№ 1 (9). -С. 38 – 39

147 Шмидт А. Э. Материалы по истории Средней Азии и Ирана. -С. 442.

148 ас-Саалиби. Шах-наме/Пер. на перс. яз. М. Хидоят. –Тегеран, 1369. -С.15; Гардизи. Зайн ал-ахбар/Подгот. к изд., предисл.., и примеч. А. Хабиби. – Тегеран, 1347. -С.---

149 Луконин В. Г. Древний и раннесредневековый Иран. -С. 210; Книга деяний Арташира, сына Папака. -С.83.

150 Нёльдеке Т. История иранцев и арабов эпоху в Сасанидов. -С. 67 – 68; Авторы жизнеописаний Августов //ВДИ. – 1959. - № 2-3. -С. 235; №4. – С. 237.

151 Луконин В.Г. Древний и раннесредневековый Иран. – С. 218 – 219.

152 Луконин В. Г. Культура Сасанидского Ирана. -С. 62

153 История таджикского народа. – 1963. – Т.1. – С. 367; Лившиц В.А. К открытию бактрийских надписей на Кара-тепе//Буддийские пещеры в Старом Термезе: Основные итоги работ 1963 – 1964 гг. (надписи, терракоты, каменные рельефы). – М., 1969. -С. 56.

154 Луконин В. Г. Древний и раннесредневековый Иран. -С. 224 – 225; Тревер К. В., Луконин В. Г. Сасанидское серебро. -С. 13-15

155 Исоматов М.И. Проблема образования государства эфталитов в контексте геополитических интересов Сасанидского Ирана в Центральной Азии (III-IV вв.) -С.56-57.

156 Балъами. Таърих-и Табари // Рукопись НБТ им. Фирдоуси. –№ 161. –Л. 129а.; Мискавейх. Таджариб ал-умам. –Т.1. -С. 129 - 130

157 Массон В. М. Кушанская эпоха в древней истории Узбекистана // ОНУз ССР. -1981. №4. -С. 34; Бурханов А. А. Древний и средневековый Лебап в системе Евразийских культур и государств. – Казань,2007. -С.15

158 Филанович М. И. Историко-культурные археологические таблицы по городищу Гяур-кала в Старом Мерве // Древний Мерв (Сб. статей). –Ашхабад, 1989. -С. 92; Бобоев Ф. Б. Старый Мерв в хронике Табари // Ирано-Славика. –М., 2006. -№1(9). -С.38 – 39

159 Луконин В. Г. Древний и раннесредневековый Иран. -С. 223

160 Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана: Иран в III-V вв. (Очерки по истории культуры).-М., 1969.-С. 118.

161 Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси. - №161. – Л.136а; ас-Саалиби. Шахнаме. – С. 237.

162 Frye R. N. Sassanian Inscriptions and Kushan History // Центральная Азия в кушанскую эпоху. –Т.2. -С. 151-152; Он же. Наследие Ирана. -С.293; Луконин В. Г. Кушано-Сасанидские монеты. -С.17

163 Луконин В. Г. Древний и раннесредневековый Иран. -С.224

164 Ставиский Б. Я. Кушанская Бактрия: проблемы истории и культуры. -С.135 - 136

165 Bivar A. D. The Kushano-Sasanian Coins Series. – P. 13 - 42

166 Gobl R. Dokumente zur Geshichte. –P. 24-25 (Bd.1), 47-48 (Bd.2)

167 Луконин В. Г. Кушано-сасанидские монеты//Эпиграфика Востока. – Л., 1967. - №18. . -С. 16-17, 24-25.

168 Пилипко В.Н. Поселения Северо-западной Бактрии. – Ашхабад, 1985. – С. 16-22.

169 Nikitin AB. Notes on chronology of the Kushano-Sasanian Kingdom//Coins, Art and Chronology.-Wein, 1999. -P. 259-263.

170 Бичурин Н. Я. Собрание сведений о народах, обитавших в древние времена. –Т.II. -С.264

171 Кляшторный С.Г., Савинов Д.Г. Степные империи древней Евразии. – СПб., 2005. - С.39

Ghirshman R. Les Chionites-Hephtalites. –P.74-80; Мандельштам А. М. К вопросу о кидаритах//КСИЭ/АН СССР. –М.., 1958. –Вып.30. -С.68-69

173 Маркварт Й. Ираншахр. - С.115 – 117.

174 Кляшторный С.Г., Ставинов Д.Г. Степные империи древней Евразии. - С.39.

175 Кабанов С.К. К вопросу о столице кидаритов//ВДИ. - 1953. - №2. – С. 201 – 206; Он же. Археологические данные о истории Нахшеба в III – IV веках // ВДИ. - 1956. - №2. – С. 163 – 174; Гумилев Л.В. Эфталиты и их соседи в IV в.//ВДИ. – 1959. - №1. – С. 133.

176 Маршак Б.И. К вопросу о восточных противниках Ирана в Vв.//Страны и народы Востока. -М., 1971.-Вып. 10.-С. 62.

177 Фрай Р. Наследие Ирана. – М., 1972. _ С. 414; Луконин В.Г. Кушано-сасанидские монеты. – С. 16 – 33.

178 Кляшторный С.Г., Савинов Д.Г. Степные империи древней Евразии. – С. 40.

179 Пигулевская Н.В. Сирийские источники по истории СССР. – С. 34 - 35.

180 Тревер К.В. Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам. – С. 133-134.

181 Гафуров Б.Г. Таджики. – Кн. 1. – С. 246, 257.

182 Ghirshman R. Les Chionites – Hephtalites. – P. 11 – 14.

183 ас-Саалиби. Шахнаме. – С. 150, 243, 253; Гардизи. Зайн ал-ахбар. – С. 27.

184 Луконин В.Г. Древний и раннесредневековый Иран. – С. 225-230, 233-234.

185 Толстов С.П. Периодизация древней истории Средней Азии//КСИИМК/АН СССР.-М..,1949.-Вып. 28.-С. 24-25.

186 Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси. - №161. – Л. 138а – 138б; Фирдоуси. Шахнаме. – М., 1984. –Т.V. – С.291-299, 375-377; «Восточный поход» Варахрана V в «Шах-наме»// «Таджикистан: сегодня и завтра» (Матер.научно-практич.конф., посвящ. 10-летию независимости РТ).-Душанбе, 2001.-С.19-21.

187 Егишэ. О Вардане и войне армянской. – С. 31, 35-36, 127, 179, примеч. 32; Пигулевская Н.В. Сирийские источники по истории народов СССР. -С.43-45; Тер-Мкртичян Л. Х. Армянские источники о Средней Азии. -С.50-55; Маршак Б.И. К вопросу о восточных противниках Ирана. – С.63.

188 Егишэ. О Вардане и войне армянской. – С. 35-36, 178; Тревер К.В. Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам. – С. 136; Тер-Мкртичян Л.Х. Армянские источники о Средней Азии. – С. 50-51, 55.

189 Егишэ. О Вардане и войне армянской. -С. 127.

190 Фирдоуси. Шахнаме. -М., 1989. -Т. VI. -С. 6-7.

191 Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites. - P. 24-25; Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси- №161. -Л. 139б; ал.-Йакуби. Таърих/Пер. на перс.яз. М.И. Ояти. -Тегеран, 1347. -Т. I. -С. 201; ал.-Масъуди. Мурудж аз-захаб ва маодин-ал-джавахир. –Бейрут, б.г.и.-Т.1. -С.289; Фирдоуси. Шахнаме. -Т.VI.-С.55.

192 История древнего мира. -М., 1989. -Кн. 3. -С. 258.

193 Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси- №161. -Л. 139 а -143б; Фирдоуси. Шахнаме. -Т. VI. -С. 7-26, 582.

194 История древнего мира. -Кн. 3. -С. 258; Пугаченкова Г.А., Ртвеладзе Э.В. Северная Бактрия-Тохаристан: Очерки истории и культуры. -С. 131.

195 История Узбекской ССР. -1955. -Т. 1. -С. 153; История Туркменской ССР. -1957. -Т.1. -С. 160; Кристенсен А. Иран в эпоху Сасанидов. -С. 318; Кухзад А.-А. История Афганистана. -Т.1. -С. 464; История Узбекской ССР. -1967. -Т.1. -С. 106; Машкур М.-Дж. Политическая история Сасанидов. -Т.1. -С. 67.

196 Гафуров Б.Г. Избранные труды. -М., 1985. -С. 488.

197 Тер-Мкртичян Л.Х. Армянские источники о Средней Азии. -С. 55.

198 Пигулевская Н. Месопотамия на рубеже V-VI вв. н.э. (Сирийская хроника Иешу Стилита как исторический источник). -М.-Л., 1940. -С. 148-170.

199 Мандельштам А.М. Материалы к историко-географическому обзору Памира и Припамирских областей//Тр. ИИАЭ/АН Тадж. ССР. -Сталинабад, 1957. -Т. 53. -С. 100, 131; Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. Т.1. -С. 204-205; История таджикского народа. -1964. -Т.II, Кн.1. -С. 35-36; Ганковский Ю.В. Народы Пакистана. -С.81-84, 89-96; Исоматов М.М. Ирано-Среднеазиатские взаимоотношения по «Таърих-и Табари». -С. 116 -118.

200 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн.1. -С. 249-255; Ставиский Б. Я. Судьбы буддизма в Средней Азии (по данным археологии).-М., 1998. -С.10-12.

201 История таджикского народа. -1998. -С.475

202 Гафуров Б.Г. Таджики. -Кн. 1. -С.253.

203 Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. -Т.1. -С.204-205; Синха Н.К., Банерджи А.Ч. История Индии. -М., 1954. -С.94; Медведев Н.М. Очерк истории Индии до XIII века. -М., 1990. -С.221-222

204 Ганковский Ю.В. Народы Пакистана. -С.82-84

205 Enoki K. On the Nationality of the Ephthalites. - P. 25-26

206 Бичурин Н.Я. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии. -Т.II. -С.269

207 Боровкова Л.А. Царство Гоачан и его взаимосвязи с государствами Гаоче, Яда, Жужань и Северная Вэй (460-542 гг.)//Краткая история уйгуров. -Алма-Ата, 1991. -С.83

208 История таджикского народа. -1999. –Т.II. -С.218-219

209 Кузьмина Е. Древнейшие этнические и культурные связи Ирана и Турана // Transoxiana. История и культура (Сб. ст.). - Ташкент, 2004. - С.127-128

210 Ходжайов Т.К. К палеоантропологии древнего Узбекистана.-Ташкент, 1980.-С. 138, 146.

211 Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси. -№161.-ЛЛ. 139а, 147б, 148а , 154 а ; ат-Табари. Таърих ут-Табари (Таърих ул-умам ва-л-мулук).-Бейрут, 1988.-Т.2. С.642 (на араб.яз.); ал-Хорезми. Перевод «Мафотих ал-улум»/Пер. на перс.яз. Х.Худайджам. –Тегеран,1347.-С.114; Ибн ал-Асир. ал-Камил фи-т-таърих.-Бейрут.,1965.-Т.1.-С.143 (на араб.яз.).

212 Ртвеладзе Э.В., Сагдуллаев А. Памятники минувших веков.-Ташкент, 1985.-С. 92-93.

213 Гафуров Б.Г. Таджики. –Кн.1.-С.261.214 Йакут ал-Хамави. Муъджам ал-булдан. –Бейрут, 1977. -Т. IV.-С. 422. (на араб.яз.).

215 Балъами. Таърих-и Табари//Рукопись НБТ им. Фирдоуси.-№161.-ЛЛ. 148а, 154а.

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دهم

دوره یفتلیان

فصل سوم

باور نادرستی هست، دال بر این که گویا یفتلیان پس از شکست در جنگ بخارا، کشته شدن پادشاه شان -گاتفر (غاتفر) و تقسیم سرزمین های شان میان خاقانات تورک و ایران ساسانی، بیخی از میان رفته، صحنه تاریخ را برای همیشه ترک گفته باشند. اما در واقع، شماری از حاکمان بومی یفتلی توانسته بودند با انجام مانورهای زیرکانه و ماهرانه میان ساسانیان و تورکان مدت ها تا افتادن گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی) و آسیای میانه به دست اعراب در آغاز به گونه نیمه مستقل و پس از چندی به گونه مستقل بر گستره پهناوری (به ویژه در مناطق کوهستانی شمال خاوری تخارستان و کابلستان و بخش هایی از شمال غربی هند (گستره پاکستان کنونی) فرمان برانند.

از همین رو، به رغم گسترش زبان پارسی میانه ساسانی در بخش های غربی، شمالی و شمال غربی (هرات و بلخ) و جنوب

---

216 Гафуров Б. Г. История таджикского народа в кратком изложении.- М.,1952. 7 Мандельштам А. О некоторых вопросах сложения таджикской народности в Среднеазиатском Междуречье// Советская археология -1954. -№ 2.-С.61. 218 Негматов Н.Н. Государства Саманидов (Мавераннахр и Хорасан в IX-X вв.). –Душанбе, 1977.- С.234.

غربی ایران خاوری (افغانستان کنونی)؛ و زبان تورکی در بخش هایی از آسیای میانه، زبان باختری تا دو، سه سده دیگر در برخی از مناطق کماکان زبان رایج گفتاری و نوشتاری مانده بود که کشف شماری از سنگنبشته ها بر آن گواهی می دهند.

آن چه در این جا می خوانید، ترجمه برگ های 41- 50 جلد دوم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان، زیر نظر و ویراسته پژوهشمند (اکادمیسین) لیتوینسکی و اکادمیسین رانووا است:

«در میانه های سده ششم در پهنه سیاسی آسیای مرکزی اتحادیه نو دولتی- خاقانات تورک (744-551) پدیدار گردید. این اتحادیه نیرومند قبایل کوچی تورکی در دامنه های التای ریخت یافت و بی درنگ آغاز به اقدامات نظامی در برابر همسایگان خود نمود. تورک ها ژوان ژوان ها (نیاکان مغول ها) را درهم کوبیدند و به نواحی شمالی آسیای میانه یورش بردند. این گونه، اوضاع سیاسی به شدت دگرگون گردید: دولت یفتلی در میان دو سنگ آسیاب: دو دشمن نیرومند قرار گرفت.

بر پایه اطلاعات بازتاب یافته در شاهنامه، تورک ها هنوز پیش از برخورد سرنوشت ساز با یفتلی ها، به آسیای میانه رخنه نموده، برخی از نواحی شمال چاچ (تاشکنت) را گرفتند (به گمان غالب در میانه های سال های دهه پنجاه سده ششم). شاید گزارش میناندر در باره آن که چگونه کاتولف جلو شاه یفتلیان را از اقدامات تهاجمی، با این استدلال گرفته بود که پادشاه در سرزمین خود نسبت به بیگانگان نیرومند تر است؛ با این مرحلهء نخست مبارزه میان تورک ها و یفتلی ها مرتبط باشد.[172] با این هم، جنگ آشکارا غیر قاطعانه پیش برده می شد. با آن که تورک ها هنوز به پیروزی قاطع دست نیافته بودند. چنین چیزی به برپایی روابط دیپلماتیک میان تورک ها و ایران انجامید

[172] . دیستونیس، «تاریخ نویسان بیزانسی»، ص. 328 نباید این مطلب را به طبیعت نبرد قاطع ربط داد. چون همین میناندر گزارشی دارد در باره خیانت کاتولف: «وی هنگامی که از سوی شاه یفتلیان اهانت شد، تورک ها را به تهاجم برانگیخت».

و در باره پیشبرد اقدامات باهمی.[173] پیمان با ازدواج خسرو یکم و دختر خاقان استحکام یافت.[174]

در باره رویدادهای بعدی که به بر افتادن دولت یفتلی انجامید، اطلاعات بیشتر در منابع متاخر آمده است که تا جایی ضد و نقیض اند. به ویژه در نقشی که در این رویدادها خسرو یکم بازی نمود و در فهرست مناطقی که او گرفته بود. در بیشتر موارد سخن بر سر لشکرکشی به بلخ و مناطق جنوبی تر آن است.[175] اما چون اطلاعات موثق در باره اشغال زمین های شمال آمودریا در دست نیست، این نسخه را باید مردود شمرد. بر پایه داده های دست داشته بیخی آشکار است که تورک ها نقش عمده را در سرکوب یفتلیان بازی نموده بودند و همپیمان شان خسرو یکم ناچار بود به اشغال سرزمین های واقع در حنوب رود آمو بسنده نماید.

در شاهنامه فردوسی به تفصیل رخدادهای رو داده در آستانه سرکوب یفتلی ها، شرح داده شده است. خاقان تورک سفیرانی را به دربار خسرو یکم انوشیروان گسیل داشته بود که باید از راه خاک سغد زیر کنترل دسته های یفتلی؛ به سوی کرانه های آمو ره می پیمودند. گاتفر- پادشاه یفتلی ها به مقصد جلوگیری از اتحاد و دوستی میان خاقان و شاه ایران، فرمان داد تا سفیران را بکشند. خاقان با آگاهی یافتن از کشته شدن سفیران با سپاه گران به حدود دولت یفتلی یورش آورد و منطقه چاچ را گرفت. تهاجم با تاراج و یغماگری و خشونت به همراه بود و شمار بسیار باشندگان کشته شدند. گاتفر با شتاب آغاز به گردآوری سپاه از نزدیکی بخارا، بلخ، شُغنان، آمل، زام، خُتل، ترمز، وشگِرد و... نمود. طی این زمان تورک ها به سوی جنوب پیش رفتند و در نزدیکی مایمرغ اردو زدند.

نبرد قاطع در جایی در حومه واحه بخارا رخ داد و هشت روز آزگار به درازا کشید. بقایای سپاه شکست دیده یفتلی به جنوب گریخت و در آن برای خود پادشاه نوی برگزید (چنین بر می آید که گاتفر در جنگ کشته شده بود). شاه نوَ فغانش، حاکم چَغانیان بود. هنگامی که پیک در باره این رخدادها به ایران رسید، خسرو یکم با سپاه برای

---

[173] . به گزارش شاهنامه، ابتکار بستن پیمان میان تورکان و ساسانیان در دست تورکان و به گزارش بلعمی در دست خسرو یکم بود.

[174] . برگفته از: تاریخ طبری، ترجمه فرانسوی، ص. 899، همچنین مسعودی، ج. 2، ص. 200 و نیز بلعمی، ج. 2، ص. 161.

[175] . طبری، ج. 2، ص. 849.

«ریشه کن کردن شر» به سوی خاور شتافت. فعانش به خاطر رهایی از شکست کامل به خسرو اعلام وفا داری کرد.

پس از این، میان خاقان و خسرو انوشیروان گفتگوها آغاز گردید که در اثر آن تورک ها به قاجارباشی رهسپار گردیدند. شرح این رخدادها در شاهنامه مغایر اطلاعات منابع دیگر نیست به استثنای رفتار خسرو یکم. او بی تردید هماهنگ با تورک ها عمل می کرد و به هیچ رو یک ناظر بیطرف در رویدادهای روان در آسیای میانه نبود.

در این حال، یفتلیان در دو آتش می سوختند: از یک سو تورکان و از سوی دیگر ساسانیان که هر یک شتاب داشتند با بهره گیری از وضع نا به هنجار شان پیش از دیگری بر آنان بتازند و بخش بیشتری از سرزمین های شان را بگیرند. یفتلی ها ناگزیر بودند در عین زمان با دو حریف نیرومند برزمند. منابع تاریخ نابودی دولت یفتلی را گزارش نمی دهند اما به گونه یی که شاوان تثبیت نموده است، این واقعه میان سال های 536 و 567 رخ داده بود.[176] احتمالا تاریخ دقیق را بایست سال 563 پذیرفت زیرا به سال 564 پس از وقفه دراز، سیاست خارجی سغد سر از نو احیا گردید. این فاکت گواه بر آن است که سغد دیگر تابع یفتلی نبود.

گستره دولت یفتلی میان دو دولت پیروزمند تقسیم گردید. همه زمین های شمال آمو به گستره نفوذ تورک های غربی قرار گرفت و مناطق جنوب آمو به ایران الحاق گردید. اما در این حال یفتلی ها هر چه بود، توانستند، هنوز برای چندی حاکمیت خود را در بخش جنوبی آسیای میانه حفظ نمایند.

گزارش فردوسی در باره گریز یفتلی ها به جنوب و در باره گزینش فرمانفرمای چغانیان به جای گاتفر تنها یگانه گواهی در زمینه نیست. برای مثال میناندر نشاندهی می کند که تورک ها یفتلیان را وادار به پرداخت باج کردند. در این جا، روشن است سخن نمی تواند بر سر سغدیان باشد. چون میناندر در باره سغدیان نیک آگاهی داشت و نوشته بود که آنان زیر فرمان تورک ها اند. سپس در منابع گزارشی هست در باره آن که به سال 581 ختنی ها، پارسی ها و یفتلی ها در برابر تورکان به پا خاسته بودند. در این جا سخن بر سر یفتلیان باشنده آسیای میانه است. چون مناطق جنوبی رود آمو در گستره دولت ایران بود.

---

[176] Chavannes, E. Documents Sur les Ton-kein (Turcs) occidentaux st. . peterbourg, 1903

چنین بر می آید که فردوسی اطلاعات نسبتا دقیقی در باره سرنوشت یفتلیان پس از شکست از دست تورکان ارائه می دهد. یفتلی ها با پذیرفتن سیطره ایران برخود و همزمان با پرداخت باج به تورکان توانستند برای چندی میان همسایگان نیرومند خود به مانور کجدار و مریز بپردازند و بتوانند حاکمیت خود را در گستره حایل میان آن ها نگه دارند. در شماری از منابع به گونه بس مشخص در باره آن گفته می شود که تقسیم سرزمین های یفتلیان موجب اصتیکاک جدی یی میان خاقان و خسرو یکم انوشیروان گردید و چنین بر می آید که یفتلیان از این موضوع بهره برداری نمودند. متصرفات نیمه مستقل یفتلی ها زمان درازی به موجودیت ادامه نداد. به گونه یی که مسعودی گزار ش می دهد خسرو یکم با یافتن کدام بهانه به مناطقی یورش آورد که در آن سوی رود بلخ (آمو) قرار داشتند. یعنی به آن سوی آمو و به ختل رسید. پادشاه یفتلی (اخشوور که شاید لقبش بوده باشد) منکوب گردید و متصرفاتش به خاک خسرو یکم انوشیروان الحاق یافت.

پس از مرگ خسرو (579) تورکان بر آن شدند تا زمین های یفتلیان را که در دست ساسانیان افتاده بود، بگیرند. مگر نتوانستند. مرز میان ساسانیان و تورکان رود آمو تعیین شد و تورکان حاکمیت یفتلیان را بر کرانه های راست آمو در تخارستان به رسمیت شناختند.

یفتلی های باشنده کرانه های راست رود آمو در تخارستان در اواخر سده ششم در هماهنگی با پشتیبانی تورک ها در برابر ایران وارد اقدام گردیدند و از وابستگی ساسانیان رهایی یافتند. اما با توجه به این که در مدار خاقانات غربی تورک درآمده بودند، موفق به استراد استقلال خود نگردیدند. این گونه، هستی دولت یفتلی که اندکی پیش از نیم سده توانسته بود دوام بیاورد، پایان یافت.

با این هم [تورک ها پس از چندی] بر پایه همه داده پس از درهم شکستن سپاهیان یفتلی به شمال خاوری رفتند- به مناطق دشتی و این گونه از تصرف سرزمین های آسیای میانه صرف نظر کردند.

سرزمین آسیای میانه در سده های ششم و هفتم:

نخستین اطلاعات مفصل در باره نقشه سیاسی آسیای میانه به مرزهای سده های ششم- هفتم مربوط می گردد. مگر شماری از داده ها امکان می دهند با اطمینان گفت که آن ها همچنین برای زمان پس از برافتادن یفتلی ها هم موثق اند. در شرح « سرزمین غرب» که از سوی تدوین کنندگان «سو شی»

نوشته شده است،[177] بر پایه اطلاعات گردآوری شده در حوالی 605 میلادی از سوی پئی تسزیو، همان جاهایی که از سوی منابع قدیمی تر شناخته شده اند مانند چاچ، فرغانه، سغدِ سمرقند، اشتیهان (اشتیخان؟)، گوشان، بخارا، آمل، کئش نخشب و تخارستان، به نظر می خورد. راستش در بیشتر موارد آن ها به نام های دیگری (نسبت به نام های قبلی) یاد می شوند برای مثال چاچ به نام شی که مرکز این منطقه شاید بیکنت بوده باشد[178] که در کنار رود نوش واقع بوده است. این که چرا تدوین کنندگان «سوشی» - دقیق تر پئی نسزیوی برای چاج نام نوی داده بودند، روشن نیست. هر چه هست، این به هیچ رو گواه بر تغییر نام بومی آن نیست.

فرغانه به نام بوخان یاد شده است (یکی از ترانسکریپسیون های نام بومی آن). محل موقعیت مرکز آن نشان داده نشده است اما ظاهر به گونه یی که چندی بعد یادآوری شده بود، کاسان بود. سمرقند سغدی به نام کان یاد شده است. خاستگاه این نام همین گونه روشن نیست. هر چند در این باره دیدگاه های گوناگونی ابراز گردیده است. املای این نام امکان می دهد آن را همچون شکل اختصار یافته کانتسزیوی باستان تعبیر کرد. مقر حاکم کان بنا به تذکر منبع- شهر الودی در کرانه رود ساباد بود.

هنوز تثبیت نگردیده است که آیا این نام نو سمرقند بوده یا سهوا سمرقند به این نام یاد شده است؟ با این هم منبع یادآور می شود که شهر دارای نفوس بسیار بوده که اجازه می دهد گمان زد نام نو سمرقند بوده است. همچنین خاستگاه نام های نو دیگر جاها مانند تساو، کوشانی، خئی، بخارا- «آن»، آمل- اوناگئی و کئش- شی روشن نشده است. در ترانسکریپسیون های قبلی نام بومی تنها نخشب و تخارستان یاد شده اند.

در کنار حکومت های «قدیمی» یاد شده در سوی شو چند حکومت دیگر هم دیده می شود که از آن ها در منابع قدیمی تر یاد نشده است.

در شرخ و وصف «آن» (بخارا) یاد دهانی شده که در غرب آن یکی از مضافات به نام «سی» واقع است که چنین پنداشته می شود که منظور از پایکند باشد. سپس در تشریح و توصیف سمرقند سغدی از «آن» کوچک یاد می شود که بر

---

[177] . بیچورین ن. ی.، اطلاعات جامع، جلد دوم، ص. 280

[178] . فیلیانوویچ م. چ. ، پیدایش وتوسعه شهرها و فرهنگ های شهری، تاشکنت، 1983.

اساس دیگر منابع (تان شو) احتمالا با خارکنه یکی پنداشته می شود که همچنین در حدود واحه بخارا واقع است. این گونه، به ویژه گستره «آن» شاید سراسر واحه بخارا را در بر نمی گرفت با وصف آن که در آن خطه از دید سیاسی حاکم به شمار می رفت.

این را که چه زمانی «بی» و «آن» کوچک به وجود آمده بودند، نتوانستیم تثبیت نماییم. اما نفس فاکت پدیدآیی آن دو گواه بر دیسنترالیزاسیون فزاینده سیاسی است. افزون بر این، دو حاکمیت، حاکمیت سومی دیگری هم بود. دو تا منطقه دیگر: یکی با اوستروشانه مطابقت دارد، مناطق واقع در شمال خاوری سمرقند سغدی و دومی یا مایمرغ- گستره کوچکی واقع در جنوب سمرقند که مرکز آن در ریوداد قرار دارد. «می- مایمرغ» همچون یک حاکمیت ویژه است، ظاهرا که هنوز در دوره یفتلیان پدید می آید یا دقیق تر پس از در هم شکستن آنان به دست تورکان. در سوی شی از کبودان یاد نمی شود. به گمان غالب دلیل این کار ناشی از وحدت آن با ایشتی خان می باشد. اما چنین حکومتی بی تردید وجود داشت چون چندی بعد از سوی سیون تسزیان یاد می شود.

در بیشتر مناطق میانرودان آسیای میانه به استثنای چاچ و شاید هم نیز اوستروشانه، حاکمانی فرمان می راندند که متعلق به دودمان های باهم خویشاوندی بودند که دارای منشای کوشانی بودند. نام های خاندانی این فرمانفرمایان که در برخی از منابع آمده است، «چژو» بود. در باره معنا و منشای این واژه، چندین گمانه زنی های بسیاری هست، مگر مساله تا کنون حل نشده مانده است.[179]

وضعیت سیاسی آسیای میانه، شکلگرفته در سال های بیست دهه هفتم از سوی سیوان تسزیان (که به سال 630 از راه آسیای میانه به هند رفته بود)، بسیار خوب شرح داده شده است. او همه گستره پهناور از سویاب تا کئش و دقیق تر تا « دروازه های آهنین» را سولی یعنی سغد می نامد. این نام بر باشندگان و زبان ایشان نیز گسترش یافته بود- یعنی سغدیان و زبان سغدی. این گونه، سیوان تسزیان در حدود سغد همچنین مناطق پهناور بودوباش متمرکز سغدیان در شهرهای بازرگانی و پیشه وری و کارگاه ها در امتداد جاده بزرگ ابریشم را شامل ساخته بود. وی چاچ را همچون یک منطقه کوچک توصیف می نماید که از شمال به جنوب

---

[179] . با توجه به این که چژاو در نام های همه فرمانفرمایان یاد شده دیده می شود، گمان غالب این است که شاید چژاو- ترانسکریپسیون چینی «شاه» بوده باشد./ گ.

افتاده است و مرز غربی آن سیردریا است. در شمال خاوری آن سرزمین های تورک های غربی قرار دارد. در حدود چاچ چند ده شهر قرار دارد که در راس آن ها فرمانفرمایانی نشسته اند ولی آن ها همه فرمانبردار تورکان بودند. نوشته های سیوان تسزیان گواه بر گسترش دی سنترالیزاسیون است.

فرغانه یک منطقه بیشتر دارای اهمیت بوده است. در این جا درست مانند چاچ یک حاکم فرمان نمی راند. متصرفات فرمانفرمایان بومی چندان بزرگ نبود. به گونه یی که سیوان تسزیان خاطرنشان ساخته است، به این فروپاشی سیاسی در حدود ده سال پیش از آمدن او به این دیار رخ داده بود.

اوستروشانا، همچون یک ناحیه کوچک توصیف می گردد که در شمال باختری آن بیابان پهناوری واقع است. از منابع چنین بر می آید که این ناحیه در جنوب چاچ قرار داشت و در جنوب غربی خجند. خجند در ترکیب اوستروشانا قرار نداشت و مستقل بود. متفاوت از چاچ و فرغانه، اوستروشانا تابع حاکم خود بود و به نوبه خود اسما تابع تورک ها.

ناحیه سمرقند در امتداد رود زرافشان افتاده است. حاکم بومی دارای سپاه فزونشمار بود و همه نواحی همسایه تابع او بودند (این که کدام همسایه ها، سیوان تسزیان نام نمی برد).

در جنوب شرقی سمرقند، ناحیه کوچک مایمرغ قرار دارد که پایتخت آن «بودسیدی» بود. در شمال آن، کابودان قرار داشت که یک ناحیه بزرگتر از مایمرغ بود که همچون یک نوار باریک در درازای راندمان زرافشان از شمال به جنوب کشیده شده بود.

در غرب آن، خرکان قرار داشت و بالاتر در غرب تر منطقه کوچک فادی واقع گردیده بود که شاید با آمل مطابقت داشت.

در جنوب سمرقند یک ناحیه نسبتا کوچک قرار داشت- کئش که در جنوب با کوه ها محدود شده بود. (به نام دروازه های آهنین) یعنی دره بسته شده با درهای آهنین. تنها با گذشتن از این دره می توان به حدود تخارستان رفت. سیون تسزیان میان بخش های شمالی و جنوبی تخارستان تفاوت قایل شده نمی تواند و در آغاز به شرح مفصل تخارستان و سپس به شرح محتصر نواحی بیست و هفت گانه یی که در این گستره قرار دارند، می پردازد که در شمال رود آمو قرار

دارند از غرب به شرق. غربی ترین ناحیه ترمز بوده است. در شرق آن چغانیان قرار داشت. در پی آن آهارون می آید و شومان- نواحی کوچکی که در آن دودمان های تورکی فرمان می راندند و نیز قبادیان، وخش، ختل و کومید.

سیوان تسزان در بخش دیگر یادداشت های خویش به شرح دو ناحیه دیگر تخارستان می پردازد: شغنان و واخان. شغنان به گفته او از شمال با کومید هم مرز بوده است و در جنوب با واخان. پایتخت این منطقه شهر کوهان بود. واخان عبارت است از دره باریک و درازی که با زنجیره یی از کوه های در بر گرفته شده است و پایتخت آن شهر کاندوت بود. محل موقعیت مناطق برشمرده از سوی سیوان تسزیان در تخارستان شمالی به گونه بسیار دقیق از سوی منابع عربی زبان مدت ها بعد تثبیت گردیده است.

منطقه ترمز در بخش سفلی سرخان دریا واقع است که بالاتر از آن در جریان سفلی این رود چغانیان قرار داشت. آهارون در شاخه های سرخان دریا و شومان در شاخه یی از جریان میانی کافرنهان قرار دارد. در بخش سفلی این رود قبادیان قرار داشت. وخش- گستره یی را در جریان میانی رود همنام با آن (رود وخش) در بر می گرفت و ختل میان وخش و پنج قرار داشت.
محل موقعیت کومید کمتر دقیق تثبیت می گردد. در جایی در حدود قره تگین، درواز، روشان.

سیوآن تسزان از دو منطقه یی که در سوی شو نام برده شده است- نخشب و ایشتیهان نام نمی برد. دلیل این که از نخشب نام برده نشده است، این بود که در داده های «تان شو» آمده است که نخشب تابع کئش بوده است. آن چه مربوط به ایشتیخان می گردد، می توان تنها چنین گمان برد که شاید تابع کابودان بوده باشد.

مناسبات حکومت های آسیای میانه با خاقانات تورک و آغاز تهاجم تورکان:

مناسبات میان سغدیان و خاقانات غربی تورک پس از بر افتادن دولت یفتلی دارای بار مسالمت آمیز بود و در برخی از موارد چنین بر می آید که حتا دوستانه بود. دلچسبی تورک ها به توسعه بازرگانی که سود چشمگیری می آورد و به ویژه اجازه می داد امتعه یی را که در خاور به تاراج می بردند، بفروشند؛ دلیل برپایی تماس های معینی میان آنان و بالاییان حاکم بود. چنین چیزی در آن حمایت بازتاب می یافت که سغدیان از خاقان هنگام تلاش از سر گیری بازرگانی با ایران در پیوند با تقسیم میراث یفتلی به دست آوردند. اما چنین چیزی دلیل تیره شدن مناسبات میان همپیمانان پیشین- خاقانات تورک و دولت

ساسانی می گردید. تضاد به خاطر برخورد منافع اقتصادی دو طرف پدید آمد.

بازرگانی ترانزیتی کاروانی در مسیر راه بزرگ ابریشم که در دست بازرگانان پارسی بود، بسیار سودآور بود. بخش اصلی پارچه های ابریشمین آسیای مرکزی که در بیزانس و دیگر کشورهای غربی به آن تقاضای بزرگی بود، از راه ایران ساسانی به آن کشورها می رسید. سغدیان که مقارن با سده پنجم پیله وری و ابریشم بافی را فراگرفته بودند، در از سر گیری بازرگانی با ایران که به دلیل از میان رفتن دولت یفتلی و برپایی بازرگانی مستقیم آسیای میانه با بیزانس ذینفع بودند.

ابتکار لایه های بالایی بازرگانی سغد از سوی خاقان ترک مورد حمایت قرار گرفت و فیصله شد سفارتی را به ایران به مقصد توافق بر سر امکان ترانزیت ابریشم به بیزانس و یا حد اقل فروش آن به پارس گسیل دارد. به سال 566 یا 567 گروهی از سغدیان به رهبری مانیاه به دربار خسرو یکم ساسانی رسیدند و از او خواهش کردند تا اجازه بازرگانی آزاد ابریشم را در خاک ایران بدهد. خسرو یکم که آرزومند دستیابی آزاد تورکان در خاک خود نبود، در دادن پاسخ شتاب نمی ورزید. سر انجام، به مشوره کاتولف که از او در گذشته یاد کرده بودیم، و او توانسته بود از نزد یفتلیان بگریزد و به ایران پناه ببرد، ابریشم آورده شده را خرید اما به گونه نمایشی آن را در برابر چشمان اعضای سفارت آتش زد.[180]

این کار روشن است به تیرگی شدید مناسبات میان تورک ها و ایران انجامید که منفی ترین پیامدها را برای منافع بازرگانی سغدیان در بر داشت. از این رو، به خاقان پیشنهاد نمودند سفارتی را به بیزانس گسیل دارد تا بتوانند با آن کشور مناسبات بازرگانی مستقیم برپا دارند. خاقان پیشنهاد را پذیرفت اما دیگر بنا به دلایل سیاسی. او در پی آن بود تا در سیمای بیزانس همپیمانی را در راه اندازی جنگ در برابر ایران بیابد.

سفارتی که باز هم در راس آن مانیاه سغدی بود به سال 568 به کنستانتینوپل (استانبول کنونی) رسید و در همان سال همراه با سفیر بیزانس به درگاه خاقان بازگشت. سر از این لحظه مناسبات بازرگانی و سیاسی نسبتا پایداری میان خاقانات عربی ترک و دولت بیزانس بر پا می گردد.

---

[180] . دیستونیس، ص. 371-373

بی درنگ در پی گسیل سفارت [و شکست ماموریت آن-گ.] تورک ها دست به لشکرکشی به ایران یازیدند اما شکست خوردند. تورکان نتوانستند از استحکامات نیرومند در گرگان بگذرند. نبودِ امکان احیای مناسبات عادی تجاری با ایران، دشواری برپایی روابط با بیزانس و تیره شدن شدید اوضاع سراسری سیاسی در پیوند با برخوردهای نظامی میان تورکان و ایران مناسبات میان حاکمان بومی و تورکان غربی را هم دگرگون گردانیدند.

در دهه های اخیر سده ششم و در اوایل سده هفتم نیروهای اصلی تورکان غربی درگیر مبارزه با تورکان شرقی گردیده بودند. به رغم این، حاکمان بومی، چنین بر می آید تلاش نورزیدند از پرداخت باج به تورکان رهایی یابند. تنها خیزش در برابر تورکان در این هنگام، قیام یفتلیان به سال 581 بود که از چگونگی و برآیند آن اطلاعی در دست نیست. با این هم، چون به سال 588 تورکان به بخش جنوبی تخارستان یورش برده بودند، چنین بر می آید که خیزش باید ناکام مانده باشد و به از میان رفتن دولت حایل (بوفر) یفتلی انجامیده باشد در شمال تخارستان که به جای آن یک حکومت کوچک مستقل پدید آمد.

لشکرکشی سال 588 تورکان در برابر ایران ساسانی را شماری از منابع به گونه مفصل شرح داده اند که نه تنها فاکت های واقعی را بازتاب می دهند بل نیز برخی از روایات حماسی را از روی موثق ترین نسخه، سپاهیان فزونشمار تورک (هر چند ارقام ارائه شده آشکارا بزرگنمایی شده است– میان 100-300 هزار)، به تخارستان جنوبی یورش آوردند، بلخ را گرفتند و از آن جا تا هرات رسیدند. پیشوای تورکان در منابع خاقانی به نام ساوه یا شابه یاد شده است. تورکان در نزدیکی هرات از سپهدار ایرانی بهرام چوبین (چوبینه) شکست خوردند که توانسته بود خاقان را با تیر بکشد.

با این هم، جنگ پایان نیافت. پس از چندی، لشکر دیگری به فرماندهی پسر شابه- پرمودا که تنشه گرفتن انتقام خون پدر بود، سرازیر گردید، مگر سپاهیان او هم از بهرام چوبین شکست خوردند. پرمودا به آن سوی آمو گریخت و در کدامین دژ پنهان شد (در یکی از منابع سخن از لای کانده می رود)، اما پس از چندی ناگزیر بود تسلیم شود. اما ایرانیان از شکست سنگین تورکان برای انجام اقدامات تهاجمی بهره برداری نکردند. افزون بر آن، بهرام چوبین پس از چندی، در برابر هرمزد چهارم سر به شورش برداشت و پس از پادشاهی کوتاهمدت ناگزیر گردید نزد تورکان بگریزد و پناه بیاورد.

منابع امکان نمی دهند تثبیت کرد که کدام تورک ها در رخدادهای سال 588 مشارکت ورزیده بودند و پیشوای شان- ساوه کی بود. برخی از منابع با شرح رخدادهای سال 588 از اشتراک یفتلیان در کنار تورکان در برابر ایران یاد می کنند. اما روشن نیست سخن بر سر کدام گروه مشخص یفتلی ها است. هر چه باشد، سر از این لحظه تخارستان جنوبی از دست ساسانیان آزاد می شود و به پایگاهی مبدل می گردد برای برآمدهای پویایی یفتلیان در برابر ایران که آشکارا از سوی تورکان پشتیبانی می شدند.

یک دیدگاه دیگر هم ارائه گردیده است:
در سال های دهه هشتاد سده ششم در نتیجه بحرانی که خاقانات تورک را فراگرفته بود، بخش چشمگیر کوچی های متحده به دره زرافشان و به ویژه در حدود واحه بخارا کوچیدند و این مهاجران تورک و لایه های نادار بومی تکیه گاه یکی از مدعیان فرمانفرمایی شدند- ابوخاقان که با ابرو یکی شمرده می شود که نرشخی از او یاد نموده است. سپس حکایت نرشخی در باره رخدادها در بخارا با داده ها در باره کشته شدن ابو پیوند زده می شود و قره چورین تورک که از سوی سرشناسان بومی به رسمیت شناخته شده بود، با چولوخئی تورکان خاوری (588-587) یکی پنداشته می شود.[181]

به رغم قناعت بخش بودن برخی از نکات این ارزیابی، هر چه است، این ارزیابی بس فرضی است به ویژه یکی پنداشتن ابرو با ابو خاقان با برخی از داده ها در باره مرحله نهایی پویایی های سیاسی و نظامی او همخوانی ندارد. ظهور کدامین شمار چشمگیر تورک ها در این زمان در حدود مناطق زمینداری آسیای میانه هم نمی تواند به گونه بایسته تایید گردد. همچنین یکی پنداشتن قره چورین و چولوخئو نیز بی چون و چرا نیست. زیرا اوضاع سیاسی آن برهه چنین بود که امکان لشکرکشی خاقانات شرقی تورک به اعماق نواحی آسیای میانه (زیر حاکمیت خاقانات غربی تورک مخاصم با آن) بسیار تردید برانگیز است.

چنین بر می آید که رخدادهایی که نرشخی به شرح آن ها پرداخته است، تنها دارای بار محلی بوده اند. تثبیت تاریخ دقیق این رویدادها ناممکن است. اما شاید در حوالی دهه های هشتاد- نود سده ششم بوده باشد چون پسانتر واحه بخارا به سمرقند وابسته شده بود که باید بی درنگ در مسایل مداخله می کرد. حمله تورک ها به گفته نرشخی به آن پایان یافت که بخارا به پسر قره چورین سپرده شد. با این هم، با داوری از روی برخی از منابع

[181]. تولستوف س. پ.، خوارزم باستان، ص. 251

در واحه کدام دودمان نو تورکی ظهور نکرده بود. شاید در این جا اسما یکی از شعب حاکیمت به میان آمده بود. چندی بعد، تقسیم همانند اداره که فرمانبردار خاقانات غربی تورک بود، در مناطق زمینداری آسیای مرکزی میان دو «خان کوچک» صورت گرفت.

در سال های دهه هفتاد سده ششم خاقانات تورک به تراز عالی توانمندی رسید. با این هم، دولت بزرگ نمی توانست زمان زیادی واحد باقی بماند. افزون بر این، در میان سران حاکم خاقانات بر سر رهبری دولت مبارزه سختی به راه افتاده بود و تضادها میان تورک های شرقی و غربی به شدت وخامت یافته بود. سر انجام مبارزه خانگی و تضادهای اجتماعی به سال 603 فروپاشی رسمی دولت واحد تورکی به دو خاقانات خاوری و باختری انجامید. توده های آسیای میانه در ترکیب خاقانات غربی تورک ماندند که مرکز آن شهر سویاب (شهرک آق بیشم در وادی رود چو) بود.

در اوایل سده هفتم، دگرگونی هایی در مناسبات خاقانات تورک و حاکمان بومی آسیای میانه رخ داد. هرگاه در دوره آغازین تورک ها با سرکوب یفتلی ها به گرفتن باج از حاکمان بومی و به رسمیت شناختن خاقان از سوی آنان بسنده می کردند، حالا دیگر وضعیت دگرگون شده بود- تورک ها می کوشیدند حاکمیت خود را در متصرفات آسیای میانه یی تثبیت کنند.

به سال های 605-606 آن ها چاچ را اشغال کردند. حاکم بومی را کشتند و کسی به نام دیلی (تگین) فوچژی را به عنوان فرمانفرما گماشتند. سر از این لحظه در این جا یک دودمان تورکی شکل گرفت که به زدوی شکل نیمه مستقل را در برابر مرکز خاقانات یافت. در این هنگام تورک ها دیگر به سوی جنوب دست به تهاجم نیازید که شاید دلیل آن موجودیت کنفدراسیون نسبتا نیرومند حاکمان بومی در وادی رود زرافشان و واحه قشقه دریا بوده باشد که به آن در منابع مستقیما اشاره هایی شده است و در آن خاطرنشان شده که منطقه سمرقند زیر فرمان هشت حاکم گوناگون بود. در کل، این اتحادیه به نام سغد یاد می گردید که از داشتن لقب دوگانه حاکم سمرقند بر می آید: اخشید سغد، افشین سمرقند». مگر، همه حکومت های شامل در اتحادیه استقلال خود را حفظ کرده بودند هم در امور داخلی و هم در امور خارجی. چنین چیزی بیخی معین با گسیل سفارت های فزونشمار به کشورهای همسایه گواهی داده شده است.

این را که چه هنگامی و در چه وضعی چنین کنفدراسیونی تشکیل شده بود، منابع گزارش نمی دهند اما با توجه به وضع پدید آمده سیاسی در آن برهه، اساس کافی داریم

بپنداریم که دلیل اصلی آن تمایل حاکمان محلی- تامین امینت شان در برابر اقدامات تجاوزکارانه تورکان بوده است. ازدواج دختر خاقان غربی تورک واتوو (575/76 / 603) با حاکم کان[182] گواه بر داشتن نقش پیشتاز سمرقند سغدی در اواخر سده ششم و تمایل تورکان به تحکیم مناسبات دوستانه با آن می باشد.

در اوایل سده هفتم تورکان تلاش ورزیدند سیستم پرداخت باج متقابل را با حاکمان آسیای میانه یی تحکیم ببخشند. برخی از منابع گزارش می دهند که جانشین داناوو- چولو (610-603) دو «خاقان کوچک» را گماشته بود: یکی از آنان در شمال چاچ بسر می برد و بر دولت های «خوسی» یعنی سغدی فرمان می راند.

پویاترین تلاش ها در زمینه تحکیم حاکمیت خاقانات بر حکومت های آسیای میانه یی از سوی خاقان تون شیهو (تون جبخو) (یغبو) (630-618) صورت گرفته بود. به گفته همان منبع، او حاکمان بومی را به شکل والیان در آورد و به آنان لقب «سئلیف» داد. و ناظرانی را بر آنان از جمع تورکان (توتوک) ها گماشت که در پهلوی انجام کار نظارتی به جمع آوری باج هم می پرداختند. مگر این تدبیرها هم تنها به خاطر تقویت کنترل به خاطر جمع آوری باج صورت می گرفت اما منجر به تثبیت حاکمیت حقیقی تورک ها بر حاکمان کنفدراسیون سغدی نگردید. کنفدراسیون سغدی ها به اندازه کافی نیرومند بود که در برابر آنان بیستد. بسیار نمایان است که خاقان تون شیهو درست مانند داتود بایسته می پنداشت مناسبات خویشاوندی را با حاکم سمرقند با دادن دختر خود به او حفظ نماید.

ساسانیان نیز به نوبه خود هرگز اندیشه گستره آسیای میانه را از سر به در نکرده بودند. در اوایل سده هفتم سپاهیان ایرانی به سرکردگی سپهدار سمات بگراتونی دست به دو لشکرکشی به کرانه های راست تخارستان یازیدند. به مقصد تصرف چند حکومت یفتلی که زیر فرمان تورکان بودند. تورک هایی که به کمک یفتلیان شتافته بودند، به سرکردگی خاقان تون شیهو نه تنها تهاجم سپاهیان ایرانی را دفع کردند، بل از آمو گذشتند و پادگان ساسانی مستقر در آن را در هم کوبیدند. این گونه، تون شیهو موفق شد گستره زیر فرمان تورکان غربی را به سوی جنوب گسترش بدهد و تخارستان و مناطق مرکزی افغانستان را زیر فرمان خود بیاورد. امکان دارد همچنان نواحی شمال غربی

[182] . بیچورین، اطلاعات جامع، جلد 2، ص. 281.

پاکستان نیز زیر فرمان تورکان درآمده باشد یا شاید هم تا حدودی به آنان وابسته شده باشند.[183]

سراسر گستره واقع در جنوب «دروازه های آهنین» را خاقان تون شیهو به پسر ارشد خود دادشاد سپرد که در کهندژ جا گرفت. (58)

حضور حاکمان دارای خاستگاه تورکی در شومان و آهارون گواه بر آن اند که تون شئهو بس پیگیرانه حاکمیت خاقانات را در مناطق زمینداری آسیای میانه استحکام بخشیده بود. اما پیروزی هایی او در این محور موقتی بودند. پس از مرگ او میان تورکان غربی کشاکش هایی بروز کرد که به همه حکومت های سرزمین های غربی محال داد تا خود را از چنگ وابستگی به تورک ها رهایی بخشند. با این هم، رویدادهایی که در دشت ها شکل گرفتند، پیامدهای بس منفی یی برای مناطق زمینداری در بر داشتند. چون بارها مورد تاراج قرار می گرفتند.
هنوز به سال 630 یکی از صحنه های نهایی مبارزه مدعیان بر سر قدرت در جایی در میانرودان آسیای میانه بازی شد: به گونه یی که منبع گزارش می دهد پسر تون شئهو– شیلی دیلی پس از کشته شدن پدرش ناگزیر از دست قاتل او به «کنگوی» (سمرقند و کنفدراسیونی که زیر فرمان آن بود و با حاکم آن خویشاوندی داشت)، گریخت.

بیست و پنج سال بعدی نیز بس پر آشوب بودند: تورک ها چند بار دست به یورش های تاراجگرانه به مناطق مسکون زمیندار آسیای میانه زدند، اسیر گرفتند و در برخی از جاها توانستند برخی از نواحی را زیر فرمان خود در آرند. برای مثال، در دوره خاقان شابولو شئو (639-641) و نیفا شابو لو (641/639) و نیفا شابولو (624-627) حاکم فرغانه تسی بی را کشتند و بخش شمالی این منطقه را اشغال نمودند. در این جا، در کاسانه یکی از نمایندگان دودمان حاکم خاقانات غربی مستقر گردید.

بخش جنوبی فرعانه زیر فرمان نمایندگان دودمان قدیمی بومی که مقر شان شهر خومئن ماند.

به سال 657 خاقانات غربی از هم فروپاشید و این گونه تهدید مستمر اشغال مناطق مسکونی زمینداری آسیای میانه از سوی کوچی ها رفع گردید که به نوبه خود به ضعف تدریجی اتحادیه سیاسی انجامید. برای مثال، در اواخر سده هفتم کنفدراسیون وسیع «کان» در عمل فروپاشید و زیر حاکمیت سمرقند تنها مایمرغ و ایشتیهان (ایشتیخان)

[183] . بابا جان غفورف، «تاجیکان»، دوشنبه، 1989، ص. 280

مانده بود و تا اندازه یی هم کئش و نَسَ. در باره این فاکت در منابع عرب زبان گواهی داده شده است. به گمان غالب نخستین حکومتی که جدا شد، واحه بخارا بود که در آن روند تقویت مرکز نو آغاز گردید- وردان ها، حاکم این جا در مرز سده های هفتم- هشتم حتا به عنوان مدعی دولت در سراسر واحه بخارا برآمد نمود. مناسبات میان حکومت های جداگانه به ندرت دارای بار صلجویانه بود. بیشتر برخورد ها و نبردهایی رخ می داد.

مقارن اواخر سده هفتم ظاهرا یک رشته حکومت های نو کوچک پدید آمدند در نتیجه مواضع دهقان های بزرگ مانند کوفتان در واحه سرخان دریا، هوزر در واحه قشقه دریا و... تقویت یافت.

نگاهی به پیشینه تورکان باستان (تورکان آشینایی)، ظهور و بر افتادن خاقانات کبیر تورک

تورک ها و خاقانات کبیر تورک که در سده ششم میلادی پی ریخته شد و توانست برای مدت نزدیک به دو سده بر گستره پهناوری در اروآسیا فرمان براند، تاثیر شگرفی بر بافتار تباری و زبانی توده های باشنده این گستره پهناور بر جا گذاشت.

در زبان های پارسی دری و عربی منابع فراوانی در باره تورکان در دوره اسلامی هست. مگر در باره تاریخ دیرین و باستانی این مردمان دردمندانه اطلاعات بسیار اندکی در دسترس است و می شود گفت که در زمینه تقریبا در تاریکی و بی اطلاعی بسر می بریم. از همین رو هم است که سر درگمی های بسیاری رخ می دهد.

مساله خاستگاه نژادی و ریختیابی تباری تورکان باستان یکی از جنجالی ترین و بحث بر انگیز ترین مسایل تاریخ بوده است که در این جا به آن می پردازیم. شیوه کار باز هم چنین است که مطالبی را که در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره تورک ها آمده است، به پارسی دری ترجمه و در کنار آن دیدگاه های شماری از دانشمندان بزرگ تورک شناس جهان را با برداشت های خود که دستاورد مطالعات سه دهه یی ام می باشد، می آورم .

باید توجه داشت که اصطلاح زبان تورکی یک اصطلاح عامیانه است. نام دقیق علمی خانواده زبان های تورکی (خانواده زبان های بایکالی- آلتایی) است. یعنی یک زبان واحد تورکی وجود ندارد. همان گونه که اتنوس (تبار) واحد تورکی نداریم. از سویی، نژادی به نام تورک وجود ندارد. امروز ما تنها توده های تورکی زبان داریم که شامل ده ها اتنوس یا تبار مستقل می گردند که هر یک تاریخ خود را دارند. مانند قزاق ها، ازبیک ها، ترکمان ها، قرغیزها، تاتار ها، اویغورها و...

خاقانات بزرگ تورک هم که در سده ششم میلادی به رهبری ایل آشینا به میان آمد، کنفدراسیونی بود متشکل بر دوازده قبیله گوناگون که تنها زبان آلتایی (که بنا به نیاز دولت شاهنشاهی تورک چونان زبان اسپرانتوی عهد باستان در استپ کبیر به میان آورده شد)، آنان را با هم پیوند می داد. این قبایل دارای خاستگاه های گوناگون ایرواروپایی، پارامغولی و هونویی (پاراتورکی) بودند و همین گونه گویشوران زبان های گوناگون (از ایرانی خاوری (ساکایی ختنی) گرفته تا پروتومغولی (سیان بی یی و ژوژانی) و پروتوتورکی (هونویی)) بودند.

برای پی بردن به تاریخ تورکان، روشن است در گام نخست باید با تورکان پیش از تاریخ آشنا شویم:

پروتو تورک ها یا پیشینیان تورکان باستان:
روشن است اصطلاح تورک یا ترک پیشینه یی بیش از سده ششم میلادی ندارد. اما توده هایی را که در اثر آمیزش پروتو اروپاییدی های سپید پوست با چینی های زردپوست در سیزده هزار سال پیش به میان آمده بودند، می توان به گونه مفروض پروتوتورک (پیشینیان تورک ها) و زبان شان را هم پروتو تورکی خواند.

نخستین توده هایی که می شود آنان را به گونه مفروض تورکی خواند، دارندگان فرهنگ گورستان های تخته سنگی اند. در حدود سیزده هزار سال پیش از امروز در گستره پیرامون دریاچه بایکال و دامنه های جنوبی التای- سایان، توده های پروتو اروپاییدی دارای هاپلوها یا گروه های پیوستگیP با توده های زردپوست آمده از چین آمیزش یافتند. در نتیجه انسان های دورگه یی پدید آمدند. روشن است زبان این ها هم آمیزه یی بود از زبان پروتواروپایی و چینی دیرین. نماینده های این گونه آدم ها را امروز می توان در میان باشندگان شمال اقصی روسیه و شمال خاوری این کشور و نیز در میان بومیان امریکا یافت. این ها دارای هاپلوهای نوع Q و N هستند. بخش

بیشتر این ها با گذشتن از فراز یخ ها به سوی قاره امریکا کوچیدند و توده های بومی امریکا را ساختند. پسان ها با وارد شدن سپیدپوستان اروپایی به امریکا، اسپانیایی ها، پرتگالی ها و انگلیسی ها و.... نسل این ها در اثر کشتارهای گروهی رو به انقراض گذاشت و نابود شد و اکنون تنها بومیان امریکایی از بازماندگان آنان به شمار می روند. سایر باشندگان قاره امریکا در اثر آمیزش سپیدپوستان مهاجر با سرخ پوستان بومی یه میان آمده اند. سرخ پوست شدن آن ها هم متاخر است و ناشی از شرایط اقلیمی قاره امریکا. شایان توجه است که در زبان بومیان هم واژه های دارای ریشه پروتوتورکی و هم پروتواروپاییدی را می توان یافت.

به هر رو، این ها در تشکل توده های پسین تورکی و نیز زبان های تورکی نقش بسیار کمرنگی داشته اند. روشن است هیچ سند و مدرکی از حضور این توده ها در گستره آسیای میانه و پشته ایران در دست نیست. از این رو، حضور توده های تورکی در این سرزمین ها پیش از سده ششم منتفی است و کسی نمی تواند آن را ثابت سازد. زیرا نه اثری از گورهای تخته سنگی است، نه اسکلت هایی که بتوان از روی آن با بهره گیری از روش های نوین علومی چون انسان شناسی (انتروپولوژی، اتنولوژی یا انتروپومورفی) و یا هم علم ژنتیک تاریخی، پیوستگی آن ها را با پروتوتورک ها ثابت ساخت و نه کدام اثر مکتوب و سنگنبشته از آن ها بر جامانده است و نه ذکری از ایشان در منابع مکتوب دیرین در دست است.

داستان پدیدآیی این توده چنین است که حدود 23 هزار سال پیش سرما و یخبندان بزرگی آغاز گردید. این بود که نیاکان اروپاییدی ها که در آن برهه در جنوب سایبریا می زیستند، ناگزیر شدند به دامنه های جنوبی کوه های آلتای- سایان تا گستره پیرامون دریاچه بایکال بکوچند. بخش بزرگتر آنان در بیست هزار سال پیش به سوی جنوب (به گستره قزاقستان) و جنوب غرب یعنی گستره میان کارپات پهنه های غربی رودهای ولگا- دانیوب کوچیدند که تا 18 هزار سال پیش در آن جا آخرین بازمانده های نئاندرتال ها را اسیمیله و نابود کردند.

از داده های زمین شناسی تاریخی می دانیم که در حدود ده هزار سال پیش از امروز آخرین عصر یخبدان رو به پایان گذاشت و ارتباط قاره امریکا با اروآسیا قطع شد. حدود هشت هزار سال پیش هم گرمای سختی آسیای مرکزی را فرا گرفت و این سرزمین بزرگ را تهی از باشنده ساخت. باشندگان بخش غربی آن به سوی کرانه های غربی رود ولگا کوچیدند و باشندگان گستره خاوری آن- مغولستان شمال

خاوری (پیشینیان تورکان) هم به سوی شمال اقصی و شمال خاوری روسیه به امتداد جریان رودخانه ها رهسپار شدند (که تا کنون همان جا زندگی دارند).

دانشمندان از روی کاوش های باستان شناسیک، زبان شناسیک، انتروپولوژیک، نسب شناسی (ژنیتکی) تاریخی، ریشه شناسیک (ایتمولوژیک) و ....توانسته اند موجودیت این ها را در گستره پهناوری از شمال و شمال خاوری روسیه و قاره امریکا تثبیت نمایند.

روشن است اصطلاح تورک یا ترک پیشینه یی بیش از سده ششم میلادی ندارد. اما توده هایی را که در اثر آمیزش پروتو اروپاییدی های سپید پوست با چینی های زردپوست در سیزده هزار سال پیش به میان آمده بودند، می توان به گونه مفروض پروتوتورک (پیشینیان تورک ها) و زبان شان را هم پروتو تورکی خواند.

نخستین توده هایی که می شود آنان را به گونه مفروض تورکی خواند، دارندگان فرهنگ گورستان های تخته سنگی اند. در حدود سیزده هزار سال پیش از امروز در گستره پیرامون دریاچه بایکال و دامنه های جنوبی التای-سایان، توده های پروتو اروپاییدی دارای هاپلوها یا گروه های پیوستگیP با توده های زردپوست آمده از چین آمیزش یافتند. در نتیجه انسان های دورگه یی پدید آمدند. روشن است زبان این ها هم آمیزه یی بود از زبان پروتواروپایی و چینی دیرین. نماینده های این گونه آدم ها را امروز می توان در میان باشندگان شمال اقصی روسیه و شمال خاوری این کشور و نیز در میان بومیان امریکا یافت. این ها دارای هاپلوهای نوع Q و N هستند. بخش بیشتر این ها با گذشتن از فراز یخ ها به سوی قاره امریکا کوچیدند و توده های بومی امریکا را ساختند. پسان ها با وارد شدن سپیدپوستان اروپایی به امریکا، اسپانیایی ها، پرتگالی ها و انگلیسی ها و.... نسل این ها در اثر کشتارهای گروهی رو به انقراض گذاشت و نابود شد و اکنون تنها بومیان امریکایی از بازماندگان آنان به شمار می روند. سایر باشندگان قاره امریکا در اثر آمیزش سپیدپوستان مهاجر با سرخ پوستان بومی یه میان آمده اند. سرخ پوست شدن آن ها هم متاخر است و ناشی از شرایط اقلیمی قاره امریکا. شایان توجه است که در زبان بومیان هم واژه های دارای ریشه پروتوتورکی و هم پروتواروپاییدی را می توان یافت.

به هر رو، این ها در تشکل توده های پسین تورکی و نیز زبان های تورکی نقش بسیار کمرنگی داشته اند. روشن است هیچ سند و مدرکی از حضور این توده ها در گستره آسیای

مرکزی، آسیای میانه و پشته ایران در دست نیست. از این رو، حضور توده های تورکی در این سرزمین ها پیش از سده ششم منتفی است و کسی نمی تواند آن را ثابت سازد. زیرا نه اثری از گورهای تخته سنگی است، نه اسکلت هایی که بتوان از روی آن با بهره گیری از روش های نوین علومی چون انسان شناسی (انتروپولوژی، اتنولوژی یا انتروپومورفی) و یا هم علم ژنتیک تاریخی، پیوستگی آن ها را با پروتوتورک ها ثابت ساخت و نه کدام اثر مکتوب و سنگنبشته از آن ها بر جامانده است و نه ذکری از ایشان در منابع مکتوب دیرین در دست است .

داستان پدیدآیی این توده چنین است که حدود 23 هزار سال پیش سرما و یخبندان بزرگی آغاز گردید. این بود که نیاکان اروپاییدی ها که در آن برهه در جنوب سایبریا می زیستند، ناگزیر شدند به دامنه های جنوبی کوه های آلتای- سایان تا گستره پیرامون دریاچه بایکال بکوچند. بخش بزرگتر آنان در بیست هزار سال پیش به سوی جنوب (به گستره قزاقستان) و جنوب غرب یعنی گستره میان کارپات پهنه های غربی رودهای ولگا- دانیوب کوچیدند که تا 18 هزار سال پیش در آن جا آخرین بازمانده های نئاندرتال ها را اسیمیله و نابود کردند.

از داده های زمین شناسی تاریخی می دانیم که در حدود ده هزار سال پیش از امروز آخرین عصر یخبدان رو به پایان گذاشت و ارتباط قاره امریکا با اروآسیا قطع شد. حدود هشت هزار سال پیش هم گرمای سختی آسیای مرکزی را فرا گرفت و این سرزمین بزرگ را تهی از باشنده ساخت. باشندگان بخش غربی آن به سوی کرانه های غربی رود ولگا کوچیدند و باشندگان گستره خاوری آن- مغولستان شمال خاوری (پیشینیان تورکان) هم به سوی شمال اقصی و شمال خاوری روسیه به امتداد جریان رودخانه ها رهسپار شدند (که تا کنون همان جا زندگی دارند).

دانشمندان از روی کاوش های باستان شناسیک، زبان شناسیک، انتروپولوژیک، نسب شناسی (ژنیتکی) تاریخی، ریشه شناسیک (ایتمولوژیک) و ....توانسته اند موجودیت این ها را در گستره پهناوری از شمال و شمال خاوری روسیه و قاره امریکا تثبیت نمایند.

پاراتورک ها (نیاکان تورکان یا هونوها):

می توان هونوها را به گونه مشروط و مفروض به عنوان پاراتورک ها (نیاکان تورکان) شمرد. هونوها در واقع بخشی از خیونی های تورانی بودند که در اثر آمیزش با زردپوستان به میان آمدند. **در این جا باید متوجه چند نکته باشیم:**

بیشتر دانشمندان اروپایی نتوانسته اند میان سه واژه (خیون ها، هونوها و هون ها) تفکیک قایل شوند. در نتیجه گمراهی هایی را سبب شده اند. «**خیون**» قومی تورانی می باشد. کتاب پهلوی- تفسیر اوستا، آن ها را **خیونان** می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان – اوستا، صفت **هیائونا** (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است. هونوها (هیونگنوها) که در منابع چینی نام این قوم سینهو یا سیونو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی-Hiung .nu

بیشتر پژوهشگران بر آن اند که همانا همین خیون ها، نیاکان هونوها بوده اند که از سرزمین های نیایی خود به سوی مرزهای جنوبی سایبریا و شمال چین در امتداد مرزی که کنون دیوار بزرگ چین در آن جا برپا است، شتافته بودند. در آن جا دو قبیله خیونی استقرار یافتند که پسان ها در اثر آمیزش شان با چینی ها – تبار نوی به نام هونوها (خونوها، سیونوها) پدید آمد.

به نوشته اکادمیسین گومیلیف در کتاب «تاریخ خلق هونو»، چنین پنداشته می شود که «در حدود 1650 سال پیش از میلاد (بنا به داده های دیگر- هزار سال پیش از میلاد که دقیق تر می نماید)، شماری از زردپوستان چینی با بخشی از سپیدپوستان- خیان یون ها (хяньюнь) و خون یوی ها (хуньюй) آمیزش یافتند و هونوها را به میان آوردند. خیان یون ها و خون یوی ها در دشت های کناری جنوبی بیابان گوبی بود و باش داشتند. در افسانه های چینی آمده است که شهزاده یا سرداری از دودمان نیمه افسانه یی سیا (سیه) با خانوار و پیروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بیابان گریخت و در آن جا با شماری از تیره های کوچرو و دامدار بیابانگرد و دشتنورد خیان یون ها و خون یوی ها آمیزش یافت.»

این ها را روشن است نمی توان هونو خواند. اما می توان نیاکان هونوها یا پروتوهونو شمرد. نسل نوی که از آمیزش چینی های زرد پوست و بیابانگردان سپیدپوست پدید آمد، هونو نام گرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خیونی ها بودند، با توجه به آمیزش با چینی ها و سایر بومیان میتیست (دورگه و چندرگه) از آن ها متفاوت گردیده بودند. همین گونه زبان آن ها که در آغاز از گروه ایرانی خاوری بود، به زبان پاراتورکی مبدل گردیده بود. هونوها در آغاز زیر سلطه یوئه شی ها (ماهبانویان یا تُخارها) بودند. اما مائودون شانیو توانست تخاریان را بر اندازد و خود شاهنشاهی بزرگی را در مرزهای سده سوم و دوم پ. م. پی بریزد که تا سال 96 میلادی داوم کرد.

برخی از دانشمندان اروپایی، هونوها را برای آسانی کار خود «هون های آسیایی» خوانده اند. اما روشن است با این کار دشواری های دیگری را آفریده اند. دشواری در این است که پس از تسلط یابی هونوها بر سرزمین های گسترده، همه 24 قوم زیر فرمان آن ها برای چند سده هونویی خوانده می شدند- یعنی «باشندگان کشور هونوها» که سر درگمی های بسیاری را پدید می آورد. روشن است اگر کشور شان را به گونه فرضی «هونوستان» بخوانیم، در آن صورت می توان سایر اقوام باشنده این کشور را هونویی نه بل که «هونوستانی بخوانیم». با توجه به همین سر درگمی بوده است که شماری از پژوهشگران، برای رهایی بابی از این کلاوه سر درگم، برای توصیف برخی از توده های زیر فرمان هونوها که دارای خاستگاه اروپاییدی تورانی بودند، و به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند، واژه موهوم هون های سفید!!! (در واقع هونوهای سفید) را به کار بستند که درست نمی باشد. زیرا چیزی به نام هون های سفید یا حتا هونوهای سفید وجود نداشته است. این تنها یک اصطلاح به گفته ایرانی ها «من در آوردی» است.

در واقع، اقوامی که به نام ها هون های سپید خوانده شده اند، در اصل هونویی نه بل که توده های تورانی زیر فرمان هونوها بودند که متشکل از یوئه شی ها یا نیاکان کوشانیان، دی ها یا نیاکان یفتلیان و اویغورها، سیرها، دینلین ها، اوسونی ها و ..... بودند. روشن است زبان این ها هم زبان سکایی ختنی بود. از این رو اصطلاح «هون های ایرانی؟؟؟» هم بی پایه است. چگونه می شود تورانیانی را که برای چندی زیر دست دولت هونوها بودند، هون ها آن هم ایرانی !!! خواند؟

با آغاز فرمانروایی سیان بای ها و ژوژان ها یا روران ها (نیاکان مغول ها)، دیگر چتر سیاسی هونوها ها هم مدت ها از سر شان پس شده بود. از همین رو، هونویی خواندن آن ها درست نیست. حال چه رسد به هون خواندن شان . زیرا در پهلوی سایر دلایل، گستره بودوباش هونوها جنوب غربی مغولستان و شمال شرقی چین بود و شمار شان هم در اوج اقتدار از 260 هزار نفر بیش نبود و در گستره گانسو و تورفان و ختن و کاشغر (جایی که دی ها و اوسون ها و سیرها می زیستند) اصلا حضور نداشتند. تنها سایه و تاثیر سیاسی داشتند.

پس از باژگون شدن دولت هونوها، آن ها چهار بخش شدند. بخشی که در جنوب بودند، یا چینی ها مخلوط شدند. بخشی که در شمال غربی بودند، به سوی اروپا آمدند و بر سر راه با اورها (اورالی ها) و اوگرها و دیگر توده ها آمیزش یافتند و توده نو هون های اروپایی را به میان

آوردند که آتیلا از میان شان برخاست. بخشی که در شرق بودند، با بازماندگان دونخوها یا دونهوها آمیزش یافتند و تنها دودمان شاهی هونوهای شمالی نزد اوسون ها گریختند که پسان ها در این جا نابود شدند.

تا این جا دیدیم که خیون ها نیاکان هونوها بودند و هونوها نیکان هون های اروپایی. اما این سه توده از هم از دید تباری و زبانی تفاوت داشتند. زیرا خیون ها تورانی یا سکایی بودند و زبان شان هم سکایی ختنی. در حالی که هونوها در اثر آمیزش با چینی ها پاراتورکی شده بودند و زبان هونوها هم پارا تورکی بود. روشن است هون ها بیخی به عنوان یک توده نو تبارز کردند و در باره زبان شان هم منابع فراوان اروپایی هست.

اما اصل مطلب در باره یفتلیان است که نادرست ان ها را از جمع «هون های سپید» خوانده اند. در باره یفتلیان دو دیدگاه هست: یکی این که آن ها برخاسته از «بای دی ها» یا دی های سپید اند. در اوستا از دی ها به نام «داهه ها» یا دهایی ها یاد شده است. شاخه دیگر قوم دی عبارت است از «چی دی ها» یا دی های سرخ که اویغورها از بازماندگان شان به شمار می روند. آن ها در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد در مرزهای چین می زیستند. اما پسان ها در نیمه نخست هزاره یکم میلادی زیر فشار چینی ها و .... گریختند. شماری از دانشمندان می پندارند که

بای دی ها نخست به سینکیانک و ار آن جا به بدخشان آمدند و به پامیر مسکن گزیدند.[184]

[184] . در این میان وجه تسمیه بدخشان بسیار جالب می باشد. شاید بدخشان در آغاز «بایدیشان» (بای دی شان) بوده باشد. یعنی کوهستان بای دی ها. در این جا «شان» به معنای کوه است که از زبان چینی گرفته شده است. شاید این واژه را بای دی ها هنگام بودو باش در مرزهای شمالی چین از آنان عاریه گرفته باشند. به گفته گومیلیف همین اکنون هم در بدخشان در پامیر مردمی زندگی می کنند که خود را بادی می خوانند. به زبان عوام یعنی مردم که در منطقه وزش بادها زندگی کی کنند. (به راستی هم در آن سامان پیوسته بادهای تندی می وزد). اما روشن است که این تنها یک همانندی ظاهری دو واژه بای دی و بادی است. طبق این فرضیه، بدخشان یعنی کشور کوهستانی بای دی ها.

اما دیدگاه دیگری هم است که بدخشان را را کشور خیونیت ها می خواند. جیلانی داوری- استاد زبانشناسی در دانشگاه هایدلبرگ آلمان در مقالتی نوشته است که «خیوینت ها را به زبان باختری: **الخانّ** alxanno و **الخنّان** alxannano و به سانسکریت میانه اُله خانه alakhāna می نامیدند. از همین رو نام **بدخشان** به معنی «توانمند و نیرومند است که از طریق واژه باختری «**پادخشان**» padaxšano از واژهٔ باستانی -pāti* xšāna- مشتق شده است، جایی که پادشاهان، توانا بر تخت نشسته و حکمروایی می کردند.».
در این جا دو نکته شایان توجه است: یکی pāti که همان «پاد» یا تخت شاهی است. از سوی دیگر، همانندی «پاتی» و «بادی» بسیار جالب است. اگر به جای «پاتی»- «بادی» یا «بای دی» را بگذاریم، در آن صورت با مفهوم شاهان نیرومند بای دی ها رو به رو می شویم.

آنالیز سکه های شاهان یفتلی نشان می دهند که خود ایشان خود را خیون می خوانده اند. به سخن دیگر، یفتلی ها یک از گروه های تباری- سیاسی (اتنوپولیتیک) خیونیت ها بوده اند. مقایسه منابع گوناگون نشان می دهد که چنین گروه هایی حد اقل دو گروه بوده اند: «سپیت خیون» (خیون های سپید) و «کرمیر خیون» (خیون های سرخ).

به گونه یی که کیلاشتورنی نوشته است، خیون ها یکی از گروه های قدیمی کوچیان ایرانی زبان بودند در دشت ها و دامنه های نوار جنوبی آسیای مرکزی بسر می بردند.
گریشمن در ص. 115 کتاب خود در باره یفتلی ها نوشته است که یفتلی- نام تیره دودمان حاکم بوده است و خیونیت

بر سر این که هونوها به چه زبانی سخن می گفته اند، در میان دانشمندان ریشه شناس (ایتمولوژیست ها) جر و بحث های فراوانی روان بوده است. بیشترین دانشمندان در این که زبان نخستین نیاکان آن ها تورانی یعنی ایرانی خاوری (سکایی ختنی) بوده است، تردیدی ندارند. اما روشن است که پس آمیزش با چینی ها زبان شان به زبانی که آن را پاراتورکی (زبان نیاکان تورگان باستان) می خوانند، تغییر یافته است.

دشواری در این است که از هونوها آثار مکتوب بر جا نمانده است. همه داوری ها هم از روی چند نامی است که از شاهان آنان در آثار چینی برجا ماده است. باز هم مشکل در این است که تا چه اندازه این نام ها با نام های راستین آن ها مطابقت داشته است. گذشته از این ها از هونوها چند جمله از نامه یکی از شانیوهای هونویی عنوانی امپراتور چین بر جا مانده است. دانشمندان کوشیده اند با ریشه یابی این واژه ها نوعیت زبان هونوها را تعیین نمایند. باز هم در این جا با دشواری هایی بر می خوریم. برای نمونه، در زبان هونویی خرگوش را قویان می گفتند. در این جا شاید بتوان گفت که چون در زبان های کنونی تورکی هم خرگوش را قویان می گویند، باید زبان هونوها هم تورکی بوده باشد. اما به گونه یی که پسان ها دیده شد، قویان از کیهان ایرانی یعنی آسمان گرفته شده است و ریشه ایرانی خاوری دارد. شاید هونوها خرگوش را موجود مقدس آسمانی (کیهانی) می پنداشته اند.

پروفیسور اسحاقف و پروفیسور اسماعیلف در کتاب «تاریخ تباری- سیاسی تاتار ها (در سده های سوم- شانزدهم)» کازان، **2007** می در زمینه از قول داکتر زویف چنین می نویسند:
«بنا به برخی از ورسیون ها (نسخه ها) فراکسیون کاتون Katun منشای خود را از تیره gineok – Rat (تیره مهتاب) یوئه شی می دانند که دارای خاستگاه هند و آریایی بودند. همانا در نزد یوئه شی ها یکی از خدایان بزرگ راه شیری کئییان Kuyan بود (جریان سفید، درخت زندگی)

(به شکل خیون) نامی بوده است که مردم خود را با این نام می خوانده اند که عبارت بودند از اتحادیه قبایل ایرانی که با کوشانیان خویشاوندی داشتند.»
در باره منشای نام یفتل به قول کیلاشتورنی «خیتل» به معنای شاه خیونی ها است (که شاید در آغاز «خیون تل» بوده باشد). همچنین توپونیم (نام جغرافیایی منطقه خیتل) که پسان ها هیتل و یفتل شده است.

بود، که با مهتاب پیوند داشت. تصادفی نیست که واژه omonic تورکی قووبان/ قویانKuyan/ koyan با نماد کیان پیوند دارد. (Zuev 2002: 75).

آن چه به هونوها می گردد، از روی داشته های تاریخی می توان گفت که گستره بود و باش آنان هم مناطق جنوب خاوری مغولستان و شمال خاوری چین بوده است و نمی توان از حضور آنان در گستره تورکستان شرقی، غرب مغولستان و قزاقستان و بالاتر از آن آسیای میانه و پشته ایران سخن به میان آورد.

پروفسور داکتر اسحاقف و پروفسور داکتر اسماعیلف در کتاب «تاریخ تباری- سیاسی تاتار ها (در سده های سوم- شانزدهم)» کازان، **2007** می نویسند:

«گلوتوژنیز Glottogonic و اتنوژنیز پروتوتورکی گستره پهناوری از آسیای مرکزی و جنوب سایبریا را زیر پوشش می گرفت. در شکلگیری تباری فرهنگی(اتنوکلتوری) و انسان شناسی (انتروپولوژیک) و به پیمانه بسیار ویژگی های زبانی این مردمان، نقش عمده را آمیزش و اختلاط تدریجی گروه های منگولوییدی (مغولی سیما)، تورکی- مغولی با گروه های ایرانی اروپاییدی (اروپایی سیما) و نیز هندو اروپایی ها و همچنین با بسترها یا زیرلایه های اوگری- فینیFinno-Ugric ، ساموییدها و جمعیت کت زبان بازی کردند. (نوفگورودوا، 1981 ص. ص. 207-2011)
روند این تعامل که در درازای دوره درازی ادامه داشت، شاید از عصر حجر آغاز گردیده باشد (چبوکسارف، 1980، باسکاکف 1969، سو شپ 1992، اویسزو 1998)

در نتیجه روندهای تباری- سیاسی و تباری- فرهنگی قبایل تورکی چندین اتحادیه تباری- سیاسی را تشکیل دادند (هونویی، اتحادیه سیان بی ها، توباها و ...)

اسحاقف و اسماعیلف در ادامه از قول داکتر زویف می نگارند:
«وضعیت تباری در استپ های اورآسیا در هزاره یکم پیش از میلاد- نیمه نخست هزاره یکم میلادی را می توان همچون همزیستی و اختلاط تدریجی اقوام کوچرو و چادر نشین ایرانی زبان و تورکی زبان دارای فرهنگ های مختلف باستانشناسیک توصیف کرد. اما سر از سده های نخست عصرمیلادی، فرآیند تورکزاسیون Turkization استپ های آسیای مرکزی به یک پدیده سراسری مبدل می گردد. از همین رو هم است که سیمای تباری- زبانی مردمان باشنده این گستره دگرگون می شود. (Zuev، 2002: 44)».

تاریخ تباری سویسترات یا بستر پاراتورکی از سنتز یا آمیزش دو گروه باشندگان مشخص شده است:
گروه [اروپاییدی] تشکل یافته در باختر رود ولگا، در هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد در روند مهاجرت های چند سده یی در جهات شرقی و جنوبی، جمعیت غالب منطقه ولگا و قزاقستان، آلتایی و دره ینی سئی ظاهر شده پسان ها در استپ های شرق ینی سئی
و گروه هایی که منشای درون آسیایی دارند.

تاریخ تعامل و با آهم آمیزی دو گروه باشندگان [اروپاییدی و آسیایی] در درازای دو- دو نیم هزار سال دیرین روندی که در جریان آن استحکام تباری عملی گردید و جوامع تباری تورکی زبان شکل یافت. همانا از جمع این قبایل نزدیک به هم در هزاره دوم میلادی توده های معاصر تورکی روسیه و گستره های همسایه جدا گردیدند.

[بر افتادن شاهنشاهی یوئه شی ها به دست هونوها و راندن آن ها (از گانسو، حوضه رود تاریم، تورفان، ختن،کاشغر و هفترود) به آسیای میانه، به معنای آغاز عصر فرمانروایی توده های تورکی زبان و مغولی بر استپ های اروآسیا بود که روند استقرار آنان را در این پهنه فراهم نمود.

با برافتادن هونوها در اثر دسایس چین، زمینه برای عروج نیاکان مغول ها در گستره توران خاوری (مغولستان) فراهم گردید. برآمدن تورکان آشینایی و در آینده اویغورها و قرغیزها هر چند توانست، برای چندی بار دیگر زمینه را برای فرمانروایی توده های تورکی زبان (که آمیزه یی بودند از تورانیان ایرانی زبان و مغول ها و چینی ها)، هموار گردانید، اما دیرپا نبود.

سر انجام هم برافتادن دولت اوسون ها به دست ژوژان ها و کوچیدن آن ها از ترکستان خاوری به هفترود به معنای پایان فرمانروایی تورانیان ایرانی زبان در گستره توران خاوری بود.

در پایان کار هم، برافتادن سامانیان به معنای پایان فرمانروایی توده های ایرانی زبان بر گستره توران غربی (قزاقستان و هفترود) بود.

در آخرین پرده، بر افتادن امارت بخارا، و افتادن آن به دست روس ها به معنای پایان فرمانروایی توده های ایرانی زبان بر میانرودان ورز رود و تثبیت فرمانروایی نهایی تورکی زبانان بر آسیای میانه با پشتیبانی روس ها بود.-گ.]

تورک های باستان (تورکیوت ها):
کنفدراسیون قبایلی که خاقانات تورک را پی ریختند، مشتمل بر دوازده قبیله بودند که در آن آشینایی ها نقش پیشتاز و برجسته را بازی می کردند. در این حال، بازماندگان هونوها، بازماندگان ژوژون ها، اوسون ها، بازماندگان یوئه شی ها (تخاریان و کیداریان)، بازماندگان سیرها، کنگویی ها، چشی ها، شاید گروه هایی از تبتی ها و دیگر قبایل به ویژه تیله ها (دی ها) یا نیاکان اویغورها و تاتارها و خاگاس ها (نیاکان قرغیزها) هم در کنفدراسیون اشتراک داشتند. یعنی تیره خاصی به نام تورک وجود نداشت. تورکیوت ها نامی بود که ژوژان ها بر آنان گذاشتند. در این حال، مساله اصلی این است که ایل آشینا از دید تباری به کدام یک از اقوام شناخته شده در آن برهه تعلق داشت؟

دشواری در این است که در زمینه هیچ گونه سند مکتوب (منهای گزارش های گاهنامه های چینی) در دست نیست. آن هم این گاهنامه ها اطلاعات ضد و نقیضی را در باره خاستگاه آشینایی ها ارائه می کنند. تنها چیزی که می تواند در زمینه به ما کمک نماید، ریشه شناسی چند واژه و نام بازمانده از پادشاهان آنان به ویژه –بنیادگذاران دودومان- نولوشاد و آشینا و نیز مسقط الرس یا محل بودوباش نخسیتین آن ها، افسانه های تاریخی و کارگیری از روش های پیچیده علوم گوناگون است. درست تجزیه و تحلیل واژگان، پژوهش پیرامون اسطوره ها و تعیین دقیق خاستگاه آن ها می تواند در زمینه به ما کمک نماید. می توان گمان زد که آن ها در جایی در نزدیکی دامنه های جنوبی آلتای در شمال باختری چین زندگی می کرده اند و از آن جا به آلتای کوچیده بودند. اما کجا؟

به هر رو، در باره خاستگاه نژادی و تباری ایل آشینا- ایل هسته یی تورکان باستان، زبان نخستین شان و زیستگاه نخستین شان- در میان دانشمندان تفاوت های بنیادی وجود دارد. برای مثال گروهی آنان را مغولی تبار و مغولی زبان و گروه دیگر تورانی (سکایی- اوسونی تبار) و ایرانی زبان و برخی هم پاراتورکی (هونویی) می شمارند.

داده های پسین علمی به سود دیدگاه تورانی تبار بودن و ایرانی زبان بودن آنان از کار برآمده اند.

ایل آشینا در آغاز قبیله یی بودند متشکل بر 500 خانوار از اقوام و تیره های گوناگون که پس از افتادن دولت هونوهای جنوبی به دست چینی ها در شمال چین در Zhelai Zhai و یا شرق تورفان و یا هم در جاهایی دیگری گه پسانتر یادآور خواهیم شد، بسر می بردند.

به پنداشت پروفیسور دیمیتری واسیلیف- دانشمند تورک شناس روسی، «در حوالی سده های چهارم- پنجم میلادی در میان قبایل هونوهای بعدی در استان تورفان در ترکستان شرقی، مردمانی می زیستند که به گمان غالب به زبان پروتوتورکی سخن می گفتند. (شایان یادآوری است که در این هنگام در تورفان در آغاز کوشانیان و سپس هم یفتلی ها حاکم بودند). منظور از پروتوتورکی هم همان زبان بازمانده از هونوها است که آمیزه یی بود از ایرانی شرقی دیرین و چینی میانه.

بر پایه افسانه های رایج در میان تورک ها، قبایل مخاصم هون به این ها یورش می برند و همه را می کشند. تنها یک کودک که دست ها و پاهایش را بریده اند، به گونه معجزه آسایی زنده می ماند. یک ماده گرگ خاکستری این کودک را می بیند و با خود به مغاره اش می برد و او را پرورش می دهد و بزرگ می کند و از او ده پسر (به روایت دیگر چهار پسر یا شش پسر) به دنیا می آورد.

پسر ارشد این ماده گرگ- به گفته، داکتر عثمانف، نولو شاد- بنیادگذار دودمان قدیم تورکی آشینا گردید. به گونه یی که پروفیسور برتلد در کتاب تاریخ «ترک های آسیای میانه» نوشته است، کلمه شاد از شاه ایرانی گرفته شده است و تورک های قدیم این لقب را برای سران قبایل خود به کار می بردند. (برای نمونه نام نوه ایستیمی خاقان سوشا بود. لقب شاهان هونویی هم شانیو بود).

پسان ها این ها با دخترانی از یکی از قبایل بومی تورفانی پیوند زناشویی می بندند و این گونه قبیله آشینا به دنیا می آید. رهبر ایشان آشین یا آشینا است. آشین یک کلمه ایرانی شرقی است. گومیلیف این کلمه را مغولی می پندارد که از شونوچیونو گرفته شده است و می نویسد که آشین (شینو) گرگ معنا می دهد و پشوند آ- چینی است که نشانه تکریم و تعظیم است) که در حوالی 460 میلادی قبیله خود را که در معرض تهدید دشمنان قرار داشت، با خود به شمال مغولستان به کوه های آلتای به گستره دولت ژوژان ها می برد.

پسان ها (در حدود صد سال بعد) این قبیله با متحد ساختن سایر قبایل زیر ستم، در برابر ژوژان ها می شورند و دولت آنان را بر اندازند. درست در همین هنگام (سده ششم میلادی) است که برای نخستین بار کلمه تورک شنیده می شود که شاید به معنای اتحادیه قبایل باشد».

گومیلیف روایت دیگری از این افسانه دارد. او می نگارد که «در میان قبایل شکست خورده از دست توبایی ها هنگام سرکوب شمال چین از سوی آن ها پنجصد خانوار آشینایی حضور داشتند. این ها از طوایف مختلف متشکل بودند که در باختر شن سی می زیستند که در سده چهارم از سوی هونوها و سیان بای ها (نیاکان مغولان) اشغال شده بود. آشینا از سردار هونو- موگانیو اطاعت می کرد که فرمانروای خئی سی (منطقه یی در غرب اوردوس میان گستره هوان هی و نانی شان) بود. هنگامی که به سال 439 توبایی ها بر هونوها پیروز شدند، و خئی سی را به امپراتوری «وی» اتصال دادند، سردار آشینا با 500 خانوار نزد ژوژان ها گریخت و در دامنه جنوبی کوه های آلتایی ساکن شد و به استخراج آهن برای ژوژان ها می پرداخت.

در آن هنگام زبان بین القومی رایج- زبان های سیان بای ها و مغولی قدیم بود. این زبان بازار، دیپلماسی و فرماندهی بود. آشینا با همین زبان در 439 به شمال گوبی آمد».

به گونه یی که دیده می شود، قبیله آشینا از تیره های گوناگونی متشکل بود و زبان شان هم به قول گومیلیف پروتومغولی بود. برعکس، واسیلیف خاستگاه آنان را تورفان شرقی و زبان شان را پروتو تورکی (دقیق تر پاراتورکی یا هونویی) می خواند. دشواری در این است که در زمینه داده های موثق در دست نیست. همه چیز بر اساس حدس وگمان است. در منابع گوناگون چینی هم در زمینه اطلاعات ضد و نقیض بیان گردیده است.

داکتر اسحاقف و داکتر اسماعیلف از قول کلیاشتورنی می نویسند:
«افسانه ها منشاء تورک ها را با ترکستان شرقی و قبایل هونوهای بعدی پیوند می زنند: گاهنامه تاریخی چینی «ژو شو» به طور مستقیم می نویسد:
«توتسزویی ها Tutszyue (تورک ها) قبیله خاصی از هونوها اند. نام طایفه یی آن ها آشینا است. مطابق این افسانه، آن ها با پنهان شدن از ترس دشمنان خود که جنگجویان زخمی را کشته بودند، به یاری ماده گرگی به کوه های شمال تورفان (ترکستان خاوری) گریختند.»
(کلیاشتورنی 106-103 :1964)

از دید من، با توجه به این که در همه جا نام رهبران آشینایی به گونه یی با نام شاه پیوند دارد، و نام پدر آشینا هم نولو شاد بوده است، می شود گفت که احتمال تورفانی (توریانی) بودن ایل آشینا بیشتر می رود. پسوند «آ» در زبان چینی نشانه ارجگزاری و بزرگداری است. شاید

این پسوند از زبان ایرانی خاروی به زبان چینی راه یافته باشد و شایدهم برعکس از چینی به زبان های توده های باشنده شمال چین. اکنون این پسوند در واژه هایی چون آبا، آپا (مادر بزرگ)- آنا ننا (ننه)- مادر، بابا (پاپا)، ماما (مادر)، ماما (دایی)، کاکا (اکا به پشتو- عمو)، آجا (مادر بزرگ در هزاره یی) و... شاید آ+ شین+ آ به معنای شاه بزرگ و ارجمند و بزرگوار و یا هم چیزی مانند شاهنشاه و خان خانان بوده باشد. حتا اگر «شین» را به معنای آبی هم بپنداریم، چنانی که شماری از دانشمندان از جمله اکادمیسین اسحاقف و اکادمیسین اسماعیلف- دانشمندان تاریخ نویس تاتاری در کتاب تاریخ تباری سیاسی تاتارها (2007 قازان) هم بر آن تاکید دارند، آشینا یعنی سردار آسمانی. پادشاهی که از سوی آسمان فرستاده شده است. باز هم می بینیم که شین به معنای آبی و تیره ریشه ایرانی دارد. چنان که همین اکنون در زبان پشتو دقیقا به همین معنا به کار می رود.

حال اگر آن ها در تورفان بود و باش داشتند، می شود نتیجه گرفت که تقریبا سه قرن در ترکستان خاوری زیسته باشند و روشن است زبان شان بیشتر با زبان های رایج در این جا که با زبان کوشانی ها و یفتلی ها (از گروه زبان های ایرانی شرقی قدیم- سکایی ختنی) نزدیک تر بوده است. هونوهایی هم که در این جا می زیستند، در اصل هونویی نه بل که توده های زیر فرمان هونوها بودند که متشکل از یوئه شی ها یا نیاکان کوشانیان، یفتلیان و... بودند و روشن است زبان حاکم هم در این جا زبان کوشانی ها (زبان تخاری) و زبان یفتلی ها یعنی سکایی ختنی بود.

تازه پس از برافتادن دولت هونوها و آغاز فرمانروایی سیان بای ها و ژوژان ها، دیگر چتر سیاسی هونوها ها مدت ها از سر شان پس شده بود. از همین رو، هونویی خواندن آن ها درست نیست. از همین رو هم شاید واسیلیف آن ها را «هونوهای بعدی» خوانده است. یعنی بازماندگان هونوها.

دشواری در این است که پس از تسلط یابی هونوها بر سرزمین های گسترده، همه 24 قوم زیر فرمان آن ها برای چند سده هونویی خوانده می شدند- یعنی باشندگان کشور هونوها که سر درگمی های بسیاری را پدید می آورد. روشن است اگر کشور شان را به گونه فرضی «هونوستان» بخوانیم، در آن صورت می توان سایر اقوام باشنده این کشور را هونویی نه بل «هونوستانی بخوانیم». با توجه به همین سر درگمی بوده است که شماری از پژوهشگران، برای رهایی بابی از این کلاوه سر درگم، برای توصیف برخی از توده های زیر فرمان هونوها که دارای خاستگاه اروپاییدی تورانی بودند، و به زبان های ایرانی خاوری سخن می

گفتند، واژه موهوم هون های سفید!!!! (در واقع هونوهای سفید) را به کار بستند که درست نمی باشد. زیرا چیزی به نام هون های سفید یا حتا هونوهای سفید وجود نداشته است. این تنها یک اصطلاح به گفته ایرانی ها «من در آوردی» است.

به هر رو، از دید من، شاید در آغاز چیزی همانند تور یوت بوده باشد. یعنی تور+ یوت که حرف صدادار ک در میان دو حرف بی صدا در آن پسانتر افزود شده باشد. و این گونه تورکیوت شده باشد و سپس هم دو باره «یوت» مغولی باستان حذف گردیده باشد و تنها تورک مانده باشد. شایان یادآوری است که اویغوری ها همین اکنون هم تورفان را توریان می گویند. تورفان شاید از تولوفان چینی گرفته شده باشد که ورسیون چینی توریان است. این گونه، امکان آن می رود که ایل آشینا با توجه به تورفانی بودن یا توریانی بودن خود، از سوی ژوژان ها توریوت خوانده شده باشند.

به هر حال، چه زبان آن ها به مغولی قدیم (زبان سیان بی ها) نزدیک بوده باشد یا با زبان پارا تورکی (زیان هونوها) و یا هم با زبان های ایرانی شرقی، آن ها به گستره دولت پارا مغولی ژوژان رفتند و در دامنه های جنوبی آلتای مسکن گزین شدند.

آن ها به گمان غالب از سوی دولت ژوژان ها تورکیوت خوانده شدند. زیرا پسوند یوت یک پسوند پارامغولی است و چینی ها هم آن ها را توکیوها خواندند. زبان چینی حرف ر ندارد. یعنی در آغاز نه خودشان خود را تورک می خواندند و نه دیگران آنان را به این نام یاد می کردند. از این رو، اصطلاح تورک متاخر است.

به گفته پروفیسور داکتر لئو گومیلیف (نوه آنا احمدووا- سخنور نامدار تاتاری)- واژه تورک کنون صرف بار زبانی دارد. طرفه این که واژه تورک در آغاز هم تنها بار زبانی داشته است. اکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف- رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و کنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می شود، در زمینه می نویسد: «واژه تورک در آغاز، شاید بار زبانی و اجتماعی داشته بود، تا تباری. چون در آغاز، تنها نمایندگان اریستوکراسی نظامی را به این نام می خواندند. اما با گذشت زمان، نه تنها برای طایفه یی که در راس

اریستوکراسی نظامی قرار داشت، بل که برای همه اقوام زیر سلطه آن ها تعمیم پیدا کرد.»

در ویکی پیدیا یه زبان پارسی در باره ترک آمده است:
«...به پنداشت هامر-پورگشتال طایفهٔ ترک باید همان باشد که در تألیفات هرودوت به صورت تارژِتاوس (ترگیتاوس) و در تورات به صورت توقارمه (توغارمه) نوشته شده است. خاندان آشینا از لی جین به خانات روران مهاجرت کردند.»

«...هردوت، در آن جا که نام های طوایف ساکن در سرزمین مملکت سیتی را می برد، می گوید: یکی از آن طوایف، موسوم به « ایرک» می باشد؛ و « پمپونیوس مالا »، از علمای جغرافی رمن که در سال چهل وسه میلادی کتابی در جغرافیا تالیف کرده، ایرک را تصحیح نموده گوید: صحیح آن « ترکواوترک» است؛ و اهل فن، این تصرف را تصدیق و تحسین کرده اند ». (ص.104 خط سوم)

در مآخذ ایرانی نام توران با ترکان و در مآخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مآخذ عربی، هیتالیان با ترکها و در مآخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را مشکل ساخته است.

وامبری در 1296/ 1879، کلمة ترک را مشتق از فعل تورمک به معنای «تولیدمثل کردن » و «به وجود آمدن » دانسته است (د. ا. ترک ، ج 12، بخش 2، ص 143). دورفر در 1344ش / 1965، کلمة ترک را که در سنگنبشته های اورخون آمده بود «خلق وابسته به دولت و تبعه » معنا کرده و مولر کلمة ترک را در صورت اسم بودن «نیرو» و «قدرت » و در صورت صفت واقع شدن «نیرومند» و «قدرتمند» معنا کرده است . این نظر را برخی محققان نیز، از جمله تامسن ، کلاوسون ، نمت ، دورفر و بازن پذیرفته اند (د. ا. ترک ، همانجا؛ آوجی اوغلو، ج 1، ص 295).

در سنگنبشته های اورخون کلمة توروک معمولاً با کلمة بدون (قبایل ، خلق ، مردم) همراه بوده و به صورت توروک بُدون (مردم ترک) آمده است (تکین ، سنگنبشتة کول تگین ، رویة شرقی ، بندهای 6، 10ـ11، 22، 25، 27، رویة جنوبی ، بندهای 6ـ 8، رویة شمالی ، بند 6، سنگنبشتة بیلگه قاغان ، رویة شرقی ، بندهای 7، 10، 19، 21ـ22، 30، 33، 38، رویة شمالی ، بندهای 5 ـ6، 8) که این نام بیشتر جنبة سیاسی داشته است . از مطالب مذکور در این سنگنبشته ها چنین برداشت می شود که تُرک بُدون فقط شامل بخشی از ترک زبانان دشت می شده است.»

هر چه بود، در این جا بود که یکی از نواده های آشینا-بومان، دولت بزرگ خاقانات تورکی را تاسیس کرد. باز هم باید متوجه بود که خاقانات نامی است که پسان ها به این دولت داده شده است. چه، ات نشانه جمع عربی است و در آن هنگام یعنی در سده ششم میلادی اعراب چه که حتا ایرانیان هم تورک ها را نمی شناختند و ممکن نبود که خود شان دولت خود را خاقانات خوانده باشند. چه نمی توانستند کلمه خاقان را با ات عربی جمع ببندند. هر چه بود، دولتی به میان آمد که در راس آن خاقان بود. خاقان هم به روایتی، از دهگان (دهقان)- خان- ایرانی گرفته شده است.

در ویکی پیدیا به زبان روسی در زمینه چنین می خوانیم:

«ل. ن. گومیلیف LN Gumilyov ، ن. یا. بیچورین Y Bichurin، و. و. گریگوریف VV Grigoryev، ان. آ. اریستوف NA Aristov، گ. ای. گروم-گرژیمایلو Grum Grzhimailo، ک. آ. اینوسترانتسیف، س. ای. رودینکو، می. ای. ارتامانف MI Artamonov و شمار دیگری از دانشمندان دبستان تاریخ روسیه ضمن پرداختن به مساله کوچی شناسی (مطالعه توده های کوچرو و چادرنشینان) بر پایه سوابق و منابع مکتوب منحصر به فرد حفظ شده تا به امروز در باره تورک های باستان- تاریخ های دودمان های چینی و گاهنامه های تان شو Tanshu، وی شو، Weishu، سویی شو Suishu و تاریخ های یونانی- رومی (بیزانتینی یا روم شرقی) شرقی و منابع نوشته شده ارمنی، عربی و پارسی و به این نتیجه رسیدند که نمایندگان دودمان آشینا Ashina که رهبری خانات بزرگ تورک را در دست داشتند، دارای خاستگاه مغولی [و زبان پروتومغولی-گ.] بوده اند.

پژوهشگران دیگری همچون هاوسیگ H. B. Haussig، س. گ. کلیاشتورنی SG Klyashtorny، آ. ان. برنشتام Bernshtam، زویف Yu.A.Zuev، ساوینف DG Savinov، گوشچین SP Gushchin، ار. ان. رونا-تاش، ریچارد نلسن فرای، فیندلای، ماخپیرف Mahpirov و دیگران کوشیده اند فرضیه خاستگاه ساکایی و اوسونی (سغدی- ساک +دی») آشینا را مطرح نمایند و به سود این نسخه آوندهای زیر را می آورند:

ریشه های نام تباری «آشینا» را بایسته است در نامکسان یا انتروپونیمی antroponimii تیره یی ساکایی- اوسونی جویید. هاوسیگ Haussig و کلیاشتورنی Klyashtorny چنین می پندارند که پیوند میان نام تیره آشینا و نام پارسی

باستانی اخشاینه ahşaēna می تواند برآیند ریشه شناسیک (ایتمولوژی) رضایت بخشی به دست بدهد.[185]

حتا اگر خود را به سوژه تورکستان خاوری محدود بسازیم، فرم مطلوب مورد نظر در (xs'yn'k (-əhšēnē سغدی به معنای «آبی، نیلگون تیره» می آید.

به زبان ختنی-ساکایی (برهمایی) āşşeiṇa (-āşşena) - «آبی» است، که -ā-کشیده همچون توسعه -āşş-> ahş پدید آمده است. در زبان تخاری A āśna- - آبی، تیره و تاریک معنا می دهد (که از زبان های ختنی- ساکایی و یا سغدی گرفته شده است).

درست ریشه شناسی یا ایتمولوژی ساکایی (<āşşeiṇa ~ āşşena) با معنای «آبی» (رنگ آسمان) از دید آوایی (فونوتیکی) و معنایی (سیمانتیکی) رسا و کامل است. این دیدگاه همچنان در کتیبه های باستانی طلسمی تورکان هم به گونه مکتوب تایید می گردد.

در سنگنبشته های بزرگ اُرخون Orkhon، در روایت در باره نخستین خاقان ها، مردمی که شاهنشاهی نو را پی ریخته بودند، به نام کوک تورک kök türk خوانده شده اند. صرف نظر از تعابیر و تفاسیر فزونشمار کلمه «کوک» در این واژه، همخوانی ایده آل آن را از دید سیمانتیک (معنایی) با مفهوم نام آشینا خاطر نشان می سازیم.

---

[185] . آن چه مربوط به واژه «شاه» می گردد، این واژه- «شاه» در کتیبه های پارسی باستان ("xšāyaϑiya"خشایَثیَه) نوشته شده است. این واژه پر بسامد در متون پارسی باستان گویا بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان بوده و آن را مادی دانسته اند. دلیل چیست؟ شکل واژه xšāyaϑiya در زبان آریایی آغازین -*kšāi̯atī̯a بوده هست. tī̯ در این واژه در تحول به ایرانی آغازین به شکل ϑī̯ بوده و این شکل در زبان های اوستایی و مادی باقی مانده. اما در پارسی باستان بر اساس شواهد این tī̯ ایرانی آغازین به šī̯ تحول پیدا کرده است. شاهد این تحول را می توانیم صفت پارسی باستان -hašiya به معنای «حقیقت» تلقی کنیم. این واژه در زبان سنسکریت به شکل -satyá و در اوستایی به شکل -haiϑya هستند. ملاحظه می کنید که در این واژه تحول tī̯ آریایی آغازین به ϑī̯ اوستایی و šī̯ پارسی باستان کاملاً قابل مشاهده است. پس اگر بخواهیم واژه شاه را بر اساس قواعد نگارشی پارسی باستان بنویسیم، باید به جای xšāyaϑiya مندرج در کتیبه ها، واژه xšāyašiya را بنویسیم».

ردیابی صریح و روشن نام «آشینا» و واژه «کوک» گواه بر آن است که معنای اصلی و نخستین و منشای خارجی آن در آغاز از دست نرفته بود، که بیخی با فرهنگ پولی اتنیکی (چند تباری) شکل یافته در خاقانات نخستین تورک همخوانی و سازگاری داشت. مگر به گفته ل. بازینL. Bazin در محیط سیاسی و فرهنگی دوران برپایی اردوی اتیوکی Otyuk بیلگی خاقان دیگر بار پیشین خود را از دست داده و رنگ قومیتی یافته بود.
[کلیاشتورنی در کتاب دولت ها و توده های دشت های اروآسیایی می نویسد: «در گستره بود و باش [ایل] آشینا سر از اواخر سده سوم تا سال 460 بیشتر باشندگان ایرانی (سغدی و تخاری) (هندواروپایی) بسر می بردند که روشن است بر زبان و سنت های فرهنگی آشینائیان تاثیر می گذاشتند. درست در همین جا بود که اساس پیوندهای تنگاتنگ ترکان و سغدیان گذاشته شد که تاثیرات عظیمی بر کلیت فرهنگ و دولتداری تورکان باستان بر جا گذاشت.»

او در ص. 70 می نگارد:
«در پاییز 542 ژوژان ها شورش دیگر اوغوزها را سرکوب کردند. پیشوای شورشیان اوغوز به پایتخت وی شرقی چین گریخت که در آن جا با او با مهربانی رفتار شد. این گونه، دیگر برای دولت وی غربی (حریف وی شرقی) اتحاد با اوغوزها غیر ممکن شد. این بود که وئدارای سیاه تصمیم به گسیل سفارت نزد ترک ها گرفت. او با توجه به اطلاعات در باره ارتباط جینولوژیک (شجره یی) ایرانی دودمان پادشاهی آشینا در راس سفارت یک سغدی بخارایی را که در غرب اقصای چین در یکی از مراکز بازرگانی جاده ابریشم زندگی می کرد، گماشت.»

یو. آ. زویف Yu.A.Zuev – خاور شناس دیگر نیز بر خاستگاه ساکی- اوسونی آشینا تاکید می ورزد: او به ویژه به همانندی افسانه ها در باره منشای ساک ها- اوسون ها و آشینا توجه می کند. برای نمونه او «اوسونی آشینا» را برجسته می سازد.

1. گاهنامه محل موقعیت قدیم سرزمین اوسونیا (کشور اوسون ها) را میان تسلیان Tsilyan و دانهوانگ (دون هوان) تعیین می نماید.

1.ب. -آشینایی ها در غرب سی های یا شیهان در منطقه شارا- نورا Shara یعنی درست در همان منطقه که اوسون ها در آن بود و باش داشتند، در سرزمین اوسون ها بسر می بردند.

2. اوسون ها سردار نشین کوچکی بودند که در مرزهای غربی هونو ها زندگی می کردند.
2.ب.- در تمام نسخه های افسانه، سرزمین آشیناها شاخه جداگانه یی از دریای غربی در غرب کشور هونوها می باشد.

3. اوسون ها از دست قبیله همسایه خود- یوئه شی ها نابود شده بودند و در سر زمین آن ها تنها یک شاهزاده نوزاد زنده مانده بود.
3.ب.- آشیناها هم از دست همسایه های خود نابود شده بودند و تنها یک کودک از نبرد جان سالم به در برده بود.

4. توتم های نیایی اوسون ها- ماده گرگ و کلاغ سیاه، برای کمک به کودک آمده بودند که او را از مرگ نجات دادند.
4. افسانه آشینایی ها می گوید که یک ماده گرگ به یاری و کمک شتافته بود. در روایت از کلاغ یاد نمی شود، اما این شکاف (لکه سفید) را فهرستی درازی از تاماگ ها tamgasپر می کند که نشان می دهند در آن tamg آشینایی - کلاغ سیاه آورده شده است.
5. در افسانه اوسونی ها پسر به خاور به اردوگاه شانیوی هونوها برده شده بود و در آن جا آموزش و پرورش یافته بود و بزرگ شده بود. در روایت اوسونی این پسر یک روح [آسمانی-گ.] بوده است.
5.ب.- نیاکان آشینا – ماده گرگ و پسر بچه بودند که روح آن ها را به خاور شارا نوربه مغولستان داخلی می برد.
6. با گذشت چند سال، میان یوئه شی ها و اوسون ها بار دیگر جنگ در می گیرد که این بار به شکست یوئه شی ها می انجامد.
[شایان یادآوری است که اوسون ها در آغاز زیر تسلط یوئه شی ها (ماهبانویان یا تخاریان- نیاکان کوشانیان) بودند و از دست جور و ستم های بی پایان آنان با هونوها که در موقعیت همانندی قرار داشتند، با آن ها همدست شدند و شاهنشاهی ماهبانوبان را بر انداختند، کیدار- پادشاه آن ها را کشتند و سرزمین های شان را در گانسو و تورفان و ختن گرفتند. -گ.].
6. در افسانه آشینایی ها چنین آمده است که سردار مخاصم با آگاهی یافتن از این که پسر هنوز هم زنده است، بار دیگر لشکرکشی می کند تا آشینا را بکشد و همراه با او توتم قبیله را هم نابود کند. مگر موفق نمی شود.

7. اوسون ها به شمال باختری زیستگاه نخستین خود می کوچند- به هفترود (گستره تیان شان و دریاچه ایسیک کول).
7.ب.- آشینا همه مسیر همانندی را می پیماید. اردوگاه آشینا - هی لو در تالاس قرار داشت.

8. بر پایه همین افسانه ها، قبیله اوسون توانمند می شود و قلمرو خود را گسترش می دهد. نخستین سردارد اوسونی پدر ده پسر می شود.
8.ب.- شمار کودکان آشینا هم به ده تن می رسد. اما در این جا نسخه ده پسر به گونه مصنوعی به واقعیت موجودیت ده قبیله (اون اوک) خانات تورک غربی گره خورده است.

زویف چنین می پندارد که اوسون ها پیوندهای خانوادگی یی با قبیله حاکم آشینا در خانات نخست تورک داشتند.

همین گونه، آ. ان. برن شتام Bernshtam و د. گ. ساوینف Savinov و شمار دیگر خاورشناسان بر خاستگاه ساکایی- اوسونی آشیناها تاکید می ورزند. آن ها اشاره می کنند که با تایید سوئی شو نیاکان آشینا از کدامین تیره «هوهای مختلط یا مخلوط» (هوهای همچوش) بوده اند.

برنشتام در پیشگفتاری که بر «مجموعه اطلاعات» بیچورین Bichurin (دانشمندی که شمار فراوان آثار چینی باستان را به زبان روسی ترجمه کرده بود-گ.) به سال 1950 خاطرنشان ساخته بود که واژه چینی«هو» -وحشی یا بربر معنا می دهد که این چینی ها نبودند که آن را با نام تورک یکی می پنداشتند و شناسایی می کردند.

با این حال، به تایید برنشتام، چینی ها به ویژه در مناطق ترکستان خاوری و آسیای میانه طبق معمول (به استثنای چند مورد)، زیر نام «هو» نه قبایل تورک، بل مردمان زمیندار بیشتر سغدیانا را می شناختند.

شادروان پروفیسور داکتر س.گ. کلیاشتورنی- (یکی از بزرگترین تورک شناسان و مغول شناسان جهان)، که پیرامون افسانه ها در باره تیره آشینا پژوهش کرده بود، با وراندازی (مقایسه) شواهد تاریخی گاهنمانه های تاریخی دودمانی «شو سوئی» چین با این افسانه ها خاطر نشان ساخت که این افسانه ها دارای شالوده و پشتوانه واقعی اند که ارزش هیستوریوگرافیک (تاریخنگاری) آن در حال حاضر بی تردید به نظر می رسد و پیشنهاد کرد تاریخ دیرین قبایل تورک Türk را به دو دوره متوالی تقسیم کرد:

1/ دوره گانسویی- گاوچه یی gansuyso-gaocha– هنگامی که [هسته] نیاکان تورکان آشینایی از جمع قبایل شبان و بومی ایرانی زبان در گستره ترکستان خاوری تشکیل شدند (در سده سوم میلادی تا 460 میلادی).
2/ دوره آلتایی، هنگامی که دیگر اتنوس (گروه قومی تورک) به خاک آلتای مغولستان مهاجرت کرد (460-552 سال میلادی).

چنین چیزی اجازه می دهد نتیجه گیری کرد که ایل آشینا در هیسیHexi و پین لیان Pinlyan از تیره های گوناگون هند و اروپایی (دقیق تر تورانی های ایرانی زبان-گ.) ریخت یافته بودند- تباری که منابع چینی آن را (هوهای همجوش یا مختلط) خوانده اند.

در این گستره، در دوره شکلگیری ایل آشینا (از سده سوم میلادی تا سال 460) [که ایل به دامنه های جنوبی کوه های آلتای کوچید-گ.]، باشندگان هندو اروپایی دارای زبان های ایرانی و تخاری در ریختیابی تباری (اتنوژنیزethnogenys) آشینایی ها برتری داشتند. از گواهی منابع چینی همچنین بر می آید که در شکلیابی ایل آشینا همچنین تیره های هونویی مشارکت داشته اند.

پس از سرکوب و شکست و برافتادن دولت تسزیوتسیوی ها tszyuytsyu در هی سی Hexi، آشینایی ها به گاوچان Gaochang گریختند و پس از 460 زیر فرمان ژوژان ها افتادند و به دامنه های جنوبی آلتای جاگزین شدند. در این جا (که کان های آهن سرشار دارد)، آشینایی ها پیشه وران و صنعتگرانی شدند، که به ذوب آهن (متالورژی) و آهنگری می پرداختند.

به گونه یی که ساوینف Savinov می پندارد، آشینایی ها در میهن نو خود با قبایل بومی دارای بستر فرهنگی پروتوتورکی بر خوردند. چنین بر می آید که مقارن با این زمان، بتوان نخستین فرآیندهای فرهنگ پذیری را مرتبط دانست که سرآغاز ایجاد مجموعه تاریخی- فرهنگی تورکی باستان را گذاشتند.
[شایان یادآوری است که بر سر این که در این هنگام در گستره شمال باختری مغولستان در دامنه های جنوبی آلتای چه توده هایی می زیستند، اوسونی، بازماندگان یوئه شی ها و... قبایل دارای زبان های ایرانی خاوری یا گویشوران زبان های پروتوتورکی، دیدگاه واحدی نیست. از سوی دیگر باید به یاد داشت که در طی چندین سده پس از بر افتادن هونوها سر از اواخر سده یکم میلادی تا میانه های سده ششم میلادی زبان های پروتو مغولی و پارامغولی

سیان بی ها و ژوژان ها، زبان رسمی و رایج بوده است. این گونه می توان برداشت کرد که زبان تورکی باید یک زبان چند کانونی و سنتز و همجوش بوده باشد که بنا به نیازهای دولت خاقانی ساخته شد- زبانی که برای همه 12 قبیله باشنده گستره این دولت قابل فهم باشد. از همین رو هم است که واسیلیف- زبان تورکی را اسپرانتوی عهد باستان در پهنه استپ ها خوانده است.

از سوی دیگر، تبار یا اتنوس تورک هم آمیزه یی بوده است از سازواره های تباری گوناگون که در اثر آمیزش انسان های دارای خاستگاه های نژادی و تباری گوناگون به میان آمده است. اما باید به یاد داشت که در شالوده این اتنوس نژاد سپیدپوست ایروارویایی (تورانی- ساکایی) و در شالوده زبان تورکی چه هونویی و چه آشینایی، زبان های ایرانی خاوری قرار دارد). -گ.]

آشینایی ها با آغاز تکاپوهای پویای نظامی و سیاسی، اقوام گوناگون تورکی را در پیرامون خود متحد ساختند. نام دولت تازه پا هم Türk پذیرفته شد که کلاهخود معنا می دهد (از روی ویژگی های جغرافیایی کوه های آلتای (زرین) که شکل کلاهخود آهنین را دارند). همین گونه، جمعیت دولت هم تورک ها نام گرفتند. [شایان یادآوری است که گروهی از دانشمندان بر آن اند که تورک نیرومند معنا می دهد. شاید با توجه به آن که یکی از معانی تور هم نیرومند بوده است. گروه دیگر بر آن اند که تورک به معنای تیرک خیمه یا تارک خیمه یعنی سقف خیمه می باشد. بنده بر آنم که کلمه تورک ریشه در «تور» دارد و از توریان (تورفان) گرفته شده است.

در یک سخن، در زمینه اختلاف نظرها فراوان اند. همان گونه در باره خاستگاه نخستین آشینایی ها هم اختلافات فروان است. مانند ائیریانم ویجای ایرو اروپاییان-گ.] کلمه آشینا هم نام دودمان حاکم شد.

س. پ. گوشچین SP Gushchin – چین شناس شناخته شده هم در باره منشاء دقیق آشینا، پژوهش هایی انجام داده است. او اشاره می کند که از افسانه در باره منشاء آشینایی ها می دانیم که نیاکان توکیویی tukyue ها (تورک ها) از دودمان حاکم «سو»- باشنده شمال گستره هونوها برخاسته بودند. نام قبایل سکاها در زبان چینی همچون سوخئی 索诃 ، است که با ایما یا هیروگلیف «دودمان حاکم سو 索國 منطبق می باشد. برای تدقیق و آزمودن درستی این گمانه، می توان به فرهنگ واژه های چینی مراجعه کرد، که در آن

خوانش گویش ایما یا هیروگلیف سوخئی索 ساک«saak» تعبیر و تفسیر می شود.

همچنین، در پایگاه های فونییتیکی (آوایی) چینی، ایما یا هیروگلیف索 sāk/sâk =ساک / ساک، در خوانش کهن آن نیز یادآوری و نشان داده شده است. برآیند سخن هم این که «دودمان ناشناخته و نامفهوم «سو» که همچون نیاکان آشینایی ها آورده شده است، در سیمای مفهوم روشن «سرزمین ساک ها» مبدل می شود که در جایی در شمال سرزمین هونوها واقع است... یعنی در سرزمین هایی که در آن گورگان ها (قرغان ها) یا گورستان های تپه یی پازیریک و پشته کوه های هموار Ukok قرار دارد.

به باور ساوینف، هیچ سایت باستان شناسی، که به طور کامل با توضیحات شرح داده شده از سوی بیچروین Bichurin مطابقت داشته باشد و سازگار باشد؛ نه در جنوب سایبری و نه در آسیای مرکزی تا کنون شناخته نشده است. هر چند، بسیاری از عناصر آن در زمان های قدیمی تورکی به چشم می خورد.

به گفته ساوینف، چنین چیزی می تواند چند explanations توضیح داشته باشد:
1). گورهای توکیویی ها tukyue درگستره آسیای مرکزی و جنوب سایبری تا کنون کشف نگردیده اند.
2) منبع دارای بار تلفیقی (کومپلیاتیفیcompilation) است که در آن در یک شرح واحد از چرخه مراسم خاکسپاری و یادبود (سوگواری) اطلاعاتی از زمان های مختلف به چشم می خورد.

3). مراسم خاکسپاری توکیویی ها در آن شکلی که در منابع مکتوب ثبت شده است، پسان ترها بر اساس اجزای مختلف حاضر در برخی از سایت های باستان شناسی جنوب سایبری دوره تورکی قدیم شکل گرفته است.

مسلم است که مراسم سوزاندن cremation مردگان در محیط خاقان های تورکی و محافل بسیار محدود و کوچک لایه باریک خاقانات حاکم پذیرفته شده بود. یعنی تنها ویژه «ایل سرداران آشینایی» بود که امکان پذیر است دارای منشای هند و اروپایی بوده باشد.
[می دانیم که سوزاندن مرده ها از زمانه های کهن تا همین اکنون در میان برخی از باشندگان سرزمین هند رواج دارد که شاید ریشه ایروهند واروپایی داشته باشد.-گ.]

در نتیجه همین آیین مرده سوزی که شرح آن در تان شو Tanshu آمده است و ویژه بخش بسیار باریکی از بالایان (اشراف) توکیویی بوده است، به احتمال زیاد می توان چنین پنداشت که دیدگاه ساوین دال بر این که گورستان های توکیوها در گستره آسیای مرکزی و جنوب سایبری تا کنون کشف نشده اند، درست بوده است.

زویف خاطرنشان می سازد که موجودیت کلاغ همچون توتم قبیله یی اوسون های باستانی تردیدی بر نمی انگیزد. بر پایه روایات اوسونی نیاکان زادگان اوسونی ها کلاغ و گرگ بوده اند. این فاکت در تاماگ های اوسون ها بازتاب یافته است که به روی آن کلاغ رسم شده است.

شماری از پژوهندگان خاطرنشان ساخته اند که آشینا در زبان عربی به شکل شانئی بازتاب یافته است.

(برگرفته از کتاب: زویف، تاریخ تباری اوسون ها، پژوهشگاه علوم قزاقستان، آثار پژوهشکده تاریخ، باستان شناسی و اتنوگرافی (تبارنگاری)، جلد هشتم از انتشارات پژوهشگاه علوم قزاقستان. آلماآتی 1960.

آشینایی ها در دوره دوم خاقانات شرقی تورک از نوشتار باستانی طلسمی خود کار می گرفتند که بر شالوده آن، نوشتار سغدی نیز تاثیر داشته بود. از نوشتار سغدی در سنگ های یادمان گورها با ستایش از فداکاری های قهرمانانه اعضای ایل حاکم خاقان کار گرفته می شد. برای نمونه، کتیبه اصلی در ستون سنگی یادبود بوگات Bugut که به افتخار یکی از حاکمان خانات اول تورک گذاشته شده بود، با خط سغدی نوشته شده است.

نوشتار inscription سغدی بر بنای تاریخی گور جنگجوی تورک باستان در یادمان Jolen در کوه های آلتای کشف شده است..

نوشتار طلسمی در میان مردم تیره های کوچرو تورک در اوایل سده های میانی نخستین به پیمانه گسترده پخش شده بود.

بازرگانان و کاتبان سغدی همان نقشی را در پویایی های سیاسی، فرهنگی و بازرگانی و اقتصادی خاقانات های تورک بازی می کردند که بازرگانان و کاتبان اویغوری در پویایی های سیاسی، فرهنگی، بازرگانی و اقتصادی امپراتوری ها و خانات مغولی. آن ها، به عنوان مثال، گاهی وظایف دیپلماتیک و جاسوسی یی را که فرمانروایان تورک به آن ها می سپردند، انجام می دادند و رهبری

سفارت ها را به دربارهای شاهان ایران که بازرگانی ابریشم را کنترل می کردند، به دوش می گرفتند.

مبلغان سغدی(کاهنان مانوی، نصرانی یا بوزانی Manichaeans، بودایی ها و نسطوری ها Nestorians) که با کاروان های تجاری در امتداد جاده ابریشم سفر می کردند، و به پخش آیین های مانویت، مسیحیت (نسطوری) و بودیسم در میان کوچروان می پرداختند.

فنوتیپ یا سیمای ظاهری تورکان باستان:

تورکان باستان دارای سیماهای منگولوییدی بودند. گواه چنین چیزی لوح های یادبود گورهای خان های تورکی و منابع تاریخی است مانند گاهنامه های چینی، منابع مکتوب بیزانس و ارمنی.به گمان غالب آن ها چنین سیماهایی را در اثر آمیزش نیاکان شان با چینی ها، تبتی ها، هونوها و سیان بی ها و خود شان با ژوژان ها و تیله ها به دست آورده بودند.

تجزیه و تحلیل منابع مکتوب:

در گاهنامه های چینی تان شو Tanshu در باره منشای آشینا ها چنین گفته می شود: در میان قبایل شکست خورده از دست توباسی ها tobas هنگام فتح شمال چین، پنجصد خانوار آشینایی بودند. این «پنجصد خانوار» که «از آمیزش تیره های گوناگون» پدید آمده بودند، در بخش غربی شئن سی زندگی می کردند که در سده چهارم چینی ها آن را از دست هونوها و سیان بی ها گرفته بودند. آشینایی ها از سردار هونویی– موگان که فرماندار منطقه خئیسی بود (منطقه واقع در غرب اوردوس Ordos، میان پیچی از رودخانه هوان هی یا رود زرد و نان شان (Nanshan)) فرمان می بردند.

هنگامی که در 439 توبایی ها toba هونوها را شکست دادند و هی سی Hexi را ضمیمه امپراتوری وی ساختند، «سردار آشینا با پنجصد خانوار نزد ژوژان ها گریختند و در جنوب کوه های آلتای جاگزین شدند و به استخراج آهن برای ژواژن ها پرداختند.»

متن در باره منشاء همه توده های تورکی باستان نه، بل که تنها در باره قبیله حاکم حکایت دارد. در این نسخه در باره منشاء تورک های باستانی هیچ چیز افسانه یی نیست.

آشینا رهبر یک جامعه کوچک بود، متشکل از رزمجویان،که در هیچ یک از سردارنشین های متعدد سیان بی یی و هونویی نتوانسته بودند، جان سالم به در ببرند. چنین واحد های

نظامی کوچک که نمی توان آن را دولت نامید، به طور مداوم در دوران آشبو ها و شورش های سده های سوم- پنجم به وجود می آمدند و ناپدید می شدند. بی آن که از خود رد پایی بر جا بگذارند.

چینی ها اتباع خان های آشینایی را تو-کیوها می نامیدند. این واژه به گونه موفقیت آمیز توسط پیلیو .P Pelliot چونانِ «تورک+یوت» رمزگشایی گردیده است. یعنی تورکی ها اما نه با یک پسوند جمع تورکی بل که مغولی. در زبان تورکی باستان همه واژه های سیاسی با نشانه های مغولی جمع بسته می شده اند. چنین چیزی مبنایی را به دست می دهد اندیشید که این نشانه ها به محیط زبان تورکی از بیرون به ارمغان آورده شده بودند و یا ره بافته بودند..

خود کلمه «تورک» به معنای نیرومند و محکم است. به پنداشت کونونفKononov، این نام یک نام جامع است که پسان ها به نام اتحادیه قبیله یی تباری مبدل شد.

زبان نخستین اصلی این اتحادیه مقارن با سده پنجم هنگامی که به عرصه کارزار تاریخ برآمدند، هر چه که بوده باشد، زبان میان قبیله یی سیان بی مغولی باستانی برای همه اعضای کنفدراسیون میان قبیله یی قابل فهم و آشنا بود. این زبان دستورها، دیپلماسی، بازار و رسمی بود. با این زبان Ashina در 439 به حومه شمالی بیابان گوبی کوچید.

این پرسش که به کدام پیمانه محق خواهیم بود هرگاه خان های آشینایی را توتیمیست totemistبخوانیم، در تراز کنونی دانش ما نمی تواند حل و فصل شود، اما روشن است که به نام گرگ برای تورک های سده ششم ارزش بزرگی داشت. چنین بر می آید که نویسندگان چینی مفهوم «خاقانات تورک» و «خاقانات گرگان» را با تکیه بر دیدگاه خود خان های تورکی مترادف می پنداشتند. تصادفی نیست که شاهبانوی سیان بی در باره شوهرش Shabolioخان می گوید: «خان نظر به خوی و خاصیت خود گرگ است»؛ و در دستورالعمل تورک ها گفته شده است که در صورت حمله به تورک ها «باید چه تدبیرهایی روی دست گرفته و عملی شود : «باید کوچیان را راند و به گرگان یورش برد». سر گرگ طلایی همواره بر روی درفش های تورکان نقاشی می شد و سر انجام در دو افسانه در باره منشاء تورک ها جای نخست به ماده گرگ داده شده است..

در هر دو افسانهء تا جایی از هم متفاوت، هیچ اشاره یی به رویداد تاریخی کوچیدن اردوی آشینا از گانسو نشده

است. بنابراین، بایسته است چنین پنداشت که هر دو افسانه در آلتای بافته شده باشند و شاید آگاهانه برای توجیه داشتن حق موقعیت منحصر به فرد آشینایی های مهاجر ساخته و پرداخته شده باشند.

افسانه نخست از این رو کنجکاویی بر انگیز است که از موجودیت «شاخه های از دودمان هونوها در سرزمین غرب در باخترزمین»- دولت آتیلا آگاهی دارد. این شاخه به طور کامل به دست همسایگان بریده شده بود و تنها یک پسر جان سالم به در برده بود که نه ساله بود و دشمنان دست ها و پاهایش را بریده بودند و خود او را به مرداب انداخته بودند. در آن جا ماده گرگی از او باردار می شود. پسر را هر چه بوده، می کشند اما ماده گرگ موفق به گریز به آلتای می شود در آن جا ده پسر می زاید.

با گذشت زمان تیره بزرگتر می شود و پس از چند نسل کسی به نام ارسلان شاد (در رونویسی های چینی آسیان شی) با ایماق خود از غار می بر آید و خود را زیر فرمان خان ژوژان در آورد».

این گونه، مطابق این افسانه، تورکان آلتایی (Turcuts) tukyu از هون های غربی می آیند، اما نه به طور مستقیم، بل به طرز مرموز، با میانجیگری ماده گرگ، و هرگاه در نظر بگیریم که هون های غربی در حدود 468 نابود شدند و تورک ها در 545، به عنوان یک توده ظهور نمودند، تنها می توان تنها از سرعت تکثر آن ها و تعویض نسل شان تکان خورد[186]!

---

[186] . از تاریخ می دانیم که هون های معروف غربی یا اروپایی از بازماندگان هونوهای شمالی بودند که پس از فروپاشی شاهنشاهی هونونو ها به دست ائتلاف چینی ها و سیان بی ها به سوی شمال باختری گریختند و با توده های دیگری چون اوگرها و ... آمیزش یافتند و توده نو هون ها را ساختند و سپس به رهبری آتیلا سیل آسا به سوی اروپا تاختند. طرفه این که هون ها هم کله های مرده گرگان را بر سر پرچم های شان بر می داشتند. یعنی گرگ پیش از آشینایی ها برای توده های دشت نورد و بیابانگر کوچرو نماد مقدسی بوده است. همان گونه که سیمرغ برای ایرانیان و کلاغ سیاه برای اوسون ها مقدس بوده اند. از دید من، آشینایی ها نمی توانستند در باره هون ها چیزی بدانند و روشن است هیچ پیوندی هم با آنان نداشته اند. از این رو، باید چنین پنداشت که گرگ در دوره هونوها باید یک موجود مقدس و مورد ستایش و تکریم و تمجید توده های کوچرو بوده باشد. از همین رو هم است که هم هون های

افسانه دومی تورک ها را برخاسته از تیره بومی «سو» مگر باز هم زاده ماده گرگ می پندارد. همه اعضای تیره سو بر طبق افسانه، «به دلیل حماقت خود» کشته می شوند (این که این حماقت چه بوده، توضیح داده نمی شود)، تنها چهار نوه ماده گرگ جان سالم به در می برند. فرزند نخست او به یک قو مبدل می شود، فرزند دومش به نام «تسیگو» Tsiguمیان رودهای ابو و گیان جاگزین می شود و چهارمی هم بر روی رودخانه چوسی Chusi (چوی) در جنوب آلتای.

این افسانه را اریستف Aristov توضیح می دهد که سوی افسانه یی را با تیره سوی کوماندی ها Kumandins - قبیله باشنده آلتای شمالی در گستره حوضه رود بئی BIE منطبق می سازد. او نوه اول را با قبیله قوهای کی کیژی و نوه دوم را با قرغیزهایی که میان آباکان (ابو) و ینی سئی (گیان- کیم) می زیید، آژند می زند. نوه پس ارشد- آسیاشنی افسانه نخستین است. در این جا هر دو با هم منطبق می شوند و یکی اند.

به باور اریستف، کوهپایه ها و دامنه های جنوبی کوه های آلتای واقع در مغولستان کنونی، جایی که گریزیان آشیانایی به آن پناه آورده بودند، باشگاه قبایل گویشور زبان های تورکی بود. درست در همین جا بود که اتباع مغولی زبان شاهزاده آشینا با آنان آمیزش بافتند و به نام «تورک» ها یا تورک یوت ها Turcutsیاد شدند.

معنای واژه تورک در طی 1500 سال چند بار تغیبر یافته است. در سده پنجم به گونه یی که دیدیم، نام اردویی بود که در پیرامون شهزاده آشینا گرد آمده بود و در سده های ششم و هشتم به یک توده نه چندان بزرگ مبدل شد که دیگر به زبان تورکی سخن می گفت.

اما توده های باشنده سرزمین های همسایه آشینایی ها، که با همان زبان سخن می گفتند، هیچگاهی تورک نامیده نمی شدند. اعراب، همه عشایر کوچی آسیای میانه و مرکزی را صرف نظر از این که به چه زبانی سخن می گفتند، تورک می نامیدند.

[درست همین اشتباه اعراب در آینده سردرگمی های فراوانی آفرید که تا به امروز منشای گمراهی ها و سر درگمی ها گر دیده است. به پیروی از عرب ها شماری از نویسندگان پارسی زبان و پسان ها پژوهشگران اروپایی هم آغاز به

آتیلایی و هم آشینایی ها به آن به دید یک موجود مقدس می نگریسته اند-گ.

تورکی خواندن همه قبایل کوچرو باشنده آسیای میانه و آسیای مرکزی نمودند-گ.]

رشید الدین همدانی تورک ها و مغول ها را از روی تفاوت های زبانی از هم تفکیک می داد. کنون واژه «تورک»- مطلقا بار زبانی دارد. بدون توجه به اتنوگرافی (تبارنگاری) و حتا مبدا و منشاء، زبرا برخی از توده های تورکی زبان، این زبان را هنگام برقراری تماس ها و ارتباط با همسایگان خود از آنان فرا گرفته بودند.

از آن چه که در بالا آورده شد، روشن می گردد که ظهور «تورکی زبانی» و پدیدآیی توده یی که خود را «تورک» یا تورکیوت می خواندند (دقیق تر آنان را تورکیوت می خوانند)، پدیده های از ریشه از هم متفاوتی اند. یعنی توده های کنونی تورکی زبان (مانند قزاق ها، قرغیزها، تاتارها، باشقیرها، آذربایجانی ها و دیگران) و تورکیوت های باستانی باشنده خانات تورک توده های بیخی متفاوتی هستند که با یک دیگر هیچ ربطی ندارند.

زبان هایی که اکنون به نام تورکی یاد می شوند، در ژرفای دوران باستان شکل یافتند. این در حالی است که توده تورکیوت در پایان سده پنجم در اثر آمیزش تباری در اوضاع لندشافت استپی- درختزاری ویژه آلتایی و کوهپایه های آن پدید آمد. تورکیوت ها توده یی بودند بس کامپوزیت و دارای بافتار پیچیده. پنجصد خانوار آشینایی در سده پنجم از اردوس آمدند و در دامنه های جنوبی آلتای جایگزین شدند که در آن باشندگان تورکی زبان زندگی می کردند.

هر دو جزء تباری (آشینایی و آلتایی) با هم آمیزش یافتند، اما تفاوت میان شان تا حدودی تا سده هفتم ردیابی می گردد. مانند تقسیم میان کاست های سیاه و سفید و به ارث رسیدن مشهود کرسی های برای «اشراف» و منع عروسی دوشیزگان «نجیب» با مردان جوان از میان مردم.

از تاریخ می دانیم که به سال 552 میلادی دولت ژوژان ها- نیاکان مغول ها در آسیای مرکزی بر افتاد و دولت دیگری که پسان ها خافانات بزرگ تورک نام گرفت، جانشین آن شد که تا 745 (بر اساس منابع دیگر 760) بر گستره پهناوری در میانه های آسیا فرمان می راند. به سال 603 این امپراتوری پهناور به دو بخش خاوری و باختری فروپاشید. به سال 658، خاقانات غربی زیر ضربات سهمگین نیروهای مشترک چینی و خاقانات خاوری بر افتاد.

در ترکیب خاقانات غربی (603-658) گستره آسیای میانه، استپ های پهناور قزاقستان کنونی و ترکستان خاوری شامل بود. خاقانات خاوری شامل گستره مغولستان کنونی، شمال چین و جنوب سایبریا می گردید.

سر انجام، دولت خاقات خاوری در اثر ترفندهای چین بر افتاد اما در سال 698 (به گزارش منابع دیگر 678)، اوچئلیک Uchelik - رهبر اتحادیه قبیله یی تورگش Turgesh دولت نو تورکی را پی ریخت که خاقانات تورگش نام گرفت. این دولت هم تا 766 (بر پایه گزارش منابع دیگر 745) دوام آورد اما به زودی از پهنه گیتی ناپدید شد. بقایای خاقانات غربی هم با سرازیر شدن اعراب از پا افتاده و سر انجام به دست اسماعیل سامانی نابود گردید.

در آینده با روی کار آمدن دولت قره خانیان- بازماندگان تورکان بار دیگر در آسیای میانه به قدرت رسیدند. همزمان با قره خانیان، تورکان غز در خراسان در غزنه شاهنشاهی دیگری را پی ریختند که پسان ها به دست غوری های پارسی زبان بر افتاد. پس از قره خانیان، نوبت ترکمانان سلجوقی و خوارزمشاهی رسید. تا این که با عروج دوباره مغولان به رهبری چنگیز خان همه بر افتادند. هر چند عثمانی ها که از تیره سلجوقیان بودند، توانستند امپراتوری بیزانس یا روم شرقی را بگیرند و تا جنگ جهانی اول در آن سرزمین فرمان رانند.

در توران خاوری (مغولستان) و ترکستان خاوری هم پس از بر افتادن خاقانات تورگش، قدرت نخست به دست اویغورها و سپس قرغیزها رسید. اما چینی ها توانستند دولت های آن ها را یکی پی دیگری بر اندازند. سر انجام هم بار دیگر مغولان در دوره های قره ختایان (کیانیان) و دوره چنگیز خان به فرمانروایی رسیدند و دوره اردوها و ایل خانیان فرا رسید. در ترکستان خاوری هم پس از چندی جونگارها که از بازماندگان مغول ها بودند، برای چهار سده پی در پی فرمان راندند.

در آسیای میانه و ایران پس از ایل خانیان نوبت به تیمور کورگانی رسید و دودمان تیموریان به قدرت رسیدند که امپراتوری پهناوری را تشکیل دادند. اما پس از چندی از میان رفتند.

پس از تیموریان، در آسیا چهار دولت تورکی زبان روی کار بود: در آسیای میانه- خان های ازبیک به رهبری شیبانی خان، در ایران- صفویان، در هند- دودمان بابری و در سرزمین بیزانس یا روم شرقی پیشین- عثمانیان. اما صفویان توانستند شیبانیان را براندازند و پس از آن در

آسیای میانه خان های کوچک بومی روی کار آمدند که تا افتادن آسیای میانه به دست روس ها در سه واحد سیاسی بسر می بردند: امارت بخارا، خان نشین خیوه و خان نشین خوقند. در این هنگام قرغیزها زیر فرمان جونگارها بودند و قزاق ها خان های کوچک خود شان را داشتند.

در سده هژدهم دولت صفوی ایران به دست پشتون ها بر افتاد اما نادر افشار که از ترکمانان افشاری بود، توانست پشتون ها را سرکوب کند و شاهنشاهی بزرگی را برپا دارد و خان های پشتون، بابریان هند و خان های آسیای میانه را زیر فرمان خود بیاورد. اما خوش درخشید اما دولت مستعجل بود. پس از او قدرت در ایران خاوری (خراسان) به دودمان درانی پشتون رسید و در ایران غربی قاجاریان به قدرت رسیدند. تا این که در کودتای 1921 قدرت به دست رضا خان افتاد و گلیم هزار ساله فرمانروایی تورکی زبانان در ایران از هم پیچیده شد.

در فرجام هم هند به دست انگلیسی ها افتاد، مغولستان و آسیای میانه را روس ها گرفتند و ترکستان خاوری هم به دست دولت چین افتاد.

این بود داستان فرمانروایی توده های تورکی زبان بر گستره پهناوری در میانه های آسیا که تاریخ بسیار جالب و شگفتی بر انگیز دارد.

در این جا به بررسی چگونگی پدیدآیی و برافتادن خاقانات تورک- نخستین دولت تورکی تاریخ می پردازیم:

به گونه یی که منابع گوناگون نوشته اند، به گمان غالب سردار آشینا به سال 439 میلادی با اعضای ایل خود که شمار شان به پنجصد خانوار می رسید، از کرانه های غربی بیابان گوبی به سوی شمال گوبی گذشته، به دامنه های آلتای می آید و زیر فرمان ژوژان ها قرار می گیرد و در آن به استخراج و گداختن آهن و آهنگری برای ژوان ها می پردازد.

پس از گذشت یک سده، یکی از بازماندگان آشینا به نام بومئن با مشاهده کاهش و سستی اقتدار ژوژان ها و آشوب های قبایل زیر دست در برابر ستمگری های آنان، از جمله قبایل سیرشمار تیله ها، در اندیشه تقویت نیروی رزمی خود گردیده، دسته های نیرومندی را از سواران خدنگ افکن و مجهز با جنگ افزارهای پولادین می آراید.

امپراتوری غربی وی چین- وین- دی که فرصت طلبانه در کمین بر انداختن ژوژان ها می باشد، به گونه منظم به

برانگیختن قبایل زیر دست آن ها می پردازد. درست در همین هنگام است که متوجه فرازآیی قدرت بومئن می گردد و به سال 545 سفیری را برای برپایی مناسبات دوستانه با آشینایی ها نزد او می فرستد. چون امپراتور وی شرقی- گئا خون در اتحاد با ژوژان ها و تاگان ها وضع رقیبش- وی غربی را تنگ کرده بود، او نیز در سیمای پیشوای آشینایی ها – بومئن همپیمان می جست.

بومئن هم در پاسخ، پنهانی به پایتخت وی غربی سفیری را گسیل می دارد. هر چند امپراتور وی غربی پیوسته بومئن را به تاختن بر ژوژان ها بر می انگیخت، او نیک می دانست که با نیروی اندک توان تاختن بر ژوژان ها را ندارد. از قضا در سال 550 سپاه بی نظم تیله ها (تیلیوت ها) به قصد جنگ با ژوژان ها می برآیند. بومئن بر آن ها می تازد و می تواند بر سر راه، آنان را زیر فرمان خود بیاورد.»

سپس او موفق می شود ژوژان ها را شکست بدهد و خود فرمانروای استپ های پهناور توران خاوری (مغولستان) گردد و امپراتوری بزرگی را پی بریزد که در آینده خاقانات تورک نام می گیرد. خاقانات تورک در دوره اوج قدرت قلمرو پهناوری داشت: از منچوری در خاور تا کرانه های شمالی دریای سیاه در باختر، از سر چشمه رود ینی سئی در آلتای کوهستانی روسیه در شمال تا سرچشمه های آمو در جنوب. این شاهنشاهی بزرگ پسان ها در سال های (603-630) به دو بخش خاوری و باختری از هم فروپاشید.

خاقانات تورک خاوری پس از چندی از سوی امپراتوری تان درهم کوبیده شد و نابود گردید، اما دیری نگذشت که رستاخیز خاقانات دوم تورک در (687-745) از سوی تورک ها به رهبری قبیله آشینا آغاز گردید که باز هم زیر ضربات چینی ها و شورش های قبایل زیر فرمان شان بر افتاد. (Kyayashtorni 1995، 1995a).

خود سازندگان این دولت - تورک ها، با بازگویی چگونگی پدیدآیی توده و دولت خود در تاریخ رسمی یی بازتاب یافته در خطوط کتیبه یی بر روی لوحه سنگ گوری که به افتخار کیول تگینKyultegin برادر کوچک خاقان در 732، ساخته شده بود، در باره آغاز تاریخ خود نوشته اند.

خاقانات غربی به رهبری ایستیمی- برادر کوچک تر بومئن خاقان، موفق می شود، گستره قزاقستان، آسیای میانه، قفقاز و کرانه های غربی رود ولگا تا کریچ را بگیرد.

سر انجام هم این خاقانات با سرازیر شدن اعراب به آسیای میانه و در پی آن عروج سامانیان باژگون شود و برافتد.

تورکان آشینایی در مقارن با میانه های سده پنجم بخشی از اتحادیه قبیله تیله را که پسان ها از ترکیب آن قبایل اوغوز و اوگر Ogur برآمدند، زیر فرمان خود درآوردند. اتحادیه نو متشکل از دوازده قبیله، زیر نام دولت تورک ایل یاد گردید.

در این جا بایسته است توجه کرد که اگر بسیار دقیق شویم، شاید بتوانیم در پشت پرده نام «تورک ایل» راز وجه تسمیه اسراز آمیز «تورک» را در یابیم. ممکن است در آغاز «تور ایل» بوده باشد یعنی «ایل توری» (باز هم با توجه به خاستگاه تورفانی آن ها) اما می توانسته است حرف صدا دار «ک» به گونه طبیعی برای آسان سازی تلفظ در میان دو حرف بی صدای «ر» و «ا» جا گرفته باشد. تور+ ک +ایل و سپس هم از تورک ایل، تنها تورک آن مانده باشد.

شایان یادآوری است که در آغاز ایل اندکشمار آشینا که رهبری کنفدراسیون ائتلاف ضد ژوژانی را به دوش داشتند، تورک خوانده می شدند. این نام پسانتر شامل همه قبایل زیر فرمان آشینایان گردید.

تاریخ فشرده خاقانات تورک:

پایتخت – سویاب
زبان- تورکی باستان
مذاهب- شامانیسم، تنگریسم، بودیسم
گستره- 13 میلیون کیلومتر مربع
نفوس- 13 میلیون نفر
ایل حاکم- تورکیوت ها (تورک ها)
قبایل زیر فرمان یا همپیمان:
اوسون ها، دولوها، نوشی بی ها (در هفترود)
اویغورها (در تورکستان خاوری)
تیله ها (در آلتای)
سغدی ها (در آسیای میانه)

شجره نامه دودمان آشینا:

- بنیادگذار دودمان- بومئن Bumyn (شاخه ارشد)- 阿史那 土门
- ایستیمی (شاخه جوان)

نمایندگان ایل به کرسی های بالایی یغبو Yabgu گماشته می شدند. [روشن است آن ها این لقب را از یفتلیان عاریه گرفته بودند-گ.] نخستین کسی که پس از خاقان بود-

وارث تاج و تخت- تئگین tegin ، شاد و سپس سوی باشی (سر کرده سوی) suybashi ، ایل تی بر Elteber سرکرده قبایل تابع.

شاخه خاوری:
بومئن -542-552 که سر از 551 به خاقانی رسید.
در برخی از منابع - آشینا تومئن آمده است که لقب نظامی وی بوده است. تومان- فرمانده لشکر ده هزار نفری
قره ایسیک خان – خاقان در سال های 553-554-记乙息
موکان (موغان) خاقان- کوشو خاقان در سال های 554-572
توبا خاقان یا توبو خاقان-汗可钵陀 و نیز توپئکی خان那史阿钵陀 و همچنین تاپو خان ارسلان- خاقان در سال های 572-581
ارماک - خاقان در سال 581
باگا ایش بره خان- خاقان در سال های 581-587
چولئگ- یغبو باگا خان- خاقان در سال های 587-588
یون-اولوغ- خاقان در سال های 588-599
قره- چورین- تورک- خاقان 599-603

شاخه غربی:
ایستیمی خان- یغبوی بخش غربی خاقانات تورک 554-576
قره- چورین (تردوش خان) - تورک- یغبو در سال های 576-599
نیلی خان – یغبو در سال های 599-604
خاقان های خاقانات غربی تورک:
نیلی خان- بویروق خان، خاقان در سال های 603- 604
(به گونه یی که دیده می شود، نیلی خان در سال 604 به جای بغبو یا فرماندار خود را خاقان خواند.)
باسئل- تئگین- خاقان در 604
تامان خان – خاقان در سال های 604-612
شی گوی خان- خاقان در سال های 612- 618
تون یغبو خان- خاقان در 618- 630
کیولیوگ سیبیر خان- خاقان در 630-631
سی – یغبوخان – خاقان در سال های 631-633
نیشو دولو خان – خاقان در سال های 633-634
ائشبره- تولیس- شاد خان- خاقان در سال های 634-639
خالئگ ائش بره خان – خاقان در سال های 653-657
آشینا دوچژی خان- خاقان در سال های 676-679
آشینا خوشیلو- شاد – خاقان 693- 704
خاقان های خاقانات غربی تورک از نوشی بی:
ایل – کیولیوگ- شاد- ایربیس- خان – خاقان از نوشی بی 639-640

ایل – کیولویگ- شاد ایربیس- خان= خاقان از نوشی بی 640-639
ایربیس ائش بره – یغبو خان- خاقان از نوشی بی 641-640
ایربیس- شی گوی خان – از نوشی بی 642-650
خالئگ ائشبره – یغبو خان- خاقان از نوشی بی 650-657
آشینا بوژئن –شاد- خاقان از نوشی بی 657-667
آشینا خوشی لو- شاد- خاقان از نوشی بی 679-704
آشینا خوشی لو – شاد – خاقان از نو شی بی 679-704
خاقان های خاقانات غربی تورک از دولو:
یوکوک – ایبریس- دولوخان- خاقان از دولوها 638-653
خالئگ ائشبره – یغبو خان – خاقان از دولو 653-657
آشینا میشئی- شاد خاقان از دولو 657-662
آشینا یونکین- شاد خاقان از دولو 679-693
آشینا خوشئلو- شاد خاقان از دولو 693-704

نمایندگان جداگانه :
آشینا چی بی- نیای خاقان های قرلق برخاسته از شاخه خاوری آشینایی
بیلگی کیول قادر خان- یغبو قرلُق ها که لقب خاقان را پذیرفته بود.
سئدی ایشی- خاقان باسمئل، که اوزمیش- آخرین خاقان دومین خاقانات تورک را اعدام کرده بود.
خوارزمشاه محمد (آخرین پادشاه دولت خوارزم)- از بازماندگان خاقان های غربی - قره خانیان.

خاقانات تورک در دوره بزرگترین گسترش خود (پایان سده ششم) قلمرو چین (منچوری)، مغولستان، آلتای، ترکستان شرقی، ترکستان غربی (آسیای میانه)، قزاقستان و قفقاز شمالی را کنترل می کرد. افزون بر این، ساسانیان، دولت های چینی ژوی شمالی و چی شمالی باجگزار خاقانات بودند. سر از سال 576 خاقانات تورک از روم شرقی یا بیزانتین، قفقاز شمالی و کریما را جدا ساخت.

«پس از بر افتادن اوسون ها به دست ژوژان ها، گستره هفترود مبدل به کارزار پیوسته جنگ ها و درگیری ها گردیده بود. در این جا نیروهای برتر و چیرگی یافته ژوژان ها، اوسون ها را ناگزیر به کوچیدن از دشت ها به دامنه های کوه های تین شان نمودند.

بازماندگان ماهبانویان (یوئه شی ها) تلاش ورزیدند در سرزمین های آزاد شده جاگیر شوند. اما پس از جنگ با ژوژان ها در سال های 418-419 [به رهبری تسی دالا (کیدارا)-گ.] وادار به کوچیدن به آسیای میانه شدند، [و در آن جا شهر بالا را در نزدیکی های قرشی اشغال می

نمایند-گ.] که در آن جا با یفتلیان و پارس ها بر خوردند. سرچشمه های رودهای شو و تالاس را کنگرها گرفتند که توانستند جلو پیشروی ژوژان ها را به سوی بگیرند.»
[برگرفته از آریان تا سامانیان، کتاب سوم، با اندکی فشرده سازی و ویرایش]

هفترود و گستره خاوری قزاقستان مرز غربی دورافتاده دولت ژوژان ها بود. از همین رو هم توجه چندانی به این مناطق نمی کردند. مگر درست در همین جا در دامنه های جنوبی آلتای بود که نیرویی آغاز به شکلگیری نمود که توانایی ایستادگی در برابر ژوژان ها را داشت.

قبایل فزونشمار تیله (تیله یوت ها Teleuts) که در اراضی شمال خاوری هفترود (سمی ریچیا) Semirechye در سر چشمه رود ایتریش و در گستره جونگاریای Dzungaria آینده زندگی می کردند، در برابر ژوژان ها شوریدند و در 482 دولت کوتاهمدت خود را بر پا داشتند که پس از چندی بر افتاد و در 516 دوباره وابسته به ژوژان ها گردید. درست در همین هنگام بود که دست سرنوشت تیره اندکشمار آشینا را که تقدیر بود نقش ویژه یی را در تاریخ اورآسیا بازی نماید، روی صحنه کشید. همانا اتباع آشینا را پسان تر به نام تورک خواندند.

به پنداشت کونونف A. Kononov، در آغاز تورک یک واژه سیاسی به معنای اعضای خانواده اشرافی استپی بود، که متشکل از افراد تیره حاکم قبیله آشینا بودند و تنها پسان ها نام همه قبایل، زیردست خاقان تورک شد. کلمه تورک به معنای استوار و نیرومند است. شماری از پژوهشگران چنین می پندارند که تورک به معنای یکجا و با هم است. از همین رو است که تا همین اکنون، بسیاری از توده های تورکی زبان کلمه تورک را به معنای اصلی آن (یکجا و با هم) به کار می برند.

در بخش نخست نوشتیم که در زبان مغولی ایل آشینا را تورکیوت می خواندند که در این جا یوت یک پسوند مغولی است و چینی ها هم آن ها را توکیوها 突厥، Tūjué / T'u- (chüeh) می خواندند.

به هر رو، «در سال 545، قبایل تیله بار دیگر در برابر ژوژان ها سر به شورش برداشتند. [آشینایی ها با بهره گیری از این شورش توانستند با تیله ها همپیمان شوند و رهبری اتحادیه قبایل شورشی را به دوش بگیرند. سپس بر ژوژان ها تاختند. بومئن- سرکرده آشینایی ها به عنوان فرمانده نیروهای شورشی برگزیده شد.-گ.] او در551، با

پادشاهی چینی وی غربی [که دشمن ژوژان ها بود-گ.] همپیمان شد و با شکست دادن آن ها خود فرمانروای استپ ها شد و «ایل خان» لقب گرفت.

پس از مرگ بومئن در 552 تاج و تخت به پسرش رسید، که قره ایسیک خان (ایسیک خان بزرگ) لقب گرفت. او توانست شکست خردکننده یی بر ژوژان ها تحمیل کند و آنان را بیخی بر اندازد. خاقان نو، پس از پیروزی به گونه مرموزی در می گذرد و دولت به پسرش موغان یا موکان Mukan خاقان می رسد. در سال 553 ژوژان ها بار دیگر شکست خوردند، و تورک ها فرمانروای همه استپ ها در شرق آلتای مغولستانی شدند.

در سال بعد تورک ها آغاز به لشکرکشی به سمت غرب نمودند. رهبری جنگ به دوش ایستیمی Istemi خاقان- برادر کوچکتر بومئن خاقان بود. اوسون ها که در اثر یورش های ژوژان ها ضعیف شده بودند، در برابر تورک ها مقاومت نکردند و به سال 555 سپاهیان ایستیمی به کرانه های دریاچه ارال رسیدند.

با این حال، اورها [(قبایلی که در شمال قزاقستان و دامنه های جنوبی کوه های اورال می زیستند و کوه های اورال درست نام همین قبایل را دارد).-گ.] و یفتلی ها، که در جنوب خاوری دریای کسپین زندگی می کردند، دست به مقاومت سرسختانه یی در برابر تورک ها یازیدند و تنها در 558 سرکوب شدند. تورک ها به سوی رود ولگا شتافتند، اما از آن نگذشتند. این گونه، در مدت کوتاهی امپراتوری پهناور کوچیان پی ریخته شد که گستره یی از رود ولگا تا به کوه های خنگان Khingan در میانه های مغولستان را زیر پوشش گرفته بود.

در سال 560 خاقانات تورک وارد سامانه و چرخه جهانی روابط اقتصادی و دیپلماتیک با روم شرقی(بیزانس)، ایران و چین می شود. پیکان اصلی و مهم ترین موتور سیاست جهانی در آن هنگام کنترل بر جاده بزرگ ابریشم بود که از مسیر آن کاروان های انواع کالا در آمد شد بود.
(Schefer، 1981؛ Radkevich 1990؛ Lubo-Lesnichenko 1994)

در سال های 561-563 تورک ها با ایران در برابر یفتلی ها پیمان بستند. به سال 564، سپاهیان خسرو انوشیروان منطقه استراتژیک مهم تُخارستان را از یفتلیان گرفتند. در 565 در نبرد نخشب تورک ها در برابر یفتلیان پیروز شدند و سغد ضمیمه خاقانات شد. به سال 567 در نزدیکی بخارا نیروهای اصلی یفتلیان از سوی تورکان در

هم کوبیده شدند و شکست یافتند. پس از فتح آسیای میانه، خاقانات آغاز به کنترل بخش شایان توجهی از جاده ابریشم کرد.

[آن چه مربوط به نبرد تورکان با یفتلیان و بر افتادن یفتلیان می گردد، شاهنامه فردوسی، تاریخ طبری و سایر منابع به تفصیل به آن پرداخته اند. در میانه های سده بیستم لئو گومیلیف در زمینه مقاله پژوهشی جالبی نوشت که پسان ها آن را در کتاب تاریخ تورکان باستان خود هم بازتاب داد. در این جا فشرده یی از این نبرد و چگونگی برافتادن یفتلیان را می آوریم. مگر پیش از آن می کوشیم، تاریخچه خاقانات را به پایان بریم.]

تورک ها و سغدیان زیر فرمان شان در روابط بازرگانی مستقیم با بیزانس ذینفع بودند، اما ایران مانع چنین روابطی بود. در این راستا، به سال 568 ایستیمی خاقان سفارتی به رهبری مانیاه Maniah - بازرگان سغدی به کنستانتینوپل (قسطنطنیه) گسیل می دارد.

در نتیجه گفتگوها با امپراتور بیزانس- یاستین II سازشنامه های بازرگانی و پیمان نظامی در برابر ایران به امضاء رسید. پس از بستن این پیمان اتحاد، ایران ناگزیر شد متعهد به پرداخت خراج به خاقانات به مقدار چهل هزار دینار طلایی در سال گردد و مانع تجارت خاقانات با بیزانتین نگردد.

به سال575، ایران و روم شرقی در برابر تورک ها متحد شدند. در پاسخ به این، به سال 576 سپاهیان تورک بسفر سیمیری Cimmerian Bosporus– یکی از وسال های بیزانتین را سرکوب نمودند و مارش پیروزمندانه یی بر کریما و قفقاز غربی نمودند. به یمن این دستاوردهای بزرگ، خاقانات آغاز به کنترل سراسر بخش های مهم جاده بزرگ ابریشم، نمود که برای سرشناسان تورک سود سرشاری را از بازرگانی کاروانی تضمین می نمود.

مقارن با میانه های 576-577 خاقانات تورک دولت چینی چی شمالی را در هم کوبید. دولت چینی دیگر- ژوی شمالی هم سالانه به خاقانات تورک صد هزار قطعه پارچه ابریشم را به عنوان باج می پرداخت.

فروپاشی خاقانات به خاقانات شرقی و غربی در حوالی سال 600 میلادی:

خاقانات بزرگ و نیرومند تورکپس از چندی آغاز به لرزیدن نمود. پس از مرگ توبو- خان به سال 581 خاقانات

رو به ضعف گذاشت. بیشتر در اثر خانه جنگی ها، تشدید تضادهای اجتماعی، یورش چین به مرزها و جنگ با کشورهای همسایه. به سال 603، امپراتوری تورک به دو بخش غربی و شرقی از هم فروپاشید.

رهبر خاقانات غربی- ایستیمی خاقان بود که ایستیمی بهادر یغبو İstəmi Bəhadur لقب داشت. [تردیدی نیست که لقب یغبو را بر وی سغدی ها گذاشته بودند. چون در گذشته یفتلی ها فرمانروایان خود را یغبو می خواندند.-گ.] 552 - 576

نام پدرش- ایویلئق خاقان بود. پسرانش قره چورین- تورک و تان خان خان (به یونانی- تورک سنف). او همچنین به نام سیلزیول (سلجیبول) یا دیزاول هم شهرت داشت. در منابع عربی سینجیبو آمده است. در منابع ایرانی به نام خاقان چین آمده است. در آثار چینی از او به نام های شی دیانمی یا شی دیمی و یا هم سئی دیمی، موخیدو شیخو یاد شده است.

او برای بر انداختن یفتلیان، با خسرو انوشیروان- شاهنشاه ایران همپیمان شد و دختر خود را به او داد. این گونه، او پدر بزرگ مادری هرمز چهارم و نیای خسرو پرویز دوم می باشد.

او به سال های 554 – 558 نخستین لشکرکشی خود را آغاز کرد. به سال های 560- 565 با یفتلیان جنگید و بر آنان پیروز شد. به سال های 568- 571 با ایرانیان جنگید. همین گونه به سال 575 بار دیگر با ایرانیان در کرتیل جنگید.

ایستیمی برادر کوچکتر و همکار بومئن خاقان بود که با او در جنگ با ژوژان ها رزمید. ده تن از رهبران قبیله یی اوگری باشنده شمال آلتای زیر فرمان او بودند (به گمان غالب، شورها، کوماندها Kumandins و چیلکان ها Chelkans و ... از بازماندگان این قبایل هستند)، که چنین بر می آید منشای اوگری Ugric (نه تورکی) نام او را توضیح می دهد. [یعنی ایستیمی شاید لقبی بوده که اوگرها به او داده بودند.-گ.]

پس از آن که بومئن لقب خاقان (ایل خان) را در 552 پذیرفت، ایستیمی را به کرسی یغبویی گماشت که نفر دوم در دولت شمرده می شد. نخستین لشکرکشی او به غرب به سال های554 – 558 بود.

در 553 یا 554، پس از آن که تورک ها ژوژان ها را شکست دادند، سفارت ایران به پایتخت خاقانات تورک غربی آمد که بستن پیمان نظامی در برابر یفتلیان را که دشمن ایران و متحد پیشین خاقانات ژوژان بودند، در سنجش داشتند.

برای تورک ها چشم انداز بستن پیمان با ایران بس دلپذیر بود. زیرا برای آنان این فرصت را به دست می داد تا در آسیای میانه مستقر شوند و کنترل جاده بزرگ ابریشم را در دست بگیرند. سازشنامه در آینده با پیوند عروسی خسرو انوشیروان یکم با دختر ایستیمی مهر و موم شد. [این گونه، ایستیمی ناگهان پدرزن شاهنشاه ایران و پس از چندی پدربزرگ شاهنشاه هرمزد چهارم شد-گ.]

ایستیمی به دستور موکان (موغان) خاقان [که پس از درگذشت بومئن خاقان و پسرش- قره ایسیک خان به خاقانی رسیده بود، به رهبری یک ارتش بزرگ در بهار سال 554 به غرب تاخت. او بی آن که با کدام مقاومت جدی یی رو به رو گردد، به 555 سال به دریاچه آرال رسید. او بر سر راه اوسون ها، نوشی بی ها nushibi، دولو ها و تیز ختن، خان های هفترود و خوارزم را که زیر فرمان یفتلیان بودند، زیر فرمان خود آورد. یفتلی ها به دلیل درگیر بودن در جنگ در هند و [دشمنی با ایران-گ.] قادر به پاسخگویی و نشان دادن واکنش در برابر این یورش نبودند.

ایستیمی با آگاهی از این که خسرو انوشیروان یکم همپیمانش، درگیر نبرد با بیزانس بود، خطر نکرد به تنهایی با یفتلیان بجنگد. او در این هنگام متوجه شمال شد و در 556 ابرها را زیر فرمان خود در آورد. ولی با مقاومت خیونی ها، وارها، اوگرها و شاید هم بخشی از ژوژان ها که به آن ها پیوسته بودند، رو به رو گردید.

جنگ با آن ها تا 558 به درازا کشید، مادامی که تورکان توانستند بقایای قبایل شکست خورده را به آن سوی اورال برانند (در آن جا گریزیان در آینده به نام آوارها Avars شناخته شدند). تورکان با نزدیک شدن به کرانه های رود ولگا، از آن نگذشتند و از راه برگشتند. در این هنگام (در سال 557)، ایران با امپراتوری بیزانس آتش بس نموده، آماده بود همراه با تورکان جنگ در برابر یفتلی ها را آغاز نماید.

نبرد با یفتلیان در سال های 560-565:

پیش از پرداختن به این نبرد بسیار خونبار ولی دلچسپ از دید تاریخی، جا دارد تا به گونه فشرده در باره اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان در آن برهه پرداخته شود:

در آن هنگام، در خاور جهان در سرزمین پهناور آسیا، شاهنشاهی پهناور چین باستان قرار داشت. چین کشوری بود پر نفوس و آباد و متمدن. باشندگان چین در آن هنگام شناخت چندانی از دیگر کشورها نداشتند. تنها همین را می دانستند که در شمال کشور شان توده هایی زندگی می کنند که آن ها را زیر نام عمومی هوها یا وحشیان می شناختند.

تنها از زبان باشندگان آسیای میانه – سغدها چیزهایی را در باره ایران شنیده بودند و می دانستند که در غرب کشور شان، شاهنشاهی بزرگ دیگری با تمدن کهن و دولت نیرومند قرار دارد. در جنوب آسیا هم هندوستان دارای دولت و تمدن زمینداری و فرهنگ پیشرفته بود. در اروپا هم دولت های روم شرقی (بیزانس) و روم غربی از دولت های نیرومند به شمار می رفتند.

در این هنگام، در دشت های پهناور توران خاوری (مغولستان) ژوژان ها که از مردمان پارامغولی (نیاکان مغول ها) اند، فرمان می رانند. آن ها هم با چینی ها و هم با توده های زیر فرمان خود پیوسته در جنگ و ستیز بودند.

در خاور ایران ساسانی هم دولت یفتلی ها فرمان می راند که با ساسانیان همواره در نبرد و ستیز و دشمنی بودند. یفتلی ها در جنوب بخشی از سرزمین هند را زیر فرمان داشتند مگر با فرمانروایان هندی همواره درگیر نبرد و دشمنی بودند.

اوضاع در ترکستان خاوری (سرزمین های ختن، کاشگر یا کاشغر (کوه کاش)، تورفان یا توریان و گانسو) هم بسیار پر تنش و پیچیده بود. در این سرزمین از پنج هزار سال پیش از امروز، توده های تورانی یا ساکایی بسر می بردند که اروپاییدی و سپیدپوست بودند. در شمار این توده ها می توان از خیونی ها، دی ها، سیرها، ماهبانویان (تخاریان- نیاکان کوشانیان)، اوسون ها و. ... نام برد.

پس از برافتادن یوئه شی ها یا ماهبانویان، در این جا بیشتر اوسون ها که همپیمان هونوها بودند، زندگی می کردند. اما پس از برافتادن هونوها و روی کار آمدن سیان بی ها و در پی آن ژوژان ها، سیطره اوسون ها بر این سرزمین ها لرزان شد. سر انجام هم ژوژان ها توانستند اوسون ها را از این جا به سوی هفترود (قرغیزستان کنونی و جنوب قزاقستان کنونی) برانند.

در دوره کوشانیان و کیداریان بخش هایی از این سرزمین زیر فرمان آن ها بود. در دوره یفتلیان، آن ها موفق می شوند در این جا فرمان برانند.

در این هنگام اوضاع در گستره غربی دولت ژوژان ها بسیار پیچیده بود. از یک سو قبایل تیله پیوسته در برابر ژوژان ها در شورش بودند و از سوی دیگر، توده تازه نفس و نوپای آشینایی ها که حدود یک سده و نیم پیش از این از شمال چین (شاید از خاور تورفان یا شمال غرب و یا هم جنوب گانسو) به دامنه های جنوبی آلتای کوچیده بودند و زیر فرمان ژوژان ها درآمده بودند، به عنوان یک نیروی جدی تبار نموده و حاکمیت ژوژان ها را به چالش کشیده بودند.

از دید اقتصادی، بزرگترین منبع درآمد باشندگان منطقه، بازرگانی میان چین و ایران و بیزانس بود که بیشتراز مسیر راه ابریشم از دوره کوشانیان بدین سو روان بود. روشن بود بر سر داشتن انحصار و در دست داشتن بازرگانی پر درآمد ابریشم میان توده هایی که در مسیر این راه کاروان رو بودوباش داشتند، پیوسته رقابت و درگیری روان بود. در این میان بازرگانان سغدی از راه این بازرگانی پردرآمد، پول های کلانی به جیب می زدند. یفتلیان هم که بازرگانان سغدی زیر فرمان شان بود، از یک سو مالیه های کلانی از سغدیان دریافت می داشتند و از سو دیگر تلاش می ورزیدند تا خود بازرگانی کالاهای چینی را در دست داشته باشند.

بیزانس هم با به دست آوردن ابریشم چینی، آن را در دستگاه های ریسندگی خود به پارچه مبدل ساخته و در سرتا اروپا و خاورمیانه به بهای گزافی می فروخت و از این راه درآمد سرشاری داشت.

یفتلیان و سغدی ها هم در مسیر چین با دشواری های فراوانی سردچار بودند. شبیخونیان ژوژانی و رهزنان قبایل جنگجوی باشنده مسیر راه ابریشم پیوسته بر کاروان های بازرگانی یورش می برند، و دار و ندار بازرگانان را به تاراج می بردند.

[در این جا می خواستم شرح نبردهای یفتلیان و تورک ها از کتاب تاریخ تورکان باستان گومیلیف ترجمه نمایم، اما با توجه به این که خوشبختانه ترجمه بخش های مربوط به این ماجرا در کتاب سوم «از آریان تا سامانیان»، نوشته رحمانف آمده است، برای آسانی کار، گوشه های از آن را از آن کتاب برداشت نمودیم و با اندکی ویرایش و فشرده سازی پیشکش می کنیم-گ.]

«با روی کار آمدن خسر انوشیروان، او به منظور کساد نمودن دستگاه های بافندگی و ریسندگی بیزانس و بر هم زدن انحصار اقتصادی حریف، از سویی به گونه مصنوعی بهای ابریشم را در بازارهای داخلی خود بالا می برد تا از بازرگانان رومی در ازای خرید آن زر بیشتری به دست بیاورد و از سوی دیگر، کاروان های ابریشم بازرگانان چینی، سغدی و باختری قلمرو یفتلیان را که هم از راه خشکی و هم از راه دریایی از خاک ایران می گذشتند، به زور نگه داشته و بخشی از کالاهای آن ها را به بهای ارزان و ناچیز می خرید و سپس خود آن را به های گزافی به رومیان می فروخت. این بود که همه دست اندرکاران این بازرگانی پر سود، در اندیشه پایان بخشیدن به سیاست ناگوار ساسانیان برآمدند و در پی آن بودند تا به انحصار ایرانیان در زمینه اگر نه پایان، دست کم کاهش دهند.

در این میان، یفتلیان به رغم در دست داشتن سرزمین های ترکستان خاوری، در پهنه های آلتای با رقیب توانایی سر خوردند که کوچیان باشنده دامنه های آلتای بودند. سخن بر سر ایل تازه به دوران رسیده آشینا است که در وادی ها و واحه های راه های کاروانگرد چین و حوزه تاریم و تورفان و بلاساغون و تراز تاخت و تاز و یغماگری نموده، به کاروان های ابریشم یفتلیان شبیخون می زدند.

هر چند در عهد خوشنواز (اخشونور) وی بارها به پیگرد آن ها پرداخته و ایشان را تا کناره های پایان رود سیر و دریاچه بلخش و بخش شمالی خوارزم پس زده بود، مگر باز هم به تاخت و تازهای خود ادامه می دادند.

در این هنگام ژوژان ها در حوالی سال 460 از دست چینی ها شکست هایی دیده و به سوی غرب به راه افتادند. نخست در وادی تورفان و سپس در ختن به یغماگری و تاراج می پرداختند.

در بالا گفتیم که یفتلی ها در این هنگام بر وادی تورفان، حوضه رود تاریم و ختن فرمان می راندند. این بود که در سال 470 میان یفتلیان و ژوژان ها نبرد در می گیرد و یفتلیان موفق می شوند ژوژان ها را شکست بدهند و آنان را به کناره های دور تیان شان بیفکنند. در این جا باقیمانده های ژوژان ها با قبیله های تیلی (تیلیوت ها) آمیزش یافته، با نام خانیگری گاگیوی اتحادی را سازمان می دهند و بیشتر به میانجیگری در داد و ستد ابریشم و تاراج کاروان های سوداگران می پردازند.

پادشاه یفتلیان- خوشنواز، پس از شکست دادن پیروز ساسانی، در سال 496 خانگیری گاگیوی را به سختی شکست می دهد و فرماندار دست نشانده خود- میواتا را به سروری آنان می گمارد. یفتلی ها در سال497 قراشر را گرفته، با امپراتوری چین مناسبات مصلحت آمیز پیش گرفتند و تا جایی کاروان های ابریشم سوداگران چینی و سغدی و باختری را از تاخت و تاز و تاراجگری ایمن ساختند. در همین دوره، در سال های 516-520 و 526 چند بار هیات هایی را به چین فرستادند. در کل، شمار هیات های یفتلیان به چین در سال های 507- 531 به 13 هیات می رسید.

در همین گیر ودار، چینی ها متوجه بالاروی توان نظامی تورکیوت ها یا آشینایی ها شده، به سال 545 از سوی امپراتور غربی ویی، وین- دی برای برپایی مناسبات دوستانه نزد بومئن- پیشوای تورکیوت ها می آیند.

[شایان یادآوری است که در این هنگام، امپراتوری شرقی وی گئا خون که رقیب وی غربی می باشد، با ژوژون ها و تاگان ها همپیمان می باشند. می توان گمان برد که چینی ها از بستن پیمان با تورکیوت ها در اندیشه براندای ژوژان ها بوده اند. اما روشن بود، بومئن نمی توانست با نیروی اندکش بر ژوژان ها بتازد.

در این هنگام مائده آسمانی یی برای بومئن رسید.-گ.] در سال 550 تیلیوت های غربی که از فشار و اسارت ژوژان ها به تنگ رسیده بودند، در برابر آن ها شوریده، به سوی خلخا به راه افتادند. در نیمه راه، از درهای مضافات گوبی آلتایی لشکر سواره زرهپوش و نیزه دار تورک ها یک باره بر تیلیوت ها تاختند و سپاه بی سر و پای آنان را فرمانبردار خود کردند. بومئن از جمع طایفه سیرشمار تیلیوت ها دسته های منظم جنگاروان را آموزش داد و با نیروی بزرگی برای جنگ با ژوژان ها بهانه می جست.

او آگاهانه از دختر انخون- خان ژوژان ها خواستگاری کرد. از روی رسم کوچیان، این پیوند جایگاه او را با جایگاه خان ژوژان ها برابر می کرد. انخون- پیشوای ژوژان ها از این خواستگاری گستاخانه رنجیده و می گوید که «آهن گداز بیچاره من هوای خواستگاری شاهدخت را دارد!». و این گونه بومئن را به باد ناسزا و ناروا می گیرد.

بومئن بهانه یی را که به آن نیاز داشت و می جست، دیگر در دست داشت. او پیک رسان ژوژان را می کشد و مناسبات خود را با دودمان وی غربی چین استوار تر می گرداند. به

سال 551 چنلی- شاهدخت این دودمان را به زنی می گیرد و با این کار آبرو و اعتبار خود را در میان توده های کوچرو بالا می برد. او به سال 552 به ژوژان ها یورش می برد و آن ها را شکست می دهد. انخون- شرمنده از این باخت، دست به خودکشی می زند.

[به هر رو، همان گونه که در گذشته گفتیم، خاقانات شرقی تورک پس از یک صد سال با دسیسه ها و توطئه های چینی ها از هم فرومی پاشد. گومیلیف در کتاب تاریخ تورکان باستان به تفصیل شرح این ماجرا را باز می گوید. انا برای ما سرنوشت خاقانات غربی از اهیمت بیشتری برخوردار می باشد.

ایستیمی در آینده ارتش بزرگی را آراست. در منابع شمار جنگاروان او را تا صد هزار گزارش داده اند. اما روشن است که مانند همه موارد همانند در این جا گزافه گویی جا دارد. زیرا در اوضاع و احوال آن روزگار لشکرکشی با سپاه صدهزار نفری آن هم با پییمودن هزاران کیلومتر راه در بیابان های بی آب و گیاه و گاه در گرمای توانفرسا و گاه هم در زمستان های سرد، کار آسانی نبوده است. منابع دیگر شمار سپاهیان تورکان را در نبرد با بهرام چوبینه تا سیصد و حتا چهار صد هزار نفر گزارش داده اند که بزرگمایی آشکار است. به گونه یی که گومیلیف دادگرانه نشاندهی کرده، شمار سپاهیان تورکان در این نبرد نمی توانسته است بیش از بیست- سی هزار نفر باشد. تازه باید نیمی از آنان از جمع سغدیان همپیمان تورکان بوده باشند.

منابع چینی شمار کل سپاهیان خاقانات تورک را صد هزار گزارش داده اند که درست تر می نماید. هرگاه چنین باشد، باید شمار سپاهیان ایستیمی را در حدود سی- چهل هزار نفر برآورد کرد که شاید از این جمع سی هزار آن در لشکر کشی او به سوی آسیای میانه حضور داشته بودند.]
(Савинов 1984; Худяков 1986: 137-169; Кляшторный, Савинов 1994: 95-102).

این گونه، برآورد گومیلیف که شمار کل سپاهیان تورک در نبرد با بهرام چوبینه را بیست- سی هزار نفر می پندارد، به حقیقت نزدیک تر است. اگر چنین بپنداریم، شاید شمار سپاهیان او در آغاز نبرد با یفتلیان در حدود همان سی هزار نفر بوده باشد.-گ.]

در شاهنامه فردوسی شرح نبرد تورک ها با یفتلیان چنین آمده است:

«خاقان چین (منظور خاقان تورک ها است)، از آن سوی چاچ (تاشکنت کنونی) به گولزریون (رود سیر) رسیده، یارای تاختن به سرزمین یفتلیان را نداشت. از این رو به گمان غالب در اثر مشوره سغدیان همپیمانش با خسرو انوشیروان - شاهنشاه ایران از در دوستی پیش آمده، ده شتر پر بار را با تکاوران تیزپا و دیبای چین و دیگر هدایای آراسته با سروری مردی خردمند و جهان گشته به دربار ایران فرستاد:

سپهدار با لشکر و گنج و تاج
با گولزریون بود از آن سوی چاچ
خردمند خاقان بدان روزگار
همی دوستی جست با شهریار
به آغاز آن آشنایی نخست
همی از رد و موبدان رای جست
یکی هدیه آراست پس بی شمار
همه یادگار از در شهریار
ز اسپان چینی و دیبای چین
ز تخت و ز تاج و ز تیغ و نگین
ز دینار چینی ز بهر نثار
به گنجور فرمود تا سی هزار
بیاورد و با هدیه ها یار کرد
ده اشتر ز گنج و درم بار کرد
سخنگوی مردی بجست از مهان
خردمند و گشته به گرد جهان
بفرمود تا پیش او شد دبیر
ز خاقان چین نامه بر حریر
نبشتند بر سان ارژنگ چین
سوی شاه با صد هزار آفرین

گاتفر (غاتفر)- پادشاه یفتلیان، که از پیوندهای دوستی دشمنانش نیک آگاه بود، فرمان تاراج کاروان تورک ها و سر زدن و کشتار سفیران و راهداران تورک را که از راه خاک وی به سال 560 رهسپار دربار شاهنشاه ایران بودند، داد و این گونه خود آتش جنگ را بر افروخت. حسب تصادف سواری از این کاروان جان سالم به در برده، از چنگ سپاهیان یفتلی رهیده و می تواند خود را نزد خاقان تورک برساند و ماجرا را برایش بازگوید:

چو آگاه شد از کار، خاقان چین
وز آن هدیه های شاه ایرانزمین
ز لشکر جهاندیدگان را بخواند
سخن سر به سر پیش ایشان براند
چنین گفت با سرکشان غاتفر
که ما را بد آمد ز اختر به سر
اگر شاه ایران و خاقان چین
بسازند و از دل کنند آفرین

هراس است از این دوستی بهر ما
به دو روی ویران شود شهر ما
بباید یکی تاختن ساختن
جهان از فرستاده پرداختن

به گفته مینندر- تاریخ نویس رومی- خاقان تورک از این سوء قصد ناگهانی شاه یفتلیان آگاه می شود، از تعقیب اورهای کوچی دست می کشد و چنین اظهار می نماید: «اورها پرنده نیستند که به آسمان پریده از دم شمشیر تورک ها برهند، ماهی نیستند که به دریا غوطه زده، در عمق آن پناه برند. آن ها در روی زمین آواره و سرسام شده می گردند. همین که جنگ با یفتلیان را به پایان بریم، به اورها حمله می برم. آن ها از چنگ من نمی رهند».

«تاریخ طبری نیز در باره اتحاد خاقان تورک و خسرو انوشیروان و بر اثر این اتفاق حربی و خویشی شکست خوردن پادشاهی هیاطله چنین می نویسد: «...و چون مملکت به انوشیروان شد، آرزو آمدش که به بلخ شود و ملک هیاطله را بکشد. آن که فیروز را کشته بود. و تخارستان و غرجستان بگشاید و زمین بلخ با زمین ترک نزدیک بود. و میان خاقان و انوشیروان دوستی بود. نخست کس به خاقان فرستاد و دختر او را به زنی خواست و بسیاز خزینه کرد تا دخترش را بیاورد. و با خاقان عهد کرد پس از آن یک سال نامه نوشت. و از او سپاه خواست برای کار ملک هیاطله. خاقان سپاه بسیار از ترکستان بفرستاد سوی بلخ و انوشیروان سپاه بکشید و به بلخ شد. و از یک سوی ترک اندر آمد و سپاه هیاطله را در میان گرفتند. و ملک هیاطله را بکشت و خواسته های او همه غارت کرد .و پادشاهیش غارت کرد. (ابو محمد بلعمی، تاریخ طبری، جلد1، ص. 5).

این گونه، در سال 560 سازشنامه جنگ مشترک در برابر یفتلیان بسته شد. در این هنگام، دست نشانده یفتلیان در هند- تارمن، میخیره کوله و وارثانش با امپراتوری گوپت های هند چند نبرد سنگین را پشت سر گذشتانده بودند و نمی خواستند نفوذ خود را در پنجاب رایگان از دست بدهند.

گذشته از این، انوشیروان در سال 562 برای پنجاه سال با امپراتور روم پیمان صلح بست و دست های خود را برای گرفتن سرزمین های خاوری رها کرد. همین گونه به سال 555 سفارتی به شهر چنئان چین یعنی پایتخت امپراتوری وی غربی فرستاد. این گونه هم امپرتور روم، هم خاقان تورک و هم امپراتور چین با خسرو انوشیروان پیمان های صلح داشتند.

ایستیمی خاقان از آمادگی سپاه خسرو در برابر غاتفر الهام گرفته، به گفته فردوسی همه سپاهش را از «از چین و ختن و قاجارباشی» گرد آورده نخست به چاچ و سپس به گلزریون حمله می آورد:

چو آگاهی آمد به خاقان چین
دلش گشت پر درد و سر پر ز کین
سپه را به قاجارباشی براند
ز چین و ختن نامداری نماند
ز خویشان ارجاسب و افراسیاب
نپرداخت یک تن به آرام خواب
برفتند یکسر ز گلزریون
همه دل پر از خشم و سر پر ز خون
سپهدار خاقان چین فنج بود
همی به آسمان پر زد از آب و دود
ز جوش سواران به چاچ اندرون
چو گل شد به رنگ آب گلزریون

بر پایه اطلاعات شاهنامه فردوسی، پادشاه یفتلیان از قصد خاقان آگاه شده، از بلخ و شکنان و آمو و زمی و ختلان و ترمز و ویسه گرد لشکر فراوان گرد آورده، عزم بخارا می کند. در این اوضاع که لشکر خاقان و یفتلیان آماده نبرد اند، خسرو انوشیروان عاقبت محاربه دو رقیب توانا و خشم زده را نگران می شود. خاقان انتظار رسیدن سپاه انوشیروان نگشته، سوی بخارا رهسپار می شود. خسرو انوشیروان در این فرصت مناسب به ضبط استان های پیشین قسمت شرقی قلمرو ساسانیان رو آورده، به عقبگاه لشکر یفتلیان نخستین ضربه را می زند که در این باره تاریخ نویس رمی- میننندر گزارش داده است.

از روی این اخبار، پادشاه یفتلیان می خواسته است که به لشکر تورک نخست یورش ببرد. مگر کوتلف- یکی از درباریانش او را باز داشته، تلقین می کند که «یک سگ در خانه خود از ده سگ بیرونی جسور تر است.» این مشاور پادشاه یفتلیان هنگام فرا رسیدن فرصت مناسب به نزد خاقان تورک گریخته، همه اسرار سپاه غاتفر را به آن ها می گشاید. دیر تر کوتلف به دربار خسرو انوشیروان رفته، به صف مقربان شاهنشاه پذیرفته می شود.

در سال 562 سپاهیان خسرو انوشیروان با شکست دادن یفتلیان تخارستان را گرفتند. در پی آن، تورکان نیز بر آنان ضربه زدند و چاچ (تاشکنت کنونی) را گرفتند. ایستیمی با گذر از رود چیرچیک، سمرقند را نیز گرفت. نیروهای اصلی یفتلیان که در بخارا متمرکز گردیده بودند، نمی خواستند در دشت ها بجنگند. از همین رو، به

سوی کوه ها عقب نشینی کردند. سر انجام، میان تورک ها و یفتلیان نبرد سخت و خونینی در می گیرد. این نبرد به سال های 562 یا 563 و شاید هم 565 اوج گرفته بود.
فردوسی این نبرد را چنین پرداز می کند:

بخارا پر از گُرز و کوپال بود
که لشکرگه شاه هیطال بود
بشد غاتفر با سپاهِ چو کوه
ز هیطال گرد آوریده گروه
به جنگ اندر آمد ز هر سو سپاه
ز تنگی ببستند بر باد راه
کُشانی و سُغدی شدند انجمن
پر از آبِ رخ، کودک و مرد و زن
که بود چون کار آن رزمگاه
که را تابد آن گردش خور و ماه
به یک هفته آن لشکر رزمجوی
به روی اندر آورده بودند روی
به هر جای بر توده یی کشته بود
ز خون خاک و سنگ ارغوان گشته بود
به هشتم سوی غاتفر گشت گرد
سیه شد جهان چون شب لاژورد
شکست اندر آمد به هیطالیان
شکستی که بستنش تا سالیان

موافق تصویر فردوسی، سپاه پیشگرد خاقان پس از تاخت و تاز و کشتارهای خونین در چاچ از رود ترک (چرچیق) گذشته، در میمرغ (مضافاتی در کناره های شمال سمرقند) با نیروی لشکر اصلی می پیوندد. یفتلیان که در آستانه بخارا لشکر آراسته بودند، از فزونی جنگاروان سوار تورک ها و نبرد در همواری پهناور حذر کرده، در پیشگاه تپه های نسف (قرشی) اردو زدند.

نبرد سرنوشت ساز در نزدیکی قرشی (کارشی) رخ داد و هشت روز آزگار به درازا کشید و با پیروزی ایستیمی به پایان رسید.

بر اثر این جنگ سهگین سپاه غاتفر شکست خورده، به سمت کوه ها عقب نشستند. غاتفر گویا به شکستش تن دادن نمی خواست و قصد جمع آوری لشکر و دوباره جنگیدن را داشت که برخی از بزرگان و سرکرده های سپاه مشورت آراسته از او دست کشیدن از ادامه جنگ سازش با خسرو انوشیروان و تحت اطاعت دولت نیرومند ساسانیان آمدن هیاطله را پیشنهاد می نمایند. شاید غاتفر گردنکش این مسوولیت را نمی پذیرد. از همین رو او را از تخت برکنار و به جایش فغانش نام چَغانی، مردی را از تخمه خشنواز به پادشاهی می نشانند:

نداریم ما تاو خاقان چین
گذر کرد باید به ایرانزمین
گر ایدون که فرمان برد غاتفر
ببندد به فرمان کسری کمر
سپارد بدو شهر هیطال را
فرامش کند گرز و کوپال را
و گر نه خود از تخمه خوشنواز
گزینیم جنگاوری سر فراز
که او شاد باشد به نوشین روان
بدو دولت پیر گردد جوان
نهادست بر قیصران باژ و ساو
ندارند با او کسی توش و تاو
ز هیطالیان کودک و مرد و زن
بدین یک سخن بر شدند انجمن
چَغانی، گوی بود فرخنژاد
جوان و جهانجو و با بخش و داد
خردمند و نامش فغانیش بود
که با گنج و با لشکر و خویش بود
بزرگان هیطال و مردان کین
به شاهی بر او خواندند آفرین

فغانیش پس از این شکست، با هدایای مناسب و پاداش های شاهانه همراه با یک دسته اشرفیان بانفوذ یفتلی به حضور خسرو انوشیروان آمده، اظهار اطاعت نمود و میل به ساسانیان پیوستن قلمرو خویش را بیان داشت.

ایستیمی که در جنگ با یفتلیان نیروی اصلی خود را باخته بود، از تیز و تند ساختن وضعیت خودداری نموده، غنیمت های جنگی مناسبی را همراه دخترش به حضور خسرو انوشیروان می فرستد و خودش به سوی قاجار باشی حرکت می کند.

این گونه، پس از شکست دولت یفتلیان، قلمرو آسیای میانه بین امپراتوری ساسانیان و خاقان تورک تقسیم شده، خسرو انوشیروان سند، بست، ارخوسیا، زابلستان، تخارستان، دردستان و کابلستان و چغانیان را بازپس گرفت و خاقان تورک ساحل راست آمو و وادی زرافشان و سیر دریا را تصاحب نمود».

در آغاز، سغدی ها که زیر سلطه یفتلی ها بودند و از وضعیت بازرگانی ابریشم ناخشنود، به گونه طبیعی با تورکان همپیمان شدند. این در حالی بود که یفتلی ها با ژوژان ها همپیمان استراتیژیک بودند. درست همین سغدی ها بودند که زمینه خویشاوندی تورک ها و ایرانیان را فراهم ساختند و طرح همپیمانی آنان را در برابر یفتلی

ها ریختند. در نبرد در برابر ساسانیان هم سغدی ها همپیمان تورک ها بودند. در شاهنامه فردوسی، از حضور پیل ها در سپاه تورکان سخن به میان می آید. روشن است این پیل ها تنها می توانستند از هندوستان که بخش هایی از آن در آن هنگام زیر فرمان یفتلی ها بود، آورده شده باشند و دیگر مربوط سغدیان می شده اند. روشن است تورکان خود پیل نداشتند.

همین گونه از شاهنامه می دانیم که نبرد میان تورکان و یفلیان یکی از خونبار ترین نبردها در تاریخ آسیای میانه بوده است که با شکست کامل سپاه یفتلیان و کشته شدن شاه آنان گاتفر پایان یافته بود. در این نبرد، بسیاری از تورکان هم کشته شدند.

گفتیم که تورکان در برابر یفتلیان با ساسانیان همپیمان شده بودند. اما صلح و سازش چندان دیر نپایید و منافع اقتصادی و تجاری این دو دولت ابرقدرت در ماواری راه بزرگ ابریشم با هم برخوردند.

جنگ تورکان و ایران 571—568:
سغدیان- از بازیگران اصلی در بازرگانی آسیایی بودند. به گفته بَرتُلد، سغدی ها را نظر به مهارتی که در بازرگانی داشتند، و همین گونه فرهنگ شان می توان «فینیقی های آسیای مرکزی» خواند.

سغدیان- توده یی بودند که در گستره سغدیانا (واقع در وادی رود زرافشان- از بخارا تا خجند) بودو باش داشتند. سغدیان به زبان سغدی از شاخه خاوری زبان های ایرانی که با زبان باختری همریشه و خویشاوند بود، سخن می زدند (زبان کنون یغنابی ها برخاسته از سغدی است). نوشتار آنان بر شالوده الفبای آرامی استوار بود. زمان درازی زبان سغدی زبان بین المللی در گستره پهناوری از دریای کسپین تا به تبت بود. رسم الخط آن مبنایی برای رسم الخط زبان های اویغوری، مغولی و منچوری شد. شایان یادآوری است که همو سغدیان بودند که تورکان خط و نوشتن آموختند. سنگنبشته معروف ارخون هم به دست سغدیان نوشته شده است.

سغدی ها میان دو شاهنشاهی کبیر عهد باستان- ایران و چین دست اندر کار بازرگانی و دلالی بودند. جهانگرد چینی- ژانگ کیان (چژان تسیان)، با بازدید از سغد، نوشت:
«کانتسزیوی (سغد) به فاصله 2000 لی (نزدیک به 1000 کیلومتر) شمال غربی وادی دوان Davan - فرغانه کنونی قرار دارد. مردم آن به شیوه کوچروی و چادرنشینی زندگی

می کنند. آداب و رسوم شان، آداب و روسم یوئه شی ها (مهبانویان) را به یاد می آورد. شمار سپاهیان کماندار آن ها به 80 و یا 90 هزار می رسد. این کشور کوچک با دوان هم مرز بوده، استقلال یوئه شی ها (تخاریان) را به رسمیت می شناسند.

زبان سغدی به عنوان یک زبان میانجی lingua franca در گستره پهناوری در مسیر جاده ابریشم کاربرد داشت و رد پای خود را در سیمای برخی از واژه ها در زبان پارسی و شماری از زبان های تورکی بر جا مانده است.

به هر رو، آن چه مربوط می گردد به روابط میان تورکان و سغدی ها، آنان را منافع مشترک بازرگانی و اقتصادی با هم پیوند می داد. می بینیم که چرا منافع این دو توده همسایه در آن برهه با هم گره خورده بود. از تاریخ روشن است که چینی ها به منظور جلوگیری از تاخت و تاز تورکان بر قلمرو شان، به آنان باج و خراج بزرگی می پرداختند.

«خاقان تورک که صدها هزار پاره متاع ابریشم را رایگان از چین به دست می آورد، در آن ذینفع بود تا از امکانات تاجران زیر دست شان- سغدی ها بیشتر بهره برداری نماید. گذشته از این ها سغدی ها صادر کنندگان بزرگ سنگ های گرانبها بودند و مطابق سالنامه های چینی، ختن سرچشمه مهم سنگ یشم به شمار می رفت. افزون بر این، سغدیان دُر و دیگر سنگ های گرانبها را نیز از چین می آوردند. گذشته از ابریشم و سنگ های گرانبها، دارو و استخوان (عاج) فیل و ابزارهای نقره یی و طلایی، بردگان و اسیران، اسپ های تیزتک و جنگ افزار را هم خرید و فروش می کردند. رامشگران و رقاصان از شهرهای سمرقند، بخارا، کوچه و مضافات دیگر غرب در دربار چین مشتریان و گرویدکان بسیار داشت.(برگرفته از: ریچارد نلسون فرای، کتاب میراث آسیای مرکزی).

تورک ها می کوشیدند امکان یابند از طریق بازرگانان سغدی باج و خراجی را که از سوی دولت های پادشاهی چین به آن ها پرداخت می شود، به فروش برسانند. در آن هنگام چینی ها به قبایل کوچرو تنها به خاطر آن باج می پرداختند که به قلمرو شان یورش نبرند. خرید وفروش ابریشم سود سرشاری برای بازرگانان سغدی و پارسی، خاقان های تورک [غربی] و شاهان ایران می رساند.
(برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره بازرگانی در این مسیر نگاه شود به: شیفر:1981 و لوبو-لیسچنکو Lubo-Lesnichenko: 1994)

این گونه، دست یافتن به تجارت بین المللی نفوذ سوداگران سغدی را افزوده، دیرتر خاقان تورک ها را واداشت تا از میانجیگری و امکانات فراون آن ها را در داد و ستد بازرگانی خود استفاده نماید. از جایی که تورک های جهانگشا به نازکی های خرید و فروش ابریشم در کشورهای غرب چندان آشنا نبودند، خاقان ایستیمی یکی از اشراف با نفوذ سغدی- مانیاه را به عنوان سرور هیات سفارتش به دربار خسرو انوشیروان می فرستد.

هدف از این سفر، با مدد خسرو انوشیروان به راه ماندن رفت و آمد منظم کاروان های ابریشم منطقه چین و سغد به ایران و روم بود. زیرا راه تاجران به روم از سرزمین ایران می گذشت و در سغد و چین ابریشم فراوان انباشت شده به گشادن موانع صنعی کارمندان ایرانی نیاز داشت. هم روم و هم خاقان که یکی به فروش و دیگری به خرید ابریشم مرغوب نیاز داشتند، در گشودن این گره فروبسته درمانده بودند.»

هر چه بود، سغدی ها مرهون تورکان بودند که ایشان را هم از شر تاخت و تازها و یغماگری های ژوژان ها و هم سربازگیری های پایان ناپذیر یفتلیان در جنگ های هند و ایران رهایی بخشیده بودند. از سوی دیگر، آنان در به دست آوردن ابریشم و تامین امنیت کاروان های بازرگانی شان در امتداد راه ابریشم به توان رزمی تورکان نیاز داشتند. زیرا دیگر بدون همکاری تورکان، آمد و شد امن کاروان ها در مسیر راه ابریشم به خاطر رهزنی های آنان ناممکن بود.

از همین رو هم بود که با توجه به منافع مشترک اقتصادی، به پیشواز فرا رسیدن تورکان شتافتند و همپیمان آنان شدند. مگر، آرزومندی آنان برای توسعه تجارت با اروپا با مخالفت ایرانیان که مانع ورود بی رویه کالاهای آسیایی [به ویژه ابریشم] به بیزانس بودند، برخورد. ایران نمی خواست تا حریف توانمندش- امپراتوری بیزانس درآمد سرشاری از بازرگانی ابریشم و کالاهای چینی به دست آورد.

از این رو، سغدیان در پی آن شدند تا از راه دیپلماسی گره فروبسته کار را بگشایند. سغدیان ایستیمی خاقان را متقاعد به گسیل نمایندگان به رهبری مانیاه Maniah به دربار ایران گردانیدند. اما خسرو انوشیروان همه بار ابریشمی را که آنان با خود به همراه آورده بودند، خرید و برای نمایش قدرت همه را در برابر دیدگان آنان آتش زد و سوختاند و این گونه به آنان روشن ساخت که ترانزیت کالا از راه ایران به بیزانس به سود او نیست.

چنین گمان زده می شود که شاید خسرو بنا به مشوره کاتلف- مشاور یفتلی خود دست به چنین شگردی زده باشد.

وانگهی ایستیمی خاقان سفارت دومی را این بار متشکل از تورک ها به دربار ایران گسل داشت که نیز ناموفق از کار برآمد. به گونه یی که بانو داکتر پیگولیفسکایا ن. و. در ص. ص. 202- 204 کتاب «بیزانس بر سر راه هند» و نیز گومیلیف در ص. ص. 50-51 کتاب «تاریخ تورکان باستان» نوشته اند، در راه بازگشت بیشتر اعضای هیات در اثر بیماری نامعلومی و یا هم خوردن زهر نابود شده، تنها سه یا چهار نفر به دربار خاقان رسیده بودند. این بود که ایستیمی به بهانه مرگ فرستادگانش در ایران (شاید به مشوره سغدیان) تصمیم به آغاز جنگ با ایرانیان گرفت. او ایرانیان را متهم به مسموم ساختن سفیران کرد. ایستیمی پیش از این که جنگ را در 568 آغاز نماید، با امپراتوری بیزانس پیمان بازرگانی و نظامی بست. او در گذشته نیز سفارت هایی را در سال های 562 و 563 به آن دیار گسیل داشته بود (در آن هنگام هدف ایستیمی جلوگیری از همپیمان شدن بیزاس با آورا ها بود).

به گونه یی که داکتر اسحاقف و داکتر اسماعیلف نوشته اند، «وانگهی تورکان با پویایی آغاز به جستجوی راه های مستقیم به سوی بیزانس گردیدند، که به نوبه خود، به شدت علاقه مند به ائتلاف سیاسی با تورک ها در برابر ایرانیان بود. روشن است چنین راهی تنها با گذشتن از رود ولگا و دور زدن قفقاز ممکن بود.»

به گونه یی که پیگولیفسکایا ن. و. نوشته است، او مانیاه سغدی را به ریاست هیاتی رهسپار روم می سازد. سفارت به پنداشت او از راه خشکی از مرز خوارزم، ماورای دریای کسپین و کوه های قفقاز گذشته، با دشواری فراوان به کنستانتینوپل می رسد. امپراتور یوستین دوم از مانیاه به گرمی پذیرایی نموده، به سال 568 با وی سازشنامه بازرگانی می بندد. پس از بستن این سازشنامه سفیران رومی به ریاست زیمرخ همراه با مانیاه به حضور خاقان ایستیمی روانه می گردد.

به گونه یی که برنشتام و گومیلیف نوشته اند، در این هنگام دربار خاقان در دامنه های تیان شان (شاید در جنوب قزاقستان) قرار داشت.

زیمارخ که خاقان تورک را در لشکرکشی پیروزمندانه وی در برابر ایرانیان همراهی نموده بود، از توانمندی و شکوه خاقان تورک به شگفتی اندر شده بود. او شرح بسیار جالبی از سفر خود در همراهی خاقان و سپس باز دید خود از

اردوگاه وی در دامنه های تیان شان نوشته است (برنشتام، 1947: 61 و گومیلیف 1967:42-52)

هنگامی که هیات بیزانس به اردوگاه خاقان می رسد، متوجه می شود که وی در یک چادر بزرگ زندگی می کند. سفیر بیزانس متوجه می شود که خاقان هنگام پذیرایی هیات در خیمه خود بی پروا سرگرم ساختن زین اسپ خود است.

خاقان برای نمایش قدرت خود، سفیر را بامدادان درست در هنگام برآمدن خورشید به تپه یی می برد و از فراز آن بازتاب پرتو خورشید را بر نیزه های سوران خود که در زیر تپه آرایش یافته اند، نشان می دهد که پهنه دشت را نورانی ساخته اند. سفیر در این نمایش قدرت، از فزونی شمار رزمجویان خاقان در شگفتی اندر می شود.

این گونه، مناسبات سرد و خشونت آمیز خسرو انوشیروان با هیات سفارت تورک سر انجام رابطه حسنه و دوستان آن ها را از میان برده، زمینه را برای جنگ های آینده فراهم می گرداند.

هنوز در سال 567، تورک ها از ولگا گذشته وارد قفقاز شده بودند. انگیزه این حرکت، پیگرد آوارها و تلاش برای هموار ساختن و گشودن مسیر بازرگانی تازه شمال به بیزانس، با دور زدن و کنار گذاشتن ایران بود.
پس از این، ایستیمی خاقان آغاز به اقدامات نظامی در فراتر از ولگا کرد و به سال571 قفقاز شمالی را فتح کرد و به تنگه کرچ برآمد، آلن ها، نیاکان بلغارها و دیگر مردمان دامنه های شمالی قفقاز را زیر فرمان خود درآورد و با این کار، راه خود را برای رسیدن به بیزانس از طریق خوارزم حوضه رود ولگا و قفقاز پاک و هموار ساخت.

شرح این نبردها در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری چنین آمده است:
«به سال 568 ایستیمی در سر راه اوتیگورها و خزرها را زیر فرمان خود درآورد (خزرها در نبردهای قفقاز به هواداری از تورک ها پرداختند که همین کار منجر به بالادست تر شدن آنان نسبت به دیگر باشندگان گردید.) و به مرزهای شمالی ایران در نزدیکی دربند آمد.

تورک ها از خسرو انوشیروان خواستار پرداخت باج شدند. اما پاسخ رد دریافت داشتند. استحکامات به تازگی نوسازی شده در دربند برای دشت نشینان شکست ناپذیر بود. ایرانیان باور داشتند که تورک نخواهند توانست از این سنگرها بگذرند. هر چه بود، ایستیمی ناگزیر گردید راه بازگشت پیش گیرد و بر سر راه سرزمین آلن ها را که

همپیمانان پیشین آوراها بودند، گرفت. به سال 569 ایستیمی به سغد بازگشت.

در سال 570 سفیران تورک تلاش ورزیدند امپراتور بیزانس- یاستین دوم را برای راه اندازی حمله به ایران از غرب بر انگیزند، اما او تعلل نشان داد و کند پیش رفت (جنگ تنها در سال 572 آغاز شد). ایستیمی که امکان و توانایی جنگ به تنهایی در برابر ایران را نداشت، و با توجه به این که ایرانیان از همان آغاز خواهان جنگ با او نبودند، تن به امضای پیمان صلح با خسرو انوشیروان داد. بر اساس سازشنامه مرزی میان ایران و خاقانات تورک، آمو مرز دو کشور شد و ایران متعهد شد به تورکان سالانه چهل هزار دینار زرین بپردازد.

درگیری با ایران در کارتلی در 575 :

خاقانات تورک به رغم بستن پیمان صلح سال 571 دشمن ایران ماند و پیوسته در پی برانگیختن بیزانس به جنگ با ایران بود. مقارن با این زمان، تورک ها به گونه نهایی در قفقاز مواضع خود را تحکیم نموده بودند و با راندن آوارها پس از درگیری ها در حومه رود دانوب، در کرانه های خاوری دریای سیاه همسایه بیزانس شده بودند.

یکی از مناطقی که منافع ایران و بیزانس همواره با هم در تقابل بود، قفقاز بود. یکی از متصرفات گرجستان - کارتلی، که در گذشته استان ایران بود، در سیمای گوارام باگراتیونی Guaram Bagratuni – دست نشانده بیزانس گردید. در 575، سربازان تورک به گوارام کمک کردند تا استقلال خود را از ایران به دست آورد و بر تخت بنشیند.»

در این هنگام دو اردوگاه سیاسی- نظامی در قفقاز در برابر هم آرایش یافته بودند:

1- اتحاد چهارگانه امپراتوری چین، خاقانات غربی تورک، خزران و بیزانس.

2- اتحاد سه‌گانه ایران، آوارها و خاقانات شرقی ترک

دلیل آرایش این اردوگاه ها چنین بود که روابط میان خاقانات شرقی تورک و دولت چین بسیار تیره بود و پیوسته در حال جنگ و ستیز بودند. در عین حال، هم چینی ها و هم خاقانات غربی تورک در بازرگانی ابریشم با بیزانس ذینفع بودند. از این رو روابط میان خاقانات شرقی و غربی هم با توجه به دشمنی خاقانات شرقی و دوستی خاقانات غربی با چین خراب بود.

منافع خزرها هم ایجاب می کرد که برای رهایی از گزند ایرانیان مخاصم با بیزانس و تورکان همپیمان شوند. از

سوی دیگر، خاقانات شرقی تورک به گونه طبیعی همپیمان ایران (هر چند هم از راه دور) شده بود، به مصداق این که دشمن دشمنت، دوستت است. یعنی چون این دولت هم با چین و هم با خاقانات غربی دشمنی می ورزید، روشن است باید با ایران نرد دوستی می باخت. موقف آوارها هم پیشر توضیح داده شد. چون آن ها با تورکان دشمنی می ورزیدند، روشن است باید با ایران از در دوستی پیش می آمدند. از سوی دیگر، آن ها در قفقاز هم خزرها را حریفان خود می پنداشتند.

«سقوط دژ دربند:
استحکامات دربند دیوار سنگی بسیار بلندی بود که در زمان خسرو انوشیروان ساخته شد. طول آن چهل کیلومتر و از کوهستان تا کرانه دریای خزر امتداد داشت و خط دفاعی بسیار مستحکمی در برابر سواران مهاجم به شمار می آمد.

این دیوار که از تخته سنگ‌های بسیار بزرگ ساخته شده بود، هژده تا بیست متر بلندی داشت. ۳۰ برج بر فراز این دیوار ساخته شده بود. دیوار سه دروازه آهنی داشت که یک دروازه آن به دریا گشوده می‌شد». [برگرفته از ویکی پیدیا به زبان پارسی دری]

تماس ها میان تورک ها و رومی های شرقی بیش از پیش افزایش یافت. در جریان ده سال پس از ورود مانیاه Maniah دو کشور به مبادله سفارت ها پرداختند، که هر کدام با گروهی از بازرگانان همراهی می شدند. (گومیلیف: 1967: 36-33؛ کلیاشتورنی، ساوینف: 1994: 20-23؛ کلیاشتورنی: 1995:61)

پیروزی های نظامی تون – یغبو خاقان در برابر ساسانیان هر چند هم در منابع بیزانس با ستایش های اغراق آمیز پرداز گردیده است، چشمگیر بود (627-628).

خاقان با انجام تعهدات قراردادی خود در برابر بیزانس رهبری راهپیمایی نیروهای خود به سوی ایران و یورش به قفقاز جنوبی را به دوش گرفت. او با شکست دادن ایرانیان در قفقاز جنوبی، زیر دیوارهای تفلیس با امپراتور هراکلیس دیدار کرد، که تاج خود را بر سر او گذاشته، و قول داد تا دختر خود ایودوکی را به او بدهد.

در سال ۶۲۶ میلادی خاقانات غربی تورک، برای حمایت از بیزانس به سوی ایران حمله برد. در این هنگام جنگ سختی در جبهه‌های غرب ایران، میان خسرو پرویز و هراکلیوس روان بود. تورکان این بار توانستند با فرماندهی خان بزرگ تون جبغو خان، ضمن حملات مداوم و پی در پی خویش

خطوط دفاعی دربند را شکسته و به سوی جلگه‌های قفقاز سرازیر شوند.

تسخیر اران، قفقاز و گرجستان:
پس از سقوط دژ دربند که گذرناپذیر می‌نمود، تورکان توانستند اران (آلبانی قفقاز) را تصرف کنند. در پی اران نوبت به گرجستان یا سرزمین ایبری رسید. تورکان و خزران شهر تفلیس (پایتخت گرجستان) را که از مراکز عمده بازرگانی به شمار می‌رفت، محاصره کردند. دیری نپائید که سپاه هراکلیوس امپراتور روم شرقی هم به اردوی تورکان و خزران پیوست. در پای دیوار تفلیس دیدار سران سه سپاه با شکوه فراوان برگزار شد. در این حمله پادگان ایرانی شهر تفلیس، با دلاوری در برابر مهاجمان ایستادگی کرد. هراکلیوس با چهل هزار تن از سپاهیان روم، پای دیوار شهر تفلیس ماند ولی تون جبغو خان به علت طولانی شدن مدت محاصره، فرزند خود بوری شاد را به فرماندهی تورکان گمارده و خود بازگشت. این محاصره دو ماه به درازا انجامید. سرانجام مهاجمان ناگزیر تفلیس را رها کردند.

بر می گردیم به داستان ایستیمی خاقان. او به سال 576 در می گذرد. به جای او پسرش- قره چورین با لقب تردوش خان به پادشاهی می رسد. در دوره او روابط میان ایران و روم بار دیگر پرتنش می گردد. در این میان خسر انوشیروان هم به سال 579 دیده از جهان فرو می بندد و به جایش هرمزد چهارم (دوره پادشاهی از 579 تا 590) نوه ایستیمی خاقان به پادشاهی می رسد.

نبرد بهرام چوبینه با تورکان و شکست آنان در حومه هرات:
«شکوه و عظمت شاهنشاهی ساسانیان پس از بر افتادن دولت یفتلیان کمرنگ شده دوران افت و باژگونی آن فرا می رسد. در این هنگام سپاهیان تورک از راه قفقاز شمالی- از طریق آذربایجان و ارمنستان به خاک ایران سرازیر شده، امنیت دولت را تهدید می کردند. از سوی شرق سرور دیگر تورک ها ساوشا (ینگ- ساوخ خاقان) پسر خرد قره چورین و دایی (مامای) هرمزد آماده جنگ شده فرصت مناسب حمله آوردن را نگران بودند. او با لشکر بزرگ (به گفته فردوسی با چهار صد هزار سپاه!!! و هزار و دو صد پیل جنگی!!!) [ارقامِ آشکارا بی اساس و گزافه] از سمت هرات پیش آمد و سپاه هفتاد هزاری مرزبانان ایران رو به گریز نهاده، خراسان، تالقان، باختر (بلخ) و هرات را به دست سرنوشت سپردند.

گذشته از این ها، عباس و عمرو نام- دو امیر بادیه گرد عرب از بیابان های عربستان و امپراتوری روم نیز از سمت

نصیبین و مرتیراپال به ایران در افتاده حال هرمز چهارم را تباه نمودند. در عین حال، موافق گزارش طبری وضعیت درونی امپراتوری نیز از خوی بد و کینخواهی هرمزد که بیش از سیزده هزار از اشراف و توانگران را به کشتن داده بود، تیز وتند گشته، گریز گریز و پنهان شدن و نومیدی در کشور بالا می گرفت» [برگرفته از آریان تا سامانیان، کتاب سوم، به قول ابوعلمی محمد بلعمی، تاریخ طبری، ج. 1، ص. ص. 587-590].

در چنین اوضاع و احوال که دشمنان پیرامون ایران پیچیده بودند، در کشور واهمه و نافرمانی سر زد. لشکر مرزی ایران تار و مار شد. مرزبانان رو به گریز آوردند. موبدان ازپند دادن ماندند و هرمزد آشفته و سرگشته شد.

به قول طبری، «....چون ده سال از پادشاهی او بگذشت، ملکان از هر سوی به پادشاهی او اندر آمدند و لشکرهای او همه بگریختند و کارها و پادشاهی او را بگرفتند. از سوی تُرک، مَلِک تُرک بیامد. پسر خاقان- خال (دایی یا مامای) هرمز. نام وی شاباشاه. و خاقان مرده بود و ملک به شابا رسیده بود. از جیحون بگذشت و به بلخ آمد. و از سوی مغرب ملکه روم بیامد با صد هزار و شام بگرفت. از سوی آذربایگان و ارمینیا ملک خزران بیامد با سپاه بسیار و آن حد بگرفت. و از سوی بادیه از دو جانب عرب بیرون آمدند...و هرمز به مداین اندر بماند و از هر سوی گرد وی اندر گرفتند و کار بر وی سخت شد و موبد موبدان و سرهنگان را بخواست و گفت چه تدبیری می کنید؟ هر کسی تدبیری می کردند و موبد موبدان خاموش همی بود. و هرمز او را گفت «تو نیز تدبیری بکن و مرا به رای و تدبیر معاونت کن که حدیث و نظیر پیران مبارک باشد. گفت: «ایها الملک، از همه دشمنان تو را دشمن تر، تُرک اند. این دیگران نه دشمن اند. این ملک روم حق خویش می خواهد و پادشاهی خویش طلب همی کند که نوشیروان از وی بستانیده بود. آن شهرها از آن پادشاه عجم نبوده است و آن مردمان ترسایند. آن شهرها بدو باز ده و با وی صلح کن، تا از تو باز گردد. و اما عرب بادیه مردمان ضعیف و درویش اند و اندر بادیه قحط بود، از آن جا آمدند. ایشان را طعام و خواسته فرست که ایشان باز گردند. و بادیه را دوست تر دارند از شهرها. و اما این مردمان که از خزران آمده اند، بدن آمده اند که چیزی بربایند. نامه کن به عمال ارمینیا و آذربایگان تا ایشان را از آن جا برمانند و با ایشان جنگ کنند که ایشان از بیم آن خواست ها که دارند، جنگ نکنند. و خود جنگ تورک بساز که هیچ دشمن بدتر از ترک نیست. یا خود برو و یا سپاه بفرست با سپهسالاری بلند و مبارز، تا با وی کارزار کند». [تاریخ طبری، ج.1، ص.ص. 587-589]

... به هر رو، در برابر هرمزد لشکر انبوه ساوشا قرار داشت که از دشت هری تا مروورود تاخت و تاز می کردند (ز دشت هری تا لب مرو رود- سپه آگنده چون تار و پود- فردوسی).

سپس از میان سران سپاه بهرام چوبین که مرزبان ری و نگهبان ملک جبال و جرجان و طبرستان – مردی بود به گفته تاریخ طبری «به بالا دراز و به تن خشک و به گونه سیه چرده و ابروان پیوسته» که او را هرمز با خوشحالی استقبال گرفت:

جهاندار بهرام را پیش خواند
به تخت از بر نامداران نشاند
بپرسید از آن پس که «با ساوشاه
کنم آشتی، یا فرستم سپاه؟»
چنین داد پاسخ بدو جنگجوی
که با ساوشاه آشتی نیست روی
اگر جنگ را خواهد آراستن
هزیمت بود آشتی خواستن
و دیگر که بدخواه گردد دلیر
چو بیند که کام تو آید به زیر
«گهی رزم چون بزم پیش اوری
به فرمانبری ماند ان داوری»

هر چه بود، هرمز، بهرام چوبینه را سپه سالار لشکر نمود و موافق اخبار فردوسی و طبری «از میان کل لشکر سوار زرهپوش و برگستوان دار دوازده هزار مرد برگزید. مردانی مبارز و جنگی که نه پیر و نه جوان، میانه، مقدار چهل سال».

چون این خبر را به هرمز رسانیدند، در تعجب شد و گفت: «آن دشمن که تو به جنگ می روی، سیصد هزار مرد دارد. تو با دوازده هزار مرد چگونه پیش وی شوی؟» بهرام گفت: ای ملک، از بسیاری جوز گرانی نباشد و کمترین سپاه چهار هزار مرد است و بیشترین با دوازده هزار مرد». سپس او از رستم و اسفندیار رویین تن یادآور شد که با دوازده هزار سپاه بر دشمنان پیروز گشتند.

هرمزد باز پرسید که چرا به جای جوانان خونگرم و شمشیرزن چهل ساله ها را پسندیدی؟ بهرام چوبینه پاسخ داد که جوانان به چیز فریفته می شوند، صبر و طاقت و بردباری کمتر دارند و اگر در جنگ پیروز شوند، از شادی خود را گم می کنند و اگر کسی آسیبی ببینند، به دشمن پشت می نمایند. ولی چهل ساله ها جهاندیده و آموزدکار هستند، مردانگی بیشتر دارند و از بهر زن و خانواده شان

جان شان را دریغ نمی دارند. هرمزد از گفتار و سپهداری بهرام شاد گشته، در گنج ها و انبارهای اسلحه را به رویش گشاد و گله های تکاوران بادپای را به اختیارش گذاشت.

هم طبری و هم فردوسی خبر می دهند که هرمزد با کمی سپاه هراد برزین نام سرهنگش را که «با مکر و دستان و فریب بود»، به سوی ساوشاه فرستاد تا که او را با هدیه های مناسب، لاف و گزاف و خبرهای راست و دروغ دربار شاه اندرمان ساخته بگوید که «ملک عجم با تو صلح خواهد کردن و رسول خواهد فرستادن و خراج خواهد پذیرفتن و این هراد برزین برفت و شاباشاه (ساوشاه) را بفریفت بدین بهانه یک سال او را به بلخ همی داشت، تا هرمز سپاه راست کرد و بهرام چوبینه را بفرستاد. و بهرام به بلخ شد نه با راه راست. و لیکن از اهواز به تلسین و از آن جا به کوهستان بیرون آمد و به هرات شد و از آن جا به گیلان شد و از حدود بیرون آمد، تا سپاه شاباشاه آگاه نشود».

هراد برزین از لشگرگاه خاقان گریخت و به حضور بهرام چوبینه آمد که در یک منزلی بلخ سپاه آراسته بود و پشت سپاهش از شهرستان هرات تکیه می کرد. خاقان ترک برای فهمیدن اصل واقعه، امیر خراسان را که تحت اطاعت او بود، به سوی لشکر بهرام فرستاده بازگشته، عزم جنگ داشتن و دوازده هزار بودن سپاه چوبینه را به خاقان رسانید. او در تعجب شد و «دیگر روز شاباشاه امیری به سوی بهرام فرستاد و گفت: «اگر تو به اطاعت من آیی، من ملک عجم به تو دهم و تو را خلیفه خویش کنم به زمین عجم».

فرستاده های ساوشاه بعد چندین پیشنهاد و وعده ها وگفت و گذارها نتوانستند بهرام چوبینه را به خاقان ترک مایل کنند. ساوشاه که به قول طبری دو صد پیل جنگی و سیصد شیر مردمخوار داشت، امر نمود که پیلان و شیران را در پیش صف لشکر جای دهند. «و ملک ترک چهل هزار مرد برگزید ... در تخت زرین نشست و آن چهل هزار مرد را گرد خویش بداشت و دویست و شصت هزار مرد دیگر به جنگ بهرام فرستاد». [طبری، ص. 596]

فردوسی آرایش دو سپاه را در حومه هرات در دره یی که از سه سو با کوه ها احاطه شده است، چنین اوستادانه به تصویر کشیده است:

نگه کرد از آن رزمگه ساوشاه
با آرایش و ساز و آن دستگاه
هری از پس پشت بهرام دید
همه جای خود تنگ و ناکام دید

بدان تنگی صف بر کشید
هوا نیلگون شد زمین ناپدید
سپه بود بر میمنه چل هزار
سواران ژوبین زن و نیزه دار
ابر مسیره چل هزار دگر
چه نیزه گذار و چه خنجرگذر
همان چل هزار از دلیران مرد
پس پشت لشکرش بر پای کرد
ز لشکر بسی نیزه بیکار بود
بدان تنگی اندر گرفتار بود
چو دیوار پیلان به پیش سپاه
فراز آوریدند و بستند راه
پس اندر غمی شد دل ساوشاه
که تنگ آیدش جایگه سپاه

سر انجام جنگ آغاز یافت و سپاه بهرام کمان ها را زه کرده، چشم و خرطوم های پیلان را نشانه گرفته، تیر می انداختند. به قول طبری، پیلان و شیران از درد تیر و گلوله های سوزان نفت خشمگین و بی طاقت شده، رو به پشت می گشتند. «بهرام نفاتان را بفرمود تا آتش اندر پیلان و شیران زدند. ایشان روی بازپس نهادند و خود به لشکرگاه خود اندر افکندند خروشان و مقدار سی هزار مرد را به پای بکشتند و به پهلو و به روی چون آتش همی سوختند. بهرام چون دید که تعبیه ترکان بشکست و لشکر از جای بجنبید، خود با سپاه حمله کردند و ترکان روی به هزیمت نهادند. و خویشتن به شابا شاه افکندند. ملک ترک چون حال دید، اسپ خواست که بر نشیند.... و از تخت خویش بر پای خاست. پس بهرام اندر رسید و او را با تاج و تخت دید، دانست که ملک است. تیر بر کمان نهاد و بر سینه شابا شاه زد و از پشتش بیرون شد و ملک از تخت بیفتاد و سیصد هزار مرد – سپاه ترک هزیمت شدند و بازپس گشتند. بهرام از پس ایشان همی شد و همی کشت و اسیر همی گرفت». [تاریخ طبری، ص. 597]

به پنداشت گومیلیف در «تاریخ ترکان باستان»، سپاهیان تیرانداز پارس، زه کمان را ترنگ کشیده، تیر پیکان را نه به روی سینه بل که به بیخ گوش رسانیده نشانه می گرفتند. تیر افکنده آن ها تا فاصله هفتصد متر پرواز کرده، پیکان های آب و تابدیده شان حتا جوشن های فلزین را می شکافت. وی از روی تدقیق های توپوگرافیک و بررسی موضع نبرد به این نتیجه می رسد که دره رزمگاه که از شمال با زنجیره کوه از جنوب با امان کوه احاطه شده است، از سمت شرق با هریرود پیوسته به دره براران رفته می رسد. این دره از ابتدا تقریبا هشت کیلومتر درازی و تا دامنه زنجیر کوه دوازده کیلومنر پهنا دارد که تا

رفت تنگ شده هرگز این دره سیصد هزار سپاه را نمی گنجاند. از این لحاظ ساوشاه هنگام آغاز نبرد شاید بیش از بیست هزار سپاه سوار را سفر بر نکرده باشد. زیرا رزمگاه با همه بر و پهنا از این بیشتر سپاه سواره را با پیلان پیشتاز گنجانده نمی تواند.»

به هر رو، پس از شکست و کشته شدن ساوشاه، باقی لشکرش رو به گریز نهادند. بهرام یک ماه در بلخ مانده، غنایم ترکان را به سپاه خویش تقسیم کرد و حق شاهنشاه را بی کم و کاست فرستاد. در این میان پسر بزرگ ساوشاه- پرموده در خُلخ- پایتخت ترکان به تخت نشسته لشکر گرد آورد و به سمت بلخ به کینخواهی پدر آمد. پرموده به لشگرگاه بهرام شبیخون زده، آن ها را در باغی هنگام بزم و نشست محاصره کرد. بهرام از محاصره رهیده، در جنگ های شدید بعدی لشکر پرموده را شکست داد. پرموده، - خاقان نو ترک ها گریخته، در دژ استواری پناه جست. بهرام دژ را محاصره کرد و پرموده ناچار زینهار خواست. هرمزد به پرموده خاقان که پسر دایی اش می شد، زینهار نامه فرستاد. بهرام پیام را گرفته روز دیگر «پسر ملک ترک را با شش هزار اسیر از بزرگان ترکان پیش هرمز فرستاد. به دست سرهنگی نام او مردانشاه با دو هزار و پانصد مرد و هر چه یافته بود از غنیمت و از زر و سیم و گوهرها و تخت زرین و و تاج و متاع های دیگر و سلاح ها و فرش ها بفرستاد. ...و چون این پسر ملک ترک به مداین رسید، هرمز بر نشست و پیش وی بیرون آمد از حرمتی قرابت که پسر خالش بود...پس هرمز که با وی بود، همه را به سرای های نیکو فرود آورد و اجری بر ایشان براند و چهل روز بداشتشان تا ماندگی سفر از ایشان بشد و بسیار لطف و نیکویی کرد و با وی عهد و میثاق بست و باز صلح کرد و ملک ترکستان بدو باز داد». (طبری، ص. 598-599).

به هر رو، هرمز پرموده را با هدیه های خسروانه به توران گسیلاند و تخت پیشین خاقانی را برایش باز گرداند. پرموده مطابق سالنامه چینی سویشو وصایت ساسانیان را اعتراف نموده، با نام نیلی خاقان بر تخت نشست و تا دم مرگش یعنی سال 603 در قلمرو سابقش حکمرانی نمود. سرحد قلمرو ایران و دولت خاقانی ترک، اساسا دو ساحل رود آمو گردید.

به گفته شادروان اکادمیسین باباجان غفور اف- رییس پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین در کتاب تاجیکان، پایتخت خافانات غربی در شهر سیابی وادی چو (شهرستان سابق اقبیشیم) در قسمت شمال شرقی ولایت سغد واقع بود.

سیاست دولتداری ترک ها اساسا به نظام خراجستانی و گرد آوردن لشکر از مضافات زیر دست هنگام جنگ و یورش ها تکیه کرده، در اصل اکثر سلاله سابق حاکمان و ملکداران محلی را نگاه می داشتند. از این لحاظ در ولایت های بزرگ آسیای میانه – تخارستان، ختلان، سغد، استروشن، فرغانه، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم و ...صدها حاکمان محلی و ملکداران خرد و بزرگ پدید آمدند که هر کدام خود را مستقل پنداشته به نظام دولتی و سیاسی اطاعت نمی کردند. موافق اطلاعات سیاح و واقعه نگار چینی- سیوئن تسزن (تقریبا سال های 639-645) عرض تخارستان نسبت به طولش سه برابر زیاد بوده، به بیست و هفت ملک تقسیم می شود و باشندگانش اساسا یفتلیان می باشند. هر چند این ملک ها از روی اطلاعات ماخذ چینی رسما از خاقان ترک اطاعت می کردند، هر کدام حاکم و پادشاهی جداگانه و نفوذ و اقتدار خاصه و سپاه افزون داشته است. برای مثال، یکی از ملک های پر اقتدار تخارستان- ختلان بوده، پادشاهی آن شبالا (طبق اطلاعات طبری- اسبال)، در یک وقت پنجاه هزار لشکر تهیه کرده می تواند. (مثل حاکمان ملک هایی مانند شومان، قبادیان، شغنان و وخان).

تخارستان در اصل بزرگترین واحد سیاسی و اداری قلمرو ورز رود به شمار می رفت که حاکمان ملک های جداگانه آن عملا دارای نظام خاص اداری و کشورداری و حتا دولتداری جداگانه بودند. مثلا پادشاه چَغانیان – تیشی یکچشمه عنوان «چغانخودات» را داشته در عین حال خود را یغبوی تخارستان می شمرد. تخارستان با پادشاه و ملک و حاکمان سیرشمارش مملکت متمرکز و واحد اداری نظامی به شمار می رفت. به عبارت دیگر، تخارستان اتحاد دولت های قریب مستقل را تشکیل می داد که حتا هم به کشورهای همسایه و هم به کشورهای دور هیات سفارت می فرستاد».

بیهوده نیست که این حاکمان و پادشاهان مستقل و نیمه مستقل از پراکندگی سیاسی و ناتوانی ترکان در تاسیس دولت نیرومند و متمرکز استفاده کرده، با عنوان و لقب های مختلف منسوب کشور خود ملکداری می کردند. سروران مضافات سغد، سمرقند و فرغانه- عنوان اخشید؛ بخارا- بخارا خودات؛ چَغانیان- چغانخودات؛ بدخشان، غور، کابل و خوارزم- شاه؛ استروشن- افشین؛ مرو- مرزبان؛ ختلان و بامیان عنوان شیر داشتند». [یعقوب اف، ب. تاجیکان، ج. 1، ص. 305]
[برگرفته از کتاب از آریان تا سامانیان، جلد سوم، نوشته رحمانف]

برافتادن و فروپاشی خاقانات:

پیشتر نوشتیم که ایل آشینا که خاستگاه، تبار و زبان شان یکی از بحث برانگیز ترین مسایل در تاریخ است، در 552 میلادی توانست با همپیمان شدن با قبایل باشنده آلتای به ویژه تیله ها، دولت ژوژان ها را براندازد و شاهنشاهی بزرگی را پی بریزد که در آینده خاقانات تورک نام گرفت. خود ایل حاکم هم تورکیوت (تورک) نام گرفت و توانست به زودی رهبری کنفدراسیونی از قبایل گوناگون را در پهنه آسیای مرکزی به دوش بگیرد که عبارت بودند از تیله ها، اوسون ها، دولوها، نوشی بی ها (در هفترود)، اویغورها (در تورکستان خاوری)، سغدی ها (در آسیای میانه) و... همچنین نوشتیم که در آینده نام تورک شامل بیشتر قبایل زیر فرمان آشینایی ها گردید.

همچنین نوشتیم که به سال 603 امپراتوری پهناور خاقانات به دو بخش خاوری و باختری فروپاشید. به سال 658، خاقانات غربی زیر ضربات سهمگین نیروهای مشترک چینی و خاقانات خاوری بر افتاد. سر انجام، دولت خاقات خاوری هم در اثر ترفندهای چین بر افتاد. اما در سال 698 (به گزارش منابع دیگر 678)، اوچئلیک Uchelik - رهبر اتحادیه قبیله یی تورگش Turgesh دولت نو تورکی را پی ریخت که خاقانات تورگش نام گرفت. این دولت هم تا 766 (بر پایه گزارش منابع دیگر 745) دوام آورد. اما به زودی از پهنه گیتی ناپدید شد. بقایای خاقانات غربی هم با سرازیر شدن اعراب از پا افتاده و سر انجام به دست اسماعیل سامانی نابود گردید.

چگونگی برافتادن و فروپاشی این شاهنشاهی پهناور، رشته یی است که سر درازی دارد. فشرده داستان چنین است که با گذشت زمان، خاقانات آهسته آهسته آغاز به از دست دادن قدرت و توان نظامی خود نمود. مقارن با 634 خاقانات غربی متصرفات خود را در غرب سیردریا از دست داد و دولت وارد یک دوره بحران دیرپا گردید. دلیل اصلی آن مبارزه بر سر قدرت میان سرشناسان اتحادیه های مختلف قبیله یی بود.

در سال 638 قبایل دولو- یکی از شاهزادگان تورک را که نزد ایشان فرستاده بودند، خاقان اعلام کردند. پس از یک جنگ سخت و خونین که میان قبایل دولو و نوشی بی nushibi درگرفت، خاقانات به دو بخش فروپاشید. جنگ درون قبیله یی در خاقات هفده سال آزگار به درازا کشید تا هنگامی که سربازان چینی به هفترود در سال 657 یورش آورده جنگاوران شبه نظامی «ده نیزه» را در هم کوبیدند و سراسر تورکستان خاوری را زیر فرمان خود در آوردند.
(Klyashtorny 1995: 63-64)

پس از سرکوب خاقانات شرقی تورک در 630، تورک ها از سوی امپراتور دودمان تانگ- تایتسزو Taizong در اوردوس Ordos جا داده شدند و تبدیل به یکی از ایالات فدرال امپراتوری شدند. بخشی از اشراف تورکی هم وارد خدمات امپراتوری چین شدند. اما برای توده های اصلی کوچروان، که به اجبار وادار به اسکان در نواحی مشخص شده بودند، شرایط زندگی دشوار و ناگوار شده بود. به همین دلیل هم بود که سر به شورش های فزونشماری برداشتند که رهبری آن ها به دست نوادگان خاقان ها بود. (Malyavkin 1984: 138-155).

[دلیل این آشوب ها آن بود که توده های کوچرو و دامدار چادرنشین بیشتر در زندگی در دشت ها و دامنه ها با پاده ها و رمه های خود عادت کرده بودند و زندگی در روستاها و شهرها را برای خود زندان می پنداشتند. همین گونه نمی توانستند به کار و بار سنتی خود که شبانی بود، بپردازند. کارهای پیشه وری شهری هم سازگار طبع شان نبود. این بود که برای رهایی از بند زندگی شهری، سر به آشوب و شورش برداشتند.-گ.]

در سال های 679-681 چنین شورشی را قوتلوغ چوره برپا کرد. او موفق شد اکثریت تورک ها را به سوی خود بکشاند و سپاهیان چینی را یک رشته شکست ها بدهد. در 687 او در راس یک ارتش کوچک اما جنگدیده و سخت سر، تاخت و تازهایی را در استپ های مغولستان انجام داد و قبایل تیله به رهبری اویغورها را زیر فرمان خود در آورد.

این گونه دولت جدید تورک ها- خاقانات دوم تورک پدید آمد. و به افتخار آن، قوتلوغ Qutlugh چوره با پذیرفتن لقب ایل تئریش خاقان Ilterish بنیادگذار دودمان نوی گردید. در چهارچوب اتحادیه نو ساختار سنتی دولت تورکی احیا گردید.
(Klyashtorny 1995a 269-284: 151-152 Gumilev 1967).

اوج شگوفایی دولت نو در عهد کاپاگان Kapagan خاقان (692-716)، بود، هنگامی که تورک ها تقریبا سراسر گستره آسیای مرکزی را گرفتند. با این حال، در هنگام حمله به آسیای میانه سپاهیان تورک از اعراب شکست خوردند. به دنبال آن خیزش های قبایل تحت انقیاد و دشمنی های داخلی آغاز گردید که با کشته شدن کاپاگان به پایان رسید. پس از او، برادر زاده اش بیلگی خان را به خاقانی برداشتند او و برادرش -کیول تگین توانستند مدتی در دشت ها فرمان برانند و امپراتور چین را وادار به پرداخت باج و ساو در سال 727 نمودند. اما در دوره بازماندگان شان شکست

های تازه و شورش تورگش ها Turgeshes، اویغورها، و باسمئل ها Basmils و قرلوق ها Karluk دولت تورک ها را با باژگونی و فروپاشی رو به رو ساخت و در 745 خاقانات دوم تورک هم بر افتاد. این بود که در گستره پهناوری از استپ بزرگ دوره نوی از فرمانروایی دولت های تورکی آغاز گردید.
(Gumilev، 1967: 285-327. Klyashtorny 1995a: 153-154).
در 651، اعراب به فرمانروایی ساسانیان در پارس پایان دادند، و پس از آن به ورز رود سرازیر شدند و زمین های سغدی آن سوی آمو دریا را ماوراالنهر Mā warā 'l-nahr خواندند. سغدیان مدت ها در برابر عرب ها ایستادگی کردند، اما در فرجام در 722 از سوی رزمندگان امیر خراسان- امیر سعید آل Harashi شکسته شدند. آن ها با فریب و نیرنگ توانستند آخرین فرمانروای سغدی- دیواشتیچ Devashtich را از دژ مغ - جایی که او با بقایای ارتش خود پناه گزیده و از آن جا با سرسختی مقاومت می کرد، بیرون بکشند. پس از آن، در منطقه خیزش هایی در برابر فاتحان عرب آغاز گردید (به ویژه در سال های 728-729).

هر چه بود، دولت های تورکی با گذشت زمان از میان رفتند. مگر تاثیر بسیار بزرگی بر گستره آسیای میانه، قفقاز، جنوب روسیه، ایران و روم شرقی بر جا گذاشتند. به ویژه زبان تورکی در گستره پهناوری پخش گردید.

هر چند در آینده، به سال 744 میلادی اویغورها یا اویخورها که توده یی بودند برخاسته از تورانی ها (دی ها)، توانستند دولت بزرگ خاقانات اویغور را در گستره مغولستان تشکیل بدهند که تا 840 میلادی دوام آورد و سپس به دست قرغیزها که از خاستگاه شان از دامنه های شمالی آلتای از سرچشمه رود ینی سی سرازیر شده بودند، بر افتاد. اویغورها با گذشت زمان زیر تاثیر تبتی ها، مغولان چینی ها رفتند و با آمیزش با آن ها به عنوان تبار بیخی نوی تبارز نمودند.

همین گونه قرغیزها (که آمیزه یی بودند از دینلین های اروپاییدی و گوگئون های زردپوست)، پس از آن که مدتی دولت بزرگی را تشکیل دادند، سر انجام به هفترود کوچیدند و در این جا مدتی زیر سلطه چینی ها و چهار سده آزگار هم زیر سلطه ژونگارهای مغول قرار گرفتند و با آنان آمیزش یافتند.

سر انجام هم خاقانات کیدانی از 907 تا 1125 بر گستره مغولستان فرمان راند.

در آسیای میانه، تورکان با گذشت زمان در نبردهای قبیله یی درونی خود پیچیده و در آستانه یورش اعراب بسیار ناتوان شده بودند و شیرازه دولت های شان رو به شاریدگی و از هم گسیختگی گذاشت و به چند خان نشین کوچک تقسیم شده بودند. شمار بسیاری از آنان هم با باشندگان بومی ایرانی زبان آمیزش پیدا کرده و دو رگه شده بودند.

در این جا، پرداختن به تاریخ آسیای میانه در دوره میان بر افتادن خاقانات تورک و سیطره یابی عرب ها و در پی آن، روی کار آمدن سامانیان و چگونگی بر افتادن دولت آنان به دست قره خانیان، گنجایش ندارد. مگر، با این هم، بایسته دانستیم آن چه را که داکتر عثمانف در این زمینه به گونه فشرده در کتاب «تاریخ قرغیزستان» آورده است، بیاوریم. او در ص. ص. 105- 106 کتابش در زمینه چنین نگاشته است:
«در میانه های سده نهم، آسیای میانه و آسیای مرکزی در کل، به کارزار مهم ترین رویدادهای سیاسی مبدل گردید که تاثیر شگرفی بر سرنوشت توده های منطقه از جمله قرلُق ها بر جا گذاشت. مبارزات خستگی ناپذیر باشندگان آسیای میانه در برابر اشغالگران عرب، زمینه مساعدی را برای به قدرت رسیدن دودمان سامانی فراهم آورد. درست در همین هنگام بود که پس از بیست سال نبردهای پیگیر، قرغیز های باشنده ینی سی توانستند به سال 840 خاقانات اویغور را که جانشین خاقانات تورک شده بود، براندازند و بر گستره پهناوری مسلط شوند. تنها گروه کوچکی از اویغورها توانستند در تورفان و در ناحیه گانچژو دو دولت کوچک مستقل را تشکیل بدهند.

در این حال، خاقان قرغیزها، قرارگاه خود را به اتوکئن منتقل نساخت، با آن که اتوکئن از زمان هونوها در درازای هزار سال پایتخت فرمانروایان کوچیان به شمار می رفت. این بدان معنا بود خاقان ادعای رهبری حتا نمایشی دشتستان ها را نداشت.

از این وضعیت، بیلگی قل قادر خان- یغبوی قرلُق ها فرونگذاشت برای بالا بردن پرستیژ دولت خود بهره گیری نکند. در همین سال، بیلگی قل خان لقب خاقان یافت و با این کار آشکارا مدعی فرمانروایی توده های کوچرو منطقه گردید. همراه با این، روشن است چنین چیزی به معنای فرمانبرداری همه توده های تورکی آسیای مرکزی از قرلق ها نبود. زیرا نیروی واقعی و در نتیجه حاکمیت در آن زمان در دست قرغیزهای ینی سی بود.

در همین زمان، فرمانروای سمرقند- نوح ابن اسد سامانی، در برابر تورک های «کافر» اعلام جهاد کرد. [روشن است در

هنگام هنوز شمار بسیاری از تورک ها اسلام نیاورده بودند-گ.] او شهر اسفیجاب را در نزدیکی چمکنت (تراز) کنونی، گرفت و آن جا را قرارگاه خود ساخت. به سال 893 اسماعیل ابن احمد سامانی، دست به لشکرکشی بر قرلُق ها زد و شهر تراز را به محاصره کشید. خاقان اوگولچاق قادر خان توانست مدت درازی در محاصره ایستادگی نماید، اما سر انجام ناگزیر گردید شهر را واگذار کند. در نتیجه، سراسر تالاس و بخشی از وادی چو تا شهر مِرکه به دست سامانیان افتاد که به آنان اجازه داد تا به دو هدف مهم دست یابند: یکی این که منطقه را به مرکز گسترش اسلام در میان «بیخدایان» مبدل نمایند و دوم این که به کان نقره در ناحیه شلجی (در سرچشمه گاه رود تالاس) دست یابند.

قادر خان، ناگزیر گردید بگریزد و پایتخت خود را به کاشغر بیاورد و با راه اندازی کارزار پویای رزمی، جلو پیشروی بیشتر سامانیان را به سوی خاور بگیرد. هر چه بود، صد سال آزگار، میان قرلق های تینور-تاو، هفترود و ترکستان خاوری، روند گرد آمدن پیرامون دودمان قره خانیان روان بود که در فرجام توانست نیروی بزرگی را گرد بیاورد و سازمان دهد تا هم سامانیان را براندازد و هم سراسر آسیای میانه را بگیرد.»

در این جا نگاهی کوتاهی می افگنیم به نوشته های داکتر عثمانف در باره قره خانیان. اما پیش از آن شایان یادآوری می دانیم که لشکرکشی اسماعیل سامانی به تراز و وادی چو، برای سرنوشت آینده منطقه پیامدهای بس دراماتیکی به همراه داشت. او پس از تصرف تراز، با خود ده هزار (به روایت دیگر پانزده هزار) برده و کنیز اسیر به همراه آورد. برده های جوان را به خدمت نظامی گماشت و دوشیزه های جوان را به عنوان کنیزان میان سران لشکری و کشوری تقسیم کرد. از همین جا بود که اصطلاح غلامان تورک پیدا شد. در آینده همین ها به کرسی های بلند لشکری و کشوری رسیدند و از سوی دیگر زمینه برای آمیزش بیشتر تورک ها با باشندگان بومی فراهم آمد. روشن است پس از گذشت صد سال، نسل نوی پدید آمده بود که دیگر میتیس (دو رگه) بودند یعنی آمیزه یی از تورکان و تاجیکان. پسان ها هنگامی که قره خانیان بر سامانیان تاختند، دیگر چونان بیگانگان شمرده نمی شدند. چون هم مسلمان شده بودند و هم با باشندگان کشور سامانی پیوندهای عمیق خویشاوندی داشتند. رو آوردن قره خانیان به اسلام هم انگیزه های مختلف سیاسی و اقتصادی داشت.

به هر رو، بار دیگر رشته سخن را به دست داکتر عثمانف می سپاریم:

«سده های دهم و دوازدهم میلادی، عصر شکوفایی اقتصادی و فرهنگی خاقانات قره خانی در گستره تئنیر-تاو بود. قرغیزهای سده های میان، واژه «قره» را چونان کبیر، بزرگ، نیرومند، توانا، قهرمان، ناترس، دلیر و...به کار می بردند. این گونه، «قره خان»- یعنی خان کبیر، فرمانروای کبیر.

قره خانیان (مسلمان) با اویغور ها (بودایی) دشمنی آشتی ناپذیری داشتند. می دانیم که در دولت قره خانی، جایگاه شامخی را تیره های تورکی چیگیل و یغمه قرلُقی داشتند. خاقان ها برخاسته از همین تیره بودند.

جمال قرشی- تاریخ نویس سده های میانه، می نویسد که نیای صادوق (صادق) عبدالکریم قره خان – بیلی قل قادر خان- خاقان قرلق ها بود. این اطلاعات مبنایی به دست می دهد بپنداریم که دودمان قره خانی ریشه های قرلقی داشتند. روشن است که صادق قره خان در آستانه مرگ خود اسلام آورد و پسرش- موسی اسلام را آیین رسمی دولت خود اعلام داشت. منابع تاریخی گزارش می دهند که به سال 960 دو صد هزار خانوار از گروه ها و تیره های گوناگون تورک های باشنده تئنیر- تاو به اسلام رو آورده بودند. در میان ایشان شمار فراوانی هم- قرغیزهای باشنده دامنه های تئنیر-تاو، پامیر، کرانه های دریاچه ایسیک کول و وادی رود تالاس بودند.

هر چه بود، بنیادگذار دودمان قره خانی ها، با پهن ساختن گستره زیر فرمان خود، سرزمین های پهناوری را در ترکستان خاوری، تئنیر- تاو مرکزی، هفترود و فرغانه گرفت. در شمال خاوری، مرزهای دولت او تا کرانه های جنوبی دریاچه های بلخاش، ایسیک کول، الاکول تا چوگوچکا می رسیدند. پایتخت وی- شهر بلاساغون بود (که کنون از آن شهرک ویرانه بورانا در حومه توقماق بر جا مانده است). پایتخت دومی او، اوزگن بود.

انحطاط دودمان سامانی، که بر آسیای میانه و خوارزم فرمان می راندند، به عروج قره خانیان مساعدت کرد. به سال 990 هارون بوغره خان از بلاساغون برآمد و بدون برخوردن با کدامین مقاومتی شهرهای تراز و اسفیجاب را گرفت. دو سال بعد، توانست بخارا- پایتخت سامانیان را بگیرد. با این هم ناگزیر گردید عقب نشینی نماید و سپاهیان خود را به کرانه های فراسوی سیر دریا ببرد.

مقارن با این زمان، دیگر کار سامانیان پایان یافته (fait accompli) شمرده می شد. به سال 996 نصر بن علی خان به ماورالنهر حمله کرد. فرمانروای سمرقند- نوح دوم

سامانی، سردار لشکر خود- سِبُک تگین (فرزند آلب تگین- پدر محمود غزنوی) را در برابر قره خانیان گسیل داست. سِبُک تگین که از تیره برسکن ایسیک کول بود، حاضر نشد تا با همتباران خود بجنگد. این بود که به جای جنگ، با آنان بر سر تقسیم گستره دولت سامانی به گفتگو پرداخت. بر پایه سازشنامه یی که میان آن ها عقد شده بود، بخش های شمالی استپ های کاتاوان به قره خانیان و سرزمین های جنوب رود آمو- دقیق تر خراسان و افغانستان، به سبک تگین رسید.

سبک تگین، شهر غزنه را پایتخت دولت خود اعلام داشت. از همین رو بود که دودمان او به غزنوی ها یا غزنویان شهرت یافت. از متصرفات پهناور دولت سامانی تنها ساحه کوچکی در وادی رود زرافشان بر جا ماند که در واقع حایلی بود میان متصرفات قره خانیان و غزنویان.

با این همه، حتا وضعیت بس دشوار و سهمگین هم نتوانست سامانیان را وادار سازد تا سر در گریبان فرو برند و در پی چاره کار برآیند و به کشاکش های درونی خود که درست در همین هنگام بسیار دامنه یافته بود، پایان بخشند. به سال 999 یکی از گروه های متخاصم، امیر منصور سامانی (997-999) را بر انداختند و او را کور کردند. قره خانیان بر آن شدند تا از این رویداد برای نابودی نهایی دشمنان خود، بهره جویند. این بود که به تاریخ یکم اکتبر سال 999 ایلک نصر بن علی به بهانه انتقام امیر سامانی، بخارا را گرفت و آخرین امیر سامانی را به زندان افکند و سرزمین او را به قلمرو خود ملحق گردانید و سپس با گذاشتن پادگان هایی در بخارا و سمرقند، پیروزمندانه به اوزگن بازگشت. این گونه قره خانیان با غزنویان هم مرز شدند.

سپاهیان قره خانی دو بار در سال های 1006 و 1008 تلاش کردند تا خراسان را که زیر فرمان غزنویان بود، بگیرند. این بود که به آن سوی رود آمو لشکر کشیدند. مگر، هر دو بار از دست محمود- فرزند و جانشین سِبُک تگین به سختی شکست خوردند.

فرمانروایان بومی قره خانیان، از همان آوان قدرت یابی، پیرامون دو شاخه دودمان خود گرد آمده بودند: بازماندگان حسن بوغره خان و بازماندگان علی ابن سلیمان. در آغاز، وزن سیاسی دودمان علی که سرزمین هایی از کاشغر تا کرانه های رود آمو را در دست داشتند، بیشتر بود اما با گذشت زمان، در سال های چهلم سده یازدهم، موقف علی ابراهیم ابن نصر قوی تر شد.

هر چه بود، دولت قره خانیان در واقع از دو خاقانات جداگانه ساخته شده بود- خاقانات شرقی و خاقانات غربی که حاکمان هر بخش القاب و پایتخت های خود شان را داشتند. مرکز خاقانات شرقی- در آغاز بلاساغون (پسانتر- کاشغر) بود. پایتخت خاقانات غربی هم- در آغاز، اوزگن (پسانتر- سمرقند)... در سر انجام، دولت قره خانیان در اوایل سده دوازدهم میلادی به دست سلجوقیان بر افتاد.»

باید گفت که اسکان قبایل چادرنشین و کوچرو در خاور پشته ایران بیخی مسالمت آمیز و به شکل پناهگزین بوده است. این قبایل در دوره سامانیان در دشت های پیرامون شهرها بودو باش داشتند و بیشتر به رمه داری و دامداری و گاهی هم به فروش برده و کنیز از جمع قبایل دیگر مخاصم خود شان اشتغال داشتند و پسانترها به عنوان غلامان وظیفه پاسداری از مرزهای شهرها را در دولت سامانیان به دوش گرفتند.

در دوره اسماعیل سامانی شمار بزرگی از تورک ها در شهر تراز به سر می بردند. استیلای تراز (چمکنت) به دست اسماعیل سامانی موجب شد تا ده تا پانزده هزار اسیر و برده و کنیز تورک را با خود به سمرقند و بخارا بیاورد. اسماعیل سامانی غلامان تورک را در سپاه خود به خدمت گرفت و از نیروی فیزیکی آنان برای پاسداری و پاسبانی از گستره دولت خود بهره می جست. روشن است برده ها و کنیزها با گذشت زمان با توده های بومی تاجیک (و نیز اعراب) آمیزش یافتند و پس از چندی نسل دو رگه یی را به میان آوردند.

پسان ها آن ها آهسته، آهسته با درایت و کفایت و شایستگی خود، به کرسی های بزرگ نظامی و لشکری دست یافتند. از جمله البتگین و سِبُکتگین بیشتر درخشیدند. فرزند رشید این سردار نامی- محمود غزنوی در غزنه یا غزنین شاهنشاهی بزرگی را پی ریخت. پسان ها دولت سامانی از سوی تورک های قره خانی برافتاد. دولت غزنوی هم به دست غوریان پارسی زبان ایرانی درهم کوبیده شد.

مهم ترین موضوع این است که تورک ها بسیار زود با تاجیک ها یا پارسی زبانان آمیزش یافتند، آیین آن ها یا اسلام را پذیرفتند و فرهنگ آن ها را فرا گرفتند. به گونه یی که در بسا از موارد از خود پارسی زبانان هم بیشتر به فرهنگ ایرانی شیفتگی و دلچسپی نشان می دادند. برای مثال، شاهنشاه محمود با گردآوری چهار صد سخنور در دربار خود نقش برجسته یی در شگوفایی و بالندگی فرهنگ و زبان پارسی دری بازی نمود.

حتا برافتادن دولت سامانی به دست قره خانیان هم بیخی مسالمت آمیز و در اثر یک کودتای سفید بود. روحانیون دولت سامانی با توجه به مسلمان شدن قره خانیان از صدور جهاد در برابر آنان ابا ورزیدند. آن ها به قره خانیان و سامانیان به یک چشم می دیدند و چون قره خانیان بیشتر منافع شان را تامین می کردند، آنان را بر شاه خود ترجیح دادند. قره خانیان که در برابر اویغورهای بودایی «کافر» اعلام جهاد نموده بودند و خود را پاسدار اسلام می خواندند، در نظر روحانیون سامانی بارها از شاهان بیخدای سامانی که در دربارها سرگرم خوشگزرانی و باده نوشی و میگساری و بوس و کنار با زیبارویان بودند، برتر بودند.

این گونه، آمیزش تورک ها و پارسی زبانان یا ایرانیان در اواخر دوره سامانی به حدی بود که تقریبا تفاوت میان آن ها از میان رفته بود. در دوره خوارزمشاهیان این آمیزش به بالاترین تراز رسیده بود. این گونه، تورک ها بیخی در میان باشندگان بومی اسیمیله شدند.

شایان یادآوری است که پس از استیلای ایران از سوی اعراب، چینی ها هم به سوی ایران تاختند و تا شهرهای بزرگ آسیای میانه پیش آمدند؛ اما از سوی اعراب شکست خورده، پس رانده شدند.

در آینده بخشی از تورکان با تاجیک ها و پشتون ها و بخش دیگر شان با پارس ها آمیزش یافتند و این گونه با گذشت زمان تقریبا از صحنه تاریخ ناپدید شدند. با این هم، ترکمان ها که آمیزه یی از تورکان و پارس ها و عرب ها بودند، توانستند مدت ها در سیمای دولت های سلجوقی و خوارزمی و پسانتر صفوی و قاجار ... بر ایران و روم شرقی (بیزانتین) یا عثمانی فرمان برانند.

سلجوقیان توانستند امپراتوری روم شرقی یا بیزانس را بگیرند و امپراتوری عثمانی را اساس بگذارند. اما این ها را دیگر نمی توان تورک خواند، زیرا با گذشت زمان، با توده های بومی چنان آمیزش یافتند و فرهنگ آنان را پذیرفتند که غیر از اشتراک نسبی زبانی، کمتر همانندی یی با تورکان نخستین داشتند.

سلجوقیان پیش از رفتن به سرزمین آناتولی، سده ها در گستره ایران زیسته و با باشندگان آن آمیزش یافته بودند. پسان ها آن ها با کردهای ایرانی تبار، ارمنی ها، سلاوی ها و سامی ها و دیگر اقوام آمیزش یافتند. به گونه یی که کنون بسیار دشوار است از تبار ناب تورکی سخن گفت. هنگامی که سلجوقیان بیزانس را گرفتند، شمار

نفوس آن به دوازده میلیون نفر می رسید. در حالی که شمار سپاهیان سلجوقیان از چند ده هزار نفر بیش نبود که تازه بخش بزرگ آن متشکل از یفتلیان و پارس ها و دیگر توده های زیر سلطه بودند. روشن است این ها قطره یی بودند در برابر دریا که با گذشت زمان در میان آن آب شدند.

آخرین بازماندگان تورک های غزنوی که سپاهیان محمود غزنوی بودند، هم در جنگ با غوریان نابود شدند. اما آنانی که توانسته بودند، جان به سلامت ببرند، به سرزمین های پشتون های غلزایی (یفتلیان گریخته به جنوب هندوکش که در اثر آمیزش با دراویدی ها و پشتون های درانی پشتو زبان شده بودند) پناه بردند و در آن جا با آنان آمیزش یافتند. از همین رو هم است که در خون پشتون های غلزایی تا بیست درصد هاپلوهای نوع کیو ویژه تورکان دیده می شود. می شود گمان برد که شاید برخی از آنان با تاجیک های باشنده غزنی هم آمیزش یافته باشند.

پسان ها در اثر آمیزش این ها با مغول ها، هاپلوهای تورکی نوع کیو و برخی از واژگان تورکی به زبان توده آینده- هزاره انتقال یافته باشد. اما درصدی هاپلوهای کیو درمیان برخی از هزاره ها تا 3.5 درصد و در برخی دیگر اصلا دیده نمی شود. شمار واژگان تورکی هم در زبان هزاره ها بسیار نیست. هر چند برخی از پژوهشگران هزاره به اشتباه شماری از واژه های دارای ریشه اوستایی را به تورکی نسبت داده اند و به برداشت نادرستی رسیده اندکه گویا هزاره ها تورک بوده باشند. اما کمترین سند و مدرکی برای تایید این ادعاها نمی توانند ارائه کنند. اصولا از دید علمی نمی توان از روی زبان، خاستگاه تباری کسی را تعیین کرد. شباهت ظاهری هزاره ها با توده های منگولوییدی بحث جداگانه یی است.
در آینده، مغولان بر فلات ایران چیره شدند و بخش بزرگی از سپاهیان چنگیز خان در این دیار برای همیشه ماندگار شدند. آن ها نیز آیین اسلام را پذیرفتند و فرهنگ ایرانی را فراگرفتند و با گذشت زمان در میان بومیان ذوب شدند. با این هم، گروه های کوچکی از آن ها به شکل قبیله ها در دشت ها و دوره ها و دامنه های کوه ها به چرا و کوچروی این گونه، ترک ها یا تورک ها با گذشت زمان با پارسی زبانان یا ایرانیان، اعراب، چینی ها، و مغولان اسیمیله شدند.

از این رو، دیگر از قبایل تورک نماند. هر چند آن ها تاثیر شگرفی از خود در آسیای میانه بر جا ماندند. بسیاری از قبایل تا حدودی زبان خود را هم حفظ کردند. اما اصطلاح ترک تبار (اتنوس ترک) یک اصطلاح بیخی نادرست

و بی پایه و غیر علمی است. در جهان کنونی دیگر چیزی به نام تورک تبار وجود ندارد. همان گونه که دیگر چیزی به نام آریایی تبار وجود ندارد.

سر انجام هم با برافتادن دولت خوارزمشاهیان به دست مغولان صفحه تازه یی در تاریخ آسیای میانه گشوده شد اما با این هم تورکان به رغم رفتن از صحنه تاریخی توانستند، تاثیر نیرومندی بر زبان و بافتار تباری توده های باشنده گستره پهناوری بر جا بگذارند.

امروز به گفته همه دانشمندان بزرگ تورک شناس، واژه تورک مطلقا بار زبانی دارد نه تباری.

از نگاه علم ژنیتیک، تورکان با خود هاپلوی کیو را به آسیای میانه و اناتولی و پشته ایران به همراه آوردند. امروز در بیشتر دارندگان این هاپلوها باشندگان خوارزم اند که تا سی درصد هاپلوهای تورکی دارند. در میان ازبیک های باشنده تاشکنت این هاپلوها تا 14 درصد دیده می شود. سایر ازبیک ها از این هاپلوها اصلا ندارند. ازبیک ها آمیزه یی اند از مغولان و تاجیک ها. شایان یادآوری است که اگر نه دو سوم، دست کم نیمی از کسانی که به زبان ازبیکی سخن می گویند، تاجیک هایی اند که زبان خود را از دست داده اند. به گونه یی که پروفیسور الکساندر کنیازیف نوشته است در امارت بخارا هشتاد درصد باشندگان تاجیک بودند. سیاست دولت شوروی در راستای پارسی زدایی در آسیای میانه موجب گردید که شمار بسیاری از پارسی زبانان در چهارچوب برنامه ریشه کن کردن بیسوادی زبان مادری خود را از دست بدهند.

پشتون های غلزایی از این هاپلو ها تا 20 درصد دارند که در اثر آمیزش با سپاهیان محمود غزنوی و تا جایی هم با سپاهیان آمده با بابر بوده است. در میان باشندگان ترکیه این هاپلو تا دو درصد، باشندگان قفقاز 1 درصد، باشندگان شمال ایران 4 درصد، تاجیک ها تا 5.6 درصد و تاتارها تا 2 درصد است. هزاره ها از این هاپلو ندارند. تنها در بین شماری از تیره های هزاره تا 3.5 درصد تثبیت شده است.

اما زبان تورکی تاثیر بزرگی بر توده های باشنده آسیا بر جا گذاشته است. امروز زبان شمار بسیاری از اقوام گوناگون از گروه زبان های بایکالی آلتایی است.

در این جا بایسته می دانم سخنان پروفیسور داکتر لئون گومیلیف را در باره تورک ها بیاورم:

«تورک های قدیم به رغم نقش عظیم شان در تاریخ بشریت، بسیار کمشمار و اندک بودند. در متن تاریخ جهانی، تاریخ تورک ها توده های قدیمی و دولت ایجاد شده از سوی آن ها به این پرسش خلاصه می شود: چرا تورک ها پدید آمدند و چرا از میان رفتند و نام خود را برای بسیاری از توده ها به میراث گذاشتند. توده هایی که هرگز از بازماندگان آن ها به شمار نمی روند».

به گونه یی که از نوشته گومیلیف بر می آید، تورک ها توده یی بودند که زمانی پدید آمدند و سپس از میان رفتند (یعنی در میان سایر توده ها ذوب شدند- درست مانند آریایی ها که از شمال آمدند و در میان باشندگان بومی سیاهچرده پشته ایران ذوب شدند و در این حال تاثیر بزرگی بر سرنوشت این پشته بر جا گذاشتند. به گونه یی که کنون دیگر چیزی به نام آریایی نداریم. عین چیز در باره تورک ها صدق می کند. آمدند و رفتند. اما تاثیر بزرگی بر جا گذاشتند و کنون همان گونه که نام آریایی ها (ایریایی ها- ایری ها) بر بسیاری از توپونیم ها و اتنونیم های باشندگان ایران مانده است، عین چیز در باره تورک ها هم صدق می کند. به گفته پروفیسور داکتر لئو گومیلیف- واژه تورک کنون صرف بار زبانی دارد.

د. گ. ساوینف (DG Savinov) از زیرلایه های «سکایی» و «هونی» در تشکل مجموعه فرهنگی تورکی باستان سخن می گوید. او می نویسد که «[داشته های-گ.] زیرلایه های سکایی و هونی، به تدریج با مدرنیزه شدن و با نفوذ متقابل در یکدیگر، به داشته های مشترک فرهنگ بسیاری از گروه های باشندگان خانات باستانی تورک، مبدل می شدند. ایده تداوم فرهنگ باستانی کوچروان نیز در آثار هنری و سازه های آیینی بازتاب یافته اند.

از میانه های سده ششم میلادی، منطقه راندمان میانی رودهای سیردریا و چو، ترکستان نام گرفتند. در شالوده این نامجا (توپونیم)، «تور»- نام مشترک قبیله یی مردمان کوچ نشین و نیمه کوچ نشین باستانی آسیای مرکزی، گذاشته شده است. نوع کوچی دولت در روند چند سده، شکل غالب سازمان قدرت در دشت های آسیایی بوده است. دولت های کوچی، با جایگزین شدن یکدیگر، در اورآسیا از میانه های هزاره یکم پیش از میلاد تا سده هفدهم وجود داشته اند.

به سال های 552-745 در آسیای مرکزی، خاقانات تورک فرمان می راند.

در سده های پنجم- هشتم میلادی، قبایل تورکی کوچرو- بلغار، که به اروپا آمده بودند، شماری دولت ها را پی ریختند، که از جمع آن ها، دیرپا ترین شان بلغاریای دانیوب در بالکان و بلغاریای ولگایی در حوضه رودهای ولگا و کاما بود.

در سال های 650-969 میلادی، در گستره قفقاز شمالی، منطقه حوضه رود ولگا و کرانه های شمال خاوری دریای سیاه، خاقانات خزر فرمان می راند. در سال های دهه 960، این دولت را سردار سویاتوسلاو (Svyatoslav)- شاهزاده دولت روسی کییف، در هم کوبید. پِچِنِگی ها (Pechenegs) که در نیمه دوم سده نهم از سوی خزری ها رانده شده بودند، در کرانه های شمال دریای سیاه جا گرفتند و تهدیداتی را متوجه امپراتوری بیزانس و دولت روسیه قدیم گردانیدند. اما در 1019، از شاهزاده کبیر- یاروسلاو شکست خوردند.

در سده یازدهم، پولوی ها یا پولوفتسی ها (Polovtsi) جایگزین پچنگی ها در استپ های روسیه، می گردند که در سده سیزدهم به دست مغول ها و تاتارها درهم کوبیده می شوند و به انقیاد آنان در می آیند. بخش باختری امپراتوری مغول- اردوی زرین، عمدتا دولتی گردید با جمعیت تورکی.

در سده های پانزدهم- شانزدهم میلادی، قلمرو زیر فرمان مغول ها و تاتارها به چند خان نشین مستقل فرو می پاشد، که بر شالوده آن ها، شماری از توده های تورکی زبان مدرن تشکل می یابد.

تیمور لنگ در اواخر سده چهاردهم میلادی در آسیای میانه امپراتوری خود را بنیاد می گذارد، که با مرگش در 1405 میلادی به سرعت از هم فرومی پاشد.

در اوایل سده های میانی، در گستره میانرودان آسیای میانه، باشندگان تورکی زبان مسکون و نیمه کوچرو شکل گرفتند که با سغدی ها، خوارزمی ها و باکتریایی های ایرانی زبان در تماس های تنگاتنگ بودند. روندهای پویای تعامل و تاثیرگذاری متقابل، به پدیدآیی همزیستی تورکی- ایرانی انجامید.

هنوز در میانه های هزاره یکم میلادی، گروه های جداگانه تورکی آغاز به رخنه در قفقاز جنوبی نمودند. نفوذ تورکان به قلمرو آسیای صغیر (قفقاز جنوبی، آذربایجان و اناتولی) در میانه های سده یازدهم میلادی آغاز شده بود (در دوره سلجوقیان).

یورش سلجوقیان با ویرانی و نابودسازی بسیاری از شهرهای جنوب قفقاز به همراه بود. در سده های یازدهم و چهاردهم میلادی، باشندگان مناطق خاوری قفقاز جنوبی، به دلیل تاخت و تازهای تورک های اوغوز و تاتارها و مغولان، تورکی زبان شدند. در نتیجه فتوحات تورکان عثمانی در سده های سیزدهم و شانزدهم، در مناطق گسترده یی در اروپا، آسیا و افریقا، امپراتوری بزرگ عثمانی به میان آمد. اما این دولت بزرگ سر از سده هفدهم رو به انحطاط گذاشت. عثمانیان، با استیلای اکثریت باشندگان بومی، خود به اکثریت تباری در آسیای صغیر مبدل گردیدند.

در سده های شانزدهم- هژدهم میلادی، در آغاز دولت روس، و پس از آن (پس از اصلاحات پیتر کبیر)، امپراتوری روسیه، بیشتر سرزمین های در گذشته زیر فرمان اردوی زرین را، که در آن ها دولت های تورکی حاکم بودند (خان نشین های قازان، آستاراخان، سایبیریا، کریمه و اردوی نوگای (Nogai)) گرفتند.

سر از آغاز سده نزدهم، روسیه شماری از خانات آذربایجانی شرق قفقاز جنوبی را گرفت. همزمان با آن، چین خان نشین جونگار را که در پی جنگ های سخت با قزاق ها، از پا درآمده بود؛ تصرف می نماید. پس از الحاق سرزمین های آسیای میانه و خانات قزاق و خوقند به روسیه، امپراتوری عثمانی و خان نشین خیوه، تنها کشورهای تورکی در جهان بودند. پس از چندی خان نشین خیوه هم به دست روس ها افتاد. در پایان جنگ جهانی یکم امپراتوری عثمانی هم از پا افتاد و باژگون شد. عثمانی ها که از تیره سلجوقیان بودند، توانسته بودند امپراتوری بیزانس یا روم شرقی را بگیرند و تا جنگ جهانی اول در آن سرزمین فرمان برانند.

در توران خاوری (مغولستان) و ترکستان خاوری هم پس از بر افتادن خاقانات تورگش، قدرت نخست به دست اویغورها و سپس قرغیزها رسید. اما چینی ها توانستند دولت های آن ها را یکی پی دیگری بر اندازند. سر انجام هم بار دیگر مغولان در دوره های قره ختایان (کیانیان) و دوره چنگیز خان به فرمانروایی رسیدند و دوره اردوها و ایل خانیان فرا رسید. در ترکستان خاوری هم پس از چندی جونگارها که از بازماندگان مغول ها بودند، برای چهار سده پی در پی فرمان راندند.

در آسیای میانه و ایران پس از ایل خانیان نوبت به تیمور کورگانی رسید و دودمان تیموریان به قدرت رسیدند که امپراتوری پهناوری را تشکیل دادند. اما پس از چندی از میان رفتند.

پس از تیموریان، در آسیا چهار دولت تورکی زبان روی کار بود: در آسیای میانه- خان های ازبیک به رهبری شیبانی خان، در ایران- صفویان، در هند- دودمان بابری و در سرزمین بیزانس یا روم شرقی پیشین- عثمانیان. اما صفویان توانستند شیبانیان را براندازند و پس از آن در آسیای میانه خان های کوچک بومی روی کار آمدند که تا افتادن آسیای میانه به دست روس ها در سه واحد سیاسی بسر می بردند: امارت بخارا، خان نشین خیوه و خان نشین خوقند. در این هنگام قرغیزها زیر فرمان جونگارها بودند و قزاق ها خان های کوچک خود شان را داشتند.

در سده هژدهم دولت صفوی ایران به دست پشتون ها بر افتاد اما نادر افشار که از ترکمانان افشاری بود، توانست پشتون ها را سرکوب کند و شاهنشاهی بزرگی را برپا دارد و خان های پشتون، بابریان هند و خان های آسیای میانه را زیر فرمان خود بیاورد. اما خوش درخشید اما دولت مستعجل بود. پس از او قدرت در ایران خاوری (خراسان) به دودمان درانی پشتون رسید و در ایران غربی قاجاریان به قدرت رسیدند. تا این که در کودتای 1921 قدرت به دست رضا خان افتاد و گلیم هزار ساله فرمانروایی تورکی زبانان در ایران از هم پیچیده شد.

در فرجام هم هند به دست انگلیسی ها افتاد، مغولستان و آسیای میانه را روس ها گرفتند و ترکستان خاوری هم به دست دولت چین افتاد.

پس از روی کار آمدن دولت شوروی، این دولت امارت تاجیک نشین بخارا، خان نشین ازبیک نشین خوقند و خان نشین ترکمان نشین خیوه را از میان برد. و به جای آن جمهوری های آسیای میانه را به میان آورد که بیشتر بنا به ملاحظات جیوپولیتیکی به میان آورده شدند. شوروی ها برای جلوگیری از تصادم منافع دو دولت بزرگ، میان کشور شوروی و چین حایلی را به نام مغلوستان به میان آوردند. همین گونه در قزاقستان نیز توده های تورکی زبان (قزاق ها) را روی کار آوردند. شوروی ها همین گونه برای این که میان شوروی و ایران حایل هایی داشته باشند، کشورهای تورکی زبان ازبیکستان، ترکمنستان و آذربایجان را ساختند. در این حال، با پارسی زدایی و ایرانی زدایی، عنصر ایرانی تبار و پارسی زبان را بیخی در گستره آسیای میانه به جایگاه دوم راندند.

این بود داستان فرمانروایی توده های تورکی زبان بر گستره پهناوری در میانه های آسیا که تاریخ بسیار جالب و شگفتی بر انگیز دارد.

باید گفت که اسکان قبایل چادرنشین و کوچرو در خاور پشته ایران بیخی مسالمت آمیز و به شکل پناهگزین بوده است. این قبایل در دوره سامانیان در دشت های پیرامون شهرها بودو باش داشتند و بیشتر به رمه داری و دامداری و گاهی هم به فروش برده و کنیز از جمع قبایل دیگر مخاصم خود شان اشتغال داشتند و پسانترها به عنوان غلامان وظیفه پاسداری از مرزهای شهرها را در دولت سامانیان به دوش گرفتند.

در دوره اسماعیل سامانی شمار بزرگی از تورک ها در شهر تراز به سر می بردند. استیلای تراز (چمکنت) به دست اسماعیل سامانی موجب شد تا ده تا پانزده هزار اسیر و برده و کنیز تورک را با خود به سمرقند و بخارا بیاورد. اسماعیل سامانی غلامان تورک را در سپاه خود به خدمت گرفت و از نیروی فیزیکی آنان برای پاسداری و پاسبانی از گستره دولت خود بهره می جست. روشن است برده ها و کنیزها با گذشت زمان با توده های بومی تاجیک (و نیز اعراب) آمیزش یافتند و پس از چندی نسل دو رگه یی را به میان آوردند.

پسان ها آن ها آهسته، آهسته با درایت و کفایت و شایستگی خود، به کرسی های بزرگ نظامی و لشکری دست یافتند. از جمله البتگین و سِبُکتگین بیشتر درخشیدند. فرزند رشید این سردار نامی- محمود غزنوی در غزنه یا غزنین شاهنشاهی بزرگی را پی ریخت. پسان ها دولت سامانی از سوی تورک های قره خانی برافتاد. دولت غزنوی هم به دست غوریان پارسی زبان ایرانی درهم کوبیده شد.

مهم ترین موضوع این است که تورک ها بسیار زود با تاجیک ها یا پارسی زبانان آمیزش یافتند، آیین آن ها یا اسلام را پذیرفتند و فرهنگ آن ها را فرا گرفتند. به گونه یی که در بسا از موارد از خود پارسی زبانان هم بیشتر به فرهنگ ایرانی شیفتگی و دلچسپی نشان می دادند. برای مثال، شاهنشاه محمود با گردآوری چهار صد سخنور در دربار خود نقش برجسته یی در شگوفایی و بالندگی فرهنگ و زبان پارسی دری بازی نمود.

حتا برافتادن دولت سامانی به دست قره خانیان هم بیخی مسالمت آمیز و در اثر یک کودتای سفید بود. روحانیون دولت سامانی با توجه به مسلمان شدن قره خانیان از صدور جهاد در برابر آنان ابا ورزیدند. آن ها به قره خانیان و سامانیان به یک چشم می دیدند و چون قره خانیان بیشتر منافع شان را تامین می کردند، آنان را بر شاه خود ترجیح دادند. قره خانیان که در برابر اویغورهای بودایی

«کافر» اعلام جهاد نموده بودند و خود را پاسدار اسلام می خواندند، در نظر روحانیون سامانی بارها از شاهان بیخدای سامانی که در دربارها سرگرم خوشگزرانی و باده نوشی و میگساری و بوس و کنار با زیبارویان بودند، برتر بودند.

این گونه، آمیزش تورک ها و پارسی زبانان یا ایرانیان در اواخر دوره سامانی به حدی بود که تقریبا تفاوت میان آن ها از میان رفته بود. در دوره خوارزمشاهیان این آمیزش به بالاترین تراز رسیده بود. این گونه، تورک ها بیخی در میان باشندگان بومی اسیمیله شدند.

در آینده بخشی از تورکان با تاجیک ها و پشتون ها و بخش دیگر شان با پارس ها آمیزش یافتند و این گونه با گذشت زمان تقریبا از صحنه تاریخ ناپدید شدند. با این هم، ترکمان ها که آمیزه یی از تورکان و پارس ها و عرب ها بودند، توانستند مدت ها در سیمای دولت های سلجوقی و خوارزمی و پسانتر صفوی و قاجار ... بر ایران و روم شرقی (بیزانتین) یا عثمانی فرمان برانند.

سلجوقیان توانستند امپراتوری روم شرقی یا بیزانس را بگیرند و امپراتوری عثمانی را اساس بگذارند. اما این ها را دیگر نمی توان تورک خواند، زیرا با گذشت زمان، با توده های بومی چنان آمیزش یافتند و فرهنگ آنان را پذیرفتند که غیر از اشتراک نسبی زبانی، کمتر همانندی یی با تورکان نخستین داشتند.

سلجوقیان پیش از رفتن به سرزمین آناتولی، سده ها در گستره ایران زیسته و با باشندگان آن آمیزش یافته بودند. پسان ها آن ها با کردهای ایرانی تبار، ارمنی ها، سلاوی ها و سامی ها و دیگر اقوام آمیزش یافتند. به گونه یی که کنون بسیار دشوار است از تبار ناب تورکی سخن گفت. هنگامی که سلجوقیان بیزانس را گرفتند، شمار نفوس آن به دوازده میلیون نفر می رسید. در حالی که شمار سپاهیان سلجوقیان از چند ده هزار نفر بیش نبود که تازه بخش بزرگ آن متشکل از یفتلیان و پارس ها و دیگر توده های زیر سلطه بودند. روشن است این ها قطره یی بودند در برابر دریا که با گذشت زمان در میان آن آب شدند.

آخرین بازماندگان تورک های غزنوی که سپاهیان محمود غزنوی بودند، هم در جنگ با غوریان نابود شدند. اما آنانی که توانسته بودند، جان به سلامت ببرند، به سرزمین های پشتون های غلزایی (یفتلیان گریخته به جنوب هندوکش که در اثر آمیزش با دراویدی ها و پشتون های درانی پشتو

زبان شده بودند) پناه بردند و در آن جا با آنان آمیزش یافتند. از همین رو هم است که در خون پشتون های غلزایی تا بیست درصد هاپلوهای نوع کیو ویژه تورکان دیده می شود. می شود گمان برد که شاید برخی از آنان با تاجیک های باشنده غزنی هم آمیزش یافته باشند.

پسان ها در اثر آمیزش این ها با مغول ها، هاپلوهای تورکی نوع کیو و برخی از واژگان تورکی به زبان توده آینده- هزاره انتقال یافته باشد. اما درصدی هاپلوهای کیو درمیان برخی از هزاره ها تا 3.5 درصد و در برخی دیگر اصلا دیده نمی شود. شمار واژگان تورکی هم در زبان هزاره ها بسیار نیست. هر چند برخی از پژوهشگران هزاره به اشتباه شماری از واژه های دارای ریشه اوستایی را به تورکی نسبت داده اند و به برداشت نادرستی رسیده اندکه گویا هزاره ها تورک بوده باشند. اما کمترین سند و مدرکی برای تایید این ادعاها نمی توانند ارائه کنند. اصولا از دید علمی نمی توان از روی زبان، خاستگاه تباری کسی را تعیین کرد. شباهت ظاهری هزاره ها با توده های منگولوییدی بحث جداگانه یی است.
در آینده، مغولان بر فلات ایران چیره شدند و بخش بزرگی از سپاهیان چنگیز خان در این دیار برای همیشه ماندگار شدند. آن ها نیز آیین اسلام را پذیرفتند و فرهنگ ایرانی را فراگرفتند و با گذشت زمان در میان بومیان ذوب شدند. با این هم، گروه های کوچکی از آن ها به شکل قبیله ها در دشت ها و دوره ها و دامنه های کوه ها به چرا و کوچروی این گونه، ترک ها یا تورک ها با گذشت زمان با پارسی زبانان یا ایرانیان، اعراب، چینی ها، و مغولان اسیمیله شدند.

از این رو، دیگر از قبایل تورک نماند. هر چند آن ها تاثیر شگرفی از خود در آسیای میانه بر جا ماندند. بسیاری از قبایل تا حدودی زبان خود را هم حفظ کردند. اما اصطلاح ترک تبار (اتنوس ترک) یک اصطلاح بیخی نادرست و بی پایه و غیر علمی است. در جهان کنونی دیگر چیزی به نام تورک تبار وجود ندارد. همان گونه که دیگر چیزی به نام آریایی تبار وجود ندارد.

سر انجام هم با برافتادن دولت خوارزمشاهیان به دست مغولان صفحه تازه یی در تاریخ آسیای میانه گشوده شد اما با این هم تورکان به رغم رفتن از صحنه تاریخی توانستند، تاثیر نیرومندی بر زبان و بافتار تباری توده های باشنده گستره پهناوری بر جا بگذارند.

امروز به گفته همه دانشمندان بزرگ تورک شناس، واژه تورک مطلقا بار زبانی دارد نه تباری.

از نگاه علم ژنیتیک، تورکان با خود هاپلوی کیو را به آسیای میانه و اناتولی و پشته ایران به همراه آوردند. امروز در بیشتر دارندگان این هاپلوها باشندگان خوارزم اند که تا سی درصد هاپلوهای تورکی دارند. در میان ازبیک های باشنده تاشکنت این هاپلوها تا 14 درصد دیده می شود. سایر ازبیک ها از این هاپلوها اصلا ندارند. ازبیک ها آمیزه یی اند از مغولان و تاجیک ها. شایان یادآوری است که اگر نه دو سوم، دست کم نیمی از کسانی که به زبان ازبیکی سخن می گویند، تاجیک هایی اند که زبان خود را از دست داده اند. به گونه یی که پروفیسور الکساندر کنیازیف نوشته است در امارت بخارا هشتاد درصد باشندگان تاجیک بودند. سیاست دولت شوروی در راستای پارسی زدایی در آسیای میانه موجب گردید که شمار بسیاری از پارسی زبانان در چهارچوب برنامه ریشه کن کردن بیسوادی زبان مادری خود را از دست بدهند.

در میان باشندگان ترکیه هاپلوهای کیو تا دو درصد، باشندگان قفقاز 1 درصد، باشندگان شمال ایران 4 درصد، تاجیک ها تا 5.6 درصد و تاتارها تا 2 درصد است.

اما زبان تورکی تاثیر بزرگی بر توده های باشنده آسیا بر جا گذاشته است. امروز زبان شمار بسیاری از اقوام گوناگون از گروه زبان های بایکالی آلتایی است.

در این جا بایسته می دانم سخنان پروفیسور داکتر لئون گومیلیف را در باره تورک ها بیاورم:
«تورک های قدیم به رغم نقش عظیم شان در تاریخ بشریت، بسیار کمشمار و اندک بودند. در متن تاریخ جهانی، تاریخ تورک ها توده های قدیمی و دولت ایجاد شده از سوی آن ها به این پرسش خلاصه می شود: چرا تورک ها پدید آمدند و چرا از میان رفتند و نام خود را برای بسیاری از توده ها به میراث گذاشتند. توده هایی که هرگز از بازماندگان آن ها به شمار نمی روند».

به گونه یی که از نوشته گومیلیف بر می آید، تورک ها توده یی بودند که زمانی پدید آمدند و سپس از میان رفتند (یعنی در میان سایر توده ها ذوب شدند- درست مانند آریایی ها که از شمال آمدند و در میان باشندگان بومی سیاهچرده پشته ایران ذوب شدند و در این حال تاثیر بزرگی بر سرنوشت این پشته بر جا گذاشتند. به گونه یی که کنون دیگر چیزی به نام آریایی نداریم. عین چیز در باره تورک ها صدق می کند. آمدند و رفتند. اما تاثیر بزرگی بر جا گذاشتند و کنون همان گونه که نام آریایی ها (ایریایی ها- ایری ها) بر بسیاری از توپونیم ها و

اتنونیم های باشندگان ایران مانده است، عین چیز در باره تورک ها هم صدق می کند. به گفته پروفیسور داکتر لئو گومیلیف- واژه تورک کنون صرف بار زبانی دارد.

د. گ. ساوینف (DG Savinov) از زیرلایه های «سکایی» و «هونی» در تشکل مجموعه فرهنگی تورکی باستان سخن می گوید. او می نویسد که «[داشته های-گ.] زیرلایه های سکایی و هونی، به تدریج با مدرنیزه شدن و با نفوذ متقابل در یکدیگر، به داشته های مشترک فرهنگ بسیاری از گروه های باشندگان خانات باستانی تورک، مبدل می شدند. ایده تداوم فرهنگ باستانی کوچروان نیز در آثار هنری و سازه های آیینی بازتاب یافته اند.

از میانه های سده ششم میلادی، منطقه راندمان میانی رودهای سیردریا و چو، ترکستان نام گرفتند. در شالوده این نامجا (توپونیم)، «تور»- نام مشترک قبیله یی مردمان کوچ نشین و نیمه کوچ نشین باستانی آسیای مرکزی، گذاشته شده است. نوع کوچی دولت در روند چند سده، شکل غالب سازمان قدرت در دشت های آسیایی بوده است. دولت های کوچی، با جایگزین شدن یکدیگر، در اورآسیا از میانه های هزاره یکم پیش از میلاد تا سده هفدهم وجود داشته اند.

در سده های پنجم- هشتم میلادی، قبایل تورکی کوچرو- بلغار، که به اروپا آمده بودند، شماری دولت ها را پی ریختند، که از جمع آن ها، دیرپا ترین شان بلغاریای دانیوب در بالکان و بلغاریای ولگایی در حوضه رودهای ولگا و کاما بود.

در سال های 650-969 میلادی، در گستره قفقاز شمالی، منطقه حوضه رود ولگا و کرانه های شمال خاوری دریای سیاه، خاقانات خزر فرمان می راند. در سال های دهه 960، این دولت را سردار سویاتوسلاو (Svyatoslav)- شاهزاده دولت روسی کییف، در هم کوبید. پِچِنِگی ها (Pechenegs) که در نیمه دوم سده نهم از سوی خزری ها رانده شده بودند، در کرانه های شمال دریای سیاه جا گرفتند و تهدیداتی را متوجه امپراتوری بیزانس و دولت روسیه قدیم گردانیدند. اما در 1019، از شاهزاده کبیر- یاروسلاو شکست خوردند.

در سده یازدهم، پولوی ها یا پولوفتسی ها (Polovtsi) جایگزین پچنگی ها در استپ های روسیه، می گردند که در سده سیزدهم به دست مغول ها و تاتارها درهم کوبیده می شوند و به انقیاد آنان در می آیند. بخش باختری

امپراتوری مغول- اردوی زرین، عمدتا دولتی گردید با جمعیت تورکی.

در سده های پانزدهم- شانزدهم میلادی، قلمرو زیر فرمان مغول ها و تاتارها به چند خان نشین مستقل فرو می پاشد، که بر شالوده آن ها، شماری از توده های تورکی زبان مدرن تشکل می یابد.

تیمور لنگ در اواخر سده چهاردهم میلادی در آسیای میانه امپراتوری خود را بنیاد می گذارد، که با مرگش در 1405 میلادی به سرعت از هم فرومی پاشد.

در اوایل سده های میانی، در گستره میانرودان آسیای میانه، باشندگان تورکی زبان مسکون و نیمه کوچرو شکل گرفتند که با سغدی ها، خوارزمی ها و باکتریایی های ایرانی زبان در تماس های تنگاتنگ بودند. روندهای پویای تعامل و تاثیرگذاری متقابل، به پدیدآیی همزیستی تورکی- ایرانی انجامید.

هنوز در میانه های هزاره یکم میلادی، گروه های جداگانه تورکی آغاز به رخنه در قفقاز جنوبی نمودند. نفوذ تورکان به قلمرو آسیای صغیر (قفقاز جنوبی، آذربایجان و اناتولی) در میانه های سده یازدهم میلادی آغاز شده بود (در دوره سلجوقیان). یورش سلجوقیان با ویرانی و نابودسازی بسیاری از شهرهای جنوب قفقاز به همراه بود. در سده های یازدهم و چهاردهم میلادی، باشندگان مناطق خاوری قفقاز جنوبی، به دلیل تاخت و تازهای تورک های اوغوز و تاتارها و مغولان، تورکی زبان شدند. در نتیجه فتوحات تورکان عثمانی در سده های سیزدهم و شانزدهم، در مناطق گسترده یی در اروپا، آسیا و افریقا، امپراتوری بزرگ عثمانی به میان آمد. اما این دولت بزرگ سر از سده هفدهم رو به انحطاط گذاشت. عثمانیان، با استیلای اکثریت باشندگان بومی، خود به اکثریت تباری در آسیای صغیر مبدل گردیدند.

در سده های شانزدهم- هژدهم میلادی، در آغاز دولت روس، و پس از آن (پس از اصلاحات پیتر کبیر)، امپراتوری روسیه، بیشتر سرزمین های در گذشته زیر فرمان اردوی زرین را، که در آن ها دولت های تورکی حاکم بودند (خان نشین های قازان، آستاراخان، سایبیریا، کریمه و اردوی نوگای (Nogai)) گرفتند.

سر از آغاز سده نزدهم، روسیه شماری از خانات آذربایجانی شرق قفقاز جنوبی را گرفت. همزمان با آن، چین خان نشین جونگار را که در پی جنگ های سخت با قزاق

ها، از پا درآمده بود؛ تصرف می نماید. پس از الحاق سرزمین های آسیای میانه و خانات قزاق و خوقند به روسیه، امپراتوری عثمانی و خان نشین خیوه، تنها کشورهای تورکی در جهان بودند.

عثمانی ها که از تیره سلجوقیان بودند، توانستند امپراتوری بیزانس یا روم شرقی را بگیرند و تا جنگ جهانی اول در آن سرزمین فرمان رانند.

در توران خاوری (مغولستان) و ترکستان خاوری هم پس از بر افتادن خاقانات تورگش، قدرت نخست به دست اویغورها و سپس قرغیزها رسید. اما چینی ها توانستند دولت های آن ها را یکی پی دیگری بر اندازند. سر انجام هم بار دیگر مغولان در دوره های قره ختایان (کیانیان) و دوره چنگیز خان به فرمانروایی رسیدند و دوره اردوها و ایل خانیان فرا رسید. در ترکستان خاوری هم پس از چندی جونگارها که از بازماندگان مغول ها بودند، برای چهار سده پی در پی فرمان راندند.

در آسیای میانه و ایران پس از ایل خانیان نوبت به تیمور کورگانی رسید و دودمان تیموریان به قدرت رسیدند که امپراتوری پهناوری را تشکیل دادند. اما پس از چندی از میان رفتند.

پس از تیموریان، در آسیا چهار دولت تورکی زبان روی کار بود: در آسیای میانه- خان های ازبیک به رهبری شیبانی خان، در ایران- صفویان، در هند- دودمان بابری و در سرزمین بیزانس یا روم شرقی پیشین- عثمانیان. اما صفویان توانستند شیبانیان را براندازند و پس از آن در آسیای میانه خان های کوچک بومی روی کار آمدند که تا افتادن آسیای میانه به دست روس ها در سه واحد سیاسی بسر می بردند: امارت بخارا، خان نشین خیوه و خان نشین خوقند. در این هنگام قرغیزها زیر فرمان جونگارها بودند و قزاق ها خان های کوچک خود شان را داشتند.

در سده هژدهم دولت صفوی ایران به دست پشتون ها بر افتاد اما نادر افشار که از ترکمانان افشاری بود، توانست پشتون ها را سرکوب کند و شاهنشاهی بزرگی را برپا دارد و خان های پشتون، بابریان هند و خان های آسیای میانه را زیر فرمان خود بیاورد. اما خوش درخشید اما دولت مستعجل بود. پس از او قدرت در ایران خاوری (خراسان) به دودمان درانی پشتون رسید و در ایران غربی قاجاریان به قدرت رسیدند. تا این که در کودتای 1921 قدرت به دست رضا خان افتاد و گلیم هزار ساله فرمانروایی تورکی زبانان در ایران از هم پیچیده شد. در

فرجام هم هند به دست انگلیسی ها افتاد، مغولستان و آسیای میانه را روس ها گرفتند و ترکستان خاوری هم به دست دولت چین افتاد.

پس از روی کار آمدن دولت شوروی، این دولت امارت تاجیک نشین بخارا، خان نشین ازبیک نشین خوقند و خان نشین ترکمان نشین خیوه را از میان برد. و به جای آن جمهوری های آسیای میانه را به میان آورد که بیشتر بنا به ملاحظات جیوپولیتیکی به میان آورده شدند. شوروی ها برای جلوگیری از تصادم منافع دو دولت بزرگ، میان کشور شوروی و چین حایلی را به نام مغلوستان به میان آوردند. همین گونه در قزاقستان نیز توده های تورکی زبان (قزاق ها) را روی کار آوردند. شوروی ها همین گونه برای این که میان شوروی و ایران حایل هایی داشته باشند، کشورهای تورکی زبان ازبیکستان، ترکمنستان و آذربایجان را ساختند. در این حال، با پارسی زدایی و ایرانی زدایی، عنصر ایرانی تبار و پارسی زبان را بیخی در گستره آسیای میانه به جایگاه دوم راندند.

سر از آغاز سده نزدهم، روسیه شماری از خانات آذربایجانی شرق قفقاز جنوبی را گرفت. همزمان با آن، چین خان نشین جونگار را که در پی جنگ های سخت با قزاق ها، از پا درآمده بود؛ تصرف می نماید. پس از الحاق سرزمین های آسیای میانه و خانات قزاق و خوقند به روسیه، امپراتوری عثمانی و خان نشین خیوه، تنها کشورهای تورکی در جهان بودند.

در پایان بایسته می دانم یادآور شوم که یکی از دشواری های بزرگ در مطالعات تاریخ توده های تورکی زبان، نبود خط در میان آن ها بوده است. نخستین اثر مکتوب توده های تورکی زبان، کتیبه ارخون است که به یُمن مهاجرت سغدی ها در سده ششم میلادی به گسترده خاقانات شرقی تورک تدوین یافته است:
«کتیبه اورخون قدیمی‌ترین نمونه‌های موجود از زبان ترکی باستان است. این کتیبه‌ها با آن چه امروزه الفبای اورخون نامیده می‌شود در دو بنای تاریخی واقع در دشت اورخون در مغولستان امروزی میان سال‌های ۷۳۲ تا ۷۳۵ میلادی به احترام دو شاهزاده گوکترک یعنی کول تیگین و برادرش بیلگه خاقان یک سیاستمدار و یک فرمانده نظامی نگاشته شده‌اند. سه یادبود کوچکتر نیز در اطراف این سنگ نبشته‌ها نیز کشف شده است.از میان سنگ نوشته های دشت اورخون مهمترین ان کتیبه کول تگین است. این کتیبه‌ها توسط نیکولای یادرینتسف در سال ۱۸۸۹ میلادی کشف شد و توسط واژه شناس دانمارکی ویلهلم توماسن در سال ۱۸۹۳ رمز گشایی شد. این سنگ نبشته‌ها بسیار به بناهای تاریخی

که از دوران گوکترکان در طی دوره دودمان تانگ در چین به جای مانده است شباهت دارد.»

این بود داستان فرمانروایی توده های تورکی زبان بر گستره پهناوری در میانه های آسیا که تاریخ بسیار جالب و شگفتی بر انگیز دارد.

رویکرد ها و سرچشمه ها:

Гумилёв Л. Н. Древние тюрки. М.-Л., Наука, 1967.

Ганиев Р.Т. Восточно-тюркское государство в VI - VIII вв. — Екатеринбург: Издательство Уральского университета, 2006. — С. 152.

Haussig H.W. Byzantinische Qullen über Mittelasien in ihrer historischen Aussage // Prolegomena to the sources on the history of pre-Islamic Central Asia. Budapest, 1979. S. 55-56.

Кляшторный С. Г. Проблемы ранней истории племени тӱрк (ашина). // Новое в советской археологии. / МИА № 130. М.: 1965. С. 278—281.

Kjyashtorny S.G. The Royal Clan of the Turks and the Problem of its Designation//Post-Soviet Central Asia. Edited by Touraj Atabaki and John O'Kane. Tauris Academic Studies. London*New York in association with IIAS. The international Institute for Asian Studies. Leiden-Amsterdam, P.366-369.

Бернштам А. Н. Никита Яковлевич Бичурин (Иакинф) и его труд «Собрание сведений…» М.-Л., Наука, 1950.

Зуев Ю. А. Тамги лошадей из вассальных княжеств (Перевод из Китайского сочинения 8-10 вв. Танхуйао, том 3, глава (цзюанъ) 72, стр. 1305—1308)

Савинов Д. Г. Владение Цигу древнетюркских генеалогических преданий и таштыкская культура. // Историко-культурные связи народов Южной Сибири. Абакан: 1988. С. 64-74.

Муратов Б. А. ДНК-генеалогия тюркоязычных народов Урала, Волги и Кавказа. Том 4, серия «Этногеномика и ДНК-генеалогия», ЭИ Проект «Суюн». Vila do Conde, Lidergraf, 2014, илл. ISBN 978-5-9904583-2-1.

.

Frye Richard N. Turks in Transoxiana
Махпиров В. У. Имена далеких предков / В. У. Махпиров. — Алматы: Инс-т востоковедения МН АН РК, 1997, С.137-138.
С. Г. Кляшторный Из древнетюркской ономастики: царский род «голубых тюрков». // Востоковедение. 19. Филологические исследования. / УЗ СПбГУ № 430. Серия востоковедческих наук. Вып. 35. СПб: 1997. С. 160—163.
Зуев Ю. А. К этнической истории усуней. Академия Наук Казахской ССР Труды Института Истории, Археологии и Этнографии Том VIII, Издательство Академии Наук Казахской ССР, Алма-Ата, 1960.
Муратов Б. А., Суюнов Р. Р. Саки-динлины, аорсы, Ашина и потомки кланов Дешти-Кипчака по данным ДНК-генеалогии//Proceedings of the Academy of DNA Genealogy Boston-Moscow-Tsukuba Volume 7, № 8 August 2014, С.1198-1226. ISSN 1942-7484, С.1202-1203.
Савинов Д. Г. Народы Южной Сибири в древнетюркскую эпоху Глава II. Раннетюркское время 1. Древнетюркские генеалогические предания и археологические памятники раннетюркского времени (с. 31-40)
Танская династийная история
Ашина // Энциклопедический словарь Брокгауза и Ефрона: В 86 томах (82 т. и 4 доп.). — СПб., 1890—1907.
История Казахстана. Тюркский каганат
Сосанов Кошали. История Казахстана. Справочное пособие. Алматы: «Ол-Жас Баспасы», 2007. — С. 22-23. ISBN 9965-651-56-6.
бокотинова О. С. Гребенюк Ю. П. Методические рекомендации по подготовке школьников к ЕНТ по истории Казахстана. — Алматы, «Институт повышение квалификации и переподготовки кадров системы образования», 2005. — С. 26.

Т. В. Зееп. Пособие для подготовки к единому национальному тестированию (ЕНТ) по истории
Казахстана. — Алматы: «Зият Пресс», 2006. — С. 23. ISBN 5-7667-7905-4.
Ein Taagepera "Size and Duration of Empires: Growth-Decline Curves, 600 B.C. to 600 A.D.", Social Science History Vol. 3, 115-138 (1979).
Jonathan M. Adams, Thomas D. Hall and Peter Turchin (2006). "East-West Orientation of Historical Empires". Journal of World-Systems Research (University of Connecticut). 12 (no. 2): 219–229.
Локотинова О. С. Гребенюк Ю. П. Ук. соч. — С. 14-15.
Dr. Cengiz Alyilmaz. On the Bugut Inscription and Mausoleum Complex.
С. Г. Кляшторный, Д. Г. Савинов. Степные империи древней Евразии. Глава V. Памятники письменности тюркских племён Центральной Азии и Сибири в раннем Средневековье. // СПб: Филологический факультет СПбГУ, 2005. 346 с. ISBN 5-8465-0246-6.

Бичурин Н. Я. Собрание сведений о народах обитавших в Средней Азии в древние времена. — М-Л. АН СССР, Институт этнографии им. Миклухо-Маклая, 1950.
«Менандр Протектор. Фрагмент 45. // Малые поздние историки, 1860. — С. 417.
См. Новая книга Тан. Цзюань 215б
В Викитеке есть оригинал текста по этой теме.
См. Книга Чжоу. Цзюань 50
См. Книга Суй. Цзюань 84
Гумилёв Л. Н. Древние тюрки. — СПб.: СЗКЭО, Издательский Дом «Кристалл», 2002. — С. 576. — ISBN 5-9503-0031-9.
Гумилёв Л. Н. Великая распря в первом тюркском каганате в свете византийских источников // Византийский временник. — 1961. — Т. XX. — С. 75-89.
Ганиев Р.Т. Восточно-тюркское государство в VI - VIII вв. — Екатеринбург: Издательство Уральского университета, 2006. — С. 152.
Войтов В. Е. Древнетюркский пантеон и модель мироздания в культово-поминальных памятниках Монголии VI—VIII вв. М., 1996
Кусаинова М. А. История Казахстана. — Шың Кітап, 2006. — С. 354. — ISBN 9965-9784-4-1.
Бичурин Н. Я. Собрание сведений о народах обитавших в Средней Азии в древние времена. — М-Л. АН СССР, Институт этнографии им. Миклухо-Маклая, 1950.
http://bezertinov.narod.ru/stat/vech-el.htm
Менанадр. Малые поздние историки, 1860 год, стр. 313
Табари «Та’рих ар-русул ва-л-мулук» («История пророков и царей»)
Л. Н. Гумилев. Три исчезнувших народа
ТЮРКСКИЙ КАГАНАТ — Sugdiyona Lux Tour — Sugdiyona Lux Tour | Sugdiyona Lux Tour
Хазарский информограф (Олег Данкир) / Проза.ру — национальный сервер современной прозы
Эпоха тюркских каганатов — Древнейшая эпоха — История — Добро пожаловать в Кыргызстан!

Менандра Византийца продолжение истории Агафиевой (отр. 18-20), Менандр
История пророков и царей (гл. XXII), Ат-Табари
Западная политика Тюркского каганата, А. А. Сирбаева
«Вечный Эль» —"Небесные люди" Тюркский мир (Великий Кюктюркский каганат), Р. Безертинов
Этнополитическая история татар, М. А. Усманов
Хазарский информограф, О. Данкир

http://webcache.googleusercontent.com/search?q=cache:JWip_BUDRC8J:valerytishkov.ru/engine/documents/document1913.doc+&cd=4&hl=ru&ct=clnk

База микроданных Всероссийской переписи населения 2002 года
Тайны «Чудских городков»
E. H. Parker, A Thousand Years of the Tartars, 1895
Иностранцев К. А. Хунну и Гунны, (разбор теорий о происхождении народа Хунну китайских летописей, о происхождении европейских Гуннов и о взаимных отношениях этих двух народов). Л.: Издания Ленинградского ин-та живых восточных языков им. А. С. Енукидзе, 1926. — 152+4 с.

http://slovari.yandex.ru/~книги/БСЭ/Узбеки/
ENCYCLOPÆDIA BRITANNICA (англ.)
Согдийские тексты с горы Муг. Чтение, перевод, комментарий. Выпуск II. Юридические документы и письма. Чтение, перевод и комментарии В. А. Лившица. М., 1962.

آثار سرگی گریگوریویچ کلیاشتورنی 1928–2014:
مدیر بخش تورک شناسی و مغول شناسی در شعبه سانکت پتربورگ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین و روسیه، از سال 1963 تا 2005 و مدیر بخش آسیای مرکزی و آسیای جنوبی همین پژوهشکده از 2005 تا 2013:

Кляшторный С. Г. Древнетюркские рунические памятники как источник по истории Средней Азии / С. Г. Кляшторный. — М., 1964.
Кляшторный С. Г., Колесников А. А. Восточный Туркестан глазами русских путешественников (вторая половина XIX в.) / С. Г. Кляшторный, А. А. Колесников. — Алма-Ата: Издательство «Наука» Казахской ССР, 1988.
Кляшторный С. Г., Колесников А. А., Басханов М. К. Восточный Туркестан глазами европейских путешественников / С. Г. Кляшторный, А. А. Колесников, М. К. Басханов; Институт уйгуроведения АН КазССР. — Алма-Ата: Гылым, 1991. — 184, [16] с.
Кляшторный С. Г., Султанов Т. И. Казахстан: Летопись трёх тысячелетий / С. Г. Кляшторный, Т. И. Султанов. — Алма-Ата: Рауан, 1992. — 376 с.
Кляшторный С. Г. История Центральной Азии и памятники рунического письма / С. Г. Кляшторный; Филологический факультет СПбГУ. — СПб., 2003. — 560 с. — (Азиатика). — 1 000 экз. — ISBN 5-8465-0106-0. (в пер.)
Кляшторный С. Г., Султанов Т. И. Государства и народы Евразийских степей: Древность и средневековье / С. Г. Кляшторный, Т. И. Султанов. — СПб.: Петербургское Востоковедение, 2004. — 368 с. — (Orientalia). — 1 500 экз. — ISBN 5-85803-255-9. (в пер.)
Кляшторный С. Г., Савинов Д. Г. Степные империи древней Евразии / С. Г. Кляшторный, Д. Г. Савинов; Филологический факультет СПбГУ. —

СПб., 2005. — 352 с. — (Исторические исследования). — 2 000 экз. — ISBN 5-8465-0246-6. (в пер.)
Кляшторный С. Г. Памятники древнетюркской письменности и этнокультурная история Центральной Азии / С. Г. Кляшторный; Институт востоковедения РАН, Санкт-Петербург. филиал. — М.: Наука, 2006. — 592 с. — (Восток: Общество, культура, религия). — 1 200 экз. — ISBN 5-02-027060-1. (в пер.)
Кляшторный С. Г., Султанов Т. И. Государства и народы Евразийских степей: От древности к Новому времени / С. Г. Кляшторный, Т. И. Султанов. — СПб.: Петербургское Востоковедение, 2009. — 432 с. — (Orientalia). — 1 000 экз. — ISBN 978-5-85803-411-7.
Кляшторный С. Г. Рунические памятники Уйгурского каганата и история евразийских степей / С. Г. Кляшторный. — СПб.: Петербургское Востоковедение, 2010. — 352 с. — 500 экз. — ISBN 978-5-85803-433-9. (в пер.)

عزیز آربانفر

نگاهی به ریشه های تباری، تاریخ دیرین و باستانی مغول ها

در این نوشته تکیه اصلی بر روشنی افکنی بر ریشه های تباری، تاریخ دیرین و باستانی مغول ها است. با این هم، با توجه به این که مغولان و تورکان به رغم داشتن خاستگاه های جداگانه و یک رشته تفاوت های محسوس، توده هایی بسیار با هم نزدیکی شمرده می شوند، ناگزیر باید در باره پیشینه و ریشه های دیرین تورکان هم جا جایی اشاره شود.

مغول ها یکی از اسرار آمیزترین توده های جهان اند. آن ها نقش بزرگی در تاریخ اروآسیا بازی کردند. پدیدآیی مغولان در سپهر سیاسی آسیا آذرخش آسا بود- ناگهان گروه هایی از مردمان دشت نورد و چادرنشین ناشناخته از میانه های آسیا برخاستند و توانستند بزرگ ترین امپراتوری های آسیایی مانند چین و ایران و عرب و حتا روسیه را براندازند و مدت ها بر گستره بزرگی فرمان برانند.

در زبان های پارسی دری و عربی منابع فراوانی در باره مغول ها در دوره اسلامی هست. مگر در باره تاریخ دیرین و باستانی این مردمان دردمندانه اطلاعات بسیار اندکی در دسترس است و می شود گفت که در زمینه تقریبا در تاریکی و بی اطلاعی بسر می بریم. از همین رو هم است که سر درگمی های بسیاری رخ می دهد. برای مثال، شماری، گاهی

مغول ها را از نژاد زرد و یا هم تورکی تبار یا تورکی زبان می خوانند که درست نیست و یا هم برعکس تورک ها را از نژاد زرد و همریشه مغول ها می خوانند که باز هم درست نیست.

همیشه یک پرسش بسیار جالب مطرح بوده است: مغول ها از تورک ها چه تفاوت دارند؟ آیا آن ها توده واحدی اند یا این توده های متفاوتی اند؟ پاسخ چنین است که تورک ها (بازماندگان تورانیان) توده هایی بودند دارای خاستگاه اروپایی که به پیمانه های معینی با زردپوستان چینی و مغول ها آمیزش یافته بودند. آن ها دارای هاپلو گروه های نوع کیو اند و زبان شان دارای ریشه های شناخته شده است. در حالی که مغول ها توده هایی اند دارای خاستگاه آسیایی که ریشه های شان تا کنون شناخته ناشده مانده است. روشن است آن ها هم به نوبه خود آمیزش هایی با توده های دارای خاستگاه اروپاییدی داشته بودند. برعکس تورکان، خاستگاه زبانی مغولان تا کنون ناشناخته مانده است.

تورکان با سرازیر شدن به گستره قزاقستان و آسیای میانه، با گذشت نزدیک به 1500 سال بیخی در میان توده های بومی ذوب شدند و کنون دیگری اتنوس معینی به نام تورک نمانده است. اما در عین حال تاثیر شگرفی بر زبان توده های آسیای میانه، قفقاز و پشته ایران بر جا گذاشتند. حال آن که مغول ها بیشتر تاثیر تباری داشته اند. چنین پنداشته می شود که مغول های آمده به گستره قزاقستان و آسیای میانه به دلیل آسان تر بودن زبان تورکی، آن را پذیرفته و زبان خود را از دست دادند. اما با این هم، شمار فراوان واژه های دارای ریشه مغولی در زبان های تورکی و حتا پارسی دری و روسی دیده می شود.

در واقع، خاستگاه نخستین پیشینیان مغول ها (پروتو مغولان) به درستی روشن نیست. داده های علم ژنیتیک نشان می دهند که نژاد زردپوست یا چینی ها دارای هاپلوهای نوع o می باشند. همین گونه می دانیم که دونهوها و بازماندگان شان مغول ها دارای هاپلوهای نوع سی اند. یعنی از چینی ها تفاوت دارند.

اگر چنین بپنداریم که آنان از بازماندگان پیشینیان تورک ها (پروتو تورکان- که خود آمیزه یی بودند از نیاکان سپیدپوستان اروپاییدی و زردپوستان چینی که سیزده هزار سال پیش در دامنه های جنوبی کوه های آلتای-سایان تا گستره بایکال پدید آمدند و به سوی قاره امریکا شتافتند و هسته سرخ پوستان بومی را ساختند و

گروه هایی از آنان به سوی شمال اقصی و شمال خاوری روسیه در مسیر راندمان رودها شتافتند و تا همین اکنون در آن جا بسر می برند)، بوده باشند، باز هم با این بن بست می خوریم که پروتوتورک ها دارای هاپلوهای نوع Q و N بودند.

گمان دیگر چنین است که دونهوها آدم هایی بودند که زمانی در جایی در پشت فلات تبت می زیسته اند و با راه پیمایی چندین سده یی خود را تا مرزهای کوریا رسانده و در آن جا با گروه هایی از زردپوستان چینی و پروتو تورکان (پیشینیان تورکان) و پسان ها پاراتورکان (هونوها) آمیزش یافته باشند.

این ها همه حدس و گمان اند. شاید داده های نسب شناسی (ژنیتیک) و انتروپولوژی و اتنولوژی و باستان شناسی در آینده بتوانند روشنی بیشتری بر گذشته پیشینیان و نیاکان مغولان بیندازند.

آن چه که روشن است، این است که مغولان آمیزه یی اند از توده های پروتو مغولی ها (پیشینیان مغول ها- دونهوها)، پارا مغولی یا نیاکان مغول ها (سیان بی ها، ژوژان ها و...)، چینی ها و پاراتورکی ها (هونوها- نیاکان تورکان) و تورکان باستان (تورکیوت ها یا توکیوها) که در آینده باز هم با هم آمیزش هایی داشته اند. با این هم، هر کدام تاریخ مستقل تکاملی خود را دارند که نباید نادیده گرفته شود. روشن است مغول ها در آینده با توده های دیگری چون بازماندگان یوئه شی ها (تخاریان یا مهبانویان)، اوسون ها، بوم ها (نیاکان تاتارها)، خیاگاس ها (نیاکان قرغیزها)، دی ها (نیاکان اویغورها)، سغدی ها و.... هم آمیزش هایی داشته بودند. در یک سخن، توده یی بوده اند چند کانونی و سنتزی.

آشنایی با تاریخ دیرین و باستانی مغول ها برای ما بسیار مهم است. زیرا مغول ها در ریختیابی تباری بسیاری از توده های باشنده آسیای مرکزی و میانه مانند قزاق ها و ازبیک ها و همین گونه هزاره های کشور ما نقش داشتند و تاثیر شگرفی در شکلگیری تاریخ گستره آسیای مرکزی و میانه و پشته ایران و حتا بخش هایی بزرگی از روسیه و چین بر جا گذاشته اند.

پژوهش ها نشان می دهد که باشندگان خاوری کشور قزاقستان تقریبا همه مغولی تبار اند (دارای هاپلوهای نوع سی) که بیشتر در اثر آمیزش مغولان با اوسونی ها و دیگرتوده های بومی به میان آمده اند. اما قبچاق های باشنده شمال (که بیشتر زیرلایه بومی اروپاییدی دارند) و نیز قزاق های

باشنده جنوب (که بیشتر زیرلایه بومی ایرانی- تورانی دارند) بافتار تباری متفاوت تری دارند.

داده های تاریخی گواه بر آن اند که ازبیک ها آمیزه یی اند از زیرلایه (سوبسترات) بومی تاجیک و سوپرسترات یا بالالایه مغولی که میزان هاپلوهای نوع سی مغولی در خون آن ها تا 44 درصد تثبیت گردیده است. برعکس شایع، ازبیک ها پیوندهای بسیار اندکی با تورکان داشته اند و از همین رو نمی شود آن ها تورک تبار خواند. آن ها تنها تورکی زبان اند. در خون ازبیک ها هاپلوهای ویژه تورکی نوع کیو بسیار اندک است و تقریبا دیده نمی شود. تنها در میان باشندگان تاشکنت در حدود 14 درصد تثبیت شده است.

همین گونه داده های تاریخی و پژوهش های نسب شناسیک (ژنیتیک) نشان می دهند که هزاره های ما نیز آمیزه یی اند از بومیان تاجیک و مهاجران مغولی که میزان هاپلوهای نوع سی مغولی در خوان هزاره ها تا 33 درصد می رسد. هاپلوهای نوع کیو ویژه تورکان در میان هزاره ها تقریبا دیده نمی شود. تنها در خون برخی از هزاره های باشنده غزنی به میزان 3.5 درصد تثبیت شده است که شاید در آثر آمیزش با بازماندگان سپاهیان غزنویان بوده باشد.

طرفه این که هاپلوهای نوع کیو- ویژه تورکان در خون پشتون های غلزایی در حدود 20 درصد دیده می شود که بی چون و چرا ناشی از آمیزش بازماندگان غزنویان با توده های بومی می باشد.

البته، اتنوسی به نام مغول درست پس از چنگیز خان بود که پا به عرصه گیتی گذاشت. چنین پذیرفته شده است که چنگیز خان این نام را به کنفدراسیون قبایلی داده بود که در هنگام اعلام پادشاهی زیر فرمانش درآمده بودند. اما باید دانست که نام مغول مدت ها پیش از چنگیز خان وجود داشت و گستره شمالی، جنوبی و غربی مغولستان هم میهن نخستین مغول ها نبود، بل که زیستگاه توده های تورانی بود که بیشتر به نام های دینلین ها و دی ها و ژون ها و خیون ها و ....یاد می شدند و به زبان های ایرانی شرقی نزدیک به اوستا یا پروتو اوستایی سخن می گفتند. از همین رو می توان آن را به گونه مشروط «توران خاوری» خواند. مغول ها تنها در خاور و شمال خاوری گستره مغولستان حضور داشتند.

این سرزمین (گستره مغولستان) پیش از این که به دست هونوها و سپس پیشینیان و نیاکان مغول ها بیفتد، زیر

فرمان امپراتوری های تورانی بسیاری مانند ارژن ها، یوئه شی ها یا تُخاریان (مهبانویان یا نیاکان کوشانیان) و اوسون ها بود که همه سپید پوست و اروپاییدی و ایرانی زبان بودند. تورکی زبان شدن خیونی ها و تحول آن ها به هونوها هم متاخر است. در واقع، زبان پرتوتورکی و پارا تورکی در اثر آمیزش زبان های ایرانی خاوری و چینی و پروتومغولی به میان آمد و شالوده آن زبان ایرانی شرقی می باشد. تنها پس از برافتادن دولت هونوها بود که پیشینیان و نیاکان مغول ها بر گستره کنونی مغولستان حاکم شدند.

پیشینیان مغول ها (دونهوها) توده یی اند بسیار قدیمی که خاستگاه شان کرانه های اقیانوس آرام در نزدیکی های کوریا شمرده می شود و به نام ماهیگیران شهرت داشتند. در افسانه ها خاستگاه نخستین مغولان سرزمین افسانه یی به نام ارگنه کون (ارغنه خون) (تانو- اوریان خای) آمده است که از چهار سو با کوه های بلند احاطه شده بود. در باره محل موقعیت آن مانند ایریانم ویجای آریایی ها جر و بحث های داغی میان اقوام مختلفی که مغول خوانده می شوند، روان است که تا کنون به نتیجه قطعی نرسیده است. شماری از دانشمندان بر آن پا می فشارند که ارگنه کون گمشده در جمهوری تووای روسیه واقع بوده است. روشن است که زمانی رشید الدین در جامع التواریخ هم خاستگاه مغولان را سرزمینی خوانده بود که از چهار سو یا کوه های بلند احاطه شده بود.

به هر رو، مغول ها - گروهی از توده های باهم خویشاوندی اند که به زبان مغولی سخن می گویند و دارای تاریخ و فرهنگ مشخصی می باشند. این ها در شمال چین، کشور کنونی مغولستان و مناطق روسیه- جمهوری های کالمیکیا و بوریاتیا، منطقه ایرکوتسک، منطقه ترانس بایکال بسر می برند و شمار شان در کل به ده میلیون نفر می رشد که شش میلیون آن در چین و یک میلیون آن در روسیه و تنها سه میلیون آن در مغولستان زندگی می کنند.

در بافتار توده های مغولی گروه های تباری بسیاری شامل اند مانند خالاخ ها (بورگوت ها، بولاغات ها، سونگول ها، سرتول ها، تبانگوت ها)، اویرات ها (قلمق ها، دربیت ها، خوشوت ها، خویت ها، بایات (بیات؟) ها، تورگوت ها، سرت قلمق ها، زاخچین ها و خوتون ها)، مغول های جنوبی (چاخارها، خورچین ها، خاراچنی ها، آروخورینی ها، تومئت ها، جلایت ها (جلایرها؟)، اوگاها، اوگاناری ها، بارین ها، چیپ چینی ها، مومیان گات ها، نایکان ها، ائوخانی ها، اونیوت ها، درویئن- خوخیتی ها، اورات ها، گورلوسی

ها، اردویی ها، خونگریتی ها، ژاروتی ها، ازومچینی ها، خئشیتی نی ها، و خوچیتی ها).

شماری از اقوام دیگر هم از روی نشانه های زبانی مربوط مغول ها پنداشته می شوند مانند منکورها، داوری ها، دونسیان ها، باوان ها و...
سوگو- اریگی ها هم هر چند مغولی شمرده می شوند اما به زبان تبتی سخن می گویند.

احتمالا میهن نخستین قبایل مغول میان رودخانه های ارغون و اونون Onon، بوده است جایی که در سده هشتم آن ها از آن جا به سه رود (حوضه رودهای اونون Onon، تول Tuul و کوریلون Kerulen کوچیدند.

نخستین هسته مغول ها قبیله یی بوده است به نام دونهوها که از کرانه های اقیانوس آرام بودند و تنه و بدنه اصلی مغول های آینده را ساختند و از خود دولتی داشتند و با هونوها همسایه بودند. دونهوها همسایگان خاوری و شمال خاوری نوهوها (نیاکان تورکان) بودند که پیوشته با آن ها در رویارویی بودند و سر انجام هم به سختی از دست آنان شکست دیدند. دونهوها (پیشینیان مغول ها) از سوی هونوها در دوره مودی شانیو منقاد شدند و در اثر آمیزش دونهوها و برخی از گروه های هونویی، قبیله نوی یه میان آمدن که پسان ها اوهون ها **烏桓** یا 乌桓 را تشکیل دادند. Wū huán.

نیاکان دومی مغول ها یعنی سیان بای ها از جمع دونهوها به میان آمدند. از جمع سیان بای ها - ژوژان ها زاده شدند که نیاکان بعدی مغول ها شدند. هونوها همین گونه با خاگاس ها (نیاکان قرغیزها) و دیگر اقوام سپید پوست سایبریای جنوبی آمیزش یافتند. این گونه، سیان بی ها از آمیزه یی از بازماندگان دونهوها و توده های نیمه سپید پوست و نیمه زردپوست هونویی، چینی و ... پدید آمدند.

دولت پارامغولی (نیاکان مغولان) ژوژان ها (کنفدراسیونی بود متشکل بر بازماندگان سیان بی ها و هونوهایی که پس از فروپاشی دولت هونویی به سیان بای ها پیوسته بودند. ژوژان ها همسایه یفتلی ها بودند و با آن مناسبات نیکی داشتند. چون هر دو با تهدیدهای فزاینده ایل آشینایی (در آینده) تورک ها رو به رو بودند.

این گونه، مغول ها تاریخ تباری بسیار پیچیده یی دارند. با توجه به همین هم است که دیگر ایشان را زردپوست نه، بل که توده مختلط می خوانند. مبنایی در

دست نداریم که توده های مغولی را تورکی یا تورکی تبار بخوانیم. تورک خواندن مغول ها پایه علمی ندارد. هر چند، مغولان و تورکان در درازای تاریخ مناسبات بسیار پیچیده خود، با هم آمیزش هایی داشته اند که هم بر بافتار تباری و هم ریختیابی زبانی شان تاثیرات چشمگیر داشته است.

مغول ها توده یی بودند بسیار اندکشمار. از همین رو هم است که امروز تنها در حدود ده میلیون نفر مغول بر جا مانده است. اما آن ها در تشکل توده های دیگری چون آوارها، قزاق ها، قرغیزها، ازبیک ها و هزاره ها سهم دارند.

«در قرن سیزدهم میلادی چین به تدریج به تصرف امپراتوری مغول درآمد. قوبلای قاآن امپراتور مغول در سال ۱۲۷۱ دودمان یوان را بنیان نهاد و هشت سال بعد سونگ را منقرض کرد. نیمی از جمعیت چین در یورش مغولان نابود شدند. جمعیت چین پیش از حمله مغول به ۱۲۰ میلیون نفر رسیده بود اما بیست سال بعد به ۶۰ میلیون نفر کاهش یافته بود. دهقانی به نام جو یونجانگ در سال ۱۳۶۸ امپراتوری مغولان را برانداخته و دودمان مینگ را بنیان نهاد.»

در گذشته تاتارها را هم از جمع قبایل مغولی می شمردند. اما اکنون دیگر ثابت شده است که تاتارها تنها در کنفدراسیون سیاسی یا مغول ها همپیمان بودند و در اصل از قبایل دینلین اند که سپید پوست و دارای زبانی ایرانی شرقی بوده اند و با دی ها همریشه اند. پژوهش های ژنیتیک نشان می دهند که در خون تاتارها تا 60 درصد هاپلوهای نوع آر و تنها دودرصد هاپلوهای کیوی تورکی و مقدار بسیار اندک هاپلوهای مغولی نوع سی دیده می شود. از همین رو هم است که داکتر اسکندر بایارف در کتاب تاریخ اسرار آمیز تاتارها با تکیه به مدارک زبان شناسی و تبارشناسی و نسب شناسی ثابت ساخته است که تاتارها مغولی و یا چینی تبار زردپوست نه، بل دارای خاستگاه ایرانی شرقی سپیدپوست و اروپاییدی اند که نادرست تورکی و زردپوست شمرده می شده اند.

در گذشته روس ها همه قبایل بیابانگرد و چادر نشین را تاتار می خواندند. همین گونه اعراب و پیروی از آنان پارسی زبانان و اروپایی ها همه دشت نوردان و چادرنشینان آسیای میانه را به نام تورک یاد می کردند. این شگرد موجب گردید که در آینده گمراهی های بسیاری پدید آید. برای نمونه چنین پنداشته می شد که باید در خون روس ها در اثر آمیزش با تاتارهای مغول!!! شمار

فراوان هاپلوهای نوع سی ویژه مغولان وجود داشته باشد. پژوهش های نسب شناسی نشان می دهند که چنین هاپلوهایی در خون روس ها اصلا دیده نمی شود. از سوی دیگر همین گونه شمار بسیاری از توده های آسیایی هم نادرست تورک خوانده شدند. مانند قرغیزها (خیاکاس ها)، اویغورها، اوغوزها و قبچاق ها ....

تورک خواندن همه توده های آسیایی از سوی اعراب، تاتار خواندن این توده ها از سوی روس ها و همین گونه ترجمه های ناقص آثار چین باستان از سوی اروپایی ها موجب گردید که شمار بسیاری از دانشمندان به بیراهه بروند. برای مثال بدون داشتن کدام آوندی کوشانیان و یفتلی های تورانی را تورک بخوانند.

امروز دانشمندان چینی، جاپانی، مغولستانی و روسی بر پایه کاوش های باستانشاسی، زبان شناسی، اتنوگرافیک و نسب شناسی بسیاری از گوشه های تاریک تاریخ گستره مغولستان (توران خاوری) را روشن ساخته اند.

ما در این جا، به گونه فشرده آن چه را در ویکی پیدیا در بازه مغول ها، مغولستان و توده های پروتومغولی (پیشینیان مغول ها) و پارا مغولی (نیاکان مغول ها) به زبان روسی آمده است، به پارسی دری برگردان می کنیم و در جاهای لازم تبصره ها و دیدگاه های خود و شمار دیگری از کارشناسان را از سایر کتاب ها و مقالات هم می آوریم:

به پنداشت داکتر ب. یا. ولادیمیرتسف- مغول شناس روسی، شاید نام تبار مغول از واژه مغولی «منگود» گرفته شده باشد. «شماری از پژوهشگران تاریخ مغول ها مانند داکتر مونکویف (Munkuev)، خاطرنشان ساخته اند که نام تباری «مغول» برای نخستین بار در منابع چینی «شو چیو تانگ» (تسزیو تان شو) (تاریخ دیرین دودمان تانگ یا تان» دیده می شود که در 945 میلادی در سیمای «مئن-او، شی-وی» (مغول های شی وی shivey) تدوین یافته است و نیز در «شو شین تنگ» (سین تان شو) («تاریخ نو [دودمان] تان»، در سال های 1045-1060) در سیمای «مئن-وا بو» (قبیله مئن-وا) به چشم می خورد.

در منابع مختلف کیدانی و چینی سده داوزدهم برای این قبایل همچنین نام منگ- کو، منگولی menguli، منگوتسزها mangutszys و منگو گو Mangu go به کار می رود.»

روشن است مغول ها تاریخ بسیار پیچیده یی دارند که سر به هزاران سال می زند. پیشینیان مغولان و نیاکان شان پیش از این که به سرزمین مغولستان بیایند، در کرانه

های شمال خاوری اقیانوس آرام در نزدیکی های مرزهای کوریا و گستره پهناور میان مرزهای شمال خاوری چین و مرزهای خاوری مغولستان زندگی می کردند. در واقع، مغولستان سرزمین نیایی نه بل سرزمین دومی آن ها است.

دولت دونهوها- نخستین دولت پیشینیان مغول ها:

در گاهنامه های چین باستان از توده یی به نام دونهوها یا دونخوها یاد شده است که به گونه سنتی پیشینان مغول ها شمرده می شوند. این که خاستگاه نژادی و تباری دونهوها کجاست و چیست؟ اطلاعات دقیقی در دست نیست. حدس و گمان ها این است که پیشینیان دونهوها در آغاز از جایی از پشت فلات مرتفع تبت تا به نزدیکی های جزیره نمای کوریا راه پیموده بودند. روشن است در طول راه می توانسته اند با گروه هایی از زردپوستان چینی آمیزش هایی یافته باشند. منتفی نیست که با رسیدن به نزدیکی های کوریا با توده های پروتوتورکی که در آثر آمیزش پیشینیان اروپاییدی ها و زردپوستان چینی به میان آمده بودند، هم مرز شده و با آن ها آمیزش یافته باشند. سر انجام هم می شود گمان زد که آن ها در آینده با نیاکان جاپانی ها و کوریایی ها آمیزش یافته باشند.

همچنان منتفی پنداشته نمی شود که خود از بازماندگان پروتوتورک ها باشند که در آینده با تیره های دیگر زرد پوست چینی و نیز نیاکان کوریایی ها و جاپانی ها آمیزش یافته باشند. اگر چنین باشد، باید با سرخپوستان امریکایی و توده های باشنده شمال اقصی و خاور دور روسیه همریشه و خویشاوند باشند.

«دونهو یا دونخو (به چینی سنتی**東胡**، به چینی کهن东 **胡**، پینئین: Dōnghú)، به معنای واقعی کلمه «وحشیان شرقی»- نام اتحادیه قبیله یی بود که در دوره دودمان ژوی اولیه، در حدود 1100 سال پیش از میلاد ظهور نموده بود و در دوران دودمان هان نزدیک به 150 سال پیش از میلاد ناپدید شدند- هنگامی که از دست هونوها شکست خوردند. دونهوها هزاران سال پیش در میانه های مغولستان و هیلونگجیانگ غربی زندگی می کردند. در نامجاهای گیتایی مغولستان نام های هیلونگجیانگی فراوان اند.

داکتر ائردنیف (1985) می نگارد که در «شی تسزی» (یادداشت های تاریخی یا یادداشت های تاریخنویس) اثر سیما کیان (نزدیک 145- 90 پیش از میلاد)، از بودوباش سه گروه مردم گزارش داده می شود:

هیونگنوها یا هونوها، تونگ هوها (دونهوها) و دون- ای ها که در بخش خاوری آسیا در هزاره یکم پیش از میلاد می زیستند.»

دولت شاهنشاهی سیان بی ها- نخستین شاهنشاهی نیاکان مغول ها:

«به گفته داکتر میتیریف هنگامی که مائودون冒頓單于 234تا 174 پیش از میلاد دونهوها را شکست داد، بازماندگان دونهوها با پناه بردن به کوه های اوهوان Uhuan در آن جا پنهان شدند.

[برخی از منابع چنین می پندارند که آن ها به خاور لیاودون Liaodong گریخته بودند که در همسایگی با اوهون ها بسر می بردند. همین منابع گزارش می دهند که فرمانروای اتحادیه سیان بی ها کسی به نام داژئن بوده است.]

«درست در همین جا بود که آن ها نام نوی پیدا کردند- سیان بی ها- Xianbei یا Sianbi. سیان بی ها که شاخه یی از دونهوها به شمار می رفتند، نام خود را از کوه های سیا بی شان، که در آن زندگی می کردند، گرفته بودند. (شان به زبان چینی- کوه)

سیان بی ها به زبان سنتی چینی **鮮卑**، به زبان چینی کهن 鮮卑 و به زبان پین یئن Xiānbēi نوشته می شدند. [به گونه سنتی همین دونهوها را پیشینیان مغول ها (پروتو مغول ها) می شمارند. نیاکان نخستین مغول ها (پارا منگول ها) عبات اند از:
یوئه بان ها، و سیان بی ها (موژان ها و توبگاچی ها)
ژوان ژوان ها (روران یا ژوژان ها)،
نیاکان نزدیک تر مغول ها عبارت اند از:
کیدانی ها (قزه ختایان)، تاتاب ها، توفاها، تویوییخون ها، تسیفوها، اوخوان ها، خی ها و شیوئی ها.]

در سده های چهارم و سوم پیش از میلاد در خاور آسیا در نزدیکی های مرزهای شمالی چین روند مهاجرت بزرگ توده ها روان بود. این روند با حرکت هونوهای جنوبی (نان سیونو) سیان بی ها، دی ها، کیانگ ها (تسیان ها)، جی ها (تسیزی ها) و قبایل دیگر آغاز گردید که به تدریج از شمال به سوی دشت های شمالی چین رهسپار بودند.

سیان بی ها که پس از هونوها هنوز در سده سوم پیش از میلاد بزرگترین اتحادیه قبیله یی بودند.، به چند اتحادیه تقسیم می شدند. این گونه از نظر زبان، دونهوها

اتحادیه یی بودند که در آن پروتومغول ها یا پیشینیان مغول ها protomongols در اکثریت بودند.

این که خود سیان بی ها خویشتن را به چه نامی می خوانده اند، روشن نیست. در برخی منابع دیگر چینی از آن ها به نام سیربی ها «Sirbi»، سیروی ها «Sirvi» و نیز ساربی ها «Sarbi» یاد شده است.

به سال 93 میلادی ائتلافی از نیروهای چینی، سیان بی ها، دینلین ها و چیشیسی ها (باشندگان واحه تورفان) هونوها را در نبرد ایخ- بایان Ikh Bayan در هم کوبیدند. ایخ- بایان به زبان چینی سنتی- **稽落山之戰**، به زبان چینی کهن- **稽落山之**战 و به زبان پین یئن jìluòshān zhī zhàn (تسزلوشان چژی چژان) .

... و به سال 155 پیشوای سیان بی ها- تیان شی هواهی، هونوهای شمالی را (به یاری چین و هونوهای جنوبی) در هم کوبید که به فروپاشی اتنوس هونو به چهار شاخه انجامید. یکی از این شاخه ها در میان سیان بی های پیروزمند ذوب گردید. بخش دیگری که همپیمان چینی ها بودند یعنی هونوهای جنوبی، به چین مهاجرت نمود. سومی در جنگل های کوهستانی و دره های تارباگاتای و حوضه ایئرتیش سیاه ماندگار شدند. گروه چهارمی با جنگ ها به سوی غرب عقب نشستند و مقارن با 158 به کرانه های رود ولگا و دن رسیدند. در باره رسیدن آن ها دیونیسی پیریئگیت- جغرافی دان عهد عتیق گزارش داده بود. آن ها با اوگرها و دیگر توده ها آمیزش یافتند و هون ها را تشکیل دادند که آتیلای معروف از جمع آنان برخاست.

به سال 45 میلادی سیان بی ها همراه با هونوها دار و ندار لیاودون ها را به تاراج بردند. تسزی یون- فرمانروای منطقه آن را ها را شکست داد.

به سال 49 سیان بی ها برایی نخستین بار سفیرانی به چین گسیل داشتند. سرکرده این سفیران- بیانهی به چینی ها وعده سپرد تا به هواداری از آن ها در برابر هونوها بجنگد. این بود که او به هونوها یورش برد و دو هزار تن از آنان را کشت. چینی ها برای سیان بی ها به خاطر سر هر یک از هونوهای شمالی پاداش پرداختند.

به گفته داکتر چوخوف، به سال 54 سرکردگان سیان بی ها به نام های یویچووپئن Yuychoupen و مان توMantu به دربار امپراتور چین رفتند و از وی درخواست کردند تا آنان را به عنوان اتباع چین بپذیرند. امپراتور به آن ها القاب

«وان» و «گوو» داد. به سال 58 جی یون برای بانهی Banhe به خاطر حمله به یوان Uhuan های اینچژیبئن Inchzhiben که با شبیخون های خود مرزهای چین را گرفته بودند، پاداش پرداخت. دشمنان را کشتند و این گونه شمار فراوانی از سیان بی ها به عنوان پاداش آغاز به کوچیدن به لیاودون Liaodong نمودند. در تسینچژوو Qingzhou و سیوچژوو (سیوژو) به آن ها 270 میلیون؟ چوخون (نزدیک به ده تن نقره؟) پرداخت نمودند.

تا سال 93 میلادی سیان بی ها با آرامی از مرزهای چین پاسبانی می کردند. در همین سال 93 بود که آغاز به گرفتن زمین های هونوها نمودند. صد هزار خانواده هونو نام خود را به سیان بی تغییر دادند. به سال97 سیان بی ها بر فئیژوسیان Feyzhusyan در لیاودن یورش بردند. فرماندار جی سن (تسزی سئن) به خاطر سهل انگاری برکنار گردید. به سال101 آن ها بر یو بی پین Yubeypinیورش بردند و در یوی یان Yuyan شکست خوردند. به سال 110، سرکرده یانچزی یان Yanchzhiyan به دربار امپراتور چین آمد، و مهر شاهزادگی و ارابه یی با سه اسب دریافت کرد. به او دستور داده شد تا دور تر در نزدیکی های Uhuan در نینچن Ninchen زندگی کند و بر بازرگانی با سیان بی ها نظارت کند و گروگانانی را از 120 تن از سرشناسان تیره های سیان بی نگه دارد.

سیان بی ها به سال 115 بر اولیویسیان در لیاودون تاختند اما نتوانستند به پیروزی دست یابند، زیرا ارتش چین با پویایی با آنان برخورد نمود. به سال 117، سرکرده لیانسیو Lyansyu به تاراج لواوسیLyaosi پرداخت اما اوهان ها Uhuan وی را شکست دادند و 1300 نفرش را کشتند. در سال 118 ده هزار سیان بی بر دایتسزیون Daytszyun و دیگر شهرها یورش بردند و زیان های بزرگی رساندند. دولت هان سپاهیان خود را به سوی شمال به شانگو Shangu گسیل داشت. در زمستان سیان بی ها بر Tszyuyyunguan تاختند مگر به سرعت عقب نشینی کردند. چینی ها بیست هزار سرباز دیگر را به سوی مرز فرستادند.

در سال 119، سیان بی ها هنگام حمله به ما- چئن- سای (هسین چنگ) از سوی سرکرده هونویی- دن زونگ (دئن تسزون) با 3000 خدنگ افکن و همپیمانان هونوها شکست خوردند. در سال 120، سرکرده های اولنگ (اولن) و تسیچژیتسزیان Tsichzhitszyan دن زونگ را فرمانبردار خود ساخت. به سال 121 تسیچژیتسزیان Tsichzhitszyan- سرکرده سیان بی ها، به رغم دریافت القاب و پاداش ها از سوی

امپراتور چین، سر به شورش برداشت و برتسزیوییون Tszyuyyun تاخت. چئن یان- فرماندار یونچژوان Yunchzhun شکست خورد و پادگان خو چانگ به محاصره درآمد.

سرکرده های هونیشی Hunnish - گئن یا گینگ کوی Kui و پان سئن (فرماندار منطقه یوچژوی Yuchzheu) برای آزادسازی چان با سپاه از گوانیان Guanyan، لیان و چژوتسزیون Chzhotszyun برآمدند و با تقسیم شدن به دو ستون سواره، سیان بی ها را راندند. با این هم این کار کمک زیادی به روند جنگ نکرد: چندین ده هزار سیان بی ها گاه در این جا و گاه در آن جا به مرزها یورش می آوردند.

در سال 122 میلادی سیان بی ها بر یان من Yanmen و دین سیان Dingxiang و تایونان تاختند. در 123، Tsichzhitszyan با ده هزار سرباز بر دونلین یا دونگ لینگ Dongling حمله کردند و با هونوهای جنوبی (دیگر همپیمان و زیر فرمان چینی ها) درگیر شدند. نزدیک به یک هزار تن از رزمندگان یوتسزیانزیچژو yutszyanzhichzho کشته شدند. به سال 124، آن ها بر گاول حمله کردند و شاهزاده هونویی تسزیتسزیان tszitszyanکشته شد. در 126 Tsichzhitszyan بر دایتسزیان Daytszyanیورش برد و فرماندار- لی چائو کشته شد.

در 127، سرکرده چژان گو (چانگ گو) ده هزار رزمنده را برای شبیخون زدن بر سیان بی ها فرستاد. سیان بی ها عقب نشینی کردند، اما دو هزار دستگاه ارابه و دارایی های خود را از دست دادند. آن گاه شش هزار سیان بی بر لیاودون Liaodong تاختند. سرکرده اوهوان ها Uhuan- گئن یی با همپیمانی سیان بی ها بر دشمنان حمله کردند و چند صد تن از آنان را کشتند و تقریبا همه دارایی های به تاراج رفته خود را برگردانیدند. در سال های 128-129 حدود 30000 خانواده سیان بی تابعیت چین را در لیاودون Liaodongگرفتند. با این هم تاخت و تازها را پایانی نبود تا این که 130 سیان بی یی به دست چند هزار هونویی در هم شکسته نشدند.

در زمستان اوهوان ها Uhuan هشتصد تن دیگر از سیان بی ها را کشتند. سرکرده اوهوانی ها به نام فوسوگوان Fusoguan به خاطر دلیری مفتخر به دریافت لقب شاهزاده یون گردید. چژوییوو Chzhusou و شاهزاده هوودوگویا Houdoguya بار دیگر بر کوچروان سیان بی تاختند و در ازای آن القاب و مقادیری ابریشم دریافت داشتند. سیان بی ها در پاسخ با دست یازیدن به شبیخون

هایی بر دشمن تاختند و گئن یی هم با آنان در میدان رزم جنگید.

به سال 133، سرکرده هونویی- ژا چژوو، فوچژون Fuchzhun و گودوهو Guduhou را با نیروهای خود برای جنگیدن با سیان بی ها در برابر آن ها گسیل داشت. سیان بی ها شکست یافتند و به فوچژون Fuchzhun مهر و موم زرین داده شد. پاییز سیان بی ها بر ماچن Machen یورش آوردند. فرماندار دایگیونی ناموفق با آنان جنگید. سر انجام، با درگذشت Tsichzhitszyan یورش های سیان بی ها هم آهسته آهسته کمرنگ شد.

سیان بی ها در میانه های سده دوم میلادی هنگامی به یک تهدید راستین مبدل شدند که رهبر شان- تان شی هوای Tanshihuayتوانست آن ها را متحد و یکپارچه بسازد. او با نشستن به کرسی پیشوایی برای خود کاخی در کوه های دان هان Danhan در نزدیکی رودخانه چژوچیو Chzhocheu ساخت. این کاخ مقر فرماندهی او شد. سپاهیان سیان بی نزد او می آندند. او دینلین ها، پویوها و اوسون ها را در هم کوبید. دولت او به گستره 7000 کیلومتر پهن بود. به سال 156 او با 3000-4000 سپاهی بر یونچژون Yunchzhun حمله کرد. در سال 158 بر حملات خود افزود. در زمستان، ژانگ هوان با همدستی هونوها 200 تن از سیان بی ها را کشتند. در سال 159 یان مئن Yanmen تاراج شد. به سال 163 لیاودون Liaodong به یغما رفت. به سال 166 همزمان نه بار حمله در سراسر مرز شمالی چین رخ داد.

امپراتور به تان شی هوای Tanshihuayu- پیشوای سیان بی ها پیشنهاد کرد که [حاضر است در ازای دست برداشتن از یورش ها بر مرزهای چین-گ.] به او لقب «ون» اعطاء نماید و شاهدخت را هم به همسری اش بدهد. اما پیشوا پاسخ این پیشنهاد را با انجام یک رشته یورش های دیگر داد. او زمین های خود را به سه ایماق (بخش) تقسیم کرد: خاوری، مرکزی و غربی که بر هر یک، یکی از بزرگان را گماشت.

به سال 168 یویچژوو Yuchzhou، بینگژوو Bingzhou وLiangzhou از سوی سیان بی ها تاراج گردید. به سال 174 در بای دی Beidiسیا یویی و سیوچژوتوگی Syuchzhotuge سیان بای ها را شکست دادند. یویی به عنوان سرکرده اوهوانی ها گماشته شد. در 176 سیان بی ها بر Yuchzhou تاختند. در 177 سه حمله دیگر رخ داد. سیا یویی پیشنهاد کرد جنگ را به دشت های سیان بی بکشانند. اما امپراتور نپذیرفت.

امپراتوری هان طی تاریخ چهار سده یی ساله خود ناگزیر بود در سه جبهه بجنگد: در شمال با هونوها، در غرب با قبایل تبت و در جنوب با مان ها man (مان نام عمومی همسایگان جنوبی هان ها بود). هنگامی که امپراتوری بر هونوها پیروزی به دست آورد، توانستند مرزهای شمالی را بشکنند.

تیان یان- سرکرده تانگوت ها Tangut، از کرسی کنار گذاشته شد. او خواستار اعاده حیثیت گردید و بر آن شد تا جنگ را دوباره از سر بگیرد. او به وانگ فو- یکی از سران نزدیک به دربار رو آورد که از هان لین- دی خواست تا او را به سرداری سیان بی ها بگمارد. شورای جنگی فرا خوانده شد که در آن تصمیم گرفته شد: که چگونه سیاست هایی را در شمال پیش گرفت.

کیان یونگ- مشاور، گزارشی را ارئه کرد که حاکی از ناصائب بودن جنگ با سیان بی ها در دشت ها بود. او ترجیح می داد سامانه دفاعی پویایی (با چراغ های هشدار دهنده چشمکزن و سواره نظام سبک) در سراسر مرز شمالی ایجاد گردد.

امپراتور پیشنهاد او را نپذیرفت و در سال 177 در ماه سپتامبر سیا یویی از هاولیو، تیان یان از Yunchzhue و سرکرده هونیش Hunnish ها-چانگ مینگ با شانیوهای جنوب از یان مئن Yanmen هر کدام با ده هزار سواره نظام در برابر سیان بی ها گسیل شدند.

تان شی هوای Tanshihuay - پیشوای سیان بی ها توانست سیا یویی را بی درنگ شکست بدهد. او به بقیه سربازان دستور داد هر گونه که می توانند بر چینی ها ضربه بزنند. در این نبرد دو سوم ارتش چین نابود گردید. امپراتور هم سرداران خود را تنزیل مقام داد. در 179 لواوسی Lyaosi در سال 178 Tszyutszyuan از سوی سیان بی ها غارت شدند.

تان شی هوای Tanshihuay به سن چهل سالگی در سال 181 درگذشت و دولت او در 235 میلادی فروپاشید. در آغاز پسرش تان شی هوای هیلیان Tanshihuay Helyan فرمانروا شد که در طی یک حمله، یکی از کمانداران چینی به او تیری پولادین انداخت و او را کشت. پس از او، پسرش تسیان مئن Tsyanman بر سر تاج و تخت با کویتو جنگیدند. پس از وی بودوگین Budugen پادشاه شد. تاریخ سیان بی ها پس از این دیگر تقریبا ناشناخته مانده است.

وارثان بلافصل نخستین دولت سیان بی ها، دولت هایی بودند که از سوی قبایل موژون muzhun و تابگاچی Tabgaches پی ریخته شدند. همچنین دولت تویون Toyon که در 312 از سوی موژون ها ساخته شد، سیان بی یی شمرده می شود.

فرمانروایان سیان بی ها:
تیان شی هوایی (155—181)
هولیان (?-181)
تسیانمان یا تسین مان (کئنمان) (?-235)

در دوره پادشاهی تسیان مان Tsyanman خردسال، عمویش کویتو Kuytu یا کویت سرپرست تخت پادشاهی شد. هنگامی که تسیان مان بزرگ شد، میان او و Kuyt بر سر تخت و دییهم دعوا درگرفت و کشور به دو بخش تقسیم شد. پس از مرگ Kuyt قدرت به برادرش بوتیگون Butygyn (步度根) رسید که از امپراتور کائو کائو (تساو تساو) در دوران پادشاهی های سه گانه پشتیبانی کرد.

زبان سیان بی ها:
داده های مشخص و موثق در باره ساختار فونولوژیک (آواشناسی) واجی و ساختار نحوی (سینتاکسی) زبان سیان بی ها، در باره ترکیب و ماهیت دسته بندی های مورفولوژیکی آن در دست نیست.

در ساختار کلمات زبان سیان بی ها به گونه آشکارا و برجسته، مورفیم های ریشه یی و affixal تکواژه ها دیده می شود، که اجازه می دهد به این نتیجه رسید که این زبان دارای خاستگاه نوع چسبانشی یا التصاقی بوده است که گواه بر ریشه آلتایی آن می باشد. این زبان از دید واژگانی، نزدیک به زبان مغولی میانه بود که همخوانی های مادی و معنایی (سیمانتیکی) بر آن گواهی می دهد. شیوه اصلی واژه سازی در این زبان affixation بود. چنین چیزی را می توان از روی نمونه هایی مقایسه حقایق زبان مغولی میانه و سیان بی ثابت ساخت.

با داوری از روی متون مکتوب چینی می توان برداشت کرد که در زبان سیان بی ها پس از فتح شمال چین، ادبیات بسیار غنی یی پی ریخته شده بود، که پسان ها به طور کامل از میان رفت.

در سوی شو نام های دوازده کتاب (شاید دوازده داستان) به زبان سیان بی ها آورده شده است:

翻真語》一卷（王延撰），《國語》十五卷，《國語》十卷，》
《鮮卑語》五卷，《國語物名》四卷（後魏侯伏侯可悉陵撰），
《國語真歌》十卷，《國語雜物》名三卷（侯伏侯可悉陵撰），
《國語十八》傳一卷，《國語御歌》十一卷，《鮮卑語》十卷，
《國語號令》四卷，《國語雜文》十五卷，
《鮮卑號令》一卷（周武帝撰），《雜號令》一卷

بازماندگان سیان بی ها:

سیان بی یکی از نیاکان مغول ها به شمار می روند. داده های Craniological آشکارا نشان می دهد که سیان بی ها در ریختیابی تباری ethnogenesis توده های مغولی شرکت داشته اند. جمعیت شی وی یی Shivey دشت های ارغون به گمان بسیار دارای ریشه های سیان بی اند. مغول های سده های میانه گستره تباری شی وی برون آمده اند.»

دولت هونوها در سال 93 میلادی برافتاد اما با آن هم بقایای آن تا سده دوم میلادی دوام کرد. از همین رو هم دانشمندان مغولی دولت هونوها را هم در شمار دولت های پروتو مغولی می آورند که از دید سیاسی درست است. زیرا به هر رو جزو تاریخ این سرزمین می آید.

دولت پروتو مغولی سیان بی ها (از سال 93 تا سال 234 میلادی)، دولت وی شمالی (از 386- 534 میلادی)، دولت خاقانات ژوژان (از 330- 555)، دولت کیدانی ها (از 907-1125) و دولت خانی قره ختایان (1125-1218) تا سده هشتم دوام داشت.

در کتاب های «امپراتوری های دیرین بیابانی اروآسیا» و «تاریخ جهان قدیم» جلد سوم، جستارهایی از نوشته های داکتر کیلاشتورنی آورده شده است:
«هرودوت چینی»- سیما کیان (145-87 پ. م.) که در «یادداشت های تاریخی» خود «داستان های اولیه در باره همسایگان شمالی چین را گردآوری نموده بود، در باره آن ها تنها اطلاعات پراکنده یی را گزارش می دهد. تقریبا سر از سده های هفتم تا ششم پ. م. او کوچروان باشنده مغولستان را به نام «ژو» ها یا ژون ها می خواند و پسان ها به نام «هو» ها (که هر دو به معنای وحشیان است).

در استپ های داخلی مغولستان، جنوب منچوری و اسپرزهای بیابان خینگان بزرگ Khingan شان ژون ها (ژون های کوهی) و دونهوها یا وحشیان خاوری زندگی می کردند. قبایل شمالی پیوسته در زندگی سیاسی دولت های چین باستان نقش

داشتند. گاه با آنان پیکار می کردند و گاه هم با پیوستن و ائتلاف ها با پادشاهی های با هم درگیر، از آنان پاداش دریافت می داشتند.

فرهنگ گورهای تخته سنگی در قلمرو گسترده یی از ترانس بایکال گرفته تا شمال (دقیق تر شمال خاوری) تبت پهن بود. با پوشش بخشی از استپ منچوری و سراسر بخش های درونی، خاوری و مرکزی مغولستان و رخنه تا دامنه های غربی کوه های خنگان. [در یک سخن، نیمه شرقی مغولستان]

از این جا، مرز گستره فرهنگ دیگری از نوع فرهنگ سکاها آغاز می گردد: گورگان ها (قرغان ها یا تپه ها) یا گورهایی تپه یی جایگزین گورهای تخته سنگی می گردد، مانند گورستان معروف پازیریک کشف شده در آلتای. این منطقه غرب مغولستان، تووا، آلتایی و شرق قزاقستان را پوشش می دهد.

می دانیم که گورهای تخته سنگی- ویژه توده هایی از دید انتروپولوژیک دارای چهره های منگولوییدی باشنده شمال قدیمی سایبیری و گورستان های تپه یی یا گورگانی ویژه مردمان اروپاییدی بوده است.

در سده های سوم و دوم پ. م. جای گورهای تخته سنگی و گورگان های اسکیتی تپه یی را گورهای نوع دیگری می گیرند که آشکارا گواه بر فرارسیدن عصر نو آهن می باشد که جای ابزارهای برونزی را در گورها می گیرد.

حالا با بهره گیری از اطلاعات منابع مکتوب بر روی نقشه باستان شناسی، منطقی است نتیجه بگیریم که گورهای تخته سنگی می توانسته است متعلق به فرهنگ قبایل یونگ و دونهو [و نیز تونگوز] بوده باشند.

فرهنگ گورهای تپه یی سده های پنجم تا سوم پ. م. گستره باختری مغولستان و منطقه سایان- آلتای ویژه اسکیت های خاوری (ساکایی ها)، قبایل یوئه شی (تخاریان) و اوسون ها بود.

دارندگان فرهنگ پازیریک، اندرونوو و دیگر اسکیت ها همه دارای هاپلوهایR1a (ویژه توده های اروپاییدی) بودند که می تواند خویشاوندی هونوها (سیونوها) را با یوئه شی ها و اوسون ها تایید نماید. [این گونه، این فرضیه که نیاکان هونوها در اصل خیونی بوده اند، و پسان ها با چینی ها آمیزش یافته بودند، تایید می گردد. از سوی دیگر، ثابت می گردد که توده های تورانی یا سکایی همه دارای خاستگاه اروپاییدی، پوست سفید، چشمان شیشه یی

سبز یا آبی و موهای سرخ و بور و زرد، ریش انبوه و اندمگان بلندبالا بوده اند که به زبان های ایرانی شرقی سخن می گفته اند.]

این گونه، در اواخر سده دوم در خاک مغولستان کنونی بیش از پنجاه عشیره کوچی جداگانه سیان بی می زیستند. روشن است نه همه آن ها با نام های خود شان در تاریخ آمده اند. اما در باره بزرگترین شان اطلاعاتی در نزد نویسندگان چینی حفظ گردیده است. این عشایر شامل اوهون ها Uhuan، سیان بی ها Syanbig، توفا tsifu، شی ویی Shiwei، کوموسی kumosi ، کیدانی، تویوهون tuyuyhun، ژوژان ها، موژون ها muzhun و توبا می شوند.

بر پایه گواهی منابع متعدد، همه آن ها، به جز از شویئی ها Shivei از شاخه های سیان بی ها اند که برخاسته از تیره دونهو می باشند.

تیره توبا (توباگچی ها) را دودمان سوی در چین (که پس از چینی ساختن، نام یوان را در سال های 386- 535 پ. م. به خود گرفتند)، اساس گذاشتند. آثاری اند که مغولی زبان بودن توباها را تایید می کنند مانند:
Лувсандэндэв А. Сяньбийский язык - http://www.philology.ru/linguistics4/luvsandendev-97... (Полностью есть также в русскоязычной википедии в разделе сяньбийский язык)
Лигети Л. Табгачский язык — диалект сяньбийского // Народы Азии и Африки. М., 1969, № 1.

خاقانات ژوژان:

ژوژان ها یا روران ها، دودمانی بودند که جانشین سیان بی ها شدند. ژوژان ها یکی از شاخه های سیان بی ها به شمار می روند. «ژوژان، به زبان مغولی- «نیرون»، به زبان چینی سنتی ژوژان - **柔然**، به چینی کهن- به گونه مخفف ژوو ژوو **芮芮** و دیگر زبان های چینی- ژوان ژوان **蠕蠕** و مخفف آن ژو ژو- **茹茹** و 蝚蠕 به زبان های پینیئانی- روران Róurán، Ruòruo و همچنین Chuòchuo و... تان تان که شاید تاتارها را به این نام می خوانده اند اما بسیار کم کاربرد داشته است- **檀檀**
[شاید در آغاز، چینی ها تفاوت چندانی میان ژوژوان ها و تاتارها قایل نبوده اند و شاید هم آن ها در یک کنفدراسیون سیاسی با هم همپیمان بوده اند. هر چه است، دیده می شود که این ها به نام های گوناگون یاد می شده اند مانند: ژوژان ها، ژوان ژوان ها، ژوژوان ها، چوچوها، ژوژو ها، روران ها، رووها، و....

دولت ژوژان ها یک دولت مغولی عهد باستان بود که در دشت های شمال چین در دوره میان ناپدید شدن هونوها در سده چهارم از صحنه تاریخ و عروج خاقانات تورک در سده ششم میلادی، بر گستره پهناوری در سرزمین کنونی مغولستان و شمال چین فرمان می راندند.]

«ژوژان ها شامانی مذهب بودند. تاریخ نویس درباری دودمان وی شمالی گزارش می دهد که قبیله حاکم [ژوژان] - شاخه یی از سیان بی ها اند.

دیدگاهی هست دال بر این که آوارها که در میانه های سده ششم به استپ های اروپا مهاجرت نموده بودند، بخشی از کنفدراسیون ژوژان بودند. در 402، فرمانروای ژوژان برای نخستین بار در میان مردمان استپ نشین عنوان خاقان را برای خود برگزید.» [از دید ریشه شناسی، خاقان در واقع برگرفته از خان است که ریشه آن در دهگان (دهقان) می باشد یعنی دهدار، صاحب ده، بر وزن بایگان، شایگان، خدایگان، رایگان و... به گمان من، این واژه باید در آغاز یا خان خانان بوده یا خدایگان که در میان توده های ایرانی زبان شرقی رواج داشته است. پیش از ژوژان ها این لقب در میان پروتوتورک ها و پروتومغولی ها دیده نمی شود. از همین رو می توان گمان برد که ژوژان ها در اثر همسایگی با سغدیان و یفتلیان این لقب را از آنان گرفته باشند.]

یکی از نام هایی که در آثار چینی دیده می شود، تان تان است که شاید تاتارها را به این نام می خوانده اند اما بسیار کم کاربرد داشته است- 檀檀

روشن است که در دوره هونوها، تاتارها یکی از ایماق ها (بخش ها)ی دولت هونویی به شمار می رفته اند.

«تاتار» در هیروگلیف های معاصر زبان چینی به شکل «داتان» نوشته و خوانده می شود. هیروگلیف «تانتان» به شکل تارتار tartar نوشته می شود. تاریخ نویسان بر این باورند که نام مغولان به عنوان تاتارها (تارتار) ها از نام خان تاتار ژوژان ها (414-429) بر گرفته شده است.» [یعنی از لقب- خان - پادشاهی که نام وی تارتار بوده است.-گ.]

این دو نام، تارتار خان و تاتار (مغول)، با هیروگلیف های همانندی ثبت شده اند. بنابراین، سر از زمان

خاقانات ژوژان بود که مغول ها به نام های مغولان، تاتارها و یا تاتارها و مغول ها یاد شده اند.

ناگفته پیداست که خاستگاه تباری مغول ها و تاتارها نمی تواند یکی باشد. زیرا تاتارها از بازماندگان بوماها اند که شاخه یی از دینلین های اروپاییدی سفید پوست بوده اند. از همین رو، چنین پنداشته می شود که نام یکی از فرمانروایان مغولی- «تارتار» در اثر همانندی ظاهری با «تاتار» یکی گرفته شده باشد و کاتبان و گاهنامه نویسان چینی آن را یکی پنداشته باشند. در نتیجه با واژه سردرگم مغول- تاتار رو به رو هستیم.

شایان یادآوری است که روس ها هم مدت ها تاتارها و مغول ها را به عنوان یک توده واحد می شمردند و طرفه این که همه باشندگان دشت های آسیایی را بدون تفکیک با همین نام می خواندند. در ادبیات پارسی تورک و تاتار مترادف می آمده اند.

آن چه به واقعیت نزدیک تر می نماید، این است که تاتارها همپیمانان سیاسی ژوژان ها (مغولان) بوده اند. تا این که با آنان در یک کنفدراسیون تباری باشند. روشن است، بی چون و چرا پیوندهایی خویشاوندی یی با هم داشته اند. زیرا نمی شود، سده ها در کنار هم زیست و همپیمان هم بود و هیچگونه رشته خویشاوندی نداشت.

برای روشن ساختن پیوندهای آنان مثال دیگری می زنیم: پشتون ها و بلوچ ها دو توده جداگانه اند با تاریخ های مستقل که سده ها در کنار هم زیسته اند و روشن است خویشاوندی هایی هم با هم دارند. با این هم، هر یک دارای استقلال تباری خود می باشند. عین مطلب را باید در میان تاتارها و مغولان هم در نظر گرفت. -گ.]

«در تاریخ دودمان وی اطلاعاتی هست دال بر آن که ژوان ژوان از بازماندگان هونوها بود که نام خانوادگیش یویتسزیولویYuytszyulyuy بود.

به سال 552، تورک ها [(منظور از آشنایی هایی است که با همپیمان شدن با سایر قبایل کوچرو، کنفدراسیون قبیله یی گسترده یی را تشکیل دادند و دولت بزرگ خاقانات تورک را پی ریختند. آن ها در برابر فرمانروایان ژوژانی خود برآشفتند و شوریدند و آنان را برانداختند)] ارتش ژوژان را شکست دادند و خاقان آناگوی (آناژن) ناگزیر به خودکشی گردید.

پس از آن، بخشی از سران ژوژانی به شمال تسی یا چی گریختند. سرداران باقی مانده تیفو Tefu را به خاقانی برداشتند. کمتر از یک سال بعد، او در نبرد با کیدانی ها کشته شد. یوتسزیولوی دئنچژو Yuytszyulyuy Denchzhu از تسی یا چی برگشت و خاقان اعلام شد، اما به سرعت به دست شاهزاده افوتی Afuti کشته شد. پسر یوتسزیولوی دئنچژو Denchzhu Yuytszyulyuy خاقان شد و بی درنگ از ترس تورکی هایی که بر ژوان ژوان ها می تاختند، به تسی (چی) گریخت.»

«امپراتور گائو یانگ کانتی Kanti را برکنار و انلو چئن Anlochen (پسر اناگو یا اناگای Anagu خاقان) را به عنوان خاقان ژوژان ها گماشت. انلو چئن در مایچون Maichuan زندگی می کرد (در نزدیکی shuozhou در شانشی) و با هزینه دربار چینی زندگی می کرد.

در سال 554 Anlochen در برابر دولت چین شورید و به استپ گریخت. او در آن جا ناگزیر گردید در برابر سپاهیان تورک و تسی برزمد و پس چندی کشته شد. پس از وی، پسرش- دن شوتسزی Shuzi خاقان شد. بقایای ژوژان ها هم به گستره دولت وی باختری گریختند. در حالی که نمی دانستند که وی ها همپیمان تورک ها اند. تورک ها بر آن بودند که ژوژان ها مادامی که زنده هستند، خطرناک اند. آن ها فرستاده هایی را به دربار وی گسیل داشتند. امپراتور (دقیق تر فرمانروای بالفعل امپراتوری یوی وئن تایYuwen دستور بازداشت ژوژان ها را صادر کرد.

در سال 555 نزدیک به 3000 مرد ژوژانی را دست و پا بسته زیر دروازه شرقی چانگ انی اندختند که تورکان همه را سر بریدند. با این حال، تورکان (به گونه یی که در همه جا رسم بود) زنان و کودکان را نکشتند و آنان را به کنیزی و بردگی بردند. پس از بر افتادن دولت ژوژان، بخشی از ژوژان ها به شرق رفتند و بخش دیگر در قلمرو مغولستان کنونی ماندگار شدند.

فرمانروایان تورک برای کنترل آن ها، نمایندگان سرسپرده خود را از جمع تورکان گماشتند. اما در پایان هزاره یکم، سلطه قبایل تورک در استپ های آسیای مرکزی به پایان رسید و بار دیگر عروج قبایل مغول آغاز گردید. چنین چیزی را آشکارا پدیدارشدن گورستان های شاهانه مغولی که به شیوه شاهان قدیمی شان ساخته شده بود، تایید می کند.

قبایل مغول در استپ های مغولستان و بایکال در قرن سده های ششم و نهم میلادی زندگی می کردند.

فرمانداران و خاقان های ژوژان:

ژوان ژوان لقبی است که تسزیوبلویی Tszyuyluhuey، با رسیدن به به رهبری کوچروان بر خود نهاد. چیزی مانند شاهنشاه یا خان خانان. در آغاز مانند ژوژان zhouzhan تلفظ می شد، اما پسان تر از سوی امپراتور وی شمالی شی-تزو (423-452) به ژوان ژوان zhuanzhuan تغییر یافت.»

در این جا فهرستی از فرمانداران و خاقان های مغولی را بر اساس داده های گاهنامه های چینی می آوریم. چنین بر می آید که آن ها افزون بر نام های اصلی، نام های مذهبی و القاب شاهی داشته بودند. روشن است نام های مغولی شان و نام هایی که چینی ها آنان را با آن یاد می کرده اند، از هم متفاوت بوده است.

«در سده چهارم:

یویتسزیولوی موگولوی (**郁久閭木骨閭** Yùjiǔlǘ Mùgǔlǘ)

چاروگوی یوتسزیولوی چئلوهویی (**郁久閭車鹿會** Yùjiǔlǘ Chēlùhuì)

تونوگوی یوتسزیولوی (**郁久閭吐奴傀** Yùjiǔlǘ Tǔnúgūi)

باتو / بوتای یوتسزیولوی باتی (**郁久閭跋提** Yùjiǔlǘ Bátí)

یوتسزیولوی دیسوویان (**郁久閭地粟袁** Yùjiǔlǘ Dìsùyuán)

بیوتوبات یوتسزیولوی پیهوویا (**郁久閭匹侯跋** Yùjiǔlǘ Pǐhóubá)

یوتسزیولوی مانگئتی (**郁久閭縵紇提** Yùjiǔlǘ Màngētí)

یوتسزیولوی خئدوخان (**郁久閭曷多汗** Yùjiǔlǘ Héduōhàn) 394 میلادی؟

[(شایان توجه است که او لقب خان داشته است.) چنین پنداشته می شود که او چنین لقبی را به تقلید از سغدی ها یا یفتلی های همسایه گرفته باشد.]

تیودوفا خان (**丘豆伐可汗**)

در سده پنجم:

ژارون یوتسزیولوی شئی لون (**郁久閭社崙** Yùjiǔlǘ Shèlún) 402-410

[جالب است که او لقب شئی (شاه) داشته بود. می دانیم که هونوها پادشاهان خود را به به نام شانیو یاد می کردند و شهبانو را به نام شی. همچنین شناخته شده است که پدر سردار تورک ها آشینا (آشین+آ) و پدرش هم نولوشاد نام داشته است. شاید (آ+شین + آ) و (نولو +شا+ د)]

آی کوگای خان (**藹苦蓋可汗**)

یوتسزیولوی هولیوی (郁久閭斛律 Yùjiǔlǘ Húlǜ) 414–410
موخان هی شین گای خان(牟汗紇升蓋可汗)
تاتار یوتسزیولوی داتان (تارتار) (郁久閭大檀 Yùjiǔlǘ Dàtán)
414– 429
[به گونه یی که دیده می شود، این پادشا تارتار نام داشته است یا لقب او تارتار بوده است. چون چینی ها حرف «ر» ندارند، او را داتان خوانده اند. شاید همانندی ظاهری تارتار و تاتار که چینی ها هر دو را به یک شکل داتان می نوشته اند، موجب شده باشد که در آینده مغول ها و تاتارها عین چیز پنداشته شوند و شهرت یابند.
جالب است که او هم لقب خان و هم لقب شین(شاه؟) داشته بود.]

چیلیان خان انگودئی(敕連可汗)
یوتسزیولیوی اوتی(郁久閭吳提 Yùjiǔlǘ Wútí) 444–429
چو خان توگوچین یوتسزیولوی (處可汗)
یوتسزیولیوی توهئژئن(郁久閭吐賀真 Yùjiǔlǘ Tǔhèzhēn)464–444
شاو لوبوچ جان خان ایژین (受羅部真可汗)
[باز هم شایان توجه است که این پادشاه لقبی «شاو» و نیز جان خان (جهان خان؟) داشته است. چنین بر می آید که این ها همه با تقلید از تاثیر سغدی ها و یفتلی های همسایه چنین القابی را به کار می برده اند.]
یویتسزیولیی یوئچن (郁久閭予成 Yùjiǔlǘ Yúchéng) 464–485
یون کانگ (خان) (永康 Yǒngkāng) 64—484
فومیددون خان (伏名敦可汗)
یوتسزیولیوی دولون (郁久閭豆崙 Yùjiǔlǘ Dòulún) 492–485
تایپین (太平 Tàipíng) (485—491)
هووتسیفود ایکوشی خان (侯其伏代庫者可汗)
ناگای یویتسزیولوی (郁久閭那蓋 Yùjiǔlǘ Nàgài) 506–492
تایان (太安 Tàiān) 492—505
توخان خان (佗汗可汗)

در سده ششم:
بوگد یوتسزیویلویی فوتو (郁久閭伏圖 Yùjiǔlǘ Fútú) 508–506
شی پین (始平 Shǐpíng) 506—507
دوولوفوبادوفا خان (豆羅伏跋豆伐可汗)
چونو یوتسزیویلی چونو (郁久閭醜奴 Yùjiǔlǘ Chǒunú) 520–508
تسزیان چان (建昌 Jiànchāng) 508—520
چیلیانتوو بیدو اوفا خان (敕連頭兵豆伐可汗)
انگای یوتسزیولیوی (郁久閭阿那瓌 Yùjiǔlǘ Ānàgūi) 552–520

میووکئشگوو خان (彌偶可社句可汗)
برهمن یوتسزیویلویی پولومئن Yùjiǔlǘ (郁久閭婆羅門 Póluómén) 524–521
تی بئد یوتسزیویلویی تئفا (郁久閭鐵伐 Yùjiǔlǘ Tiěfá) 552– 553
یوتسزیویلویی دئن شو (郁久閭登注 Yùjiǔlǘ Dēngzhù) 553
یوتسزیویلویی کانتی (郁久閭康提 Yùjiǔlǘ Kāngtí) 553
امرژین یوتسزیویلویی انلوچین Yùjiǔlǘ (郁久閭菴羅辰 Ānluóchén) 553–554
یوتسزیویلویی دئن شوتسزی (郁久閭鄧叔子 Yùjiǔlǘ Dèng Shūzǐ) 555

پیش زمینه تاریخی تشکیل شاهنشاهی پهناور مغول ها پس از برافتادن شاهنشاهی خاوری تورکان:

«... در سده دوازدهم، تیره اشرافی خابول (قابول؟) Qabul خان، بورجیگین Borjigin یا Borzhigin نام گرفت و نام مغول را تنها پس از آن پذیرفت که چند تیره و قبیله همسایه را زیر فرمان خود در آورد و این گونه در 1130 تشکیلات سیاسی قبیله یی (اولوس) واحدی را به وجود آورد. درست به همین اولوس نام منگول به یاد نام پر افتخار کدامین توده یا تیره قدیمی و پرتوان داده شد».

در سده دوازدهم تشکیلات دولتی مغول های سه رود به نام اولوس هاماگ منگول (همه منگول ها) («همه مغولان») شکل یافت. نخستین خان اولوس هم قابول یا خابول خان Qabul بود که بر پایه «روایات پنهانی اسرار آمیز مغولان» 27 قبیله مغول های نیرون Nirun (مغول های اصیل») را که در میان آنان، موقعیت پیشرو را تیره هیاد- بورجیگین ها Borjigin و تایجیوت ها Tayichi'ut داشتند، متحد ساخت.

افرون بر این مغول ها، قبایل دیگر مغولی دارلیکین darlekin («در کل مغولان) هم بودند که شامل اتحادیه هاماگ یا هماگ مغولان Hamag نمی شدند و همین گونه قبایل مغولی زبان چادرنشین و کوچرو که در پهنه های مجاور سه رود- گستره رودهای اونون، کیرولئن و تول بسر می بردند.

[به گونه یی که گفتیم، بسیاری از پژوهشگران خاستگاه افسانه یی مغولان – ارگنئه کون را در همین گستره می پندارند.]

امپراتوری (شاهنشاهی) مغول:

در سده سیزدهم، مغولان به رهبری چنگیز خان (تموچن) و دو نسل از بازماندگان او بزرگترین امپراتوری همه اعصار را ساختند. در این حال، تقسیم بندی قبیله یی مغول ها لغو

شد و جای خود را به تومان ها Tumen و اردوها (با توجه به جاهای استقرار سپاهیان داد).

در نتیجه نام تباری آن عده از قبایل مغولی، که نقش مهمی در عصر پیش از تشکیل امپراتوری بازی کرده بودند (برای مثال سلجیوت ها(saldzhiut) در وهله اول در حومه امپراتوری حفظ گردید، و پس از فروپاشی امپراتوری علاوه بر آن ها تعدادی از نام های تباری دیگر نو بر اساس تعلق نظامی به این یا آن اررد و پدید آمد (به عنوان مثال شارایدsharayd ، کوبدوت kubdut و...) بخش شایان توجهی از مغول ها خود را به بورجیگین ها Borjigin - بازماندگان چنگیزخان و خویشاوندان او پیوند می زنند.

در پایان قرن سیزدهم، نوه چنگیز خان Kublai قوبلای خان دودمان یوان با پایتخت در پکن و Shangdu تاسیس کرد. پس از پیروزی بر مخالفان در میان اشراف مغول او بخش بزرگی از قلمرو مغولستان مدرن را تسخیر کرد.

در سال 1368 مغولان، از اثر درگیری های داخلی اشراف مغول، از سوی نیروهای Yuanzhang از چین به شمال رانده شدند، که پکن را تصرف و دودمان مینگ را اعلام کردند.

مغولستان در دوره خان های کوچک:
در سده های چهاردهم تا هفدهم قلمرو مغولستان را فرزندان چنگیز خان و اویرات ها Oirat و مغول های غربی میان خود تقسیم کردند که به تدریج خان نشین نیرومند ژونگار Dzhungar را در سده های هفتم – نزدهم ایجاد کردند.

در سال 1640 آخرین کنگره پان مغولی برگزار شد که در آن هم خلخا مغول ها Khalkha هم اویرات ها (از جمله کالمیک ها) حضور داشتند.

در سال های 1670-1690 رهبر اوبرات ها- گالدان بوشوگتو Galdan Boshogtu ، که در جونگار Dzhungaria خود را خان اعلام داشته بود، توانست پیروزمندانه شماری از شهرستان ها را در مسیر جاده ابریشم، زیر فرمان خود بیاورد و کارزارهای پیروزمندی را در مغولستان مرکزی به راه بیندازد. شاهزادگان چنگیزی هم به دنبال کمک به همپیمانان خود- منچورها رو آوردند. منچورها هم با این شرط به آن ها کمک نمودند که تابعیت امپراتوری منچور را بپذیرند.

به سال 744 میلادی در گستره مغولستان اویغورها یا اویخورها که توده یی بودند برخاسته از تورانی ها (دی ها) توانستند دولت خاقانات اویغور را پی ریزی نمایند که تا 840 میلادی دوام آورد.

سر انجام هم خاقانات کیدانی از 907 تا 1125 بر گستره مغولستان فرمان راند.

در سده هفدهم سرزمین های توده های مغولی و خود این توده ها به پیمانه های مختلف در وابستگی از چین و روسیه در آمدند. در امپراتوری چینگ (تسین) مغولان باشنده مغولستان داخلی و خارجی از وضعیت حقوق مختلفی برخوردار بودند و فرصت ارتباطات آزاد را از دست دادند که باعث گردید تا هویت های جداگانه یی پیدا کنند.

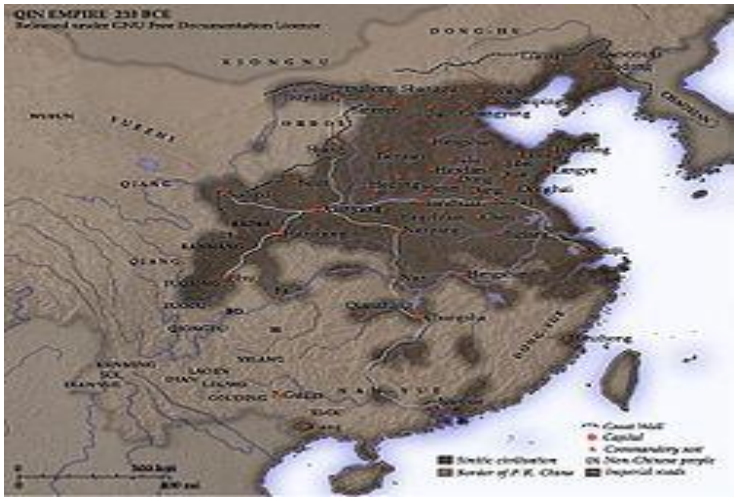

گستره بودوباش دونهوها (پیشینیان مغول ها)

نقشه آسیای مرکزی در سده هفتم پیش از میلاد

شرح نقشه:

در بالا: - در شمال- گستره فرهنگ شیویری (Шиверская культура) ،

در شمال باختری- گستره فرهنگ تاگاری (Тагарская культура)

در وسط- گستره فرهنگ گورهای تخته سنگی (ویژه نیاکان تورکان باستان) (культура плиточных могил)

زیر آن در وسط- گستره دولت هونوها (хунну)

در سمت چپ گستره هونوها- گستره بودوباش یوئه شی ها (юэчжи)

در زیر آن- گستره بودوباش اوسون ها (усунь)، چی دی ها (чиди) و بای دی ها (байди)

در غرب- گستره بودوباش تُخارها (тохары)

در شرق- گستره بودوباش دونهوها (дунху) (مغول های نخستین)

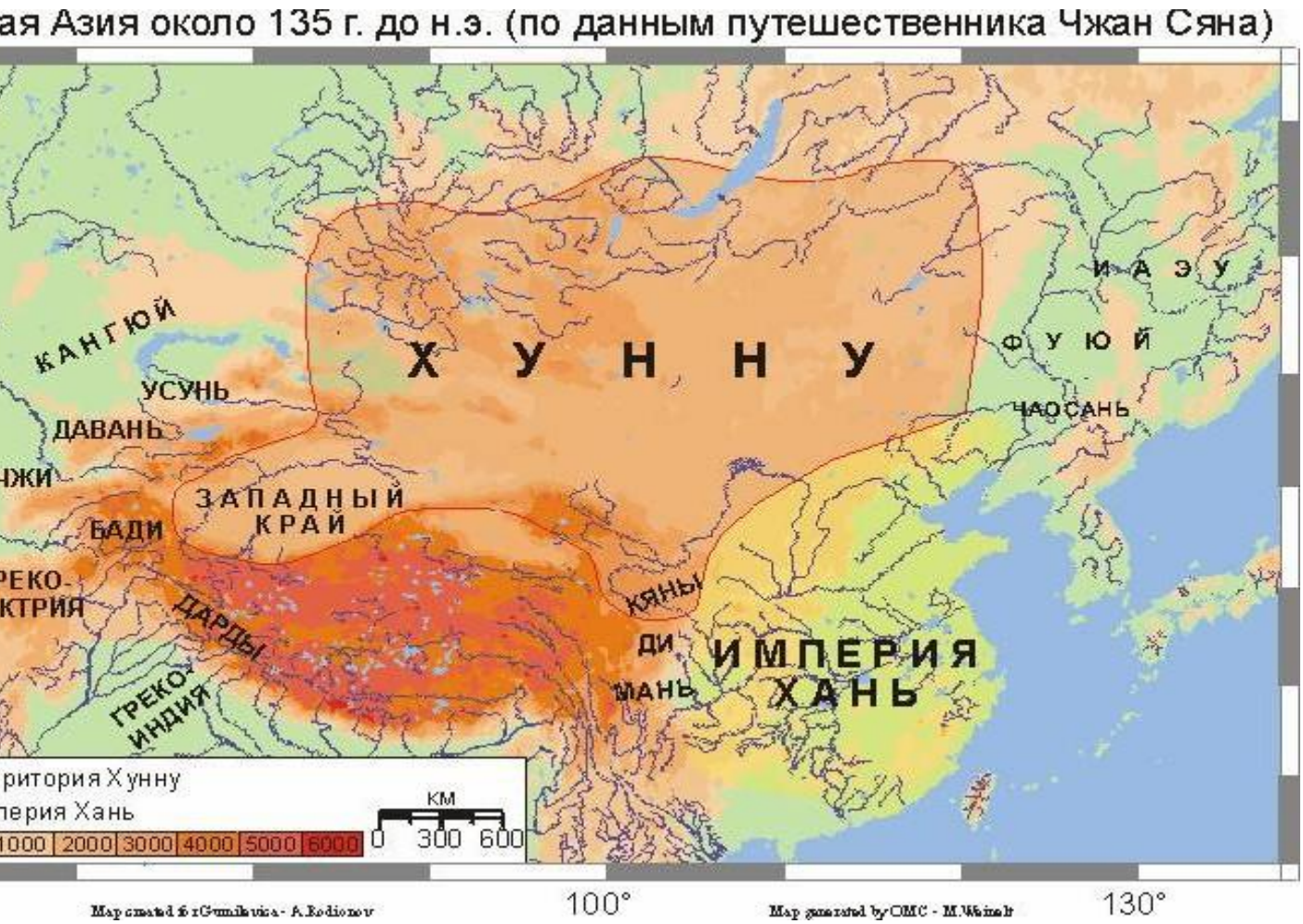

نقشه آسیای میانه در سال 135 پیش از میلاد بر پایه داده های چژان سیان

شرح نقشه:

گستره دولت هونوها (хунну) در وسط که با خط درشت نوشته شده است.

در زیر آن، در جنوب خاوری- گستره امپراتوری هان (империя хань)

در گستره میان دولت هونو و امپراتوری چین- منطقه بودوباش کیان ها (киан)

در زیر آن- گستره بودوباش دی ها (ди)

در غرب دولت هونو- گستره بودو باش کنگویی ها (кангюй)، اوسون ها (усунь)، دوان (فرغانه)، بادی (бади) و منطقه دردی ها (дарды)

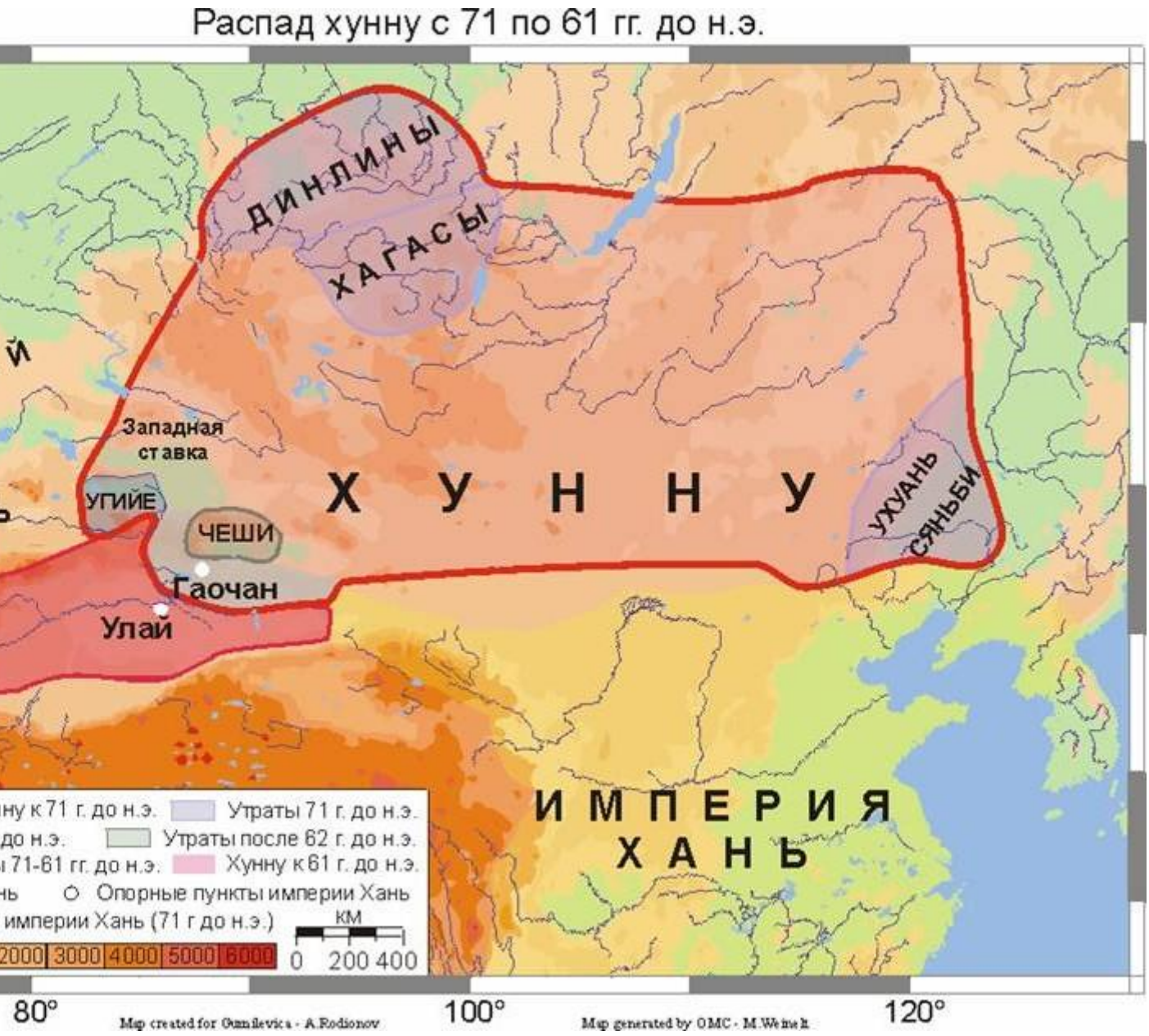

نقشه دولت هونوها در سال های 71 تا 61 پیش از میلاد

شرح نقشه:

در وسط، با خط درشت -گستره دولت هونوها (хунну)،

در جنوب خاوری- امپراتوری هان (империя хань)،

در جنوب خاوری- گستره بودوباش سیان بی ها (сяньби)

(پیشینیان مغول ها)،

در شمال باختری- گستره بودوباش دینلین ها (динлины)

در زیر آن – گستره بودوباش خاگاس ها (хагасы) (قرغیزها)

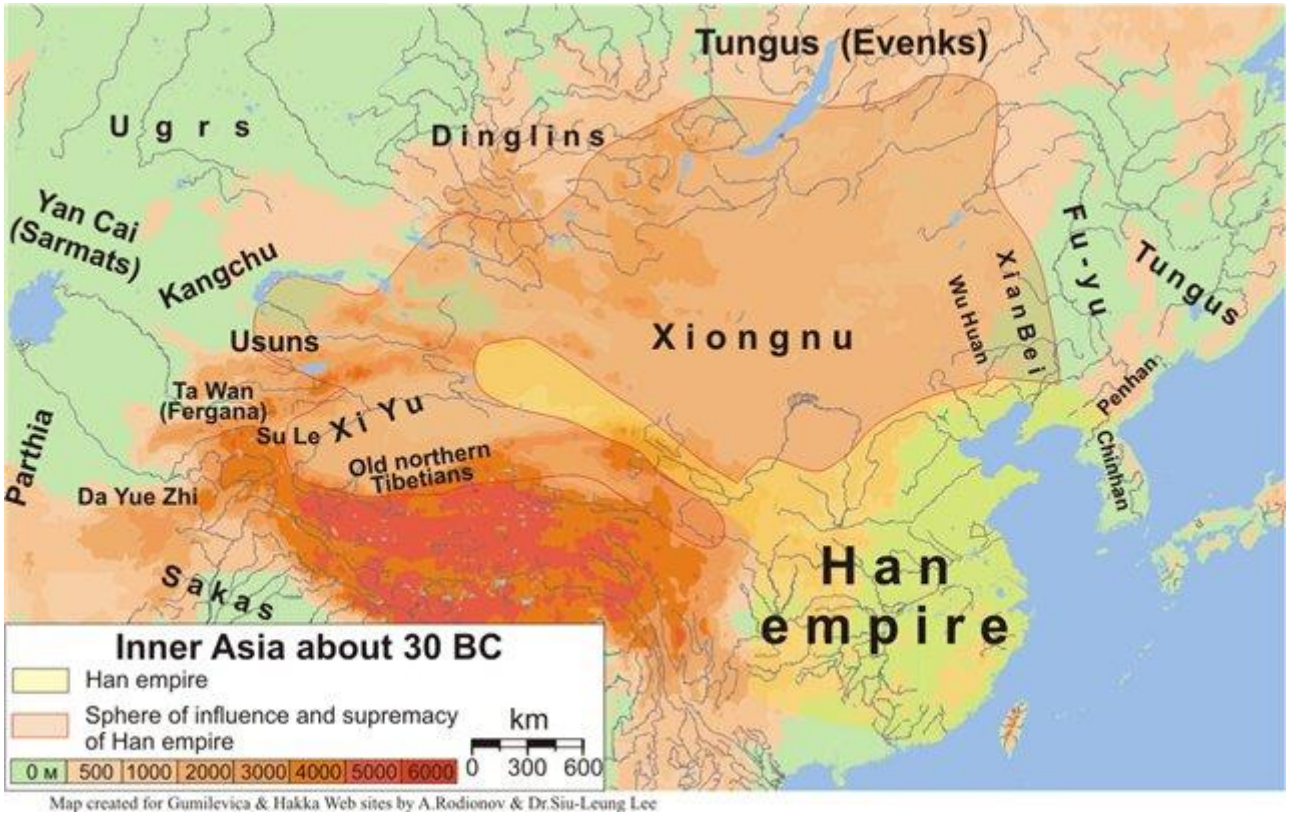

نقشه آسیای میانه در سال 30 پیش از میلاد

شرح نقشه:

در وسط- گستره دولت هونوها (xiongno)،

در بالا در شمال- گستره بودوباش تونگوزها (tungus)،

در زیر آن به سمت چپ- گستره بودوباش دینلین ها (dinglings)

در شمال باختری- در سمت چپ دینلین ها- گسترهبودوباش اوگرها (ugrs)

در غرب – گستره بودوباش کنگویی ها (kangchu)

زیر آن- گستره بودوباش اوسون ها (usuns)

زیر آن- گستره دوان (فرغانه)

در جنوب باختری- در گستره افغانستان کنونی – گستره دولت یوئه شی (کوشانی ها) (da yue zhi)

در زیر آن در گستره هند- سرزمین سکایی ها ،

در جنوب خاوری- گستره امپراتوری هان (Han)،

در مرزهای خاوری دولت هونوها- گستره بودوباش سیان بای ها (xianbei) (پیشینیان مغولان)

نقشه دولت سیان بای (نیاکان مغولان) پس از فروریزی دولت هونوها

شرح نقشه:

در وسط- گستره دولت سیان بای ها با خط درشت (сяньби)

در شمال- گستره بودوباش هونوهای شمالی که پس از شکست، رو به گریز گذاشته بودند- (хунну)،

در جنوب- گستره امپراتوری هان (империя хан)

در غرب آن گستره بودوباش کیانی ها (Кяны)

در میان دولت سیان بای ها و امپراتوری هان- گستره بودوباش هونوهای جنوبی که به چین پیوسته بودند،

در شمال باختری- گستره بودوباش دینلین ها (динлины)،

در غرب- گستره بودوباش یوئی بان ها (юебань) که در اثر آمیزش هونوها و اوسون ها به میان آمده بودند و به نام هون های سفید هم خوانده می شدند.

گستره دولت هونوها در اوج قدرت

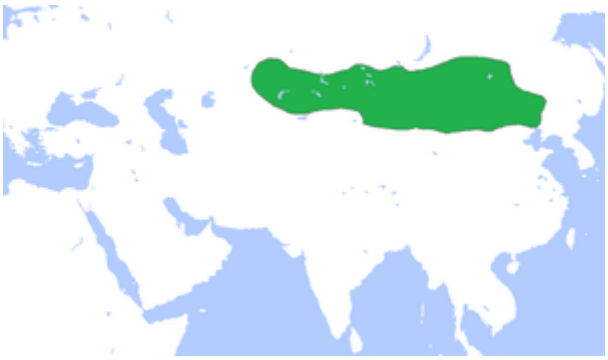

نقشه خاقانات ژوژان یا دولت روران بین سال‌های ۳۳۰ تا ۵۵۲ میلادی.

خاقانات تورک بین سال‌های ۵۵۲ تا ۵۷۲ میلادی.

منطقه حکمرانی خاقانات غربی ترک و خاقانات شرقی ترک (خطوط کم رنگ) در ابتدا قرن ششم و گسترش منطقه مورد نفوذ، در پایان قرن ششم میلادی (خطوط پر رنگتر).

(به گونه یی که دیده می شود، در پایان سده ششم میلادی ترک ها نخست بر گستره یی برابر با گستره کنونی قزاقستان و سپس تقریبا بر سرتا سر آسیای میانه تسلط یافته بودند.

گستره خاقانات غربی تورک

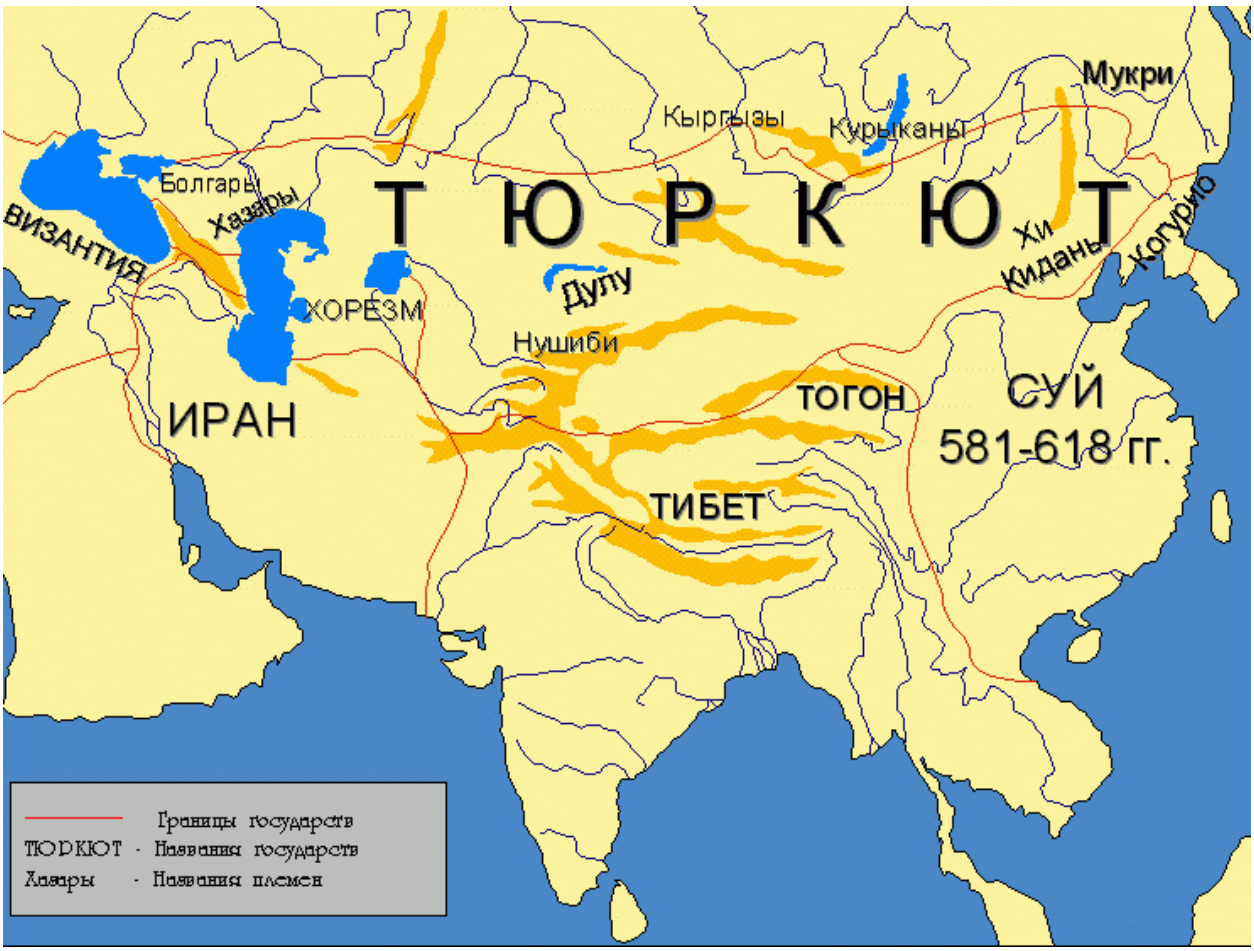

نقشه دیگری از دولت تورک یوت ها

شرح نقشه:

گستره دولت توركيوت با خط درشت (тюркют)

در شمال- گستره بودوباش قرغیزها در کرانه های باختری دریاچه بایکال (кыргизы)،

گستره بودوباش دولوها در کرانه های جنوبی دریاچه بلخاش (дулу)،

گستره بودوباش خزرها در شمال باختری دریاچه کسپین (хазары)

بالاتر از آن- گستره بودوباش بلغارها (булгары)

در جنوب خاوری- گستره دولت سوی (چین)

نقشه آسیا در آغاز فتوحات اسلامی

شرح نقشه:

در شمال- گستره بودوباش الاکچین ها (алэкчины)،

در زیر آن- گستره خاقانات قرغیز (кыргызский каганат)،

در شمال باختری- گستره بودوباش سلاوی ها (славяне)،

در زیر آن گستره خاقانات خزر (хазарский каганат)،

در غرب آن- گستره بودوباش بلغارها (болгары)،

در وسط- گستره دولت خاقانات خاوری تورک (тюрский каганат)

در غرب آن- گستره بودوباش قبچاق ها (кыпчаки) و قرلق ها (карлукы)،

در گستره میان کرانه های جنوبی دریاچه بلخاش تا گستره ایسک کول (هفترود)- قلمرو خاقانات تورگش (тюргешский каганат)،

در کرانه های خاوری دریاچه ارال- زیستگاه ترکمان ها (туркмены)،

در جنوب باختری- گستره خلافت اسلامی (халафат)

گستره دولت های اویغوری

شرح نقشه:

در وسط- گستره دولت اویغور (уйгурия)،
در جنوب خاوری- گستره دولت چین (китай)،
در شمال خاوری- گیتره بودوباش کیدانی ها (кидан)،
در شمال قلمرو اویغورها- زیستگاه قرغیزها (киргиз)،
در غرب آن- گستره قرلق ها (карлук)،
در شمال گستره قرلق ها- زمین های قبچاق ها (кыпчак)،
در آسیای میانه- قلمرو غز ها (гузы)،
در گستره میان کرانه های شمالی دریاچه ارال و دریای کسپین- سرزمین پیچینیگی ها (печинеги)،
در جنوب باختری- قلمرو خلافت.

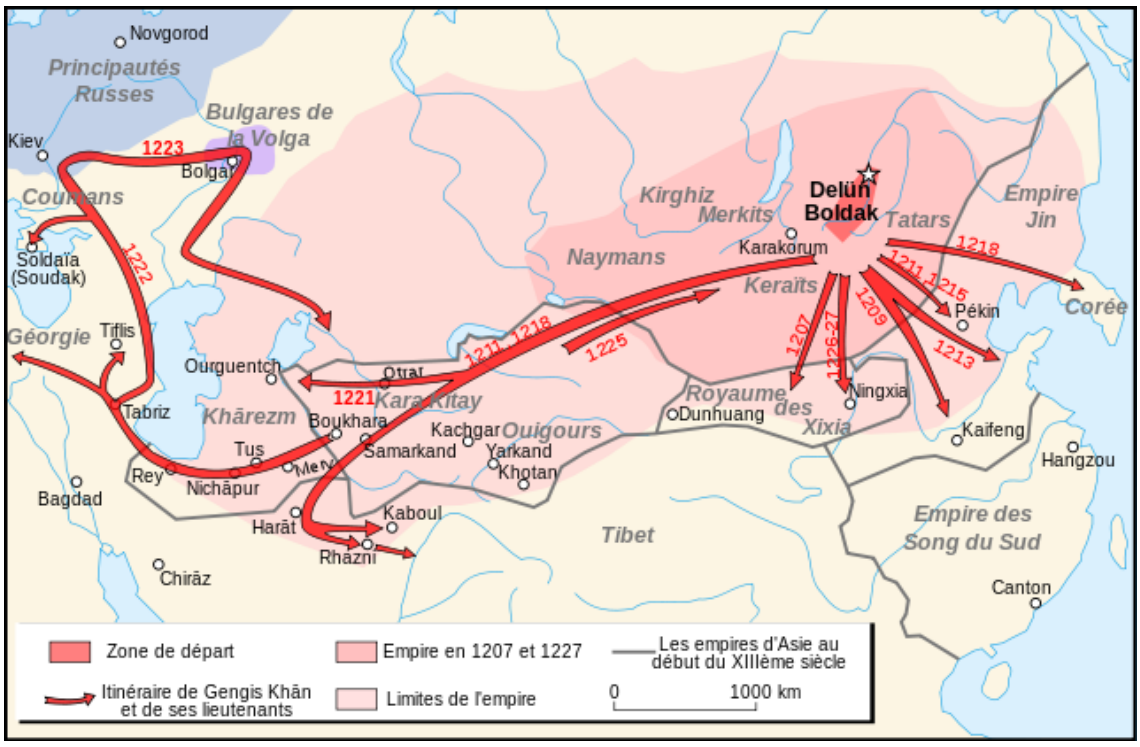

خاستگاه و مسیرهای لشکرکشی های چنگیزخان

منابع :

— Бураев А. И. Кто такие сяньби? // VI Конгресс этнографов и антропологов России. Санкт-Петербург. 28 июня — 2 июля 2005 г. — СПб., 2005. — С. 369.

Pelliot P. Tokharien et Koutcheen // Journal Asiatique. 1934, I. C. 35.

Гумилев Л. Н. Тысячелетие вокруг Каспия. — М. 1990.

Лувсандэндэв А. Сяньбийский язык // Языки мира. Монгольские языки. Тунгусо-маньчжурские языки. Японский язык. Корейский язык. — М., 1997. — С. 144—147.

Jonathan M. Adams, Thomas D. Hall and Peter Turchin (2006). "East-West Orientation of Historical Empires" (PDF). Journal of World-Systems Research (University of Connecticut). 12 (no. 2): 219–229.

Кляшторный С. Г. Формирование древнетюркской государственности: от племенного союза до первого Тюркского каганата

Книга Сун, глава "Жоужань, стр. 39

Бурятия в древности

Г.Сухбаатар, Писменные источники монгольской истории. 1992

Иакинф — Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в Древние Времена/Часть I/Отделение IV/Жуань Жуань

Жужаньское ханство

Война жужаньского ханства с империей Вэй,

Крадин Н. Н. Общественный строй Жужаньского каганата // История и археология Дальнего Востока. — Владивосток, 2000. — С. 80—94.

name="mongolian">Population of China according to ethnic group 2010
Монголы // БРЭ. Т.21. М., 2013.
Чингисиана: свод свидетельств современников / Пер., сост. и коммент. А. Мелехин. — М.:Эксмо, 2009. — 728 с. — ISBN 978-5-699-32049-3.
История Монголии (2003) Том 2
Н.Наваан, Бронзовый век Восточной Монголии,
Штайндорф Л. Чужая война: военные походы монголов в 1237—1242 г. в хронике Фомы архидиакона Сплитского //Древняя Русь. Вопросы ми. 2008. № 4 (34). С. 18-29

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش دوازدهم A

یادمان های نوشتاری
به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام
(تا سده هشتم میلادی)

یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم.

شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

زبان های ایرانی:

زبان های ایرانی- گروه (خانواده) یی از زبان هایی از دید ژنیتیکی خویشاوند اند که از زبانی که در ادبیات زبان شناختی (زبانشناسیک) «زبان مشترک ایرانی»، «زبان مشترک اصلی ایرانی» و یا «ایرانی کهن» نام گرفته است، زاده شده اند.

واژه ایران ریشه در کلمه «اریا» دارد. قبایل هندوایرانی (اریایی) باشنده گستره آسیای میانه، پشته ایران و همواری های شمال هند، در دو هزار سال پ. م.، خود را با این نام می خواندند. به این معنا، کلمه اریا در سیماهای گوناگون دستوری در سروده های ریگویدا (میانه های هزاره دوم پ. م.) سنگنبشته های پارس، در اوستا و نیز در توپونیم ها (نامجاها)، انتروپونیم ها (نام های آدم ها یا نامکسان) و اتنونیم ها (نام های تباری) [و نیز هایدرونیم ها (نام های رودخانه ها و دریاچه ها)-گ.] بازتاب یافته است.

دگردیسی (تحول) این واژه در زبان پارسی (تاجیکی) چنین می نماید: «ایران» پارسی کهن- (به زبان تاجیکی «ائران»)، در اوستا- اِرئانم ویجو (پسانتر ائران ویج)- گستره بودوباش اریاییان (ایرانیان)- نام نواحی نیمه افسانه یی بود که در عهد ویرایش اوستا (سده ششم میلادی) همچون میهن نخستین یا خاستگاه (بنگاه) ایرانیان و در عین زمان میهن زرتشت ارزیابی می گردید.1

زبان های ایرانی و زبان های هندی، شاخه واحد «هندوایرانی» (اریایی) گروه بزرگ زبان های «هندواروپایی» را می سازند. 2

[در زمینه چونی و چگونگی و مسیرهای سرازیری و اسکان توده های اروپاییدی (هندو ایرانی) به پشته های ایران و هند، از سوی پژوهشگران فرضیه های گوناگونی ارائه گردیده است.-گ.]

بر پایه فرضیه ت. و. گمکاریلیدزه و و. ایوانف، 3 گستره جامعه هندواروپایی را می توان در مناطق دامنه های جنوبی قفقاز تا مناطق شمالی بین النهرین دجله و فرات جا داد. آغاز فروپاشی زبان نیایی هندواروپایی به دوره نه دیرتر از سده چهارم پ. م. و شاید هم به پیمانه چشمگیرتری پیش از آن مرتبط است. دیرین ترین جامعه زبانی که از زبان پرا-هندواروپایی (پیشین هندواروپاییان) جدا شده بود را بایسته است گروه دیالکت های اناتولی پنداشت.

در پی آن، جامعه «یونانی- ارمنی- اریایی» جدا گردید که در آینده به سه شاخه دیالکت های یونانی، ارمنی و هندوایرانی از هم فروپاشید. گستره تاریخی پرا- زبان (زبان پیشین) هندوایرانی بخش شمالی پشته ایران بود. پدیدارشدن قبایل هندوایرانی را در آن جا بایسته است به نیمه نخست هزاره سوم پ. م. مرتبط دانست.

هنوز در سرودهای ریگویدا نشانه های جداشدن گروه های خاص دیالکتی (که در آینده سرآغاز زبان های ایرانی را گذاشتند) در چهارچوب جامعه مشترک هندوایرانی به چشم می خورند. منظور از برخی از هایدرونیم ها و توپونیم های جنوب خاوری ایران و افغانستان و نیز نامکسان هایی با ویژگی های خاص فونیتیکی اند.

نه دیرتر از سده دهم پ. م. و شاید هم پیش تر از آن، باشندگان ایرانی زبان در گستره تاریخی ایران غربی شناخته شده اند.

در اوستا که در اواخر هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پ. م. به میان آمده است، از یک سو پراکندگی ایرانیان خاوری در مناطق آسیای میانه و افغانستان شرح داده می شود و از سوی دیگر، کوچیدن های فزاینده قبایل ایرانی زبان، به ویژه ایرانیان خاوری از طریق آسیای مرکزی و گستره شمالی دشت های حومه کسپین در نزدیکی قفقاز شمالی و جزیره نمای کریما که در هایدرونیم های اروپای خاوری (در نام های رودهایی چون دُن، دنیپر، دنیستر، دانیوب (به روسی دونای)) بازتاب یافته است. مواد باستانشاسی کشف شده در گستره شمال افغانستان (باختر قدیم) گواه بر کوچیدن قبایل هندوایرانی به جاهای تاریخی پراکندگی آنان از غرب از طریق پشته ایران می باشند.

فراوانی شمار بسیار واژه های ایرانی در زبان های فینی (فنلندی) و اوگری گواه بر دیرین تر مهاجرت قبایل ایرانی زبان از طریق آسیای میانه در جهات شمالی و غربی

اند. 4 مگر، فرضیه گمکاریلیدزه و ایوانف از سوی محافل گسترده علمی حمایت نمی گردد. بیشتر پژوهشگران (تاریخ دانان، باستان شناسان و زبان شناسان) هوادار این دیدگاه اند که میهن نخستین توده های هندوایرانی را بایسته است در گستره جنوب خاوری اروپا [(در گستره میان رودهای ولگا تا دانیوب یعنی در دامنه های شمالی قفقاز، جنوب غرب روسیه، جنوب اوکراین و بالکان-گ.)] جستجو کرد. درست از همین جا بود که در آغاز هندواروپاییان و سپس ایرانیان به گونه منظم مهاجرت نموده بودند. بخشی از ایرانیان، در آغاز دوره تاریخی در گستره آسیای میانه کنونی بودوباش داشتند. 5

در هزاره دوم پ. م. دیالکت های خاوری و غربی از هم جدا شدند. دست کم در اوایل هزاره یکم پ. م. دیگر تفاوت های چشمگیری میان آن ها رونما گردیده بود. 6 این تفاوت ها در نتیجه پراکنده شدن قبایل ایرانی و دور شدن و جداشدن آن ها از هم دیگر پدید آمده بودند. مرز فرضی و شرطی جدایی میان دو گروه یاد شده، بیابان دشت کویر در ایران مرکزی شمرده می شود 7 که در خاور آن قبایل قدیم ایرانیان خاوری و در غرب آن ایرانیان غربی می زیستند.

نشانه های اصلی تقسیم شدن زبان های ایرانی به ایرانی غربی و شرقی بیشتر فونیتیکی (آوایی) و به پیمانه کمتر مُرفولوژیکی اند.

سر از آغاز جداشدن زبان های ایرانی از جامعه هندوایرانی (اریایی) تاریخ این زبان ها به گونه مفروض و مشروط به سه دوره تقسیم می شود:

1. ایرانی باستان (تقریبا از آغاز هزاره دوم پ. م. تا سده های چهارم- سوم پ. م.)
2. میانه (سر از سده های چهارم- سوم پ. م. تا سده هشتم میلادی)
3. نو (سر از سده هشتم میلادی تا به امروز)8

این شیوه سنتی دوره بندی در کل مبتنی است بر شالوده دو نشانه: در نظرداشتن داده های زبان شناسیک و کرونولوژی (گاهنامه یا تقویم) مطلق. با این هم، در عمل هنگام تعیین مرزهای دوره های تاریخی تنها یکی از این دو نشانه در نظر گرفته می شود. برای مثال، مرز میان زبان های دوره های باستان و میانه بر پایه نشانه های صرفا زبان شناسیک تثبیت می گردد- «آن چه که بر جامانده و حفظ گردیده است» (و آن چه که از مجموعه ویژگی های تیپ باستانی حفظ نگردیده است)». نشانه کرونولوژی مطلق در این جا رلیوانت نیست. یعنی بی ربط است و کارایی ندارد:

سانسکریت کلاسیک و زبان «اوستایی» در محیط روحانی (مذهبی) حتا امروز هم کاربرد دارند.

آن چه مربوط می گردد به مرز میان دوره های [زبان های پارسی (ایرانی)-گ.] میانه و نو، این مرز از روی کرونولوژی مطلق تثبیت می گردد- «زبان زنده (مرده) یا زبان قابل فهم (زبان غیرقابل فهم) در حال حاضر)». اصل زبان شناختی مرتبط با قدمت یا نو بودن سیستم زبانی در این جا رلیوانت از کار بر نمی آید. یعنی بی ربط است و کارآیی ندارد. برخی از زبان های دوره نو می توانند نسبت به زبان های دوره میانه دارای قدمت بیشتر باشند (برای مثال پشتوی امروزی در مقایسه با پارسی میانه)9. با این هم، به رغم همه نارسایی ها، این سیستم کرونولوژی برای مطالعه تاریخ زبان های ایرانی مناسب است و به پیمانه گسترده کاربرد دارد.

از جمله زبان های ایرانی شناخته شده دوره باستان، تنها از دو زبان یادمان های مکتوب مانده است- پارسی باستان و اوستا. از سایر زبان ها- اسکیتی (ساکی) و مادی- داده هایی به درجات متفاوت بیشتر با روش قیاسی (مقایسه یی)-تاریخی، احیا شده اند. 10

زبان پارسی باستان متعلق به گروه غربی زبان های ایرانی است. به این زبان سنگنبشته های یادمانیmonumental (کتیبه های ماندگار) میخی نمای هخامنشیان (سده های ششم تا چهارم پ. م.) حک شده اند که بزرگترین و مهم ترین آن ها از دید محتوا کتیبه بیستون است که تاریخ آن به 519 پ. م. می رسد. این سنگنبشته در سه نسخه ایلامی، اَکَدی و پارسی باستان به ما رسیده است.

برای نوشتن متن پارسی باستان کتیبه بیستون به گونه اختصاصی سامانه ویژه دبیره (رسم الخط) میخی نما ابداع گردیده بود. دانشمندان چنین می پندارند که این خط اختراع دیواندران و دبیران (کاتبان) آرامی و ایلامی بود.

در نوشته های میخی نمای پارسی باستان که با داوری از روی داده های اپی گرافیک (لوحه یی) می توان گمان زد که شتابزده ساخته شده بودند، آشکارا تاثیر دبیره (رسم الخط) ایلامی و آرامی احساس می شود.

به هر رو، خط میخی نمای پارسی باستان خاص برای نوشتن کتیبه های مانومنتال (یادمانی) به کار برده می شد. یعنی صرف برای سنگنبشته ها ساخته شده بود. خط میخی رایج در آن برهه، که در زبان های ایلامی و اَکَدی کاربرد

داشت، برای نوشتن متون پارسی باستان مناسب و مساعد نبود. آفرینندگان خط میخی نمای پارسی باستان (به گمان غالب آرامی ها) اصول دبیره (رسم الخط) آرامی را به کار می بستند. دبیره میخی نمای پارسی باستان آمیزه یی است از ترکیب موفق خط سیلابی (هجایی) ساده (تنها هجاهای باز) و حرفی.

آن چه مربوط می گردد به وراندازی (مقایسه) آن با خط اَکَدی و ایلامی، مشترکات این دبیره ها تنها در همانندی صرفا ظاهری (اشکال میخی نمای نشانه ها یا علایم) و کاربرد نگاره های رمزی یا ایدئوگرام ها[187] بود. (برای مثال، ایدئوگرام Xsh برای واژه شاه) 11

زبان اوستا زبان ناهمگون و نامتجانسی است که نمی توان آن را دربست به یکی از گروه های زبانی خاوری یا غربی ایرانی متعلق دانست. همه تلاش ها مبنی بر شامل ساختن آن به گروه زبان های ایرانی شمال غربی (از سوی رایهیل، مورگن استرنه و...) و همین گونه به گروه زبان های ایرانی خاوری (هینینگ، نیوبرگ، بئنونیست و...) قانع کننده از کار نبرآمدند.

زبانی که گات ها با آن تدوین یافته است، دیرین ترین بخش اوستا است که خود زرتشت را مولف آن می شمارند. در این حال، زبان متون اوستای جوان که متاخر می باشد، با متون گات ها متفاوت است. بیشترین تفاوت ها دارای بار کرونولوژیکی (گاهنامه یی یا تقویمی) اند. اما می توان همین گونه مجاز دانست که قسما دلیل این اختلافات زبانی، داشتن شالوده های دیالکتی گوناگون می باشد. در این حال باید به سنجش گرفته شود که زبان اوستایی گات ها بیشتر فرم انفرادی زبانی آخرین نماینده شعرسرایی عهد هندوایرانی است، در حالی که آفرینندگان زبان مقدس اوستای جوان نه تنها متون دارای سنین مختلف (هم کهن و هم جوان)، بل نیز دارای خاستگاه های متفاوت را پذیرفته بودند.

همانا دلیل بی قاعدگی و ناهنجارمندی پدیده های زبانی در متون اوستایی جوان همین است. متن اوستا احتمالا پیش از این که به رشته نگارش درآید، دستخوش دگردیسی های چشمگیر شده بود. بر زبان اوستایی روشن است دیالکت های

---

[187] . ایدئوگرام ideogram – نگاره های رمزی، نوشته های تصویری، نشانه های رمز آلود، تصویرهای رمزی، سیمانما، سیمانگار، نمایشگر، نمایانگر، حروف تصویری، ایماها، تصویرهایی که اندیشه ها و باورها و نیز اجسام و اشیا و موجودات را در نمادها به نمایش می گذراند-گ.

زنده رایج در آن برهه تاثیر گذاشته داشته اند. دستنویس اوستا همچنین می توانست در روند بازنگاری های دبیران (کاتبان) دست خورده باشد.

و. ب. هنینگ به این نتیجه رسید که زبان اوستا جای ویژه یی را در میان زبان های ایرانی شرقی و غربی می گیرد.

چنین بر می آید که متن اوستا با دبیره ویژه اوستایی تنها در سده ششم میلادی در دوره ساسانی به رشته نگارش کشیده شده باشد. هر چند، در «دینکردِ» (سده نهم) اطلاعاتی آورده می شود در باره آن که متون اوستا در عهد هخامنشیان به رشته تحریر درآمده بود اما بعدا از سوی الکساندر مکدونی آتش زده شد. پسان ها در عهد اشکانیان (در سال های 250 پ. م.-226 پ.م.) دوباره از «زندان فراموشی» نجات یافتند و در دوره اردیشیر متن مقدس به گونه نهایی تثبیت گردید. چنین بر می آید که در دوره فتوحات اعراب بخش هایی از متون مقدس از دست رفته باشد. اما در این دوره مولفان دینکردِ چند بار بیشتر مواد اوستایی نست به متن دست نوشته یی که به آنان (سال 1278 و پس از آن) رسیده بود، در دست داشتند.

هنگام ساختن دبیره اوستایی، همه نشانه های بدون ابهام (ساده و واضح) دبیره پهلوی و همه نشانه های دارای معانی متمایز یا متباین (تفاضلی یا متعدد) آن پذیرفته شدند. همین گونه نشانه های اضافی ساخته شدند تا دبیره یی به دست بیاید که به گونه کامل همه حروف بی صدا و صدادار را با همه ویژگی های آوایی (فونیتیکی) آن بازتاب دهند. خط اوستایی از راست به چپ نوشته می شد.

متفاوت از پهلوی کتابی، هر حرف جداگانه نوشته می شد یا در موارد استثنایی با حروف دیگر به شکل پیوندی، متصل ligature پیوست نوشته می شد که به آسانی از هم فرق می گردید. در این دبیره ایدئوگرام ها و diacritic دیاکریتیک ها یا حروف تمیز دهنده (تفکیک دهنده) وجود نداشت. هر حرف و هر عنصر یک کلمه پیچیده با نقطه از هم جدا نوشته می شد. 13

در دوره پارسی میانه، تفاوت میان زبان های ایرانی گروه خاوری و غربی نسبتا آشکارا پدیدار می گردد. زبان پارتی (ارشکانی) مربوط پارسی میانه غربی و زبان های سغدی، خوارزمی، باختری و ختنی سکایی مربوط زبان گروه ایرانی خاوری می شوند.

زبان های ایرانی میانه به هر پیمانه هم که از هم فرق می شدند، همه آن ها را (به استثنای سکایی و باکتریایی یا باختری) یک عامل بسیار مهم با هم پیوند می داد- رسم الخط. زبان های سغدی، خوارزمی، پارتی و پارسی میانه از دبیره دارای خاستگاه آرامی کار می گرفتند. توسعه این دبیره از بسیاری از جهات از راه های موازی روان بود. از همین رو هم است که هنگام تحقیق پیرامون زبان های ایرانی میانه دبیره (رسم الخط) را می توان یک عنصر پیونده دهنده ارزیابی کرد. 14

در امپراتوری هخامنشی، زبان آرامی و دبیره آرامی نقش اصلی را در مدیریت کشور به ویژه در پیوند با مراودات و مکاتبات مرکز امپراتوری با ساتراپ ها (از جمله سغد، خوارزم و...) باز ی می کرد. معمولا نامه ها را با رنگ روی چرم می نوشتند.

شمار بسیار اسناد کاری (در مصر) یافت گردیده است که شهزاده هخامنشی ارشام- استاندار مصر و اجنت های وی از سویز به دوستان و کارمندان شان به مصر فرستاده بودند.

در پرسپولیس پنجصد تابلوگک گلی با خط آرامی یافت شده است. و نیز سکه هایی با قدمت سه صد سال پیش از میلاد که بر روی آن ها نامکسان هایی حک شده اند، که گواهِ کاربرد دبیره آرامی در ایران پس از باژگونی دودمان هخامنشی اند. با توجه به همانندی با سکه های کوشانی، چنین می پندارند که باید این سکه ها در گستره میانی رود آمو رایج بوده باشند.

خیلی مهم از همه، سنگنبشته بد حفظ شده به روی آرامگاه داریوش یکم در نقش رستم از کار برآمد که با دبیره آرامی یا به زبان پارسی متاخر و یا هم به زبان اوایل پارسی میانه تدوین شده بود و تاریخ آن سده سوم پ. م. تثبیت گردیده است.

سکه های فزونشمار شاهان کوچک (شاهک ها) و نیز اسناد اشکانی (پارتی) یافت شده از نیسا و آوروما ن بر کار برد دبیره آرامی گواهی می دهند. با اطمینان می توان چنین پنداشت که زبان آرامی تقریبا در میانه های سده دوم پ. م. از سوی زبان های ایرانی رانده شده بود. اما با این حال، دبیره (رسم الخط) آرامی همچون دبیره زبان های ایرانی باقی ماند- با شمار فراوان ایدئوگرام های آرامی. گزینش ایدئوگرام ها به گونه دلخواهانه و خودسرانه نبود. ایدئوگرام ها را کاتبان می آموختند.

گذار به دبیره ایدئوگرافیک تدریجی بود: در آغاز ترتیب کلمات جای خود را به نحو زبان مادری (مطابق دستور زبان مادری) واگذار می کردند، هر چند flexion (انحنا، خمیدگی، انعطاف) آرامی باقی می ماند. در یک مرحله دشوار است معین کرد که ما با زبان بد آرامی سر و کار داریم یا با ایدئوگرافی ایرانی. در یک یا دو شکل سفت و منجمد شده خمیدگی flexion دیده می شود و اکنون دیگر می توان به گونه آشکار و دقیق خصلت ایدئوگرافیک خط را بازشناخت.

در زبان پارتی برای مثال، برای کلمه «پسر»، «فرزند» می نوشتند BR (که پور Puhr خوانده می شد). هر چند به معنای «پسرِ من» یا ««فرزندِ من» بود. در زبان پارسی میانه - BRH می نوشتند. با این که «پسرِ او» ، «فرزندِ او» معنا می داد. این بود که ضرورت آن پدید آمد تا به وظایف نحوی کلمه ها وضاحت داد. چنین چیزی از طریق افزودن تکمله های آوایی (فونیتیکی) نامنهاد یعنی از طریق افزودن انتهاها یا پایانه ها (terminals endings) های ایرانی به ایدئوگرام های سفت و منجمدشده محقق شد. چنین چیزی در همه زبان های ایرانی میانه دارای کرتر همانندی بود.

در ادبیات پارسی این نوع خط نام «هزوارش» (در پارسی میانه اوزوارشین، فعل اوزوار به معنای داشتن، آگاه شدن، پرسیدن) را گرفت که از دید ریشه شناسی با واژه ایرانی باستان «وار»- «پوشاندن» و «پرده انداختن» پیوند دارد. دلیل همانندی در سیستم ایدئوگرام ها عبارت است از تاثیر دیرپای زبان ایلامی که ناشی از مراودات خطی نسبتا گرانبار درازمدت بود.

همبودی (مشترک بودن) سامانه خط ایرانی دارای خاستگاه آرامی صرفا به کاربرد ایدئوگرام های زبان آرامی محدود نمی گردید ، بل همچنین بر خصلت کاربرد الفباء و مهارت های املایی هم گسترش می یافت.

تقریبا یک هزار سال پس از پذیرش الفبای آرامی، کاربرد نشانه های تفکیک کننده حروفdiacritical جدا گردید. چنین کاری به دلیل همانندی فزاینده طرز نگارش برخی از حروف بود که خوانش را دشوار می ساخت. 15با این هم، کاربرد نشانه های تفکیک کننده diacritical بار منظم نداشت: اکثر از قلم می افتاد و رعایت نمی شد.

دبیره باختری که برای نوشتن متون به زبان باختری به کار می رفت، برخاسته از خط رسمی Cursive مورب یا مایل (کج ایتالیک) یونانی بود که به گونه یی که می پندارند،

در ساتراپ های هلنی شده دولت پیشین هخامنشی همچون ارثیه فرهنگی پادشاهی یونانی باختری تا سده نهم به کار می رفت. 16

برای نوشتن متون ختنی- ساکی دبیره براهمی نوع هندی و دارای خاستگاه هندی به کار می رفت. 17

با بررسی همه رسم الخط ها یا دبیره هایی که برای نوشتن متون ایرانی زبان به کار می رفتند، می توان دو گونه دبیره را از هم جدا کرد:
1- دبیره های رسمی و اداری که در آغاز در دبیرخانه های دولتی به کار می رفتند، اما سپس به سایر عرصه ها هم رواج یافتند.
2- دبیره هایی که برای نوشتن متون مذهبی (مانند دبیره های اوستایی، مانوی، سُریانی، «پهلوی کتابی»، دبیره سوترای سغدی Sogdian alphabet sutras) به کار می رفتند.

شایان یادآوری است که تقریبا همه دبیره های رسمی ایرانی میانه بر اساس دبیره آرامی به میان آمده بودند.

نارسایی های دبیره های رسمی ایرانی زبان و این که مذاهب میسیونری یا تبلیغی- تبشیری Missionary religions دارای خاستگاه زبانی بیگانه بودند، از عوامل و علل اصلی یی بودند که کلیسای مسیحی ایرانی و مبلغان مانوی به خاطر آن ناگزیر گردیدند دبیره ویژه و کامل تری بسازند18 (در این باره پسانتر خواهیم نوشت).

زبان های ایرانی میانه غربی و شرقی، به رغم تماس های تنگاتنگ و نزدیکی با هم بر شالوده چنین وسیله مهمی چون خط، از دید دستوری آشکارا راه های جداگانه یی را پیش گرفته بودند. به ویژه زبان های ایرانی میانه تیپ غربی در مقایسه با زبان های ایرانی باستان متحمل جهش های بزرگی گردیده بودند.

از دید مرفولوژی، زبان های ایرانی باستان را می توان با سانسکریت و یونانی باستان مقایسه کرد. در حالی که تیپ ایرانی غربی میانه با زبان انگلیسی در یک تراز ایستاده است.

در زبان های ایرانی میانه غربی همه انتهاها یا پایان endings های اسمی ایرانی باستان از میان رفته بودند و

همراه با آن ها همه کتگوری های حالت ها[188] category and type of case و نوع ها (مذکر، مونث و خنثی)[189] و دگرگونی های چشمگیری در سامانه افعال رخ داده بود.

از دیدگاه فونیتیک، تیپ ایرانی میانه غربی در اثر از دست دادن انتهاها یا پایان های اسما و بسیاری از حروف صدادار کوتاه در هجاهای باز درون کلمه ها سرشار و غنی از هجاهای بلند شدند. بیشترینه کلمه ها و واژه ها در زبان های ایرانی میانه غربی با حروف بی صدا می انجامند (پایان می یابند یا ختم می شوند).

تیپ خاوری زبان های ایرانی میانه از بسیاری از دیدگاه ها با زبان های ایرانی میانه غربی متفاوت بودند. در گام نخست، در زبان های ایرانی خاوری میانه پایان ها یا انتهاهای صدادار هم در اسامی و هم در افعال حفظ گردیده بودند و این گونه حتا کلمه ها به شکل جمع به بی صدا (کوتاه) می انجامیدند (پایان می یافتند، ختم می شدند)؛ وضعیتی که به خودی خود بسنده بود تا به دیالکت های ایرانی خاوری میانه کرکتر های بیخی دیگری بدهد.

در زبان های شرقی و غربی ایرانی میانه، قواعد اختصار ساختن یا مختصرسازی کلمه ها به گونه های مختلف عمل می کردند، که بیشتر بر حروف صدادار آغازین کوتاه تاثیرگذار بودند (به گونه مثال هُرمزدا Hurmazda در زبان سغدی و هُرامیزد Huramizd در پارسی میانه پهلوی و اشکانی که برگرفته از اهورامزدای ایرانی باستان (پارسی) اند).

و. ب. هینینگ برخی از تفاوت ها از دید تیپ زبانی میان زبان های سغدی و زبان های ایرانی غربی را خاطرنشان می سازد. در این باره می توان بهتر از هر چیزی با مطالعه نسخه های دست نویس (scraps) یافت شده در تورفان؛ داوری کرد. در بیشترینه موارد این دست نوشته ها تکه، تکه یا پاره پاره (فراگمنتال Fragmental) جداگانه اند. زبان این دست نوشته ها سغدی است. اما از روی تکه پاره ها یا فراگمنت ها نمی توان محتویات contents آن ها را آشکارا دریافت. چون تنها انجمن ها associations، اجزای جمله ها particles، افعال کمکی auxiliary verbs، ضمایر pronouns دیده می

---

[188]. Категории подежа и рода

[189]. شایان توجه و بسیار مهم است دقت کرد که همانا در زبان های ایرانی میانه غربی بود که نوع های مذکر، مونث و مخنث از میان رفت و پسان ها این میراث را برای زبان پارسی دری نو بر جا گذاشتند.-گ.

شوند. در یک سخن، عناصری که در بر دارنده بار مفهومی کامل نیستند.

بر عکس در فراگمنت های پارتی و پارسی میانه (ساسانی) محتوای متون قابل فهم و درک اند حتا با یک نگاه تند و گذرا. زیرا تقریبا هر کلمه در این جا دارای معنای مستقل می باشند.

مواد و مدارک مکتوب تثبیت شده و ضبط شده در باره زبان های رایج در گستره آسیای میانه در عهد باستان در دست نیست. با این هم، اوضاع زبانی در عهد باستان در گستره آسیای میانه و مناطق همجوارآن را می توان از روی مواد و مدارک ایرانی باستان، یونان باستان و شمار دیگری از منابع و آثار تاریخی و نیز به پیمانه معینی بر اساس مواد توپونومیک (گیتایی یا جغرافی یا نامجاها) احیا کرد.

اهمیت بزرگی را یادداشت های کوتاه تاریخدان و جغرافی دان یونان باستان- استرابون (سده یکم پ. م. و سده یکم میلادی) دارد. او خاطرنشان ساخته بود که باشندگان باختر و سغد تقریبا آشکارا glottos paramikron بودند.[190] 19چنین چیزی اجازه می دهد گمان برد که در عهد باستان زبان های سغدی و باختری همچون دو دیالکت باهم نزدیک بوده اند. عین چیز را همچنین داده های توپونومیک هم تایید می دارند. 20

گستره اصلی گسترش زبان سغدی در عهد باستان و در اوایل سده های میانه عبارت بود از وادی های زرافشان و قشقه دریا، اوستروشانا و بخشی از وادی فرغانه و چاچ (تاشکنت کنونی). در سده های نخست میلادی زبان سغدی در دوردست ها در خاور سرزمین سغد در سمی ریچیا (هفترود) در واحه ترکستان خاوری چین گسترش داشت- جایی که سغدیان شماری

---

190 glottos paramikron.

Glottos یا glottis - «چاکنای- دهانه یا مدخل نای است که تارهای صوتی در آن قرار دارد. به تعریف زبان‌شناسی چاکنای، فاصله میان تارآواها است.

چاکنای مجموعه پرده های صوتی و فضای بین پرده هاست. چاکنای نقش مهمی در تولید اصوات دارد. همخوانی که با انسداد یا سایش در چاکنای تولید می‌شود را همخوانی چاکنایی می‌گویند.» (برگرفته از ویکی پیدیا).

Para پارا هم به معنای دوگانه یا چند گانه است. -گ.

از کولونی های بازرگانی را در مسیر جاده ابریشم بزرگ بنیاد گذاشته بودند.

زبان سغدی در سده های چهارم تا دهم میلادی به شماری از گویش ها و لهجه ها فرو پاشید. از دیالکت های فزونشمار زبان سغدی، مهم ترین آن ها دیالکت باشندگان سمرقند- پایتخت سغد بود که در شالوده دبیره و خط زبان سغدی نهاد شد و در روند چندین سده مهم ترین زبان ادبی، علمی و مذهبی و بازرگانی بین المللی در گستره آسیای میانه و آسیای مرکزی گردید. یافته های یادمان های مکتوب به زبان سغدی در گستره وادی های زرافشان، اوستروشانا و هفترود دال بر آن اند که تا سده نهم میلادی زبان سغدی همچون مهم ترین زبان مراوده و مکالمه مانده بود. هر چند بافتار تباری این سرزمین ها بس رنگارنگ شده بود: در کنار سغدیان در سده هشتم در این جا گروه های تباری یی می زیستند که به دیالکت های ایرانی غربی سخن می گفتند و نیز یفتلی ها، تورک ها، فرغانه یی ها و عرب ها. 21

یکی از دیالکت های زبان سغدی هم اکنون نیز در سیمای زبان یغنابی (سغدی نو) به زندگی خود ادامه می دهد. 22

باختر کهن (به زبان پارسی باستان- Baxtris)، بخدی (Baxdi)، به یونانی قدیم- Baktra) منطقه تاریخی یی بود در راندمان علیا و میانی رود آمو که در شمال آن کوه حصار و در جنوب آن هندوکش قرار داشت. در عهد ایران باستان (اوایل و میانه های هزاره یکم پیش از میلاد) باشندگان بلخ ایرانی زبان بودند- چیزی که در باره آن بی تردید هم داده های منابع تاریخی و هم توپونومیک (نامجاهای) باختری و هم نام های باختریان قدیم آمده به ویژه در اوستا گواهی می دهند. 23

در سده دوم پ. م. این منطقه را ساک ها و قبایل تخاری (کوشانی) گرفتند و [از همین رو-گ.] پسان ها در منابع به نام تخارستان (کشور تُخارها) یاد شده است و زبان آن هم به نام زبان تخاری.

به سال 1957 در سرخ کُتل (در شمال افغانستان) سنگنبشته یی یافت گردید (که در باره آن پسانتر خواهیم نوشت). به گونه یی که ماریک 24 دانشمند فرانسوی که برای نخستین بار این کتیبه را تثبیت و به گونه تحریری معرفی کرد، کتیبه به یکی از دیالکت های باختری قدیم نوشته شده بود که از سوی کوشانیانِ (برخاسته از محیط قبایل ساکی-

تخاری و آمده از ترکستان خاوری به گستره بلخ)، پذیرفته شده و آن را فرا گرفته بودند.

ماریک پیشنهاد کرد تا زبان این سنگنبشته را «ائتیو-تخاری» بنامند. در این حال او خاطر نشان ساخت که در زمینه مورد نظر سخن بر سر زبان تخاری باشندگان تخارستان (باختر باستان) است، نه زبان تخارهای مستعار (سیرها)ی باشنده کوچا و کاشغر که در گذشته به نام های زبان های تخاریA و تخاریB یاد می شدند و همین گونه منظور از زبان قبایل تخاری (کوشانی) هم نیست که در سده دوم پ. م. به باکتریا آمده بودند.

پس از چاپ مقاله هینینگ در سال 1969 زیر نام «کتیبه باختری» 25 نام زبان کتیبه سرخ کُتل به گونه نهایی قاطعانه به نام زبان باختری 26 پذیرفته شد.

در نیمه نخست سده هفتم یک زایر چینی به نام سیوان تسزیان به این منطقه آمد و در گزارش خود نوشت که «در کشور تو- خو- لو (تخارستان) دبیره ویژه یی هست که 25 حرف دارد و به گونه افقی نوشته می شود و در بامیان هم کاربرد خط، آیین های مذهبی و سکه ها مانند پادشاهی تخارستان است و[اما] زبان اندکی فرق دارد. »

و در کشور کاپیسا «خط به پیمانه یی زیادی با خط تو خولو همخوانی دارد [اما] رسم و رواج ها، زبان و آیین های مذهبی بسیار از آن متفاوت است و اختلاف دارد.»

سپس سیوان تسزیان گزارش می دهد که در شی- کی- نی (شغنان) و در کشور شانگ – می (چترال؟) خط با کشور تخارستان یکی است اما زبان دیگری دارند. زائر چینی از وجود شمار فراوان آثار ادبی در کشور تخارستان هم یاد می کند. 27.

چنین بر می آید که ال-سامانی، مولف عربی زبان سده دوازدهم نیز همین دبیره (رسم الخط) را در نظر داشته بود. به گزارش او در مناطق وشگِرد (فیض آباد کنونی) و کوادیان (قبادیان) (شهر توز کنونی) الفبای ویژه یی هست که با آن کتاب هایی نوشته شده است. 28.

به باور ای. گیرشیویچ، کاربرد دبیره یونانی در زبان باختری در سده یکم پ. م. آغاز گردیده بود. در این هنگام زبان باختری به مرحله ایرانی میانه تکامل خود رسیده بود. اما وضعیت ایرانی باستان زبان باختری تثبیت نگردیده است.

در سده هفتم میلادی زبان باختری و دیالکت های ایرانی خاوری «گروه خاوری» در گستره تخارستان و خُتلیان گسترش پیدا نموده بود.

می توان گمان برد که چنین زبان هایی ایرانی معاصر مانند منجانی و ییدگا ادامه یکی از دیالکت های زبان باختری اند. هر چند از آن چه که در یادمان های مکتوب مانده است، متفاوت اند. 29

زبان خوارزمی که از سایر زبان های ایرانی خاوری با خودویژگی خود متمایز است، جایگاه میانی را بین زبان سغدی و زبان های ایرانی جنوب خاوری (مانند پشتو و...) می گیرد. مگر در عین زمان، مشترکات بسیاری با زبان های پارتی، اوستی و زبان اوستا هم دارد.

در لکسیکون زبان خوارزمی کلمه هایی حفظ گردیده که در اوستا هم آمده است. اما در دیگر زبان های ایرانی به مشاهده نمی رسد. (برای نمونه، به زبان خوارزمی «واس» (وس) به معنای سخن گفتن در اوستا به شکل واشا (وشه) آمده است).

زبان خوارزمی بر دو نوع است:
زبان خوارزمی کهن که در مکتوبات آرامی- خوارزمی ضبط گردیده است و زبان خوارزمی بعدی که در یادمان های مکتوب نوشته شده عربی- خوارزمی دیده می شود.

در عهد باستان دست کم تا سده های هفتم- ششم پ. م. زبان خوارزمی در گستره پهناوری رواج داشت. نه تنها در خود خوارزم (دلتای ریزشگاه رودهای آمو و سیر در دریاچه اَرال) بل نیز در شماری از نواحی همجوار آن . 30

در سده های نخست میلادی دایره گسترش زبان خوارزمی تا مرز خوارزم کاهش یافت که در منابع عربی سده های میانه در باره آن سخن رفته است. دبیره یی که با آن اسناد خوارزمی پیش از اسلام نوشته می شد، از یک سو همانند با پارتی است و از سوی دیگر با کهن ترین خط سغدی.

در کل، خط خوارزمی یادآور خطی است که در «مکاتیب قدیمی سغدی» (که در باره آن پسانتر خواهیم نوشت)، تثبیت و ضبط گردیده است.

گمان برده می شود که خط سغدی کهن تا اوایل سده یازدهم هنوز کاربرد داشت. افتادن خوارزم به دست فاتحان عرب و نابودسازی یادمان های مکتوب قدیم، منجر به به میان آمدن دبیره یی نو بر شالوده الفبای عربی- پارسی گردید

که برای نوشتن فونیتیک خوارزمی عیار گردیده بود. آغاز کاربرد این الفبا برای خورازمی شاید مقارن با سده دهم بوده باشد. زبان خوارزمی در سده چهاردهم بیخی از میان رفت و ناپدید گردید. 31

در عهد ساسانیان (سده های سوم- هفتم میلادی) در گستره آسیای میانه دیالکت های ایرانی غربی گسترش یافتند که بر شالوده آن ها در آینده زبان ادبی یی تشکل یافت که پارسی، پارسی دری یا فارسی نام گرفت. این گونه، هنوز در آن دوره [در آسیای میانه-گ.] یک وضعیت دوزبانی پدید آمده بود که در آن هم به زبان های ایرانی خاوری و هم به زبان های ایرانی غربی سخن گفته می شد. زبان های پارسی میانه [ساسانی-گ.] و پارتی [اشکانی] همچون زبان های ادبی و مذهبی جوامع مانوی و مسیحی سغدی و باختری نقش بزرگی را بازی می نمودند. زبان پارتی (منطقه واقع در جنوب خاوری دریای کسپین) هنوز در دوره اشک ها (سده سوم پ.م.- سده سوم میلادی) زبان دولتی پادشاهی گردیده بود که در ترکیب آن افزون بر سراسر ایران کنونی، شماری از مناطق آسیای میانه هم شامل بود. از همین رو، یادمان های خطی پارسی میانه [ساسانی-گ.] (دست کم مانوی و مسیحی) و پارتی (اشکانی) بخش جدایی ناپذیر فرهنگ خلق تاجیک را می سازند. 32.

شرح و وصف زبان های ایرانی گسترش یافته در گستره آسیای میانه کامل نخواهد بود هرگاه یادآور نگردیم که در باختر افزون بر زبان باختری از زمان های قدیم دیالکت های گوناگون ساکی- تخاری و یفتلی هم وجود داشتند که بر شالوده آن ها زبان هایی تشکل یافتند که اکنون به بنام زبان های پامیری یاد می شوند. دردمندانه از این زبان ها (زبان های ساکی، تخاری و یفتلی) یادمان های مکتوب بر جا نمانده است.

سر از نیمه دوم سده ششم با سرازیری توده های تورکی زبان به گستره آسیای میانه (میانرودان رودهای سیر و آمو) تعامل زبان های ایرانی و تورکی آغاز می گردد که با حدت بیشتر در گستره ترکستان خاوری رخ می دهد.

پی نوشت ها

1- «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستانی»، مسکو، 1979، ص. 11

2- همچنین دیدگاه دیگری هم هست که موجودیت گروه زبان های «هندوایرانی» در خانواده زبان های «هندواروپایی» را نمی پذیرد. هر چند نزدیکی آشکار زبان های ایرانی و هندوایرانی در حالت باستانی آن رد نمی شود. در این

رابطه، «نشانه های مشترک ساختاری» ویژه زبان های هندی و ایرانی نه به دلیل زاده شدن آن ها از یک زبان نخستین اریایی مشترک فرضی، بل در گام نخست با آن توضیح داده می شود که دیالکت های پروتوایرانی (نیا ایرانی) و پروتو هندی (نیاهندی) از زمان های بسیار قدیم دو دیالکت خویشاوند بسیار نزدیک زبان های هندواروپایی بودند، که هر یک از عهد مشترک هندواروپایی حجم بزرگی از دیالکت های مشترک دارای نشانه های ساختاری را به ارث برده بودند. بر پایه این فرضیه، پس از فروپاشی همبودی مشترک هندواروپایی، این دیالکت ها (هندی و ایرانی) با زیست باهمی در یک گستره مشترک زبانی، زمان درازی در تماس های تنگاتنگ جغرافی (گیتایی) و فرهنگی قرار داشتند که در نتیجه آن نوآیی های مشترکی برای هر دو دیالکت پدید آمدند. (ماکییف ای.، «تیوری عمومی زبان شناسی مقایسه یی»- مسکو، 1977، برگ های 45-46)

3- گمکریلادزه ت. و.، ایوانف، و. و.، «زبان های هندواروپایی و هندواروپاییان»- جلدهای 1-2، تفلیس، 1984

4- همان جا، برگ های 681-921.

5- عاصمف، م. س.، «پژوهش ها در باره تاریخ تباری آسیای مرکزی در عهد باستان (در دو هزار سال پ. م.) در دوره شوروی»// سمپوزیوم بین المللی «مسایل تباری تاریخ باستانی آسیای مرکزی»، دوشنبه، 17-22 اکتبر 1977، چاپ مسکو، 1978، ص. 18؛

و نیز:

باباجان غفورف، «تاجیکان»، کتاب 1، چاپ دوم، دوشنبه، 1989، برگ های 33-35.

[مساله «هندوایرانی» و به ویژه مساله در باره مکان و زمان ریختیابی جامعه مشترک «هندواروپایی»، از دشوارترین و پیچیده ترین مسایل علم تاریخ است.

(در باره مساله «هندواروپایی» در علوم معاصر نگاه شود به:

Die Urheimat der Indogerman. Ed. B. Schlerath.- Darmstadt, 1968;
Indo-Europeans. Ed. B. Cordona, H.Hoenigswald.- Philadelphia, 1970

و همچنین:

سافرونف و. آ.، «میهن نخستین هندواروپایی»، شهر گورکی، 1989، برگ های 12- 27)

در تاریخ دور و دراز این مساله، فرضیه های رنگارنگ بسیاری مطرح گردیده است و چه بسا هم ضد و نقیض. با این هم، در این اواخر آهسته آهسته تیوری یی رو به ریختیابی است که با گذشت هر روز هواداران بیشتر و بیشتری پیدا می کند. بر پایه این تئوری، میهن نخستین هندواروپاییان دشت های کرانه های [شمالی-گ.] دریای سیاه و دریای کسپین (و شاید هم خاوری تر از آن) در هزاره های پنجم تا سوم پیش از میلاد بوده است. این

تیوری از دید باستانشناسیک بهتر از هر کس دیگری کامل تر و متقاعدکننده تر از سوی گ. چایلد و م. هیمبوتاس مدلل و مستدل شده است. و در واقع هم، [این تیوری] به رغم نکات بحث برانگیز بیخی طبیعی در تعبیر و تفسیر برخی از جزییات، در کل از بیشترین احتمال تاریخی برخوردار است: تیوری بسیار به خوبی در کانتکست عمومی تاریخ تباری هندواروپاییان و گستره جغرافیایی بودوباش شان می خواند و به یاری آن بدون هر گونه دردسر مسایل خصوصی تاریخ هندواروپایی حل می گردد که به خودی خود نشانه صلابت، درخور اعتماد بودن و وثوق فرضیه شمرده می شود.

چندی پیش یک تیوری نو، اما بس شگفتی برانگیز از سوی ت. و. گمکریلادزه و و. و. ایوانف مطرح گردید که در آن همه چیز برعکس پندارهای پیشین انگاشته می شود. این تیوری با توالی و ترتب عجیبی با طبیعت کلی روندهای تباری و مسیرهای کوچروی ها در نواحی مورد بررسی و فاکت های مشخص تاریخی در تناقض است. به رغم ارزشمندی بی چون و چرای کتاب این دو پژوهشگر که مواد و مدارک بس بزرگی را در زمینه مساله هندواروپایی گردآوری نموده اند، کانسپت مطروحه شان به هیچ رو نمی تواند تاریخ دانان را در پذیرش آن متقاعد گرداند.

به هر رو، پژوهشگران درکل، در بستگی از موقفی که در پرابلماتیک عمومی هندواروپایی می گیرند، همچنین به بررسی و ارزیابی مسایل جزیی تر تاریخ تباری هندوایرانی هم می پردازند. (برای نمونه نگاه شود به: ریچارد نلسن فرای، «تاریخ ایران باستان»، 1984، مونشن، برگ های 45-63، به زبان انگلیسی.
یادداشت: این کتاب به زبان روسی هم ترجمه شده است.-گ.)
همچنین:
Schmitt R. Aryans- Elr.- vol 2- Fasc 7, 1987- p. 684-687
و نیز آثاری که در کتابنامه این اثر آمده است.

بر پایه پنداشت ها مبنی بر واقع بودن میهن نخستین هندواروپاییان در گستره دشت های شمالی اروآسیایی، نیاکان توده های هندوایرانی جدا شده از جامعه مشترک پروتوهندواروپایی، بایستی از این دشت ها به سوی جنوب به راه افتاده و نخست به واحه های کشاورزی آسیای میانه و سپس به پشته ایران و شمال هند رهسپار شده باشند. این چنین برداشت از دیرین ترین تاریخ هندوایرانیان تقریبا در میان همه تاریخدانان، زبانشناسان و باستانشناسان جا افتاده و از سوی همگان پذیرفته شده است و به راستی هم چنین تعبیر و تفسیری کامل تر از همه پنداشت های پیشین است که با فاکت ها و آنالوگ های تاریخی همخوانی دارد.

با این هم، دیدگاه های دیگری هم اند که شماری پیرو و هوادار دارند. مانند فرضیه ارائه شده از سوی گمکریلادزه و ایوانف و نزدیکان شان که مهاجرت دیرین ترین هندوایرانیان را در مسیر مخالف می انگارند: از غرب ایران به خاور و شمال خاوری، به هند و آسیای میانه و سپس به دشت های اروپایی. اما این گونه باسازی (ریکنستروکسیون) گذشته های دور، در پهلوی آن که بر گمانه زنی های غیر قابل اثبات تکیه می زنند، با فاکت های دست داشته در تضاد و تناقض قرار می گیرند و همین گونه خلاف مسیر های حرکت و جهات کوچروی های تباری در گستره های یاد شده که مبتنی بر گواهی ها و داده های مدلل اند.

خود روند «اشغال» آسیای میانه و سرزمین های جنوبی تر از سوی هندوایرانیان بسیار دراز و پیچیده بوده است و از دید تاریخی نیز از سوی پژوهشگران به گونه های مختلف بازسازی می گردد.

مدت هاست (به ویژه پس از کشف رد پایی دیرین ترین هندوایرانیان در آسیای قدامی در هزاره دوم پ. م.) گمان زده می شود که پیش از آمدن موجی از دشت نوردانی که با خود به آسیای میانه و پشته ایران گویش های دیرین ایرانی را به همراه آوردند، دست کم موج دیگری هم بوده است که عبارت بوده است از توده های هندوایرانی. کامل تر و مدلل تر از هر جایی، این دیدگاه در آثار ت. بارود بیان شده است.

اوضاع مشخص تاریخی اسکان نخستین قبایل ایرانی زبان به آسیای میانه نیز ساده نبود و هنوز از پرداز کامل و همه جانبه آن بسیار دوریم.

روشن است در بُعد باستانشناسی کارهای بسیاری انجام شده است. هر چند هنوز هم کارهای دیگری در پیش رو است. در این عرصه به ویژه پژوهش ها و کاوش های انجام شده از سوی استاد بانو کوزمینا که در آثار وی بازتاب یافته است، درخور ارجگزاری است.

مبنایی در دست است گمان برد که نمایندگان موج نخست هندوایرانیان دارندگان فرهنگ گورستان های دخمه یی اواخر هزاره سوم– اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در دشت های اروآسیایی بودند که مرده های خود را با مراسمی در گورهای دخمه یی به خاک می سپردند. درست در همین هنگام فرهنگ همانندی (فرهنگ زمان بابا) در آسیای میانه پدیدار می گردد که تا افغانستان هم پخش می گردد [گه

گواه بر سرازیر شدن این قبایل به این سرزمین ها است- گ.]

در مناطق کشاورزی آسیای میانه، باشندگان بومی به گمان غالب دارای خاستگاه غیر هندواروپایی (پروتودراویدیی؟) که دارنده فرهنگ حفظ شده در سایت های باستانشناسی گورکا نازماک V پنداشته می شوند، با قبایل هندوایرانی (اریایی) آمده از دشت های اروآسیایی آمیزش می یابند. اما تقریبا سر از ربع دوم هزاره دوم پ. م. در همه در مناطق کشاورزی و زمینداری آسیای میانه به جای فرهنگ های پیشین (از جمله فرهنگ «دشلی-سپلی» در گستره باختر (بلخ) آینده) فرهنگ نوی پدید می آید که بر فرهنگ نازماک VI چیره گردیده، جانشین آن می شود.

در اوضاع فراگیری بی چون چرای سنت های زمینداری و کشاورزی [از سوی مهاجران تازه وارد هندوایرانی-گ.]، فرهنگ زمانه سیمای نوی را به خود می گیرد. به ویژه در سنت های خاکسپاری که در گذشته ویژه قبایل دشت نشین بود، دگرگونی هایی رونما می گردد و تغییراتی پدید می آید. این وضعیت امکان می دهد گمان برد که قسما یا کلا سیمای تباری باشندگان زمیندار پیشین آسیای میانه هم در اثر آمیزش با تازه از راه رسیدگان، به سخن دیگر نخستین هندوایرانیان، دگرگون شده باشد.

درست در همین هنگام، نخستین آثار حضور هندوایرانیان در آسیای قدامی هم به ظهور می رسد. امکان دارد «کافری ها» (نورستانی های کنونی باشنده افغانستان) از بازماندگان این موج نخستین هندوایرانی بوده باشند. چنین می نماید که هنوز در سده های میانه، زبان های خویشاوند با زبان های کافری، در گستره به بارها پهناورتر از گستره امروزین بودوباش شان (از جمله در غور؟) پخش گردیده بود.

موج دوم هندوایرانیان با یادمان های فرهنگ اندرونفوا (دقیق تر فرهنگ های اندرونفوا) مرتبط دانسته می شود.

هنگامی که در مناطق زمینداری آسیای میانه رسم و رواج خاکسپاری دخمه یی پخش می گردید، در استپ ها در میهن نخستین این فرهنگ و خاستگاه هندوایرانیان؛ فرهنگ نوی پدیدار گردیده بود- فرهنگ کلبه نشینی.

دو نوع اصلی فرهنگ اندرونفوی- عبارت اند از فرهنگ های پتروفی- الاکولی و فئُدروفی. آن چه مربوط می گردد به مناسبات متقابل همه این گروه های یادمان ها، در میان باستانشناسان از مدت ها پیش بدین سو کنکاش هایی داغی

روان است. اما در تاریخ تباری توده های هندوایرانی آسیای میانه نقش برجسته و پیشتازی را چنین بر می آید که دارندگان فرهنگ های الاکولی و فئُدروفی بازی نموده باشند. شاید دارندگان فرهنگ الاکولی با سنت های گور کردن مردگان با گرایش غربی آن، اریایی هایی دیرین ایرانی زبان بودند و دارندگان فرهنگ فئُدروفی که مرده های خود را می سوختاندند، با توده های دارای اتنوژنز اریایی هندی کدامین پیوندهایی داشتند.

درست مانند آن چه که با آمدن موج نخستین رخ داده بود، با سرازیر شدن موج دوم هم دشت نشینان بار دیگر با باشندگان زمیندار بومی آمیزش یافتند. روشن است تماس ها همواره نمی توانست دارای بار صلح آمیز باشد. هر چه بود، در سده های پسین هزاره دوم پ. م. همین موج دوم زمینه ساز تعویض نو فرهنگی در مناطق کشاورزی آسیای میانه گردید و بار دیگر در فرهنگ کشاورزی و زمینداری، شماری از سازواره های فرهنگ دشتی وارد گردید.

سایت های باستانشناسیک «گورکا- یا-3 » با قدمت اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره یکم پ. م.، به گونه تثبیت شده متعلق به قبایل ایرانی شمرده می شود.- هیات ویراستاران]
. Kuiper F.B.I, Old East Iranian Dialects// Indo- Iraniian Jornal- 1976, -18 6 (1)- p. 251.

7. [مرزهای معین یادشده میان زبان های ایرانی غربی و شرقی را که به راستی اکثر در آثار تخصصی کشیده شده، می توان تنها با ملاحضات فراوان و اما واگرهای بسیار پذیرفت. نه دربست. دشت کویر را می توان مرز میان دو گروه زبانی یادشده ایرانی می توان پنداشت (راستش حتا در این مورد هم کار به آن سادگی نیست که برخی می پندارند). چنین بر می آید که تنها دوره میان تهاجمات بزرگ قبایل ساکی [و تخاری-گ.] از شمال و خاور به آسیای میانه در سده دوم پ. م. سرآغاز گسترش وسیع زبان های ایرانی خاوری در مناطق کشاورزی این سرزمین و رخنه گویش پارسی از غرب به سوی دور دست های خاور [در دوره های هخامنشیان- ساسانیان-گ.]، سر آغاز پهن شدن زبان های ایرانی غربی در آسیای میانه گردید.

روشن است در عهد باستان، بیابان دشت کویر نمی توانست کار چنین مرزی را انجام دهد. زیرا گستره ایرانیان «اوستایی» به هر پیمانه که آن را دقیق تر تعیین ننماییم، باز هم بی تردید (با این کنون دیگر همه موافق هستند) در خاور بیابان واقع بود و زبان اوستایی را نمی توان نه به زبان های غربی و نه زبان های شرقی ایرانی

متعلق دانست (البته، استناد به زبان اوستایی در این مورد مشخص تنها آن گاه ارزش دارد، هرگاه این زبان را یک زبان مذهبی ناب که با همه ویژگی هایش در اعصار بعدی تدوین یافته بود، نپنداریم).

8- «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان»، مسکو، 1978، برگ 63.

هم چنین اُرانسکی ای. م.، «مقدمه یی بر فیلولوژی ایرانی»، مسکو، 1988، برگ 57.

9- ائدلمان د. ای.، «مسایل دوره بندی زبان های هندوایرانی فاقد یادمان های نوشتاری»// مجله «تازه های پژوهشگاه علوم»، 1972، شماره 3، برگ 116.

دوره بندی سنتی زبان های ایرانی به پیمانه چشمگیری منوط به دوره بندی یادمان های نوشتاری است یعنی دوره بندی یی که مبتنی است بر نشانه های فرهنگی- تاریخی. با این هم، در بسیاری از موارد، دوره بندی بر اساس نشانه های زبانشناسیک می تواند با دوره بندی بر اساس نشانه های فرهنگی- تاریخی مطابقت داشته باشد. برای نمونه نگاه شود به: اُرانسکی ای. م. «در باره تناسب دوره بندی تاریخ زبان با دوره بندی یادمان های نوشتاری (از روی مواد ومدارک زبان های ایرانی)// مجله «زبان های جهان»، 1975، شماره 2، ص. 34.

10. آبایف، و. ای.، «گویش های اسکیتی- سارماتی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان»، ص. 272- 364

و نیز:

Mayrhofer M. Die rekonstruktion des Medischen. Anzeigen der Phil.- hist. Klasse der Österreischen Academie der Wissenschaften. Ig, 1968.

. Brandeustein W. Mayrhofer M. Handbuch des Altpersischen.- Wiesbaden, 11 1964.- S.17-26; Hinz W. Neu Wege im Altpersischen.- Wiesbaden, 1973.- S.15-19.

. Henning W. B. The Disintigration oft he Avestic Studies // Henning W.B. 12 Selected papers II .- Acta Iranica.- 1977.- Nr. 15.- P. 151-167.

[دژوی. ای. ائدلمان هم به نتیجه گیری همانندی- آن هم بر اساس مواد فونیتیک (که به گونه یی که در بالا خاطرنشان ساخته شد، دارای اهمیت ویژه برای تقسیم بندی دیالکتولوژیک زبان های ایرانی اند) در پژوهش ویژه خود در باره فونولوژی زبان های ایرانی رسید: زبان اوستا در دیرین ترین و کهن ترین بخش خود با نبودِ سامانه خصوصیات نوآورنده»- هم ایرانی غربی و هم ایرانی شرقی ... مشخص می شود. در این حال، زبان اوستا در تراز یک «پرا زبان» (زبان پیشینیان) در جا نزد و راه تکامل ویژه خود را پیش گرفت (هر چند هم از «پرا زبان» چندان دور نه). (نگاه شود به: ائدلمان، «دستور مقایسه یی زبان های

ایرانی خاوری»، فیلولوژی، مسکو، 1986، ص. 217)- شورای ویراستاران]
13. «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان» ص. ص. 136-138،
Compendium Linguarum Iranicarum. Herausgeforben von Rudiger Schmitt.- Wiesbaden, 1989.- S. 32-33; Alphabete und Schrift-Zeichen des Morgen- und des Abendlands.- Berlin, 1969.-S.21
14. Henning W.B. Mitteliranisch.- Handbuch der Orientalistik. Abt.1. Bd. 4, Iranistik. Abschn.1, Linguistik.- Leiden; Köln, 1958.- S.21.

15. همان جا، ص. ص. 21-22، 30-33
16. استیبلین- کامنسکی ای. م.، «زبان باختری» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، ص. 317.-319
17. هیرسینبرگ ل. گ.، «زبان ختنی ساکی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی»، ص. 236/.237
18. Sunderman W. Schriftsysteme und Alphabete im Alten Iran.- Altorientallistische Forshungen. Bd.12.H.1 .1985.-S.101-113.
19. فرای، ریچارد نلسن، «میراث ایران»، مسکو ترجمه روسی، 1992، ص. 72.
[این کتاب به پارسی هم ترجمه شده است-گ.]
[گزارش استرابون (جلد پانزدهم، ص. ص. 2، 8 – 727 تا 723 به شرح زیر است:
او در آغاز با اشاره به گزارش ائراتوسفئنEratosthen ، مرز اریانا را معین می کند (از روی این مرزبندی چنین بر می آید که نه پارس، نه هند، نه باختر و نه سغد [و نه هم کابلستان-گ.] هیچ کدام شامل گستره اریانا نمی شوند).

وی (استرابون) سپس ملاحظات خود را بر گزارش می افزاید: «اما نام اریانا بخشی از (کشورها یا سرزمین های) پارس ها و مادها را هم در بر می گیرد و همین گونه بر کشورها یا سرزمین های واقع در شمال: باختری ها و سغدی ها هم گسترش می یابد. زیرا هرگاه تفاوت های اندک را در نظر نگیریم، تقریبا همه آن ها همزبان اند.

بسیار مهم است منبع این گزارش را تثبیت کرد. تعیین مرز اریانا دقیقا از روی گزارش ائراتوسفئن Eratosthen داده می شود. زیرا با این گونه تعبیر و تفسیر، این مرز با یکی از sfragida ها – (بخش فرضی یی که روی آن ائراتوسفئن Eratosthenزمین های مسکون را از هم جدا می کند) مطابقت دارد. روشن است که مرزهای این بخش ها نیز فرضی اند و در این مورد با ساحه اریانای تاریخی [ایران] مطابقت نداشتند. از همین رو، استرابون توضیحات بایسته را بر آن می افزاید. اما پرسش در این است که آیا او در

توضیحات اضافی خود باز هم به ائراتوسفئن تکیه داشته است یا آن را از کدام منبع دیگری بر گرفته است؟
برگر- ناشر فراگمنت های اثر ائراتوسفئن بر آن است که «جایز نیست نقل قول را به تعیین مرزهای اریانا منوط کرد».
(Berger. H. Die geographischen Fragmente des Eratosthenes – Leipzig, 1889-s. 242)
دانشمندان دیگر ترجیح می دهند توضیحات را به مگاسفئن یا آپولودور نسبت بدهند.
Tomaschek W. Ariana- RE, II (I), 1896-p. 814)

به راستی، هم مگاسفئن و هم آپولودور باختر را حتا همچون نگین کل اریانا می پنداشتند.
(نگاه شود به: استرابون، XI ، 11، 1- ص 516)
با این هم، هر چه بود، تعلق داشتن این توضیحات به Eratosthen از دید ما بیشتر محتمل است. سخن بر سر آن است که Eratosthen در نوشتن شرح و وصف آسیای میانه بیشتر از آثار مولفان عهد الکساندر مکِدونی بهره گرفته بود. و درست در آثار تاریخ نویسان الکساندر می توان فاکت هایی را یافت که بر اساس آن به گمان غالب این توضیحات مدلل شده بودند.

در یکی از صحنه های تراژیک جنگ برای مکدونی ها در سغد، فرموخ لیکی (اهل لیک؟) ترجمان که زبان های باشندگان بومی را نیک می دانست، خودنمایی می کند. (نگاه شود به: آریان، آناباسیس، جلد چهارم، ص. ص. 3، 7، 5، 3)

بیش از این، از او به گونه مستقیم در هیچ جایی یاد نمی شود. اما چنین بر می آید که از وی بی آن که نامش گرفته شود، در یک صحنه قدیمی تر یاد می کنند: یک نفر لیکی که زمانی اسیر بود، در خدمت الکساندر او را در لشکرکشی به پرسپولیس همراهی می کرد (کورتسی، جلد پنجم، ص. ص. 4، 4، 10-13؛ جلد پنجم- دوازدهم؛ دیودور، جلد هفدهم، ص. ص. 58، ص. ص. 5، 6؛ پولوتراخ، الکساندر، 37؛ پولئین، جلد چهارم، ص. ص. 3، 27؛ آریان، آناباسیس، جلد سوم، ص. ص. 8، 4)

این گونه، این آدم لیکی که زبان پارسی را نیک می داند، با رسیدن به سغد (جایی که در گذشته هیچگاهی آن را ندیده است) در رکاب الکساندر، می تواند به زبان های بومی سخن بگوید [و به آسانی نقش ترجمان را بازی نماید]. روشن است چنین چیزی تنها در صورت نزدیکی بسیار زبان های سغدی و پارسی [باستان] آن برهه ممکن بوده می تواند. عین چیز در باره زبان باختری هم صدق می کند.

اما چنین می نماید که چنین چیزی به دشوار می توانست ممکن باشد هرگاه منظور ما از زبان های سغدی و باختری عصر الکساندر همان زبان های ایرانی خاوری شناخته شده از روی یادمان های هزاره یکم میلادی باشد.

[یعنی زبان پارسی باستان هخامنشی با زبان های باختری و سغدی بسیار نزدیک بوده اند. برعکس، زبان های ایرانی شرقی دوره های کوشانیان و یفتلیان و همین گونه زبان های سغدی و ...از زبان های ایرانی غربی مانند زبان های پارتی و ساسانی متفاوت بوده اند. دلیل آن چند چیز می تواند باشد:
یکی سرازیر شدن توده های ساکی و کوشانی (و سپس هپتالی و کیداری و خیونی) از گانسو و تورفان و کاشغر و... به گستره آسیای میانه و ایران شرقی (افغانستان کنونی)، دو دیگر، رهیابی آیین بودایی، تاثیر زبان های هندی، چینی، تبتی، مغولی و تورکی از مسیر راه ابریشم بر این دو گستره و از سوی دیگر، نیز نزدیکی زبان های پارتی و ساسانی با ارمنی و زبان های رایج در بین النهرین و همین گونه راهیابی آیین های یهودی و مسیحی به گستره ایران غربی.-گ.]

به هر رو، زبان های اسکیتی [(که از زبان های ایرانی خاوری به شمار اند)-گ.] معاصر الکساندر متفاوت از زبان های باختری و سغدی به زبان پارسی [باستان هخامنشی-گ.] چندان نزدیک نبودند. از این جا می توان چنین نتیجه گیری کرد که زبان های ایرانی باشندگان زمیندار آسیای میانه اعصار پیش از تهاجم بزرگ قبایل اسکیتی [و تخاری-گ.] در سده دوم پ. م. به زبان های ایرانی غربی نزدیک بوده اند تا به زبان های ایرانی شرقی قبایل ساکی یا دست کم میان این دو گروه یک وضعیت میانی را داشتند]-شورای ویراستاران.

20- خرامف، آ. ل.، «بار دیگر در باره topoformants سغدی»// پیک پژوهشگاه علوم تاجیکستان شوروی، شعبه علوم اجتماعی، 1968، شماره 3 (53)، ص. ص. 85-89

21- لیفشیتس و. آ.، خرومف آ. ل.، «زبان سغدی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، ص. ص. 347-350

22- خرومف آ. ل.، «زبان های ایرانی نو»، مسکو، 1987، ص. ص. 644- 701

23- استئبلین- کامنسکی ای.م.، «زبان باختری»، ص. 314-315

24. Maricq A. Lagrande inscription de Kaniska et, l,etec-tokharien, l,ancien langue de la Bactriane// JA.-1958, 246.-P. 384.

25. Henning W.B The Bactrian inscription// BSOAS.-1960.-Vol. 23.-pt1,-P. 47-55.

26- [به راستی، زیر تاثیر اتوریته هینینگ، شمار بسیاری از پژوهشگران (هر چند نه همه) اکنون زبان اصلی سنگنبشته کوشانی را باختری می پندارند. اما از دید تاریخی چنین پنداشتی به هیچ رو مدلل نیست. خود هینینگ در تایید دیدگاه خود بر آن تکیه می زند که زبان سنگنبشته سرخ کتل وضعیت میانی را بین زبان پشتو و زبان یدگاه- منجی از یک سو و زبان های سغدی، خوارزمی و پارتی از سوی دیگر دارا است.
(نگاه شود به:
Henning W. B. The Bactrian Inscription)
اما این وضعیت زبانی در منطقه مورد نظر نه پیشتر از اوایل عهد ایرانی میانه، پس از سرازیری قبایل اسکیتی در سده دوم پ.م. تثبیت شده بود. برای عهد ایران باستان مبنایی هست تا (به گونه یی که در بالا خاطرنشان ساختیم) وضعیت دیگری را گمان زد. افزون بر این، چنین چیزی یک حادثه بسیار بی نظیر می بود هرگاه دودمان شاهی برخاسته از فاتحان کوچی، زبان باشندگان بومی را زبان نخست رسمی سنگنبشته های یادمانی خود بر می گزیدند.

اشکانیان زبان بومی پارتی را برای مراودات و مکالمات روزمره به کار می بردند، اما نه برای سنگنبشته های شاهی. هخامنشیان دبیره ویژه یی را برای زبان مادری پارسی خود بر گزیدند که آن را برای نوشتن نسخه نخست سنگنبشته های شاهی به کار ببردند. هرچند کاتبان آرامی، اَکَدی و ایلامی را در خدمت داشتند.

...و به راستی، با آن که تاریخ کاربرد خط در عصر کوشانی تثبیت نشده است (سده یکم یا دوم میلادی)، کوچکترین اشاره یی هم به آن نیست که چنین خطی پیش از به قدرت رسیدن کوشانیان و یا حتا تا آمدن تخاریان (یوئه شی ها یا ماهبانویان) کوچی به باختر وجود داشته است. افزون بر آن، برخی از داده ها از جمله داده های مشاهدات جغرافیایی تاریخی دال بر آن اند که این خط می توانسته است تنها پس از تهاجم اسکیت ها در سه دوم پ. م. به گستره باختر پدید آمده باشد.
Gershevith I. Bactrian Literature.- CHI . 1983- vil.3 (2). – p. 1255). (
بنا بر این، احتمال آن بیشتر می رود که زبان سنگنبشته سرخ کتل- زبان تخاریان (کوشانیان) آمده به باختر باشد، همان گونه که در گذشته بسیاری از دانشمندان می پنداشتند تا این که زبان باختریان بومی. در واقع، نام این زبان «تخاری» است (نگاه شود به: «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های پارسی باستان»، مسکو، 1974، ص. 16)

با این هم، باید به سنجش داشت که کاربرد نام زبان تخاری برای زبان سنگنبشته سرخ کتل پیچیدگی های ترمینولوژیکی را به بار می آورد. زیرا در علم لینگویستیک (فقه الغه) این نام به زبان دیگری داده شده است [منظور زبان سیرها یا تخاری های مستعار است که به اشتباه تخاری خوانده شده بودند-گ.]
27. Pelliot P. Tokhrien et Koutheen// JA.-1934.-224.-P.50
اُرانسکی، ای. م.، «زبان های ایرانی در پرتو تاریخ»، مسکو، 1979، ص. ص. 22-23.
28. برتلد، و. و.، «در باره مساله زبان های سغدی و تُخاری»، کلیات آثار، ج. 2، (2)، مسکو، 1964، ص. 496
و نیز اُرانسکی، ای. م.، «زبان های ایرانی در پرتو تاریخ»، مسکو، 1979، ص. ص. 22-23.
29. استئبلین- کامنسکی، «زبان باختری»، ص. 346
30. [روشن است هیچگونه مواد و مدارکی که گواه بر گسترش زبان خوارزمی در سده های ششم- هفتم پ. م. به این پهنا و دامنه بوده باشد، در دست نیست (و در کل، یادمان های زبان خوارزمی با چنین قدمتی هم وجود ندارد). آن چه که مولف نوشته آورده است، مبتنی بر فرضیه «خوارزم بزرگ» است که برای نخستین بار از سوی مارکورت مطرح گردیده بود و پسان ها از سوی هینینگ و گیرشیویچ و شمار دیگر از دانشمندان پشتیبانی و به آن مفهوم تازه یی بخشیده شده بود که آن را با سنت های زرتشتی پیوند می زد. طبق این فرضیه، پادشاهی باستانی خوارزم که با آن پادشاهی کاوه ویشتاسپ (در سده های هفتم-ششم پ. م.) (در دوره زرتشت) پیوند زده می شود، در بیرون از گستره واحه خوارزم پهن بود و مرو و هرات را هم در بر می گرفت. اما چنین پنداشتی تنها یک فرضیه است. آن هم فرضیه روی هم رفته بس سست و لرزان که مبتنی بر منابع نیست. ما در زمینه در بالا به تفصیل توضیحات داده ایم. - شورای ویراستاران]
31. لیفشیتس و.آ.، «زبان خوارزمی»، در «فرهنگ دانشنامه یی (دایره المعارفی) لینگویستیک»، مسکو، 1990، ص. 573-574.
32. راستورگویوا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارسی میانه» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، مسکو، 1981، ص. 146/6؛
و نیز:
راستورگویوا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارتی»، در «فرهنگ دانشنامه یی (دایره المعارفی) لینگویستیک»، مسکو، 1990، ص. 491،
و همچنان:
مولچانووا ای. ک.، «زبان پارسی میانه»، همان جا، ص. ص. 369-368

و نیز:
Sonderman W., Parthisch.- Compendium, S. 114-137,
Sonderman W., Mittelpersisch.- Compendium, S. 138-164.

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دوازدهم

1B

یادمان های نوشتاری

به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام

(تا سده هشتم میلادی)

اوستا

ævestá

یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم. شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

چندی پیش بخش A پیشکش حضور دوستان گردید. اما آن چه مربوط به بخش B می گردد، بایسته است نکاتی را به عرض برسانیم:

با توجه به گرانباری متن و پیچیدگی آن که نیازمند دادن توضیحات ضروری در هر مورد و نیز مقایسه آن با آن چه که در زمینه در آثار چاپ شده به زبان پارسی دری در دست است و نیز با توجه به دشواری پژوهش در زمینه، بایسته دیدیم هر یادمان مکتوب را جداگانه به دست نشر بسپاریم. چون در کتاب نخست به معرفی اوستا پرداخته شده است، ما نیز در این جا بر روال گذشته، در آغاز در بخش B1 آن چه را که در باره اوستا در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، می آوریم. همچنین ترجمه بخش هایی از اوستا

از ویکی پیدیا به زبان روسی با چند جدول را هم به آن می افزاییم. در پی آن، یک نوشته پژوهشی زیر نام «**افسانه هاي كهن در اوستا**» نوشته یکی از پژوهشگران ایرانی را خدمت پیشکش می کنیم و سپس در بخش دوازدهم B2 ترجمه متن روسی را تقدیم می کنیم تا خوانندگان گرامی بتوانند با مقایسه چهار متن، به برداشت های بهتری دست یابند:

اوستا

(برگفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش و فشرده سازی)

اَوستا نام فراگیر مجموعه کهن‌ترین نوشتار و سروده های ایرانیان است، که همانا دانشنامه ایرانیان بوده و در روزگار باستان بیست و یک نسک (کتاب) naska داشته و هم اکنون دارای پنج بخش است. بخش‌های اوستا بر این پایه اند:

یَسنه[191] که سخنان زرتشت، شناخته شده با نام گاهان در آن گنجانده شده، یشت‌ها (سرودهای نیایشی)، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستا. اوستا از سوی ایگناسیو به سال 1858 در برلین به فرانسوی ترجمه و چاپ شده است.

واژه شناسی:

واژه اَوِستا که در خود کتاب نیامده، به چمِ دانش و شناخت است و با واژه «ودا»، نام کهن‌ترین کتابِ دینی هندوان همریشه است. روی‌همرفته اوستا را می‌توان به چمِ «آگاهی‌نامه» یا «دانشنامه» دانست که آن را مرجع نامه نیز می‌نامند.

ریشه های این - «ابستاگ» در پارسی میانه و «آپستاوا کا» (ستایش خدا) در پارسی باستان است. در متون کهن دوران پس از اسلام، از اوستا با نام‌های دیگر نیز یاد شده است. از آن میان می‌توان نام‌هایی چون ابستا

---

[191]. یسنا، به پهلوی- yasn، yazišn، در اوستا- yasna به چم ستایش، از فعل yaz به چم ستودن، تقدیس. برای مقایسه در سانسکریت- yajña-ی.

(a)bestā(h)، اَستا، اَبستاق، وستا، ستا،
اوستاک، آبستا، اَبستاغ و بستاق را بر شمرد.[1]

در مجمل التواریخ آمده است:

«...و زردشت کتاب بستاق که ایشان ابستا و وستا خوانند، برگشتاسب عرضه کرد.»

همچنین خاقانی در سروده اش آورده است:[2]

روم آن جا که آبستا بخوانم
چو این جا معنی قرآن ندانم

تاریخچه اوستا:

بخش‌های اوستا در دوران های گوناگون به‌دست کسان پرشماری نوشته شده است، ولی از آن میان تنها بخشی از سرودها از آنِ خود زرتشت است. نوشته های اوستا دربرگیرنده است از نیایشِ اهورا مزدا و امشاسپندان و دیگر ایزدان و نمادهای طبیعت و بایسته های آدمی در جهان بهشت و دوزخ و داستان های ملی.

گویند پس از آن که اسکندر مقدونی کاخ پادشاهی ایران را آتش زد، اوستا را نیز سوزاند. بلاش اشکانی فرمان داد تا اوستای پراکنده را از شهرهای ایران گرد آورند. اردشیر بابکان، تنسر را مأمور سامان دادن آن کرد. پسرش شاپور یکم کار پدر را دنبال کرد و سرانجام اوستا را به همان شیوه کهن به بیست و یک نسک بخش کردند و نام‌ها و شرح این نسک‌ها در کتابِ پهلوی دینکرد و کتاب‌های دیگر آمده است[3] نسک‌های بیست و یکگانه اوستا به سه بهر بخش می‌شده است:

- نسک‌های گاسانیک در دانش و کار مینوی. (Gāsānīg)
- نسک‌های داتیک در دانش و کار جهانی.(Dādīg)
- نسک‌های هاتک مانسریک در آگاهی از کردارهای میانِ جهانِ مینوی و جهانِ خاکی.[4]
(Hadag-mansrīg)

اوستای امروزی دارای بخش‌های زیر است:

- یسنا، گاهان بخشی از یسن است.
- ویسپرد
- وندیداد
- یشت ها
- خرده اوستا.

سروده های «یشت» (که به زرتشت نسبت داده می‌شوند، ولی کمابیش می‌توان گفت که وی آن ها را نسروده است) در اوستای نو جای دارند و گمان می‌رود که وابسته به دوره هخامنشی (۶۴۸ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) هستند. «وندیداد» نیز که در اوستای نو جای دارد، گمان می‌رود که دیرتر و در زمان پارت‌ها (۱۴۱ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) سروده شده باشد. «ویسپرد» در برگیرنده تازه‌ترین بخش اوستاست که به زبان پارسی میانه نوشته شده و به دوره ساسانی (۲۲۶ تا ۶۵۱ میلادی) بر می‌گردد.

کهن‌ترین نگارش دست‌نویس اوستا، اکنون در کوپنهاک پایتخت دانمارک است و در سال ۱۳۲۵ میلادی نگاشته شده است، این نگارش را خاورشناس سرشناس دانمارکی وسترگارد (Westerguard) با خود از ایران به اروپا برد.[۵]

دست‌به دست‌شدن نخستین:

گمان می‌رود که برخی از نوشتارهای اوستا پیش از نوشته شدن، سده ها به گونه گفتاری نگاه داشته شده اند. «کتاب ارداویراف» که در سده سوم یا چهارم پس از میلاد نوشته شد، بیان می‌کند که گات‌ها و برخی از دیگر نوشته های موجود در اوستا پیش از یورش اسکندر مقدونی به ایران موجود بوده اند. برپایه دیدگاه شاتروی های آیران، کتابخانه کاخ در یک آتش‌سوزی به‌دست اسکندر مقدونی ویران شد. با این همه، هیچیک از این ادعاها را نمی‌توان تأیید کرد؛ چرا که اگر این متون وجود داشته اند، اکنون هیچ اثری از آن ها نیست. اما راسموس کریستین راسک نتیجه‌گیری کرد که این متون باید از بازمانده های یک ادبیات بسیار بزرگ باشند، همان گونه که پلینی بزرگ در اثر خود به نام «تاریخ طبیعی (پلینی)» یک موبد ازمیری را توصیف می‌کند که در سده سوم پیش از میلاد «دو میلیون از قطعه سروده های زرتشت را تفسیر می‌کرد». همان‌طور که پیتر کلارک در «دین زرتشت، آشنایی با یک مکتب باستانی» (۱۹۹۸، برایتون) خاطر نشان می‌سازد که اگر «گات‌ها» و متون کهن

تر «یسنا» تنها به طور شفاهی دست به دست می‌شده اند، احتمال حفظ کیفیت زبان قدیمی آن ها وجود نداشته است.

ویرایش (پسین ویرایش):

طبق «دینکرد» که یک اثر نیمه مذهبی مربوط به سده نهم است، شاه ولخش (گمان می‌رود که ولگاسس چهارم شاه پارتی بوده که در سال‌های ۱۴۷ تا ۱۹۱ میلادی حکومت می‌کرده) تلاش کرد که متون مقدس را گرد آوری و تنظیم کند. چیزی از نتایج این کار (در صورت انجام شدن) باقی نمانده است. در سده سوم میلادی، شاهنشاه ساسانیان، اردشیر اول (۲۲۶ تا ۲۴۱ میلادی) به موبد بزرگ خود-تنسر فرمان داد که متون دینی را جمع آوری کند. بنابر دینکرد، نتایج کار تنسر یک مجموعه ۲۱ جلدی به زبان اوستایی (نه به زبان اوستایی گاتایی اصلی) به نام «نسک» ها بود که از ۳۴۸ فصل و تقریباً ۳/۵ میلیون کلمه تشکیل می‌شد.

آخرین ویرایش در زمان شاپوردوم (۳۰۹ تا ۳۷۹) انجام شد.

اندیشمندان اروپایی:

متون اوستا نسبتاً دیر به دست متفکران اروپایی رسید. آبراهام آنکوئتیل- دوپرون در سال ۱۷۵۵ به شرق هند سفر کرد و این متون را در جوامع پارسی به دست آورد. او در سال ۱۷۷۱ این متون را بر اساس یک ترجمه به زبان فارسی نو توسط یک موبد پارسی به زبان فرانسوی منتشر کرد. راسموس راسک در دیدار از بمبئی (مومبای کنونی) در سال ۱۸۲۰ چندین دست نوشته از اوستا را جمع آوری کرد و برای نخستین بار با بررسی زبان اوستایی به این نتیجه رسید که این متون باید باقی‌مانده یک مجموعه بزرگ از متون مقدس پارس باستان و بلخ باشند. متونی که راسک آن را جمع آوری کرد، اکنون در کتابخانه دانشگاه کپنهاک قرار دارند. دستنوشته های دیگر در خانه هند شرقی و موزه بریتانیا در لندن، کتابخانه بودلیان در آکسفورد انگلیس و در کتابخانه دانشگاه های مختلف پاریس نگهداری می‌شوند.

زند:

واژه «زند» یا Zend (به معنای «تفسیر» یا «ترجمه») [(و نیز به معنای دانش، آگاهی و... zainti)-گ.] به آخرین متمم های متون پهلوی به زبان پارسی میانه و پازند اطلاق

می‌شود. این تفسیرها که مربوط به اوایل دوره ساسانیان هستند، برای استفاده متون مذهبی نوشته نشدند؛ بل که برای آموزش‌های مذهبی به عموم (که به زبان اوستایی تکلم نمی‌کردند) به کار می رفتند. در مقابل، متون اوستا به عنوان متون مقدس باقی‌ماندند و به زبان اوستایی (که یک زبان مقدس تلقی می‌شد) خوانده می‌شدند. استفاده از عبارت «زند-اوستا» برای اشاره به اوستا یا به کار گیری واژه «زند» به عنوان نام یک زبان یا متن، اشتباهاتی هستند که اخیراً متداول شده‌اند. در سال ۱۷۵۹ آنکوئتیل- دوپرون گزارش داد که به او گفته شده که «زند» نام زبان نوشته‌های باستانی تر است. سر ویلیام جونز در سومین اثر برجسته خود که در سال ۱۷۸۹منتشر شد، از گفتگویی با یک کشیش هندو یاد می‌کند که به او گفته بود: «زند، نام متون مقدس و اوستا، نام زبان است.»

این سرگشتگی در میان متفکران غربی بسیار رایج شد و «زند- اوستا» هنوز هم در مواردی به متون کهن تر اطلاق می‌شود (هرچند نادرست است). اثر اولیه راسک با عنوان «بحثی در باره اعتبار زبان زند» (بمبئی، ۱۸۲۱) در این سرگشتگی نقش دارد. کتاب وسترگارد با عنوان «زند اوستا یا کتاب‌های مذهبی زرتشتیان» (کپنهاک ۵۴-۱۸۲۵) تنها این اشتباه را ترویج کرد.

اوستای متاخر:

اوستای متاخر شامل قسمتی از یسن‌ها، ویسپَرَد، خرده اوستا (نیایش، گاه، سی روزه، آفرینگان)، یشت‌ها، وندیداد، هادّخت نسک، اَوَگَمَدَیچا، وثانسک، آفرین پیامبر زرتشت و وشتاسپ (گشتاسب) یشت است و پنج ششم از کتاب دینی زرتشتیان را تشکیل می‌دهد. در این بخش‌های اوستا با دین زرتشتی متاخرتر روبرو هستیم. پس از زرتشت و شاید در همان زمان او، بسیاری از عقاید قدیم ایرانی و هندوایرانی که در نیایش‌ها و آیین‌های دینی خدایان قدیم منعکس بود، همراه با اسطوره‌ها و افسانه‌های این خدایان یا آیین‌های دینی پیش از زرتشت با عقیده‌های این پیامبر در آمیخت و از آن متون اوستایی متاخر حاصل شد. ایجاد این تلفیق بر اثر گسترش دین زرتشتی در نواحی مختلف ایران بوده است. برخی بر آن هستند که پس از زرتشت با گفته‌های او آمیخته شد، اصولاً مقبول زرتشت نبوده است و تنها علاقه و پای بندی به سنت قدیم، روحانیون پیرو او را بر آن داشته تا این فکرها را با عقیده‌های او بیامیزند.

اما از سوی دیگر، عدم ذکر نام خدایان قدیم هندوایرانی و آیین‌های پرستش آنان در گاهان، دلیل قطعی برای مخالفت با زرتشت با این افکار نیست. زرتشت در گاهان بر آن است که اصول عقاید و نوآوری‌های خویش را بیان کند و آنچه در مد نظر داشته، شاید تغییر نظر طرز اندیشه مردم نسبت به عالم الوهیت است، نه خاصه دخالت در آیین پرستش خدایان، جز مواردی که پسند او نبوده است مانند قربانی‌های بیدادگرانه و افراطی. در نظر او اَهورَه مَزدا برترین خدا است که در میان شش امشاسپند قرار دارد. خدایانی که زرتشت آن ها را طرد کرده است. دَیوَه ها (دیوها) هستند که دسته یی از خدایان هندوایرانی به شمار می‌روند. پرستش این ها هرگز جایی در آیین زرتشتی پیدا نکرد و «دیوها» به حد نیروهای اهریمنی و شیاطین نزول کردند. اگر زرتشت با پرستش خدایانی همچون مهر یا با مراسمی همچون فشردن هوم و غیره مخالفت اساسی داشت، این گونه، خدایان و آیین‌ها مشکل می‌توانستند زمانی پس از او در قلب دین زرتشتی، که از محافظه کارترین دین‌ها است، راه یافته باشند. اوستای متاخر همچنین شامل دعاها و ذکرهایی است که پس از زرتشت تألیف شده است.[۶]

در باره تاریخ تألیف و تدوین اوستای متاخر نمی‌توان به قطعیت اظهار نظر کرد. شاید قدیمی‌ترین بخش‌های آن یعنی یشت‌های کهن، به صورتی که اکنون در دست است، در سده نهم یا هشتم پیش از میلاد، حدود یک سده پس از گاهان، تألیف و تدوین شده است.[۷]

یسنا :

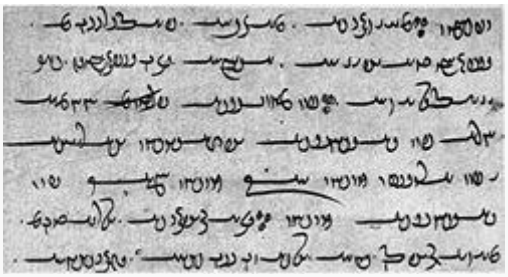

یسنا به خط و زبان پارسی میانه.

یَسن تحت‌اللفظی به معنی «پرستش و نیایش» و از نظر اشتقاق لغوی با کلمات جشن و ایزد فارسی همریشه است. گاهان و یَسن‌های هفت فصل در میان یَسن‌ها قرار دارند. بنا بر این، با محاسبه این بخش‌ها تعداد یسن‌ها ۷۲ تا است و اگر این بخش‌های قدیم تر را جداگانه به شمار آوریم، تعداد آن ها ۳۸ تا است. همه یسن‌ها را در روحان، با عنوان زوت و راسپی، در مراسم دینی یَسنا (یَزِش) که طی آن

شیره گیاه مقدس هوم فشرده می‌شود و با شیر دعا خوانده مخلوط می‌گردد، می‌خوانند. مطالب یشن‌ها به طور کلی از این قرار است:

- یسن ۱ تا ۸ شامل ذکر ایزدهایی است که به شرکت در مراسم یسنا خوانده می‌شوند و نثارهایی که به آن ها تقدیم می‌گردد.[۸]
- یسن ۹ تا ۱۱ هوم یَشت نامیده می‌شود. در یسن ۹ که به صورت گفتگویی میان اَهورَه مَزدا و زرتشت است، به توصیف و اهمیت شیره گیاه هوم و ذکر کسانی که به فشردن این گیاه و فراهم آوردن شیره آن برای مراسم یسنا پرداخته‌اند و پسری که به پاداش آن به هر یک اعطا شده است، اختصاص دارد: ویوَنگهان پدر جمشید، آثویَه Latin[۱] (آبتین، اَثفیان) پدر فریدون، ثریتَه Latin</ref>[۲] (اثرط) پدر اُورواخشیَه Latin[۳] و گرشاسب و پورشسب پدر زرتشت. یَسن ۱۰ در ستایس هوم و یسن ۱۱ شامل نفرین گاو و اسب و هوم بر کسانی است که مطابق آیین با آن ها رفتار نمی‌کنند و در باره سهمی است که از نثار مراسم یَسنا به ایزد هوم اختصاص دارد.[۹]
- یسن ۱۲ و ۱۳ شامل دعای اقرار به دین مزدیسنی (زرتشتی) است و مختصات زبانی اوستای گاهانی را دارد.[۱۰]
- یسن ۱۴ تا ۱۸ دعاهایی است متضمن نام ایزدها.[۱۱]
- یسن ۱۹ تا ۲۱ بغان یَشت نام دارد و تفسیری است بر سه دعای معروف.[۱۲]
- یسن ۲۲ تا ۲۶ دعاهایی است متضمن نام ایزدها.[۱۳]
- یسن ۲۷ متن دعاهای سه‌گانه مذکور در یسن‌های ۱۹ تا 21.[۱۴]
- یسن ۲۸ تا ۳۴. نگاه کنید به گاهان.[۱۵]
- ۳۵ تا ۴۱. نگاه کنید به یسنای هَپتنگهایتی.

یسن ۴۲ در ستایش عنصرهایی است که در آیین یسنا مانند هوم، شیر، گوشت، آب و گیاه به کار می‌روند.[۱۶]

- یسن ۴۳ تا ۵۱. نگاه کنید به گاهان.
- یسن ۵۲ در ستایش اَشه (راستی) است.[۱۷]
- یسن ۵۳. نگاه کنید به گاهان.
- یسن ۵۴ متن دعای زرتشتی به نام آایریما ایشیو. Latin[۱۸۴]
- یسن ۵۵. نگاه کنید به ستایش گاهان.[۱۹]
- یسن ۵۶ درخواست توجه از سوی ایزدها.[۲۰]
- یسن ۵۷ سروش یَشت نام دارد و به توصیف و ستایش سروش، ایزد نظم و انضباط دینی، اختصاص دارد و از نظر ساخت به مهر یشت همانند است و بخشی از آن از این یشت اقتباس شده است.[۲۱]
- یسن ۸۵ در ستایش نماز است.[۲۲]
- یسن ۵۹ تکرار دعاهای ۱۷ و ۲۶ است.[۲۳]

- یسن ۶۰ مشتمل بر یک سلسله دعا برای اقامتگاه های راستکارها است.[۲۴]
- یسن ۶۱ در مدح دعای اَهُونَوَر وُهُو، یِنگهه ها تام و آفرینگان دَهمان و وصیت دیوزدایی آن ها است.[۲۵]
- یسن ۶۲ در ستایش آتش است.[۲۶]
- یسن ۶۳ تا ۶۹ دعاهایی است که در آیین فراهم آوردن آب تقدیس شده باید خوانده شود.[۲۷]
- یسن ۷۰ تا ۷۲ مشتمل بر یک سلسله دعاها است.[۲۸]

ویسپرد :

ویسپَرَد تحت‌اللفظی به معنی «همه ردان (سروَران)» است و تامی به یسن‌ها دارد و مطالب آن از این متون اقتباس شده و مکمل آن ها است. ویسپرد همراه با یسن‌ها و به ویژه در مراسم دینی نوروز گاهنبارها (یا جشن‌های شش‌گانه فصلی) خوانده می‌شود. ویسپرد دارای ۲۴ «کَرده» (=تقسیر شده، بخش) است.[۲۹]

یشت:

فروهر، گمان می‌رود که توصیف یک «فروشی» باشد که در یسنا «یشت ها» و «وندیداد» ذکر شده است.

از نظر لغوی، یشت همریشه با کلمه یَسن است و معنی تحت‌اللفظی آن نیز پرستش و نیایش است. یشت‌ها سروده هایی هستند که در کل به ستایش خدایان قدیم ایرانی مانند مهر، ناهید و تیشتر اختصاص دارند. بیست و یک یشت در دست است. به نام های: ۱-هُرمزد (=اورمَزد) یشت ۲- هفت تن (=امشاسپندان) یشت ۳ اردیبهشت یشت ۴-خرداد یشت ۵- اَردوی سُور (=آبان، ناهید) یشت ۶- خورشید یشت ۷- ماه یشت ۸-تیشتر (=تیر) یشت ۹- درواسپ (گوش) یشت ۱۰- مهر یشت ۱۱- سروش یشت ۱۲- رَشن یسشت ۱۳- فروردین یشت ۱۴- بهرام یشت ۱۵- وَیو (=رام) یشت ۱۶- دین (=چیستا) یشت ۱۷- اَشی (اَرد) یشت ۱۸- اَشتاد یشت ۱۹- خُره (=کیان، زامیاد) یشت ۲۰- هوم یشت ۲۱- وَنَند یشت.[۳۰]

همه یشت‌ها از نظر قدمت یکسان نیستند. از میان آن ها یشت‌های ۱ تا ۴ و ۱۲ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ در زمان نسبتاً متاخرتری تألیف شده‌اند، گرچه برخی از آن ها مطالب بسیار قدیمی تری را دربردارند. از میان یشت‌ها، ناهید (یشت ۵) و زامیاد (یشت ۱۹) به حق یشت‌های بزرگ نامیده شده‌اند. از نظر سبک و مطالب، یسن ۹ (هوم) و یسن ۵۷ و یشت ۱۱ (سروش) مشخصات یشت‌های بزرگ را دارند. هم چنین درواسپ (یشت ۹)، بهرام (یشت ۱۴)، وَیو (یشت ۱۵) و دین (یشت ۱۶) در مواردی مشخصات یشت‌های بزرگ را دارا هستند، اما از نظر شکل ظاهری و گاهی مطالب، ناقص به نظر می‌رسند. احتمال دارد که این یشت‌ها بازسازی شده قطعات یشت‌های اصلی همراه با اضافاتی از متون دیگر باشند.[۳۱]

نام برخی از یشت‌ها با مضمون آن مطابقت ندارد. برای مثال؛ اَشتاد یشت در باره فره ایرانی (یا آریایی) وزامیاد یشت (مشتق از زَم: زمین) در باره فره کیانی است. همچنین رام یشت در باره ویو (ایزد هوا و فضا) است.[۳۲]

تقسیم‌بندی هر یشت به بندها که در چاپ‌های کنونی اوستا معمول است و در نسخه‌های خطی دیده نمی‌شود، از ابداعات دانشمندان اوستاشناس عصر حاضر و به منظور سهولتِ استفاده ارجاع است. اما هر یک از یشت‌های بزگ در نسخه‌های خطی به بخش‌هایی تقسیم می‌گردد که اصطلاحاً «کرده» نامیده می‌شوند. کلماتی که هر بند کرده با آن شروع می‌شود و پایان می‌یابد و بیشتر از کرده دوم یا سوم آغاز می‌گردد، همه کَرده‌های یشت تا پایان ثابت می‌ماند.

تعداد بیت‌ها در هر کرده ثابت نیست. بیت اول هر کرده با توصیف ایزد و عبارتی مشتمل بر پرستش او (بیشتر دربردارنده فعل «می‌پرستیم» یا «باشد که بپرستید») و بیت آخر آن با عبرت «به سبب شکوه و فره اش» آغاز می‌شود. عبارتی که در آغاز بیت اول هر کرده و عبارتی که در آغاز بیت آخر کرده می‌آید و ترجیع بندوار تکرار می‌شود دربر دارنده درون مایه[۵Latin] هر یشت است به گونه‌ای که خصوصیت‌های اصلی ایزد مورد پرستش در آن نمایان است و این یکی از خصوصیت‌های ساختاری یشت‌ها است. تکرار عین کلمه‌ها یا تکرار یک عبارت واحد در آغاز و پایان بیت‌ها به منظور اهمیت دادن به مطلب و جایگزین ساختن آن در ذهن شنونده‌ها از دیگر مشخصه‌های یشت‌ها است.[۳۳]

تکرار یک کلمه در حالت‌های تصریفی گوناگون، به دنبال هم، در یک بند برای اهمیت دادن به مفهوم کلمه (مانند تکرار کلمه اَناهیته Latin[۶] «پاک، بی عیب» در حالت‌های گوناگون صرفی در بند ۸۸ یشت ۱۰) از همین گونه ابداع‌های شاعرانه است.[۳۴]

از دیگر مشخصه‌های ساختاری یشت‌ها قرینه سازی در نقل روایت‌های اسطوره یی و حماسی است. برای مثال؛ جدال تیشتر با دیو اپوش در یشت ۸ یا ستیز آتش و اژی دهاک (=ضحاک) بر سر به دست آوردن فره در یشت ۱۹ به همین سبک به شعر در آمده است.[۳۵]

یشت‌های بزرگ از نظر محتوا دارای ساختمان خاص هستند: توصیف، مدح و ستایش به یاری خواندن ایزدی که یشت بدو اختصاص دارد، همراه با ذکر اسطوره‌ها و حوداثی که آن ایزد در آن ها نقشی داشته است. اسطوره‌ها به صورت ضمنی و بیشتر فشرده به منظور اهمیت و تأثیر ایزد مورد پرستش در حوادث ذکر می‌گردد. برای مثال؛ زمانی یکی از شخصیت‌های داستان ایزد معبود را با نثار قربانی به یاری خوانده و او به فریاد وی رسیده است. به عنوان نمونه، ترجمه قسمتی از آبان یشت را که در آن توصیف اَردوی سُور ناهید و آمدن او به یاری پااوروَه Latin[۷] کشتیران ذکر شده، نقل می‌کنیم:

•۱- اهوره مزدا به زرتشت سپتیمان گفت: برای من بستان اَردوی، سور ناهیدِ همه جا گسترده درمان بخشِ دوری گزیننده از دیو (کسی که از دیوها یعنی خدایانی که زرتشت آن ها را مطرود دانسته، جدایی اختیار کرده است) اَهورَه کیش را که در خور پرستش و ستایش جهان مادی است: افزایش دهنده خرمن، راستکار، افزایش دهنده گله و رمه، افزایش دهنده ثروت، افزایش دهنده دارای، افزایش دهنده کشور، راستکار...[۳۶]
•۶۱-او را پااُوروَه، کشتیران ماهر، پرستید در هنگامی که فریدون پیروزمند او را به شکل کرکس در بالا به پرواز در آورد.[۳۷]
•۶۲-همچنان سه روز و سه شب به سوی خانه خویش پرواز می‌کرد، (اما) نمی‌توانست فرود آید. در پایان شب سوم به سپیده دم رسید، در روشنی سپیده دم اَردوی سُور ناهید را خواند:[۳۸]
•۶۳: ای اردوی سور ناهید، زود به یاری من بشتاب، مرا یاری ده. اگر من زنده به زمین اَهورَه آفریده و خانه خویش برسم، تو را در کنار رود رَنگها Latin[۸] (پهلوی اَرَنگ:روده های اسطوره یی) هزار زوهر (نثار مایع که طی

مراسم از آب پاکی و شیره گیاه هوم و شیر تهیه می‌کردند) آمیخته با هوم و شیر، تصفیه شده، نیاز خواهم آورد.[۳۹]
• ۶۴- اردوی سور ناهید به شکل دختری زیبا، بسیار نیرومند، نیک اندام، کمر بسته، راستکار، خوب چهر، آزاده، در حالی که کفش‌هایی به پا کرده بود که تا قوزک او را پوشانیده بود، با بندهای زرین، درخشان (به سوی او آمد).[۴۰]
• ۶۵- بازوهای او را گرفت. دیری نگذشت که کشتی ران تلاش کنان به زمین اهوره آفریده و خانه خویش، تندرست، نه بیمار و آسیب دیده، همچون پیش از آن، فرود آمد.[۴۱]

داستان هایی که در یشت‌ها آمده، بیشتر کوتاه‌اند و تنها اشاره یی به آن ها شده است. زیرا مخاطب‌ها، همه آن ها را می‌دانسته‌اند. داستانی که نقل شده، تنها به این صورت خلاصه ضبط شده و از جزئیات آن اطلاعی نداریم. برای مثال؛ نمی‌دانیم که پاوره مذکور در این یشت چه کسی بوده و چرا فریدون او را به شکل کرکس درآورده بود. در جای دیگر نیز در اوستا به این حادثه اشاره یی شده است (در رساله پهلوی پُرسشنیها Pursišnīhā (بند ۳۲) در تشبیهی آمده است که، پاوروه که کارها را با یک دست و پا آن جام می‌داد...). ولی دردمندانه اطلاع بیشتری از آن به دست نمی‌آید. اما بسیاری از داستان های دیگر که خلاصه وار در یشت‌ها آمده، در روایت‌های بعدی، مانند ادبیات پهلوی یا شاهنامه یا منبع‌های اسلامی مربوط به ایران، به صورت کامل تر و مفصل تر ذکر شده است. اما روایت کامل تر آن در مآخذ پهلوی و فارسی در دست داریم. اگر همه اوستا امروز برجای بود، بیگمان داستان های بیشتری را در دست داشتیم، زیرا در ادبیات پهلوی به داستان هایی بر می‌خوریم که از سبک جمله‌بندی آن ها در می‌یابیم که مأخوذ از اوستا است، در حالی که اصل اوستایی آن ها را اکنون در دست نداریم. مانند داستان گرشاسب در کتاب نهم دینکرد و رایت‌های پهلوی و داستان برخورد فریدون با مَازنَدَرها در کتاب نهم دینکرد.[۴۲]

رویدادهایی که در یشت‌ها ذکر شده و در آن خدایان نقش اساسی داشته‌اند، بسیار کم است. از باب نمونه داستان جدال تیشتر (=شعرای یمانی و ایزد باران) با اَپُوش Latin۹Latin [۱۰] (به معنی «بازدارنده آب»؛ دیو خشکسالی) که در تیشتر یشت آمده و داستان جدال آتش و اَژی (مار) که بر سر فره می‌جنگند و سرانجام اَپام‌نپات آن را از آسیب رهایی می‌بخشد (زامیاد یشت) شایان ذکر است.[۴۳] رویدادهایی را که در آن ها نقش اساسی بر عهده اشخاصی جز خدایان است، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- رویدادهای مربوط به نخستین پهلوان ها و شاهان پیشدادی مانند جدال گرشاسب با گَندَرو (رام یشت، نبد ۲۷ تا ۲۹؛ زامیاد یشت، بند ۴۰ و ۴۱ و غیره)، که اثری است مربوط به دوره هندوایرانی و نیز روایت‌های مربوط به دوران طلایی جمشید که در طی آن مردم‌ها فارغ از مرگ و بیماری و پیری بودند (آبان یشت، بند ۱۵ تا ۱۷، اَرد یشت، بند ۲۸ تا ۳۱، زامیاد یشت، ۳۱ تا ۳۹، نیز قس هوم یسن (یسن ۹)، بند ۴ و وندیداد، فصل 2).[۴۴]

- آنچه رویدادهای تاریخی یا نیمه تاریخی است مانند جنگ کیخسرو با افراسیاب (آبان یشت، بند ۴۹ و بعد؛ درواسپ یشت، بند ۱۷ و بعد و غیره) یا نبردهای کی گشتاسب با خیونان (رام یشت، بند ۲۹ به بعد؛ زامیاد یشت، بند 87).[۴۵]

- آنچه نتیجه و حاصل اختلاط عقیده‌های زرتشت با اعتقادات قدیم ایرانی پیش از زرتشت است. در این رویدادها زرتشت به صورت شخصیتی اسطوره یی درآمده است. مانند شرح گفتگوی زرتشت زرتشت با هوم یا مورد نوازش فراری دادنش اهریمن و دیوها را (اَرد یشت، بند ۱۷ به بعد).[۴۶]

از میان یشت‌های بزرگ، آبان یشت (۵)، درواسپ (۹)، ویو (۱۵) و زامیاد (۱۹) از نظر زبان و طرز بیان مطالب مشترک‌هایی دارند. از سوی دیگر، در چند یشت بزرگ دیگر، یعنی مهر (۱۰)، تیشتر (۸)، بهرام (۱۴) و فروردین (۱۳) نیز ویژگی‌های همانندی را می یابیم. از جمله این که در گروه اول از قهرمان های اسطوره یی ایرانی و هند و ایرانی سخن رفته است که برای ایزدها قربانی کرده و به آرزوی خود رسیده‌اند و از این رو، «فعلاً» که برای ستایش آنان به کار رفته، به صورت سوم شخص مفرد ماضی (ستود) است و در این یشت‌ها است که اشاره به داستان ها و اسطوره‌ها شده است. از سوی دیگر، در گروه دوم از این قهرمان های دوره‌های گذشته در کل یادی نمی‌شود و فعلی که برای ستایش ایزد به کار می‌رود، صورت اول شخص جمع مضارع اخباری (می ستاییم) دارد. این تفاوت شاید از آن جا ناشی می‌شود که ایزدانی چون مهر و تیشتر و بهرام و نیز فروهرها همیشه و هر روزه در کار جهان پویا بوده‌اند و هستند و اهمیت شان بیشتر در نقش پر تکاپو و دائمی آن ها است؛ بنا بر این، می‌توان حدس زد که در تدوین یشت‌ها سنت‌های گوناگون دینی و ادبی در کار بوده است.[۴۷]

هرمزد یشت (۱)

۳۳ بند دارد و در آن اسماء اهوره مزدا که هر کدام مبین خصوصیات اوست، ذکر شده است.[۴۸]

هفت امشاسپند یشت (۲)

دارای ۱۵ بند در ستایش امشاسپندان است.[۴۹]

اردیبهشت یشت (۳)

دارای ۱۹ بند در ستایش اردیبهشت است که یکی از بزرگترین امشاسپندان به شمار می‌رود. این یشت چنان‌که از زبان و طرز بیان آن بر می‌آید، از یشت‌های متاخر است. بندهای ۱ تا ۴ در ستایش این امشاسپند است و بقیه یشت به ستایش دعای ایریما ایشیو[۱۱Latin] و خطاب به اریامَن، ایزد شفابخشی، اختصاص دارد. اردیبهشت یشت در آیین‌هایی که برای شفای بیماران برپا می‌گردد، خوانده می‌شود.[۵۰]

خرداد یشت (۴)

دارای ۱۱ بند است در ستایش این امشاسپند و دچار تحریف بسیار شده است.[۵۱]

آبان یشت (۵)

دارای ۳۰ کرده و ۱۳۳ بند است و از جهت تفصیل، (پس از فرودین یشت و مهر یشت) سومین به شمار می‌رود. آبان (=آبها) نام متاخر این سرود است. این یشت به اَردوی سورا اَناهیتا، ایزدبانوی آبها و نعمت و برکت و آبادانی، که در اصل رودهایی بوده و بعدها جنبه الوهیت یافته است، اختصاص دارد. بندهای ۱ تا ۱۵ در توصیف و مدح و ثنای این ایزدبانوست. در بندهای ۱۷ تا ۱۹ آمده است که اهوره مزدا او را ستایش کرده است. در بندهای ۲۱ تا ۸۳ از شاه‌های اسطوره یی و پهلوان هایی که پیش از زرتشت این ایزدبانو را ستایش کرده و مشمول لطف او شده‌اند، سخن رفته است و بندهای ۸۴ تا ۹۶ در باره آناهیتا و چگونگی ستایش او است و بندهای ۹۷ تا ۱۱۸ در ستایش نامدارهای معاصر زرتشت است که اردوی سور ناهید را ستایش کرده‌اند و بندهای ۱۱۹ تا ۱۳۳ در تعریف و توصیف در خواست یاری از او است.[۵۲]

در این یشت، همانند یشت‌های دیگر، اعتقادات پیش از زرتشت با عقاید زرتشتی درآمیخته است. در بندهای ۳ تا ۵ و ۹۶ و ۱۳۲ مشخصات پیش زرتشتی[۱۲Latin] این ایزدبانو و نیروی حیات بخشی او دیده می‌شود. در بندهای دیگر خصوصیت زرتشتی شده وی آشکار است به گونه یی که اهوره مزدا به او حیات بخشیده است تا در سیتز آفریده‌های نیک با بدی یاور آن ها باشد (مانند بندهای ۱ و ۶ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۴

تا ۱۱۸). این بندها همه قدیمی است و شاید به دوره‌های پیش از هخامنشیان تعلق دارد. برخی بندهای دیگر حاصل انطباق و یکسان شمردن اَناهیتا با اَنائیتس، Latin ایزدبانوی سامی است (بندهای ۱۲۳ و ۱۲۸)؛[۱۳] به نحوی که گویی سراینده مجسمه یی را در پیش داشته است. این بخش شاید در زمان اردشیر دوم (۴/۴۰۵ تا ۸/۳۵۹ پ. م)، که تندیس‌های اَنائیتیس در سراسر شاهنشاهی هخامنشی برپا شده بود، سروده شده است.

بخش‌های متاخرتری نیز وجود دارد که زیر تأثیر عقاید زرتشتی قرار دارد و از آن رو است که برای پرستش او اهمیت بیشتری قائل شوند. مانند بند ۱۷ که ظاهراً تقلیدی از بند ۱۰۴ است و در آن آمده است که اهوره مزدا برای اَناهیتا قربانی می‌کند. بخش‌هایی از این یشت که در ستایش شاهان اسطوره یی و قهرمان های باستانی است، ویژگی‌های حماسی و شاعرانه دارد و در یشت‌های دیگر مانند رام یشت (۱۵) و زامیاد یشت (۱۹) نیز دیده می‌شود. بخش‌هایی از آبان یشت شاید از اردیشت (۱۷) گرفته شده است. محبوبیت آناهیتا موجب شده بود که از اهمیت اَشی، ایزدبانوی برکت، کاسته شود و خصوصیات وی به آناهیتا منتقل گردد. بندهای ۱۳۰ و ۱۰۲ و ۱۲۷ قابل انطباق با بندهای ۶ تا ۱۱ اردیشت (۱۷) است. کریستن‌سن دکر نام بابل را در این یشت (بند ۲۹) قرینه یی می‌داند که این یشت در دوره هخامنشی تدوین نهایی یافته است. هماهنگی کامل از نظر زبانی در همه یشت دیده می‌شود و این خود نمایانگر آن است که مطالب بسیار قدیمی و متاخر با مهارت با یکدیگر تلفیق شده است.[۵۳]

خورشید یشت (۶)

دارای ۷ بند در ستایش خورشید است. به مناسبت ارتباط نزدیک خورشید با مهر، بند ۵ این یشت به ستایش این ایزد اختصاص دارد.[۵۴]

ماه یشت (۷)

دارای ۷ بند در ستایش ماه است.[۵۵]

تیشتر (=تیر) یشت (۸)

دارای ۱۶ کرده و ۶۲ بند است. بند ۱ تا ۱۲ در وصف ستاره تیشتر، ایزد باران است که به احتمال قوی همان شعای یمانی است و ظهور آن نویدبخش فرود آمدن باران است و در بند ۵ آمده است که همه چشم به راه او هستند تا به سوی دریای اسطوره یی فراخکرد بتازد. در بند ۸ به جدال او

بر پریانی که به شکل آذرخش ها ظاهر می‌شوند، اشاره شده است و در بند ۱۲ نام ستارگانی که همکار و یاور تیشتر هستند، آمده است: تیشتری‌هایی (کلب اصغر)، «ستاره یی که بعد می‌آید (دَبَران پس رونده)، پروین، هفتورنگ و وَنَند (نَسر واقع). بندهای ۱۳ تا ۳۴ در باره جدال تیشتر با اَپوش، دیو خشکسالی و پیروزی این ایزد بر او و نتایج حاصل از آن است. تیتشر در ده شب نخستِ این جدال به شکل جوان پانزده ساله نیرومند و در ده شب دوم به شکل گاوی زرین شاخ و در ده شب سوم به شکل اسب سپید زیبای زرینگوشِ زرین لگامی متجلی می‌شود و دیو اپوش، حریف او، به شکل اسب کَلِ گَری ظاهر می‌گردد. هر دو در دریای فراخکرد به نبرد می‌پردازند و سرآن جام تیشتر پیروز می‌گردد. آن گاه میغ‌ها در میان این دریا گرد می‌آیند. باد باران و ابر و تگرگ را به هفت کشور زمین می‌راند. بند ۳۵ به بعد در ستایش تیشتر و توصیف کارهای نیک اوست و توصیه شده است که مردم‌ها این ایزد را آن گونه که شایسته اوست، ستایش کنند تا از قحط سالی و سپاه دشمن و بیماری‌ها و غیره در امان باشند.[۵۶]

از نکته‌های درخور توجه این یشت، اشاره به تیراندازی آرش (بند ۶ و ۷ و ۳۷ و ۳۸) است و این قدیمی‌ترین منبعی است که در آن، نام این قهرمان آمده است.[۵۷]

دروا سپ (گوش) یشت (۹)

دارای ۷ کرده و ۳۳ بند است. بند ۱ و ۲ در توصیف این ایزدبانو است که ایزدِ مسوول تندرستی اسب‌ها است. در بند ۳ تا ۳۳ از شاهان و پهلوانان و شخصیت‌هایی یاد شده است که برای او قربانی کرده و از او یاری خواسته‌اند مانند هوشنگ و جمشید و فریدون و هوم (هم اشاره به ایزد هوم و هم به صورت شخصیت یافته او در داستان کیخسرو و افراسیاب)، کیخسرو و زرتشت. این بخش از بندهای ۲۷ تا ۵۲ ارد یشت (یشت ۱۹) اقتباس شده است. از این رو، بویس بر آن است که در واسپا در اصل صفتی برای اَشی بوده و بعدها ایزد مستقلی به شمار رفته است. ارتباط این ایزدبانو با اسب در بُندَهِشن نیز مشاهده می‌شود.[۵۸]

مهر یشت (۱۰)

دارای ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند و پس از فروردین یشت (۱۳) مفصل‌ترین یشت است. این یشت در توصیف مهر (ایزد پیمان) است که افزون بر آن وظیفه حفظ همهیت سرزمین‌های ایرانی را بر عهده دارد و سروَر جنگجوها است. بند ۱ در توصیف این خدا و در ذم پیمانشکن‌ها است. در این یشت مهر با صفت‌هایی چون دارای چراگاه‌های فراخ، دارای هزارگوش،

دارای ده هزار چشم و کسی که هرگز خواب به چشمش نمی‌آید، توصیف شده است. این ایزد ارتباط نزدیکی با خورشید دارد، بدین گونه که پیش از برآمدن آفتاب، سر بر می‌آورد (بند ۱۳) و از این جا است که در ادبیات پهلوی و فارسی مهر به معنی خورشید به کار رفته است. او گردونه یی باشکوه دارد و با آن در همه جا در حرکت است (بند ۶۷ و ۶۸). حتی پس از فرورفتن خورشید نیز به زمین می‌آید و از یک کرانه آن به کرانه دیگر، برای نظارت بر پیمان ها حرکت می‌کند (بند ۹۵).

در سراسر این یشت بر وفاداری بر عهد و پیمان، اعم از پیمان میان دو کشور، میان زن و شوهر یا میان دو شریک و انباز، تأکید شده است. مهر در مجازات پیمانشکنان سختگیر است و در بخش‌هایی از این یشت خصوصیت جنگاوری او در مبارزه با پیمانشکن‌ها و دشمن‌هایش توصیف شده است. بهرام، ایزد پیروزی، همچون گرازی تیزدندان، در پیش او در حرکت می‌کند (بند ۷۰ تا ۷۲). مهر جنگجویی است که گرز و نیزه و سپر و تازیانه دارد و گردونه‌ای دارد که در آن انواع این گونه سلاح‌ها نهاده شده است. یشت با ستایش مهر پایان می‌گیرد (بندهای ۱۳۶ تا 140).[۵۹]

در این یشت، همچون یشت‌های دیگر، تأثیر تلفیق ماهرانه میان اعتقادهای ایرانی قدیم پیش از زرتشت و عقاید زرتشتی را می‌یابیم (مانند بندهای ۲ و ۳ و ۶ و ۲۰ و ۲۱ و ۵۰ و ۵۱ و ۶۸ و ۷۳ و ۸۹ و ۹۰ و ۱۰۳ و ۱۱۵ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۳۴ و ۱۳۷ تا ۱۳۹). مهر یشت از زمره یشت‌های کهن و شاید قدیمی‌ترین آن ها باشد.[۶۰]

سروش یشت (۱۱)

دارای ۵ کرده و ۲۳ بند در توصیف و ستایش سروش، ایزد نظر و انضباط و شرح قدرت او و ایزدان همکار او، مانند مهر و اَشتاد و اَشی است.[۶۱]

رَشن یشت (۱۲)

دارای ۳۸ بند است. رَشن ایزد عدالت است و از این رو، در این بند از انواع وَر (=آزمایش دینی) که برای معلوم کردن گناهکار از بیگناه به کار گرفته می‌شده، سخن رفته است.[۶۲]

فروردین یشت (۱۳)

دارای ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند و در ستایش فرَوَهرها یا فروشی‌ها است، که ارواح نگهبان آدمی به شمار می‌روند. این یشت مفصل‌ترین یشت است. در بندهای ۱ تا ۸۴ به توصیف فروهرها و نقش آن ها در تکوین جهان و پاسبانی آن ها از موجودات جهان اختصاص دارد. در بند ۱۱ به نقش فروهرها در بسته شدن نطفه در زهدان مادر و نقش آن ها در حفظ آن تا هنگام تولد اشاره شده است. بندهای ۴۹ تا ۵۲ متضمن عقیده قدیمی فرود آمده فروهرها در پایان سال به خانه‌هایی است که در هنگام حیات صاحب آن بدان تعلق داشته است. در بندهای ۴۵ تا ۴۸ و ۶۹ تا ۷۲ به نقش جنگاوری فروهرها و پیروز گردانیدن فرمانرویانی که او را پرستش می‌کنند، اشاره رفته است و در بندهای ۶۵ تا ۶۸ از نقش فروهرها در تقسیم آب و جلوگیری از خشکسالی سخن رفته است. در بندهای ۳۷ و ۳۸ سخن از جنگ‌های اولیه ایرانی‌های زرتشتی با قبیله‌های تورانی در میان است که نشانی از آن ها در جای دیگری از اوستا وجود ندارد. از صور خیال در خور توجه در این بخش از یشت تشبیه آسمان به پرنده یی است که زمین را همانند تخمی در بر گرفته است (بند ۲) و نیز تشبیه آسمان به جامه ستاره نشان، که اهوره مزدا آن را در بر کرده است.[۶۳]

بخش بعدی این یشت به ستایش هفت دسته از فروهرهای قهرمان های دینی زرتشتی از گیومرث، نمونه نخستین انسان تا سوشیانس اختصاص دارد: فروهر خدایان، گیومرز، زرتشت و میدیوماه (نخستین پیرو زرتشت؛ بندهای ۸۵ تا ۹۵)، فروهرهای نخستین پیروان زرتشت مانند پسرهای زرتشت و گشتاسب و زریر و بستور (۹۶ تا ۱۰۰)، فروهرهای خاندان پوروذاخشتی (بندهای ۱۱۱ تا ۱۱۷)، فروهرهای قهرمان های سرزمین غیرایرانی (۱۱۸ تا ۱۲۸)، فروهر سوشیانس (۱۲۹)، فروهرهای شخصیت‌های اسطوره یی (۱۳۰ تا ۱۳۸) و فروهرهای زن های پارسای زرتشتی (۱۳۹ تا 142).[۶۴]

بهرام یشت (۱۴)

دارای ۲۲ کرده و ۶۴ بند در ستایش بهرام، ایزد پیروزی است. بند ۱ تا ۲۷ در باره جلوه گر شدن بهرام به ده کالبد مختلف است: باد، وَرزا، اسب، شتر، گراز، جوان پانزده ساله، مرغ و ارغنه[۱۴Latin] (شاید شاهین)، قوچ، بُز نر دشتی و مرد جنگجو. در خور توجه است که تیشتر نیز به برخی از این شکل‌ها در می‌آید (یشت ۸، بند ۱۳، ۱۶ و ۲۰: جوان پانزده ساله، ورزا و اسب). فره نیز گاه در برخی از این کالبدها ظاهر می‌شود (یشت ۱۹ بند ۳۵: مرغ و ارغنَه). بند ۲۸ تا ۳۳ در باره بهره‌مندی زرتشت از لطف ایزد پیروزی است. شاید این بخش از زمره بخش‌هایی است که حاصل تلفیق اعتقادات پیش از زرتشت و عقاید زرتشتی است.

در بندهای ۳۴ تا ۴۶ در باره اثر معجره آمیز پَر مرغ و ارغنه، که نماد بهرام است، سخن رفته است و این بخش از بخش‌های قدیمی این یشت است. بندهای ۵۷ و ۵۸ در باره هوم و بندهای ۵۹ تا ۶۳ در باره قدرت و نیروی بهرام در جنگ‌ها است.[۶۵]

برخی بخش‌های این یشت شاید اقتباس از یشت‌های دیگر است. برای مثال؛ بند ۱ از بند ۷۰ یشت۱۰ است. از سوی دیگر، مضمون بندهای این یشت در یشت‌های دیگر دیده می‌شود. مانند بندهای ۲۸ تا ۳۳ که در بندهای ۶ تا ۱۳ یشت ۱۶ تقلید شده است.[۶۶]

رام (ویو یا وای) یشت (۱۵)

دارای ۱۱ کرده و ۵۷ بند در مدح وَیو (=وای)، ایزد فضا است و تألیف آن متاخر به نظر می‌رسد. در بند ۱ ستایش و تمجید و توصیف این ایزد آمده و در بنده‌های ۲ تا ۴۱ از کسانی که این ایزد را ستوده و از او درخواست کمک کرده‌اند مانند اَهورَه مَزدا، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسب، کیخسرو، هوتوس (یا هُتوس، همسر گشتاسب)، و دوشیزه یی در کل یاد شده است و این بخش شباهت به یشت ۵ دارد. بندهای ۴۲ تا ۵۸ در باره ستایش این ایزد و کارهای اوست و ابهامات بسیار دارد.[۶۷]

تألیف این یشت متاخر به نظر می‌رسد، گرچه مطالب آن قدیمی است. به نظر کریستن‌سن بندهای ۱ تا ۵ و نیز بندهای ۳۸ تا ۵۸ تألیف سستی است. اما بخش‌هایی که حاوی ستایش و مدح قهرمان های قدیم در پیشگاه ویو است (بندهای ۷ تا ۳۷) از دوره‌ای بسیر متاخر نیست.[۶۸]

دین (چیستا) یشت (۱۶)

دارای ۷ کرده و ۲۰ بند در توصیف و ستایش چیستا است که در این یشت با صفاتی مانند «کسی که به راه نیک رهنمون می‌شود» و «کسی که به گذرگاه نیک راهبر است» توصیف شده است.[۶۹] از این توصیف‌ها چنین به نظر می‌رسد که وی ایزدبانوی راه و سفر بوده است. موهبت‌هایی نیز که از وی خواسته می‌شود مانند «گذر از راه‌های خوب (برای رسیدن به مقصد)»، «راه‌های خوب در کوهستان ها» و «راه‌های خوب از میان جنگل‌ها» و «گذرگاه‌های خوب از میان رودخانه» (بند ۳) و «نیرومند پا و شنوایی گوش و قوت بازو» (بند ۷) این نظر را تأیید می‌کند. این ایزدبانو با دین (در اوستا دینا Latin[۱۵]) ارتباط نزدیک دارد. هر دو این ایزدبانو هدایت به راه راست را، چه در این جهان و چه

در جهان دیگر، بر عهده دارند. این احتمال نیز وجود دارد که چیستا به معنی «درخور توجه، آن که مورد توجه است» در اصل صفت دین (دینا) بوده است. بندهای ۱ تا ۴ به توصیف و ستایش این ایزدبانو اختصاص دارد. بندهای ۵تا ۱۳ در باره ستایش زرتشت از این ایزدبانو است و در بندهای ۱۴ تا ۲۰ سخن از ستایش هووی[۱۶Latin] (همسر زرتشت) روحانیِ به (سفر) دور فرستاده شده و رئیس کشور است.[۷۰]

به پنداشت کریستین‌سن، کوتاهی جملات و سبک انشای خشک، دلیل متاخر بودن این یشت است. به پنداشت او، بندهای ۷ تا ۱۳ از نظر جوهر شعری تا حدی شبیه به یشت‌های کهن است و بندهای ۶ و ۷ با تغییرات مختصری در یشت ۱۴ بندهای ۲۸ تا ۳۳ ملاحظه می‌شود و شاید تقلیدی از آن باشد.[۷۱]

اَشی (اَرد) یشت (۱۷)

دارای ۱۰ کرده و ۶۲ بند و در ستایش اَشی، ایزدبانوی ثروت و برکت است. بندهای ۱ تا ۵ در ستایش و معرفی این ایزدبانو و در بندهای ۶ تا ۱۴ از ثروت‌های مادی که اَشی می‌بخشد، سخن رفته است. بندهای ۱۵ تا ۲۲ در باره ملاقات زرتشت با اَشی است.[۷۲]

در بندهای ۳۲ تا ۵۲ سخن از شاهان اسطوره یی و پهلوان ها و شخصیت‌هایی در میان است که این ایزدبانو را ستوده اند و از او یاری خواسته اند. مانند هوشنگ، جمشید، فریدون، ضحاک، هوم، کیخسرو، زرتشت، گشتاسب (بندهای ۳ تا ۳۱ یشت ۹). بندهای ۵۳ تا ۶۲ در ستایش اَشی و آیین‌های پرستش وی است. در بند ۵۳ فهرست کسانی ذکر شده است که از نثارهایی که به اَشی هدیه می‌شود، محروم اند. در بندهای ۵۵ و ۵۶ به اسطوره یی اشاره شده است که بر طبق آن اشی در هنگامی که تورانی‌ها او را تعقیب می‌کردند، خود را در زیر پای گاو و بعد زیر گردن قوچی پنهان کرد، اما پسرهای جوان و دوشیزه های شوی ناکرده جای او را نشان دادند و اَشی از این رفتار گلایه مند است. در بندهای بعد سه گله او از گناهکاران ذکر شده است.[۷۳]

اردیشت از دید زبانِ توصیفی، غنی است. خانه‌های مردانی که از لطف اَشی برخوردارند، زن های آن ها که بر بالش‌های تزئین شده تکیه زده اند و مرکب‌های این مردها به خوبی توصیف شده است.[۷۴]

اَشتاد یشت (۱۸)

دارای ۹ بند است. اَشتاد صورت پهلوی اَرشتات اوستایی به معنی «درستی، عدالت» است. نام این یشت با مطالب آن مناسب نیست و حتی این واژه در متن این یشت نیامده است. بندهای ۱ و ۲ درباره فره ایرانی و چیرگی آن بر دیوهای گوناگون و کشورهای غیر ایرانی است. در بندهای ۳ و ۴ و در بند ۸ دعای اهونَوَر ستایش شده است و یشت با ستایش مجدد فره ایرانی پایان می‌پذیرد.[۷۵]

خُره (کیان، زامیاد) یشت (۱۹)

دارای ۱۵ کرده و ۹۶ بند است و به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: بندهای ۱ تا ۸ فهرستی از کوه‌های سرزمین ایران است و بندهای ۹ تا ۹۶ ستایش فره (در اوستا خورنَه) است؛ بنا بر این،، این یشت پیش از آن که مربوط به زمین (در اوستا زَم) باشد، مربوط به فره است. در بنده‌های ۹ تا ۱۳ فره اهوره مزدا ستوده شده که به کمک آن آفریدگان خوب را آفریده است و تا پایان جهان آن ها را نگاه می‌دارد. در بندهای ۱۴ تا ۲۰ فره امشاسپندان ستوده شده است.

بندهای ۲۱ تا ۲۴ به ستایش فره ایزدان و منجیان بشر اختصاص دارد. بندهای ۲۵ تا ۷۷ اختصاص به فره شاهان و قهرمان های اسطوره یی و اعمال آنان دارد. در این قسمت از هوشنگ (پادشاهی او بر هفت کشور جهان و برانداخت دو سوم دیوها)، تهمورث (چیرگی او بر دیوها و مردم‌ها و جادوگرها و پری‌ها، در آوردن اهریمن به پیکر اسب و سوار شدن بر او به مدت سی سال) سخن رفته است. در مورد جمشید، به تفصیل بیشتری سخن رفته است: او بر هفت کشور زمین فرمانروا بود، هم نیکبختی و هم شهرت، هم گله و هم رمه و هم حرمت را از دیوها برگرفت، در دوران پادشاهی او خوردنی‌ها کاهش نمی‌یافت، چهارپایان و مردمان نمی‌مردند و گیاهان خشک نمی‌شدند، در آن هنگام سرما و گرما و پیری و مرگ و رشک وجود نداشت و این پیش از آن بود که او دروغ بگوید. پس از آن، فره به صورت مرغی از پیش او به بیرون شتافت (بندهای ۳۰ تا ۳۴). به دنبال آن آمده است که فره سه بار به صورت مرغ و ارغنه درآمد. بار نخست ایزدمهر و بارد دوم فریدون (شکست دهنده ضحاک) آن را به دست آوردند. بار سوم آن را گرشاسب تصاحب کرد. از قهرمانی‌های گرشاسب و اژدهاهایی که کشته، به تفضیل سخن رفته است و متن خصوصیات حماسی دارد (۳۵ تا ۴۴).

آن گاه شرح ستیز سپند مینو و اهریمن بر سر به دست آوردن فره آمده است. هر یک از این دو، پیک‌های خویش را فرستادند: سپندمینو بهمن و اردیبهشت (دو تن از امشاسپندان) و آتش را فرستاد و اهریمن، اَکومن و خشم و

ضحاک و سپیتور (اره کننده جمشید) را روانه کرد. سرانجام، آتش توانست ضحاک را پس براند و فره از مهلکه گریخت و به دریای فراخکرد جست و اَپام نپات، ایزد آبها، توانست آن ها را به دست آورد (۴۵ تا ۵۱). بندهای ۵۲ و ۵۳ در ستایش این ایزد است. در بندهای ۵۲ تا ۵۴ از موهبتهایی سخن رفته است که کسی که فره با او باشد، به دست می‌آورد. بندهای ۵۵ تا ۶۴ شرح کوشش افراسیاب برای به دست آوردن فره است. بدین منظور او سه بار بره شده و به دریای فراخکرد رفت ولی هر سه بار ناموفق بود و ناسزاگویان از آن دریا بیرون آمد.

در بندهای ۶۵ تا ۶۹ ظاهراً از فره رود هلمند یا هیرمند (یا به تعبیری فره سوشیانس) سخن رفته است و در بندهای ۷۰ تا ۷۷ از فره کیفباد و کی اَپیوه و کی کاووس و کی پشین و کی بیارش و سیاوش و کی خسرو یاد شده است. در بندهای ۷۸ تا ۸۲ از فره زرتشت و در بندهای ۸۳ تا ۸۷ از فره گشتاسب و در بندهای ۷۸ تا ۸۲ از فره زرتشت و در بندهای ۸۳ تا ۸۷ از فره گشتاسب و در بندهای ۸۸ تا ۹۰ از فره سوشیانس سخن در میان است و در دو بند اخیر توصیفی از پایان جهان و فرشگرد (=کامل شدن جهان در پایان آن) شده است. بندهای ۹۱ تا ۹۶ به اَستوت ارته Latin [۱۷] که همان سوشیانس یا آخرین منجی است؛ و ظهور او از دریای کانسه در سیستان و پیروز، نیروهای خیر بر شر اختصاص دارد.[۷۶]

زامیاد یشت از زمره یشتهای بزرگ قدیمی است، که در جای جای آن زبان شاعرانه و حماسی ملاحظه می‌شود، گرچه در متن آن تصحیفات بسیار راه یافته و گاه متن را دشوار کرده است. این یشت با سیستان ارتباط بسیار دارد. ذکر قهرمانی گشاسب به تفضیل، بر شمردن رودها و دریاچه‌ها و کوه‌های این ناحیه و ظهور سوشیانس از آن جا، دال بر صحت این نظر است. شاید تدوین نهایی این یشت در سیستان بوده است.[۷۷]

هوم یشت (۲۰)

دارای ۲ بند در ستایش هوم است. یسن نهم را نیز در حقیقت می‌توان یشت خاص هوم به شمار آورد.[۷۸]

وَنَند یشت (۲۱)

دارای ۱ بند در ستایش ستاره وَنَند یا نَسر واقع است، که از همکاران تیشتر به شمار می‌رود.[۷۹]

ویشتاسپ (گُشتاسب) یشت

متنی است مشتمل بر هشت فرگرد و ۶۵ بند. در این متن زرتشت چکیده یی از اصول دین خود را به گشتاسب می‌آموزد، به همان شیوه یی که اهوره مزدا در فرگرد نوزدهم وندیداد چنین اصولی را برای زرتشت بیان می‌داد. در این یشت قطعاتی از وندیداد، که بیشتر از نگاه دستوری پُر از لغزش ها است، نقل گردیده است. در آغاز دعای زرتشت به گشتاسب (که تقلیدی از آفرین پیامبر است) آمده است. سپس به وظائف شاه نسبت به روحانیون و حمایت او از دین و رعایا اشاره رفته است. آنگاه به اهمیت برخی آیین‌های دینی اشاره شده و سرانجام شرحی از سرنوشت روان پس از مرگ ذکر گردیده است. ویشتاسپ یشت، همانند آفرین پیامبر زرتشت، شاید متعلق به نَسک دوم از ۲۱ نسک دوره ساسانی به نام وشتاسپ ساست بوده است. ترجمه پهلوی متاخری از هر دو متن در دست است.[۸۰]

وزن یشت‌ها:

از جایی که یشت‌ها حاصل تلفیق اعتقادات پیش از زرتشت و عقاید زرتشتی است، بر حسب مضمون دو گونه اشعار در آن ها قابل تشخیص است. اشعاری که در آن ها از اعمال ایزدان و قهرمانان و شاهان اسطوره یی با زبانی شاعرانه سخن رفته و در آن ها صور خیال و تشبیهات شاعرانه به کار گرفته شده است و اشعاری که مشتمل بر دعاها و اذکار دینی است و رنگ زرتشتی دارد. در بیشتر اشعار دسته نخست ابیات هشت هجایی است و در اشعار دسته دوم بیشتر به ابیات هفت هجایی و نه هجایی و غیره بر می‌خوریم؛ بنا بر این، می‌توان احتمال داد که ابیات یشت‌ها اصولاً هشت هجایی بوده و بعدها بر اثر انتقال شفاهی اوستا از سینه به سینه، در طی قرون و اعصار، سپس به کتابت در آمدنش تغییراتی در تعداد هجاها راه یافته است. افزون بر این، تدوین کنندگان نهایی یشت‌ها نیز، که در پی تلفیق عقاید زرتشتی با مطالب ایرانی قدیم متعلق به پیش از زرتشت بوده اند، گاه نتوانسته اند قواعد عروض یشت‌ها را مراعات کنند. احتمال نیز می‌رود که جملات منثور نیز در میان قطعات موزون راه یافته باشد. از این روست که در بخش‌های متاخر یشت‌های قدیمی نیز به بیت‌های غیر هشت هجایی بر می‌خوریم. بررسی و مقایسه دقیق یشت‌ها و اشعار فارسی میانه و پارتی این نظر را که وزن یشت‌ها بر اساس تکیه بوده است، تأیید نمی‌کند و نظریه هجایی بودن این سروده‌ها هم چنان به قوت خود باقی است.[۸۱]

وندیداد:

لغت وندیداد که صورت قدیم تر آن ویدیوداد Latin[۱۸] است، اصلاً به معنی «کسی که قانونش جدایی دین و دوری از دیوان» است. «دیو» در اصل به معنی خدا بوده است، یعنی آن دسته از خدایان که زرتشت آن ها را مطرود دانسته است و از این رو، در اوستا دیوَیسنَه Latin[۱۹] «دیوپرست» متضاد مزدَیسنَه Latin[۲۰] «مزداپرست» است، و از سوی دیگر وی دیوَداتَه مترادف با مَزدَیسنَه و زَرَثوشتری Latin[۲۱] «زرتشتی، پیرو، زرتشت» به کار می‌رود. بعدها در دوره ساسانی، که «دیو» از معنی اصلی خود که «خدا» و سپس «خدای مطرود» است، به معنی امروزی «شیطان، عفریت» درآمد، در هنگام تدوین و تقسیم اوستا به نسک‌ها این بخش از این کتاب را، که در باره آیین پاکی و طهارت و دوری از پلیدی دیوان است، به این نام خواندند. وندیداد تنها نسک اوستای دوره ساسانی است که به صورت کامل به دست ما رسیده است و نزدهمین نسک به شمار می‌رفته است.[۸۲]

وندیداد مجموع قوانین طهارتی و گناهان و جرائم و تاوان آن ها است که به صورت سؤال و جواب تدوین شده و دارای ۲۲ فرگرد (=فصل) است. به منظور سندیت بخشیدن به مطالبی که الزاماً عقاید شخص زرتشت نیست، سوالات از زبان وی خطاب به اهوره مزدا مطرح شده و اهوره مزدا به آن ها پاسخ گفته است. برای مثال؛ فصل نخست در باره سرزمین‌های گوناگونی است که اهوره مزدا آفریده است و آفت‌هایی که اهریمن در آن ها به وجود آورده است و فصل دوم داستان جمشید و توفانی است که در جهان اتفاق افتاده و دژی که جمشید برای حفظ آفریدگان اورمزد ساخته است. داستانی که در سده ضمن آن شرح کوشش اهریمن برای فریب زرتشت ذکر شده است و در فرگرد نوزدهم وندیداد قرار دارد، نیز همآهنگی با مطالب اصلی وندیداد ندارد.[۸۳]

از دید دستور زبان، متن وندیداد بیشتر تحریف شده است و با مقایسه با یشت‌ها صورت‌های دستوری آن نادرست است. شناسه‌های اسمی و فعلی بیشتر نابه جا به کار رفته است. مؤلفان وندیداد به وفور صورت‌های دستوری و جملات را از قسمتی از کتاب به قسمت دیگر آن نقل و تکرار کرده‌اند یا کلمات و عبارات را به تقلید از بخش‌های دیگر اوستا ساخته و به متن منتقل کرده‌اند. برای مثال؛ کلمه یی که در جمله یی به حالت فاعلی آمده، عیناً در جای دیگر به همان شکل نقل می‌شود، در حالی که از نظر نحوی آن کلمه بایستی فی المثل حالت مفعولی با اضافی داشته باشد.[۸۴]

تألیف وندیداد را بیشتر به دوره پس از هخامنشیان نسبت می‌دهند. اگرچه مطالب آن بسیار کهنه تر از این زمان و حتی کهنه تر از زمان زرتشت است. شاید مغان غرب ایران که دلبستگی خاصی به امور طهارت داشته اند، پس از گرویدن به آیین زرتشت، در تدوین این بخش اوستا نقش عمده داشته اند.[۸۵]

هیربدستان و نیرنگستان:

هیربدستان را بیشتر جز نیرنگستان به شمار آورده اند، زیرا در نسخه های خطی هیربدستان مقدم بر نیرنگستان می‌آید و نیز از این رو که هر دو متن از نظر سبک نگارش همانند اند. هیربدستان مربوط به تحصیلات و مطالعات هیربدی و وظائف و تکالیف هیربدان است. این متن به ویژه به خاطر دربرداشتن مطالبی در مورد تحصیلات دینی زنان در خور توجه است. نیرنگستان شرح قوانین آیین‌های دینی است و در آن از هوم، درون (نان دعا خوانده)، بَرسُم (شاخه های مقدس که در هنگام مراسم دینی در دست می‌گرفتند)، نثارها و چگونگی فراهم آوردن و آماده کردن آن ها، قربانی‌ها، موارد برگزیدگی آیین‌های دینی و دعاهای مخصوص آن ها به تفصیل سخن رفته است.[۸۶]

هادخت نسک:

هادُخت نسک[۲۲Latin] [۲۳Latin]نسکی از بیست و یک نسکِ کتاب زند است. سه قطعه از هادُخت نَسک اوستایی که ششمین نَسک از نَسک‌های اوستای عهد ساسانی بود، در دست است. قطعه نخست مربوط به اهمیت و اعتبار دعای اَشِم وُهو است. قطعه دوم و سوم در باره سرنوشت روان پس از مرگ است، که شباهت فراوانی به فرگرد نوزدهم وندیداد (بندهای ۲۷ تا ۳۲) دارد.[۸۷]

اوگمدیچا Aogəmadāēčā :

تنها قطعاتی از اَوگِمَدَیچا[۲۴Latin] (به معنی «بر زبان می‌آوریم، بیان می‌داریم») در دست است و به نام نخستین کلمه متن آن را چنین نام نهاده اند. این متن شاید در اصل بخشی از هادُخت نسک اوستایی بوده و در آن جمله های اوستایی همراه با ترجمه به سنسکریت و برگردان پازند و ترجمه پهلوی و تفسیر آمده است. متن شامل ۲۹ جمله اوستایی است که ۵ تای آن ها در جای دیگر اوستا نیز آمده است. موضوع اصلی آن «مرگ» است. شاید اوگمدیچا آفرین یا دعایی بوده که پس از آفرینگان، پیش از سحرگاه چهارمین روز پس از مرگ، به یاد شخص درگذشته

می‌خوانده‌اند. متن پهلوی آن از روی پازند در زمان متاخرتری برگردانیده شده است.[۸۸]

ویثا نسک:

وَیثا Latin[۲۵] (به معنی دانش) نَسک مجموعه کوچکی از قطعات اوستایی است که اتفاقی و گاه بی نظم و ترتیب، بیشتر از وندیداد (یا قطعات اوستایی نقل شده در خلال ترجمه پهلوی این کتاب) یا از فرهنگ اویم و منابع دیگر همراه با ترجمه پهلوی آن ها برگزیده شده است. در مواردی جمله‌های پهلوی به فارسی نیز ترجمه شده است. عبارت‌های نقل شده بیشتر دچار تصحیف شده است. بخش عمده‌ای از این رساله به بحث در باره ارتباط یا ازدواج نامشروع یک مرد زرتشتی با زن غیرزرتشتی و فرزندی که از این پیوند به جهان می‌آید و نیز مساله ارث چنین مردی اختصاص دارد. اشاره‌هایی نیز به برخی آیین‌های دینی در این کتاب شده است. تألیف و تدوین این رساله در زمان های اخیر انجام گرفته است و چندین نسخه خطی جدید از آن در دست است.[۸۹]

آفرین پیامبر زرتشت:

متن کوتاهی است که در آن از زبان زرتشت به گشتاسب دعا شده و در ضمن آن خصوصیات و صفت‌های شاهان و قهرمانان باستانی و ایزدان ذکر گردیده است.[۹۰]

خرده اوستا :

خرده اوستا (یا اوستای کوچک)، مجموعه یی است از دعاهای کوتاه خاص مردم عادی زرتشتی که آن ها را در موقعیت‌های خاصی می‌خوانند، در برابر دعاهایی که خواندن آن ها در مراسم دینی خاص روحانی‌ها است. نام این کتاب تنها به صورت پهلوی آمده است و در باره زمان تدوین متن‌های آن نمی‌توان اظهار نظر کرد. تدوین خرده اوستا به آذرباد مَهرَپَندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی (۳۰۹ تا ۳۷۹ م)، نسبت داده شده است.[۹۱]

مهم‌ترین بخش‌های خرده اوستا عبارتند از:

- نیایش، نام پنج دعا به نام خورشید و مهر و ماه و آب و آتش است که هر یک از آن ها در موقع‌هایی از روز یا ماه باید خوانده شود. یَشت مربوط به هر یک از ایزدهای نام برده یا بخشی از آن، در نیایش مربوط به آن ایزد گنجانده شده است، برای مثال؛ همه خورشید یشت در نیایش اول (بند ۱۰ تا ۱۷) و ماه یشت در نیایش سوم (بند ۲ تا ۹) نقل شده است.[۹۲]

•گاه شامل دعاهایی است که در پنج هنگام از شبانه روز باید خوانده شود.[۹۳]
•سی روزه شامل دعاهایی است که هر یک معتلق به یکی از سی ایزدی است که سی روز ماه به نام آن ها است. دو سی روزه، به نام‌های سی روزه بزرگ و کوچک، در دست است. سی روزه را به طور کامل، به ویژه در سی روز پس از درگذشت شخص متوفا، می‌خوانند.[۹۴]
•دعاهایی است که همره با اهدای نذرها می‌خوانند. چهار آفرینگان در دست است: آفرینگانِ دَهمان دعایی است که پس از مرگ برای روان فرد در گذشته می‌خوانند؛ آفرینگان گاهان که در پنج روز پایان سال به نام روزهای گاهانی که روزهای فرود آمدن ارواح درگذشتگان به زمین است، خوانده می‌شود و آفرینگانِ رَپیتوین Latin[۲۶] که در آغاز و پایان تابستان خوانده می‌شود.[۹۵]

افزون بر متن‌های فوق، خرده اوستا شعرها و دعاهای کوتاه دیگری مانند سه دعای معروف زرتشتی، سروش باج (دعای خاص ایزد سروش) و هوشبام (دعایی در ستایش سپیده دم؛ مقتبس از بخش‌های گوناگون وندیداد و یسن‌ها) را نیز دربردارد. در نسخه‌هایی گوناگون خرده اوستا، متن‌هایی نیز به پازند آمده است.[۹۶]

گویش اوستا:

زبانی که اوستا به آن نوشته شده، به سببِ وجودِ نام اوستا، زبان اوستایی نامیده شده است. اوستا به دو گویش نوشته شده است. گویشی که گاهان یعنی سخنان خود زرتشت بدان نوشته‌شده و گویشی که بخش‌های دیگر اوستا را بدان نوشته‌اند. گویش نخست را گویش گاهانی و گویش دوم را گویش نو نامیده‌اند. اوستای امروزی حدود یک سوم اوستای دوره ساسانی است. اوستای دوره ساسانی بیست و یک نسک داشته است.

اوستای گاهانی:

متون گاهانی شامل گاهان (یا چنان‌که در فارسی مصطلح شده «گات‌ها» یا گاثاها)، یسن‌های هَپتنگهایتی Latin[۲۷] و چهار دعای مذکور در یسن ۲۷ است.

گاهان:

گاهی جمع گاه (در اوستا گاثا Latin[۲۸] به معنی سرود) قدیمی‌ترین بخش از اوستا و کهن‌ترین اثر ادبی ایرانی است

که بر جای مانده است. سراینده این سروده‌ها خود زرتشت است، چنان‌که در شش تا از گاهان سراینده به عنوان اول شخص از خود یاد می‌کند. گاهان مشتمل بر ۱۷ سرود است که در اوستای کنونی در میان یَسن‌ها قرار دارد و یسن‌های ۲۸ تا ۳۴ و ۴۳ تا ۵۱ و ۵۳ را تشکیل می‌دهد. این سرودها نه تنها از نظر ادبی، بل که از نگاه در برداشتن تفکرات نوین آن روزگارها اهمیت به سزایی دارد و نشان دهنده عقیده‌های اصلی زرتشت است. در گاها خدای مطلق اهُورَه مَزدا است و جلوه‌های خاص او امشاسپندان اند و در مقابل، روح مخرب یا اهرمن قرار دارد. دردمندانه به سبب دشواری این سرودها هنوز نمی‌توانیم کاملاً اطمینان پیدا کنیم که آنچه را پیامر ایرانی در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد بیان کرده است، خوب دریافته‌ایم. دشواری سروده‌های زرتشت تنها به سبب وجود تعداد بسیاری لغت ناشناخته نیست، بل که مشکل اساسی عدم آشنایی کامل ما با اندیشه‌های او است. زبان شعر نیز خود بر پیچیدگی مطلب می‌افزاید.

پیچیدگی های دستوری نیز در این امر بی تأثیر نیست. زبان اوستایی زبانی است که در آن، افزون بر فعل‌ها، اسم‌ها و صفت‌ها و ضمیرها نیز در حالات مختلف نحوی صرف می‌شوند و برخی حالت‌های صرفی پسوندهای یکسانی می‌گیرند؛ بنا بر این، ممکن است به یک لغت در جمله چندین محل نحوی داد تا آن جا که برای مثال؛ اسمی را دانشمند اوستاشناسی در یک حالت صری به شمار آورده و همان واژه را محققی دیگر در حالتی دیگر دانسته است. در نتیجه، دانشمندان اوستاشناس جز در این موارد نادری در باره معنی و مفهوم این سرودها، اتفاق نظر ندارند. دو متخصص ممکن است یک شعر را به دو گونه ترجمه کنند که هیچ‌کدام بر دیگری مزیتی نداشته باشد. با این همه، مشکل‌های لغوی و صرف و نحوی گاهان سبب آن نمی‌شود که لطف و زیبایی آن دسته از سرودهایی را که معنی آن ها بر ما روشن است، انکار کنیم، به ویژه هنگامی که گاهان را با آنچه از شعر هندوایرانی آن زمانی (مانند سروده‌های ودایی و یشت‌ها) باقی‌مانده مقایسه کنیم، بیشتر به بدیع بود گاهان پی می‌بریم. ترجمه گاهان به زبان پهلوی در دست است و در مواردی نادری می‌تواند به فهم بهتر گاهان کمک کند، زیرا در عهد ساسانی به سبب گذشت زمان، فهم زبان گاهان برای موبدان زرتشتی دشوار و گاه ناممکن بوده است.[۹۷]

از نگاه ساختمان، شعر گاهان شباهتی به شعرهای ودایی دارد. هر سرود دارای بندهایی است و هر بندی بیت‌هایی را با تعداد ثابتی هجا در بر دارد. گاهان را به پنج بخش تقسیم کرده‌اند و هر یک از بخش‌ها دارای فصولی است که به پهلوی «هات»، یا «هاد» (مشتق از واژه اوستایی

«هایتی»[Latin ۲۹]) و به فارسی «ها» نامیده می‌شود. نام این پنج گاهان که از نخستین کلمه‌های هر بخش گرفته شده و همه صورت پهلوی دارند، عبارتند از:

1. اَهُونَوَد[Latin ۳۰] (یسن ۲۸ تا ۳۴) دارای هفت «ها» (فصل) به ترتیب مشتمل بر ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۲۲، ۱۶، ۱۴ و ۱۵ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل سه بیت ۹ + ۷ هجایی است.[۹۸]
2. اُشتَوَد[Latin ۳۱] (یسن ۴۳ تا ۴۶) دارای چهار «ها» به ترتیب مشتمل بر ۱۶، ۲۰، ۱۱، ۱۹ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل پنج بیت ۷ + ۴ هجایی است.[۹۹]
3. سپَنتمَد[Latin ۳۲] (یسن ۴۷ تا ۵۰) که دارای چهار «ها» به ترتیب مشتمل بر ۶، ۱۲، ۱۲ و ۱۱ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل چهار بیت ۴ + ۷ هجایی است. مشتمل بر ۱۶، ۲، ۱۱، ۱۹ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل پنج بیت ۷ + ۴ هجایی است.[۱۰۰]
4. وُهُوخشَتر[Latin ۳۳] (یسن ۵۱) که داری یک «ها» و ۲۲ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل سه بیت ۷ + ۷ هجایی است.[۱۰۱]
5. وَهیشتو یشت[Latin ۳۴] (یسن ۵۳) که دارای یک «ها» و ۹ بند است. در این بخش دو بند از بندهای شعری دارای چهار بیت ۵ + ۷ هجایی و دو بند بعدی دارای دو بیت سه پاره‌ای ۵ + ۷ + ۷ هجایی است.[۱۰۲]

هپتنگهایتی

• هَپتَنگهایتی یا یَسن‌های هفت فصل، یسن‌های ۳۵ تا ۴۱ را تشکیل می‌دهد و به نثر است و پس از گاهان قدیمی‌ترین بخش اوستا است.[۱۰۳]

سرگذشت کتاب اوستا و نقل آن به خط اوستایی:

بنابر روایتی که در برخی از کتاب‌های پهلوی آمده است، زرتشت به فرمان گشتاسب کتاب اوستا را همراه با تفسیر آن (=زَند) بر روی پوست گاو یا بر الواح زرین نوشت و آن را در گنج شاهی یا خزانه آتشکده سمرقند نهاد. روایت دیگری که شاید بازتاب نظر روحانیان زرتشتی جنوب ایران است، در کتاب چهارم دینکرد آمده است و بر طبق آن دارا پسر دارا (یعنی داریوش سوم ۵/۳۳۶ تا ۳۳۰ پ. م) دستور داد که همه اوستا و زند را در دو نسخه، یکی در خزانه شاهی و دیگری در دز نبشت،[Latin ۳۵] نگاه دارند. در روایتی دیگر از دینکرد آمده است که به دستور گشتاسب آموزه های زرتشت به کتابت در آمد و نسخه اصلی آن را در گنج شاهی نهادند و رونویس‌هایی از آن پخش گردید. پس از آن، نسخه یی را نیز در دزِ نبشت فرستادند. با آمدن اسکندر نسخه

یی که در دز نبشت بود، به دست یونانی افتاد و آن را به زبان یونانی ترجمه کردند.[۱۰۴]

بلاش اشکانی (شاید بلاش یکم: حدود ۵۱ تا ۸۰/۷۶ م) به نواحی مختلف فرمانی فرستاد که آنچه از اوستا و زند به صورت مکتوب یا شفاهی از گزند در امان بود، نگاه دارند. بعدها اردشیر بابکان (۲۲۶ تا ۲۴۱ م) به راهنمایی توسر (مشهور به تنسر) همه آن آموزه های پراکنده را به دربار خواست. آنچه معتبر بود، پذیرفت و بقیه را کنار گذاشت.

در مرحله بعد، شاپور پسر اردشیر (شاپور یکم: ۲۴۱ تا ۲۷۲ م) کتاب‌هایی را، که در اصل منشعب از دین (یعنی کتاب اوستا) بودند، یعنی کتاب مربوط به پزشکی، ستاره‌شناسی، حرکت، زمان، مکان، جوهر، آفرینش، کون، فساد، تغییر عَرَض، منطق و دیگر صنایع و فنون در هندوستان و روم و دیگر سرزمین‌ها پراکنده بودند، بازگردآوری کرد و آن ها را با دین (=مطالعات کتاب اوستا) تطبیق داد و به دستور او، نسخه یی از هرچه در دست بود، به گنج شاهی سپرده شد.

بعدها، شاپور پسر هرمز (شاپور دوم: ۳۰۹ تا ۳۷۹ م) دستور داد که، برای اطمینان و ایمان مردم به دین، در مورد اقوال و افکار تحقیق شود؛ و از همین رو، آذرباد مَهرَسپنَدان، رئیس موبدان زمان، متحمل آزمایش دینی شد و بر طبق روایات بر سینه او روی گداخته ریختند و از آزمایش پیروز به در آمد. وی اهل قرق و نحل گوناگون و نیز کسانی را که به تحقیق در نسک اوستا می‌پرداختند، از بددینی و انحراف برحذر داشت.

خسرو پسر قباد (انوشیروان: ۵۳۱ تا ۵۷۹ م) آگاهی و تفکر در باره هر گونه بدعت در میان چهار طبقه اجتماعی را افزایش داد. وی بر آن بود که زبان اوستایی از طریق سنت شفاهی و کتاب‌ها و رساله‌ها حاوی مطالب فراوانی است، و از همه روحانیون خواست که به تفکر در باره اوستا و زند بپردازند و از یافته‌های خود بر دانش مردم جهان بیفزایند.

در روایت دیگری، به ارتباط انوشیروان، با سرگذشت کتاب اوستا اشاره شده است: انجمنی از موبدان زرتشتی به ریاست وه شاپور[۳۶Latin] موبدان موبد زمان خسروانوشیروان، بیست یک نَسک اوستا را تعیین کرد و به اتفاق نظر، بر رای خود مهر نهاد.[۱۰۵]

از این روایات چنین مستفاد می‌شود که در نظر مؤلفان کتاب‌های پهلوی، که در سده سوم هجری می‌زیستند، ولی روایات ساسانی را منعکس می‌کردند، صورت مکتوب اوستا و زند و خط آن به خود زرتشت باز می‌گردد که پس از پراکنده شدن اوستا بر اثر حمله اسکندر، چندین شاه ایرانی در زمان های گوناگون در صدد جمع‌آوری و تدوین مجدد آن برآمدند. همین نظر را در کتاب‌های عربی و فارسی قرون اولیه اسلامی، که مطالب شان مبتنی بر گفته‌ها و نوشته‌های زرتشتیان است، نیز می‌یابیم. در نامه تنسر آمده است که اسکندر کتاب دین (=اوستا) را که بر دوازده هزار پوست نوشته شده بود، در اصطخر (فارس) سوزانید و یک سوم آن در دل‌ها ماند. طبری می‌نویسد که زرتشت کتابی را بر گشتاسب عرضه داشت که ادعا می‌کرد خدا بر او وحی کرده است. آن را بر دوازده هزار پوست گاو نوشتند و به صورتی که (نوشته‌ها) بر پوست کنده و با زر منقش شده بود. گشتاسب آن را در محلی در اصطخر به نام دز نبشت نهاد و هیربدان را بر آن گماشت و عموم مردم را از فراگیری آن منع کرد. ثعالبی، مسعودی، مقدسی، ابن مسکویه، و ابن بلخی نیز روایتی نظیر آن را آورده‌اند.[۱۰۶]

آنچه در این روایات در باره کتابت اوستا به خط اوستایی در زمان زرتشت ذکر شده، افسانه آمیز است. از سوی دیگر، از روایات خارجی چنین بر می‌آید که پیروان ادیان دیگر، زرتشتیان را دارای کتابی که در زمان زرتشت به کتابت آمده باشد، نمی‌دانستند. در یکی از روایات مانوی نقل شده در کتاب کفالایا آمده است: «زرتشت کتاب ننوشت، بل که شاگردان او پس از مرگش (سخنان او را) به خاطر سپردند و به صورت کتاب‌هایی در آوردند که امروز می‌خوانیم. از این گفته می‌توان استنباط کرد که در سده سوم میلادی زرتشتیان کتاب‌های دینی داشته‌اند، اما معلوم نیست منظور کدام نوشته هاست. احتمال می‌رود که مقصود از این کتاب‌ها، نوشته‌هایی باشد که از دیرباز در بین‌النهرین به نام زرتشت معروف بوده است و نه نوشته‌های خود زرتشت. باسیلیوس Latin[۳۷] (در حدود ۳۷۷ م) گفته مغان کتاب نداشتند... بل که پسران از پدران خود تعلیم می‌گرفتند؛ بنا بر این، سندی در دست نیست که بر ما روشن سازد که کتاب اوستا پیش آن که به خط کنونی درآید، به چه خطی مکتوب بوده است.

اهمیت سنت شفاهی و حفظ آثار دینی به صورت سینه به سینه در ایران، دلالت بر این دارد که کتاب اوستا بیشتر بدین صورت حفظ می‌شده است تا به شکل مکتوب. چنان‌که در نامه

تنسر نیز آمده است که پس از اسکندر تنها یک سوم اوستا در دل‌ها مانده بود. حتی از نوشته‌های پهلوی و عربی و فارسی مذکور، که در آن ها سخن از اوستای مکتوب شده است، چنین استنباط می‌شود که نسخه‌های اوستا کم بوده است؛ بنا بر این، گفته‌ها، تنها دو نسخه، یکی در دز نبشت، و دیگری در خزانه شاهی، نگه داری می‌شده است. در نتیجه، بعید می‌نماید که تا پیش از تدوین اوستا و نگارش آن به خط اوستایی موجود، این کتاب، به صورت مجموعه واحدی به تمام و کمال، به خطی نوشته شده باشد. البته احتمال این که در زمان هایی (از جمله بلاش اشکانی) کوشش برای کتابت آن شده باشد، منتفی نیست. همچنین بعید نیست که در دوره ساسانی، پیش از آن که آن را به خط کنونی نوشته باشد، کوشش شده که به خط پهلوی نیز برگردانند.[۱۰۷]

منظور از جمع‌آوری اوستا به دستور شاهان در زمان های گوناگون، ظاهراً گردآوری روایات سینه به سینه بوده است. در رساله «شگفتی‌های سیستان» آمده است که نسک‌های اوستا در میان دودمان های نیکان (=زرتشتیان) پیوسته بر جای ماند... پس از اسکندر، این نسک‌ها نزد زنان بود و یکی از آن ها را به نام بَغ نَسک، جوانی سیستانی به خاطر سپرد و بدین گونه دین (=کتاب دینی) به سیستان بازگشت... جز در سیستان، جاهای دیگر آن را در سینه نسپردند. مسعودی نیز به سنت حفظ سینه به سینه اوستا در سیستان اشاره کرده است. حتی پس از به کتابت در آمدن اوستا نیز موبدان آن را از حفظ می‌خواندند. در کتاب دینکرد آمده است که: «منطقی است که سخن زنده شفاهی را از آن چه مکتوب است، مهمتر به شمار آوریم.» و در جای دیگر همین کتاب اشاره شده است که اثر مکتوب، صورت کامل نیست. در کتاب‌های پهلوی بارها به موبدانی اشاره شده است که همه اوستا و ترجمه و تفسیر (=زند) را از حفظ داشته اند.[۱۰۸]

کتاب اوستا تا مدت‌ها سینه به سینه حفظ می‌شد. شاید در دوره اشکانی در زمان بلاش اول یا در اوایل ساسانی کوشش شد که آن را به خطی از نوع خطوط مشتق از آرامی متداول در ایران، مانند خط پهلوی بنویسند. در این گونه خطوط برای مصوت‌ها در خط علامت خاصی وجود ندارد و گاهی از صامت‌ها برای نشان دادن برخی مصوت‌ها استفاده می‌شود. برای مثال؛ برای ـُ (کوتاه) و اُو (بلند) در خط علامتی نیست و برای ضبط این دو صدا و به ویژه اُو (بلند) گاهی از حرف واو استفاده می‌شود. افزون بر آن، این گونه خطوط واحد حروف کافی برای نشان دادن همه صامت‌های اوستایی نیستند.

نگارش کلمات اوستایی به خط پهلوی، که گاه گاه در کتاب‌های پهلوی آمده است، به خوبی نارسایی این خط را برای ضبط آواهای کتاب دینی نشان می‌دهد. از این رو، ضبط کتاب اوستا به خطی از این گونه، بی تردید رضایت بخش نبوده است، زیرا موبدان زرتشتی مانند همه روحانیون دیگر معتقد بودند و هستند که کتاب دینی باید با تلفظی درست و با مراعات تجوید خوانده شود. بیگمان هیچیک از خطوط موجود آن زمان نمی‌توانست این نیاز را برآورده سازد؛ بنا بر این، موبدان از روی خط پهلوی، که خود از آرامی اقتباس شده بود و به علت این که یک حرف نشانه چندین آوا بود، ابهام فراوانی داشت، خطی را اختراع کردند و اوستا را با آن نوشتند. در اختراع این خط بسیار دقت و زمان صرف شده است و شاید هیاتی از روحانیان و دبیران در آن دست داشته‌اند. این دانشمندان برای جلوگیری از هر گونه ابهامی در ضبط اوستا، بر آن شدند که برای هر آوای اوستایی، حرف واحدی را در نظر بگیرند و بدین منظور با اعمال تغییراتی در حروف پهلوی، که نشانگر چندین آوا بود، حروف نوی را اختراع کردند که هر یک نشانگر یک آوا باشد. برای مثال؛ حرف الف پهلوی نشان دهنده چهار آوای ـَ، آ، ه، خ است. مخترعان خط اوستایی این حرف را برای نمایاندن آوای ـَ اوستایی اختصاص دادند و با افزودن دندانه هایی به آخر آن، حرفی را ساختند که نشانگر آوای «آ» باشد و با افزودن حلقه یی بدان حرف «ه» و با افزودن دنباله یی بدان حرف «خ» اوستایی ایجاد کردند. افزون بر آن کوشش شد که همه جزئیات و ظرائف تلفظ کلمات با اختراع حروف خاصی نشان داده شود.[۱۰۹]

خط موجود اوستایی دارای ۵۳ حرف است، ولی از مطالعه نسخه‌های موجود اوستا ۵۸ حرف اوستایی به دست می‌آید که برخی‌ها در آن ها گونه‌های خطی یک حرف هستند و این رقم نزدیک به رقم ۶۰ است که مسعودی برای خط اوستا ذکر کرده است. نام این خط در کتاب‌های پهلوی دین دبیریه،[۳۸] Latin به معنی خط دین din-dabire است که در کتاب‌های عربی به صورت دین دفیریه، دین دبیره و دین دویره ضبط شده است. دقیق روشن نیست که در چه تاریخی این خط اختراع و اوستا بدان نوشته شده است. از پویایی های دو شاه ساسانی در توجه به دین در منابع پهلوی و عربی سخن رفته است، یکی شاپور دوم و دیگری انوشیروان است؛ بنا بر این، شاید بتوان تاریخی میان سده چهارم و ششم میلادی را زمان نگارش اوستا به خط کنونی آن دانست. می‌توان احتمال داد که این کتاب در سده چهارم میلادی به کتابت در آمده و در سده ششم میلادی تدوین نهایی یافته باشد. پس از به کتابت در آمدن اوستا باز هم موبدان آن را از حفظ می‌کردند و از

بر می‌خواندند و صورت شفاهی را مهمتر از متن مکتوب می‌دانستند.[۱۱۰]

از اوستا نسخه‌های خطی متعددی در دست است، اما هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی متن کامل اوستا را در بر ندارد. برخی از نسخه‌های اوستا همراه با ترجمه‌های پهلوی است و ترجمه پهلی زیر هر سطر متن اوستایی نوشته شده است. قدیمی‌ترین نسخه اوستایی موجود، نسخه K7 (محفوظ در دانشگاه کپنهاگ) است. این نسخه که به صورت عکسی منتشر شده و تنها ویسپَرَد را در بردارد، در سال ۶۳۷ یزگردی برابر با ۱۲۶۸ میلادی (یا ۱۲۸۸ میلادی) است. نسخه‌های قدیمی دیگر از سده چهاردهم میلادی و در ایران به کتابت در آمده‌اند و نسخه‌های متاخرتر از سده هفدهم میلادی به بعد در هندوستان استنتاخ شده‌اند. اما از آن جامه‌های کاتبان این نسخه‌ها می‌توان به وجود یک نسخه خطی مادر در سده سوم/چهارم هجری (نهم/دهم میلادی) کتابت شده بوده، پی برد.[۱۱۱]

اوستای مکتوب زمان ساسانی به صورت سه کتاب بزرگ تدوین شده بود که هر یک شامل هفت بخش بزرگ یا به اصطلاح پهلوی نَسک بود و هر یک از نَسک‌ها نیز به فصل‌ها و اجزاء کوچکتری تقسیم می‌شد. نام سه کتاب بزرگ و ۲۱ نسک اوستای زمان ساسانی به زبان پهلوی با خلاصه یی از مطالب آن ها به این زبان در کتاب هشتم دینکرد ضبط شده است. از نوشته دینکرد بر می‌آید که در زمان تدوین این کتاب (سده سوم) گاه متن اصلی اوستایی و گاه اصل و ترجمه پهلوی برخی از نسک‌ها از میان رفته بود.

نام سه کتاب بزرگ اوستا به زبان پهلوی چنین است:

گاهانیگ، هاذگ مانسَریگ و دادیگ.

کتاب گاهانیگ مشتمل بر گاهان و تفسیرهای آن، هادگ مانسَریگ مشتمل بر ادعیه و اذکاری بوده که در مراسم دینی خوانده می‌شد و دادیگ مشتمل بر متون فقهی بوده است. ترجمه و تفسیر (=زَند) سه نَسک گاهانیک موضوع کتاب نهم دینکرد است. از میان ۲۱ نسک عهد ساسانی، تنها وندیداد (نسک پنجم از نسک‌های دادیگ) است که به صورت کامل در دست است. از ۲۱ نسک اوستای ساسانی در زمان تدوین دینکرد (سده سوم هجری) هم متن اوستایی و هم ترجمه پهلوی نسک ۱۱ از میان رفته بود و ترجمه پهلوی نسک ۵ نیز در دست نبوده است. نسک‌های ۱۵ تا ۱۸ مفصل تر از نسک‌های دیگر شرح شده است. ترجمه و تفسیر سه نسک نخستین را در کتاب نهم دینکرد می‌یابیم.[۱۱۲]

پانویس ها:

1. علی اکبر دهخدا، «ابستا»، لغتنامه دهخدا، بازبینی‌شده در ۲۶ آوریل ۲۰۱۵.
2. همان جا
3. اوستا، جلیل دوستخواه (از گزارش ابراهیم پورداوود)، چاپ پنجم ۱۳۶۴، برگ نخستِ پیشگفتار
4. اوستا، جلیل دوستخواه (از گزارش ابراهیم پورداوود)، چاپ پنجم ۱۳۶۴، برگ دومِ پیشگفتار
5. ابراهیم پورداوود، گاتها، ص 49

یادداشت: پی نوشت ها از شماره 6 تا شماره 112 همه برگرفته از کتاب آقای تفضلی، «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام» اند- صفحات 39 تا 72.

1. Āθwya
2. θrita
3. Urwāxšaya
4. ā airyēmā išyō
5. Theme
6. Anāhita
7. pāurva
8. Raṇhā
9. Avesta:Apaoša
10. Pahlavi:Apōš
11. Airyāmē Īšyō
12. Pre-Zoroastrian
13. Anaïtis
14. Vārəγna
15. daēnā
16. Hwūwī
17. Astvat.ereta
18. Vi.daēva.dāta
19. Daēva.yasna
20. Mazdayasna
21. Zaraθuštri
22. Avesta:Hoajsaoxta
23. Pahlavi:Hādōxt

24. Aogemadaēča
25. Vaeθā
26. Raptīwīn
27. haptaṇhāiti
28. Gāθā
29. hāxiti
30. Ahunawad
31. Uštawad
32. Spantmad
33. Whhuxšatr
34. Wahištōišt
35. Diz ī nibišt
36. weh šāpūr
37. basilius
38. Dēn dibīrīh

بن مایه ها:

- اوستا گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ص. 932.
- اوستای کهن (متن کامل)، گزارش و پژوهش رضا مرادی غیاث آبادی، چاپ ۱۳۸۲، صفحه ۹ تا ۱۲
- کتاب زبان فارسی و سرگذشت آن، نوشته دکتر محسن ابوالقاسمی
- دائرة المعارف کاتولیک (این مقاله دارای متونی از دائرة المعارف کاتولیک است که در دامنه عمومی قرار دارند)

برگرفته هایی از ویکی پیدیا به زبان روسی در باره اوستا:

«...دیرین ترین نسخه خطی دست داشته اوستا به سده سیزدهم بر می گردد (سال 1288)، صفحة دست نویس manuscript colophons اجازه می دهد سنت انتقال تا قرن یازدهم را ردیابی کرد.

به گونه موثق تثبیت شده است که همه نسخه های خطی موجود به یک نسخه دست نویس مربوط سده دهم سر می کشند، که به نوبه خود، به «کهن الگوی ساسانی» نامنهاد که تحت نسخه نمونه ساسانیان وجود داشته، می رسد.

نسخه های خطی دست نویس، به گوه سنتی به زند اوستا (متون اوستایی با ترجمه به پارسی میانه)، زند (تنها ترجمه) و ساده («ناب»- متون اوستایی بدون ترجمه برای مقاصد عبادی و نیایشی liturgical) تقسیم می شوند.

مهم ترین کتاب که عبارت است از متنی که بر اساس مناجات نامه اصلی زرتشتی «یسنا» خوانده می شود و 72 فصل (در اوستا -Haitī به چم بسته) دارای محتوای نسبتا ناهمگن است.

Vispered، VR. برگرفته از واژه اوستایی vīspe ratauuō «همه فصل ها». تکمله یی بر یسنا در قالب نیایش ها و رجوع به «توصیه ها» فصل نمونه آفرینش؛ متشکل بر 24 فصل (karde <kardag) .

vidēvdād، در پهلوی، در اوستا -VI-daēvō- *dāta* به چم «قانون پرهیز از ستایش دیوان - مجموعه یی متشکل از 22 فصل یا فرگرد (fragard) که در گام نخست به قوانین خلوص و زدایش آلودگی و پرهیز از بی حرمتیdesecration اختصاص داده است.

یشت ها .Yt، در پهلوی yašt ، در اوستا -yešti برگرفته از همان فعل-yaz)، متشکل بر 22 سرود ویژه اهورا مزدا و امشاسپندان مختلف و ...

بخش های اوستا مشتمل اند بر نیایش هایی تلفیقی compilations of prayer پنج گاهی (گاه gāh در پهلوی به چم وقت یعنی نیایش های پنچگاهی یا پنجگانه یا پنج بار نیایش. نیایش به پهلوی niyāyišn به معنای عبادت، نماز و پرسش. پنج یازات، چهار آفرینگان، به پهلوی Āfrinagān به چمِ برکت، رحمت، ستایش blessing.

نسک های اوستا مطابق دینکرد

Gāsānīg (گاتی)

نام	بخش های حفظ شده	محتوا

1. Stōd-yasn	Y. 14-16, 22-27, 28-54, 56, Vr. (کاملا)	گات ها، بخش هایی از یسنا ویسپیرید
2. Sūdgar	پاره های جداگانه ؟ شرح مفصل در دینکرد 9.1	تفسیر گات ها
3. Warštmānsr	شرح مفصل در دینکرد 9.2	تفسیر گات ها
4. Bag	Y.19-22, شرح مفصل در دینکرد 9.3	تفسیر گات ها
5. Waštag	از میان رفته است	نامعلوم
6. Hādōxt	Y. 58, Yt. 11, Az., H. 1-2	شرح رهبری و پیشوایی مذهبی، جشن ها، قواعد رفتاری و راه های رسیدن به رستگاری و دادگری....

7. Spand	پاره های جداگانه	شرح زندگانی زرتشت

) Hadag-mansrīg (قواعد مذهبی، علوم

نام	بخش های حفظ شده	محتوا
8. Dāmdād	پاره های جداگانه ؟ گمان برده می شود که ضمیمه نسک در بندهش	آفرینش و پیدایش و کائنات
9. Nāxtar	از دست رفته	نامعلوم
10. Pāzag	Gahi and Sirozh (G., S.)	اوقات شبانه روز، گاهنامه، جشن ها، قواعد نیایش یا مناجات
11. Raθβištāiti	بخش های جداگانه	سازماندهی نیایش
12. Bariš	بخش های جداگانه	اخلاق
13. Kaškaysraw	بخش های جداگانه	پرهیز از ستایش دیوان

14. Vištāsp-yašt	Az., Vyt.	رو آوردن ویشتاسپ به آیین زرتشتی

) Dādīgقانون (

نام	بخش های حفظ شده	محتوا
15. Nigādum	بخش های جداگانه	قوانین
16. Duzd-sar-nizad	بخش های جداگانه	قوانین
17. Huspārām	نیرنگستان	قوانین
18. Sagādum	بخش های جداگانه	قوانین
19. Vidēwdād (Juddēwdād)	V.کاملا	قوانین
20. Čihrdād	بخش های جداگانه	تاریخ حماسی ایران
21. Bagān-yašt	Y. 9-11, 57; Yt. 5-19	سرودهایی برای یازت ها

بر پایه شواهد غیر مستقیم، تاریخ به میان آمدن اوستای کهن (و از روی آن تثبیت زمان رسالت زرتشت) تقریبا در حوالی 1000 سال پیش از میلاد (بین 800-1200پیش از میلاد) گمان زده می شود.

کهن ترین متون اوستای جوان (یسنا، بخش بیشتر یشت ها) در دوره پیش از هخامنشیان (سده ششم پیش از میلاد) به میان آمده بودند.

اطلاعات منابع بعدی در باره ضبط و تحریر اوستا در دوره اشکانیان را نمی توان به طور کامل همچون اطلاعات ناموثق و غیر قابل اعتماد رد کرد، با این هم نمی توان تاثیر «اوستای اشکانی» بر اوستای تدوین شده در دوره ساسانیان را (هرگاه چنین اوستایی به راستی وجود داشته بود)، ردیابی کرد.

برای پخش متون اوستا می توان مراحل زیر را در نظر گرفت:

اوستای کهن:

1. پدیدآیی متن ابتدایی اصلی گات ها، یسنا، Haptanghaiti و نیایش های دیگر
2. وارد آمدن تغییرات در خوانش متن به دلیل خوانش های بیانی (برخوانی) recitative
3. تغییرات در روند انتقال به گویشوران گویش های اوستای جوان
4. ادامه translation متون با به میان آمدن اوستای جوان

اوستای نوین (جوان):

1. تدوین متون اوستایی جوان در یک زبان درست، احتمالا در مرو و یا هرات.
2. تاثیر گویش های جنوبی بر خوانش اوستا با توجه به کوچیدن مرکز سنت های اوستایی، احتمالا به رخج (آراخوزیا).
3. کوچیدن مرکز سنت اوستایی به جنوب غرب ایران، به فارس (شاید در اواخر سده هفتم پیش از میلاد)، ترانسلاسیون متون از سوی کاهنان اصطخری، تهیه متون جدید آگنده با لغزش های دستوری به یک زبان مرده.

4. ضبط آواشناسیک (فونیتیک) متون با دبیره اوستایی (در سده ششم میلادی)، تدوین «نسخه اولیه ساسانی» Sassanian prototype اوستا، پایان انتقال دهان به دهان (سینه به سینه)، تدوین ترجمه اوستا به پارسی میانه (زند)
5. رونویسی دست نویس، شاید بر اساس همه نسخه های حفظ شده از دوره های پیشین (در سده های نهم- دهم).—IX) X вв.)

اوستا و غرب:

اگر چه یونانیان باستان در باره سرودها و نیایش هایی مغان، جادوگران و کاهنان آگاهی داشتند و گرمیپ Germipp ادعا می کرد که با دو میلیون بیت شعر سروده شده از سوی زرتشت آشنایی دارد، اطلاعات واقعی در غرب در باره ادبیات مذهبی ایران باستان بسیار ناچیز بود و تا سده هژدهم در باره اوستا در اروپا هیچ چیزی شناخته شده نبود.

برای نخستین بار متن اوستایی Videvdat باغ در 1723 را بازرگانی از سورت به کتابخانه آکسفورد برد، اما هیچ کس نمی توانست آن را بخواند.

تنها آنکیتئل دو پرون، دانشمند فرانسوی که به سال 1755 به عنوان یک سرباز ساده به هند رفته بود، توانست اعتماد از یکی از کاهنان (مغان) پارسی را جلب کند و به یاری او خواندن و ترجمه متون اوستا را فرا بگیرد. او با بازگشت در سال 1762 به فرانسه، به کتابخانه پادشاهی 180 نسخه دستنویس خطی اوستایی، پهلوی، پارسی و سانسکریت زرتشتی را که با خود آورده بود، هدیه داد و در سال 1771 برای نخستین بار در اروپا ترجمه اوستا از سوی او به زبان فرانسوی منتشر شد و در سال 1776 در Riga ریگا نخستین ترجمه آلمانی آن چاپ شد.

در آغاز، تازه کشف اوستا شک و تردیدهایی عمیقی در میان مردم و دانشمندان اروپایی برانگیخت- بیشتر به دلیل تصویر نادرستی که در اذهان عامه در باره زرتشت در درازای سده ها شکل گرفته بود و در واقع وجهه مشترک اندکی با آیین زرتشتی راستین نداشت. دو پرون را متهم به جعلکاری نمودند و در حق او چنان بیمهری شد که مطرود

گردید و در ناداری درگذشت. با این حال، هر چه بود، مطالعه آغاز شده اوستا از سوی کارشناسان خاورشناس و رمزگشایی خط میخی پارسی باستان (به زبان خویشاوند اوستا) در سال 1835 از سوی Grotefend در سرانجام اروپا را به گونه نهایی در درستی اوستا متقاعد گردانید و آشنایی نزدیک با فرهنگ ایران باستان و ادیان آن آغاز گردید.

اوستا تاثیر بسیاری در تفکر فلسفی شرق و غرب کرد. هگل (1770-1831) خاطرنشان ساخت که پایه و اساس نظام مذهبی زرتشتیان به رسمیت شناختن مبارزه میان دو قطب مخالف - نیک و زشت (خوب و بد، بهینی و پلشتی) است.

یکی از شهکارهای یوهان ولفگانگ فون گوته- سخنور نامدار آلمانی (1749-1832)، «دیوان غربی- شرقی» West-östlicher Divan [که به حافظ هدیه شده است-گ.] شامل شعر «عصر ایمان پارس باستان» است. در این شعر، شاعر درک خود را از اوستا به عنوان باور در پیروزی شکوهمند نور بر تاریکی می دهد.

برخی از ایده ها و نمادها از سرودهای زرتشت، الهامبخش بنیادگذار تئوری پارالیلیسم یا توازی روانی فیزیکی- تئودور فیشنر (1801-1887) شده بود.

با این حال، نیچه در کتاب «چنین گفت زرتشت»، Also sprach Zarathustra این پیامبر را همچون «ابر انسان» یا انسان خارق العاده و اعجوبه» با «بازگشت جاودانه» توصیف می کند.

[این اثر نیچه الهامبخش ریشارد اشتراوس (1864-1949) موسیقیدان آلمانی گردید که در ۱۸۹۶ «چکامه یی سمفونیک» به نام «چنین گفت زردشت» (اپرای ۳۰) ساخت که از درخشانترین آثار این نوع است.-گ.]

ترجمه های اوستا به زبان روسی:

نخستین ترجمه اوستا به زبان روسی به قلم کائتان کوسوویچ به سال 1861 صورت گرفت. به سال 1899 شاعری سمبولیست به نام کنستانتین بالمونت آن را از روی

سرودهای زند اوستا ترجمه و به شکل موزون و منظوم در آورد.

...و به سال 1903 قطعاتی از اوستا زیر نام «حزن و اندوه اهورامزدا» به شکل آهنگین ترجمه شد.

رویکردها و بن مایه ها:

1. P.O. Skjærvø. Introduction to Zoroastrianism
2. J. Kellens. AVESTA the holy book of the Zoroastrians.
3. K. Hoffmann. AVESTAN LANGUAGE
4. Л. А. Лелеков Авеста в современной науке, М. 1992 г.
5. Плиний Старший. Естественная история XXX 2, 3
6. در باره زند اوستا، ویسپیرید، گات ها، کامیریدها، پازند// در فرهنگ دانشنامه یی یا دایره المعارفی بروکهاوس و ائفرون : در 86 جلد، سانکت پتربورگ، 1890-1907

Пазенд Камередха Гатха Висперед Зендавеста // Энциклопедический словарь Брокгауза и Ефрона : в 86 т. (82 т. и 4 доп.). — СПб., 1890—1907.

7. اوستا، در دانشنامه بزرگ شوروی، در 66 جلد زیر نظر شمیت، چاپ نخست، مسکو، انتشارات دایره المعارف شوروی، 1926-1947

// Большая советская энциклопедия: В 66 томах (65 т. и 1 доп.) / Гл. ред. О. Ю. Шмидт. — 1-е изд. — М.: Советская энциклопедия, 1926—1947.

8. اوستا// در دایره المعارف «چهارگرد جهان»

//Энциклопедия «Кругосвет»Авеста

دکتر آبتین ساسانفر

افسانه هاي كهن در اوستا
(با اندکی ویرایش و فشرده سازی)

آن چه امروز به نام دین زرتشت شناخته شده، شامل دو بخش جداگانه است:

1- بخشي كه از خود زرتشت است و اصول اخلاقي و فلسفي پيام او را دربر دارد، به نام گاتاها كه در هفده هات (240 بند) به صورت شعر سروده شده است. در گردآوري بعدي اوستا، گاتاها را در ميان كتاب يسنا جاي داده اند كه بر روي هم داراي 72 هات است.

2- ساير بخش هاي اوستا از پنج كتاب تشكيل مي شود:

يسنا به استثناي 17 هات (گاتاها)، يشت ها، ويسپرد، ونديداد و خرده اوستا. موضوعاتي كه در اين بخش اوستا آورده شده، از آموزش هاي زرتشت نيست و به دين ها و سنت هاي پيش از زرتشت و اسطوره های كهن ايراني و آريايي تعلق دارد. موضوعات ديني، داستان ها و اسطوره های كهن اين بخش، از سوي پيشوايان دين هاي باستاني و پيروان ايزدان اسطوره يي همراه با تحولات اجتماعي و به هنگام گردآوري مكرر اوستا پس از يورش اسكندر و اسلام در سنت هاي ديني زرتشت رخنه كردند و رفته رفته با آموزش هاي زرتشت آميخته شدند كه مجموعه يي به نام اوستاي نوين [(جوان)] را تشكيل مي دهند.

براي شناخت هويت فرهنگي ايران، بايد آنچه مربوط به پيام زرتشت است و پايه هاي فكري و اجتماعي آن را تشكيل مي دهد، از اضافات و افزوده هاي بعدي كه جنبه هاي اسطوره يي و سنت هاي خرافي دارد، جدا شود. در غير آن، دين زرتشت و آموزش هاي او شناخته نخواهد شد. افزوده هاي اوستا كه از زرتشت نيست، هر يك به جاي خود داراي ارزش هاي فراوان تاريخي، اخلاقي و اجتماعي است و نشاني از گذشته هاي دور زندگي و سنت هاي تيره هاي آريايي دارد كه مربوط به مناطق پراكنده و گسترده سرزمين هاي ايراني بوده و اساس تمدن انساني را پايه گذاري كرده است.

در بارة باورها و سنت هاي مشترك آريايي پيش از آن كه ايراني ها از هندي ها جدا شوند، بر پايه اطلاعاتي كه در دست است، عناصر و پديده هاي طبيعي را مي پرستيدند. به آسمان، نور، آتش، باد، باران و ستاره ها ارج مي گذاشتند. تاريكي و خشكي را كار شيطان مي دانستند. خدای آسمان بر ساير خداوندان مقدم بود. خورشيد- چشم آسمان و برق- پسر آسمان ناميده مي شد و همه دين هاي كهن آريايي اين افسانه را دارا بودند. ليكن آريايي ها مانند سومريان و ساير اقوام، معتقد به جلب مساعدت و موافقت ارواح خبيث و ناپاك نبودند و براي جلب رضايت و ترحم آن ها نذر و قرباني نمي كردند، بلكه اعتقادشان بر اين بود كه بايد ارواح پاك را تقويت كرد تا آن ها با ارواح

پلید روبرو شوند، با آن ها بجنگند و بر آن ها چیره شوند.

مي پنداشتند نيازها، نيايش ها و قرباني ها از سوی انسان مي تواند به چيرگي ارواح پاك بر ناپاك كمك كند. انسان نزد اقوام آرياي مقام با ارزشي داشت و نسبت به ايزدان جنبة بندگي، خواري و زبوني حس نمي كرد. وارونا Varunaخداوند آسمان بود و از دروغ تنفر داشت. اين مساله بر ايراني ها تأثير فراوان داشت و از كتيبه هاي بيستون و نوشته هاي هرودت اين امر آشكار است. ميترا به همراه آسمان در گردش كائنات و مراقبت در اخلاق و رفتار مردم دخالت داشت و از بينايي و داناي كامل بهره مند بود. آتش كه چهرة اصلي آن برق بود، در نبرد هميشگي ايزدان نور وآتش همكاري مي كرد. به طور كلي موجودات به دو دسته خوب و بد تقسيم مي شدند كه با يكديگر پيوسته در ستيز و نبرد بودند.

مهم ترين ايزدان آرياي عصر ودائي عبارتند از :
1 - ايندرا Indra ، خداي جنگ
2- وارونا، خداي آسمان كه مقام خداي خدايان داشت
3- آگني، خداي آتش
4- سوما، نوشابه يي كه از يك گياه كوهي و شير و عسل تركيب مي شد و به واسطة نيرو و حرارتي كه در بدن توليد مي كرد، در شمار خدايان بود.

در وداها بسياري از اسطوره هاي هندوايراني كهن حفظ شده است. از اين رو از بررسي دين هاي آريائي مي توان نتيجه گرفت :
1. پرستش طبيعت و باور به خدايان گوناگون، هسته مركزي عقايد آرياي را تشكيل مي داد.
2- ايشان به وجود خدايان خوب در برابر خدايان بد، يعني دو عامل خير و شر باور داشتند و براي آن ها مانند انسان ها، اعضاي خانواده يعني پسر و دختر و زن قائل بودند.

برخلاف اين گفته ها، گروه بسياري از دانشمندان، نويسندگان و شاعران ايراني معتقد بودند كه ايراني ها از ابتدا يعني هنگامي كه از هندي ها جداشده و در سرزمين هاي ايراني سكني گزيدند، يكتا پرست و خداپرست بودند؛ از جمله فردوسي كيومرث را نخستين انسان، نخستين فرمانروا و سردودمان پيشداديان، يزدانشناس مي خواند.

بخش بزرگي از ادبيات پر ارج ايراني از اسطوره ها و داستان هاي كهن ملي سرچشمه گرفته است: مانند شاهنامه

فردوسي كه يكي از بزرگترين آثار حماسي و اخلاقي جهان شمرده مي شود.

صفات و خصوصيات اخلاقي اقوام و ملت ها در اسطوره ها و افسانه هاي كهن ملي و قومي ديده مي شود و نشاندهندة شيوه ها و سنت هاي اجتماعي و برخورد آن ها با طبيعت و محيط است. اسطوره های كهن نمايانگر نخستين دوران هاي تحول فكري انسان است. خدايان، پادشاهان و پهلواناني كه در داستان هاي ملي باستاني ياد شده اند، با مردمي كه آن ها را آفريده اند، شباهت دارند. در نخستين دوران هاي تحول فكري چگونگي آفرينش جهان و انسان، زايش و رويش جانداران و گياهان، برخورد با عوامل سركش طبيعت، جنگ با همسايگان و دشمنان، مسائلي بود كه فكر و ذهن انسان ها را به خود مشغول مي داشت. آدميان براي جستجوي پاسخ به همه اين مسائل و حفظ خود از خطرات و پيروزي بر مشكلات، در پندار خويش قهرمانان و پهلواناني مي خواستند و مي ساختند كه بتوانند پيروز شوند. سپس مي كوشيدند خود از آن قهرمانان سرمشق بگيرند و مانند آن ها شوند. براي ستيز و نبرد، دلاوران و گردنكشان بزرگ مي ساختند، براي ارضاي حس جوانمردي و انصاف به خدايان مهربان و مددكار باور مي كردند.

خدايان و قهرمانان افسانه يي، نمونه يي بودند از خواست ها و آرزوهاي انسان اين دوران، يعني دوران اعتقاد به قهرمانان و مردان نيرومند. بديهي است كه محيط طبيعي و جغرافيايي بر زندگي انسان، برداشت هاي او و فرهنگ او اثر مي گذارد ولي واكنش انسان ها در برابر عوامل طبيعي و مشكلات زندگي يكسان نيست. پاره يي در برابر سختي ها پايداري مي كنند تا پيروز شوند، گروهي با شرايط نامساعد محيط سازش مي كنند و آنچه مي سازند، بي مقدار و ناچيز است. همين اسطوره ها هستند كه ما را با اوضاع زندگي و تاريخ كهن كه در دل ناپيداي زمان جاي گرفته، آشنا مي كنند چون با يكديگر سخت بستگي دارند و اسطوره های يك ملت جدا از بافت اجتماعي و تحولات تاريخي آن ملت نيست.

دين و اسطوره:

با تحولاتي كه در شرايط زندگي اقتصادي و پيشرفت هاي فكري انسان رخ مي دهد و نيز تأثير محيط جغرافيايي، اسطوره هاي قديمي رنگ ديگري به خود مي گيرند و يا اسطوره هاي ديگري آفريده مي شوند. در جوامع غير آرياي كه بت پرست بودند، نيز براي هر بت صفاتي و كراماتي برمي شمردند. با پيشرفت انديشة انساني به ويژه در ميان ايراني ها كه پيشگام انديشمندي و جستجوگر پاسخ هاي

درست براي مسائل مربوط به آفرينش جهان و هستي انسان بودند، رفته رفته انديشه هاي ديني و توجه به آفريننده هاي غير مادي گسترش يافت و يك مرحله جديد تحول فكري در كنار اسطوره ها ظاهر شد. در سرزمين هاي ايراني كه از لحاظ افكار ديني و فلسفي چندين هزار سال از ديگر اقوام و دين هاي مسيحي و اسلامي پيشتر است، اين تحول دو جنبة كاملاً مشخص داشت:

1- به صورتي آرام و بدون تحميل عقيده و دور از كشمكش و تنش هاي اجتماعي بود.

2- اين تحول بزرگ گرايش به انديشمندي و دوري جستن از اسطوره ها به تدريج و در طول زماني دراز انجام پذيرفت. در نتيجه يك حالت روحي فراگير كه با درك و شناخت همگان همراه بود، رفته رفته باورهاي غير مادي و انتزاعي را جانشين اعتقاد به عناصر مادي و محسوس كرد.

دين هاي ابتدايي در كنار اسطوره ها ظاهر شدند و از آن ها بهره برداري كردند. چون مردم با افسانه هاي كهن خويش آشنا هستند، دين، افسانه ها را در خود مي گيرد و با آن ها كنار مي آيد تا مردم دين را بپذيرند.

سرزمين هاي ايراني بزرگترين سرچشمة تفكر انساني و انديشمندي بوده است. پيش از دين زرتشت، دين هاي بزرگ فراگيري بودند كه اسطوره ها در آن نقش اساسي داشتند. بيشتر اين دين ها با هم و در كنار هم پيرواني داشتند كه با صلح و آشتي همزيستي مي كردند. چون هر ديني داراي خاستگاه اجتماعي و جغرافيايي معيني است، خود به خود از عوامل فكري و سنت هاي اجتماعي محيط خود نشاني دارد و هدف اصلي هر دين آن است كه جامعه موجود زمان خود را تغيير دهد، اصلاح كند و با مفاسد آن بستيزد و راهنماي مردم به سوي يك زندگي بهتر باشد. بنا بر اين، هر دين با عوامل محيط خود و ميراث اجتماعي سرزمين خود مستقيماً رابطه دارد و در حقيقت نشان دهندة خصوصيات محيطي است كه از آن برخاسته است.

معيارهاي هر دين شبيه و منبعث از معيارهاي اجتماعي سرزميني است كه پشت اندر پشت به معاصران پيامبران منتقل شده است. با مقايسه آن معيارها، برداشت ها و ارزش ها مي توان شيوه هاي اخلاقي و روابط انساني اجتماعات مختلف را بررسي كرد. برای مثال؛ صفات خدايان هر دين با يكديگر تفاوت هاي عمده دارد. خدايي كه زرتشت معرفي مي كند، تنها آفريننده خوبي و شادي است، هرگز خشمگين نمي شود، كسي را عذاب نمي دهد، دوست مردم است و تهديد به انتقام و عقوبت نمي كند و خواستار صلح و آرامش است. اين صفات همانست كه مردم سرزمين هاي ايراني به آن ها نيازمند و خواستار آن بوده اند.

در سرزمين هاي ديگر، هر يك از پيامبران و يا رهبران اخلاقي صفاتي براي خداي خود ذكر كرده اند كه نمايش دهندة آرزوها و آداب و رسوم آن اقوام و اجتماعات است و با مقايسة آن ها مي توان دريافت كه سرزمين هاي ايراني و تيره هاي آرياي پذيراي روحية جوانمردي، راستي، خيرخواهي، تلاش براي زندگي بهتر همراه با خوبي ها و شادماني است. اين صفات و روحيات با پندارهاي شاعرانه و داستان هاي قهرماني در اسطوره های ايراني نيز به فراواني ديده مي شود. اساس اسطوره هاي ايراني، ايزدان و قهرمانان و شاهاني بوده اند توهمي و پنداري.

نقش آموزش هاي زرتشت اين بود كه جامعه ايراني را به سوي شيوه هاي خردگرايي و ارزش دادن به شخصيت انساني رهبري كند و جهان اسطوره يي و خيالي و انديشه هاي مربوط به آن را به جهاني كه درآن واقعيت هاي اجتماعي و روابط درست انساني حاكم است، تبديل كند. جهاني كه در آن انسان بتواند با منش و انديشة درست نقش مثبت داشته باشد. فردا و آيندة خود را بسازد و دادگري و انصاف و آرامش را جايگزين ستمگری و جنگ و چپاول كند. واژه هايي كه زرتشت به كار برده، هيچكدام ساخته و پرداخته شخص او نيست. همان واژه هايي است كه مردم زمان وي به آن ها آگاهي داشتند ولي زرتشت آن واژه ها را با مفاهيم و معاني ديگري به كار برد و انديشة فلسفي و ديد واقعبينانه خود را آموزش داد.

بديهي است هر انديشة نوين با دشمني و مخالفت شديد مردمي كه هنوز به انديشه هاي كهن باور دارند، روبرو مي شود و زرتشت نيز از كينه توزي مردم زمان خود چنان به تنگ آمده بود كه در سرود يازدهم از گاتاها (يسناي 46) به آن اشاره مي كند: «به كدام سرزمين روي آورم، به كجا پناه برم، خويشانم و دوستانم از من دوري مي جويند، از همكارانم خرسند نيستم و نه از فرمانروايان كشور كه هواخواه دروغند، پس اي اهورامزدا چگونه مي توانم تو را خشنود كنم؟»

آموزش هاي زرتشت از پايه و بنياد بر ضد شيوه و رسوم مورد پذيرش جامعة آن روز بود؛ چنان كه در آثار موجود ديده مي شود، اقوام هندوايراني داراي اعتقاداتي بودند كه پس از جدايي از يكديگر در هند باستان در مجموعه يي از سروده ها به نام ريگ ودا و در ايران كهن به نام يشت ها حفظ شده است. اين سروده ها بازتابي است از يك زندگي ابتدايي چادرنشيني و جنگجويي كه طبيعت در آن نقش اصلي داشته و بر مي گردد به زمان هاي بسيار دور. بويس Boyce معتقد است اين بخش از ادبيات ديني كه با آموزش هاي

زرتشت آميخته شده، مربوط مي شود به عصر حجر و زمان نوسنگي؛ زماني كه پديده هاي آب و آتش براي اقوامي كه در دشت هاي گسترده در امتداد شمالي ايران و قفقاز و سرزمين هاي نزديك به قطب شمال مي زيسته اند، داراي ارزش حياتي بوده و تاريخ آن بر مي گردد به حدود هزارة پنجم پيش از ميلاد. (ص3، زرتشتيان، رسوم و اعتقادات ديني)

اسطوره های هندي و ايراني پس از جدايي، دستخوش دگرگوني و تحولات بسيار شدند و رفته رفته دو ملت ايران و هند هركدام، شايد زير نفوذ شرايط جغرافيايي و آميزش با اقوام بومي، داراي ويژگي هايي شدند كه آن ها را از جهت روحيات و شيوة زندگي از هم دور و متمايز كرده است. بنابر اين، آنچه در يشت ها ديده مي شود، مفاد آن از لحاظ زماني مربوط به سده ها پيش از زرتشت است ولي تحرير آن به صورت شعر بيشتر از هزار سال پس از گاتاها انجام شده است.

يشت ها در ستايش ايزدان و نيايش فرشتگان است، به اميد پاداش روز پسين و بزرگداشت پادشاهان و قهرمانان به اميد چيرگي بر دشمن و پيروزي در جنگ. سروده هايي است پر از تشبيهات شاعرانه، توانمندي ايزدان، تدبير شاهان و نيرومندي قهرمانان. در يشت ها سنت هاي اخلاقي ايرانيان كهن كه از ديرباز در سرزمين هاي ايراني ريشه داشته، بازگو شده ولي چون از جهت تنظيم و نگارش جديد است، مانند ساير بخش هاي اوستا از جمله وندیداد و يسنا از لحاظ ساختمان زبان و دگرگوني واژه ها و پاره يي قواعد دستوري با زبان گاتاها تفاوت دارند.

در يشت ها براي هر پديده سودمند طبيعي، ايزدي پنداشته شده كه وظيفة آن نگهباني آن پديده است. ايزدان نقش آفرينندگي ندارند، بل كه مظهر و نماد ذهني پديده ها هستند و هر روز به نام يكي از آن ها ناميده مي شده است. ولي شماره يشت هاي موجود بيست و چهار مي باشد كه از شماره روزها كمتر است. بدون ترديد درآيين پيش از زرتشت براي نگهباني و سرپرستي هر روز، ايزدي بود و براي هر ايزدي يشت و آيين نيايشي وجود داشته كه امروز شماري از آن ها از ميان رفته است.

يشت ها در زمان هاي مختلف و به وسيلة گويندگاني كه نام آن ها را نداريم، سده ها پس از گاتاها و زرتشت به رشتة نظم درآمده اند. دليل تنظيم آن ها پس از زرتشت آن است كه آموزش هاي گاتايي مبني بر خردگرايي، آزاد انديشي ، دادگري و صلح وآرامش بودو تحميل هر انديشه يي را نكوهش مي كرد. از اين رو، هيچگونه نزاع و تعصب در

امور ديني ميان زرتشتيان و پيروان ساير دين ها و انديشه ها وجود نداشت. در نتيجه پيروان دين هاي كهن ايراني كه به افسانه هاي ملي پدرانشان هنوز علاقمند بودند، مي توانستند سروده هاي خود را براي بزرگداشت ايزدان و قهرمانان اسطوره هايي زنده نگهدارند. با اين تفاوت كه پس از زرتشت براي ارزش بخشيدن و ارج بيشتر به يشت ها، بندها و بخش هاي كوتاهي از گاتاها را به آن ها افزودند و نام اهورامزدا و زرتشت را درآن ها تكرار كردند. با اين كار نه تنها ارج يشت ها ميان همگان و زرتشتيان محفوظ ماند بلكه سبب وحدت نظر و يكپارچگي ميان زرتشتيان و پيروان ايزدان اسطوره هايي شد كه آنان را به نام مزديسنان يا مزدا پرستان مي شناسيم.

بدين صورت، مزديسنا يا مزداپرستي شيوه يي شد التقاطي و آميخته از اسطوره های كهن براي ستايش ايزدان كه سراسر پنداري و تصوري بود با آموزش هاي گاتايي كه شيوه يي سراسر منطقي و خردگرا بود. ريشة اين آميختگي در رويدادهاي تاريخي و در مقاطع زماني خاص قرار دارد.

هنگامي كه در سال 330 پيش از ميلاد، اسكندر مقِدوني با مشورت و پيروي از آموزه های ارستو، سرپرست و آموزگار خود توانست بر ايران چيره شود و دودمان هخامنشيان را براندازد، سرداران سپاه وي پس از مرگش كشورهاي فتح شده را ميان خود تقسيم كردند و ايران مدت هفتاد سال زير حكومت سلوكيدها و فرمانروايان يوناني بود؛ آشفتگي اجتماعي و مبارزه با فرهنگ ايراني در اين دوره به شدت رواج يافت كه موجب پراكندگي در همه امور ديني، فرهنگي و فلسفي بود.

در زمان اشكانيان نيز اين آشفتگي ادامه داشت تا پادشاهی بلاش. از كتاب اوستا و محتويات آن در اين دوره مدارك كافي وجود ندارد. تنها منبعي كه ما را به وجود اوستا در اين دوره راهنمايي مي كند، كتاب دينكرد است كه تأليف آن در زمان هاي مختلف و به دست نويسندگان متعدد صورت گرفته و در زمان خلافت مأمون عباسي (813-833 ميلادي) به دست «آذر فرنبغ پسر فرخزاد» دوباره گردآوري و پس از آن به وسيلة «آذربد پسر همد» پيشواي بهديان تكميل و به صورت كتابي در نه جلد مدوّن شده است. در بارة اين كتاب نيز رواياتي نقل شده كه بيشتر آن ها داستاني و ساخته و پرداخته زمان ساسانيان است. از كتاب دينكرد جلد سوم تا نهم آن در دست است.كتاب دينكرد يك دائرة المعارف و فرهنگ مزديسنا به شمار مي رود كه شامل مسائل ديني و روايات گوناگون تاريخي و سنتي است و روي هم رفته داراي 169000 واژة پهلوي است. تنها در جلد سوم آن سيصد و هفتاد و چهار بار جملة «به دين چنين گويد يا

بنا به دين» تكرار مي شود. اين جمله بارها در كتاب «بندهش» نيز ديده مي شود. در حالي كه در كتاب دينكرد و بندهش و همه آثار و ادبيات ديني پهلوي به ويژه كتاب ونديداد مطالب مربوط به دين زرتشتي وجود ندارد بلكه همه آن ها مربوط به اسطوره های كهن و روايات سنتي است كه جنبة تاريخي دارند و سراسر آن خرافي و پنداري و متعلق به دين التقاطي مزديسنا است كه پس از زرتشت در نتيجه گردآوري هاي مكرر بر روي هم انباشته شده و نه تنها با آموزش هاي زرتشت مخالف است بلكه بين مطالب خود آن ها نيز تناقض بسيار ديده مي شود.

باري، در دوران پس از اسكندر، نخستين كسي كه به گردآوري اوستاي كهن همت گماشت، ولخش يا بلاش اشكاني بود كه فرمان داد اوراق پراكنده و پريشان اوستا را مرتب و مدون كنند. در دودمان اشكاني پنج تن به نام بلاش پادشاهی كردند، از اين رو ميان تاريخ نويسان در اين كه كدام يك از اين پادشاهان به اين گردآوري اقدام كرده بود، اختلاف نظر است. دارمستتر معتقد است كه وي مي تواند بلاش يكم باشد كه از 51 تا 78 ميلادي پادشاهی كرد و در پارسايي و اعتقاد معروف و همزمان با نرون امپراتور روم بوده است كه برادرش به نام تيرداد هم پادشاه ارمنستان و هم پيشواي روحاني به شمار مي رفته است. با اين قرائن ديده مي شود كه ونديداد هم كه مهمترين قسمت اوستا مربوط به احكام شريعت زرتشت قلمداد مي شود، در زمان اشكانيان مدون گشته است.

پاره يي از خاور شناسان تدوين اوستا را به بلاش سوم كه از سال 148 تا 191 ميلادي پادشاهی مي كرد، نسبت مي دهند. به هر روي، آن چه بايد مورد توجه قرار گيرد، همزمان بودن اشكانيان با همسايگاني است كه به دين مسيح گرويده بودند و در آن تعصب مي ورزيدند و براي نخستين بار در تاريخ، دولت هاي مسيحي پاسدار دين شده بودند. بنابر اين، اشكانيان و سپس ساسانيان خود را در برابر تهاجمات ديني مي ديدند و ناگزير خود را بايد به حربه جديدي كه دين و كتاب ديني مدوّن است، مجهز مي كردند.

بر پايه سنت و شيوه ايراني دين و عقيده آزاد بود. پادشاهان و فرمانروايان تنها به ادارة امور مي پرداختند و با آن كه خود داراي دين زرتشتي بودند ولي در دين و انديشة مردم دخالت نداشتند و چيزي را تحميل نمي كردند ولي پس از رشد مسيحيت كه شيوه تحميل و تعصب در دين به وسيلة امپراتوران روم و قدرت دولتي وارد روابط سياسي شد، پادشاهان ايران نيز ناگزير شدند در برابر اين يورش هاي ديني، خود را برخلاف سنت هاي با ارزش ملي خود به دين مجهز كنند. بنابر اين، به گردآوري

اوستا که به دست اسکندر پراکنده شده بود، پرداختند و در این گردآوري ها مطالبي را که در سینه ها و خاطرات مردم یا شفاهي یا کتبي وجود داشت، گردآوري و مدوّن کردند.

پس از اشکانیان، بنا به مندرجات کتاب سوم و چهارم دینکرد که داراي ارزش تاریخي است، اردشیر بابکان (224-242) به گردآوري مابقي اوستا همت گماشت و به تنسر-هیربد هیربدان دستور داد براي تکمیل اوستا اقدام کند.

پس از اردشیر، پسرش- شاپور(242-272) فرمان داد تا آنچه در بارة پزشکي، ستاره شناسي، فلسفه و جغرافیا در نواحي مختلف ایران پراکنده بود، گردآوري کنند و یکجا در اوستا جاي دهند.

پس از او شاپور دوم پسر هرمز(310-379) براي یکپارچه ساختن اعتقادات و از میان برداشتن گفتگوها و اختلافات دیني که در میان دسته هاي گوناگون برخاسته بود، به آذربد- پسر مهر اسپند فرمان داد در اوستا مرور کند و بر درستي آن گواهي دهد. در جلد چهارم دینکرد بند 27 ذکر شده که پس از آن که آذرباد- پسر مهر اسپند اوستا را گردآوري و مرتب کرد و به درستي آن گواهي داد، شاهنشاه شاپور -پسر هرمز گفت : «از این پس گمراهي در دین نشاید و کسي به بي دیني مجاز نیست.»

در کتاب هاي پهلوي و تاریخ نویسي دورة اسلامي این روایات نقل شده است. ابن ندیم در کتاب الفهرست آورده است:
«اسکندر پادشاه یونان از یکي از شهرهاي روم (یونان) که مقدونیه نام داشت، به فارس لشکر کشید و دارا پسر دارا پادشاه آن کشور را بکشت و به مملکت وي دست یافت و شهرها و کاخ هاي معظم و دیوساز او را منهدم ساخت و آنچه را که از علوم بر سنگ ها و چوب ها نقش گردیده و در ابنیه نصب شده بود، تباه ساخت. سپس فرمان داد کتبي را که پادشاهان ایران در دیوان ها و گنج هاي شهر استخر ضبط کرده بودند، نخست به زبان رومي(یوناني) و قبطي ترجمه و استنساخ کرده سپس همه را طعمه آتش سازند و گویند خطي که کتب فارسي با آن نوشته شده بود، موسوم به الگشتج (گشته دبیره) بوده است. اما آنچه را که از نجوم، طب و طبایع (طبیعیات) مورد احتیاج یونانیان بود، از آن کتب برگرفته با آنچه را از علوم و اموال و گنج ها دست یافت با دانشمنداني که داراي آن علوم بودند، به سوي مصر فرستاد.

ولي هنوز در ناحية چين و هند كتبي از ايرانيان كه پادشاهان فارس سابقاً در عهد پيغمبرشان زرتشت و جاماسب نوشته و بدان كشورها فرستاده بودند، باقي بود. زيرا زرتشت و جاماسب ايران را از واقعة اسكندر و تسلط و خرابي هاي او به كشور ايران خبر داده و ايشان را از اين حادثه بزرگ آگاه ساخته بودند. اما بعد از خرابي هاي اسكندر، چون ديگر در ايران علم و دانش نمانده بود، از اين جهت در ميان علماي فارس تفرقه پيدا شد و مردمان به جهت بي علمي و بي دانشي به تعصب و عدم تحقيق و تعقل ميل كرده و فرقه ها تشكيل دادند و هر طايفه براي خود پادشاهي برگزيدند. از اين رو همه آن ها را ملوك الطوايف گويند.

چون اردشير بابكان كه از نسل ساسان بود، ظهور نمود، همه پراكندگي ها و فرق مختلف و ملوك الطوايف را بر انداخته و ايران را به اتحاد و يك خدايي و حكومتي واحد درآورد. تن هاي بيجان و پيكرهاي بي روح ايرانيان را نشاط و حيات بخشيد. پس كتبي را كه از آن پيش در چين و هند باقي مانده بود و همچنين كتاب هايي را كه اسكندر به روم (يونان) فرستاده بود، از كشورها بخواست و آنچه را از علوم ايراني پراكنده و متفرق بود، گردآوري كرد و پس از وي پسرش شاپور كار پدر را دنبال كرده، علوم فارسي را فراهم آورد. پس از اين دو پادشاه، خسرو انوشيروان شرح هايي را كه علماي يوناني و اسكندراني و هندي بر كتب مزبور نوشته بودند، از لحاظ اين كه علاقه و تعلق خاطري به علم و معرفت داشت، فراهم آورده و در تأليف و جمع آوري آن ها بكوشيد و به مقتضاي آن علوم كار كرد».

اين پراكندگي و دگرگوني در امور ديني و علمي در دورة يورش تازيان و سپس اقوام ترك و مغول به مراتب شديدتر بود ولي تاريخ نويسان اسلامي كمتر به خرابي ها و كتابسوزي ها اشاره مي كنند. بديهي است بيشتر اين ويراني ها متوجه دين زرتشتي و ادبيات ديني بوده است؛ به ترتيبي كه پس از هر يورش و ويراني، اثري از كتاب ها باقي نمي ماند و پيشوايان ديني و موبدان را گروه گروه مي كشتند. پس از هر يورش و ويراني، ساليان دراز و گاه سده ها سپري مي شد تا ايرانيان دوباره مي توانستند به فرهنگ ملي خود كه فنا پذير است، توجه كنند وآنچه را باقي مانده، مدوّن سازند.

از عهد اسكندر تا گردآوري دوباره اوستا در زمان اشكانيان، سيصد سال فاصله است و پس از بلاش تا زمان اردشير بابكان كه او را به سبب جمع آوري اوستا، اردشير جامع نيز مي گويند، بيش از دويست سال طول كشيد. در اين

دوران هاي دراز، باشندگان يك كشور به علت دوري مسافت، بيشتر اوقات از تحولات يكديگر بي خبر مي ماندند و در ميان مردمي كه انديشمندي و توجه به دين و فلسفه جزء ميراث تاريخي آن هاست، فرقه ها و دسته هاي گوناگون ظهور مي كردند و هر كدام با توجه به باورهاي باستاني خود و مبارزه با افكار و شيوه هاي مهاجمان، از تاريخ و اسطوره های ملي الهام مي گرفتند و به راهي مي رفتند كه بيگمان با راهي كه زرتشت آموزش داده بود، تفاوت داشت و در هر گردآوري، هر دسته يي مي كوشيد تا اعتقادات خود را در كتاب ديني جاي دهد.

از سويي، كتاب اوستا نيز تنها يك كتاب ديني به شمار نمي رفت، بل كه يك دائرة المعارف فرهنگي بود كه همه دانش ها و علوم زمان در آن جاي داشت و براي گردآوري آن رسيدگي و تعصب ديني به كار نمي رفت.

دين ايراني پس از آموزش هاي زرتشت به شيوة خردگرايي و انديشمندي تبديل شده بود و به امور فكري و فلسفي توجه و با زورگويي و تحميل عقيده مخالفت داشت. بنا بر اين، هواداران انديشه ها، فلسفه ها و دين هاي مختلف در كنار يكديگر و بدون كشمكش و جدال همزيستي مي كردند. با يك نظر كوتاه، مي توان هم وسعت سرزمين هاي ايراني و هم چندگانگي ديني را در آن ها مجسم كرد.

در حدود 150 سال پيش از ميلاد، امپراتوری اشكاني به فرمانروايي مهرداد تشكيل شد. آن ها از اهالي شمال خاور ايران بودند و 374 سال پادشاهی كردند. ساسانيان، اشكانيان را در سال 224 ميلادي سرنگون كردند.

در دوران شاپور يكم (240-273 ميلادي) ايراني ها از سوي شرق به هندوكش، هند و قلمرو كوشانيان مسلط شدند. از سوي مغرب به سوي انطاكيه تاختند و بر شام و كاپادوكيه پيروز شدند. در قلمرو اين فرمانروايي گروه هاي ديني گوناگون وجود داشتند مانند زرتشتيان، زروانيان، هندوها، بوداييان، يهوديان، مسيحيان و پيروان ايزدان اسطوره هايي كهن، در نتيجه آن ها كه توانستند باورهاي خود را در كتاب اوستا، آن گنجينة بزرگ فرهنگي وارد كرده اند.

آنچه از زرتشت در آن موجود است، همان هفده سرود گاتاهاست كه به علت ارزش و ارج بسيار ميان بيشتر ايرانيان از هر فرقة ديني يا گروه فلسفي مورد پذيرش بود و هر ديني براي كسب اعتبار، خود را به زير چتر زرتشت قرار مي داد و بخشي از گاتاها يا نيايشي از دين زرتشت را در نيايش هاي خود وارد مي كرد. به نام اهورا

مزدا و صفات وي يعني امشاسپندان توسل مي جستند و نام هاي مقدس دين زرتشت به ويژه اهورا مزدا در همه جا تكرار مي شد.

در نتيجه اوستاي نوين مجموعه يی است از نيايش هاي ديني اقوام آريايي پيش از زرتشت در ستايش ايزدان، ميترا و زروان و ديگران. اين آميختگي آلودگي هم به زيان دين زرتشت است كه شماري از انديشه هاي اسطوره يی همانند يشت ها و باورهاي خرافي و ناپسند مانند ونديداد را جزيي از آن قلمداد مي كنند و هم به زيان داستان هاي ملي و اسطوره های كهن ايراني است كه آن ها را از اصالت و يكدست بودن انديشه هاي جنگي و حماسي دور مي كند.

كريستين سن معتقد است كه «تاريخ افسانه يي ايران تا كنون در مجموع بررسي نشده و ريشه افسانه هايي كه آن تاريخ را تشكيل مي دهد و نحوه تركيب آن ها جستجو نشده و تحول و تغييرات تدريجي كه افسانه ها بنابر تغيير شكل انديشه هاي مذهبي، اجتماعي، سياسي و ادبي يافته اند، نشان داده نشده است».

يك بررسي درست از تاريخ ايران و جنبه هاي فلسفي، ديني و اجتماعي آن نياز به كوشش هاي فراوان دارد، ولي شوربختانه اين بررسي ها هيچگاه در كشور ما و به دست ايرانيان با صلاحيت به آساني ميسر نبوده است. تعصبات تند مراجع ديني، بي تفاوتي و عدم پشتيباني دولت ها باعث شده است كه واقعيات و حقايق مسلم تاريخي به ويژه در باره مسائل مهم ديني و فلسفي با داستان هاي بي اساس و گاه با هرزه گويي و كينه ورزي آلوده شود. نه تنها از سوي نويسندگان و تاريخ نويسان متعصب تازي صفت، بل كه از سوي پاره يي خاورشناسان مغرض كوشش شده است تا آموزش هاي زرتشت كه بر اساس با ارزش ترين اصول فلسفي و اخلاقي استوار است، تخطئه شود. در صفحات بعد به طور فشرده و براي نمونه به يكي دو مورد اشاره خواهد شد.

آنچه بايد از آموزش هاي زرتشت جدا و باز شناخته شود، خرافاتي است كه در نوشته ها و ادبيات ديني پهلوي و نيز در بخش هاي نوين اوستا آمده است. مجموع آن نوشته ها و رساله ها از شمار صد تجاوز مي كند كه در اين بررسي كوتاه براي نمونه به عقائد زرواني و افسانه هاي يشت ها به طور اختصار اشاره مي شود. بررسي و گردآوري مطالب تاريخي و انديشه هاي ديني و فلسفي ايران به يك كوشش منظم و داشتن وسائل كافي نيازمند است تا يك دائرة المعارف بزرگ فرهنگ اوستايي براي بررسي و شناخت فرهنگ و هويت ملي ايران فراهم شود.

اعتقادات زرواني:

زروان يعني زمان. آيين زرواني معتقد به زمان بيكرانه است كه آغاز و پاياني ندارد و آن را اساس هستي مي داند. از آن زمان بيكرانه است كه اهورا مزدا و اهريمن زاييده شده اند. آيين زرواني كه همان آيين دهريون باشد، بسيار كهن تر از دين زرتشت است. در سده چهارم پيش از ميلاد، يكي از شاگردان ارستو- روديوس Eudemos Rhodiosگفته است «در ميان مغان و همه نژاد ايراني، مفهوم وجود و حقيقت واحد را بعضي مكان و بعضي زمان (زروان) مي نامند كه از آن دو گوهر به وجود آمده يكي آفريننده خير، ديگري آفريننده شر و يا بنابر قول گروهي از مغان پيش از اين دو گوهر نور و ظلمت پديدار شده است. اين دو گوهر منشاء و سرچشمه اختلاف و تضاد در عالم طبيعت شده اند كه در آغاز با هم اختلافي نداشته اند. از آن دو گوهر موجوداتي پديد شده اند كه يك دسته تحت اطاعت اهورا مزدا و دسته ديگر زير فرمان اهريمن هستند.

كومون Cumont آيين مهر پرستي را با آيين زرواني پيوند مي دهد و معتقد است «در رأس نظام الهي كه ميترا ييسم به آن معتقد است و آن نظريه مغان زرواني است، ديده مي شود كه زمان بي نهايت يا زروان اكَرَنه قرار دارد كه او را گاه كرونوس يا كيوان (زحل) مي نامند. با دادن اين نام ها به او، مع الوصف آن را وصف ناشدني و بي نام هم تصور مي كردند و اين وجود را به تقليد از نمونه هاي نخستين موجودات نزد ملل شرقي با سر شير و جسمي كه ماري به دورآن پيچيده، تجسم مي كردند...»

در سده نخست پ. م. نيز در كتيبة آنتيوخوس Antiochios de Commageme ذكر شده «بايد همة نسل هاي آدمي از زروان اكَرَن كه تقدير زندگي به دست اوست، پيروي كنند.» در سده سوم ميلادي در قطعات مانويان ايران عربي، سغدي، اويغوري زروان به عنوان نخستين آفريننده دانسته شده است. در سده پنجم ميلادي نيز فوتينوس به نقل از كتاب گمشده تئودور دوموپسوئست Theodor de Mopsueste مي نويسد: «تئودور در كتاب نخستين خود مذهب شيعه ايرانيان را كه زارادس(زردشت) آورده است، شرح مي دهد، يعني آيين زروان كه زردشت او را به عنوان فرمانرواي همه عالم معرفي كرد. گفته بود بعد از فديه هايي كه براي زادن هرميداس (اهورامزدا) داد، سرانجام هرميداس را با شيطان (اهريمن) يك جا بزاد».

در سده پنجم ميلادي، ازنيك دوكولب Eznik de Kolb يكي از تاريخ نويسان مسيحي ارمني در رساله «نقض مذاهب» آورده است: «مغان گويند آن گاه كه هيچ چيز وجود نداشت، تنها

موجودي كه وجود داشت، زروان بود. زروان Zerovan مدت هزار سال فديه ها داد تا از او پسري به وجود آيد كه او را هرميزداس (اورمزد) بنامد تا او آسمان ها و زمين وآنچه در اوست، خلق كند. پس از هزار سال دچار شك شد كه آيا پس از هزار سال دادن فديه داراي پسري به نام اورمزد خواهد شد يا آن كه رنج ها و فديه ها بي ثمر خواهد ماند؟ در آن حال كه سرگرم خيالات و ترديد بود «اورمزد» و «اهريمن» در شكم او پيدا شدند. اورمزد به سبب فديه هايي كه داده بود و اهريمن به سبب ترديدي كه در او ايجاد شده بود. چون زروان از وجود دو پسر در شكم خود آگاهي يافت، گفت هركدام زودتر خود را به من بنمايانند، پادشاه جهان خواهد بود.

اورمزدكه از انديشة پدر آگهي يافته بود، برادر خود اهريمن را از آن باخبر ساخت. اهريمن چون آن را بدانست، شكم زروان را بشكافت و براي معرفي نزد پدر رفت. زروان پرسيد تو كيستي؟ اهريمن پاسخ گفت: من پسر توأم. زروان بدوگفت: پسر من درخشنده است و بويي خوش دارد، ليكن تو تيره اي و بويي ناخوش داري. در آن حال كه اهريمن و زروان با يكديگر سخن مي گفتند، اورمزد به هنگام مقدّر با درخشندگي و بويي خوش زاده شد و نزد زروان رفت. زروان با ديدن او دانست پسر وي همان است كه برايش فديه ها داده و چشم به راه او بوده است. پس يك دسته از شاخه هاي چوب كه در دستش بود و براي نيايش به كار مي برد، به او داد و او را ستود. در اين هنگام اهريمن به نزد زروان رفت و گفت مگر تو عهد نكرده بودي كه هر يك از دو فرزندم كه نخستين بار به نزدم آيد، او را به پادشاهي بر مي گزينم. زروان براي ارج پيمانش به اهريمن گفت: اي موجود پليد و بدكار! نه هزار سال پادشاهي براي توست. سپس اورمزد را بر تو فرمانروا خواهم كرد و هر چه اراده كند، خواهدكرد. پس اورمزد و اهريمن هر يك آغاز به آفريدن آفريده هاي خود كردند. هرچه اورمزد پديد مي آورد، پاك و خوب و راست بود، هرچه اهريمن مي آفريد، شر و سركش.»

از تاريخ نويسان مسيحي ارمني آثار ديگري در دست است از جمله منشوري كه بنابر قول اليثي Elise كه مهر نرسي وزير يزدگرد يكم و بهرام پنجم به ارمنيان خطاب كرد و در آن منشور كه مشخصات اصلي دين زرتشت را خاطر نشان كرده، جزء آن ها اصول مذهب زرواني را نيز آورده است.

لازار دو فارب (484 ميلادي) همان منشور را به نوعي ديگر آورده كه در آن سخن از زروان نيست و مباني دين زرتشت نيز به تفصيل ذكر نشده است. در اين روايات كه از سوي تاريخ نويسان مسيحي ارمني يا يوناني ذكر شده چون

اطلاعات درستي از انديشه هاي ديني، فلسفي و تحولات آن نداشته اند، در بارة مغان، زرتشت و اسطوره های ايراني مطالبي نادرست و در بيشتر موارد همراه با كينه و نفرت نوشته اند و آن ها را با هم آميخته و نتيجه هاي نادرست ارائه داده اند. كلمه مغ به طور كلي يعني يك پيشواي مذهبي و نخستين بار كه در يك سند تاريخي به آن واژه بر مي خوريم چنان كه اميل بنويست Benvenist نوشته، سدة هشتم پيش از ميلاد در زمان پادشاهي مادها جامعه به هفت طبقه تقسيم مي شده و طبقه يي كه به مسائل ديني مي پرداخته اند، مغان بوده اند. بعدها در هر ديني پيشوايان براي توضيح اصول ديني و اجراي مراسم مذهبي وجود داشته اند كه در هر مورد همان واژة مغ به معناي پيشواي ديني به آن ها اطلاق مي شده، چنان كه در دين زرتشتي، زرتشت خود را مغ مي دانسته يعني پيشواي ديني ولي دين او با دين هاي پيشين به طور كلي متفاوت بود.

سپس در زمان هخامنشيان، مغان به عنوان پيشوايان ديني نقش داشته اند و به همين ترتيب در دودمان هاي بعدي اشكاني و ساساني نقش ديني و اجتماعي مغان تحول و گسترش يافته بود و هر زمان مغان نمايندة مذهب رايج بودند و نمي توان همه آن ها را در همه زمان ها به يك نحو مورد قضاوت قرار داد. چون شناسايي مغان هم با دين زرتشت آغاز شده است. بنا بر اين، همه تاريخ نويسان يوناني، مسيحي، عرب و ديگران، همه دين هاي ايراني را به مغان نسبت داده و از اين راه دين زرتشت را هم با مغان ساير دين ها و ساير زمان ها به دليل ناآگاهي يا تعصب ديني پيوند داده اند.

آنچه مغان زرواني يا مغان زمان ساساني مي گويند، به هيچ روي با انديشه هاي زرتشت و جهانبيني او در ارتباط نيست و در دو جهت كاملاً مخالف قرار دارد. برای مثال؛ درآثار يكي از نويسندگان سرياني به نام تئودور بارخوني Theodor bar Khouniكه شايد در سده هشتم و اوايل سده نهم ميلادي مي زيسته، خبر زير در باره داستان اسطوره يي زروان ميان زرتشتيان ديده مي شود: «زرتشت در ابتدا به چهار مبداء مثل چهار آخشيج قائل بود كه عبارت بودند از اشوكر achouquar پرشوكر Parchouquar زروكر Zarouquar و زروان و گفت كه زروان پدر اهرمزد است ...

سپس ادامه داده، همان داستان تولد اهورامزد و اهريمن را تكرار كرده و آن مسائل را به زرتشت نسبت داده است. (نقل از مقاله كريستن سن ترجمه ذبيح الله صفا). در حالي كه اين تعبير در اصل نادرست است. زيرا زروان «زمان» به باور زرواني ها اساس و پاية آفرينش اهورامزدا و اهريمن بود و خود نمي تواند يكي از چهار آخشيج باشد. در

گاتاهاي زرتشت هيچ اشاره يی به زروان و زمان بيكرانه نرفته است. انديشه هاي زرتشت كه نمايانگر يك مرحله پيشرفت فكري و فلسفي است، همه ايزدهاي مورد ستايش آرياييِ ها را نفي كرد و آنچه در ميان هندي ها نيز تا هم اكنون مورد ستايش است مانند وارونا، ميترا و اسورا، آن ها را به عنوان دَئو و ديو ناميد.

بديهي است آميختن انديشه هاي پيش از زرتشت و وارد كردن ايزدان در بخشي كه آن را اوستاي نوين مي گويند به مرور زمان و طي نسل ها به دست پيروان آن دين ها و ايزدان در ادبيات ديني وارد شده و هيچ يك جزء آيين زرتشتي نيست. در بارة زروان آنچه در اوستاي نوين ديده مي شود عبارتست از:

وندیداد فرگرد 19 بند 13:
«ستايش كن اي زرتشت، دين مزديسنا را،
ستايش كن اي زرتشت، اين امشاسپندان را،
ستايش كن هفت كشور زمين را،
ستايش كن اي زرتشت، تُواشه (جو- فضا) خودآفريده را
ستايش كن زروان بي كرانه را و واي(باد) در بالا كارگر را
ستايش كن تو اي زرتشت، بادِ نيرومند مزدا آفريده را
و سپنتا آرمئيتي، زيبا دختر اهورامزدا را

در اين جا از سه ايزدي كه در آيين زرواني به نام هاي ايزد تُواشَه، ايزد وَيو، ايزد وات (باد) نقش مهم دارند، ياد شده است. از ايزد تواش (مكان) كه به معناي تند و چالاك نيز هست، در فرگرد سه بند 42 در يشت 10 بند 52 و 66 ياد شده است.

وندیداد فرگرد 19 بند 16 و بند 29 : اين بخش نيز در باره ستايش ايزدان زرواني تأكيد دارد.

16- مي ستاييم تواشه خود آفريده را، زروان بي كرانه را و واي (باد) از بالا كارگر را.

29- ديوي كه ويزاش نام است، اي اسپيتَمَد زرتشت، روان را بسته مي برد از آن دُروندانِ ديويسنانِ تباهگر زندگي مردمان. از راه هاي زروان آفريده، بر سر آن كه دُروَند است و آن كه اَشَوَن است، پُل چينوَت مزدا آفريده مقدس را...

در يسناي 72 بند 10: مي ستايم اهورا مزداي فرهمند، امشاسپندان و مهر دارنده دست هاي فراخ، مي ستايم خورشيد بي مرگ و تيز اسب را و وَيو (ايزد باد) وَزَنده در فضاي بالا را...
مي ستايم تواشه (ايزد هوا) و زَروان بي كرانه و خودآفريده را...

در سيروزه 1 بند 21 و سيروزه 2 بند 21: رامش خوارم و اي (باد) اَبَركار شكستارترين، ايدون تو و اي و تو اي سپنتا مينو. تواش خود داده و زروانِ اكرانَ و زمانِ ديرنگ خداي... بند 21 : ستايم و خوانم دادار هرمزد و امشاسپندان را... و اي اَبركار شكستارترينِ دامان، تواش خداي، زروان، زمان اَكران زروان اَرنگ خداي را كه دامان هرمزد به پشتيباني و تندرستي تا فرشكرد زمان آورند.

چنان كه ديده مي شود، از دين زرواني و ايزدان مورد ستايش آن، در اوستاي نو ياد و ستايش شده است. هانس هاينريش شِدَر Hans Heinrich Schaeder خاور شناس آلماني معتقد است در فصل يكم بندهش نيز آثاري از اصول دين زرواني ديده مي شود. مطالب كتاب بندهش از دامداد نسك گرفته شده كه جزء بيست و يك نسك اوستاي پيش از اسلام بوده و بخش بزرگ آن ها از دست رفته و دامداد نسك نيز مانند ساير نسك ها و كتاب ها به دست اعراب نابود شده است.

تنها محتواي آن نسك ها به طور كوتاه در كتاب دينكرد كه در سده سوم هجري در زمان خلافت مأمون عباسي در بغداد به دست آذر فرنبغ پسر فرخ زاد نوشته ، ياد شده است.

شِدِر معتقد است در فصل 1 بند 2 بندهش به زمان بي نهايت كه يك عقيده زرواني است، اشاره و تأكيد شده (نقل از بندهش ترجمة مهرداد بهار): «به بهدين آن گونه پيداست كه هرمزد فراز پايه با همه آگاهي و بهي، زماني و بيكرانه در روشني مي بود. آن روشني گاه و جاي هرمزد است كه آن را روشني بيكران خوانند. آن همه، آگاهي و بهي را زمان بيكرانه است؛ چون هرمزد و گاه و دين و زمان هرمزد بودند.(هستند و خواهند بود)

آيين زرواني در ادبيات پهلوي كه پس از دورة ساساني آمده، جايگاه معيني ندارد به جز كتاب مينوي خرد كه بيگمان در اواخر عهد ساساني تأليف شده و كتاب ديگري موسوم به «علماي اسلام» كه تنها متن فارسي آن در دست است و متن پهلوي آن مفقود شده است. مؤلف مينوي خرد مي گويد: «همه كارهاي جهان به قضا و زمان و مشيت عاليه

زروان كه وجودش قائم به ذات و حكومتش طولاني است، وابسته است». در كتاب علماي اسلام هم آمده كه در آيين زرتشتي همه چيز غير از زمان مخلوق و خالق آن ها زمان است.

نكته شايان توجه آن است كه زرتشت كمترين اشاره به زروان ندارد و اين كه خاور شناسان غربي يا نويسندگان مسيحي و يوناني همه جا اين مسائل را به زرتشت پيوند مي دهند، حاكي از بي اطلاعي و عدم دقت است. براي آن ها تفاوت ندارد كه گاتاها و زرتشت را نه تنها با اسطوره هاى كهن يشت ها بياميزند حتي با اصول ساير مذاهب نيز پيوند دهند و براي اين آميختگي به روايات بي اساس يوناني، سرياني، مسيحي و اسلامي كه هيچ كدام مستند به يك سند و دليل واقعي نيست، متوسل مي شوند. آنچه محقق است دين زرتشت و اصول آن كه در گاتاها آموزش داده شده، پس از زرتشت دچار تحول و دگرگوني شده و با اسطوره هاى ايراني و اصول دين هاي پيشين آميخته شده است.

آنچه پس از زرتشت به ويژه پس از ساسانيان و در زمان تسلط اسلام به نام زرتشت و يا ادبيات ديني ساساني تدوين شده، داراي واقعيت و اصالت نيست؛ به ويژه آن چه در وندیداد آمده و نادرست آن را مربوط به مسائل دين زرتشت قلمداد مي كنند، به همه معني با آموزش هاي زرتشت بيگانه است. محتويات آن خرافي و مجعول است و با هيچ منطقي سازگاري ندارد. آن را گروهي از پيشوايان ديني كه از دوران هاي بسيار دور كه دست تاريخ به آن ها نمي رسد، همچون مغان مادّي، زرواني و ديگران در زمان هاي مختلف از خود ساخته اند و امتيازات زيادي براي طبقة روحاني درآن گنجانده شده است.

در حقيقت وندیداد و مسائل آن براي كاسبي و دكانداري طبقات روحاني پيش از زرتشت فراهم شده بود كه پسان ها نيز مورد استفاده مغان قرار گرفت و انتساب آن به دين زرتشتي از روي نادانى يا كينه و تعصب دشمنان بوده است.

افسانه هاي كهن در يشت ها:

يشت ها بخش مهمي از اوستاي نوين است. در اوستا واژة يَشتي از يَسَن جداشده و در معني با هم برابرند، يعني ستايش، پرستش، فديه و نياز. يشتن در فارسي ميانه يعني ستودن و نماز گزاردن. واژه جشن در زبان فارسي از همان ريشه است. يشت ها چكامه هايى زيبايي هستند در ستايش ايزدان كه انديشه هاي آن، از نظر چگونگي و آفرينش و نيروهاي طبيعي برمي گردد به زمان هندو ايراني و آرياي همانند آنچه در ويد برهمنان نيز ديده مي شود ولي از

جهت نگارش و تنظيم، زمان آن ها جديد بوده و صدها سال پس از گاتاها انجام شده است. مانند ساير بخش هاي اوستاي نوين كه از لحاظ ساختار زبان، دگرگوني واژه ها و پاره يي قواعد دستوري با زبان گاتاها تفاوت دارد. يشت ها را بيشتر پژوهشگران كه نخستين آن آنكتيل دو پرون است و ديگران مانند گلدنر، وسترگارد، دارمستتر، باتولومه، لومل وكريستين سن، ترجمه و بر آن ها حاشيه نويسي كرده اند.

بيشتر افسانه هاي كهن يشت ها را فردوسي در شاهنامه با تفصيل آورده است كه تاريخ افسانه يی ايران را بازگو مي كند. دلبستگي بي اندازه مردم به شاهنامه فردوسي به ويژه روستاييان كه با سرزمين خويش پيوندي هميشگي دارند، به اين دليل است كه در آن داستان ها، صفات آزاد منشي؛ دادگري و قهرماني كه جزيي از هويت ملي و منش ايراني است، ديده مي شود.

يشت ها در زمان هاي مختلف و به وسيله گويندگاني كه نام آن ها را نداريم، سروده شده است. در اوستاي نوين به طور كلي از لحاظ ساختار اجتماعي و فكري خود از جهت ويژگی های زباني تحولات زيادي ديده مي شود. از پايان دورة گاتايي تا آغاز زمان يشت ها خلاء طولاني بيش از ده سده به چشم مي خورد.

به پنداشت كريستن سن قبايل ايراني كه به آيين زرتشت باور داشتند، در سرزمين هاي گسترده ايران پراكنده بودند و چون مشرق و مغرب ايران را دشت هاي غير قابل زيست مركزي از يكديگر جدا مي سازد، قبايل ماد و پارس كه در مغرب مي زيستند، از همكيشان خود كه در مشرق بودند، دور افتاده و از نظر آن ها محو شده بودند و چون زباني كه به زبان زرتشت نزديك است، خاص مردم مشرق بوده، پس بنابر اين، در همين بخش از ايران يشت ها پديد آمده است.

در يشت دهم (مهر يشت) كه از قديم ترين آن هاست، به رودخانه هاي آمو، مرغاب، زرافشان و هريرود اشاره مي شود. در يشت نوزدهم (زاميادشت) از سيستان، هريرود و خاشرود نام برده مي شود. تنها در يشت پنجم (آبان يشت) اطلاعاتي در باره مغرب ايران مانند چئچِست (درياچه اروميه) و كوه هرا كه همان البرزاست، به دست مي دهد. بنابر همين يشت، اژي دهاك (ضحاك) قرباني خود را در بابل فديه مي كند. (بند29) بنابر اين، مي توان حدس زد كه يشت پنجم در سرزمين ماد تنظيم شده يعني در زماني كه ميان خاور و باختر ايران وحدت برقرار شده بود.

يشت پنجم به لهجه مادي سروده نشده و سرايندگان آن يا داراي زبان مادري اوستايي بودند يا چون زبان اوستايي زبان مقدس شمرده مي شد، منظومه ديني خود را به آن زبان سروده اند. يشت ها نمايانگر زندگاني جنگجويانه يي است كه با دوران روستايي گاتايي تفاوت دارد. در اين دوره مقتضيات زمان، زندگي اجتماعي ايرانيان و پيروان زرتشت را از حالت آرام و دفاعي به مرحله تعرض سوق داد و هدف پيروزي بر دشمن با تعصب ديني درآميخت و چون در گاتاها و آموزش هاي زرتشت، تشويق به جنگ و جهانگشايي وجود ندارد، ميان مردم داستان ها و روايات پهلواني باستاني رواج يافت.

در همين دوره است كه زرتشت را هم در يشت ها به صورت فردي داستاني درآوردند و در مفاهيم و اصطلاحات ديني تغييراتي حاصل شد. چنان كه در آن اشعار به امشاسپندان كه مظهر صفات اهورا مزدا هستند و رهبري جنگاوري و فتوحات را بر عهده نداشتند، كمتر اشاره مي شود و در سروش يشت كه از امشاسپندان نامي به ميان آمده، ديده مي شود كه ميترا ايزد پيروزي و پيمان، آناهيتا ايزد آب و پاكيزگي، بهرام ايزد جنگ و فرّ كه نمادي از شكوه و بزرگي است و با روحيه آن زمان سازگارتر است بر امشاسپندان و صفات اهورامزدا ترجيح دارند.

هوم نوشابه سكرآوري كه زرتشت درگاتاها تحريم كرد، در ادبيات يشت ها با ارج و قدرت بسيار ظاهر شده است. با اين ايزدان، بسياري از داستان هاي دوران هندوايراني نسبت داده شد كه پاره يي از آن ها جزء صفات ديوان بوده است و نيز داستان هاي ديگر بر آن افزوده شده است. براى مثال؛ ميترا كه نگهبان دين بهي قلمداد شده، به صورت جنگجويان درآمده و با زين و سلاح رزم آوران ظاهر مي شود و در همين حال از يك حالت روحاني و معنوي بهره مند است كه ايندرا خداي جنگجويان و فاتحان هندي فاقد آن است؛ و يا سروش كه در گاتاها نماد و صفت صلح و دوستي است، به پيروي از ميترا لشكري از فَروَشي ها آرايش مي دهد و مزداپرستان را در جنگ پشتيباني مي كند.

در سنگنبشته هاي داريوش و خشايارشا از اهورا مزدا به تنهايي و به عنوان خداي يگانه نام برده مي شود كه زمين و آسمان و آدمي را هست كرده و براي مردم شادي و خوشبختي آفريده و خشايارشا را شاهي بخشيده است. هر بار كه داريوش در برابر دشمنان به پيروزي نائل مي شد، آن را از اهورا مزدا مي دانست اما از زمان اردشير دوم هخامنشي نام ميترا و آناهيتا در سنگنبشته ها ديده مي شود و در كتيبه همدان و شوش، پشتيباني و ياري اهورا مزدا، آناهيتا و ميترا را خواستار مي شود و آن ها را

مي ستايد. اردشير سوم در سنگنبشته تخت جمشيد اهورا مزدا را با ميترا نام مي برد و ستايش مي كند.

بديهي است ميترا ايزد داستاني پيروزي و پيمان در ميان ايرانيان غربی پيش از اردشير مورد ارج بوده و ستايش آن نزد پارسيان بر مي گردد به دوران بسيار دور پيش از تاريخ. در زمان اردشير دوم نيز ايزدان ميترا و آناهيتا به اهورامزدا بي نهايت وابستگي پيدا مي كنند و بدين گونه، يك آميختگي و پيوندي ميان اسطوره های كهن ايراني با آموزش هاي زرتشت پديد مي آيد و اين آميختگي پس از هخامنشيان و در زمان پراكندگي اوستا روز به روز بيشتر مي شود.

زمان سرودن يشت ها به تحقيق پيش از دودمان هخامنشيان بوده، چون در هيچيك از يشت ها به آن دولت نيرومند كه بخش بزرگي از جهان را فرا گرفته بود، اشاره نرفته است. در يشت ها از دودمان كيانيان و گشتاسب، پادشاهي كه پشتيبان زرتشت بود، نام برده شده و بديهي است اگر زمان تنظيم آن ها همزمان با پادشاهي بزرگ هخامنشي بود كه در كار اداره كشورها و گسترش دادگري آن همه بلندآوازه بودند، نام و گزارشي از كار آن ها به چشم مي خورد. همچنان كه از بزرگواري و آزاد منشي كوروش، داريوش و خشايارشا در نوشته هاي ديني بيگانگان مانند كتاب عزرا، كتاب استر و كتاب دانيال آن همه سخن رفته است.

زمان يشت ها از زمان پادشاهی مادها يعني سده هشتم پيش از ميلاد هم دورتر و به زمان هندوايراني پيش از مهاجرت يا مقارن آن تعلق دارد ولي از لحاظ نگارش حدود ده سده پس از تنظيم گاتاها انجام گرفته است.

كريستن سن- خاور شناس دانماركي در اثر خود «مزدا پرستي در ايران قديم» تاريخ بخش هاي اوستاي نوين را به شرح زير حدس مي زند كه نمي تواند كاملاً دقيق باشد ولي جالب توجه است:

«يشت های دهم، سيزدهم و نزدهم مربوط به پيش از دوره هخامنشي يا اوائل آن عهد؛

يشت پنجم پس از سال 404 پيش از ميلاد؛

يشت های هفده، هشت، چهارده و يسناي 9-11، يسناي 57 و بندهاي 6 تا 37 يشت پانزدهم مربوط به دوره هخامنشيان و شايد سده چهارم پيش از ميلاد؛

ونديداد در حدود سال 147 پيش از ميلاد جمع آوري شده است.

يشت نهم مربوط به سده يكم ميلادي و زمان اشكانيان؛ و يشت شانزدهم مربوط به دوره اشكاني يا جديدتر است.»

براي درك بهتر فاصله زماني نگارش و تنظيم يشت ها با گاتاهاي زرتشت، بايسته است نگاه كوتاهی به زمان زرتشت كه همان زمان گاتاهاست، انداخته شود.

زمان زرتشت:

زمان همه دين آوران بزرگ و تاريخ زندگي آن ها با كمي زير و رو روشن است. تنها زمان زرتشت است كه با از دست رفتن نوشته ها در پرده ابهام افتاده و جنبه رازآميز به خود گرفته است، به طوري كه در روايات تاريخ نويسان در اين مورد اختلاف زيادي به چشم مي خورد. يكي از علل پيدايش اين اختلاف، آن است كه در باره ظهور پيامبران و پادشاهان ساير حوادث مهم جهان پيشگويي هايي به زرتشت و جاماسب نسبت داده شده است. براي آن كه ظهورها و حوادث در زمان معيني كه پيشگويي شده است، صدق نكند، زمان زرتشت از سوي كساني كه نسبت به آن ظهورها و حوادث حساسيت داشتند، گاهي جلوتر و گاهي عقب تر برده شده است.

بنا بر رواياتي، زمان زرتشت در حدود سده ششم پيش از ميلاد و بنا بر رواياتي ديگر، در حدود هژده تا بيست سده و نيم پيش از ميلاد و حتي زمان هاي بسيار دورتر يعني شش تا هشت هزار سال پيش از ميلاد ذكر شده است. در باره زمان زرتشت تعصبات ديني نيز نقشي داشته و چون بنا به تحقيق و تأكيد بيشتر دانشمندان و تاريخ نويسان، زرتشت نخستين پيامبر يا آموزگاري بود كه شيوه يكتاشناسي را در آفرينش هستي و انديشه ثنويت و دوگانگي را در اخلاق و فلسفه بنياد نهاد و از انديشه ها و آموزش های او همه دين هاي بزرگ يهودي، مسيحي و اسلام و همه مكتب هاي فلسفي پيش از سقراط و پس از سقراط، بدون اشاره به منبع، استفاده كرده اند، لذا پيروان آن مذاهب در لوث كردن انديشه هاي زرتشت و زير و رو كردن زمان او نقش اساسي داشته اند.

كمتر پژوهشگري است كه در تاريخ اديان و فلسفه و زبانشناسي كار كند و در باره زمان زرتشت اظهار نظري نكرده باشد كه اگر قرار باشد نام آن ها ذكر شود، به تحقيق از يك صد ديدگاه فراتر خواهد رفت.

با مراجعه به كتاب نيولي كه از سرشناسان دبستان خاورشناسی ايتاليا است، به نام «زمان و ميهن زرتشت»، Zoroaster,s Time and Homeland , Naples , 1980 مي توان اجمالاً به وسعت اين گونه ديدگاه ها پي برد و چون ورود در اين مساله به بحثي جداگانه نياز دارد و ما را از تحقيق اصلي دور مي كند، بهتر است به نظر ذبيح بهروز كه در

اثر با ارزش وي به نام «تاريخ و تقويم ايران» در شماره دهم از انتشارات ايران كوده ذكر شده و كنون مورد تاييد و پذيرش همگان است، توجه شود.

بهروز پس از بررسي دقيق همه سال شمارهاي باستاني و مطابقت آن ها با يكديگر و آنچه در منابع كلاسيك يوناني، منابع سنتي (زادسپرم، ارداويراف نامه، بندهش و بيروني) و منابع تاريخي مستند ديده مي شود، اشاره مي كند كه در روايات تاريخي آمده كه زرتشت خود اخترشناس بود و كبيسه ها را مرتب كرده و مبداء حساب به دست داده و بايد نخستين طالع از آن وي و مربوط به زمان او باشد و در شاهنامه فردوسي بيتي هست كه در بخش اعمال افراسياب آمده و آن طالع چنين است:

همي تافتي بر جهان يكسره
به اردیبهشت آفتاب از بره

يعني زماني كه آفتاب از آخرين درجه اردیبهشت (ثور) به نخستين درجه حمل (بره) مي رفته است. با توجه به اين كه آفتاب تقريباً 26000 سال منطقه البروج و تقريباً 2165 سال هر برج را طي مي كند و اكنون تقريباً 1535 سال در حوت است، براي اين كه در آخرين درجه ثور(اردیبهشت) و نخستين درجه بره باشد، بايد از حوت به حمل (بره) برويم و از حمل به انتهاي ثور كه مي شود:

تعداد سال ها از آخرين درجه حوت تا كنون (1978)- 1535 سال
تعداد سال هايي كه آفتاب در حمل بود - 2165 سال
مجموع دو رقم 3700 سال است كه قدمت زرتشت را نشان مي دهد. اگر سال محاسبه كه 1978 است، از آن رقم كسر شود، 1722 پيش از ميلاد به دست مي آيد. ديده مي شود كه اين محاسبه دهه سوم سده هژده پيش از ميلاد را نشان مي دهد، يعني گشتاسب حامي زرتشت در حدود 30-1720 پيش از ميلاد به تخت پادشاهي نشسته است.

در روايات سنتي ايران قديم، عمر جهان را به هزاره ها تقسيم كرده بودند كه دوازده هزار سال آن در آثار مزديسنا مثل بندهش و نوشته هاي اسلامي به نام دوازده برج خوانده شده است و هزاره زرتشت هزاره جدي (هزاره دهم) است. باتوجه به اين كه مداركي وجود دارد كه تولد ماني را دقيقاً در نقطه يي از هزاره حوت (هزاره دوازدهم) به دست مي دهد (الملل و النحل شهرستاني)، و بر اساس محاسبات متكي به آن، مدارك به نتيجه زير مي رسيم:
زرتشت در هزاره دهم (آغاز هزاره) زاده شده است.

فاصله زرتشت و ماني در حدود دو هزار سال است.
اول هزاره دهم در سده هجدهم پيش از ميلاد است.

زرتشت 42 سال داشته كه دعوي رهبري (پيامبري) كرده است. بايد بپذيريم كه هرگاه همين موقعيت مهم نجومي را همراه با تصحيح حساب ها و ايجاد دوره هاي كبيسه براي ابراز پيام خود غنيمت شمرده باشد، تولد او برابر است با 1767= 42 + 1725 پيش از ميلاد. بنابر اين:
1. اشو زرتشت در تاريخ دوشنبه 20 ربيع الاول مطابق خرداد روز ششم فروردين ماه سال 2400 تاريخ مشهور به يزدگردي برابر با روز دوشنبه 6 فروردين 1767 پيش از ميلاد ديده به جهان گشود.
2. هنگامي كه شاه گشتاسب را به دين خواند، سي سال داشت.
3. پس از اين كه چهل و دو سال و پنجاه روز از عمرش گذشته بود، شالوده رصد تازه را استوار كرد و كبيسه را ايجاد نمود و تاريخ هاي قديم را تصحيح و تنظيم كرد. رصد تازه ممكن است به دستور كي گشتاسب پشتيبان زرتشت انجام شده باشد.
4. سه شنبه خورشيد روز يازدهم دي ماه خورشيدي شب چهارشنبه هشتم رجب برابر با شب يكم فروردين يزدگردي در سال 35 رصد جهان را بدرود گفت. در اين هنگام هفتاد و هفت سال يزدگردي پنج روز كم، از عمرش گذشته بود كه مي شود 28100 روز».

محاسبة ذبيح بهروز متكي به همه دلائل و مدارك تاريخي و نجومي كه تا كنون موجود است، به عمل آمده و از ميان ده ها فرضيه كه از سوي خاورشناسان ارائه شده و همه آن ها بي پايه و تصوري است، بيگمان قطعي تر و درست تر است. به ويژه كه با تحقيقات جديد تاريخي و زبانشناسي كه در فرصت مناسبي بايد از آن ها ياد شود، همه بررسي ها در باره زمان زرتشت مي رسد به پيش از 1700 سال پيش از ميلاد. چون نظريه استاد بهروز همراه با مطالب نجومي است و به طور فشرده نوشته شده كه استفاده از آن مشكل به نظر مي رسد، توصيه مي شود به مقاله آقاي دكتر علي حصوري در باره زمان زرتشت كه در دو شماره از ماهنامه «پيك مهر» در وانكوور منتشر شده است، مراجعه شود كه در اين مورد و نظريه استاد بهروز توضيحات روان و سودمندي در بر دارد.

منظور اصلي از اين پژوهش آن است كه فاصله زماني ميان يشت ها و گاتاها از يك سو و تفاوت اصول فلسفي و انديشه هاي اخلاقي كه در آن ها وجود دارد از سوي ديگر، روشن شود. بديهي است براي شناختن اين تفاوت ها و جدا كردن

محتويات گاتاها از يشت ها و ساير ادبيات ديني پهلوي، بايد اوضاع اجتماعي و تاريخي آن ها در نظر گرفته شود كه در مطالعات بعدي توضيحات بيشتري در اين مورد فراهم خواهد آمد. اكنون به طور فشرده مي پردازيم به توضيح پاره يي از اصول گاتاها.

امشاسپندان (صفات اهورامزدا) :

زرتشت در گاتاها اهورا مزدا را با شش صفت معرفي مي كند. اين صفات يا فروزه ها را در ادبيات ديني امشاسپندان مي نامند كه از دو واژه تشكيل شده اَمِشا به معني جاويدان، سپنتا به معني پاك و مقدس. اهورامزدا خداي زرتشت برترين نيرويي است كه هستي را به گردش آورده و نيرويي است پاك و جاويدان، مقدس و ابدي، هميشه بوده و خواهد بود و چيزي جز خوبي و پاكي نيافريده است. واژه امشاسپندان در گاتاها ديده نمي شود و از ساخته هاي پس از زرتشت است. صفات مزبور عبارتند از : اَشا، وُهومَنَه، خشَتَر، آرمئيتي، هئوروتات و اَمِرِتات.

1 اَشا در زبان پارسي هخامنشي آرتا همرا با وهَيشتَ يعني «بهترين» به شكل آرتا وهيشتَ كه پسان ها در زبان فارسي به ارديبهشت تبديل شده است، به معني راستي و حقيقت يا نظام كائنات وآن قانون ازلي كه هنجار هستي بر آن استوار شده است.

2 وُهومَن از دو واژه وُهو(نيك، به) و مَن (انديشه، منش) ساخته شده است. در زبان پهلوي وَهمن و به فارسي امروزي بهمن شده است به معني نيك انديشي ، مَنش نيك.

3 خشَتَر يا خشَتَر وئيري يعني نيرو، قدرت، فرمانروايي و شهرياري برگزيده و در زبان فارسي امروزي به شكل شهريور درآمده به معني شهرياري خدايي، نيروي برتر، مشيت و خواست الهي.

4 آرمئيتي يا سپنتا آرمئيتي. براي معني آرمئيتي به زبان فارسي نمي توان دقيقاً يك معني واحد پيدا كرد. آن را به آرامش، بردباري، وفاداري، پاكدامني، پارسايي، انصاف، دادگري، تسليم به حق و حقيقت و ساير مفاهيم مشابه مي توان معني كرد. سپنتا آرمئيتي يعني آرمئيتي پاك و مقدس كه پسان ها به سپندارمذ و در فارسي كنوني به اسفنديار تبديل شده است. واژه آرمئيتي در زبان اوستايي مادينه يا مؤنث است.

5 هَئوروتات به معني رسايي، بالندگي، كمال كه در زبان امروزي به خرداد تبديل شده است.

6 اَمِرتات به معني پايندگي، جاوداني، بي مرگي، ديرزيوي، ابدي كه در زبان امروزي با اَمرداد تبديل شده است.

از اين شش واژه، سه واژه نخست در زبان اوستايي نرينه يا مذكر بوده اند و سه واژه ديگر مادينه يا مؤنث. مانند پاره يي از زبان هاي هندواروپايي يا غير آن كه واژه ها داراي جنس نرينه، مادينه يا كماسه (خنثي) هستند.

در گاتاها، زرتشت، اهورا مزدا را با همين شش صفت تعريف مي كند كه مفاهيمي ذهني و مجرد هستند و نشان دهندة يك مرحله پيشرفت فكري است كه پس از دوران ستايش ايزدان و نمادهاي مادي همانند خورشيد، ماه، آب، هوا و غيره آن ارائه شده است.

زرتشت يك سيستم فلسفي و فكري به وجود آورد كه داراي جنبه هاي اخلاقي و اجتماعي كلي است كه در هر زمان و مكان قابل اجرا مي باشد. آموزشي است كه ضمن تشويق به كار و بهره مندي از دنياي مادي، رعايت اصول اخلاقي و دادگري را به شدت توصيه مي كند. مفهوم اين صفات داراي همه ارزش ها و معيارهاي جسمي و رواني است و همه آموزش هاي زرتشت براي پيروي و هماهنگي انسان با آن صفات است كه اهورامزدا در رأس آن قرار دارد.

ميان صفات اهورامزدا يعني امشاسپندان سلسله مراتبي وجود ندارد، يكي بهتر يا فروتر از ديگري نيست. همه به يكديگر پيوسته و تفكيك ناپذير هستند. نشان دهنده يك مركزيت و نيروي واحدند. هيچيك از اين صفات به وجودآورنده و آفريننده ديگري نيست. هيچكدام داراي تشخص و تعيّن مادي نيستند. صفاتي ذهني و انتزاعي هستند تا خدايي كه زرتشت معرفي مي كند، بهتر شناخته شود. اما در ادبيات ديني پهلوي اين مفاهيم ذهني به عنوان فرشته هايي كه هر كدام داراي سمتي هستند و وظيفه يي به عهده دارند، قلمداد شده اند. تاريخ نويسان يوناني و بيشتر خاور شناسان آن ها را خدا قلمداد مي كنند. منتهي خدايان كوچكتر از اهورامزدا يا آن ها را همكار و شريك اهورامزدا معرفي مي كنند.

شماري از خاورشناسان و پژوهشگران تاريخ اديان، انديشه هاي ديني را با يكديگر مقايسه مي كنند تا شايد ريشه و مبناي مشتركي براي آن ها پيدا شود. در اين مقايسه ها

بدون توجه به ارزش منابع، به رواياتي مراجعه مي كنند كه فاقد هرگونه اثر و ارزش تاريخي است و يا در مورد دين و فرهنگ ايراني به نوشته ها و منابعي كه از سوي دشمنان اين ملت در طول تاريخ فراهم شده، توجه مي كنند.

در باره اصول و مفاهيم دين زرتشت بايد ارزش منابع را سنجيد و به آنچه مربوط به منابع يوناني، اسلامي، يا ادبيات ديني پهلوي استف بايد با نهايت احتياط و به عنوان بررسي هاي جنبي مراجعه كرد. بيشتر آن روايات آميخته با داستان هاي جعلي و دروغ يا پر از اطلاعات نادرست و ناشي از دشمني است.

در گزيده ها زادسپرم امشاسپندان، تابنده و درخشان به سان كانون نور توصيف شده اند و در ظاهر هر كدام از ديگري كمتر و كوتاهترند، يعني درجاتي دارند. در جاماسب نامه (جيوانجي جمشيد جي مُدي بمبئي 1903) ذكر شده امشاسپندان هر يك از ديگري خلق شده و تجلي يافته اند.

در بندهش به سلسله مراتب و وظيفه آن ها اشاره شده و براي هر يك از امشاسپندان چهره دوگانه يي ياد مي كند. يكي مادي و ديگري روحاني. در متن هاي مانوي نيز از امشاسپندان به سان محافظان و سربازان اهورا مزدا نام برده شده است.

برخی از خاور شناسان مانند گايگر، امشاسپندان را همانند آديتي هاي ودايي يا خدايان بابلي مي دانند. هرودوت با آن كه نامي از زرتشت نمي برد، نقل مي كند كه ايراني ها به بالاترين چكاد كوه مي روند و به زير گنبد آسمان براي زئوس و نيز خورشيد، ماه، زمين، آتش، آب، و باد قرباني مي كنند. مانند اين روايات در باره دين ايراني ها زياد ديده مي شود (شماره15نشريه انستيتوي شرقي كاما، 1929)

مولتون برآن است كه «زرتشت تنها به اين كه وجود خدايان را انكار كند، بسنده نكرد و به همين ترتيب نام ميترا، آناهيتا، ورترغن (بهرام)، فرَوَشي ها و هوم هرگز در گاتاها ديده نمي شود. بيشتر خدايان بي نام آسمان، نور و ستارگان در ميان ديوان آرايي ذكر شده اند. زرتشت با كمال صراحت و سادگي مساله قديم ديوان اوستا را كه همان اهريمنان دانسته است، حل مي كند به شرط آن كه ما هم مانند زرتشت آن ها را بپذيريم» (مولتون نقل از كريستن سن در كتاب مزدا پرستي در ايران قديم)

با اين هم، تاريخ نويسان يوناني و مسلمان و يا پژوهشگران غربي مطالب گاتايي و اوستايي را با صراحت و

سادگي نمي خوانند. براي هر واژه آنقدر به تعبير و تفسير مي پردازند و به دنبال مقايسه مي گردند كه از اصل مطلب دور مي شوند و به داستان پردازي و نقل روايات مي رسند. در اين جستجوها به ويژه با نبودن مدارك تاريخي، بيشتر مسائل ديني كهن را با آموزش هاي گاتايي درمي آميزند.

در ايران پيش از زرتشت كه دين هاي گوناگون و خدايان و ايزدان وجود داشتند، در هر ناحيه كه از يكديگر فاصله هاي بسيار داشتند مانند نواحي شرقي و غربي ايران كه بيابان هاي گسترده آن ها را از يكديگر جدا مي كرد، هرگروه يا قبيله يي از بزرگ و كوچك دين خود را داشتند. چون زرتشت ظاهر شد، اصول فلسفي و كلي يي ارائه داد كه مربوط به يك قبيله و يك ناحيه نبود و چون مراسم ديني به جز نيايش به اهورامزدا را درآيين خود منع كرده بود، در نتيجه همه دين هاي ايراني مي توانستند آن اصول كلي و فلسفي را بپذيرند يا به دين خود بيفزايند و در ضمن مراسم ديني خود را به جا مي آوردند. از اين رو، گاتاهاي زرتشت به صورت نيايش هاي مقدس مورد پذيرش و ارج همه دين ها شد.

بديهي است درگيري ها و كشمكش هاي بسيار ميان پيروان دين هاي پيشين و زرتشت به وجود آمده بود كه در سرتاسر گاتاها نشاني از آن ها ديده مي شود. كَويان كه فرمانروايان نواحي مختلف بودند، همه بر ضد او شوريدند جز كي گشتاسب كه از او پشتيباني كرد. اصول و فشرده همه دين ها و سنت هاي پيش از زرتشت به همراه اسطوره های كهن در ادبيات ديني و سنتي ديده مي شود. در بخش يازدهم كتاب بندهش براي امشاسپندان نسبت به اهورامزدا سلسه مراتبي ذكر مي شود.

«بهمن، ارديبهشت و شهريور او را از راست– سپندارمذ، خرداد و امرداد از چپ و سروش از پيش ايستند. بدان آمرزيداري هرمزد است كه آفريدگان زندگي كنند و بدان رادي هرمزد است كه بدان برترين زندگي رسند و بدان فرهمندي و همه آگاهي هرمزد است كه از اهريمن رهايي يابند و به خويشي هرمزد رسند. او را نشان مادي مرد پرهيزگار است. هركه مرد پرهيزگار را رامش بخشد يا بيازارد، آن گاه هرمزد آسوده يا آزرده بود.»

با توصيفي كه در بندهش و ساير كتاب هاي پهلوي از امشاسپندان شده، تصور مي شود اهورامزدا دربار و بارگاهي دارد و آن ها به سمت مأموران به خدمت آماده اند و از همين توصيف هاست كه پاره يي خاورشناسان به عنوان منابع بررسي استفاده كرده اند و براي اهورامزدا

همکاران و شریکاني ساخته اندکه هرکدام چنان که پسان هاخواهیم دید، داراي وظیفه نیز هستند.

اهورا مزدا

از اهورامزدا در همه بندهاي گاتاها به همراه صفاتش یاد مي شود. اهورامزدا تنها آفریدگار هستي است، زمین و آسمان را آفریده، مسیر خورشید و ستارگان را معین کرده، حرکت ابر و باد، هلالي بودن و پرشدن ماه، از اوست. زرتشت اهورامزدا را بزرگترین و برترین نیرویي مي داند که هستي از او سرچشمه مي گیرد؛ چیزي جز خوبي، پاکي و راستي نیافریده است. آفرینش بر پایه خرد و نظمي هماهنگ قرار دارد و نمي تواند دو سرچشمه و دو آفریننده داشته باشد؛ چون در حرکت و مسیر پدیده هاي طبیعي اختلاف و تعارض نیست، همه به سوي یك هدف واحد حرکت دارند. از یك ریشه و بن سرچشمه مي گیرند و از یك قانون کلي پیروي مي کنند.

آنچه زرتشت به عنوان آفریدگار توصیف مي کند، با مفاهیم سایر ادیان توحیدي سامي تفاوت دارد. در دین هاي سامي، براي خدا خصوصیات جسمي و رواني و حسي قائل هستند. چیزي مانند انسان ولي تواناتر و بسیار بزرگتر، خدا مي خندد، خشمگین مي شود، انتقام مي گیرد، گناهان را مي بخشد، به هرکس بخواهد عزت مي دهد یا ذلیل مي کند.

خداي زرتشت به آن معني که درگاتاها آمده، شباهتي با انسان ها ندارد، هرگز گناهي را نمي بخشد، حتي با پیشکش و وساطت خشمگین نمي شود و انتقامجو نیست. آدمیان را ذلیل و زبون و قابل ترحم نمي داند؛ آن ها را نمي ترساند و در دلشان هول و هراس ایجاد نمي کند. خدا آن مفهوم فلسفي است که اگر کسي به آفریننده یي باور داشته باشد، مي تواندآن را بپذیرد چون با مفاهیم علمي و فلسفي بدون پایگاه دیني نیز هماهنگي دارد.

در گاتاها، زرتشت به جستجوي خدا رفته است و با کوشش منطقي و اندیشه بر مبناي خرد به وجود نیرویي که گردش کائنات و نظام هستي به او بستگي دارد، پي برده است. بعدها در ادبیات دیني پهلوي وهومن را ملك وحي و واسطه میان اهورامزدا و زرتشت خواندند که بي معني است و با فطرت منطقي دین زرتشت سازگاري ندارد. براي تفسیر و توضیح گاتاها هرگز نباید از ادبیات سنتي پهلوي به عنوان یك منبع استفاده کرد.

دارمستتر که از خاورشناسان پرکار و پیگیر بود، براي ترجمه اوستا و گاتاها اعتقاد داشت باید به ادبیات سنتي

پهلوي مراجعه كرد و از همين رو دچار لعزش هاى بسيار شد وكارش ارزش تحقيقي خود را از دست داده است.

در همه بندهاي گاتاها به همراه اهورامزدا از اشا و وهومن، سپس از خشَترا و آرمئيتي و پس از آن از هئوروتات و امرتات، نام برده شده است. چنان تصور كرده اند كه به علت تكرار بيشتر نام اشا و وهومن به همراه اهورامزدا، يك اتحاد سه گانه ميان آن ها موجود است در حالي كه چنان نيست. بلكه اين صفت اهورامزدا بيش از ديگر صفات نمايان است. اشا را به راستي و حقيقت معني مي كنند. راستي در يك معني وسيع و گسترده كه در برگيرنده همه هستي است. هر جنبشي در كائنات بر پايه قانون ازلي و هميشگي انجام مي شود كه در نهاد طبيعت همه چيز را پيوند مي دهد و شيوه يي معقول و راست و درست برآن حكومت دارد.

زرتشت اصرار مي ورزد كه انسان بايد بكوشد با نظام كائنات، با واقعيت و حقيقت روابط بين پديده ها باشد. انسان هر قدر به سوي انديشمندي و دانايي پيش رود، به نظام و قانون كلي حاكم برجهان آگاه ترمي شود و قدرت پيش بيني عقلي و عملي در او افزون مي گردد. پيشرفت هاي علمي و فني بر اساس شناسايي بيشتر قوانين طبيعي و هماهنگي با آن هاست و تسلط انسان بر طبيعت ناشي از شناسايي و هماهنگي با قوانين آن است.

آموزش هاي زرتشت برخلاف سنت هاي ديني رايج در زمان خودش بود كه ايزدان را ستايش مي كردند و به اعتقادات خرافي باور داشتند. البته زرتشت براي درك و رسيدن به حقيقت هم مباني عقلي را مى پذيرد و هم مباني اعتقادي را. مباني عقلي مبتني بر استدلال و مباني اعتقادي مبتني بر ذوق و عشق و بدون واسطه استدلال است. ولي ذوق ، عشق، در ك و دريافت مستقيم كساني از نظر زرتشت ارزش دارد كه به مرحله بالاي دانايي و خرد رسيده باشند. جامعه يي كه از دانايان و خردمندان تشكيل شده باشد، ذوق و دريافت آن ها ظريف تر و داراي پايه و اساسي با ارزش تر است چون ذوق وعشق وكشف و شهود هم نوعي داوري و قضاوت است. داوري و قضاوت افراد نادان كه معرفتي به اصول عقلي و دانش علمي ندارند، موجب گمراهي، بي نظمي، درماندگي و بيچارگي است.

آرمئيتي:

آرمئيتي صفتي است نمايانگر آرامش، فروتني، وفاداري، مهر و دادگري كه در گاتاها پس از اشا، وهومن و خشتر بيش از ديگران تكرار شده و از لحاظ دستوري واژه يي است

مادينه و مؤنث. در ادبيات ديني پهلوي كه مجموعه يي است از انديشه هاي ديني گوناگون پيش از زرتشت و ناسازگار با افكار گاتايي، براي هر يك از امشاسپندان غير از وظيفه روحاني يك وظيفه و سمت مربوط به اين جهان در اداره پاره از كارها شناخته شده است:
وهومن (منش نيك)، تيمارگر و نگهبان جانوران سودمند و چارپايان
اشا (راستي و حقيقت)، نگهبان آتش
خشترا (نيرومندي و شهرياري)، نگهبان فلزات.
آرمئيتي(آرامش، محبت، وفاداري، بردباري و پاكدامني) پرستار و نگهبان زمين
هَئور وتات (كمال، رسايي، بالندگي) محافظ و نگهبان آب.
اَمِرتات (پايندگي، جاوداني و بيمرگي) نگهبان و مراقب گياهان

چون واژه آرمئيتي از لحاظ دستور زبان مؤنث و مادينه بود، در ادبيات پهلوي چون يسنا، يشت ها، سيروزه، گزيده زاتسپرم، شايست نشايست، دينكرد و به ويژه وندياد آرمئيتي، پرستار و نگهبان زمين را دختر اهورا مزدا قلمداد كرده اند. رابطه پدر و فرزندي ميان اهورامزدا و آرمئيتي ده ها بار تكرار شده است. در اوستاي نوين به عنوان مادر زمين و همسر ايزد آسمان نيز ناميده شده است. به اين ترتيب زوج اهورامزدا و آرمئيتي مرتبط مي شود به ايزد ودائي، دياواپرتيوي كه اهورامزدا در آن صورت در رديف ايزدان و شوهر آرمئيتي به شمار مي آيد.

درکتاب بندهش آمده است «چون كيومرس به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه ها به روشني خورشيد پالوده شد، دو بهر آن را نريوسنگ، نگاه داشت و بهري را سپندارمذ پذيرفت. چهل سال آن تخمه در زمين بود. با به سر رسيدن چهل سال، ريباس تني يك ستون، پانزده برگ، مهلي و مهليانه (مشي و مشيانه) از زمين رستند. درست بدان گونه كه ايشان را دست بر گوش بازايستد، يكي به ديگري پيوسته، هم بالا و هم ديسه بودند. ميان هر دو ايشان فرّه (روان) برآمد. آن گونه (هر سه) همبالا بودند كه پيدا نبود كدام نر و كدام ماده و كدام آن فرّه هرمزد آفريده بود كه با ايشان است،كه فرّه يي (رواني) است كه مردمان بدان آفريده شدند...هرمزد به مشي و مشيانه گفت كه مردميد، پدر و مادر جهانيان ايد».

از اين روايات كه ريشه مشخصي ندارد، در ادبيات پهلوي در باره اهورامزدا و آرمئيتي كه پدر و فرزند اسطوره يي و داستاني بوده اند، بسيار است و چون تخمه كيومرس از سوي اهورامزدا كه سمت پدري دارد، در شكم زمين جاي گرفت

كه همان آرمئيتي دختر اهورامزدا قلمداد شده، به مزديسنان چنان نسبت داده اندكه روابط جنسي و ازدواج ميان پدر و دختر و پسر و مادر امري مجاز و اهورايي شناخته مي شود. پس چون بنا به روايت بندهش، مشي و مشيانه كه به شكل گياه ريواس از زمين رستند، خواهر و برادر بودند، بنابر اين، آميزش ميان آن ها امري طبيعي است. سپس اين روايات افسانه يي به ويژه از سوي تاريخ نويسان مسلمان پس از ساسانيان با شاخ و برگ فراوان نقل و روايت شد و مساله ازدواج با محارم را در دين زرتشت پيش كشيدند و از اين كتاب به آن كتاب نقل كردند. در حالي كه هيچ مبناي تاريخي و واقعي نداشت و حتي يك مورد آن در سرزمين هاي ايراني و ميان مزديسنان ديده و شنيده نشده است و آنچه در ادبيات ديني پهلوي آمده، نخست بيشتر پس از اسلام و در محيطي آلوده به تعصبات و دشمني بوده، دو ديگر هيچيك از نوشته هاي مزبور در ارتباط با آموزش هاي زرتشت نيست. مساله ازدواج با محارم نيز در ونديداد آمده كه با يكي از نسك هاي دوره ساساني مرتبط است و كريستن سن نيز به آن اشاره مي كند:
مقايسه ونديداد موجود با فهرستي از ونديداد دوره ساساني كه در هشتمين كتاب دينكرد آمده است، نشان مي دهد كه دوازدهمين فرگرد از ونديداد پيشين در سده نهم ميلادي از ميان رفته بود و بنابر اين دوازدهمين فرگرد از ونديداد موجود كه با زبان سست خود به خوبي تشخيص داده مي شود، قسمت مجعول بسيار جديدي است ...اين كتاب مجموعه و تأليفي است از قواعد و آداب ديني كه در نواحي مختلف معمول بود و به همين سبب مطالب آن با هم اختلاف و تناقض دارند (مزداپرستي در ايران قديم از كريستن سن، ترجمه ذبيح الله صفا)

به همين ترتيب در كتاب بندهش به جاي شش امشاسپند از سي امشاسپند نام مي برد كه در رأس هر روز امشاسپندي قرار دارد كه بر مي گردد به سنت هاي كهن تاريخي كه در رأس هر روز ايزدي قرار داشته است و در يشت ها به آن اشاره شده است. در بندهش و ساير نوشته هاي پهلوي بارها به اهورامزدا، امشاسپندان و پاره يي از انديشه هاي گاتايي اشاره مي شود ولي يكسره آلوده به خرافات و روايات بي پايه است چنان كه زن آفريده يي ناپسند و نيز نيمي از جهان آفريده اهريمن است.

ثنويت و دوگانگي در گاتاها:

چنان كه ديديم، اهورامزدا خداي زرتشت جز نيكي، خوبي و پاكي چيزي نيافريده و نمي آفريند. پس آفريننده پليدي ها، بدي ها و دروغ كيست؟ در دين هاي پيش از زرتشت و به پيروي از آن در ادبيات پهلوي، پاسخ آن است كه اهريمن به عنوان آفريننده ناپاكي و شّر در برابر اهورامزدا

قرار دارد، به ترتيبي كه جهان هستي داراي دو آفريدگار است. يكي اهورامزدا آفريدگار خوبي ها و ديگري اهريمن آفريدگار بدي ها. آفرينش بد از سوي اهريمن به همه جهان هستي سرايت دارد. حتي در ميان ستارگان آن ها كه ثابت هستند، بد و مخلوق اهريمن و آن ها كه سيارند، خوب و آفريده اهورامزدا هستند تا موجودات خُرد و كوچك پاره اي خوب و پاره اي بد و زيان آور و مخلوق اهريمن هستند. اين ثنويت در آفرينش هستي و اعتقاد به دو آفريدگار در طبيعت از سوي زرتشت با صراحت و با تأكيد مردود است. براي روشن شدن چگونگي دوگانگي و ثنويت كه از مسائل مهم فلسفي و پايه هاي فكري دين زرتشت است، بايد به هات سي-ام يسنا يا سرود سوم گاتا ها اشاره و دقت شود.

ترجمه سرود سوم گاتاها:
1 اكنون سخن مي گويم براي خواستاران و دانايان در باره انديشه هايي كه بر پايه خرد نهاده شده. با ستايش اهورامزدا و نيايش خردمندانه براي وُهومَن و اشا تا با روشن شدن آن هاخرسندي و رضايت خاطر فراهم شود.

2 بشنويد با گوش هوش بهترين آموزش ها را، بنگريد با انديشه روشن دو راه درست و نادرست را، هر يك خود تان داوري و گزينش كنيد. در پيشگاه جنبش بزرگ (فكري و ديني) گزينش خود را با هوشياري، آگهي و اعلام كنيد.

3 آري آن دو مينوي همزاد (دو ذات، دو نفس، دو گوهر غيرمادي) در آغاز به حالت تجرد و در عالم رؤيا پديدار شدند، در انديشه، در گفتار و كردار. از آن دو يكي خوب و يكي بد است. نيكوكاران خوب و زيانكاران بد را بر مي گزينند.

4 آري، هنگامي كه اين دو مينو (دو نفس خوب و بد) به هم برسند (از حالت رؤيايي به حركت در آيند) زندگي و نازندگي پديد مي آيد (پاكي و پليدي با هم برخورد مي كنند). چنان كه سرانجام بدترين زندگي از آن دروغگويان و بهترين منش گزينش درستكاران خواهد بود.

5 از اين دو مينو (نفس، گوهر) آن كس كه هواخواه دروغ بود، بدترين كردار را برگزيد و آن كه هوادار پاك ترين منش بود، اشا را، يعني كسي كه چون جامه يي از سخت ترين سنگ در بر مي كند (و به بالاترين پايه درست كاري مي رسد تا با بدي رويارويي كند) آن ها كه اهورا را با كارهاي راست و با باور كامل خشنود مي سازند.

6 از اين دو مينو (نفس- گوهر غيرمادي) گمراهان به شيوه درست برنگزيدند. زيرا هنگام پرسش و پاسخ (گفتگو و

رايزني) تزوير و فريب بر ايشان چيره شد، چنان كه بدترين منش را برگزيدند. بنابر اين، با خشم (پليدترين عامل دشمني) همراه و هم آواز شدند كه جهان هستي را به تباهي كشند.

7 و به اين جهان فرا خواهد رسد (سوشيانت، رهايي بخش) با نيروي فرمانروايي (خشترا) و پاك منشي (وهومن) و راستي (اشا)، تن را نيروي جواني و سرزندگي، روان را راست منشي (آرمئيتي) مي بخشد. چنان كه بر ديوان پيشي مي گيرد و پيروز مي شود و آن ها را براي تو اي اهورامزدا با آهن لگام مي كند و در بند مي كشد.

8 و بدينسان هنگامي كه كيفر گناهانشان فرا برسد، آن گاه اي مزدا فرمانروايي و توانايي تو به وسيله وهومن آشكار مي شود. آن گاه (گمراهان) آگاه مي شوند اي اهورا تا آن كه دروغ را بايد به دست راستي بسپارند و (راستي را جايگزين نادرستي كنند)

9 و بدينسان كساني كه از آن تو باشيم كه اين جهان را آباد و بارور (تازه) مي سازند. آن جا كه شيوه هاي خردمندانه و هنجار دادگري سروري دارند و هم ترازند زيرا در آن زمان انديشه و منش با دانايي و دانش همتراز و همسنگ است.

10 زماني كه بيگمان آن شيوه تبهكاري و ويرانگري كه از كاميابي و پيروزي دروغ سرچشمه گرفته باشد، فرو ريزد، آن گاه كوشاترين و شتابان ترين كسان كه در نيكنامي و درستكاري بلندآوازه و پيش تر از ديگرانند، در جايگاه بهشت آساي وهومن، مزدا و اشا گردهم آمده دست به كار (دادگري و آباداني) مي شوند.

11 هرگاه اي مردم اين فرمان ها (پيام گاتاها) را كه مزدا نهاده است، گردن نهيد و راه راست را از بيراهه بازشناسيد، آنگاه به راستي زيان ديرپا از آن گمراهان و سودهاي فراوان به كام درستكاران خواهد بود.

با توجه به آموزش زرتشت، در اين سرود گاتاها كه در بردارنده يكي از بزرگترين نكات فكري و فلسفي اوست، در بند سوم آمده كه در نهاد آدمي دو مينو يا دو نفس همزاد از آغاز آفرينش به حال تجرد و به سان عالم رويا پديد آمده كه بي حركت و ايستا هستند. يكي از آن دو مينو سرچشمه خوبي، پاكي، راستي در انديشه، گفتار و كردار است به نام سپنتامئينو و ديگري سرچشمه همه بدي ها و پليدي در انديشه،گفتار و كردار است به نام اَنگرمَئينيو. اين دو ذات با دو نفس پاك و پليد همزاد يكديگر در نهاد

آدمي از آغاز آفرينش پديد آمده و در برابر يكديگر قرار دارند.

اين دو مينو و نفس مخصوص آدمي، در نهاد او و مربوط به اخلاق، منش و گزينش اوست. اين دو مينو در خارج از انسان وجود ندارد. سپنتامئينيو و انگرمئينيو در عالم طبيعت و در جهان بيجان پديدار نشده اند. سپنتا مئينيو را گروهي به نام روان مقدس، خرد آفريننده يا افزاينده ترجمه كرده اند كه درست نيست. براي روان و خرد در زبان اوستايي واژه هاي ديگر وجود دارد و مئينيو به معناي مينيو، ذات، گوهر و نفس است و ارتباط با انديشه، منش و اخلاق انسان دارد. سپنتا به معني پاك و آنچه ضد پليدي، بدي و آلودگي است. مينو و نفس ديگر كه سرچشمه همه بدي ها است. انگر مئينيو پسان ها به واژه اهريمن تبديل شده كه نماد دروغ، خشم، خشونت و گناه است. اين گوهر و نفس بد نيز ويژه نهاد آدمي است و در جهان طبيعت وجود ندارد. سپنتامئينو يا نفس پاك در انسان پرتوي از ذات اهورامزدا و عامل خير و خوبي و شادي و خوشبختي است. انگرمئينيو يا نفس پليد در انسان بر ضد نفس پاك، سرچشمه بدي ها، پليدي ها، خشم، جنگ، ويرانگري و تباهكاري است. اين دو مينوي پاك و پليد در نهاد آدمي خفته و غيرفعالند و انسان با آزادي و اختياري كه در گزينش و انتخاب دارد، مي تواند يكي از آن ها را به حركت، فعاليت و آفرينندگي خوبي يا بدي وادار كند.

در گاتاها بند 8 و 9 از هات 31 چگونگي صفات و شناخت اهورامزدا آمده است. در هات 47 كه شش بند دارد، ويژه سپنتامئينو و ذات پاك و پويا كه سرچشمه منش نيك، شادي، آباداني، درستكاري، دوستي، صلح و آرامش است، بيان شده است. با توجه به اين توضيحات روشن در گاتاها ديده مي شود كه سپنتامئينو گوهر و ذاتي است كه از ذات اهورامزدا سرچشمه گرفته با او همسان است و در نهاد آدمي نشانه و پرتوي از صفات خدايي است. هيچ يك از آدميان و آفريدگان جامعه انساني از اين وديعه و امانت الهي محروم و بي بهره نيستند. از بند پنجم هات 30 كه در بالا ديده مي شود، آزادي انسان در گزينش راه بد و راه خوب يعني پيروي از نفس پليد يا نفس پاك امري روشن و مسلم به نظر مي رسد. هرگاه انسان در انديشه، گفتار و كردار يكي از آن ها را برگزيند، آنگاه رويارويي و برخورد و ستيز در نهاد آدمي به وجود مي آيد. اگر پيروي از ذات پليد را برگزيند، ايجاد كننده و آفريننده بدي، پليدي، دروغ و گناه خواهد بود.

بنا بر اين، آفريننده بدي ها، پليدي ها و گناه انسان است و اهورا مزدا كه پرتو و نشان آن در آدمي

سپنتامئينو است، خالق بدي و پليدي و گناه نيست. انسان است كه گناه مي كند نه اهورامزدا. اهورامزدا چيزي جز خير و خوبي و شادي و خوشبختي نيافريده و نخواهد آفريد. انسان هر قدر از سپنتامئينو يعني گوهر و نفس پاك و پويايي كه در نهاد و سرشت او نهفته است، پيروي كند و آن را به كار اندازد، از صفات خداوند پيروي كرده و به اهورامزدا نزديك مي شود. در نهاد آدمي يك جنگ دائمي وجود دارد و زندگي انسان سراسر ستيز و نبرد ميان خوبي و بدي است. اين جنگ، يك جنگ رواني و آگاهانه است، يك حركت انساني است كه سرنوشت او را معين مي كند يا به راه راست مي رود يا به بيراهه مي افتد.

در ادبيات پهلوي كه سراسر مخالف آموزش هاي زرتشت است، اين جنگ رواني را كه در داخل و نهاد انساني جريان دارد، به عالم طبيعت مي كشاند و در آن جا نيز اهريمن را در برابر اهورامزدا قرار مي دهد و از آن پس به نتيجه هاي غيرمنطقي و خلاف مباني عقلي مورد اعتقاد زرتشت هدايت مي شود. در بندهش داستان ده نبرد ميان اهريمن و اهورا مزدا نقل شده كه سراسر كودكانه و بي پايه است.

در گاتاها خوب و بد نتيجه گزينش است و انسان با آزادي و اختياري كه دارد، مي تواند انتخاب و گزينش كند. خوب و بد به داوري و گزينش انسان بستگي دارد. اگر انسان نباشد و از صحنه روزگار و هستي حذف شود، ديگر خوب و بدي نخواهد بود. خوب و بد زماني معني دارد كه انسان باشد، داوري و سپس گزينش كند. بنابر اين، ثنويت و دوگانگي زرتشت امري نفساني، رواني و اخلاقي است كه در نهاد انسان و همراه با وجود او معني دارد، نه در عالم طبيعت. در عالم طبيعت و جهان بيجان هيچ چيز بد نيست. انسان است كه با توجه به منافع و قضاوت خود چيزي را بد يا خوب تصور مي كند و الا ستاره و باد اهريمني يا اهورايي وجود ندارد و ثنويت و دوگانگي در خلقت و آفرينش هستي امري بي معني و نابخردانه است و برعكس ثنويت اخلاقي كه در نهاد آدمي است و پايه فكر فلسفي زرتشت است، منطقي ترين شيوه خداشناسي و تئولوژي نيز به شمار مى رود. حتي آن ها كه پايبند دين نيستند، نمي توانند كيفيت و چگونگي خوب و بد و تضاد و اختلاف آن ها را ناديده بگيرند و اين منطق زرتشت حتي بدون اتكاء به دين و صرف از نگاه فلسفي با ارزش ترين نظريه و تئوري پويا و ديالكتيكي است. طبق متون تاريخي، همه فيلسوفان و دانشمندان يوناني پيش از سقراط و پس از او از زرتشت پيروي كرده اند. افلاطون، پيتاگور (فيثاغورث) و هراكليت، دوآليسم و مباني انديشه ديالكتيكي را از زرتشت گرفته اند و خود را شاگرد او مي دانند.

فلسفه زرتشت با پذيرش آزادي براي انسان، به اين نتيجه منطقي مي رسد كه انسان مسوول اعمال خويش است. اگر سرنوشت آدمي، مسير زندگي و گزينش او از پيش معين و مقدر شده باشد و مجبور باشد راهي كه سرنوشت برايش مقدر كرده است، برود؛ مسوول خوب و بد كردارش نخواهد بود و نبايد اگر خلاف و گناهي كرد، به مجازات برسد. به موجب آموزش گاتاها انسان آزاد كه هر لحظه زندگي او مبارزه است و جهان براي او ميدان نبرد دائم است، انساني توانا است كه مي تواند در محيط و آينده خود مؤثر باشد. در همان هات 30 كه در بالا اشاره شد، انسان پس از گزينش راه درست كه او را نيرومند و توانا مي سازد، بايد بكوشد فرداي خود را بهتر و جهان خود را نو و تازه تر كند. يعني سرنوشت خود را بسازد و پيرامون خود را دگرگون كند. به اين ترتيب، نقش آموزش و پرورش، ارزش به سزايي دارد و در ساختن فردا و نو كردن زندگي مؤثر است.

زرتشت آموزش مي دهد در كنار شما نبايد آدم نادان و نيازمند وجود داشته باشد. دانا بايد به نادان بگويد و او را راهنمايي كند. دين زرتشت يك دين محلي و منطقه يي و متعلق به يك قوم و قبيله نيست. آموزش هاي كلي براي شادي و خوشبختي و گسترش دادگري و صلح و آرامش است. بايد اصول كلي و مفاهيم آن را به درستي و دقت ارائه داد، آن را از پيرايه ها و وصله هاي ناجور رهانيد و در آموزش آن كوشش كرد. آنچه درست است و اصالت دارد، تنها گاتاهاست كه بزرگ ترين گنجينه اخلاق و دانايي است و پيروي از آن تنها راه رهايي و رستگاري.

در نوشته هاي گوناگون به وسيله تاريخ نويسان دوران هاي پيشين به ويژه متعصبين مذهبي و نيز پاره يي از پژوهشگران و خاورشناسان براي دشمني و ضديت با دين زرتشتي مطالب بسيار ديده مي شود كه هيچكدام كمترين اثري در ارزش هاي اخلاقي و فلسفي دين زرتشت نداشته است. براي نمونه به يكي از آن ها اشاره مي شود:

نقش خاورشناسان در بررسي هاي اوستايي:

پژوهش هاي اوستايي در اروپا عملاً از سال1771 كه آنكتيل دوپرون ترجمه اوستاي خود را به زبان فرانسه منتشر كرد، آغاز شد. پس از او در فرانسه، آلمان، انگليس،كشورهاي اروپايي و امريكا؛ اين پژوهش ها دنبال شد و صدها تن از دانشمندان و پژوهشگران تاريخ اديان و زبان شناسان بررسي هاي ارزنده يي در اين زمينه انجام دادند. همه اين فعاليت ها جنبه علمي و فني داشته و هيچكدام از روي علاقه و اعتقاد به زرتشت يا خاستگاه او ايران نبوده

است. بررسي كنندگان و پژوهشگران به دو گروه مشخص تقسيم مي شوند:

1 پژوهشگراني كه به زرتشت اعتقاد و باور دارند، به او و آموزش هاي او ارج و ارج مي گذارند و گاتاها را يك ميراث بزرگ انساني مي دانند. اين گروه طبعاً از ايرانيان و پارسيان هستند كه خود را حافظ و نگهبان انديشه و فرهنگ ايراني مي دانند و آنچه مي گويند و مي نويسند، از روي اعتقاد و علاقه است.

2 پژوهشگراني كه كار شان جنبه علمي و حرفه يي دارد و هيچ يك از آن ها به اصول دين زرتشت به عنوان مذهب خودشان اعتقاد ندارند، چه بسا گروهي از آنان علماي اديان ديگرند كه براي آگاهي از همه دين ها و احياناً آمادگي ذهني براي مبارزه با آن ها آغاز به تحقيق مي كنند.

از ميان پژوهشگران غربي، گروهي صرف به كار علمي و زبانشناسي مي پردازند در نهايت بي تفاوتي و بي طرفي براي جستجو در ريشه و معناي واژه ها، دستور زبان مقايسه يي و تحولات و انشعابات زبان ها كار مي كنند كه شمار آن ها بسيار است. چون بارتولومه، جكسُن، گلدنر، يوستي، راي خِلت، ميلز، هِرتل، گيكر، هورن، شپيگل، وِست، دوشِن گيمَن، بِن وِنيست، هوفمن، اينسلر، نيولي، دارمستتر و ده ها و شايد صدها تن ديگر كه به زبان هاي زنده دنيا داراي آثار بسيار باارزشي هستند. اين نويسندگان با وجود احاطه كاملي كه به مسائل اوستايي دارند، كمترين اعتقادي از لحاظ ديني به زرتشت و گاتها ندارند. مانند زِهْنِز، بلاشِر، ونْسان مونتني و ساير اسلامشناسان كه مسلمان نيستند و كمترين اعتقادي هم به دين اسلام ندارند. بعضي از ايراني ها نوشته هاي خاورشناسان را به عنوان منابع بررسي دربست مي پذيرند. در حالي كه همه آن خاورشناسان با يكديگر اختلاف نظر بسيار دارند و هيچكدام از يك تئوري روشن دفاع نمي كنند و اصولاً نبايد چنين انتظاري از آن ها داشت، حتي استاد پور داوود پيشگام بررسي ها و پژوهش هاي اوستايي در ايران، هنگام استناد كردن «رفرانس» به كار خاور شناسان در برابر كوشش با ارزش پاره يي از آنان زير تأثير قرار گرفته و تصور كرده است آن كوشش ها به خاطر ايراني ها انجام شده است. براى مثال «در يشت ها صفحه 51 تذكر داده است: گلدنر در زمينه اوستا خدمات شايان نموده و به گردن عموم ايرانيان حق بزرگي دارد. تأليفات عديده او سرچشمه معلومات مزديسناست.»

شايان يادآوري است كه كوشش همه خاورشناسان در باره ايران از نخستين آنان آنكتيل دو پرون گرفته تا آن ها

كه همزمان ما هستند، براي روشن شدن و شناخته شدن فرهنگ ايراني مؤثر هستند ولي اين كوشش ها هيچكدام به خاطر ملت و فرهنگ ايراني نبوده و نخواهد بود. بلكه يك كوشش علمي در زمينه تاريخ اديان و بررسي هاي تاريخي و زبانشناسي است.

تا كنون بررسي هاي بسيار در باره خواندن سنگنبشته هاي بابلي و آثار فنيقي و تمدن هاي گمشده آمريكاي لاتين، مصر و يونان انجام شده و دانشمندان بسياري در اين زمينه ها كوشش كرده و عمري را به سر برده اند. در حالي كه از مردمي كه صاحب آن فرهنگ ها بوده اند، در حال حاضر اثر و نشاني در دست نيست. اين كوشش هاي علمي به خاطر صاحبان آن تمدن ها انجام نشده و با غرضي هم همراه نبوده است ولي دردمندانه برعكس آن نيز ديده شده است. براي نمونه بايد از سموئل نيبرگ نام برد كه در كتابي زير نام «دين هاي ايران باستان» كوشيده است زرتشت و دين او را تخطئه كند و در اين راه از هيچ چيز فروگذار نكرده است. كتاب او را آقاي نجم آبادي از زبان آلماني به فارسي ترجمه كرده و بدين وسيله خدمت شاياني به ايرانيان علاقمند به زرتشت و گاتاها انجام داده است. چون شناختن و دانستن نظر مخالفان و دشمنان، انسان را مجهزتر مي كند. نوشته او به عنوان نمونه يي از مغلطه و دشمني است كه سعي مي شود به طور فشرده نقل شود.

كتاب وي به زبان سوئدي نوشته شده و مطالب آن را پيش از نوشتن در چند سخنراني كه از سوي بنياد اولائوس پتري برگزار شده بود، بيان كرده است. دوست وي شِدِر- خاورشناس آلماني، آن را به زبان آلماني ترجمه كرد كه در سال 1938 مقارن جنگ دوم جهاني منتشر شد.

نيبرگ با اين كه نه جامعه شناس بود و نه فيلسوف و هيچ اثري در اين زمينه ها نداشت، براي نخستين بار كوشش كرد نشان بدهد كه انديشه هاي زرتشت با جهان بيني اسراييلي كه براي او مبناي سنجش اديان بود، سازگار نيست و زرتشت را در كتاب خود انساني خلسه گر كه مواد مخدر استعمال مي كند، به لباس طبيب و كاهني معرفي كرده كه در زمان هاي دور در يكي از جوامع بدوي آسياي مركزي به حكم وراثت پيشوايي ديني قبيله خود را به عهده داشت. نيبرگ ادعا مي كند كه زرتشت با جادوگري مشغول دفع ارواح زيانكار و ايجاد رابطه با عالم ارواح پاك بوده است و رسيدن به اين عالم برتر از راه رقص و سماع و خلسه و يا نوشيدن موادي از گياهان نشئه آور ميسر مي شده است. نيبرگ چنين اعتقاد دارد كه زرتشت غالباً در اين عوالم سير مي كرده و بسياري از سرودهاي خويش را در حال جذبه و بيخودي سروده است (نيبرگ هركجا در اوستا به كلمه كار

برخورد کرده، آن را به خلسه یا عمل خلسه ترجمه کرده است).

به پنداشت نیبرگ، در ناحیه یي که زرتشت ظهور کرده بود، عقاید «میترایي» قدرت داشت و زرتشت به ناچار از آن جا گریخت و به ناحیه دیگري که فرمانرواي آن ویشتاسب شاه بود، مهاجرت کرد. نیبرگ معتقد است چون قبیله ویشتاسب نیز پیشتر به آیین میترایي گرویده بودند، بنابر این، زرتشت در این محیط نو در آراء پیشین خود تغییراتي داد و بخشي از آداب و عقاید میترایي را پذیرفت و با دین خود درآمیخت و سرانجام ویشتاسب شاه و سران دربار او را به دین خود درآورد و پرستش اهورامزدا و امشاسپندان را در آنجا رواج داد و در زماني کوتاه دین خود را از دورترین نقاط شرقي ایران به نقاط غربي و جنوبي رسانید.

نیبرگ بر آن است که برخی از کردارها و باورهای شَمَنْ هاي سکائي و اقوام بدوي آسیاي میانه و پاره یي از آداب و رسوم صوفیانه مانند رقص و سماع با آداب و رسوم دین زرتشتي همانندی هایی دارد. بنا بر این، زرتشت را در اصل از شمن هاي آسیاي مرکزي به شمار آورده و بعضي از اعمال صوفیان را نیز بازمانده آداب شمني دانسته و نیایش هاي سراسر اخلاقي زرتشت را با وجد و حال صوفیان و فریادهایي که شمن ها در حمام هاي دود بنگ بر مي کشیدند و کارهایي که براي تسخیر ارواح به جا مي آوردند، یکسان مي شمارد و اگر پاره یی تشابهات در نظر گرفته شود، عیسي و انبیاء بني اسرائیل شاید به مراتب بیشتر از زرتشت در قالب آداب و رسوم شمن ها مي توانند گنجانده شوند.

دست و نگاه شفابخش عیسي که بیماران را تندرست، ارواح پلید را دور، مردگان را زنده مي کرد؛ صلیب او که محور عالم و نردبان آسمان است؛ رقص و آواز و وجدآمیز او Chorea Mistica در میان حواریون، صعود او به عالم بالا و برخي دیگر از اموري که به او نسبت داده اند، به رسوم و عقاید شَمَني خیلي نزدیك است. لیکن روح تعالیم و زیبایي و معنویت عیسي چنان است که هر کس از مقایسه او با شمن هاي آسیاي مرکزي شرمنده مي شود و نیبرگ خود دین یهود و دین مسیح را بسیار پیشرفته مي داند.

این که نیبرگ مهرپرستي را پیش از ظهور زرتشت دین رایج سرزمین هاي شرقي ایران پنداشته، بر هیچ دلیلي استوار نیست و کوچکترین دلیل تاریخي در دست نداریم.

اين كه آميزش و اختلاط مزدا پرستي زرتشت را با آيين هاي پيشين در زمان زرتشت و به كوشش خود او (براي جلب نظر پيروان آن آيين ها) دانسته، بي شك خيالي باطل و بي اساس است.

نادرستي اين نظر از آن جا آشكار مي شود كه گفتار زرتشت در گاتاها با ساير بخش هاي اوستا مقايسه شود، آن گاه با تفاوت هاي بزرگي كه از لحاظ زبان و ساختار و موضوع ميان آن ها ديده مي شود؛ به باطل بودن اين عقايد پي مي بريم. زرتشت در گاتاها آزادي انديشه و دين را آموزش مي دهد و براي تبليغ دين به جنگ و تحميل عقيده متوسل نمي شود و دستور كشتن ديگر انديشان را نمي دهد.

خوردن بَنگ از اعمال شَمَن ها بوده و نيبرگ براي آن كه دين زرتشت و افكار فلسفي و اجتماعي او را ناچيز و ابتدايي جلوه دهد، مي گويد خوردن بنگ در دين زرتشتي رواج داشته است.

با پذيرفتن اين كه زرتشت يك رهبر دين يكتاپرستي بوده است، او را رئيس موروثي قبيله يي قلمداد مي كند كه به خدايان متعدد معتقد است و طي مطالبي كه در كتابش آورده، دچار ضد و نقيض گويي فراوان شده است.

با اعتقادات و ديدگاه های همه خاورشناسان و ايران شناسان بزرگ يكسره مخالف است و مي گويد ترجمه سرودهاي گاتاها بسيار دشوار است. به تجربه آموخته است كه يك سرود گاهاني در بامداد به گونه ديگر مي ماند تا شامگاه. بنابر اين، از سراسر گاتاها تعبيرهاي نادرست و غرض آلود كرده است.

نيبرگ همه كوشش خود را به كار برده كه سرودهاي گاهاني يعني همان 17 سرود گاتاها را كه اصول فكري و ديني زرتشت است، با مقدار زياد مطالب خرافي و روايات الحاقي كه در اوستاي نوين وارد شده، مخلوط كند و در حقيقت همه مطالبي كه در كتابش مي گويد براي پيوند زدن گاتاها و افكار زرتشت به ساير قسمت هاي اوستاي نوين است كه هيچ ارتباط و پيوندي با دين زرتشت وآموزش هاي او ندارد.

مطلب ديگري كه نيبرگ هر كجا فرصتي به دست مي آورد، روي آن پا می فشارد، آن است كه اوستا سندي نوشته و مكتوب نبوده و با قبول سنت چندين هزار ساله سرودخواني در هند و ايران، با عناوين غير منطقي از وجود اوستاي نوشته پيش از ساسانيان سر باز مي زند. شماری از دانشمندان اروپايی فرضيه يی ساختند كه الفباء اصل فنيقي دارد، ولي با تحقيقات گسترده دانشمندان ديگر اروپايي اسنادي

به دست آمد که اعتبار این فرضیه را بر هم زد. به غیر از سنت سرودخواني، پیروي از قواعد صنایع لفظي الزاماً همراه با نوشته است. اختراع الفبا بستگي مستقیم حروف و اشکال آن (یعني واج شناسي) با دستگاه تلفظ هر صداست. اگر اصل الفباي ایراني را فنیقي نمي دانست و الفباي هند را ساخته یونانیان پس از اسکندر قلمداد نمي کرد، گرفتار این همه تناقض نمي شد که از یکسو دیني ببیند که بیش از هزار سال پیش از مسیح با این انسجام منطقي و آموزش هاي بزرگ که ارزش آن ها مورد پذیرش همه دانشمندان همه زبان هاست و از سوي دیگر به دنبال ابتدائي نشان دادن خاستگاه این دین باشد و زرتشت را یك خداشناس ابتدایي و گاوچران و جادوگر رئیس قبیله معرفي کند.

نیبرگ در 28 دسامبر 1889 در سوئد زاده شد و در 9 فبروري 1974 در اوپسالا در گذشت. او 85 سال عمر کرد. نخست در مقام دانشیار و استاد زبان هاي سامي به ویژه عربي و عبري و سرانجام در مقام استاد زبان هاي ایراني در دانشگاه اوپسالا کار مي کرد. از کارهاي او چاپ سه رساله انتقادي از ابن عربي و مقدمه مفصل در احوال و آراء ابن عربي بود که در سال 1919 در لیدن چاپ و پسان ها در قاهره کتاب «الانتصار» خیاط را در سال 1924 منتشر کرد. وی عضو هیات تحریریه دائره المعارف اسلام بود. سپس توجه او به زبان هاي ایراني به ویژه ایراني میانه معطوف شد و استاد زبان پهلوي شناخته شد. در 1928 جلد یکم «راهنماي زبان پهلوي» او در اوپسالا منتشر شد. کتاب مزبور را اصلاح و تکمیل کرد و به زبان انگلیسي زیر عنوان A manual of Pahlavi همراه جلد دوم که شامل واژه نامه، نکات دستوري و فهرست هُزوارِش ها بود، در سال 1964 منتشر ساخت.

در سن هفتاد سالگي در سال هاي 1960 و 1963 به ایران آمد، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و انجمن فرهنگ ایران باستان و مؤسسه فرهنگي آلمان سخنراني کرد. از بانو فرنگیس یگانگي، دکتر جعفري و دکتر مهر شنیدم که در ایران از نوشته هایش در باره زرتشت اظهار پشیماني کرده و آن را مربوط به دوره مخصوصي از تحولات فکري خود دانسته و قول داده بود در آن ها بازنگری کند که هرگز به انجام آن مبادرت نکرد و با سرسختي و اصرار لجوجانه سخنان دانشمنداني چون هرتل، جکسون، آندرآس (استاد نیبرگ)، بارتولمه و سایران را که از پایه گذاران زبانشناسي ایراني بودند، همه جا نادرست مي داند.

از شاگردان مکتب او ویکاندِر و ویدِنگِرن هستند که در ردیف ایرانشناسان کنونی به شمار مي روند. هیچکس در هیچ

زمینه با او موافق نیست. تنها دوست آلماني او شِدِر که کتابش را ترجمه کرد، با او همراه بود. حتا شاگردانش نیز بخش عمده دیدگاه های او را نمی پذیرند.

در زمان انتشار چاپ نخست کتاب وي در سال 1938 اروپا روزهاي آخر صلح را سپري مي کرد و براي گفتگوهاي علمي آرام آمادگي نداشت. با این هم انتقادهاي چندي از سوی دانشمندان بر دیدگاه های او به عمل آمد که مهمترین آن ها از پتازوئي Pettazoni و کرامرس Keramers بود که از پژوهشگران بلندپایه بودند.

نیبرگ خود در مقدمه چاپ دوم مي نویسد، همزمان با انتشار کتاب در سال 1939 جنگ دوم جهاني آغاز شد و نازي ها بخش بزرگي از اروپا را تسخیر کردند و برنامه آن ها این بود که قدرت خود را نه تنها از نظر سیاسي بلکه از جهات فکري و معنوي به دنیا تحمیل کنند. سپس ادامه مي دهد که «نظریه سیاسي و جهان بیني آریایي که نازي ها به سختي تبلیغ مي کردند، همیشه مورد نفرت من بود و با دیدهاي تاریخي من در باره دین سازش نداشت».

البته منظور نیبرگ از تاریخ دین، منحصر مي شود به بخشي از مطالعات کلي او که مربوط است به دین زرتشت. چون نیبرگ مطالعات دامنه داري در باره دین یهود و دین اسلام دارد و بدون پروا تنها به دین زرتشت حمله مي کند و بد مي گوید و با سایر ادیان مخالفتي ندارد، چون از دیرباز با جهان بیني آریایي مخالف بود و تصور مي کرد این جهان بیني پیوندي با زرتشت و دین او دارد.

نیبرگ در اصل یك زبانشناس و فیلولوگ بود، در زبان پهلوي تا مقام استادي پیش رفته بود و اگر قسمتي از فعالیت خود را به سمت مسائل فلسفي و تاریخي سوق داد، در جهت مخدوش کردن و کوبیدن دین زرتشت بود. به تصور او، اگر دین زرتشت، دیني بي اساس و بر پایه خرافات قلمداد مي شد، به این ترتیب پایه جهانبیني نژادي که متکي بر برتري نژاد آریایي بود و از طرف آلماني هاي نازي ارائه شده بود، سست و بي ارزش مي شد. این توهم میان گروه اندکی از صاحب نظران که یا اطلاعات دامنه داري در باره دین زرتشت نداشتند و یا این که مانند نیبرگ دچار تعصبات افراطي بودند، ایجاد شده بود که مبنا و ریشه افکار نژادپرستي، دین زرتشت است و براي مبارزه با افکار مخرب نژاد پرستي باید با دین زرتشت مبارزه کرد.

نیبرگ خود در مقدمه چاپ دوم اشعار مي دارد که دو نفر از انتقادکنندگان او، یکي اتوپاول Otto Paul و دیگري

پروفيسور والتر ووست Walter Wust بودند كه به تصور او پروفيسور ووست از نازي هاي بلندپايه بود. زيرا عنوان گفتار ووست چنين بود «آيا به راستي نخستين انجمن زرتشتيان از كساني بود كه پيشه آنان خلسه گري بود. آنان گاو چران هايي بودند بر آيين شمني».

نيبرگ می افزايد كه نازي ها تنها از طريق جهانبيني آريايي نبود كه با ديدگاه های من مخالفت مي كردند، بل كه اين جهانبيني را كه از راه مرد برتر نيچه در كتاب زرتشت او آماده شده بود، گسترش مي دادند.

نيبرگ از فرط تعصب در اين جا دچار يك حالت رواني شده كه اساس آن غير منطقي و حمله هاي ناروا به هر كسي است كه تصور مي كند داراي افكار نژاد پرستي آريايي است.

كتاب نيچه بيان فلسفي و شاعرانه يي است در باره يك انسان آزاد كه از بند و قيدهاي تحميلي مذهبي و اجتماعي رها شده است و درك او از زرتشت، يك برداشت شخصي است و اگر او به زبان و ادبيات فارسي آشنايي داشت و قهرمانان شاهنامه فردوسي را مي شناخت، به صدها مرد برتر، از لحاظ اخلاقي و قدرت هاي انساني دست مي يافت. اطلاعات نيچه از زرتشت محدود و سطحي بود. ولي سيستم فلسفي نيچه يك سيستم كامل است كه ارتباطي با اصول فكري زرتشت ندارد. نيبرگ به هنينگ نيز سخت تاخته است. ولي هنينگ هرگز نمي توانست يك نژادپرست آريايي باشد. چون خودش كليمي بود.

به منتقد ديگر كتاب خود يعني هرتسفلد به شدت تاخته و مي گويد سرتاپاي وجود هرتسفلد را يك جهانبيني آريايي فراگرفته بود. هرتسفلد در سال 1947 كتابي به نام «زرتشت و جهان او» منتشر كرد در 800 صفحه و به هر جمله و هر واژه كتاب نيبرگ انتقاد علمي كرده و آن ها را باطل و بي معني خوانده است. نيبرگ معتقد است هرتسفلد بينش بنيادي خود را در باره وضع تاريخي زرتشت از هرتل Hertel گرفته بود و هرتل را متهم مي كند كه او به زرتشت اعتقاد پيدا كرده و ديگر راهي براي گفتگوي علمي باقي نمانده است. در حالي كه موضع خود نيبرگ از هر كس ديگر بيشتر به يك نظر اعتقادي و تعصب آميز نزديك است.

به طور كلي، هر كس كه به ديدگاه های تعصب آميز و خلاف حقيقت نيبرگ در باره زرتشت انتقاد مي كرد و هر قدر كه اين انتقادات درست و تاريخي و قطعي بود، نيبرگ يك علامت نژادپرستي و پيروي از جهانبيني آريايي به او مي چسباند و او را به باد تحقير و اهانت مي گرفت و خود وكتابش را در عالم تصور داراي چنان ارزش و اثري مي دانست كه تصور

مي كرد همه دانشمندان و مراكز علمي جهان همه كوشش خود را وقف انتقاد و كوبيدن او كرده اند. از جمله می پنداشت كه بنياد رتن باي گترگ Ratan bai Katrak كه از سوي يك پارسي تشكيل شده و در همه دانشگاه هاي جهان به برگزاري كنفرانس هايي در باره دين زرتشت و فرهنگ ايران اقدام مي كند، تصميم گرفته است كه او را بكوبد، لذا يك دوره درس در باره نيبرگ و هرتسفلد در دانشگاه آكسفورد ترتيب داده و آن را به عهده استاد هنينگ، يكي از برجسته ترين خاور شناسان زمان، واگذار كرده است. اين درس ها كه در سال 1949 انجام شده بود و در سال 1951 زير عنوان «زرتشت سياستمدار يا جادوگر» در آكسفورد به چاپ رسيد.

نيبرگ در مقدمه چاپ دوم به درس هاي هنينگ اشاره مي كند و سخت به او مي تازد و چون در دفاع از همه مسائلي كه در كتابش با بغض و غرض عليه زرتشت و ايران زمان هخامنشي و ساساني و به طور كلي تمدن و فرهنگ ايران بيان كرده است، وا مي ماند، به اهانت و ناسزاگويی مي پردازد. به چند جمله از اين مقدمه اشاره مي شود:
«به نظر مي رسد كه هنينگ از بن با مسائل روش هاي تاريخ دين آشنايي ندارد، يعني چيزي نمي داند».

نيبرگ به هرتل و هرتسفلد و هنينگ و همه ايرانشناسان می تازد كه به دين زرتشت اعتقاد پيدا كرده اند و يك انسان پژوهشگر نبايد معتقداتي داشته باشد. اين طرز فكر غيرمنطقي، از روي تعصب و اعتقاد شديد خود نيبرگ بر ضديت با زرتشت ناشي مي شود و تحقيقات او يكسره بر پايه دشمني با فرهنگ ايران و به دور از بيطرفي است و هرگز نمي تواند جنبه علمي داشته باشد. به ويژه كه دو دانشمندي كه از كتاب نيبرگ انتقاد كرده اند و نيبرگ به شدت به عنوان معتقد به جهانبيني آريايي به آن ها حمله مي كند، هر دو از يهودياني هستند كه خود بيش از همه از افكار نژادپرستي آزار ديده اند. ولي با ديد روشن و اطلاعات گسترده يي كه در باره زرتشت و آموزش هاي فلسفي و فكري او داشته اند، به يقين دريافته بودند كه نازي ها براي ارزش دادن به تبليغات نژادي خود به دنبال پايه و ريشه تاريخي هستند و مي خواهند خود را به يك سرچشمه و بنياد تاريخي يعني زرتشت و افكار آريايي پيوند دهند. در حالي كه سراسر گاتاها و آموزش هاي زرتشت حاكي از برابري انسان ها و ضديت با جنگ و گسترش انديشه و گفتار و كردار نيك است و كمترين پيوندی با هدف هاي ويرانگر و ضد انساني نازي ها نداشته است.

او، ايران را به طور كلي يك كشور پراكنده مي داند و مي گويد «شاهنشاهي هخامنشي در واقع به زبان امروزي يك

كشور جمعي، درست تر بگوييم يك كشور مشترك المنافع، يك جهان شاهي از گوناگون ترين ملت ها و تيره ها و زبان ها و آيين ها بوده كه تنها در زمان از برخي پادشاهان به ويژه مقتدر و بنا بر نياز براى چندى يك وحدت سياسي را به وجود مي آورد؛ و در آن جا كه هنينگ اشاره مي كند «پيروزي اسكندر بزرگ ترين شكاف در پيوستگي تاريخ ايران است و براي ايرانيان بيش از نيم هزاره به درازا كشيد تا از اثرات آن رهايي يافتند»، نيبرگ نتيجه مي گيرد در ايران وحدت و مركزيتي وجود نداشته، ايرانيان در برابر يورش و كشتار اسكندر بي تفاوت بوده اند و آن را مانند يك واقعه عادي پذيرا گشته اند و وضع آن ها پس از حمله اسكندر با پيش از آن فرقي نكرده است و به هنينگ مي تازد كه اين موضوع جدي نيست و براي خوشايند ايرانيان اظهار شده و مي افزايد «با كسي كه با روش كار تاريخي اين چنين شوخي هاي سبك مي كند، مانند هنينگ يك گفتگوي علمي در باره مسائل تاريخي ميسر نيست». به اين ترتيب، دشمني بدون دليل نيبرگ نه تنها با زرتشت بل كه واقعيات مسلم و غير قابل ترديد تاريخ آشكار مي شود.

نيبرگ در مقدمه چاپ دوم به دوشن گيمن و دو ميزيل مي تازد و با ديدگاه هاى زبانشناسي و تاريخي آن ها كه پايه يي مستند و ترديدناپذيرى دارد، مخالفت مي كند و مقدمه اش را چنين پايان مي دهد: «ولي من در انديشه بنيادي خود همچنان سخت پايدارم و به اندازه كافي گستاخ هستم كه فكر كنم كه كتاب من داراي انديشه هايي است كه تا كنون سطحي بررسي شده، يا اساساً در باره آن بررسي و انديشه نشده است. ولي شايستگي آن را دارد كه جدي تر از آنچه كه تا كنون گرفته شده است، گرفته شود».

بايد افزود كه از زمان انتشار كتاب نيبرگ جز انتقادات منطقي و علمي كه بر آن شده و به يک صدا آن را غرض آلود و بي ارزش دانسته اند، تاكنون هيچ كسى به نوشته هاي او استناد نكرده است.

همان گونه كه پيشتر گفته شد، هنينگ در سه كنفرانس پي در پي در دانشگاه آكسفورد در باره كتاب و ديدگاه هاى نيبرگ و هرتسفلد كه كتابش به نام «زرتشت و جهان او» بود، به تفصيل توضيحاتي داده است كه به يك قسمت از سخنراني وي در باره همين موضوع اشاره مي شود.

زرتشت نيبرگ برخلاف زرتشت هرتسفلد، يكسره انسان ديگري است. زرتشت نيبرگ در دوردست سيحون و جيحون در فراسوي كشورهايي كه با دولت متمدن بابل و بين النهرين نزديكي داشتند، در ميان ملتي بي تاريخ زندگي مي كرد، خود انساني ماقبل تاريخ بود. در حالي كه هرتسفلد تقريباً از

هر رويداد زندگي زرتشت تاريخ دقيق مي دهد. نيبرگ بر آن است كه مساله تعيين تاريخ زرتشت يكسره غير لازم و بي فايده است».

نيبرگ مي افزايد: «زرتشت در قبيله اش حرفه موروثي جادوگري داشت و در ميان قبايل وحشي آسياي ميانه پيش از آن كه مطيع شاهنشاهي هخامنشي شوند و با تمدن آشنايي يابند، وظايفي را كه خاص اين حرفه بود، صادقانه انجام مي داد. مذهب اين قبيله نوعي آيين شمني بود. در اين آيين دو نكته شَمَني اساسي به چشم مي خورد:
1- آزمون ايزدي (به پهلوي «وَر» و به اوستنائي «وَرَه») كه همه جا آن را آزمايش فلز گداخته مي گويد.
2- «مَگه» كه سرچشمه مي گيرد از آزمون ايزدي كه فلز گداخته بر روي دو طرف دعوي مي ريختند، نيازي به توضيح ندارد و اين عمل را مجمعي از اعضاي گروه، داوران الهي زير نظر زرتشت، جادوگر و رئيس شمن ها انجام مي دادند.

اما توضيح اين كه غرض از «مگه» چيست و معني و مفهوم آن كدام است، دشوارتر مي نمايد. مَگه جايگاه محصوري است كه مناسك مقدس در آنجا برگزار مي شود. ولي اين در واقع معني ثانوي اين اصطلاح است. اساساً اين اصطلاح براي «سماع جادويي» و «گروهي كه آوازهاي جادويي مي خوانند»، به كار مي رود. در ميان مَگه گروهي از افراد كه در «جمع مقدس يا محفل» پذيرفته شده اند، گاه به گاه به دور هم گرد مي آيند و مراسمي را اجرا مي كنند كه هدف آن رسيدن به حالت جذبه است. سماع و شايد رقص مهم ترين وسيله رسيدن به اين حالت جذبه بوده است. البته با استفاده از بخور و بخار و بنگ و شاهدانه اين حالت سريع تر دست مي داد. همين كه شركت كنندگان اين مراسم به حالت خلسه مي افتادند، كلمات و اصوات نامفهوم را با فرياد بر زبان مي راندند و آنگاه كم كم به حالت بيهوشي و يا اغماء كامل مي افتادند. در اين حالت تصور مي كردند كه به گونه يي وحدت با خدا يا بهتر بگوييم با وهومن يعني بهمن يا منش نيك رسيده اند. ارواحشان به ياري خلسه از قيد تن آزاد شده و به آسمان صعود كرده است تا درآنجا با ارواح ديگري كه بدين شيوه يا از طريق مرگ از قيد تن رسته اند، يكي شود و تفاوتي ميان اين گروه نيست. همانطور كه مي گوييم «خواب برادر مرگ است» شَمَن پرستان نيز مي گفتند خلسه برادر مرگ است و هومنه مجموع ارواح آزاد و يا روح آزاد الهي و كيهاني است.

رسيدن به حالت خلسه يا بيهوشي، بزرگترين موهبت و دورماندن از عضويت در مَگه وحشتناك ترين بدبختي به شمار مي رفت. روشن است كه در چنين قبيله يي، شَمَن بزرگ نفوذ و اعتبار فراوان داشت، چه افزون بر رياست بر انجام

مراسم آزمون الهي، رئيس و رهبر مَگه نيز به شمار مي آمد و در چنين مقامي، او بود كه تصميم مي گرفت چه كساني شايستگي كسب برترين سعادت را كه تنها به لطف مَگه ممكن مي نمود، دارا هستند.»

هر شخص منصف، بيطرف و بيغرض از هر آيين و فرهنگي كه باشد، با ديدن و خواندن اين توضيحات، نيبرگ را آدمي كه تعصبش به حدّ جنون و هذيان رسيده است، مي بيند كه مي خواهد از همه عوامل و استعداد اندكي كه دارد، بهره بگيرد و عليه يك طرز فكري فلسفي كه پايگاه يك فرهنگ بزرگ و جهانگير است، دروغ ببافد و مطالب جعلي بسازد و به تصور خود آن را از ارزش و اعتبار بيندازد. نيبرگ در سراسر كتاب خود در باره يك يك كلمات گاتاها دروغ گفته و چون از لحاظ زبانشناسي و دانش زبان هاي عربي و پهلوي و فارسي موقعيت مختصري داشته است، از حدود حرفه خود يعني زبانشناسي (فيلولوژي) خارج و در مباحث تاريخي و فلسفي كه داراي هيچ صلاحيتي نبوده است و اثري از خود ندارد، دست به افسانه سازي در باره زرتشت زده است. درست مانند كسي كه هر لحظه در كنار زرتشت بوده و در همه مراسمي كه به او نسبت مي دهد، حضور داشته، خيالات باطل و خصمانه خود را عين واقع قلمداد مي كند و هر كس به اين دروغ بافي و افسانه سازي انتقاد منطقي و تاريخي كند، او را به باد اهانت و ناسزا مي گيرد و به او اتهام نژادپرستي و پيروي از جهانبيني مخرّب آرياي مي زند، در حالي كه عده يي از انتقادكنندگان او يهودي و خودشان طبعاً ضد جهانبيني نژادي بوده اند. به همين دليل، در اين پنجاه و چند سالي كه از انتشار كتاب او به زبان آلماني گذشته و عده زيادي آن را خوانده اند، هيچ كس به مطالب كتاب او اشاره نكرده و به صورت مرجع و مأخذ از آن استفاده نشده است.

با اين هم، كوشش هاي نيبرگ در رشته تحقيقي او يعني زبان پهلوي و زبانشناسي تا آنجا كه از حدود آن خارج نشود، مورد استفاده نسبي قرار گرفته است، هرچند شاگردان مكنزي براي او در رشته زبان پهلوي هم صلاحيتي قائل نيستند و در مورد هُزوارش هاي زبان پهلوي و تنظيم فهرستي از آن ها نيز ديدگاه هايش مورد پذيرش نيست...

كتابشناسي:

يادداشت هاي گاتاها، پورداوود، انتشارات دانشگاه تهران
يشت ها (جلد اول و دوم)، پورداوود، انتشارات دانشگاه تهران.

یسنا (جلد اول و دوم)، پورداوود، انتشارات دانشگاه تهران.
سوشیانت موعود مزدیسنا، پورداوود، چاپخانه هور بمبئي.
دین هاي ایران باستان، نیبرگ، مرکز ایراني مطالعه فرهنگ ها.
پژوهشي در اسطوره هاي ایران، مهرداد بهار، انتشارات آگاه.
پژوهشی در متن پهلوي، سي روزه کوچك و سي روزه بزرگ، آذرمیدخت دهدشتي، انتشارات فروهر.
سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان در باره: موعود آخر الزمان، علي اصغر مصطفوي، چاپخانه ندا، تهران.
مینوي خرد، ترجمه احمد تفضلي، انتشارات توس.
یادگار زریران، دکتر یحیي ماهیار نوابي، انتشارات اسطوره هاي.
نخستین انسان و نخستین شهریار، آرتور کریستن سن، نشر نو.
گات ها، سروده هاي زرتشت، موبد فیروز آذرگشب، انتشارات فروهر.
اندرزنامه هاي پهلوي، موبد اردشیر آذرگشب، چاپ خواجه.
شناخت اسطوره هاي ایران، ترجمه ژاله آموزگار – احمد تفضلي، نشر آویشن.
بندهش، گزارش مهرداد بهار، انتشارات توس.
مزدا پرستي در ایران قدیم، آرتور کریستن سن، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش دوازدهم
B2
یادمان های نوشتاری
به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام

(تا سده هشتم میلادی)

اوستا
ævestá

یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم. شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

چندی پیش بخش های A و B1 پیشکش حضور دوستان گردید. در باره بخش B بایسته است نکاتی را به عرض برسانیم:
با توجه به گرانباری متن و پیچیدگی آن که نیازمند دادن توضیحات ضروری در هر مورد و نیز مقایسه آن با آن چه که در زمینه در آثار چاپ شده به زبان پارسی دری در دست است و نیز با توجه به دشواری پژوهش در زمینه، بایسته دیدیم هر یادمان مکتوب را جداگانه به دست نشر بسپاریم.

چون در کتاب نخست به معرفی اوستا پرداخته شده است، ما نیز در این جا بر روال گذشته، در آغاز در بخش B1 آن چه را که در باره اوستا در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوریم. همچنین ترجمه بخش هایی از اوستا از ویکی پیدیا به زبان روسی با چند جدول را هم به آن افزودیم. در پی آن، یک نوشته پژوهشی زیر نام «**افسانه های کهن در اوستا**» نوشته یکی از پژوهشگران ایرانی را خدمت پیشکش کردیم.

اکنون در بخش دوازدهم B2 ترجمه متن روسی را تقدیم می کنیم تا خوانندگان گرامی بتوانند با مقایسه چهار متن، به برداشت های بهتری دست یابند:

اوستا

مهم ترین منبع نوشتاری برای مطالعه زبان های قبایل کهن ایرانی و توده های آسیای میانه- اوستا است. اوستا، مجموعه یی از متون مقدس آیین زرتشتی است که دیرین ترین آن ها مربوط اواخر هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد پنداشته می شود.33

وضعیت گویشی زبان اوستایی به گونه دقیق تثبیت نگردیده است. گویشی که در متون اوستایی آمده است را می توان «ترانس دیالکتی» (فراگویشی) نامید. تنها زبان گات ها اند که هود زرتشت را مولف آن می انگارند.

خصوصیات زبان اوستایی به پیمانه بسیاری مرتبط است با تاریخ تشکل متون اوستا. از این رو، برخورد صرفا زبانشناسانه برای تعبیر و تفسیر متون اوستا نمی تواند کارساز باشد و ره آوردهای بایسته و در خور بدهد. برای درک بهتر و کامل اوستا بایسته است از روش (متُد) پیچیده جامع تفسیری complex exegetical method کار گرفت. جوهر این روش آن است که در آن تجزیه و تحلیل های لینگویستیکی (فقه اللغه یی) در همه موارد همراه با تجزیه و تحلیل های زبانشناسانه (فیلولوژیک)، متن شناسانه (تکستولوژیک)، باوری (ایدئولوژیک) و رئالیستیک واقعی (تاریخی) همخوانی و مطابقت داشته باشند.

در باره زمان زندگی و میهن و خاستگاه زرتشت چند دیدگاه هست که شناخته شده ترین آن ها فرضیه نامنهاد «خوارزمی بودن» زرتشت است. طبق این فرضیه، که گستره افسانه یی اریانیم وایجو یاد شده در اوستا را در ساحه خوارزم تاریخی جا می دهد، چنین پنداشته می شود که زرتشت برخاسته از قبیله یی بود که در خوارزم می زیسته است. روشن است در این جا مراد از خوارزم تنها گستره خوارزم کنونی نیست، بل خوارزم بزرگی است که مرو و هرات را هم در بر می گرفته است. زمان زندگانی زرتشت نیمه نخست سده ششم پ. م. پنداشته می شود.

به باور استاد هومباخ (دانشمند آلمانی)، زرتشت در مرزهای هزاره دو م و یکم پ. م. می زیست و خاستگاه او در منطقه یی واقع میان شهرهای مشهد و توس ایران بود.

فرضیه دیگری هم هست: به پنداشت نولی- خاورشناس ایتالیایی، زرتشت در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره یکم پ. م. در خاور جهان ایرانی زبان میان دامنه های هندوکش (که در آن سرما و زمستان دایمی فرمانفرما بود) و گستره هامون هلمند می زیست. دو قطب این پهنه های گسترده تاریخی نظر به ترمینولوژی دبیرخانه هخامنشی عبارت اند از باختر و زرنگ (زرنج). با این هم، تثبیت دقیق تر زادگاه و زیستگاه زرتشت میسر و ممکن نیست. هر چه بود، زرتشت ناگزیر بود زادگاه خود را ترک گوید و در بیرون از گستره آن به پخش اندیشه ها و باورهایش بپردازد. شمالی ترین مناطق پویایی ها زرتشت باختر و اریا (اری، هری، ارات، هرات) و جنوبی ترین آن درانگیانا و اراخوزیا (رخج). پنهای گیتایی (جغرافی) اوستا کاملا ایران خاوری است و درست در خاور پشته ایران جا می گیرد.

زرتشت در آغاز زاوتر (روحانی) بود که با روحیه سنتی به موعظه می پرداخت. او بر ضد چند خدایی polytheism جامعه

خود عصیان کرد و شورید و آیین دایوه ها یا دیوان (خدایان پلشتی و پلیدی) را به باد نکوهش گرفت و دکترینی را اعلام داشت که همزمان هم دوآلستیک (دو ایزدی) dualistic و هم یکتاپرستانه یا توحیدی monotheistic بود.

زرتشت آموزه های خود را شفاهی پخش می کرد. متن اوستا پس از مرگ او به گونه نوشتاری ضبط شد. به گواهی «دینکرد» (اثری از دوره پارسی میانه)، اوستا در دو نسخه بود که یکی از آن ها به آتش کشیده شد و دیگری هنگام لشکرکشی الکساندر مکِدونی به دست یونانیان افتاد.

در آینده، ولاش (بلاش)- پادشاه اشکانی دستور داد از سراسر کشور آن چه را که پس از ویرانگری ها و تاراجگری های یونانیان و رومیان از اوستا و دیگر آثار بر جا مانده است، گردآوری و در یک بایگانی نگهدارند.

ولاش (بلاش) همان ولوگیز شاه پارتی است که از سال 52 تا 80 میلادی فرمان می راند. درست در عهد او بود که آیین زرتشتی به پیمانه یی جان دوباره یافت و هر چند در دوره پارت ها پنهانی پیروی می شد.

تنها با روی کار آمدن ساسانیان در 224 میلادی بود که آیین زرتشت در سیمای مذهی رسمی درآمد. آن هم در کشاکش سهمگین با آیین مانوی و مسحیت شرقی (ارتدکس).

در دوره شاپور یکم (224-272) اوستا بار دیگر به گونه مکتوب ضبط گردید. این نخستین متن canonical منسجم و متعارف تدوین شده اوستا بود که با دیکته موبدان برجسته که متون قدیمی را نیک می دانستند، نوشته می شد.

بر پایه روایت دینکرد، این نسخه ساسانی در یک بایگانی ویژه نگهداری می شد (شاید در نقش رستم، میان پرسپولیس و اصطخر یا استخر).

در دوره شاپور دوم (309-379) بر پایه روایات، دومین متن canonical اوستا با ویرایش آذربار (ادوربارد) مَهرسَپندان- موبد موبدان تدوین یافت که به نشانه تعهد به خاطر موثق بودن متن و یاد کردن سوگند، خود را در بوته آزمون بس جدیی گذاشت. به روی سینه برهنه وی ریم سرب (روی) گداخته ریختند و او از آزمون پیروز برآمد.

در دوره خسرو یکم (531-579) دبیره نوی برای نوشتن اوستا از روی پهلوی کتابی ساخته شد.

نام اوستا ریشه در واژه پارسی میانه «اوستاگ» دارد. شکل دیرین تر آن «اپاستاگ» می باشد که معمولا به چمِ «متن اصلی» تعبیر می شود. احتمالا آپاستاِگ نخستین به چمِ «نقل یا انتقال دادن» بوده باشد که منظور از نقل شفاهی (دهان به دهان و سینه به سینه) متون مقدس است.

اوستا 21 نسک دارد (نسک به چمِ بسته بندی و بافتن دسته های گلbouquet). تعداد نسک ها را شاید به خاطر آن 21 تعیین کرده بودند که سرود اصلی زرتشت 21 کلمه داشت.

اوستایی که به ما رسیده است، 500 برگ چاپی دارد. در حالی که اوستای آغازین 345000 کلمه داشت. از 21 نسک، تنها یک نسک- ویندیداد به گونه کامل حفظ گردیده است. فراگمنت های قابل ملاحظه یی از نسک های هیربدستان و نیرنگستان هم حفظ گردیده اند که در آن ها مکلفیت های موبدان و قواعد و شعایر مراسم و مناسک مذهبی شرح داده شده است. افزون بر این، فراگمنتی از هادخت نسک هم بر جا مانده است که در آن سرنوشت روان پس از مرگ شرح داده می شود. برخی از نسک ها به شکل ترجمه پهلوی آن و هم به شکل نقل قول هایی بازتاب یافته در آثار پهلوی به ما رسیده اند.

تحقیقات در باره املای نسخه های دستنویس اوستا نشان می دهد که خط اوستایی عبارت بود الفبای فونیتیکی که می توان آن را با ترانسکریپسیون بین المللی یی که اکنون کار گرفته می شود، مقایسه کرد. این الفبا بر مبنای پهلوی کتابی ساخته شده بود تا بتوان از دید فونیتیک دقیقا متون شفاهی اوستا را که سینه به سینه و دهان به دهان از بر شده بود، به رشته نگارش کشید. چون دبیره اوستایی در دوره ساسانی ساخته شده بود، چنین نتیجه گرفته می شود که خط اوستایی بازتابگر خوانش متون به آن شکل صدایی بوده که در عهد ساسانیان خوانده می شده است. در این صورت، شکل آوایی «ارخیوتیپ ساسانی» اوستا (منظور نخستین نسخه مکتوب اوستا با دبیره اوستایی است) بنا به یک رشته از ویژگی ها از قرائت نخستین ایرانی خاوری خود متفاوت بوده است.

امکان دارد که هنوز در مرزهای سده های پنجم-ششم پ.م. در هنگام بازآفرینی اوستا از سوی باشندگان جنوب غرب ایران، زبان پارسی باستان بر آن تاثیر بر جا گذاشته بود. افزون بر دین زرتشتی ایرانی خاوری، آیین زرتشتی مادی هم وجود داشت که از آن از دید زبانی متمایز بود. باید محتمل دانست که تلاش هایی در راستای پذیرش و ترویج زرتشتسیم خاوری در پارس به مقصد مقابله و رویارویی

مذهبی و ایدئولوژیکی با موبدان مادی، از سوی سران پارسی هنوز پیش از رویکار آمدن داریوش شاه صورت گرفته بود.

آوندهایی در دست اند دال بر آن که اوستای تدوین شده در پارس، به گونه مستقیم از مرو و هرات نه، بل که با پیمودن راهی دور و دراز از طریق اراخوزیا (رخج) به آن رسیده بود. این گونه، دو آیین زرتشتی وجود داشت: یکی آیین مغان شمال غرب ایران و دیگری آیین برخاسته از ایران خاوری (دبستان اوستایی) که در جنوب پارس در اصطخر در پرسپولیس (هرگاه به آثار پهلوی باور داشته باشیم) تثبیت گردیده بود.

درست در عهد ساسانیان بود که دو دبستان یا دو شاخه آیین زرتشتی با هم متحد گردانیده شدند. 34

اوستای دستداشته در بر دارنده سنت های هر دو دبستان غربی و شرقی است. با این هم، اطلاعات تاریخی و گیتاشناسیک (جغرافی) بازتاب یافته در گام نخست در یشت ها گواه بر آن اند که بخش بزرگ اوستای جوان برخاسته از گستره واقع در خاور سرزمین ماد است.

بخش اصلی اوستا مشتمل بر 72 فصل است که به نام یسناها یاد می گردد. یسناها کتابی است در بردارنده نیایش ها و مناجات که حتا امروز هم پارس ها (زرتشتیان پارسی) برای ستایش خدایان قدیم باز می خوانند.

یسنا- عمدتا مجموعه یی از فرمول های مونوتونییک است که پیوسته تکرار می شوند. از جمع آن ها 16 فصل جدا می شوند- گات های نامنهاد (سرودها) که حاوی پیام های زرتشت برای نسل های آینده اند. از نگاه شکل خود، این سرودها سر به سرودهای کهن دوره هندواروپایی می کشند.

ویژگی گات ها- در هنر ویژه مختصرسازی کلمه ها و جادادن آزاد کلمه ها در جمله ها است. چنین چیزی به آن خاطر ممکن گردیده بود که زبان زرتشت متعلق به مرحله دیرین زبان اوستایی با پایان های مشخص شده کلمه ها marked endings of words بود. چنین چیزی به زرتشت اجازه می داد تا کلمه های مرتبط به هم را از یک دیگر جدا بسازد- حتا بیشتر از آن چه که در شعرهای لاتینی مشاهده می شود. زرتشت از این امکان برای بخشیدن تصاویر متافوریک یا ایمجی Metaphorik imagery بزرگ به شعرسرایی خود بهره می گرفت. سروده های زرتشت- آفریده های شعرسرایی مذهبی اند که در کمال هنروری و اوستادی سروده شده اند.

تاریخ تدوین کهن ترین نسخه های دست داشته اوستا را سده سیزدهم میلادی می پندارند که در هند رونویسی شده است. نسخه های دست نویسی که از ایران به دست آمده اند، متاخر تر اند که نه پیشتر از سده هفدهم رونویسی شده اند.

در عهد ساسانیان اوستا به زبان پارسی میانه ترجمه شد. مگر، این ترجمه چنان تحت اللفظی بود که در متن پارسی میانه حتا عناصر نحوی syntax اوستایی حفظ گردیده بود و چون ترتب کلمات در زبان های اوستایی و پارسی میانه از بن از هم متفاوت اند، در بسیاری جاها ترجمه پارسی میانه گنگ و نارسا از کار بر می آید. در نتیجه، یادداشت ها و ملاحظاتی برای توضیح و تفسیر متن، برخی از واژه ها و «آیات» به زبان آزاد پارسی میانه نوشتند. این یادداشت ها ره آورد پویایی های چندین نسل بود. این گونه، «زند» به وجود آمد. واژه زند تقریبا به چمِ درک، فهم، دانستن، توضیح و شرح است. زند- اوستا در واقع ترجمه اوستا به زبان پارسی میانه به اضافه توضیحات و تشریحات است. در یک سخن، ترجمه و تفسیر اوستا.

بخش های زیر زند- اوستا تا روزگار ما بر جا مانده است: گات ها، یسنا، شماری از یشت ها، وندیداد و نیرنگستان. فهرست کامل همه ترجمه های اوستا به زبان پارسی میانه با ذکر حجم آن ها (شمار کلمه ها) را اوئست در اثر خود آورده است. در دست نوشته های ترجمه ها، همراه با زند، پس از متن اوستایی، بیت پی بیت یا جمله پی جمله هر دو متن و تبصره ها آورده می شود که از بر می شدند. بنا به رویات زرتشتی، حافظانی بوده اند که کل اوستا را همراه با زند از بر کرده بودند و اوستا را با زند (ایستاگ اود زند) همراه از یاد می خواندند. روشن است در آیین های نیایشی، آوای زنده موبدان، برتر از خطِ نوشته کاتبان پنداشته می شد.

پی نوشت ها:

33- در باره زبان اوستایی نگاه شود به:
اُرانسکی ای. ام.، «مقدمه یی بر زبان شناسی ایرانی»، چاپ دوم، ص. ص. 74-100،
سوکولف س. ن.، «زبان های اوستا» در کتاب «مبانی زبان شناسی ایرانی: زبان های ایران باستان»، مسکو، 1979- ص. 129، 233؛
Kellens J. Avesta,- EIr.- vol3 Fasc.1- 1987-P. 35-44;
Compendium, P.32-35;
Hoffmann K. Avestan lanuage.- EIr. Vol 3. Fasc.1; 1987- P.47-62.

جدید ترین ترجمه بخش هایی از اوستا به زبان روسی زیر نام «سرودهای برگزیده» با تحاشی و تعالیق و تبصره ها به قلم ای. ام. استئبلین- کامنسکی است که در دوشنبه در 1990 از چاپ برآمده است.

آخرین کارها در باره زرتشت و آیین زرتشتی:

بویس م.، «آیین زرتشت: باورها و سنت ها»، مسکو، 1987

Boyce M. A. History of Zorostranism,1-Leiden; köln. 1975;
Henning W.B. Zoroster, Politican or With- Doctor?-London, 1954;
Humbach H A. Western Apporoch to Zarathushtra- Bombay, 1984;
Gnli Gh. Zoroasters Time and Homeland. A Stady on the Origings of Mazdeism and Related Problems-. Naples, 1980

34. این فرضیه به گونه مفصل مطرح شده است در آثار:

Hoffmann K. Das Avesta in der Persis.-Problegomena tot he Sources on the History of Pre-Islsmic Central Asia.-Budapest, 1979,- p.89-93.

در این که کانون های زرتشتی و سنت های اوستایی جدا از مغان (دبستان شان) در اراخوزیا در دوره هخامنشی و پسان تر از آن وجود داشتند، شک و تردیدی نیست. اما آشتی ناپذیری دو دبستان زرتشتی در پارس عهد داریوش یکم و مسیر رسیدن اوستا از مرو و هرات به پارس از راه اراخوزیا، گمانه زنی صرف است.

مرو و هرات در این فرضیه، روی هم رفته به یمن و برکت تیوری «خوارزم بزرگ» خودنمایی می کنند. چون در ورسیون و. هینینگ، میهن زرتشت را در منطقه مرو و هرات جستجو می کنند و اوستای مدون با آمیزش سنت های گوناگون به شمول سنت های مغان (از جمله از اراخوزیا- سیستان) هنوز در دوره ولاش یکم اشکانی ساخته شده بود.- شورای ویراستارن.

پیوست ها:
(برگرفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش)

زند و پازند:

زند در اوستا به معنای شرح و تفسیر است و معنای دیگری برای آن وجود ندارد. زند اوستا یعنی متن *اوستا* با تفسیر پهلوی آن. بنا بر این، زند زبان یا لهجه نیست. گاهی در ادبیات این کلمه به‌جای اوستا به کار رفته است:

کنون زند رزتشت زی ما فرست

که ما راست گشتیم و هم دین پرست

پازند کلمه یی مشتق از **پا + زند** است که پس از اسلام در ایران شکل گرفت و عبارت است از پهلوی روان‌شده بدون لغات هُزوارش، یعنی به‌جای مفهوم‌نگاشت آرامی، خود کلمات فارسی معادل آن‌ها را نوشته‌اند. پازند معمولاً به خط ساده اوستایی که به آن «دین دبیره» گفته می‌شود، نوشته می‌شود و در بعضی موارد به خط فارسی نیز نوشته شده است. در میان نوشته‌های پازند، سه نامه را که اهمیت بیشتری دارند و باید به عنوان منبعی که از پارسی باستان، اوستا و پهلوی به جای مانده است به شمار آوریم، شامل: دانای مینو خرد، ائو گمدئچا، ایاتکار جاماسپیک که سرچشمه بسیاری از لغات پارسی نیز می‌باشند.

منابع:

برهان قاطع، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد اول، ۱۳۳۵، نوشته محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان»، تألیف‌شده به سال ۱۰۶۲ هـ. ق، به اهتمام دکتر محمد معین، استاد دانشگاه تهران، مقدمه به قلم: علی‌اکبر دهخدا، ابراهیم پورداوود، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، چکیده از صفحه دو تا سیزده (این بخش به قلم ابراهیم پورداوود نوشته شده است.

زبان اوستایی:

زبان اوستایی شاخه یی از زبان های ایرانی باستان است. نسکهای اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان را بدین زبان نوشته‌اند. این زبان همریشه با سانسکریت و نزدیک به پارسی باستان است. تنها اثر به جا مانده به آن اوستا است. از مطالعه اوستا بر می‌آید که دو گویش گوناگون از این زبان در اوستا به کار رفته است که یکی کهنه‌تر می‌نماید. نخستین لهجه گاهانی است که سروده‌های شخص زرتشت به آن است. به علاوه یسن‌های ۳۵ تا ۴۱ هفت هات و نیز چهار دعا از یسن ۲۷ به این لهجه است. لهجه پسین‌تر لهجه سایر قسمت‌های اوستای امروزی است.

خاستگاه زبانی:

زبان اوستایی به احتمال قوی از زبان های نواحی شرقی ایران بوده و در آن دو گویش باستانی گاهانی و جوان را می‌توان تشخیص داد. تاریخ متروک شدن زبان اوستایی به درستی دانسته نیست. کهن‌ترین قسمت اوستا- سرودهای زردشت- شاید میان سده های ۱۰ و ۶ پ. م. تنظیم شده باشد ولی قسمت عمده آن که جدیدتر است، متعلق به دوره هخامنشی است. اوستا که تنها اثر این زبان است، به خطی که در اواخر دوره ساسانی برای نوشتن اوستا از روی خط پهلوی تنظیم شده، نوشته شده. تحقیق زبان اوستایی با توسعه زبان‌شناسی تطبیقی پیشرفت بسیار کرده اما هنوز فهم همه نکات اوستا به آسانی ممکن نیست.

الفبا و نگارش زبان:

در دوره ساسانیان الفبایی برپایه الفبای زبوری و پهلوی اختراع شد و اوستا بدان نوشته شد. این الفبا را خط اوستایی یا دین دبیره نامیده اند. این الفبا برای هر یک از آواهای اوستایی یک نشانه دارد. نشانه‌های الفبایی جدا از هم نوشته می‌شده و در هر جای کلمه که می‌آمده یک صورت داشته است. دین دبیره دارای ۴۸ نویسه است و آواهای زبان را به خوبی از یکدیگر متمایز می‌کند. دلیل این دقت بالا در ابداع خط آن است که این خط را برای ثبت متون مقدس ساخته بودند و می‌بایست صورت دقیق تلفظ را بازتاب می‌داده است.

متن های اوستایی:

متون برجای مانده به این زبان، همگی در حیطه مجموعه اوستا قرار دارند. اوستای باستانی دارای بیست و یک کتاب مجزا بوده که امروزه تنها پنج بخش آن به ما رسیده است. قدیمی‌ترین بخش اوستا سرودهای گاهان است که زرتشت را سراینده آن دانسته اند. سابقه این اشعار برپایه گمانه‌زنی های زبانشناختی به اوایل هزاره نخست پیش از میلاد می‌رسد. سایر بخش‌های اوستا در قرن‌های بعدی تکمیل شده اند. اوستای کنونی به جز گاهان دارای پنج بخش دیگر است که زبانی تاجایی یکدست دارد. این بخش‌ها شامل یسنا، یشت، ویسپرد، وندیداد و خرده اوستا می‌باشد.

آواشناسی:

آواها در زبان اوستایی نقش عمده یی بازی کرده و به دلیل ویژگی تصریفی زبان در تغییر حالات نقش مهمی

داشته‌اند. آواهای زبان اوستایی بر اساس آوانویسی دوران جدید که برای سهولت مطالعه این زبان توسط متخصصان ایجاد شده، به دو بخش واکه و همخوان تقسیم می شوند.

واکه‌ها:

a ā ə ə̄ e ē o ō å ą i ī u ū

	واکه پیشین		واکه مرکزی		واکه پسین	
	بلند	کوتاه	بلند	کوتاه	بلند	کوتاه
بسته	ī /iː/	i /i/			ū /uː/	u /u/
میانه	ē /eː/	e /e/	ə̄ /əː/	ə /ə/	ō /oː/	o /o/
باز			ā /aː/	a /a/	å /ɒː/	
خیشومی				ą /ã/		

همخوان‌ها:

k g ɣ x xʷ č ǰ t d ð θ ţ p b β f
ŋ ŋʷ ṇ ń n m y w r s z š ş ž h

	لبی-نرمکامی	نرم کامی	پیش-کامی یا کامی	لثه یی	دندانی	لبی	
چاکنایی							

ی					ی					
	ɲ w / ɲ w /									ناسادی خاشامی
										کامی
h / h /		x v / x v /								شاخاشی
	ɴ / ɴ /									ناسوده

								لارزشای

منابع:

تفضلی، احمد. «ادبیات اوستایی»، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ سوم تهران: سخن ۱۳۷۸.

زبان فارسی و سرگذشت آن، نوشته دکتر محسن ابوالقاسمی.

زبان مادی:

زبان مادی یک زبان هندواروپایی است و زبان مادها بوده است. این زبان، به‌همراه زبان‌های سکایی، اوستایی و پارسی باستان و خوارزمی باستان از زبان‌های باستانی ایرانی بودند. از زبان‌های ایرانی باستان چهار زبان آن شناخته شده است: مادی، سکایی، اوستایی و پارسی باستان.

از زبان مادی و سکایی، که یکی در غرب ایران و منطقه فرمانروایی ماد و دیگری در شمال، از مرزهای چین تا دریای سیاه، از جمله بین اقوام پارت و باشندگان سُغد، رایج بوده، تنها کلمات و عباراتی در آثار دیگران برجای مانده است. اما از زبان‌های اوستایی و پارسی باستان مدارک بسیار در دست است. زرتشت، پیامبر ایرانی، کتاب خود را به زبان اوستایی به ارمغان آورده است.

آرامی	لاتین	آرامی	لاتین

b	ب	ṣ	ص
p	پ	ṭ	ط
t	ت	ɣ	غ
θ	ث	f	ف
j	ج	q	ق
ç	چ	k	ک
ḥ	ح	g	گ
x	خ	l	ل
d	د	m	م
ḍ	ذ	n	ن
r	ر	v	و
z	ز	h	ه
ẓ	ژ	y	ی
s	س	a	فـتـحه
š	ش	â	د ر «شـا د»

ا در «شاعر»	ā	کسره در «سه»	ə

ادبیات مادی:

هیچ اثر مکتوبی از زبان مادی در دست نیست و مشخص نیست که این زبان اصولاً به رشته نگارش در آمده یا نه؛ اما در نوشته های شماری از تاریخنویسان یونانی، مانند کتسیاس و دیونون و هرودوت به داستان‌ها، قصه‌ها و اشعار این دوره اشاره شده است. برای نمونه، عشق استریانگایوس به زرینا، ملکه سکاها و ناکام ماندن وی «زریادرس و اداتیس» را می‌توان نام برد که در مآخذ متعددی دیده می‌شود که به نظر مری بویس اصل مادی دارد و بعدها به‌صورت داستان گشتاسپ و کتایون در شاهنامه بازتاب یافته است. از دیگر آثار ادبی مادی می‌توان از داستان‌های حماسی مادی یاد کرد که به پایه‌گذاری دولت ماد انجامیده و در آثار کتزیاس نقل شده است.[۱]

به‌گفته هرودوت، در زمان پادشاهی دَهیوکه، دعاوی یی را که می‌نوشتند، نزد وی می‌فرستادند. سپس او در باره آنچه نزدش آورده شده‌بود، داوری می‌کرد و داوری‌هایش را بازپس می‌فرستاد. تنها شاهد مستقیمی که نشان می‌دهد مادها خط را می‌شناختند، تکه یی سیمین است که در تپه نوشیجان کشف شده و بخش‌هایی از دو نشانه خط میخی بر آن به‌جا مانده است، اما شناسایی نوع خط میخی و زبان آن ناممکن است. به باور دیاکونف، خط میخی پارسی باستان (خطی که برای کتیبه‌هایشان به‌کار می‌بردند)، در اصل نوآوری مادها بوده، در حالی‌که رودیگر اشمیت احتمال می‌دهد مادها از خط میخی آشوری بهره می‌بردند[۲]

واژگان:

ویژگی زبان مادی بدین صورت است:

1. /tsv/ایرانی sp >مادی (مانند sp اوستایی در مقابل s پارسی باستان)[۳]
1. spaka مادی (یعنی سگ)
2. aspaمادی (یعنی اسب)
3. vispa مادی (یعنی همه)، پارسی باستانvisa، اوستاییvīspa، هندوایرانی <ŲíćŲa وداییvíśva؛ از جمله در

مادی (واموازه پارسی باستان) به‌صورت vispa-zana یعنی «دارای همه نژادها» (در مقابل visa-dana پارسی باستان) و vispa-dahyuمادی (یعنی (دروازه) همه ملت‌ها) در مقابل پارسی باستان visa-dahyu مورد آخر توسط هرودوت بیان شده است.

2. /dz/ ایرانی z <مادی است (مانند z اوستایی در مقابل dپارسی باستان)[۴]

1. عبارت zana یعنی نژاد، dana پارسی باستان، jána هندوایرانی، jána ودایی آشکارا مادی است، چرا که در ترکیب vispa-zana آمده است.

3. /ts/ایرانی s <مادی (مانند s اوستایی در برابر ů پارسی باستان)[۵]

1. کلمه suxra یعنی «درخشان، روشن، سرخ» نام شخصی است پارسی باستانθuxra ، اوستاییsuxra، هندوایرانی <ćukrá ودایی śukrá که به‌دلیل وجود جفت‌های معادل مادی است.

4. /θr/ایرانی ůr <مادی مانند ůr اوستایی در برابر ç فارسی باستان[۶]

1. čiůraمادی «چهر، نژاد čiça = فارسی باستان، čiůra اوستایی در نام خاصِ čiůra-taxma در برابر čiçantaxma فارسی باستان

2. xšaůra مادی «شهریاری xšaça = فارسی باستان، xšaůra اوستایی، kšatrá هندوایرانی kṣatrá -> ودایی، از جمله در نام xšaůr-ita خاصِ یکی از مادها در DBe6 مادی است به‌دلیل وجود جفت‌های معادل و به‌ویژه به‌دلیل بافت مادی.

دیگر ویژگی بارز زبان مادی با این شیوه به‌خوبی دریافتنی نیست hv ایرانی f <مادی همانند havarnah ایرانی xvarənahاوستایی farnah مادی «فر» (که از سده‌های نهم و هشتم پ.م در نام اشخاص دیده شده است)، به‌تازگی کاملاً مادی بودن آن مردود دانسته شده یا این‌که باید جزو یکی از گویش‌های گوناگونِ مادی به‌شمار آید. مایرهوفر، تنها تعدادی واژه در زمینه اصطلاحات حقوقی، سپاهیگری و نام‌های خاص از قلمرو پادشاهی هخامنشی را مادی دانسته‌است. در عین‌حال، اشمیت در باره برخی از آن ها تردید دارد؛ برای مثال، xšāyaθiya به‌معنی شاه، دارای /θiy/به‌جای /ti/ ایرانی /šiy/ <پارسی باستان نیست، بلکه بیشتر thii هندوایرانی /θiy/ <پارسی باستان است، و بنابراین، لزوماً نباید مادی شمرده شود.[۷]

این که تا چه اندازه، واژه‌ها و به‌ویژه نام‌جای‌هایی را (که داده‌های ریشه‌شناختی آن ها را به‌درستی از لحاظ

معنایی و منطقی پذیرفت) که در روایات فرعی یونانی، ایلامی، بابلی و غیره دوران هخامنشی ثبت شده‌اند، تنها بر پایه معیارهای زبانی، از جمله sp ، z مادی و مانند آن، می‌توان به‌طور قطع مادی دانست، مطلبی است که باید در جزئیات آن تصمیم‌گیری شود. در این میان‌نام های پادشاهان محلی ماد از زاگرس و جای‌نام های مربوطه که در منابع آشوری از زمان شلمنصر سوم (میانه سده نهم پ. م.) ذکر شده، استثناست.[۸]

لغاتی که در متون یونانی بازتاب یافته است: [۹]

مادی	بازتاب در متن یونانی	توضیح
Dahyuka	Δηιόκης	نخستین پادشاه ماد
Fravarti	Φραόρτης	دومین پادشاه ماد و نام یک شورشی مادی در کتیبه بیستون
Huvaxštra	κυαξάρης	سومین پادشاه ماد
uštivaiga	Ἀστυάγης	چهارمین و آخرین پادشاه ماد

در کتیبه‌های پارسی باستان، واژه‌هایی دیده می‌شوند که برخلاف قواعد آوایی پارسی باستان است، که این واژه‌ها را باید مادی دانست: [۱۰]

معنی	پارسی باستان	مادی
سگ	asa	aspa
نژاد	dana	zana
شاه	xšāθra	xšāça
همه	visa	vispa
فریب، بدی	dūrah	zūrah
بزرگ	vadṛka	vazṛka
اعلام کردن	pati-zay	pati-zbay
خوب مؤاخذه‌شده	hufrašta	hufrasta
تباهی، آسیب	vinšta	vinasta

پانویس ها:

1. زرشناس، «ایران، تاریخ، فرهنگ، هنر»، ۱۱۵-۱۱۶.
2. رضایی باغبیدی، تاریخ زبان‌های ایرانی، ۵۶.
3. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۶.
4. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۶.
5. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۶.
6. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۶.
7. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۷.
8. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۶.
9. رضایی باغبیدی، تاریخ زبان‌های ایرانی، ۵۵.

10. رضایی باغبیدی، تاریخ زبان‌های ایرانی، ۵۵.
11. اشمیت، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۵۷.

منابع:

- . "Old Iranian Languages". vol. XIII. New Skjærvø, Prods Oktor York: Bibliotheca Persica Press, 2006. 344-377.
- اشمیت، رودیگر «دیگر گویش‌های ایرانی باستان»، در راهنمای زبان‌های ایرانی، ج. ۱. ترجمه آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰
- رضایی باغبیدی، حسن «تاریخ زبان‌های ایرانی»، تهران مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸
- زرشناس، زهره «ادبیات ایران پیش از اسلام»، در ایران، تاریخ، فرهنگ، هنر، تهران: سازمان چاپ و کتاب،
- کتاب زبان فارسی و سرگذشت آن، نوشته دکتر محسن ابو القاسمی
- تاریخ ماد، نوشته ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات امیرکبیر

پارسی باستان:

نمونه یی از این زبان در نوشته‌های پادشاهان این خاندان به خط میخی در دست است. در این نوشته‌ها کمابیش ششصد و اندی واژه (غیر مکرر) به کار رفته است. امید است باز به این سرمایه افزوده شود، چنان‌که در این چند سال گذشته افزوده شده و از چهار صد به ششصد و اندی رسیده است.

پس از پیدا شدن چند هزار لوحه گلی در پایان سال ۱۳۱۲ خورشیدی در تخت جمشید به خط میخی ایلامی و زبان ایلامی، چند لغت پارسی باستان نیز در آن نوشته‌های ایلامی به کار رفته است که از آن‌ها می‌توان به نام‌های ۱۲ ماه خورشیدی که تنها ۹ تای آن در سنگنبشته داریوش در بیستون به ما رسیده است، اشاره نمود. این نوشته‌های هخامنشیان را به دلیل آن که بر روی سنگ نوشته شده اند، سنگنبشته می‌خوانیم و هر کدام را در سرزمین‌هایی مانند شوش (ایلام)، بیستون (بغستان)، همدان و الوند (در ماد) و وان (در ارمنستان) و سوئز (در مصر) یافته اند.

نوشته بغستان از داریوش بزرگ که مانند بیشتر این نوشته به سه خط میخی به سه زبان پارسی باستان، بابلی و ایلامی کنده کاری شده، از بزرگترین این سنگنبشته های جهان به شمار می‌آورند. این کوه ایزدی که گران بهاترین سند زبان ملی ما را در بر دارد، در دو هزار و پانصد سال پیش از این به فرمان داریوش، سومین پادشاه هخامنشی نوشته است. این سنگنبشته که از پیش آمدهای چهار یا پنج سال نخستین شهریاری داریوش سخن رفته و نام های هر یک از هماوردان پارسی باستان، سرکشان با تاریخ شکست و کشته شدنشان یاد گردیده، دارای ۵۱۵ سطر پارسی باستان، ۱۴۱ سطر بابلی و ۹۵۰ سطر ایلامی است.

نخستین کسی که برخی از حروف خط میخی هخامنشی را خواند، گروتفند (در لاتین: Grotefend) آلمانی بود که در سال ۱۸۰۲ میلادی زمینه کار او دو تصویری بوده که مسافر آلمانی کارستن نیبور (Carsten niebuhr) در هنگام اقامت چند روزه اش در تخت جمشیده با دقت ترسیم کرده است. می‌توان گفت گروتفند کاشف و رمزگشای خط میخی بوده است، و به کمک تلاش صدو پنجاه ساله دانشمندان دیگر، امروزه از هر جهت از زبان رایج زمان هخامنشیان آگاهیم. آن چنان‌که سنگنپشته های پارسی باستان در ردیف اوستا، ودا نامه مینوی هندی‌ها، منظومه های هومر یونانی را از کهن‌ترین آثار کتبی اقوام معروف به هند و اروپایی به شمار می‌آورند و زبان فارسی کهن پس از اسلام کتاب شاهنامه فردوسی است که به سی سال طول انجامید با شصت هزار بیت شعر که در آن داستان های و تاریخ پیش از اسلام به صورت افسانه در آمده است.»

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دوازدهم
4B

یادمان های نوشتاری
به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام
(تا سده هشتم میلادی)

یادمان های زبان های پارسی میانه ساسانی، پارتی، باختری و خوارزمی

یادداشت:
در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم. شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

چندی پیش بخش های A ، B1, B2 و B3 پیشکش حضور دوستان گردید. در باره بخش B بایسته است نکاتی را به عرض برسانیم:
با توجه به گرانباری متن و پیچیدگی آن که نیازمند دادن توضیحات ضروری در هر مورد و نیز مقایسه آن با آن چه که در زمینه در آثار چاپ شده به زبان پارسی دری در دست است و نیز با توجه به دشواری پژوهش در زمینه، بایسته دیدیم هر گروه یادمان های مکتوب را جداگانه به دست نشر بسپاریم.

چون در کتاب نخست به معرفی اوستا پرداخته شده است، ما نیز در این جا بر روال گذشته، در آغاز در بخش B1 آن چه را که در باره اوستا در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوریم. همچنین ترجمه بخش هایی از اوستا از ویکی پیدیا به زبان روسی با چند جدول را هم به آن افزودیم. در پی آن، یک نوشته پژوهشی زیر نام «**افسانه هاي كهن در اوستا**» نوشته یکی از پژوهشگران ایرانی را خدمت پیشکش کردیم.

سپس در بخش دوازدهم B2 ترجمه متن روسی را تقدیم کردیم تا خوانندگان گرامی بتوانند با مقایسه چهار متن، به برداشت های بهتری دست یابند.

اکنون در ادامه در B3 نخست آن چه را که در باره زبان سغدی و یادمان های زبان سغدی در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوردیم. در پی آن ترجمه نوشته یی در باره زبان سغدی از زبان روسی را که در همین ویکی

پیدیا آمده، پیشکش کردیم. سپس یک نوشته بسیار ارزنده زیر نام «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی» نوشته پروفیسور ورنر زوندرمان، ترجمه آرمان بختیاری که در سایت تحقیقات ایران شناسی آمده، خدمت تقدیم کردیم و درفرجام هم ترجمه متن روسی یادمان های سغدی را پیشکش کردیم و مقاله یی را هم در باره آیین مانوی در پیوست این نوشته آوردیم.

اکنون در بخش 12 ب. 4 نخست آن چه را که در باره زبان پارسی میانه ساسانی در کتاب به زبان روسی نوشته شده است، می آوریم. سپس، در پیوست نوشته یی در همین زمینه از بانو داکتر زهره زرشناس را که در دایره المعارف اسلامی آمده است برای نقایسه می آوریم. در پی آن بار دیگر به کتاب بر می گردیم و آن چه را که در باره زبان پارتی و آثار مکتوب به این زبان آمده خدمت پیکش می کنیم. وانگهی برای مقایسه چند نوشته در باره این زبان را از منابع گوناگون می آوریم.

سپس باز به کتاب بر می گردیم و نوشته یی را در باره زبان خوارزمی می آوریم. و در فرجام در پیوست ها دو مقاله یکی به قلم داکتر زمریالی طرزی و یکی هم به قلم یکی دیگر از پژوهشگران هم میهن را می آوریم و در پایان کار مقاله یی را در باره روابط تاریخی ایران و چین پیشکش می کنیم.

کتیبه های نوشته شده به زبان پارسی میانه (ساسانی) در گستره آسیای میانه

در گستره آسیای میانه شمار فراوان کتیبه ها به زبان پارسی میانه (ساسانی) کشف شده است- از جمله، چند کتیبه در مرو قدیم (36) که بیشتر روی سفالینه ها، استخوان ها و شاخ های گوسفندان نوشته شده اند. یکی از این گونه قطعات ریز و کوچک smithereens به سال 1935 در شهرک گیاور قلعه یافت شده است که در بردارنده نوشته هایی به زبان های سغدی و عربی هم اند. به باور و. آ. لیفشیتس، این ها مشق هایی بوده اند در هنر خطاطی از بازمانده های بایگانی های های مدرسه های خطاطان خوش نویس نیمه نخست سده هشتم.

یک کتیبه دیگر به زبان پارسی میانه به روی دیواره یکی از اتاق ها در شهرکی در پنجکنت یافت شده است که بیگمان کار یک خوش نویس چیره دست بوده است. کتیبه مربوط سده هفتم است و به گمان غالب با حضور هواداران و حتا شاید هم وابستگان و خویشاوندان یزدگرد ساسانی- آخرین شاهنشاه ساسانی در سمرقند سغدی پیوند داشته باشند.

شماری کتیبه های گرافیتی به زبان پارسی میانه در دیر (صومعه) یی در قره تپه کشف شده است که متعلق به سده های چهارم- پنجم ترسایی اند.

یادمان های نوشتاری مانوی به زبان پارسی میانه ساسانی:
زبان پارسی میانه، زبان اصلی آیین مانوی درر ایران و آسیای میانه بود. (37) مانی در دربار شاپور یکم ساسانی حضور یافت و به شاهنشاه کتاب ویژه یی را به نام شاپورگان که به نام او نوشته بود، اهدا کرد. او در این اثر به گونه فشرده دکترین آیین مانوی را بازتاب داده بود. آوندهای مستقیمی در دست نیست که خود مانی این اثر را به زبان پارسی میانه نوشته باشد. به گمان غالب، او آن را از روی اوریجینال آرامی آن که زبان مادری اش بود، به پارسی میانه ترجمه کرده بود. به هر رو، از نسخه پارسی میانه این کتاب تنها فراگمنت هایی حفظ گردیده است.

همچنین بخشی از مقدمه نوشته شده بر نسخه پارسی میانه اثر بزرگ مانی که به یونانی به «ایوانگلیون» شهرت دارد، حفظ گردیده است. این کتاب مشتمل بر 22 فصل بود که هر فصلی با یکی از حروف الفبای آرامی آغاز می گردید. از مزامیری که مانی تالیف کرده بود و به زبان پارسی میانه ترجمه شده بود، تنها فراگمنت های متن یکی از مزمورها به ما رسیده است. متن یکی از مزامیر خوب حفظ گردیده است که به نسخه زبان پارتی است- زیر نام «وزرگان افریوان» (آفرینِ بزرگان). همچنین فراگمنت های سغدی این مزامیر در دست است. فراگمنت هایی از متن دومین مزمور هم مانده است که نام پارتی آن «کوشودگان افریوان» (آفرینِ دانستگان) است. این اثر از دید ساختار و محتوا به مزمور نخستین همانند است. همین گونه فراگمنت های نسخه پارسی میانه «کیفالا» حفظ گردیده است که در باره نسخه سغدی آن پیشتر روشنی انداختیم.

در میان فزونشمار نسخه های دست نویس مانوی به زبان های ایرانی میانه که کاوشگران آلمانی در تورفان یافته بودند، تنها یکی از آن ها به شکل کتاب صحافی شده است، به نام «نیایش و بخشایش» (توبه)، به زبان سغدی که در بردارنده سروده هایی به زبان های پارسی میانه (ساسانی) و پارتی است و هم متن اصلی توبه نامه به زبان سغدی. حتا با نگاه سرسری به «کتاب» می توان دریافت که برگ های آن با هم برابر سرش نشده اند. با این هم، هینینگ توانست تا اندازه یی تواتر و ترتب برگ های کتاب را احیا نماید و آن را سر از نو بیاراید.

بخش پارسی میانه یی و پارتی کتاب مشتمل بر متون زیر است:

1. نامه یی سر به مُهر که به گمان غالب پیام فرستاده شده از سوی مانی به یک نیایشگاه مانوی دست آموزگاری به نام مار امو می باشد،
2. سروده های Boehme (در 14 قطعه که کم و بیش کامل حفظ گردیده اند).
3. سروده ستایشگران ناریس
4. سروده های ستایشگرانه «سروش- اهرایی» (شش سروده که یکی از آن ها کامل حفظ گردیده است)
5. سروده های جلال و شکوه عیسا (دو تا که یکی کامل و دیگر به گونه فرگمنتال حفظ گردیده است)
6. سروده هایی در باره جلال و شکوه «رسولان». در متن پارسی میانه یی - سرآغاز و در متن پارتی- قسمت میانی سروده دیده نمی شود.
7. سروده یی در ستایش Boehme (فراگمنت های سه سروده یی)
8. سروده های شادی آفرین (هفت فراگمنت)

بخشی از آثار نثری مانوی متشکل است بر قواعد مذهبی، موعظه ها، ارشادات و آموزه ها که به شکل پرسش و پاسخ ارائه شده اند. شمار نسبتا بسیار آثار در باره پیدایش کیهان و متونِ دارای بار اخترشناسیک و فراگمنت هایی از گاهنامه ها نیز در دست است. متون برخی از فراگمنت ها (به زبان های پارسی میانه، پارتی و سغدی)- تاریخ آیین مانوی و زندگانی مانی را بازتاب می دهند که در آن ها همچنان آثار مانی و رسالت پیروان او برشمرده شده است. این آثار در ژانر تقویمی با انشای بسیار روان، با کاربرد جمله های کوتاه و ساده نوشته شده اند و از همین رو به آسانی از سایر متون فرق می شوند. دو متن به زبان پارسی میانه با شخصیت مانی مرتبط اند. یکی دیدار مانی با بهرام یکم را بازگو می کند و دیگری در باره مرگ مانی است. هر دو متن از سوی شاهدان رخدادها تدوین شده اند که متعلق به سال های 274-276 و شاید هم اندکی پسانتر اند، و دارای استایل ساده، و بار بار تکرار می شوند و برخی از ویژگی های دستوری آن ها نارسا و گنگ اند که به باور بویس گواه بر مرحله اولیه نثر پارسی میانه است.

مانی برای تبلیغ آیین خود، افسانه ها و امثال و حکم ها و وجیزه های گوناگونی را از هند و چین به عاریه گرفته بود که در آینده از راه ایران به سوریه و در فرجام به غرب رخنه کرده بودند. این گونه، آیین مانوی نقش پیشتازی را همچون میانجی در گسترش تمثیل ها Parable به اروپا بازی نمود. بیشتر این تمثیل ها به زبان سغدی

حفظ گردیده اند اما برخی هم به زبان های پارسی میانه و پارتی هم اند. زبان این آثار روان و آگنده و سرشار از ایجاز Pithiness اند. ولی با سوژه های ناتمام.

چنین می نماید که گویا این نوشته های فشرده و ساده برای راهبان در نظر گرفته شده بودند که باید با هنروری مستقیم به شنودگان می رساندند که چنین چیزی بار دیگر گواه بر ارجحیت رسانایی شنیداری بر رسانایی نوشتاری است.

متاخرترین متن منثور مانوی به زبان پارسی میانه (ساسانی) که دارای تاریخ نگارش مشخص است، مقدمه یی است بر کتاب «سروده ها» که در قره شهر در بین سال های 825-832 ترسایی تدوین یافته بود. ظاهرا این کتاب از سوی سغدیان که از زبان پارسی میانه به عنوان زبان دینی کار می گرفتند، نوشته شده است. در این متن واژه هایی دارای اشکال پارتی و پارسی نو به چشم می رسد.

در شمار فراگمنت های پارسی میانه یی کلکسیون مانیرهایم در هلسنکی فراگمنتی است متشکل بر 11 سطر که به زبان پارسی میانه با خط سغدی نوشته شده اند. از روی محتوا، این متن از سروده های مانوی است (که تا کنون به گونه نهایی رمزگشایی نشده است). در کلکسیون آلمانی تورفان هم چند تا از این گونه فراگمنت ها دیده می شود.

در این جا برای مقایسه آن چه را که بانو داکتر زهره زرشناس، در «مدخل ایران» در «دایره المعارف بزرگ اسلامي» زیر نظر کاظم موسوي بجنوردي، تهران، 1367-، جلد 10، ص 562 ـ 560 در باره ادبیات فارسی میانه آورده اند، می آوریم:

ادبيات فارسي ميانه:

«آثار ادبي باقي مانده از اين زبان به دو گروه مذهبي و غيرمذهبي تقسيم مي‌شود. در طول دوران ساساني، كتاب هاي مقدس زردشتي و شماري از آثار درجه دوم مذهبي همراه با موضوعاتي كم و بيش مرتبط با مذهب به صورت نوشته در آمد و آثار غيرمذهبي و ادبي صرف و گاه تفنني (به شعر يا نثر) به علت اهميت سنت شفاهي در ايران پيش از اسلام، به صورت نوشتاري در نيامد و سينه به سينه حتي به دوران پس از اسلام منتقل شد و پس از آن به تدريج رو به فراموشي نهاد. آنچه مكتوب گرديد، نيز به سبب تغيير خط پهلوي به عربي و تحول زبان پهلوي به فارسي و يا به علل سياسي و مذهبي، نابود گرديد. البته ترجمه عربي و فارسي بعضي از

آن ها مانند کلیله و دمنه در دست است. همچنین شعر پهلوي با تحول زبان و تغییر وزن هجایي به عروضي و از رونق افتادن موسیقي (چون بیشتر همراه با موسیقي خوانده مي‌شد)، به وضعي مشابه دچار گردید. آثار دیني هم که بیشتر در سده‌هاي سوم و چهارم سوم و چهارم یعني زماني که دیگر دین زردشتي دین رسمي ایران نبود، تدوین نهایي یافت، در طي زمان به سبب تعصبات دیني، جنگ ها، ستیزها و به ویژه حمله مغول نابود گردید.

ادبیات فارسي میانه داراي ویژگي ادبیات شفاهي نظیر گمنامي مؤلف و وجود سبك هاي مختلف است و با وجود آسیب فراواني که به آثار برجاي مانده، رسیده است، براي شناخت جهانبیني و اسطوره‌هاي باستاني ایرانیان منبع گرانبهایي به شمار مي‌آید.

آثار برجاي مانده از زبان پهلوي این هاست:

1. آثار کتیبه یي،
2. آثار کتابي،
3. زبور پهلوي،
4. برخي جملات و لغات پراکنده در کتاب هاي عربي و فارسي

1. **آثار کتیبه یي**: این آثار شامل نوشته‌هایي بر سنگ، پوست، سفال، فلز، پاپیروس، چوب، سکه، مهر، سنگ هاي قیمتي و جز آن هاست. شماري از این کتیبه‌ها دو زبانه (پهلوي و پارتي)، و یا سه زبانه (پهلوي، پارتي و یوناني) است. نگارش کتیبه‌ها بیشتر همزمان با تألیف آن هاست و به رغم آن که از نظر ادبي داراي اهمیت چنداني نیستند، از جهت تاریخي، اجتماعي، گاه دیني و نیز از نظر زبان‌شناسي از اهمیت بسیاري برخوردارند. آثار گوناگون کتیبه یي بر حسب موضوع به دو دسته دولتي و خصوصي تقسیم مي‌شود:

آ. ـ **دولتي**: این کتیبه‌ها به خط پهلوي کتیبه یي با منفصل نوشته شده‌اند و به شاهان ساساني و درباریان، از جمله موبد موبدان- کردیر، تعلق دارند.

ب.ـ **خصوصي**: بيشتر كتيبه‌هاي خصوصي به خط تحريري (متصل يا شكسته) همانند خط كتاب هاي پهلوي نگاشته شده است و به اواخر دوره ساساني و اوايل دوره اسلامي تعلق دارد. اين كتيبه‌ها از نظر موضوع به دو گروه كتيبه‌هاي يادبودي (يادبود وقف ملك، يا بازديد از برخي اماكن) و كتيبه‌هاي سنگ مزار تقسيم مي‌شوند. ديگر آثار كتيبه يي پهلوي اين هاست: پاپيروس نوشته‌ها، پوست نوشته‌ها، سفال نوشته‌ها، فلز نوشته‌ها، سكه‌ها، مهرها و مهروارها.

2. **آثار كتابي**: اين دسته از آثار پهلوي را مي‌توان برحسب موضوع بدين ترتيب طبقه‌بندي كرد:

آ. ـ **ترجمه‌ها و تفسيرهاي اوستا به پهلوي (زند و پازند)**: در دوره اشكانيان و ساسانيان زبان اوستايي، زبان مرده يي به شمار مي‌رفت كه تنها موبدان آن را مي‌آموختند و ترجمه اوستا به زبان زنده آن روزگار، يعني پهلوي، ضرورتي اجتنابناپذير بود. ترجمه و تفسير اوستا به پهلوي اصطلاحاً زند (تفسير) خوانده مي‌شود. امروزه از ترجمه و تفسير (زند) همه اوستا تنها زنديسنها (كه شامل گاهان نيز مي‌شود)، ويسپرد، خرده اوستا (كه شامل نيايش ها و يشت هاي كوچك نيز مي‌شود)، ونديداد، هيربدستان و نيرنگستان و اوگمديچا در دست است.

پس از قرن چهارم، خواندن متون پهلوي به علت فراموش شدن زبان آن به تدريج مشكل و ناممكن شد. به همين سبب، روحانيان مهاجر زردشتي در هندوستان، دعاها و بعضي از متن هاي پهلوي را به خط اوستايي آوانويسي كردند كه اصطلاحاً پازند ناميده مي‌شود. مهم‌ترين آثار پازند اين هاست: شكند گمانيگوزار كه اصل پهلوي آن از ميان رفته است، بندهش، مينوي خرد، زند وهمن يسن، اوگمديچا، ارداويراف نامه، يادگار جاماسپي كه اصل پهلوي بخش اعظم آن از ميان رفته است، پس دانشن كامگ، خويشكاري ريدگان، آفرين ها و دعاها، توبه‌نامه‌ها (پتيت)، نيرنگ ها (وردها)، بعضي روايات، ستايش سي روزه، ده و پنج و خاصيت اسورنان (روحانيان)، و صدويك نام خدا.

ب ـ متون تألیف شده بر اساس زند: بر مبناي اوستا و ترجمه پهلوي آن، كتاب ها و رسالات بسياري در موضوعات گوناگون به پهلوي نوشته شد كه آخرين تاريخ آن ها سده‌هاي سوم و چهارم و مهم‌ترين آن ها چنين است:

1. **دينكرد**: اين كتاب به منزله دانشنامه و مجموعه يي از مطالبي بر اساس نوشته هاي پيشين زردشتي است. نام دو تن از تدوين‌كنندگان آن، آذر فرنبغ فرخزادان و آذرباد اميدان است كه در سده 3 سوم مي‌زيسته‌اند. واژه دينكرد به معناي «تأليف ديني»يا «اعمال و كارهاي ديني»است. دينكرد در اصل شامل 9 كتاب بوده كه كتاب اول و دوم و بخشي از كتاب سوم از ميان رفته است.

2. **بندهشن**: اين كتاب به نام زندآگاهي (آگاهي هاي مبتني بر زند) نيز معروف، و مشتمل بر 36 فصل است. تأليف اوليه آن در اواخر دوران ساساني صورت گرفته، اما آخرين تدوين‌كننده كتاب فرنبغ نامي در قرن سوم بوده است. بندهشن به معناي «آفرينش آغازين يا بنيادين» است. موضوع كتاب طيف وسيعي از اسطوره‌هاي آفرينش، تاريخ اسطوره يي و واقعي ايرانيان از پيشداديان تا رسيدن تازيان، جهانشناسي و نجوم تا فهرست نام رودها، كوه ها و گياهان را در بر مي‌گيرد. دو تحرير از بندهشن در دست است، يكي تحرير مفصل، به نام بندهشن ايراني يا بندهشن بزرگ و ديگري تحرير مختصر و خلاصه، معروف به بندهشن هندي.

3. **گزيده‌هاي زادسپرم**: اين كتاب مجموعه يي است مشتمل بر 35 فصل در باره آفرينش، دين، تركيب انسان و نيروهاي موجود در تن و وظيفه هر يك از اندام ها، رستاخيز و پايان جهان كه آن را زادسپرم پسر گشن جم (جوان جم) در قرن سوم تأليف كرده است.

4. **آثار منوچهر**: از منوچهر برادر زادسپرم سه نامه (در رد بدعت هاي برادرش)، و كتابي با عنوان دادستان ديني (مجموعه آراء ديني)، شامل پاسخ هاي وي به 92 پرسشي كه مهر خورشيد پسر آذرماه، و بهدينان (زردشتيان) ديگر از او كرده‌اند، در دست است.

5. **روايات پهلوي**: اين متن در نسخه‌هاي خطي همراه با متن دادستان ديني مي‌آيد و گردآورنده آن معلوم نيست.

6. **پرسشني ها**: اين متن مجموعه يي از پرسش هاست.

7. **وجر كرد ديني**: اين كتاب مجموعه يي از متن هاي گوناگون پهلوي و به معناي فتواهاي ديني است.

پ ـ **متون فلسفي و كلامي**:

آثار فلسفي و كلامي موجود از اين دوره اين هاست:

كتاب هاي سوم، چهارم و پنجم دينكرد؛ شكند گمانيگ وزار، كه تأليف مردان فرخ پسر اورمزد داد، و به معناي«گزارش گمان شكن» است. بخش اول آن در اثبات عقايد زردشتي و بخش دوم در رد اديان ديگر است؛ پس دانشتن كامگ (چم كستيگ) كه متني كوچك در باره بستن كستي (كمربند خاص زردشتيان) است؛ گجستك ابالیش، كه رساله يي در شرح مناظره زردشتي مسلمان شده يي به نام ابالیش و آذرفر نبغ فرخزادان در حضور مأمون خليفه عباسي است.

ت ـ **كشف و شهود و پيشگويي**: از اين قبيل ادبيات چند اثر در دست است:

1. **ارداويراف نامه (ارداويراز نامه)**، در شرح سفر ويراف (ويراز) به جهان ديگر؛

2. **زند وهمن يسن (تفسير بهمن يسن)**، پيشگويي در باره حوادث جهان از روي مكاشفه؛

3. **پيشگويي هاي جاماسپ**، وزير گشتاسپ، كه بخشي از آن ها در جاماسپنامه و بخش ديگر در يادگار جاماسپي آمده است (نگاه شود به: بنونيست، 337-380)؛

4. **شاه بهرام ورجاوند**، كه به صورت منظومه مقفاي كوتاهي در چهارده بيت كه پس از اسلام سروده شده، و ظهور شاه بهرام در آن پيشگويي گرديده است.

ث ـ **اخلاقيات (اندرز و حكم)**: بخش مهمي از ادبيات پهلوي را اخلاقيات تشكيل مي‌دهد و مشخصه بارز آن مجموعه اندرزهايي است كه به دو گروه توصيه‌هاي ديني و حكمت عملي تقسيم مي‌شوند. اندرزها در زمره ادبيات شفاهي قرار دارند و تعيين مؤلف و زمان تأليف آن ها امري دشوار و گاه ناممكن است و اغلب به بزرگان و حكما و گاه به شاهان و روحانيان نسبت داده شده است. مهم‌ترين اندرزهاي پهلوي اين هاست:

اندرزهاي آذرباد مهرسپندان (مارسپندان)، منقول در منت هاي پهلوي، در روايت پهلوي، و در كتاب سوم دينكرد و نيز واژه يي چند از آذرباد مهرسپندان؛ يادگار بزرگمهر؛ اندرز اوشنردانا؛ اندرز دانايان به مزديسنان؛ اندرز خسرو قبادان؛ اندرز پوريوتكيشان؛ دادستان مينوي خرد، و بسياري اندرزنامه هاي ديني ديگر.

ج ـ **رسالات در آيين كشورداري**: اين رساله ها كه به بحث در باره روش هاي سياسي دولت و راه هاي اداره مملكت مي‌پردازد، در متون عربي سده هاي نخستين دوران اسلامي با عنوان عهود، وصايا، كارنامج، نامه ها، خطبه ها و توقيعات دسته‌بندي شده اند. اصل پهلوي هيچيك از آن ها باقي نمانده، اما ترجمه عربي و گاه فارسي آن ها در دست است. نمونه هايي از اين گونه آثار اين هاست: عهود و وصاياي اردشير و انوشيروان، كارنامه انوشيروان، نامه هاي سياسي نظير نامه تنسر (يا صورت درست تر آن توسر)، متعلق به زمان اردشير، نامه هاي انوشيروان، خطبه هاي هنگام جلوس بر تخت شاهان ساساني، توقيعات شاهاني ساساني (گونه يي اندرز سياسي ـ اجتماعي)، آيين‌نامه ها، و تاجنامه ها كه به آداب آيين كشورداري و رسوم درباري مي‌پردازند.

چ ـ **چيستان**: نمونه يي از اين نوع ادبي در نوشته هاي پهلوي با عنوان رساله يوشتفريان و اخت آمده كه در اوستا نيز بدان اشاره شده است.

ح ـ **مناظره و مفاخره**: درخت آسوريگ نمونه يي از اين نوع ادبي است.

خ ـ **تاريخ و جغرافيا**: تنها اثر تاريخي به پهلوي كارنامه اردشير بابكان نام دارد. اين كتاب تاريخي ـ افسانه يي، در باره اردشير و به قدرت رسيدن اوست. در موضوع جغرافياي تاريخي شهرها هم منحصراً رساله يي كوچك و چند صفحه يي به نام شهرستان هاي ايران موجود است.

د ـ **حماسه**: تنها متن حماسي موجود به اين زبان، يادگار زريران نام دارد؛ حال آن كه بيشتر متن هاي حماسي پهلوي كه به ادبيات شفاهي تعلق دارند، يا از ميان رفته، يا به عربي و فارسي ترجمه شده اند، مانند خداينامه. يادگار زريران، به جنگ هاي ايرانيان و خيونان مي‌پردازد.

ذ ـ **فقه و حقوق**: افزون بر ترجمه وندیداد که مشتمل بر مطالب فقهي بسياري است، كتاب هاي پهلوي مستقلي نيز در باره فقه و حقوق بدين شرح وجود دارد:

1. **شايست نشايست**: اين كتاب در باره گناهان و تاوان آن ها، ثواب ها و آيين هاي ديني و تطهير است.

2. **روايات اميد اشوهشتان**: اين رساله مجموعه يي از 44 پاسخ در باره مشكلات زردشتيان در جامعه مسلمانان در سده هاي نخستين اسلامي است.

3. **روايات آذرفرنبغ فرخزادان**: مجموعه يي است مشتمل بر147 پاسخ آذرفرنبغ به پرسش هاي زردشتيان و چندين مجموعه روايت كوچك ديگر نظير «روايات فرنبغ سروش»، و «پرسش هاي هيربد اسفنديار فرخبرزين» در همين زمينه.

4. **مادیان هزار دادستان** (مجموعه هزار فتوا): كتابي است كه هزاره قضيه حقوقي، به خصوص قوانين مدني را در بردارد.

5. **رسالات كوچك آموزشی**: رساله‌هاي كوچكي بدين شرح در باره مطالب مختلف به زبان پهلوي در دست است: شگفتي ها و برجستگي هاي سيستان؛ خسرو و ريدگ، رساله يي در باب پرسش هاي خسرو (شايد خسرو پرويز) از پسر جواني به نام «خوش آرزو»درباره بهترين خوراك ها، عطرها و ...؛ گزارش شطرنج و وضع نرد؛ مادیان ماه فروردين روز خرداد؛ سور سخن؛ آيين‌نامه‌نويسي.

ر ـ **داستان هاي منثور**: از زمان خسرو انوشيروان نهضتي براي كتابت آثار پديد آمد و بسياري از افسانه‌هاي ايراني مدون شد و يا داستان هاي ملل ديگر به زبان پهلوي ترجمه گرديد. مهم‌ترين مجموعه‌هاي داستان هاي ايراني اين هاست: هزار افسان (الف خراقه) كه هسته اصلي هزار و يك شب ايراني است، سند بادنامه، بلوهر و بوذاسف، كليله و دمنه، طوطي نامه و اسكندرنامه.

ز ـ **شعر**: آثار منظوم نسبتاً اندكي به زبان هاي پهلوي در دست است. تاكنون سه منظومه كوتاه اندرزي به نام

هاي«اندرز دانايان»، «مدح خرد» و «وصف خرد» شناخته شده است. قطعه يي نيز با نام «آمدن شاه بهرام ورجاوند» در دست است كه شعري ديني است. «سرود آتشكده كركوي» كه در تاريخ سيستان ضبط شده، سرود ديني ديگري است كه به خط فارسي نوشته شده، ولي از نظر زبان و وزن، شعري پهلوي محسوب مي‌شود. از ميان منظومه‌هاي باقي مانده به زبان پهلوي دو اثر نسبتاً مفصل به نام هاي يادگار زريران و درخت آسوريگ در دست است كه هر دو اصل پارتي دارند. از منظومه‌هاي عاشقانه پهلوي نظير ويس و رامين، متني در دست نيست.

ژ ـ **كتاب هاي علمي**: از مطالبي كه در نوشته‌هاي پهلوي آمده، و از آثار علمي پهلوي كه به عربي ترجمه شده است، معلوم مي‌گردد كه ايرانيان در كتاب هاي خويش از افكار علمي بيگانگان استفاده مي‌كرده‌اند اما هيچ يك از كتاب هاي علمي پهلوي امروز در دست نيست. از بعضي كتاب هاي علمي ايرانيان زيج شهرياران، وزيدگ (گزيده) تنگلوش يا تنگلوشا و كتاب اندرزگر اطلاعاتي در دست است.

س ـ **فرهنگ ها**: دو فرهنگ كوچك در ميان آثار پهلوي مدون وجود دارد: فرهنگ اويم ايوك، كه در آن واژه‌هاي اوستايي با معادل پهلوي آن ها ذكر شده است، و فرهنگ پهلوي، فرهنگي مشتمل بر واژه‌هايي كه از نظر املايي براي دبيران و كاتبان دشوار بوده است، مانند هزوارش ها. واژه‌هاي اين فرهنگ بر حسب موضوع تقسيم‌بندي شده‌اند.

3. **زبور پهلوي**: در دوره ساسانيان، مسيحيان ايران كتاب هايي به زبان پهلوي نوشته، و يا از كتاب هاي ديني خود ترجمه كرده بودند كه از آن ميان تنها ترجمه پهلوي از زبور در دست است. اين متن به گونه خاصي از خط پهلوي، حد فاصل ميان پهلوي كتيبه يي و كتابي، نگاشته شده است. كتابت نسخه به سده‌هاي اول و دوم باز مي‌گردد، اما زبان متن كهنه‌تر است. در زبور پهلوي وام واژه‌هاي سرياني ديده مي‌شود.»

يادمان های زبان پارتی:

در اين جا به بررسی يادمان های نوشته شده به زبان پارتی- يكی از زبان های ايرانی ميانه شمال غربی می پردازيم كه نمايندگان لايه های حاكمه دولت ايرانی اشكانی (سده سوم پ. م.- سده سوم ميلادی) با آن سخن می گفتند. با توجه به اين كه اين زبان، زبان باشندگان

بومی منطقه پارت (پارتیانا) هم بود، نام پارتی برای آن یک اسم با مسمی می باشد. از مرحله باستانی تکامل و تحول این زبان پیش از دوره فرمانروایی اشکانیان هیچ گونه یادمان هایی بر جا نمانده است. پارتی، به عنوان یک زبان زنده تقریبا تا سده ششم ترسایی وجود داشت و اما یادمان های زبان پارتی متعلق به زمان های متاخرتر در واقع به یک زبان مرده و خاموش تدوین شده بودند. همه یادمان های پارتی (به غیر از مانوی) با الفبای پارتی- یکی از انواع خط آرامی- ایرانی نوشته شده بودند. 38

از عهد اشکانیان، سنگنبشته های یادمانی پادشاهی مانند دوره های هخامنشیان و ساسانیان بر جا نمانده است. شمار اندکی از کتیبه های شناخته شده پارتی بر روی تخته سنگ ها و دیواره ها و... که تا کنون به دست آمده اند، به شرح زیر می باشد:
در ایران در سر پل ذهاب (در کوه زاگرس) یک سنگنبشته خراب حفظ شده یافت شده است که به روی آن سواری با یک پیاده نقش کنده شده است. چنین می پندارند که یادمان را به یادبود پیروزی شاه اشکانی بر دیگر مدعیان تخت پادشاهی ساخته بودند. قدمت آن به سده دوم ترسایی می رسد. 39

در شوش کتیبه یی به روی دیوار Hvasak هست که گواه بر تفویض قدرت در ساتراپ از سوی اردوان پنجم به سال 215 ترسایی [به کسی از دولتمردان بومی-گ.] است. 40

به روی دیوارهای برخی از ساختمان های شهر قدیم دئورا اروپوسDura-Europos (در حوضه رود فرات) که از سوی کاوشگران باستانشناس بیرون کشیده شده است، کتیبه های کوتاه پارتی (گرافیتی) حفظ گردیده است که قدمت یکی از آن ها به سال 211 یا 212 ترسایی می رسد. 41.

همچنین شماری کتیبه های کوتاه شخصی به زبان پارتی در نزدیکی بیرجند (در خراسان جنوبی) شناخته شده اند. هر چند قدمت آن ها به اوایل دوره ساسانی (سده سوم ترسایی) می رسد. 42.

طُرفه این که زبان پارتی برای نوشتن سنگنبشته های یادمانی پادشاهی تنها در دوره ساسانیان (یعنی پس از بر افتادن دودمان پارتی) به عنوان زبان نسخه دوم در دو کتیبه سه زبانی و دو زبانی نخستین شاهان ساسانی به کار برده شده بود. همین گونه در نسخه های پارتی دو کتیبه سه زبانی شاهنشاه شاپور یکم (سده سوم ترسایی) هم زبان پارتی همچون زبان دوم به کار رفته است. در نخستین کتیبه که به روی دیوارهای مشهور کعبه مقدس زرتشت (در

نقش رستم فارس) حک شده (و خوب حفظ گردیده است)، به تفصیل در باره پویایی های پادشاه بازگو می شود. در نسخه دومی (در نقش رجب در فارس) نام های درباریان شاه بر شمرده شده اند. نسخه های پارتی کتیبه دو زبانی شاهنشاه شاپور یکم و نرسه هم همین گونه اند.

کتیبه شاپور یکم در حاجی آباد و تنگی بوراق (در فارس) گزارشی را در باره مسابقه خدنگ افکنی از کمان در حضور شاه و با اشتراک خود وی بازگو می نمایند و کتیبه نرسه در پایکول (در کردستان عراق) به روی تخته های سنگی ساخته شده، اما بس فراگمنتال است که به شرح رویدادهای مرتبط با تاج پوشی و تخت نشینی نرسه (در 293 ترسایی) می پردازد. 43.

کتیبه های پارتی روی سفالینه ها دارای اهمیت بزرگی اند. معروف ترین آن ها سفالینه های نیسا اند. این سفالینه ها در هنگام کاوش های باستانشناسیک به رهبری ک. ی. ماسون به سال های 1948-1954 در شهرک نیسا- یکی از نخستین پایتخت های اشکانیان (در جنوب ترکمنستان در نزدیکی عشق آباد) کشف شدند .

تا این دم، نزدیک به سه هزار سفالینه گلی شناخته شده اند که آرشیو نیسا را می سازند. بیشترینه این سفالینه ها از شهر قدیم نیسا یافت شده اند و تنها بخشی از آن از شهرک نو نیسا به دست آمده است که قدمت آن ها به سده یکم پ. م. می رسد. کتیبه ها به روی سفالینه ها با دبیره یی نوشته شده اند که به خط رایج در دبیرخانه هخامنشی ها نزدیک است و شمار ایدئوگرام های آرامی در آن چنان بسیار است که گاه دانشمندان می مانند که این کتیبه ها به چه زبانی نوشته شده اند؟- پارتی یا آرامی؟ از روی محتوا، یادمان ها در بیشترینه موارد مدارک مالی باده انبارهای پادشاهی در مهردادکیرت (در نیسای قدیم) در زمینه محاسبه مالیات می و سرکه از انگورستان ها (تاکزارها یا تاکستان ها)ی گوناگون اند اما برخی از سنگنبشته ها دارای محتوای دیگری اند. این یادمان ها منابع ارزشمندی هم برای تاریخ تحولات اجتماعی- اقتصادی و هم برای بررسی تاریخ فرهنگ، مذهب و حتا برای تاریخ سیاسی به شمار می روند. 44 درست همین گونه سفالینه ها با قدمت ظاهرا همان زمان را باستانشناسان در ویرانه های پایتخت کهن دیگر اشکانیان- در قومیس در خراسان ایران 45 کشف نموده اند.

پسانتر سفالینه های همانندی یافت در سایر محلات نزدیک نیز کشف شدند: از جمله نوشته هایی به روی سفالینه ها از کوشه تپه (ترکمنستان)، و نیز مدارک اقتصادی (با

قدمت سده های دوم-سوم ترسایی)، نوشته هایی به روی ظروف و پارچه ها از مرو قدیم (با قدمت سده یکم پ. م.)، از گیبی قلعه واقع در همان واحه (با قدمت سده های سوم و چهارم ترسایی)، گونیا قلعه عشق آباد و ایگدی قلعه (با قدمت سده یکم ترسایی (در اوزبوی) 46. و حتا از نیپور در عراق، با قدمت (سده های یکم- دوم ترسایی) که در ظاهر از کسانی اند که این ظروف به آنان متعلق بودند. 47.

سفالینه های پارتی از این هم دورتر به سوی غرب در دئوره اروپوس در مرز امپراتوری روم (در سده سوم ترسایی) یافت شده اند و دست کم بخشی از آن ها ظاهرا دارای بار اقتصادی اند. 48.

مدال های برُنزی با نوشته های پارتی (با قدمت سده دوم پ. م.) (؟) در دنگره تاجیکستان به دست آمده است. 49.

علائم پارتی به روی سکه های شاهی پارتی سر از دوره سده یکم میلادی (در آغاز کوتاه و پسان ها درازتر) پدیدار می گردند. این علائم در این هنگام روی سکه های ضرب زده شده در برخی از استان های زیر فرمان پارت ها هم دیده می شوند. برای مثال سکه های سیمین فرماندارن ائلیمایدی؟ (سده های یکم-دوم ترسایی).

نبشته های پارتی دارای اسامی خاص به روی برخی از مُهرهای یافت شده از نیسا (با قدمت سده دوم ترسایی) دیده م شوند.51 مانند کتیبه معروف به روی گیما؟ و...

کاغذهای پوستی (پرگامنت) های پارتی در اورومان (در کردستان عراق) کشف شده اند. دو پرگامنت به روی یک صراحی چسپانده و مهر و موم شده است که دارای متن یونانی اند، اما یکی از آن ها به پارتی بازنویسی شده است. همه این پرگامنت ها مدارک خرید و فروش بخش هایی از انگورستان ها اند. اما متون یونانی در سده یکم پ.م. تدوین شده بودند، در حالی که قدمت متون پارتی میانه های سده یکم ترسایی است. 52. پاره های پرگامنتی به زبان پارتی که کدام مکتوب کاری بوده است، از دئوره اوروپوس متعلق به میانه های سده سوم ترسایی است. 53

یادمان های مکتوب پارتی مانوی:

قدمت متون مانوی پارتی از سده سوم تا سده دهم ترسایی می رسد. این متون بخش چشمگیر ادبیات پارتی را می سازند و به آسانی خوانده می شوند. زیرا با دبیره خوانا، زیبا و ظریف مانوی استرانگلو (خویشاوند سوریانی) نوشته شده اند. بیشتر فراگمنت های جداگانه این متون حفظ گردیده

است. پیشتر، از آثار مانوی به زبان پارتی همراه با آثار به زبان سغدی و پارسی میانه ساسانی یادآور شدیم. 54 در این جا در باره آن اندکی مفصل تر روشنی می افکنیم. کلکسیون اصلی متون پارتی از سوی آندریاس و هینینگ به نشر رسیده اند. اهمیت بزرگی را برای علم ایرانشناسی دو سایکل چاپ شده سروده های پارتی- «هویداهمان» و «آنگد روشن» دارا اند. در این اثر، 114 فراگمنت سیستیماتیزه شده و با تبصره های زبانشناسانه آراسته گردیده اند. چاپ این متون از سوی هینینگ به پژوهش سروده های ایرانی میانه مانوی مساعدت سزاوار توجهی کرده است.

مهم ترین و با اهمیت ترین متون مانوی به زبان های پارتی در گلچین قطعات برگزیده chrestomathy تهیه شده از سوی بویس گردآورده شده اند. متون ترجمه شده و حتا بخشی از آن ها با ترانسکریپسون نوشته شده است. به این متون، واژه نامه یی ضمیمه شده است که در آن واژه های پارسی میانه ساسانی و پارتی با ترجمه ها ارائه گردیده اند و نیز ترانسکیرپسیون ها با ترجمه انگلیسی آورده شده است. به واژه نامه، فرهنگ باژگونه واژه ها افزوده شده است که از سوی سوانتسیگر تدوین یافته است.

بخش بزرگ ادبیات مانوی پارتی را سروده ها در بر می گیرد. در کل، متون شاعرانه پارتی در سه کتگوری شناخته شده اند :

1- سایکل بزرگ شعرها که متشکل از چند بخش اند
2- سروده های یکپارچه دراز به نام ستایش
3- سروده های کوتاه که طبق معمول به ترتیب الفبای آرامی قرار دارند.

در شعرسرایی پارتی مانند شعرسرایی پارسی میانه ساسانی سنت های ایران باستان حفظ گردیده است. پسان ها متون شاعرانه پارتی از ارزش های والا تهی می گردند، چون از سوی سغدیانی سروده می شوند که برای ایشان زبان پارتی دیگر یک زبان مرده مذهب مانوی بود. در بیشتر دست نویس های مانوی، متون شعری از نگاه شکل همچون نثر ارائه گردیده است، ظاهرا به مقصد صرفه جویی جا به روی کاغذها اما پایانه های اشعار و سطور طبق معمول با نقطه های رنگی نشانه شده اند. گاهی مصراع ها و بیت های شعرها به گونه خاص برجسته ساخته شده اند.
بخشی از متون با تقسیم به مصوت ها نوشته شده اند، برای آن که بر موسیقایی اجرای آن (ترانه خوانی ها) تاکید بورزند تا سغدیان مانوی بتوانند متون سروده ها را به زبان ایرانی غربی درست بسرایند.به یُمن و برکت مطالعه سروده های مانوی تثبیت گردید که شعر سرایی ایرانی پیش

از اسلام، شعرسرایی ناپیراسته یی بود فاقد وزن و قافیه به مفهوم راستین آن، درست همانند شعرسرایی انگلوساکسونی و یا آلمانی اولیه.

مانویان در امر گسترش و پخش اندیشه ها و ارزش های خاورزمین در اروپا میانجی بودند و از این دیدگاه ادبیات مانویی برای تاریخ ادبیات جهانی بسیار مهم اند.

زبان متون مانوی پارتی، شکل خاوری زبان پارتی است. با این هم، شماری واژه های بیگانه در آن ره یافته اند. برای مثال بیش از سی واژه عاریه گرفته شده از زبان های هندی تثبیت گردیده است. دلیل این کار آن بوده است که آیین مانوی در آسیای مرکزی تاجایی از آیین بودایی متاثر گردیده بود. برخی از واژه ها از زبان های شمال غربی پراکریت عاریه گرفته شده بودند- از سانسکریت. برخی از واژه های دارای خاستگاه هندی از طریق پارتی به مانوی سغدی رخنه نموده بودند. چون متون عبادی و مناجات (متون لیتورژیک) مانوی پیشتر از سغدی پدید آمده بودند، با آن شاید بسیاری از واژه های هندی به مانوی سغدی، از بودایی سغدی ره یافته باشند.

در یکی از اسناد پارتی نشر شده از سوی ورنر زوندرمان، اظهارات مانی در باره دبیره هایی که او با آن آشنا بوده است، آورده شده است: «سه نوع خط هست که در گذشته هم رواج داشتند- هندی، سُریانی و یونانی». مانی سه نوع خطی را بر می شمارد که خود با آن ها آشنا بوده و در روند دانشجوی ها و جهانگردی ها، خاستگاه های آن ها برایش روشن گردیده بود- خط فرهنگ هلنی استان های خاوری امپراتوری روم، خطی که بر شالوده زبان هندی (شاید یکی از انواع خط براهمی) پدید آمده بود و او در هنگام پویایی های مسیونری خود در وادی رود سند با آن آشنا شده بود و خط آرامی که او خود آن را به کار می برد و آن را سُریانی می خواند. مانی کدام خط نوی اختراع نکرده بود، بل تنها به خط آرامی (سُریانی) چند نویسه ویژه را افزوده بود که لیدزبارسکی آن را واریانت مورب خط پالمیری می خواند. خط مانوی تا واپسین دم «مرگ» آیین مانوی در آسیای میانه به کار می رفت- یعنی تا سده هشتم ترسایی. مشخصات مفصل خط مانوی را هینینگ و گیرشویچ داده اند.

پی نوشت ها:

36- در باره یادمان های مکتوب به زبان پارسی میانه ساسانی در گستره آسیای میانه نگاه شود به: لوگونین، م. گ.، «ایران در دوره باستان و اوایل سده های میانه: اوچرک تاریخ و فرهنگ»، مسکو، 1987، ص. ص. 231-234.

37. در باره یادمان هایی مکتوب به زبان پارسی میانه ساسانی مانوی نگاه شود به: راستورگویوا، و. س.، مولچانووا، ای. ک.، «زبان پارسی میانه»، در کتاب «مبانی زبان شناسی ایرانی: زبان پارسی میانه»، ص. 15
و نیز:
«ترکستان خاوری در عهد قدیم و اوایل سده های میانه: تبارها زبان ها و آیین ها»، ص. 297-302
و نیز:
Boyce M. Manichaian Middle Persian Writings- CHL. Vol. 3 (2) 1938- p.1196-1204.

38- در باره یادمان های زبان پارتی نگاه شود به آثار یادشده: اُرانسکی، راستورگویوا و بویس
. Gropp G. Die Parthische Inschrift von Str-Pole ZDMG- 1968, Bd. 118, 39 H.2-S. 315-319,
Henning W. D. Mitteliranisch- Handbuch der Orientalistik, 1 und 1V Iranistik, 1, Lingvistik.- Leiden 1958, S-41.
40. Ghirshman, R. Un bas-relief d, Artaban V aves inscription en Pehlevi arsacide.- Monuments et Memoires de le Fondation E. <polit.- vol 44 – Paris, 1950, P. 97- 107.

41. Geiger B. The Middle Iranian Texts, Kraeling C. H. The Excavations at Dura- Europos. Final Report. 8.-pt.1.- New Haven, 1956.-p. 314-317.

42. نگاه شود به هینیگ همان اثر
45. در باره کتیبه های ساسانی نگاه شود به ماخذی که در پایان همین اثر آمده است.
44. دیاکونوف ای. م. ، لیفشیتس و.آ. ، «اسنادی از نیسا از سده یکم پ. م.»، مسکو، 1960
و نیز:
Diakonoff I.M., Livshits V. A. Parthian Economic Documents from Nisa.- CII, pt. 2.-vol 2, 1976.

45. Bivar A.D.H. The First Parthian Ostracon from Iran// JRAS.- 1970.- p. 63-66.

46. یوسف اف خ.، «اوزبوی در عهد باستان»، عشق آباد، 1986، 169/. 173
47. لیفشیتس و. آ. «کتیبه هایی پارتی نو از ترکمنستان- تاریخ و باستانشناسی آسیای میانه»، عشق آباد، 1978
و نیز: لیفشیتس و. آ.، «کتیبه های نو پارتی از تزکمنستان و عراق»، سانکت پتربورگ، 1084
48. Harmatta J. Die Parthischen Ostraka aus Dura- Europos- AAASH- T. 1, VI. 1958, Fasc. 1-2

49. دنیسف ای. پ. «گزارش کار دسته کاوشگری دنگره»، دوشنبه، 1980، ص. 97.
50. در باره علایم روی سکه های پارتی نگاه شود به: راستورگویوا، و. س.، مولچانوا ی. ک، «زبان پارتی»، ص. 149 و بویس همان اثر
51. دیاکونف م. م.، «نوشته هایی به خط پارتی یافت شده از نیسا»، 1954
52. Nyberg. H. S. The Pahlavi Dicuments fro Avroman.- Le Monde Oriental.- 1923. Vol 17.- Fasc. 2-3
و نیز :
بوگومولف م. ن.، «در باره سندی به زبان آرامی از آورومان»، پیک دانشگاه سانکت پتر بورگ، شماره 2، سال 1967
53. Harmatta J. The Parthian Parchment from Dura- Europos.- AAASH.- T.5, 1957.
54. در باره یادمان های مانوی پارتی نگاه شود به: اُرانسکی همان اثر و نیز راستورگویوا و مولچانوا، همان اثر و همین گونه:
Doyce M. Parthian Writing and Litterrature.- CHI.- vol. 3 (2), 1983.-p. 1162-1164.

پیوست ها

یادداشت:

ما در بخش پنجم کتاب به تفصیل در باره دوره اشکانیان و زبان پهلوی پارتی نوشته بودیم. چون از زمان پخش آن نوشته نزدیک به یک سال می گذرد، اینک بار دیگر بخشی از آن نوشته را می آوریم تا دوستان بتوانند نوشته دست داشته را با آن مقایسه نمایند و به برداشت های بهتری در زمینه دست یابند.

پیوست شماره 1

عزیز آریانفر

همگونی ها، همونده ها و همانندی های زبان پارتی (اشکانی یا پهلوی) با زبان پارسی دری امروزی

به گونه یی که می دانیم، در چند دهه پسین سده بیستم، باستانشناسان شوروی پیشین و ترکمنستان موفق به کشف آثار بس ارزنده و گرانبهایی از شهر نسا (نیسا) در 15-18 کیلومتری عشق آباد (اشک آباد) مربوط دوره فرمانروایی پارت ها یا اشکانیان و حتا دوره های پیشتر از آن هم گردیدند. کشف این آثار بی نظیر، در پهلوی کشفیات همانند دیگر در ایران و میانرودان و تورفان، به گونه شگفتی برانگیزی برگوشه های تاریک و ناشناخته تاریخ تقریبا پنج سده یی اشکانیان روشنی می افکند.

می دانیم که دانشمندان شوروی پیشین، مقالات و کتاب های بسیاری در باره زبان های ایرانی، از جمله زبان پارتی (پهلوی یا پهلوانیک) نوشته بودند که به ویژه آثار در باره زبان پارتی در پرتو داده های این آثار ارزشمند، بس شایان توجه اند. خوشبختانه چند تا از این آثار در ایران به زبان پارسی دری برگردان شده است. با این هم، هنوز کار بزرگی در پیش است و بایسته است تا آثار دیگری هم ترجمه به دسترس شیفتگان فرهنگ و زبان گذاشته شود.

در این جا چند تا از این کتاب ها را بر می شماریم:

11- آساتریان گ. س.، «نام های کلامی (وربال) در زبان های ایرانی میانه و پارتی» (بر پایه داده های متون تورفانی)، سانکت پتربورگ، 1983

12- دیاکونوف، ایگور میخاییلویچ، لیوشیتس و.آ.، «اسنادی از نیسا از سده یکم پیش از زادروز» (نتایج مقدماتی کارها)، مسکو، 1960

13- لیوشیتس و.آ، «زبان های ایرانی توده های آسیای میانه»، مسکو، 1962، جلد یکم

14- لیوشیتس و.آ، «زبان پارتی»، تهیه شده برای چاپ سوم دانشنامه کبیر شوروی، جلد نزدهم، مسکو، 1975

15- مولچانووا ای.ک.، زبان های ایرانی میانه، مسکو، 1978

16- رَستَرگویووا و. س.، «تجربه پژوهش های تاریخی-تیپولوژیک زبان های ایرانی»، مسکو، جلدهای یکم و دوم، 1975

17- اُرانسکی، ای. ام، «پیش درآمدی بر زبانشناسی ایرانی»، چاپ دوم، مسکو، 1979

18- اُرانسکی، ای. ام.، «زبان های ایرانی در پرتو روشنایی تاریخی»، مسکو، 1979

19- رَستَرگویووا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارتی» در کتاب مبانی زبان شناسی ایرانی/ زبان های میانی ایرانی/، مسکو، 1981

20- رسترگویووا و. س.، «دستور قیاسی- تاریخی زبان های غربی ایرانی»، انتشارات زبان شناسی، مسکو، 1990

روشن است فهرست این گونه آثار بارها بیشتر از آن است که ما در این جا همچون مشت نمونه خروار آوردیم. اما از دید این کمترین، یکی از کتاب های بسیار ارزشمند در باره زبان های ایرانی، کتاب سه جلدی «زبان های ایرانی» است که از سوی پژوهشکده زبانشناسی پژوهشگاه علوم روسیه به چاپ رسیده است. این کتاب ها زیر نظر دانشمندان برجسته یی چون و. ن. یارتسیوا، و. م. سولنتسف، ان. ای. تولستوی، و. س. رستارگویوا، و. ای. ایفیمف، و. و. مشکالو، ن. و. روگووا و ژوی ائدلمان نوشته و ویرایش و به زیور چاپ آراسته شده اند.

از این سه کتاب، آن چه مورد نظر ما در نبشته دست داشته است، جلد دوم آن زیر نام «زبان های ایرانی شمال غربی» است که در برگیرنده سی و هفت مقاله علمی- پژوهشی در باره زبان های مورد نظر می باشد که به قلم برجسته ترین کارشناسان این زبان ها نوشته شده است. از این میان، آن چه برای ما بسیار مهم است، مقاله استاد ای. ک. مولچانووا زیر نام «زبان پارتی» است. روشن است ترجمه این کتاب و به ویژه این مقاله در آینده از واجبات است. با این هم در این جا می کوشیم دست کم نگاهی بیفکنیم به شماری از واژه ها و جمله ها به زبان پارتی یا اشکانی که بسیار با زبان کنونی ما همانندی دارند و من از این مقاله برای خود برداشت و یادداشت و بایگانی نموده ام.

تنها می خواهم یادآور شوم که شاید این ها مربوط دوره های پسین تکامل تاریخی این زبان بوده باشند که به پیمانه بسیاری از دیگر زبان ها، به ویژه زبان های باشندگان غرب و جنوب پشته ایران و نیز زبان های میانروادنی، ارمنی و قفقازی، رومی خاوری و ... تاثیر پذیر گردیده بود.

مورگ- مرغ
برادر، برادران
ژن (ژنین- جمع)- زن، زنان
هری زمان- ساعت سه
بَگان روشنان- خدایان روشن (نورانی، مقدس)
بَگان پادیشفراوند- خدایان برجسته و ارجمند
این، ایم، ایمین- این، همین
هاوین- آن ها
هَروین- همه
پوهر و پوهر – پورِ پور (فرزندِ فرزند یا نوه)
یادداشت: در زبان اوستایی- پوراهی
این من بودستان- این بوستان (باغ) من است.
اوش ماد- مادر او

روشنیفت ای چه- من – تو روشنی من هستی
تَوَن- از تو
من اَن- از من
آموژه= آموزه، آموختن
زادَگان= فرزندان
ابی= بدون
اندر= دورن
پروان= پیش رو
گریفت اود بست بود= او را گرفتند و بستند
روژن، رَوشن- روشن
آویستن= آمیختن، مخلوط کردن، گد کردن
اود چَوَند پد چه تو پد- ایژ آ اماه اشا= و پس از چند گام تو نزد ما می آیی؟
رشک
اود که او تو زَنه، تو بید او هاو مه زن، اود که اد تو پدکین ایشته (هِشته)، تو بید اد هو پد کن مه ایشته= و هرگاه کسی تو را بزند، تو به نوبه خود او را مزن و اگر کسی از تو انتقام بگیرد، تو باید از او انتقام مگیری
او که رشک پد تو بَرن= و اگر کسی بر تو رشک برد یا اگر بر تو رشک برند
او چاواگان کد ابر اسنگ واَراَن ورنده= و مانند آن که هر گاه بر سنگی باران ببارد
گریف از بَزَگ= رهایی یافتن از شرارت (بَزه)
ادیاور- کمک
زَور- نیرو، زور، توان
اود هاوین واَراَن ها اسنگ ویداختن نی شاهند= و درست مانند آن که هرگاه بر سر سنگ باران ببارد.
پیداگ بود= پیدا بود
تار- تاریکی
نی شاید- نشاید
اگاد هیم- آمدیم
فرمان
درختان مِن کِرد بارور
دیدُم= دیدم
پاد هو شب چه شمبت= در آن شنبه شب
کِس- کسی
چیز
اِیوز- کدامین، عوض
آن گون= آن گونه، همان گونه
چاند= چند
اید= این جا
اود= آن جا
پس
مرد
ایست

اندر وهشت که تو نام برآیی اواگون بودِستان اهاد چاواگون ایم من بودستان= [آیا] اندر بهشت که تو در باره آن به من سخن می گویی، بوستانی چون بوستان من بود؟
خفت
اوشان- آن ها، ایشان
نی پرمایم که= فکر نکنم که
انداگ= اندوه
چه شان= چه سان
تیرگیستر= تیز تر
وَتر=بدتر
پِریوز= پیروزی
چه وسند= به خاطر چه؟
اِو-یک
دو
هِری-سه
چفار= چهار (شاید از زبان های ایرانی خاوری برگرفته شده باشد)
چوهار، چوهارم= چهارم
شوا- شش
هشتم
از پس
تان- از شما (مانند شهر تان، کشورتان و...)
شان= از آن ها
اِیشنو- بشنو
اِشنوید= بشنوید
توآگدی؟= توآمدی؟
من خفت ایستم= من خواب هسنم
فرمودن
گریفت= گرفت
کیرد= کرد، نمود، انجام داد
هیشت= گذاشتن، رها کردن، هِشتن
دید
خندان
مانند
زیر= زیرک
کار
هم وردیشن= همایش، گردهمایی، نشست، جلسه
[جالب است، «یشن» درست مانند زبان انگلیسی]
اشناس= شناختن، شناس
چَم- از مصدر چمیدن، راه رفتن
ویژند- زیان، گناه
ویژندگار= بزهکار، بدکردار، زیانکار
تم= تاریکی
[در زبان پشتو هم تورتم= تاریکی و سیاهی]

ابیاد= یاد
همچهرگ= همچهره، همانند
خَش= خوش
بوی
چشم
رزمیاز= برانگیزنده رزم، رزمیار
شرگ زدگ= شیر زاد، بچه شیر
زی، زاد= فرزند، زاده
[در زبان پشتو هم زی به معنای زاده است]
برد
نیواز= نیوازش (واز – آواز، گفتار نرم و آرامشبخش و دوستانه)
آخیز= برخاستن
فراز شد= برخاست، به پا خاست، بلند شد
شدن= رفتن (آمد و شد)
نام بردن
کد توران شاه اد اَژدان ایم سخن اشنود= هنگامی که توران شاه و درباریان (آجودان ها/ یاوران) این سخن بشنودند فرشتگان
آموزاگ= آموزگار
دین
آپادان= آبادان
ژیوار= زنده جاویدان، بی مرگ،
[در زبان روسی هم ژیف به معنای زنده است]
شب
پاد هو شب چه شمبت= در آن شب شنبه
چیز نی است چه خوژ (خوش)= چیز خوش آیندی نیست.
نوَگ شهر= شهرنو
شهوار= شاهانه، شهوار
از بابل زمیگ= از بابل زمین
یزد، یزدان= پرودرگار، آفریدگار
اروان= روان، ارواح
[به گونه یی که دیده می شود، روح عربی از روان پارتی گرفته شده است.]

داکتر اوئه البروک و داکتر سلویا وینکلمان
گزارنده از آلمانی به پارسی دری: عزیز آریانفر
برگرفته از کتاب «پارت: ابرقدرت فراموش شده»

زبان و خط پارت ها (اشکانیان)

یادداشت گزارنده:

آنچه در این مقاله می خوانید، ترجمه بخشی است از کتاب تازه به چاپ رسیده «پارت: ابر قدرت فراموش شده» که به خامه دو تن از خاورشناسان آلمانی به زیور چاپ آراسته شده است.

با داوری از روی یافته های مکتوب و پژوهش های زبانشناسیک می توان گفت که در دولت پارت ها روی هم رفته سه زبان اصلی مختلف در کنار هم (موازی با هم) رایج بود: یونانی، پارتی و آرامی.

زبان یونانی، زبان نخستین (اصلی) اداری بود که به روی سکه ها با حروف یونانی هم قابل تشخیص اند. زبان یونانی به وسیله مهاجران یونانی تبار از دوره هخامنشیان در گستره ایران شناخته شده بود و مردم با آن آشنا بودند و در دوره سلوِیکی ها در ایران و در گستره باختر و سرزمین های شمال غربی ایران پخش شده بود.

روشن است زبان آرامی نسبت به زیان یونانی که در دوره هخامنشیان به عنوان زبان اداری به کار می رفت، برای مردم ایران آشناتر بود و از خط آن کار گرفته می شد و در اصل همانند یک زبان سراسری و عمومی همچون Lingna Franca (زبان بین القومی یا میانتباری) استفاده می شد که به سان زبان همگانی یعنی زبان قابل فهم برای همه در گستره دولت پارت یک زبان پذیرفته شده و جا افتاده و تثبیت شده بود.

زبان سوم، زبان پارتی بود که آهسته آهسته همگام با پهن شدن سیطره پارت ها بر ایران و میانرودان (بین النهرین) گسترش می یافت. به زبان پارتی در آغاز تنها در نواحی هسته یی دولت شاهی پارت در 247 پ. م. در ترکمنستان، خراسان و گرگان سخن گفته می شد. این زبان رفته رفته در سراسر مناطق فتح شده به زبان درباری و اداری دودمان اشکانی مبدل می گردید.

در کنار زبان پارتی در مناطق مفتوحه زبان های بومی هم به هستی خود ادامه می دادند. مانند زبان های باختری، ارمنی، سغدی و برخی از زبان های قفقازی....و نیز زبان های مناطقی از اروپای باستان که وقتا فوقتا زیر حاکمیت و نفوذ پارت ها قرار می گرفتند مانند زبان های یونانی-مَقِدونی، لاتینی و همین گونه زبان های پالمیری-آرامی و نباتی- عربی نیز رایج بودند و برخی از نامکسان های این زبان ها به گستره پارت هم راه یافته بودند.

در استان فارس، به یکی از لهجه هایی سخن گفته می شد که ریشه در زبان پارسی باستان داشت و آهسته آهسته با گذشت زمان زبان پارسی میانه گردید.

درست به دلیل همین چند زبانی بودن ظاهری گستره بابل ضرور بود که در مناطق مفتوحه یک زبان اداری واحد داشت.

زبان پارتی، یک زبان ایرانی شمال غربی است از گروه زبان های هندوایرانی که متعلق به خانواده زبانی هندوژرمن (هندواروپایی) می باشد. زبان پارتی از دید لنگوستیک (فقه الغه) با زبان مادی قدیم و زبان های جوان کردی و بلوچی خویشاوند است.

خط پارتی مرتبط با زبان پارتی احتمالا در سده دوم پیش از میلاد آغاز به گسترش نموده بود. در این زمینه سنگنبشته سفالین «راکای خاوری» یافت شده در نیسا (در نزدیکی عشق آباد) گواهی می دهد. خط (حروف یا علایم خطی) پارتی از راست به چپ به صورت افقی نوشته می شد و تا دوره ساسانی کاربرد داشت. خط پارتی از رسم الخط آرامی تکوین یافته بود که در دوره ایران باستان (دوره هخامنشی) در ایران در کنار خط میخی به کار برده می شد. با رواج یافتن برگ پاپیروس و پرگامنت (کاغذ پوست) در دوره هخامنشی، خط میخی از میان رفت. اما نشانه های خط آرامی در دوره های آینده هم شالوده دبیره های ایرانی میانی را (از سده های چهارم و سوم پ. م. تا سده های هفتم/ هشتم) ساختند. از جمله برای دبیره پارسی میانی (پهلوی)، سغدی، خوارزمی و همچنان برای خط خروشتی هندی و روشن است برای خط پارتی که خود برگرفته و برخاسته از الفبای آرامی بود.

برای رمزگشایی (خوانش) زبان پارتی، کاربرد دبیره آرامی یک مشکل بسیار بزرگ بود، زیرا میان خط و زبان پرتگاه بزرگی وجود داشت. چون خاستگاه هر یک کاملا جداگانه بود: یعنی یک زبان دارای خاستگاه هندوایرانی می بایست به رسم الخط سامی نوشته می شد. رسم الخط سامی متشکل از الفبای صامت (بی صدا) است. از این رو، نمی توانست اصوات یا آواها [ی زبان های ایرانی] را به گونه درست بازتاب دهد. از همین رو، حروف در بستگی از حالات به گونه های مختلف تلفظ می شدند. از جمله هیتروگرام های نامنهاد Straight frames (فریم های مستقیم یا اطارات مستقیم به آلمانی Heterogramme) یعنی واژه هایی که یک طور نوشته و یک طور دیگر خوانده می شوند. برای مثال، لقب شاه شاهان با دبیره آرامی بدون آوا به شکل «ملکین ملک» نوشته و با زبان آرامی «مالکین ملکا»خوانده می شد که همین گونه به زبان پارتی شاهنشاه خوانده می شد.

به دلیل همین پیچیدگی ها، و نیز به دلیل این که شمار اندک اسناد به خط پارتی به دست آمده است، زبانشناسان برای احیا و خواندن متون پارتی، نخست زبان های دیگر مرتبط با آن را تجزیه و تحلیل می کنند.

این واقعیت که زبان پارتی همچون زبان اداری تا آسیای میانه و قفقاز به کار برده می شد، به آن انجامید که در بسیاری از زبان های ایرانی میانی چه در سغدی، چه در ارمنی و چه در پارسی میانی همانند زبان های سوری و آرامی و هم در خود زبان پارسی نو شمار بسیاری از واژه های پارتی حفظ گردیده است. به ویژه واژه های بسیاری به زبان پارسی میانی ساسانی از زبان پارتی همچون واژه های دفتری راه یافته بود.

زبان پارسی میانی متعلق به شاخه جنوب غربی زبان های ایرانی غربی است که برخاسته از پارس می باشد که در دوره هخامنشی ها به نام پارسی باستان یاد می شد و به آن سخن گفته می شد. این زبان (زبان پارسی میانی) با رشته کاملی از واژگان زبان پارتی آمیخته و آرایش یافته بود، به ویژه سرشار از واژه ها در عرصه های مدیریت، ادبیات، مذهب و نظامی بود. تا جایی که می توان پذیرفت که به ویژه بسیاری از چیزها علی الخصوص سِمَت های کارگزاران و ساختارهای مدیریتی که پسان ها از سوی ساسانیان به کار گرفته شدند، در واقع در دولت های پارت ها وجود داشتند.

برای بازشناسی زبان پارت ها مطالعه زبان ارمنی نیز اهمیت ویژه دارد. زبان ارمنی به دلیل سیطره دراز چند سده یی اشکانیان و ساسانیان زیر نفوذ نیرومند زبان پارتی بود و از آن تاثیر پذیرفته بود. گذشته از این ها، خط ارمنی، رسم الخط آرامی را در کنار شماری از ویژگی های زبانی و آوایی زبان آرامی به ارث برده است. از همین رو ممکن می گردد تا تلفظ واژه ها و در نتیجه اصوات زبان پارتی را بازسازی و بازخوانی نمود.

اسناد به زبان پارتی از دوره فرمانروایی پارت ها هم بسیار اندکشمار اند. بخش بزرگ شواهد و مدارک مکتوب به زبان پارتی در نیسا یافت شده است که در برگیرنده 2500 برچسپ های سفالین از «راکای خاوری» می باشد که با رسم الخط آرامی بر جا مانده اند. این یادمان های مکتوب که از سده یکم پیش از میلاد مانده اند، و روی هم رفته مربوط به خرید و فروش مشروبات اند، شامل داده هایی اند در باره مقدار، محل صدور و وضعیت حمل و نقل آن. همچنین می توان شماری از نوشته ها روی پارچه های سفالین را

دید که ظاهرا به عنوان متون تمرینی برای کارکنان تازه کار استفاده می شده اند. با توجه به این که نام های صاحبان آن ها هم آمده است، می توان از روی آن گفت که خواندن و نوشتن به هیچ رو محدود و منحصر به دربار نبوده است و مردم هم در زندگانی روزمره از آن کار می گرفته اند. این یافته ها آن واقعیت را تایید می دارند که این گونه نوشته های روی سفالینه ها از مناطق کم نفوس و از حیاط های کوچک با نام های صاحبان آن یافت شده اند. دلیل این که چرا این نوشته های سفالی بسیار مهم اند، این است که سایر نوشته ها حفظ نگردیده و تنها همین ها تا کنون سالم مانده اند.

یادمان های فزونشمار دیگری هم در جنوب ترکمنستان در کونجه قلعه، ایگدی قلعه و در واحه مرو در ارک (ارگ) قلعه و گوجار قلعه و نیز در ایران در شهر قومیس و تورنگ تپه و در بین النهرین در نیپور یافت شده است. همچنین گروه بزرگی از ظروف و اشیای فلزی با خطوط کوتاه یافت شده که تا هنوز به پیمانه وسیع نشر نشده اند.

مانند منابع چینی و سایر منابع، بسیاری از متون مربوط به مسایل اداری پارت ها هم به روی چرم نوشته می شدند که با گذشت زمان از میان رفته اند. تنها بخشی از نوشته ها که به روی پرگامنت (پوست) و یا گلدان های ساخته شده از گل رُس درج شده بودند، تا کنون حفظ گردیده اند. از جمله یکی از نبشته ها در اورومان در غرب ایران - سندی نوشته شده به روی پرگامنت به زبان پارتی است با خط آرامی متعلق به سال 53 میلادی. متن در باره مسایل عوارض مالیاتی و فروش زمین می باشد. همچنین یک سند مربوط به وام در باره یک زمین استپی (دشتی) به وسعت 300 کیلومتر در مرز استان در راه دور از میهن صاحب آن قرار داشته، یافت شده است.

می توان در باره آن هم سخن گفت که از پاپیروس هم به عنوان کاغذ نوشتن وثایق در پارت کار گرفته می شده است که در دولت یونانو باختری تهیه می شده است. در اتاق گنج کاخ شهرک آی خانم که 300 سال پیش از میلاد از سوی سلویکوس یکم در مرز خاوری باکتریا تاسیس شده بود، ابزاری سپید رنگی یافت شده است از پاپیروس و پرگامنت که با خاک و گل داخل آن چنان پیوند خورده و آمیخته است که تنها با فناوری هایی ویژه پژوهشی، برخی از صفحات شماری از رساله های ارسطو را می توان رمزگشایی کرد و خواند. در میان آثار حفظ شده و بیرون شده، یک فیگور هیراکلیس دیده می شود که به سال 1984 در سلویکیا در کرانه رود دجله یافت شده است.

این اثر به دلایل مختلف دارای اهمیت ویژه می باشد: نخست این که این کتیبه (سنگنبشته) درازترین اثر مکتوب به زبان پارتی می باشد که تاکنون به دست آمده است. دو دیگر، این اثر مکتوب همزمان به دو زبان تحریر یافته است: به یونانی و پارتی. همراه با آن، این اثر یگانه اثر یونانی پارتی برجامانده از دوره پارت ها است. سه دیگر، این اثر یک سند گواهینامه تاریخی است که در آن از یک رویداد سیاسی یاد شده است. یعنی فتح پاراکینه از سوی پارت ها و چهار دیگر، این که این اثر از اهمیت همزمان خدای هراکلیس یک نیمه خدای یونانی که در دوره پارت ها به ویژه محبوب بود و ورثرغنه[192]- یک خدای پیروزمند جنگی ایرانی قدیمی.

---

[192] . در ویکی پیدیا در زمینه چنین می خوانیم: «بَهرام یا ورثرغنه از مفاهیم زرتشتی و از ایزدان ایرانی است که نام او به معنای مانع‌شکن و پیروز می‌باشد.
واژه بهرام در متون پارسی میانه به گونه وَرَهْران یا وَرَهْرام و در اوستا به صورت وِرِثْرَغْنَه آمده است. بهرام به صورت پیروزی‌بخش در ایران باستان بسیار دوست داشتنی بوده است. بهرام یشت چهاردهمین یشت اوستا که از بخش‌های رزمی اوستا به شمار می‌رود در ستایش بهرام سروده شده است.
نام‌شناسی:
نام یک ایزد هندوایرانی به نام *vrtra-g'han (مانع‌شکن) در اوستا به صورت vərəθraγna (ورثرغنه) و در پارسی میانه به شکل ورهران، ورهرام و بهرام در آمده است. ریشه نیا-هندواروپایی آن به صورت *wltro-gwhen- (زننده موانع) بازسازی می‌شود.
vṛtrahan (مانع‌شکن) که یکی از صفت‌های ایزد هندی ایندرا می‌باشد نیز همین واژه بهرام است.
نام ورثرغنه در ارمنی به صورت واهاگن و ورام، در سغدی، وشن، در پارتی، وریهرام، در زبان کوشانی، اُرلاگنو، درآمده است.
و نیز به روز بیست ام هر ماه بهرام می گویند.
ویژگی‌ها:
در بهرام‌یشت آمده است که بهرام آفریده اهورا نیرومند و فرهمند است و نیروی بینایی شگفت انگیزی دارد. او یورش همه دشمنان را، چه جادوان و پریان، و چه کَوی‌ها و کَرَپان‌های «ستمگر» را در هم می‌شکند، جهان را تازگی و آشتی می‌بخشد و به خوبی آرمان‌ها را بر آورده می‌کند. بهرام هم‌چنین توانایی فرزندآوری و بازوان نیرومند و تندرستی و دلیری می‌بخشد.
پیکرهایی که بهرام به صورت آن‌ها پدیدار شده است:
بادِ تندتاز
گاوِ نرِ زیبایی با شاخ‌های زرین،

دست روزگار همچنان شمار اندک کتیبه های سنگی یی را که بیشتر آن ها در دوره فرمانروایی ساسانیان نوشته شده بودند، جاودانه نموده است. از جمله برای مثال نوشته های شاهانه ساسانی نقوش روی صخره ها و برج نقش رستم (شاپور یکم) و پایکولی (نرسه یکم) و کتیبه های اروپایی کهن اند. در نقش رستم، برای مثال چنین دیده می شود که نخستین پادشاه ساسانی- اردیشیر یکم در یکی از نقوش کنده شده به روی صخره ها از اهورامزدا حلقه شاهی را دریافت می دارد. به روی اسپ ها به یکی از زبان های پارسی میانی، پارتی و یونانی نوشته هایی نقش بسته است که صحنه را شرح می دهند.

از دوره پارت ها یک کتیبه قدیمی بر جا مانده است به روی یک صخره در سر پل ذهاب در رشته کوه های زاگرب در یکی از مقرهای ساتراپ ها که در باره پادشاه پارت گودرز اطلاع می دهد و یک کتیبه از دوره مشهور پارت ها از بیستون.

آخرین کتیبه پارتی پیش از واژگونی اشکانیان در شوش از سال 215 میلادی است در نزدیکی تنصیب ساتراپ خاواساک.

بخش بزرگی از آگاهی های ما از دوره پارت ها از روی نوشته هایی است که مقارن با اوایل سده بیستم در واحه تورفان (در استان سینکیانگ چین) کشف شده اند. این ها متون نوشتاری یی اند از سده های هشتم تا یازدهم میلادی که نظر به ریشه و خاستگاه خود به دوره رواج آیین مانوی (در اواخر دوره پارت ها) بر می گردند. در این قطعات که به نام «فراگمنت های (قطعات) تورفانی» نام گرفته اند، و امروز بخش بزرگ آن در موزه برلین به نمایش گذاشته شده اند، نوشته هایی به زبان های مختلف ایرانی میانی آمده اند، از جمله پارسی میانی، پارتی، سغدی، ساکی و باختری. با تجزیه و تحلیل این متون برای نخستین بار ممکن گردید که زبان های میانی پارسی و پارتی را به

اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرد و لِگام زرنشان
شترِ سرکش و گازگیر و تیزرو و رهرو و جست‌وخیز کننده
گراز نری که با دندان‌های تیز به پیش می‌تازد،
مردی پانزده ساله و فروغمند، با چشمانی درخشان و زیبا،
و با پاشنه‌های کوچک
پرنده «وارَغْن» که از پایین می‌گیرد و از بالا می‌دَرد و
در میان مرغان، تندترین است
قوچ دشتی زیبایی با شاخ‌های پیچدار
نَر بُزِ دشتی زیبایی با شاخ‌های سرتیز
مردِ شکوهمندی که یک کاردِ زرکوب و نگارین و زیورآذین در
بر داشت».- گ.

گونه آشکار از یک دیگر تفکیک کرد و آگاهی خود را در باره زبان های ایرانی به گونه قاطعانه توسعه داد. مقارن با کشف نبشته های تورفانی، متون پارسی میانی تنها به شکل دبیره پهلوی در دست بودند که از روی زبان آثار زردشتی شناخته می شدند. امروزه هم متون تورفانی پارتی همچون مهم ترین منبع برای تحقیقات پیرامون زبان های مختلف ایرانی میانی مانده اند.

از متون پارتی و ایرانی میانی مانوی، متفاوت از دیگر آثار که در یک نسخه منحصر به فرد اند، شمار بسیاری در ایران حفظ گردیده و به همان شکل اوریجینال مانده اند.»

در این جا مقاله یی را که در باره متون یافت شده در تورفان نوشته شده است، با اندکی ویرایش خدمت پیشکش می کنیم:

شکری فومشی

واژگان دخیل عربی در کهن ترین متن های فارسی نو (به خط مانوی از مجموعه تورفان)

آگاهی ما از وضعیت اولیه تاریخ ادبیات فارسی، چه نثر و چه نظم، (۱) در گروهی از دستنویس ها بازتاب یافته است که در آستانه سده بیستم (۱۹۰۲) چهار هیات کاوشگر آلمانی به سرپرستی آلبرت گرونوِدِل (۲) و آلبرت فُن لُکُک (۳) در واحه تورفان در ایالت سینکیانگ (۴) (ترکستان خاوری)، در غرب چین، کشف کرده اند. در حقیقت، قدیمی ترین مدارکِ زبان و ادب فارسی از مانویان برای ما به یادگار مانده است.(۵)

پس از فرستادن نخستین گروهِ از مدارک بازیافته از تورفان به برلین، سرپرست وقتِ موزه مردمشناسی، فریدریش ویلهلم کارل مولر، (٦) «کسی که هیچ زبانی، از یونانی گرفته تا ژاپنی، برایش ناآشنا نبود»، (۷) در ۱۹۰۴ موفق به رمزگشایی خط این دستنویس ها شد. او نخستین کسی بود که متوجه شد اگرچه بیش تر متن های تورفانی مربوط به کیش مانی به خط ویژه مانوی نوشته شده، زبان برخی از این قطعه ها، نه سُغدی، پارتی یا فارسی میانه، بلکه فارسی نو است؛ و از این هیجان انگیزتر آن که حتا واژگان دخیل عربی نیز دارد. او یازده واژه دخیلِ عربی قطعه M106 را در اثرش، دستنوشته های بازمانده به خط استرانجلو از تورفان، ترکستان چین، (۸) نام برده است. (۹) پژوهش های بعدی نشان داد که زبان این قطعه های فارسی، نه آن فارسی دری فرهیخته و مورد انتظار، که

زبانی است حد فاصلِ میان فارسی میانه و فارسی دری؛ زبانی در مرحله گذار که شاید بتوان آن را «فارسی نوِ آغازین» خواند.

بخش یکم: زبان و املای فارسی نوِ مانوی و نفوذهای عربی

زبان عربی در ترکستان شرقی: نفوذ و جایگاه

متن های فارسی نو به خط مانوی، در تورفان، در مسیر شاخه شمالی جاده ابریشم و در محیطی مانوی ـ مسلمان، در حدود سده چهارم هجری قمری (نهم میلادی) نوشته شده است. با سقوط تدریجی سغدی در نخستین سده های اسلامی در سمرقند و بخارا و بسط و تثبیت فارسی در منطقه، سغدیان که در طول جاده تجاری غرب ـ شرقِ کاشغر ـ قراشهر در رفت و آمد بودند، وارثان انتقال فارسی تا دورترین نقاط شاخه شمالی جاده ابریشم شدند. در این زمان بود که تورفانی های مانوی، چه سغدی چه اویغوری یا اقلیتی دیگر، که «در مسایل فرهنگی همیشه از سمرقند الهام می گرفتند»، (۱۰) همگام با دیگر اقلیت های مذهبی ناحیه، از متقدم نویسی و نسخه برداری صرف دست فرو شستند و به فارسی نویسی روی آوردند. (۱۱)

آنان، در واقع، به زبان مادری خود می نوشتند، ولا غیر؛ زبانی که به تدریج در حال پذیرش واژگانی از عربی بود. (۱۲) چندی پس از ورود اسلام، زبان و خط عربی به شرق، سقوط خط ویژه مانوی رقم خورد و فارسی نویسی به خط عربی معمول شد؛ مانویان به تدریج جذب اسلام شدند و «جامه مسلمانی» پوشیدند. حدود چهار سده بعد دیگر هیچ «اثری با مُهر مانوی» دیده نشده است.

رسم الخط متاخر مانوی: سنّت ها و گونه های نوینِ سبک شناسانه

تحول و دگرگونی ژرف تر زبان فارسی میانه در اوایل دوران اسلامی و تغییر شرایط فرهنگی در شرق ایران، برای آیین نگارش مانوی نیز شرایط و نیازهای جدیدی ایجاد کرد؛ و در همان حال که واژگان، مضمون ها و مفهوم های جدید هر چه گسترده تر و ژرف تر وارد جامعه مانوی می شد، مانویان نیز برای جذب عنصرهای جدید و تطبیق با شرایط جدید به تغییرهایی در سنت خویش ـ باز هم مطابق با سنّت دیرینه شان ـ دست یازیدند. نه تنها فُرم برخی از نویسه ها تغییر کرد، که نویسه هایی جدید آفریده شد تا نیازهای جدید برآورده شود. اما این کوشش فراگیر نبوده و همه واج های عربی را در بر نگرفته است (نک. کمی پایین تر). من در این جا تنها به شمار کمی از این کوشش ها اشاره می کنم که به نفوذ و ثبت واژگان دخیل عربی مربوط می شود؛ دخالتی که منجر به تغییرهای فنی در رسم خط مانوی شد.

عین. بر فراز نویسه «عین » (۱) (۱۳) دو نقطه گذاشته شد (¨۱) تا نمایشگر «عین عربی» باشد. مانند m’‘¨sy’t «معصیت» در متن .M411+M427a+5391/R/5 واکه کوتاه /a/ برای «عین» گاهی با نویسه <’> نشان داده شده است. این نویسه ممکن است پس از نویسه «عین» گذاشته شود، مانند /δ’b/‘azāb’¨۱ «عذاب» در M106/I/R/2. از این نویسه البته نه همواره برای آوای «عین»، بلکه مطابق سنّت املایی فارسی میانه برای نشان دادن واکه کوتاهِ /i/ آغازین یا نیم واکه /y/ نیز استفاده شده است؛ برای نمونه، ¨۱illā’/yl/ «الّا» در .M105b/R/8

فا. معمولن کاتب مانوی، به پیروی از سنّت املایی فارسی میانه، برای نگارش آوای /f/ از نویسه «ی» استفاده می کرد. او در دوره جدید نیز به این سنت وفادار است؛ اما نه به قول هنینگ (۱۴) تنها برای واژگان فارسی، که واژگان عربی را نیز در بر می گرفت، مانند δ[w]lpk¨’r /δu-l-faqār/ «ذوالفقار» در M786/R/3. اما به طور کلی، از جایی که به زعم کاتبان مانوی «ف» فارسی اندکی متفاوت از «ف» عربی است و بنابراین، نویسه آن باید اندکی متفاوت باشد، با قراردادن دو نقطه بر بالای (به صورت) کوشش می شد این تمایز نشان داده شود؛ برای نمونه، /¨Yūsuf/ ywsp «یوسف» در M786/V/1[18]. با این حال، گاهی به اشتباه از این آیین گریز می زند و واژه های فارسی را نیز با همین نویسه می نگارد. یکی از نمونه های نسبتن فراوانِ آن، واژه فارسی /farmān/ p¨rm’n «فرمان» در قطعه M5391/R/3 است.

قاف. در عصر فارسی میانه، نویسه «قاف» با افزودن دو نقطه بر بالای q که ارزش آوایی آن در متن های متقدم مانوی دقیقن برابر بوده، ابداع شده بود تا از آن برای نگارش متن های ترکی اویغوری استفاده شود. مانویانِ این دوره برای ثبت آوای «قاف عربی» نیازی به ابداع نویسه نوی ندیدند و از همین نویسه استفاده کردند؛ برای نمونه، ¨۱‘aqrab/ q¨rb «عقرب» در M150/V/5. گهگاه، به جای این نویسه، به سادگی استفاده شده است؛ برای نمونه، ¨۱gl ‘aql// «عقل» در M105b/R/15. علت این امر آن است که در متن های متقدم، کاتب برای آوای <γ> از نویسه (غ) استفاده می کند؛ برای نمونه، /bg /baγ «بغ»؛

اما او در این دوره در نگارش واژگان عربی، از آن رو که تفاوت آوای «غین» و «قاف» را در بیش تر موارد در نمی یابد، آن دو را به اشتباه به جای هم به کار می برد؛ ما بر اساس چنین تفسیری است که قادر به درک استفاده نا به

جا و سبک شناسانه (۱۵) این نویسه برای نگارش کلمه «خلق» به صورت /xlg /xalq در M105b/V/13 می شویم.

ثای مثلثه و ذال. نویسه قدیمی <δ> که نویسه پربسامد در متن های سغدی است، برای نگارش کلمه های عربی جایگاهی ویژه و البته اندکی بغرنج می یابد. کاملن طبیعی بود که <δ> برای نشان دادن «ذالِ» عربی به کار رود؛ مانند /δ’b /‘azāb’ «عذاب» در M106/I/R/2. اما مشکل این جا است که کاتبان مانوی این نویسه را برای نشان دادن <θ> یا «ثاء» عربی (ثاء مثلثه) ــ که مخصوص این زبان است ــ نیز به کار می بردند؛ مانند /mδl /maθal «مَثَل» در M106/I/R/7. این عدم تمایز می توانست مشکل آفرین باشد و تشخیص «ذ» و «ث» و تفاوت میان آن ها را، آن هم در آستانه ورود زبان و ادبیات عربی به ترکستان شرقی، بسیار سخت کند. به اعتقاد من، برای رفع این مشکل بود که گاهی برای نشان دادن «ثاء» از <δδ> (یعنی دو <δ>) استفاده می شده تا به اشتباه «ذال» خوانده نشود؛ برای نمونه، tδδlyδδ « تثلیث» در M150/V/3. از این رو، نتیجه می گیرم تاریخ این دسته از متن های باید متاخرتر از متن هایی باشد که در آن ها برای «ثا» ی عربی از یک <δ> استفاده شده است. بنابراین، دستنویس M150 باید جدیدتر از قطعه M106 باشد.

های غیرملفوظ. آوای /g/ در دوره انتقالِ مختصات زبانی فارسی میانه به دوره فارسی نو، می افتد و جای آن را «ها»ی غیرملفوظ می گیرد (برای نمونه، خانه /xāne /x’n’g/). کاتب مانوی به تصور این که واژگان عربی پایان یافته به «ها»ی غیرملفوظ نیز باید قانون بالا را از سر گذرانده باشند، واژه یی مانند «جمله» را به صورت jwmlg می نگارد (M106/II/V/6)، اما بی تردید آن را باید به صورت /jomle/ آوانویسی کرد. به همین شکل، اگرچه وفاداری به سنّت املایی کهن عامل آن شد که کاتب دستنویسِ M9011 صورت عربی «کاسبی» (حاصل مصدر) را به صورت k’sbyg بنگارد (B/5)، آن را باید به صورت /kāsebī/ آوانویسی کرد. در نظر داشته باشیم که کاتب مانوی این دوره حتا کسره اضافه /ī/ را نیز به صورت ʻyg می نگارد (M106/I/V/8).

بخش دوم: دستنویس ها

واژه های دخیل عربی متن های مانوی این مقاله بر اساس یازده دستنویس تورفانی گرد هم آمده است. نخستین متن ما قطعه M150 است که در همان سال کشف رمز خط مانوی توسط مولر در ۱۹۰۴ بیش تر بخش های آن توسط خود او خوانده و

منتشر شد. از این قطعه، که در باب گاهشماری است، واژه های عربی نسبتن فراوانی استخراج شده است. صاحب این قلم این دستنویس را چون همه دستنویس های دیگر بازخوانده، و افزون بر واژه های شناسایی شده توسط مولر، چند واژه عربی دیگر را نیز شناسایی کرده است. اما از آن جا که این قطعه پاره پاره و آسیب دیده است، احتمالن با کوشش کارشناسان دیگر و امکانات رایانه یی بیش تر و قوی تر بازهم بتوان واژه هایی دیگری به این گنجینه افزود.

هفت دستنویس این مجموعه پیش از این توسط هنینگ و زوندرمان منتشرشده اند. اما این نکته مهمی است که در سه قطعه M581، M613 و M9010 مطابق رده بندی هنینگ، متن A و B و قطعه M9130 (مطابق رده بندی هنینگ، متن C) - که متن یکپارچه یی از روایت مانوی «داستان بلوهر و بوداسف» به دست می دهند ــ در آن چه که باقی مانده، حتا یک واژه عربی دیده نمی شود. بسیاری از واژه ها از قطعه M786 که هنینگ آن را در سال ۱۹۶۲ همراه با قطعه های بالا در مجموعه مقالات ران ملخ انتشار داده، و از M403، M877 (مطابق رده بندی زوندرمان، متن (A، M411، M427a و M5391 (مطابق رده بندی زوندرمان، متن B) استخراج شده اند. دستنویس دوبرگی (۱۶) M106 و دو نسخه بدل M105b و M901 که روایتی یکپارچه در بیان گوهر به دست می دهند، مهم ترین قطعه های ما برای تکمیل گنجینه نخستین واژگان دخیل عربی در فارسی نو به شمار می آیند.

از میان دستنویس های فارسی مانوی، در چهار دستنویس منتشرنشده زیر نیز واژگان دخیل عربی شناسایی شده است: (۱۷) قطعه M595(a,b,c) همراه با M9009 که دستنویسی واحد و متنی ظاهرن اخلاقی و گونه شایست ناشایستِ مانوی به دست می دهد. این دستنویس زیبا، دارای عنوان های فرعی (۱۸) با مرکب سرخ، برگی آسیب دیده و پاره پاره است. قطعه M8202 با رسم خط متقدمش تنها یک واژه عربی دارد. از ساختار کهن گرای متن آن چنین بر می آید که از دیگر قطعه های فارسی نوِ مانوی اندکی کهن تر باشد. برخی از این قطعه ها بسیار کوچک تر از آن هستند که بتوانند گنجینه ما را، آن چنان که ممکن است در آغاز کار انتظار رود، تکمیل سازند؛ اما تردیدی نیست که ارزش اسنادی شان بی نهایت بالا است: قطعه های M9011 و M746a نیز هر یک تنها یک واژه به واژه نامه کوچک ما می افزایند. برای استخراج مجموعه واژگان عربی متن های مانوی تورفانی، تصور می کنم همه دستنویس های منتشرنشده فارسی نوِ مانوی را دیده باشم.

پی نوشت ها:

۱- See PM, 89-104.
۲- A. Grünwedel
۳- A. v. LeCoq
۴- Xinjian / Sinkiang
۵- مجموعه دستنوشته هایی که در تورفان کشف شده، به طور کلی به هفده زبان، از جمله فارسی میانه، پارتی، سُغدی، بلخی و سکایی تومشوق؛ و سیزده گروه خطی، از جمله دو گونه خط پهلوی، خط سغدی و خط مانوی، نگاشته شده اند.
۶- F. W. K. Müller
۷- زوندرمان 1381، 179.
۸- HR i-ii.
۹- Ibid, 106.
۱۰- هنینگ 1337، 4-3.
۱۱- اما این بدان معنا نیست که ناگزیر نسخه برداری از متن های کهن (فارسی میانه، پارتی یا سغدی) را رها کرده باشند، گرچه ممکن است این اتفاق واقعن افتاده باشد.
۱۲- برای واژگان دخیل عربی موجود در متن های فارسی ـ یهودی، بنگرید به: رضایی باغ بیدی 1385، 15-12 و 28.
۱۳- برخی آن را «همزه» می نامند.
۱۴- See PM, 91.
۱۵- Stylistic aspect
۱۶- Bifolio
۱۷- Cf. Catalogue, 150 • 87.
۱۸- Caption
۱۹- Ibid, 101, no. c: or (hyr') n ?

کتابنامه:

رضایی باغ بیدی، حسن، ۱۳۸۵، «کهن ترین متن های فارسی به خطوط غیرعربی (عبری، سریانی و مانوی)»، نامه فرهنگستان، دوره هشتم، شماره دوم، شماره پیاپی ۳۰، برگ های ۳۱- ۹.

زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۱، «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی»، ترجمه آرمان بختیاری، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره سوم، شماره پیاپی 19 (اردیبهشت ۱۳۸۱)، برگ های ۱۸۶- ۱۷۵.

هنینگ، والتر برونو، ۱۳۳۷، «قدیم ترین نسخه شعر فارسی»، ترجمه احسان یارشاطر، مجله دانشکده ادبیات، س ۵، ش ۴، برگ های ۹- ۱.»

آثار پارتی یا اشکانی:

«این آثار به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:
الف: آثار به دبیره پارتی و گونه‌های آن. این دبیره احتمالا از دبیره آرامی برگرفته شده است. این دبیره و زبان احتمالا از نیمه دوم سده نخست پ. ز. جای زبان و دبیره آرامی که زبان دیوانی هخامنشیان بود را گرفت. می‌دانیم که هخامنشیان از منشیان و دبیران بابلی و ایلامی هم بهترین بهره را می‌بردند.
ب: نوشته‌های مانویان که به دبیره ویژه مانویان است و گونه و ریختی از دبیره پالمیری که در بابل رواج داشت.(دبیره پالمیری خود از خطوط دگرگون شده آرامی است و پالمیرا نام شهری بوده است در سوریه کنونی)

الف: آثار به دبیره پارتی:
۱. نسا. سفال نبشته‌هایی در شهر نسا، نزدیک عشق آباد پایتخت شاهان اشکانی(سده نخست پ. ز.)
۲.بنچاق اورامان. پوست نبشته‌ها بر روی پوست آهو که در اورامان کردستان پیدا شده و هم‌اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.
۳. سکه‌ها. شاهان اشکانی تا مدتی نام خود را بر روی سکه‌ها به یونانی می‌نوشتند (ایشان خود را دوستدار یونانیان می‌دانستند) اما از سده نخست میلادی و از زمان بلاش یکم دبیره و زبان پهلوی اشکانی بر روی سکه‌ها به‌کار برده شده.
۴. کتیبه‌های پارتی بر روی مجسمه هرکول. مجسمه برنزی هرکول یافت شده در سال ۱۹۸۴ در عراق که بر آن به دو دبیره و زبان یونانی و پارتی حک شده.
۵. سنگنبشته شوش. بر روی یک سنگ مزار در شوش و کتیبه یی شش رجی به دستور اردوان چهارم پادشاه پایانی اشکانی برای خواسگ شهربان شوش کنده شده.(۴۶۲ اشکانی و سپتامبر ۲۱۵ میلادی)
۶. سنگنبشته‌های پارتی دوره ساسانی.(برخی کتیبه‌های بازمانده از شاهان ساسانی به دبیره پارتی نوشته شده است)
۷. سنگنبشته‌های کال جنگال. در جنوب خراسان چند کتیبه کوچک نزدیک بیرجند به دست آمده که احتمالا از شاهزادگان اشکانی است.
۸. آثار دورا اُروپوس در میان آثار به دست آمده از شهر دورا در ساحل رودخانه فرات، در سوریه کنونی، افزون بر آثار پارسی میانه، آثاری به پارتی نیز یافت شده، همچون دیوارنگاره، سفال نبشته و پوست نبشته.

شماری منظومه‌های پارسی در اصل پارتی بوده‌اند همانند ویس و رامین.

ب: نوشته های مانویان:
نوشته های فراوانی از زبان پارتی، همپیوند با دین مانی، در دست است. این آثار در میان برگه های فراوانی که در آغاز سده بیستم از ویرانه های شهر تورفان در آسیای مرکزی و ایالت شینگ جیان چین به‌دست آمده، قرار دارد. از دید تاریخ نگارش، این نوشته ها به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند:
الف: نوشته هایی که زمان نگارش آن ها سده های سوم و چهارم ترسایی(میلادی) است و همپیوند است به خود مانی یا پیروان نزدیک به زمان او که در سرزمین پارت جایگاه اصلی پارتیان و اشکانیان آریایی نژاد، و در زمانی که زبان پارتی زنده بود، نگاشته شده است.

ب: آثاری که زمان نگارش آن ها سده ششم ترسایی و پس از آن است و احتمالا همپیوند با آیین /دیناوریه/ یکی از شاخه های دین مانوی می‌باشد. این زبان به انگیزه دیرینگی کمتر و همزمانی با از یاد رفتن، از پارسی میانه (پهلوی ساسانی) هنایيده شده (تاثیر گرفته) است.»

رساله یی هم به زبان پهلوی اشکانی در دست است به نام درخت آسوریک که گروهی از پژوهشگران عقیده دارند که اصل آن به زبان پهلوی اشکانی بوده و بعد به پهلوی ساسانی در آمده است و این کتاب در اصل منظوم بوده و شعرهای ۱۲ هجایی داشته ولی اکنون وزن های بیت های آن به هم خورده و به نثر تبدیل شده است.

موضوع درخت آسوریک عبارتست از مناظره درخت خرما و بز که ما به عنوان نمونه چند سطر از کتاب را با ترجمه آن می آوریم: «درختی رست است تر او شتر و اسوریک، بنش خشک است، سرش هست تر، ورگش کنیا ماند، برش ماند انگور، شیرین بار آورد. مرتومان و ینای آن ام درختی بلند».
ترجمه: درختی رسته است آن طرف شهرستان آسوریک، بنش خشک است و سر او تر است، برگش به نی ماند و بارش به انگور. شیرین بار آورد. مردمان بینی من آن درخت بلندم.»

یادمان های زبان خوارزمی:

اسناد زبان خوارزمی به خط آرامی- خوارزمی در چهار گروه دیده می شوند:
نخستین گروه، سکه هایی اند با نشانه های خوارزمی (که قدمت متاخرترین آن ها به سده هشتم می رسد). این سکه ها در هنگام کاوش های هیات باستانشناسی به رهبری س. پ. تولستوف در خوارزم به دست آمدند.

در اواخر سده هفتم- نیمه نخست سده هشتم، سکه های سیمینی ضرب زده می شدند که به روی آن ها نام فرمانروا به دو داریانت خط نقش می بست: به یک روی آن به خط خوارزمی و به روی دیگر آن (به پشت آن) با خط سغدی تغییر یافته مطابق موازین لفظی سغدی به شکل فونیتیک.

گروه دوم متشکل است بر کتیبه هایی خوب حفظ شده به روی تکه های ظروف و فراگمنت های دست نوشته به روی چرم که از کاخ های توپره قلعه به دست آمده اند.

گروه سوم مشتمل است بر نوشته های فزونشمار به روی دیواره های نگاره یی از توپره قلعه و گیاور قلعه (منطقه یی در کزدره در سده های میانه). قدمت این کتیبه ها بنا به مدارک باستانشناسی (و پالیوگرافی) – سده هفتم- نیمه نخست سده هشتم تعیین گردیده است که اجازه می دهند در باره خط خوارزمی در آستانه فتوحات اعراب اندیشه هایی ابراز کرد. وراندازی (مقایسه) این مدارک با اسناد یافت شده از توپره قلعه و نوشته های قدیمی تر به روی سرامیک، امکان می دهند تکامل الفبای خوارزمی را در درازای یک هزاره آزگار پیگیری کرد.

گروه چهارم عبارت اند از نوشته های به دست آمده به روی ظروف سیمین پیدا شده در شهرک کُنکریلگان قلعه که قدیمی ترین خط خوارزمی به شمار می رود که قدمت آن به سده های سوم- دوم پ. م. می رسد.

منابع اصلی برای مطالعه زبان متاخر خوارزمی متعلق است به سده های هفتم-هشتم. مانند نسخه خوارزمی قاموس عربی مقدمه الادب (تدوین شده در حوالی سال 1135 از سوی دانشمند خوارزمی محمد زرمخشری) و فرازهای خوارزمی در متن عربی دارای بار فقهی که در سده از سوی فقیه سرشناس خوارزمی- مختار الذاهدی تدوین یافته بود. مطالعه این منابع از سوی فریمان و هینینگ امکان دادند خصوصیات اساسی ساختار دستوری زبان خوارزمی را تثبیت نمدو و جای آن را در میان زبان های ایرانی خاوری تعیین نمود.

در باره زبان خوارزمیان شناخته شده است همچنین از روی آثار بیرونی الاثار باقیه عن القرون الخالیه که در آن شمار فراوان انتروپومیم (نام های آدم ها) و زبان ها دیده می شود. 60.

پی نوشت ها:

60. در باره یادمان های زبان خوارزمی نگاه شود به: اُرانسکی.....
و نیز:
«دیرین ترین دولت های قفقاز و آسیای میانه» (باستانشناسی شوروی)، مسکو، 1985، ص. ص. 336-337.
و همچنین:
Mackenzie D. N. Khwarazmian Language and Literature.-CHI.- Vol 3 (2), 1983.- P. 1244-1249.

پیوست شماره...

اکنون برای مقایسه نگاهی می افکنیم به آن چه که بانو استاد داکتر زهره زرشناس، در «مدخل ایران» در دایره المعارف بزرگ اسلامي زیرنظر کاظم موسوي بجنوردي، تهران: 1367-، جلد 10، ص 563 نوشته اند:

ادبیات خوارزمي:

خوارزمي زبان قدیم خوارزم (بخشي از ازبیکستان و جمهوري ترکمنستان امروزي) بود. آثار به دست آمده از این زبان به دو گروه عمده تقسیم مي شود:

1. آثار و مدارك خوارزمي میانه (خوارزمي قدیم): این آثار به خط قدیم خوارزمي، اقتباس شده از خط آرامي، نوشته شده، و مشتمل است بر نوشته‌هاي روي سکه‌هاي فرمانروایان خوارزم (سده سوم یا دوم پ. م.)؛ کتیبه‌هایي بر روي چوب و چرم از ناحیه توپراق قلعه (شاید متعلق به قرن دوم م.)؛ کتیبه‌هایي (حدود صد قطعه) بر دیوار استودان هایي (ظروف مخصوص قرار دادن استخوان مردگان) از ناحیه توق قلعه (مربوط به قرن هفتم م.) کتیبه‌هایي بر روي ظروفنقره یي و سفالینه یي از ناحیه خومبوز (هومبوز) تپه.
2. آثار و مدارك خوارزمي متأخر: این آثار از دوران اسلامي و به خط عربي است و عبارتند از: الف جمله‌هایي به خوارزمي که در برخي از دستنویس هاي دو کتاب فقهي عربي به نام هاي یتیمه الدهر، تألیف محمد بن محمود

ترجماني ملكي خوارزمي (645) و قنيه المنيه، تأليف نجم الدين مختار بن محمود زاهدي غزميني (658) آمده است.

ب ـ رساله كوچكي با عنوان رساله الالفاظ الخوارزميه التي في قنيه المبسوط، تأليف كمال الدين عمادي جرجاني (سده هشتم) مشتمل بر شرح لغات خوارزمي قنيه المنيه.

ج ـ معادل كلمات و جمله هاي فارسي به زبان خوارزمي در نسخه يي از كتاب لغت مشهور زمخشري با عنوان مقدمه الادب و معادل خوارزمي كلمات عربي نقل شده در دو نسخه ديگران اين كتاب.

چنان كه از عنوان و محتواي اين آثار مشخص مي‌شود، مدارك بازمانده از زبان خوارزمي از نظر ادبي اعتبارچنداني ندارد و به دشواري مي‌توان آن ها را ادبيات ناميد، گرچه داراي اهميت زبان‌شناختي است.»

پيوست شماره...

يادداشت: با توجه به اين كه در بخش دوازدهم بارها در باره آيين بودايي سخن به ميان آمده است، بايسته دانستيم فشرده نوشته يي ارزشمند از دانشمند سرشناس كشور- جناب آقاى پروفيسور داكتر زمريالى طرزى را (با اندكى ويرايش) خدمت تقديم نماييم:

پروفيسور داكتر زمريالى طرزى[193]

بودای باميان

[193]. رييس پيشين موسسه باستانشاسی افغانستان و استاد پيشين دانشگاه اشتراسبورگ فرانسه. داكتر طرزى سال ها در دانشگاه استراسبورگ در بخش باستانشناسی ايران باستان، به ويژه دوره های مادها و هخامنشيان و همچنان دوران هلنی درس داده اند و راهنمای علمی شمار زياد دانشجويان در مقطع كارشناسی ارشد (ماستری) و دكتری بوده اند. همچنان در همين دانشگاه، در باره تمدن باستانی ايران و هند (تمدن سند، هاراپی و مهرگارMehrgarh ، شهر سوخته، سيستان و ...) درس داده اند.

داكتر طرزى در گستره افغانستان، به ويژه باميان، كابل و در سايت های «آی خانم» (دوران يونان) و تيلا تپه (تولاتپه دوران ساک ها) دست به كاوش هايی زده و دستاوردهای شايان توجهی داشته اند و آثار ارزشمندی هم به زبان فرانسوی نوشته اند. –گ.

[...روشن است]، کسی که چیزی در باره زبان های قدیم هند، سانسکریت و یا پالی، نداند، هرگز نمی تواند در باره باورهای بودایی، برهمنی و به ویژه در باره سوتره ها Suttras (در زبان سانسکریت) و سوتا Sutta (در زبان پالی) گپی بزند و در باره آیین بودایی ابراز نظر کند. آنانی که به گونه دیگری می اندیشند، در راه نادرستی گام بر می دارند. برای درک بوداباوری Buddhism یا باید بتوان متن های باستانی هندی را مستقیم خواند و یا از ترجمه های این متون به وسیله زبانشاسان ورزیده و کتیبه شناسان باصلاحیت، آگاهی یافت. در نبودِ متن های اصلی، باید به آگاهی هایی معاصر که در ترجمه های انجام شده به زبان های چینی، تبتی، سیامی، سنگالی (زبان سیلون یا سریلانکای امروزی) و...بازتاب یافته اند، نگریست.

[روشن است-گ.] ما آگاهی کاملی در باره زبان نوشته های بودا که اصلاً به ماگادی به نگارش در می آمد، نداریم، زیرا نوشته ها و گفته های بودا به زبان سانسکریت و پالی تنها چند سده پسانتر، در قرن سوم پیش از میلاد، روی کتیبه ها و اسناد قلمی رایج شد.

برای این که در مورد گسترش آیین بودایی در [گستره-گ.] افغانستان و تاثیراتش در منطقه گپ بزنیم، از همه پیشتر باید رد پا و مسیر راه زایران و جهانگردان روشنگر را دنبال نماییم و مهم تر از همه، گزارش ها و پژوهش های دانشمندانی را که در زمینه کار نموده اند، بخوانیم. ولی بدبختانه این نتیجه گیری ها [به زبان های اروپایی،-گ.] بیشتر به فرانسوی می باشند.

خوان زانگ Xuanzang، زایر معروف چینی در ۶۳۲ م. [تقریبا-گ.] سراسر [گستره] افغانستان را از شمال به جنوب شرق پیمود. از مشاهده های او می دانیم که باور بودایی در سده سوم پیش از عیسا، هنگام فرمانروایی آشوکای کبیر که به آیین بودایی گرویده بود، به افغانستان راه یافت. تهداب گذاری نخستین استوپه های بودایی در شمال غرب هند، در زمان آشوکا صورت گرفت که در زمره این استوپه ها باید از استوپه بزرگ بتکارای اول، Butkara 1 در سوات، استوپه درمه راجیکا Dharmarajaka نزدیک سیرکاپ (در ساحه تاکسیلا، جوار اسلام آباد)، سه استوپه جلال آباد قدیم نزدیک سرخرود، که نمایانگر سه مرحله در دیپانکارا- جاتکا، Dipankara-Jataka اند و یک استوپه دیگر در جنوب سلطانپور (در جنوب غرب چارباغ) نیز از دوره آشوکا، می باشند، نام گرفت.

آنچه [مربوط-گ.] به این استوپه های آشوکای کبیر در افغانستان می باشد، در باره آن اطلاعات صحیحی در دست

نیست. زیرا بیشتر استوپه های آشوکا در بطن ترمیمات و بزرگ ساختن استوپه های کوشانی و کوشانی های بودایی می باشند. از سوی دیگر، بر علاوه استوپه های دوره آشوکا، کتیبه های نامبرده که در متون آن ها شعور بودایی گنجانیده شده در افغانستان کشف شده اند، یکی از آن به زبان آرامی از درونته جلال آباد، دومی آن از لغمان که نیز به آرامی نبشته شده، به دست آمده است و در باره فرمان های بودایی آشوکا روشنی خوبی می اندازند.

ناگفته نباید گذاشت که سه یا چار کتیبه در آن به زبان آرامی و یونانی و بقیه به یونانی می باشند و به گفته زبانشناسان متخصص یونانی قدیم، کتیبه های کندهار به یونانی ادبی عالی نوشته شده است.

در اثر کاوش های باستانشناسی، چند سال است می دانیم که هنر تصویری بودایی ریشه در افغانستان داشته و درست زمانی است که ساکایی ها مدت کوتاهی بر تاکسلا فرمانروایی کرده اند. اما، این روشن است که هنگام فرمانروایی کوجولا کدفیسس Kujula Kadphises شاه کبیر کوشان در سده اول م.، آیین بودایی در کنار دیگر دین ها، در افغانستان پذیرفته شد. سکه هایی با نقش برجسته این نخستین شاه دودمان کوشانی در داخل استوپه ج.س. GS در تپه مرنجان سوم، در شهر کابل، یافت شده است.

کاوشی که من افتخار نشر دستاوردهایش را داشته ام، گواه بر آن است که کدفیسس راه انتشار آیین بودایی را در دودمان خود باز می نماید، با این هم، یکی از بازماندگانش، شاه مقتدر، ویما کدفیسس Vima Kadphises، بیشتر گرویده آیین برهمنی شده بود. گذشته از آن، کنشکای کبیر، یکی از شاهان بزرگ دیگر کوشانی، باعث آن شد آیین بودایی در ردیف دیگر ادیان شکل رسمی را به خود بگیرد.

شمایل بودا، ایستاده یا نشسته، که در سکه های طلایی یا بُرنزی ضرب زده شده اند، به روشنی شرحی به شکل «بودا»، در الفبای یونانی BOΔΔO به همراه دارند و این سند تاریخی است که کسی منکر آن شده نمی تواند. ساحات های باستانشناسی در افغانستان، از پامیر تا چغچران و از کامه تا کندهار، دارای صدها میدان اند که دارای یادگارهای بودایی اند که زمانی از دوران کوشان تا یورش عرب ها و ورود اسلام را در بر می گیرد.
در این ساحه بودایی، جای کمی برای یادگارهای دیگر ادیان باقی مانده است. یک استثنا در سرخ کوتل هست که در آن نشانه هایی از آتشپرستی، در معبد ب، دیده شده است. البته شواهد بی تردید نیایش برهمنی (هندو)، در

تپه اسکندر (شمال کابل، نزدیک سرای خواجه) و در کوتل خیرخانه، شهر کابل، جلال آباد، کامه و گردیز از دل خاک سر بیرون نموده اند. در غرب، جای دور از سیطره منطقه بودایی، در سیستان و هلمند، به ویژه در هرات و فراه بازمانده های این اثر های دیده نشده اند.

با آن هم در لایه های عمیق و ژرف این ساحه ها جاهای زیادی مورد کاوش قرار گرفته اند. بخش زیاد این میدان ها به دوره های هخامنشی، هلنی، پارتی، ساکایی، کوشانی، ساسانی و هفتالی پیوند دارند. اما تا کنون، هیچ جایی که پیوندی با نیایش میترا داشته باشد، در خاک افغانستان کشف نشده است. اما این که تا کنون به چنین نشانه هایی دست نیافته ایم، معنای آن را ندارد که چنین چیزهایی در این بخش اصلا نبوده است. دلیل آن این است که نیایش میترا فرصت آن را داشته است که پس از جنگ های فارس و روم از شرق میانه تا روم و تا حدودی هم اروپا، ، گسترش یابد.

[در این اواخر-گ.] فرضیه هایی مطرح می گردد دال بر این که گویا پیکره های بودای عظیم بامیان به بودا تعلق ندارند!. [در واقع، چنین ادعاهایی-گ.] تاییدی است بر افسانه های مردمی و بر دیدگاه های نوشته شده به وسیله برخی از تاریخ نویسان مسلمان و جغرافی نگارانی که کمترین آگاهی از تاریخ پیش از اسلام بامیان ندارند، استوار است. باید دانست که آوانگاری نام ها و اصطلاحات پارسی، به ویژه با الفبا و زبان عربی، یکی از دشوار ترین کارهای فرهنگی به شمار می آید. در این راستا، حتا چنین آوانویسی در یک زبان هندواروپایی، هندوایرانی و هندو آریایی، کار ساده یی نیست. در حقیقت امر، یک زبان هندواروپایی، هندوایرانی و هندوآریایی، در قالب زبان های سامی، درست نمی آید.

برای نمونه: پایخت باستانی نگره هاره Nagarahara (ننگرهار یا جلال آباد) را تاریخنویسان عرب چنین نوشته اند: دانپور، دنپور، دَنپور، دَنَپور، دِناپور و دیناپور یا دینور و دینوار. همین نام در بابرنامه به شکل ادیناپور نوشته شده است که درست ترین می باشد. بر پایه این کمبود باور و اعتماد دانشی بر سخنگویان، رویدادنگاران و تاریخ نویسان عرب در سده های نهم تا سیزدهم م.، می توانیم در مورد متن های رویداد نگاران چینی، یونانی ـ لاتین، نیز نشانه شک به کار ببریم. با آن هم، از جایی که در آن هنگام در چین، آیین بودایی بود، بایست بر همان قاعده خط، آوانگاری متن های هندی را به چینی، در نظر بگیریم. با توجه به متن های بازمانده در مورد بامیان، خبرگان توجه دقیق و ژرفی به

متن های چینی می اندازند تا عربی. پسانتر به آن بر خواهیم گشت.

واژه بودا، از ریشه «بود» budh، در زبان سانسکریت به معنای «بیدار و آگاه» است و اشاره به کسی دارد که دارای آگاهی، خردمندی و دانش بلند است. اما، از دید ادبی، معنای «کسی که آگاه و داناست» را به همراه دارد. در سنت بودایی شمال هند، می توان کم از کم ۲۴ بودا را برشمرد که اولی آن ها دیپنکارا Dipankara بوده است و آخری هم گاوتاما Gautama (بودای تاریخی).

این امر می تواند در مورد بودای تِرَوادا Theravada، صدق نماید که در جنوب شرق آسیا به ویژه در لاوس و تایلند، نیایش می گردد. در این بخش ۲۸ بودا وجود دارند که اولی تانهانکرای چارم Tanhankara و آخری گاوتاما می باشد. در هر دو بخش، تعداد بوداها، در جریان زمان و مکان به مدت بیلیون ها سال حساب شده اند. دوران آخرین بودا به ۲۵۵۸ سال پیش از امروز می رسد که در بر گیرنده بودای تاریخی یا گاوتاما می باشد.

بحث ما بر بودای تاریخی متمرکز است. او به مدت هشتاد سال در وادی گنگ، هنگام نیمه دوم سده ششم و آغاز سده پنجم پیش از میلاد می زیست. بیایید نگاهی به زندگینامه بودای تاریخی بیندازیم. آنی که به زودی بودا می گردید، در میانه سده ششم پیش از عیسا، در باغ های لومبینی Lumbini، در مرز میان هند و نیپال تولد شد. او در خانواده شاهی کپیلاواستو Kapilavastu زاده شد. پدرش سوددهودانا، نام داشت که یک شهزاده فیودالی و رییس یک قبیله بود. مادرش مایا Maya، به یک خانواده جامعه اشرافی تعلق داشت. بودای آینده را در کودکی سیددهارتا Siddharta نامیدند. نام اولش گاوتاما بود که همان نام می باشد. گاوتاما به قبیله ساکیا Sakya تعلق داشت. این گونه، به سددهارتا گواتاما معروف به سکایا مونی (زاهد خانواده ساکیا) شد. او همچنان به تاتهاگاتا Tathagata (کسی که آمد) شناخته شد.

پس دیده می شود که «بودا» نام نیست، صفت و نشانه یی است که هیچ پیوندی به آن ندارد که او هنگام تولد، این نشانه را دریافت نموده بود. کسی می تواند این صفت نیکو را به دست بیاورد که به درجه عالی بیداری و دانش پس از جستجو و تلاش فراوان، دست زدن به تفکر و اندیشه ژرف در مورد خودش و زندگی و دوری و پرهیز از همه خواست ها که سد راهش گردد، برسد. کسانی که به این کار پیگیرانه دست

بزنند، تا به درجه روشنگری دست یابند، می توان آنان را بوادهای آینده خواند: بودهیستتاوا Bodhisattva (نامزدی برای دست یافتن به مقامی که یک بواد گردد). این گونه، گاوتاما در سال های اولی بودهیستتاوا سیددهارتا، نامیده شد و بعد بودا گردید.

برای آگاهی بیشتر و دنبال نمودن سیر زند گی بودای تاریخی، بایست کتاب هایی را خواند که به زبان اصلی نوشته شده اند. در زبان های اروپایی کتاب های عالی یی به وسیله دانشمندانی که به زبان های هند باستان آگاهی های ژرف دارند، نوشته شده اند. بخش بیشتر آن ها به بودای تاریخی یا سکیامونی پرداخته اند.

چند نمونه از این کتاب ها:

. Bareau, A., Recherches sur la biographie du Buddha, Paris, 1963

. Beal, S., The monastic legend of Sakya Buddha, London, 1875

Coomaraswamy, A. K., Buddha and the Gospel of Buddhism, London, 1916.

Foucher, A., La vie du Bouddha d'après les textes et les monumentsde l'Inde, Paris, 1949.

Oldenberg, H., Buddha, sein Leben, sein Lehre, seine Gemeinde, Berlin, 1897.

. Rhys Davids, T. W., Gotama, the man, London, 1928

. Senart, E., Essai sur la légende du Bouddha, Paris, 1875

. Thomas, E. J., The life of Buddha as legend and history, London, 1927

. Waldschmidt, E., Die Legende vom Leben des Buddha, Berlin, 1929

تا جایی که من می دانم، در زبان پارسی در مورد خود بودا و یا زندگینامه اش کتاب های خوبی نوشته نشده. یگانه متنی که مورد توجه بوده است، به زبان پشتو به وسیله سید بهاالدین مجروح در سال های دهه هفتاد سده بیستم نوشته است.

از سوی دیگر، در ادبیات پارسی آثار همکارم آ. س. ملکیان ــ شیروانی، A. S. Melikian-Chirvani به ویژه کتابش به نام:

L'Evocation littéraire du bouddhisme dans l'Iran musulman, Genève : Droz, 1974.

آگاهی خوبی می دهند.

آن گونه که دیدیم، بودا نام سیددهارتا گاوتاما، نیست بل صفت والایی است که نشان می دهد که او منور و روشن است و دربرگیرنده تمام دانش، آگاهی و در همه جا که به یاریش نیازی باشد، حی و حاضر است. او را فرمانروا و شاه همه کاینات می دانند. او خودِ خویشتن را به این حد کمال رسانیده است و از سوی هیچ یک از خدایان فرستاده نشده است.

می نویسند که گویا پیکره ها باشکوه بامیان به بودا تعلق ندارند، بل سرخ بت و خِنگ بت (یا خینگ بت) می باشند. نخست باید به بررسی هایی پرداخت که در آن ها به همه سروده ها و متن ها در مورد سرخ بت و خنگ بت سر زده می شود تا ثابت نمایند که پیکره های عظیم بامیان بیانگر بودا ساکیامونی، نیستند.

اکنون در مورد نام های سرخ بت و خنگ بت گپ می زنیم. ریشه واژه بودا به «بود » budh، بر می گردد. می دانیم که همین ریشه واژه « بُت buth» را در بر دارد که به «بوت both» هند و ایرانی دگرگون و آرام آرام ساده تر شده و « بُت bot» گردیده است. این گونه، « بُت bot» در آغاز همان بودا معنی می دهد و بعد به نماد پیکره اش بدل شده است. پس نباید کوشید تا در میان خرمن کاه به جستجوی سوزن برآییم. سرخ بُت به معنای بودای سرخ یا پیکره بودای سرخ. به سخن دیگر، این که او جامه سرخ رهبانیت در بر داشته است و خنگ بُت همان بودای سپید یا پیکره سپید بودا.

بررسی ها و تحلیل هایی که از پارچه های پیکره های بودای بامیان به وسیله گروه یونسکوی خبرگان آلمانی در جریان بازسازی صورت گرفته است، نمایشگر این واقعیت است که جامه رهبانی پیکره بودای پنجاه و پنج متری، سرخ بوده است و از پیکره ۳۸ متری، سپید.

این خودش همراه با شواهد دانشی و باستانشناسی کافی است که دیگر به آوازه هایی که بر پایه افسانه و اسطوره شکل گرفته اند، گوش فرا ندهیم. گذشته از این ها، گاه می نویسند که پیکره پنجاه و پنج متری (سرخ بُت) - مرد است و پیکره بودای ۳۸ متری (خنگ بُت یا سپید بُت)- زن. این در حالی است که در ساختمان بدن بودای ۳۸ متری، هیچ

نشانه زنانه دیده نمی شود. این که رویدادنگاران سده های میانه که حتا از بامیان دیدن نکرده اند، چنین یاوه سرایی هایی نموده بودند، چیز دیگری است.

بایست به این بیهوده سرایی ها نقطه پایان گذارده شود و به صورت جدی به مساله نگاه نماییم. این انحراف و نابه هنجاری را فراموش کنیم که پیکره های بودای بامیان، نمایانگر عشق یک زن و مرد است، باوری که در فرهنگ غیر بودایی ایران باستان، به ویژه دین میترایی، ریشه دارد.

نخست از همه، بامیان یک مرکز دینی بودایی بود. این را متن ها، کاوش های باستانشناسی و سفرنامه های مسافران چینی و کوریایی به اثبات می رسانند. در میان آنان خوان زانگ Xuanzang زایر معروف چینی به صورت مفصل در مورد پادشاهی بامیان، پایتخت شاهی، باشندگان و مهم تر از همه یادگارهایش نوشته است.

در مورد شهر شاهی، یا پایتخت بزرگ پادشاهی بامیان، چنین می گوید که آن جا در دیوار صخره یی، در غرب، پیکره ۵۵ متری بودا، ساخته شده است. او به صورت روشن و دقیق خط سیرش را در شهر در جنوب غرب پیکره عظیم بودای ۵۵ متری ترسیم می نماید. از این جا می توان چنین نتیجه گرفت که شهر سلطنتی، که ساخته و حتا از بخش بزرگ صخره کنده شده است، از شرق به سوی غرب گسترده شده و به سوی جنوب بالاتر از صخره می رسد. برای این که متن چینی را با دقت بررسی نماییم، بخشی از آن را که به وسیله بهترین ترجمانان غربی برگردان شده است، می آوریم. این را از متنی که توسط پ. پلیوت P. Pelliot، ترجمه شده است، نقل می نماییم. در آن زیارتگر چینی می نویسد: «به سمت شمال شرق شهر سلطنتی، در بخش کوه، یک پیکره سنگی بودای ایستاده وجود دارد. بلندی آن ۱۴۰ تا ۱۵۰ پا می باشد ...» این همان پیکره بودای ۵۵ متری است.

زیارتگر، پس از این نخستین دیدارش، به سوی شرق می رود و وارد «کی - لان K'ie-lan » (سنگهاراما sangharama یا دیر و صومعه) می شود. «این جا به وسیله شاه سابق این سرزمین ساخته شده است.» به سوی شرق. او بعد می نویسد: «این جا پیکره ایستاده چی ـ کیا Che-Kia (ساکایامونی Sakyamuni) در حدود ۱۰۰فیت، قرار دارد ...» او به صورت روشن به پیکره بودای ۳۸ متری اشاره دارد. پس این، به شهر پادشاهی، شاید هنگام آخرین دیدارش از بامیان، بر می گردد. «دو یا سه لی به سوی شرق شهر (پادشاهی)، در کی لان (سنگهاراما sangharama) یک بودای خوابیده قرار دارد که وارد نیروانا شده است. این پیکره هزار پا یا

فُت، درازی دارد. در همین دیر یا صومعه بود که شاه این سرزمین گردهمآیی های با شکوهی وو ــ چو (موکسا) را سازمان می داد ... از این صومعه بودای خوابیده، هر گاه بیش از ۲۰۰ لی گام برداریم، می توان از کوه های پوشیده از برف گذر نمود و به وادی کوچکی رسید.» به بیان دیگر کاپیسا و کابل.

این متن بسیار مهم است و به روشنی نشان می دهد که پیکره سنگی۱۴۰ تا ۱۵۰ فُتی همان بودا است، و مهم تر از این که شرح خوان زیانگ، می نماید که پیکره ۳۸ متری از ساکیامونی می باشد یا به سخن دیگر بودای تاریخی.

در هنگام فرمانروایی کوشانیان، الفبای یونانی به صورت هنر یونانی ــ بودایی، آفریده می شود. شاید این امر نوعی واکنش در برابر حضور یونان بوده باشد. می بینیم که کوشانیان با لباس کوچیان آسیای مرکزی یا جامه های ایرانی ظاهر می شوند. بگذار یادآور شوم که در این زمان ساکایان و یو چی ها، پس از آخرین شاه یونانی (سده دوم پیش از عیسا) و پیش از کوجولا کادفیسس، اولین شاه کوشان، در این صحنه حضور دارند.

تا جایی که پای بامیان در میان است، تا حال هیچ ویرانه یی از دوران کوشان، به جز چند سکه ازHeliocles هلیوکلس (۱۳۵ تا ۱۱۰ پیش از عیسا)، شاه یونانی، پیدا نشده است. این سکه ها هنگام کاوشگری های من در ساحه م. و. (صعومه شرقی) از دل خاک بیرون کشیده شدند. تاریخ گروهی از یادگارهای بامیان به سده های چارم و ششم و تا هفتم و نهم عیسایی می رسند. بامیان تا هنگام آغاز دوره اسلام، بودایی بوده است. نتیجه های به دست آمده همه کاوش هایم به صورت قاطع این امر را نشان می دهند. سلطه مسلمانان در بامیان در دوره های فرمانروایی سامانیان، غزنویان و غوریان (بر اساس یافته های من یک دوران بزرگ)، تا ویرانی بامیان به وسیله چنگیز در ۱۲۱۲ م. و شکست خوارزمشاهیان، صورت گرفت. تاریخ نگاری این رویدادها، بار دیگر در نتیجه کاوش هایم در صومعه شرقی (م. ر.) درست زیر صخره میان دو پیکره بودا، و چار بار کاوشم در شهر شاهی (و. ر ۱، ۲، ۳، و ۵). انجام گرفته اند. در آخر، همچنان ساحه غوری در «تپه الماس» که نزدیک شهر غلغله، قرار دارد.»

در ویکی پیدیا در باره تندیس های بامیان آمده است:

مجسمه های بودا در بامیان[194]:

«...پیکره ۵۳ متری بودا (سرخ بت یا صلصال) در یک تالار غارکوه سنگی تراشیده شده بود که ارتفاع اش ۵۸ متر اندازه‌گیری شده است. پیش از انفجار و نابودی، زینه مارپیچی و پله‌هایی در پهلوی پیکره بودا (در دل کوه)، در سنگ کوهپاره تراشیده شده بود که گردشگران و دبیرستانی‌ها از راه آن بالای فرق سر بودای بزرگ بالا می‌رفتند. سقف تالار با تصویرهای شخصیت هایی از تمدن‌های گوناگون نقاشی شده بود که با شخصیت‌های هندواروپایی مانند تصویر رومی و رومن کاتولیکی شباهت داشتند. عده یی از دانشمندان این نظریه را مردو می‌دانند زیرا در آن زمان دین عیسویت وجود نداشت. و اما باستان شناسان اروپایی گذشته تراشیدن این پیکره‌ها را *بین سال‌های ۳۰۰ و ۷۰۰ میلادی* می‌دانند که دین عیسویت از سوی روم شرقی استانبول (کنستانتینوپل (امپراتوری روم شرقی) عیسویت را به نواحی شرقی ایران زمین آوردند.

پیکره ۳۵ متری بودا (خنگ بت یا شهمامه) در یک تالار و یا غارکوه سنگی که ارتفاع اش ۳۸ متر اندازه‌گیری شده است، ترشیده شده است. یعنی که بلندی تاق شاهمامه دو متر از تندیس بزرگتر است. هنوز بزرگی تندیس های حتی از سوی باستانشناسان معتبر به ارتفاعات گوناگون پنداشته شدند. واما گروه پژوهشی دانشگاه ارتش آلمان مونشن (مونیخ) بلندی را در سال ۲۰۰۳ میلادی اندازه گیری کردند که ارتفاع تاقچه‌ها ۵۸ متر و ۳۸ و ارتفاع پیکره‌ها که به همان اندازه می‌باشند که باستان شناسان در سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی بدون نور لیزر اندازه‌گیری کرده بودند. پژوهشگران دانشگاه نظامی مونیخ اندازه‌ها را، برای اندازه صلصال از پا تا سر ۵۳ متر و دیگری ۳۵ متر اندازه کردند.

صلصال که زن اش مامه شاه بود، در تختی استاده بود و نه در روی زمین. اگر به اعداد پیکره‌های بامیان نگاه ژرف کنیم، می‌یابیم که یک عدد عکس عدد دیگر اند. صلصال سمبول مرد گفته شده و شاهمامه سمبول زن، در میان این دو، هشت واحد کوچک دیگری وجود دارد که نماد فرزندان می‌باشد طرزی یک تندیس خوابیده را خواست ثابت نماید که هزار فوت یعنی برابر به برج ایفل و در خارج از افغانستان به اندازه ۳۲۳ متر گفته شده است. این دو از هم در فاصله واحد ۸۰۰ متری قرار داشتند. در آیین زردشتی و در ادیان هندویسیم عدد هفت عدد مقدس گفته

[194]. با اندکی ویرایش و فشرده سازی-گ.

می‌شد. در دین بودایی به همین هفت نیکوی راه هشتم (*تمرکز نیک*) به عنوان راه اصیل هشتگانه افزوده شد. عدد هشت عدد مبارک شد.

ماهیت:

بزرگترین بت صلصال نام دارد به معنای گل خشکیده و بت دیگری شهمامه به معنای شهبانو نام دارد. به نظر کهزاد گرچه در قرون نخست میلادی تا آمدن اسلام، بامیان مرکز فرهنگی و دینی بوداییان بوده است اما تندیس‌های ایستاده چندان ربطی به بودا ندارند، زیرا آن ها قطعاً چهره یک مرد و زن را نمایش می‌دهند. در حالی که بودا هیچگاه در کنار همسرش دیده نشده است. نظریه دیگری که منجر به بودایی بودن تندیس‌ها شده است به این صورت است که چون بت صلصال کوچکتر از اندازه یی که می‌خواستند، شد به ناچار در کنارش شهمامه را تراشیدند.

پیشینه:

گفته های زیادی در مورد ساخت مجسمه‌های بودا در بامیان وجود دارد. باستان شناسان می‌گویند احتمالا این بناها در بین سال‌های۳۰۰ و 400 میلادی ساخته شده است. بعضی‌ها هم با دقت بیشتر می‌گویند که مجسمه بزرگ بودا در قرن پنجم میلادی و مجسمه کوچک در نیمه دوم قرن سوم میلادی ساخته شده و دکورهای اطراف آن از جمله آشیانه‌ها در قرن بعدی تراشیده شده اند. اما بعضی باستان شناسان به این باورند که ساخت مجسمه های بودا ۸۰۰ سال پیش از میلاد صورت گرفته است.»

یکی از پژوهشگران هم میهن در کهکشان انترنتی در زمینه می نویسند:

«بوداییان بر حسب چهار حقیقت شریف بودیسم: عشق و محبت (متا)، ترحم و شفقت (کارونا)، خیر خواهی (مدیتا) و شکیبایی(اپیکا) از بودا الهام می گرفتند.

«خنگ» به معناي سپيد است و بنا بر اين «خنگ بت» يا «سپيد بت» نماد «ايزدبانو آناهيتا» (ناهيد) و ديگري (سرخ بت) نماد «ايزد بهرام » (مرّيخ) مي توانسته اند باشند. به ويژه که در داستان هاي کهن، اين دو ايزد- سيّاره به سان دو دلداده نمودار شده اند. در فرهنگ ها نيز نوشته اند که «سرخ بت» و «خنگ بت» عاشق همديگر بوده اند و در ديوان ها اين سروده ها به يادگار مانده است».

گر صبح رخ گردون چون خنگ بتی سازد -تو سرخ بتی از می بنگار به صبح اندر.

در کف از جام خنگ بت بنگر- بر رخ از باده سرخ بت بنگار

خاقانی مروزی

کردی میان سرخ بت بامیان ستیغ- باشی بر آن که خنگ بتی را کنی به چنگ

سوزنی سمرقندی

مردم نادان اگر حاکم داناستی- شحنهء یونان بودی خنگ بت بامیان.

سیف اسفرنگی

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد:

«بامیان شهر و خوره یی در کوهستان میان بلخ و هرات و غزنه است. دژی استوار و شهری کوچک در سرزمینی پهناور که از بلخ ده مرحله و از غزنه هشت مرحله دور است. خانه یی بلند بر ستون های سر به آسمان کشیده و نقاشی شده در آن جا هست که در آن از هرگونه پرنده نمونه یی برای بازدید بیکاران نهاده اند. دو بت بزرگ و بلند نیز در آن جا در تنهء کوه کنده شده، یکی از آن ها را سرخ بُد و دیگری را خینگ بُد خوانند. گویند در همهء جهان بی همتا است.»

ترجمه دیگری از همین متن:
«در بامیان بنائی بلند و سر به آسمان است' که آن را بر روي ستون هاي بلند قرار داده اند و در داخل بنا شکل همه نوع پرندگان روی زمین که خدا آفریده نقش است و در داخل عمارت' تندیس دو بت بزرگ است که آن ها را در داخل کوه تراشیده اند و اندازه آن ها از بالاي کوه تا پائین است. نام این دو بت یکي «سرخُ بد » (با دال) و دیگري «خنک ُبد» است. گویند در دنیا بي مانند است.»

حمزه اصفهانی (سده چهارم هجری) مي نویسد: «پرستش و صورتگري بت ها در روزگار طهمورث ایجاد شد؛ بدین سان که گروهي از مردم, وقتی عزیزان خود را از دست مي دادند، براي تسکین دردهاي خود مجّسمه هایي همانند مردگان خود می ساختند. پس از مدت ها کم کم پرستش مجسمه ها در نظر ایشان جلوه نمود و به عنوان این که مجسمه ها واسطه

میان ایشان و خدا و مایه نزدیکی و تقرّب اند، به پرستش آن ها پرداختند.»

«منظومه مثنوی اثر عنصری شامل داستانی محلی مربوط به دو بت خنگ بت و سرخ بت در بامیان بلخ است. این داستان را ابوریحان بیرونی به عربی ترجمه کرده و نام آن را «حدیث صنمی البامیان» گذاشته است.»

«شیروانی (جهانگرد سده یازده دوازده هجری) نوشته است: «... و چند صورت دیگر نیز به صورت انسان تراشیده اند؛ از جمله دو هیکل بزرگ که مونث و مذکر آن را ظاهر کرده اند. مذکر (مرد) آن موسوم به «صلصال» و مونث (زن) آن موسوم به «شمامه» است. طول هر یک شصت ذرع و عرض آن شانزده ذرع است. جمیع اندام و اعضای آن دو صورت را ظاهر نموده اند و پشت آن ها را به کوه داده و کمال صنعت را ظاهر کرده اند. و در زبان مردم به بت بامیان مشهور است و در کتاب های اخبار نیز همین گونه ذکر شده است. در زیر آن بت ها غاری است طولانی و راهش باریک و بسیار تاریک. نگارنده گوید که من آن غار را دیدم؛ اما به آخیر نرسیدم و از بانی آن غار و بت ها، از هر که پرسیدم از روی تحقیق چیزی نشنیدم.» [2]

فرهنگ آنندراج و برهان قاطع و رشیدی و انجمن آرای ناصری و... نوشته اند: «بامیان در میان کوهی است و در آن کوه دو صورت است از سنگ تراشیده و گفته اند که ارتفاع هر یک از آن ها به قدر شصت ذَرع و عرض آن شانزده ذَرع و میان آن ها خالی است. چنان که از کف پایشان راه است و نردبان پایه ها ساخته اند که در داخل آن ها و حتی در سر انگشتان آن ها می توان راه رفت و این صُوَر از غرایب صنایع روزگار است و گفته اند که این دو بت را «سرخ بت» (با تاء) و «خِنگ بت» نام کرده بودند و گفته اند که سرخ بت عاشق و مرد و خِنگ بت معشوق و زن بوده است و بعضی این دو بت را لات و منات و بعضی یعوق و یغوث خوانند و گفته اند نزدیک این دو پیکر، صورتی دیگر هست به شکل پیرزنی که نامش «نسرم» بوده است و او را ستوا هم می گویند.»[3]

جوزجانی (سده چهارم هجری) در کتاب حدودالعالم که به زبان دری قدیم است، سرخ بت و خِنگ بت (با تاء و کاف پارسی) نوشته است: «در بامیان دو بت سنگین است که یکی را سرخ بت و دیگری را خنگ بت خوانند...»

واژه شناسی صلصال و شمامه و...:

معنی صلصال خوب معلوم نیست؛ اما شهمامه احتمالا به معنی شاه مادر می باشد. مام در شاهنامه فردوسی به معنی مادر به کار رفته است:
مرا خاکسار دو گیتی مکن/ ازین مهربان مام بشنو سخن

احتمالا تندیس صلصال را چون روپوشی به رنگ سرخ داشته، سرخ بُد و تندیس شهمامه را شاید سفید رنگ بوده، خِنگ بُد می گفته اند. فرهنگ رشیدی و لغتنامه دهخدا خِنگ را به معنی مطلق سفید و به ویژه اسب سفید نوشته اند....»[4]

منابع:

[1] معجم البلدان (عربی) ج1، ص330 ذیل کلمه بامیان
[2] زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، چ اول، ص 130 (تلخیص و ویرایش)
[3]محمد پادشاه، آنندراج، چ لکنهو، هند، برهان قاطع، چ سنگی ایران؛
فرهنگ رشیدی/ انجمن آرای ناصری، ذیل بامیان و نسرم و خِنگ بت و سرخ بت./
ترجمه کامل ابن اثیر ، ج27، ص197 / و فرهنگ ایران باستان نوشته پورداود ص304
[4] دهخدا، ذیل بامیان / رشیدی و دهخدا، ذیل خنگ
[5] آثار عتیقه بامیان، ترجمه کهزاد، ص167 و 168
[6] نک : عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان، ص26
[7] آثار عتیقه بامیان، مقدمه مترجم ص20 -25
[8] تاریخ ایران ج۳ قسمت۲، ص۴۰ / تحقیق دانشگاه کمبریج، چ تهران، امیر کبیر

9. چارلز میسن ریس اطلاعات ارتش بریتانیا در هند بوده است وی کسی است که همرای حاجی خان افغان نماینده دوست محمد خان به بامیان رفته و در حین اعدام خاینانه میر یزدان بخش بهسود توسط حاجی خان در کنار او بوده است. رک. سایه روشنی از جامعه هزاره، اثر نایل، بخش میر یزدان بخش، اثر چارلز میسن»

10. جوزجانی، حدود العالم، ص 62 ، چ جلال الدین تهرانی،
11. فرهنگ ایران باستان، پورداوود، ص304
12. حمزه اصفهاني، تاريخ سني ملوك...، چ بيروت، ص31 و32/ و چ برلين ص23.
13. تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص30 و 31.
14. تاریخ مختصر افغانستان، ص29 و 339 / چ سوم تهران

15. آثار عتیقه بامیان، نوشته موسیو کودار و موسیو هاکن، ترجمه احمد علی کهزاد , ص 7»

پیوست شماره...

یادداشت:

مبحث کنونی کامل نخواهد بود، اگر اطلاعات دست داشته را در پرتو روابط تاریخی با چین به بررسی نگیریم. زبان و فرهنگ ایرانی و چینی در درازای تاریخ تاثیرات شگرفی بر یک دیگر داشته اند که دردمندانه تا کنون در باره آن بررسی های بایسته انجام نگریده است. در کل، چین شناسی برای ما رشته بیخی نوی است و انتظار نمی رود به زودی در زمینه به دستاوردهای چشمگیر برسیم. در یک سخن، کار بس بزرگی در پیش رو است و باور دارم که شگفتی های بسیاری اندرین راه در انتظار ما است. در این جا نوشته جالبی را که از انترنت برای بایگانی خود بارگیری (دانولود) نموده ام، پیشکش می کنم:

علی اکبر حقی

روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مذهبی ایران و چین[195]

«پروفیسور تریان دولای کوپری بر آن است که چینی ها در حدود بیست و سه قرن پیش از میلاد مسیح، از ناحیه یی واقع در جنوب دریای کسپین به سوی خاور مهاجرت کرده بودند.(1) او دیدگاه خود را به ادله زیر تایید می‌کند:

1) وجود رابطه محسوس میان حروف کتابت زبان اولیه آکاد (2) و چین،

2) شباهت بسیار در قانون، مذهب، مسائل اجتماعی و اصول علمی و معتقدات میان این دو قوم،

3) تقسیم «یا او» (3) (2085-2004 پ. م.)، امپراتور چین، کشور خود را میان دوازده نفر با الهام از تقسیم دوازده‌گانه سوزیان (ایلام) و خوزستان قدیم تقسیم نموده بود.

[195] برگرفته از: «مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز»، شماره دهم (با اندکی ویرایش و فشرده سازی)

4) پرستش شانکتی(4) و شش وجود قابل احترام با تقلید از خدای بزرگ سوزیان و شش خدای دست نشانده او (5)

افزون بر این، وی می‌نویسد که میان نام «نای هوانگتی» و نام «ناخونته» پادشاه ایلام شباهت وجود دارد. (6) چینیان در قدیم کشور خود را به جای چین «جونگو» می‌خواندند و شاید ایرانیان نیز در گذشته‌های دور از این نام کار می گرفتند. احتمالا چین تغییر و یا دگرگون یافته یی از کلمه «تیسین» باشد و برگرفته از نام دودمانی است که از سده ششم پیش از میلاد تا سده سوم پس از میلاد بر بخشی از چین فرمانروایی می‌کرده است. (7)

چین به رغم تاریخ و فرهنگ کهن خویش، مدت ها در نزد مردمان آسیای غربی و اروپاییان ناشناخته بود چون امپراتوران این سرزمین بیشتر در اندیشه گسترش نفوذ خود در سرزمین های جنوب و جنوب خاوری بودند و به سرزمین های شمالی و باختری، که قبایلی نیمه وحشی در آنجا زندگی می‌کردند، توجه چندانی نداشتند. در ضمن چینی ها می پنداشتند که همه اقوامی که در پیرامون آن ها زندگی می‌کنند، وحشی و بربرند. (8) اما این فکر باطل پس از سفر گروهی از مردم کنجکاو چین برای مطالعه در آداب و رسوم اقوام آسیای جنوبی و جنوب غربی از میان رفت.

پس از تشکیل دولتی یونانی در باختر، روابط چین با آن دولت آغاز گردید و نمایندگانی برای برپایی مناسبات اقتصادی و سیاسی عازم آن دیار شدند. اینان در گزارش خود برقراری روابط با دولت باختر (بلخ) را به دلیل دوری و ناامنی راه مقرون به صرفه ندانستند. زیرا طوایف وحشی یوئه‌چژی نیز راه عبور باختر و رخج را به چین سد کرده بودند و در تاراج و کشتار مسافران و تجار درنگ نمی‌کردند. فغفور چین سفیری نزد یوئه‌چژی‌ها فرستاد ولی سودمند واقع نشد. این سفیر که چانگ کی ین نام داشت، در سال 126 پ. م. بدون اخذ نتیجه بازگشت و در طول راه دو بار آماج حمله هونوها قرار گرفت.

سرانجام، در سده دوم پیش از میلاد، در چین جهش اقتصادی به وجود آمد که ووتی- امپراتور چین را قادر ساخت سیاست خارجی پویایی را به ویژه با غرب در پیش گیرد. یعقوبی در باره روابط چین و غرب می‌نویسد: «...پادشاه دیگر چین«خرابات» بود که در جوانی پادشاه شد سپس که از جوانی گذشت، کارش بالا گرفت و تدبیرش نیکو شد، کسانی را از طرف خود به زمین بابل و آنچه از کشور روم بدان وابسته بود، فرستاد تا حکمت و صنعت آنجا را بشناسند. از صنایع چین و آنچه از جامه‌هایی ابریشم و جز آن در چین ساخته می‌شود و افزارهایی که از چین صادر می‌گردد،

همراه آنان فرستاد و هم آن ها را فرمود تا از هر صنعت و هنر زیبایی از زمین بابل و روم با خود همراه بیاورند و احکام دینی آن ها را نیک بشناسند. پس برای اول بار کالاهای چین برای تجارت حمل شد.» (10)

ایران که در میانه جهان غرب و شرق قرار داشت، تمدن های سامی، یونانی و رومی را از شرق اقصی یعنی چین و هند جدا می کرد و از این لحاظ می‌توان به اهمیت رسالت میانجیگری یی که اقوام ایرانی در تماس و نزدیکی میان فرهنگ های غربی و شرقی و همچنین در توسعه تمدن جهانی داشتند، پی برد. (11) بازرگانانی که می‌خواستند از ایران بگذرند و از مدیترانه به چین کالا حمل کنند، ناچار بودند راهی قدیمی که بعدها به راه ابریشم معروف شد، در پیش گیرند. این راه از شمال بیابان های ایران می‌گذشت و به باختر می‌رسید و سپس از طریق راه شمال شرقی و پس از عبور از واحدهای آسیای میانه، به چین می‌رسید. (12)

در دوران کهن در حد فاصل دو سرزمین متمدن ایران و چین، قبایلی بیابانگرد بسر می بردند که مرز نفوذ ناپذیری میان دو کشور ایجاد کرده بودند و از راه هجوم به این دو سرزمین معیشت خود را تامین می‌نمودند. ایران و چین در آغاز نسبت به این قبایل حالت تدافعی داشتند. چون ایران نیز توجه خویش را به غرب معطوف کرد، لذا اطلاع چندانی از ارتباط این دو کشور در ازمنه قدیم سراغ نداریم.

روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مذهبی ایران و چین مطالب زیر را در بر می گیرد:

آ) ایران و چین در زمان ماد و هخامنشی،

ب) ایران و چین در پارت،

پ) ایران و چین در زمان ساسانیان.

أ- ایران و چین در زمان مادها و هخامنشی ها:

از روابط مادها و هخامنشیان با چینی‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست و حتا در اسناد چینی هم سخنی از این روابط به میان نیامده است. تاریخنویسان یونانی در نوشته‌های خود نامی از کشور چین نبرده و شاید از کشور کهنسالی مانند چین بی‌خبر بوده‌اند. از جایی که مرزهای کشور باستانی ما در زمان داریوش تا سرحدات چین گسترش یافته بود، بسیار بعید است بگوییم که میان دو کشور هیچگونه مراوده یی

وجود نداشته است. همانطور که در مقدمه آمد، حتا پیش از تشکیل دولت پارس، چینی‌ها با بابل در ارتباط بوده‌اند و «اطلاعات نجومی مصریان و حتا مردم چین نیز ظاهرا زیر تاثیر معلومات بابلی‌ها قرار گرفته و در چین مخصوصا عین عقیده بابلی‌ها در باره عالم فلکی (دنیای بزرگ) و عالم انسانی (دنیای کوچک) رواج داشته است. (13)»

انصافپور می‌نویسد: «معاملات بازرگانی که در دوره هخامنشیان با دورترین نقاط متمدن دنیای آن روز مثل چین، هند، یونان و افریقا صورت می‌گرفته، از وجود بازرگانان متمول و صاحب دستگاه و کاردان خبر می‌دهد (14)».

در سال 524 پ. م. به هنگام لشکرکشی کمبوجیه، تجارت «مو» به حبشه رسیده است و سپس در سال 126 پیش از میلاد از ایران و از راه فرغانه توسط سردار چانک کی ین به چین برده شد و از آن شراب ساختند. این میوه را در چین «پوتار» (15) نامیده‌اند. (16) در سده های پیش از میلاد سفیری به نام چانگ چین به دربار ترکستان شرقی رفت و در دو قرن بعد سپاهی به فرماندهی سردار پان چائو به ختن حمله برد و حتا درفش چین را بر سواحل دریای کسپین برافراشت. (17)

ب-ایران و چین در زمان پارت ها:

از سده دوم پیش از میلاد دولت روم عامل مهم اقتصادی در حوزه دریای مدیترانه بوده است. فتوحات این دولت، ثروت های دنیای قدیم را به سوی خود جلب کرد و مصنوعاتی چون ابریشم، دارو، عاج، عطریات، سنگ های گرانبها را از چین و هند به سوی خود روان ساخت و در عوض محصولاتی چون مفرغ، شیشه، شراب، روغن و طلا به چین و هند صادر کرد. اما ایران در تجارت جهانی همچنان وظیفه یا نقش میانجی داشت و این بدان معنا است که کاروان ها جاده‌های آن را می پیمودند. (18) در ایران مراکزی برای بازرگانان، دلالان، کاروانیان، و همچنین تشکیلات ویژه یی برای دریانوردان و حمل و نقل دریایی تاسیس گردید. گسیل سفیر از چین به دربار اشکانی باعث شد تا روابط مستقیمی میان دو کشور ایجاد شود، (19) از سده یکم میلادی کالاهای بازرگانی از راه ایران وارد سرزمین دولت کوشان می‌شد که بخشی از آن ها از راه پامیر و ترکستان چین به سرحد چین حمل و بخشی دیگر از طریق راه های هندوکش به هند فرستاده می‌شد.

هدف از مبارزه روم در برابر پارت، همانند مبارزه یونانیان و مقدونیان، این بود که به راه های تجاری دست یابند. در این مورد بسنده است به همجوار بودن پارت و هندوستان و روابط عمیق متقابل آنان از یکسو، و مناسبات بازرگانی آنان با چین، که منافع هنگفت در برداشت، از سوی دیگر، توجه شود. (20) طبق گزارش سفیران چین، پادشاه تاتسین (روم) همیشه آرزومند بود که با چین ارتباط برقرار کند و لیکن «آنسیه» (پارت ها) مانع آن بودند و اصرار داشتند تا داد و ستد و کالاهای ابریشمی چین با خود آن ها باشد. (21)

چژان تسیان، عامل دولت چین، برای تحقیق در وضع سیاسی و تجاری سفری به سرزمین پارت کرد. وی بذر رز و جو را از خاک پارت با خود به چین برد. (22) افق سیاسی پارت در آن زمان وسیع بود و با اقصی نقاط شرق آمد و شد داشتند. گسترش مناطق زیر سلطه چینی‌ها به سوی مغرب موجب چنین وضعی بود (23) و شاید پیشروی اشکانیان به سوی شمال شرق نیز علت دیگر آن بوده است. زیرا: «سفیر چین که در حدود 129 پیش از میلاد به باختر آمد، سرزمین های واقع در خاور دریای کسپین را به انضمام مرو و جایگاه اقوام ماساژت را جزءقلمرو مهرداد شمرده است.» (24) و در همین زمان است که مهرداد توانست جلو حرکت و هجوم اقوام بیابانگرد و از جمله یوئه‌چژی، که از سده دوم پیش از میلاد از گانسوی چین هجوم خود را آغاز کرده بود، بگیرد. «چئانگ چئین و دیگران از دلبستگی و علاقه پارتیان به تجارت سخن گفته اند و برای ترغیب امپراتور چین به ادامه تجارت، پیشکش هایی به چین فرستاده اند.» (25) همچنین چینیان با سکه های پارت آشنا بودند و از سال 150 پیش از میلاد تاریخنویسان از به کارگیری یک سکه پارتی برای تزیین یک مفرغ چینی سخن به میان آورده اند. (26)

اسب های ایرانی در زمان ووتی (140-87 پ. م.) که همزمان با اردوان دوم اشکانی (127-124 پ. م.) و پسرش مهرداد دوم (124-87 پ. م.) بود، توسط یکی از سردارانش به نام چانک کی ین به چین برده شد. این سردار دوازده سال سفیر چین در آسیای مرکزی بود و همو بود که بذر اسپست (یونجه)، را که خوراک اسب بود، نیز از ایران درخواست کرد. چینیان اسب های زیبای ایرانی را به اسب های زشت و کوچک بومی ترجیح می‌دادند و اسب های ایرانی را از نژاد اسب آسمانی (27) می‌خواندند. (28) اسپست در اواخر سده دوم پیش از میلاد به همراه اسبان ایرانی به چین برده و در آنجا به نام «موسو» معروف گردید. این گیاه در چین خوب پرورش یافت و پس از کشف امریکا به آن جا برده شد،

پس از آن در سده یکم میلادی به ایتالیا راه یافت. (29).

به هر حال، ووتی- امپراتور چین که از دودمان هان بود، می خواست روابط خویش را با پارت استوار کند تا بلامانع به تجارت بپردازد. (30) ووتی، چانک کی ین را به پایتخت پادشاه اشکانی گسیل داشت. وی و همراهانش با عزت و احترام پذیرفته شد و هنگام بازگشت هیاتی از سوی شاه ایران با آن ها همراه گشت. این هیات هدایایی، از جمله تخم شترمرغ و تعدادی شعبده باز و جادوگر، به چین برد. (31) «مهرداد نه تنها نخستین پادشاه ایرانی است که باب ارتباط و مناسبات با جمهوری بزرگ غرب باز نمود، بل که سفیر چین را نیز به دربار خویش پذیرفت.» (32)

شأن و حیثیت مهرداد با آمدن هیات سفارت چین که از جانب ووتی فرستاده شده بود، افزونی گرفت. (33) فرستادن سفیر به چین و روم پیوندی میان چین و روم پدید آورده و در این زمان پارت بیگمان نیرویی جهانی به شمار می‌رفته است. (34) در حدود سال 115 پیش از میلاد، مهرداد با امپراتور چین معاهده یی مبنی بر تسهیلات بسیار در امور تجارت بین‌المللی منعقد کرد که در آن ایران، به عنوان کشور ترانزیت، حلقه ارتباطی را که دارای اهمیت اساسی بود، تشکیل می‌داد. (35)

پس از مبادله سفیر میان چین و ایران انار (36)، یونجه، اسفناج، (37)، مو، خیار، پیاز، زعفران و یاسمن به چین برده شد و کشت این گیاهان در آن کشور آغاز گردید. (38) پسته، بادام، انواع سبزی‌ها، و گل های مختلف نیز ایران به چین رفت (39) و در عوض آهن، زردآلو، و هلو، از چین به ایران آورده شد. (40)

در سال 97 میلادی و در زمان پادشاهی خاقان هو، پان چائو- سپهسالار کل، کان ینگ را به سفارت شام گسیل داشت. هنگامی این فرستاده به شهر مسن (میشان، خوزستان) رسید، دریانوردان بدو گفتند که سفر وی به روم سه ماه به درازا خواهد کشید و او با توجه به طول زمان، از انجام این سفر نومید گردید. (41)

چهار سال بعد، یعنی در سال 101 میلادی پادشاه پارت، که نام او را به چینی مانچیئو ثبت کرده اند و ظاهرا همان فیروز است، حیواناتی چون شتر مرغ و شیر (42) به عنوان هدیه از مسن برای خاقان چین فرستاده است. (43)

تاریخنویسان چین اطلاعاتی نیز در باره پایتخت اشکانیان به دست می‌دهند و این موضوع نشان از ارتباط و اقامت مداوم و طولانی سفیران در دو کشور است. یکی از تاریخنویسان چینی نوشته است: «تیسفون پایتخت ایران (به زبان چینی سوهلی) بیش از یکصد هزار خانوار دارد. زمین آن هموار است و اشیایی چون طلا، نقره، مرجان، عنبر، بلور، الماس، شیشه آلات، پارچه های ملیله دوزی، قلاب دوزی، پنبه، قالی، پرده و کاغذ دیواری در آنجا پیدا می‌شود. هوا بسیار گرم است و مردم در خانه ها یخ می‌گذارند. زمین بیشتر ریگزار و برای آبیاری آب را از راه قنات یا کاریز به کشتزار می‌رسانند و از غله و حبوبات پنج نوع در آنجا پیدا می‌شود. اسب خوب دارد و الاغ بزرگ (قاطر) و شتر و شیر و مرغی که تخم بزرگ می‌گذارد و مانند شتر است، زیاد دیده می‌شود». (44)

پ- ایران و چین در زمان ساسانیان:

1- **سیاست:** روابط ایران و چین در دوره ساسانیان (651-226 م.) توسعه و گسترش یافت. اردشیر بابکان (241-226 م.) نخستین پادشاه ساسانی برای گردآوری اوستا گروهی را به هند و چین گسیل داشت تا از همه کتاب هایی که در آن جا وجود داشت، نسخه برداری کنند. در کتاب وئی شو (45)، که تاریخ دولت پی وئی می‌باشد، از ورود ده هیات سیاسی ایران به چین در سال های مختلف (46) گزارش شده است و در زمان هسی وئی (556-535 م.) و نیز در سال 553، از ایران به چین سفیر اعزام شده است. (47).

بر طبق نظر مسعودی، پس از آن که انوشیروان به پادشاهی رسید، شاه چین نامه یی به این عنوان به او نوشت: از فغفور پادشاه چین و صاحب قصر در و گوهر... به برادرش خسرو انوشیروان». پادشاه چین هدایایی نیز برای خسرو انوشیروان می‌فرستد از جمله اسبی از مروارید که چشم های سوار و اسب از یاقوت سرخ و دسته شمشیر سوار از زمرد گوهرنشان بوده است. همچنین جامه ابریشم چینی طلایی رنگ که تصویر شاه چین با زیور و تاج بر آن نقش شده بود. (48) و کریستن سن می‌نویسد: «در جمله آیین بارگاه انوشیروان آن بود که سه کرسی زر نهاده بود و از این سه کرسی یکی جای ملک چین بودی...». (49) خسرو انوشیروان نیز سفیری به دربار فغفور چین فرستاد که هر چند هدف آن دقیقا روشن نیست اما شاید، برای دفع هجوم ترکان به سرزمین باختر (بلخ) که امپراتور چین نیز از حملات آنان به ستوه آمده بود، تقاضای همراهی و مساعدت نموده باشد. (50).

با ظهور اسلام و گسترش آن به کشورهای همسایه و از جمله ایران، یزدگرد سوم، که زیر فشار سیاسی و نظامی قرار گرفته بود، در سال 639 میلادی با گسیل هیاتی به چین، از فغفور تقاضای کمک کرد ولی فغفور به عذر دوری راه از فرستادن هر نوع کمک خودداری نمود. (51) اما این کوشش یعنی تقاضای کمک از چینیان متوقف نشد. زیرا، بر طبق نقل مسعودی، پیروز، نامه یی در زمینه هجوم اعراب به ایران برای امپراتور ونگ مینگ یوان فرستاد. امپراتور فرماندار شهرستان نان‌یو در استان لونگ را به غرب فرستاد و آن جا را به شهرستان هایی تقسیم کرد. قلعه چی لینگ مقر فرمانداری کل ایران شد و پیروز به فرمانداری کل آن منصوب گردید. (52) البته این تدبیرها تاثیر چندانی نداشت و به زودی سراسر سر زمین ایران به دست مسلمانان افتاد.

در سال 673 میلادی پیروز خود به دربار چین رفت و امپراتور سپاهیانی همراه او نمود که به مسیر خود ادامه ندادند و از ترکستان غربی به میهن خویش باز گشتند. اما پیروز به پیشروی ادامه داد ولی به سبب تسلط کامل اعراب بر ایران نتوانست وارد سر زمین خویش شود. او مدت بیست سال در تُخارستان زندگی کرد و اطرافیان زیادش به تدریج از دور او پراکنده شدند. (53)

کریستن سن در باره پیروز دیدگاه دیگری دارد و بر آن است که وی به چین رفت و از خاقان کمک خواست که درخواست او پذیرفته نشد. او در چین می زیست تا این که در سال 672 درگذشت. (54) پس از پیروز، امپراتور چین به پسر پیروز (نرسی) که در چین به صورت گروگان می‌زیست، کمک کرد تا بر کشور خویش مسلط شود ولی او نیز به سرنوشت پدر دچار گردید. زیرا فرمانده پیاده نظام چینی، پی‌سینگ چئین و سربازان زیر فرماندهی او از یاری پیروز منصرف شدند و او به مقصود نرسید. وی به مدت بیست سال در تُخارستان پایید و کاری از پیش نبرد. (55)

نکته شایان ذکر در این رابطه آن است که به هر صورت پس از انقراض دولت ساسانی، شماری از ایرانیان به چین پناهنگزین شدند. در کتاب تزو چیه تونگ چئین آمده است که در سال 787 میلادی دولت تونگ، ایرانیان باشنده شهر چنگ آن، پایتخت دولت تونگ، که در حدود چهار هزار نفر بودند، به عضویت در لشکری به نام شن تس در آورد. نیز در کتیبه یی که به خط پهلوی ساسانی که در شهر سی آن کشف شده، چنین آمده است: «این انوشه روان شاهزاده خانم ماسیس، دختر انوشه روان سردار سوار سی زین سی از خاندان سورن...» (56)

2- **اقتصاد:** کشف سکه‌های شاپور دوم (309-389 م.)، اردشیر دوم (379- 383 م.)، و شاپور سوم (383-388 م.) در تورفان ترکستان، وجود ارتباط تجاری ایران و چین را ثابت می‌کند. (57)

اصولا مبارزات روم و پارت و درگیری های بیزانس با ایران ساسانی، علل عمیق اقتصادی داشته است. بازرگانی خاور و روم در عهد امپراتوران بارها از پیش توسعه یافت. کالاها از مغرب و از طریق بین النهرین شمالی و یا جنوب غربی ارمنستان به ایران و آسیای میانه حمل می‌شد و از آنجا به چین و شمال هندوستان می‌رسید. حمل و نقل کالاهای مشرق زمین نیز از همین راه های کاروان رو صورت می‌گرفت. در داد و ستد خاور، ابریشم یکی از مهمترین کالاها بود و به همین سبب شاهراه اصلی یی، که از راه خشکی به سوی خاور می‌رفت، به نام «راه ابریشم» معروف شد. (58) در زمان ساسانیان، ابریشم چین از راه آسیای مرکزی و سند به ایران می‌آمد و از ایران به روم و سایر کشورهای آسیای غربی صادر می‌شد. در مقابل قالی و مخصوصا قالی های کار بابل، و سمه (59) و جواهر سوریه، مروارید و مرجان دریای احمر و خلیج فارس، پارچه‌های مصر و شام، و نیز ادویه مخدره به چین صادر می‌گردید. همچنین از چین و تبت مشک (60) و حریر و زیره و انواع ظروف به ایران وارد می‌شده است. (61)

تاریخ بخش مناطق غربی چین، ایران را با نام جدید «بو سی» [پارسی-گ.] معرفی می‌کند و فهرستی شامل سی و هفت محصول صادراتی ایران به چین گزارش می‌کند که طلا، نقره، عنبر، مرجان، مروارید، شیشه، عقیق، بلور (کریستال)، الماس، آهن، جیوه، مس، پنبه، پارچه های زربفت، زردچوبه، کندر، فلفل سیاه، صمغ، خرما و گل تاج الملوک (اقونیطون) از آن جمله بوده اند. (62)

ایران که بین چینِ (مولد ابریشم)، و رومِ (بزرگترین مصرفکننده پارچه های گرانبهای ابریشم)، واقع بود، حکم کشور ترانزیت ابریشم خام و ابریشم بافته شده را یافت. هر چند که از سده ششم به بعد، رومی ها با غرس درخت توت مبادرت به تهیه ابریشم کردند. (63) اما ساسانیان مایل بودند این شعبه از بافندگی در ایران توسعه یابد. در راستای همین کوشش بود که پس از فتوحات در سوریه، دسته های بزرگ نساجان را تغییر مکان دادند و در قلمرو خود و به خصوص خوزستان مستقر ساختند. (64) کارگاه های شوش، گندی شاپور، و شوشتر از نگاه مصنوعات ابریشمی شهرت فراوان یافتند. (65)

در این زمان، افزون بر کالاهای تجاری تجملی، دارو و ابریشم از چین و هندوستان از راه ایران به مصر و کشورهای کناره دریای مدیترانه حمل می‌شده است. (66) با آن که شکر از دیر باز در چین شناخته شده بود، ولی در یک نوشته چینی به شکری که در روزگار ساسانیان به چین صادر می‌شده، اشاره شده است. (67) برتُلد می‌نویسد: «تجارت با هندوستان و چین چه در خشکی و چه در دریا تماما در دست ساسانیان بود». (68) امپراتوری چین نیز از موانعی که دولت ایران بر سر راه ابریشم پدید آورده و به تنها خریدار کالاهای چین بدل گشته بود، ناخرسند می‌نمود. زیرا دولت ساسانی بهای خرید و فروش ابریشم را به میل خود معین می‌کرد و پارچه‌های ابریشم زربفت ایرانی بسیار گران (69) و تنها در دسترس اشراف و بزرگان رومی و پوشش استخوان های قدیسان قرار می‌گرفت. (70)

3-**هنر:** هنر ساسانی در سرزمین‌های شرق ایران که بر اثر عملیات نظامی فتح شده بود، نفوذ کرد و به تدریج به شهرهای دور دست ترکستان چین و حتا خود چین رسید. باید در نظر گرفت که این هنر حالت یک هنر تلفیقی ایرانی-بودایی را داشت. (71) مجموعه نقوش سنگی و اجرای تشریفات مذهبی در برابر آتشگاه، اعطای منصب، جنگ سواران و شکار، صحنه‌هایی هستند که توسط ایرانیان به چین رسید. زیرا بناهای هان ثابت می‌کند که هنر چینی از تاثیر هنر ایرانی بیگانه نیست. (72) گیرشمن بر آن است که روابط چینیان با شاهزادگان دره کابل موجب برخورد هنری بین نقش اسب های ایرانی و اسب بومی چینی گردید. (73) تعداد زنان اسب سوار هم در میان این مجسمه‌های کوچک کم نیست. این ها سوارکاران زن و چوگان باز هستند و چوگان ورزشی است که از ایران ساسانی به چین رفته و در زمان هیوان تسونگ یکی از سرگرمی های مورد توجه یانگ کوئی فی زن محبوب امپراتور، در باغ های بزرگ چئانگ فکان بود. (74)

گنجینه شاهی شوسوئین (756 م.) نشان می‌دهد که تا چه اندازه هنر ساسانی، هنرهای زیبا و تجملی چینی را حتا به هنگامی که سبک جاپانی به خود گرفته‌اند، زیر تاثیر قرار داده است. (75) در میان گنجینه، یک فنجان مدور وجود دارد که اصلا ایرانی است و پس از آن که پایه یی شکسته، پایه یی سیمین برای آن ساخته‌اند. همچنین شکل ایرانی یک ابریق کوچک نشان می‌دهد که از خارج وارد گشته است. شکل یک رباب مرصع به صدف در این مجموعه هست که سبک آن همانند ربابی است که روی یکی از ظروف سیمین ساسانی دیده می‌شود. بر اساس این شباهت‌ها می‌توان حدس زد که شاید این آلت موسیقی از ایران به چین رفته باشد. (76)

شهرت پارچه های مصنوعی عهد ساسانی هم به قدری زیاد بود که حتا کشور چین که سرزمین ابریشم نامیده می‌شد، از آن ها تقلید می‌نمود. یک پارچه در موزه توکیو، که به وسیله یک هنرمند چینی بافته شده است، شکار شیر را به سبک ایرانی نشان می‌دهد. (77)

4- **مذهب:** پس از حمله اسکندر مقدونی و سوزاندن اوستا، که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و در تخت جمشید نگهداری می‌شد، مذهب زردشت رو به ضعف گذاشت. در زمان بلاش یکم و به دستور وی، نخستین اقدام برای گردآوری اوستا آغاز گردید. با تشکیل دولت ساسانی، که مغان در پیدایش و ایجاد آن نقش مهمی بر عهده داشتند و اردشیر خود مغزاده بود، جمع‌آوری اوستا دنبال گردید و از زبان اوستایی به زبان پهلوی ساسانی بر گردانده شد. در زمان شاپور یکم (241-271 م.) آنچه که از اوستا به طب، ستاره‌شناسی، فلسفه، و جغرافیا مربوط بود، از آثار موجود یونان و هند جمع‌آوری شد و بدین اوستا الحاق گردید. به این اوستا رسمیت قانونی داده شد و با پشتیبانی دولت در سراسر متصرفات ساسانی رواج یافت و از طریق ماوراء النهر، توسط سغدی ها به چین رسید.

دین زردشت در بین سال های(516-519 م.) برای نخستین بار در چین ظاهر شد و امپراتوران چین از آن استقبال کردند. به گفته تاریخ توبا وی، امپراتور- لینگ تای خو (78) در بازدید از کوه های سونگ کا در ایالت هونان، اجرای مراسم مذهبی نامنظم و گوناگون را منسوخ کرد اما خدای آسمان خارجیان به صورت استثناء باقی ماند. (79) مذهب زردشت در کتب چینی به نام هسیئن چیاو مضبوط است و در جلد صد و دوم کتاب وئی شو در ضمن تعریف از سمرقند برای نخستین بار با این کلمه بر می خوریم. کلمه هسیئن چیار از دو واژه هسیئن (خداوند) و چیاو (آسمان) ترکیب یافته و به معنای خداوند آسمان است. در وئی شو آمده است: مردم ایران خدای آتش و خدای آسمان را پرستش می‌کنند. مولف چیو تنگ شو می‌گوید که مردم ایران خدایان آسمان، زمین، آفتاب، ماه، آب، و آتش را می‌پرستند. (80) بنا به روایت وئی شو در زمان پی وئی (354-86 م.) در برخی از شهرهای حوزه تاریم مثل ین چی (قره شهر کنونی) و کاوه چنگ (قره خواجه کنونی) مذهب زردشت رواج داشته و نفوذ این مذهب، به دربار چین رسیده بود. (81) همسر هسوان و تی (82) (500-515 م.) به نام لینگ تائی هو نیز به دین زردشت گرویده بود و امپراتوان دودمان پی چی (550-577 م.) و دومان پی چو (83) (556-581 م.) نیز از پیروان این مذهب بودند. (84) در سال 621 میلادی در شهر چنگ آن (سی آن کنونی) آتشکده یی ساخته شد. در همان سال

کرسی ریاست آتشکده نیز موسوم به سا پاو (85) دایر گردید و این مقام همیشه به دست یکی از زردشتیان ایرانی نژاد سپرده می‌شد. (86) و تسونگ (841-846) که ایمان کاملی به تائوایسم داشت، فرمانی در باره آزار پیروان مذاهب خارجی صادر کرد ولی اعتقاد به مذهب زردشت کاملا از میان نرفت و تا زمان سونگ و یوان پاره یی از مردم، پیروان آن دین بودند. مطابق منابع چینی در زمان سون چندین آتشکده بر پا بوده است. (87)

مذهب مانی نیز همانند مذهب زردشت در چنین نفوذ کرد. بر طبق نقل یعقوبی، شاپور تنها ده سال کیش مانی داشت. پس از آن مانی از کشور ایران اخراج و قریب دهسال در سرزمین های آسیای مرکزی سرگردان بود تا هند و چین نیز رفته است. (88) و به استناد جلد 39 کتاب قدیمی چین فو تسو جین یعنی کتاب دینی، به دربار تانگ آمده است. (89) از سال 732 میلادی طبق فرمان امپراتور چین، مذهب مومونی (90) یا مارمانی (91) آزاد گردید. طبق فرمان دیگری در سال 768 و 771 میلادی اجازه ساختن معابد در بعضی از نقاط به آن ها داده شد. در سال 763 میلادی رییسان اویغور مذهب مانی را پذیرفتند و تا زمانی که قرقیزها بر آن ها فائق نیامده بودند، مذهب مانی مذهب رسمی آن ها بود. (92)

بی تردید تا سده سیزدهم میلادی، یعنی هنگام حمله چنگیز، پیروان مانی در چین آزاد بوده‌اند و از این تاریخ به بعد هر چند بر اثر مخالفت مغولان با این مذهب و کشتار عده یی از پیروان آن، این مذهب ظاهرا از میان می‌رود اما پیروان مانی پنهانی از تبلیغ بدان دست بر نمی‌دارند. اسناد و مدارک مربوط به مانویان نه تنها به زبان های ایرانی میانه (پارتی، پارسی میانه، سغدی و...) است بل که به زبان های اویغوری و چینی نیز در دسترس می‌باشد. (93)

جالب است بدانیم که علی رغم مشهور، کوشانیان کتاب مقدس بودا را به چینی ترجمه نکرده بل که یک شاهزاده اشکانی، که در این زمان در چین می‌زیست، بدان مبادرت ورزیده بود. (94) در دوره اشکانیان به علت گذشت و بردباری مذهبی و علل دیگر، آیین بودا در شمال شرق و مشرق ایران پیروان بسیار به دست آورد و حتا برخی از شاهزادگان اشکانی به این دین گرویده و به تبلیغ و انتشار آن همت گماشتند. نیلسون دوبواز می‌نویسد: یکی از شاهزادگان اشکانی در سال 148 میلادی به چین مسافرت کرده و هموست که در تاسیس و انتشار مذهب بودایی در آن کشور سهم عمده یی داشته است. (95) نام این شاهزاده به گفته منابع

چینی، آن‌شی بوده که در اندک زمانی زبان چینی را فراگرفته و متون مهم بودایی را ترجمه کرده است. به روایت تاریخنویسان بودایی، او در حدود صد و هفتاد و شش متن را به چینی ترجمه کرده است که پنجاه و پنج متن آن امروزه در دسترس می‌باشد. از دیگر پژوهشگران بوداشناس ایرانی که نقشی در ترجمه کتب بودایی به چینی داشته‌اند، از آن شوآن، جی جانگ و ان هوان می‌توان نام برد. (96) ان هوان که از شاهزادگان اشکانی است، مردی نیک نفس بود. برای اشاعه آیین بودا به چین رفت و مورد توجه فغفور قرار گرفت. او بعدها به درجه سرهنگی در ارتش آن کشور مفتخر گردید. (97)

در ضمن، همان گونه که مانویت و مسیحیت از کشور ایران به سرزمین چین نفوذ نمود، با پذیرش اسلام از سوی ایرانیان و بر افتادن دین زردشت و مانوی، کم کم اعتقادات اسلامی نیز به سر زمین چین که پیوسته با ایرانیان در تماس بودند، راه یافت و سپس با گسیل نمایندگان مذهبی از سوی دربار عباسی، زمینه برای نفوذ بیشتر دین اسلام در آن سر زمین فراهم گردید و هر چه بر این دامنه نفوذ افزوده می‌گشت، از گسترش مانویت کاسته می‌گردید.

تحقیقات تاریخی ثابت کرده است که این اعراب و ایرانیان بودند که دین اسلام را به مردم چین معرفی کردند. در آغاز، بیشتر مسلمانانی که به چین می‌آمدند، از مردم بندر سیراف واقع در خلیج فارس بودند. دین اسلام در زمان تانگ و سونگ در داخل چین، انتشار یافت و در دوره یوان، به نفوذ بیشتری رسید. طبق نوشته جامع التواریخ رشیدی، تاریخنویس مشهور ایلخانیان، از میان دوازده استان که در چین است، هشت استان آن متعلق به مسلمانان می‌باشد. در اوایل سده سیزدهم میلادی، تاخت و تاز مغول ها به سمت غرب منجر به مهاجرت شمار زیادی از باشندگان مسلمان اقوام مختلف آسیای مرکزی، و از جمله ایرانیان به کشور چین شد. این مهاجران از طبقات مختلف بودند و با سکونت گزینی در این کشور با اقوام چینی آمیزش یافتند. از این رو، به مرور زمان قوم هوی که به دین اسلام گرویده بود، تشکیل گردید. مسلمانان چین اسامی پنجگانه نماز را به تلفظ زبان فارسی بیان می‌کنند: نماز بامداد، نماز پیشین، نماز دیگر، نماز شام و نماز خفتن. (98) بحث نفوذ اسلام به چین، نیاز به مقالات مستقلی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

نتیجه‌گیری :

بر اساس آنچه تا بدین جا گفتیم، می‌توان بدین نتیجه رسید که ایران از کهن‌ترین دوران با چین در زمینه‌های گوناگون سیاسی، بازرگانی، هنری، و مذهبی روابط متقابل داشته‌است. اگر چه این روابط در دوره ماد و هخامنشی به خوبی روشن نیست اما چنین حالتی در دوره اشکانی تا اواخر دودمان ساسانی، به دلیل وجود مدارک مستند تاریخی وجود ندارد. نقش کشور ایران به عنوان میانجی بین غرب و شرق در جهان آن روز حکایت از آن دارد که ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی از روزگار باستان تا کنون نقش استراتژیک مهمی در زندگی مردم جهان داشته است.

منابع و یادداشت ها:

(1) آذری، علاءالدین، «روابط ایران با کشور چین پیش از اسلام»، بررسی های تاریخی، سال پنجم، شماره آذر و دی، 1349، ص 193 .

(2) Akkadia

(3) Yao

(4) Chang-TiP

(5) دوگلاس، رابرت، «تاریخ چین»، ترجمه حسین جودت، بی‌نا، 1350، ص 10-11 .

(6) همان، ص 13

(7) رضا، عنایت، «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، ص 67 .

(8) عباراتی که چین ها برای توصیف خارجیان به کار می‌برده اند، عبارتند از: من (Man) دی (ti)، خو (Hu) و رونگ (jung) که همه این ها به معنای «وحشی» می‌باشد. نگاه شود به: تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، تهران: موسسه روابط بین‌المللی، 1356، ص 56 .

(9) دیاکونف و دیگران، «تاریخ جهان باستان»، جلد اول: شرق، ترجمه صادق انصاری و باقر مومنی، چاپ دوم، تهران: نشر اندیشه، 1350، ص 292 .

(10) آذری، علاء الدین، «روابط ایران با کشور چین پیش از اسلام : بررسی های تاریخی، ص 195 .

(11) گیرشمن، رومان، «ایران از آغاز تا اسلام»، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1364، ص 16 .

(12) کالج، مالکوم، «پارتیان»، ترجمه مسعود رجبنیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات سحر، 1357، ص 13 .

(13) آذری، علاء الدین، «روابط ایران با کشور چین پیش از اسلام»، بررسی های تاریخی، ص 194 .

(14) انصافپور، رضا، «تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخی تا پایان ساسانیان»، چاپ دوم، تهران: نشر اندیشه، 1355، ص 256 .

(15) P.U.Tao

(16) سامی، علی، «تمدن هخامنشی»، جلد 2، شیراز: چاپخانه موسوی، 1343، ص 99-198 .

(17) دوگلاس، رابرت، «تاریخ چین»، ص 24 .

(18) گیرشمن، رومان، «هنر ایران»، ترجمه بهرام فره وشی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1350، ص 337؛

و مالکم، کالج، «پارتیان»، ص 74 .

(19) همان، ص 338 .

(20) پیگولوسکایا، ن. و. و دیگران، «تاریخ ایران»، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات پیام، 1354، ص 54 .

(21) همان، ص 526؛

و تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 17. 1350، ص 72 .

(23) گوتشمید، «تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان»، ترجمه کیکاوس جهانداری، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1356، ص 205 .

(24) کالج، مالکوم، «پارتیان»، ص 27 .

(25) همان، ص 69 .

(26) همان .

(27) T.ieh-Ma

(28) سامی، علی، «تمدن ساسانی»، جلد یکم، شیراز: چاپخانه فولادوند، 1341، ص 209 .

(29) همان، ص 201 .

(30) پیگولوسکایا و دیگران، «تاریخ ایران»، ص 49 .

(31) دوبواز، نیلسون، «تاریخ سیاسی پارت»، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات ابن سینا، 1342، ص 31 .

(32) سایکس، سریرسی، «تاریخ ایران»، ترجمه داعی گیلانی، جلد اول، دنیای کتاب، ص 455؛

و تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 14 .

(33) کالج، مالکوم «پارتیان»، ص 29 .

(34) همان، ص 33 .

(35) گیرشمن، «هنرهای ایران»، ص 294 .

(36) انار را در چین میوه پارتی می‌نامیدند. نگاه شود به: آذری، «روابط ایران و چین»، ص 32 .

(37) اسفناج که چینی ها آن را پوه تسای می‌نامند، به معنی سبزی پارسی و شترمرغ را به نام پرنده پارتی می‌نامیدند. (همان، ص 44) .

(38) گیرشمن، «هنر ایران»، ص 340 .

(39) سایکس، «تاریخ ایران»، جلد یکم ، ص 39 .

(40) کالج، «پارتیان»، ص 74 .

(41) دوبواز، «تاریخ سیاسی پارت»، ص 195 .

(42) شیر که در زبان چینی (شی) تلفظ می‌شود، عینا از لفظ فارسی گرفته شده است. در چین مردم از دوره هان

(هن) شکل شیر را در کارهای هنری خود به کار می‌بردند و «رقص شیر» برنامه یی سنتی و خوشآیند برای مردم چین بود و وسیعا در میان مردم رواج یافته بود (آذری، «تاریخ روابط ایران و چین»، ص 27) .

(43) دبواز، «تاریخ سیاسی پارت»، ص 195؛

و کالج مالکم، «پارتیان»، ص 69 .

(44) آذری، «روابط ایران با کشور چین پیش از اسلام»، بررسی‌های تاریخی، ص 203

و تشکری، «ایران به روایت چین باستان»، ص 123 .

Wei-Shu (45)

(46) به گواهی تاریخ «تابا وی» در دوران شسن گوای (519-518) نماینده یی از ایران به چنین رفته است که حامل پیام پادشاه ایران جو خو دو (Chu-ho-to) که شاید تحریفی از نام قباد، بوده است (تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 64) .

(47) کوائچی، هاندا، «روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی»، بررسی‌های تاریخی، شماره مخصوص، سال ششم 1350، ص 160؛

و تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 64 .

(48) مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، «مروج الذهب و معادن الجوهر»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1356، ص 260؛

و تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 65 .

(49) کریستن سن، آرتور، «ایران در زمان ساسانیان»، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات ابن سینا، 1351، ص 434؛

فارسنامه ابن بلخی، ص 97 .

(50) آذری، علاء الدین، «تاریخ روابط ایران و چین»، تهران: انتشارات امیر کبیر، 1367، ص 27 .

(51) مشکور، جواد، «ایران در عهد باستان»، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر، 1347، ص 487 .

(52) کوائچی، هاندا، «روابط سیاست ایران و چین در دوره ساسانی»، بررسی‌های تاریخی، سال ششم، ص 168؛

و کریستن سن، «ایران در زمان ساسانیان»، ص 531 .

(53) کوائچی، هاندا، «روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی»، ص 168

(54)کریستن سن، «ایران در زمان ساسانیان»، ص 531 .

(55)کوائچی، هاندا، «روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی»، ص 169 .

(56) همان، ص 170 .

(57) همان، ص 159 .

(58) پیگولوسکایا و دیگران، «تاریخ ایران»، ص 70 .

(59) وسمه معروف ایرانی بسیار گرانبها بود و شهبانوی چین هر سال مقداری وسمه برای مصرف شخص خود از ایران وارد می‌کرد. (کریستن سن، «ایران در زمان ساسانیان»، ص 149) .

(60) هدایای فغفور چین از قول فردوسی:

ز دیبای چینی و خزر و حریر- ز کافور و عود و ز مشک و عبیر

هزار اشتر بارکش بار کرد- تن آسان زید هر که زر خوار کرد

ز سنجار و قاقم ز موی سمعور- ز گستردنی ها ز کیمال و بور

بیارید از این هر یکی دو هزار- خردمند گنجور بربست بار

گرانمایه اسبان بر زین ستام- بر زین کمر نیز سیصد غلام

ببردند سیصد شتر سرخ موی- ظرافت بسی بود چینی بر روی

(به نقل از آذری، «تاریخ روابط ایران و چین»، ص 81) .

(61) سامی، علی، «تمدن ساسانی»، جلد اول، شیراز: چاپخانه موسوی، 1343، ص 199 .

(62) تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 27 .

(63) به گفته تئوفانس تاریخنویس بیزانس، در زمان امپراتور ژوستی نین(527-565 پیش از میلاد) کرم ابریشم که محرمانه درون یک عصای چوبی جاسازی شده بود، به روم شرقی برده شد و اطلاعات بایسته برای تهیه ابریشم را یک مهاجر باتجربه ایرانی در چین کسب کرد. (تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 22.)

(64) گیرشمن، «هنر ایرانی»، ص 403؛

و: اینوسترانتسف، «مطالعاتی در باره ساسانیان»، ترجمه کاظمزاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1348، ص 9 .

(65) همان، 409 .

(66) چند تن از خاورشناسان فرانسوی، «تمدن ایرانی»، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1337، ص 160 .

(67) سامی، علی، «تمدن هخامنشی»، جلد دوم،شیراز: چاپخانه موسوی، 1343، ص 185 .

(68) برتُلد، «جغرافیای تاریخی ایران»، ترجمه حمزه سردادور، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس، 1358:ص 29 .

(69) یکی از سخنوران نامدار دودمان تانک به نام لی هانگ ینگ در اثر معروف خود به نام «تسان تسوان» به طنز گفته است: «ایرانی مفلس، پزشک بیمار، خانم زیبای چاق و ...» یعنی ایرانی-مفلس، پزشک- بیمار و خانم زیبا-چاق نمی‌شود (یه‌ئی لیانگ، مجله «سیاست خارجی»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مهر و آذر 1366، ص 849.)

(70) رضا، عنایت، «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، ص 3 .

(71) گیرشمن، رمان، «هنر ایران»، ص 354 .

(72) همان، ص 334 .

(73) همان .

(74) همان، ص 335 .

(75) همان، ص 332 .

(76) همان، ص 333 .

(77) چند تن از خاور شناسان فرانسوی، «تمدن ایرانی»، ص 197 .

(78) ing-tai-hou

(79) تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 100 .

(80) کوائچی، هاندا، بررسی های تاریخی، سال ششم، ص 30 .

(81) همان، ص 31 .

(82) Hs ua-wu-ti

(83) Pei-chou

(84) کوائچی، هاندا، «بررسی های تاریخی»، سال ششم، ص 30 .

(85) Sa-chou

(86) کوائچی، هاندا، «بررسی های تاریخی»، سال ششم، ص 32 .

(87) همان، ص 33 .

(88) کریستن سن، «ایران در زمان ساسانیان»، ص 221 .

(89) یه‌ئی لیانگ، «رفت و آمدهای دوستانه بین چین و ایران در زمان قدیم»، مجله سیاست خارجی، شماره 4، مهر و آذر 336، ص 858؛

و تشکری، عباس، «ایران به روایت چین باستان»، ص 107 .

Mo-mo-moni (90)

(91) این دین در چین به نام های گوناگون، مین جیاء (دین روشنایی) مونی جیاء (دین مانی) و مینگ تسونگ جیاء (دین پرستش روشنایی) نامیده می‌شده است. (یه‌ئی لیانگ، ص 857).

(92) چند تن از خاور شناسان فرانسوی، «تمدن ایرانی»، ص، 223 .

(93) لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ، «تمدن ساسانی»، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، ص، 23 .

(94) آذری، علاء الدین، «تاریخ روابط ایران و چین»، ص 28؛ و کالج، پارتیان، ص 96 .

(95) دوبواز، «تاریخ سیاسی پارت»، ص 220 .

(96) تشکری، «ایران به روایت چین باستان»، ص 97 .

(97) آذری، «تاریخ روابط ایران و چین»، ص 28 .

(98) یه‌ئی، لیان، «رفت و آمدهای دوستانه بین ایران و چین در زمان قدیم»، مجله سیاست خارجی،

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دوازدهم
5B
یادمان های نوشتاری
به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام
(تا سده هشتم میلادی)

یادمان های زبان های پارسی میانه ساسانی، پارتی، باختری و خوارزمی

زبان باختری
یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم. شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

چندی پیش بخش های A ،B1 B2 ,B3 ، و B4 پیشکش حضور دوستان گردید. در باره بخش B بایسته است نکاتی را به عرض برسانیم:
با توجه به گرانباری متن و پیچیدگی آن که نیازمند دادن توضیحات ضروری در هر مورد و نیز مقایسه آن با آن چه که در زمینه در آثار چاپ شده به زبان پارسی دری در دست است و نیز با توجه به دشواری پژوهش در زمینه، بایسته دیدیم هر گروه یادمان های مکتوب را جداگانه به دست نشر بسپاریم.

چون در کتاب نخست به معرفی اوستا پرداخته شده است، ما نیز در این جا بر روال گذشته، در آغاز در بخش B1 آن چه را که در باره اوستا در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوریم. همچنین ترجمه بخش هایی از اوستا از ویکی پیدیا به زبان روسی با چند جدول را هم به آن افزودیم. در پی آن، یک نوشته پژوهشی زیر نام **«افسانه های کهن در اوستا»** نوشته یکی از پژوهشگران ایرانی را خدمت پیشکش کردیم.

سپس در بخش دوازدهم B2 ترجمه متن روسی را تقدیم کردیم تا خوانندگان گرامی بتوانند با مقایسه چهار متن، به برداشت های بهتری دست یابند.

در ادامه در B3 نخست آن چه را که در باره زبان سغدی و یادمان های زبان سغدی در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوردیم. در پی آن ترجمه نوشته یی در باره زبان سغدی از زبان روسی را که در همین ویکی پیدیا آمده، پیشکش کردیم. سپس یک نوشته بسیار ارزنده زیر نام «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی» نوشته پروفیسور ورنر زوندرمان، ترجمه آرمان بختیاری که در سایت تحقیقات ایران شناسی آمده، خدمت تقدیم کردیم و در فرجام هم ترجمه متن روسی یادمان های سغدی را پیشکش کردیم و مقاله یی را هم در باره آیین مانوی در پیوست این نوشته آوردیم.

در بخش 12 ب. 4 نخست آن چه را که در باره زبان پارسی میانه ساسانی در کتاب به زبان روسی نوشته شده است، آوردیم. سپس، در پیوست نوشته یی در همین زمینه از بانو داکتر زهره زرشناس را که در دایره المعارف اسلامی آمده است برای مقایسه آوردیم. در پی آن بار دیگر به کتاب بر گشتیم و آن چه را که در باره زبان پارتی و آثار مکتوب به این زبان آمده خدمت پیشکش کردیم. وانگهی برای مقایسه چند نوشته در باره این زبان را از منابع گوناگون آوریم.

اکنون در بخش B5 نخست ترجمه روسی را می آوریم و سپس مقاله جالبی را از پروفیسور ویلیامز ترجمه سینا آریانا باختریان حدمت پیشکش می کنیم.

یادمان های مکتوب به زبان باختری

در اوایل سال های دهه پنجاه سده بیستم ترسایی [1951]، در مسیر راه کابل- مزار شریف، تقریبا در پانزده کیلومتری شهر پلخمری، در دامنه گردنه سرخ کُتل، کاوشگران باستانشناسی فرانسوی، بازمانده های یک پرستشگاه (آتشکده) عهد کوشانیان بزرگ را کشف نمودند. با پیگیری کاوش ها [از سوی هیات کاوشگران به رهبری دانیل شلوم برژه به سال های 1952-1953]، سنگنبشته یی[196] پیدا شد که نه تنها برای تاریخ باختر و شمال غربی هند عهد اواخر دوره هلنی، بل نیز برای زبان شناسی ایرانی اهمیت بزرگی دارد.

سنگنبشته که بسیار خوب حفظ شده است، بیست و پنج سطر دارد و با دبیره یونانی نوشته شده است. در آن نام فرمانروای کوشانی- کنیشکا که حامی آیین بودایی شمرده می شود، نقش بسته است. هر چند هیچ گونه آوندی در دست نیست که کتیبه در دوره پادشاهی خود او ساخته شده باشد.

محتوای عمومی سنگنبشته به شرح زیر است: پس از آن که کنیشکا این نیایشگاه مقدس را ساخت، زمان درازی مرمت کاری نشده بود و متروک بود تا این که کسی از کارگزاران بلندپایه به نام نوکونزوکو (نوکونزوک) به این جا آمد و دستور مرمت و آرایش آن را داد. در پهلوی او، در این امر چند کارگزار بلند پایه دیگر هم شرکت داشتند. خود کتیبه از سوی مهرامان و بورزمهرپور ساخته شده بود که

---

[196]. در باره این سنگنبشته، نخست ماریک در شماره 4 سال 1958 مجله «آریاتیک» پاریس دیدگاه های خود را نوشت. سپس هینیگ در بولتن پژوهش های خاور ی دانشگاه لندن در 1960 ارزیابی های خود را به دست نشر سپرد.

نام های خود را در زیر آن نوشته اند و همین گونه نشان heraldic (برگرفته از واژه ساسانی نشانه ها) های خود را هم حک کرده اند. هدف از ساختن کتیبه، گرامیداشت به مناسبت بازسازی نیایشگاه به دستور نوکونزوک است. قدمت کتیبه را می توان به دوره اوایل فرمانروایی هویشکا متعلق دانست.

در سرخ کُتل همین گونه شمار دیگری از کتیبه های باختری از جمله دوازده فراگمنت کتیبه بزرگ دیواره یی و یک کتیبه متشکل از سه سطر به روی یک سنگ صیقل زده شده و صاف که با رنگ سیاه نوشته شده است، کشف گردیده است.

شمار فراوان کتیبه های باختری در هنگام کاوش ها از یک غار بودایی در نیایشگاه قره تپه در ترمز قدیم به دست آمده است. این کتیبه گرافیتی با خط مورب به روی دیوارها نوشته شده است و یادگار کسانی است که از نیایشگاه بازدید کرده بودند. قدمت این نوشته ها شاید متعلق به سده های سوم- چهارم ترسایی باشد.

در همین جا کتیبه های قذیمی تری که به روی فراگمنت های سرامیک با رنگ سیاه نوشته شده بودند، و نیز کتیبه دوزبانی ساسانی- باختری به روی ...کشف شده اند.

دو کتیبه مورب نوشته شده به روی تخته سنگ ها در چغه تو (در افغانستان مرکزی [در گستره هزارستان-گ.]) یافت شده اند.

کتیبه هایی هم در دره رود توچی (وزیرستان در شمال غرب پاکستان) متعلق به یادمان های متاخر باختری کشف شده اند. در دشت ناور (افغانستان) هم یک کتیبه پیدا شده بود که به شدت خراب شده بود و بسیار به دشوار می شد آن را خواند. اما دردمندانه پس از چندی پس از کشف، به گونه نهایی از سوی بازدیدکنندگان بومی نابود شد.

دستاوردهای کاوش های هیات مشترک کاوشگران باستان شناسیک شوروی و افغانی در گستره شمال افغانستان هم بس شگفتی برانگیز از کار برآمد. در دلبرچین- شهرک باختری واقع در شمال غرب بلخ یک کتیبه دیواری dipinti باختری کشف شد و کتیبه های دیگر که به روی سرامیک نوشته شده اند. افزون بر این، در همان جا پنج فراگمنت دست نوشته با دبیره مانومنتال (یادمانی) یافت شدند. این دست نوشته ها به روی یک ستون پایه مرمری حک شده و با گل اخری ocher رنگ آمیزی شده اند. شاید در آن، کارهای بازسازی از روی محتوا، نزدیک به کتیبه سرخ کتل بازگو می شوند.

در دلبرچین هم چنان سفالینه هایی یافت شده است که یکی از آن ها حاوی مشق های کتابت است. 55

همین گونه، کتیبه های زیر باختری سزاوار یادآوری اند:
1. دو کتیبه صخره یی از اروزگان (افغانستان مرکزی، در شمال غربی قندهار) که تقریبا در سال های 500 میلادی ساخته شده بودند.
2. کتیبه یی به روی فراگمنتی از یک hum گورستانی از شهر دوشنبه متعلق به سده های یکم- دوم ترسایی.
3. کتیبه یی به روی یک ناقوس بُرنزی یافت شده در نزدیکی دشت جمعه (تاجیکستان) که مشتمل بر 17 نشانه منقوش است و متعلق به سده های یکم- دوم ترسایی.
4. دست نوشته ها و نشانه هایی به روی یک ظرف سرامیک در بلخ
5. فراگمنت های نوشته مورب dipinti از کافر قلعه
6. فراگمنت هایی از نامه باختری یادمانی از تپه شاه (از ناحیه شاه ارتوز)
7. فراگمنت هایی از یک شهرک در جنوب ازبیکستان (یالان گوش تپه و زرتپه)
8. کتیبه های dipinti باختری به روی نگاره دیواری افراسیاب و نوشته های گرافیتی یادگاری نوشته شده از سوی بازدیدکنندگان در همان جا
9. نوشته هایی به روی ظروف سرامیک یافته شده از شهرک پنجکنت قدیم
10. نوشته های یافت شده به روی تابلوهای چوبی ستونی. گروه تندیس های یافت شده از ایراتام. در کتیبه شش سطر دیده می شود که بازگو کننده مرمت کاری در مرکز نیایشی بومی در زمان هویشکا است. یعنی از نگاه محتوای خود این کتیبه همانند است با کتیبه بزرگ سرخ کتل. 56
11. کتیبه به روی سطح صخره ها در غاز قره کمر که گمان برده می شود متعلق به آیین میترایی باشد. 57
12. نبشته ها به روی دیواره ها و یا هم سفالینه های خراش یافته و هم با رنگ سیاه (افزون بر آن چه که در بالا یاد شد) در سراسر گستره باختر- تخارستان، هم در شمال و هم در جنوب آمو که متعلق به برهه زمانی درازی تا اوایل سده های میانه اند: در شهرهای کمپیر تپه، میرزاقل تپه، دل ورزین تپه، و قلعه کافرنهان در ویرانه های نیایشگاه بودایی فیاض تپه.
13. چند نوشته کوتاه صخره یی مرتبط با دوره پس از کوشانی همراه با بسیار نوشته های رنگارنگ منقوش دیگر در وادی علیای رود سند در محله شاتیال بر سر راه بزرگ قدیمی به سوی آسیای مرکزی که چندی پیش کشف شدند.

14. علایم به روی سکه های کوشانی، کوشانی- ساسانی و یفتلی و همین گونه، به روی سکه های برخی از فرمانروایان محلی برای مثال چغانیان و به روی سکه های دارای سوراخ های چهارکنج که به گونه یی که می پندارند، در قبادیان ضرب زده می شدند.
15. نوشته های پیدا شده به روی مهرها و به روی کاغذها که بخش بیشتر آن ها در هند به دست آمده اند. 58

برای نوشتن متون به زبان باختری، افزون بر دبیره یونانی، از دبیره دارای خاستگاه آرامی نیز کار گرفته می شد که سنت های دبیرخانه آرامی دوره هخامنشی را ادامه می دادند. برای مثال، در شهرک آی خانم (در شمال افغانستان) سفالینه یی یافت گردیده است به خط آرامی خاوری با متن باختری دارای بار اقتصادی. کتیبه های باختری آرامی عهد کوشانی در جایگاه تپه (در نزدیکی دلبرچین) و در فیاض تپه در نزدیکی ترمز یافت شده اند.

در میان مواد یافت شده از سوی هیات کاوشگری ترکستان خاوری م. فن لِئکُک به سال 1905 هفت فراگمنت یادمان های خط باختری کشف گردید که به روی کاغذ با خط مورب باختری نوشته شده اند (با قدمت تقریبا سده های هشتم- نهم میلادی) که در محافل علمی زیر نام «فراگمنت های یفتلی برلینی» شناخته شده اند. (این فراگمنت ها شاید در یکی از جوامع بودایی ترکستان خاوری که در ترکیب آن ها همین گونه کسانی دارای خاستگاه مناطق گوناگون آسیای میانه شامل بودند رونویسی شده بودند و از دید محتوا عبارت اند ار بقایای متن بودایی).

فراگمنتی از این هم قدیمی تر باختری شناخته شده است (که قدمت آن شاید به سده چهارم میلادی برسد) و به نام «فراگمنت لندنی» یاد می شود و یا هم فراگمنتی از لولان (کردراین قدیم) که شرح آن از سوی توماس به نشر رسیده است. این فراگمنت متشکل بر ده سطر است اما بدون آغاز و انجام و هنوز خوانده نشده است.

گذشته از این ها، در این اواخر دست نویس های باختری در گستره خود تُخارستان هم به دست آمده است، آن هم دارای قدمت بیشتر: هنگام کاوش ها در شهرک کوشانی کمپیر تپه در کرانه رود آمو، چند ده فراگمنت دست نوشته ها به روی پوست درخت توس مربوط نیمه نخست سده دوم ترسایی با متون باختری کشف گردیدند. مگر، دردمندانه، وضعیت این فراگمنت ها به گونه یی است که در باره محتوای آن ها نمی توان به گونه معین چیزی گفت. 59.

یک سند باختری نوشته شده با خط مانوی در کاتالوگ بویس زیر شماره 1224 قرار دارد.

کشف متون باختری در ترکستان خاوری امکان می دهند گمان زد که در آن جا افزون بر جماعات سغدی، کالونی های باختری هم می زیسته اند. کولونی های باختری ترکستان خاوری، به کاربرد (در زندگی روزمره خود) خط دارای خاستگاه یونانی ادامه می دادند. همین خط را آن ها هم چنین برای نوشتن دیگر متون مذهبی، علاوه بر مانوی به کار می بردند. آن چه مربوط می گردد به مانویان باختری، آن ها مانند مانویان سغدی، متون مذهبی خود را با خط مانوی می نوشتند.

گیرشیویچ با مطالعه فراگمنت های باختری از ترکستان خاوری به این نتیجه رسید که یک فراگمنت باختری با محتوای تقریبا آشکارای بودایی و یک فراگمنت دیگر مانوی برای ما امکان می دهد گمان زد که در آسیای مرکزی ادبیات گسترده مذهبی بودایی و مانوی به زبان باختری موجود بوده است. منشای آثار بودایی شاید از نیایشگاه های بامیان و باختر بوده باشند. در عین زمان فاکت فقدان کامل متون مسیحی به زبان باختری شایان توجه است.

پی نوشت ها:

55. در باره یادمان های نوشتاری در باره زبان باختری نگاه شود به: اُرانسکی ص. 207-210،
و نیز: استئبلین- کامنسکی ای. م.، «زبان باختری»، در کتای مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های پارسی میانه»، ص. ص. 314-346
و نیز:
Gershevitch, I.Bacterian Literature.-CHI.-Vol. 3-1983. P.1250-1258
Sims-Williams N. Bactrian Language.-EIr. Vol.34. Fasc. – P. 345-347;
Schmitt R. Iranische Sprchen im Vorislamischen Afghanistan.- AAASH.- T.31, 1985-1988, Fasc 1-2.- S. 85-86.
و همچنین:
راتویلادزه، ای. و.، «در باره جغرافیای کتیبه های باختری»، در نشست «باستانشناسی آسیای میانه»/ تزهای سخنرانی، تاشکنت، 1990./ ص. 85-87،
56. تورگونف، ب. آ.، لیوینتس و.آ.، راتویلادزه ای.و.، «کشف یک سنگنبشته یادمانی باختری در اریاتام»//مجله دانشگاه ملی ارونبورگ، - 1981، شماره 3
57. راتویلادزه ای. و.، «از کشفیات چندِ پیش هیات اعزامی پژوهش های هنرشناسی ازبیکستان به گستره شمالی باختر- تخارستان»// مجله پژوهشکده هنرشناسی، 1990- شماره 4، ص. 142.

58. لیفشیتش و. آ.، Cusano- Indica ، «خاورمیانه هلنستی، بیزانس و ایران: تاریخ زبانشناسی»، مسکو، 1967، ص. 165-171.
59. راتویلادزه ای. و.، «دژ کوشانی کمپیر تپه»// مجله پژوهشکده، 1984-، شماره 2، ص. 88 و 104-106.

یادمان های مکتوب «ناشناخته»:

مساله نامنهاد یادمان های نوشتاری «ناشناخته» به عنوان کتگوری جداگانهء یادمان های مکتوب آسیای میانه پس از پژوهش ها و نوشته های فوسمان به سال 1974 و در باره کتیبه های دشت ناور (در غرب غزنی) مطرح گردید.

کتیبه صخره یی دشت ناور را شاید به یادبود ویما کدفیسس- شاه کوشانی سده یکم میلادی نوشته بودند و شامل سه نسخه می باشد. شاید به سه زبان رسمی دولت کوشانی وقت: باختری، هندی (به دبیره خروشتی) و نسخه سوم به خطی که تا کنون رمزگشایی نشده ناشناخته مانده است.61.

پس از آشنا شدن با این نسخه سوم، روشن گردید که با همین سامانه دبیره یی، کتیبه های دیگری هم نوشته شده اند که تا کنون رمزگشایی و خوانده نشده اند: یکی از کتیبه های سرخ کتل که با رنگ سیاه، به روی تخته سنگی نوشته شده است،62 نشانه های نقش شده به روی یک سفالینه یافت شده از خالچایان (با قدمت سده های دوم-یکم پ. م.) در سرخان دریا 63 و نیز نوشته هایی به روی یک پیاله سیمین از قرغان (گورگان) ایسیک (مربوط سده های ششم-پنجم) در قزاقستان جنوبی. 64.

همین گونه، شمش زرینی یافت شده در شهرک معروف آی خانم در شمال افغانستان با نوشته یی با همان دبیره ناشناخته. مهم است خاطرنشان ساخت که قدمت این نوشته سده دوم پ.م. است. با آن که شهر آی خانم پس از رفتن باشندگان یونانی، از سوی بومیان باشنده گستره پیرامون اشغال شده بود، با این هم کوچیان مهاجم هنوز آن را به گونه نهایی ویران نساخته بودند. 65.

همین گونه نوشته هایی کشف شده است به روی یک سفالینه-پارچه های شکسته ظروف در سایت کاوش شده در ناحیه ترمز، در قره تپه، و نیز در جنوب تاجیکستان- در قلعه کافرنهان (با قدمت سده های ششم- هفتم میلادی) و سرانجام در شهرک مرو قدیم (با قدمت سده های هفتم- هشتم ترسایی). 67.

همه این نوشته ها تا کنون خوانده نشده اند زیرا خط آن ها را تا همین اکنون نتوانسته اند رمزگشایی نمایند. با این هم، مساعی پژوهشگران در زمینه مطالعه این نوشته ها امکان می دهند تا جایی مشخصات عمومی این خط مرموز را دریافت. چنین می پندارند که این خط یک دبیره هجایی یا سیلابی بوده است که از راست به چپ نوشته می شده است و در کل، ظاهرا به خط خروشتی شمال غربی هند نزدیک می باشد. این خط، طی سده های متمادی موجودیت خود (با یادمان های یافت شده از سده های پنجم پ. م. تا سده هشتم میلادی)، متحمل دگرگونی های چشمگیری گردیده است. خط «ناشناخته» را به دو نوع تقسیم می کنند: نوع قدیمی (ناشناخته) که در نوشته های ایسیک و آی خانم دیده می شود، و نوع بعدی آن که شاید دارای چند گونه باشد.

پرسشی که مطرح هست، این می باشد که چه زبان «ناشناسی» پشت سر این خط مرموز و «ناشناخته پنهان است؟

و. آ. لیفشیتس با گذاشتن سه علامه سوالیه؟؟؟ گمان می زند که این زبان می توانسته است زبان ساکی ها باشد. 68 دیدگاه های وی را شمار دیگری از پژوهشگران هم تایید می نمایند که ممکن می پندارند در همین رابطه در باره زبان سایر توده های کوچی- به ویژه آن هایی که دولت یونانو-باختری را بر انداختند، سخن گفت 69. و مستقیما از زبان یوئه شی ها (تخاریان یا کوشانیان) نام می برند. 70 مگر چنین برداشتی از زبان ناشناس خط ناشناخته، هر چه است، تردیدهایی را بر می انگیزد. در گام نخست، به خاطر آن که آیا به راستی دیرین ترین خط اوریجینال آسیایی میانه آفریده کوچی ها بوده است؟ نه توده های دارای دیرین ترین فرهنگ های زمینداری و مسکون؟. از سوی دیگر، توپوگرافی یادمان های یافتگی این خط بر این گونه برداشت تاکید نمی ورزد: یگانه شی یافت شده که به روی آن خط ناشناخته دیده می شود، پیاله یی است یافت شده از یک مجتمع کوچ نشین از ایسیک. اما ممکن است این پیاله را کوچیان از جایی دیگری آورده باشند. به هر رو، بسیار دشوار است این خط را به کوچی ها متعلق دانست.

دیدگاه فوسمان در زمینه بیشتر محتمل تر به نظر می رسد که زبان ناشناس خط ناشناخته را با زبان نیاکان اورمری ها و پاراچی ها پیوند می زند. به گونه یی که او می پندارد، این زبان، زبان کمبوجی های قدیم بوده است که از آن ها در منابع هندی یاد می شود و زمانی در خاور پشته ایران در گستره جنوب هندوکش می زیسته اند. زبان های اورمری و پاراچی به گونه یی که اکنون می پندارند، به راستی یکی از یادگارهای زبان های جنوب خاوری و زبانی بودند که به پیمانه گسترده در جنوب هندوکش گسترش

داشتند. 71 نیای زبان پاراچی در منطقه کابل و نیای اورمری در جنوب دره کابل تا کوه های سلیمان به کار برده می شد. 72 این فرصیه از دید جغرافیایی با محل موقعیت کتیبه دشت ناور همخوانی دارد که منظور فوسمان بود.

اما اکنون دیده می شود که کتله اصلی کتیبه های تازه یافت شده با خط ناشناخته روی هم رفته از مناطق شمال هندوکش اند و در گستره باختر کهن. از همین رو نمی توان گمانه زنی پ. برنار را نادیده گرفت که به باور او خط ناشناخته برای زبان باختری پس از پذیرفته شدن الفبای یونانی به کار می رفته است. 73 این گونه گمانه زنی به نقشه بازیافت های خط ناشناخته به خوبی پاسخ می گوید اما در عین زمان پرسش های بسیاری را بر می انگیزد. از جمله این که چرا باختریان هرگاه خودشان چنین خط قدیمی یی داشتند (که این همه رایج و جا افتاده بود)، خط یونانی را پذیرفتند؟

هرگاه مجاز بشماریم که خط ناشناخته برای همه گروه های زبان های خویشاوند ایرانی پخش شده نه تنها در جنوب هندوکش، بل نیز در شمال آن (در سراسر گستره یی که مولفان عهد باستان یونانی آن را «اریانا» می خواندند)، کار می رفت، و پیش از تهاجم قبایل ساکی در سده دوم پ. م. به این گستره، در آن زبان های ایرانی خاروی رایج بودند؛ شاید بتوان بسیاری از تناقضات را حل کرد. در این چهارچوب، انواع گوناگون خط ناشناخته به راستی می توانستند با زبان های مختلف مطابقت داشته باشند. 74.

کاملا طبیعی است بیندیشیم که این خط کهن در کانون های فرهنگ زمینداری اریانای کهن زاده شده بود. این گونه اندیشه با این فاکت مبتنی می گردد که کشف نشانه های مختلف خراشیده شده یا با خط سیاه نوشته شده به روی سفالینه ها یا دیواره های ظروف که از شهرک های قدیمی هم در گستره جنوب دامنه های هندوکش- در سیستان و هم در شمال رشته کوه های هندوکش- در گستره باختر کهن و مرو و... یافت شده اند، هم متعلق به لایه های سینکرونیک «یاز» II و «یاز» III (سده های هفتم- ششم) بوده اند.75 برخی از این نشانه ها با نشانه های خط ناشناخته همخوانی پیدا می کند. عین چیز را می توان در باره نشانه های یافت شده صخره یی در خوارزم باستان76 و به روی سرامیک های یافته شده از شهرک های آن مانند کوی- کرئلگان قلعه گفت.77

پدیدآیی خط در آسیای میانه در اعماق عهد باستان به گونه پایدار گواه بر موجودیت سنت های زرتشتی و روایات

حماسی ایرانی است که ریشه در تاریخ آسیای میانه دارند. امکان دارد که خط کهن آسیای میانه یی در همان هنگامی پدید آمده بود که خط براهمی (سده های هفتم- ششم پ. م.) در هند.78 هرگاه بپذیریم که سامانه خطی هندی زیر تاثیر سیستم الفبای آسیای قدامی پدید آمده و شکل گرفته بود، خط کهن آسیای میانه یی نیز می توانست دارای همین گونه خاستگاه باشد و به گمان غالب در روند ریختیابی خط هندی همچون گروه واسط و میانجی عمل می کرده است. به ویژه چنین گمانه زنی در قبال خط خروشتی نزدیک به خط «ناشناخته» و در عین حال آشکارا تاثیر پذیرفته از خط آرامی محتمل است.

فرضیه یی که در این جا در باره زبان ناشناس و خط ناشناخته مطرح گردیده است، باز هم ما را به این نتیجه رهنمون می گردد که زبان کتیبه های کوشانی با خط یونانی که معمولا «باختری» نامیده می شود، باختری نه، بل که به زبان مادری دودمان کوشانی (که خاستگاه آن از میان تخاری های یوئه شی- یکی از توده های اسکیتی که در سده دوم پ. م. به سرزمین باختر سرازیر گردیدند)، می باشد. در غیر آن، قابل درک نمی بود که چرا کوشان ها آغاز به آدپتیشن الفبای یونانی برای زبان بومی باختری که از سوی شان تسخیر شده بود، نموده بودند. باختری که مدت ها قبل خط ویژه خود را داشت.

بیگمان پس از تهاجم اسکیت ها به باختر، در کنار زبان مهاجمان تازه وارد (زبان کوشانی یا تخاری) که شاید به کمک الفبای یونانی صاحب خط شده بود، زبان باختری بومی هم به حیات خود ادامه داده بود و درست همین زبان مادامی که حیات داشته و یا مادامی که گویشوران آن، آن را با دیگر سنت های میهن خود حفظ نموده بودند، در خط «ناشناخته» تبارز یافته است.»

پی نوشت ها :

61. Fussman G. Documents epigraphiques Kouchans.- Paris, 1974.
62. Maricq A. Inscriptions de Surkh-kotal (Baghlan)// JA. – 1958. T. 246-217.

63. پوگاچنکووا گ. م.، «خالچایان: در باره مساله فرهنگ هنری باختر شمالی»، تاشکنت، 1966، ص. 59-91.
64. آکیشیف، ک. آ.، «قرغان ایسیک»، مسکو، 1978، ص. 60.
65. Bernard. P. Compagne de Fonilles 1978a Ai Khanoum (Afghanistan)// BEFEO- T. 68-1980
66. ویتوگرایوا و. و.، کتیبه یافت شده با خط ناشناخته در قره تپه، یادمان های بودایی قره تپه در ترمز قدیم،

دستاوردهای کار در سال های 1972-1974، مسکو، 1982، ص. ص. 161-166.
67. لیفشیتس، «سیمای کلی کتیبه هایی با خط ناشناخته» در مقاله «کتیبه یی از دلبرچین»- باختر کهن، مواد و مدارک هیات مشترک کاوشگران شوروی و افغانی در سال های 1969-1973، مسکو، 1976، ص. 165
و نیز:
لیتوینسکی ب. آ.، «مسایل تاریخ و تاریخ فرهنگ آسیای میانه قدیم در پرتو کارهای نو دانشمندان شوروی در سال های 1967-1977»، مسکو، 1977.
و نیز:
Schmitt R. Iranische Sprachen, S. 88.
69 . ماسون و. م. «یادواره های کوچی»، باستان شناسی شوروی، مسایل فرهنگ باستانی، مسکو، 1986، ص. 262.
70. راپئن ک.، «گنجینه هلنی آی خانم»: فرهنگ شهری باختر، تخارستان و سغد»، تاشکنت، 1987، ص. 114.
71. فوسمان، همان اثر، ص. 32-34
72. Kieffer M. Afghanistan. V. Languages.- EIr. –Vol 1. 1983, 5-12.
73. برنارد، همان اثر، ص. 439
74. ویرتوگراودوا، همان اثر، ص. 167.
75. Girshman R. Fouilles de Nad-i-Ali dans le Seittan Afghan.- Revue des Arts Asiatiques. 1939, T. 13, N. 1, PI IV
و نیز:
ماسون، «فرهنگ قدیم زمینداری مرگیان»، مسکو، 1959، ص. 40
همچنین:
زاپارف ش. خ. و راتویلادزه، «کاوش ها در روستای باختری کهن تلاشکان تپه 1، باختر عهد باستان»، سانکت پتربورگ، 1976، ص. 21،
و نیز:
ساریاندی، و. ای.، «زمینداری در افغانستان در عهد قدیم»، مسکو، 1977، ص. 107
76. تولستوف، س. پ.، «در باره مساله خط نیایی خوارزمی»// مسکو، 1974
و نیز همو، «خوارزم قدیم»، مسکو، 1948، ص. 71
77. کوی کریلگان قلعه- یادمان های فرهنگ خوارزم قدیم سده چهارم پ. م.- سده چهارم میلادی، مسکو، 1967، ص. ص. 222-225
78. ای. م. دیاکونف هم از احتمال موجودست کدامین سامانه خطی ابتدایی در آسیای میانه پیش از عهد هخامنشی سخن می گوید. (نگاه شود به: دیاکونف، «ایران خاوری پیش از کوروش»، تاریخ و فرهنگ دولت ایران)، مسکو، 1971، ص. 134.

یادداشت گزارنده:

در این جا چند نکته شایان یادآوری است:

1. یوئه شی ها (ماهبانویان، تخاریان یا کوشانیان)، پس از آن که ناگزیر گردیدند زیر فشار هونوها و اوسون ها، سرزمین های پهناور آبایی خود در گستره توران- از دیوار چین و گانسو و حوضه رود تاریم و دامنه های آلتایی گرفته تا تورفان و کاشغر را ترک بگویند و به سرزمین های غربی بگریزند؛ بر سر راه خود نخست توده های ساکی را از هفترود و سکدیانا (سغد) راندند و مدتی در این سرزمین ها در حوضه علیای رود سیر به سر می بردند. روشن است زبان شان در این مدت از زبان های ساکی و سغدی باستان (که بیگمان به زبان باستانی باشندگان باختر (که بی تردید به زبان اوستایی بسیار نزدیک بود)، و پس از برافتادن هخامنشیان و آمدن یونانیان با دو زبان دو امپراتوری بزرگ جهان آمیزش هایی یافته بود)، تاثیر پذیرفته و دگرگون شده بود.

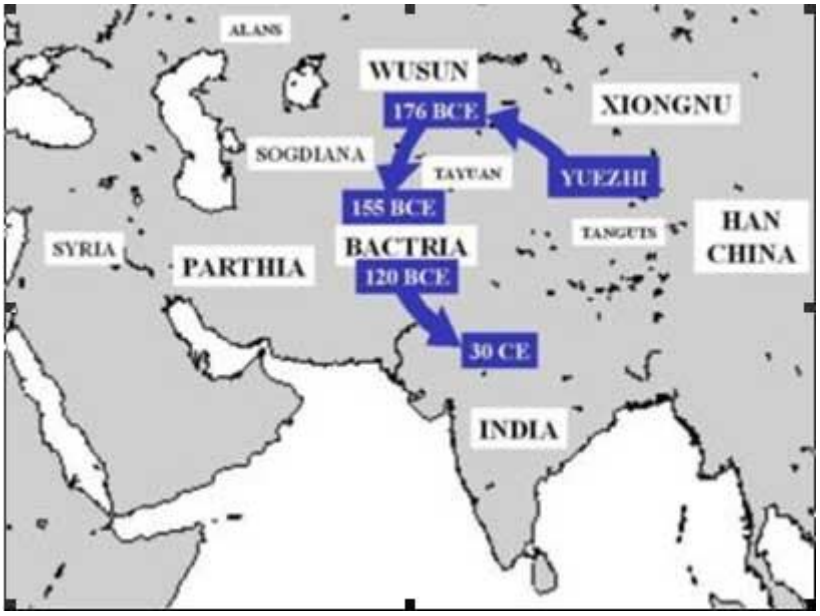

در نقشه مسیر کوچیدن توده های یوئه شی (ماهبانویان، تخاریان یا کوشانیان) از گانسو و حوضه رود تاریم و تورفان و کاشغر نخست به هفترود (در گستره قرغیرستان کنونی و جنوب قزاقستان) و سپس به سغدیانا و از آن جا به گستره باختر و شمال غربی هند نشان داده ش ده است.

2. همین گونه، زبان آن ها پس از آمدن به گستره باختر، به پیمانه زیادی از زبان بومی باختری و زبان یونانی و زبان پارسی باستان هخامنشی تاثیر پذیرفته بود و روشن است دیگر با زبان نخستین یوئه شی همانند نبود.

3. در عین حال زبان بومی باشندگان باختر پس از از میان رفتن شاهنشاهی هخامنشی و افتادن ایران به دست الکساندر مکدونی، در اثر آمیزش با دو زبان دو امپراتوری بزرگ عهد باستان، به شدت دگرگون شده و از آن ها تاثیر پذیرفته بود.
4. همین گونه، پس از سرایر شدن توده های کوچی به باختر، زبان باشندگان باختر از زبان های این توده ها تاثیراتی پذیرفته بود.
5. . اکنون سخن بر سر این است که زبان کتیبه های نامنهاد «باختری» کدام زبان است- باختری یا کوشانی و همین گونه، زبان «ناشناس» کتیبه های «ناشناخته» کدام زبان است؟

روشن است تا کنون در این زمینه دانشمندان به نتیجه قطعی نرسیده اند. با این هم چند نکته شایان ذکر است:
- پیشاپیش می خواهم بگویم گره از کار فروبسته همه این تناقضات و پرسش ها از دید این کمترین تنها با نظریه چندکانونی بودن و سنتزی بودن (آمیزه یی بودن) قابل گشایش است.
- زبان کوشانی ها که به عنوان سکایی ختنی شناخته شده است، یک زبان کونتوم است. در حالی که زبان توده های ایرانی مانند هخامنشیان، سغدیان، خوارزمیان و باختریان همه سئتم شمرده می شوند. پرسش این جا است که زبان کتیبه ها چه زبانی است؟ کونتوم یا سئتم؟. باید کلید حل مشکل را در همین جستجو کرد. باید از دید زبانشناسی به دقت تشخیص داده شود که اگر زبان کتیبه های باختری «سئتم» باشد، بی تردید «باختری» یعنی بومی است. در غیر آن، اگر کونتوم باشد، زبان کوشانی یا تُخاری است.
- همچنین باید در نظر داشت که نویسندگان کتیبه رباطک، نام زبان کتیبه را «اریایی» خوانده اند که بیشتر بر باختری بودن زبان آن دلالت می کند تا تُخاری یا کوشانی بودن آن.

- آن چه مربوط به زبان «ناشناس» و «خط ناشناخته» می شود، در این جا باز هم نکته هایی اند که باید به آن ها توجه گردد. بی چون و چرا، این خط و آن زبان برای یونانیان آشنا بوده است. پرسش در این جا است که آیا یونانیان در باره آن می دانسته اند؟ آیا در باره خط ناشناخته چیزهایی نوشته اند؟. این ها را باید در آثار یونانیان جستجو کرد.

زبان ناشناخته باید بسیار به زبان اوستایی و زبان های نیاهندی نزدیک بوده باشد. با توجه به هجایی بودن آن، آیا می توان نتبجه گیری کرد که خط نخستین زبان اوستایی

هم هجایی بوده است؟ این ها پرسش هایی اند که باید روزی به آن ها پاسخ گفته شود.

استاد حبیبی در رساله بحث برانگیز «مادر زبان دری» در صفحه پنجم نوشته اند که «اغلب کلمات و تراکیب و حتا افعال زبان کتیبه سرخ کتل با پشتو مشترکند... و ضمنا ریشه های کلمات آن را در پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه های دیگر افغانستان نیز می توان یافت.

همین گونه، در ص. 15 نوشته اند که «از حروف و علائمی که در کتیبه دیده می شوند، معلوم است که زبان «کوشانی؟» [(منظور زبان کتیبه سرخ کُتل است-گ.)] از نظر تشابه اصوات در جمله السنه غربی آریایی بوده است، زیرا اصوات خاص السنه شرقی مانند (ټ، ړ، ډ، ړ) در آن به نظر نمی آیند...در این کتیبه اصوت کثیر الستعمال فارسی و پشتو (ج-چ-ژ-غ) نیز دیده نمی شوند.

این گونه، هرگاه دیدگاه استاد حبیبی را بپذیریم، زبان کتیبه نمی توانسته است کوشانی یا تخاری بوده باشد[197] (هر چند ایشان خود آن را «کوشانی» یا «تخاری» خوانده اند؟!-گ.) و باید زبان باشندگان سرزمین بلخ (باختری) بوده باشد که با زبان های ایرانی غربی بسیار نزدیک بوده است.

---

[197]. در این جا در گفته های شادروان حبیبی آشکارا نوعی تناقض دیده می شود. زیرا ایشان از یک سو می گویند که زبان کتیبه با زبان آریایی (ایرانی) غربی نزدیک است- یعنی یک زبان «سئتم»، و از سوی دیگر آن را کوشانی یا تخاری می خوانند که همچون یک زبان کونتوم شناخته شده است. همین گونه ادعا نموده اند که گویا زبان پارسی دری نو از همین زبان کوشانی یا تخاری برخاسته باشد؟!. پرسشی که مطرح است، این است که چگونه یک زبان سئتم می تواند از یک زبان کونتوم زاده شود؟

این گونه تناقض گویی، هر چند هم شاید غیرعمدی، در آینده زمینه ساز گمراهی های بسیاری شد. بر همین مبنا بوده که گروهی چنین ادعا کرده اند که گویا واژه دری در اصل تخاری بوده که پسان ها به «دوهاری» (با ابدل «خ» به «ه») و سپس هم به دهَری و در فرجام هم به دری مبدل گردیده باشد؟! روشن است چنین ادعاهای بی پایه یی را کسی از دانشمندان رشته های ریشه شناسی (ایتمولوژی) یا لنگوستیک (فقه اللغه) آن هم بدون ارائه کردن کوچکترین سند و مدرک، تنها بر پایه حدث و گمانه زنی، نمی پذیرد.-گ.

شاید بتوان زبان ناشناس خط ناشناخته را «پروتو باختری» (نیا-باختری) خواند. این زبان باید زبان باشندگان بومی سرزمین باختر بوده باشد، زیرا در یک برهه زمانی بس دور و دراز در یک گستره وسیع با آن سخن گفته می شده است. از دید من، زبان کتیبه هایی کوشانی، زبانی است چندکانونی و آمیزه یی که هم از زبان کوشانی (تُخاری یا ماهبانویی (یوئه شی)) نخستین تفاوت دارد و هم از باختری کهنِ پیش از آمدن یونانی ها و هخامنشیان و کوشانیان؛ و هم از سویی در اثر آمیزش همه این ها در یک اوضاع نو سر بر آورده بود. شاید بتوان آن را «زبان باختری میانه» و به گونه مشروط و مفروض با توجه به این که زبان دولتی کوشانیان گردیده بود، زبان باختری کوشانشاهی (کوشانی) نام داد.

زبان باشندگان باختر پس از روی کار آمدن کیداریان، خیونیان و یفتلیان (که هم با ایران ساسانی، هم با گستره شمال غربی هند و هم با ژوژان های نیامغولی تعاملات گسترده یی داشتند) و به ویژه پس از آمدن ترکان که توانسته بودند مدت ها بر بخش های گسترده یی از سرزمین های بازمانده از یفتلیان مستقیم یا غیر مستقیم فرمان برانند، دستخوش دگردیسی های نوی گردیده بود. از همین رو، باید آن را «زبان باختری یفتلی» یا زبان «باختری نو» خواند.

این گونه می توان نتیجه گیری کرد که زبان باختری سه مرحله را پشت سر گذرانیده بود:

1- پروتوباختری که همان زبان ناشناس بوده که با خط ناشناخته نوشته می شده است و باید به زبان اوستایی و همین گونه زبان های مادی و پارسی هخامنشی و زبان های پروتوهندی نزدیک بوده باشد.

2- زبان باختری میانه عهد کوشانیان که آمیزه یی بوده است از زبان های نیاباختری (پروتوباختری)، یونانی، پارسی باستان و زبانی که کوشانیان با خود به همراه آورده بودند.

3- زبان باختری نو یا یفتلی که در اثر آمیزش زبان های باختری میانه، پارتی، کیداری، خیونی، یفتلی، تا جایی نیامغولی و پسان ها ترکی به میان آمده بود و روشن است از زبان باختری کوشانی متفاوت بوده است.

به هر رو، چون ما در گذشته در بخش های جداگانه به تفصیل چه در باره ساک ها، چه کوشانیان و چه یفتلیان وچه در باره زبان های شان نوشته ایم، دیگر به این نمی پردازیم.

در این جا، برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در باره زبان سکایی ختنی، می بینیم که در ویکی پیدیا در زمینه چه نوشته اند:

«زبان سکایی میانه، یا زبان ختنی:

از زبان‌های ایرانی میانه و شکل میانه برجای مانده از زبان سکایی باستان است. از زبان سکاهای میانه دو گویش به وسیله آثار برجای مانده شناخته شده اند که بنابر منطقه کشف آثار آن ها درخُتن و تُمشق در سین‌کیانگ چین، به دو گویش تُمشقی و ختنی نیز نامگذاری شده اند.

آثاری که به گویش ختنی هستند، به الفبای براهمی نوشته شده و زیر تاثیر ادبیات بودایی می‌باشند. از گویش تمشقی نیز آثاری به دست آمده که نگارش آن ها به سده‌های پنجم تا دهم میلادی باز می‌گردد. این دو زبان در همان زمان به سود زبان ترکی اویغوری عقب‌نشینی نمودند اما همچنان در کوهستان‌های پامیر در غرب چین گویش‌های ایرانی رایج می‌باشند که ممکن است با این زبان پیوند دور داشته باشند. زبان‌های پشتو و وخی شباهت زیادی با زبان سکایی میانه نشان می‌دهند.

قبایل سکایی، در سرزمینی از حوضه رودخانه تاریم تا مرز بلخ به سرمی‌بردند و از اوایل سده دوم پیش از میلاد به سوی باختر و زرنگ و رخج و سپس به هندوستان شمال غربی کوچیدند. در سده یازدهم میلادی در نواحی کاشغر زبان کنچگ رایج بوده که واژه‌های باقی‌مانده آن حاکی از شباهت این زبان به گویش‌های سکایی است.

به طوری که بعضی از زبانشناسان ذکر نموده اند، شاید زبان‌های پامیری امروزی ادامه تاریخی گویش‌های مختلف سکایی باشند. بررسی قیاسی زبان سکایی ختنی و گویش وخی امروزی، که از گروه زبان‌های پامیری است، حاکی از شباهت تاریخی این دو زبان است و نشان می‌دهد که از سرچشمه یی نزدیک به هم پیدا شده اند.

برخی از واژه ها:

سکاها طایفه‌های ایرانی بودند که در دو سوی دریای کسپین (خزر)، در دشت‌های جنوب روسیه و ماوراء النهرمی‌زیستند و

از زبان آن ها در دوره باستان هیچ اثر مکتوبی در دست نیست. گزارش‌های هرودوت از افسانه‌ها و داستان‌های اسکیتی و به وجود ادبیات بسیار غنی و به ویژه، حماسی زبان سکایی باستانی گواهی می‌دهد. به روایت هرودوت، پس از پیروزی سومین شاه ماد (هووخشتره) بر سکاهای غاصب (اسکیتی‌ها) و بازستانی امپراتوری ماد، با آن ها با مهربانی رفتار کرد و «پسرانی را بدیشان سپرد تا به زبان خود و هنر تیراندازی را بدان‌ها بیاموزد.

تنها آثار بازمانده از زبان سکایی باستان، برخی اسامی افراد، قبیله‌ها و مکان‌ها در کتیبه‌های یونانی منطقه پنتوس و در آثار یونانی است، که بر اساس آن ها و به کمک زبان‌های ایرانی باستان (اوستایی و فارسی باستان) و نام چند مکان (تپه، رودخانه در اوکراین و جنوب روسیه)، می‌توان برخی از واژه‌های این زبان را بازسازی کرد

رضایی باغ‌بیدی، بیست و دو واژه را گردآوری کرده است:

فارسی نو	سکایی	فارسی نو	سکایی	فارسی نو	سکایی
دست	arma	آب	ap	آسمان	abra
بغ، پروردگار	baga	اسب	aspa	آریایی	arya
هزار	hazahra	گوش	gausa	رود	danu
ملخ	matuka	عسل	madu	سگ	kuti
آتش	sauka	روباه	raupasa	مرغ، پرند	mrga

	ه				
syava	سیاه	varka	گرگ	varaz a	گراز
xsas	شش	xvar	خورد ن	zantu	قبیله
zaran ya	زر، زرین	–	–	–	–

زبان سکایی باستان، گویش‌های مختلفی داشته که دو تا از آن ها، اسکیتی و سرمتی بودند. به روایت هرودوت، زبان سرمت‌ها اسکیتی است، اما به اصالت باستانی‌اش صحبت نمی‌شود. شواهد نشان می‌دهد که دستکم در برخی از گویش‌های اسکیتی-سرمتی باستان xv ایرانی باستان به f و d ایرانی باستان در میان دو مصوت به l (یعنی) d < δ < l تبدیل گشته است. مانند farna* به معنی «فر، فره» از xvarnah و skula* (نام یکی از شاهان اسکیتی) از skuda .

پانویس ها:

1. بریتانیکا، زبان سکایی
2. میر بابایف، عزیز: «تحول تاریخی زبان‌های ایرانی در منطقه هندوکش شرقی»، در: «نامه پارسی»، سال هشتم، بهار ۱۳۸۲ - شماره ۱.
3. رضایی باغ‌بیدی، حسن، «تاریخ زبان‌های ایرانی»، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸.
4. زرشناس، زهره، «میراث ادبی روایی در ایران باستان»، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۴.

اکنون می بینیم که در ویکی پیدیا به زبان روسی در باره زبان ساکی ختنی چه نوشته اند:
«زبان ختنی ساکی- یکی از زبان های ساکی است که در واحه ختن (در جنوب حوضه رود تاریم) به آن سخن گفته می شده است و زبان رسمی ادبیات غنی بودایی بوده است. در باره زبان ختنی مطالعات بسیار خوبی انجام شده و در سوتره ها

و اسناد بسیاری به شمول کتاب های گفتگوهای روزمره و کتاب Book Zambasty در 200 صفحه و همین گونه در واژه نامه های ترکی- ختنی و... کاوش هایی صورت گرفته است.

گیرتسنبرگ Gertsenberg بر پایه روش تطبیقی و تاریخی تحقیق آواشناسی زبان ختنی، مراحل زیر را در تکامل این زبان مشخص نموده است:

زبان مشترک ختنی، زبان پیشینیان ختنی ها، و زبان ختنی کهن که به گونه مکتوب بر جا مانده است (زبان خاص واحه ختن که کتاب زامباستی و چند سوترا و اسناد دیگر به آن نوشته شده است) و زبان تخاری بعدی (زبان باشندگان واحه تورفان) که از آن اسناد، phrasebooks ها و کتاب های راهنمایی راه ها برای جهانگردان بر جامانده است.

بر پایه مشاهدات ل. گ. گیرتسنبرگ، بسیاری از واژه ها در زبان ساک های ختنی واژه های «دیوی» اوستایی را ادامه می دهند:

برای نمونه:

Kamalä «سر» (مقایسه شود با واژه اوستاییkamərəδə به معنای سر اهریمن)

یا kṣīa- آموزگار (مقایسه شود با t kaēša اوستایی به معنای بدعت و الحاد) که می تواند گواه بر تقابل اوستاییان و نیاکان ساک های ختنی باشد و تا جایی تایید کننده فرضیه پیروی ساک های آسیای میانه یی از یک آیین غیر زرتشتی.

به این مثال ها می توان افزود:

- ggalū (خانواده) از,(DKS, 96) (-*garduv-<gard

- gaṇḍye (بنا، ساختمان)، از ,(DKS, 79) -*garganta مقایسه شود با gərəδə (خانه اهریمن)
- hīnā- (سپاهیان)، از (DKS, 590) مقایسه شود با haēnā- اوستایی (سپاهیان دشمن)
- paśa uda- «рот» (خانواده) از (DKS, 000) -*pa(ti)-zafta مقایسه شود با zafar- اوستایی (نسل یا خانواده اهریمن، دهان)

• ggośtä- (DKS, 16) «دست» از *gabasti- مقایسه شود با gava- اوستایی (دست اهریمن، لاپا) و...

شایان یادآوری است که واژه ختنی urmaysde, aurmaysde — (DKS, 52, 59) به معنای اهورامزدا نه، بل که به معنای خورشید است. مانند rēmaždخوارزمی و rēmuz اشکاشمی (این واژه ها می توانند در اثر تاثیرات بعدی آیین زرتشتی پدید آمده باشند.)

در اوایل سده یازدهم حتن از سوی اویغورهای مسلمان گرفته شد و خط مرتبط با آیین بودایی در آن از میان رفت.

سایر زبان های ساکی:

تُمُشقی (Tumshuqese) (سده هفتم میلادی)- شهر تُمُشق در شمال بیابان تاکلا- مکان واقع است.

زبان هایی با زبان تخاری تماس دارند:

ساکی مورتوقی که در خاور کاشغر در غرب تاکلا مکان رواج داشته است و در متن کارماواکانا شناخته شده است.

ساکی هندی- زبان هندیان فاتح شالکیف که تنها چند واژه آن شناخته شده است.

ساکی کاشغری- که در غرب تالکا مکان به آن سخن گفته می شد و تنها از روی گواهی های غیر مستقیم در منابع چینی شناخته شده است.

منابع:

Хотаносакский язык. — М.: Наука (ГРВЛ), 1965. — Герценберг Л. Г. 155 с. — (Языки народов Азии и Африки).

پیوست شماره....

نیکلاس سیمز ویلیامز
ترجمه: سینا آریانا باختریان

اسناد باختری از افغانستان کهن[198]

در این جا متن سخنرانی پروفیسور نیکلاس سیمز ویلیامز، ترجمه سینا آریانا باختریان را که در دانشنامه «آریانا» زیر نام «اسناد باختری از افغانستان کهن» بازتاب یافته است، با اندکی ویرایش خدمت پیشکش می کنیم:

«آنچه در زیر آمده، برگردان فارسی متن سخنرانی پروفسور نیکلاس سیمز ویلیامز، در بارهٔ کشف و خوانش نوشته‌های باختری است که به زبان ایرانیِ کمتر شناخته‌شدهٔ افغانستان باستان و به خط تغییریافتهٔ یونانی نوشته شده اند. این سخنرانی، تحت عنوان «اسناد باختری از افغانستان باستان» (Bactrian Documents from Ancient Afghanistan)، در تاریخ ۲۳ سپتامبر، در موزیم خاور باستان در ایکه‌بوکوروی توکیو، ایراد شده است. پروفسور ویلیامز، استاد دانشکدهٔ مطالعات مشرق‌زمین و افریقای دانشگاه لندن متخصص زبان‌های سُغدی و باختری است.

زبان باختری:

زبان کهن سرزمین باختر در شمال افغانستان، در میان زبان‌های ایرانی (از شاخهٔ هندواروپایی) از آن جهت مهم و بی‌نظیر است که نگارش آن به الفبای یونانی صورت می‌گرفته- میراثی که از دوران فتح باختر به دست اسکندر مقدونی در سدهٔ چهارم پیش از میلاد به جای مانده بود. از این زمان به بعد، زبان یونانی، که به رسم الخط یونانی نگارش می‌شده، زبان رسمی امور فرهنگی و اداری باختر بود.

زمانی که باختر از سوی شمال مورد هجوم اقوام کوچ نشین قرار می‌گیرد، فرمانروایان جدید این سرزمین، یعنی

---

[198]. این نوشتار توسط [مدیر [صفحهٔ کابل موزیم] در فیس بوک (آریانا باختریان)] از اصل آن به زبان انگلیسی، به قلم پروفسور **نیکلاس سیمز ویلیامز** (Prof. Nicholas Sims-Williams)، استاد دانشکده مطالعات مشرق‌زمین در دانشگاه لندن، زیر نام «اسناد باختری از افغانستان کهن» برگردان شده است.

کوشانیان، در آغاز به کاربرد این زبان در امور اداری ادامه می‌دهند، اما به زودی آنان رسم‌الخط یونانی را تنها برای نگارش زبان محلی، یعنی زبان باختری به کار می‌برند. یکی از بُرهه‌های بسیار مهم در تاریخ زبان، تصمیم کانیشکا، فرمانروای مقتدر کوشانی- به کاربرد زبان باختری در ضرب مسکوکات است. پس از ضرب نخستین سکه‌ها در عهد کانیشکا، زبان یونانی برای همیشه از روی سکه‌ها محو شده و جایش را به زبان باختری می‌دهد.

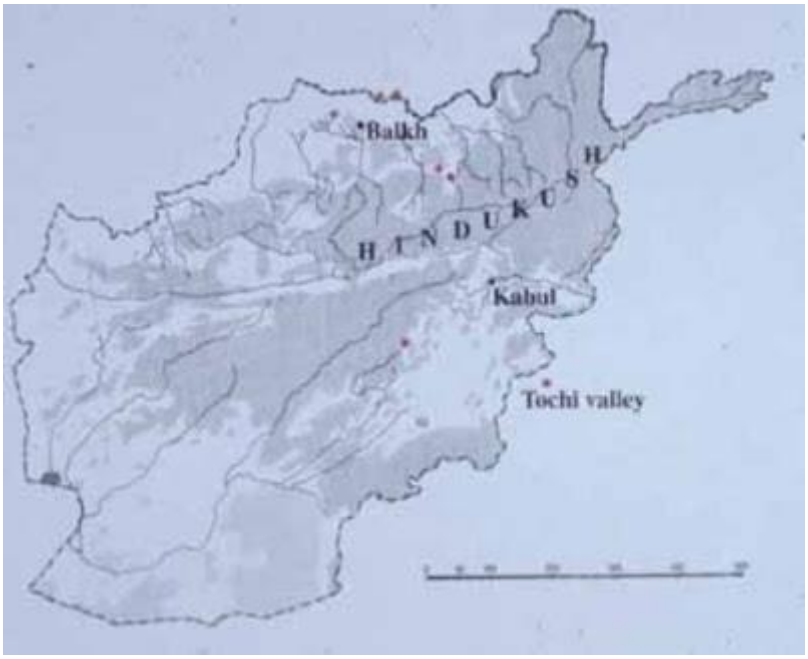

نگارهٔ ۱: موقعیت بلخ در شمال افغانستان و درهٔ توچی در پاکستان که در آنجا نیز سنگنوشته‌های یافت شده‌اند. در سده‌های نخستین میلادی، زبان باختری یکی از زبان‌های بسیار مهم دنیای آن دوران شمرده می‌شد. زیرا زبان رسمی شاهنشاهان کوشانی بوده و در سرتاسر این امپراتوری مقتدر، در افغانستان، شمال هند و بخشی از آسیای میانه شناخته شده بود. حتی پس از سقوط شاهنشاهی کوشان، زبان باختری دست کم برای شش قرن کاربرد داشته است.

در سده‌های نخستین میلادی، زبان باختری یکی از زبان‌های بسیار مهم دنیای آن دوران شمرده می‌شد. زیرا که زبان باختری، زبان رسمی شاهنشاهان کوشانی بوده و در سرتاسر این امپراتوری مقتدر، در افغانستان، شمال هند و بخشی از آسیای میانه شناخته شده بود. حتی پس از سقوط شاهنشاهی کوشان، زبان باختری دست کم برای شش قرن کاربرد داشته، آن طور که از سنگنوشته‌های به دست‌آمده از درهٔ توچی در پاکستان (نگارهٔ ۱) و بقایای دست‌نوشته‌های بودایی و مانَوی کشف‌شده در دورترین نقاط در مناطق واحه تورفان در غرب چین پیداست.

(برای مثال، نگارهٔ شمارهٔ ۲، بخشی از نوشته نادر به زبان باختری در نوشته‌های مانی (پیام‌آور آیین مانی) را نشان می‌دهد، که بخشی از کلکسیون تورفان در برلین است.) بدین‌ترتیب، زبان باختری تا حدود هزار سال زبان فرهنگ بوده است.

نگارهٔ ۲: بخشی از نوشته‌یی نادر به زبان باختری در نوشته‌های مانی (پیامبرآور آیین مانی) به دست‌آمده در دورترین نقاط در مناطق واحه‌ای تورفان در غرب چین، که بخشی از کلکسیون تورفان در برلین است.

تا حدود نیمه قرن پیش، داشته‌های علمی از زبان باختری به جز در نوشته‌های روی سکه‌ها، بسیار اندک بود. سکه‌های کوشانی که به خط یونانی زاویه یی برنوشته شده‌اند، ظاهرا از سبکی از نگارش که در سنگنوشته‌ها کاربرد داشته، برگرفته شده‌اند. اصولا، خوانش این نوشته‌های روی سکه‌ها دشوار نیست، اما محتوای این نوشته‌ها به نام‌ها و القاب شاهنشاهان و ایزدان محدود می‌شوند. سکه‌های فرمانروایان بعدی باختر-یعنی کوشانی، ساسانیان، کیداریان، هفتالیان و کابل‌شاهان و دیگران - به خطی شکسته، به تأسی از سبک‌های دست‌نوشته یی نگاشته شده‌اند، که خوانش و رمزگشایی آنان را دشوارتر می‌کند. اگرچه

بخش‌های خُرد معدودی از دست‌نوشته‌ها به خط شکستهٔ مشابه، از قبل شناخته‌شده بودند، اما تعداد آنان بسیار اندک و ناقص‌تر از آن بوده تا برای ترجمه از آنان استفاده شود.

نگارهٔ ۳: سنگنوشته باختری، و به خط یونانی، به دست‌آمده از ساحهٔ باستانی سُرخ‌کوتَل در بغلان؛ تأویل خط شکستهٔ باختری در این نخستین سنگنوشته باختری در سال ۱۹۵۷، صورت گرفت.

تاویل این خط شکسته در نخستین سنگنوشته باختری در سال ۱۹۵۷، با کشف ساحهٔ باستانی سُرخ‌کوتَل در بغلان صورت گرفت (نگارهٔ ۳). خوانش این نوشته‌ها که به گونهٔ سنگنوشته یی نگاشته شده و بر روی سکه‌های کوشانی نیز موجود بوده، کار دشواری نبود؛ اما تفسیر و رمزگشایی آن بسیار دشوار بود، زیرا که نام‌ها و القاب نوشته‌شده بر روی سکه‌ها تنها واژگان جدید اندکی را ارائه می‌کردند و اشارهٔ ناچیز به ساختار گرامری زبان باختری داشتند. با این وجود، والتر هِنینگ، خاورشناسی آلمانی، موفق به رمزگشایی نکات مهم آن شد:

این نوشته به تاسیس نیایشگاهی به دست کانیشکا اشاره داشت، متروکه شدن آن به سبب مشکلات ذخیرهٔ آب بوده، تاسیس دو بارهٔ آن به دست مقامی عالی‌رتبه به نام نوکونزوک در سال ۳۱ از فرمانروایی کانیشکا، یا نخستین سال‌های فرمانروایی هوویشکا، صورت گرفته‌بود.

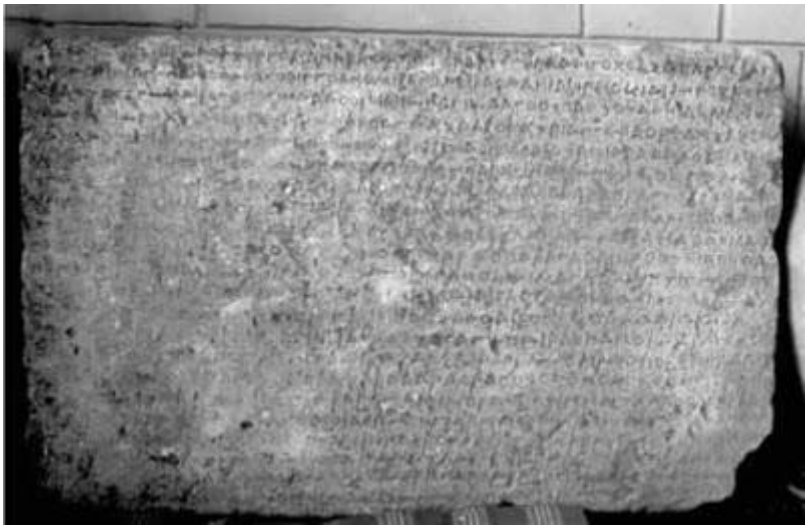

نگارهٔ ۴: سنگنوشتهٔ رَباطَک که در سال ۱۹۹۳ در ساحهٔ باستانی رَباطَک، به فاصله کمی از سُرخکوتَل کشف شد. این سنگنوشته به زبان باختری و به خط یونانی برنوشته شده و وقایع مربوط به نخستین سال فرمانروایی کانیشکا را به زبانی توصیف میکند که بطور جالب شبیه سنگنوشته بیستون متعلق به داریوش بزرگ (پادشاه هخامنشی پارس) است. همچنین در این سنگنوشته، کانیشکا از زبان باختری به نام زبان آریایی یاد کرده.

از کشف ساحهٔ سرخکوتل به بعد، تعداد بیشتری سنگنوشته به زبان باختری به دست آمدهاند، اما بیشتر آن، آن چنان در وضعیت بدی به جای مانده، که کمک چندانی به افزودن بر دانستنیهای مان در باره زبان باختری نمیکنند. با این همه، در سال ۱۹۹۳، سنگنوشته یی بسیار مهم به طور تصادفی در ساحهٔ باستانی رَباطَک، به فاصله کمی از سرخکوتل کشف شده (نگارهٔ ۴).

سنگنوشتهٔ رباطَک وقایع مربوط به نخستین سال فرمانروایی کانیشکا را به زبانی توصیف میکند که به طور جالب شبیه سنگنوشتهٔ بیستون متعلق داریوش بزرگ (پادشاه هخامنشی پارس)[199] است.

---

[199].یادداشت آریانفر: استاد داوری در کتاب شان در کتاب شان چنین مقایسه یی را آورده اند:
کنشکا در آغاز سنگنبشته رباطک به زبان باختری، سطر ۳های تا ۴- می گوید:
ιωναγγο οασο οζοαστο, ταδηια **αριαο** ωσταδο.ιοτηια

ταδο αβο ιωγο χþονο αβο ι ιυνδο φροαγδαζο =
otēia i **iōnaggo** oaso ozoasto, tadēia **ariao** ōstado.
tado abo iōgo xþono abo i iundo froagdazo.

(اُوتیه إی إیونانگ واس اوزواست، تدیه **اریاو**
اوستاد. تد أب ایوگ کشون أب إی إیوند فرواگدز)
«و او (یعنی کنشکا) فرمان نوشتن آن را (کارروایی هایش
را) به زبان یونانی صادر کرد. سپس آن به زبان «آریایی»
نگارش شد. پس در سال یکم سلطنت این فرمان تا هند اعلام
شد»

«داریوش اول در سنگنبشتهٔ بیستون (فقرهٔ ۷۰) می گوید:
taya ϑāti Dārayavauš xšāyaϑiya: vašnā Auramazdāha ima dipiciçam,
adam akunavam patišam ariyā. Utā pavastāyā utā carmā gṛftam āha.

(ساتی داره یَه وهوش کشایه سِیه: وشنا أوره مزداهه إیمه
دیپیسی چم، تَیه أدم أکونوم پَتیشم أریا. اُوتا پَوستایا
اُوتا چرما گرفتم آهه)
«داریوش شاه گوید: بنا به خواست اهورامزدا این نسخهٔ
سنگی است که من دستور نوشتن آن را به زبان آریایی دادم
و آن به روی تیکر و چرم هم گرفته شد.»

منظور داریوش این است که وی فرمان نوشتن این نسخه سنگی
را به زبان مادری اش که آن را «آریایی» می نامید، داده
است.
و در اخیر می گوید:
utā niyapaiϑiya utā patiyafraϑiya paišiyā mām. Pasāva ima dipiciçam
frāstāyam vispadā antar dahyāva. Kāra hamātaxšatā.

(اُوتا نیه پَیسیه اُوتا پَیتیه فرسیه پیشیه مام. پساوه
إیمه دیپیچم فراستایم ویسپدا انتر دَهیاوه. کاره
هماتَخشتا)
«و آن (یعنی متن سنگنبشته) نوشته شد و پیش من خوانده
شد. پس (نسخه) این سنگنبشته را فرستادم به همه جا به
اطراف. مردم (درین بخش) همکاری کردند»
(نگاه شود به فهرست منابع در پی نوشت شماره ۵۱، ص ۸۷)

چنین همانندی ها میان دو متن پارسی باستان داریوش و
متن باختری کنشکا نمی تواند تصادفی باشد بل که به زعمی

در سطرهای آغازین سنگنوشتهٔ رباطک، از کانیشکا به عنوان «کسی که رستگاری بزرگ، نیکوکار، تنها فرمانروای مقتدر، و سزاوار پرستش الهی، و او که از سوی نانَه و تمام ایزدان به فرمانروایی رسیده، او که با گماشته‌شدنش به فرمانروایی در سال نخستین خشنودی ایزدان را در بر داشته» اشاره دارند. سپس این عبارت مهم می‌آید: «او فرمانی (؟) به زبان یونانی صادر کرد (؟) و سپس آن را به زبان آریایی منتشر کرد».

اصولا، هر یک از زبان‌های هندواروپایی ایران [ایران‌زمین یا سرزمین فرهنگی-نیاکانی اقوام ایرانی‌تبار که افغانستان را هم در بر می‌گیرد] و هند را می‌توان «آریایی» نامید؛ اما وقتی کانیشکا به «زبان آریایی» اشاره دارد، منظورش زبان باختری است، زبانی که این سنگنوشته بدان نگاشته شده، همان طور که منظور داریوش بزرگ از پارسی باستان، زبانِ سنگنوشته‌اش است، وقتی که می‌نویسد: «به یاری اهورامزدا، نوشته یی دیگر به آریایی ساختم، که پیش از این نبود». مشکل است اگر تاکید کانیشکا بر کاربرد «زبان آریایی» را با جایگزینی یونانی با باختری بر روی مسکوکات وی ربط ندهیم. شواهد موجود در مسکوکات، نشان می‌دهند که این جایگزینی (باختری به جای یونانی) در سال‌های آغازین فرمانروایی کانیشکا، و به احتمال زیاد در سال اول فرمانروایش صورت گرفته است.

نشانه آن است که کوشانیان هم همزبانی و نیز همتباری بودن آریایی خویش را ادعا می کردند و استقلال کشور خود و باشندگان آن را در شرق تمثیل می نمودند.»-گ.

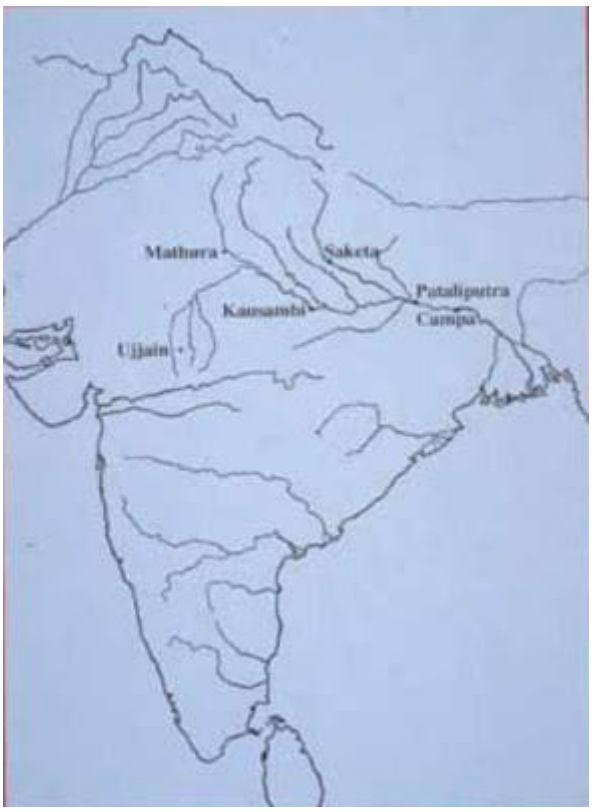

نگارهٔ ۵: موقعیت شهرهای ساکِتا، کاوسامبی، پاتالی‌پوتر، و چَمپا در شمال هند که در سنگنوشته رباطک آمده‌اند.

در سطرهای ۴ تا ۷ از سنگنوشتهٔ رباطک، به فهرستی از شهرهای مهم در شمال هند اشاره شده که زیر فرمان کانیشکا واقع بودند. چهار تای این نام‌ها که شناسایی شده‌اند عبارتند از: ساکِتا، کاوسامبی، پاتالی‌پوتر، و چَمپا. (نگارهٔ ۵) واژه‌آرایی این سنگنوشته مشخص نمی‌سازد که آیا چَمپا متعلق به حوزه یی است که زیر فرمان کانیشکا بوده یا نخستین شهر ماورای سرحدات شرقی قلمرو فرمانروایش بوده است. حتی اگر فرضیه دوم را در نظر بگیریم، عبارتی که اشاره به فرمانروایی اش در شمال هند تا پاتالی‌پوترا است، چشمگیر به‌نظر می‌رسد.

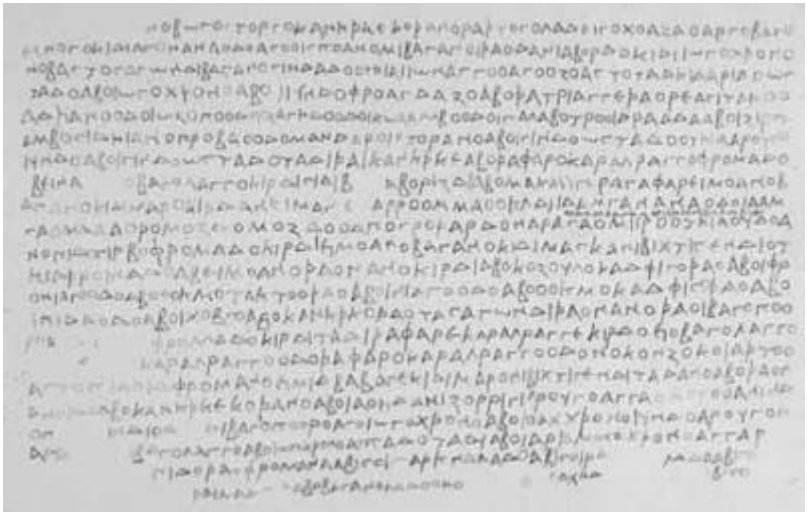

نگارهٔ ۶: سنگنوشتهٔ رباطک، که به زبان باختری و به خط یونانی برنوشته شده؛ در بالای فهرست ایزدان ایرانی، برخی از نام‌ها با حروف کوچکتر نوشته شده‌اند، که برخی از آن ها و یا تمامی آن با معادل هندی آن ها همچون ماهاسِنا و ویساخا همانند هستند.

بخش مهم سنگنوشتهٔ رباطک به تاسیس نیایشگاهی اشاره دارد، که شاید در همان ساحهٔ رباطک واقع بوده، و نشان می‌دهد این ساحه بسیار گسترده بوده است. در سطرهای ۹ و ۱۰ نام ایزدانی آمده که پرستش می‌شدند. این فهرست بسیار کنجکاوانگیز است. از یک سو، در این فهرست از دو ایزد زرتشتی یاد شده که در مسکوکات کوشانی نیامده‌اند. از سوی دیگر، از نام‌های متعددی که بر روی سکه‌های کوشانی آمده‌اند، در این فهرست ذکر نشده‌اند، نام‌هایی چون «مَه»، یا همان ماه (قمر زمین)، و «اَردوخش»، ایزدبانوی فراوانی. در بالای فهرست ایزدان ایرانی، برخی از نام‌ها با حروف کوچکتر نوشته شده‌اند (نگارهٔ ٦)، که برخی از آن ها و یا تمامی آن با معادل هندی آن ها همچون ماهاسِنا و ویساخا همانند هستند.

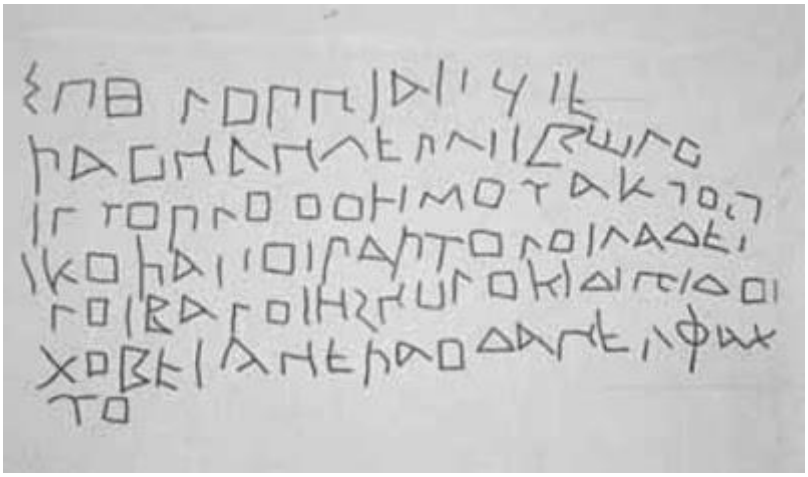

نگارهٔ ۷: متنی از سنگنوشته یی باختری به دست‌آمده از دشت ناوُر در غزنی، که منسوب به ویما کادفیزس، شاهنشاه کوشانی تشخیص داده شده است..

ظاهرا نیایشگاه برای جای‌دادن پیکرهٔ شاهنشاهان و ایزدان بنا شده بود. کانیشکا به فهرستی از این چهار شاهنشاه اشاره دارد: کوجولَه کادفیزَس، که جدش بوده، ویما تَکتو، که پدرکلانش بوده، ویما کادفیزس، که پدرش بوده، و خود وی، کانیشکا.

این فهرست حاوی معلومات ارزنده یی است. نخست، شاهدی است بر موجودیت دو شاهنشاه با نام ویما، به جای یک شاهنشاه. پیش از آن سنگنوشته‌های متعدد، به ویژه سنگنوشتهٔ باختری به دست‌آمده از دشت ناوُر در غزنی (نگارهٔ ۷)، که منسوب به ویما کادفیزس تشخیص داده شده بودند، را اینک می‌توان به ویما تَکتو نسبت داد. به احتمال زیاد، سکه‌های شاهنشاه گمنام، سوتِر مِگاس «جنگجوی بزرگ»، که از نظر ترتیب زمانی مسکوکات، بین کوجوله و ویما کادفیزس بودند، می‌بایست به همین نام تازه‌کشف‌شدهٔ ویمای اولی نسبت داده شوند. افزون بر این، اشارهٔ سنگنوشتهٔ رباطک به کوجوله کادفیزس که جد کانیشکا خوانده شده، به موضوع بحث‌برانگیز تاریخ‌گذاری کانیشکا ارتباط دارد. این حقیقت که کانیشکا متعلق به نسل سوم از بازماندگان کوجوله کادفیزس بوده، ضرورت به بازسازی گاهشماری کوشانیان را آشکار می‌سازد.

سطرهای ۱۴ تا ۱۷ از مقام‌های بلندپایه یی که فرمان‌های کانیشکا را اجرا می‌کردند، یاد می‌کنند. در این میان، نوکونزوک شخصیتی مهمی بوده که احتمالا همان کسی بوده که مسوولیت اموری را که در سنگنوشتهٔ سرخ‌کوتل آمده، بر عهده داشته است. وی سی سال بعد، در رباطک، هنوز لقب

کارالرَنگ «فرماندهٔ نظامی» را کسب نکرده و احتمالا هنوز مقامی زیر بوده است. در بخش آخر سنگنوشته، در جایی که نوشته یی پیوسته جای دارد، برای تندرستی و بهروزی کانیشکا- و احتمالا جاودانگی فرمانروایش آرزو شده است.

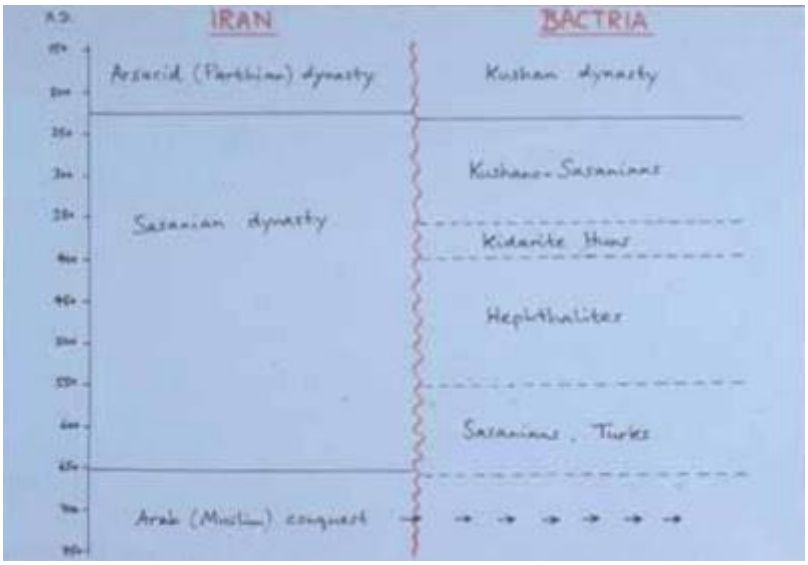

نگارهٔ ۸: گاهشمار دوران فرمانروایی اشکانیان، ساسانیان و اعراب در ایران و کوشانیان، کوشانی‌ساسانیان، کیداریان، هفتالیان، ساسانیان و کابلشاهان (تُرکشاهان و هندوشاهان) در باختر

بدیهی است که نه سلطنت کانیشکا و نه شاهنشاهی دودمان کوشان به هزار سال نرسید. در حدود سال ۲۲۴ میلادی، ساسانیان در ایران به قدرت رسیدند (نگاره ۸). ساسانیان در طی چند سال سرزمین باختر را ضمیمهٔ شاهنشاهی خود کردند، و بر آن سرزمین از طریق دولتِ نایب‌السلطنه خود با عنوان کوشانشاه فرمان راندند. فرمانروایان دولت کوشانشاهی بیشتر از میان شاهزادگان دودمان شاهنشاهی ساسانی برگزیده می‌شدند. پس از مدتی سرزمین باختر از سوی شمال مورد هجوم اقوام کوچنشین قرار گرفت. این مهاجمان در دوره‌های مختلف تاریخی به نام‌های- خیون‌ها، هون‌های کیداری، هفتالیان- شناخته می‌شوند، اگرچه کاملا مشخص نیست که آیا همه این نام‌ها متعلق به یک قوم یا این که متعلق به اقوام مختلف بوده است.

مهاجمان بعدی کابلشاهان بودند، که در میانه های سدهٔ ششم میلادی برای شکست‌دادنِ هفتالیان، با ساسانیان متحد شدند؛ و سرانجام همه این دودمان‌های بومی با پیدایش اسلام و هجوم اعراب به افغانستان از میان رفتند.

با دومین کشف اسناد تاریخی، دوره‌های تاریخی مربوط به کوشانشاهانِ ساسانی تا هجوم اعراب روشن می‌شود. در دسامبر ۱۹۹۱، به من نگاره‌هایی از یک سند تاریخی به زبان باختری بر روی چرم که تازه کشف شده بودند، نشان داده شد. این سند بر هر دو روی چرم در ۲۸ سطر به خط شکستهٔ باختری برنگاشته شده بود، که تا آن زمان بزرگترین و ارزنده‌ترین نمونهٔ یک خط شکستهٔ باختری شمرده می‌شد (نگارهٔ ۹). این سند در واقع یک نامه بود، که با عبارت‌های معمول یک آدرس و درود می‌شد و تا حدی با معادل‌های نامه‌های سُغدی خود مشابه بود: «به علیاحضرت هزاران و ده ها هزار درود و ارج از سوی فلان و فلان خدمتگزار شما. با شنیدن خبر تندرستی علیاحضرت خشنود شدم؛ اما اگر می‌توانستم علیاحضرت را از نزدیک در صحت ببینم و ادای احترام کنم، خرسندتر می‌شدم ...».

از روی نام‌هایی چون هورمُزد و خَسرَو، می‌توان قدمت سند را به دوران ساسانیان تخمین زد. نام شایان توجه دیگر پورلَنگ- زین است، که گویا به معنی «مردی با پوستی از پلنگ» است- که اشاره یی روشن به زین پلنگ رستم، یکی از قهرمان‌های افسانه یی ادبیات فارسی است.

نگارهٔ ۹: سندی به زبان باختری که بر هر دو روی چرم در ۲۸ سطر به خط شکستهٔ باختری برنگاشته شده است.

چنین سندی در واقع یک رازگشایی بود. با این حال، در مقایسه با آن چیز که در راه بود، بسیار ناچیز بود. در طی پنج سال مجموعهٔ جمع‌آوری شده از اسناد باختری به یکصد برگه رسید، که بیشتر آن در حال حاضر در لندن، در کلکسیون داکتر دیوید خلیلی موجود هستند. این اسناد از طریق چندین دلال و کلکسیونر دست به دست شده‌اند. در بیشتر موارد هیچ ثبتی از خاستگاه اصلی آن ها وجود ندارد، به جز چند برگه که گفته می‌شود به احتمال زیاد در سمنگان پیدا شده باشند. از روی شواهد موجود در خود اسناد، به ویژه از روی تکرار نام‌های یکسان در چند سند، به روشنی چنین می‌نماید که اگر نه همهٔ آن ها، اما بیشتر این اسناد نهایتا از یک منبع به دست آمده باشند.

نگارهٔ ۱۰: نامه باختری که با مُهر گِلی مُهر و موم شده، و چند واژه از آدرس بر روی پشت آن موجود است

بیشتر این اسناد، نامه‌ها اند. برخی از آن ها به خاطر این که مُهر و موم شده بودند، به خوبی محفوظ مانده بودند. این نگاره (نگاره ۱۰) نامه یی را نشان می‌دهد که با مُهر گِلی مُهر و موم شده، و چند واژه از آدرس بر روی پشت آن موجود است؛ و این نگاره (نگاره ۱۱) همان نامه است که باز شده و می‌توان واژه‌آرایی متن آن، حاشیهٔ پهن سمت چپ آن، و طریقی که مُهر بر روی بُرش نواره یی از چرم که در لبهٔ پایین نامه وصل شده بدون این که بطور کامل از آن جدا شده باشد، را مشاهده کرد.

نگارهٔ ۱۱: همان نامهٔ باختری در نگارهٔ قبلی (نگارهٔ ۱۰) که باز شده و می‌توان واژه‌آرایی متن آن، حاشیهٔ پهن سمت چپ آن، و طریقی که مُهر بر روی بُرش نواره‌ای از چرم که در لبهٔ پایین نامه وصل شده بدون این که بطور کامل از آن جدا شده باشد، را مشاهده کرد.

یکی از نامه‌هایی که در وضعیت بدتری باقی مانده، به دلیل یادکرد آن از یک کوشانشاه، بیشتر مورد علاقه است (نگارهٔ ۱۲). با توجه به این که فرمانروایی کوشانشاهان در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم میلادی فرو پاشید، امکان این که این نامه متعلق به زمانی دیرتر از این دوره باشد کمتر است. به نظر می‌رسد نام کوشانشاهی که از او در این نامه یاد شده، وَرَهران باشد، هرچند خواندن این نام کاملا واضح نیست. (نگاره ۱۳). از آن جا که وَرَهران (یا بهرام) نام آخرین کوشانشاه بوده- یا نام دو کوشانشاه آخر- و این چیزی است که روی مطالعهٔ سکه‌ها شناخته شده است. این نامه احتمالا متعلق به واپسین دورهٔ فرمانروایی کوشانی‌ساسانیان است. فرستندهٔ نامه دختر یکی از شاهدخت‌ها به نام دُخت-اَنوش است، نامی به پارسی میانه که بر روی مُهر نامه در پاریس تصدیق شده‌است. محتوای نامه هنوز مشخط نیست، ولی در باره خواجهٔ حرمسرایی با نام جالب توجه دَثشمَرِگ به‌معنای «خدمتگزار آفریدگار»- واژه یی است مرکب از واژهٔ باختری مَرِگ «خدمتگزار» و واژهٔ ملکی اوستایی دَثوشو «متعلق به آفریدگار»، که احتمالا در گاهشماری (تقویم) زرتشتیِ سرزمین باختر، برای اشاره به روزی که وقفِ آفریدگار می‌شده، به کار می‌رفته است.

نگارهٔ ۱۲: نامه‌یی به زبان باختری که در آن از یک کوشانشاه (وَرَهران یا بَهرام) یاد شده است.

نامه یی که در نگارهٔ بعدی (نگاره ۱۴) نشان داده می‌شود، به دو دلیل دارای اهمیت است. نخست، این نامه توسط نمایندهٔ شاهنشاه، فرمانروای ایران نوشته شده، و بدین ترتیب می‌بایست متعلق به یکی از دوران‌هایی بوده باشد که سرزمین باختر جزئی از شاهنشاهی ساسانیان بوده است. دو دیگر، نامه دارای تاریخ است، اگرچه عصر و دوره مربوط مشخص نشده است.

oararano(?) storgo košano-šao
"Wararan(?) the great Kushan-shah"

doxto-anōšo doxšo
"Dukht-anosh the princess"

daθšo-marēgo i šabastano
"Dathsh-mareg the eunuch"

(cf. Avestan daθušō "(day) of the Creator")

نگارهٔ ۱۳: بخشی از نامهٔ باختری در نگارهٔ قبلی (نگارهٔ ۱۲)، که نام وَرَهران که یک کوشانشاه بوده یاد شده است. فرستندهٔ نامه دختر یکی از شاهدخت‌ها به نام دُخت-اَنوش است، نامه در باره خواجهٔ حرمسرایی است با نام جالب

توجه دَثشمَرگ به‌معنای «خدمتگزار آفریدگار» – واژه یی است مرکب از واژهٔ باختری مَرگ «خدمتگزار» و واژهٔ ملکی اوستایی دَثوشو «متعلق به آفریدگار»، که احتمالا در گاهشماری (تقویم) زرتشتی سرزمین باختر، برای اشاره به روزی که وقفِ آفریدگار می‌شده، به کار می‌رفته است.

به احتمال زیاد به نظر می‌رسد که این دوره با دورهٔ به کار رفته در سنگنوشته‌های به دست‌آمده در درهٔ توچی پاکستان (نگاره ۱۵) یکسان باشد. این سنگنوشته‌ها به زبان‌های عربی، سانسکریت، و باختری نوشته شده‌اند، و حاوی تاریخ‌های بیان‌شده در سه دورهٔ متفاوت هستند. شاهد بسیار مهم برای تعیین نقطهٔ آغاز دورهٔ باختری در دو سنگنوشتهٔ دوزبانه موجود است، که سنگنوشتهٔ اولی به زبان‌های عربی و سانسکریت است (نگاره ۱۶). متن عربی بطور طبیعی با استفاده از تقویم هجری تاریخگذاری شده است، که خوشبختانه بدون ابهام بوده و به ما امکان می‌دهد تا تاریخ نسخهٔ سانسکریتی را که به شکل خلاصه‌شده و حذف هزاران و صدها موجود است، کامل کنیم.

سنگنوشتهٔ دوزبانهٔ دومی به زبان‌های سانسکریت و باختری است. در این سنگنوشته نیز تاریخ نسخهٔ سانسکریتی خلاصه‌شده است، اگر فرض شود این سنگنوشته همدوران با سنگنوشتهٔ اولی باشد، ارقام مفقود را می‌توان بازسازی کرده، و تاریخ ۸۶۳ میلادی را محاسبه کرد. نسخهٔ باختری با ارقام یونانی تاریخگذاری شده‌اند. هِلموت هومباخ، نخستین ویراستار نوشته‌های باختری، این ارقام را ۶۳۲ می‌خواند. بر اساس کشفیات تازه، من رقم آخری را ۱، و نه ۲ خواهم خواند، اما تفاوت در یک سال چندان مهم نیست.

در هر صورت، دورهٔ باختری نشانگر موجودیت عصری است که از اوایل دورهٔ ساسانیان، در سال ۲۳۲ (به گفتهٔ هومباخ) یا سال ۲۳۳ میلادی (به پنداشت من) آغاز می‌شود. من مایلم با هومباخ در رابطه با نامیدن این دوره به نام عصر «کوشانی‌ساسانیان» همنگر باشم، عصری که نقطهٔ آغازش شاید تسخیر امپراتوری کوشان به دست ساسانیان بوده است.

نگارهٔ ۱۴: نامه یی که از سوی نمایندهٔ شاهنشاه، فرمانروای ایران نوشته شده، و بدین ترتیب می‌بایست متعلق به یکی از دوران‌هایی بوده باشد که سرزمین باختر جزئی از شاهنشاهی ساسانیان بوده است.

اجازه بدهید به نامهٔ باختری برگردیم، که تاریخش را می‌توان سال ۲۳۹ خواند. اگر این دوره در سال ۲۳۳ میلادی آغاز شده باشد، سال ۲۳۹ مطابق است با سال ۴۷۱ میلادی، دورهٔ فرمانروایی پیروز (شاهنشاه ساسانی)، که بیشتر مدت فرمانروواییش را در نبرد با هفتالیان گذراند و جانش را در نبرد با آن ها از دست داد. آیا این تصادفی نیست که واژهٔ قبل از لقب شاهنشاه در این نامه در واقع نام پیروز باشد؟ شوربختانه واژهٔ پارسی میانهٔ پیروز تنها نام یک شخص نیست، بل که یک صفت مشترک به معنای «پیروزی» نیز می‌باشد، بدین‌ترتیب تصمیمگیری بر روی این که آن را «پیروز، شاهنشاه» خواند یا صرفا «شاهنشاهِ پیروز»دشوار می سازد.

Tochi inscriptions

1. Arabic–Sanskrit bilingual
   dated 243 A.H. (= 857 A.D.) and
   samvat 32, i.e. [39]32 Laukika (= 857 A.D.)

2. Sanskrit–Bactrian bilingual
   dated [39]38 Laukika (= 863 A.D.) and
   Bactrian year χ λ α(?) = 631
   or χ λ β(?) = 632

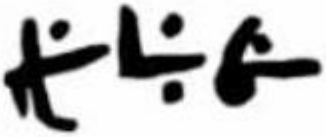

If year 631 = 863 A.D., then year 1 = 233 A.D.
If year 632 = 863 A.D., then year 1 = 232 A.D.

نگارهٔ ۱۶

احتمال می‌رود که تنها دو تا از اسناد تازه‌کشف‌شدهٔ باختری حاوی الهام مذهبی باشند. هر دوی این اسناد متون بودایی و حاوی مناجات به بودا، بوداسف‌ها (بودیسَتواها)، و غیره هستند. مخصوصا سند نشان‌داده‌شده در این نگاره (نگاره ۱۷) جالب است. این نوشته برروی پارچه نوشته شده که پدیده یی نادر است. همان طور که می‌بینید، دو تصویر بر روی آن ترسیم شده، که احتمالا بودا و یک زاهد بودایی را نشان می‌دهند. این متن با ادای احترام به «همه بوداها» و پنج یا شش بودا آغاز می‌شود که آخرین آن نام تاریخی بودا شاکیامونی است. همچنین به شش بوداسف (بودیسَتواها)، و سپس به پادشاهان یَکشه‌ها، رَکشاسه‌ها، کیناره‌ها، ناگه‌ها، پیشاکه‌ها و دیگران، و در آخر هم به شَکرَه، پادشاه ایزدان، و «برهمای بزرگ» ادای احترام شده است. من موفق به خواندن همه این نام‌ها نشدم، اما فشرده این متن تا این جا روشن است. سه سطر آخر نامفهوم‌تر هستند، اما به نیایشگاه بودایی (ویهارا) و یک معبد اشاره دارند.

نگارهٔ ۱۷: سندی باختری بر روی یک پارچه، دو تصویر بر روی آن ترسیم شده، که شاید بودا و یک زاهد بودایی را نشان می‌دهند.

اگر از چندپارگی و حفره‌های کوچک، که برخی از آن به نظر می‌آید عمدا صورت گرفته باشند، بگذریم، این سند تکمیلی است. به گمان من، این سند نوعی نذرنامه است، که همچون یک پرچم به تیرکی بسته شده و در جای مقدسی قرار داده شده، یا این که شاید یک تعویذ (ورد و ذکرهایی که برای دفع بلا نوشته شده) باشد.

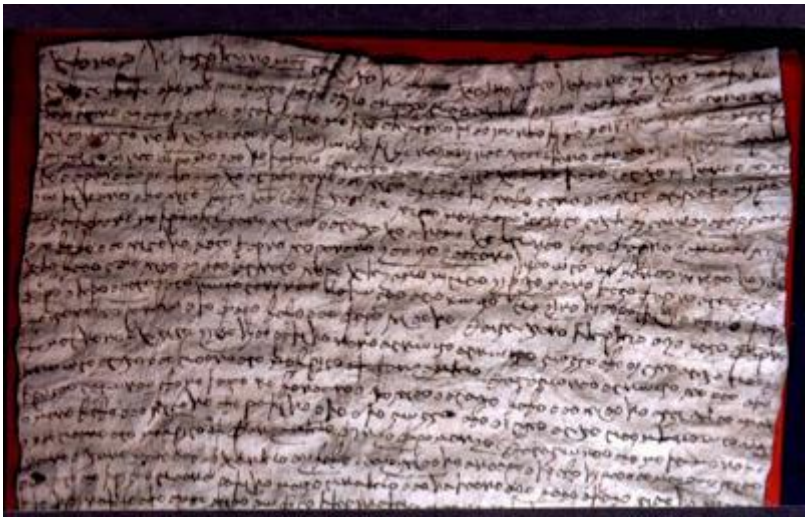

نگارهٔ ۱۸: سندی به زبان باختری که یک سند ازدواج (نکاحنامه) است، که یک زن به عقد همزمان دو برادر در می‌آید. سنت چندشوهری در بین هفتالیان (که از قوم خیون بودند) رواج داشته.

پس از این نامه‌ها، بزرگترین مجموعهٔ نوشته‌ها معاهده‌ها و اسناد مشابهی هستند: قبالهٔ فروش، اجاره، تضمین، قبض رسید، و سند هدایا. یک سند مخصوصا جالب- که در حقیقت قدیمیترین این اسناد تاریخگذاری‌شده است- یک سند ازدواج (نکاحنامه) است، که یک زن به عقد همزمان دو برادر در می‌آید. (نگارهٔ ۱۸) سنت چندشوهری، که توسط پروفسور انوکی کازوو در مقاله یی از وی زیر عنوان «در باره ملیت هفتالیان» بررسی گردیده، و این جا نیز در سندی دست اول اثبات شده، در آن منطقه معمول بوده است. یک سند غیرعادی دیگر (نگارهٔ ۱۹)، که کنون متعلق به انستیتوت مطالعات جاده ابریشم در همین شهر کاماکورا است، قبالهٔ آزادی یک برده است که این برده به ازای خرید جنسی معادل رها می‌شود.

نگارهٔ ۱۹: سندی به زبان باختری که قبالهٔ آزادی یک برده است که این برده به ازای خرید جنسی معادل رها می‌شود.

برعکس نامه‌ها و متون بودایی، این گونه اسناد حقوقی همیشه تاریخگذاری شده‌اند. تا هم‌اکنون من از بیشتر از بیست نامه با تاریخ‌هایی از ۱۱۰ تا ۵۴۹ آگاهی دارم، که این تواریخ (اگر آغاز عصر باختری را در سال ۲۳۳ میلادی فرض کنیم) معادل ۳۴۲ تا ۷۸۱ هستند. این دوران که بیش از چهار سده را در بر می‌گیرد، شامل دوره‌های خیون‌ها، کیداریان، هفتالیان و کابلشاهان می‌شود، و به عصر اسلامی می‌رسد. همانطور که به زودی خواهیم دید، محتوای این اسناد جزئیات زیادی را ارائه می‌دهد، که با آن این چوکات زمانی قابل آزمودن خواهد بود.

نگارهٔ ۲۰: سندی به زبان باختری که قبالهٔ فروش زمینی است، در این سند تاریخ سال ۲۹۵ آمده که به گمان پروفسور ویلیامز معادل سال ۵۲۷ میلادی، در دوران فرمانروایی هفتالیان است.

برای مثال، نگارهٔ بعدی (نگارهٔ ۲۰) قبالهٔ فروش زمینی دارای تاریخ سال ۲۹۵ را نشان می‌دهد، که به گمان من سال ۵۲۷ میلادی، در دوران فرمانروایی هفتالیان است. این گمان من با عبارتی در این متن توافق دارد که در آن از پرداخته شدن «مالیات هفتالیان» از فروش خانه یاد شده است. صفحه‌آرایی این سند عادی است، اما این نمونه به طور استثنایی خوب باقی مانده است. دو نسخهٔ کامل از این متن وجود دارد. یکی از آن ها برای خواندن باز نگه داشته شده است. دیگری محکم، و با بندی پیچانده شده، و با پنج مُهر (بولا) مُهر و موم شده است. بر روی دو مُهر نقش (مُهر) ناخن فروشندگان آن دیده می‌شود؛ مُهرهای دیگر با مُهر و موم سه شاهد دیگر مُهر شده‌اند. گمان می‌رود که نسخهٔ مُهرشده می‌بایستی در صورت مناقشه در حضور یک قاضی باز می‌شدند. در پشت سند (نگارهٔ ۲۱)، نام‌های فروشندگان و شاهدان در کنار حفره‌هایی که بند مُهر از آن می‌گذشته، نوشته شده‌اند.

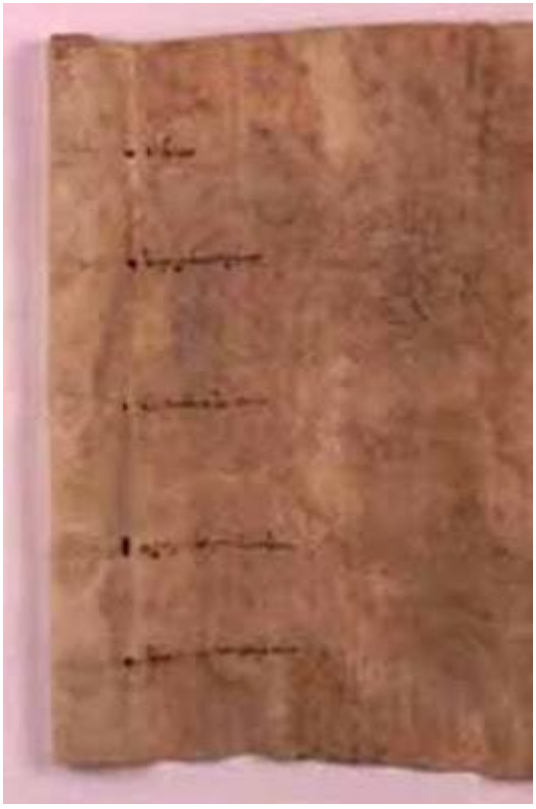

نگارهٔ ۲۱: پشت سند قبلی (در نگارهٔ ۲۰)، که نام‌های فروشندگان و شاهدان در کنار حفره‌هایی که بند مُهر از آن می‌گذشته، نوشته شده‌اند.

بیشتر این اسناد حقوقی، افزون بر بر تاریخ، حاوی نامجاهایی نیز هستند، که شامل نامجاهایی می‌شود که این اسناد در آن جا نوشته شده‌اند (نگارهٔ ۲۲) در تعدادی زیادی از این اسناد آمده است، که آن ها در سمنگان، رُب (رویِ امروزی) ، مَلر یا مَدر، یا کَه (کَهمَرد امروزی) نوشته شده‌اند. همه این مکان‌ها ظاهرا در قلمرو قدرت فرمانروایی قرار داشتند که از وی در بسیاری از اسناد به نام «خارِ رُب» یاد شده‌است. از سوی دیگر، تَرمید (یا تِرمِز)، در شمال آمودریا، و بامیان، که از کَه و مَدر (کَهمرد) با رشته‌کوهی کلان جدا شده بود، شاید بیرون از قلمرو فرمانروایش واقع بودند. خارِ رُب بدون هیچ تردیدی با رُعبخان، حاکم رُعب و سِمِنجان شناسایی می‌شود، که قُتیبه بن مُسلم را یاری داد تا، به گفتهٔ طبری، تاریخ نویس سدهٔ سوم هجری (نهم میلادی)، شورش هفتالی نِزَک تَرخان را در سال ۹۱ هجری (۷۱۰ میلادی) سرکوب کند.

نگارهٔ ۲۲: نامجاهایی که برخی از اسناد حقوقی به زبان باختری در آن جا نوشته شده‌اند. در تعدادی زیادی از این اسناد آمده است، که آن ها در سمنگان، رُب (رویِ امروزی)، مَلر یا مَدر، یا کَه (کَهمَرد امروزی) نوشته شده‌اند.

من بعید می‌دانم که لقب خار ایرانی باشد- اما نه لزوما باختری- که لهجهٔ محلی برگرفته‌شده از شکل ایرانی باستانی خشاثریه- «فرمانروا» است (نگارهٔ ۲۳). شکل درست باختری این لقب شاید شیر باشد، که به گفتهٔ نویسندگان مسلمان لقب فرمانروایان بامیان، غَرچِستان، و جاهای دیگر بوده که در نزدیکی منطقهٔ سرزمین باستانی باختر واقع بودند. فرمانروای رُب احتمالا زمانی قلمروی وسیعتری از آنچه تا اکنون یاد شده، داشته. به طور مثال، در نامه یی که احتمالا تاریخ آن حدود ۴۸۰ است، خار رُب، تا اندازه یی گزافه‌گویانه این طور خطاب گرفته شده است: «یَبغُوی هفتالی، ... دبیر سروران هفتالی، و دادور تُخارستان و غَرچِستان». تُخارستان سرزمینی است که در شمال هندوکُش واقع بوده، و شامل رُب و سمنگان بوده، ولی مناطق بسیار وسیعتری را در بر می‌گرفته؛ غَرچِستان معمولا منطقه یی کوهستانی در غرب بامیان شناخته می‌شود، اما از جایی که شکل باختری این نام نشان می‌دهد که این نام صرفا به‌معنای «سرزمین کوهنشینان» است، احتمال می‌رود که این

نام به‌طور کُل به مناطقی کوهستانی در جنوب تُخارستان اشاره دارد.

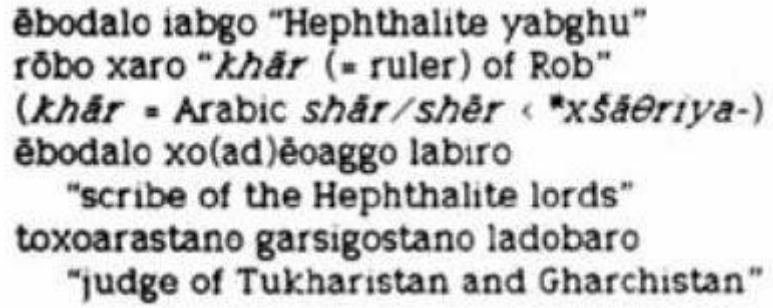

نگارهٔ ۲۳: نامه یی به زبان باختری که در آن لقب خار که در میان هفتالیان متداول بوده، آمده است، همچنین معادل آن در زبان‌های اوستایی و عربی نیز نوشته شده است.

با این وجود، یک سند دیگر در جایی به نام وَرنو نوشته شده است. این نام بدون تردید همان اَئورنوس است؛ که به گفته آریان (تاریخ نویس یونانی) یکی از دو شهر مهم باختر بوده. به گفتهٔ پال بِرنارد و دیگران، ائورنوس می‌بایست در نزدیکی خُلم (تاشقرغان) واقع باشد، جایی که درهٔ رود خُلم، که در آن رُب و سمنگان واقع هستند، به این دشت امتداد دارد. از جایی که همه مجموعهٔ اسناد باختری به طور یقین آرشیو شاهان رُب هستند، وجود این سند در این آرشیو حکایت از آن دارد که وَرنو نیز جزئی از قلمرو هفتالیان بوده.

سند دیگری (نگارهٔ ۲۴) که من می‌خواهم در باره آن توضیح دهم، قبالهٔ فروش یک برده است، که با این جملات آغاز می‌شود: «در سال ۴۴۶، ماه آب، روز وَهمَن بود که این سند مُروموم شده، این قبالهٔ فروش، این جا در ناحیهٔ سمنگان، در ماروگان، در دربار خار رُب نوشته شد». سال ۴۴۶ می‌بایست مطابق سال ۶۷۸ میلادی باشد. در این دوره نام‌ها و القاب تُرکی معمول بوده، همان طور که در این فهرست شاهدان آمده است: »در پناه رام‌سِتِ ایزد، ارزانی‌دهندهٔ عنایات، ارزانی‌دهندهٔ آرزوها، آن شگفت‌انگیز، که در این جا در ماروگان پرستش می‌شود، در این دربار، تحت حمایت ژون‌لاد پسر شابور، قاغان پیروز و دولتمند، تَپَغلیغ ایلتابیر، خار رُب، و در حضور خُسرَو تَرخان، و حضور دیوراز، قاضی‌القُضاتِ (ریس دادگاه) خارهای رُب، و همچنین دیگر نجیب‌زادگان که در این جمع حضور دارند و شاهد این قضیه هستند». این سند نیز با پنج مُهر مُهر و موم شده، که نام مُهرکنندگان در پشت این سند نوشته شده است؛ جالب

توجه این است که مُهر شاهدان مشمول مُهر رام‌سِتِ خدا نیز می‌شود، که شاید از طرف روحانیش (راهبش) نمایندگی می‌شده است. به همین ترتیب، اسناد دیگر مشمول شاهدانی چون خدایی به نام وَخْشْ، و رود خروشان آمو می‌شود.

نگارهٔ ۲۴: سندی باختری که قبالهٔ فروش یک برده است، ۶۷۸ میلادی

این متن ادامه می‌دهد: «حال، من، یَسْکول، و من، یِزدگِرد، فرزندان کاو، باشندگان خواسْتُو، که اکنون در ناحیهٔ سمنگان مقیم هستند، و برادران و پسرانمان، به تو، فَنْزْ، و به تو، وینامَرگ، و به تو، پوسْکْ، پسران بَگمَرگ، شمایان که مُلکتان گَبالیان نام دارد، و به برادرانتان، پسرانتان و نوادگانتان (اعقابتان)، پسری خَلَس نام را به بهای سه دراخمای پارسی می‌فروشیم ، زیرا که قادر به سرپرستی او در فراوانی و قحطی نیستیم. بنابراین حال، خدایش این پسر مذکور را به تو، فَنز، و به تو، وینامَرگ، و برادرانتان، پسرانتان و نوادگان پس از شما جاودانه تندرست و درخور ارزانی کند».

امیدوارم که این نقلِ قول‌ها رنگ و بوی واژگان حقوقی مکتوب در این اسناد را به شما نشان داده باشد- واژگانی که اتفاقا، هم مشابه واژگانی هستند که در اسناد

زبان‌های دیگر آسیای میانه همچون سُغدی و تُرکی، و هم مشابه اسنادی که در سدهٔ پنجم پیش از میلاد به‌زبان آرامی و اِلِفَنتین (جزیره یی در مصر) دیده می‌شوند.

نگارهٔ ۲۵: سندی باختری که قبالهٔ ثبت اهدای زمین و یک کنیز به یک خدا (رئیس) به نام کَمیرد و کِد او یا روحانی (مُلا) او است، احتمالا به ازای درمان عضوی از خانوادهٔ فرد اهداکننده است.

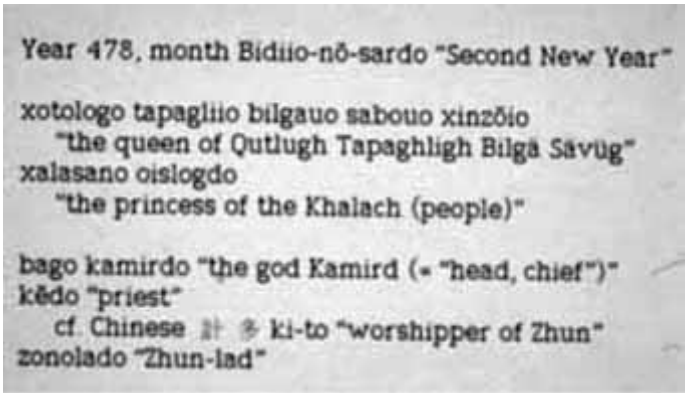

نگارهٔ ۲۶: بخشی از نوشتهٔ باختریِ (با برگردان آن به انگلیسی) سند قبلی در نگارهٔ ۲۵ که قبالهٔ ثبت اهدای زمین و یک کنیز به یک خدا (رئیس) به نام کَمیرد و کِد او

یا روحانی (راهب) او است، شاید به ازای درمان عضوی از خانوادهٔ فرد اهداکننده است.

سند بعدی (نگارهٔ ۲۵) با تاریخ سال باختری ۴۷۸، معادل سال ۷۱۰ میلادی، ماهِ «دومین سال نو» است. این سند در باره قبالهٔ ثبت اهدای زمین و کنیزی به خدایی به نام کَمیرد و کِد او یا روحانی (راهب) او، احتمالا به ازای درمان عضوی از خانوادهٔ فرد اهداکننده است (نگارهٔ ۲۶). کَمیرد بطور تحت‌الفظی به‌معنای «رئیس» و «سردسته» است. این واژه شاید لقب یک خدا (فرمانروا یا رئیس) باشد تا نام شخص خود او. واژهٔ کِد بطور قطع منبع واژهٔ چینی جی‌دووُ، و واژهٔ قدیمیتر کِجتا است که به گفتهٔ هُوان‌تسَنگ عنوان بندگان ژون، خدای (رئیس یا فرمانروا) زابُلستان بودند، که منطقه یی در جنوب هندوکُش بوده است. این خدا در پادشاهی رُب نیز شناخته شده‌است، همان طور که ما از نام فرامانروان آن در سند قبلی می‌بینیم: ژون‌لاد، که بطور تحت‌الفظی به‌معنای «رئیس (خدا)» است. شاید او همان اهداکنندهٔ مرموز غار نیایشگاه نگار (دختر نوشیروان) در کوه‌های جنوب رُب باشد؟ (نگارهٔ ۲۷)

نگارهٔ ۲۷: معبد نگار (دختر نوشیروان) واقع در غاری در کوه‌های جنوب رُب

فرد اهداکننده در این سند، ملکهٔ فرمانروایی با نام تُرکی قوتلوغ تَپَغلیغ بیلگه ساووگ به معنای «نیکبخت، دارندهٔ خدمت، خِرَدمند، دوست‌داشتنی»، نیز با عنوان «شاهدخت خَلَس» یاد شده‌است. خَلَس، که در سند قبلی نیز نام یک برده بود، شاید همان نام قبیلهٔ تُرک خَلَج باشد، که به‌این ترتیب این نخستین یادکرد آن خواهد بود.

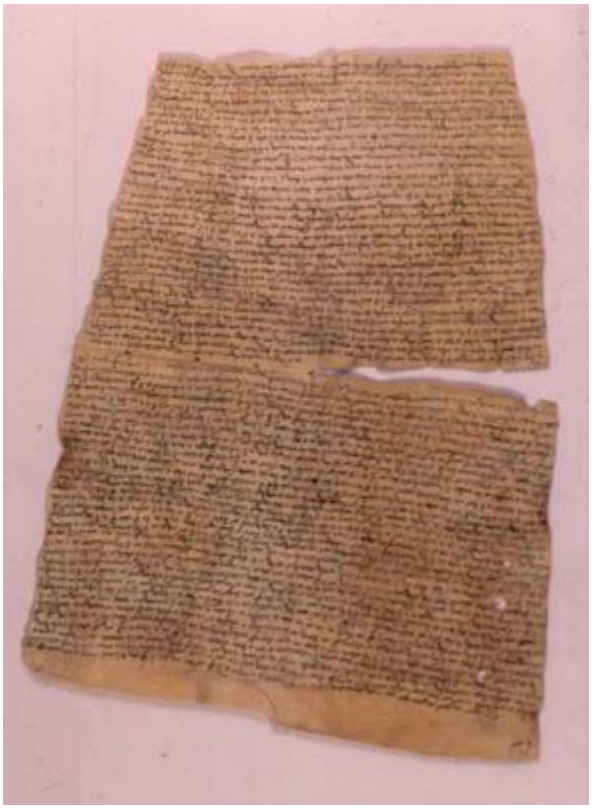

نگارهٔ ۲۸: سندی به زبان باختری، قبالهٔ فروش زمین، ۷۵۷ میلادی

یکی از آخرین اسناد باختری، قباله یی از فروش، دارای تاریخ سال ۵۲۵، معادل ۷۵۷ میلادی است (نگارهٔ ۲۸). من می‌خواهم توجه شما را به چند قطعه در این قباله جلب کنم. نخستین قطعه، مجموعه یی از چند بند است که حقوق جدید صاحبان زمین را توصیف می‌کند: «برای مالک شدن و نگه داشتن آن، فروختن آن، دادن آن به دیگران، گرو گذاشتن آن، به اجاره گذاشتن آن، مبادله کردن آن با زمینی دیگر، برای بنا کردن مُرده‌سوزخانه (کرماتوریوم) ...». این جا اصطلاح هندی ویهارا برای نیایشگاه بودایی، با واژهٔ معادل باختری آن برای «معبد» در تضاد بوده، و فرض بر این است که به پرستشگاهی غیربودایی اشاره شده است. چنین تضادی در میان دو نام بعدی نیز دیده می‌شود، که احتمالا هر دوی آن به محل سپردن مردگان ارجاع می‌دهند: لَخمیگ معادل واژهٔ اوستایی دَخمه-، پارسی میانهٔ دَخمَگ است که واژگانی هستند که به محلی ارجاع داده می‌شود که در آیین زرتشتی برای سپردن مُردگان کار گرفته می شده و گاه به گور هم ارجاع داده می‌شود، در صورتی که لَخشَتَنیگ، اگر برگرفته از ریشهٔ دَخش- «دفن کردن» باشد، الزاما به آیین مرده‌سوزیِ غیر زرتشتی، و احتمالا هندی اشاره دارد. این اصطلاحات، همراه با چندین نام

شخصی تئوفوری (الهی) در این اسناد دیده می‌شوند، که شاهدی است بر وجود باورها و آیین‌های مذهبی گوناگون تا پیش از آمدن اسلام به این منطقه.

اما استقلال دولت رُب در شُرُف سقوط بود. در معاهده‌ها و قباله‌های اولیه اگرچه قیمت‌ها به نرخ دینار طلا یا نقرهٔ پارسی گذاشته شدند، اما نوشته‌های اخیر از «دِرهم نقره‌ای عرب» یاد کرده‌اند، که به‌نظر می‌رسد در آن منطقه رایج بوده‌است. افزون بر این، این نوشته، برای بار اول و آخر، به پرداخت خراج و مالیات به اعراب اشاره دارد. به زودی بعد از آن، زبان عربی بایستی جای زبان باختری را به‌عنوان زبان نوشتاریِ این منطقه گرفته باشد؛ و بدیهی است، که شمار کمی از اسناد عربی یافت شده‌اند، که ادامهٔ همان آرشیو گذشته را شکل می‌دهند (نگارهٔ ۲۹)

نگارهٔ ۲۹: سندی به زبان عربی به دست‌آمده در بلخ که پس از اشاعهٔ اسلام در این سرزمین به خط عربی نگاشته شده و ادامهٔ آرشیو اسناد باختری را تشکیل می‌دهد.

اگرچه من تا کنون تنها قادر به توضیح بخش کوچکی از بدنهٔ بسیار بزرگ جدید اسناد بوده‌ام، تا همین حد امیدوارم به حد کافی توضیح داده باشم تا باشد روشنی

جدیدی بر منظرهای زیادی از تاریخ و فرهنگ افغانستان باستان افگنده شده باشد. اما هنوز به اهمیت آن برای مطالعات زبان‌شناسی ایرانی اشارهٔ چندانی نکرده‌ام، با این حال، این برای من گیرایی زیادی دارد.

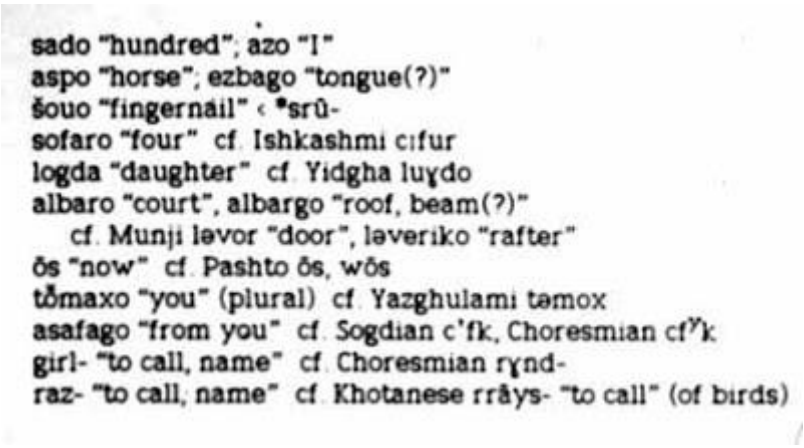
sado "hundred"; azo "I"
aspo "horse"; ezbago "tongue(?)"
šouo "fingernail" < *srû-
sofaro "four" cf. Ishkashmi cifur
logda "daughter" cf. Yidgha luɣdo
albaro "court", albargo "roof, beam(?)"
cf. Munji ləvor "door", ləveriko "rafter"
ōs "now" cf. Pashto ōs, wōs
tōmaxo "you" (plural) cf. Yazghulami təmox
asafago "from you" cf. Sogdian c'fk, Choresmian cfʸk
girl- "to call, name" cf. Choresmian rɣnd-
raz- "to call, name" cf. Khotanese rrāys- "to call" (of birds)

نگارهٔ ۳۰: مقایسهٔ واژگان باستانی باختری با واژگان (زبان‌های) ایرانی (شرقی) دیگر همچون سُغدی، خُتنی و خوارزمی باستان و پشتو، یِدغه، مُنجی و اِشکاشِمی

این نگاره (نگارهٔ ۳۰) گلچین کوچکی از واژگانی است که جایگاه زبان باختری را در میان زبان‌های ایرانی دیگر نشان می‌دهد. این واژگان را مخصوصا انتخاب کرده‌ام تا ارتباط زبان باختری با زبان‌های مناطق مجاور را نشان دهم: زبان‌های سُغدی و خوارزمی قرون وُسطایی؛ زبان‌های پشتو، یِدغه-مُنجی و اِشکاشِمی امروزی. این واژگان استدلال هِنینگ را نیز تایید می‌کنند، او که در نخستین آشناییش با این زبان نو، به استدلال «در زیستبوم اصلیش و جایگاه سزاوار آن در باختر» رسید و تصمیمش را برای نام نهادن آن به عنوان باختری توجیه می‌کند.

نگارهٔ ۳۱: واموازه‌های موجود در زبان‌های دیگر که از زبان باختری وام (عاریت) گرفته شده‌اند.

در موارد زیادی این اسناد جدید دیدگاه‌هایی را در غیاب شواهد کافی نائل شده بودند، تایید و تکذیب می‌کنند. بطور مثال، تعبیر جنجال‌آمیز گِرشِویتچ از ایروه‌مینان در سنگنوشتهٔ سُرخ‌کوتَل که این واژه را جمع فرضی ایروه‌مین «دشمن» دانسته بود، در جایی که شکل دومی در بافت دروه‌مین ظاهر می‌شود، قویا تایید می‌شود. مخصوصا جای شگفتی است که نوشته‌های جدید مثال‌هایی از واژگان قبلی باختری را ارائه می‌کردند که هنوز تایید نشده بودند و موجودیت آن ها توسط مارتین شوارتز بر اساس عاریه‌بودن (واموازه بودن) آنان در زبان‌های دیگر آسیای میانه فرض شده بود. (نگارهٔ ۳۱)

مسلما این نوشته‌های جدید واژگانی را هم که قبلا هیچ شاهدی برای آن وجود نداشت، تصدیق می‌کنند. برای مثال، تنها افعال موجود در سنگنوشتهٔ سرخ‌کوتل چند فعل زمان گذشتهٔ ساده و فعل دعایی حال است. حال می‌توان یک الگوی صرفی تقریبا کامل نه‌تنها از این زمان‌های فعل، بل که از فعل اخباری حال، فعل شرطی حال و فعل امری حال، و حتی چند فعل شرطی کامل و فعل دعایی کامل را نیز بازگو کرد. برخی از ویژگی‌های زبان باختری غیرمنتظرانه است، به‌عنوان مثال وجود دو نوع مصدر در زبان‌های سُغدی و خُتَنی، یا تمایل هم‌آمیزی سلسله‌هایی از حروف ربط، قیدها، حروف اضافه، ضمیرها با اسم‌های مشتق همانند اُ-تا-کَلد-مِن، به معنای «و آن گاه که به ما». این واقعیت که بیشتر این نوشته‌ها تاریخگذاری شده‌اند، این امکان را می‌دهد تا رویدادهای تاریخی را در این زبان دنبال کنیم.

بطور مثال، در متون متعلق به سدهٔ هفتم و پسانتر، در جایی که یک «ی» و یک «د» در تماس مستقیم قرار می‌گیرند، «ی» به «د» تبدیل می‌شود، همان طور که در مثال قبلی نیز بازگو شد: ایروه‌مین به معنای «دشمن»، بعدها دروه‌مِین شده است.

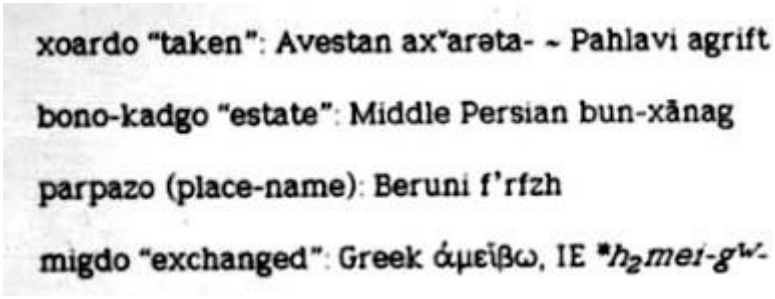

نگارهٔ ۳۲: رمزگشایی اسناد و سنگنوشته‌های باختری و آشنایی با این زبان مهم کهن ایرانی شرقی (از شاخهٔ هندواروپایی) کمک زیادی به دانشمندان کرده تا گمانه‌زنی‌هایی که قبلا در غیاب واژگان کافی برای ریشهٔ واژگان هندواروپایی زده می‌شد، اینک با وجود واژگان باختری تایید شده‌اند.

تا اکنون، زبان باختری در میان زبان‌های ایرانی خویشاوندی کم‌چیز و ضعیف بوده- زبانی که چیزی برای دادن ندارد و همه چیز را (وام) می‌گیرد. اما هم‌اکنون زبان باختری دیگر این چنین ناشناخته و گُنگ نیست، این زبان می‌تواند راه حل‌ها و همچنین مشکلاتی ارائه دهد (نگارهٔ ۳۲). به طور مثال، برگردان معمول واژهٔ اوستایی اَخوَه‌رِته- به واژهٔ پَهلَویِ اَگریفت به معنای «نگرفته‌شده»، که به‌عقیدهٔ بسیاری از محققان اشتباه پنداشته شده‌است، حال دیگر با معادل باختری آن تایید می‌شود. بطور مشابه، معنی اصطلاح مورد بحث بون‌خَنَگ، به‌معنای «بنیادخانه»، با اصطلاح معادل آن در زبان باختری روشن می‌شود، که واضحا به‌معنی «خانه و بوم» است. نام محلی که ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ عصر اسلامی از آن نام برده، و به‌عقیدهٔ دانشمندان امروزی موجودیت خارجی ندارد، به کمک زبان باختری معلوم شد که همان طور که بیرونی گفته بود، درست بوده‌است. در مصدر میگد به معنای «مبادله کردن»، زبان باختری حتی ریشهٔ زبانی هندواروپایی را نمایان می‌سازد که قبلا در هیچکدام از زبان‌هایی که از یونانی خویشاوندتر باشد، پیدا نشده بود.

برای تکمیل مطالعهٔ عمیق اسناد و سنگنوشته‌های (کتیبه‌ها) باختری چندین کارشناس در زمینه‌های گوناگون: در باستانگاری و کتیبه‌نگاری، در تاریخ، جغرافیای تاریخی،

تاریخ ادیان، مسکوکات، مُهرشناسی، عربی، تُرکی، چینی و غیره ضرور است. از جایی که هیچ فردی نمی‌تواند به‌تنهایی در همه این زمینه‌ها کارآمد باشد، چنین وظیفه یی همکاری میان دانشمندان را در زمینه‌های گوناگون می‌طلبد. نقطهٔ آغاز در چنین همکاری می‌بایست رمزگشایی متن و پیش‌نویسی برگردان اولی و موقتی است. این کار یک متن‌شناس است، کسی که مهارت و استعداد خویش را در زبانشناسی و دانش خود را از زبان‌های معادل به کارمی‌گیرد تا فرضیه‌هایی برای معانی این واژگانی و ساختار گرامری این زبان تدوین نماید. بدیهی است بدون کار مقدماتی وی چیزی برای مطالعهٔ دیگران باقی نمی‌ماند. متن‌شناسی شاخه یی از دانش است که برخی آن را کهنه می‌پندارند؛ اما من افتخار می‌کنم که خودم را یک متن‌شناس بنامم و خوشحالم این فرصت پیش آمد تا برای شما بخشی از این اسناد را توضیح دهم تا باشد این سخنرانی به خوبی هم ضروت تحقیق متن‌شناسی را و هم نتایج و ثمرات پُربار آن را آشکار ساخته باشد.

عزیز آریانفر

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش دوازدهم

B3

یادمان های نوشتاری
به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام (تا سده هشتم میلادی)

یادمان های زبان سُغدی

یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه

علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند، (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم. شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعردوست در تهران چاپ شده است.

چندی پیش بخش های A و B1 پیشکش حضور دوستان گردید. در باره بخش B بایسته است نکاتی را به عرض برسانیم:
با توجه به گرانباری متن و پیچیدگی آن که نیازمند دادن توضیحات ضروری در هر مورد و نیز مقایسه آن با آن چه که در زمینه در آثار چاپ شده به زبان پارسی دری در دست است و نیز با توجه به دشواری پژوهش در زمینه، بایسته دیدیم هر گروه یادمان های مکتوب را جداگانه به دست نشر بسپاریم.

چون در کتاب نخست به معرفی اوستا پرداخته شده است، ما نیز در این جا بر روال گذشته، در آغاز در بخش B1 آن چه را که در باره اوستا در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، آوریم. همچنین ترجمه بخش هایی از اوستا از ویکی پیدیا به زبان روسی با چند جدول را هم به آن افزودیم. در پی آن، یک نوشته پژوهشی زیر نام **«افسانه های کهن در اوستا»** نوشته یکی از پژوهشگران ایرانی را خدمت پیشکش کردیم.

سپس در بخش دوازدهم B2 ترجمه متن روسی را تقدیم کردیم تا خوانندگان گرامی بتوانند با مقایسه چهار متن، به برداشت های بهتری دست یابند.

اکنون در ادامه در B3 نخست آن چه را که در باره زبان سغدی و یادمان های زبان سغدی در ویکی پیدیا به زبان پارسی دری آمده است، می آوریم. در پی آن ترجمه نوشته یی در باره زبان سغدی از زبان روسی را که در همین ویکی پیدیا آمده، پیشکش می کنیم. سپس یک نوشته بسیار ارزنده زیر نام «پیشینه، جایگاه و برنامه های پژوهش های تورفانی» نوشته پروفیسور ورنر زوندرمان، ترجمه آرمان بختیاری که در سایت تحقیقات ایران شناسی آمده، خدمت تقدیم می کنیم و در فرجام ترجمه متن روسی یادمان های سغدی را پیشکش می کنیم و مقاله یی را هم در باره آیین مانوی در پیوست این نوشته می آوریم.

زبان سغدی:
(برگرفته از ویکی پیدیا با اندکی ویرایش و فشرده سازی)

زبان سُغدی از زبان های ایرانی شاخه شمال شرقی و زبان ناحیه حاصلخیز سغد، واقع در میان آمودریا و سیردریا بوده است. زبان سغدی در آغاز در دره رودخانه زرافشان و نواحی پیرامون، رایج بود و سپس به عنوان زبان میانجی در بخش بزرگی از جاده ابریشم رواج یافت.[۱] این زبان در طول ده قرن، سده های دوم تا دوازدهم میلادی، مهم ترین زبان ایرانی در ترکستان امروزی و فرارود، زبان تجاری جاده ابریشم و از دیرزمان ابزار ارتباط و پیوند بخشی از فرهنگ‌های سرزمین‌های شرقی و غربی آسیا بوده است. زبان سغدی به عنوان زبان گفتاری و نوشتاری تا سده نهم میلادی فعال بوده و زوال آن پس از سده یازدهم آغاز گردیده است.[۲]

زبان سغدی بر اثر نفوذ و توسعه تدریجی فارسی میانه که برخوردار از پشتیبانی دولت ساسانی بود و نیز زبان ترکی که ارمغان هجوم قبایل ترکی‌زبان، از رواج افتاد و سیر نابودی آن از سده پنجم هجری به بعد همزمان با رواج زبان فارسی از یک سو و نفوذ زبان عربی و ترکی از سوی دیگر شتاب بیشتری یافت.[۳] امروزه تنها زبان بازمانده از گویش‌های سغدی، زبان یغنابی است که در کوهستانی در تاجیکستان صحبت می‌شود.[۱]

زبان سغدی، از نظر تنوّع و حجم نوشته‌ها و نگاشته‌ها، مهم‌ترین زبان ایرانی شرقی است و متون دینی بخش بزرگی از این مواد نوشتاری را شامل می‌شود.[۴] با وجود آن‌که در سنگنوشته‌های پارسی باستان از سغد به عنوان منطقه یی با ویژگی‌های خود یاد شده، آثاری از شکل قدیمی‌تر زبان سغدی یعنی «سغدی باستان» باقی نمانده است. زبان سغدی نسبت به فارسی میانه (پهلوی) بیشتر حالت کهن‌تر زبان های ایرانی را حفظ کرده است.

کشف دوباره:

زبان سغدی پیش از کشف گنجینه تورفان)[200] در ترکستان چین، در اوایل سده بیستم میلادی، زبانی تقریبا ناشناخته

---

200. گنجینه تورفان، مجموعه یی بس بزرگ و گرانبها از متون دست نویسی است که در پی کاوش های باستانشناسان از واحه تورفان (توریان) به دست آمده است. این متون در مجامع و محافل اکادمیک، بیشتر به فراگمنت (قطعات) تورفان شهرت دارد. ما هم در این نبشته در همه جا از آن ها به نام فراگمنت ها نام برده ایم. تاریخچه کاوش های تورفانی بس جالب است:

بوده است. نخستین کسانی که پرده از راز زبان خاموش سغدی برگرفتند، محققان آلمانی بودند که در سال‌های آغازین سده بیستم با مطالعه یک متن مکشوف از تورفان این زبانِ تا آن زمان ناشناخته را سغدی نامیدند. گرچه ابوریحان بیرونی در حدود هزار و اندی سال پیش با ذکر روزها و ماه‌ها و جشن‌های سغدی تلویحاً به این زبان اشاره کرده بود، اما در آغاز قرن بیستم است که زبان سغدی تولدی دوباره می‌یابد.[۵]

«انجمن جغرافیایی سانکت پتربورگ از سال ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۵ در آن جا حفریات علمی کرد و سه سال داکتر کلمنتز فرستاده فرهنگستان علوم روسیه دنباله کار را گرفت و سپس چند تن دیگر از دانشمندان روسی در آن جا کار کردند. جایی که در آن حفریات کردند، در شمال تورفان یعنی در جایگاه شهریست که در گذشته به آن کوشان می‌گفتند و مردم بومی به آن « خوچو» و مردم چین به آن «کائو چانگ» می‌گفتند.

پس از چندی، دولت آلمان دسته یی از دانشمندان خود را سه بار پی در پی به آن جا فرستاد. در ۱۹۰۲ هیاتی به ریاست گرونودل با اعانه فرهنگستان علوم مونیخ، در سال ۱۹۰۴ ، هیات دیگری به ریاست فن لوکوک به سرپرستی فرهنگستان برلین و در ۱۹۰۵ هیات سومی به ریاست گرونودل و عضویت فن لوکوک به آن جا رفتند.

سرانجام هیات دیگری از فرانسه به ریاست پول پلیو مأمور این کار شد و دستاورهای مهمتری به دست آمد. از آن جمله در غاری در تون-هوانگ جایگاه پنهانی را کشف کردند و طومارهای خطی بسیار گرانبها در آن جا یافتند که اکنون در کتابخانه پاریس است. در میان اسنادی که به دست آمده، تعدادی متون مانوی است که کارل زالئمان- دانشمند نام آشنای روسی و ف. و. ک. مولر دانشمند آلمانی متون زبان‌های ایرانی آن ها را با رنج فراوان خوانده اند.

در میان طومارهایی که در توئن هوانگ به دست آورده اند و اروپاییان نتوانسته اند با خود ببرند؛ دولت چین آن ها را به پکن برده و در کتابخانه مخصوصی که در آنجا ترتیب داده اند، گذارده است، طومار بزرگی است که تقریباً کامل است و چیزی از آن از میان نرفته است. شاوان و پلیو دانشمندان فرانسوی پی برده اند که این طومار یکی از کتاب های مانوی است و تفسیر آن ها را در مجله آسیایی پاریس منتشر کرده اند. اسناد دیگری به پارسی میانه و سغدی و چینی هم است.»

طی یکصد سال گذشته با پوشش هیأت‌های اکتشافی متعدد، آثار مکتوب این زبان به صورت پراکنده از نواحی نزدیک شهر سمرقند تا یکی از برج‌های داخلی دیوار بزرگ چین، و از مغولستان شمالی تا دره علیای رود سند در شمال پاکستان، کشف شدند. با انتقال این اسناد به موزه‌های برلین، پاریس، لندن و سانکت پتربورگ، دانشمندان اروپایی و امریکایی به مطالعه این نوشته‌های کهن پرداختند و بسیاری از این متن‌ها به زبان های گوناگون اروپایی ترجمه شد. زبان‌شناسان، ویژگی‌های صرفی و نحوی زبان سغدی را مشخص کردند و حقایق بسیاری را در باره این زبان آشکار ساختند.[۶]

ادبیات سغدی:

سمرقند اهمیت زیادی در جاده ابریشم شاهراه میان چین و دنیای غرب داشته است. نوشته‌های تاریخ نویسان اسلامی حکایت از مهاجرت سغدیان پیش از اسلام و فعالیت‌های سغدیانِ تجارت‌پیشه در طول این جاده دارد. نتیجه بارز این امر، اهمیت یافتن زبان سغدی به صورت زبان میانجی در جاده ابریشم بود. در پرتو همین نقش زبان سغدی است که بیشتر دستنویس‌های آن در این ناحیه به خصوص در نواحی پیرامون تورفان به دست آمده است.

سغدیان تجارت‌پیشه، که واسطه انتقال کالا و فرهنگ و هنر میان چین و ایران و هند و روم بودند، به تبلیغ دین‌های بودایی و مانوی و مسیحی نیز پرداختند. از این رو، مواد نوشتاری سغدی بیشتر دینی و متأثر از سه دین نام برده است و، به همین اعتبار، به سه گروه متون سغدی بودایی، سغدی مانوی، و سغدی مسیحی بخش می‌شود.

مانویان هم مهارت نویسندگی داشتند و هم مترجمان بسیار زبردستی بوده‌اند. زبان متن‌هایی که آنان به سغدی برگردانده‌اند روان و زیبا و کاملاً متمایز از ترجمه الکن و پیچیده و ناقص ترجمانان مسیحی و بودایی سغدی‌زبان است. متن‌های سغدی بودایی و مسیحی صرفاً از نظر فراوانی و تنوّع واژگان با ارزشند. اما، برای بررسی صرفی و نحوی زبان سغدی، باید به مطالعه متن‌های سغدی مانوی، به‌ویژه داستان های آن، پرداخت.[۴]

آثار غیر دینی سغدی در برگیرنده کتیبه‌های متعدد، سکه‌های گوناگون -که تاریخ برخی از آن ها به سده دوم میلادی می‌رسد و در زمره کهن‌ترین نوشته‌های زبان سغدی

است- سفالینه‌ها، نامه‌های باستانی، اسناد و مدارک، تعدادی داستان و چند متن طبی است.

ادبیات بودایی:

متن‌های سغدی بودایی، در حقیقت، آثار بازمانده ادبیات بودایی به زبان سغدی است. این آثار شاید پرحجم‌ترین آثار ادبی زبان سغدی باشد که در صومعه‌های آسیای میانه از اصل چینی و هندی به زبان سغدی ترجمه شده‌اند و محتوای آن ها از مکتب مهایانه بودایی سرچشمه گرفته است. ادبیات سغدی بودایی نوعی ادبیات ترجمه یی و آکنده از اصطلاحات فلسفی و احکام آیین بودا است و بخش اعظم آن نمودار ادبیات بودایی چینی است که بیشتر از آن ترجمه شده است.[۷]

بسیاری از متن‌های بودایی شناخته سغدی، بازتاب نسخه‌های چینی آثار نوشتاری آیین بوداینند تا بدان جا که ویژگی‌های واژه‌شناختی و اصطلاحی و سبکی نسخه‌های چینی آشکارا در ترجمه سغدی نمایان است. مترجم سغدی، هرگاه که نتوانسته است واژه یا عبارتی سغدی برای برگرداندن تعبیر یا اصطلاحی خاص بیابد، به ترجمه واژه‌به‌واژه آن پرداخته است. حتی، در برخی موارد، تنها به آوانویسی واژه‌های مبهم چینی به خط سغدی بسنده کرده است.[۷] از این‌رو درک و فهم این متن‌ها، بدون مراجعه به اصل چینی یا هندی آن ها، اغلب دشوار و گاه غیرممکن است. در برخی موارد نیز، صورت سغدی واژه‌ها، در اثر تغییرات ناشی از نقش‌های دستوری، از صورت‌های سانسکریت دور شده‌اند.[۷]

تاریخ ترجمه متون سغدی بودایی روشن نیست. تنها، در یک مورد، تاریخ ترجمه (۷۲۸ میلادی) مشخص است؛ بنابراین، احتمال می‌رود که بخش بزرگی از این متونِ ترجمه یی متعلق به دوره اصلی پادشاهی دودمان تانگ در آسیای میانه (نیمه دوم سده هفتم و نیمه یکم سده هشتم میلادی) باشد.[۷]

ادبیات مانوی:

متون سغدی مانوی از نظر زبان‌شناختی، در خور توجه و حایز اهمیت بسیار است. بخشی از این متون در برگیرنده ترجمه سغدیِ سرودها و متن‌های مربوط به کتاب‌های دینی مانوی از اصل فارسی میانه و پارتی و بخش دیگر شامل آثاری است که اصلاً به زبان سغدی نوشته شده‌اند. بیشتر این متون تکّه‌تکّه شده و آسیب زیادی دیده‌است. از جمله موضوع‌هایی که در این متن‌ها عرضه شده است تاریخچه کلیسا

و فعالیت مبلّغان مانوی، کیهان‌شناسی، تقویم‌ها، اسطوره آفرینش مانوی، خطابه‌ها، نیایش‌ها، اعترافات، فهرست واژگان و تمثیل‌ها و داستان هاست. به‌طور کلی، در این متن‌ها، مطالب فلسفی و بنیادی آیین مانی اغلب با بیانی آمیخته به تمثیل و داستان مطرح می‌گردد.[۴]

مانویانِ سغدی زبان نیز، در انتقال افسانه و داستان از شرق به غرب و از غرب به شرق، نقش مهمی داشته‌اند.[۴]

ادبیات مسیحی:

متون سغدی مسیحی نیز، در واقع، نوعی متون ترجمه یی و حاوی داستان هایی از زندگی شهیدان و قدیسان مسیحی، قطعات و روایت‌هایی از انجیل، چندین موعظه، حکایت‌هایی از آباء کلیسا، کتاب مزامیر، داستان پیامبران، سرودهای نیایش، آراء بزرگان کلیسا، کلمات قصار و عبارات پندآمیز است. این متن‌ها از اصل سریانی به سغدی برگردانده شده است و، از جایی که مترجمان مسیحی سغدی زبان به ترجمه واژه به واژه متن سریانی به سغدی و نحوه بیان آن پای‌بند بوده‌اند، ترجمه‌های آنان خالی از ابتکار و تقریباً فاقد ارزش ادبی است.[۴]

سغدی در بخارا:

زبان اصلی شهر بخارا پیش از رواج فارسی در این شهر، زبان سغدی بود. مقدسی در احسن التقاسیم (ص.۴۹۱) در باره زبان سغدی چنین آورده است: «سغدیان را نیز زبانی جدا است که نزدیک به روستائیان بخارا می‌باشد و چند گونه است که همگی آن ها را می‌فهمند. من پیشوای بزرگوار ابوبکر محمد بن فضل را دیدم که بدان بسیار سخن می‌راند. کمتر شهری از آن ها که یاد کردم، یافت می‌شود که روستایش زبان جداگانه نداشته باشد.»

در زمان فتح بخارا از سوی سعید بن عثمان به سال ۵۶ هجری (۶۷۵ میلادی) و سده پس از آن نیز زبان بخارا و پیرامون آن سغدی بوده است.[۲]

تاثیر در فارسی:

از واموازه‌های سغدی در فارسی می‌توان به واژه‌های آغاز،[۸] ملخ، فغ (در فغفور)، خاتون،[۹][۱۰] جغد، لائیدن و نیز واژه هایی چون [زیور-گ.]، آسیمه (در سرآسیمه)، بساک، سنگسار، راغ[۱۱] اشاره کرد.[۱۲]

پسوند -کَند که در بسیاری از نامجاها یا جاینام‌های ایرانی دیده می‌شود، نیز واژه سغدی به معنی دهکده و شهر است.[۱۳] این پسوند را در نام های شهرها و آبادی هایی مانند تاشکند، سمرقند، یارکند، تازه‌کند و چیمکنت و... می‌بینیم. پسوند - کند به همین معنی به زبان های ترکی نیز وارد شده است (که به شکل کنت به کار برده می شود).

منابع:

1. اُرانسکی، یوسیف م.، «زبان های ایرانی»، ترجمه دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
2. سیم الدین‌اف، دادخدا (رئیس پژوهشگاه زبان و ادبیات فرهنگستان علوم تاجیکستان)، «خوانش تازه یی از سرود اهل بخارا»، بی‌بی‌سی فارسی، پنجشنبه، ۲۶ اوت، ۲۰۰۴.
3. زرشناس، زهره «بدر سغدیانه، در جدید آن‌لاین، ۳ جنوری ۲۰۰۹؛ زرشناس، زهره، «عناصری از یک قصه سغدی مانوی» در: «نامه فرهنگستان»، پاییز ۱۳۷۶، شماره ۱۱، (از ص ۹۸ تا ۱۱۲).
4. زرشناس، زهره «بدر سغدیانه»، در جدید آن‌لاین، ۳ جنوری ۲۰۰۹
5. زرشناس، زهره، «بدر سغدیانه»، در جدید آن‌لاین، ۳ جنوری ۲۰۰۹
6. زرشناس، زهره، «واژه اهریمن در ادبیات سغدی بودایی» (۱۰ صفحه - از ۴۲ تا ۵۱). در: «نامه فرهنگستان»، زمستان ۱۳۷۹ - شماره ۱۶.
7. نسیم جنوب
8. «Khātūn». Boyle, J.A "Encyclopaedia of Islam" Edited by: P. Bearman, The Bianquis, C. E. Bosworth, E. van Donzel and W. P. Heinrichs. Brill, 2008 Brill Online. UNIVERSITEITSBIBLIOTHEEK March 2008. LEIDEN. 11
9. بی‌بی‌سی
10. فرهنگ سغدی، سغدی- فارسی- انگلیسی، پدیدآورنده: شهرزاد فتوحی، بدرالزمان قریب ناشر: فرهنگان - ۱۳۸۳.
11. Sogdian Loan-Words in New Persian W. B. Henning Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London, Vol. 10, No. 1 (1939), pp. 93-106
12. «al- Ṣughd or al- Sughd» Barthold, W. Encyclopaedia of Islam. Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth , E. van Donzel and W.P. Heinrichs. Brill, 2008. Brill Online. March 2008 UNIVERSITEITSBIBLIOTHEEK LEIDEN. 11

زبان سغدی:
برگرفته از ویکی پیدیا به زبان روسی (با اندکی فشرده سازی):

زبان سغدی یک زبان مرده است که دیرین ترین یادمان های نوشتاری آن مربوط سده یازدهم می گردد.[201]

این زبان یکی از زبان های ایرانی خاوری می باشد که با آن در سرزمین سغد در وادی رود زرافشان در گستره کشورهای کنونی ازبیکستان و تاجیکستان و نیز در کولونی های فزونشمار سغدی در مسیر جاده ابریشم سخن می گفته اند. بیشترینه یادمان ها به این زبان در تورفان، در سینکیانگ چین، در دون هوانگ چین در استان گانسو و در دژ موگ (مغ) در تاجیکستان یافت شده اند.

زبان سغدی (که به نام های sγwδy'n'k, sγwδy'w و... هم یاد شده است)، از شاخه زبان های ایرانی خاوری است. زبان

---

[201]. تنها متن نیایشی مناجات ارجمند برای زرتشتیان- اَشِم وُهو، به پنداشت استاد گرشویچ (مولف کتاب بی بدیل دستور زبان سغدی مانوی، تنها دستور زبان سغدی معتبر در پژوهشهای زبانشناسیک تاریخی که تا همین اکنون هم جایگزینی ندارد) به زبان سغدی باستان است. گرشویچ برای به کرسی نشاندن ادعایش، آوندهای زبان شناسانه یی هم آورده است.

از سوی دیگر، بر پایه بررسی های انجام شده در شوروی، زبان سغدی تا سده های شانزدهم- هفدهم میلادی و بی چون و چرا تا سده شانزدهم میلادی، در روستاهای پیرامون بخارا زنده بوده است. گ.].

های خوارزمی، ساکی، اوستی، پشتو و...هم از زبان های ایرانی خاوری به شمار اند. زبان زنده یغنابی که باشندگان دره رود یغناب تاجیکستان به آن سخن می گویند، هم به گویشی که بس نزدیک با زبان سغدی است، بر می گردد که گاه به گونه نه چندان موجه به نام زبان «سغدی نو» هم یاد می گردد.

تاریخ:

مقاله اصلی: سغدیانا

یک دست نوشته مانوی به زبان سغدی

برای نخستین بار زبان سغدی از سوی کارل فریدریش آندریاس در پایان قرن نزدهم از روی آثار مانوی یافت شده در واحه تورفان شناسایی شد. زبان سغدی با دیگر زبان های ایرانی شمال خاوری چون ختنی، تُمشُقی tumshukski، باختری، خوارزمی و زبان های دیگر همریشه است و نیای مشترکی دارند.

سغدیان که در نیمه دوم و اوایل هزاره یکم پ. م. به دره زرافشان مهاجرت نموده بودند، پس از جاگزین شدن، در سده سوم میلادی آغاز به گستره جویی صلح آمیز در منطقه می نمایند و روستاها و شهرک هایی در واحه های چین غربی و مغولستان در طول مسیرهای بازرگانی کاروانی می سازند. سر از سده پنجم میلادی گویشوران زبان سغدی در دره فرغانه، در واحه چاچ (تاشکنت کنونی) و در سمی ریچیا (هفترود) مسکن گزین می شوند.

پیش از فتوحات عرب، در گستره پهناوری از وادی زرافشان گرفته تا دریاچه ایسیک کول به زبان سغدی سخن گفته می شد. بازرگانان و فروشندگان سغدی به طور مداوم در چین و

هفترود زندگی می کردند و تجارت پرتکاپوی سغدیان دلیل آن بود تا زبان سغدی lingua franca یا زبان میانجی (زبان مشترک سراسری) منطقه آسیای مرکزی گردد.[1]

همین گونه، ادبیات و متون مذهبی آیین های مختلف مانند مانوی، بودایی و مسیحی فعالانه در سغد پخش و به زبان سغدی ترجمه می شد. زبان سغدی در خاقانات اویغور پیش از آن که در گستره آن رسم الخط ویژه اویغوری به میان بیاید، همچون زبان ادبی به کار می رفت. سر از سده هشتم، پس از فتوحات اعراب، فرهنگ سغدی رو به افت می گذارد و زبان پارسی جای زبان سغدی را می گیرد. در سده نهم بخش بزرگی از باشندگان سغد به زبان پارسی سخن می گفتند. با این هم مقدسی در سده دهم بر موجودیت گویش های سغدی در وادی رود زرافشان گواهی می دهد.

در گستره قرقیزستان، کتیبه هایی به زبان سغدی یافت شده است که مربوط سده های دهم- یازدهم اند. در فرجام، زبان های ترکی در سده دوازدهم جاگزین زبان سغدی گردیدند. زبان سغدی، زبان رسمی سغدیانا (کشور سغد) بود. دست نوشته های نامنهاد «نامه های قدیمی»- مجموعه یی از اسناد و نامه های رسمی پادشاه دیواشتیچ Devashtich یافت شده در دژ موگ (مغ؟)، واقع در پنج کیلومتری روستای «دار دار آیینه» (دادار آیینه؟) در استان سغد تاجیکستان بر این امر گواهی می دهند.

[«برای نخستین بار پروفسیور هنینگ واموازه های زبان سغدی را در زبان فارسی با بهر گیری از کتاب «لغت فرس» اسدی شناسایی و مثال‌های مورد نیاز خود را از این کتاب برگزید».-گ.]

نوشتار:

دبیره (رسم الخط، الفبای) سغدی:

برای نوشتن متون سغدی دبیره ویژه یی با نویسه های بی صدا یا همخوانconsonant alphabet که بر شالوده خط آرامی ساخته شده بود، کار گرفته می شد.

متون مسیحی بیشتر با دبیره سُریانی (سُوری یا سوریه یی) سازگارا یا سازگار شده با آواهای سغدی، و متون مانوی با گزینه (نسخه) به روز شده نویسه های پالمیرایی، که همچنین به نمونه کهن دبیره آرامی بر می گشتند، و یا هم با خود اسکریپت سغدی نوشته می شدند. مانند بسیاری دیگر زبان های ایرانی میانه، زبان سغدی برای نوشتن از دبیره یی کار می گرفت که از خط آرامی برخاسته بود. در

زبان سغدی درست همانند دبیره پهلوی نزدیک به آن، به پیمانه گسترده از geterogramm ها کار گرفته می شد. در این خط آشکارا نویسه ها (حروف) صدادار وجود نداشت. از همین رو، متون را معمولا همچون دنباله یی از حروف صامت در نظر می گیرند: برای نمونه: نام بانویی در نکاحنامه یی یافت شده در موگ (مغ؟) در غرب تاجیکستان، **δγwtγnch** را چنین پذیرفته شده است که دگوگونچ بخوانند. این گونه، بازسازی آوایی ظاهر کلمات سغدی، بسیار دشوار است و در بسیاری از موارد، glosses ها (بیشتر نام های کسان) از منابع عربی، چینی و ...، و همچنین مواد زبان یغنابی و دیگر زبان های ایرانی در زمینه کمک می کنند.

دبیره سغدی بیگمان الگوی گردید برای ساختن دبیره اویغوری که به نوبه خود دبیره مغولی از روی آن ساخته شد (دبیره یی که کماکان تا همین اکنون مغولان باشنده در «مغولستان درونی» (منطقه خودگرانی در چین) آن را به کار می برند) و در نهایت دبیره مانچوری.[202]

نمونه زبان سغدی (geterogramm های آرامی با نویسه های بزرگcapital letters در ترجمه):

MN sγwδy-k MLK’ δy-w’šty-c ’t x’xsrc xwβw ’pšwnw δrwth γ-rβ nm’cyw

ترجمه تحت اللفظی: من پادشاه (ملک) سغدی- دیواشتیچ به تو پادشاه خزر افشین دوردهای بسیار می فرستم.

دبیره سغدی:

بیشتر متون سغدی با سه نوع اسکریپت (دبیره (رسم الخط، الفبا)) نوشته شده است: سُریانی (خاوری)، مانوی و سغدی. با دبیره سوریانی کمی مدرنیزه شده (به روز رسانی شده)، تقریبا همه متون مسیحی را نوشته اند. بیش از نیمی از متون مانوی حفظ شده، با دبیره نامنهاد مانوی نوشته شده است. همه متون غیر مذهبی، بودایی، متون زرتشتی و بخش بسیاری از آثار مانوی و چند متن مسیحی با دبیره ویژه سغدی نوشته شده است. هر سه دبیره مانند همه دبیره های ایرانی میانه ریشه در دبیره سامی غربی دارند.

---

[202]. شایان یادآوری است که دبیره تورکی باستان را هم سغدیان ساخته بودند. کما این که دبیره عربی را پارسیان از روی دبیره کوفی برای اعراب ساخته بودند-گ.

دبیره سغدی درست مانند دبیره های «غیر مانوی» پارسی میانه ساسانی و پارتی (اشکانی) و دبیره پیش از اسلام خوارزمی) ریشه در دبیره نانهاد «آرامی پادشاهی» هخامنشی دارند. ویژگی دبیره سامی غربی (که «شبه الفبا» یا «همخوان (صامت یا بی صدا) نامیده می شود) ضبط مرتب آواهای سازگار یا همخوان (بی صدا) است که در آن مصوت ها اصلا نمایش داده نمی شود. (در آینده برای نشان دادن حروف صدادار، آغاز به کاربرد نشانه ها یا علامه ها بر روی یک حرف بی صدا (توقف دهانه نای، «الف» نامنهاد) (the glottal stop, so called Aleph) و دو حرف نیمه صامت (/w/) ў — و (/j/) й ، نشانه های بالانویس و زیرنویس) superscript and subscript نمودند.

شایان یادآوری است که حروف صدادار در متون مسیحی بیشتر با نشانه های حروف ممیزه یا تفکیک کننده diacritical marks نشان داده اند.

خط سغدی در آغاز از راست به چپ نگاشته می شد اما پسان ها خط دوره «کلاسیک» شاید زیر تاثیر خط چینی دستخوش دگردیسی های چشمگیر گردید: نگارش مورب یعنی نوشتن حروف در میان کلمه ها گسترش یافته، اجباری شد و سطرها تا نود درجه خلاف عقربه ساعت چرخانده شدند، یعنی متون از بالا به پایین نوشته شد.

نویسه گردانی یا آوانگاری Transliteration :

کونسونانتیسم Consonantism خط سغدی به گونه زیر بازسازی می شود (نگاه شود به ستون اول). در سه ستون بعدی، ترجمه لاتین پذیرفته شده نشانه ها که آواهای مقتضی مصوت ها را به خط سغدی، مانوی و مسیحی را باز می دهند، داده می شود.

ترانسکریپسیون (نسخه برداری transcription) مورد استفاده همان ترانسکریپسیون پذیرفته شده در اروپا است، نه IPA. در پرانتزها صامت هایی آورده شده که در خط سغدی یا در کلمات قرض گرفته شده و یا هم در یک محیط معین پدید آمده اند (allophones).

آوا	سغدی	مانوی	مسیحی (نِسطوریانی)
k	k	k, q	q
x	x	x	x (=سریانی(k .
(g)	k	g	g
γ	γ	γ	γ (=سریانی('айн) .
č	c	c	c (=سریانی .تساده)
(c)	ts, c	c	c
(ĵ)	c	j	c
t	t	t, t	t (سریانی(ṭ .
θ	δ	δ	θ (سریانی(t .
(d)	t	d	t, d
δ	δ	δ	d
p	p	p	p
f	p, β	f	f
(b)	p, β	b	b, p

v	β	β	b
r	r	r	r
(l)	δ, r	l	l
y	y	y	y
w	w	w	w
s	s	s	s
š	š	š	š
z	z	z	z
ž	z	j	ž
(h)	x, 0	h	h
n	n	n	n
m	m	m	m

نویسه های آرامی Arameogramm :

از ویژگی های شاخص نوشتار ایرانی بر شالوده آرامی، کاربرد ایدوگرام ها یا مفهوم نگاشت های ideograms نامنهاد arameogramm است: برای برخی از نشانه ها tokens کلمه آرامی (بیشتر تحریف شده) نوشته می شد، اما همتاواژه یا معادل ایرانی آن خوانده می شد (مانند kandziدر زبان جاپانی معاصر و shumerogramms در اکدی). برای نمونه، کاتب سغدی برای واژه باده (می) xmr' می

نوشت اما آن را maδu می خواند. در این جا 'xmr بر گرفته از ḥamrā آرامی است.

چنین پذیرفته شده بود که ایدئوگرام ها را در زبان های ایرانی با حروف بزرگ ترجمه می کردند. حتا در «خط های قدیمی»، ایدئوگرام ها بسیار نادرتر از خط استاندارد پارسی میانه است، چه رسد به زبان پارتی. در حالی که در متون دوره «کلاسیک» به گونه منظم بیش از یک دوجینarameogramm به کار برده می شود.

در دبیره سغدی مانوی هم ایدوئوگرام ها دیده نمی شوند. در متون مسیحی (نِسطوریانی) تنها یک شبه ایدئوگرام دیده می شود که رونوشتی است از شکل ظاهری ایدئوگرام ZY در خط سغدی (مطابق— ətə سغدی)

یادمان ها:

بخش شایان توجهی از واژگان سغدی در متون چینی، آثار عربی، یادمان های تورکی باستانی حفظ شده است. قطعه یی (فراگمنتی) از دبیره دو زبانی سغدی-سانسکریت براهمی وجود دارد، که در بر دارنده نام های شماری از داروهای پزشکی است (احتمالا واژه نامه مربوط به کدامین مدرسه هندی، که در آن سغدیان در تورفان درس می خوانده اند)

آواشناسی و واجشناسی (Phonetics and phonology):

اطلاعات در باره آواشناسی (فونتیک) زبان سغدی تنها به گونه تقریبی شناخته شده است، زیرا زبان سغدی از زبان های مرده است.[203]

---

[203]. **یادداشت گزارنده:** در پیوند با ترجمه دستور زبان سغدی، نکته هایی چند را بایسته یادآوری می دانم: نخست این که ترجمه دستور زبان های ایرانی از زبان های اروپایی کاریست بسی دشوار و تخصصی که باید از سوی کارشناسان رشته زبانشناسی انجام شود. با این هم، ما در این جا به رغم بی بضاعتی از سر ناچاری و ناگزیری دست به این کار یازیده و خطر کرده ایم. ترجمه های دستور زبان های مرده حتا در بهترین مورد هم نمی تواند عاری از لغزش ها باشد. از این رو، اگر نارسایی هایی از دید دستوری در ترجمه دست داشته دیده شود، از پیش پوزش می خواهم و امیدوارم مرا به بزرگواری خودتان ببخشید.

به گفته بانو داکتر زهره زرشناس، «در زمینه دستور زبان سغدی در جهان دو کتاب به زبان فرانسوی هست که در واقع دو جلد از یک کتاب به شمار می‌روند. جلد اول این مجموعه را پروفسور گوتیو و جلد دوم را پروفسور بنونیست تهیه کرده‌اند که بیشتر به زبان سغدی بودایی می‌پردازند و در زمانی منتشر شدند که هنوز مطالعات گسترده یی در این حوزه صورت نگرفته بود. این کتاب ها کنون دیگر از اعتبار علمی برخوردار نیستند و تنها می‌توان برای بررسی تاریخ این زبان به آن‌ها مراجعه نمود.

Gauthiot R., Essai de grammaire sogdienne, pt 1. Phonétique, P., 1914—23 [

Benveniste E., Essai de grammaire sogdienne, pt 2. Morphologie, syntaxe et glossaire, P., 1929]

کتاب دیگر، کتاب پروفسیور گرشویچ (رساله دکتری وی) [**گِرشِویچ:** ایلیا (Ilya Gershevitch) – ایرانشناس و زبانشناس روس‌تبار باشنده انگلستان (1914– 2001 میلادی) کارشناس برجسته زبان‌های اوستایی، سُغدی، آسی، ایلامی و باختری] است که اگرچه در باره زبان سغدی مانوی نوشته شده است و نمونه های مورد استفاده در آن نیز بیشتر نمونه های سغدی مانوی هستند، اما نمونه‌های بسیار دیگری نیز از متون دیگر مانند متون سغدی مسیحی و بودایی ارائه شده‌اند و به همین دلیل در پژوهش‌های مربوط به این متن‌ها نیز هنوز کاربرد داردو در این حوزه بسیار سودمند است.

Gershevitch I., A grammar of Manichean Sogdian, Oxf., 1954 (2 ed., Oxf., 1961]

نگارش یک دستور زبان سغدی به فارسی یک نیاز است. معتقدم که کتاب‌های دستور زبان نباید ترجمه شوند بل که باید متناسب با نیاز گویشوران هر زبان از نو نوشته شوند. اجتناب از ترجمه این است که ترجمه واژه‌های مربوط به دستور زبان از زبان‌های دیگر باعث عدم انتقال صحیح و دقیق مفاهیم دستوری می‌شود. زبان انگلیسی و فارسی از زبان‌های هندو اروپایی هستند، اما اکثر اصطلاحات دستور زبان فارسی از زبان عربی گرفته شده است که به خانواده زبان‌های سامی تعلق دارد. برای مثال، واژه مصدر در زبان عربی به معنی محل صدور است و در فارسی به عنوان معادل infinitive در زبان انگلیسی و infinitif در زبان فرانسوی که نشان دهنده زمان نا محدود است در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، در اصطلاح سازی برای مفاهیم دستوری مشکلات و اختلافاتی از این دست وجود دارد. برای تبیین بسیاری از مفاهیم دستوری به ساخت اصطلاحات نو نیاز است.» –گ.

سخنگویی (Vocalism)
حروف صدادار (Vowels)

در زبان سغدی تعارض اپوزیسیون حروف صدادار در طول longitude وجود دارد –صدادارهای بلند (ā, ē, ü и ō) و کوتاه (a, e, u, o) از هم تفکیک داده می شوند. کوتاهی یا درازی حرف صدادار ویژگی ریتمیک ریشه را تعیین می نماید که به نوبه خود خصوصیات مورفولوژیک ریشه را تعیین می نماید. چالش اصلی برای بازسازی وکالیسم vocalism (سخنگویی یا آواز برآری) سغدی، لا توجه به طبیعت صامت دبیره سغدی است: در نوشته های سغدی لزوما تنها حروف صدادار بلند دیده می شوند. حروف صدادار کوتاه گاه نشان داده می شوند (به گونه نامنظم irregular) و یا هم اصلا بازتاب داده نمی شوند.

برای نشان دادن حروف صدادار، مانند زبان های سامی (عبری، آرامی، عربی) از matres lectionis کار گرفته می شود– حروف صامت در معنای حروف صدادار، آن هم در کل تنها از سه حرف کار گرفته می شود: ییود (صدای Y لاتینی)، واو (صدای w) و الاف صدای (') را می کشد. این گونه، صداهای مختلف می توانند با عین نشانه ها ضبط می شود:

برای مثال با نویسه y، حروف ē, e, ī و i نشان داده می شوند. چنانچه همین گونه همین حروف با نویسه w هم نشان داده می شوند.

ردیف	جلویی یا قدامی		میانی		عقبی	
دراز یا بلند	کوتاه	بلند	کوتاه	بلند	کوتاه	بلند
بالایی	i	ī	(i̱)[1]		u	ū
میانی	e	ē	(ə)[2]		o	ō
پایینی	a			ā		

1- با نشانه [ɬ] (نویسه یا حرف «ع» مشخص می گردد). این نشانه تنها در موقعیت position پیش از ترکیب های بی صدا یا صامت ها .[sp], [st], [sn] دیده می شود.

2- درزها یا seam ها در اثر reduction (افت، کاسته شدن، فرونشستن) حروف صدادار کوتاه [a], [e] и [u] در موقعیت کشش (بدون تاکید) پدیدار می گردد.

واکه های همبافته یا مرکب یا دیفتونگ ها Diphthongs:

در زبان سغدی واکه های مرکب بلند (دراز، طولانی) دارای تشکل ثانویsecondary education [āi] و [āu] وجود داشت.

واکه های مرکب اصیل ایرانی *ai و*au به [ē] و [ō] تبدیل می شدند.

لحن بینی nasal overtone [m̨] می توانست همچون سازه دوم second member واکه مرکب عمل کند. برخی از دانشمندان بر این باورند که در همان کیفیت می تواند [r] هم عمل کند، با ایجاد واکه های مرکب کوتاه [ir], [ur], [ər].

همخوان ها (بی صداها یا صامت ها) Consonant:

	لبی labial	دندانی یا دندانی ال	حفره یی Alveolar	کامی palatal	پرده یی یا غشایی velar
Blasting / affricates	p (b)[1]	t (d)[2]		(ʤ)[54]ʧ	(g)[6]k

		(t͡s)[3]			
سایشی، اصطکاکی fricative	β͡f	ð͡θ	z͡s	z̆[87]ʂ	ɣ͡x
Nasal	m	n			
روان، صاف، هموار	w		(l)[9]r	y	(h)[10]

• [1] [2] [5] [6] آواهای[g], [d], [b]- الفافون های پوزیسیونی(موضعی) positional allophones اند. آواهای [ʧ], [ð], [β] و[ɣ] به تبع تنها در in the position after nasal (موضع پس از Nasal (بینی)) [n] و[m] ظاهر می شوند.

• [3] [9] [10] این آواها تنها در کلمه های مستعار یا عاریتی borrowed words دیده می شوند.

• [4] [5] [7] [8] آواهای [ʒ], [ʤ], [s], [z] در ترانسکریپسیون های سنتی ایرانی به ترتیب همچون [ž] и [š], [ǰ], [č] مشخص می شوند.

هجا ها Syllable :

ساختار تیپیک هجا ها :

CCVCC، برای مثال، [škōrΘ] škwrΘ (трудный). اما شمه های دیگر هم محتمل اند(CVC, CV, VC, CCV, VCC, CCCV, VCCC).

خوشه همخوان consonant cluster متشکل از سه صامت (بی صدا) هم در آغاز و هم در پایان هجاها مجاز شمرده می شود.

پدیده های Supersegmentnye :

لهجه accent :

تاکید (ضربه، تکیه) در زبان سغدی آزاد است، تنها با تعداد مصوت مرتبط است، و بر روی هجای اول با یک مصوت بلند می افتد. هرگاه در ریشه کلمه مصوت های بلند موجود نباشد، آن گاه ضربه یا تاکید (تکیه) بر خمیدگی یا انحنا flexion یا Flection منتقل می شود. همه مصوت های کوتاه بدون تاکید به استثنای [o] تا [ə] تخفیف (تقلیل) می یابند.reduced to [ə]

پایه های ثقیل و خفیف[204] :

ریشه های کلمه ها در زبان سغدی به دو کتگوری تقسیم می گردد: همه ریشه هایی که در ترکیب خود حتا یک حرف صامت بلند یا واکه ترکیبی (دیفتونگ) داشته باشند، تاکیدی شمرده می شوند و «سنگین» (ثقیل) خوانده می شوند. ریشه هایی که تنها متشکل از یک مصوت کوتاه باشند، بدون تاکید بوده و به نام «سبک» (خفیف) یاد می شوند.

---

[204] . основы روسی، به انگلیسی basis یا bases در زبان پارسی دری- همتاواژه هایی چون اساسات، پایه ها، شالوده، مبانی، بدنه، ساقه، زیربنا (تهداب)، مسند، قاعده، بنیاد و... دارد. ما برای جلوگیری از هر گونه سوء تفاهم و خلط مبحث و برای جلوگیری از لغزش های احتمالی، در همه جا «پایه» نوشته ایم. هر چند این واژه در کانتکست های گوناگون در زبان پارسی دری به مفاهیم مختلف به کار برده می شوند.برای نمونه، از دید دستوری در پارسی دری هر جمله دارای دو بخش نهاد و گزاره می باشد.

در ویکی پیدیا در زمینه چنین آمده است:

«مسند (نهاد) و گزاره (به انگلیسی Predicate) در دستور زبان پارسی خبری است که در باره نهاد داده می‌شود. هر جمله را می‌توان به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد. گزاره حداقل یک فعل دارد که هسته جمله می‌باشد.

مسند (نهاد) در دستور زبان فارسی، یکی از نقش‌هایی است که یک کلمه یا گروهی از کلمات می‌توانند در جمله داشته باشند. ساخت جمله یی که مسند در آن به کار می‌رود، چنین است: «فاعل + مسند+فعل ربطی. «مسند همواره، یا گروه اسمی است یا گروه صفتی یا گروه حرف اضافه ای.»

پایه های «خفیف» و «ثقیل» زیر تاثیر قاعده یا قانون نامنهاد ریتمیک قرار دارند. پایه های «ثقیل»، تاکیدها را بر خود بار می کنند که به هیمن دلیل پایان های شان تقلیل (تخفیف) می یابد و شکل آن ها تغییر می کند و تعدیل می شود. روشن است چنین چیزی با پایه های خفیف اتفاق نمی افتد. از همین خاطر کلمه هایی با پایه های ثقیل و خفیف به گونه های متفاوت تصریف و با هم مزدوج inflected and conjugated می شوند: برای مثال، پایان های تقلیل (تخفیف) یافته اسماء با پایه های «ثقیل» را دیگر نمی توان تشخیص داد و این اسماء کلا دارای سه «وند» به جای شش «وند» در کلمه های دارای پایه های «خفیف» می باشند.

مورفولوژی:

زبان سغدی از زبان هایی نوع مختلط است که در آن نشانه های زبان های مصنوعی و ترکیبی synthetic and agglutinative با هم آمیزش می یابند.

اسما :

صرف:

در زبان سغدی اسماء در آغاز دارای جنس های مذکر مونث و مخنث بود. مگر با سپری شدن زمان، مخنث از میان رفت و اسمای دارای این جنسیت به تدریج بار مذکر یا مونث را گرفتند.

تصریف پایه های ثقیل و خفیف اصولا از هم متفاوت اند. هرگاه پایه های «خفیف» دارای شش «وند» اند، مسندهای «ثقیل» به دلیل تخفیف فلیکس های مصوت تنها سه «وند» دارند.

پایه های «خفیف» متکی بر پایان های –u و -ya نبست به سایر پایه های «خفیف» تا اندازه یی به گونه دیگر گردان (صرف) می شدند. به رغم جاری بودن «قانون ریتمیک» در زبان سغدی، گرایش آراستن خمیدگی ها یا فیلکس های پایه های ثقیل همانند نمونه «خفیف» موجود بود.

کتگوری اعداد در زبان سغدی به شکل جمع و مفرد بود. جمع همه جنسیت ها مانند هم یکسان تصریف می شدند.

تصریف پایه های خفیف:

ج	مو	مذ	مو	مـ	مو	مخ	مذ	و

مع	نشبرپایه **yā**	کربرپایه **ya**	نشبرپایه **ū**	ذکربرپایه **u**	نشبرپایه **ā**	نشبرپایه **a**	کربرپایه **a**	نهایات
-ta, -īšt, -(y)a	-yā	-i	-a	-a	-a, -e	-u	-i	nom.
-te, -īšt(e), -(y)a	-yā	-iya	-ū	-i, -u	-a	-u	-u	voc.
-tya, -īš	-yā(yī)	-(iy)ī	-u	-u	-u, -a	-u	-u	acc.

								tī, -ān(u)
ge.-ndat.	-ē	-yē	-ya	-(uy)ī	-uya	-(iy)ī	-yā(yī)	-tya, -īštī, -ān(u)
lo.c	-ya	-ya	-ya	-(uy)ī	-uya	-(iy)ī	-yā(yī)	-tya, -īštī, -ān(u)

instr.-abl.	-a	-a	-ya	-(uy)ī	-uya	-(iy)ī	-yā(yī)	-tya, -īštī, -ān(u)

تصریف Declination پایه های ثقیل:

پایه های ثقیل با صرف اسمای مذکر و مخنث متمایز نمی شدند.

وند یا حالت	مذکر و مخنث	مونث	جمع
مستقیم	-Ø	-Ø	-t
ندایی Vocative	-Ø, -a	-e	-te
غیر مستقیم	-ī	-ī	-tī

صفت Adjectives:

در زبان سغدی صفت ها همانند اسماء صرف می شدند. صفت های مونث بیشتر با پسوند –č پایان می یافتند. برای

مثال، صفت mixed –«مخلوط» که مذکر آن masc. pətristē بود، حالت مونث آن– pətrisčfem. می شد.

درجات قیاسی یا مقایسه یی (وراندازی) به comparative degree کمک پسوند-(i)star ایجاد می شدند. برای مثال: murzək-star (کوتاهتر)، و یا murzək (کوتاه)

درجات عالی یا تفضیلی Superlative سوپرلاتیوها به کمک پسوند «تر» suffix –tar تشکیل می یافتند.

در متون بودایی، شکل تفضیلی با کمک صفت در comparative degree درجه مقایسه یی+ کلمه «یو» ēw یا «یک» āδparm «کاملا» به عنوان مثال ew murzək-star «کوتاهترین شکل می گرفت.

ضمایر:

ضمایر شخصی:

در زبان سغدی ضمایر شخصی تنها برای اول شخص و دوم شخص وجود داشتند. برای سوم شخص مانند زبان یونانی باستان و زبان های سلاوی کهن از ضمایر اشاری (نمایشی) کار می گرفتند.

وندها (حالت ها)	1 sg	2 sg	1 pl	2 pl
وند (حالت) مستقیم	azu	tayu	māx(u)	šmax(u)
وند (حالت) غیر مستقیم	maná	tawa		
شکل کلیتیک Colitis form وند (حالت) مستقیم	-m	-f(i)	man	-fan
شکل کلیتیک وند (حالت) غیر	-mi	-t(i)		-tan

مستقیم				

ضمایر اشاری یا نمایشیDemonstrative pronouns :

در زبان سغدی دو گونه ضمایر اشاری وجود داشته است: ضمایر اشاری دارای دایکسس های deixis قوی و ضعیف. دایکسیس های قوی همچون ضمایر اشاری سوم شخص و یا همچون آرتیکل ها (جنس ها) و دایکسس های ضعیف همچون ضمایر اشاری به مفهوم عام کلمه کار می روند.

ضمایر اشاری زبان سغدی به سه طبقه در بستگی از فاصله متکلم تا اوبژکت (سوبژکت) تقسیم می شوند:

پروکسیمال (فاصله نزدیک)، میدیال (فاصله متوسط) و دیستال یا مسافه یی (فاصله دور)، همانند قاعده موجود در زبان های ارمنی و گرجی.

افعال:

در زبان سغدی درست همانند دیگر زبان های هند و آریایی، فعل دارای دو پایگاه، حال و گذشته است، پایگاه گذشته عبارت است از پایه زمان حال با اضافه کردن پشتوانه (augment تقویت یا تزاید). برای مثال، فعل «کردن/ انجام دادن» (کن-kun) دارای پایه زمان ماضی ?-əkt می باشد. این گونه، «من خواهم کرد» مانند «از او کنم» kunam (azu) صدا می دهد و «من [حتمی-گ.] می کنم» مانند əktu (azu) به گوش می رسد. برخی از افعال دارای پایه جداگانه امپرفکت (ناقص) می باشند.پایه های ریتمیک همانند پایه های اسماء به خفیف و ثقیل تقسیم می شوند. اشکال شخصی افعال دارای کتگوری های مفرد و جمع و اول شخص، دوم شخص و سوم شخص اند.

زمان:

در زبان سغدی زمان حال، گذشته و آینده و کامل perfect وجود دارد.

زمان حال:

indicative inclination زمان حال با افزوده شدن پایان های شخصی زمان حال به پایه زمان حال تشکیل می گردد. فعل گوش دادن یا شنیدن (-patγōš) اول شخص مفرد در هنگام سخن گفتن patγōšam به شنیده می شود، در مفرد دوم شخص –patγōš و مانند این.

پایان های شخصی زمان حال:

شخص	پایه «خفیف»	پایه «ثقیل»
اول	-ām	-am
دوم	-ē, (-Ø)	-Ø, -ē
سوم	-ti	-t
اول	-ēm(an)	-ēm(an)
دوم	-θa, -ta	-θ(a), -t(a)
سوم	-and	-and

Imperfect:

امپرفکت با افزوده شدن پایان های شخصی امپرفکت به پایه امپرفکت ساخته می شود. هرگاه فعل پایه امپرفکت نداشته باشد، آن گاه پایان به زمان حال افزوده می شود. این گونه، فعل «شنیدن یا گوش دادن»(-patγōš) اول شخص مفرد در imperfect امپرفکت patγōšu می شود، دوم شخص مفرد patγōši و مانند این...

Personal end imperfect

پایان های شخصی امپرفکت:

شخص	پایه «خفیف»	پایه «ثقیل»

1 sg.	-u	-Ø, -u
2 sg.	-i	-Ø, -i
3 sg.	-a	-Ø
1 pl.	-ēm(u), -ēm(an)	-ēm(u), -ēm(an)
2 pl.	-θa, -ta	-θ(a), -t(a)
3 pl.	-and	-and

گذشته (ماضی):

زمان گذشته در زبان سغدی به کمک پایه خالص زمان ماضی و فرم شخصی فعل کمکیauxiliary زمان حال تشکیل می شود. برای افعال متعدی، فعل «بودن» as- به کار می رود و برای افعال غیر متعدی فعل «داشتن» δar-.

	فعل متعدی[vt] transitive		فعل غیر متعدی[vi]	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
1 sg	wēt-δaram	wēt-δarēm	murt-im	murt-ēm
2 sg	wēt-δarē	wēt-δarθ	murt-iš	murt-asθ

3 sg	wēt-δari	wēt-δarant	murt-i	murt-ant

- [vt] فعل «دیدن» به کار می رود، پایه زمان حال wēn ، پایه زمان گذشته wēt
- [vi] فعل «مردن» به کار می رود، پایه زمان حال- میر mir، پایه زمان ماضی- مرد (مرت) murt

نوع (لنگویستسک یا فقه الغه یی):

در زبان سغدی فعل دارای دو نوع است: کامل و ناقص perfect and imperfect

Inclination میلان:

در زبان سغدی، Inclination های نشان دهنده indicative، مطلوب desirable، وجه شرطی subjunctive، امپراتیو یا امری imperative و ممکن possible وجود دارد.

اشکال غیر شخصی افعال:

اشکال غیر شخصی (نامتناهی) افعال در زبان سغدی شامل: حالت استمراری زمان حال و گذشته، مصدرهای زمان حال و گذشته، gerunds و صفت کلامی یا لفظی می شود.

participle present and past times, the infinitive present and past tenses, gerunds and verbal adjective.

افعال غیر متناهی:

اشکال غیر شخصی (نامتناهی) فعل در زبان سغدی شامل: حال استمراری و زمان گذشته و زمان سپری شده از مصدر و صفت کلامی اند.

مصدر infinitive زمان ماضی:

مصدر زمان ماضی از پایه زمان ماضی + پایان e– و یا هم بدون پایان ساخته می شود. برای مثال، βaγt-e («دادن»)، پایه زمان حال-βaxš) و γōβāt (ستایش، تمجید، ستودن compliment) پایه زمان حال-γōβ).

مصدر زمان حال:

مصدر زمان حال در متون بودایی، نِسطوریانی و مانویه گونه های متفاوت ساخته می شود. برای نمونه، فعل «دیدن» با پایه wēn به کار برده می شود.

در متون نِسطوریانی preposition (حرف اضافه) par + پایه زمان حال با پایانu- و یا هم بدون پایان: par wēn(u) به کار می رود.

در متون مانوی پایه های زمان حال با پایان های i و یا هم بدون آن به کار می رفتند: wēn(i) .

در متون بودایی پایه با پسوند *-aka افزایش می یافت که تا ē: wēn-ē تخفیف می یافت.

Gerund:

Gerund با افزوده شدن پایان -kya یا -kī به پایه زمان حال ساخته می شد: βar-kya (در offering قربانی یا نذر کردن) و wāβ-ki (در «speaking» سخن گفتن)

منابع مواد زبانی:

ادبیات سغدی:

به زبان سغدی انبوهی از متون به ما رسیده است که بیشتر مانوی اند. همچنین شماری آثار مسیحی (نِسطوریانی) و بودایی هم یافت شده است. در پهلوی متون مذهبی شمار اسناد اداری و عادی یافت شده است که به نام «نامه های یافت شده از کوه موگ» یاد می شوند.[2].

«مقدسی در احسن التقاسیم (ص.۴۹۱) در باره زبان سغدی چنین آورده است: «سغدیان را نیز زبانی جدا است که نزدیک به روستاییان بخارا می‌باشد و چند گونه است که همگی آن ها را می‌فهمند. من پیشوای بزرگوار ابوبکر محمد بن فضل را دیدم که بدان بسیار سخن می‌راند. کمتر شهری از آن ها که یاد کردم، یافت می‌شود که روستایش زبان جداگانه نداشته باشد».

ملاحظات:

1. برای مثال ستون سنگی بوگوت که آن را مغول ها در دوره خاقات اول ترک بر پا نموده بودند، در بردارنده نوشته هایی به زبان سعدی هم است. نگاه شود به منبع [1]
2. اسناد سغدی یافت شده از کوه موگ (مغ؟)، چاپ دوم، (اسناد حقوقی و نامه ها)، با خوانش، ترجمه و تفسیر و. آ. لیفشینتس، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 1962.

منابع:

- Skjaervo, P. Manichaean Sogdian Primer. Harvad. 2007.
- وینوگرادوا س. پ.، زبان سغدی// زبان های جهان، زبان های ایرانی،
- همو، زبان های ایرانی خاوری، مسکو، انتشارات اندریک، 2000
- Yoshida, Y. Sogdian//The Iranian Languages. Ed. by G. Windfuhr.L and NY:Routledge. 20

پروفسیور ورنر زوندرمان[205] (آکادمي علوم براندنبورگ)
ترجمه: آرمان بختياري (دانشگاه مازندران)[206]

پيشينه، جايگاه و برنامه هاي پژوهش هاي تورفاني

رهاورد کاوشگران تورفاني:

آلبرت گرون ودل[207] در ۱۲ اگوست سال ۱۹۰۲ نخستين سفر تورفان پژوهي خود را آغاز کرد. تورفان، واحه يي در استان سينکيانگ چين، در پايان قرن نوزدهم ميلادي، نظر دانشمندان اروپايي را به خود جلب کرده بود. جهانگردان روسي چون رِلگل(۱۸۷۹)[208] کلمنتس[209] (۱۸۹۸)، همچنين جغرافيدان سويدني، سون هدين[210] (1893-1900) از آثاري مدفون در شن و نگاره هايي کنده شده بر ديواره هاي بادرُفتی غارها و دست نوشته هايي که هر از چندگاه سر از ريگزار بيابان بيرون مي آوردند، سخن مي گفتند و ره آوردشان شاهد صادق سخنانشان بود. در ديگر واحه ها، چون خوچو و قره شهر، بيشتر از جاهاي ديگر، يافته هاي باستاني به دست آمده بود. اين مکان هاي باستاني همچون ايستگاه هايي به دنبال يکديگر، در امتداد راه باستاني

---

[205]. Sundermann Werner, „Geschichte, Stand und Aufgaben der Turfanforschung“, in Akademie Journal (Magazin der Union der deutschen Akademien der Wissenschaften), Themen-schwerpunk Zentralasien, 2/ 2000.

[206]. برگرفته از سايت تحقيقات ايران شناسی، نامه فرهنگستان (با اندکی ويرايش)

[207] Albert Grünwedel

[208] J. A. Regel

[209] D. A. Klements

[210] 4) Sven Hedin

ابريشم، كه زماني خاور دور را به هند و باخترزمين پيوند مي داد، جاي گرفته اند.[211] (نگاره ۱)

گنج خفته در ريگزار چنان شكوهمند بود كه دانشمندان روس، كه سلطه امپراتوري تزاري بر شمال چين بر ايشان مزيت بزرگي به شمار مي آمد، دوستان آلماني خود را به همكاري فراخواندند و همين امر، سرانجام، به تشكيل چهار گروه كاوشگري آلماني- روسي انجاميد. واپسين آن ها به سال ۱۹۱٤ درست چند ماه پيش از آغاز نخستين جنگ جهاني، به كار خود پايان داد.[212]

گروه هاي كاوشگر توانسته بودند چشم به راهان را از نگراني درآورند. از ميان پژوهشگران اروپايي و آسيايي كه براي دستيابي به گنج باستاني تورفان سر از پا نمي شناختند، آلماني ها از همه كامياب تر بودند. دستاورد آنان بسي از همكاران و هماوردان روسي شان بيشتر بود. از همين روست كه اينک گنجينه دستنوشته ها و يادمان هاي هنري واحه تورفان در برلين، كامل ترين و غني ترين مجموعه از نوع خود در جهان است.

ديگر مجموعه هاي مهم، چون مجموعه موزه و كتابخانه بريتانيا[213]، بريتيش ميوزيوم لندن، كتابخانه ملي[214]و موزه گيمه[215] در پاريس، ارميتاژ[216] و آكادمي علوم سانكت پتربورگ و دانشگاه ريوكو[217]در كيوتو[218]، سرشار از يافته هايي هستند از دون هوانگ[219]و كناره هاي جنوبي راه ابريشم.

گنجينه هنري كه به برلين آورده شده، هم اينک در موزه هنري هند[220]موقوفه قلمرو فرهنگي پروس نگهداري مي شود.

---

[211]. س. ل. تيخوينسكی، و. آ. ليتوينسكی، «تركستان خاوری در اوايل عصر سده های ميانه، اوچرک تاريخ، مسكو، 1988، ص. ص. 17- 30.

H. G. Franz, kunst und kultur der seidenstrasse, Graz 1986, pp. 43-53.

[212]. M. Boyce, A catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection, Berlin 1960, pp. x-xx.

[213] British Museum and Library

[214]. Bibliothe¦que Nationale

[215] Musée Guimer

[216]. Ermitage

[217] Ryukoku

[218] Kyoto

[219]. Dunhuang

[220]. Museum für Indische Kunst

دستنوشته ها نيز به آكادمي علوم برلين[221]سپرده شده است كه در نگهداري و ارائه آن ها، كتاب خانه دولتي[222] برلين، موقوفه قلمرو فرهنگي پروس، نيز همكاري دارد. اين سه نهاد، با برپايي نمايشگاه و همايش علمي، صدمين سال روز آغاز تورفان پژوهي را در سال ۲۰۰۲ جشن خواهند گرفت.

گروه هاي تورفان پژوهي آلمان، به نوبت، به سرپرستي مدير موزه مردمشناسي[223]برلين، آلبرت گرون وِدِل و دستيارش، آلبرت فون لوكوك[224] (نگاره ۲) رهسپار بيابان شدند. هر دو دانشمند دلبستگي فراواني به يادمان هاي هنري داشتند و بر آن بودند كه پژوهش هاي تورفاني نشانه هاي تأثير هنر هندي الگوگرفته از يونان، معروف به هنر قندهار را، كه گرون در معرفي و توصيف آن كوشيده بود، در خاور دور بيابند يا به تعبير لوكوك «به دنبال ردپاي يونان» به سوي خاور بشتابند. پژوهشگران جاپانی كه در همان سال ۱۹۰۲ شاهزاده اوتاني[225] آنان را براي نخستين بار، به تورفان فرستاده بود، مأمور بودند كه براي يافتن خاستگاه آيين بودايي، به آسياي ميانه رهسپار شوند.

در اين جا بايد گفت كه كار گروه هاي تورفان پژوهي آلماني بي دليل آماج انتقاد نشده است. سرپرست ها و دستياران اين گروه ها به هيچ رو باستانشناساني حرفه يي نبوده اند. از همين روست كه اقدام لوكوك در كندن زيباترين بخش هاي ديوار نگاره ها را مي توان كاري نابخردانه دانست. با اين همه، نبايد از ياد برد كه اين گروه ها، به ويژه از زماني كه قيصر خود در پيشبرد كار سيهيم شد، می بايست به همه توقعات پاسخ مي دادند و نيل به كاميابی، به آنان آزادي عمل مي داد. (نگاره 3)

اين كاميابي تنها شامل دستيابي به بهره يي هنگفت از اشياء هنري، ديوار نگاره ها، مينياتورها، تنديس ها، جام ها، درفش ها و مانند آن ها نبود[226] (نگاره٤) بل كه آنان توانستند شمار فراواني (مي توان گفت بيش از

---

221. Berliner Akademie der Wissenschaften.
222. Staatsbibliothek.
223. Museum für Völkerkunde.
224. Albert von Le Coq.
225. Otani.
226. هرتل و م. يلديز ملحظات خوبي در اين باره داده اند:
Along the Ancient silk Routes. Central Asian Art from the west Berlin state Museums, New York 1982.

٤٠٠٠٠) دستنوشته پراکنده از بایگاني تاریخ بیرون آورند و این جمله دستاورد آلماني ها بود.

یافته هاي تورفاني، گواهي بر گوناگوني فرهنگي راه ابریشم:

دستنوشته هاي بازیافته، بسي بیشتر از دیگر یافته ها، نشانگر گوناگوني زبان ها، خط ها و دین هایي است که در نخستین قرن هاي میلادي، در راه ابریشم، با یکدیگر آشنا مي شدند و این شاهراه را براي بیش از هزار سال، به دیدارگاه فرهنگ ها تبدیل کرده بودند. در تازه ترین گزارش چکیده از دستاوردهاي لوکوک[227] باید گفت که دستنوشته هاي پراکنده تورفان به هفده زبان، به شرح زیر، نوشته شده است: سُریاني؛ زبان هاي ایراني فارسي میانه و نو، پارتي، سغدي، بلخي، سکایي تُمشُق، ترکی باستان یا اویغوري (باستان)؛ زبان هاي هندي سنسکریت و پالي؛ دو گونه از زبان هندواروپایي، تُخاري؛ زبان هاي آسیاي خاوري مغولي، تبتي، تنگوتي و چیني. حتي بر یکي از قطعه هاي سغدي، سطري به یوناني نوشته شده است. این زبان ها به سیزده گروه خطي نگارش یافته اند. یوناني و خط همریشه با آن؛ هفتالي؛ گونه هاي نسطوري خط سُریاني؛ دو گونه از خط پهلوي؛ خط مانوي؛ خط سغدي که خط هاي مغولي و اویغوري از آن ریشه مي گیرد؛ خط هاي هندي براهمي و خروشتي؛ خط تبتي بودایيان و خط هاي چیني همریشه با آن.

بیشتر دست نوشته ها داراي درونمایه دیني است و از پیروان دین هاي بودایي، نسطوري یا دین فراگیر و فراموش شده مانوي بر جاي مانده است. جاي شگفتي هم نیست که آنان نوشته هاي مقدس خود را در یک جا انبار و رها نکرده باشند، بل که چگونگي یافتن آن ها نشان از مراقبت پیروان و جدایي شان از یکدیگر است. با این همه سندهاي تجاري، پیمان نامه ها، نامه ها، نوشته هاي پزشکي، واژه نامه ها[228] و طلسم نیز در این میان به چشم مي خورد. (نگاره ٥)

گوناگوني زباني، خطي و محتوایي دست نوشته هاي تورفاني بي نظیر و پرشمار بودن آن ها براي دانشمندان شوق

---

227. Choros Zaturpanskij [i.e. Albert von le coq], «Reisewege und Ergebnisse der deutschen Turfan-Expeditionen», in: orientalisches Archiv 3, 1913, p. 126

228. در مقاله «فرهنگ نگاري در ایران باستان» که در «پنجمین کنفرانس زبان شناسي» دانشگاه علمه طباطبائي (٢٣-٢١ اسفند ١٣٧٩) ارائه شد، به این واژه نامه ها اشاره کرده ام.

برانگيز است. گزافه نيست اگر گفته شود كه ارزش زبانشناختي نوشته هاي تورفاني اهميت نوشته هاي به دست آمده از بحرالميت را كمرنگ كرده است. يگانه عيب دست نوشته هاي تورفاني تك برگ بودن يا پاره بودن آن هاست. در ميان اين يافته ها، هر چند دست نوشته هاي چندبرگي يا طومارهاي درازتر از يک متر هم به ندرت ديده شده، هيچ اثر كاملي وجود ندارد و اين ويژگي نوشته هاي تورفاني خلاف آن چيزي است كه در يافته هاي دون هوانگ ديده مي شود. پرشمار بودن دست نوشته هاي تورفاني سبب شده است كه با وجود صد سال كار علمي، هنوز هم بخش بزرگي از آن ها كارنشده بماند.

بررسي هاي زبان شناختي نوشته هاي تورفاني در دهه هاي نخستين:

بررسي علمي يادمان هاي هنري به دست آمده از تورفان در محل آغاز شد و بررسي هاي زبان شناختي دست نوشته ها بلافاصله پس از رسيدن آن ها به برلين صورت گرفت و رمزگشايي هاي مهم و روشنگر در همان دهه هاي آغازين به انجام رسيد. براي نمونه، يادي مي كنم از دست نوشته هايي كه با آن ها از يادمان هاي هنري آشناترم- همان دست نوشته هايي كه وزارت فرهنگ و آموزش و پرورش، در سال ١٩١٤ براي بررسي به آكادمي علوم برلين عرضه داشت. از جمع دانشمندان برجسته يي كه با مقاله هاي خود در باره پژوهش هاي تورفاني نام آور شده اند، پيشگام تر و پرآوازه تر از همه، سرپرست موزه مردمشناسي (١٨٦٤ تا ١٩٣٠)، فريدريش ويلهلم كارل مولر[229] است. كسي كه هيچ زباني، از يوناني گرفته تا جاپاني، برايش ناآشنا نبود و از اين رو براي بررسي نوشته هاي تورفاني بهترين فرد به شمار مي آمد.

مولر، در حدود سال ١٩٠٤ توانست از شاهكاري علمي، با شناخت درست و رمزگشايي خط (خط مانوي كه ماني براي نگارش آثارش به زبان هاي ايراني به كار مي گرفت) گزارشي به دست دهد.[230] و چنين شد كه براي نخستين بار، گواهي زنده و گوياي از اين دين فراگير فراموش شده به دست توانايي دانش افتاد. (نگاره ٦)

مولر توانست نوشته هاي پارتي را بي آن كه بداند به چه زباني است، نيز بخواند و دريابد. وي كليد درک يكي از زبان هاي مانوي را پيدا كرد كه خود آن را گويشي از

---

[229]. Friedrich Wilhelm Karl Müller.

[230]. F. W. K. Müller, «Handschriftenreste in Estrangelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch-Turkistan», in: sitzungberichte der preuBischen Akademie der Wissenschaften 1904, pp. 348-352.

پهلوي دانسته بود و در عين حال، همكارش، كارل آندرئاس[231] آن را سغدي، زبان فرهنگي مشترک[232] آسياي ميانه خوانده بود. مولر خود جريان رمزگشايي متن سغدي به خط نسطوري را تشريح كرده است.[233]

آنچه او گفته است، شگفتی انگيزتر از شرح رمزگشايي هيروگليف به همت شامپوليون[234] يا خط ميخي فارسي باستان به همت گروتفند[235] نيست.[236]

مولر، در ميان دانشمندان زمان خود، يگانه كسي بود كه توانست نوشته هاي بودايي به زبان هاي آسياي ميانه را با اصل چيني آن ها مقايسه كند. او اين كار را با كاميابي بزرگي انجام داد و راه بررسي تاريخ ادبيات بودايي آسياي ميانه را هموار كرد.

رمزگشايي مولر از يكي از زبان هاي خاموش هندواروپايي از شاخه كنتوم[237] به نام تُخاري بي نظير است.[238]

اگر در اين جا از ديگر بزرگان زمان او كه در كنار يا پس از وي كوشيدند، يادي نكنيم، تصوير پيشينه تورفان پژوهي ناقص خواهد ماند- از هندشناسان بزرگي چون هاينريش لودرس[239] و ارنست والدشميت[240]، ترک شناساني چون

---

[231]. Karel Andreas

[232]. lingua franca

[233]. F. W. K. Müller, «Neutestamentliche Bruchstücke in soghdischer sprache», in: sitzungberichte der preubichen Akademie der Wissenschaften, p. 261.

[234]. Champollion

[235]. Grotefend

[236]. براي شرح رمزگشايي هيروگليف و فارسي باستان‌نگاه شود به: فريدريش، يوهانس، زبان هاي خاموش، ترجمه يدالله ثمره و بدر الزمان قريب، پژوهشگاه، تهران، ۱۳٦٥ ص۳۰-۲۰و ٦۲-٥۳. ــ گزارنده.

[237]. Kentum، زبان هاي هندواروپايي را از ديد چگونگي تلفظ واژه «صد» به دو دسته تقسيم كرده اند: شاخه يي كه kي هندواروپايي را نگه داشته؛ شاخه يي كه آن را به s تبديل كرده است. – گزارنده

[238]. F. W. K. Müller, «Beitrag zu genauen Bestimmung der unbekannten sprachen Mittelasiens», in: SPAW, phil-hist. kl. 1907, pp. 958-960. 33)

[239]. Heinrich Lüders

[240]. Ernest Waldschmidt

ويلي بنگ[241] و آنه ماري فون گابابن[242] و ايران شناساني چون والتر برونو هنينگ[243] و مري بويس[244] كه هر يک، در زمينه كاري خود، دست نوشته ها را ويرايش و بررسي و رمزگشايي كرده اند.

اگر، پس از كوشش هاي اين بزرگان، گونه يي ناهماهنگي در تورفان پژوهي روي داد، تنها به اين دليل دليل نبوده است كه بررسی منظم نوشته های هندي، تركي، ايراني و ديگر دست نوشته ها نياز به كار فني دارد، بل كه همچنين به اين دليل كه كار بر روی اين دست نوشته ها و دست نوشته های ديگری چون چيني و سرياني توجه به هدف و پيروي از روش هاي درخور خويش را مي طلبد. براي مثال؛ نوشته هاي سرياني و چيني بيشتر قطعه هاي مسيحي و بودايي آثاري هستند كه در مجموعه دست نوشته هاي خاور و باخترزمين به گستردگي يافت مي شوند يا مراحل ويرايش و بررسي را مي گذرانند. بنابراين، وظيفه پژوهشگر آن است كه نوشته هاي تورفاني را با آثاري كه به آن تعلق دارند بسنجد، اختلافات را بيابد و كليت آن را فهرست كند.

مجموعه دست نوشته هاي هندي را نيز مي توان تا اندازه يي با دست نوشته هاي سرياني و چيني مقايسه كرد و در عمل نيز، بخش بزرگي از كار بر روي نوشته هاي هندي جنبه آمادگي براي فهرست نويسي آن ها را داشته است كه هم اينک نيز پيگيرانه انجام مي شود. اما، شرايط ويژه يي، چون كهنتر بودن نوشته هاي آسياي ميانه از ديگر دست نوشته هاي هندي و امكان تكميل دست نوشته هاي محفوظ در هند با استفاده از آن ها، به نوشته هاي هندي آسياي ميانه ارزش والايي مي بخشد و ويرايش و بررسي هاي ديگري را خواستار است.[245]

كسي كه سرگرم كار بر روي نوشته هاي تركي است، بيشتر با آن دسته از متن هاي بودايي سر و كار دارد كه بعضا از چيني ترجمه شده اند. اين متن ها نيز به بررسي تطبيقي نياز دارد و حاصل آن تحريري از آثار شناخته شده است به

---

[241] .Willi Bang
[242] . Annemarie von Gabain
[243] .Walter Bruno Henning
[244] . Mary Boyce
[245] . E. waldschmidt, W. clawiter, L. Holzmann [L. sander], Sanskrithandschriften aus den Turfanfunden 1, Wiesbaden 1965, pp. XI-XXXV.
اطلاعات كتاب شناسي در مجموعه فهرست هاي مربوطه روزآمد خواهند شد.

زباني نو. بنا بر اين، ويرايش منظم آن ها پيكره ادبيات بودايي و دانش تركي باستان (اويغوري باستان) را افزايش خواهد داد.

براي دست نوشته هاي فراوان سغدي بودايي و مسيحي نيز چنين است. با اين همه شمار بسياري از دست نوشته هاي تورفاني- دست نوشته هاي ايراني مربوط به دين ماني است و گواهي زنده بر ديني از ياد رفته. از اين رو، نمي توان آن را با هيچ اثر ديگري سنجيد. زيرا خطر اشتباه را افزايش مي دهد. آن ها را بايد تنها با خودشان سنجيد و شناخت. اما ارزش شناختي نوشته ها را بالا مي برد تا جايي كه هر نوشته نو انتشار با نخستين نوشته هاي انتشاريافته از قطعه ناشناخته يی از متون مانوي هم ارزش است. در اين مورد، نحوه ويرايشِ آن هم درست مطابق موضوع است و از آن جايي كه اشاره يي به نسخه هاي مادر يا همتراز ندارد، تا اندازه بسيار گسترده يي براي بررسي هاي زباني و محتوايي و ريشه شناختي و شناخت آموزه هاي آن سودمند است و به صورت توضيحات مشروح داده خواهد شد.

در دهه هاي اول تا پنجم تورفان پژوهي، بررسي و شناخت زباني و محتوايي نوشته ها حايز اهميت خاصي بود كه حاصل آن براي خاورشناسي و دين شناسي بسيار باارزش است. آثاري انقلابي در زمينه ايران شناسي چون گويش شناسي متون تورفاني به زبان هاي ايراني غربي (١٩٢١) نوشته پاول تدسكو[246] كه در آن تفاوت هاي آوايي فارسي ميانه و پارتي بررسي شده است يا اثر ديگر او صرف اسم در زبان ايراني شرقي (١٩٢٦) كه در آن ستاك هاي سبک و سنگين مؤثر در صرف اسم و فعل در سغدي دانسته شده است[247] با اثر برجسته ايليا گرشويچ[248] به نام گرامر سغدي مانوي (١٩٥٤) بدون شناخت متون ايراني تورفان نمي توانست نگاشته شود.

برنامه هاي امروز و آينده:

آيا با آنچه كه گذشت، مي توان گفت همه چيز انجام گرفته است؟ آيا تنها فهرست كردن و رونوشت برداري از آنچه تاكنون كمتر مورد توجه بوده كافي است؟ از حجم گسترده دست نوشته هايي كه هنوز انتشار نيافته اند، خلاف اين برمي آيد. هنگامي كه به سال ١٩٩٦ نخستين آمارگيري

---

246. Paul Todesco.

247. در اين باره نگاه شود به: قريب، بدر الزمان، «نظام فعل در زبان سغدي»، مجله زبان شناسي، سال دهم، شماره اول (بهار و تابستان) ١٣٧٢، ـ گزارنده.

248. Ilya Gershevitch.

وضعيت بررسي دست نوشته هاي ايراني را انجام دادم، آماري كه براي قطعه هاي طولاني تر (بيش از ده سطر) به دست آوردم، چنين بوده است:
به طور كامل انتشار يافته- ٤٠درصد؛
قسمتي انتشار يافته يا اصلا انتشار نيافته- ٦٠ درصد.
براي بخش هاي ديگر مجموعه، مثل دست نوشته هاي تركي، آماري بهتر از اين به دست نخواهد آمد.

آنچه كمتر به چشم مي آيد، اين معني است كه تلاش هاي دانشمنداني كه بار گران كوشش هاي امروزي را مي كشند، به گستردگي كارهايي را ميسر ساخته است كه پيش تر تنها در شرايطي خاص و مناسب مي توانست انجام پذيرد_ كارهايي چون بازسازي آثار ادبي يا بازسازي دست نوشته ها از قطعات فراواني كه انتشار نيافته اند يا تنها قسمتي از آن ها انتشار يافته است. يک چنين كارهايي پژوهش را بيشتر و بيشتر متوجه وضعيت كتابخانه هاي صومعه ها و بايگاني هاي تورفان در زماني كه فرهنگ كهن واحه رو به خاموشي مي رفت، مي سازد. بررسي دست نوشته هاي تورفاني روش ويژه يي مي طلبد، روشي كه مايلم آن را **زبان شناسي تورفاني** بنامم، چرا كه هر آينه با روش هاي شناخته شده زبان شناختي فرق دارد.[249]

پيش فرض هاي اين روش به شرح زير است:
1. روايت دست نوشته ها تا حد زيادي امانتدارانه است؛ چنان كه وقتي يک روايت در بيشتر از يک دست نوشته مي آيد، اختلاف چنداني به چشم نمي خورد.
2. اشتباهات فاحش در دست نوشته هاي يكسان كم ديده مي شود.
3. انبوهي از متون با به هم چسباندن پاره ها يا سرهم بندي متن دست نوشته هاي گوناگون به دست آمده اند (نگاره ٧) و، به اين دليل، هدف كار زبان شناختي نمي تواند تفكيک نوشته هاي پراكنده از نظر زماني يا محتوايي باشد بل كه، برعكس، بايد همه شواهد يافت شده را در متني كامل گرد آورد تا از آن، با روش سنجشي، متني انتقادي به دست آيد.

موقعيت اين شيوه بسيار نظرگير است و براي ماني شناسي در آثاري چون مجموعه سرودهاي پارتي هويَدگمان[250] و آنگد

---

249. W. sundermann, «Probleme der Edition iranish-manichäischer Texte», in: Ägypten vorderasian Turfan. probleme der Edition und Bearbeitung altorientalischer Handschriften , ed. H. Klengel, W. sundermann, Berlin 1991, pp. 106-112.
250. Huyadagman.

روشنان[251] (مري بويس)، متن هاي پارتي و سغدي «اندرز منوهمد روشن»[252] و «اندرز روان»[253] ورنر زوندرمان[254] را همراه داشته است. در بوداشناسي، براى مثال، «يک کتاب يوگا آموزي بودايي»[255] اثر دِيتر شيلينگُف[256] يا نسخه ترکي باستان پبش گفته و نخستين کتاب Altun Yaruq Sudur (Suvarnapra bha¦ sottamasu¦ tra) (پ. سيمه)[257] به دست آمده است. براي متون مسيحي نيز مي توان ويرايش (تصحيح) مجموعه «دست نوشته هاي مسيحي سغدي C2ـ» (نيکلس سيمز ويليامز)[258] را نام برد.

آکادمي برلين به سال ۱۹۱۲ کار بر روي متن هاي تورفاني را موضوع فعاليت علمي کميسيون هاي خاورشناسي خود ساخت. نه تنها اعضاي اين کميسيون ها متن ها را ويرايش کردند و شرح دادند بل که براي بسياري از دانشجويان، کار آنان در آکادمي زمينه يي براي کارهاي موفق دانشگاهي گرديد. اين مطلبي است که آنه ماري فُن گاباين بارها با خرسندي از آن ياد کرده است.

سيادت ناسيونال سوسياليست ها، جنگ جهاني دوم و دوران پس از آن، چند گاهي، تورفان پژوهي را در آکادمي برلين متوقف ساخت. ادامه پژوهش ها در جاهاي ديگر مديون ياري هوشمندانه اولياي کميسيون خاورشناسي و انستيتو خاورپژوهي، هاينريش لودرس،[259] هاينريش ريچارد هارتمان[260] و هرمان گراپو[261] است.[262]

---

[251] Angad ro¦šna¦ n.

[252] Sermon vom Licht-Nous.

نگاه شود به: قريب، بدر الزمان، «سخني در باره منوهمد روشن (بهمن روشن)»، نامه فرهنگستان، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۵، ص۱۶-۶. - مترجم.

[253] Sermon von der seele.

[254] Sundermann W.

[255] Ein budhistisches Yogalehrbuch.

[256] Dieter Schlingloff.

[257] P. Zieme.

[258] The Christian Sogdian Manuscript (N. Sims-Williams).

[259] Heinrich Lüders.

[260] Richard Hartmann.

[261] Hermann Grapow.

[262] H. Grapow, Die Begründung der Orientalischen Kommission von 1912. Deutsche Akademie der wissenschaften zu Berlin. vorträge und schriften Heft 40, Berlin 1950.

در راه اندازي دو پاره گروه تورفان پژوهي به سال ۱۹٦۷ در آكادمي برلين، از پيشگامي گئورگ هازايس[263]نيز بايد قدرداني كرد كه توانست كميسيون هاي ذي ربط آكادمي علوم آلمان شرقي[264] و كميسيون ارزيابي كننده رايزني علمي جمهوري فدرال آلمان[265] را متقاعد سازد.[266] هم اينك كارهاي ويرايشي بر روي تورفان نوشته هاي ايراني و تركي با برنامه هاي بلندمدت در آكادمي علوم بر اندنبورگ برلين[267] و فهرست نويسي آن ها با همين برنامه در آكادمي علوم گوتينگن[268] دنبال مي شود.

اتحاديه آكادمي ها كار برروي دست نوشته هاي تورفاني را به حق در برنامه بلندمدت اين دو آكادمي قرار داده است. اين كه چنين تصميمي تنها شامل دست نوشته هاي تركي و ايراني است، به خوبي نمودار آن است كه اين دو گروه زباني به كار بيشتري نياز دارند. از نظر اهميت، مي توان نوشته هاي هندي را ذكر كرد كه به همت هاينريش لودرس، در آكادمي گوتينگن به سرپرستي ارنست والدشميت[269] و هاينس بِرشَرت[270] موضوع بررسي هايي پيگيرانه قرار گرفته و اين بررسي ها پيشرفت خوبي نيز داشته است. هم اينك در گروه هاي تورفان پژوهي هر دو آكادمي ده دانشمند سرگرم كارند:
در آكادمي برلين (ويرايش): ورنر زوندرمان، اينگريد وارنكه[271] و پترسيمه؛
در آكادمي گوتينگن (فهرست نويسي): سيمونه راشمان[272] و كريستيانه رِك[273]، ينس ويلكِنس[274] و كلاوس ويله[275]، (واژه نامه موضوعي): جين ايل چونگ[276]، زيگليند ديتس[277] و ميخائل شميت[278]

---

263. Georg Hazais
264. D.D.R der Akademie der Wissenschaften
265. Wissenschaftstrates der Bundesrepublik Deutschland
266. W. H. Krauth, «Asien-und Afrikawissenschaft», in: wissenschaft und wiedervereinigung. Disziplinen im umbruch , ed. J. kocka, R. Mayntz, Berlin 1998, pp. 21-28, bes. 28-30, 63, 72-73.
267. Berlin-Brandenburgischen Akademie
268. Akademie der Wissenschaften zu Göttingen
269. Ernst Waldschmidt .
270. Heinz Bechert
271. Ingrid Warnke
272. Simone Raschmann
273. Christiane Reck
274. Jens Wilkens
275. Klaus Wille
276. Jin-il Chung

مهم ترين برنامه هاي آينده، ادامه كار ويرايش و فهرست نويسي است. از نوشته هاي بودايي كه در دست بازسازي است، براي نمونه، مي توان مواد زير را نام برد:

متن معروف اويغوري

Vimalak¦ârtinirdes¨ asu¦ tra Kšanti qïlguluq nom bitig

و مجموع متن

Suvarn¤ aprabha¦ sottamasu¦ tra

نيز متن سغدي

Maha¦ parinirva¦ ¤nasutra

از آثار مانوي مي توان بازيابي مجموعه سرودهاي فارسي ميانه و سغدي «سخن روح زنده» و «مزامير ماني» را نام برد. يكي از برنامه هاي مهم در زمينه متون مسيحي، انتشار مجموعه دست نوشته هاي سغديC3 است كه قطعه هايي از زندگي نامه سراپيون سيدونيتا[279] و يوحنان ديلومايا[280] را در بر دارد.

از دستاوردهاي فهرست نويسي مي توان فهرست همه قطعه هاي تركي

Altun yaruk sudur

همه متون مانوي تركي، متن هاي ايراني به خط سغدي و متن هاي ايراني به خط نسطوري را در آينده انتظار داشت، در حالي كه فهرست نويسي متن هاي ايراني رو به پايان است. يكي ديگر از كارهاي بلندمدتي كه گروه هاي تورفان پژوهي، با ياري گسترده انجمن پژوهش هاي آلمان،[281] آغاز كرده اند، رايانيدن و به اينترنت فرستادن نگاره هاي رنگي همه دست نوشته هاي تركي و ايراني مجموعه تورفان است كه بر پايه الگوي يوشت گيپرت[282] و تاتسوشي تامايي[283] در رايانيدن قطعه هاي تخاري چيني در شبكه انجام شده است.[284] نخست قطعه هاي دوزبانه چيني ـ اويغوري به شبكه فرستاده شده است و پس از آن، متن هاي سغدي به خط نسطوري، متن هاي سكايي تُمشُق و نوشته های مانوی به زبان

---

[277] . Siglind Dietz

[278] .Michael Schmidt

[279] . Serapion cidonita .

[280] Yo¦ hanna¦ n Dailoma¦ ya¦

[281] . Deutschen Forschungsgemeinschaft .

[282] Jost Gippert .

[283] Tatsuschi Tamai .

[284] . نشاني انترنتی:

http: // titus. uni-frankfurt. de

اويغوري. از اين رو، همه كارشناسان علاقه مند مي توانند بي واسطه به متن هاي تورفاني دست يابند و اين احتمال بررسي هايي كامل و سودمند را در آينده يي نزديک به رايانه يي، رويارويي علمي به ارمغان خواهد آورد. قرار است كه با روش هاي كار رايانه يی، رويارويی علمی با گنجينه های منحصر به فرد تورفاني بيش از پيش بهبود يابد.[285]

بديهي است كه كار بر روي متون تورفاني روزي به پايان خواهد رسيد. با اين همه، مي توان پنداشت كه يافته هاي تازه يي در چين، افغانستان، مصر و ديگر جاها مجموعه را در چهارچوب نويني جاي دهد و ناگشوده هاي بسياري را بگشايد. پس كار با گنج تورفاني هرگز فرجام نخواهد يافت.

يادداشت: از آوردن نگاره ها به دلايل فنی پوزش می خواهيم.

يادمان های نوشتاری زبان سغدی:
در ميان انبوهی از يافته های فزونشمار نخستين هيات اعزامی كاوشگری به تورفان [(توريان)-گ.] به سال 1902، فراگمنت هايی پيدا شدند از نسخه های دست نويس (دستنوشته ها) به دبيره مانوی، به يكی از زبان های گروه ايرانی كه تا آن هنگام ناشناخته بود.

ف. و. مولر- دانشمند آلمانی به سال 1904 اين فراگمنت های مانوی را به نشر سپرد و زبان دست نوشته ها را يكی

---

[285]. الگويي از متن هاي تورفاني در اينترنت:
http: // www. bbaw. de/vh/turfan/beispiel. html
و متون تاكنون انتشاريافته با گذر واژه به نشاني:
bbaw. de/vh/turfan/digital
گذر واژه ها را AV در اختيار قرار مي دهد.

از گویش های پهلوی خواند. با این هم، او به نامی که به این دست نوشته ها داده بود، پافشاری نداشت. از همین رو، پیشنهاد کرد که این «دیالکت» یک زبان رایج متعارف مانوی در تورفان بوده است و شاید هم زبان باشندگان خراسان- جایی که به قول الندیم، مانویان رانده شده از مرکز ایران پناه آورده بودند.

در همان سال، ف. آندریاس- دانشمند دیگر آلمانی، بر نزدیکی زبان این دست نوشت ها با زبان های یغنابی و پامیری تاکید ورزید و آن را همچون یک زبان خاموش (زبان از میان رفته و مرده سغدیان) ارزیابی کرد. (35) همین گونه، اکادمیسین زالئمان نیز بر خویشاوندی زبان سغدی با زبان یغنابی تاکید ورزید.

به سال 1907 ف. و. مولر فراگمنت های متون سغدی مسیحی را که دومین هیات اعزامی کاوشگران واحه تورفان به رهبری آ. فون کیلوک یافته بودند، رمزگشایی و به چاپ رساند و نیز خاستگاه سغدی واژه های گاهنامه یی (تقویمی) یی را که در نسخه های چینی متعارف بودایی «تریپیتاک» به مشاهده می رسیدند (و پیش از آن نادرست پارسی انگاشته می شدند)، تثبیت کرد.

یک سال بعد، همو مطابقت میان واژه های گاهنامه یی در متون سغدی و واژه های آمده در آثار البیرونی را تثبیت کرد. افزون بر این، مولر توانست تعیین نماید که یکی از زبان های سنگنبشته یی سه زبانی در قرابلقاسون در شمال مغولستان که پیش از این هنوز در سال 1889 ترسایی از سوی ن. م. یادرینتسیف کشف شده بود، به زبان سغدی بوده است. دو زبان دیگر این کتیبه ها ترکی باستان و چینی بود.

به سال 1907 زالئمان فراگمنت هایی را که مولر نشر کرده بودند، سر از نو با ترانسکریپسیونی بر شالوده الفبای اروپایی نشر کرد و بر واژه های آن تحاشی و تعالیق و تفاسیری با بررسی های دستوری نوشت.

کشف فراگمنت های دست نوشته های سغدی در گستره ترکستان خاوری، سر آغاز گردآوری کلکسیون متون سغدی در کشورهای مختلف جهان گردید. بر پایه مواد این فراگمنت ها، آغاز به انجام پژوهش هایی زبان سغدی و آثار سغدی نمودند.

همه میراث دست نویس سغدی ها را که ما امروز در دسترس داریم، از روی محتوای آن می توان به دو گروه تقسیم کرد:

1- آثار مذهبی:

- آثار بودایی
- آثار مانوی
- آثار مسیحی

2- آثار دارای بار غیر مذهبی

آثار دارای بار مذهبی ترجمه هایی بودند از آثار بودایی-مانوی و مسیحی به زبان سغدی، بیشتر از سده های هفتم- نهم میلادی. این آثار در روستاهای سغدی تورفان و دون هوان در ترکستان خاوری پدیدآمدند و گواه بر رایج بودن مذاهب گوناگون در آن برهه در این سرزمین اند.

آثار مذهبی سغدی، به گونه یی که یادآور شدیم، دارای بار ترجمه یی بودند، نه متون در کل اوریجینال و هر چند هم ترجمه ها از سوی شمار بسیار گزارندگان مجرب که زبان ها و محتوای متون را نیکو می دانستند، انجام می شد، با این هم، مواردی گنگ و نارسا در آن ها فراوان دیده می شود. چون ترجمه ها تحت اللفظی و در برخی از جاها کلمه به کلمه انجام شده و گاه گاه هم واژه هایی که به گونه مصنوعی ساخته می شدند، در برابر واژه های زبان مبدا به کار برده می شد. همه این ها بر زبان و سبک آثار مذهبی سغدی به ویژه بودایی و مسیحی تاثیر می گذاشتند.

در میان آثار ادبیات بودایی، جای شایان توجهی را فراگمنت های متون سغدی تدوین شده به سبک «سوتره»[286] های

---

[286]. «سوتره هاsutras - رشته های راهنما:
شمار بسیار سوتره ها برجامانده است که از سانسکریت و چینی به سغدی ترجمه شده اند. از جمع آن ها می توان به ویژه از سوتره های زیر نام برد:
سغدیان بودایی‌مذهب، احکام آیین بودا را به زبان سغدی ترجمه کردند و به خط سغدی نوشتند. احکام آیین بودا روی برگ‌های درخت خرما نوشته می‌شد و این رشته رشتهٔ برگ‌ها را در سبدهایی قرار می‌دادند. پس هر سبدی یک بخشی از احکام را در بر داشت. به این رشته ها سوتره می‌گفتند و احکام آیین بودا را به‌طور کلی سوتره می نامیدند- سوترهٔ آیین بودا.

سوترهٔ چم و پادافراه کردار است. این سوتره ها را هنگامی سُغدیان بودایی‌مذهب ترجمه کردند، آن ها را با خطی نوشتندکه نام آن را سوتره گذاشتند. سغدیان از این خط استفاده کردند و این خط ملی سغدیان شد.» (برگرفته از کهکشان انترنی)

سنتی هندی در چهارچوب روایات بودایی دبستان ماهایانا مروج در آسیای مرکزی داشت. روشن است فراگمنت های سغدی تنها بخشی از همه آثار آفریده شده از سوی دبستان ماهایانای هندی را بازتاب می دهند. بیشترینه متون سغدی از روی متون هندی و بخشی هم از روی متون چینی ترجمه شده بودند.

همچنین از زبان های میانجی (دست دوم) رایج در ترکستان خاوری میانه، اوریجینال های سانسکریت و نسخه های چینی و زبان سغدی هم ترجمه هایی می شد. در یکی از فراگمنت ها آمده است که متن از زبان کوشانی- تُخاری به سغدی ترجمه شده است.

تاریخ های دقیق رونویسی های تقریبا همه دستنویس ها روشن نیستند. با این هم، از روی داده های غیر مستقیم، می توان آن ها را متعلق به دوره یی بین سده های هفتم تا دهم دانست.

کاتبان خوشنویس و خطاط (کالیگرافیست ها calligrapher) با دبیره سوتره یی که یکی از انواع دبیره های مورب یا آن گونه که شناخته می شود- «کج (ایتالیک)» معمول در سغد بود، می نوشتند. از ویژگی هایی این دبیره، برجسته بودن و واضح و خوانا بودن حروف یا نویسه ها در مقایسه با دبیره مورب رایج در سغد بود که بیشتر در امور روزمره از آن کار گرفته می شد.

املای متون بودایی از دید تاریخی، بیشتر خطی را بازآفرینی می کرد که در هنوز در مرز عصر میلادی با دوره پ. م. در سغد جا افتاده بود. این گونه روش املا، ویژه همه متون نوشته شده با خود دبیره یا رسم الخط سغدی است. از دید نحوی در این متون، گاه ناسازگاری و بیقاعدگی به چشم می خورد و گاهی هم نقض موازین دستوری و لغزش های انشایی. در این باره می توان با وراندار (مقایسه) متون بودایی سغدی با متون مانوی و مسیحی و نیز نمونه های اندکشمار ادبیات غیر مذهبی سغدی، اسناد کاری و نامه ها داوری کرد.

دستنویس های سغدی- بودایی بیشتر به روی کاغذ و گاهی هم به روی پوست و برگ و پارچه های ابریشمین نوشته می

ترجمه پارسی دری شماری از سوتره ها به زبان پارسی دری را می توان در انترنت مطالعه کرد، مانند:
سوتره قلب کمال خرد، سوتره طول عمر و منافع آن، سوتره باشکوه در ورود به شهر بزرگ وایسالی، سوتره موجود مونث بزرگ، سوتره برنده الماس و....-گ.

شدند. در بیشتر موارد تنها فراگمنت های نسخ دست نویس حفظ شده اند، نه کل متون. بزرگترین متن از جمع متون سغدی بودایی که تقریبا به گونه کامل حفظ گردیده است، اثری است به نام «ویسانتراجاتاک» ترجمه شده از سانسکریت که در آن سخن از جوانمردی ها و سخاورزی های بی حد و مرز بودا (که در این جا در سیمای شهزاده سوداشان تبارز می نماید و در متون زبان پالی زیر نام ویسانترا شهرت دارد که عبارت است از یکی از پرآوازه ترین «جاتاک ها» در تولد دوباره یا رستاخیز بودا)، در میان است.

همین گونه، متن دیگر بودایی که خوب حفظ گردیده است، «سوتره علت و معلول کردار» است. در این سوتره، بودا پادافره ها یا سزاهایی را بر می شمارد که آدم ها در حیات آنجهانی اخروی آینده خود به خاطر گناهان، بزهکاری ها و رفتارها وکردارهای ناشایست خود در این جهان خواهند دید.

شمار بسیار سوتره های گوناگون در دست است که از سانسکریت یا چینی به زبان سغدی ترجمه شده است. از جمله می توان سوتره های زیر را یاد آور شد:
- dirghanakha سوتره «راهبانی با ناخن های دراز»، بخشی از متن، موعظه ها اند،
- Mahaparinirvana فراگمنت هایی که از روی متن اصلی چینی تهیه شده است. یکی از فراگمنت ها در باره کنکاش بودا با bodhisattva Kasyapa است در باره چهار نوع کردار «کار من» و پادافره های آن.
- Lanka sutra توضیح کوتاهی در باره منع باده پیمایی و میگساری و پرهیز از خوردن سیر و پیاز. در واقع، بخشی از یک اثر یزرگ در باره رعایت پرهیز در خوردن.
- مستکار[287] چشند پرخون پوستاک- سوتره یی در باره منع نوشیدن نوشابه های مستی آور.
- Suvarnabhumi فراگمنت کوتاه که یکجا با نسخه های چینی و اویغوری آن آورده شده است، و در بر دارنده داوری در باره سرشتDharmadhatu (عرصه مذهب، کیهان و جهان) است.

---

[287]. مستکار- باده پیما، میگسار، در آنندراج- مستکاره، دهخدا آن را به معنای مستی آورنده و مسکر آورده است. در منتخب التواریخ هم آمده است:
من باده مستکار هوشم- عیبم نبود اگر به جوشم.-گ.

چند فراگمنت به زبان ساکی ختنی هم در دست است. تصویر کاملی از آثار بودایی به زبان سغدی را هانیسن و م. درزدن داده اند. به استثنای موارد انگشت شمار، آثار سغدی بودایی دارای اهمیت ادبی چندان در خور ستایشی نیستند. اما تا اندازه یی برای بازسازی متون همانند موازی در دیگر زبان ها کاربرد دارند. با این هم، این آثار برای بررسی تاریخ ادیان توده های ایرانی و نیز برای پژوهش های تاریخی و مقایسه یی در زمینه دستور زبان و واژگان زبان های ایرانی مهم اند.

متون مانوی که تا به امروز حفظ گردیده اند، به زبان های بسیاری نوشته شده اند: پارسی میانه (ساسانی)، پارتی، سغدی، پارسی، باختری (تنها یک فراگمنت)، اویغوری، قُبطی، چینی، اویغوری، سوریانی، لاتین و نیز به زبان «تخاری ب» که دوره یی بین سده های سوم تا دهم میلادی را در بر می گیرند.

ادبیات سغدی مانوی تنها در فراگمنت ها حفظ گردیده اند. هیچ یک از آثار مانوی به ما به صورت کامل نرسیده است. بخش اندکی از آموزه های دینی و نیایشی به زبان سغدی بر جا مانده است. آیین مانوی هفت کتاب مقدس داشت که پیامبر مانی[288] آن ها را به زبان آرامی (زبان مادری اش) نوشته بود.[289]

---

[288]. در باره پیامبر مانی و آیین مانوی نگاه شود به پیوست این نوشته-گ.

[289]. گفته می شود که مانی تغییراتی در خط ایجاد کرده بود اما در این باره این که آیا او خود این تغییرات را وارد آورده بود یا کاتبان پس از او دست به چنین کاری یازیده بودند، در میان پژوهشگران بگومگوهای فراوانی است. برای مثال، در جایی می خوانیم «...معلوم نیست که این خط به مانی نسبت داده شده، یا خودش آن را ابداع کرده است؟ به هرحال مانی اصلاحاتی در خط انجام داد؛ به این صورت که سعی کرد بخشی از مصوت‌ها را بنویسد؛ هزوارش‌ها و املاهای تاریخی را برداشت و در نتیجه خط را خیلی ساده کرد، به طوری که امروز خط مانوی کمکی است برای قرائت متن‌های فارسی میانه. متن‌های مانوی سغدی را اکثر پیروان مانی به خط مانوی نوشتند. در نتیجه، خواندن آن ها خیلی آسانتر است. افزون وه بر این، مانویان ترجمانان بسیار زبردستی بودند و از همین رو، آثار شان از نگاه ادبی بسیار ارزش دارد. در این آثار انواع آرایه های ادبی را می‌توان دید.» (برگرفته از کهکشان انترنی)-گ.

به زبان سغدی فراگمنت هایی از کتاب پنجم آموزه ها و نیایش های مانی به نام «غولان» حفظ گردیده است. فراگمنت هایی از کتاب هفتم که در بر دارنده پیام ها و پیک ها اند (همچنین فراگمنت هایی به زبان های پارسی میانه ساسانی و پارتی هم در دست است) بر جا مانده است و نیز بخش هایی که به زبان یونانی کفالایا kefalaya یاد می شوند. نسخه های آموزه های دینی مانوی عبارت اند از ترجمه هایی از روی زبان پارسی میانه اوایل عهد ساسانی و عهد پارتی که احتمالا هنوز در دوره زندگی خود مانی پدید آمده بودند.

در کتاب «شاپورگان» تصویر روشنی از آیین مانوی بازتاب یافته است که از سوی مانی به زبان پارسی میانه ساسانی خاص برای شاپور یکم ساسانی نوشته شده بود. در کنار فراگمنت های نوشته شده به زبان های پارسی میانه (ساسانی) و پارتی این اثر، همچنین فراگمنت هایی به دبیره سغدی بر جا مانده است. همین گونه، فراگمنت های شماری از ترجمه های سغدی آثار نثری مانوی که پس از درگذشت مانی پدید آمده بودند، کشف شده است. از جمله پاره هایی از متنی که در آن تاریخ پخش و گسترش آیین مانوی در مناطق خاوری دولت ساسانی بازتاب داده شده است.

یکی از بزرگترین فراگمنت های مانوی گزیده یی است از موعظه ها و نیایشنامه های ویژه پیشوایان جوامع مانوی. در این مجموعه، نسخه های زبان پارسی میانه ساسانی، پارتی و سغدی پیهم آمده اند و یا هم یکدیگر را تکمیل می کنند.

فراگمنت هایی هم از متون مذهبی از آثاری که به نام شرح و وصف روان نام گرفته اند، به زبان پارتی ستایشگرانه اند که دوتای آن موعظه ها اند. فراگمنتی که در آن آدم های تهمتزن و گنهکار (از دید آیین مانی) برشمرده شده اند و کشته شدن مغ که به الکساندر مکدونی نسبت داده می شود. فراگمنت تفسیر مانی آفرینش (پیدایش) جهان و جدول های گاهنامه یی مذهبی.

بخش چشمگیری از متون کلکسیون تورفان، دفترهای اشعار و سروده هایی اند که به ترتیب معینی قرار داشته و ادامه دهنده سنت های یشت های اوستا اند. چند فراگمنت سغدی از این گونه سروده ها حفظ گردیده است. این فراگمنت ها هم به عنوان منبع و هم برای مطالعه شعرسرایی سغدی مهم اند. شعرها در چهارچوب قاعده بس ظریفی سروده می شدند- با رعایت تعداد برابر ضرب ها در مصراع ها و بیت های یک ردیف.

همچنین فهرست هایی از نامکسان های مانوی (اعم از زنان و مردان)، نام های اعضای سر انسان، فهرستی از توده های باشنده منطقه و... حفظ گردیده است.

ادبیات مانویان سغدی همچنین شامل داستان ها و افسانه ها نیز می باشند. موضوعات برخی از آن ها (برای مثال، مروارید سایشگر یا سوراخکن (مته)، «سه ماهی» و...) از روی نسخه عربی کلیله و دمنه و نسخه هندی پانچاتانتری شناخته شده است. این گواه بر نقش میانجی مانویان در انتقال سوژه های ادبی از خاور به باختر است.

دلچسپی شایان توجهی را فراگمنت های واژه نامه یی پارسی میانه یی، پارتی و سغدی که مانویان از خود بر جا گذاشته بودند، بر می انگیزند. زبان پارسی میانه (و به پیمانه کمتری زبان پارتی) در آیین مانی همان موقفی را داشتند که زبان لاتینی در آیین مسیح. زبان مادری روحانیون و مبلغان مانوی در آسیای مرکزی، سغدی بود. از همین رو، برای خواندن متون مقدس مانوی به زبان پارسی میانه، سغدیان با ضرورت تدوین واژه نامه های ویژه رو به رو گردیده بودند. روشن است شماره چنین واژه نامه ها بسیار زیاد بود. اما تنها بخش اندکی از آن ها به ما رسیده اند. آن هم به شکل فراگمنت های جداگانه. با داوری از روی این فراگمنت ها می توان گفت که واژه های بازتاب یافته در واژه نامه ها بر سه گونه بوده اند:

1- با حرف های اول کلمه ها
2- با دوحرف اول کلمه ها
3- با سه حرف اول کلمه ها (بسیار اندک)

روشن است این واژه نامه ها نه برای ترجمانان حرفه یی، بل برای محافل گسترده خوانندگان تدوین شده بودند تا به آنان کمک نمایند به قسمت های دشوار و پیچیده متون نوشته شده به پارسی میانه پی ببرند. روی هم رفته، این واژه نامه ها، واژه نامه هایی بودند که برای گروه های معینی از متون تهیه شده بودند و چنین بر می آید که به این متون ضمیمه می شدند.

افزون بر برخی از واژه ها (اسما، صفات، قیدها adverbs)، در واژه نامه ها گاه فرازهای کاملی هم جا داده می شدند. در این حال، معنای واژه ها برای کانتکست های معین داده می شد. هر صفحه واژه نامه دارای دو ستون بود. هرگاه شرح کوتاهی برای کدامین واژه داده می شد، در آن صورت، کلمه پارسی میانه ساسانی (و یا پارتی) و همتاواژه سغدی آن در یک ستون جا داده می شد. مگر هرگاه توضیحات و تشریحات مفصل می بودند، آن گاه متن سغدی در

ستون دوم آورده می شد. روی هم رفته، 30 فراگمنت از این گونه واژه نامه ها به دست آمده است که هینینگ[290] 24 تای آن را بازخوانی نموده است.

ژانر نامه نگارانه یا رساله یی (epistolary) در فراگمنت های نامه هایی بازتاب یافته است که عنوانی یک پیشوای مانوی نوشته شده است: این نامه ها را شاید در دوره یی میان سال های 763- 880 میلادی نوشته باشند.

به ویژه بایسته است خاطرنشان بسازیم که متون سغدی مانوی از دید فقه الغت (لنگویستیک) بسیار دلچسپ اند. متون مسیحی و بودایی بیشتر همچون گنجینه واژگانی ارزشمند اند، در حالی که متون مانوی تصور روشنی از ساختار اصلی نحوی زبان سغدی به دست می دهند که به ویژه در داستان ها و افسانه ها به خوبی نمایان است.

حتا متون ترجمه یی مانوی سغدی به زبان بسیار خوب و روان نوشته شده است. تا جایی به این دلیل که مانویان گزارندگان بسیار ماهری بودند و تا جایی هم به خاطر آن که ترجمه از زبان پارسی میانه و زبان پارتی (که زبان های خویشاوند بسیار نزدیک زبان سغدی بودند)، نسبت به زبان های سریانی یا چینی آسانتر بود.

فراگمنت های متون سغدی مانوی به شکل کتابواره ها یا رساله ها (جزوه ها) و طومارهای scrolls and pothi طراز هندی حفظ گردیده اند که به روی چرم، پوست، پارچه های ابریشمین و یا در بسیاری از موارد به روی کاغذ مرغوب نوشته می شدند.

تاریخ های دقیق نامه نگاری های متون مانوی را دشوار است تثبیت کرد. چون فراگمنت هایی که دارای شناسنامه یا کتابنامه colophon باشند، تقریبا حفظ نگردیده اند. بخش اصلی فراگمنت های سغدی یافت شده از تورفان چنین بر می آید که متعلق به سده های هشتم- نهم و برخی هم دهم میلادی باشند.

بیشتر متون مانوی به دبیره ویژه مانوی که بر شالوده یکی از انواع دبیره پالمیری ساخته شده بود، نوشته شده

---

[290]. **هِنینگ،** والتر برونو (Walter Bruno Henning)- خاورشناس و ایرانشناس آلمانی (1908- 1967 میلادی)، کارشناس دین مانوی و زبان پهلوی که بسیاری از کتیبه‌های پهلوی و متون مانوی را خواند.-گ.

اند. با همین دبیره، مانی- بنیادگذار آیین مانوی (274-216) آثار خود را به زبان آرامی خاوری (خویشاوند نزدیک سریانی) نوشته بود. این دبیره در زبان های ایرانی برای نخستین بار هنگامی به کار برده شد که مانی در کتاب شاپورگان مبانی آموزه های خود را به زبان پارسی میانه [(ساسانی)-گ.] نوشت. شکل خط مانوی در روند سده ها دستخوش هیچگونه دگردیسی نگردیده بود. تنها پسان ها در اوایل سده دهم نوع مورب خط تدوین گردید که تنها در متون سغدی و پارسی دیده می شود.

شرح مفصل کلکسیون متون مانوی به دست آمده از واحه تورفان را (که اکنون در برلین نگهداری می شوند)، م. بویس نوشته است. چند فراگمنت دارای خاستگاه تورفانی در سانکت پتر بورگ در بایگانی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه نگهداری می شود. بخشی از این متون را سال ها پیش ک. گ. زلئمان نشر کرده بود. شمار دیگری از فراگمنت ها در بایگانی های لندن و تیز چین و جاپان نگهداری می شوند.

دست نوشته های سغدی نوشته شده با دبیره سریانی استرانگلو (estrangelo) دارای محتوای یادمان های ادبیات مسیحی نیز می باشند، مانند ترجمه هایی از «عصر جدید»، موعظه ها homily و آثار hagiography (تاریخ زندگانی انبیا و شرح حال قدیسین). این دست نوشته ها همه از گستره واحه تورفان (بیشتر از شهرک بولایک) به دست آمده اند و در بایگانی برلین نگهداری می شوند.

نخستین ترجمه های متون مسیحی از زبان سُریانی به زبان سغدی، متعلق به دوره پس از مهاجرت نِسطوریان از ایران به آسیای مرکزی در زمان پادشاهی یزد گرد دوم (457-438) و یا مقارن با سده ششم میلادی می باشد. دست نوشته های تورفانی مسیحی سغدی در سده های دهم- نهم رو نویسی شده اند. بیشترینه ترجمه های سغدی متون مسیحی تقریبا عینا با اوریجینال های سریانی مطابقت دارند. با این هم، فراگمنت هایی مزامیر psalms هم اند که از زبان پارسی میانه (ساسانی) به زبان سغدی ترجمه شده اند. این گونه، برخی از متون سغدی- مسیحی بر اساس ترجمه از زبان پارسی میانه (که به نوبه خود از روی اوریجینال های سریانی ترجمه شده بودند)، پدید آمدند.

شمار شایان توجه دست نوشته های سغدی ترجمه عصر جدید که به خط یک دبیر روی یک نوع کاغذ نوشته شده اند، حفظ گردیده اند. این ها فراگمنت هایی از متونِ از انجیل متی، لوقا، یوحنا و دیگر بخش های عصر جدید اند که

مبتنی بر ترجمه های سریانی انجیل پیشیتا (peshit) نسخه اصلی انجیل به زبان سریانی می باشند.

همچنین فراگمنت های دو زبانی عصر جدید و عصر قدیم در دست است که در آن ها جمله های جداگانه سریانی یا فرازهایی با ترجمه به زبان سغدی همراه اند. این دست نوشته ها خوب حفظ نشده اند. یکی از دلایل می تواند آن باشد که در دسترس عامه بوده اند. از سایر متون مسیحی سغدی، متون زیر شایان توجه ویژه اند:

1- «یافت شدن صلیب» (در پنج ورق) چاپ شده از سوی مولر- لنتس در باره داستان چگونگی یافت شدن صلیب «خداوند ما عیسای مسیح» در اورشلیم در دوره با شکوه ملکه هلنا- مادر konstaktin - پادشاه مسیحی.
2- فراگمنت های داستان ها در باره اسقف بارشا و ملکه شیر.
3- فراگمنت های متن در باره سیمون که در آن سیمون پتروس بر اعضای دربار شاهی عزت می یابد.
4- فراگمنت متنی در باره دانیال نبی که رویاهای پادشاه بخت النصر (نبوخذ نصر، نبوکدنصر nebukadnetsar) را تعبیر می کند.
5- فراخواندن ترسایان (نصرانیان) به صلح و آشتی
6- متونی که در بردارنده حکایات در باره شهیدان بزرگ مسیحی اند.
7- شهادت Serapion sidonia سرابیون سیدونیای مقدس.

از این متن، فراگمنت های درخور توجهی حفظ گردیده است که بخش بزرگ آن ها متعلق به یک نسخه دست نویس نوشته شده با خط بسیار ریز است. این دست نویس در بر دارنده متون دیگری از جمله دارای محتوای پزشکی هم است. بخشی از این فراگمنت ها زمانی از سوی هانسن برای نشر آماده شده بودند، اما به دلایلی تا همین اکنون هم چاپ نشده اند.

شناسایی، رمزگشایی، بازخوانی و تفسیر متن های مسیحی سغدی که از سوی هانس آغاز گردیده بود، موفقانه از سوی شوارتس پی گرفته شد. در میان این متون، داستان هایی در باره آن که چگونه پلاسیدوس Placidus- سپهدار رومی مسیحی شد، نام یوستاس (اوستاس (Eustace)) را برگزید و بر خود نهاد وانگهی همراه با همسرش چه رنج ها که نبرد و شکنجه ها که ندید؛ آورده شده است.

در متن دیگر، بازگو می شود که چگونه هشت نوجوان اهل عکاز (افیسوس Ephesus) در عهد فرمانروایی داکیوس

(دیسیوس Decius)- امپراتور ترسایی ستیز (201-205) از ترس پیگرد در غار کوهی پنهان شدند و آرمیدند و وقتی بیدار شدند، دریافتند که دوصد سال آزگار در خواب بوده اند و اکنون دیگر عهد فرمانروایی پادشاه نیکوکار-فئودیسی دوم (401-450) است و ایشان دیگر رهایی و رستگاری یافته اند.

در میان این متون، فراگمنت هایی هم از «کتاب حیات» («سفر پیدایش»)، «کتاب مزامیر» و نیز نوشته هایی اندر نکوهش اندیشه های بدسگالانه و پادافره رفتارهای بزهکارانه دیده می شود.

رابطه میان ترجمه های سغدی و اوریجینال های سریانی یا نسخه های موازی، همانند رابطه میان متون سغدی بودایی و اوریجینال های چینی یا هندی آن ها است. سغدیان ترسایی در ترجمه ها شان می کوشیدند ساختار نحوی مبداء اوریجینال (پیهمآیی کلمه ها، کاربرد اشکال زبانی افعال و...) را به گونه دقیق بازآفرینی نمایند. برازنده تر و برجسته تر از هرجایی، این گرایش در ترجمه های «عصر جدید» مربوط نخستین یادمان های ادبیات مسیحی، هویدا است.

املای متون مسیحی سغدی نسبت به املای یادمان های مکتوب عادی زبان سغدی و یادمان های مانوی کمتر محافظه کارانه است. برخی از خصوصیات دستوری می تواند زیر تاثیر زبان گفتاری توضیح داده شود، چون متون مسیحی مانند متون مانوی از نگاه انشاء به زبان گفتاری سغدی نزدیک می شوند. در نتیجه، از دید فقه الغه یی (هر چند به خاطر دست دومی بودن، اهمیت ادبی ناچیزی دارند) به ویژه مهم اند.

چندگونه نگاری املای کلمات و تفاوت در نوشتن عین کلمه در دست نویس های مختلف (به گونه های متفاوت)، مبنایی را به دست می دهد گمان بزنیم که در زبان گفتاری مسیحان سغدی، اختلافات گویشی اندکی وجود داشته بود.

در واحه تورفان همچنین متون مسیحی یی با دبیره سغدی نیز پیدا شده است. از جمله، فراگمنت های ترجمه سغدی دستگاه های موسیقی صومعه یی با سنتور انگشتی یا مضرابی.

مسیحیان سغدی، دبیره سغدی را در نامه نگاری های خصوصی خود به کار می بردند. در این باره می توان از روی دست نوشته شخصی یافت شده در دون هوان چین (شاید از سده نهم یا دهم میلادی) داوری کرد.

متن های مدنی (غیر مذهبی) سغدی به پیمانه چشمگیری نبست به متون مذهبی کمتر حفظ گردیده اند. یکی از آن ها عبارت است از پاره های افسانه یی در باره رستم که در حومه دون هوان همراه با یک دست نویس سغدی بودایی یافت شده است که متشکل بر دو فراگمنت اند که یکی از آن ها (آغاز آن) در کلکسیون پاریس و دیگر ی (ادامه آن) در کلکسیون کتابخانه بریتانیا در لندن نگهداری می شود. متن شاید از زبان پارسی میانه (ساسانی) در جامعه زرتشی ترجمه شده بود. به این یک فراگمنت دیگر موجود در کتابخانه بریتانیا هم متعلق است که از سوی همان دبیری رونویسی شده است که داستان در باره رستم را نوشته بود. همچنین در آن از دادگری و بی آلایشی زرتشت یاد آوری می شود. سطر نخست این فراگمنت در بردارنده روایت سغدی یک نیایش اوستایی است.

«نامه های قدیمی» - نامه های شخصی سغدیان باشنده واحه ترکستان خاوری، بارها از این ها کهن تر اند. شمار کل این نامه ها به نُه نامه می رسد که به روی کاغذ و پارچه های ابریشمین نوشته شده اند. این نامه ها به سال 1906 از سوی آستین در ویرانه های برج نگهبانی واقع در غرب دون هوان یافت شدند. میهن برخی از نویسندگان این نامه ها سمرقند بود. در این نامه ها که از دوان و کوچو به سمرقند فرستاده شده بودند، سغدیان به خویشاوندان و وابستگان شان در باره دشواری های زندگی، گلایه از تاخیر در رسانایی پست، در باره گرانی کالاها و خواربار، در باره خویشاوندانی که دور از میهن بسر می برند، و نیز در باره برخی از رویدادهای سیاسی می نویسند. نامه ها با نوع قدیمی الفبای سغدی نوشته شده اند که در آن حروف (متفاوت از خط مورب بعدی که پیوسته به هم نوشته می شد)، جدا از هم نوشته می شدند.

آر. گوتو و گ. رایهلت که برای نخستین بار کوشیده بودند نامه های کهن را بخوانند، تاریخ نگارش آن ها را سده دوم میلادی تخمین زده بودند. هینیگ می کوشید ثابت سازد که آن ها را متعلق به اوایل سده چهارم دانست. اما هاراماتا پیشنهاد کرد تاریخ نگارش آن ها را اواخر سده دوم (در حوالی سال 196 میلادی) شمرد. با این هم، تثبیت تاریخ نو از سوی دانشمندان دیگر پذیرفته نشد.

در میان دست نویس های نگاشته شده با الفبای سغدی، متنی است که در آن رازها و رمزهای سنگ ها و باورهای مرتبط با این اسرار و نیز آداب سرایش سرود کوتاهی در باره الهه باد آورده شده است. این سرود یادآور یشت های اوستا است. این متن می تواند اوریجینال به شمار آید.

هینینگ پیشنهاد کرد این متن را با متن کتاب سغدی «نوا-پوستی» («نوکتاب»؟ یا «کتاب نو»؟) در باره اسرار جادویی و سحرآمیز سنگ ها که البیرونی هم از آن یاد کرده بود، یکی پنداشت.

بخش چشمگیر و مهم کلکسیونِ سانکت پتربورگ دست نویس های سغدی، اسناد یافته شده از کوه موگ (مغ) اند که به سال های 1932-1933 در دژ واقع به روی گوه مغ (که از همین رو به نام اسناد کوه موگ نام گرفته اند) در نزدیکی روستای خیرآباد ناحیه عینی کشف شده بودند.[291]

در نتیجه کاوش هایی که در آغاز به گونه خودجوش، پراکنده و خودسرانه از سوی باشندگان بومی آغاز گردیده بود و سپس به گونه سامانمند از سوی شعبه تاجیکستان پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین به رهبری آ. فریمان پی گرفته شد، 74 سند سغدی یافت شد که از جمله 71 سند آن در بایگانی نسخ خطی شعبه سانکت پتربورگ پژوهشگاه علوم روسیه و یک سند آن در گنجینه موزه ارمیتاژ سانکت پتربورگ و یکی هم در موزه سمرقند نگهداری می شود.

محل یافت شدن سندی که پیش از دیگر اسناد به سال 1932 (زیر شماره 1-1)، یافت شده بود، و در آن هنگام به دوشنبه آورده شده و از روی آن عکسبرداری شده بود، تا کنون روشن نیست.

افزون بر اسناد سغدی یافت شده در دژ کوه مغ، سه سند دیگر هم یافت شده اند. یکی نامه یی است که به زبان چینی با خط رمزی (طلسمیrunic) نوشته شده، دیگری به زبان عربی است که از روی آن ایگناتی کراچکوفسکی[292] تثبیت

---

[291]. این ناحیه که در گذشته در دوره شوروی «زحمت آباد» نام داشت، در منطقه خجند (لنین آباد پیشین) واقع است.

[292]. اکادمیسین (پژوهشمند) ایگناتی یولیانویچ کراچکوفسکی (1883-1951) - بزرگترین و سرشناس ترین عربشناس شوروی پیشین، از بنیادگذاران دبستان عرب شناسی روسیه شوروی، از مولفان دانشنامه (دایره المعارف) اسلامی و عربی به زبان روسی، عضو افتخاری شماری از بزرگترین مجامع علمی و اکادمیک جهان.
از او آثار ارزنده و مهمی بر جا مانده است که شمار آن ها به 450 (کتاب و مقاله) می رسد. کراچکفوسکی یکی از نخستین و بهترین ترجمه های قرآن به روسی را انجام داد. یکی دیگر از آثار شناخته شده او، «تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلام» است که به چندین زبان ترجمه

نمود که همه اسناد یافت شده از کوه مغ متعلق به دوره یی نه متاخر تر از سال 722 اند. بخش بیشتر اسناد از پنجکنت (پنجی کنت یا پنجه کنت) اند که مربوط دیواشتیچ آخرین شاه سغد و نیز باشندگان پنجکنت و روستای های دره علیای رود زرافشان می باشند.

اسناد سغدی یافت شده از کوه مغ را آ. فریمان، م. بوگولوبلف و آ. لیفشیتس چاپ کردند. این اسناد از لحاظ زبان و املا نزدیک به یادمان های سغدی یافت شده از ترکستان خاوری اند. این نخستین اسناد دست نویس یافت شده در گستره خود سغد اند. اهمیت این اسناد برای بررسی تاریخ سغد، فرهنگ و آیین آن و نیز از دید علم فقه الغت بس بزرگ است.

کتیبه های سغدی:

در کاوش های باستانشاسی انجام شده در گستره آسیای میانه، شمار فراوان یادمان های نوشتاری (مکتوب، اپی گرافیک epigraphic) و نومیزماتیک (سکه شناسیک) سغدی یافت شده است.

برای نمونه، فراگمنت های کتیبه یی همراه با آرایه های پر نقش و نگار دیواره ها در هنگام کاوش ها در شهرک پنجکنت (پنجه کنت یا پنجی کنت) به دست آمده اند. همین گونه، شمار فراوان نبشته ها به روی ظروف و اشیای سرامیک از جمله به شکل مخطوط به روس سفالینه ها در سطرها (مربوط سده هفتم- اوایل سده هشتم) را هم یافته اند. این سطور شش تا اند. دو سطر نخست آن نقوش 22 نویسه خط سغدی است که بر پایه دبیره آرامی ساخته شده بود. اشکال حروف با اشکال خط سغدی سده های هفتم- هشتم میلادی مطابقت می نمایند.

شده است. این کتاب از سوی آقای فرزانه به پارسی ترجمه شده است. اثر پر آوازه دیگر او «لیلی و مجنون: پژوهشی در ریشه های تاریخی و اجتماعی داستان» است که از سوی آقای کامل احمد نژاد به پارسی ترجمه شده است. کتاب «هزارو یک شب» با ویرایش او به زبان روسی چاپ شده بود.

کراچکوفسکی دانشمند بسیار بزرگی بود که از خود کتاب ها و مقاله های پژوهشی فراوانی در تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب بر جا گذاشت. او همین گونه ترجمه های فراونی کرد و کار بس بزرگی را در زمینه نسخه شناسی و پژوهش در باره آثار زبان عربی و اسلامی انجام داد. شماری از مهم ترین آثار و نسخ منحصر به فرد عربی، پارسی و ترکی با تصحیح و زیر نظر او چاپ شده اند.-گ.

در پنجکنت همچنین نبشته های سغدی به روی مصنوعات ساخته شده از استخوان و سنگ از جمله دمبل های سنگی dumbbells با نوشته های کنده کاری شده و در حومه همین ناحیه، در چهل حجره فراگمنت های سنگنبشته های کهن به روی سرامیک (شاید متعلق به سده چهارم میلادی) یافت شده است. یک نوشته دیگر که عمودی است، به روی یک رگه سنگی در گردنه حصار در نزدیکی کوه مغ به دست آمده است.

در اثر کاوش ها در دژ چهل حجره در نزدیکی شهرستان، سه سند سغدی یافت شده که به روی tablets نوشته شده اند. یکی از آن ها نوشته یی است همانند با یک سند حقوقی از کوه مغ متعلق به سده های هفتم- هشتم ترسایی.

هنگام کاوش ها در «افراسیاب»- شهرک سمرقند باستانی، در 1965 کتیبه های سغدی dipinti متعلق به سده هفتم کشف شد. بزرگترین آن ها دارای شانزده سطر متن پیوسته است. همچنان در افراسیاب شماری از یادمان های دیگر مکتوب سغدی یافت گردیده است: سطوری با نوشته متعلق به شاید سده ششم میلادی، متنی کَنده شده به روی کُنده یک درخت کهنسال که شاید مربوط سده های پنجم- ششم میلادی باشد، نبشته هایی به روی تندیسک های سفالین Terrakotta-Figuren و...

یافته هایی هم از نوشته های سغدی از شهرک تل برزو در حومه سمرقند در دست است.

شماری از کتیبه های سغدی در گستره بخارای سغدی یافت شده اند:
سفالیته هایی از حفریات انجام شده در کاخ های فرمانروایان بخاری در ورخش، کتیبه یی به روی کاسه گلی از بخارا، فراگمنت های مکتوب نوشته شده به روی پارچه های ابریشمی و...

همین گونه، در گستره وادی فرغانه هم شماری کتیبه سغدی یافت گردیده است. برای نمونه، نوشته هایی به روی یک خُم در حصار، نوشته هایی به روی یک ossuary (صندوق های ویژه برای نگهداری استخوان های مرده ها) شهرک مرو باستان و...

چند سنگنبشته سغدی نقر شده به روی تخته سنگ ها با خط مورب عمودی در دره های ترک سای و کولان سای در شیب جنوبی رشته کوه آلاتاو قرغیزستان یافت گردیده است. از روی محتوای آن ها می توان گفت که این نوشته ها کار مهمانان آمده به شهر یا پیک رسانان (قاصدان) آمده از

جاهای دیگر است. در این کیتبه ها بیشتر اسامی خاص دیده می شود. در هفترود (سمی ریچیا) در قزغیزستان هم چند نوشته سغدی در روند کارهای باستانشناسی کشف شده است.

در نتیجه تماس های دیرپای سغدیان با تورک ها، خط سغدی در سده های ششم- نهم میلادی در سرزمین های تورکی زبان گسترش یافته بود. کتیبه های یافت شده در مغولستان گواه بر چنین چیزی اند. یکی از این کتیبه ها، سنگنبشته یی است کَنده شده به روی ستونپایه «بوگوت» (بوگاتی) در مغولستان مرکزی. این سنگنبشته متعلق به سده ششم، یگانه یادمان مکتوب بر جا مانده از دوره خاقانات اول ترک است. متن سغدی 29 سطر دارد و با خط مورب به گونه عمودی حکاکی شده است. سنگنبشته یادواره یی است از خاقان ماخان تیگین ترک.

سنگبشته قره بالقاسون هم از یادمان های شناخته شده بس پرآوازه است که به روی یک ستونپایه خارایین (گرانیتی) کنده شده است که به سال 1889 از سوی ن. م. یادرینتسیف در کرانه چپ رود ارخون در میان ویرانه های پایتخت خاقانات اویغور کشف شد. این سنگنبشته در سه نسخه سغدی، تورکی باستان رمزی (طلسمی) و چینی است. نسخه سغدی با خط مورب به گونه عمودی است که در آن رخدادهای عهد تاریخ سیاسی خاقانات اویغور و پذیرفته شدن آیین مانوی به عنوان دین رسمی گزارش داده می شود. سنگنبشته در اوایل سده چهارم میلادی ساخته شده بود.

در جنوب بیابان گوبی در شمال باختری مغولستان به سال 1970 یک ستونپایه مرمرین با برجامانده های نوشته عمودی سغدی، یک سنگنبشته رمزی (طلسمی) ترکی باستان و چند کتیبه دیگر هم یافت شده است که با خط مشقی نقر شده اند و چنین بر می آید که کارِ دست جهانگردان و پیک رسانان مهمان بوده باشد.

در اواخر سال های دهه هفتاد سده بیستم در گستره پاکستان در نزدیکی شاتیال بریج (پل شاتیال) در ناحیه تخور در وادی علیای رود سند نزدیک به دوصد کتیبه کوچک سغدی به روی تخته سنگ ها و صخره ها کشف شد. در گذشته ها از این جا راهی کاروانپیما به سوی هند و کشورهای جنوب باختری آسیا می گذشت. کتیبه های سغدی در این جا با خط سغدی یی نوشته شده اند که یادآور «نامه های قدیمی» (یافت شده از ترکستان خاوری) اند. از همین رو، می توان گمان زد که متعلق به دوره پس از سده چهارم ترسایی باشند. همه کتیبه ها کوتاه و اصولا در بردارنده اسامی و نام های جغرافی اند.

در گستره سمرقند سغدی، سکه های ضرب زده شده در سده های دوم تا پنجم و همین گونه ششم-هفتم ترسایی یافت گردیده است. همچنین سکه هایی با نوشته های سغدی ضرب زده شده مقارن با سده های هفتم- هشتم در اوستروشانا، چاچ، دره فرغانه و تاجیکستان جنوبی (شهرک های اجنه تپه و کافرقلعه در وادی رود وخش)، به دست آمده اند.

نوشته های سغدی حک شده به روی سکه های ساسانی دارای خاستگاه تُخارستانی را می توان به سده ششم ترسایی متعلق دانست. همین گونه، برخی از سکه های فرمانروایان هفترود در سده هشتم، دارای نوشته های سغدی اند.

به روی سکه های خوارزمی متعلق نیمه نخست سده هشتم در پهلوی نوشته های خوارزمی، گاه نوشته های سغدی هم به چشم می خورند که به خودی خود گواه بر گسترش وسیع خط سغدی اند.

در گستره واحه بخارا، سر از سده دوم ترسایی سکه هایی ضرب زده می شدند، با نوشته های کنده شده با واریانت های بومی خط سغدی. از این دیدگاه به ویژه سکه های سیمینی که ضرب زدن آن ها در سده پنجم ترسایی آغاز شده و در جریان پنج سده آن هم به خط سغدی «پادشاه بخارا» ادامه یافت و تا سده های دهم- یازدهم حفظ گردید، بسا جالب اند. در ادبیات علمی این سکه ها به نام سکه های «بخارخُداتی» یاد می شوند.

بر گسترش خط سغدی در وادی قشقه دریا در سده های سوم-چهارم ترسایی، سکه هایی با نوشته های سغدی ضرب زده شده در ناحیه نسف (نخشب، قرشی کنونی در ازبیکستان) گواهی می دهند. نوشته های روی سکه ها، طبق معمول تنها نام ها و القاب پادشاهان اند. در نوشته های قدیمی سده های پنجم- ششم این گروه، انواع بومی خط سغدی مانند سمرقندی، بخاری و شاید هم اوستروشانی بازتاب می یافتند. در دوره های بعدی(سده های هفتم-هشتم)، تنها خط سمرقندی دیده می شود.

در افراسیاب، در سمرقند، فراگمنت های یادداشت های اقتصادی، به روی سفالیته ها (مربوط سده پنجم) و متن به روی درخت پیدا شده است. نوشته های سغدی به روی سرامیک در واحه بخارا (ورخش) در فرغانه دره کوا، در هفترود، در دره حصار چند کتیبه مخطوط سفالینه یی سغدی در شهرک مرو قدیم یافت گردیده است.

پی نوشت شماره 35:

در باره یادمان های زبان سغدی نگاه شود به:
اُرانسکی، ای. ام، «مقدمه یی بر زبانشناسی ایرانی»، ص. ص. 179-204؛
لیفشیتس، و. آ.، خرومف آ. ال.، «زبان سغدی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، مسکو، 1981، ص. 347-368؛
ترکستان خاوری در عهد باستان و اوایل سده های میانه: تبارها، زبان ها و آیین ها، مسکو، 1922، ص. ص. 271-297؛
Dresden M. Sogdian Language and Literature, CHL, vol 3 (2), 1983, p.

پیوست

آیین مانوی

(برگرفته از ویکی‌پدیا، با اندکی ویرایش و فشرده سازی)

مانوی، آیینی بود عرفانی و آمیزه یی از ادیان مسیحی، زرتشتی، بودایی و گنوسی که مانی پسر فاتک همدانی آن را در سده سوم میلادی در ایرانشهر بنیاد گذارد. در این دین از مسیحیت- ایده مسیح منجی وارد شده است و از دین زرتشتی یا زروانی- اعتقاد دوگانه به نیکی و بدی. تاثیرپذیری دین مانی از مذهب بودایی نیز به صورت ورود اصل تناسخ به این مذهب مشهود و آشکار است.

دین مانی بر پایه ثنویت استوار است و همین مورد آن را مانند دین مندایی در رسته ادیان ایرانی قرار می‌دهد. در مانویت جنگ میان دو دنیای تاریکی و نور منجر به نابودی ماده و رهایی روح می‌شود. دنیای مادی در دین مانوی نماد تاریکی و پلیدی است و انسان که موجودی دوگانه است (روح از دنیای روشنایی و جسم از دنیای تاریکی) می‌تواند به نیروهای روشنایی برای پیروزی نهایی کمک کند. این آیین در مدت کوتاهی بر پهنه وسیعی از جهان آن روزگار مانند خاورمیانه، اروپا، شمال افریقا، هند، چین و آسیای میانه سایه گستراند و تا سده دهم میلادی کماکان قدرت عالمگیری خود را حفظ نموده بود. پس از آن، اندک اندک از همه‌گیری‌اش کاسته شد. دشمنی موبدان زرتشتی با شخص مانی و آموزه هایش و تکفیر پیروان این آیین عرفانی از سوی مسلمانان موجبات انحطاط مانوی گری را در جهان فراهم ساخت. کلیسای کاتولیک نیز گرایش مانوی را الحاد

اعلام کرده بود. با این‌حال، مانویان همبستگی خود را تا مدت‌ها حفظ نموده و به دین خود معتقد ماندند.

در آیین مانوی انسان دارای دو بعد خدایی و منور و اهریمنی و تاریک است که حاصل امتزاج نور و ظلمت در دوران آفرینش می‌باشد. انسان باید به روح خود که همان ذرات نور دربند است، توجه نشان داده و جسم و دنیا و مافی ها را به بوته فراموشی بسپارد. توجه به آنچه به روح بازمی‌گردد، مانند میل به هنر و شکوفایی استعدادها و ذوق‌ها و نیز محبت و برادری نوعی عبادت تلقی می‌شد. اعتقاد مانویان بر این بود که در پایان جهان در نبرد بزرگ میان نور و ظلمت، روح بر ماده و نور بر ظلمت و خیر بر شر پیروز می‌شود و ارواح دربند که انوار خدایی هستند، از زندان جسم و جهان آزاد شده و به سوی سرزمین روشنایی باز می‌گردند.

اگرچه امروزه مانویان از صحنه روزگار کنار رفته‌اند و سده‌هاست که این دین دیگر پیروانی ندارد، اما تاثیرات غیر قابل انکار آن را در عرفان اسلامی و مسیحی می‌توان بازیافت..

علاقه مانویان به نوشتن آثار خود همراه با خلاقیت هنری موجب گسترش فنون کتاب‌آرایی، نقاشی، موسیقی و خوشنویسی گردید. پیروان دین مانی که دیناور نامیده می‌شدند، در نشر عقاید و خلاقیت‌های ادبی و شاعرانه خود بسیار کوشا بودند و همین باعث به وجود آمدن ادبیات و خط مانوی شد که بیشتر به زبان‌های سُریانی، پارسی میانه، پهلوی اشکانی، سُغدی، ترکی اویغوری، چینی، قبطی و یونانی بود. آثار مانویان بیشتر بر روی چرم یا پاپیروس نوشته می‌شد و نوشته‌ها با رنگ و شکل و طرح تزئین می‌شدند. مانی را به دلیل نگاشتن کتاب ارژنگ که سرتاسر نقاشی بود، پیامبر نقاش نیز خوانده‌اند.

دین مانوی شاید در فاصله قرون سیزدهم تا هفدهم میلادی در جنوب چین برای همیشه از میان رفت. نزدیکترین دین زنده جهان به مانویت آیین مندایی است که صابئین استان خوزستان بدان معتقد می‌باشند.

منبع شناسی:

آموزه ها و آثار مانی، فعالیت‌ها و کتاب‌های پیروان و شاگردان او، نیز نوشته های انتقادی مخالفان مانی و پیروان ادیان دیگر، هر یک سهم بسزایی در ارائه تصویری روشن و کامل از مانی برعهده دارند.

آثار مانی:

مجموعه آثار دینی مانوی که خود مانی نوشته، هفت کتاب به گویش مادری یعنی آرامی شرقی است. عقیده بر این است که بخشی از این آثار توسط روحی که مانی آن را «توم» یعنی «همزاده» می نامید، به او وحی شده است. از اصل آرامی این آثار، حتی یک سطر، در تورفان محفوظ نمانده است، اما ترجمه بسیاری از آن ها در دستنویس های ایرانی به گونه یی مانده است که در بیشتر موراد نمی توان مشخص کرد که هر قطعه از کدام کتاب است. نام این هفت کتاب، انجیل زنده (انجیل بزرگ)، گنج زندگان، اسرار، غولان، رساله ها و نامه ها، فراقماطیا و مزامیر و اوراد است[۹].

انجیل:

نخستین اثر به نام انجیل، نزد ایرانیان با عنوان اِوینگلیون و با صفت «بزرگ» یا «زنده» همراه است. این کتاب به تعداد الفبای سریانی به 22 بخش تقسیم شده است. در کتاب الفرست ابن ندیم از آن ذکری نشده است. به گفته بیرونی، هر فصلی از آن با یکی از حروف ابجد آغاز می شده است. یعقوبی تعداد انجیل ها را 12 ذکر کرده که احتمالاً اشتباه و به جای 22 است. مقدمه و بخش کوتاهی از فصل اول (الف) این انجیل به فارسی میانه منتشر شده است. در این متن، کتاب «اِوینگلیون زنده چشم و گوش» نامیده شده است.، شاید به این سبب که بخشی از آن در بردارنده اندرزهایی برای مراقبت کردن از حواس بوده است. نام انجیل در یک قطعه دیگر به فارسی میانه نیز آمده است. متن در بردارنده نقل قول های کوتاهی از نامه های مختلف مانی و دیگر آثار او مانند «گنج زندگان» است. این قطعه آسیب فراوان دیده است.

گنج زندگان:

تا کنون هیچ متنی از این اثر به زبان های ایرانی شناخته نشده است. عنوان اصلی این کتاب در یک متن سغدی (به نقل از متنی به فارسی میانه) «سمیتیها» آمده است. در منابع گوناگون از جمله متون قبطی و چینی و عربی و فارسی، ترجمه این عنوان ذکر گردیده است. ابن ندیم در الفهرست، این کتاب را سِفرالاحیاء، بیرونی در آثار

الباقیه و مالله‌ند و یعقوبی در تاریخ خود، کنزالاحیاء نامیده اند. بیرونی در مالله‌ند، مطلبی از این کتاب را، در باره جنسیت فرشتگان، نقل کرده است و یعقوبی آورده است: مانی در این کتاب به توصیف آن چه از پاکی نور و آنچه از فساد تاریکی در روح وجود دارد، می پردازد و کارهای پست را به تاریکی نسبت می دهد.

اسرار:

این نام تا کنون در هیچ متنی دیده نشده است، اما ترجمه های چینی اثر نشان می دهد که این کتاب در فارسی میانه غربی «رازان» (جمع راز) نام داشته است. ابن ندیم در الفهرست نام کتاب را سِفرالاسرار آورده و عنوان هژده فصل آن را ذکر کرده است، اما این مطلب هیچ کمکی به شناسایی قطعات ایرانی نمی‌کند. یعقوبی در تاریخ خود، گفته است که مانی در سفرالاسرار به آیات انبیاء طعنه زده است. بیرونی در فهرست کتب محمد بن زکریاء رازی می گوید که به مطالعه سفرالاسرار علاقه‌مند شده و مدت چهل و اندی سال در آرزوی به دست آوردن آن بوده و وقتی آن را به دست آورده، در بردارنده هذیانِ بَحت (خالص) و هجرِ (پریشان‌گویی) محض یافته است.

غولان:

ابن‌ندیم در «الفهرست» آن را «سِفرالجَبابره» ذکر کرده است. این اثر در پارتی «کَوان» (Kawān) نامیده شده، و گمان بر این است که نام دیگر آن نزد مانویان «نوشته یی به پارتیان» باشد. کَو (Kaw) بازمانده کَوی (Kawi) اوستایی و کَی (Kay) پارسی میانه است که یکی از معانی اصلی آن «جنگجوی ایرانیِ غیرزرتشتی» بوده که سپس با معنی «جبار» به‌کار رفته است. قطعاتی از این اثر به زبان‌های پارسی میانه و سُغدی به‌دست آمده است. «کَوان» شباهت‌های زیادی با «کتاب اول اخنوخ» دارد؛ و از این رو به کتاب مانی، «کتاب اول اخنوخ» نیز می‌گفته‌اند. «کتاب اول اخنوخ» (منسوب به «اخنوخ/هنوخ» جدّ نوح پیامبر) در سده دوم پیش از میلاد نوشته شده و روایت کامل از آن تنها به زبان حبشی باقی مانده است. ترجمه سریانی از کتاب اخنوخ نیز بوده که اکنون وجود ندارد. «کتاب اول اخنوخ» یا کتاب «کَوان» مانی بعدها به شش یا هفت زبان ترجمه شده و قطعات یا اقتباس‌هایی از روایات یونانی، لاتینی، پهلوانیک (پهلوی اشکانی؛ پارتی)، پارسیک (پهلوی ساسانی؛ پارسی میانه)، سُغدی و قبطی آن‌ها به‌دست آمده است.

این کتاب در باره دیوان یا فرشتگانی تاریک و بدکاره

موسوم به «اِگریگُرویی» (نگاهبانان) است که در هنگام ایجاد جهان در آسمان‌ها زندانی شده بودند؛ اما بعدها شورش کردند و هرچند چهار فرشته بزرگ آنان را دوباره به‌بند کشیدند، دویست تن از آنان در زمان اخنوخ نبی گریختند و به‌خاطر شهوت و عشق مفرط به زنان زمینی هبوط کردند (به زمین آمدند). پیروان ایرانی مانی که «کَوان» را به پارسی میانه برگرداندند، بسیاری از نام‌های ایرانی مانند «سام» (اُحیاه)، «نریمان» یا «پَت سام» (اَحیاه)، «ویشتاسپ/گشتاسب»، «خدوس/هوتوس» (همسر ویشتاسپ/گشتاسب)، «ویروگداد»، «زریل/زریر» و در یک روایت سُغدی، «آریَن ویژَن» (ایران‌ویج) را جایگزین نام‌های سامی کردند. در واقع، روش کار آن بوده که اصطلاحات و حتی نام‌های ایزدان، ماه‌ها و شخصیت‌های اسطوره یی را به زبان‌های دیگر ترجمه می‌کردند تا برای گویندگان آن زبان‌ها ناآشنا نباشد.

رساله‌ها و نامه‌ها:

نامه هایی است که مانی در زمان ها و مکان های مختلف به رهبران جوامع مانوی نوشته است. این مجموعه در فارسی میانه «دیوان» (dīwān) جمع dīb به معنی نوشته و نامه) نامیده شده و همین عنوان در یک سند مانوی به زبان چینی، از فارسی میانه وام گرفته شده است. اصل این نامه ها به زبان اصلی یا به صورت ترجمه به یکی از زبان های ایرانی، باقی نمانده است ولی بعضی از آن نقل قول های کوتاهی، که صورت اندرز و سخنان حکیمانه دارد، در برخی از متون فارسی میانه و سغدی مانوی، آمده است. ابن ندیم در الفهرست، فهرستی از عناوین 77 نامه را آورده که عنوان تعدادی از آن ها به این قرار است:

1. رسالة الاصلین یا رسال دوبن: ظاهراً رساله یی در باره دو اصل نیکی و بدی بوده که در فارسی میانه «دو بن» (dō bun) نامیده شده است.
2. رسالة هند العظیمه یا رساله بزرگ هند: از این رساله در نوشته های تورفان جمله هایی باقی‌مانده است.
3. رسالة ارمینیه یا رساله ارمنستان:

در متنی سغدی از تورفان از rmyb frwrtyy (رساله ارمنستان) نقل قول هایی شده است.

1. رسالة وحمن فی خاتم الفم یا رساله وحمن در مُهر دهان: در میان نوشته های تورفان به فارسی میانه frwrdg y mwhr و به پارتی mwhrdybyy و به سغدی mwhr dyβyy به معنی «نامه مُهر» آمده است.

2. رسالة کلمات العشر یا رساله سخنان دهگانه (فرایض دهگانه).
3. رسالة حطا یا رساله حطا: در قطعه یی از تورفان به زبان فارسی میانه، نقل قول هایی از این رساله آمده است.

فراقماطیا:

ابن ندیم نام این کتاب را همین گونه نقل کرده است. اصل این واژه یونانی است که به سریانی وارد شده است. پراگماتیا در یونانی به معنی کار (عمل) و پیشه است که سپس در معنی «رساله» به کار رفته است. ظاهراً این کتاب دستورهای دینی مانی، نیز رسائل عملی و تاریخی مانوی را در بر داشته است. نام این اثر در متون قبطی و چینی آمده ولی نشانه یی از آن در متون مانوی ایرانی دیده نشده است.

اوراد و مزامیر:

مجموعه یی از آثار دعایی مانی است که شامل دو زبور منظوم نیز هست. هیچ یکی از دعاها به فارسی میانه شناسایی نشده است، اما یک متن سغدی نشان می دهد که متن منظوم مفصلی به نام «آفرین بزرگان» توسط مانی تصنیف شده است. بسیاری از قطعات این متن به پارتی، فارسی میانه و سغدی در دست است. این زبور دربردارنده دعاهایی خطاب به پدر بزرگی و ایزدان آفرینش سوم است که امور جهان کنونی را بر عهده دارند. عبارت معینی در این زبور تکرار شده است. زبر دیگر «آفرین تقدیس» نام دارد، چه هر یک از دعاها با واژه قادوش آغاز می شود. ساختمان این زبور نیز مانند زبور نخستین است.

ارژنگ:

از کتاب هایی که به مانی نسبت داده شده، ارژنگ، مجموعه یی از نقاشی ها است که مانی به وسیله آن آفرینش را آن گونه که تصور می کرده، به ویژه جهان روشنی و تاریکی را، به تصویر کشیده و بر آن شرح نوشته است. این مجموعه به زبان پارتی آردهنگ و به فارسی «ارتنگ»، «ارثنگ» و «ارژنگ» نامیده شده است. این اثر به یونانی «ایقون» (ایکون)، در قبطی «ایقونس» و در کتب مانوی چینی «تصویر دو اصل بزرگ» نامیده شده است. از این کتاب در قرن پنجم (یعنی دوران غزنویان و سلجوقیان) نسخه یی در غزنه وجود داشته و ابولمعالی در کتاب فارسی خود «بیان الادیان» از آن نام برده است. از آردهنگ اثری به جا نمانده ولی

قطعاتی از یک تفسیر پارتی به نام «توضیح آردهنگ» از تورفان به دست آمده است که داستان های تمثیلی بسیاری دارد.

آثار غیر مانوی:

در ادبیات پهلوی، اثر جدلی معروفی به نام شکند گمانیک وزار از مردان فرخ پسر هرمزدداد، احتمالاً از سده نهم میلادی در دست است. مولف خود این نام را به معنی «گزارش گمان‌شکن» یا شرح از میان‌برنده شک و تردید است، بر کتاب نهاده است. او سبب تالیف کتاب را چنین ذکر کرده است که در زمان وی ادیان و فرقه های گوناگوی پیدا شدند و او از همان کودکی مشتاقانه در جستجوی حقیقت بود، برای یافتن آن به سرزمین های گوناگون سفر کرد و سرانجام مطالب کتاب خود را گردآورد و مدون ساخت تا در دفع شبهه نوآموزان در برابر معارضان به کار آید.

مردان فرخ از آثار دانشمندان زرتشتی همعصر خود مانند آذرباد یاوندان و روشن پسر آذر فرنبغ فرخزادان و به ویژه از کتاب دینکرد استفاده کرده است، تا آن جا که فصل 239 (الف) کتاب سوم دینکرد عیناً قصل نهم شکند گمانیک وزار را تشکیل می دهد. نویسنده اشاره می کند که نمی خواسته است دین زرتشتی را به گونه یی موروثی بپذیرد، بل که بر آن بوده است که با استدلال و منطق بدان بگرود و در این راه به آثار نویسندگان دست یافته و از فریب فرقه های دیگر، به ویژه مانویان رها گشته است. متن پهلوی کتاب از میان رفته و امروز تحریر پازند و ترجمه سنسکریت آن در دست است. مطالب کتاب را می توان به دو بخش عمده تقسیم کرد. فصل های 2 تا 10 در باره اصول اعتقادات زرتشتی است و فصل های پایانی (11 تا 16) که جنبه جدلی دارد، در رد دین های مختلف است: اسلام (فصل های 11 و 12)، یهودی (فصل های 13 و 14)، مسیحی (فصل 15) و مانوی (فصل 16) است و این فصل آخر، به سبب افتادگی دستنویس ناقص مانده است. وجود واژه ها و اصطلاحات مانوی در این فصل کتاب نشان از آن دارد که متن پهلوی گم شده می باید از اسناد مانوی، به طور مستقیم، استفاده کرده باشد.

در کتاب سوم دینکرد، آذرباد مارسپندان، موبدان‌موبد شاپور دوم (309-379 میلادی) به رد نظرات مانی (که دو یا سه تای آن جعلی است) پرداخته و اختلافنظرهای مانوی و زرتشتی را برشمرده است.

دستنویس های قُبطی بسیاری در سال 1930 میلادی در مصر کشف شد. از طریق این متون، آگاهی در باره مانی و مانویت افزایش یافت. متون قبطی روشنایی بیشتری بر بسیاری از سنت های مربوط به زندگی و مرگ مانی افکند. از میان این دست نویس ها، سه کتاب مواعظ، کفالایا و مزامیر منتشر شده است.

مواعظ:

بخش های نخست و دوم این اثر مربوط به اواخر سده سوم، بخش سوم حدود سال 300 میلادی و بخش چهارم بدون تاریخ است. کتاب شامل مرثیه یی در مرگ مانی، آثار بازمانده از او، پایان زندگی مانی، مرگ شاپور، آخرین سفر او، آمادگی مانی برای مرگ و ورود به سرزمین روشنی، سوگواری پیروان مانی در مرگ او، اخبار مرگ مانی، مراسم خاکسپاری و نیز مطالبی در باره سیسینوس، جانشین مانی و آفرینش و پایان جهان است.

کِفالایا:

کِفالایا (فَرگردهایی از خِرَد مانی پیامبر/آموزگار) شامل اسناد باارزش مانوی مربوط به سده چهارم میلادی است. کتاب ظاهراً از زندگی نامه خود او اقتباس شده است.

مزامیر:

مزامیر مانوی متعلق به سده چهارم میلادی اند و همه به جز مزامیر توماس ویژگی مشترکی دارند و آن این است که با یک دعا پایان می یابند. هر زبور در ستایش عیسی، مانی، گزیدگان و مانویانی است که احتمالاً از شهدا بوده اند. بدین ترتیب، نام مانی تقریباً در همه مزامیر آمده است. بعضی از آن ها جزئیات شاعرانه یی در باره خصوصیات مانی به دست می دهند. زبور شمار CCXXVI در باره بردباری مانی و شرح حضور مانی در برابر شاه، مرگ مانی و مثله شدنش می پردازد. در همین زبور فهرست کتاب های مانی به شکل نمادین خاصی معرفی شده است. نوشته ها با اجزای سازنده دارویی قوی مقایسه شده اند. خود مانی پزشک بزرگ نامیده شده و کتاب هایش اجزای نوشدارو است که درمانبخش همه دردها و رنج ها است.

پیشینه:

این آیین در ایران دوران ساسانیان به ویژه در دوره شاپور یکم و پس از آن پادشاهی یک ساله هرمزگسترش فراوانی داشته است. مانی پیش از پادشاهی شاپور یکم در زمان اردشیر بابکان ایران را ترک و به چین و هندوستان سفر کرده بود. از آن جا به ایران بازگشته و در راه بازگشت ضمن تبلیغ آیین خود به جندی شاپور نزد شاپور یکم رفته و دین خود را بر او عرضه نمود. با وجود مخالفت روحانیان زرتشتی، مانی موفق می‌شود از شاپور برای گسترش ایدئولوژی جدید خود اجازه تبلیغ بگیرد. او کتابی به نام شاپورگان را نیز تالیف کرده و به شاپور تقدیم نمود.

در دوره هرمز یکم - شاه ساسانی که ظاهراً بر کیش مانوی بود، گسترش دین با مشکلی مواجه نشد اما تحریکات کرتیر موجب شد که بهرام یکم ساسانی فرمان کشتن و دار آویختن مانی را در جندی شاپور صادر کند. به دنبال این حادثه و مهاجرت مانویان از ایران به سوی چین و روم و ممالک دوردست شاهنشاهی ساسانی، دین مانوی وارد مرحله نوی شد. آیین مانوی که از فرقه‌های عرفانی گنوستیک است و به فروتنی و سیر عرفانی گرایش دارد، به مدت هشتاد سال دین رسمی دولت اویغورستان در چین بود.

دین مانی تا پایان سال ۲۷۳ میلادی در سرتاسر ایران منتشر شد و پس از آن با سرعت بیشتری سایر سرزمین‌های متمدن آن زمان را نیز در برگرفت. از جایی که مانی خود را فارقلیط بشارت داده شده می‌نامید، آیینش هرجا که می‌رسید، به سرعت بر اساس زبان و فرهنگ و اسطوره های آن منطقه در می‌آمد و به گونه یی بومی می‌شد. همین ویژگی از عوامل اساسی پیشرفت و گسترش آن بود. خود مانی این مهم را به زبان پارسی میانه به این صورت بیان کرده است:

den ig man wizid az abarigan den i peshinigan pad dah xir fray ud den wihtar ast...den i ahenagan pad yak shahr ud yak izwan bud. i man ad ku pad harw shahr ud wisp izwan paydag bawad ud pad shahran duran keshihed

ترجمه فارسی امروزی:

دینی که من گزیدم، از دیگر دین پیشینیان به ده چیز برتر و بهتر باشد... دین پیشینیان به یک شهر و یک زبان بود. پس دین من چنان است که به هر شهر و همه زبان‌ها پیدا خواهد بود و به کشورهای دور آموخته خواهد شد.

آغاز این آیین به میانرودان باز می‌گردد و در نزدیکی مداین پدر مانی فاتک که پیرو مذهب مندایی یا فرقه گنوسی الخسائیه بود، راه نوی در پیش گرفت و قناعت گری ویژه یی پیشه کرد. خود مانی به واسطه الهامی که بیان داشته بود، از فرشته یی به نام توم یا همان همزاد دریافت کرده، از خوردن گوشت و شراب و معاشقه با زنان پرهیز کرده و راه سفر هندوستان پیشه ساخت. مانی که در محیطی از نگاه عقاید بومی در تضاد، پرورش یافته بود، باورهای مختلف ادیان رایج در آن منطقه را جذب نمود و در پی سفر به هندوستان، تناسخ را نیز بدان افزود. نزدیکی دین مانوی با دین مندایی و مسیحی و زرتشتی و بودایی و نیز فرقه های گنوسی موید این نکته می‌باشد.

گسترش پیروان:

نقشه نمایانگر نفوذ آیین مانی در سده های سوم تا پنجم بعد از مسیح

مانویان برای گسترش آیین خود شیوه خاصی را پیش گرفتند و آن این بود که در هر منطقه جغرافیایی که نفوذ می‌کردند، نام خدا و ایزدان و اهریمنان اصلی دین را با حفظ ویژگی‌ها به نام اسطوره ها و شخصیت‌ها و قهرمانان آن منطقه در می‌آوردند. این‌گونه بود که پیروان جدید با این دین احساس بیگانگی نداشتند. نیز از آن جا که استوره های مانوی از ترکیب اسطوره ها و خدایان ایرانی، بابلی، هندی، سامی و مسیحی به‌ویژه گنوسی الهام گرفته بود، در سطحی وسیع که زرتشتیان و مسیحیان و بودائیان حضور داشتند، این دین به‌راحتی جای خود را در میان آن اهالی باز می‌نمود.

در ایران، پس از کشته شدن مانی، بیشتر پیروان این دین که مرکز اصلی‌شان خوزستان و بابل بود، به سوی شرق ایران رهسپار گشتند. در مصر با وجود پیشینه اختلافات مذهبی

میان مسیحیان و مهرپرستان و سایر ادیان و فرقه‌ها، مانویت به گونه فزاینده راه رشد و ترقی را پیمود.

در غرب نفوذ مانوی‌گری رنگ و بوی مسیحی به خود گرفت و با وجود این‌که مانی خود را فارقلیط مسیح معرفی کرده بود، حجم زیادی از آثار مانوی غرب به ستایش عیسای مسیح پرداخته شد. نام عیسی وارد ایزدان مانوی غرب شد. و در بسیاری کتب، آموزه‌های عیسی وارد گردید. بعدها فرقه‌های متعددی از مانویان غرب راه خود را ادامه دادند و همین علاقه به عیسی باعث شد که تا مدت‌ها آنان را در زمره فرقه‌های مسیحی به‌شمار آورند. بخشی از میراث مانویان غرب نیز زیر تاثیر فرقه‌های گنوسی و تعمیدی اردن قرار داشت. در ایتالیا این مذهب از طریق مهاجران اهل شمال افریقا به شهرهایی مانند ناپل، ژنو و رم نفوذ کرد. در خلال سال‌های ۳۷۲ تا ۵۲۴ از حضور این آیین در رم گزارش‌هایی در دست است و در همین دوران، مانویت به اسپانیا نیز کشیده شد.

در غرب چین و خُتَن که بیشتر اقوام ایرانی‌تبار مانند سکاها و سغدی‌ها می‌زیستند، مانوی‌گری به اندازه یی رشد کرد که حتا میان مهاجمان بعدی آن منطقه که ترکی زبانان اویغوری بودند، نیز بسیار گسترش یافت و نزدیک به یک قرن دین رسمی حکومت اویغوری چین شد. این اتفاق زمانی افتاد که خاقان تنگلی- مئویو (۷۵۹-۷۸۰) با فتح سرزمین‌های مجاور، با این اندیشه نو آشنا شده بود. در کتیبه یی به نام «قرا بلقاسون» در باره پذیرش دین مانی از سوی ترکان اویغور آمده:

«کشوری با عادات وحشیانه که بوی خون از آن برمی‌خاست، به سرزمینی مبدل شد که مردمان آن به طبخ با سبزیجات روی آوردند. کشوری که کُشتوکُشتار در آن امری عادی بود، مردمانش به نیکوکاری برانگیخته می‌شدند».

با این‌که مانی زمانی را در هندوستان گذرانده بود، اطلاعی از نفوذ مانوی‌گری در هندوستان در دست نیست.

زوال کیش مانوی:

مانی که در دوران فرمانروایی شاپور یکم ظهور کرده بود، در پیشگاه وی حاضر شد و با ارائه کتاب دینی خود به زبان پارسی به نام شاپورگان از وی اجازه تبلیغ گرفت. خود مانی در کفالایا بیان می‌کند هنگامی که در هندوستان بود،

پیک درگذشت اردشیر بابکان را شنیده و به سرعت به سوی ایران آمده تا دین خود را بر شاپور یکم عرضه دارد. در دوره یکساله پادشاهی هرمز یکم که جانشین شاپور ساسانی بود، نیز مخالفتی با وی نشد، ولی در دوره بهرام یکم به دلیل مخالفت شدید روحانیون زردشتی، زیر تعقیب قرار گرفته، کشته شد و پیروانش نیز اسیر پیگرد و ایذاء گشتند.

شرایط دین مانوی در روم مسیحی نیز مانند ایران پس از شاپور بود. در سال ۲۹۷ میلادی یعنی دو دهه پس از اعدام مانیدیوکلسین امپراتور روم در باره گسترش این آیین در مناطق مدیترانه یی امپراتوری هشدار داده بود. کلیسای روم حکم الحاد و تکفیر مانویان را صادر کرد و پیروان آن به شدت زیر فشار قرار گرفتند. سنت آگوستین قدیس که از بزرگترین متکلمان مسیحی به شمار می‌رود، دوره یی را به عنوان پیرو مانی گذرانده بود و پس از بازگشت به مسیحیت در کتاب اعترافات‌خود حملات تندی به مانویان بروز داد.

در دوره اسلامی نیز این مخالفت‌ها وجود داشت و با روی کار آمدن عباسیان شدیدتر شد. مهدی خلیفه عباسی به فرزندش هادی سفارش می‌کند نسل زنادقه و مانویان را از جهان براندازد، یا مثلاً خلفای عباسی برای پیداکردن مانویان روش خاصی داشتند. بدین گونه که آن ها را وادار می‌کردند که مرغی را سر ببرند و از آن جا که آزار جانداران در آیین مانی روا نیست، آنان با سر باز زدن از این فرمان، ماهیت مانوی خود را آشکار نموده و کشته می‌شدند. به هرحال، به نظر می‌رسد آیین مانی تا سده‌های هفدهم یا هجدهم نیز دوام آورده باشد. به ویژه این که در چین معبدی نسبتاً جدید کشف شده که بر روی آن نوشته شده است: «به نام پدر روشنایی» و این نامی نیست که در آیینی دیگر به جز مانوی به کار رفته باشد.

در مناطق غربی چین با این که دین مانوی میان اویغورها پذیرفته شده بود و خاقان‌های اویغور آن را به عنوان دین رسمی دربار شناخته بودند، اما پس از شکست ایغورها از قرقیزها دین مانوی مطرود و پس از مدتی جای خود را به اسلام سپرد. هرچند شواهدی از حیات دراز مدت این آیین در آن منطقه و البته در اختفا باقی‌مانده است.

اسطوره ها و ایزدان مانوی:

دین مانوی آن گونه که خواست مانی بوده، در هر منطقه با باورها و اسطوره های بومی تلفیق می‌شد. به نحوی که نام ایزدان و اسطوره های این دین در متون سریانی با متون فارسی میانه متفاوت است که بیشتر رنگ و بوی ایرانی دارد. متون قبطی و رومی نیز تا حد زیادی زیر نفوذ عقاید مسیحی است و پاپیروس‌های مصر نیز این نکته را به خوبی اثبات می‌کند. اما اسطوره آفرینش با وجود تفاوت‌های نام‌ها و جای‌ها یکی است و بیشتر بر پایه ثنویت ایرانی و تفکیک قلمرو روشنی و تاریکی که ریشه در عقاید زروانی دارد، بنا شده است. در طرح اسطوره های دینی آفریننده از سنت‌های هندی نیز مشخصا بهره برده است. دوران آفرینش و سرنوشت جهان به چهار دوره جدایی نور و ظلمت، آفرینش نخستین، آفرینش دوم، آفرینش سوم و پایان جهان و شکست تاریکی تقسیم می‌شود.

دوران جدایی کامل نور و ظلمت:

در آیین مانی آمده که در آغاز جهان بر دو بخش بود که خوبی و نور در بالا بود و از سه جهت شمال و شرق و غرب نامحدود و تاریکی و بدی در زیر بود و از سمت جنوب و شرق و غرب نامحدودی داشت. جهان نور جهان شادی و پاکی و جای خدای آسمانی یا «زروان» بود و در زیر که محلی کثیف و پلیدش خوانده بود، خدای تاریکی بسر می‌برد. زروان یا پدر روشنایی در اوج خرد و شادی بود و سرزمین تاریکی قلمرو فرمانروایی جاهل و کودن بود و هیچ چیز از آفرینش خدایی نیز نمی‌دانست. میان نور و ظلمت جنگی در گرفت که در نهایت اهریمن پیروز شد و نور و روح به اسارت تاریکی و ظلمت و جسم رفتند. مانی بر این باور بود که این اسارت همچنان باقی‌مانده است.

آفرینش نخست و نبرد میان جهان بدی و روشنایی:

در اسطوره های مانوی، روشنایی و تاریکی هر دو ازلی و قدیم بوده و پیش از آفرینش وجود داشته‌اند و از هم جدا بوده‌اند. اما نور از جایگاه اصلی خود به سرای جسمانی و تاریکی جهان مادی سقوط می‌کند. زمانی شهریار تاریکی به مرز دیار روشنی آمده و با دیدن فروزه‌های نور به وجد آمده دچار حسد و رشک شد و بنا را بر فتح دیار روشنایی گذارد. زمانی که شهریار تاریکی که به صورت بیکرانه در جنوب سرزمین روشنایی قرار داشت، به جهان نورانی چشم طمع دوخت' شهریار روشنایی یا همان زروان' مادر زندگی را پدید آورد و از او انسان نخستین یعنی هرمزد بغ را آفرید تا رهبر سپاه روشنی برابر تاریکی باشد. هرمزد بغ نیز

از وجود خود پنج فرزند ساطع کرد که همان امهرسپندان باشند.

در نبردی که میان هرمزد بغ و خدای تاریکی صورت گرفت، او شکست خورد و به اسارت تاریکی رفت و مدهوش بر روی خاک افتاد. این گونه بود که ظلمت رگه‌های نور را یافت و جهان تاریک جسمانی دارای فروزه‌های نور که ناشی از وجود هرمزد بغ و امهرسپندان است، شد. امهرسپندان به کمک نریسه ایزد و ایزد بانو دوست روشنان او را از جهان تاریکی رها کردند و او به دیار پدر خود' زروان بازگشت. او نیای همه انسان‌ها به شمار می رود. هرمزد بغ در دین مانی نماد ازلی روح در اسارت ماده می باشد و در ادبیات مانوی نماد انسان دربند جهان خاکی است.

آفرینش دوم و تلاش برای رهایی هرمزد بغ:

با به اسارت رفتن هرمزد بغ و پاره‌های نور، به گفته مانی لازم بود که ایزد یا ایزدانی این دو را از هم جدا نمایند. ایزدانی به رهبری مهر ایزد برای نجات هرمزد بغ روانه سرزمین تاریکی شدند. مهر ایزد پس از نبردی سنگین، هرمزد بغ را از اسارت رهانده و جهانی با پیکره دیوان شکست خورده در سرزمین ظلمت فراهم آورد و به امید رهایی از جهان مادی نشست.

هرمزد بغ همان کیومرث اسطوره یی ایران است. انسان دور افتاده از سرزمین نور همیشه در غصه و مویه جهان نورانی و زادگاه و خاستگاه اصلی خویش است که درد هجران داشته و همیشه را در آرزوی وصال می‌گذراند. هرمزد بغ در نهایت رهایی یافت اما ذرات نورانی امهرسپندان به وسیله نیروهای اهریمنی بلعیده شدند. آرزوی مانویان جدایی کامل نور از سرزمین ظلمت است که انسان گرفتار آن است. برای رهایی دادن هرمزد بغ و امهراسپندان مهر ایزد به سوی سرزمین تاریکی می‌تازد و دیوان را از پیش رو بر می‌دارد و هرمزد بغ را نجات داده و از تن دیوان تار و مار شده چهار ستون جهان امروزی را خلق می‌کند. با این که او موفق بود اما پاره‌های نور امهرسپندان در تن دیوانی که آن ها را بلعیده بودند، باقی‌ماند و در این دوره بود که نور و ظلمت در جهان مادی امروزی با هم ترکیب شدند.

آفرینش سوم و خلق انسان و رهایی پاره‌های نور:

در متون مانوی آمده که برای رهایی بخشیدن به این انوار اسیر شده، دو ایزد دیگر به نام‌های نریسه ایزد و دوشیزه روشنی مامور این کار شدند که نر و ماده بوده و ظاهری اغواگر داشتند. آن ها موفق شدند که از طریق تهیج دیوان نر و ماده، ذرات نور را از تن شان خارج کنند اما برخی از این ذرات نور بر زمین ریخته و جهان جسمانی امروزی شکل گرفت که علاوه بر اهریمنی بودن، جنبه‌های نورانی نیز دارد. اهریمن که آرزوی داشتن فرزندانی مانند نریسه ایزد را داشت، از این پاره‌های فروزنده نور دو انسان به نام‌های گهمرد و مردیانه آفرید. گهمرد دارای گرایش‌های نورانی بود و مردیانه اسیر شهوات. گهمرد از آمیزش با مردیانه پرهیز کرد تا این که در نهایت اغوا شد و از آمیزش آن دو شیث به وجود آمد. سپس عیسای درخشان از جهان نورانی به نزد گهمرد آمد و او را مصمم کرد که از درخت زندگی بخورد. گهمرد از آن درخت خورد و به هوش آمده و حقیقت خود را باز یافت و به دنبال عیسای درخشان راهی دیار روشنایی گردید. و شیث که پاره‌های نور را در روح خود و آفرینش اهریمنی تاریک را در جسم خود دارد، در جهان باقی می‌ماند و به تولید نسل می‌پردازد.

اسطوره پایان جهان:

دوران اسارت پاره‌های نور در جهان جسمانی تا پایان جهان به طول می‌انجامد. در پایان جهان اهریمن تلاش می‌کند این نورها را برای همیشه در اسارت نگاه دارد. در آن دوره نبردی میان نیروهای خدایی و تاریکی در می‌گیرد و سرانجام پاره‌های نور به دست نریسه ایزد، عیسای درخشان و بهمن بزرگ آزاد می‌شوند و از طریق ستون روشنی به بهشت نو منتقل می‌گردند.

به دنبال آن پدیده آتش بزرگ رخ می‌دهد که 468 سال به طول می‌انجامد و همه موجودات اهریمنی و گناهکاران در آن فنا می‌شوند. در پایان نیز گودالی به بزرگی دنیا ایجاد می‌شود و اهریمن به درون آن سقوط می‌کند و سنگی به بزرگی همه دنیا بر در آن می‌گذارند و بدین گونه دوران وجود تاریکی به پایان می‌رسد. به دنبال آن پاره‌های نور محبوس رها شده، همگی پیکره ایزدی که نامش واپسین ایزد است را به خود می‌گیرند و به سوی بهشت نو رفته و از آن جا راهی بهشت روشنی که قلمرو شهریاری پدر روشنایی است، رهسپار می‌گردند و بدین ترتیب روند جدایی همیشگی نور و ظلمت کامل می‌شود.

تعالیم و آموزه های دینی:

از جایی که دین مانی از آمیزش چند آیین و کیش مختلف همچون زرتشتی، زروانی، مسیحی، گنوسی، مندایی، بودایی، میترایی و جاینی پدید آمده بود، ریشه و ماهیت آموزه هایش نیز به این عقاید باز می‌گشت.

در دین مانوی که دینی عرفانی و مبتنی بر ریاضت نفس بود، همه جنبه‌های لازم یک دین که اسطوره ها و سنت‌ها و آداب و تبیین‌های کلامی را شامل می‌شود، در نظر گرفته شده‌بود و از این‌رو، این دین که سودای جهانی شدن در سر داشت، به سرعت در جوامع مختلف دنیای متمدن آن زمان رشد یافت. بسیاری از این تعلیمات ریشه گنوسی دارند که مانی دیناور خود زمانی در میان آن‌ها به عبادت مشغول بود.

جهان‌بینی مانوی:

از نیک بدی ناید و از بد ثمرِ نیک
این گفته مانی‌ست، که آموخت به تفکیک
دادار، اگر نیک و بدی هر دو از او بود
پتیارگی و هرزه‌دری نیز نکو بود

مانی باور داشت که هستی بر مبنای روشنایی و تاریکی است و از همین رو است که دو بُن خوبی و بدی وجود دارد. همچنین پیروان این آیین باور داشتند که در نهایت روشنایی (خوبی) است که چیره خواهد شد و همه جا را فرا خواهد گرفت. بنابر گزارش مردان فرخ اوهرمزدادان در کتاب شکند گمانیک ویچار، مانی جهان مادی را آفریده اهریمن و جهان معنوی و روحانی را آفریده خدای روشنایی یا همان زروان می‌دانست. از این رو، همیشه کشمکش میان جسم و ماده وجود دارد. مانی راه نجات را افزایش معرفت و شناخت و خودآگاهی می‌دانست و براین باور بود که به این وسیله بشر به گمراهی خود در شناخت واقعی که بر اثر پیوستگی با ماده به او دست داده آگاه شده و می‌تواند پس از مرگ به سرای جاودانه نور که همان بهشت روشنی است، بشتابد. او روح و آرامش حاکم بر بهشت جاودان را نیروانا می‌نامید.

در عقاید مانوی روح در اسارت ماده وجود دارد و رگه‌ها و آثار نور الهی را در همه پدیدها ی طبیعت می‌توان یافت و با پایان جهان این انوار آزاد و به ذات اصلی خود که سرزمین روشنایی است، باز خواهند گشت. خدای بزرگ همان خدای روشنایی است که زروان نام دارد و پنج تجلی اصلی او عبارتند از: خرد، فهم، هوش، تفکر، تامل. انسان می‌بایست به پاره‌های نور خود توجه کرده و با پرهیز از هرچه به جسم مربوط می‌شود، روح خود که حاوی نورالهی است را از درون بدن آزاد نماید. به نظر می‌رسد که این گونه تفکر حاصل معاشرت مانی با هندیان در زمان پیش از آغاز رسالتش است که به هندوستان سفر کرده بود. این طرز تفکر میان برهمنان نیز وجود دارد.

احکام و آداب:

سرود بِمای مقدس

خوشا مانستان‌های مقدست
که در اکناف جهان پراکنده اند
خوشا تاکهایت که در همه‌جا گسترده اند
خوشا فرزندانت که در همه اقلیم جهان آوازه یافته اند
خوشا بِمای تو که اکنون همه‌جا پایدار گشته
چنان رودی که در تمامی زمین جاریست.

کیش مانوی ایذا و آزار جانداران، خاموش نمودن و آلودن آتش، ویران ساختن منابع گیاهی و آلودن آب را ناپسند می‌شمرد. بر طبق عقاید مانویان، داشتن برده و کنیز و غلام مجاز نبوده و اصول دهگانه یی را برای نجات خود قائل بودند که عبارت بود از ایمان به خدا و بزرگی‌های چهارگانه اش (روشنایی و قدرت خداوندی‌اش و دانش و پاکی‌اش)، دوستی، بردباری، خرد، راستی، آشتی، شادی، مهربانی، خوش اخلاقی، پاکدامنی و عفت.

نیوشاگان با این که رده پایین بودند و سختگیری‌های رده های بالاتر بر آن‌ها نبود، اما می‌بایست از عواملی مانند بت پرستی، دروغ، زنا، بخل، کشتن، دزدی و سحر و جادو پرهیز نموده و اعمال مهم مذهبی مانند نماز و روزه و صدقه را به جای آورند. مانوی‌ها چهار نماز روزانه داشتند که دو بار در روز رو به خورشید و دوبار در شب

رو به ماه گزارده می‌شد. آن ها می‌بایست با آب مسح می‌کردند. دو نوع روزه داشتند که یکی از آن ها دو روز کامل و دیگری از بام تا شام بود و زمانش بر اساس شواهد نجومی تعیین می‌گشت. مانستان‌های مانوی پنج تالار داشت که یک تالار مربوط به روزه‌داران و دعاهای ایشان بود.

آن‌ها عیدی نیز داشتند که در روز پایانی ماه روزه برگزار می‌شد. در روز عید، مردم تصویر مانی را در دست گرفته و به گناهان خود اعتراف می‌کردند و یک تخت یا کرسی برای مانی خالی می‌گذاشتند. این عید را «بما» می‌نامیدند. زنان مانوی پارچه سیاه بر سر می‌گذاشتند و با مردان دست می‌دادند. مشت گره‌کرده را نشانه اتحاد دانسته و بوسیدن یکدیگر را رمز همدلی تلقی می‌کردند. روش خاکسپاری مرده‌های شان هم با جامعه زرتشتی ایران متفاوت بود و مردگان خود را برهنه در خاک می‌گذاردند.

مراتب و رده‌های دینی:

پیروان مانی همگی در یک سطح نبودند و رده‌ها و مراتب خود را داشتند. رهبری جامعه مانوی جهان دست کسی بود که مقام نخست را داشت و جانشین مانی به شمار می رفت. مقر اصلی رهبر که «دین‌سارار/دین‌سالار» (آرخِگوس) نامیده می‌شد، در بابل بود. در دوره عباسیان این مرکزیت به آسیای میانه منتقل شده بود. ابن ندیم در «الفهرست» آورده که: «در زمان ما ریاست به سمرقند منتقل شده است». از جایی که یاری‌رساندن به جهان مادی که ماهیتی اهریمنی داشت، مذموم و ناپسند بود، ازدواج چندان سفارش نمی‌شد؛ به این نحو که مانویان رده‌بالا اجازه زناشویی نداشتند، ولی برای مانویان عادی مانعی نداشت. مانویان بر اساس علم و زهد و پرهیزگاری به پنج پایگان (درجه) تقسیم می‌شدند:

۱-هَموزَگان/هَموژگان (آموزگاران) یا فْریستَگان/فْریشتَگان (فرستادگان؛ رسولان): بالاترین رده دینی بودند و در هر زمان بیش از دوازده نفر نمی‌شدند.
۲-ایسپَسَگان/اِسپَسَگان (اسقفان؛ شَمّاسان/مُشَمَّسان): در هر زمان ۷۲ نفر بودند.
۳-مَهیستَگان/مَهِستَگان (شیوخ) یا مانسارارن/مانسالاران (کشیشان): در هر دوره ۳۶۰ نفر از آنان وجود داشت و اداره مانِستان‌ها (نیایشگاه‌های مانوی) برعهده ایشان بود.
۴-ویزیدگان (گزیدگان): که به خواص مانوی نیز مشهورند و گاهی نام صدیقان به آن‌ها اطلاق شده است.
۵-نَغوشاگان/نیوشاگان/نیوشایان (شنوندگان): مستمعینی بودند که آموزه‌ها را نیوش می‌کردند. شاید نام

عرفانی سَماع نیز از همین ریشه است. در متون اسلامی آن‌ها را سَمّاعون نامیده اند.

البته در میان رتبه‌های ۱ تا ۴ و گاهی در میان شنوندگان، گروه‌هایی دیگر نیز بودند که برای نمونه می‌توان به «خروشخوانان/خروه‌خوانان» یا «یَزدامَذان» (واعظان)، «دبیران» (نویسندگان؛ کاتبان)، «نگارگران»، «نَبیگان‌گَران» (تذهیبکاران)، «مَهرسَرایان» (سرایندگان سرودهای ستایشی؛ شاعران و ترانه‌سرایان)، «آفْرین‌سَران» (رهبران گروه همنوازان یا همسَرایان)، «گَواگان/گَواهان» (شاهدان؛ شهود)، «نَغوشاگانِ برگزیده» (شنوندگانِ کامل) اشاره کرد.

کسی‌که مانوی می‌شد، می‌بایست آزمون جدال با هواهای نفسانی را موفق بگذراند و در آن صورت از آغاز به عنوان گزیده شناخته می‌شد. اگر در این آزمونِ ترکِ علایقِ نفسانی شکست می‌خورد، اما باز هم دوستدار آیین مانوی می‌بود، در رده نیوشایان قرار می‌گرفت.

زندگی پس از مرگ:

در کیش مانوی صحبت چندانی از نظام جزا و پاداش نمی‌شود. باورهای آنان بر این استوار است که اصل نور از اصل ظلمت جداست و کسی سزاوار رسیدن به نور و سرزمین روشنایی است که از بدی‌ها منزه شده باشد. از این رو، انوار پاک و روح انسان‌های معتقد به دین که در رده دینی برگزیدگان و یا بالاتر بوده و سختی‌ها و دشواری های زندگی پرهیزگارانه را تحمل کرده باشند، توسط فرشته یی که از جانب هرمزد بغ آمده، به سوی بهشت نو و از آن جا به سوی منشا ابدی نور که همان جایگاه زروان است، رهسپار می‌شود.

افرادی که معتقد به دین مانوی هستند، ولی تاب همه ریاضت ها را نداشته و هنوز بطور کامل دل از لذات و دلبستگی‌های دنیوی نگسسته اند، در رده دینی نیوشایان قرار می‌گیرند. نیوشایان به دلیل این که هنوز دارای ناپاکی‌های دنیوی هستند و دلبستگی دارند، پس از مرگ با یک فرشته و یک دیو مواجه می‌شوند. او جانب فرشته را می‌گیرد و فرشته در یک کشمکش اورا از دست دیوان نجات می‌دهد. با این‌حال، فرد نیوشاگ هنوز شایستگی ورود به بهشت روشنایی را ندارد و برای همین باید در دنیا بماند چندان تا پاک شود و بار دیگر به جهان بازگردانده می‌شود و در جسمی دیگر حلول می‌کند و این پدیده

را تناسخ می‌گویند و در مانوی این تناسخ را دردناک و رنج‌آور دانسته و در اصطلاح سمسارا می‌نامیدند. روان افرادی که در دین مانوی نباشند، خوب یا بد همگی به سرزمین ظلمات یا همان دوزخ مانوی افتاده و از رسیدن به سرزمین روشنایی محروم می‌شوند.

فرقه های مانوی:

دین مانوی به‌دلیل پراکندگی و وسعت حوزه زیر پوشش خود و نیز به این دلیل که تقریبا هیچگاه دین رسمی نبوده و به‌جز یک دوره کوتاه در زمان شاپور یکم و هرمز یکم ساسانی از حمایتی برخوردار نبوده و از جهتی همیشه زیر شدیدترین حملات قرار داشته، به‌تدریج دارای فرقه‌های متعدد و جداگانه یی شد که فقدان مرکزیت دینی مانوی در سده های میانه (قرون وسطی) و ناتوانی در رساندن پیام خود به همه مانویان را نشان می‌داد.

در ایران فرقه‌های متعددی از این دین بیرون آمد که مهم‌ترین آن ها مذهب مزدکی و مذهب دیناوری بود. هر دوی این مذاهب را شاخه‌هایی مانوی می‌دانند؛ ضمن این که تاثیر مانوی‌گری بر فرقه خرم‌دینان کاملا آشکار است، به‌طوری‌که برخی آن را شاخه‌یی از مزدکگرایی و برخی شاخه یی از آیین مانوی می‌دانند. اصطلاح زندیق (زندیک؛ اهل تاویل) تا مدت‌ها در ایران باقی ماند؛ چنان‌که امروز نیز به‌کار می‌رود و بهترین دستاویز برای مقابله با اندیشه‌های نوین بود. همچنین دسته یی به نام «دیناوری‌ها»، پیش از «دیناوران به‌آفریدی»، در ایران زندگی می‌کردند. این فرقه که مانویان شرق ایران بودند، با رهبری شخصی به نام شاد اوهرمزد جدایی خود را از مانوی‌گری بابلی بیان و اعلام استقلال نمودند.

در اروپا نیز با تغییر شرایط، مانوی‌ها تغییر نام دادند و مدت‌ها در مناطق مختلف اروپا باقی‌ماندند. از جماعت‌های مانوی باقی‌مانده در اروپا می‌توان به فرقه بوگومیل‌ها (دوستداران خدا) که باورمندان بلغاری سده دوازدهم میلادی بودند، اشاره نمود. همچنین کاتارها (پاکان) و آلبیژوا‌ها دو فرقه مهم مانوی بودند که تا سده دوازدهم میلادی در جنوب فرانسه پیروان بی‌شماری داشتند، اما به‌دلیل حملات پاپ و کلیسای روم و نیز جنگ‌های داخلی فرانسه رفته‌رفته منزوی شده و احتمالا در سده‌های بعدی ناپدید گشتند. به‌نظر می‌رسد که کاتارها خود نیز مذهبشان را از بوگومیل‌ها عاریت گرفته بودند. از دیگر فرقه‌های مانوی

می‌توان به پاتارین‌ها (در بالکان و بوسنی)، پوبلیکانی‌ها (در ایتالیا) و مذهب پولیسیان‌ها اشاره نمود. پولیسیان‌ها گرایشی مانوی اما در ظاهر مسیحی داشتند. این فرقه از سده هفتم میلادی در ارمنستان بنیادگذاری شد، و به‌نظر می‌رسد تا زمان امپراتوری عثمانی و اوایل سده هجدهم در این سرزمین هنوز دارای پیروان بوده است. در آن زمان پولیسیان‌ها به اتریش متواری شده و در آن منطقه نام و نشان‌شان از میان رفت.

هنر و ادبیات:

مانویان در ثبت و نوشتن آثار دینی خود بسیار فعال بودند. آغاز کتابت میان مانویان با خود شخص مانی آغاز شد. او خط مانوی را بر اساس الفبای تدمری اقتباس کرد که خود آن نیز از خط آرامی گرفته شده‌بود. مانی آثار خود را به دو زبان فارسی میانه و سریانی به رشته نگارش درآورد. مار امو که از شاگردان باسواد و دبیر او بود، نوشتن آثار مانوی به زبان پارتی را آغاز کرد. زبان سغدی نیز با خط سغدی و مانوی و اویغوری با خط خاص خود برای نوشتن آثار مانوی به کار رفتند.

در مصر آثار مانوی به زبان قبطی پدید آمد و در تمام مدت سیر دین مانوی زبان فارسی میانه نیز که زبان کتاب دینی خود مانی هم بود، به عنوان یکی از زبان‌های مورد استفاده مانویان در کتابت جایگاه ویژه یی داشت. عمده آثار آن ها به زبان های سریانی، پارسی میانه، پهلوی پارتی (اشکانی)، ترکی اویغوری، سغدی، چینی و زبان قبطی نوشته شده است.

در این میان سروده‌ها و اشعار و داستان کوتاه نمادین نیز در آسیای میانه به نگارش درآمده است. اکثر این آثار در آسیای میانه به دست آمده است و در کل مجموعه آثاری که از مانویان تا به امروز برجای مانده، بیش از هفت هزار نوشته مختلف می‌باشد. نخستین نمونه های شعر سپید را به مانویان نسبت داده اند. از میان آثار مهم مانوی که در ویرانه‌های تورفان یا مصر کشف شدند، می‌توان به کتاب هایی چون شاپورگان فارسی، زبور مانی قبطی، کفالایا و رازان سریانی اشاره نمود. همچنین آثار پراکنده بیشماری هم به زبان‌های پارتی، سغدی و اویغوری به دست آمده که بیشتر ترجمه متون سریانی و فارسی میانه هستند یا این که سرود می‌باشند.

موسیقی، نقاشی و خط خوش میان مانویان بسیار رایج و پسندیده بود. وجود اشعار هجایی در آثار مانوی تورفان نشان می‌دهد که متون مذهبی و عبادی مانوی به سرود و به صورت ترانه خوانده می‌شده است. حاشیه نگاری کتاب‌هایی که بر روی چرم نوشته می‌شد، در میان مانویان امری رایج بوده و به همین جهت آنان به نگارگری نیز در ایران شهره بودند. از آثار مانوی به جز نوشته‌های مانی می‌توان به اسناد به دست آمده از تورفان چین و کتاب خوستووانیفت و ترجمه اویغوری آن و نیز برخی آثار قبطی به دست آمده در مصر اشاره کرد.

هنر مانویان در نقاشی و نگارگری بر روی صفحات کتاب موجب شکلگیری هنر تذهیب در دوران اسلامی گردید. به نحوی که تذهیب قرآن را متاثر از علاقه مانویان به حاشیه‌نگاری کتاب‌های دینی خود دانسته‌اند که گاهی با طلا و نقره همراه بوده است. از جایی که مانی پیامبر خود اهل صنعت و هنر بوده و در ادبیات ایران نیز به همین شهره گشته، مانویان نیز به تبعیت پیامبر خود در این راستا بسیار فعال بودند. اینان هنرهای زیادی همچون موسیقی، نقاشی، تذهیب، خوشنویسی را گونه یی عبادت برشمرده و ضمن آن می‌کوشیدند تا نور محبوس در ماده را آزاد و عروج روشنایی به سرزمین اصلی خود را در خلال آفرینش گوناگون آثار هنری عرضه نمایند.

نمونه یی از اشعار مانویان

خسته مشو ای خِرَد؛
تن درمده ای عشق.
بیا گِرد آییم؛
و او را دریابیم؛
که پنهان از دیده هاست؛
که خموش است و سخن می‌گوید.
دو گوهر کز آغاز بوده اند؛
آنِ مَغاک؛
و او کز بلندا،
درخشنده است.
تاریکی فراز رفته؛
روشنی اما هبوط کرده است.
خسته مشو ای خِرَد؛
تن درمده ای عشق.
مرگ چشنده‌ی زندگی‌ست؛
زندگی چشنده‌ی مرگ.
آوردگاهِ وحشت گسترده است.

خسته مشو ای خِرَد؛
تن درمده ای عشق.
چه بِشکوه این عشق؛
چه بِشکوه این خِرَد.
عشق آواره شد؛
خِرَد در جستوجویش.

فهرست نام‌های مانویان سرشناس:
یاران و شاگردان (حواریون) مانی:

1. فاتِق/پاتیک/پاتیکیوس (پدر مانی)
2. آمو/آموس (حواری مانی در خاورزمین)
3. اَدّا/اَدای/آدیمانتوس/بوداس (حواری مانی در باختر زمین؛ نویسنده مباحثات و بوشِل/مودیون)
4. سیس/سیسین/سیسینیوس (نخستین جانشین مانی)
5. اینای/اینایوس (دومین جانشین مانی)
6. توم/توماس (از سرایندگان زبور مانوی)
7. هِرماس
8. ابی‌زکیه/زاکو/زاکوا/زاکواس/آکواس
9. ابرای/ابَربی/بهرایا/بارایئِس/بارایاس
10. خابارات/گاوریاوی/گَبریاب/گَبریابوس
11. فافی/پاپی/پاپوس
12. آگاپیوس
13. اوزی/اوزای/اوزِئوس
14. سَلام/سَلمای/سَلمایوس
15. کوشتای/کوستایوس دبیر
16. آبیه‌سوس
17. هِراکلیدِس (از سرایندگان زبور مانوی)
18. اورادیس/آرادِس
19. شمعون
20. توربو
21. خداوندگار کوروش/سیروس (از سرایندگان زبور مانوی)

22. ابزاخیای پارسی
23. نوح زادَگ/بار نوح مترجم.

بزرگان و بلندپایگان مانوی:

شاد اورمَزد (پیشوای دیناورانِ خراسان و کردستان)، مِهر اورمَزد، خورشید وَهمن/وَهمن خورشید، نازک ایزد، یزدانبَخت، مِقلاص، مِهر، برزمِهر، ابوهلال دیجوری/دیحوری، ابوسعید رحا، ابوعلی رحا، ابویحیا الرییس، ابوالحسن دمشقی، نصر بن هرمزد سمرقندی، جعد بن درهم، فاستوس (اسپَسَگ/اسقف مانوی در شمال افریقا؛ نویسنده‌ی کاپیتولا)، فورتوناتوس، سکوندینوس (شنونده رومی که در پاسخ به آگوستین نوشته هایی دارد)، فِلیکس، اسقف سلیمان، تیموثی/تیموتی، مِنوش/مَینَق (از زنان گزیده)، ژولیای انطاکیه یی (از زنان گزیده).

سایر پیروان مانی و برخی شهدای مانوی:

مریم (مادر مانی، که به نام‌ها و لقب‌های دیگری همچون «نوشیت/یوسیت، تَقْشیت/تَقَشیت، میس/رامیس، اوتاخیم/اوتاشیم، کاروتسا/کاروسا» نیز شناخته می‌شود)، زِنوبیا (ملکه تدمر یا پالمیرا)، بوگو خان/مویو خان/آلپ قتلغ/خاقان تنگ-لی (شاه ترکان اویغور یا تغزغز)، هرمزد اردشیر/هرمزد یکم (بزرگترین پسر شاپور نخست و سومین پادشاه ساسانی)، تورانشاه، مِهرشاه (برادر شاپور نخست)، شاه پیروز (برادر شاپور نخست)، شاه بات/بادیا، شاه تیرمِهر، اَردَوان ویسپوهر (شاهزاده اشکانی)، راشتین/راشین، رامین/رمین/رمی، اردشیر، اهواز، اردد/خرداد، سهراب، مهرنیوشا، یحیای مانوی، یوحنای مانوی، سعیوس، افعند، زابد، شاثل، سلنی/سلنا، بحرانا، حدانا، حطا، اخا/اجا، افقوریا/انقوریا، عبدبال/عبدیاییل، عبد یِسوع، ابی یسام مهندس، ابای تلمیذ، تِئونا، مریم (همسر تِئونا)، کلئوپاترا، جِمنوت، ویجیل، پلوسیان، پاشال، پشایی، آبه‌پشایی، آبه‌پنایی، آبه‌پولیدوکسوس، آبه‌سیرا، یوستاثیوس/یوستافیوس، کُنستانتیوس، اوستفیوس، ائوکاریستوس، فوتینوس، ویکتورینوس، سیمپلیکیانوس پدرِ آنتونیوس، آفثونیوس اسکندرانی، مَرقُس مِمفیسی، بارسیمس نِستوری، ویکتورینای اسپانیایی، پائولوس پسر کالینیسی، فیلون، آپکت، پائول/پُل اهل هیپو، خواهرِ پائول/پُل، آدو اهل آدیابِنه، کاندیدا اهل تیپاسا، باسا اهل لیدیا (از زنان گزیده)، ماریا، لامپادیا (از زنان شنونده)، کایساریا، لوسیلا (دختر کایساریا)، مو-سزو-هسین (احتمالا «سیسینیوس» حواری مانی)، نا-لوئو-ین، تسو-هی-توئو، تین-تا، تائو-

مینگ، مو-یه، مانگ-نی، وی-مائو (احتمالا «آمو» حواری مانی)، آ-تو (احتمالا «اَدّا» حواری مانی).

دوستداران و پشتیبانان آیین مانوی (زنادقه):

شاپور نخست ساسانی، بهرام دوم ساسانی، نرسی/نرسه (هفتمین پادشاه ساسانی و برادر شاپور یکم)، زردشت خورگان فسایی/بوندوس، مزدک بامدادان/شروین اندرزگر، ولید بن یزید (یازدهمین خلیفه‌ی اموی)، مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی)، خالد بن عبدالله قسری (حاکم اموی بصره و کوفه)، عمرو بن عدی (فرمانروای حیره)، تِس (شاه تخارستان/بلخ/باختر)، وو (امپراتریس سلسله تانگ در چین)، زکریای رازی، سلم خاسر، حَماد عجرد، زینب مغیره، ابوالعلاء معری، ابوعیسا وراق، ابونواس، ابوتمار مطبب، ابوالعباس ناشی، ابوشاکر دیصانی، ابن اخی ابی‌شاکر، فضل برمکی، حسن برمکی، یزدان پورِ باذان، ابن مقفع/روزبه پورِ دادویه، ابن راوندی، ابن طالوت، ابن سیابه، ابن ابی‌العوجا، ابن ابی‌الغیث، ابن زیاد هلالی، ابن الاعمی الحریزی، بشار بن برد، صالح بن عبدالقدوس، محمد بن احمد جیهانی، محمد بن عبیدالله (کاتب مهدی خلیفه عباسی)، محمد بن عبدالملک الزیات (وزیر متوکل و واثق خلفای عباسی)، اسحاق بن خلف، علی بن خلیل، علی بن ثابت، پریسکیلیانوس (بنیان‌گذار جنبش پریسکیلیانی)، پائولوس ارمنی/پدر گِنِسیوس (بنیان‌گذار جنبش پائولیسیانی)، یوهان/ژان کریسوشِر (از پیشوایان پائولیسیان‌ها)، کشیش بوگومیل (بنیادگذار جنبش بوگومیلی/ خدادوستان)، واسیلی (از پیشوایان بوگومیل‌ها)، جووانی/ژان دِ لوجیو (از پیشوایان کاتارها/پاکان)، پاپا نیکینتا (از پیشوایان کاتارها)، برتران دان مارتی (از پیشوایان کاتارها)، پی‌یه‌ر والدِس/پیتر والدو (بنیان‌گذار جنبش والدِنی)، لو-شینانگ (ژنرال چینی)، فانگ-لا (مبارز چینی).

نومانویان و گنوسیان شِبه-مانوی معاصر:

رودولف ژوزف لارِنتس اِشتاینر (موسس مکتب آنتروپوزوفی)، دِئودا روشه (از احیاگران کاتاریسم در فرانسه)، استفان اِی هِولِر (اسقف «اِکلیزیا ناستیکا» یا کلیسای گنوسی در امریکا)، اَبا یِسای نَصرای/دیوید کلارک (موسس جماعت «اِسِنی‌های ناصوری» در امریکا).

گفتاوردهایی از نوشته‌های بلندپایگان مانوی:

«خورشید برای نابینایان طلوع نمی‌کند؛ ناشنوایان ندا را نمی‌شنوند؛ و ضیافت‌های قدسی برای مردگان برپا نمی‌شود».

«این نَسک‌های سِپَند (کتاب‌های مقدس) که نام‌های وَرجاوَندشان، ستایش مهربانی مانی برانگیزند؛ این نشانه‌های خداوند که سال‌به‌سال و ماه‌به‌ماه بر شکوه مانِستان‌هایش (نیایشگاه هایش) بیافزایند... [به روز رستاخیز، آن‌گاه که نبرد بزرگ نیکی و بدی برخیزد] به دستان دینداران و دادگران خواهند رسید: اِوَنگِلیون زیندَگ (انجیلِ زنده/جاوید/بزرگ)، نیانِ زندگان (گنجِ زندگانی؛ کَنزالاحیاء/کَنزالحیات؛ سمیتی ها)، کارنامه (بُنگاهیگ؛ فرَقماطیا/پراگماتیا؛ رساله عملیه)، رازان (سِفرالاسرار/سِفرالاسفار؛ رسالات)، کَوان (غولان؛ سِفرالجبابره)، دیبَهان/دیبان (نامه‌ها؛ مکاتیب)، آفْریوَنان (گاهان؛ سرودها؛ مزامیر) و یَشت‌ها (نیایش‌ها؛ مناجات‌ها)، نگارنامه (اَرژَنگ/اَرتَنگ/آردَهَنگ؛ سرودِ راستی/ندایِ عدالت) و آردَهَنگ ویفراس (تفسیر ارژنگ)، دوبُن‌نامَگ (رسالة الاصلین؛ مکاشفاتِ نور و ظلمت)، شاهپورَگان/شاپورَگان (رازهای مبدا و معاد)، و داستان‌های پندآموز (حکایات تمثیلی)... هیچ‌کدام در آن زمان ناپیدا نخواهند ماند... تا به کی نادیده‌شان گیرند؟ تا به کی [بر کومه‌های آتش] بسوزانند؟... هزاران‌بار [گناهکاران] از دیده‌ها پنهان‌شان کنند؛ هزاران‌بار [پرهیزگاران] آن‌ها را از نو نویسند؛ تا سرانجام به دست نیکویان رسند. و در فرَشگَرد (پایان جهان)، دادگران گیتی آن‌ها را [از دلِ ویرانه‌ها] بازجویند. اینان [نَسک‌ها را بر چشمان و سینه‌های خود نهند و] بر نوشته‌هایش بوسه زنند و گویند: «ای خِرَدِ بزرگی، ای زِره سترگ فرشته روشنی (رسولِ نور)، کجا از دیده‌ها پنهان شدید؟ از کجا می‌آیید؟ از کجا پیدا شدید؟» و من، شادمانم که پس از روزگاران دراز، این گنجینه آسمانی (صحفِ مانی) به دست نژاد بی‌مرگان سپرده خواهد شد. به راستی که گمراهان، خداوندگارِ این نَسک‌ها را نشناسند. ای شما نیکویان و ای دادگران که نوشته‌ها را می‌یابید، بگویید که چگونه این واژه‌های پرهیزگاری را برخواهید خواند؟ نام‌های ایزدان... نام خداوندگار گنجینه را... و نام همه بلندپایگان را که جان خود [برای دین خدا دادند]... و نام رونویسان (کاتبان و خوشنویسان) و همچنین ویراستاران (نگارگران و نَبیگان‌گران)... و نام همه‌برگزیدگان که روز و شب [درختِ زندگی] را ستایش می‌کردند... [با چه زبانی یارای گفتنید؟]... من در برابر بزرگی‌شان سر خَم کنم... بر آن‌ها اشک ریزم... زیرا می‌دانم که [پیکرهای درخشان‌شان] کجای زمین آرمیده‌اند. آری، مانِستان‌های «کیشِ روشنی» کوبیده شدند و بیگانه‌ان ستم دیدند... جایی‌که اهرمن می‌ایستد، یاری‌گری نیست از دستِ [راهبران] آیین‌های گمراه (فرقه‌های خاطی) و آزارِ خانواده‌هایشان... تا که نشان دادگری فرارسد، به سرزمینی که در آن دُروَندان (مُغانِ

دروغین) هستند؛ جایی‌که بر جهان [تاریکی] فرمان می‌رانند... [آن‌گاه مَر ایشان را گریزگاهی نیست]».

عرفان مانوی و تاثیر آن بر تصوف اسلامی:

مذهب مانوی مذهبی مبتنی بر عرفان و تهذیب نفس است. خود مانی که در میانرودان در میان فرقه‌های مندایی و گنوسی پرورش یافته بود، به مذهب مغتسله باور داشت و غسل کردن و پاکی تن را برای عبادت اصل اول می‌دانست اما ناگهان این مذهب را ترک گفت و با بیان این که به پاکیزگی روان بیش از پاکیزگی تن نیاز است، اصطلاح آب زنده را مطرح کرد که آبی مینوی و الهی بود و روح و روان را پاک می‌نمود. در نظر مانویان تطهیر تنها از راه معرفت و پاکدامنی و محبت امکان پذیر می‌شد. از دیگر نشان‌های عرفانی اصطلاح «زنده» می‌باشد که بیش از ادیان دیگر در مانوی گری کاربرد دارد. عارف و شناسا شدن بیانگر زنده بودن روح و نور دربند آدمی است و از این رو برای رهایی از ظلمت به دانش و معرفت نیاز مبرم وجود دارد.

انسان ترکیبی از جسم و روح است و روح انسان، در بند و اسارت جسم قرار دارد و با تقویت نور و بیدار نگهداشتن آن در زمان مرگ گوهر پاکیزه را می‌توان به عالم علوی و سرمین روشنایی رساند. عرفان مانوی دنیا را دیر مکافات و سرای بدی می‌پندارد و هرچه زودتر رخت بستن از جهان را آرزومند است. عرفان مانوی تاثیرات عمیقی بر عرفان اسلامی گذاشت. پرهیز از گوشت و لذات گمراه کننده جسمانی، بی علاقه بودن به کار و آبادسازی جهان، بی ارزشی جهان مادی، اسارت روح در جسم و جهان، پیوستن روح به عالم علوی از راه تهذیب نفس از تاثیرات ویژه آیین مانی بر عرفان اسلامی و تصوف دانسته شده‌اند. بسیاری از اعمال صوفیانه ریشه در آیین مانوی دارد.[۶] دلیل این ارتباط از دوران باستان به قرون اخیر از این است که در زمان گسترش عرفان اسلامی شمار زیادی از دانشمندان و کاتبان ایرانی یا حتی مانوی‌تبار بودند مانند روزبه پسر دادویه (ابن مقفع) و بسیاری از عارفان خراسان و ماوراءالنهر در محیطی رشد یافته بودند که به شدت زیر تاثیر مذهب مانوی بود.

وجود گنوسیان در بابل و مانویان خوزستان و نیز قبطی‌ها و مصریان مسلمان شده که به نوعی همگی درگیر آرای مانویان در سرزمین‌های خود بودند، عامل اصلی نفوذ صریح باورها و آداب مانوی به درون عرفان اسلامی شد. برخی از عارفان

مسلمان به اتهام زندقه و مانویت تکفیر و کشته شدند مانند شهاب‌الدین یحیی سهروردی و حسین منصور حلاج. آثار روزبه پسر دادویه (ابن مقفع) نیز در این گذار بی سهم نبوده است. از مهمترین تاثیرات مانویت بر عرفان اسلامی می‌توان به مفاهیمی اشاره کرد که خاص مانوی‌گری بوده و در دین حجاز ارزش شمرده نمی‌شدند اما عارفان و صوفیان اسلامی به ویژه عجم آن‌ها را به دامنه اعمال خود وارد نمودند مانند گرسنگی دادن به خود و روزه‌ها و نمازهای طولانی، پرهیز از کار و شغل و پیشه و مذموم دانستن کار دنیا که در سنت اسلامی پسندیده نیست. و نیز تجرد و دوری از ازدواج میان عرفای اسلامی در صورتی است که در دین مانوی ازدواج مذموم بوده و دین اسلام برعکس به کلی انسان‌ها را به ازدواج ترغیب می‌کند.

تاریخچه پژوهش و شناخت دین مانوی:

تا پیش از سده بیستم، بیشتر اطلاعات و آگاهی ما از آیین مانوی مبتنی بر گزارش‌های تاریخدانان و نویسندگان متقدم ادیان اسلامی، مسیحی و زرتشتی بود که از جایی که دین مانوی گونه یی از بدعت و الحاد تلقی می‌شد، مطالب بیشتر جانبدارانه و در مذمت مانوی‌گری ترتیب داده شده بودند.

در اوایل قرن پیشین، شماری از آثار مانویان از میان شن‌های انبوه واحه تورفان چین بیرون کشیده شد و به مراه آثار دیگری که در آسیای میانه به دست آمد تصویر نوی از دین مانوی که البته با گزارش‌های پیشین چندان هم بیگانه نبود، به دست پژوهشگران افتاد. این آثار که به خطوط سغدی، پهلوی، اویغوری، مانوی و سریانی نوشته شده بودند، بسیاری از حقایق دینی مانویان را روشن کرد و به همین اندازه از اهمیت چند اثر سرود وار قبطی در ستایش مانی و پدربزرگی در مصر به خط و زبان قبطی نیز به دست آمد که نشان می‌دهد دین مانوی از چه نظام یکپارچه و گسترده یی میان هواداران خود برخوردار بوده است. عمده آثار قبطی به دست آمده به کتاب زبور مانی مربوط می‌شود.

مهمترین آثار سنتی مطالعه مانوی‌گری را می‌توان کتاب اعترافات سنت آگوستین دانست. این قدیس رومی اگرچه خود به مدت نه سال مانوی بوده اما به دنبال توبه باز به مسیحیت می‌گرود و در کتابش اگرچه مملو از حمله به مانویان می‌باشد، اما اطلاعات جالبی از دین مانوی به دست می‌دهد. دیگر نویسندگان مسیحی نیز همین رویه سنت

آگوستین را در قبال مانویان در پی گرفتند که با اعلام الحاد و تکفیر مانویان از سوی کلیسای کاتولیک و مبارزه با آنان، این رسالات و کتاب‌ها در مذمت ایشان نوشته شد. همچنین پولس ایرانی در رسالات خود به شدت به مانویان می‌تاخت. دیگر دانشمند مسیحی اسکندر اسیوطی در مصر مقالات تندی بر ضد مانویان منتشر می‌نمود که بسیاری از آثار این‌ها دستمایه شناخت و بررسی ماهیت آیین مانوی تا پیش از قرن بیستم به شمار می رفتند.

در دوره ساسانیان نیز به دنبال اعدام مانی در خوزستان به تحریک کرتیر مانویان به شرق بلاد ساسانی گریختند. اگرچه عده یی در خوزستان و آذربایجان همچنان سنت‌های خود را حفظ می‌کردند، آثار خود را نیز به شرق بردند. در دوره ساسانی و حتی پس از آن زرتشتیان در مذمت و نکوهش مانویان آثاری آفریدند و در بسیاری از آثار خود از مانی و عقاید مانویان نیز سخن راندند. یکی از بهترین این مراجع زرتشتی، مردان فرخ اوهرمزداتان- موبد قرن هشتم میلادی است که در کتاب شکند گمانیک وزار در یک فصل به توضیح عقاید مانویان پرداخته و یک یک آنان را به دنبال آن رد کرده است. همچنین در کتاب پهلوی دینکرد است که نویسنده زرتشتی آن به نام آذر فرنبغ فرخزادان در آن گزارش‌هایی از عقاید مانویان آن گونه که خود می‌دیده، ارائه کرده است.

در دوران اسلامی مانویان با عنوان زندیق شناخته می‌شدند و کشتن آن‌ها نیز در دوره خلافت عباسیان سفارش شده بود. چند مورد از بزرگترین کشته شدگان مانوی آغاز اسلام را می‌توان نام برد که شامل روزبه پسر دادویه (ابن مقفع)، ابن ابی العوجا، صالح بن عبدالقدوس، محمد بن سعید بن حسان، حسین منصور حلاج و افشین می‌باشد که همگی به اتهام زندقه و مانوی‌گری کشته شدند. در این دوره با وجود نابود شدن جوامع مانوی در بسیاری مناطق نویسندگان مسلمان بیش از پیشینیان به بررسی و بیان آراء مانویان پرداختند و کتاب‌های بسیاری در باره آن‌ها نوشته شد که تقریباً همگی در مذمت مانویه بود. از بزرگترین نویسندگانی که به دین مانوی پرداختند، می‌توان مسعودی، ابن ندیم، ابوریحان بیرونی، شهرستانی را نام برد که بیرونی و ابن ندیم نویسنده کتاب الفهرست مطالب سودمندتری در اختیار پژوهشگران قرار دادند و از تعصب کمتری نیز برخوردار بوده اند.

تا سال ۱۹۰۴ میلادی تنها منابع شناخت دین مانوی همین آثار متعددی بودند که از سوی مخالفان مانویت تالیف شده بودند. در این سال گروهی از باستانشناسان برای یافتن یادمان های تاریخی ویرانه های باستانی تورفان، راهی چین شدند. به دنبال کاوشهای علمی این افراد از دورن مغاره یی که ورودی آن برای مدت ده قرن بسته شده بود، آثار قدیمی مانوی بر روی برگها و کاغذها و صفحات چرمی بیرون کشیده شد. این یافته ها که در آغاز مشخص نبود به چه زبان و خطی نوشته شده و به چه دوره یی تعلق دارد، به موزه ها و نهادهای پژوهشی در لندن و برلین آلمان و سانکت پتربورگ روسیه منتقل شد. دانشمندان بزرگ زبانشناس مانند مولر در آلمان و زالمان در روسیه کار بر روی آن ها را آغاز کردند. مولر بدون این که بداند اوراق پیش رویش به زبان پارتی نوشته شده اند، موفق شد آن هارا ترجمه و تکمیل نماید. در همین تحقیقات زبان از یاد رفته سغدی مجدد زنده شد و زمینه و امکان شناخت این زبان از دست رفته پدید آمد.

حدود سی سال بعد، والتر هنینگ- ایرانشناس نامی آثار ترجمه شده را در آلمان منتشر کرد. مری بویس نیز آثار نوشته شده به زبان های ایرانی را به همراه کلید آن به چاپ رساند. در همان دوره کارل اشمیت به کشف بزرگ دیگری نائل شد و دستنوشته های قبطی مانوی را در مصر کشف و ترجمه نمود. مجموعه فراوان آثار ترجمه شده واقعیت و ماهیت اصلی آیین و باورهای مانوی را تاحد زیادی روشن ساخت.

از بزرگترین مانویشناسان جهان می‌توان به مری بویس، والتر هنینگ و ابوالقاسم اسماعیلپور مطلق اشاره نمود.

پانوشت ها:

1. Smitīhā
2. wuzurgān āfrīwan
3. qašūddagān āfrīwan
4. qādūš
5. ārdahang
6. ārdahang wifrās

منابع:

1. راه توده، قیام‌های مردمی در ایران و نقش آفرینی مذهب در آن‌ها
2. Judelson, Catherine. A dictionary for believers and nonbelievers Moscow: Progress Publishers 1989
3. دانشنامه کاتولیک، Manichaeism.
4. آیدین آغداشلو، به نقل از خبرآنلاین، تنها قومی که پیامبر نقاش داشتند.
5. میر فخرایی، مهشید. فرشته روشنی: مانی و آموزه‌های او، تهران: ققنوس، ۱۳۸۷،
6. جلال افشار: مانی چنین بود، دوهفته‌نامه الکترونیک شرقیان.
7. «معرفی مفاخر ایران - مانی و مزدک»
8. «مانی «پیامبر» ۲۱۵ تا ۲۷۶ میلادی»
9. دین‌های ایران باستان، دکتر مهری باقری، نشر قطره،
10. «ALCHASAI» دانشنامه ایرانیکا.
11. Manichaeism in Mesopotamia and the Roman East
12. Manichaeism and true Christianity
13. «Manichaeism. Christian Mystery Schools, Cults, Heresies
14. I.J.S Taraporewalla: Manichaeism Iran chamber society
15. rd Century Timeline: 201 to 3003»
16. A. Adam, Das Fortwirken des Manichäismus bei Augustin. In: ZKG (69) 1958, S. 1–25
17. تاریخ و تمدن جهان باستان، مانویان.
18. «فلسفه مانوی» مردمسالاری.
19. «معبد مانوی» سایت اخبار زرتشتیان.
20. باشگاه اندیش، ترک ها در عرصه تاریخ.
21. «متون دینی آیین مانی» پایگاه ظهور دانش.
22. «در باره کتاب اسطوره آفرینش در آیین مانی»، اسماعیل‌پور
23. «اسطوره پایان جهان، اسطوره زروان»، اسماعیل‌پور
24. «امشاسپندان»، پژوهشکده باقرالعلوم، مهری باقری، دین های ایران باستان، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص۹۸
25. Unit of Study: RLST2612-Dualism: Zoroaster, Gnosis & Manichaeism
26. Manichaean Writings. Gnosis scociety library.
27. «ثنویت گرایی ذهنی در ایران»، پورتال علوم انسانی.

28. سرودی در ستایش عید بِما؛ برگرفته از کتاب زبور مانوی، مزمور شماره ۲۲۴.
29. «نگاهی به عقاید و متون دینی آیین مانی»، دانشنامه طهور.
30. «روزه در ادیان»
31. Bema: Manichaean Festival
32. «احکام مذهبی و اصول اخلاقی، اجتماعی دین مانی»، طهور دانش.
33. G. Haloun and W. B. Henning, "The Compendium of the Doctrines and Styles of the Teaching of Mani, the Buddha of Light," Asia Major, 1952, p. 184-212, p. 195
34. کتابخانه طهور، نگاهی به عقاید و متون دینی آیین مانی.
35. «آیین مانی: برگزیدگان و توده مومنین»
36. «فلسفه مانوی»، فرید شولی زاده، وبگاه نشریه مردمسالاری.
37. «سرنوشت انسان پس از مرگ»، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
38. «حیات سیاسی مانویان در قرن‌های نخستین اسلامی»، پرتال جامع علوم انسانی.
39. Facts about Bogomil دانشنامه بریتانیکا
40. Manichaeism: Saint Augustine
41. «Paulicians» CATHOLIC ENCYCLOPEDIA.
42. MANICHAEISM IN CENTRAL ASIA AND CHINA
43. «برگی از نوشته‌های مانوی به خط سغدی» «ادبیات مانوی» دکتر اسماعیل پور
44. «گزارش بی. بی. سی از سخنرانی دکتر اسماعیل پور درباره ادبیات مانوی»، پایگاه خبری-تحلیلی مازندران.
45. «ادبیات مانوی و نخستین اشعار سپید در ایران باستان»، تبیان، «تورفان» دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
46. «تذهیب قرآن: هنر آراستن قرآن با نقش و نگارهایی از آب طلا و رنگ های دیگر»، دانشنامه موضوعی قرآن
47. «کتاب ارژنگ»، سایت آذرگشنسب، دانشنامه رشد «هنر مانوی».
48. سکوندینوس، مانویِ نیوشایِ رومی؛ سده پنجم میلادی.
49. برگرفته از کتاب قبطی مواعظ؛ یافته‌شده از ویرانه‌های واحه یی نارموثیس باستانی/مدینه مادی در فَیّوم مصر.
50. Persian Gnosticism.

51. پورتال علوم انسانی، میراث ایران باستان، در روشنایی نامه ناصر خسرو
52. مجید تهرانیان the relation between Buddhism and Sufism.
53. نقش مانویت در تکوین برخی فرقه های اسلامی.
54. زرین‌کوب، عبدالحسین. تصوف و ایران باستانی.
55. «زبور مانوی»، خبرگزاری مهر.
56. مهرک گلستانی، «Mani and Manichaeism» کانون پژوهش های ایران باستان.
57. St. Augustine ANTI-MANICHAEAN WRITERS » .religionfacts.com
58. «بررسی و نقد کتاب زبان پهلوی ادبیات و دستور آن» ایرج وامقی، پایگاه معرفی استاد احمد تفضلی و آثار او.
59. «پیشینه و پیدایش زندقه در تاریخ اسلام»، کتابخانه طهور.
60. «کتاب آرائی در ایران»، اکبر تجویدی.
61. «آزار و قتل اندیشمندان توسط فقها و مسلمانان بنیادگرا»، پایگاه اینترنتی انقلاب.
62. Aspects of anti-Manichaeism
63. «حیات فکری مانویان در قرون نخستین اسلامی» باشگاه اندیشه.
64. «Zentrum Grundlagenforschung Alte Welt». bbaw.de.
65. Prods Oktor Skjærvø An Introduction to Manicheism
66. اسماعیل‌پور، اسطوره آفرینش در آیین مانی، چاپ سوم، تهران: کاروان، ۱۳۸۵.
67. بهبهانی، امید، در شناخت آیین مانی، چاپ اول، تهران: بندهش، ۱۳۸۴.
68. باقری، مهری، دین‌های ایران باستان، چاپ دوم، تهران: بندهش، ۱۳۸۶.
69. موله، م.، ایران باستان، ترجمه آموزگار، ژاله، چاپ ششم، تهران: توس، ۱۳۸۶.
70. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی. چاپ اول، تهران: پارسه، ۱۳۸۸.
71. میرفخرایی، مهشید، مانی و آموزه های او، تهران: ققنوس، 1383.
72. گریشمن، رومن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران: نگاه، ۱۳۸۸.
73. رضایی باغ بیدی، حسن، راهنمای زبان پارتی، چاپ اول، تهران: ققنوس، ۱۳۸۵.

74. آلبری، سی. آر. سی، زبور مانوی، ترجمه اسماعیل پور، چاپ نخست، تهران: اسطوره، ۱۳۷۵.»